حبیب السیر فی اخبار افراد البشر

از خوندمیر غیاث الدین

ابن همام الدین حسینی هروی

فارسی - تاریخ

نستعلیق ۱۰۰ با مهر نجفعلی

سنه ۱۰۹۰

جلد ۳ و ۴

حبیب السیر فی اخبار افراد البشر

از خواند میر غیاث الدین
ابن همام الدین حسینی هروی

فارسی - تاریخ

نستعلیق ۱۰۰۰ با مهر محقق
سنه ۱۰۹۰

جلد ۳ و ۴

سنه ١١٥١

کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر

سنه ١٠٩٠

یارب بثنای [illegible] سخن سازم کن ۰ در گلشن تحقیق [illegible] کن ۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

چگل و برسخار و ایلاق و توتمت که بعضی از متقدمین از وی بعوزدک تعبیر کرده اند و وی در شکارگاه طعام میخورد از دستش چیزی افتاد
چون زمین شوره زار بود و نمکین شد توتمت آن لقمه را بر داشته و خورد او را بغایت خوش آمد جباران هم نمک در طعام میدید آمد
اما حضرت زین یافت بعد از فوت چند [illegible] از آب [illegible] متزل کرده و [illegible] و از پوست آن لباس نمودن را اختراع نمود
و اولاد و [illegible] نقل کرد و در مغاره [illegible] اگر هیچ یافته و [illegible] مقلاب چون بعذاب گرفت [illegible]
بجانب [illegible] و پس [illegible] بود [illegible] موضعی کرد که جهت خود تعمیر نماید [illegible]
مقلاب [illegible] و [illegible] علیه و موافق [illegible] خود و جواب [illegible] میان ایشان محاربه واقع شده
و در وقت الفقا [illegible] است که [illegible] مقلاب [illegible] شدت [illegible] بوده [illegible] ساختند و [illegible] شدند
آن [illegible] بعضی از [illegible] و چون بزرگ شد [illegible] کلاب [illegible] و دیگر [illegible] مقلاب
بغایت بی آزرم بود و [illegible] اختراع نمود و [illegible] گویند [illegible] آزرم [illegible]
و در [illegible] نمی افراشت [illegible] معلوم است [illegible]
و تمامی [illegible] اختراع [illegible] پیدا شد و [illegible] جامع [illegible] ساختند [illegible]
بواسطه [illegible] و [illegible] اتفاق [illegible] خان میان [illegible] جنگ [illegible] محاربه [illegible]
از فوت [illegible] بود و چون ترک [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] اتفاق افتاد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] باقیست اما چون [illegible] موضع [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] در میان مردم [illegible]
[illegible] کرامت [illegible] و مانند [illegible] جهت [illegible]
[illegible]
[illegible] آورد و چون ترک [illegible] وصیت و چهل سال [illegible] خان [illegible]
[illegible] الجنه خان قایم مقام گشت الجنه خان پادشاهی [illegible]
چند [illegible] از آن [illegible] سلطنت [illegible] با [illegible] و [illegible]
[illegible] تخت و جاه [illegible] و [illegible] بزرگ [illegible]
آخرت [illegible] سلطنت [illegible] خان [illegible]
[illegible] الجنه خان پادشاه [illegible] احسان بوده [illegible] دولت [illegible]
[illegible] الجنه خان [illegible] خان [illegible] جانبانی [illegible]
[illegible] تاتار [illegible] مغول [illegible] ایشان [illegible]
تاتار [illegible] الجنه خان [illegible]
چهارم [illegible] خان [illegible] تاتار [illegible] خان [illegible]
و در ایام دولت [illegible] مغولان [illegible] میان قوم تاتار و مغول [illegible] ذکر [illegible] خان که
آخرین [illegible] تاتار است [illegible] سلطنت [illegible] از [illegible] بود [illegible] اصلاح [illegible]

[illegible] مغول [illegible] مغولان [illegible] از این [illegible] کرفت [illegible] جنگیز [illegible] مغول [illegible] بود [illegible] و تعالی
[illegible] فرزندان قراخان و آوزخان و کرخان و آوزخان [illegible] چون مغول خان از جهان [illegible] بعد [illegible]
قراخان [illegible] سلطنت [illegible] ذکر قراخان چون [illegible] خان [illegible] ترکستان [illegible] شد [illegible]
[illegible] تقیین نمود [illegible] ایام [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] اگر [illegible] قراخان [illegible]
[illegible] بغایت خوب صورت و آن [illegible]
در خواب میدید که آن طفل [illegible] ای [illegible] و آن خاتون چون [illegible]
[illegible] مغولان [illegible]
[illegible] قراخان [illegible]
[illegible]
[illegible] قراخان [illegible]
[illegible] قراخان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] اوغوز [illegible]
[illegible] اوغوز خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اوغوز خان [illegible]
[illegible] اوغوز خان [illegible]
[illegible] اوغوز خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اوغوز خان [illegible]
[illegible]
[illegible] مغولان [illegible] اوغوز خان [illegible]
[illegible] اوغوز خان [illegible]
تاسمرقند و بخارا [illegible] ساخت [illegible] ایران [illegible]
[illegible] مغولان [illegible] اوغوز خان اختراع کرد [illegible] سال [illegible]
جانبانی [illegible] اوغوز خان [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] اوغوز خان [illegible] مقام خلاف [illegible]
از [illegible] اوغوز خان [illegible]
[illegible] اوغوز خان [illegible]
[illegible]
ترکان [illegible] اوغوز خان [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] اتفاق افتاد [illegible] خان [illegible]

در آن جنگ کشته شد و بود در میان [illegible] چون [illegible] و تیغ [illegible] پیری آورده و اغوز خان ازین حال خبر یافته
عورت ترحم کرده و آن پسر را اغوز [illegible] کرد و قپچاق نام نهاد و لفظ قپچاق از قوق [illegible] اشتقاق پذیرفته و قوق
میان تهی را گویند [illegible] کنند قوم قپچاق را نسبت شمارند و از نسل آن یک پسر اند و اغوز خان بعد ازین واقعه [illegible]
غالب کردید و [illegible] انعام [illegible] بسایند و در آن زمان که اغوز خان از ایران بتوران مراجعت فرموده و [illegible]
[illegible] بعضی سپاهیان در عقب افتادند و با ملوک خانی جغتائی [illegible] کرد
چون اغوز خان [illegible] ایشان [illegible] لقب [illegible] ظفرنامه [illegible]
[illegible] اغوز خان [illegible] بعضی از ممالک [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] سپاهی [illegible] گشت و آن [illegible] قوت [illegible] سپاهی
[illegible] آن شخص [illegible] آن [illegible] کباب ساخته [illegible]
[illegible] آورده [illegible] اغوز چون [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] نام نهاد [illegible] و در تاریخی [illegible] پادشاه [illegible]
شاهرخ سلطان [illegible] میرزا الغ بیک گورکان نوشته است [illegible]
چون اغوز خان [illegible] قال [illegible] کثرت [illegible]
[illegible] آن شخص [illegible] که بعد از توالد و تناسل [illegible]
اغوز خان [illegible] بعضی از ایشان که در ولایت [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] ایشان از [illegible]
و مردم آن طایفه را ترکمان گفتند یعنی ترک [illegible] جمال الدین [illegible]
علم [illegible] میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان تالیف نموده منقولست که ترکمان [illegible]
[illegible] کلام مقدمه ظفرنامه دلالت بران میکند که ترکمان طایفه [illegible]
یافث بن نوح [illegible] ترک بن یافث [illegible]
[illegible] میان ترکمان و ترکمان [illegible] والعلم عند الله [illegible]
از تسخیر ممالک ایران و توران [illegible]
ترتیب [illegible] طول [illegible]
و تمامی بزرگان و اشراف و اعیان و امرا و سپهداران [illegible] بروایت مقدمه ظفرنامه [illegible]
[illegible] شراب [illegible] جشن [illegible]
[illegible] طعام و شراب [illegible] اغوز اولاد و احفاد [illegible]
ایشان [illegible] خاص اختصاص [illegible]
[illegible] اغوز خان
داشت و ایشان [illegible]
[illegible] بشیده [illegible] ایشان [illegible] لقب [illegible] ترکمان
بوزوق [illegible] که [illegible] پادشاه [illegible] اغوز [illegible] جشن [illegible]
[illegible] وصیت [illegible] دست راست [illegible]
و دست چپ [illegible] بوزوق [illegible]
[illegible] اوچوق [illegible] ایشان [illegible] چون اغوز خان از امثال این [illegible]
بال [illegible] مجازی [illegible] باقی آورد ذکر کون خان بن اغوز خان کون بلغت ترک

مراد

مرادت آفتاب است و آفتاب دولت کون خان بعد از فوت اغوز خان [illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] در سایه عدل [illegible]
[illegible] اغوز خان [illegible] میان برادران [illegible] تقسیم [illegible]
[illegible] ساخت و چون [illegible]
در مجالس [illegible]
[illegible] طریقه موافقت میان اولاد اغوز [illegible] سلطنت آن خاندان [illegible]
فراوان امتداد یافت و چون کون خان مدت هفتاد سال باقبال [illegible]
ای [illegible] بلغت ترک [illegible] ای خان پس از غروب آفتاب حیات [illegible]
[illegible] و چند گاه [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] ذکر یلدز خان بن ای خان [illegible] ترکان [illegible]
یلدز خان بعد از فوت پدرش [illegible] آبا و اجداد [illegible]
[illegible] اشتغال نمود
[illegible] دولت [illegible]
در میان [illegible] ذکر منگلی خان [illegible]
منگلی خان [illegible] سلطنت [illegible] ایلخان [illegible]
[illegible] مشغول گردید
سلطنت [illegible] موافقت [illegible] ایلخان مخالفت نمود ذکر [illegible] شکست [illegible]
ایلخان از توربن فریدون [illegible]
[illegible] بعد از فوت اغوز خان مدت هزار سال اولاد و احفاد [illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] آفتاب سلطنت ایشان [illegible]
اغوز [illegible] ایلخان [illegible]
[illegible] ماوراء النهر و ترکستان [illegible]
[illegible] ایلخان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایلخان [illegible] قتل و خونریزی [illegible]
قیان بن ایلخان و پسر خال او [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] چون شب [illegible]
[illegible] صبح [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
محل اقامت [illegible] ترکان آن منزل را [illegible]
[illegible] قیان [illegible]
[illegible] قیات بودند
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible] اغوز خان چنین آورده اند که چون کثرت قوم قیات [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آهن [illegible] داشت [illegible]

اندیشه همه سپاه را جمع آورده و انجمن ساخته ادوان با آن منغم ساخته از هر هیزم کوزن نهصد دم ترتیب داده و آتش
هیزم نهاده و هفتاد دم آهنگران بدمیدند **شعر** ز آتش باد آمد تاب داده را و گشت زخاک آهن چو آب و این طریق بعضی از آن کوه را گداخته
و راه پیدا ساخته از آن تنگنا بیرون خرامیدند و بجانب دیار مغول شتافته وطن اصلی خود را الغرض بعد از تصرف تمام
تاتار و دیگر قبایل بیرون آمده و ضم ساختند آنگاه و جاهی که در پیش از ارگنه قون بوده خود را از نسل مغولان گرد آنجاست
چون پیش چنانچه جناب اشرف افاضل مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه مرقوم خامه مشکین خامه کرده اند
یورت مغولان در طرف مشرق است [illegible] آن هفت هشت ماه راه [illegible] چهار حد
ختای و [illegible] آن [illegible] شباهت [illegible] قرقز و [illegible] و جنوبش متصل به [illegible]
آنجاست [illegible] گوشت [illegible] بوده و لباس ایشان پوست [illegible] و العلم عند الله الملک الاکرم
بیان آنکه الانقوا از صورت مثل پدر حمل گرفت [illegible] تاجیک و ترک چنین آورده اند که بعد از
اقوام قیات [illegible] قون سلطنت مغولان به [illegible] خان بن [illegible] خان خواجه بن تیمور تاش که
از نسل قیات بود [illegible] گرفت و او بصفت شوکت و عظمت [illegible] داشت [illegible] الوس را معمور
گردانید [illegible] خانیت [illegible] باشد که نسب خود را [illegible] الانقوا ما در
بزرگوار است [illegible] چنگیز خان و امیر تیمور گورکان [illegible] زیرا که الانقوا [illegible]
در [illegible] مستور است [illegible] الانقوا دختری بود بغایت حسن و جمال و نهایت عفت
و کمال [illegible] خورشید [illegible] در اوایل حال [illegible]
پسر عم خویش دوبون [illegible] حاکم مغولان بود [illegible] داشت و از آن شوهر دو پسر زاده بود
[illegible] دوبون [illegible] وفات یافت الانقوا [illegible] ایل و الوس و پرورش اولاد [illegible] اشتغال نمود
[illegible] آن بانوی [illegible] خانه [illegible]
[illegible] آن [illegible] **شعر** حکایات مریم [illegible] الانقوا همچنان [illegible] چون از آن [illegible]
زبان [illegible] الانقوا [illegible] اصول مغول [illegible]
از آنچه در خاطر مردم گذشته بود [illegible] گفت اگر شما [illegible] چند شب [illegible] کنم
تا حقیقت این سر [illegible] اشراف مغول چند شب [illegible] این امر [illegible]
بالای [illegible] آنگاه [illegible] آن [illegible]
[illegible] گشته [illegible] زبان [illegible] الانقوا [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] قوم [illegible] سه پسر [illegible]
[illegible] سالی [illegible] پسر [illegible] خان [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] این پسر [illegible] ترکان [illegible] اقوام
مغول [illegible] چون [illegible] الانقوا [illegible] اشراف [illegible]
[illegible] عدل و انصاف [illegible] چون از دنیا رحلت کرد [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] **بوقا خان** [illegible]
[illegible] بوقا خان [illegible] سلطنت [illegible]
عدل و احسان [illegible] چون [illegible]
[illegible] آن [illegible] بالای کوهی [illegible]
[illegible] ترتیب اولاد [illegible] داشت [illegible]
[illegible] خانه [illegible] قوم [illegible]

ختای [illegible] گشته [illegible] صورت [illegible] مغولان [illegible] گشته [illegible] مغولان [illegible] از این
[illegible] آمد [illegible] گفت **شعر** [illegible] کارگاه [illegible] چند [illegible] بر این دشت [illegible] بازی کنند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] چگونه بود حال گذشتگان [illegible] از این جهت [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] کرد [illegible] مغولان [illegible] قاید نام داشت [illegible] وقت [illegible]
[illegible] خویشان [illegible] پسر عم [illegible] و چون [illegible]
[illegible] در مقام [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] گرفت [illegible] قاید [illegible]
[illegible] عیش و طرب مشغول گشت
چنان [illegible] و احوال [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible] خانه [illegible] پسر [illegible] نام [illegible]
[illegible] قاید [illegible] داشت [illegible]
چنگیز خان و قراچار [illegible] قوم [illegible] از نسل [illegible]
[illegible] فرزندی داشت [illegible] ایام [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] و چون ایام حیات قاید خان [illegible] پسر [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] ترکستان [illegible] مغولستان [illegible]
[illegible] داشت [illegible] هفت پسر [illegible]
[illegible] نام [illegible] قاچولی [illegible] چنگیز خان است [illegible] قاچولی [illegible]
[illegible]
[illegible] قاچولی [illegible] حیات [illegible] عالم [illegible]
[illegible] گرفت [illegible] نجابت [illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] قاچولی [illegible] صبح صادق [illegible]
[illegible] تومنه خان [illegible] تعبیر آن [illegible] خواب [illegible] و قایع [illegible]
[illegible] تعبیر آن خواب [illegible] گفت خواب اول [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] خواب [illegible] قاچولی [illegible]
[illegible] تحت تصرف [illegible]
[illegible] تومنه خان [illegible]
[illegible] خانی [illegible] قاچولی [illegible]
[illegible] تومنه خان [illegible]
[illegible] **قبل خان** [illegible] خان [illegible]

هو العزیز
[illegible] این کتاب [illegible] خان [illegible] ۱۲۳۰ [illegible]



بهت سخاوت و شجاعت تفاخر داشت و به وفور عدالت از اقران و امثال ممتاز و مستثنی بود و پادشاهان ختا شنو[دند]
چنان خواست که راه مهر و وفا میان ایشان بوده مستحکم باشد بنابر آن به طلب او ایلچی فرستاده و استدعای
حضور قبل خان فرمود و قبل خان برادر خود قاچولی را قایم مقام کردانیده به جانب ختای رفت و التان خان به تعظیم و تکریم او قیام و
اقدام نموده و جشن ترتیب مجلس بزم اشارت کرد و مدتی با قبل خان شراب خورده و چون قبل از اکثار شراب کسل می
اندیشید که [illegible] از صحبت برخاسته به کنار رودی که در آن نزدیک بود رفت سر در آب فرو برد و باز به مجلس آمدی
و شراب می آشامید مردمی که حقیقت آن ندانستندی متعجب شدندی که چگونه قوت فراخ تواند بود که این همه شراب خورد
و مست نشود بعد از چند روز که قبل مست و بی شعور بود و ایشان هشیار ریش التان خان را گرفته و دشنام داد و
التان از این بی حرمتی در خشم شد و کینه او در دل گرفت و چون قبل از خواب بیدار شد در غایت ندامت زبان به معذرت
بگشاد و التان عذر او را پذیرفته تاج و کمر مرصع بخشیده رخصت مراجعت ارزانی فرمود و آنگاه امرای ختای قصد قتل
قبل خان نموده و التان خان آغاز بدگویی کردند بیت که او را چه اندیشه کردی رها چه نیکی طمع داری از اژدها التان
این سخن را مسموع داشته ایلچی از عقب قبل روان داشت که بازگردد قبل گفت به اجازت خان بیرون آمده ام و
بازگشتن ممکن نیست ایلچی این پیغام را به التان رسانید خان ختا فوجی از لشکر به بازگردانیدن قبل مامور ساخت
و آن جماعت چون نزدیک قبل خان رسیدند ایشان را فریب داده در خانه دوستی که در آن راه داشت فرود آورد
و آن دوست که سالجوتی نام داشت قبل خان را گفت که صلاح تو در آنست که دیگر التان خان را نبینی و اسبی که در نوبه
و در سرعت رفتار از برق و باد پیشی میبرد سوار شوی قبل به موجب سخن او عمل نمود و بر آن اسب نشسته
بران سپیز خنگ تیز رو نشست و روی به صوب خانه آورد و مردم التان خان از عقب او در حرکت آمده متعاقب
به منزلش رسیدند قبل بر سر ایشان تاخته قاچولی بهادر آن جماعت را به قتل رسانید و از دغدغه توجه جانب ختای فارغ البال کردید
به جنت پیوست که قبل خان را شش پسر بود که قوتولا خان نام داشت و آن قوتولا خان شش پسر آورده و نام سه پسر از ایشان
اوکین برتاق قوتولا برتان و نام سه پسر دیگر معلوم نیست اوکین برتاق که به غایت صاحب حسن بود و فوقی [illegible]
طرف [illegible] تاتار رسیده و او را گرفته و پیش التان خان بردند و او را بر خر چوبین دوخته هلاک کرد
قوتولا خان بعد از فوت پدر قیام نموده میان بست و به جنگ اوکین برتاق و لشکر مغول را جمع ساخته
ایشان را استمالت داده گفت شهزاده سپاه و مقام تاتار را براند و در رزم مردی [illegible] که ایشان پیش شد
برتاق را با خان جنتاب شاه آغا قارا [illegible] مقاومت و اتفاق در مقابله و مقاتله التان خان رفتند و خان ختا
سپاهی بی شمار در برابر آورد و میان ایشان جنگی صعب اتفاق افتاده و ختاییان شکست یافتند شعر [illegible]
بکل بغارت بیرون تنکیل و قوتولا خان مظفر و منصور با غنایم و اموال فراوان باز کشت و چون اجل موعود رسید قوتولا نیز
عقبی کردید ذکر برتان بهادر برتان بن قبل خان در شجاعت و مردانگی در زمان خود عدیل و نظیر نداشت بنابر آن لقب خانی
بهادری به تبدیل یافت و در ایام دولت برتان قاچولی بهادر فوت شده و برتان سرداری سپاه و امارت
ایردمچی تفویض نمود و بعد از آن ایردمچی را پسری که ایشان را کنت و نسب تمامی اقوام برلاس به او منتسب میشود و در آنگ
بهادر را فرزندان بسیار بود اما از آن جمله یسوکای بهادر به مزید مردی و مردانگی و تهور امتیاز داشت بعد از
فوت پدر علم کامرانی بر افراشت یسوکای بهادر چون تاج خانی بر سر نهاد و سریر جهانبانی را مشرف ساخت ایردمچی
برلاس فوت شده و از وی پسری یادگار ماند و یسوکای بهادر منصب ایردمچی را بسوقوچیچن که پسر
اعقل اولاد وی بود کرامت فرمود و آنگاه سپاه به بلاد تاتار کشید و اموال و جهات آن طایفه را مرتب
و تاراج گردانیده به موضع یوادوق شتافت شعر در آن وقت فرخنده خاتون زاده چنگیز خان را تاریخ زاد و سرخ
یسوکای بهادر گفت که این آن کوکب است که قاچولی بهادر در خواب دیده بود که عالم را منور کردانیده و او را
تموچین نام نهاد و یسوکای بهادر را از تموچین سه پسر دیگر بود جوجی قسار و قاچیون و اوتچی و از خاتون دیگر ک

پسر

بکلوق نام و از جمله این چهار پسر جوجی قسار به غایت شجاعت و فرط قوت موصوف بود بیت میان تنگ پوشیده
و باز و سپیدی جنگال او پیش بودی ضربه و جوجی قاسار چون به پهلوی خفته کمانی را که حاصل بدن او بود از زیر
پهلویش بیرون میرفت و یسوکای بهادر در تنکوز ییل سنه [illegible] در گذشت و در آن ایام تموچین که چنگیز خان عبارت از اوست
بود و عازم سفر آخرت گشت بنابران قوم تایجیوت از او روی کردان شده به قوم خود
پیوستند بیت سپاه یسوکای بهادر خیل خیل با اقوام تایجوت کردند میل بیان جلوس خاقان چنگیز خان چنگیز خان یسوکای بهادر
بن برتان بهادر بوده و مادرش اولن اکه و تولد او در منزل دیلون بلدق به تاریخ عشرین ذی القعده سنه تسع و اربعین
و خمسمایه موافق تنکوز ییل روی نموده و به روایتی که از شرف الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی مرقوم کلک
لطایف نگار بدایع آثار کردانیده در اثنا چنگیز خان به طالع میزان متولد گشت و سنبله به ساعات در آن برج بوده و زحل
و شمس و ذنب در [illegible] و مریخ و زهره در میزان و عطارد [illegible] و التقی متقدم میزان [illegible]
اتفاق افتاده و در آن سال چنگیز خان را سر داری قبایل [illegible] پس بیرون دست داده بود به اتفاق ارباب اخبار چنگیز خان
در وقت ولادت مقداری خون منجمد در مشت داشت و این معنی ترا [illegible] و دلیل بود بر دلیری آن مولود
بر سفک دماء و بنابران در آن سال که چنگیز خان در وجود آمد زمان حکومت حاکم تاتار که تموچین نام داشت
به شمار رسیده بود و یسوکای بهادر پسر خود را موسوم به تموچین کردانید و چون تموچین سیزده ساله شد در تنکوز ییل
پدرش وفات یافت و یسوکای وفات یافت و چنانچه سابقا مذکور گشت قوم تایجیوت و برادرانش بر تموچین
و تموچین در آن اوقات شبی به خواب دید که دو دست او دراز شده و به یک دست شمشیری دارد که سر یکی از آن
دو شمشیر به مشرق متصل است و سر دیگر به مغرب صباح کیفیت آن واقعه که آن صورت خواب بود را چنین تعبیر کرد
که تو بر مشرق و مغرب عالم مستولی خواهی شد و از تیغ خونریز تو ممالک مشرق و مغرب خواهد رسید
چنانچه در تواریخ معتبر مسطور است که تموچین بعد از فوت پدر به سبب دشمنان به اشیر چند گرفت و مدتها
افتاده اما چون سعادت چنان بود که به دولت عظیم رسد از آن بلایا و آفات نجات یافت و بعد از [illegible] سال
عمرش از سی در گذشت سرداری ایل و الوس خود شد و بنا بر مخالفت بعضی از حکام ترکستان و سی چهل
سالگی قرار یافت قرمیان بن [illegible] خان بوده و اونک خان حاکم کرایت بوده و در آن زمان
از سایر خانان به مزید شوکت و عظمت امتیاز داشت و تموچین مدت مدید حال در مرافقت و موافقت اونک خان
بسر برد و بعد از آن چون اتفاق مهاجرت و مخالفت روی نمود و تموچین بروی ظفر یافت و در تنکوز ییل پانصد
و نود و نه که سال عمرش به چهل و نه رسیده بود در قوریلتای که بر تخت خانی و مسند جهانگیری نشست اورا آنگاه
متوجه انهدام بنای عمر و دولت سایر حکام و خواقین ترکستان گشت و با اندک زمانی بر همه غلبه کرده در سنه اثنی
ستمایه که از معتقدان مغول که او را تنکری کنکنه اسم تموچین را به چنگیز خان مبدل کردانید و چنگیز خان بعد از تسخیر
تمامی بلاد مشرق و شمال بنابر اسبابی که سلطان محمد خوارزمشاه کذشت در شهور سنه خمس عشر و ستمایه متوجه ماوراءالنهر
گشت و بعد از قتل و غارت اهالی ترکستان در اوایل سنه ست عشر و ستمایه به بخارا رسید و هم در آن سال در تمامی آن بلاد
خوارزمشاهی و خونریزی به پای آورده و جهت و سوسه برای بعد در پای هزار سوار از عقب سلطان محمد خوارزمشاه ارسال
داشت ایشان به هر دیار که رسیدند از آن دیار آثاری نگذاشتند و چون چنگیز خان از ترمذ ماوراءالنهر گذشت
از آب آمویه عبور نمود و بلخ را به تخریب و فتح تافت و تولی خان را با جمعی کثیر از سپاه و شهر و قصبه و ولایت خراسان فرو
فرستاد و تولی اکثر ممالک را ویران ساخت و جنگی را زنده نگذاشت و چنگیز خان از بلخ به طالقان رفت بعد
سپاهی خود قیام نمود و از آنجا متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی گشت و بعد از آن که تتمه سلطان جلال الدین بر روی
کوه آمد و مجدد ثانی به سبب ذکر یافت الاهم کذشت آن خان تجمه اوم و قرار دیگر باره ماوراءالنهر رفت و از آنجا به جانب
یورت اصلی خود در حرکت آمد و در ذی الحجه سنه اربع و عشرین و ستمایه به نهضت رسید و در اواخر

میان او و سنیه شد و کو که عالم گشت و قاشین بود و عمارت عظیم روی نمود و در آن جنگ تیر چنگیز خان را ظفر و نصرت
دست داد و بامتداد آن حال مریض گشته چند روز بستر ناتوانی بود و در چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمایه
که موافق تنکوز ییل بود وفاتش اتفاق افتاد و اوقات حیات چنگیز خان ترکیب هشتاد و پنج سال انتها یافت
و از آن مدت بیست و پنج سال علم سلطنت برافراشت و چنگیز خان را خواتین و قمایان فراوان بود بیت
و از همه فرزند ... و از دو دو ... خواتین اسپیرت زیاده فرزند ... آمد از زمان پنج نفر بزرگتر بودند اول بورته فوجین که نوبت
اتاقان خان و کو ... دختر ... خان ... بود ... دوم ... شعر ... خاتون ...
... بود ... پنج دختر چهار داشت ... فرزند ... داشت و اولاد ذکور چنگیز خان
بروایت مقدم ظفرنامه ... نفر ... و از آن جمله چهار نفر که از بورته فوجین در وجود آمده بودند اعتبار داشتند و اسامی
ایشان اینست جوجی جغتای اوکدای تولی و چنگیز خان هر یک ازین چهار پسر را بر جمعی سرافراز ساخته بود و امر
صید و شکار و ترتیب مجلس ... تعلق بجوجی میداشت ... پسر ... یاسا ... کردن ... مفوض بجغتای
و تدبیر امور مملکت و تنظیم مصالح جمهور با وکدای ... میشد و تولی که ... ما نوکر ... کشید ... اردو
سپاه انجام مهام لشکر ... بود ... وقتی که چنگیز خان از تسخیر بلاد ... یافت جمیع آن ممالک را
برادران و ... قسمت کرده ... باب ... ایشان ... پسندیده ...
و چنگیز خان تابع هیچ دین و ملت نبود و از تعصب ... جهان ... مذهبی احتراز مینمود و تعظیم و تکریم علما و زهاد
هر طایفه می پرداخت ... این معنی را ... پادشاهی ... علم ... و ... تقرب ... مسافت
و اکثر یاسا و رسوم را که تا غایت در میان مغولان باقی مانده چنگیز خان وضع کرده ... انجام امور
... بتقدیم ... شرایط اهتمام بجای می آورد و چون ... سخن که ... احوال و آثار چنگیز خان
تحریر گرفت عنان بیان بصوب تفصیل وقایع بعضی از کلیات ایام دولتش ... انعطاف پذیرفت ... التوفیق
والمعین گفتار در بیان رفتن چنگیز خان نزد اونگ خان و ذکر شمه از اسباب موافقت و مخالفت ایشان
کاباء و اجداد چنگیز خان فرمان فرمای اقوام بسیار بودند تا تمامی قبایل مغول و تاتار متابعت و ... اطاعت
یک پادشاه ... نمودند بلکه هر یک قبیله ... و ... حاکمی ... داشتند و ... سالکی طریق ... بوده
و در ... و اعدام یکدیگر ... گشته و چون چنگیز خان ... سال از پدر باز ماند ... قبایل ... بعد از ...
... اقوام ... تابعت ... و ... چندین ... دشوار ... دست داد و چند نوبت
در ... افتاده و ... کارش ... اضطرار ... قرابت ... بین ... اونگ خان که
حکومت قبیله کرایت ... بود و از سایر خانان ترکستان ... و وسعت ولایت ... ممتاز و مستثنی
بنمود ... و چون سالهای بسیار میان اونگ خان و پیسوکا بهادر قاعده ... محبت و اتحاد ... ثابت
و ارتباط داشت اونگ خان ... اشفاق و احترام در چنگیز خان ... و ... بادی ... مرحمت و ملاطفت ...
و چنگیز خان بسبب ... و کیاست و ... فراست و لطف ... چنین کردار ... زمان ... ملک و مال اونگ خان
بقبضه اقتدار ... اونگ خان ... سرانجام ... بر اقتضای رای صواب ... و از سخن ... او ... بیکرد
و در آن اوقات که چنگیز خان در مصاحبت اونگ خان اوقات میگذرانید برادر اونگ خان ... در مقام ...
... جلادت و شجاعت چنگیز خان بر وی ظفر یافت ... حاکم قوم کرایت ... گردد و در آن
ایام اقوام ... و ... و قنقرات ... در وادی ... سلوک نموده اونگ خان و چنگیز خان متوجه
ایشان شده ... موضع ... آن ... صف ... آن اقوام ... باستمال ...
... گریختن ... بعضی ... بحکم ... و بعضی ... گشتند ... ازیشان
... بقتل رسید ... القصه چون چنگیز خان مدت هشت سال در پناه دولت اونگ خان بسعادت و اقبال میگذرانید روز بروز

جاه و حشمت او بیشتر از پیشتر میگردید ... ریاض ... از اندیشه ... و استقلال آمده
... استقلال ... اونگ خان ... را مخالفت و خیال استقلال متهم داشتند و از جمله
آن طایفه ... که ... آن ... بود ... بیشتر از دیگران ... اونگ خان آن را ...
قبول ... سنکون ... اونگ خان ... که ... چنگیز خان ... خود ...
و سنکون با چنگیز خان دل دگرگون کرده چند نوبت ... قصد ... تحریض و ترغیب ...
... اونگ خان ... که چنگیز خان در خواب غفلت بوده باشد
... روز ... صورت ... غلوت
چشم ... خاتون ... دو کودک ... شیر آورده ... قشلیق نام داشتند این سخن را
در ... فی الفور ... چنگیز خان گشته ... حالات را بعرض رسانیدند چنگیز خان
از ... آن سخن ... شده ... طریق ... سلوک داشته ... خیام معسکر ... بجای بگذاشت
... تا ... اونگ خان ... چنگیز خان ... چون
... چنگیز خان حرکت نمود
... چنگیز خان ... وقت ... ثبات ... تا شام با ... استقلال
... لشکر ... چنگیز خان ... پشت ...
... در آن مقام ... نام ... جنگ ... بوده ...
و آن دو کودک ... اونگ خان ... بیت ...
... که ... چنگیز خان ... توکل ... اقامت
... از نسل ... قشلیق ... چنگیز خان ...
... دار ... اونگ خان ...
... ییل ...
... اونگ خان ... سوار ...
... تایانگ خان ... اونگ خان ...
گریخت ... در ... دیار ... بر دست ... تیغ ... گفتار در جلوس چنگیز خان بر مسند سلطنت و ذکر بعضی
فتوحات و بعضی دیگر از سانحات که در ایام ... واقع شده چون چنگیز خان بر اونگ خان ظفر یافت قوم کرایت را مطیع و منقاد خود ساخته
... تختگاه ... اقوام مغول ...
... تایانگ خان ...
... چنگیز خان ...
... بیت ... چنگیز خان ...
تاریخ ... تایانگ خان ...
... تایانگ خان ...
... جواب ...
... چنگیز خان ...
... آن طایفه ...
... چند روز ...
... چنگیز خان ... پادشاه کامران ... چنگیز خان ...

جا

بواسطه غدر و چون قاپی که بود ولایتی و کره را معاتب گردانید و بحشت و جاموقه را بسبب سعایتی که کرد او تکت خان و پسکو تقیم
رسانید و بود و پدر پایان کرد و بعد ازین تمامی اقوام و قبایل مغول چنگیز خان را مطیع و منقاد شدند و دیگر جماعت کرت
که حاکم ایشان توقتا بیکی بود و چنگیز خان بجلادی اول بسر ایشان تاخته در حمله اول توقتا بیکی و پسرش منهزم گشته و تزد
بویروق که برادر تایانک خان بود رفتند و چنگیز خان ازان جا ممالک نایمان که اوردو تایانک خان مقر او بود تسخیر کرده تا بقراقرم
آن خطه را مسخر ساخت بیت ولایات قاشین مسخر ساخت بیت نخارت بیع لشکر آمد بیت و بتاریخ ماه رجب سنه ششصد و سه
مطابق بارس ییل در وقتی که نیر اعظم بیت الشرف را بمقدم مشرف گردانیده بود و اطراف کوه و صحرا به سبب
هجوم و اجتماع سپاه دریا مینمود از بسیاری لشکر ارادم و چنگیز خان تیغ اسپاب قرقتای مسخران داده
ترکان جمعیت بزرگ را قربیت میناسند و چون شاهزادگان نامدار و امرای عالیمقدار و دیگر صنادید و کبار و یاوه و بیستان
مجتمع گشته چنگیز خان حکم فرمود که توق نه پایه منصوب ساختند و در سایه آن علم قدم بر نهاده است و کاب
نهاده جناح مرحمت عاطفت بر مفارق مخلصان بگسترد و اعیان و اشراف کرجان سپاری در میان بسته و زبان ثنا
گشاده هر کس در آن انجمن بود لوازم نیاز و خدمت بجای آورده و بکتاشانی از معتمدان مغول کرت تیز خاطب داشت و
دعوی بیسکرد که مرا بر سایر عالم حضرت حق اطلاع است و کاهی بر سماوات عروج مینمایم و با صانع عالم سخن میگویم مکالمه
در آن مدت چنگیز خان را گفت که آن غایت موسوم بتموچین بود گفت خدای تعالی شب از گفت که زمین ... بتو دادم و خطاب
دادم اکنون من ترا چنگیز خان نام نهادم شعر نهادیم نام تو چنگیز خان که تو شهریاری جهان را بجان که کس پیش ازین چنین نخوانده
خوانده ارکان دولت چنگیز خان یعنی پادشاه پادشاهان گفت که چنگیز خان اگرچه مبادا که ابت کرت تنگری بزرگ و دولت اوداد از روی
مصلحت وقت در تعرض او نبود و بعد ازین چند گاه که بت تنگری بسبب بسیاری که کرده بود بجهت تمشیت امری ناموجه
باید او در حضرت خان چوبی بر آغاز بحث کرد چوبی حلق او را گرفت از جا بیرون داشت چنان بر زمین زد که برنخاست
از خرابی آنکه بت تنگری از سرما در کجا منتظر گشتی و برهنه در میان برف و یخ نشستی و شا در کوهها میگفتی
بوردی تو کپسی شعر برهنه بکوی برف پیکرش ز سرما و گرمی نقش الغرض پادشاه گشورگشای این ونوبت قتای بجانب بویروق خان
یغما که پیک کار در جنگ گاه بسر وقت رسید و او را پایمال کرفت درگذرانیده برادر زاده او بویروق کوشلوک با تایانک خان
از حال مهم خبردار گشته باتفاق توقتا بیکی روی بجانب ارشاد و چنگیز خان از عقب رفته در وادی بیشی ایشان آمد و
توقتا بیکی بنیش در گشته و کوشلوک با تایانک خان بیشنا و کور خان بردند و بعد ازین وقایع شعر جمله سپاه ظفر پناه
گرد بیاد بقلمک چنگیز خان نهادند بیت و کر فتنهای گه جهان بشان گشته بیت و حاکم ایغوری که اورا ایدی قوت میگفتند داخل
دولت چون هیبت و صولت چنگیز خان شنیده تقرب از قبه کور خان بیرون آورده و بفرستاد و تحف و تنسوقات بخدمت چنگیز خان
شتافت و منظور نظر اشفاق گشته بیت چنین گفت کای شاه گردن فراز بیت بروم مهر تو دادم راز بیت چنانکه میان او ایدی خان که نجم بر سپهر
آن شاه را بیت والنت شاه کو بکویم بیت تخت او در خدمت بیت بپیچید بیت مرو را بپسر خواند و بخشش داد بیت بداد و ملک و دیگر گنج شد و ذکر توجه آوردن
پادشاه جهانگشای بجهت سپاه ایشان آنگه توجه او داخل ملک ختای
بپادشاه جهانگشای چون میان خواقین عهد آل ختای و سلاطین ختا چپچه غبار نزاع و خلاف در جهان بود و ازین اوان که سپاه چنگیز خان
از قصر ایشان بار ان زیاده گشت خیال تسخیر آن مملکت فرمود و گفت جهت خواجه زاده که از زمان فرستادم و ضعف محروم والی
جانب اوستایی زر داشت که والتان خان فرستاد و او را اطاعت خویش خواند و مال و پیشکش طلبید و چون خواجه
بملازمت التان رسید و ادای رسالت فارغ گردید و ملایمت خان النتاب یافت جواب داد که مملکت ختا
محروسه است که صد گز زیر بیخ بچه بچه و جنگ و قتلها و لذر میرزبین بچه بچه ... که در هیچ وقت پای هیچ کس ... ها
اود و نه بوده بیت که کس را مسخر نبودلک گشت بیت و من خود پیری وزمت تا هست بیت باید که چنگیز خان را بعنوان ما بیرون کنی نو
داور باب قب و طار زودی خود نگذارد و اگر التجه بدین ولایت متوجه خواهد گردید از دست بردن سپاه ظفر پناه ما خواهد آمد
خوار بیت دیده و جعفر خواجه این سخنان شنیده مراجعت کرده و نزد چنگیز خان سخنان التان را بیان آورد و آنگاه چنگیز خان شبانه تنها
بعد رفته کمر از میان بگشاد و دو گردن انداخت تضرع و زاری بحضرت باری ظفر و برتری طلب داشت و بعد از چند شبانه روز

دران

ازان پشته بپایان آمد و قربی از سپاه را بمحافظت اردو تعیین فرمود و بجانب ختا عزیمت فرمود و پس از وصول بحدود آن
ولایت بلادی که در نواحی معمور بود بغارت و تاراج داد که محاصره نموده مفتوح گردانید و چند شهر دیگر نیز بر دست تصرف کشید و التان
این خبر شنیده و با لشکریان که سپاهی ظفر باقرار دیده و سرگردان شدت و کثرت سپاهی ندیده و از جنگ و پیروزی آمده
و نیز سر بود و وصول منزل گزیده و قوم سرداران با جنود خویش بپیش تر فرستاد و تا از حد و از ملکت بدر برده و اگر فرصت یابد فتح
بودی میتوان نمایند و آنجماعت متفرق گشته تا کار بسی شد که چنگیز خان و بتقسیم غنایم اشتغال داره و الحاصل چون فرصت
نموده و بعد بجانب ایشان در کرده و در وقت که مغولان بپیش آتش اشتغال داشتند سپاه ایشان آن سپاه را دیده چنگیز خان
سوار شده و قصد مودتان آن دیگر را فرمود ساختند و مجموع پای در رکاب آورده و بر ختاییان تاختند در حمله اول لشکر التان
منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان بشمشیر تقدیر و بسته کرده شدند و چون بعد ازین واقعه میان چنگیز خان و التان خان مقاتله و
مقابله اتفاق افتاد و دیگر مغولان را فرصت دست داده و التان گریخته در رودی بدار الملک خود رفت و چنگیز خان نیز
بر بجانب روان گشت التان برای دفع آن حادثه با امرا و وزرا مشورت گرفته کوچک و بزرگ را گرد آورد و چنگ تک طریق مشورت
سپلوک و اشی جنک تمک گفت بهتر آنست که درین وقت از در صلح و صلاح درآییم و بعد از مراجعت تمکت آنچه مصلحت
بینیم سازیم التان خان این رای پسندید و ایلچی به تعیین قیب درعیان و بعد بمصالحه بچنگیز خان فرستاد و دختر خود کجور را
بوی داد و چنگیز خان بعد از التان راه آموش کشید و بازگردید آنگاه التان خان جنگ که وی با بپسر خود و پسر و بشمار
تمک که سابق پدر و اقتدا بوده چون سپاه ختا بلقب سپهر دعوی بر ابر می نمود و اشتغال کرد و چنانچه
مقدمه را منظر مقتاد او است در آن بلده چهل فرسنگ است و آن باره دارد و دیگر دارد و دیوار آن با عرض عریض چنانچه
از صبح تا شام کشتی یکبوت بسی تمام از آن طرف بدان طرف میرود و می آید و درین شهر میوه و بسیری دیگر که چیز
می باشد القصه چون از غله دار الملک ختا چنگیز خان وقوف یافت و دو امیر تومان سکان وسامو قوبا با لشکری وافر
تسخیر آن مکان فرستاد و ایشان بچنگ و رفت چند گاه بمحاصره اشتغال نمودند و بعد از آنکه از زمان قرب قحط در آن
شهر بتمام رسید بیت بچنگ و خون چنان تنگ گشت بیت که نانی بجائی نیامد بدست بیت التان از اضطرار مردم خود و خبر یافتن از غایت غصه برد
و تحقیق ختا بتصرف امرای گشورگشای در آمد و چون این خبر خیر اثر بگوش چنگیز خان رسید تقدیم خان را با دو امیر دیگر
بدار الملک التان خان فرستاد و مبلغ خزاین و دفاین ختا نیز ایشان بدان جانب شتافتند تا آن نقود و اجناس را
خبا چپیش پیشانی با ما خاد و التان خان که قبل از ایام داشت بشفقت چنگیز خان رسانیدند و خان بتسخیر مملکت شد
مشکلترین آن محال بیت دراز آرامش بود بیت و در عرض و صنعت صالح تمامی بود و مقدم ممالک ختا تحت تصرف چنگیز خان درآمد و گفت
و ضبط آن ولایت را بجهت مقتل کویانگ کرده رایت مراجعت بجانب اردوی خود برافراخت و چون بدانجا رسید بعد از
چند عمارات که آرامید بعملی همت متوجه دفع کوشلوک و تسخیر قوم مقتدر افغانی گردید ذکر کشته شدن کوشلوک از دست چنگیز خان
کور خان و لقب حاکم ایشان ولایت و ذکر آنچه میان کوشلوک و گور خان کار بر ایشان و لقب ترک وقوع یافت سواده منشأ قرا ختا رسید و ولایت ...
ایشان اند جلا مسیران آن مملکت بوده اند و پادشاه خود را گور خان میگفته اند چنانچه ختاییان التان خان میگویند و
قبل از ورود چنگیز خان بخطه ختا و تقدیم کار بر آن قوم با اقربا و عشیرت خود در روی گورخان بود و از ختا بیرون آمده
بجانب قرقیز رفتند و میان ایشان و قرقیزان بنا بر خصومت اتفاق افتاد و از آنجا بایل شتافته در آن سرزمین شهری بنا کرده
قرب چهل هزار خانه دار از اتراک یی باک در نواحی آن شهر جمع گشتند و دران وقت در بلاد ... مسلمانان که مغولان
ازان نواحی آمده بودند شهر خوب خانی بود و از نسل افراسیاب پادشاهان تمکنی نداشت و مردم قرلوق و قنقلی را بر ورشی
ولایت او دو قلان وسقتای ... تاراج میکردند بنابران ایلچی نزد گور خان فرستاده التماس نمودند که بدان جانب شتافته
و بلاساغون را مقر سلطنت گردانید آنگاه شهر قرقیز و قنقلی را کفایت و گورخان بیلاساغون آمد و بر تخت سلطنت نشسته و منقاد داد خانی
چیره از افراسیاب چند ... داو را ایلک ترکان موسوم ساخت و اقوامی که مخالف او بودند مطیع و منقاد او گردیده
فرق از مردم صف شکن بکاشغر و ختن و آن ولایت ... در یک سال جهت خویش انتظام ساخت آنگاه حکام ...

ولشکر خانه بسیار ایل و منقاد گردانید و چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت در شهور سنه ست و ثلثین و خمسمائه با
سلطان سنجر حرب نموده او را منهزم ساخت و بعد از آنکه گورخان فوت شد خاتونش کویونک قائم مقام گشت و تو
ختا سامان با دام کویونک میل فسق و زنا نموده بود و متابعتش ننمودند و چون هوای نفس بر وی غلبه کرد او را با معشوقش از میان
برداشتند و لقب گورخان را بر برادر گورخان سابق نهادند اکثر بلاد بر وی مطیع گشتند و در میان این گورخان و سلاطین
خوارزمشاه گاهی سبیل اتفاق می‌افتاد و گاهی جنگ دست می‌داد و چنانچه شمه‌ای از آن حکایات در اواخر مجلد ثانی مرقوم کلک
بیان گشت و کوشلک بن تایانک خان بعد از کشته شدن عم خود بویروق خان و بقتل رسیدن توقتای بیکی پناه باین گورخان
آورد و گورخان او را منظور شفقت گردانید و دختر خود را بعقد ازدواج وی در آورده سرافراز گردانید پت و اکثر خان خواند فرزند خویش
پنداشت و جاهش بر پیوند خویش که قوم مختلف بود اخلاص داشت و در آن اوان که چنگیز خان بجانب ختای در رفته بود کوشلک خیال
استقلال نموده روزی بعرض گورخان رسانید که در شرق و غرب وقایع متفرق شده سپاه تا ایمان ... ایشان بر کرده
حالا شنیدم که چنگیز خان در دیار ختای است همه کار ایشان را توان کرد اگر رای صواب نما اقتضا نماید بدان جانب روم و قوم و قبیله خود را
و ایشان را استمالت داده بخدمت رسانم پت و گورخان کلامش شنیده بر قولش وثوق کرد و فرقت کوشلک بخدمت
نفس آرایش داده و لشکر فراهم آورده اجازت فرمود و چون کوشلک بولایت قدیم آبا و اجداد خود رسید ... ملوک و امرا
شایع گردید پت و رو کرد ... و حاکم قوم کریت توقتای بیکی پسر کوشلک پیوسته از جمیع مطیعان وی کوشلک پیش ... رسید
و با گورخان آغاز مخالفت کرده لشکرش بنهب و تاراج اطراف ولایاتش روی آورد و با سلطان محمد خوارزمشاه نامه و پیغام داده از جانب کوشلک
گرد آمد بجانب متوجه شد و سپاه گورخان شکست خورده ... مقاتله کرد سلطان محمد گورخان مغلوب گردید و در آن ... اوغان
چون سلطان محمد را سبب خالق تعالی نزد او آمد آن ... کوشلک بر سر ... کشته ... شده بود گورخان قتل ... و منهزم گردید بعد از آن
بروجی که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و گورخان نفاق اتفاق افتاد و بسبب عدا سلطان محمد
پشت بر مخالفان کرده و با اعدا گورخان نیز انهزام یافت قلب سپاه و لشکر تیغ و خنجر بیکدیگر نهادند و از کثرت پیکار و ...
رویت ابصار گشته غالب از مغلوب متمیز نشد و سپاه از این مرد و طرف تاراج کنان روی بوادی فرار آوردند و چون گورخان
و چون گورخان بیلاساغون رسید اهالی آن ولایت که از قدیم فرمانبردار ایشان بودند بجنگ آمده دروازه بستند
رسید و دروازه را بسته گورخان در شهر نگذاشتند و با ... جنگ و ... و خشم آتش حرب و جنگ اشتعال نمود
گورخان نیز آغاز محاصره و محاربه کرده بعد از شانزده روز بلاساغون را بگرفت و قتل عام فرمان داد و در یک روز
هفت هزار مرد را نام ... کشته ... و چون خزانه گورخان در وقت تهیه اسباب سپاه از درم و دینار خالی بود و محمود ... سپاه
مال بسیار داشت و می ترسید که گورخان چیزی از وی طلب نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که در عوض اموالی که از خزانه تلف شد
کامرا در وقایع گرفته اند بخزانه سپارند گورخان این سخن را قبول کرد و چون امرا از این معنی مطلع گشتند
طلبی را ... از عصیان زدند و کوشلک از این حال خبر یافت فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد ... چنان سپاه
از سوق شرق که گویی ... برق ... مانند بلای ناگهان بر سر گورخان رسید و گورخان نیز فرصت چاره ندانست
گرد و پیش سر کوشلک بخدمت بایستاد و کوشلک این معنی را غنیمت دانسته بنظم و نسق مهمات مشغول شد ملکش
بگرفت و گورخان بعد از آن مدت دو سال زندگانی کرد و چون سپهر وی بر سپهر عالم فنا متوجه گردید ...
و اجتناب کرده ... ذکر خروج ... کوشلک خان و بیان منهزم شدن او بر دست لشکر مغول
بعد از فوت گورخان کوشلک در سلطنت استقلال یافت بلند گردید اما بدانچه قوم ختای خوار ... بر ملکش
پرداخت و ... آن به مجلس ... بود و زنش متابعت دین نصاری می‌نمود و ... مردم
تعذیب مسلمانان می‌کوشید و هر کس از ... تابعت شریعت قوم سر پیچیدند ... ولایت ختن بحصر شهر آن سامان
پرکردن ... خواست که از وی حجت و برهان علما اسلام را ملزم سازد ... با خود مستحضر کرده ... معتقدان این
قوم رساند ... فرمود که در شهر منادی کنند که هر کس ... صلاح ... هر کس از آن طایفه

هیچ کس در کوشلک روی بدیشان آورد و گفت کیست از شما که در شرع سخن حق بازگوید و در باب رجحان این ملت زمرة
و ثبات مناظره نماید مقدوة العلما المتقین علاء الدین محمد الختنی که مقویت شریعت محمدی بر عیان پیوسته زبان
الهام بیان بگشاد و با کوشلک آغاز مباحثه و مناظره فرموده در باب ترجیح ملت حنیفی براهین اقامت نمود و
کوشلک را ملزم ساخت و آن مخذول از بحث عاجز گشته آغاز سفاهت کرد و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
کلمات بی‌ادبانه بر زبان آورد پت و چون عاجز شد آن پی ادب از جواب پت بیهوده گفت و شاید انجام پت آن عالم ربانی از غایت دینداری
بی تحمل گشته گفت خاک بر دهانت باد ای دشمن دین و آن سرخیل اهل کفر و ظلم از شنیدن این دشنام بر آشفته فرمود که آن جناب را گرفته
و ایذا نمایند تا از دین اسلام بر گردد و فرمود تا آن بزرگوار را بر در مدرسه معلق ساختند و چون از آن عالم پاک اعتقادی
کشته شد در مدرسه که خود ساخته بود او را چهار میخ کردند تا بکلی از مغفرت ایزدی واصل شد بعد از شهادت مولانا علاء الدین
محمد بانگ نماز و اقامت و نماز جمعه و جماعت از آن دیار بر افتاد و دست تعدی کفار بر ابواب فتنه و فساد
ظلم باز شد و روی مسلمانان برگشته و در خلال این احوال حاکم قوم کریت توقتای ... از کوشلک بر گشته بطرف قوم کوشلک
رفت و چنگیز خان این خبر را استماع نموده فرمان فرمود که جبه نویان و چند تومان از سپاه از پی ایشان متوجه کوشلک گردد و جبه
بموجب فرمان بجانب کاشغر روان شد چون بحدود آن ولایت رسید کوشلک روی بهزیمت نهاد و جبه کاشغر در آمد و شهر
کرد که جمع و باز نداند اگر کسی در گوشه و کنار بکیش و دین خود باشند و متعرض یکدیگر نشوند و از استماع این کوشلک
بمکر در سر جایها شد کشته بر مرام اهل اسلام از قهر وی جان بدربردند و نجات یافتند و قومی از مغول کوشلک را تعاقب نموده
در پی ... از قوم نایمان رسیدند فی الحال بقتل رسانیدند و کوشلک بکوهستان بدخشان گریخت از غایت سراسیمگی براه
رفت که راه بیرون نداشت و در آن زمین جمعی از صیادان بشکار در آن اشتغال می‌نمودند مغولان رسیدند و گفتند اگر
این جماعت را از مکر کوشلک اثری پیدا نمایند از صیادان از اطراف و جوانب کوشلک را شناختند و به مغولان
آورده به مغولان سپردند و ایشان کوشلک را گردن زده سر او پیش جبه نویان آوردند و جبه آن سر را نزد چنگیز خان فرستاد
و آنگاه چنگیز خان جوجی خان را بدفع توقتای که بطرف کشک رفته بود نامزد فرمود و جوجی بر وجهی که در آینده ذکر سلطان محمد خوارزمشاه
نوشته شد و بعد از توقتای و قوم او را ساخته مراجعت کرد و آنگاه چنگیز خان سبب و اسباب مذکوره متوجه جانب ماوراء النهر گردید
گفتار در بیان توجه چنگیز خان بجانب ماوراء النهر و کشته شدن اکثر خوانین آن بلاد بتیغ خشم قهر
چون خاطر خطیر چنگیز خان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سپاه قتش بر کانون ارادت مخالفان آن حدود تافت
تسخیر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه را پیشنهاد همت بلند نهمت ساخته با سپاهی از حوصله تقریر و وصف بیرون در شهور سنه بجانب
ماوراء النهر روان شد چون بخاری اترار نزول اجلال فرمود اوکتای و جغتای بمحاصره آن شهر باز داشت
و چون خان بجانب جند فرستاد و اولاق نویان را با جمعی بجانب بناکت تعیین داد و سال نموده و نفس خویش با تولی خان متوجه بخارا گشت
و ناگاه ... زرنوق رسیده اهالی آنجا تخت دروازه‌ها بر کشیدند و خواستند که در مقام محاربه آیند و
آخر الامر بموجب و انقیاد مائل شده بحکم ... مسلمانان بوده و ملازمت چنگیز خان نموده ابواب صلح و صلاح گشادند و از کید
جنگ و صف ... گردند و ترکان آن قلعه را با زمین هموار ساخته جوانان بزرگ همراه خود گردانیدند و ... پیش حضور ...
و مردم خود را ... بر اطاعت و انقیاد نمود و حکم شد که ساکنان آن مکان بجای خود معاش و مصالح زراعت و تخم و کاه
قناعت کنند و خانه‌ها خود را با سایر اشیا باز گذارند تا مغولان غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرموده
عمل نمودند و اتراک بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند و در اوایل ماه محرم سنه سبع و عشر و ستمائه موافق
یلان ییل چنگیز خان در حوالی آن بلده که در آن زمان مجمع اهل علم و کمال و مرجع ارباب فضل و افضال بود نزول
اجلال نمود و اشتقاق لفظ بخارا از بخار است و معنی بخار بلغت مغان مجمع اهل علم باشد و چون سپاه چنگیز خان
در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند در آن بلده از ... تکین و کشلی خان امارت نمودند در شب اول از امرا
خوارزمشاهی کوک خان و سونج خان و کشلی خان با سی هزار از شجاعان خونخوار به عزم شبیخون بر سر مغولان شتافتند

اما چون طلایه آن سپاه خونخوار بیان بخت خویش پیدا بودند بقدم مقاومت پیش آمدند اگر چه بیان را بر خاک هلاک انداختند
روز دیگر که بواسطه تجشید خورشید جهان ثبات و سپیدی صحاری شهر و دامن ... ناپدید گشت در و پ خلاف بسته ابواب شهر را
بازگشادند و سادات و علما و اشراف و اعیان بخدمت خان شتافتند امان طلبیدند و چنگزخان عنان زنان سوار شد و در اندرون شهر
تا در مسجد جامع رسید پرسید که این سرای سلطانست گفتند بلکه خانه یزدانست و همچنان سوار در مسجد راند تا بمقصوره
عنان بازکشید آنگاه از اسب پیاده شد و بر منبر رفت و بنشست و مردم خود را گفت در صحرا علف نیست شکم اسپان خود را سیر
سازید مغولان بموجب فرموده کار کردند و در انبارها بگشادند و از صنادیق مصاحف را در آخور اسپان ساختند
و اسپ از چهارپایان دست علما و مشایخ تاریخ داشتن مشغول گردیدند و آهنگ مغولی برکشیدند بعد از آن چنگزخان از آنجا
عیدگاه رفت و با اجتماع خلایق بخارا فرمود ... بر منبر برآمد و ... زبان بحماقت بگشاد و در باب معایب
سلطان محمد خوارزمشاه سخنان بر زبان راند و در آخر گفت ای قوم از شما گناهان بزرگ در وجود آمده و بزرگان شما
ایزدی مرا که از جمله بلای آن حضرتم بسوی شما فرستاده و اکنون هرچه در این شهر ظاهر است حاجت بتقریر نیست آنچه از اموال
نقدی دارید تسلیم نمایید که جرم شما ... آن ... و روز بحال گردد هرچه دادند مغولان از ایشان بستاندند و متعرض
شکنجه کسی را از ایشان نشدند چون بر تیغ صادر شده بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن
طبقه پناه بمردم برده بودند و بعضی بر چنگزخان ظاهر گشت آتش خشم او اشتعال یافت فرمود تا آتش در
بخارا زدند و حال اکثر محلات چوب پوش بود بیک روز بیشتر شهر سوخته شد مگر مسجد جامع و بعضی سراها که از خشت
پخته بود و عمارت سالم ماند بعد از آن چنگزخان جوانان بخارا را بجنگ قلعه مامور کرد و از جانبین منجنیقها مرتب ساخته
باندک زمانی مغولان ... آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردان که در قلعه بودند کشته عیال و اطفال ایشان را
اسیر کردند و حصار را با زمین هموار گردانیدند گفت که بعد از این واقعه کسی از بخارا بیان بخراسان رفت
شخصی از او پرسید که حال شهر بخارا چه گفت آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند فی الواقع در کلام فارسی
مختصرتر ازین در بیان آنچه از لشکر مغول در بخارا بوقوع انجامید نتوان یافت اما جغتای و اوکتای که بفتح اترار مامور بودند چون
بظاهر آن دیار رسیدند غایرخان با وجود آنکه شصت هزار سوار همراه داشت در شهر متحصن شد و مغولان حصار را
بمحاصره ... و تا پنج ماه آن شهر را محاصره نمودند و کار محصوران باضطرار انجامید آنگاه قراجه
حاجب که از جانب سلطان محمد خوارزمشاه بکمک غایرخان متعین بود با مغولان ایل شده ... از دروازه صوفی خانه بیرون رفت
و همان شب مغولان ... غایرخان با ... هزار کس از شجعان ... روز دیگر جغتای و اوکتای قراجه حاجب
و نوکران او را ... خوارزمشاهی منسوب ساخته بکشتند و تمامی مردم اترار را ... بتیغ بیدریغ گذرانیدند
آغاز محاصره قلعه نمودند و غایر از آن حصار بر سر ... ماه ... کوشش و کوشش نمود
بزخم شمشیر میرسیدند ... مدتی که در زمان محاربه و محاصره ... در آن ایام بسیاری از کفار بر خاک
هلاک افکندند و چون از سپاه غایر زیاده از دو کس نماند مغولان بحصار درآمدند و غایر با آن دو یار پناه ببام
برده بر رفت و از خشت ... میزد و ... مخالف را از ... باز میداشت و چون فرمان چنگزخان چنان
بود که او را زنده بدست آورند لشکر مغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعد از آنکه دو کس ... کشته شدند مغولان
غایرخان را گرفته و بند کرده قلعه را با زمین یکسان ساختند و غیر ارباب صناعات تمامی متوطنان آن مکان را بکشتند آنگاه
جغتای و اوکتای عازم اردوی اعظم گشته در حدود سمرقند غایرخان را بنظر چنگزخان رسانیدند و ... او را
شربت فنا چشانیدند اما جوجی خان که بموجب فرمان بجانب جند رفته بود چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در سلک
اهل اسلام داشت و در آن اوان ملازمت چنگزخانیان مینمود بدانجا فرستاد تا مردم آنجا را نصیحت کرده از وخامت
عاقبت مخالفت تحذیر نماید چون حسن بشهر درآمد پیش از آنکه رسالت پردازد غوغا با او هجوم کرده او را بکشتند
جوجی بر ... اطلاع یافت فی الحال سپاه ... خشمناک روان شد و بمقام سغناق شتافته لشکریان را گفت

دست از جنگ باز ندارند تا آن بلده را مسخر سازند مغولان بغایت سعی و اهتمام بجای آوردند بیت ... روز
کشف شد ... همه خلق کشته گشته شهر ... و حکومت آن ویرانه به پسر حسن حاجی متعلق بود و جوجی خان روی باوزکند نهاد و
اوزکند بصلح مفتوح گشت از آنجا ... رفت و ... کردند و اکثر ایشان کشته شدند
و چون این خبر بسمع قتلق خان رسید که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود پای ثبات و قرار او متزلزل شد رفته
راه خوارزم پیش گرفت و جوجی خان ... برسالت ... جند ... فرستاد ... بعضی از عوام قاصد جان او گشتند و جمعی
... خود را نگاه داشتند ... بخدمت جوجی مراجعت نمود و جوجی خان بظاهر شهر شتافته جندیان دروازه ها بستند و
... مغول چاپار خندق ترتیب کرده ... و بر بالای باره
از آنجا برآمده ... دروازه ها را بکشادند و تمامی خلق را بصحرا راندند و چند روز ... غارت و تاراج پاک رفتند بیت چه
مردم کردند ... کشتن مغول تیر ... جنگ ... کشته شد ... جوجی خان امارت
جند را ... اما الاق نویان ... فناکت ... چون بظاهر
فناکت رسید ایلتکو ملک باتفاق قنقلیان که ملازم او بودند در حصار تحصن نموده ... بروز چهارم
امان خواستند و از شهر فناکت بیرون آمدند ... الاق نویان شعر ...
بعد از آن که آن ولایت ... بخجند رسید والی آنجا تیمور ملک که در حکومت سلطان محمد خوارزمشاه از مردانه تری بود
با هزار ... در میان ... آب خجند ... بود
پناه برده ... با مغولان کوشش نمود و بسیاری از ایشان را بقعر جهنم فرستاد و چون کار بر او باضطرار انجامید
خواص و متعلقان خود را ... کشتی ... گذرانید و خود ...
... روان گشت و لشکر مغول ... از تیمور ملک اطلاع یافت جنگ کنان ...
... آب ... تیمور ملک ... باز میداشت ... آب ...
و مغولان ... تیمور ملک ... و اتفاقاتش ...
... مغولان ... که از آن جماعت یکی ... داشت ...
... مغول ... تیمور ملک ... و ... چشم مغول ...
خویش ... و تیمور ملک بخوارزم رفت ... ... تا ... چون ...
... مراجعت ... و ... احوال ...
بمجلس اوقتای جوجی خان بن چنگزخان بخجند آمده و متصرف املاک و اسباب خویش گشته و او هم با پسر ملاقات نموده گفت اگرچه خود را
... پسر ... که من طفل شیرخوار بودم که از پدر دور افتادم اما غلامی هست که او را بجای می آورد
پس غلام را حاضر ساختند و غلام تیمور ملک را شناخته ... در ترکستان ... یافت
بجانب اوکتای قاآن که بعد از چنگزخان بر تخت سلطنت نشسته بود روان شد ... قاآن ...
... و ... جواب ...
... مغول که بزخم تیر ... کور شده بود ... تیمور ملک
... ملک ... تیمور ...
القصه الاق نویان چون از مهم خجندیان فارغ گشت بجانب سمرقند که منصب خیام اردوی اعظم بود شتافت
ذکر فتح سمرقند چنان بود که در آن زمان که سلطان محمد خوارزمشاه از سپاه مغول ... متفرق ...
بمجلس رزم و پیکار پرداخت صد و ده هزار سوار ... در سمرقند گذاشت و غلبه خواص و عوام در آن شهر مرتبه
بود که محاسب وهم و خیال از تعداد آن عاجز ... و سمرقندیان جهت احتیاط چند فیل بگردن کشیده
بودند و خندق را با آب رسانیده ... چنگزخان بعد از تسخیر آن بخارا و سایر بلدان ترکستان و ماوراءالنهر

پرداخت چون خاطر از آن امور فراغ یافت علم نهضت بصوب آن بلده افراخت و در حوالی سمرقند
جمعی از شاهزادگان و لشکرهای که بفتح امصار ترکستان مامور گشته بودند با مردم حشری بوی پیوستند و چنگیز خان در کوک
سرای فرود آمده دو روز آسایش نمود روز سیم طایفه از سرداران لشکر خوارزمشاهی بپای جلادت در میدان
مبارزت تاختند و از جنود مغول فوجی کشته جمعی را اسیر و دستگیر کردند روز چهارم چنگیز خان بنفس خویش
سوار شده روی بشهر آورد و مغولان بر سر ایشان هجوم نمودند و چنان تنگ گرفتند که مردم شهر را مجال نماند که از دروازها
بیرون کنند و شب هنگام رای ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی بصلح مایل شدند و زمره ملاحظه حقوق سلطانی نموده در محاربت
مصر بودند و چون روز دیگر از افق مشرق بسبب تباشیر صبح صادق مشعوف گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی
از اشراف انام از شهر بیرون رفته بملازمت خان شتافتند و امان خواستند چنگیز خان ایشان را از قتل و نهب خود
ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی فرمود و ایشان بسمرقند بازگشته دروازه نمازگاه را باز کردند و لشکر
مغول در شهر ریخته قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ جدا کردند و باقی خلایق را بصحرا
راندند و دست بغارت و تاراج برآوردند و روز دیگر همت بر تسخیر قلعه گماشته از جمله محصوران الب خان با هزار کس از
شجعان دل از جان برگرفته و خود را بر میان لشکر مغولان زده بسلامت بیرون رفتند و در مدت دو ماه بعراق بسلطان محمد
رسانیدند و او را بواسطه اخبار و حالات ماوراء النهر مکدر و متحیر گردانیدند و در ان روز که الب خان از قلعه سمرقند برآمد
چنگیز خانیان بر آن حصار استیلا یافته قریب سی هزار از امرای خوارزمشاهی با تمامی لشکریان بقتل رسانیدند و
بسیار مردم سی هزار کس که پیشه ور بودند جدا ساخته چنگیز خانیان ایشان را با اولاد و اقربا بخویش قسمت کردند و از بقیه
مقتولان مبلغ دویست هزار دینار خون بها بستاندند و پیشتر ازین تعرض نرسانیدند

ذکر جبه نویان و سوبدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرموده چنگیز خان و بیان ظفر و قتل و غارت ایشان در اطراف ولایات ممالک ایران

در ان زمان که چنگیز خان در سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد خوارزمشاه با عدد اندک از خوف سپاه از راه خراسان
بطرف عراق گریخته و نظام سلسله جمعیت او بدست پراکندگی از هم گسسته بنابر آن جبه نویان و سوبدای بهادر
را با قرب سی هزار سوار جرار از عقب سلطان روان فرمود و ایشان را گفت که در طی مسافت سرعت نمایند
و تا خصم را بدست نیاورند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومت نداشته باشد در هر موضع که مناسب دانند کیفیت
عرضه داشت نمایند امرا بموجب فرموده عمل نموده بجانب خراسان روان شدند و در اوایل ربیع الاول سنه سبع
عشر و ستمایه موافق ییلان ییل متعاقب یکدیگر از آب آمویه عبور نموده بصوب هرات رفتند چون ملک
هرات پیشتر کس فرستاده اظهار ایلی و انقیاد نموده بود جبه و سوبدای متعرض آن بلده نشدند اما توقچار از عقب
بهراة رسیده متابعت ملک را مسموع نداشت و آغاز محاصره کرد و از شست قضا تیری بر عمر [illegible] کارگر
شد و منهزم گردید و اتباعش از عقب جبه و سوبدای شتافته در نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امرا از اهالی
آن قصبه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازها بسته چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان بر جناح استعجال
بودند متوجه احوال آن جماعت نشده بگذشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و دشنام کردند امرا از غایت
غضب بازگشتند و در عرض سه روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در ان دیار دیاری نماند و اموال
و اثقال کشتگان را بسوختند و بعد از ان به نیشابور رفته هم آنجا بصلح برگذشت و از آنجا جبه نویان
براه جوین و غریب مازندران گرد و سوبدای بطوس رفته خلق بی نهایت بکشت و از عقب براه رادکان شتافت
جنت مرغزار و جریان انهار آن ولایت او را خوش آمد بنابران متعرض رادکانیان نشد و از آنجا به
خبوشان و اسفراین تصور راه کرد و از اسفراین بدامغان رفته خود را بحشم آن خطه را پایمال
گردانید و جبه در مازندران بسیاری از طوایف انسان را کشته فوجی از سپاه را پی مادر سلطان که [illegible]
که مقر متعلقان خوارزمشاه بود بازداشت و بجانب ری روان شد و سوبدای بدو پیوست و در ان اوقات [illegible]

در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود و شافعیان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند به
استقبال شتافتند و به سوبدای در باب قتل طرف مقابل که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان نخست حنفیان را بتیغ
بی دریغ گذرانیدند و بعد از آن با فرقه دیگر گفتند که از مردمی که خون متوطنان مولد و منشا خویش سعی نمایند چه چیز
توقع توان داشت آنگاه شافعیه را از عقب حنفیان روان کردند و از ری سوبدای بها در بطرف [illegible] رفت و جبه بجانب
همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامی مردم آنجا را با انواع عقوبت شربت شهادت چشانیدند و بعد از
قرب وصول بهمدان با والی آنجا مجد الدوله علاء الدین علوی صلح کرده روی بزنجان و هر دو شهر آباد را خراب
و [illegible] و حسنه قم آباد را محکمه ساخت و مردم [illegible] بسته کرد و [illegible] و در سایر ولایت
پی خداوند [illegible] بجای می آورد و سوبدای در قزوین قرب پنجاه هزار مسکین را بتیغ بیکین گشته بعد از آن در شمال
مغول بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که بسبب وفور [illegible] قتل مردم [illegible]
اطراف [illegible] کوه پایه [illegible] از پیشتر [illegible] بخواست و [illegible] پوشیده سوی [illegible] زبان [illegible]
از ان پر [illegible] امان خواست جبه و سوبدای قرابت آورد با بجان کردند و در [illegible] وسپس [illegible] مراغه مراسم قتل عام و
غارت بجای آوردند و از مراغه بطرف [illegible] تبریز آوردند و اتابک اوزبک که در ان وقت والی آن خطه بود صلح در میان
دید و مال فراوان نزد مغولان فرستاد و ایشان از قتل و غارت تبریز درگذشتند و چون نوبت دیگر سپاه [illegible]
هجوم نمودند جبه و سوبدای در موقان قشلاق کردند و در ان زمستان بگرجستان [illegible]
آوردند و [illegible] تیغ [illegible] در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و چاقان و [illegible] و بعضی از بلاد شروان
آنچه مقدور ایشان بود از قتل و غارت بجای آوردند آنگاه خاطر شوم آن جماعت گرای ذیل آن شد که از جانب دربند
شروان [illegible] عبور نمایند [illegible] پیش شروانشاه [illegible] که در حصن حصین
تحصن جسته بود فرستادند که [illegible] مناسب [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ساخت گردد [illegible] شروانشاه [illegible] این [illegible]
[illegible] خواص و مقربان [illegible] مغولان فرستاد [illegible] و آن [illegible]
[illegible] بیم یکان امان [illegible]
آن [illegible] آن فاطمان [illegible] و مغولان [illegible] خون [illegible]
بندگان خدای [illegible] بطرف قبچاقستان [illegible] و مردم آلان و قبچاق [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] پس [illegible] چنگیز خان
در ان زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود [illegible]
وقوع کمال قوت و سطوت مغولان [illegible] خشم جبار [illegible] آن روز
بوضوح پیوندد زیرا که با وجود آنکه در ان ایام [illegible] حاکم صاحب وجود [illegible]
[illegible] عراق و خراسان بود [illegible] نیافته [illegible] و معاونت و مقاومت [illegible] لشکر
از لشکر مغول [illegible] از غایت [illegible] بهشت برین
بود ویران گشت و هم چندین هزار هزار کس بضرب تیغ بیدریغ از اهل کفر و ظلام از هم گذشت سبحانه
[illegible] و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الاطهار

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ دارزم

چون چنگیز خان از فتح سمرقند فارغ گشت روزی چند در
نواحی بلده قرار گرفت و پس ساعتی توقف نموده جوجی و جغتای و اوکتای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید
و در ان زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت بود و کاتب را اورگنج گویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهیه
بود و از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و اهالی حرف و صناعات و سایر طوایف بنی آدم مالامال

در چهار جانب [illegible] آمده بودند که زیاده از آن متصور نبود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیز خان با سپاهی چون نجوم آسمان بی پایان بآن جانب روان شدند و دران وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والده سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانگشای چنگیز خان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی پیشتر بطرف [illegible] [illegible] و براندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان ایشان را اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پی از دروازه بیرون نهادند [illegible] بجانب آن جماعت انعطاف دادند و مغولان بکر و فر [illegible] گاهی چون صید وحشی ازیشان می‌رمیدند و احیاناً اندک توقفی نموده جنگ میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسنگی شهر است رسیدند آنگاه سپاه [illegible] منقلای که در کمینگاه بود در فتح جلادت [illegible] بجانب خوارزمیان تاختند و آتش کشش و خونریزی مشتعل ساختند و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال قریب صد هزار کس را بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و تا محلات آن [illegible] نیز شتافتند و تنور حرب گرم ساختند و هنگام غروب خورشید باز گشتند و بعد از دو روز ازین واقعه شاهزادها جوجی و جغتای و اوکتای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده نخست ایلچیان بدان بلده فرستادند که مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بر ارسال رسل و رسایل مترتب نگشت تهیه اسباب قلعه گیری مشغول شدند و دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه از صبح تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه زمان محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قاروره‌های نفط و زخم منجنیق [illegible] منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را [illegible] بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان متعهد این خدمت شده خوارزمیان ازین حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بر سر آب شتافته آتش قتال اشتعال پذیرفت و بالاخره از جانب اهل خوارزم [illegible] آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطه این فتح [illegible] خوارزمشاهیان در محافظت شهر پیشتر از پیشتر شده و دران اثنا میان جوجی و جغتای غبار نفاق ارتفاع یافت تا مدت هفت ماه مغولان را فتح خوارزم میسر نگشت این خبر مسموع چنگیز خان رسیده فرمان داد که سردار آن لشکر اوکتای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز جایز ندارند و اوکتای برادران را باهم در مقام صلح و صلاح در آورده مهام سپاه را منتظم گردانید و باتفاق جنگ پیش بردند و بیکبار نخست متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه بخانه و محله بمحله ازیشان میگرفتند تا تمامی [illegible] ازیشان مسخر گشت آنگاه خلایق را بصحرا راندند قریب صد هزار کس پیشه وران را جدا ساختند و زنان و جوانان و کودکان را بندگی گرفتند و باقی مردم را [illegible] بقتل رسانیدند گویند که هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسیده و عدد قاتلان از صد هزار متجاوز بوده و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آن جناب از اکابر مشایخ عالم و مقتدای [illegible] بنی آدم بوده قلم مشکین رقم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع مینماید

ذکر حضرت شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن او [illegible]

نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و کنیتش کبری و ابو الجناب ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر کس بحث میکرد بروی غالب میآمد بدین جهت کبری اورا لقب کردند بعد از آن بواسطه کثرت استعمال ها و الف از آخر کبری ساقط گشته و بعضی بر آنند که لقب آنجناب کبری بوده یعنی هو نجم الکبرا جمع کبیر اکبر والصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الیافعی و شیخ ولی تراش نیز القاب آنجناب است و سبب آن این لقب را بروی اطلاق کردند که نظرش بهر که افتادی بمرتبه ولایت رسیدی ع سگ [illegible] منظور نجم الدین سگان را سرور است ع و کنیت شیخ نجم الدین ابو الجناب بود و امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتملست بر سخنان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است که شیخ نجم الدین در ایام جوانی جهت سماع حدیث از خوارزم بهمدان رفت و چون از علمای آنجا رخصت نقل حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدثان اسکندریه نیز اجازت یافت و در وقت مراجعت شبی حضرت رسول را صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دید و از آنحضرت التماس کنیتی نمود رسول فرمود که ابو الجناب [illegible] حضرت فرموده داشته و چون شیخ از خواب درآمد از معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب می باید نمود و جمیع مهم آنرا [illegible]

علایق دنیوی [illegible] ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد [illegible] رسید و در خانقاه شیخ الاسلام شیخ اسمعیل قصری پهلو ببستر ناتوانی نهاد و چون بتوجه شیخ ازان مرض نجات یافت و مرید وی گشته بسلوک مشغول گشت چندگاه آنجا بود و شبی بخاطرش خطور نمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است و از علم باطنی نیز حظی تمام یافته ام اینمعنی بر شیخ ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسری باید رفت پس شیخ نجم الدین دانست که بر آنچه در خاطرش خطور کرده بود شیخ اسمعیل اطلاع یافت [illegible] نخست و بخدمت شیخ عمار شتافت بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغول بود شبی همان حدیث بر زبانش گذشت شیخ عمار او را گفت که نجم الدین برخیز و بمصر رو بخدمت شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی از دماغ تو بیرون برد نفحات از شیخ نجم الدین منقولست که گفت چون بمصر رسیدم شیخ روزبهان را ندیدم و بیرون خانقاه او بودم که آب اندک وضو میساخت بخاطرم گذشت که آیا شیخ نمیداند که باین قدر آب وضو جایز نیست چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من افشاند و بسبب قطرات وضوی شیخ بیخود شدم و شیخ بخانقاه آمد و من نیز در آمدم و آنجناب بشکرانه وضو مشغول گشته من بر پای ایستادم و از خود غایب شده دیدم که قیامت قایم است و مردم را میگیرند و در آتش می اندازند و بر سر آتش پشته پیری بر پشته نشسته و هر کس میگوید که من تعلق بوی دارم او را میگذارند ناگاه مرا هم گرفتند و بجانب آتش کشیدند و چون گفتم من از جمله متعلقان ایشانم مرا رها کردند و من بر آن پشته بالا رفتم و شیخ را دیدم که شیخ روزبهان پیش وی نشسته فرود رفتم و پایش افتادم سیلی سخت بر قفایم زد چنانچه بروی در افتادم و گفت پیش ازین اهل حق را انکار مکن بعد از آن از غیب باز آمدم دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم و در پایش افتادم شیخ [illegible] سیلی بر من بزد و همان لفظ بر زبان راند و بدان سبب حجاب از طینت من زایل گشت شیخ روزبهان مرا بخدمت شیخ عمار بازگردانید و بوی نوشت که هر چند مس دارید بمن فرستید تا من زر خالص ساخته باز پیش شما فرستم و شیخ نجم الدین مدتی در خدمت شیخ عمار بسر برد و چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت بخوارزم شتافت [illegible] در زمانی که سپاه مغول بجانب خوارزم متوجه شدند چنگیز خان که از اوصاف کمالات شیخ نجم الدین وقوف یافته بود چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کرد که از میان [illegible] بیرون رود تا آسیبی نیابد اما شیخ آن ملتمس را اجابت نفرمود و فرمود که در وقت آسایش با این مردم بسر برده ایم [illegible] و معقول نیست که ازیشان مفارقت اختیار کنیم و چون لشکر قیامت اثر بر در خوارزم رسیدند شیخ نجم الدین شیخ سعد الدین حموی و شیخ علی لالا و بعضی از اعاظم اصحاب [illegible] زیاده بر شصت نفر بودند رخصت داد که از آن شهر بیرون روند و ایشان [illegible] پرسیدند که حضرت شیخ دعا کند تا این بلا از دیار اسلام مندفع گردد حضرت شیخ فرمودند که این بلیت مبرم [illegible] پذیر نیست [illegible] مناسب آنست که شیخ در این سفر با ما موافقت فرماید جواب داد که مرا [illegible] بخاطر شیخ خواهم شد و اصحاب شیخ را وداع کرده بهر طرف رفتند روزی که کفار مغول بشهر در آمدند شیخ نجم الدین [illegible] باقیمانده بودند طلبیده گفت قوموا علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله آنگاه بخانه رفت و خرقه خود را در بر کرد و میان محکم ببست و بغل پر سنگ ساخته نیزه بدست گرفت و روی بجنگ مغولان آورد و بر ایشان سنگ میزد تا سنگها که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیز خان آنجناب را تیر باران کردند و تیری بر سینه مبارکش آمد و چون آنرا بیرون کشید مرغ روح مطهرش بآشیان جنت پرواز کرد گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود و پس از آنکه از پای در افتاده بود ده کس نتوانستند که آنرا از دستش خلاص سازند عاقبت کاکل کافر را بریدند و مولانا جلال الدین رومی در بیان این معنی گفته است بیت ما ازان محتشمانیم که ساغر گیرند نه ازان مفلسکان که بز لاغر گیرند بیکی دست می خالص ایمان نوشند بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند و وفات شیخ قدس الله روحه در شهور سنه ثمان عشر و ستمائه هجریه نبویه

ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن بشهر و حالات مردم آنجا [illegible]

خوانندگان این مقدمه چنان بر زبان آورده اند که چون چنگیز خان اولاد و لشکریان خود را بجانب خوارزم

بعد از آن حال در عهد سمرقند که از انواع انکار و خیال تخریب بتره مخود و خفت تخت مغرب خیام چپاول و نهب گشت
وجب مقتضای وقت تا بهستان آنجا بسر برد و بعد از آن روی بت آورد و ساکنان آن مکان پشتی بازوی
شهر و حصار کرسیکه چون بگرد کش گذار پای در دامان استقامت کشیده و بعد از وصول لشکر مغول دست بازوی
بیسته و جنگ در از کردند و مغولان بجهد هرچه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نمود بیت بعد روز که دند تره خراب
نخوانده بادوی تره در آب ٭ ساکنان آن بلده از صغیر و کبیر و غنی و فقیر کمشته گردیده گر وقت تره هو دقی را جمعی از
لشکریان چنگیز خان خواستند که بقتل ساکنان آن بجهات گفت و اکمشته تمام و اروی بزرگ شاه هم رسیده بود که
آن مراد به جای نهاد و جواب داد که صد و بره دام مغولان در حال بکشم و در شکافت آن مرد را دیده را بر از درون
اردوی ببستند کشتگان از لشکر با نیم که برد در یده دهم و چنگیز خان از غیبگر و سیاه رفت زمستان آنجا بود و دوقی از لشکر
به منشان فرستاده تا آن ولایت را مانند سایر ممالک خراب کردند و در اول بهار از معبر تره گذشته روی بجانب
بلخ نهاد و آن بلده در معموری مشهور بود که در نفس شهر قریب هزار و دویست جامع بود مسلمانان و هزار و دویست حمام
داشت تمام در آن کمند و مقام موجود بوده خواجه ابوبکر پارسا میفرمود که در وقت استیلای چنگیز خان بنام هزار کس
از سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشتند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان
وقوف یافتند باستداد بیشکش باستقبال شتافتند و بنا بر آنکه در آن ایام سلطان جلال الدین در غزنین لشکر
بر خشم و کین جمع آورده در میدان عناد و خلاف جولان مینمود چنگیز خان را اعتماد بر اطاعت ایشان نبود و مردم
آن ولایت را بهد تیغ مغولان غرق خون گشته از پای در افتادند بیت همه بلخ را چون کف دست کرد ٭
عمارات عالیش را پست کرد ٭ و آن خان بهرام انتقام بعد از تخریب قبة الاسلام تولیخان را به بیرانی شهر
خراسان نامزد کرد و خود به طالقان رفت و اهل طالقان در حصار بر کشیده بقدم جنگ و جدال پیش آمدند و بنابر
استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافت بعد از مراجعت تولی و اجتماع لشکرها صورت تسخیر روی نمود و
هر کس در آنجا بود کشته گشت آنگاه چنگیز خان جهت دفع سلطان جلال الدین بطرف غزنین در حرکت آمد و هر شهر که رسید
از آبادانی اثری نگذاشت و در بامیان تیغ از ذوی حیات دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد جغتای خان بزخم تیر
اهالی آن مکان کشته شده بود و چون چنگیز خان در کنار آب سند سلطان جلال الدین را شکست داد و از آنجا که در ضمن وقایع
خوارزمشاهیان سمت تحریر یافت بنفس نفیس با اولاد و امرا و توابع لشکر بجانب هندوستان فرستاد و آن
بلای ناگهان در اعمال و مضافات لهاور و ملتان بقتل عام و غارت اقدام نمود و باز گشته و چنگیز خان بیوست
ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و بیان فتح بعضی دیگر از ولایات ایران راویان اخبار آورده اند که چنگیز خان از قتل عام و
غارت قبة الاسلام بلخ باز پرداخت پسر خود و ترخود تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت و تولی با هفتاد
هزار سوار که عشر لشکر چنگیز خان بود لخت بر مروشاهجان رفت و در آن وقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که از اعاظم
ارکان دولت سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت مینمود و جمعی کثیر از ابطال رجال در ملازمت
بسر میبردند و آلات و ادوات حرب و قتال مهیا داشتند و چون تولی خان بظاهر آن بلده رسید مجیر الملک
بعزم مدافعه و مقاتلت و مخالفت آمده بروایتی روز اول کرد و از آنجا و از شهر بیرون تاخته بر خاکی بانکی
و تولی از تهور آن سپاه متنفر شده منتضب هرچه تمامتر مباشر حرب شد و پیش خود با طایفه از شجعان جمعی کشیر
بقتل رسانیده و بقیه السیف را بشهر گریزانید و تا مدت بیست و یک روز میان محاصران و محصوران نایره قتال اشتغال
داشت و قولی که مختار صاحب تاریخ جهان گشای و مؤلف منتقد ظفرنامه است آنکه چون تولی خان بظاهر مرو نزول
نمود تا شش روز در جنگ تاخیر نمود و روز هفتم شعر چو خورشید تابان را مایه ٭ بچنگه برچیغ نشان و که ٭ سپاه مغول
جمع گشته بدروازه شهرستان راندند و جنگ آغاز نهادند و از مرویان مرا در دویست کس از دروازه بیرون آمدند
در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس خویش بیت که برفروزید چون پیل مست ٭ بسپر بر سر آورده و بنمود دست ٭ و رچاوه

بشهریان

بر شهریان حمله کرده متعاقب او بطرف در روان شتافتند و بکلی ذل جو ابا منهزم ساختند و چون زمانه در زمین کشتگان
کسوت سوگواری پوشید مغولان تا روز دیگر شهرستان را پاس داشتند و روز دیگر که سپاه حبش از چین روم انهزام
یافت و به تیغ زرافشان خورشید فرق شب زنگی سلب بشکافت مجیر الملک نیز از اطاعت و انقیاد و جان نا امید گشته
جمال الدین نام را که از تمام میتان و دانشمندان مرو بمزید علم و عمل ممتاز و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان
خواست و چون تولی خان را مجیر الملک بوعده و عید بیستقر ساخت بیشکش بیقیاس از نقود و امتعه و اقمشه بیش از پیش
ترتیب داده به بارگاه سپهر اساس شتافت و تولی خان بشفقت متغولان شرانده و علیه و فق الکمال درویت کسی
نام نوشته و محصلان آن تحصیل را بیستاندند به شهر فرستاده و آن مردم را گرفته مطالبه مال شد ونده و امکانات
لشکریان بموجب اشارت تولیخان حیاره و متعلق متوطنان مرو را از شهر بصحرا راندند و چهار صد هزار و هود
و بعضی از پسران و دختران را که امان دادند و بقیه مردان و پسران و اطفال را لشکریان قسمت کردند
و هر مغولی را سیصد و چهار صد کس سیده و هر یک را سعد شمرد از بعضی ساینده ذکر کنند که سید عز الدین نسابه با چند نفر دیگر
سیزده شبان روز بعدد کشتگان مرو گرد و از مردم شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری و چسپیده در
خود و نیزیان با و او این بای چنان گرد آن ساخت بیت ترکیب چاره گر هم بوست ٭ بشکستن او که میدارد دست ٭
چندین سر و پای نازنین از سرانست ٭ از مهر که پیوست و بکین کی شکست ٭ و چون مغولان خاطر از شکستن و کشتن ساکنان مرو فارغ
و تخریب مساکن ایشان پرداختند بعد از آن تولی خان فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود
بواسطه فرصت آنی با او رسیده بود حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا شوند سرداری کند و بار ما بیس
باده و کمل آن دیار اقدام نماید و چون تولی از جانب مرو به نیشابور روان شد بقیة السیف از سوراخها و نقبها بیرون
آمده فی الجمله جمعیتی دست داد و ناگاه جمعی از مغولان سفاک از عقب بدانجا رسیده خود هم کشی نمود علیه و کشتند
آنچه یک از ایشان بکدام پس خانه شهر بصحرا بردند و بدستیاری سیلاب حیله خرمن زندگانی ایشان را بیاد فنا بردادند
پس از آن تا پیمیانی که از حد نقیبان جدا افتاده بود بمرو رسیده مردمی در حصار اجتماع داد و مقارن آن حال امیر ضیاء الدین
علی جهت اجتماع شهر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سرخس فتنه می انگیخت متوجه آنجانب پیش شد و بعد از آن بیس روی بسوی
بخارا آورده و توان کرفت چند بود تا انجمنی را بران حمل کردند که از خوارزمیشاه خبری بایشان رسیده که شهر بازمینمانک
بی تا ال جمل کرفت یا فی شده و بار دیگر بس اگر چه مراجعت نمود اما در پیروان شهر سرخس را وید بقتل رسانید و بخارا
و درین اثنا که کشتگین با زمرد از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه بمرو رسیده بر آن بلده استیلا یافت و امیر ضیاء الدین
علی که از سرخس باز گشته بود بقتل رسانید و آن خبر بچنگیز خان رسیده و دو سردار با پنج هزار مغول متوجه ایشان شدند
و در حمله اول شهر اکسه نزدیک صد هزار سپاهیان که مجتمع گشته بودند بجست و بطرف دیگر روان شد آق ملک نامی
کمان کشیده تا اگر پستندی بپای جایت از گوشه بیرون آید ابواب ناهره ویش بگشاید و آق ملک به حیله
کرتوانست طایفه دیگر را بجست و آخرالامر شخصی را گفت که بانگ نماز گوید معدودی چند که در نقبها پنهان بوده
چون آواز اذان شنیدند بیرون آمدند و فی الحال بیسار ان سابق ملحق شدند القصه نوبت قتل در مرو بمرتبه
روی نمود که از تمامت کشتن آن بلده و توابع بیشتر از چهار کس نماند تا امر دستغاثه والحقیقه للّه
ذکر فتح نشابور چنان بود که در اوان که تولی خان داعیه کرد که در بلده مرو مرد رسید داماد چنگیز خان
تغاجار کورکان که بروایت امیر یزک محمدی را در خود داشت با طغیان بود با ده هزار سوار بجانب نشابور فرستاده
مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلک وزراء و عمال دارالملک خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان حصاری
و وفور آلات کارزار مغرور گشته بر اوده و منجنیق در برج منصوب گردانیدند و خاطر بمقابله و مقاتله قرار دادند
تغاجار شهر را امر کرد و در میان گرفت آغاز محاصره کردند و نمود و روز سیم از شست قضا تیری بسینه تغاجار
خورده و بمرد و سپاه مغول دست از حرب نشابور باز داشته طایفه به سبزوار شتافتند و در هر روی

بطوس آورده و ده از ضرب شمشیر ایشان در سبزوار ده هزار نفر از مسلمانان کشته گشت و در طوس نیز جمعی کثیر قتیل شدند و چون
تولی از حشم مردم فارغ گردید خبر قتل تغاجار شنید عنان عزیمت بالغضب معطوف گردانید و در مقدمه نوئین [illegible]
[illegible] قلعه گیری [illegible] ساخت با وجود آنکه حوالی نیشابور سنگ [illegible] بود [illegible] سنگ بار کرده به نیشابور
بر چهار [illegible] پشته [illegible] و مجیر الملک و سایر اهالی شهر چون اهتمام لشکر مغول را بدیدند [illegible] کردند
کز آنجماعت [illegible] که همراه تغاجار بودند [illegible] آلات و ادوات قلعه داری [illegible]
[illegible] رکن الدین علی بن ابراهیم الیمنی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت نمود [illegible]
[illegible] قبول [illegible] نفر [illegible] روز چهارشنبه دوازدهم صفر [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] کشت [illegible] زمان [illegible] دست [illegible] یافت [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] شهر [illegible] مغولان [illegible] شهر [illegible]
[illegible] غارت مشغول گشتند و مردم [illegible] جنگ [illegible] مجیر الملک [illegible]
[illegible] کشیدند [illegible] تولی خان [illegible] نشسته [illegible]
[illegible] چهل [illegible] هزار [illegible] خلایق [illegible]
[illegible] نشان [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] خراسان آمده [illegible] عورات و اطفال [illegible]
[illegible] هزار [illegible] هرات [illegible] کشته [illegible]
ساخته ذکر فتح هراة [illegible] چون [illegible] تولی خان [illegible] نیشابور [illegible] یافت
[illegible] هرات [illegible] مراحل [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible] معارف [illegible]
[illegible] شمس الدین محمد جوزجانی [illegible]
[illegible] سلطان جلال الدین [illegible] هرات حاکم بود [illegible] هزار [illegible] داشت [illegible]
[illegible] گردیده [illegible] تولی خان [illegible]
[illegible] مغولان [illegible] تولی خان [illegible] جلادت [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین محمد [illegible] جنگ [illegible] جلادت [illegible]
آورده [illegible] اهل اسلام [illegible] کفر [illegible] هزار [illegible]
[illegible] ملک شمس الدین محمد [illegible]
[illegible] سلطان جلال الدین [illegible] ملک محمد [illegible]
[illegible] رعایا [illegible] اشراف [illegible]
[illegible] تولی خان [illegible]
[illegible] هرات [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] تولی خان [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] امان [illegible]
[illegible] تولی خان [illegible] هرات [illegible]
[illegible] تولی خان [illegible] مبادرت [illegible]

اکابر و اعیان از شهر بیرون آمده مشمول نظر عاطفت پادشاهانه گشتند و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس
از اتباع سلطان جلال الدین بود نکشته متعرض سایر خلایق نشد و ملک ابوبکر را بحکومت و منکتای را به شحنگی [illegible]
علم عزیمت بصوب طالقان [illegible] بود [illegible] ملک ابوبکر و منکتای در هرات [illegible]
مشغول گشته خلایق در غایت [illegible] عمارت و زراعت [illegible] آن [illegible]
[illegible] دوران [illegible] هرات [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] مولانا شرف الدین علی یزدی [illegible]
ابوبکر و منکتای [illegible] سلطان جلال الدین [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] مردم [illegible] چنگیز خان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مغولان [illegible] خراسان [illegible] حکام [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] ملک ابوبکر و منکتای [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] تولی خان [illegible]
[illegible] مغولان [illegible] تولی خان [illegible]
[illegible] مردم [illegible] تولی خان [illegible]
[illegible] ث [illegible]
[illegible] مغولان [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] منکتای [illegible]
[illegible] ملک ابوبکر و منکتای [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] فخر الدین عراقی [illegible] چنگیز خان [illegible] تولی خان [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible]
خراسان [illegible] چنگیز خان [illegible]
ملک [illegible] فخر الدین [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] مغولان [illegible]
[illegible] جلادت [illegible]
[illegible] چنگیز [illegible]
[illegible] سوانح [illegible]
[illegible]

برخی کشته شدند و چهارصد مرد نامدار از سپاه تاتار نامزد کرده و بعد از این واقعه روز جمعه بقلعت
فیروزکوه رفتند و بیان استیصال اهالی آنجا و اختلاف در رای ایشان پدید آمد و هیچ روز نبود از جهات و جوانب الا که لشکر
مغول بجای نوبت زدن خاک پرستان که اکنون بتاکید اشتهار یافت قراقرم را بگرفت و خاک او را برباد داد
متوطنان آن دیار را بتیغ و ضرب شمشیر آبدار بکشتند حیات مرد و زن و پیر و جوان را بگرفت و از صحت
شمار و از آن لشکر عالم سوز بیرون گشتن و سوختن و بردن و کندن بکاری پرداخته و مقدار هزار هزار و
ششصد هزار و کسری از مردمان به درجه شهادت رسیدند آنگاه ایلچیکدای بجانب ولایت هرات و روانه
چون مقصد او بود سپاه و دو هزار مغول را براه بازگردانیدند تا اگر کسی از کوه و غار بیرون آمده باشد بیاران تیغ
لاحق گردانند و آن دو هزار کافر ناپاک بکار رکت دیگر آن بعد هشت ماه قریب سه هزار کس که مجتمع گشته بودند و قتل
رسانیدند و غیر شانزده نفر کسی از آن جمله مولانا شرف الدین خطیب که در جزیره آن بوده و نقل کنند بعد جامع بیچاره
بودند هیچکس در هرات زنده نماند و در تاریخ هرات آورده اند که چون آن جماعت از وجود شوم لشکر مغول خالی گشت
کی از شانزده کس بیرون آمده بر بالای منبر خواندن و کان علمای نشست و متقی در اطراف و جوانب لشکر بسیار
آنجا ودست بریش فرود آورد و گفت که من عف الله عنه بعد از آن چهل کس که از بلوکات
و ولایات دیگر آن شانزده کس پیوسته مدت پانزده سال غیر از این چهل نفر در آن بلده نماند و تواتر
بود و از ایشان در بقعه جامع که منبره سلطان غیاث الدین است بسر بردند و قوت بگوشت و گیاه کشتگان تقنع
و در انبار خانها و خربهای ایشان گشته از گندم و جو آنچه بنظر ایشان در آمد بگیرند تا چندین غله جمع شده
اندک زمینی را که بسبب گاو و گوسفند کشت و کار کرده آن قدر را کاشته شد تا سال دیگر وقت ادراک محصول هر یک
گندم و جو رسیده و آن چهل کس مولانا شرف الدین خطیب را بر خود حاکم ساخته بدین منوال روزگار میگذرانیدند
تا آن زمان که اوکدای قاآن بن چنگیز خان متوجه تعمیر بلده فاخره هرات گشته امیر عزالدین مقدم را که بعضی از مردم آنجا که
معموری آبادانی آن خطه بشارت داد ذکر مراجعت چنگیز خان بجانب توران زمین و بیان محاربات او با پادشاه
حاکم تاشقین چون پادشاه پرخشم و کین تمامت مملکت سلطان ایران زمین را بتوجه که مرقوم خامه قضا است اینست
زیر و زبر گردانید و خبر فوت خوارزمشاه و جلال الدین شنید با قرا جار نویان و سپاه را امرای عالیجاه
طریق جانستانی مسلوک داشته از بلاد و بلدان هرات که از شاهزادگان جغتای عهده دیگران و هند بیستان
بکارت غارت و تاراج پاک ساخته و اوکدای بنشیب آب سند روان گشته تا قرین تتارزدگان و شام آورده
آن ولایات را برو و بحر ویران گردانند که اگر سلطان جلال الدین آنجانب شتابد و معاش و اغتشاش
و فرمان واجب الاذعان برجمله نفاذ یافت جغتای و اوکدای بسر یک باجمعی کثیر از سپاه و جهانگشای
بصوب آن ولایت آورد و در اول فصل بهار که چهره ثوابت و سیاره از بستان خانه ... فضای
منزل شرف انتقال داد و جنود مغفرت ورود یافته و انگاه روی توجه بسیار بیست و مرغزار نهاد و چنگیز خان
عزم نهضت یورت اصلی خود جزم نمود و برای آنکه عهد بود باز گشت و در بقلان با طرق خود یوت تابستان
گذرانید و توقف نمود و در اول فصل خریف از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان در نواحی آن بلد
رحل اقامت انداخت اما جغتای و اوکدای که بتاخت ولایت کرمان و سرحد هند و پستان و تراین رفته بودند
اگر اتفاق موانع مراسم قتل و غارت بجای آوردند و شهرها و ولایت خصوصا غزنین را خراب کرده و بیک
راه متوجه ماوراء النهر گشتند آن زمستان در آن اعتقاد مشغول بودند اگر ایام بجا فرود آمدند و شکار
کردن اشتغال مینمودند و هر هفته پنجاه شتر بار از توتر و چنگیز خان ارسال میفرستاد و الحمد لله علی الاعداد و چون
فصل زمستان بپایان رسید و سپاه بسبزه و لاله بارید تنوعه داشت اوکدای و جغتای برخاست
بعزم گشت دلاوران شد عازم گرد و دشت کلاه چنگیز خان از سمرقند بصوب منزل بستان روان شد و فرمود تا ترکان

خاتون والده سلطان محمد خوارزمشاه و حرمهای آن پادشاه عالیجاه پیش پیش لشکر روانه سازند آنجا وارد و بدعت
بر ایشان سلطان و تاج و سریر برود فوت و شکسته شده و نفیر و ترکان با جیل ترکان و رقتای آن دیار بیت همی گفت آنجا
همی گفته مویه جهانی از آن فتنه در کنکری و در کنار آب سیحون جغتای و اوکدای بیاوردند و چون پوشیدند و چون از آن
عبور کرده بصحرای قتلان بازی کپه رسیدند جوجی خان بعید از فتح خوارزم پیش رفتاری که از برادران و قرما
بجانب دشت قبچاق رفته بود بموجب یرلیغ که باو رسید از یورت خود در حرکت آمده و تفرج سکار بکار کرده و از آنجا
چنگیز خان و اولاد او و امرا نیز در حرکت آمدند و در موضع آقا یک هم بسیند چنگیز خان نشاط و صید و شکار منزل
و در میان صید که تا غزا آمده و تمتع فراوان یافت و پس از دو شاهزادگان و امرا نیز بخانمان پروانه داشته چون
از گشتن شکار لحال فارغ گشته آنچه نزد ایشان بود و انعامهای خود نشان داده و بکاه داشته آنگاه جوجی خان بشرف دستبوس
پدر مشرف شد و پیشکش بسیار که آورده بود از آنجمله صد هزار اسب بود که از آنجمله بیست هزار خنگ گرانمایه بود و چنگیز خان و زمستان
و تابستان در حوالی سمرقند و برابر او پیش ترک کرده و جمعی از امرا را بیغو بیاسا رسانید فرمود و آنگاه جوجی خان را بدشت
قبچاق فرستاده و خود بجانب یورت اصلی خود و ستاف و در و دیگر پشت موافق لوی سال فرود آمدند و
جهان داد را بی توران متمکن گشت و در ایام جهانگیری گفت من بشارت او در قرب و آمده و بعد خوارزم گشته بود خواتین و اولاد او را
و خلق لشکر کرد و بیش مین که در اینجا یاکو خان باشاه سپاه چنگیز خان و در میان زمستان که بسبب هجوم لشکر
سرما است و پای فرا برایا می افزود خبر متواتر شد که شید تو حاکم شکت کار آزاد تا شیخ که در پیرا از کریان عصیان
بیرون آورده و جنود نامحدود جمع کرده است و مستعد قتال گشته و عزم چنگیز خان بر ترک منجنیق کرده و با سپاه
ترک خرم آن ناحیت فرمود و شید تو با پانصد هزار مرد جنگی در برابر آمده میدان مردان کشید و صف
برابر صف بیاراست و مرد و حرف شعر از مرد و لشکر زمین تنگ بود که پنهان ایشان سخت و شکسته بود بر آب گیسه زیست
کمان نداد و در کرده بسته و هر کجا پیکان ورای تیغ شعر تیر شده سپاهی چو مور و ملخ و لشکر بیشه روان معرکه تیره
ارکان ثبات قدم نمودند و لوازم جلادت و مردانگی بجای آوردند اما چون مشیت ازلی مقتضی ظفر شان چنگیز خان بوده
باستند و اکثر ایشان کشته گشته چنانچه سیف من بود و همین فرا آورده و در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد و مفهوم
چنانست که از لشکری که صد هزار کس بقتل آمده یک قتل بسر ایستاده و در آن زمان سپاه و شید تو ... بر گشته
برق ... شید تو در نامی کرد شعر و از آن ... شکست کاه تاب ولایات تاشقین هم بشد خراب و چنگیز خان
چون از قتل و غارت بحت فراغت یافت بطرف جوجه پیشکش شتافت و حاکم ... ابواب طاعت و انقیاد مفتوح ساخت
پیشکشهای لایق ارسال داشت از آنجمله بیت ز اجناس تنسق یکی طبق پر فرستاده بود از شب فروزنده و چنگیز خان فرمود
که این مروارید را بفروشی و هیچ کس گوش ایشان سوراخ داشته باشد و خدام بارگاه سلطنت حسب تقدیم رسانیدند
بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکار دهوال روز گوشهای خود سوراخ کردند و مروارید
بسته و مع ذلک بسیاری از آن لالی فاضل آمد مقارن این حال شید تو از تاقا معصوب ایلچیان نصیحت
پیشکش فراوان فرستاده و پیغام داد که اگر خان مرا بجان امان دهد و عهد و پیمان در میان آورد بیت
بیکباره با تحفه و پیشکش شتابم بدان بارگاه دلخوش چو پایم به بندم بخدمت کمر شعر چون قهر خط شامرش جهانجوی سوگندها یاد کرد
بدو نوید ... و مشاورت ... چو چشمش بدان شاه ... ذکر اشتغال چنگیز خان بجهانگشائی چون وقت چنگیز خان
بضعف تحویل یافت و دانست که محل رحلت تزدیکست فرزندان و برادران و خویشان و قرابا نویان را طلب کرد
شرایط وصیت بتقدیم رسانید و در باب تشیید مباحث موافقت و عدم سلوک طریق مخالفت سخنان پسندیده
بر زبان گذرانید آنگاه جغتای و اوکدای و تولی را که حاضر بودند مخاطب ساخته گفت که گرانمایه من چند روزی عهد و اقامت مقام
حق باشید و آن سه برادر باتفاق زانو زده و گفتند بیت پدر شهریاریست ما بندگانیم بفرمان در پیش سر افکنده ایم
و چنگیز خان منصب ولایت عهد و سریر خانی باوکدای مسلم داشته فرمان در آن باب و وثیقه نوشتند و سایر

اولاد و اخوان و اقربا خود بران نهاده که از متابعت اوکتای قاآن سر نپیچند و سر بر خط فرمان او نهند و بلاد ماوراءالنهر
و ترکستان بچغتای خان عنایت کرد و در ابتدا جاء نویان سپرد و گفت تا عهد اند قبل خان و قاچولی بهادر
که با تفاق او تومنه خان رسیده و بود و بجمیع آورده و آنرا بجغتای تسلیم کرده فرمود که باید که بمقتضای این وصیت عمل نموده
از مستصواب قراچار نویان تجاوز جایز ندارند چه او در مال و ملک شریک خود و انی و جغتای متعلق آن وصیت گشته
چون خاطر چنگیز خان ازین وصایا فارغ گشت کلمه حب چه وقت نماند و حیات انجامید و مرض رو بشدت نهاد
نیایم کارا ز دست کار فرو رفت ... امان برکرانه رسید خوش ... چون از شهر شیبه قرا آمد بر ... مرد را بجان دم بر زنی ... برادر ...
لشکر او ودها کرد تا بر شمال لیک روفت ... بخت این ودیعه بسپرد ... توکمش که چنگیز خان خود نهاد و این واقعه در چهارم رمضان
سنه اربع و عشرین و ستمائه موافق تنگوز ئیل که هم سال ولادت و هم سال فوت چه در هم سال بجلوس تخت سلطنت
بود اتفاق افتاد و هم در ان ایام رشید قوتاز ... قاچیان صیدی که با پای خود و ... آمد چنگیز خان رسید شاهزادگان
و امرا وصیت چنگیز خان بجای آوردند و عالم ... که با او همراه داشت قتل رسانیدند و بعد از ان بطرف
بازگشتند و چنگیز خان را در پای درختی که روزی در اثنای شکار رغبت بتفرج آن نموده تعیین کرده بود و مدفون ساختند و بامداد
قرغ شد چندان درخت در ان موضع و نواحی آن پیدا شد که بعد از ان بیچ مجال گذر محال شد و قبر چنگیز خان
قطعا نشان نشد و هیچکس پی بآن نبرد و ذلک تقدیر العزیز العلیم ذکر طایفه اولاد چنگیز خان که بعد از وفات
او در الغ یورت پادشاهی کرده‌اند خواتین کو در الغ یورت چنگیز خان که عبارت از کلوران و قرا قرم است بوده و با
شد و بر بپساطی نشسته‌اند بروایتی که از شرف‌الدین علی یزدی مقامه تعالی در مقدمه
ظفرنامه نوشته‌اند پانزده نفر بوده‌اند بقول که پادشاه عالیشان میرزا الغ بیگ کورکان انار الله برهانه در
الوس اربعه قلمی نموده‌اند نوزده نفر و اول ایشان باتفاق مورخان اوکتای قاآن است و آخر ایشان
بروایت اول آرتی را ... خان و بقول ثانی اوارین ارکبوده و چون راقم حروف را در باب عدد و اسامی این
چنگیز خانی بروایت جناب الغ بیگی اعتقاد بیشتر بود و نامهای ایشان را موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است
تعداد خواهد نمود والعلم عندالله الموصل الی طریق المطلوب المقصود ذکر اوکتای قاآن بن چنگیز خان اوکتای قاآن
که بصفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن کردار و محاسن اطوار و وفور عدل و احسان و شمول بذل و سخا
از سایر پادشاهان نامدار ممتاز و مستثنا داشت پسر سیوم چنگیز خان بود و بعد از فوت پدر در سال
در شهور سنه ست و عشرین و ستمائه موافق اود ئیل بر تخت جهانبانی نشست و در باب نظام مهام عالم و حال رعایا
بقدر امکان اهتمام میفرمود و دین اسلام را بسیار دوست میداشت و همت عالی نهمت بر ترفیه حال مسلمانان
میگماشت باران انعام و عطایش بشاه راه شرق و غرب برایا بارید که آوازه احسانش در دیار مشرق و شام و بلاد مغرب
مرکز ... زادراز اخوان احسانش فی تمام تمام باز گشت و در جواب و سوال هیچ سایلی بمرام نرسیدند بخشش
رفتن بود ... نویان بجانب عراق و آذربایجان و شکست یافتن سلطان جلال‌الدین منکبرنی و ... بلاد و تطرفه
هرات و فوت تولیخان بن چنگیز خان در ایام دولت آن قاآن کامران بوقوع پیوست و چون او چهارده سال
بدولت و اقبال کامرانی نمود در شهور سنه تسع و ثلثین و ستمائه رخت سفر آخرت بربست گفتار در بیان کیفیت
جلوس اوکتای قاآن بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن عالی مکان نامدار راویان اخبار قاآنی و حاویان ... سبب
سخن دانی آورده‌اند که چون مشیت جناب جلال سبحانی بآن متعلق شد که در اطراف عالم فرقه ... پریشان ...
آبادانی مبدل یابد و نوبت آفتاب طلوع احسان و پرتو عاطفت را بتتار در ... احوال سالکان مسالک
پیمانی تا به چنگیز خان در وقت سکرات موت اوکتای قاآن را ولیعهد ساخت و بعد از ان که شاهزادگان
امرا و نویان از لوازم تعزیتش باز پرداختند پی آنکه در امر سلطنت تخمین کوشند هر یک علم فرمیت بطرف یورت
خود بر افراختند تا بعد از انقضای ایام قلیل در اوایل فصل بهار که از فیض فصل پرورده کار ساحت گل پروده بود
ازجمال

ازجمال پروده اشتر برا و رنگ صبغه و زنده برنگ قرار گرفت و فضای باغ و بستان و صحن چمن و گلستان از
رشحات سحاب نیسان صفت خضرت و نضارت پذیرفت کلانتران الوس چنگیز خان از اطراف و جوانب متوجه بستان
اردوی قراقوم مستسعد گشته از حصه فاشت قبچاق او لاد جوچی باتو و شیبان و بیمار تنقوت و برکه و برکچار
و از جوانب مشرق برادران چنگیز خان اوتکین و بلکوتی و آلچی و ارشیش ... جغتای خان و ایشان اروی خود
قراچار نویان و اوکتای قاآن و تولیخان و پسران و اولاد صغیر چنگیز خان خود و ... دوی بودند و بعد از اجتماع
تمامی شاهزادگان و امرا و نویان و تقدیم مراسم جشن و سور و طوی و سرور در باب وصایا چنگیز خان نشستن
اوکتای قاآن بر مسند حکم و فرمان سخنان در میان آوردند و او را بتحمل مهام سلطنت و اقتدا امور مملکت ترغیب و تحریص
نمودند و اوکتای قاآن بر زبان آورد کش در گفت ... ایق سریر پادشاهی برادران برگزین جغتای خانست و اعمام من نیز قابلیت
این دارند و مدت چهل روز از این قبیل قال مقال متمادی یافت در روز چهلم بکنکاچ جغتای و پیشنهاد تولی برادر او
شاهزادگان و خواتین و نوئینان تن دادند اوکتای قاآن آمد و بر زبان آورد که خلاف صواب رای چنگیز خان
نشد و رعایت او لایقتر است ... مرحمت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط ... ساخت و اوکتای بر سر رضا
جنبانید و چنانچه آیین معهودات شاهزادگان که از میان بیخانند و بجغتای دست راست و تولی دست چپ
دست چپش را گرفته با تیار بتخت ... قاآن مظفر امن دامان را بر تخت خاقانی نشانده و او از زم نیاز و نثار بجای آوردند
و کمر پرستش بر میان بستند و قاآن شاهزادگان کابل کاوره امرا نامدار ع بیچاره بار زانو زدند ... برعادت
آبا و اسلاف نوئیشان زاده و ... بیرون ... سه نوبت پیش آفتاب بزانو در آمدند و بیمارگان عالمپناه باز گشته بر ساط
عیش و نشاط در آمدند موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت آشیان
بفرمان قاآن درهای خزانه بگشاد و حاضران را بانعام نقود و ناسعد ... اخبا بس بنقیاس مشحون ... حرف از ماشه
چون پادشاه و امرا از امثال این امور باز پرداختند در ممالک آرای قاآنی متوجه تدارک امور کلی اشتغال کرده و
بدست بود شد و لشکرها با طراف و جوانب ممالک ایران و توران ارسال داشت از جمله جرماغون نویان با سی هزار
از لشکر ظفر آیین بجهت دفع سلطان جلال‌الدین عزم نهضت بصوب عراق و آذربایجان برقرار اشت و از زمان خود در کس
بطرف ... که مخالفت ... با سنا ... بمفتاح فتح مراجعت نموده در ماه ربیع الاول سنه سبع و عشرین و ستمائه
اوکتای قاآن با تفاق تولی خان و تولیخان بصوب ختای که والی آن بالی شه و بود و از نهضت فرمود و گفت
بعد و گرد بر کنار رود خانه قراموران بود ... محاصره و محارب بگرفت و سپاه مغول در ان شهر بتیغ خشم
و قهر جمعی کثیر بقتل رسانیدند آنگاه قاآن تولیخان و کیوک خان را با ... سواره بر سر منقلای بصوب دارالملک
ختای ارسال داشت و فرمان فرمای آن سرزمین صد هزار سوار بجلادت آیین بدفع ایشان مامور ساخت و آن
لشکر قامت ... تولیخان دست جان در نگذاری و در میان گرفته و بجانب ختای راندند و تولی بجناب تنگل
جنگ در و ... آمدن برف و باران و سرمای بایشان غالب گشته اکثر ختاییان را بقتل آورده و چون پادشاه ختای
بحقیقت آن حال وقوف یافت از غایت حفظ خود را با عیال و اطفال در آتش انداخته بسوخت و قاآن بعد از استماع
این خبر و طی ... فتح و مسرت نموده بتولی پیوست آنگاه دیار ختای را باشاق تمغا و قتل و غارت کرده و غنیمت
بنهایت بدست آورده و مسعود و مبتهج در ان ملک صاحب تخت و نگین گشته اوکتای با برادران عنان مراجعت
بطرف یورت اصلی آفت و در آنوقت تولیخان مرض موت گرفتار شده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیز خان
بود و الغ نویان لقب داشت و پیوسته در ملازمت پدر بسر میبرد و چنگیز خان در سوانح امور مملکت با وی مشورت
میکرد و از تولیخان هشت پسر ماند منگو قاآن و قوبیلا و اریق بوکا و هلاکو خان از یک مادر و سوکا و بوجک از لشکر
و مرنبای از خواتین دیگر و چون اوکتای قاآن در اردو قرار آمد فرمان داد تا معماران چین و ختای که همراه
آورده بودند در قراقروم قصر سپرا شا بنا نمودند و نقاشان و مصوران ماتی ساختند و بعد از آن کوشک را بپیشش

گوناگون شیرین فرمود و هریک از شاهزادگان و امرا نیز در حوالی آن قصر عالی [illegible] ساختند و [illegible]
[illegible] گشته اعلام عیش و عشرت برافراشتند و در سنه [illegible] اوکتای قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدان جانب آورد [illegible]
از کمال معموری و نهایت ویرانی [illegible] آن پادشاه پسندیده صفات [illegible]
آن بلد جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عزالدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر عزالدین مقدم آن بلد [illegible]
[illegible]
آن بلد مسطور است دیگر بعضی از نوادر حکایات و غرایب روایات که دلالت بر حسن کردار و خوبی [illegible] آن پسندیده [illegible]
اکابر مؤرخین چنین آورده اند که [illegible] سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین [illegible] اوکتای قاآن [illegible]
[illegible] چنگیز خان را در خواب دیدم [illegible]
[illegible]
آن شخص جواب داد [illegible] قاآن فرمود [illegible]
[illegible]

[illegible]

شل من حسد یداری ورقت العمر بر در دکان آن بقال نگذشته و دو بالش دیگر بر قصاب فروش عنایت کرد
اگر نوبتی صد بالش بدستمی انعام فرموده بود و خوش پسند کان گشته ظاهرا قاآن صد بالش صد درم چه
بالش را بر سر راه او گسترده چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیزاست
که بقالان درویش عنایت فرموده گفت صد بالش اند که چیزی بوده و این را مضاعف سازند و وعده داد که
در قراقوم کاسگری بود که کاسه ساختی و از غایت [illegible] روزی چپت کمان بر سر چوب بسته در
رهگذار قاآن ایستاد و قاآن نظر بر وی افتاد و پرسید که این کیست و عرضش چیست کاسگر عرض کرد که از [illegible]
کمان مشتری ندارم و چنان مشهور شده که کمان به میانم بدین جهت پیشکش بفرموده و لاجرم بغایت پریشان
گشته ام و این چپت قبضه کمان بر رسم پیشکش آورده ام قاآن فرمود که آن کاسگر را از وی بستانند و بعد و هر یک
یک بالش زر بوی دادند دیگر آنکه شخصی بپای قاآن آمد و قاآن را دعا و ثنا کرد و بعد و هر یک
بوی بخشید و بدین قیاس آن پادشاه حق شناس ورزمان گفت و کامرانی و جهانبانی هم از این باب
درم و دینار خاطر بیگانه و خویش و خاص و عام درویش را فرموده و مسرور میکردانید و پیوسته بساط عیش و
نشاط مبسوط داشته نحو شراب ارغوانی و استماع انغام و اغانی صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح پیوسته
کرده و همواره دم از التذاذ لذات و اسباب میزد تا صحت و مزاج وی تغییر یافت و امل کشاده و بافته او را از یا در انداخت
اینست همیشه عادت چرخ کبود ♦ چون تی بینی دهد و باز دهد ♦ و در وقت انقضای مدت سلطنت که در گرگ شیری خود در ابتلا
گوسفندی زده مشغول بیشتر انعام او را التفات کرده و روزی دیگر صاحب سر مرحمت قاآن رفته سکیکی که با او پرسیده بود
مو و صمن داشت قاآن گفت گرگ پیدا خواهد شد اشاقا جمعی از کشتیگیران خراسان بپای پیرا علی می آمدند
گرگی گرفته بدرگاه آوردند قاآن گرگ را از ایشان بهزار بالش بخرید و آن مغول را طلبید و گفت تا از کشتن
این گرگ نفعی نباشد و فرمود که تا ضرر او گوسفند بوی داد و گرگ را آزاد کرد و نیز فی الحال سگان شکاری که
کمین بوده در گرگ افتاده و پاره پاره اش ساختند قاآن از مشاهده این حالت متغیر گشته فرمان داد تا کلاب
بقصاص گرگ کشته و غمگین و متفکر به بارگاه آمد و ارکان دولت را گفت که غرض من در استخلاص گرگ آن بود
که در مزاج خود احساس ضعفی میکردم و اندیشیدم که چون ذی حیاتی از هلاک خلاص بیابد شاید که خدای جل و علا
مرا نیز صحت کرامت فرماید و چون گرگ ازین ورطه جان نبرد ظاهرا که مرا نیز ازین مرض می باید مرد و هم در آن
ایام پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و رخت هستی بباد فنا بر داد و دیگر ای فدا در گلی پیر بوی ♦ مردم کیان لذت دیگر بود
این کهنه سرای زندگانی ما ♦ خوش بود اگر نه مرگ در وی بودی ذکر گیوک خان که پادشاه دوم است از نتایج اوکتای قاآن گیوک خان بن اوکتای قاآن در آن
هنگام بموجب بعضی از نوشته شاهزادگان بجهاد و اولجای پیچس و بغداد توجه نموده بعد از فوت قاآن به چهار سال باز دو رسیده در اوا
ایل خرسنه ثلث و اربعین و ستمایه باتفاق اعاده و اهالی و برسنه جهانبانی مصروف نموده و در هشتاد جلد و هشتاد پیر داری ...
نول و مرمت کسترش و گدای قاآن فرموده و او با قوانین اوکتای قاآن بنگ او بود و صاحب مالک امرای که گورش بی اتمام
داشت علت صعوبی بر وی مستولی مرج شد و اشت و در اواخر ایام جلوس قانون بسیر مالوف گشته بالشکر بسیار بدان جانب
روان شد و چون بسمرقند رسید با جل طبیعی در گذشت مدت سلطنتش بکمال نبود و مهمات ملک و مالش را اتفاق با اتفاق جمع کرد
ذکر شاه در پایان شاهی گونه ایکینا خاتون را دوست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت گیوک خان اتفاق افتاده ♦ مورخان چنین آورده اند
که اوکتای قاآن در اوان جوانی پسر بزرگ خود گیوک را که مادرش توراکینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخت اما در آن
گیوک در زمان حیات پدر آمد و در پرورش شیرامون که در سن طفولیت بود بجای او ولیعهد شد و چون قاآن وفات یافت پیش
صغر سن و غیبت گیوک خان بن قاآن توراکینا خاتون که والده گیوک و دیگر اولاد بود برمسند حکومت نشست و بضبط
و ربط امور جمهور پرداخت و برای رزین و عقل و دوربین او در سال تحف و هدایا و اجناس بسپاهی و رعایا اکثر اقبال ... رفت

درایا مدت خویش ایل و اراف ساخت و مورتی فاطمه خاتون نام که از جمله اسیران مشهد مقدس بود و تره توراکینا خاتون
قربت تمام میداکر و محرم اسرار او و خانه کار پرداز مقامات خانی گشت و بدین سبب در امور ملکی و مالی
قدرتی و نفوذی افزاد و حشمت بجشمت و دیگران صورت گرفته این معنی در خاصه بعضی امرا و نوینان گران آمد و هر یک بسیاری
از آنکه بامروشی اوکتای ... چنگیزخانی پرداخت گیوک خان از آن سفر مراجعت نمود و بعد در رسید با وجود کمال
اقتدار بر چنگیز ممنوع نام ... پادشاهی را بقضا و اختیار او در گذاشت و توراکینا خاتون نامه ها باطراف و اقطار ولایات
و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین و حکام ایران و توران بر ییلاق ماحضر گرد آمدند و از حد روم و شام
و بغداد و تا اقصای ولایت دشت قبچاق و چین و ختای ملوک و اشراف و اعیان بنوکرزمانی در اردو مجتمع
گشته و غیر از باتو بن جوچی که بسبب کدورتی که از گیوک داشت نبود و بجانب دیگر ماضی ... مستقبلان ایل و الوس
مغول بار دو نوی باغ آمد و از کثرت خلایق بمرتبه رسید که دو هزار خرگاه و چندی مهمان مرتب گردانیده
و قرب و ماکول و مشروب و غریزالوجود گشت و بعد از آنکه جمعیتی چنین دست داد و خوانین و شاهزادگان
در باب تعیین پادشاهی که از پس قاآن باشد قرار و مشورت در میان انداختند چون کوتان بن قاآن مریض بود
و شیرامون از آن جهت که این امر میسر نمیتوانست آمد و توراکینا خاتون و فاطمه خاتون توپخانه سو ... توقی بیکی
گیوک خان ایل بودند امرا و نوینان با ایشان در این رای متفق گشته مقرر گفتند که وی مسلم داشته و ... فتحی
بود داشتند و گیوک از میان بکشادند و دست راست گیوک خان منکو قاآن بن تولی خان و دست چپش را دیگری
از دومان چنگیز خان گرفته بر تخت نشاندند و چنانچه در ذکر جلوس اوکتای قاآن مذکور شد پیر سوم و آداب
آن هم بپرداختند و گیوک خان بتفقد حال حضار و کبار از شاهزادگان کلکان و امرا و ... و حکام و ولایات و ممالک و
ولات و امصار پرداخته تمامی حاضران از روی حال را علی اختلاف مراتبهم بانواع احسان بسیار نوازش فرمود
و بساط نشاط و بسیط ... و چند روز بی تحرج اقداح ارغوانی و استماع الحان و اغانی اهتمام فرمودند
آنگاه بتفحص و تفتیش مهمی که بعد از فوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و بنیاد حیات فاطمه خاتون را که بعینها
حسب ایام حکم شده بود بر انداخت چنین این مقال اگر چه باقتضای تقدیر بیافت فاطمه خاتون بسبب تقرب و قربت
که توراکینا خاتون پیدا کرده بود چند گاه در مراد انجام امور ملک و مال دخل نموده و بعضی را خاطر امرا و
اعیان گران آمد و آن ضعیفه را با مور نالایق متهم داشته و مقارن جلوس گیوک خان برادرش کوتان بخاری
که از ایلخانات خاطر نشان نموده که مرض این ضعیف سحر فاطمه خاتون است و کوتان چند روز در این مرض بدرگاه
در وقت توجه بیورت خود بگیوک خان پیغام فرستاده که بجهت سحر فاطمه خاتون ضعفی تمام بر مزاج من استیلا
اگر مرا واقعه پیش آید حیف آنکه در آن باب بود و انتقام من برسانید و متعاقب خبر فوت کوتان شایع گشت
وجهانگیری که بر دولت گیوک استیلای تمام داشت در باب پرسیدن پیغام وصایا تمام نمود و گیوک فاطمه
پیش ... و فرستاد و فاطمه خاتون را طلبید و توراکینا خاتون بعلت هذری تغافل جست چون الحاح از حد
اعتدال متجاوز نمود ... فاطمه خاتون را تسلیم کرد و درهمان چند روز توراکینا خاتون وفات یافت
بعد از بیان در مقام استکشاف احوال فاطمه خاتون آمدند و چند روز او را گرسنه و برهنه نگاهداشته لوازم
تعذیب و تعنیف بجای آوردند تا آن بجادو بخادو گردن اعتراف نمود و بقصاص رسید آنگاه گیوک خان شنید
قاآنی متوجه او دو بی چنگیز خانی گشته بود و منکو قاآن و دیگری از شاهزادگان از پرسش این پرخواه بود
کرد اینده و او بچگین بچاره خود و معترف شد لاجرم چند نفر از امرایش بیاسا اختصاص یافته آنگاه گیوک خان امراء
حکام و ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشته نسبت ببعضی از ایلچیان سلاطین ایران دست درازی ملازم انعام و

واحسان بتقدیم رسانید و برخی را مقارن اهانت و اذلال بازگردانید و از جمله دو پادشاه روم و حاکم حلب
بر رنج و بازره دادند و خلیفهٔ بغداد را سخنان خشم آمیز پیغام فرستاده ذریک شیر را خون دلد برما خون او من انده ی
شکایت کرده بود و نسبت با یلچی علاء الدین محمد طریق کم التفاتی مسلوک داشته سخنان وحشت انگیز پیغام
نموده و چون از نعمات حیات سلطنت بهره ای یافت ظاهرا توبه بسبب مجلس عیش و نشاط و نبید پیاله
عشرت دانبا و قات وجنابران کرد تا کیوک خان قداق و امیر الامرا ایش جیقای برطرف سارکا
بودند پیوسته صورت آن مذهب را در نظرش جلوه میدادند تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی
مرجح پنداشته همت بر ترتیب نصاری گماشت بنابر آن جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشته و دین اسلام ضعف
تمام یافته در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره نبود که با ترسایی بلند تر سخن گوید و فوجی جمعی از نصرانیان با علما و فقرا
حسدای نشانی ساختند که تمام مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و کی از کلام ایشان نشان یادبت کرده
از بارگاه بیرون آمد تا فرشته بسیار ترسایان رسانند اهالی آن مکان در خود دری و نشاند و خستن او بالسنه
یک لقوا تمام ساختند بعد از آن نصاری از آنجا نهضت مصطفوی ترسیده و دیگر نام آن نشان نبردند و کیوک خان
در اواخر ایام حیات با جنود ظفر شعار و قوافل عیش و طرب از اردوی بالغ در حرکت آمده عزیمت ولایت
غربی نمود و بر سر شهر و قصبه که عبور فرمود ساکنان آنجا را با نعام رسته و جامه خوشدل و مسرور ساخت
و چون ماهچه رایت نصرت آیتش بر حدود سمرقند رسید اجل نکبت جامه اتمام بیماری حیاتش رسید و روح او را بقبض تقدیر
مقبوض گردانید مثنوی درین ره خواه سلطان خواه درویش • بآخر عقبه مرگ آیدش پیش • درین بستان که جای فرخی نیست • گیاهی بی بلا خار
ز آدمی نیست ذکر منکو قاآن که پادشاه چهارم است از خواتین الغ نویان پسر چنگیزخان بعد از فوت کیوک خان منکو قاآن بن تولیخان
بسعی باتو بن جوجی خان که معتبرترین شاهزادگان بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر مسند جهانبانی و سریر قاآنی
صعود نمود و داد معدلت و عدل و انصاف تمام داشت و پیوسته همت عالی همت بر تقویت ارکان ملت بیضاء
تمشیت امور شریعت غرا بگماشت بجود و سخاوت موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف و در ایام دولت
سادات عظام و علما اعلام و مشایخ کرام از مؤنات و تکالیف دیوانی مرفوع القلم ساخت و به سبب منوال
بحال دانشمندان نصاری و سایر ارباب مذاهب و عجزه و مرحمت پرداخت اما از جماعت یهود کسی را به سبب فال فاسد
و پس اهتمام او احوال اکثر خلایق انتظام یافت ممالک روی آبادانی نهاد و هلاکو خان را به ایران فرستاد
و استیصال قاعدهٔ ایلیان و واقعه بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن روی نمود و خانتش در وقت توجه بطرف
چین و ماچین فی شهور سنه خمس و خمسین و ستمائه واقع بود و مدت سلطنتش هشت سال و کسری کشید و هم در آن زمان تشریف
امیر حاجی الملک حتی با شاق امیر نغای مشتمل گردانید گفتار در بیان کیفیت سلطنت قراقوم از اولاد اوکتای
قاآن منکو قاآن بن تولی خان چون مدت حیات کیوک خان در حدود سمرقند بنهایت رسید اختلال بحوال اهل توره
چنگیزخانی راه یافت هر یک از شاهزادگان بجانبی متوجه یورت خود گردید و سیان که در آن زمان با روح ملک
کزاو را اصابین خان بیگه از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخان بمزید شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت ایلچیان
باطراف و اکناف مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیزخان و امرا و نوینان بدشت قپچاق حاضر شوند
تا باتفاق ایشان هر یک از شاهزادگان را که شایستهٔ سلطنت دانیم بر مسند کامرانی بنشانیم و بعضی از آن طایفه
در مقام تمرد و عصیان در آمده گفتند که یورت چنگیزخان موضع قراقوم است و کلوران و ما را هیچ ضرورت
که بدشت قپچاق رویم و نزد او بدان جانب رفت بعضی از قبل خود ایلچیان فرستادند و سورقوقتی بیگی که خاتون تولی
خان بود چون حالش باوصاف پسندیده و اتفاق داشت و در آن اوان پسر ارشد خود منکو قاآن را گفت که چون
اکثر بنی اعمام تو از فرمان باتو آقا تخلف ورزیدند ادب چنان مینماید که تو با برادران بدانجا روی و شرف
ملازمتش دریابی و منکو قاآن بسخن مادر عمل نموده خود را بدان جا رسانیده و لوازم خدمت بجای آورده
پیشکش

پیشکش کشید و باتو آثار اقبال در ناصیهٔ منکو مشاهده کرده گفت از میان شاهزادگان قابلیت سلطنت این جوان
دارد و اکثر حاضران با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشت و کمر از میان بگشاد
منکو را زانو زده و کاسه برداشت و چنان مقرر ساخت که در سال آینده در اولوغ یورت قرلتای پادشاهی
منکو را بر در کمر با تفاق سایر آقا و اینی بر مسند قاآنی بنشانند آنگاه طایفه که از اطراف و جوانب در دشت
قپچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند و باتو برادران خود برکه و بوقا تیمور را با سپاه
گران در مصاحبت منکو قاآن بموضع کلوران فرستاد تا بنشانند با دولت او قیام نمایند و چون ایشان
بمقصد رسیدند با حضار شاهزادگان و امرا و نویان فرمان دادند جمعی از آن طبقه حاضر شدند میدانگاه
و اولاد جغتای خان و شیرامون بن کوبوی یاتو اغول و قدیکوک از امتثال آن مثال سر باز زده و گفتند که
شایستهٔ سریر خانی کسیست که از نسل اوکتای قاآن باشد و در ساعت پیش صاین خان فرستاده و پیغام
داده که ما بر مند سلطنت منکو راضی نیستیم و بنابرین مضایقه و مناقشه قریب چهار سال قرلتای در حیز
تاخیر افتاد و هر که از طول کشیده شده و کس ترا با تو در سال و داشته استعفا کرد و کسوف عیش منکو قاآن
جهت با تو جواب داد که اگر شاهزادگان راضی شوند واگر نشوند منکو قاآن را بر سریر دولت می نشانیم
و هر کس خلاف ورزد و سرش ز تن جدا باید ساخت و چون این خبر بر کو اغول رسید جماعتی را که در آن
امر موافق بودند حاضر ساخته چنانچه معهود است منکو قاآن را بر تخت خانی اجلاس فرمودند و تمهید بساط
عیش و نشاط و تجدید موجبات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکو قاآن در روز جلوس بر مسند جهانبانی
فرمود که مناسب آنست که چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعیش و طرب میگذرانند اصناف حیوانات نیز
از فراغت بی نصیب نگردانند و حکم کرد که در آن روز مراکب را نیز از کوب و حمل و ثقل معاف دارند و نیز
گوسفند و هیچ ذی حیاتی را نزنند و صید و شکار نکنند و از گوشت انعام و افواجی که در روز پیشتر
کشته بودند اطعمه و اغذیه مرتب سازند و فرمان بران کرده بموجب عمل نمودند و منکو قاآن با امرا و
شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان مدت یکهفته بسور و سرور گذرانیدند و در آن ایام هر روز
راتبه صحبت و فرح شیلان دو هزار گردون شراب و قیز و بال بود و پنجصد سر اسب و گاو و دو هزار گوسفند
و چون طایفه ای از اهل اسلام در بعضی از آن مجالس تشریف حضور ارزانی داشته و حکم شده بود که هر روز
چند سر اسب و گوسفند موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از آن از اتمام ایام جشن و سور و تفرقه مردم
مردم ترکیب دو و اولاد اوکتای قاآن و شاهزادگانی که بر سلطنت منکو قاآن اتفاق نداشتند
با امرای خود حالی کرده غدری اندیشیدند و گروهی را اسلحه همراه کردانیده بجانب اردو در حرکت
آمدند و از ملازمان منکو قاآن جانوری داری که شتری گم کرده بود و جهت طلب آن روی شاهزادگان
نقد بر حال مطلع گشت و در ساعت مراجعت نمود و پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و منکو قاآن
منکسار قویان را جهت تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشته منکسار با دو هزار سوار از جهه
کدوار او و دیگر مخالفان را نشنید و گفت و بدین وجه با یشان پیغام کرد که از شمال مستقل این سخن نقل نمود
انسب آنست که بی توقف و تعلل باردو اعلی شتابید تا از تهمت این تهمت نجات یابید شیرامون و برادران
او متحیر شده گفتند ما را دل راست متوجه خدمت در کاه شده بودیم و فی الحال سوار شده همعنان منکسار
باردو شتافتند و چون بآستان منکو قاآن رسیدند در روز اول از ایشان از آلوی و دو روز چهارم تفحص
آن امر فرمود و پس از اقدام و لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قوداق و کیمکه از امرا
بزرگ اوکتای قاآن و کیوک خان بود با هفتاد نفر به آموزان بیاسا رسیدند و چون خاطر منکو قاآن از مهمات
منازعان فارغ شد برکه اغول و بوقاتیمور را با تحف شایسته و سوقات بایسته بخدمت باتو باز گردانید

و حکومت دیار مشرق را به چینتمور سابق بعضا جمع و طوایف عنایت کرد و پسر شمس مسعود بیک را بولایت
ماوراءالنهر فرستاد و ولایت خراسان و عراق و آذربایجان را بتابعه به چینتمور داد و از عونان آقا و
شرف الدین کرولیچنه بود و در کمال شرارت نفس جهت وصول و حصول اموال آن ولایات مصاحب او
ساخت و شرف الدین در آن ممالک آغاز ظلم و بیداد کرد و بر هر کس که یک دینار زیادتی حاصل بود در
تحصیل تعجیل نمود زیرا که از منکو قاآن متقبل شده بود که مبلغ چهار هزار بالش از بقایا به چینتمور که گذشته
بحصول پیوسته موصول گرداند و به یتواسطه در تبریز و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و همدان و زنجان
و ابرجان و اسفراین و جاجرم و سبزوار و مشهد مقدسه و طوس اثر و تشویش بسیار بحال ارباب ... راه یافت
و در وقتی که آن منحوس در طوس بود دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده مرضی مهلک بر ذات او
عارض گشت و چند روز در بستر ناتوانی افتاد و بموجب کلکا نفیشون توتون در آن ایام سخن تعجیل و زدن و کشتن
بر زبان او میگذشت تا بویمی ... روح ناپاکش پرواز کرد و در درک اسفل منزل جست و مقر ...
القصه چون امر سلطنت بر منکو قاآن قرار گرفت و مهمات ترکستان و مغولستان و ماوراءالنهر و خوارزم
و دوستان بهمت سرانجام پذیرفت بنابر حکایتی که از قاضی القضاة شمس الملة والدین احمد الکافی القزوینی در باب
تسلط و استیلاء ملاحده شنوده و شکایتی که از قتل و تجبر مستعصم خلیفه استماع نمود برادر خود هلاکو خان را بمحاربه ملاحده و
ایران کرد و هلاکو خان با صد و بیست هزار کس روی بدان طرف آورد و آنچه منکو قاآن برادر دیگر خود قبلا قاآن را
بصوب ختای فرستاد و فتح ولایات چین را پیش نهاد همت ساخت بنفس خویش روی بدان جانب نهاد و وقت
ایلچی نزد فغفور که موسوم بجوکان بود ارسال نمود و پیغام فرمود که مصلحت دولت تو در آنست که مال و خراج قبول کرده
مرا از جوکان حکم و فرمان ما نپیچی تا که دست بغربات سلطنت ما کر سفیر کشته نکردی اچون ایلچی در رکاب او پیچ
رسید و از ادای رسالت فارغ گردید نایره غضب فغفور در تلاطم آمد و بر زبان راند که اگر دفع هوس سلاطین ازکیین
کشتن ایلچی جایز بودی بجهت لطمان قهر سرت را مانند گوی در این میدان گردان می ساختم و دشت را بخون او شرح
قاآن تر در پیش کلاب می انداختم اکنون خود با قاآن بگوی که مملکت چین را طول و عرض از احاطه اوهام و وهم
بیرون است و کثرت جنود و طغور در این ولایات از عدد قطرات باران افزون اگر بقای عمر و دولت خود
میخواهی باید که پای در دامان قناعت کرده سازی و چشم تاتار و مغول را در ... هلاکو چند ازین و چون این
پیغام بعرض منکو قاآن رسید در شهور سنه ثلاث و خمسین و ستمایه موافق تل باشت ترهان از سپاه و ظفر
نشان متوجه خطه چین گردید و بعد از وصول بقلمرو آن ... امیران فرمود که سپاه ... پخره و کوی قاآن و جوامع
با تو امیر با زیکوک خان را در آب انداخت چون تا مجرا اعلام منکو قاآن بر عدد و ولایت خصم پرتو انداخت
بعضی از قلاع و مضافات آن ولایات را مفتوح گردانید و آثار کمال تسلط و اقتدار به تحریر ظهور رسانید
و در آن اثنا ... کوه آمد پیش کوه ... ماه از تیغ او بود در پیش بر فراز آن کوه قلعه منیع ساخته بودند که بارخ
سپهر دعوی برابری کردی و بنیاد متزلزل ... در مقام همسری با سپهر دیو جل بند محل از رفعت شرفات
او منتخب و تا عد گنبد گردون از زشک متانت اساس آن مضطرب با آلات حرب و ذخایر و از مشحون و اهل
آفات زمان و حوادث دوران مامون و سپاه مغول دگر و آن کوه نشسته آغاز محاصره کرده و همت
همه گمار سعی و اهتمام بر میان بسته لوازم محاربه بجای آوردند تا فتح میسر نگشت و فصل زمستان
بپایان آمد و بهار نیز بگذشت و هوا گرم شد و بسیاری از مغولان بر بستر ناتوانی افتادند و بکلی طاعون
بر اوردوی ... جهت بحالی ... و منکو قاآن بتقویت ... بکمیت ... رشیدن ساغر صهبا اشتغال
نمود و بتقدیر ایزد و تعالی او نیز مریض شد و هشت روز صاحب فراش بود و در فقیده ذی القعده کالی بقا بقابض ارواح
سپرده و در مقدمه ظفرنامه مسطور است که در ایام ولایت جلوس منکو قاآن ایدی قوت که سپه دولت بر تناخ

با جمعی از همکیشان در پیش بالیغ مقرر ساخت که در وقتی که اهل اسلام بادای نماز جمعه مشغول باشند شمشیر در
ایشان نهند و پس در آن نهاده دمار ... آن روز نقایص ... عزم ... در کمین ... که ناگاه بهدایت عنایت الهی یکی در حضرت
قاآن پیدا گردید و بعد کار پادشاه برده کیفیت حال ارباب ضلال را معروض گردانید منکو قاآن علی الفور پا تحقیق
آن امر نموده در پرسش این مهم فرمان فرمود که ایدی قوت بجرم خویش اعتراف نموده قاآن شارت کرد تا در جامع
بعد در همان مسجد جامع او را بحضور مسلمانان بر دار اعتبار کشیدند و از جمله مشایخ اسلام و مقربان حضرت
خیرالانام علیه الصلوة و السلام شیخ ابوالمعالی سیف الدین سعید بن مطهر باخرزی که از ملقبست به شیخ العالم و در سلک خلفای
شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با منکو قاآن معاصر بود و سوتوقی بیکی والده منکو قاآن با کمال متابعت
جمعی ... اسلام میکرد و در ایام دولت پسر هزار بالش نقره به بخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تا مدرسه
مستغلات خرید و بر آن وقف کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات را به شیخ تفویض نموده و نفحات مسطور است
که روزی شیخ سیف الدین بسر جنازه درویشی حاضر گشته شیخ تلقین فرموده در پیش وی بایستاد و در بیان این
این رباعی برکشاد ٭ رباعی ٭ گر من گنه جمله جهان کردستم ٭ لطف تو امیدست که گیرد دستم ٭ گفتی که بوقت عجز دستت گیرم ٭ عاجزتر ازین مخواه
کاکنون هستم ٭ وفات شیخ سیف الدین بعد از وفات منکو قاآن بسه سال فی شهور سنه ثمان و خمسین و ستمایه بوقوع پیوست
مرقد منورش در بخارا مشهور است ذکر قبلا قاآن بن تولیخان که پادشاه چهارم است از فرزندان قوم و کمره ٭ چون قبلا قاآن در ملک
ختای بوفات برادرش اطلاع یافت فی سنه ثمان و خمسین و ستمایه بر تخت پادشاهی نشست و در ایام دولت او رشته
بقواعد تورا چنگیز خانی را یافته میان اولادش منازعت بوقوع پیوست موید این مقال آنکه در آن اوان که
منکو قاآن بجانب چین توجه مینمود برادر خود اریق بوکا را در قراقورم بمحافظت اردوها تعیین فرمود و اریق بوکا بعد از
فوت برادر داعیه استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت و سه نوبت میان ایشان مقاتله روی
نموده و اتفاق افتاد و در کرت سیوم قبلا قاآن ظفر یافت و چون باز اریق بوکا بعد از ان شکست ... سرافراز گشته بمیان لشکر
ختای تاخت ... و دولت اختلال یافت ... برادر بعد از ... اریق بوکا رایت سلطنت قراقورم
کلوران ... قاعت ممالک چنگیز خان بر قبلا قاآن مسلم گشت و اریق بوکا ... اضطرار در صحراها سرگشته
در چاره و ... که از قاآن ... ساخته بودند ... و بعد از انقضاء مدت یکسال در گذشت و چون کار مملکت
... از غار ... ممالک نصرت ... چند نوبت لشکر بچین فرستاد و آن بلاد در سلک سایر ممالک محروسه
انتظام داد و در یکی بدارالملک خانوق ختای که آنرا جنگدو میگفتند بنای شهر عظیم فرمان فرمود و شهری اساس نهادکه
جنگدو نام نهاد و برابر آن قلعه ای نام دیده نهاد و در آن که متنکه ای قبر ساخت و از خاکش بسقف فلک بر افراخت و بجهت فرمودند که
آن خجسته مقام ٭ پیسته ... شیم و زمینش ارغام ٭ و گویند آن شهر را مربع بنا نهاده و طول هر دیواری چهار فرسنگ
و معماران آن بلده را خان بالیغ گویند و ایضا قبلا قاآن فرمان داد که از دریای زیتون که بنده بیک چهل منزلت است تا
که طول آن چهل روز راه باشد بحر کردند و آب میان شهر خان بالیغ آوردند و تجار سفینها نشسته از ماچین و ختای رو بشهر
می شوند و نفایس و امتعه ... میآوردند ... روزی خان بالیغ بکمال معموری آراسته
رسید و قبلا در ایام دولت خود چند نوبت با علماء اسلام معارضت فرموده و گاهی با ایشان در مقام عداوت ...
در طریق عنایت سلوک نموده و وفات قبلا قاآن در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمایه موافق ... سال ... بود وقت
عمرش هشتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلا قاآن چون بسته چهار روز در میدان بنشست یکی از
وزرا ایشان احمد بناکتی بهست و دیگری سنکا اغوری ٭ گفتار در ذکر احوال اولجایتو قاآن بن جمکم بن قبلا قاآن که بجای جد نشسته بود و قبلا قاآن
انتزام یافت بدارالملک ختای ... فرمود که هیچکس از ممالک ختای طعام بجانب اردوی اریق بوکا و
قراقورم و کلوران نبرد و بر همخت قحط و غلا عظیم در میان ساکنان قراقورم و اریق بوکا اتفاق افتاد و اریق بوکا ایلچیان نزد
الغو خان که در الوس جغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که از جنس غله و غیره آنچه میسر شود

و پنجاه سال داده تا از زمان [illegible] بواسطه قوت [illegible] نشود و الغو نخست شرط اطاعت بجای آورد [illegible]
یکدیگر [illegible] بجانب [illegible] فرستاده و ایلچیان [illegible] قاصدی بود [illegible] قاآن [illegible] و اظهار مخالفت [illegible]
[illegible] الغو [illegible] و پادشاهی [illegible] و اریق [illegible] از مخالفت الغو [illegible] شد [illegible]
[illegible] ملک [illegible] معتبر [illegible] لشکر [illegible] الغو [illegible] اریق بوکا
[illegible] گشته شد و سایر مغولان [illegible] الغو [illegible] شد [illegible]
[illegible] در مجلس عیش و عشرت نشست [illegible] لشکر اریق بوکا [illegible] و خون بسیاری
از [illegible] الغو [illegible] بسمرقند رفت و اریق بوکا در [illegible] قشلاق کرد [illegible]
[illegible] قاآن [illegible] فصل بهار [illegible] الغو [illegible]
لشکریان اریق [illegible] شد [illegible] شراب [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] اریق بوکا [illegible] الغو [illegible]
[illegible] الغو [illegible] و منقطع شد [illegible] الغو [illegible]
[illegible] قوبیلا قاآن [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] اریق بوکا [illegible] قاآن [illegible] بر تخت سلطنت [illegible]
[illegible] اریق بوکا [illegible]
[illegible] اریق [illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] اریق [illegible] جواب [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] اریق بوکا [illegible]
[illegible] عشرت [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] ملازمان [illegible] اریق بوکا [illegible]
[illegible] دولت [illegible] اریق بوکا [illegible]
[illegible] این سخن مقبول [illegible] امرا [illegible]
بوکا [illegible] پادشاه [illegible] اریق
این امری [illegible] ایشان جواب داد [illegible]
در تاریخ [illegible] مسطور است [illegible] منازعت کردند [illegible] غالب آمد [illegible]
[illegible] دیواری [illegible] تا اوقات حیاتش [illegible]
[illegible] فرمان داد [illegible] دیواری [illegible] اریق را [illegible]
[illegible] بودند [illegible] ایشان [illegible]
اریق بوکا [illegible] داده [illegible]
مدت [illegible] سال [illegible] کشید [illegible] سلطنتش چهار سال بود [illegible] ذکر
بعضی از حکایات [illegible] قاآن [illegible] مسطور است [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] مقبول [illegible]
[illegible] طعام [illegible] قاآن [illegible]
بود [illegible] این سخن [illegible] جواب داد [illegible]
[illegible] که با اهل اسلام داشت این جواب [illegible]

[illegible] عرض کرد که این جماعت [illegible] پادشاه [illegible] حکم [illegible]
[illegible] که من بعد اهل اسلام و اصحاب کتاب [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] بجای [illegible] مسلمانی [illegible] ذبح [illegible] پسر [illegible]
[illegible] بسیاری از اهل اسلام [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] الدین [illegible] شیخ سیف الدین [illegible] خان بالیق [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible] زمین [illegible] وفات یافت
[illegible] شهاب الدین [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] قاآن [illegible] ذبح [illegible]
[illegible] بلاد [illegible] ممالک [illegible] اموال [illegible]
[illegible] مردم [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] قاآن گفت [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] ارباب [illegible]
در [illegible] مسلمانان [illegible] خان [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] اقتلوا المشرکین کافة [illegible] قاآن
[illegible] آیات [illegible] قاآن [illegible] اسلام
[illegible] مولانا [illegible] الدین [illegible] قاآن [illegible] اقتلوا المشرکین کافة [illegible]
مولانا جواب داد [illegible] قاآن گفت [illegible] مولانا [illegible]
آن [illegible] قاآن گفت [illegible]
فرمان داد [illegible] اهل اسلام [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] خان بالیق [illegible] قاآن [illegible]
المشرکین کافة [illegible] جواب [illegible]
[illegible] قاآن گفت [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] قاآن [illegible]
فرمود و گفت [illegible] واجب [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
گفت جواب داد که خدای [illegible] چنگیز خان
[illegible] جواب [illegible] قاآن
گفت [illegible] چنگیز خان [illegible]
قاآن گفت [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] قاآن گفت [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] پادشاه [illegible]
صاحب [illegible] جواب داد [illegible] موافق کتاب خدای [illegible]

باشد قبول داریم و هرچه مخالف بود قبول نمیکنیم قاآن از شنیدن این سخن در خشم شده فرمان داد که تمامی قضاة
ولایات معزول باشند و دانشمندان دیگر بر منبر نروند و موذنان بانگ نماز نگویند و سایر خلایق بر نماز
اقدام ننمایند و این مضمون قریب به یک هفته از یرلیغ نوشته تا روز دیگر ایلچیان قریب آن منشورها باطراف ممالک
بردند و علمای اسلام آشفته تر وزیر ایلچیان [illegible] متحیر و متفکر یافته و از سبب ملال خاطر پرسش رسیده
بجواب داد [illegible] ایلچیان بحث کرده و [illegible] بدر الدین [illegible] قاضی [illegible]
تمایل بود با وزیر گفت که [illegible] قاآن برید تا جواب [illegible] گرفته تسکین یابد و قولی آن
حمید الدین سابق سمرقندی این التماس کرده و جناب وزارت مآب [illegible] روز دیگر بیامد پیش سلطنت مصیر
قاآن همان سخن را در میان آورد و گفت مشرکان را چرا نمی کشید فاضل گفت این خطاب مخصوص حضرت رسالت پناه
و اصحاب اوست که مشرکان عرب و عجم را می کشتند و چون چنگیز خان و قاآن در هر پیرلیغها نام خدا برین نوشته
چگونه مشرک باشند این سخن موافق مزاج قوبیلا افتاده آن عالم حاذق را تحسین بسیار کرد و نسبت بوی مراسم انعام
و اکرام بتقدیم رسانیده فرمان داد که برات تهنیت بر مسلمانان نوشته بودند باطل کردند و گفت که قاآن هرچند از ابتدا
از وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بمهمات سلطنت می پرداخت آنگاه علمای اسلام و احبار یهود و رهابین
ترسا و دانایان ختای در مجلس او جمع گشته بمباحثه و مجادله قیام مینمودند و باستماع مسایل حقیقی [illegible]
ورزکان و دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریة و انجیل و کتاب شاکیمونی بزبان مغولی ترجمه کردند
و شاکمونی شخصی است که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده و اهل ختای اعتقاد بنبوت او دارند و در وقت
از آسمان بیرون [illegible] و اکثر شاکمونی [illegible] و هفت قدم در رفت و [illegible] کشته
اعلم بحقایق الامور و هو علیم بذات الصدور ذکر بعضی از وزرای قوبیلا و فارقه تفصیل بعلم واقف اشار مرقوم گشته که
حادثه قوبیلا قاآن آنچنان بود که چه پیشتر زمام امور وزارت در قبضه اختیار چهار کس که در گوش موافق یکدیگر
بودند و نیز تا بوده سفید اختلافی در اعتقاد و صورت وفاق میان ایشان روی نداده و احوال دیوانی از هنگام
ملحوظ و محروس و بعد از جمله وزرا ایشان امیر احمد بناکتی بوده و دیگری از اهل ختای و چون امیر احمد بکفایت و کیاست
از سایر وزرا امتیاز داشت قاآن نظر التفات در روی گماشته در فیصل امور مملکت از صوابدید او تجاوز نکرد
وزیر ختایی بر وی حسد برده میخواست که بهر حیله که تواند متابعت خاطر او را بر قاآن اختلاف او را
امیر احمد و وزیر ختایی را جهت سرانجام امور مملکت در شهر گذاشته و وزیر ختایی با استماع این خبر و
در خانه امیر احمد رفته او را از میان برداشت و در گاه امیر احمد این سخن را گوشزد کرده [illegible]
مطلع گردانید امیر احمد ماقب چهل اسب سپیدار از طویله قاآن گرفت [illegible] و شتافت و طبقی سپید [illegible]
سفید و کاری بر آن نهاده وزیر ختایی [illegible] پوشیده و بود [illegible] پادشاه و پرسید که [illegible]
ترتیب چیست وزیر جواب داد که [illegible] حال در خدمت قاآن رسیده و پیشکش من [illegible] اسب و [illegible]
ورزمانی [illegible] آستان سلطنت آشیان [illegible] وزیر ختایی [illegible]
[illegible] سرخ گردانید قاآن از استماع این سخنان متعجب گشته و [illegible] وزیر ختایی را
از کیفیت واقعه وقوف یافته [illegible] حاکم [illegible] و شتافت [illegible]
بقدوم او مستغرق گشته قاآن فرمان داد که جمعی از امرا بمحاصره آن قلعه توجه نمودند [illegible]
از بعلک آمده بود و در آن فن مهارت تمام داشت همراه بردند و چون امرا بظاهر حصن حصین رسیدند آغاز
محاربه کردند وزیر ختایی با ایشان پیغام داد که من زیاده گناهی ندارم [illegible] صادق کرده [illegible]
می باشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بوده ایم و او فرصت یافته مزاج صاحب تخت را بر من متغیر گردانید
اگر قاآن مرا بجان امان بخشد می دانم که این قلعه بتصرف شما در آید امرا در ساعت فرستادند و از تو قاآن

ز دوان سافته قاآن امان نامه و شمشیری جهت وزیر ختایی ارسال داشت وزیر چون در ظل سلطنت گشته بهنگام فرصت
[illegible] دیوار حصار انداخت و حاکم قلعه بر آن کیفیت اطلاع یافت بسبب ضربت شتافت و آن قلعه بجو [illegible]
قاآن در آمد و چون وزیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسید نوبت دیگر منصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی مفوض گردید
و بعد از انقضای مدت نه سال ازین حال کرت دیگر نایره حسد وزیر ختایی در التهاب آمده و یکی از معتبران ختای
را [illegible] امیر احمد اتفاق نموده و بدان واسطه رشته حیات خود را بتیر تقطیع رسانید تفصیل این مقال آنکه
ختایی [illegible] حشیشه پیدا شد و بانواع مکر و شعبده و خوارق عادات بطبقات خلایق تمود و بدین سبب جمعی کثیر
و اعیان مملکت را مرید و معتقد خود گردانید وزیر ختایی در دفع امیر احمد در خلوتی از وی التماس نمود
بادی دم از وفاق زد و در وقتی که قاآن بییلاق رفته بود چنان معاضد گردید که دو هزار کس متعاقب یکدیگر
آوازه در انداختند که شاهزاده حکم بن قاآن همین زمان میرسد و چون امیر احمد باستقبال بیرون آمده تیری
در رسید او را از قوت کرد وانند بعد از آن وزیر ختایی پوشیده و پنهان با دو هزار جاهل نادان
شتافت و جمعی را متوقع آن بیشتر فرستاده و آوازه وصول شاهزاده در انداختند و بعضی از آن جمع با امیر احمد
گفتند که ایلچی قاآن فرمود شده و شاهزاده حکم میرسد و فرمان چنان کرده که تهیه اسباب تعزیت بپردازند
اما این سر پیشتر را پیش ایلچی نگشاید و امیر احمد ترتیب مایحتاج را مشغول گشته مرتب نمود منفرستاد و کیفیت
وصول شاهزاده را آگاهی یافت باستقبال شتافته ختاییان پیش از رای گشته و چون زمانی از شب سوگواری
و پاسی از شب درگذشت مشاعل و شموع پیدا شد و مردم خبر آوردند که ایلچی حکم در مخیم رسیده و حال آنکه
ختایی بعادت سالکان طریق کشورگشایی در محفه نشسته بود امیر احمد باستقبال استقبال نموده و چون بنزدیک محفه رسید
سپیده او را در میان گرفته بشهادت رسانیدند و نوکران امیر احمد که متبع بودند متعاقب آمده کشندگان و مردم خود را
تیرباران کردند و از آن جمله تیری بمحل وزیر ختایی خورده و او نیز بمرد چون قاآن از کیفیت حادثه وقوف
یافت جمعی بجانب بالیق فرستاده تا موافقان وزیر ختایی را بر دار اعتبار کشیدند و چهار هزار را باش اتمام فرمود
تا امیر احمد را کفن و تجهیز کرده و در موضعی مناسب مدفون گردانیدند و چون چندی ازین قضیه بگذشت جهت ترصیع تاج
قاآن گوهری بزرگ محتاج الیه گشت و بعضی از تجار بعرض نواب درگاه خلافت رسانیدند که چند گاه پیش
ازین لعلی که بیست مثقال وزن داشت جهت خزانه عامره با میر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت
در این معامله خبر ندارم و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش معلوم شد که امیر احمد آنرا بخاتون داده بود و قاآن فرستاده
این معنی سبب اشتعال نایره غضب پادشاه گشت و بر داعی موجب ظهور لعل گو آن شد که میان ورثه امیر احمد
فتنه ترک تاز و بر فوق انجامید و پادشاه تحقیق متروکات او اشتغال فرموده و در آن اثنا آن لعل پدید آمد
قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را از قبر بیرون کشیده در عرصه جهاردار انداختند و گردون دنا
بدوی [illegible] نگاه داشت و پسر او نیز با خاک یکسان گشت و اینچو خاتون را انگشت و پسر مقرر شد ترپیت کنند
و چهار صد قتای بر لشکریان تقسیم نموده قمر اختصاص بر اموال کشیده فاعتبروا یا اولی الابصار شنوی ناچار
و باد انجمن. طایفه نیخ گل نیز بنگ شده. پس ازین شد در میان چمن. گشت را بجای قوت کشته ذکر قاآن چهم از اولاد ایشان که
موسوم بود به تیمور قاآن قوبیلا قاآن پسر خود را حکیم در ایام سلطنت ولی عهد خویش گردانیده بود و حسب تقدیر عزیز علیم
شاهزاده حکیم پیش از پدر از عالم انتقال نموده و قوبیلا قاآن ولد رشید تیمور را که بصفت عدالت و شهرت اتصاف داشت
قایم مقام پدر کشت ولایت عهد او را ان که قوبیلا قاآن وفات یافت تیمور قاآن در حدود ترکستان ترتیب و تجهیز لشکر
قیام می نمود کوکبگ شاهزاده و حمیده و دو چون خبر وفات پدر شنید بجانب بالیق مراجعت کرد و بعد از رسانید انتقال قاآن
بدار الملک رسید و شاهزادگان و امرا جمع آمده بیعت نمودند و بر تخت پادشاهی نشاندند و مراسم تهنیت قاآن
کردند و چون الیحا تیمور قاآن بر سریر خانی برآمد به بسط بساط عشرت و انبساط قیام نموده در حق ارکان دولت و اعیان حضرت

انقیاد فرمود و وصیت [illegible] و کرم و عدل اتصاف داشت و بشرب مدام مشغوف بود و پیوسته صحبت با
اشاعه بود و احسان می گماشت در ایام دولت چند نوبت لشکر بمحاربه دوا خان که نبیره جغتای خان بود
و قیدو خان بن قاشین بن اوکتای قاآن که در بعضی از ولایات مغولستان حکومت میکرد روان کرد و
ایشان را [illegible] اطاعت [illegible] آورد و تیمور قاآن چون مدت شش سال در زمان صحت و عافیت و اقبال
گذرانید بسبب ادمان شراب بمرض [illegible] گرفتار گردید و شش سال [illegible]
در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا [illegible]
نیابت مبتلا او شاهزاده قیدو [illegible] قاشین بن اوکتای قاآن بود و در اوایل ایام
[illegible] ملازمت ارتق بوکا [illegible] و در آن اوقات که آثار نکبت [illegible] بر صفحات احوال ارتق بوکا [illegible]
قیدو بمقتضای این مصرع مصرع [illegible] دولت گریزان [illegible] عمل کرد و [illegible] بعضی از بلاد مغولستان آورده
[illegible]

[illegible]

ذکر اسامی پادشاهانی که بعد از فوت تیمور قاآن در الغ یورت بر مسند خاقانی نشستند
چنانچه در مقدمه [illegible]
خانان قراقرم [illegible] مرقوم کلک بیان گشته بروایت میرزا الغ بیک گورکان [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible]

هفتم توقتای بن قورتشیلای هشتم تایزی بن توکلک که در زمان حکومت او را ایلچکه خوانند نهم انوشیروان بن دوا
که با خلاق حمیده آراسته بود و در دولت قاآنی در زمان دولت او [illegible] تیمور بن قاآن یازدهم
تیمور [illegible] دوازدهم [illegible] سیزدهم ایک قاآن چهاردهم [illegible] پانزدهم ارکتمور شانزدهم [illegible] تمور قاآن که
امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت [illegible] قاآنی نشست هفدهم [illegible] که از نسل [illegible]
بود هشتم [illegible] بن ملک تیمور [illegible] ارکتمور و این [illegible] حکام [illegible]
و از مقدمه ظفرنامه چنین معلوم میشود که قاآنی که با آنحضرت امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت [illegible]
گردید و تایزی نام داشته چون قبل از سلطنت [illegible] آن مملکت را بدست آورده [illegible]
یورت اصلی که عبارت از قراقوم است موضعی [illegible] تایزی [illegible] و بعد از آنکه زمانی تایزی کشته
کشته امرا و بیرات [illegible] قراقوم و [illegible] شدند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال **ذکر شمه از حال جوجی خان بن چنگیز خان و اولاد**
که در دشت قپچاق پادشاهی نموده‌اند مستقلان اخبار آورده‌اند که [illegible] قوم مرکیت [illegible] اردوی چنگیز خان
غارت نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر کرده [illegible] اونگ خان بردند و اونگ خان [illegible]
بحرمت [illegible] تا وقتی که چنگیز خان [illegible] آنگاه او را [illegible]
از وی پسری متولد گشت و موسوم بجوجی شد [illegible] و چون جوجی [illegible] چنگیز خان بود
در [illegible] جوانی [illegible] ایام [illegible] چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قپچاق و الان [illegible]
بلغار و توابع آن را بوی تفویض فرمود [illegible] میان جوجی و جغتای [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] و [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] قاآن در ایام دولت [illegible]
اولاد جغتای [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
هزار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دشت قپچاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
از فوت [illegible] خان [illegible] مقام شد و از آن زمان تا غایت که تاریخ هجری [illegible]
سلطنت دشت قپچاق متعلق باولاد جوجی خان [illegible] ظفرنامه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] تالیف [illegible] نوشته شد [illegible] بتفصیل [illegible]

جوجی خان بن چنگیز خان **دوم** باتو بن جوجی خان که شمه از حال او در [illegible] آمد **سیم** برکه خان که [illegible] و مسلمان بوده
[illegible] **چهارم** [illegible] تیمور بن [illegible] که در زمان پادشاهی
[illegible] شد **پنجم** [illegible] بن [illegible] خان **ششم** تقتا خان بن [illegible] **هفتم** ازبک خان بن طغرل بن [illegible] که [illegible] ازبک
[illegible] **هشتم** جانی بیگ بن ازبک خان که پادشاهی عدالت شعار [illegible] شریعت [illegible] بوده [illegible] اشرف
[illegible] خان [illegible] اشرف [illegible] آن [illegible]
[illegible] جانی بیگ خان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] اشرف [illegible]
[illegible] آن ظالم [illegible]
[illegible] جانی بیگ قاآن [illegible]
[illegible] اشرف [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شیخ محمد [illegible]
[illegible] جانی بیگ [illegible]
[illegible] اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible] جامع کمالات مولانا سعد الدین [illegible] جانی بیگ خان [illegible]
[illegible] آن پادشاه [illegible]
جانی بیگ خان که چون از [illegible] دشت قپچاق [illegible] پادشاهی نشست **دهم** [illegible]
یازدهم [illegible] جانی بیگ [illegible] **دوازدهم** [illegible] خان [illegible]
جانی بیگ خان منسوب [illegible] **سیزدهم** خضر خان **چهاردهم** [illegible] بن خضر خان **پانزدهم** [illegible] **شانزدهم** [illegible]
هفدهم [illegible] **هجدهم** [illegible] **نوزدهم** [illegible] **بیستم** [illegible]
که در اوایل زمان امیر تیمور گورکان در دشت قپچاق پادشاهی [illegible] **بیست و یکم**
توقتا بن ارس خان **بیست و دوم** [illegible] **بیست و سیم** توقتمش خان که [illegible] حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
پادشاه دشت قپچاق شد [illegible] امیر تیمور گورکان
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
بیست و چهارم [illegible] تیمور قتلق بن تیمور بیگ [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] **بیست و پنجم** شادی بیگ **بیست و ششم** [illegible]
بیگ **بیست و هفتم** [illegible] **بیست و هشتم** جلال الدین بن توقتمش خان **بیست و نهم** [illegible] توقتمش خان **سی‌ام** [illegible] خان
بن توقتمش خان **سی و یکم** [illegible] **سی و دوم** [illegible] توقتمش خان **سی و سیم** [illegible] **سی و چهارم** [illegible] محمد خان **سی و ششم**
[illegible] **سی و هفتم** [illegible] **سی و هشتم** [illegible]
[illegible] غیاث الدین بن شادی بیگ [illegible] محمد [illegible] خان [illegible] سلاطین
[illegible] ایشان [illegible] دشت قپچاق ابوالخیر خان است که سلطان سعید [illegible]
ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه گورکان بن امیر تیمور گورکان [illegible] سمرقند [illegible] ابوالفتح محمد
خان شیبانی [illegible] سمرقند [illegible] و بعد از فوت پادشاه [illegible] ابوالغازی سلطان
حسین میرزا [illegible] خراسان [illegible] سلطان بن ابوالخیر خان [illegible] محمد خان شیبانی و سایر اولاد
ابوالخیر خان [illegible] ترکستان و ما وراء النهر [illegible]
[illegible] **ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان و اولاد او در توران** جغتای خان که پسر دوم چنگیز خان بود
[illegible] چنگیز خان

هنگام قوت ممالک حکومت ماوراء النهر و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا کنار
آب سند بوی تفویض فرموده بود در وقت وفات مقرر ساخت که [illegible] بن سوقو [illegible]
پدر بجهت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ثابت مدبر امور ملک و پادشاه چغتای بعد از فوت پدر پیش [illegible]
ساخته [illegible] اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار گذاشت و خود [illegible] اوقات
اوکدای قاآن پسر میبرد و با آنکه اوکدای قاآن ازوی بسال خوردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان
شرایط مبالغه بجای می آورد و چون چنگیز خان رعایت رسوم یاسا و [illegible] مینمود و در ابعاد [illegible]
کرده بود [illegible] آن امور مبالغه و الحاح بسیار مینمود و تکالیفی که از شرع و عقل بعدی تمام داشت
نسبت بمردم [illegible] می یافت چنانچه خلایق را با کل مردار الزام میکرد و منع [illegible] که خلایق در
روز بآب روان در آیند و کشتن [illegible] شرعی نمایند و در [illegible] بمرتبهٔ مبالغه نموده بود که در
ایام دولت او هیچ آفریده در [illegible] در خراسان [illegible] تمام [illegible] کشید تا ماوراء النهر [illegible]
چه رسد و همچنین حکم کرده بود که هر کس در آب بول کند یا [illegible] در آب [illegible] سیاست رساند و خروج محمود
تارابی و قتل او در ایام چغتای خان دست داد و [illegible] در [illegible] شان و [illegible] اقامت
از جملهٔ فاضل ابو یعقوب [illegible] صاحب مفتاح چند گاهی در [illegible] و مهمات وزارتش را پیش
میبرد انجام میکرد و بعد از فوت چغتای خان [illegible] و در [illegible] و ولایات توران سلطنت دست داد
و [illegible] دولت ایشان در زمان [illegible] امیر تیمور گورکان انتقال اتفاق افتاد **ذکر خروج محمود تارابی در بخارا**
و کشته شدن او بزخم تیر [illegible] شهور سنه ست و ثلثین و ستمایه در قریهٔ تاراب که از آنجا تا بخارا [illegible] محمود نام آغاز [illegible]
[illegible] در [illegible] زهد و عبادت شد و دعوی کرد که جنیان با من ملاقات میکنند و [illegible] از مغیبات خبر میدهند
و بواسطهٔ استماع امثال این مزخرفات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس بپای ارادت تارابی [illegible]
نمودند و بعضی از مرضی [illegible] تیمن و تبرک [illegible] اتفاقات [illegible] شفا یافتند
[illegible] از اطراف و جوانب خلقی بروی [illegible] گشتند و شخصی از دانشمندان بخارا که شمس الدین محبوبی
لقب داشت [illegible] با اشراف و اعیان آن بلده [illegible] و گفت که پدرم در بعضی
از مؤلفات خود آورده است که از [illegible] تاراب [illegible] صاحب دولتی [illegible] که اکثر [illegible] عالم
را مسخر خواهد ساخت و آن اوصاف بر ذات شریف تو صادق می آید و محمود [illegible] این سخن را
[illegible] در خاطر [illegible] امرای که در بخارا اقامت داشتند [illegible] متوهم شده [illegible]
اجتماع [illegible] تارابی [illegible] واقف گشتند [illegible] گفت که حضرت شیخ تشریف بشهر آورند تا [illegible]
از یمن قدوم شریف خدام [illegible] نصیب یابند تارابی این التماس را اجابت نموده متوجه شهر گشت و [illegible] اعیان
بخارا با هم قرار دادند که چون [illegible] تارابی [illegible] و شیخ [illegible] توقف [illegible]
[illegible] و وصول [illegible] بخاطر شیخ [illegible] که از اندیشهٔ فاسد [illegible] دست [illegible] باشند
نام [illegible] چغتای [illegible] گشتند و سایر امرا از [illegible] شده [illegible] محمود [illegible]
در [illegible] مناسب [illegible] و از عام و خاص و عام در آن منزل [illegible] جمع [illegible]
امرا [illegible] که شیخ [illegible] از میان [illegible] شد خلایق [illegible] کشته [illegible]
از مریدان او را [illegible] امرا [illegible] تارابی [illegible] در کتاب آمده [illegible]
مردم [illegible] بخارا چون شیخ [illegible] آغاز [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] شریف [illegible] تارابی آورده
چون شب در آمد تارابی مردم را مخاطب ساخت [illegible] طالبان حق [illegible] نموده [illegible]

از نوشت و وجود کمال [illegible] ساخت و [illegible] تربیت [illegible] جلال عوام الناس [illegible]
[illegible] در [illegible] کتاب محمود بجانب شهر [illegible] تارابی در
[illegible] بنام خود خواند و از [illegible] حکم فرموده و دست
[illegible] تاراج [illegible] در ایام [illegible] گذشت
[illegible] بخارا [illegible] تارابی [illegible]
[illegible] سلطنت محمود [illegible]
[illegible] مراجعت نموده [illegible] تارابی [illegible] استقبال
چون مغولان [illegible] لشکر [illegible] و [illegible] شمس الدین محبوبی [illegible] در میان
خلق شهرت یافته بود که تارابی [illegible] لشکر [illegible] و آسمان [illegible]
[illegible] مغولان [illegible] تارابی [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] لشکر چغتای خان [illegible]
شیخ [illegible] کشته [illegible] تارابی [illegible] خواجه
[illegible] محمود [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] تارابی [illegible] بخارا [illegible]
[illegible] مغولان [illegible] کشته [illegible]
تارابی [illegible] مغولان [illegible] بجانب شهر [illegible] اهل [illegible]
[illegible] استقبال کرده [illegible]
[illegible] آن [illegible] حکم [illegible]
لشکریان [illegible] بخارا [illegible] تارابی [illegible]
نجات یافتند **ذکر ابو یعقوب السکاکی و جمعی دیگر و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید** علامهٔ فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب
مفتاح در علم معانی و بیان از جمله مؤلفات بلاغت نشان او [illegible] علوم [illegible] و فنون [illegible] و [illegible] دعوت [illegible]
[illegible] و فن [illegible] و [illegible] تمام داشت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] السکاکی [illegible]
[illegible] چغتای خان [illegible]
[illegible] سکاکی [illegible]
[illegible] سکاکی [illegible]
[illegible] چغتای [illegible] ابو یعقوب [illegible]
ایام [illegible] سکاکی [illegible] چغتای [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] سکاکی [illegible]
[illegible] چغتای [illegible] سکاکی [illegible]
[illegible] سکاکی [illegible]
[illegible] چغتای خان [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] اقبال [illegible] چغتای [illegible]

چون [illegible] را از وزارت معزول کرد و چون یکسال از عزل او بگذشت و اختلال در ملک و مال ظاهر گشت جغتای
با سکای گفت که ضبط و حکومت [illegible] مردم [illegible] شاید [illegible] بخت حبش [illegible] کرد [illegible] وزارت و نیابت [illegible]
گفت [illegible] جغتای [illegible] منصب وزارت حبش [illegible] نمود [illegible] یعقوب [illegible]
حبش [illegible] از [illegible] تغییر [illegible] کرد [illegible] لشکر [illegible] وصل [illegible] بود و در مجلس جغتای حاضر کرد
جغتای [illegible] حال [illegible] حبش مجال [illegible] یافت [illegible] چون [illegible] بر [illegible] نمود قدرت [illegible]
که خیال سلطنت نمود [illegible] پادشاه [illegible] لشکر [illegible] این [illegible] و جغتای خان [illegible] بیسو [illegible]
[illegible] سال [illegible] بعد از آن [illegible] عالم آخرت آورد

ذکر سلطنت بیسو منککا و قراهولاکو

[illegible] چون جغتای خان وفات یافت [illegible] نویان [illegible] قراهولاکو [illegible] بن جغتای خان [illegible]
[illegible] تخت [illegible] قاآن [illegible] نشست [illegible] قراهولاکو [illegible] بیسو منککا بن جغتای خان [illegible]
[illegible] آورده گفت **بیت** [illegible]
[illegible] زمانی [illegible] از جهان [illegible] کرد [illegible] نویان [illegible] قراهولاکو [illegible] خانی [illegible]
آب [illegible] بخت باز آمد [illegible] بر سر پادشاهی [illegible] و در ایام [illegible] قراهولاکو [illegible]
[illegible] و [illegible] سال بود [illegible] قراهولاکو [illegible] اورقنه خاتون [illegible]
[illegible] اورقنه خاتون [illegible] روایت صاحب [illegible] اریق بوکا [illegible]
[illegible] الغو بن [illegible] بن جغتای خان [illegible] اورقنه خاتون [illegible] قراهولاکو [illegible] مبارکشاه [illegible]
[illegible] بر سر [illegible] حال مسلمانان [illegible] و [illegible]
پادشاهی [illegible] آن زمان که الغو [illegible] جغتای خان [illegible] **ذکر الغو بن** [illegible]
بن جغتای خان [illegible]
[illegible] اتفاق داشت و در ایام [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] قاآنی [illegible] شاهزادگان [illegible] چنگیزخانی [illegible] داشت [illegible] قاآن عالم
[illegible] اریق بوکا [illegible] خویش [illegible] قاآن [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible] قاآن [illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] روز [illegible] شاهزادگان [illegible]
سلطنت آن ولایات [illegible] اریق بوکا سلطنت [illegible] جغتای [illegible]
تفویض [illegible] الغو [illegible]
که [illegible] سلطنت [illegible] الغو [illegible] اورقنه خاتون [illegible]
هزار سوار [illegible] اریق بوکا [illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] الغو [illegible] مخالفت داشت [illegible] مردم [illegible]
[illegible] اریق [illegible] ولایات [illegible]
[illegible] احوال [illegible] الغو خان [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] اریق بوکا [illegible] الغو [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] لشکریان [illegible] قاآن [illegible]
[illegible] چون اریق [illegible] قاآن [illegible]
ترکستان گشت [illegible] قتال [illegible]
[illegible] آورده

[illegible] اریق بوکا [illegible] الغو [illegible] اورقنه خاتون [illegible] اریق [illegible]
[illegible] اورقنه خاتون [illegible] و [illegible]
[illegible] مبارکشاه [illegible] و الغو [illegible]
[illegible] نوبت [illegible] الغو [illegible] نوبت [illegible]

ذکر مبارکشاه بن قراهولاکو خان

[illegible] بعد از آن [illegible] از دار جهان [illegible] سلطنتش [illegible]
چون الغو [illegible] عالم آخرت [illegible] مبارکشاه [illegible] اورقنه خاتون [illegible]
[illegible] جغتای [illegible] پادشاه [illegible] مبارکشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] براق [illegible] جغتای خان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] جغتای [illegible] مبارکشاه [illegible]
مجال [illegible] حکم [illegible] امرا [illegible] مبارکشاه [illegible]
[illegible] آن شاهزاده [illegible] مبارک [illegible] سرانجام [illegible]
[illegible] مبارکشاه [illegible]

ذکر براق خان

[illegible] براق خان پادشاهی بود [illegible] صفت ظلم [illegible] موصوف [illegible]
[illegible] شجاعت و جلادت مشهور [illegible]
[illegible] جلادت [illegible] جغتای [illegible] امیرالامرای [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] براق [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] عراق [illegible] آب آمویه [illegible]
خان [illegible] مقام هلاکو خان [illegible] بازگشت [illegible] بخارا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطنتش [illegible] سال بود

ذکر [illegible] بیان بعضی از احوال براق و بیان منهزم شدن لشکر آباقا

[illegible] براق [illegible]
[illegible] جغتای خان [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] براق [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
براق [illegible]
[illegible] براق [illegible]
[illegible] براق [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
براق [illegible] جنگ [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] معرکه [illegible]

بر خاک هلاک افتادند آخر الامر براق ظفر یافت و بغنایم نامحصور خان بدار الملک خویش شتافت و بعد ازین دو حکم
نوبت دیگر در کنار آب خجند میان آن دو شاهزاده و لشکر مقاتله و محاربه دست داد و درین کرت قیدو خان بمدد
منکو تیمور فتح و نصرت فایز گردید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان یکران باز کشید و قصد نمود که بجانب آمل
بخت و ماوراء النهر را پاک کند و براق لشکر کرده بود دیگر بجنگ بعد ال... ازو اقدام نماید ازین اندیشه
بقپچاق اغول که در سلک امرا او بود ... انتقام داشت از ترس قیدو خان برسالت آمده زبان نصایح
و مواعظ بگشاد آتش قهر او را در منطفی گردانید تا از مقام غارت ماوراء النهر عداوت قیدو درگذشته بین الجانبین
بنا صلح و صفا محکم گردید بدین جهت متقرر گشت که براق و ایراق و لشکر او از آب آمویه عبور نموده ولایت
عراق بدو تعلق داشته باشد ... براق خان ... و شهور سنه ثمان و ستین و ستمایه موافق سلاله مسعود بیک
با هم برسالت نزد اباقا خان فرستاده و کمال ... ظاهر اظهار مخالفت اتحاد کرده ... لشکر عراق و
آذربایجان ... آن ممالک اطلاع یافت ... مسعود بیک مصراع بنزد سپاهان همنشین ...
عازم خراسان شوی از آب آمویه گذشت و بسرعت هر چه تمامتر طی منازل نموده جهت رعایت خرم در هر منزلی ...
جهار ... و معتمدی خدمتگار گذاشت و چون بمقصد رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقا
خان بود با اتفاق امرا و نوینان او را استقبال نموده خواجه هر چند سرکشی ... داشت ... ملاقات
... بقدم ... و پیاده شده و مسعود بیک همچنان سوار جناب صاحب ... در کشید و بزبان
ترکی ... سخن صاحب دیوان تو ... مصراع ... خواجه شمس الدین محمد که یکی از عقال خورد
بارگاه اباقا خان ... غایت آزرده خاطر گشت اما با ... محل ... بود دم درکشید و چون مسعود بیک
ادای رسالت نمود ... صرف ... عواطف پادشاهانه اختصاص یافت و ... بجهت خوب و بشارت مرغوب
... از چند روز ... او کامیاب ... نمود ... جهت ... سرعت نمود و اباقا خان شرف
اجازت ارزانی داشت مسعود بیک بی توقف و اهمال بر ... برق مثال سوار گشته چون فلک ...
رسالت مسعود بیک جهت تجسس بود ... از جانب خراسان خبر آمد که براق با سپاه ... جنگ ... و اشتغال دارد
... مسعود بیک ... اباقا خان ایلچی در پی او ... ولی ...
... در ... توقف نکرد و ... کشیدن ... سرعت آن ... و صاحب
... چهار روز ... چون ... از آب گذشت و بخدمت براق پیوسته
مشاهده ... و ... گشت ... براق عزیمت ... نمود و ... جهت ... لشکر و ...
بخارا و سمرقند را غارت کند مسعود بیک عرضه داشت ... در ... پادشاهست ...
ممالک ... مقتضای خرد ... دور ... که اگر ...
ز ... برتری ... براق ازین سخن ... شد ...
بیک ... لیکن ... غارت ... و خان ...
بیگی ... و چند هزار ... لشکر ... براق ... و ... شاهزاده ...
از ملازمت اباقا ... مراجعت ... و چون ایشان ماوراء النهر رسیدند براق با صد هزار سوار آراسته در
... سبع و ستین و ستمایه موافق ... از آب آمویه گذشته ... آشوب ... بالا ...
ارتفاع یافت و ملک شمس الدین محمد کرت ... والی هرات بود با براق ... و شاهزاده ...
اغول و ارغون آقا که در شهر نیشابور اقامت داشتند از اقامت با سپاه ... ماوراء النهر ... گشته ...

وقت روی بجانب عراق آوردند و براق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شد اباقا خان بعد از استماع این خبر
با سپاهی بعد و ... از عراق و آذربایجان بجانب خراسان نهضت فرمود و چون نخجیری سپید
... اغول و ارغون آقا با ... مصاحبت حال و کثرت ابطال ... براق را عرض کردند و ...
... گشته و خبر توجه اباقا خان ... براق ... شاهزاده ...
... معاونت براقیان بر میان بسته بودند عنان یکران بصوب ماوراء النهر ...
... براق ... بر جاسوسی ... اباقا خان ... خان ...
شاهزاده ... امرا و لشکریان بمحاربه ... قراولان سپاه آذربایجان ... اباقا خان ...
... آمدن ... اقرار کرده ... اباقا ... ساخت ... آذربایجان ...
... مراجعت ... کوچ کرده ... جاسوس ... اشارت
... آن شخص که موجب ... بزبان آورد ... بموجب ...
آن جاسوس ... براق ... آنچه دیده بود ... باز گفت ...
... بکلی ... آذربایجان ... براق ...
... و ... مرغاول ... که ... امرای ماوراء النهر ... بارگاه پادشاه ...
... بجای آوردند بیت ... مرغاول ... کواکب ...
... کمان ... کی ... شه ...
... براق ... صبح صادق ... اباقا خان ...
... آن سرزمین ... غایت ... علی الصباح که خسرو مشرق ...
... آفتاب ... براق خان ...
... براق ... آذربایجان ...
آسمان ... براق خان ...
... مرغاول ... جنگ ...
... مشرق و مغرب ... افغان ... خورشید ...
آن ... پادشاه ...
... خان ... خون ...
... براق خان ...
... جنگ ...
... اباقا خان ... پادشاه ...
آن ... براق ... اباقا خان
... براق ... مرغاول ...
...
... چون پادشاه ...
... براق ...
احوال ... ماوراء النهر ...
... سلطان غیاث الدین ... مسعود بیک ...
... و خان ... براق ... شاهزاده ...

عاقل کرد و عزیمت و شربت مسموم در کشید **بیت** در کردش ایل پیر بیانداخت و بیست [illegible] نجابت کرد و بچشانید زود · نوبت [illegible]
ثوان کرد · با سماقی این زم که دولت بود · نقشت که از براق خان چهار پسر ماند و از کبار ایشان بکتمور نام داشت و بکتمور باشاق
[illegible] ان خود و اولاد الغو خان با بیقه مخالفت کرده از شهر خجند تا بخارا آتش ظلم و بیداد برافروخته و خان را مان جامه [illegible]
سپرده و بیک [illegible] جمع آمده بودند بنا بر قتل و غارت جزم نمودند و چند نوبت میان او و براق و بیقه محاربت دست
[illegible] از یکجانب [illegible] و براق [illegible] و بمنواسطه [illegible] بچهار [illegible] و مطالبه گرفتار شده دران اثنا اتیک ترکان
کرکو او آل قو اشمیه بود و تره دا با قاخان منه تر تکیه شمس الدین محمد صاحب دیوان شده از وقایع مذکوره معروض داشت که
مرکس اهل سمرقند و بخارا بجهت [illegible] براق بخارا [illegible] بکاخ [illegible] و قضاعه شود و تسخیر خراسان میکرد و مناسب آن است
که حالا بسوات سیری [illegible] سپاه [illegible] بدانجا شتابند [illegible] سازند که در دیار [illegible] باقی خان را این سخن
معقول افتاد و [illegible] با یکتومان لشکر در مراقبت اتیک بدین مهم نامزد کرد و ایشان بعد از طی منازل و مراحل
بحوالی بخارا رسیده [illegible] قتل عام نمودند و آتش در مدرسه مسعود بیک [illegible] معمورترین [illegible] آن
بود [illegible] که در آنجا بود [illegible] چیزی نماند و چون اتیک سپاه [illegible] کار [illegible]
قدم [illegible] و [illegible] بخارا [illegible] پسر و دختر [illegible] که با سیری گرفته بودند [illegible] مراجعت [illegible]
و مدت هفت سال بخارا [illegible] میان خالی ماند و دیگر [illegible] مسعود بیک بحکم [illegible] قیه و خان تیمور آن خطه [illegible]
بخارا و توابع [illegible] اشراف و اعیان و طبقات [illegible] کافه [illegible] **ذکر نیکی خان**
الوس جغتای بنا بر اشارت بیقه و خان نیکی خان را که پسر [illegible] بود بعد از وقوع قضیه براق خان امرا [illegible]
داشت پادشاه برگزیده و چون نیکی [illegible] مرگ پیش آمد علم مقاتلت [illegible] تیمور [illegible]
و پس از [illegible] وفات یافت پسر براق [illegible] و [illegible] نام داشت [illegible]
پادشاه کرده و امیر الامرا و لشکرکش [illegible] بود و مدت سی سال سلطنت نموده [illegible]
مخالفت دوا خان بن براق خان با پادشاه [illegible] و جغتای [illegible] قاآن بن دوا خان [illegible] پادشا
کامکار [illegible] مقدار بود و [illegible] شجاعت و مردانگی [illegible] ممتاز [illegible] و در ایام دولت [illegible]
[illegible] جمع آمده [illegible] شاهزادگان که مخالفت [illegible] قاآن مأمور بودند [illegible]
بجانب ایشان ایلغار کرده [illegible] ترجیع [illegible] اشتغال داشتند [illegible]
[illegible] دوا و تیمور قاآن [illegible] سرداران [illegible] دوا خان [illegible] بالشش هزار سوار
باستقبال شتافت بعد از وقوع [illegible] گرفتار شد و دوا خان [illegible] مقام [illegible] مراجعت نموده
[illegible] مراسم موافقت بجا آورد و چون [illegible] تیمور قاآن [illegible] برداشتند
[illegible] دوا خان [illegible] و تیمور قاآن [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] اشارت قاآن نافذ گردد و در بزم ایشان [illegible] اتباع او [illegible] ملک [illegible]
و تیمور قاآن [illegible] امیر [illegible] انعام [illegible] و دوا [illegible]
[illegible] امرا و لشکریان مصحوب ایشان بحوالی [illegible] بموجب حکم [illegible] اوکپس [illegible]
[illegible] دوا خان [illegible] شاهزادگان که تابع تیمور قاآن [illegible] ایلغار نموده [illegible]
رسیده [illegible] انتقام از [illegible] جغتای [illegible] و دوا خان [illegible] فرار [illegible]
[illegible] و چون دوا خان [illegible] ایلچیان [illegible] تیمور قاآن فرستاد و پیغام کرد [illegible]
[illegible] الحال [illegible] مناسب آنست [illegible] رسالت [illegible] اطلاق نمایم و تیمور قاآن [illegible]
دوا خان [illegible] و شرف رخصت [illegible] داشت [illegible] دوا خان [illegible]

[illegible] تیمور قاآن طلب [illegible] که [illegible] بجانب [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] وفات یافت بعد ازین واقعه [illegible] خان [illegible] گشت [illegible] دوا خان
[illegible] تیمور قاآن محاربه [illegible] نوبت ظفر و نصرت [illegible] خان [illegible] دوا خان [illegible]
[illegible] شده طبیب [illegible] آن [illegible] پرسش [illegible] داد و در ایام [illegible]
[illegible] خان [illegible] شد [illegible] جغتای [illegible] بعد ازان [illegible]
[illegible] خان بن [illegible] پادشاه کرده [illegible] تخت و تاج [illegible]
کرده و ایسنبوقا خان بن دوا خان رایت سلطنت برافراشت **ذکر سلطنت ایسنبوقا و لشکر فرستادن او بخراسان**
چون ایسنبوقا در الوس جغتای لوای خانی و علم جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان [illegible] برادر خود
کبک خان و شاهزاده [illegible] و [illegible] تیمور بن [illegible] نامزد آن مهم گردانید و شاهزادگان [illegible]
از آب آمویه عبور نموده [illegible] غارت [illegible] ولایت مشغول گشتند [illegible]
[illegible] زمان [illegible] سلطان محمد خدابنده [illegible] خراسان اقامت داشت چون این خبر شنید [illegible]
[illegible] شتافته و دران مقام میان سپاه ایران و توران حرب صعب دست داد و کبک خان و [illegible]
[illegible] لشکریان خراسان [illegible] عراق و آذربایجان [illegible] پای ثبات
[illegible] کمال جلادت [illegible] آخر الامر [illegible] از آن گروه
[illegible] گشته [illegible] چهل سوار [illegible] تمام گشته [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible] خون [illegible]
و شاهزاده [illegible] خراسانیان [illegible] کبک خان
[illegible] که در [illegible] شاهزاده [illegible] گفت **مثنوی** [illegible]
[illegible] کبک خان [illegible] شاهزاده [illegible]
عنایت کرده [illegible] خراسان [illegible] سپاه [illegible]
عراق و آذربایجان [illegible] کبک [illegible] ترکستان
ماوراء النهر [illegible] ایسنبوقا [illegible] ایسنبوقا [illegible]
[illegible] تا آن زمان [illegible] **ذکر کبک خان بن دوا خان** [illegible] خان کبک
[illegible] عدل و احسان [illegible] لطف [illegible] ایسنبوقا [illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] کبک خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
کبک خان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] کبک خان [illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible] کبک [illegible] خان [illegible] نوبت [illegible]

در سلطنت بوده و چون ایشان نیز پیشتر از آنکه فوت شوند پادشاهی الوس جغتای خان را بدو دادند و دیگر ایشان بجهت شیرخان
رسیده او پادشاهی جلال کامل بکامل و جهانداری قابل مرحمت شعار بود و چهره دولت خانی را بگلگونه سعادت مسلمانی
افروخت و بتوفیق سبحانی در عالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت و اکثر الوس جغتای خان در زمان وی بدین
اسلام فایز گشته و در تقویت قواعد شریعت غرا کوشیده ارکان ملت بیضا را مستحکم ساخت و بواسطه نور دل شمع دین برافروخت
و ران یوم بیخ ضلالت بسوخت • الوس را بسیل کرده بگرویدن • بدین شاید اکوبیش آفرین • و بر حشرش در زمان دولت لشکر بسیاران
کشیده و عهد ... و مراسلات ... بترکستان باز گردید و تاریخ چند خان و عشرین و سبعمایه موافق توشقان ییل
زاده از شیرخان بوران بن دوا تیمور بن دوا خان که جلال حالش بحلیه اسلام تزیین نداشت از حدود لشکر ماوراءالنهر
کشیده در منزل قرزی ... بر شیرخان حرب کرده او را بفر شهادت رسانید و بوران اگرچه در الوس جغتای بحکم تخت
با همی کشیر ... و امرا و اعیان تیغ ستم بگذرانید و از مطلع سعادت چنان توضیح می پوید که بر پسر
و سلطنت و تخت مریض گشت و آن عارضه اشتداد یافته در گذشت ذکر جنگشی بن ابوکان بن دوا خان بعد از وفات
بوران بجانب ... مرو ایالت شد و چون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش بیسو تیمور خروج کرده
او را بقتل رسانید و بیسو تیمور شهریاری دیوانه سار بود و چنانچه مرو و ترکستان ها در فره و ... تحت آنکه نامی
مرالکی ... بود بنا بر آن اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته و در آن اثنا علی سلطان که نسبش با وکدای
قاآن می پیوست خروج کرده بر الوس جغتای استیلا یافت و عهد ... قان و تاچولی بهادر که با اتفاق تو...خان
مرجع بوده و چنگیز خان و فقرا ... خوانیان نیز بر آن خطه ... بوده ... صنایع ساخت و چند گاهی پادشاهی کرده و تیر
مانند دیگران بعالم آخرت شتافت ذکر محمد خان بن فولاد بن یکتمور بن چکتای بعد از فوت علی سلطان بر تخت پادشاهی نشسته بر
مظالم پرداخت و نوبت دیگر چمن معدلت الوس جغتای معمور ساخت بیت جهان دار شاهی که از عدل و داد
دولت ... • خلفای پیشین تدارک نمود • شب فتنه را هم ... ذکر قزان سلطان قزان سلطان ولد یسور بن اوکتمور بن
بوقا تیمور بن بوری بن مسو کان بن جغتای خان او در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه موافق توشقان ییل بر
سلطنت مسعود شد و لوای ظلم و بیداد افراشته بنیاد ... از امرا و نوئینان را بر انداخت و از هر کس اندک جرمی
و جود آمد مصراع معلوم ... خاک سیاهش ... ساخت • ... و جهانیان هر صباح که ... ملاقاتش ... تا
غایت ... پوشیده ... اهل و عیال ... و ... مجلسش نجات یافته ... فرزندان ... سجدات شکر ... بر ... صدقات و نذورات مستحقان ... میرسانید ... آنکه
بقیه اشراف الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با امیر قزغن که در سلک اعاظم امرا ... انتظام داشت موافقت نموده
و امیر قزغن سالی سرای ... سپاهی ... لشکر ... و چون قزان سلطان از این حال آگاهی یافت
با لشکر فراوان بجانب مخالفان ... در شهور سنه ... و ... در دشت ... از ... آن دو گروه
جنگی را اتفاق ملاقات افتاده در میدان وار و گیر تیری بچشم امیر قزغن رسید و قزان سلطان را ظفر و نصرت دست داد
قزان ... قزان سلطان در ... قشلاق کرد و از شدت سرما و کثرت باران کی ... لشکر ... و ... عدم آورد و امیر قزغن چون از ضعف و ... آگاهی یافت ... جلادت مرتفع ساخته ... بشتافت و باز میان
آن دو سپاه ... محاربه روی نمود و قزان سلطان ... شکست یافته ... امیر قزغن آن سپاه ...
... و رایج آمد ... مرحمت و احسان بر ... کان سلطان مبسوط گردانید و در مقدمه ظفرنامه مسطور است
که در زمان ... جغتای خان در ماوراءالنهر قاآن گشته شدن قزان سلطان صد و نه سال بود و بعد از قتل قزان
امیر قزغن دانشمندچه را که نسبش با وکدای قاآن میرسید بر پادشاهی الوس جغتای خان اختیار نمود و چون دو سال از زمان ...
دانشمندچه خان بگذشت امیر قزغن او را بقتل رسانید ... ... علی خان در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغتمش ...
دوا خان بود و در ایام دولت او امیر قزغن ... کرم گسترده ... انعام و احسان ... از ...

جنگشی تیمور نامی که خواهر امیر قزغن را در حباله نکاح داشت نسبت با میر قزغن رایت مخالفت برافراشت و در
ظفر کار آن امیر معدلت پناه او را بدام ... اقبال ... بفرشادت رسانید و نظر ... قید ... یکی از ملازمان امیر شد
با ملازمان خود در ... روان گردید و در بلده ... بعون ... رسید و ... شمشیر ... او را ... ساخت و ...
بازگشته ... حسن بعد ... قزغن امیرزاده عبدالله قایم مقام پدر شد و سمرقند را دارالملک ساخت
... که نسبت بجاتون ... اورا بقتل رسانید تیمور شاه خان پس از کشته شدن ... بر ... اشارت
امیرزاده عبدالله بر پادشاهی ... و ... تیمور بن ... بن دوا خان بود و در ایام دولت
امیرزاده عبدالله امیر ... سلدوز ... خلاف ... که ... شتابان ... امیر حاجی برلاس ... کردند ... و ...
بن ... اجار ... بود و لشکری ... و متوجه سمرقند شد ... میرزا عبدالله ... استقبال کرده و چون ...
جنگی ... دست داد ... تیمور شاه و عبدالله در معرکه بقتل رسیدند ... امیر ... ماوراءالنهر ...
در ... لوای پادشاهی ... مرتفع گردانید و چون ... سلیم نفس ... بود و به شرب مدام و ...
قزان ... از ... و ... اموال ممالک توران ... و ... و ... سوداهای دور ...
بید ... امیر حاجی برلاس ... و امیر بایزید جلایر ... و امیر خضر یسوری ... لشکر جمع آورده ... و آن ولایات
... امیر حسین بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری لشکر جمع آورده ... و آن ولایات
تاخته ... بر ... گشته ذکر تغلق تیمور خان بعد از شهادت امیر قزغن تغلق تیمور بن ... بن دوا خان
در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشانی ماوراءالنهر ... بجهت استخلاص آن ولایات
در شهور سنه احدی و ستین و سبعمایه بطرف سمرقند نهضت نموده گردن اکثر امرا ... مهمات ... و در
بلده ... حاکم داروغه تعیین کرده باز گشت و پس از مراجعت او آتش خصومت و نزاع در میان حکام ولایات ...
رعایا ... پایمال ... بنابر آن تغلق تیمور خان در سنه ثلث و ستین و سبعمایه نوبت دیگر لشکر بآن دیار کشید
و امیر ... سلدوز ... و ... جلایر را بقتل رسانید و پسر خود الیاس خواجه را بحکومت ماوراءالنهر بازداشت و رایت
معاودت برافراشت ذکر الیاس خواجه خان بن تغلق تیمور خان بعد از مراجعت پدر از سمرقند چند گاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخت
در شهور سنه ... امیر حسین بن امیر مسلان بن امیر قزغن و حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بروی خروج کرده و ...
محاربه ... الیاس خواجه خان ... بصوب ... در آن دیار ... در ... فوت ...
عادل سلطان بن محمد بن پولاد بن یکتمور بن چکتای خان پس از فرار الیاس خواجه خان ... امیر حسین ... خانی ...
و چون ... میل استقلال نمود ... امیر حسین ... و آب ...
... ذکر قبول سلطان بن ... امیر حسین ... قبول سلطان را ... امیر تیمور گورکان بعد از ... امیر حسین قتل ... ذکر
سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان حضرت صاحبقران ... امیر حسین ... سیورغتمش خان را ... که از نسل
اوکدای قاآن بود پادشاهی الوس جغتای برداشت و چون ... وفات یافت پسرش سلطان محمود خان را قائم مقام ساخت
... تا علی ... اوایل ... تحریر ... سلطان محمود خان در شهور سنه ... وفات
یافت چنانچه در ضمن ... احوال امیر تیمور گورکان ... ذکر آن ... خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر طبقه
اولاد چنگیز خان که در ممالک ایران علم اقبال افراشته اند و جهت تمشیت مهام سلطنت استقلال گذاشته اند • طایفه از چنگیزخانیان
که در ولایت ایران بر مسند جهانبانی نشسته اند هفده نفر بوده اند و از آن جمله ... نفر در کمال احتشام ... پادشاهی ...
و ... استقلال داشته اند و بموجب ... تبعیت ... وارد ... پادشاه ... و فرمان ...
این طبقه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان ... و اولاد ایشان ... شرف ... سلطنت ...
گردانیده بود و هلاکو خان در اوایل ایام دولت برادر خویش منکو قاآن در شهور ... خمس و خمسین و ستمایه از آب
آمویه گذشته قدم بر ... ایران نهاد و ... و شاق ... تا ... ابقا ... آن ...

نزدیک به پانصد و نه سال امتداد یافت چنانچه تفصیل تحت تحریر می‌آید و هو الموفق و المعین گفتار در بیان توجه هلاکو
خان بجانب ولایات ایران و ایراد مجملی از وقایع و سوانح حوادث دوران شهریاران ممالک مغرب زمین و شنوایان مسالک خبر
روایات این حکایات باین عبارت آراسته‌اند که چون منکو قاآن بر تخت خانی در قراقرم و کلوران بر سریر سلطنت
کامرانی قرار گرفت تا بجو نویان را بضبط ولایات ایران نامزد فرمود و تا بجو بعد از وصول بحدود عراق و آذربایجان
ایلچی به پایه سریر فرستاده از مستعصم خلیفه بغداد شکایت آمیز عرضه داشت کرد و هم در آن ایام قاضی القضاة شمس الدین
احمد الکافی القزوینی که از خوف فدائیان اسمعیلیه پیوسته جوشن پوش بود در باب وجوب دفع ملاحده
بکجای آورد و بنابران منکو قاآن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عهد بجانب
ایران گرداند و پس از تقدیم لوازم مشورت قرعه این کار بر هلاکو خان افتاد و منکو قاآن او را
نصیحت کرد و گفت شعر ز توران گذر کن بایران خرام • برادر بجز رشید رخشنده نام • همانا که چون جلادت و
پهلوانی و ضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنار جیحون تا اقصی ولایات مصر تحت تصرف در آوری و ملاحظه
رسوم و یاسای چنگیزخانی نموده هر که سر بربقه اطاعت و فرمانبرداری پیش آید او را عنایت خانی مخصوص گردان و هر کس
که ابواب قتل و غارت بر روی او و عیال و اطفال و اقربای ایشان بگشای هلاکو خان انگشت قبول بر دیده نهاده و مدتی
منکو قاآن و خواتین و شاهزادگان و امرا و ایلچیان او را نوبت طوی دادند بعد از آن هلاکو با جمعی از لشکر چنگیزخانی که
صد و پنجاه هزار سوار بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی و خمسین و ستمائه از اردوی قاآن بتوقول خوش
و ترتیب اسباب قلعه‌گیری و تجهیز دیوار پیمایان میدان نام آوری مشغول بود و هزار خانه از جنیقچیان را
از ختای آورده بود و تدارک ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بجانب ایران روان شده و در سنه ثلث و
خمسین و ستمائه موافق قوشقان ییل در ظاهر سمرقند نزول کرد و امیر کان کل قزلگزیده و محمود بیک که در آن زمان صاحب اختیار
ماوراء النهر بود در ترتیب اسباب طوی قیام نمود و هلاکو خان مدت چهل روز در آن مقام با انواع عیش و عشرت گذرانید
آنگاه از آنجا بکش نزول فرمود حاکم خراسان امیر ارغون و ملک شمس الدین محمد کرت با جمعی از اعیان و اکابر
بآن مقام بخدمت رسیده پیشکش کشیدند و بانواع الطاف سرافراز گردیدند و بر این قیاس موکب گردون اشتباه
نهضت فرموده در هر منزل جمعی از سلاطین و امرای ایران بدرگاه آمده با تحف و هدایا کامیاب شدند
هلاکو در ذی الحجه از جیحون عبور نموده در آن زمستان در مرغزار شبورقان قشلاق فرمود و در اوایل فصل بهار
خود بسپاه و پایتخت از اردو و شیرخان بصوب ولایت قهستان نهضت کرده ارغون آقا بموجب فرمان روی
بجانب اردوی منکو قاآن آورد و پسر خود کرای ملک را با جمعی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی را در
اردوی هلاکو خان گذاشت و چون ایلخان بزاوه رسید کیتوقا نویان را
بفتح قلاع فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس امیر ارغون و خواجه عزالدین طاهر که آنجا بود هلاکو خان را
طوی دادند و در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت بحکم رسالت نزد ناصرالدین محتشم که از قبل رکن الدین
خورشاه والی الموت حاکم قلاع قهستان بود رفت و به اتفاق او بپیغام ناصرالدین در مقام فرمان برداری آمده
بالکوچ ایلخان شتافت و چون بقهستان رسید سلطنت خورشاه پیشکش فرستاد ایلخان انواع التفات سرافراز گردید
و در اوایل منازل و قطع مراحل بجهت ولایت روی بر قزل جالان نمود و چنانچه در ضمن قضایا مطالعه
ذکر یافت در دوشنبه اول ذی قعده سنه اربع و خمسین و ستمائه رکن الدین خورشاه بجانب بشتافت و چون
تمام قلاع و بقاع ملاحده بتسلیم انجامید رایات نصرت شعار از آنجا متوجه دارالسلام بغداد گردید و بروجی که
در آن اوان جزو پنجم از مجلد دوم مذکور شد بفتح بغداد و بعضی از معامره و معارف رخصت گرفته هلاکو در رجب
سنه ست و خمسین و ستمائه بدار الخلافه ورود نمود و امرا و اعیان و اطراف را طوی داد و مستعصم خلیفه را که هنوز حیات
بود در آن مجلس طلبید و گفت تو میزبانی و ما مهمان آنچه لایق است بیاور خلیفه از خوف مضطرب گشته در مستعصم

حیوان با بعضی حیثیت حل کرد و دو هزار جامه و ده هزار دینار سرخ و بعضی از ظروف و اوانی طلا و نقره که بجواهر
مرصع بود از خزاین بیرون آورده بر طبق عرض نهاد و ایلخان بچشم التفات در آن اشیا نظر ننداخت و بجمیع ایلچیان
انعام فرمود و با خلیفه گفت که اموال ظاهره تو و بعضی از آنها در تصرف ماست احتیاج بتسلیم نیست و خلیفه آنکه از خزاین
دفاین چیزی بگوی مستعصم اشاره بعضی دار الخلافه کرد و چون آن زمین را حفر کردند حوضی مملو از شمشهای طلا یافتند که هر یک
صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفه را در دولت مقولات از اسلام اسیر بود و
چند روز ایلخان او را طعام نداد و مستعصم از گرسنگی بتنگ آمد هلاکو خان فرمود تا طبقی پر از طلا پیش ایلخان آوردند
عرض کرده حکم شد که طبقی مملو از احمر و جواهر زواهر پیش خلیفه بردند و او را بتناول آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق
نظر مستعصم رسید گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمان زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد
چرا نگاه داشتی و چندین مبلغ لشکری و سپاه نداشتی و تیغ و تیر و قرقی را از لشکر بیگانه محفوظ داری خلیفه
چون در این باب عذری نتوانست آورد بغیر از اشک ندامت چیزی نداشت و چون کوس و ناقوس و کرنای آن ممر از برکشیده روز و دیده وقایع تنگ برخسار
روان کرد و این القصه در آن چند روز خرمن عمر مستعصم را آتش غضب ایلخان سوخت و اولاد و اخوان و اقربا و امرا
و نواب او را متوسلیان و آنکه بمصرع اشیاء الدین ما فات دوا بنان منیره و کبرا و شریف تمام کشته بحکم قتل عام
صدور یافت تا بنیان حیات هشتصد هزار کس از آن بلاد اسلام محل انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود و امتعه و
نفایس اجناس و جواهر ثمین و ظروف و اوانی زرین و سیمین و اموال وافی و بغال و غلامان رومی و حبشی آنقدر
بنوعی که بقلم و حساب از حساب آن عاجز آمدند و چون لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند ایلخان
بتخریب برج و بارو آن بلده التفات فرموده بعد از آن تایره غضب ایلخان تسکین یافت و رعایا و برایا که در تهایا و سوراخها
پنهان بودند نجات یافته متوجه شدند که شهر را از نو معمور گردانند و ابواب ملک و مال را گشاده دیگر هیچ آفریده را
تعرض نرسانند و اقرار نمایند چون هم دار السلام و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر
دیده بود داشت که بجابر اقتضا کرده باب انهدام اساس دولت بنی عباس بطور رسانیده بود و حکومت
بغداد و تفویض یافت و چون بآن ثواب عنایت هلاکو خان برخی جانبات حاصل آمد ایلخان او را منظور نظر شفقت
گردانیده و بمزید آن که او ایش کرکی با ولی نعمت خود و خاندان مطلع او توان داشت و با سقای بغداد او را عملی
بیاورد که بحق و حرمت او نیاورد و بغداد را مقبول بود و از آنجا فرمود و حکومت دار الخلافه را بابن عمران تفویض نمود و
چون حکایات ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم بتحریر آن مبادرت مینماید در تاریخ وصاف
مذکور است که ابن عمران در سلک اعاد و اوباش بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از یافتن معلوم کرده و بخدمت
عامل یعقوبه قیام مینمود و وقتی از پیشدن ایلخان پیک سالی عامل یعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت
خفته بود و پای ابن عمران می‌مالید و در بغداد سیاه کف پای ابن عمران می‌آورد و تا عامل از خواب برخاست ابن عمران تعلل کرده
اهمال در خدمت واقع شد عامل از وی پرسید که چرا دست از پای من کشیدی جواب داد که در خواب بودم و فال
گفت در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده شد که بعد از خلافت آل عباس در بغداد دیده شد و ظاهر ایالت دار السلام
بما و قبضه ید من نهاده‌اند عامل از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینه ابن عمران زد که از پشت بر
زمین آمد و در وقتی که هلاکو خان بغداد را محاصره کرده بود ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب
کنید و شاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته بعرض ایلخان رسید ایلچی نزد مستعصم فرستاد و ابن عمران را طلبید
و خلیفه مضمون این مصرع را که ﴿ گم گیرز منت او و کمن زن نبی ﴾ بخاطر گذرانید و ابن عمران را اجازت داد و در اردوی ایلخان
رفت و عرض کرد که اگر بر لشکر شرف نفاذ یابد بقدر احتیاج لشکر را از آذوقه و علوفه هر چند ایلخان بعد مقام داشت
هلاکو خان بتحمل این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود و کمر و هم بیعقوبه و تواریخ آن محلات
خود را در کدام موضع در زیر زمین مستتر ساخته‌اند با اتفاق شحنه یعقوبه بر فت و ترتیب جابجا میکشاد و غله

مغولان میسر شد و بدین واسطه مدت پانزده روز لشکری با آن کثرت را علف احتیاج نشد و این خدمت تربیتی قبول
یافت تیزه پر این عمران بعدهٔ معتمد و پسندیده ایلخان بعد از فتح بغداد داو و دار السلام حاکم گردانید
فرمود که ابن علقمی مأمور و محکوم ابن عمران باشد و زیادتی جزوی و نقصه چارگشته در همان چند روز درگذشت

ذکر مراجعت ایلخان از دار السلام و پای تخت نهضت او بولایت شام چون خاطر ایلخان از مهم بغداد فراغت یافت عنان مراجعت

بجانب آذربایجان تافت و بعد از وصول بدان دیار در رجب سنه ست و خمسین و ستمائه سلطان بدر الدین
لولو که بسبب استیلا او بر ولایت موصل مرد اشتهار ذکر آخرین سلاطین آن ملک که از اولاد عماد الدین زنگی بن آقسنقر
بودند مسطور شد بدرگاه گیتی پناه رسید و بنا بر آنکه مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول الطاف الهی
ایلخان گردید و در شهر شعبان رخصت یافته عنان مراجعت بجانب موصل تافت بعد از آن هلاکو خان ایلچیان
بولایت شام فرستاده حکام آن دیار را بطاعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد
آن مملکت تعلق بملک اشرف پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک ناصر داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر که ذکر
ایشان در ضمن قضایای آل ایوب گذشت حکومت میکردند ایشان ایلچیان را بی‌ناز از آن در خدمتی باز گردانیدند
بنا بر آن هلاکو خان عزم تسخیر ولایت شام کرده نخست تا مصری ترویج بدر الدین لولو فرستاده پیغام داد که ما تا از آن
کبر و سن از این یورش معاف داشتیم اما باید که پسر خود ملک صالح همراه لوای کشورگشای گرداند بدر الدین لولو
فرمود ... ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی بوی نسبت داشت و در بیست و دوم شهر رمضان
سنه ٦٥٧ سبع و خمسین و ستمائه معتقد سمت ... نمود و چون بدیار بکر رسید پسر خود یشمت را با طایفه‌ای از امرا و سپاهیان باستخلاص
قلعه و تسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرمود و ملک صالح را با ... که آن را ... گویند فرستاد و
بنفس خویش بر ... آن بلده ... از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمده آن دو شهر را
بجنگ فتح نموده قتل و غارت از حد و نهایت ... آنگاه بطرف ... در باب الانطاکیه نزول فرموده
دیگر دروازه‌ها و اطراف شهر را بامرا و نوئینان قسمت کرده بمحاصره و محاربه مشغول شد و با منجنیق مغولان
از باب العراق بشهر حلب درآمده بقتل و غارت پرداختند بعد از آن محاصره قلعه پیش نهاد همت ساختند
و آن را نیز در عرض چند روز مسخر گردانیده صنایع و محقرات را اسیر گرفته و سایر خلایق را کشتند و ایلخان
چون از مهم حلب فارغ گشت کنه همت بر گشودن ... تسخیر حصاری دیگر از مضافات آن ولایات بود
و آغاز محاصره و محاربه کرده و کار بر ساکنان آن مکان باضطرار انجامید پیغام فرستاده ... الدین ...
بدینجا آمده بسوگند خود و لشکریان متعهد مال و جان نخواهد بود و ... بیرون آمده ... تسلیم نمود ...
فخر الدین ساقی شخصی بود که با آن مردم سابقهٔ معرفتی داشت در آن ایام ملازمت هلاکو خان ...
فخر الدین بعد از وصول خبر پیغام بموجب فرموده ... عهد و پیمان ... آورده و آن
طایفه از آن پایان آمدند و هلاکو خان فرمان داد که مجموع ایشان را ... طعمهٔ شمشیر خون آشام گردانیدند ...
... نجات یافت ... بر در آن جماعه ... ایلخان فخر الدین ...
ولایت ... بعد از چند روز ... فخر الدین ... فرمان داد ... آن ...
در قبضهٔ اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعهٔ قتل و نهب حلب ... متوقف ... باختیار اصناف
تحف و هدایا در صحبت طایفه‌ای از اعیان بآستان سلطنت آشیان ایلخان فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند
و ایلخان کیتوقا نویان را با فوجی از ... دار الملک شام کرد و اشراف و اعیان آن بلاد باستقبال کیتوقا شتافته ...
ایشان با جماعت مقرون شده ... ایلخان متعاقب این حال از جانب مشرق ...
خبر فوت منکوقاآن رسانیدند و هلاکو خان ... بجانب آذربایجان بازگردید و کیتوقا ... دمشق ...
گذاشته ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قودوز بر سر ایشان تاخته ... و با اکثر سپاهیان از مغولان بر ...

ذکر تخریب میافارقین و ماردین بسبب استیلاء مغولان

... سیف الدین قودوز و سایر سلاطین مصر عنقریب مذکور خواهد گشت
چنانچه سابقاً مذکور شد ایلخان وقت وصول بدیار بکر پسر خود یشمت را باستخلاص میافارقین مأمور گردانید و چون
ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی داشت در سال ... و ...
... و ایلچیان ... ملک جواب داد که ... چون شما اعتماد نیست زیرا که ... خلیفه و رکن الدین خورشاه ...
... بسیلی ... حکام ملاحده ... عهد و پیمان ... ملک گردانیدید و آخر الامر بقتل رسانیدید ... ام که تا جان در تن
باشد ... داشته باشم ... این پیغام ... پسر ... محاصره ... کرد ... قلعه
ملک کامل مردم خویش را ... و ... در خزینه‌خانه ... خانه
موجود است ... سپاهی ... الحمد که ... مستحکم ... غلات
آنچه ضرورت ... در محافظت این بلده ... آن جمله ... این ...
امیدوار گشته ... با تمام رسید ... از جانبین ... آغاز ... سنگ گرد ...
روز فوجی از شجاعان بیرون آمده و دلیرانه قتال ... مغولان ... از جلد و
جوان ... ملک کامل اخلاص تمام داشته ایشان در اکثر ایام ... بهادران ... آن
قلعه ... شجاعت ... ملک کامل ...
... بدر الدین لولو
... ملک ...
... آن شخص ...
و آن ... فضای هوا ...
و بیرون از غایت آن ... مدت دو سال ...
در شهر قحطی و غلای عظیم روی نمود و سپاهیان ... و بعضی ... گوشت ...
... مغولان ... ملک کامل ... پیشوت فرستاده ... و امان طلبیده
و شاهزاده ... ملک کامل را دست ... بسته ...
مردم را ... تیغ کین ... بجهت ... آن ... ایلخان ...
بسته ... مشغول گشته ... بعد از آن ... ایشان ... تمام ... چندان ... شمشیر ...
فرزند ... ملک کامل ... فرستاد و چون ایلخان ...
... آن حاکم عادل ... ملک کامل
... خیالات ... مشغول ... خاطر ...
و چون مغولان میافارقین و اعمال و مضافات آن را ... بعد از ... ماردین آوردند
و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته یشمت ... محاصره و محاربه مأمور گردانید ...
تسخیر ماردین و نهایت کار ملک سعید ... روایت ... اول آنکه چون مدت محاصره ... امتداد کشید ...
علت وبا و ... ملک سعید ... ملک مظفر ... آمده ... دروازه‌ها ...
گرد ابواب شهر ... قول ثانی آنکه چون امرای ایلخان ... ملک سعید ... فرستاد ... و ...
... بیرون آمد و شاهزاده یشمت ... ارسال داشته ایلخان ...
ملک مظفر ... در مجلس ... ماردین ... ذکر فوت والی
موصل گشته شدن اولاد او بدست مغولان ... چون بدر الدین لولو ... قرب ... سال ...
... اقبال ... در شهور سنه ... وفات یافت ... ملک صالح ...
... ایلخان ... ملک صالح ... گردانید ... مقام ...

روزی چند طریق اطاعت سلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراشته و موصل را بگذاشته [illegible]
متوجه مصر شد و از سلطان مصر رعایت [illegible] [illegible] و با جمعی از سوار [illegible] مراجعت نمود [illegible]
موصل را محصور [illegible] [illegible] واقف شد [illegible]
[illegible] ملک صالح [illegible] طریق مصر [illegible]
[illegible] سال [illegible] ملک صالح [illegible]
[illegible] ملک صالح [illegible]
[illegible] لشکر مغول [illegible]
[illegible] لشکر مغول [illegible]
[illegible] کشتگان [illegible]
[illegible] ملک صالح [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک صالح [illegible] اهل موصل [illegible]
[illegible] موصل [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر شام [illegible]
[illegible]
[illegible] موصل [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک صالح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و مرتبه [illegible] علاء الملک نام داشت [illegible]
[illegible] لشکر کشیدن و میان مخالفت هلاکوخان و برکه اغول [illegible] چون برکه اغول بن جوجی خان بموجب [illegible]
منکوقاآن [illegible] هلاکوخان [illegible]
[illegible] هلاکو [illegible]
طریق [illegible] سلوک داشته [illegible]
[illegible] برکه خان [illegible]
[illegible] هلاکو [illegible]
[illegible]
[illegible] هلاکو [illegible]
[illegible]
شوال سال ششصد و شصت [illegible]

[illegible] هلاکو [illegible]
[illegible] هلاکوخان [illegible]
[illegible]
[illegible] برکه خان [illegible]
[illegible] برکه خان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایلخان [illegible]
[illegible]
[illegible] برکه خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] برکه خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
هلاکو [illegible] قطعه چون هلاکو ز مراغه بزمستان گر شد . که در تقدیر ازل نوبت او در گذرد . سال ششصد و شصت و سه که
شب نوزدهم بود ربیع الآخر . مدت عمر هلاکوخان چهل و هشت سال شمسی بود و زمان سلطنتش نزدیک به نه سال هلاکوخان
[illegible] منکو تیمور [illegible]
[illegible] اباقاخان [illegible] بسلطنت رسید ذکر جلوس [illegible] آباقاخان و ذکر شمه از حال [illegible]
[illegible] چون منکوقاآن [illegible] سلاطین مغول [illegible]
[illegible]
جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری [illegible] جمال الدین محمد
[illegible]
[illegible] خواجه نصیرالدین [illegible]
[illegible] خواجه نصیرالدین [illegible]
[illegible] خواجه نصیرالدین [illegible]
[illegible] خواجه نصیرالدین [illegible]
[illegible]

در باب [illegible] بود و طلب فرمود و دست آورده و در طرف شمالی مراغه بر زبر پشته رفیع بنای رصدخانه
مشتمل بر تماثیل اشکال فلک و دوایر [illegible] و حوامل و دوایر [illegible] و صور بروج و منازل و کواکب و آن رصد بروجی
ساخته بود و افتتاح شده که هر صباح پرتو نیر اعظم از ثقبه [illegible] بر سطح عتبه می افتاد و درج و دقایق حرکت [illegible]
وکیفیت ارتفاع در فصول اربعه و معرفت ساعات از آنجا معلوم می گشت و صورت کره زمین و هفت اقلیم
ربع مسکون بر اقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلاد و هیئت جزایر و بحار چنان روشن و مبرهن کرده و هیچ چیز [illegible]
[illegible] بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب [illegible] زیج ایلخانی [illegible] پیشین [illegible]
گشت و هنوز عمارت رصد نا تمام بود که کوکب طالع هلاکو خان بافول [illegible] رسید و اجل موعود [illegible]
شد و چون هلاکو خان بعمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود [illegible] رفیع ساخت و در [illegible]
ارّان و آذربایجان بتخانهای بزرگ [illegible] و در اوان اوقات حیات بشتر [illegible]
مشغول میداشت [illegible] مملکت [illegible] و چون آثار رشد [illegible] بزرگتر خویش اباقا خان
[illegible] زمام حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان را تا کنار آب جیحون در کف کفایت او نهاد و
منصب ولایت [illegible] و ضبط [illegible] آذربایجان را [illegible] و دیگر خویشان [illegible] فرمود
و ولایت دیار بکر و [illegible] امیر توران گرد و مملکت روم را [illegible] معین الدین پروانه سپرد و وزارت
هلاکو خان در بیشتر اوقات تعلق بخواجه سیف الدین بتکچی میداشت و در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمایة
که هلاکو خان متوجه رزم برکه خان بود در منزل شاران جمعی از مقربان نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل
کرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی سخنان غرض آمیز بسمع هلاکو رسانیدند و هلاکو پرسش آن [illegible] فرمان داد و بعد از
ثبوت گناه سر خواجه را بیاسا رسانیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال تعلق بذات اصحاب السیف و القلم ارباب
کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد به برادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا ملک
صاحب تاریخ جهانگشا تفویض یافت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد و احفاد [illegible] کمالات [illegible]
عبد الملک [illegible] مناصب [illegible] جد امجدش که ایضا شمس الدین محمد نام داشت مستوفی دیوان سلطنت
خوارزمشاه بود و در زمان سلطنت سلطان جلال الدین منکبرنی بمنصب [illegible] مشغول میبود و پدرش خواجه
بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بمنصب [illegible] گشت [illegible] و چون هلاکو خان
منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد [illegible] دیوان تفویض نمود [illegible] مکارم اخلاق و
محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده در های عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران گشوده و در
تشیید مهام وزارت و [illegible] سلطنت [illegible] اهتمام میکرد که اگر آصف بر خیا زنده بودی شرط
متابعتش را بجای آوردی و بعد از [illegible] حکام و سلاطین در محافظت دین مبین و تقویت شرع سید المرسلین کوشیدی
بر میان بست و در رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال [illegible] و چون هلاکو خان وفات یافت
او در [illegible] استقلال بر صفحات احوال اباقا خان تافت و در باره آن [illegible] عنایت و التفات [illegible]
اورا قامت مملکت ایلخان خواب کانی و دخال [illegible] بافتتاح ابواب صدقات و صدقات بر ارباب استحقاق و
اصحاب حاجات مامور گردانید لاجرم از ذکر نشاء سحاب انعام آن خواجه عالی مقام [illegible] و تقوی و
معتقدیان [illegible] و فتوی در [illegible] اقبال [illegible] و [illegible]
ظاهر گشت و چون [illegible] گذشت [illegible]
خلفای خاتم [illegible] برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک چون بدار السلام بغداد رسید بعدل و احسان
مبسوط ساخت با ندک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و در زمین نجف اشرف جوی کرد و زیاده
از صد هزار دینار زر سرخ در آن جوی صرف نمود و آب فرات در مجاری [illegible] شد [illegible]

با [illegible] جانب [illegible] السلام جاری فرمود و پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در مبادی احوال
و عنفوان ایام شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش میکردند و خواجه شرف الدین هارون
را در [illegible] گرفته در صنوف علوم بهره ور [illegible] و در علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفته
[illegible] بنام نامی او تالیف کرده و خواجه بهاء الدین محمد در زمان اباقا خان در خطه اصفهان رایت حکومت برافراخت
و از غایت سطوت و نهایت سیاست اطراف آن ملک را محفوظ و مضبوط ساخت و آل حال خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسران
[illegible] تقریر خواهد یافت [illegible] ذکر [illegible] انشاء الله تعالی ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان از جمله مواهب [illegible] و عطایای جلیله که هلاکو خان را میسر شد یکی آنکه افضل المتقدمین و
اعلم المتأخرین ارشد الحکما [illegible] العلماء الکرام خواجه نصیر الدین الطوسی در آن عصر بوده و باوی مصاحبت
میفرمود و کیفیت آنجناب ابو جعفر [illegible] شیخ ابن حسن و خواجه نصیر [illegible] چون در [illegible]
نشو و نما یافت [illegible] گشت و آنجناب در تمامی اقسام حکمت بر حکمای اعصار و علمای دوار رتبه تقدم داشت و در
علوم معقول [illegible] کمال مهارت برخی خاطر [illegible] گذاشت و کیفیت [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] چنان بود که در زمان مستعصم خلیفه جناب خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه
ناصر الدین محتشم در [illegible] کتاب اخلاق [illegible] بنام او تالیف
نمود [illegible] مستعصم خلیفه [illegible] قصیده [illegible] صورت موافق [illegible]
ناصر الدین محتشم [illegible] نصیر الدین [illegible] آغاز [illegible] اندیشه [illegible]
[illegible] و چون آن نوشته [illegible] ناصر الدین [illegible] علاء الدین محمد [illegible]
آنجناب [illegible] در میان [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] انقراض [illegible]
[illegible] مستعصم [illegible] خواجه نصیر [illegible] هلاکو [illegible]
[illegible] ارشادات [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] اشراف [illegible] اخلاق ناصری [illegible] ایلخانی [illegible]
[illegible] تاریخ وفات آن [illegible] علامه [illegible] قطعه
قطعه نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل [illegible] بماه ذی الحجه [illegible] ببغداد [illegible]
اثیر الدین ابهری [illegible] هلاکو خان [illegible] بمصاحبت [illegible]
[illegible] تاریخ گزیده [illegible] اثیر الدین [illegible] قطعه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه صفی الدین عبد المؤمن [illegible]
[illegible] صفی الدین [illegible] مستعصم [illegible]
[illegible] هلاکو خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه صفی الدین [illegible] اباقا خان [illegible]
[illegible] شمس الدین محمد [illegible] خواجه شرف الدین

دادون را شاگرد خویش ساخت و خواجه صفی الدین به تصنیف رساله شرفیه پرداخت و از جمله دیگری حسام الدین منجم است و او
ایام که ایلخان جهت تسخیر بغداد فرمان داد حسام الدین که ملازمت پادشاه میکرد گفت اگر خلیفه کشته شود عالم سیاه و تاریک گردد
علامت قیامت ظاهر شود و امثال این کلمات محبت آمیز چندان عرض نمود که هلاکوخان در کشتن خلیفه متردد گردید
در آن باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود خواجه گفت ذکریا و یحیی و حسین معصوم را سلام الله علیهم بقتل آوردند
هیچ از این حالات بوقوع نپیوست و اگر حسام الدین دعوی مینماید که این احوال بر خونریزی آل عباس مترتب میشود
زیرا که چندین تن از ایشان کشته اند و آفتاب منکسف نشده و فتنه مختلف آنگاه ایلخان از حسام الدین مچلکا بستد که
بعد از قتل خلیفه تا مدتی معین اگر آنچه گفته بظهور نپیوندد او را بکشند و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه هشتم محرم سنه اربع و
ستین و ستمائه حسام الدین به تیغ مغولان بخشم و کین کشته شد و دیگر از جمله نجم الدین دبیران است و هو ابوالحسن علی بن عمر
علی القزوینی است و نجم الدین در صنعت علم و کمال از فضلای زمان گوی مسابقت می ربود و در آن وقت که خواجه نصیر
طوسی برصد مشغولی میکرد او را بمراغه طلبید تا در آن باب شرایط امداد بجای آورد و نجم الدین متن شمسیه را که در زمان
خواجه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را بنام نامی آن وزیر سامی منسوب ساخته شمسیه نام فرمود و شرح کشف
حکمت عین و جامع الدقایق نیز از جمله تصانیف نجم الدین است و مؤید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین مراغی موصلی و دیگر
نیز با هلاکو معاصر بودند و در وقت بنا رصد خواجه نصیر الدین را امداد نمودند و دیگر از جمله فضلای زمان هلاکوخان
شمس الدین چاوجی است و او بجودت ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اتصاف
داشت در تاریخ گزیده مسطور است که شمس الدین مذکور مثنوی گفته و کتاب المجسطی را در یک شب خواندن یاد میگرفت و در زمان
هلاکوخان بجرم تهمت کشته شربت شهادت چشید فقد حسنا و در علم عروض و قوافی از جمله مصنفات اوست و دیگری از آنجمله
محیی الدین مغربی است و او در اوایل زمان هلاکوخان در شام مقیم بود و در علم نجوم از امثال و اقران فایق میشد و العرض مقالات
المعبود و ربه وارشد المراد و المقصود ذکر اباقاخان بن هلاکوخان در ماه رمضان سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق اود ییل
اباقاخان باتفاق شاهزادگان و امرا و اولیا در دار الملک تبریز بر سریر خانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشیید
قواعد مرحمت پرداخت و در ایام دولت او سپاهی و رعیت در امنیت بنوع پیوست از مناصب امیر الامرائی را بقبضه
اختیار سونجاق نوئین تفویض نموده حکومت ولایات خراسان را به برادر خویش شیمون اغول داد و تمشیت مهم وزارت را بدستور
زمان پدر بخواجه شمس الدین محمد بازگذاشت و خواجه علاء الدین عطا ملک بحکومت بغداد و دستور ساخت و تقریر عهد او کرد
ایالت اصفهان بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نمود و در سایر بلاد و امصار بحکام عدالت شعار تعیین فرمود و در اوایل
ایام دولت اباقاخان شاهزاده نوقای بن برکه خان از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقاخان
از تعبیه و توقف یافته برادر خود یشموت را بدفع مخالفان نامزد گردانید و در چهارم صفر سنه اربع و ستین
بین الجانبین محاربه دست داد و دو لشکر در هم افتادند و دیگر تیری بچشم نوقای رسید و هزیمت بجانب سپاه شمال افتاد و چون
برکه خان خبر این چشم زخم شنید با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقاخان نیز با سپاهی
بیکران بدان جانب شتافته در این طرف آب منزل اختیار فرمود بعد از روزی چند برکه خان بجانب تفلیس رفت
بخیال آنکه در آنجا از آب بگذرد و در ولایت ایرانیان آید و در اثنای راه بمرض قولنج گرفتار گشت و
پادشاه طبقش دست از دامن حیات کوتاه کرده در گذشت و لشکر او مراجعت نمودند و سپاه شمال بجانب دیار خود
و سر خود و سپاهی مستقبل متوجه گشته در وقت قرب خان و ستین و ستمائه در شش فرسخی مراغه بر وجهی که سابقا مذکور
گشت میان اباقاخان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق منهزم گشته اباقا بمستقر سلطنت شتافت و در فراغ
حاکم گردانید و در سنه ثمانین و ستمائه سپاهیان مغول به مدد آنکه قوت قبلای سال بیرون چنگیز خان ایالت یافتند و در فواحی
چهار شده و در طوس علم عزیمت صوب عالم آخرت برافراشت و در سنه سبعین و ستمائه اباقاخان برادر خود
منکوتیمور اغول را به تسخیر حلب و شام مامور ساخت و منکوتیمور با سپاه پر شکوه رایت توجه بصوب آن ولایت

بمراغات و در ماه رجب سنه مذکوره ورا با سلطان مصر سیف الدین قلاون که مشهور است بالفی در حدود حمص
محاربه دست داد و پادشاه مصر ظفر یافت و لشکر مغول پراکنده و اکثر مغولان بر خاک هلاک افتادند و بقیه السیف منکسر و منهزم
از آن معرکه بوادی هزیمت شتافتند و بغداد رفتند در آن سال بسبب هول اجل طبیعی وفات یافت اباقاخان در دار السلام
از شکست سپاه خود خبر یافته در گرد که جهت انتقام بولایت مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید و از بغداد بهمدان رفت
و در تاریخ نوزدهم ذی حجه سنه ثمانین و ستمائه بمنزل ملک حقیقی گراید مدت سلطنتش هفده سال بود و بعد از فوتش برادرش تکودار بپادشاهی
نشست ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان در مملکت اصفهان خواجه بهاء الدین محمد را قوت نفس و شهامت بغایت بود
داشت چون بفرمان اباقاخان در بلده اصفهان رایت حکومت برافراشت جامع اشراف و اعیان آن ولایت را بکشتن
فتنه و فساد و فتنه و خفتن نیران آتش و بیداد و مجهول یافت بنا بر آن ابواب مهر و انعام بکلی بر بست و چشم
عطوفت بهاد و ... را ضعفا ایشان و تحمیل بار گران شکست در اجرای قدرت و قاعده سیاست قاعده چند وضع نمود که
از غیر حکایات زیاده بود چه حجاج بن یوسف بود اگر مخفی نبود تق قراح بشنیدی تا بحر تیغ صغیره و کبیره در هر سده خانها
بر باد دادی و مال و جان سپاهیان را هبا منثورا گردانیدی و ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان
اکثر شب بحکم و پاسداری می نمودند هنگام وزیدن نسیم سحرگاهی تا برگ بید از باد صرصر بر جان خود لرزان می بودند کیا امر
از چهره آفتاب بیچاره ساخته توان یافت و بادها شرار زخم آتش بادش بکدام خاک پر از آن دیار خواجه آفت آن نمود
او در شب اسواق که شباهت آن بیره ازهم ایشان اسواق تیره و تاریک مانده و در آنکه زادی چنان مطیع بخار
کشند که زنده و از آن منقطع شوند بود و ارباب و حفظ غلات پیوسته اسباب عرض و زراعت تکمیل ساخت
محال پیش رفته اگر بیعنی در غایت نفاست در آن حال افتاده بودی تا بیند در وجه ازهم صاحبش در آنجانب نمیکرد
محافظت محلات و اسواق اصفهان بر ذوات و سپاهیان ارزان مفوض گردانیده و کلانتران بموجب اشارت او شبها
ابواب دکاکین را باز گذاشتی و آنچه از متاع ایشان ضایع گشتی شبی مسی قرصی نان از آن صاحبش حاضر نمود
وصف بها آن در بجا گذاشت صباح که بسته دکان با جای خویشتن حاضر نمود و صورت حال معلوم
فرمود و از کمال وقوف خاطر اختفای آن حال شنوا امتثال کرده و مضطرب شد و روی بدرگاه خواجه آورده
چون کیفیت واقعه بعرض رسید هم از آن ساعت حسب الامر او در جهان و کاهان مطلوب گردید نقلست که خواجه بهاء الدین
داشت بینکی نام که محرم اسرار شرع و در شبها دو فرسخ و کوه و شهر برای تحقیق احوال محافظان محلات و اسواق بوده
جهت تحقیق دانای و دیگر شرایط احتیاط بجای آورده و چون باز آمد بعرض رسانید که فلان کس از اهل پس مستعد گاه و بیگاه
دل و هوشیار بوده دیده و یا آن فرش از شرفات حصار حرم اطراف و جوانب اسواق و محلات دوار و محکمت نمود
فلان شخص در مقام حراست تمکن داشت او سلطان منام بر چشم ان دو فرش خفته کرده بود پس فلان بدرد ادا ز
معهود معزول ساخت و فلان فرزانه از موضع احتراس غایب بود و فرزند او بجای آن را بجانب روز و دیگر که
از هم سیاست جیش خورشید حامیان شبستان آسمان از چشم ایشان نهان میشد خواجه فرمود تا او خواجه بهاء الدین
اشارت فرمود تا هر یک از آن سه شخص را بشاد و چوب زدند و شیخ جمال الدین گوید که من در آن وقت صمد در آن حکم
نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم از وی پرسیدم که این دو شخص بواسطه عدم احتیاط چه سیاست مستحق عقوبت شدند
این وزیر کاملی بلوازم حکم خود میدانم نه و چرا در زمره ارباب جرایم انتظام می یابد خواجه جواب داد که
این شخص جهت آنست که سیکی اگر در تاریکی شب دزدی دیده و بسرقت سیه چه انگاشت و پرسید که در این وقت چه کار
بچه سبب از خانه بیرون آمده القصه چون سیاست گشتن و عقوبت و خونریزی خواجه بهاء الدین از حد اعتدال
تجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد از وی دلسوزی گشت او در چند نوبت مکتوبات نوشته و او را باین سیاست
التماس نمود خود را از قتل و حصار و اقراق منع نموده و خاست عاقبت آن وکالت لایق بعبارات مختلف پیغام فرمود
القصه خواجه بهاء الدین اصلاحیت بحث دراز مرار کتاب اعمال نا انجام و در گذشت هجری صحیح چندم فلان شده سنواتی و دوا

[illegible] خواجه بهاء الدین محمد [illegible]

[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible]

[illegible] صاحب دیوان [illegible]

[illegible] مجد الملک [illegible]

[illegible] اباقا خان [illegible]

[illegible] علاء الدین عطا ملک [illegible]

حیات مقصود در جام زندگانی باقی شد یک قطره میان خدمت [illegible] **بیت** تا جام اجل در دهانت ریخت
عمر دست مزد و امان قوانیش عمر اباقاخان سخن دان این حقایق دلنشان استماع نمود و نسیم عنایت از گلشن مرحمت
وزیده [illegible] از خاطر دریا آثار محو نمود و اصناف الطاف خسروانه در باب خواجه شمس الدین محمد ارزانی
گردانید و منصب وزارت بدستور معهود بر وی مفوض داشته نوبت دیگر جناب صاحبی به جاه و اعتبار رسید و صاحب
سعید مهمات لشکر بجای آورده و بادای [illegible] و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف و جوانب فرستاده از تجدید دولت
اعلام فرمود و در [illegible] که درین باب بخواجه عطاملک نوشت مصدر باین آیت ساخت که یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی
من المکرمین و [illegible] آیت شریف کرد **بیت** امروز بحمد الله فارغ دلم از دشمن کامروز دل تنگ [illegible]
در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید هر چند از سخط پادشاه ایمن شد [illegible] وزارت [illegible]
مجد الملک [illegible] اعتبار و اقبال و در عقد آنجناب همچنان مجد بود و صاحب سعادت [illegible] ملازمت اباقاخان
[illegible] روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجد الملک [illegible] فرمود که [illegible] با یکدیگر
[illegible] چنانچه رسم است [illegible] اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد [illegible]
و صاحب سعید [illegible] پادشاه آن جام [illegible]
[illegible] گردانید و همچنین روایت کرده که روزی [illegible] مجلس بزم [illegible]
[illegible] اباقاخان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] کلام حضرت [illegible]
و صاحب سعید [illegible] جام شراب [illegible] جناب صاحبی [illegible]
و اباقاخان گفت [illegible]
[illegible] اگر آن [illegible]
مجد الملک [illegible]
و [illegible] مجد الدین [illegible] فرمان اباقاخان [illegible]
عطاملک [illegible] چون خواجه شمس الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب علاء الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] حکام مصر و شام [illegible]
[illegible] اباقاخان [illegible] مجد الملک [illegible]
صاحب علاء الدین [illegible]
[illegible] اباقاخان
[illegible] **ذکر وفات اباقاخان** [illegible]
[illegible] مصر و شام [illegible] اباقاخان [illegible]
[illegible] دار السلام [illegible]
[illegible] همدان [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] اباقاخان [illegible]

[illegible] سلطنت رسید **ذکر بعضی از اکابر زمان اباقاخان** از جمله مشایخ عظام و اعاظم عرفاء [illegible]
مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی با اباقاخان معاصر بود و در ایام دولت او از عالم انتقال نمود و در نفحات مسطور است
پدر مولانا جلال الدین الرومی شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است [illegible] شیخ بهاء الدین
[illegible] سلطان محمد خوارزمشاه [illegible]
[illegible] مولانا بهاء الدین ولد در علوم ظاهری و باطنی درجه بلند و مرتبه ارجمند داشت و
[illegible] مولانا جلال الدین [illegible]
[illegible] مولانا بهاء الدین ولد [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] مولانا جلال الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا بهاء الدین محمد [illegible]
[illegible] برهان الدین محقق [illegible] مولانا جلال الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ شمس الدین محمد [illegible] مولانا جلال الدین
[illegible] برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافت [illegible]
[illegible] مولانا جلال الدین [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
مثنوی [illegible] از جمله مشایخ آن زمان دیگر جامع سعادات [illegible] **شیخ صدر الدین محمد بن اسحاق القونوی**
صدر الدین [illegible] علوم ظاهری و باطنی [illegible]
مولانا قطب الدین علامه شیرازی [illegible] شیخ صدر الدین
[illegible] شیخ محیی الدین العربی است [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] از مشایخ آن زمان **شیخ نجم الدین** [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] اباقاخان از عالم انتقال نمود [illegible]
شیخ اوحد الدین حامد کرمانی است [illegible] شیخ رکن الدین [illegible] شیخ محیی الدین عربی رسیده
[illegible] شیخ اوحد الدین [illegible]
[illegible] شیخ شمس الدین تبریزی [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] مولانا جلال الدین محمد
[illegible] شیخ اوحد الدین [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] صورت [illegible] معنی [illegible] صورت [illegible]
[illegible] شیخ اوحد الدین است [illegible] **شیخ فخر الدین عراقی** [illegible]
[illegible] اباقاخان **مولانا قطب الدین** [illegible] خواجه نصیر الدین طوسی بود [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین [illegible]
[illegible] خواجه نصیر الدین [illegible]
[illegible] مولانا قطب الدین [illegible]

پادشاه ... مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت روا باشد که در پیش انجمن مغولی تا اعتقادی مشکل [illegible]
سخنی ... شاید ... [illegible] جناب مولوی جواب داد که غزل [illegible]
[illegible] از جمله مولفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است و [illegible]
کتاب [illegible] ذکر ... و دیگری از آن جمله حافظ علی بن [illegible] البغدادی
[illegible] از عالم انتقال نموده و از جمله شعرا از زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است
در نظم اشعار عربی و فارسی [illegible]
واین دو بیت از غزلیست که در آن قصیده مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] دیگری از آن جمله جمال الدین [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible] اباقاخان [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] دیگر از شعرا زمان اباقاخان [illegible] جمال الدین [illegible]
[illegible] در جواب [illegible] شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] دیگری از شعرا آن زمان ملک رضی الدین [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible]
دیگری علاء الدین [illegible]
[illegible] صاحب دیوان [illegible]
[illegible]
[illegible] مجد همگر [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] الدین محمد [illegible]
[illegible] خاتون [illegible]
[illegible] مصراع [illegible]
[illegible] اباقاخان [illegible]
[illegible] قطعه [illegible]
[illegible] قطعه [illegible]
[illegible]

هوا ... چون در چمن [illegible] فروغ [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] و دیگری [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] نظم [illegible] جواب سوال [illegible]
[illegible] قطعه [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible] اباقاخان [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] وزارت [illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] مجد الملک یزدی [illegible]
[illegible] شیخ کمال الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] دیوان [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] گفتار در بیان [illegible] علاء الدین [illegible]
مجد الملک [illegible] چون سلطان احمد [illegible]
[illegible] علاء الدین عطا ملک [illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین [illegible]
[illegible] مجد الملک [illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] سعد الدین [illegible]
[illegible] مجد الملک [illegible]
[illegible] خواجه شمس الدین محمد [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] اباقاخان [illegible] علاء الدین [illegible]
خواجه [illegible]
[illegible]
[illegible] مجد الملک [illegible]
[illegible] مجد الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] مجد الملک [illegible]
[illegible] مجد الملک [illegible]
[illegible] مجد الملک [illegible]

این حال سونجاق چون بشنید تاوانی نهاد و شیخ عبدالرحمن بعیادت او رفت و سبب آن بود که سونجاق کشتن مجد الملک را نمی خواست
آنگاه او را از آن زمان خواجه علاء الدین عطاملک پسر [illegible] و خواجه علاء از غایت سلامت نفس احسن خلق میخواست که بموجب کلام
العفو عند الاقتدار [illegible] عمل نموده در زمان قدرت قامت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید [illegible]
[illegible] و اعوان [illegible] حاجی [illegible] روشن است که [illegible] اتقیا [illegible]
[illegible] کار [illegible] و خلق را [illegible] امروز اگر [illegible]
[illegible] پسند [illegible] تواند ساخت و بنای [illegible]
[illegible] اعوان [illegible] مجد الملک [illegible]
[illegible] اوباش [illegible] کرده [illegible]
بجان آمده [illegible] و قلوب [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] بوده و با آن [illegible]
[illegible] این [illegible] میخواست که او دست [illegible] بعراق [illegible]
[illegible] مجد الملک [illegible]
مجد الملک [illegible] روز [illegible] جویند ملک و مال [illegible]
[illegible] القصه چون مجد الملک [illegible] سلطان احمد [illegible] صاحب علاء الدین
[illegible] خواجه عطاملک [illegible] بود [illegible]
[illegible] ایام گذشته [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] نفس [illegible] خاص [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] آن [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] بدار السلام رسید [illegible]
[illegible] آن خواجه [illegible] عادل [illegible] الذات [illegible]
[illegible] و این واقعه در شب [illegible] چهارم [illegible]
[illegible] صاحب دیوان [illegible] استماع [illegible]
قیام [illegible] و **قطعه** [illegible] آن وزیر [illegible] حاکم بود [illegible] بغداد [illegible]
ذکر مخالفت شاهزاده ارغون با [illegible] سلطان احمد [illegible] [illegible] در آن ایام که [illegible]
و چون دولت پادشاه اسلام سلطان احمد [illegible] آتش [illegible]
امرای ایلخانی [illegible] ارغون خان بن اباقا خان [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] ترتیب کرد [illegible] لشکر مغول [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] ارغون [illegible] میان [illegible] خان [illegible] شاهزاده
[illegible] ارغون [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] مخالفت سلطان [illegible] ساخت ایلیاق [illegible]
[illegible] پادشاه اسلام [illegible] ارغون [illegible] صاحب دیوان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ایلیاق [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] مخالفت [illegible]
خان این خبر استماع نمود [illegible] صاحب دیوان [illegible] سلطان [illegible] و چون ارغون
[illegible] اباقا خان [illegible] صاحب دیوان [illegible] مجد الملک
[illegible] خواجه شمس الدین [illegible]
[illegible] ملک [illegible] شوند

و هر کار [illegible] باشد [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] ارسال فرماید تا آن سخن [illegible] عراق [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] این سخنان [illegible] ارغون خان [illegible] صاحب دیوان [illegible]
[illegible] جواب [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] مصالح ملک و مال [illegible]
[illegible] ارغون [illegible] شکایت [illegible]
[illegible] عداوت ارغون [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ارغون خان
[illegible] عراق اقامت داشت [illegible] صاحب دیوان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] دار السلام بغداد [illegible]
[illegible] عازم [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] عراق و فارس [illegible] دیوان [illegible]
[illegible] دولت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] اجابت [illegible]
[illegible] **چه** [illegible] سلطان احمد
چون این [illegible] ارغون [illegible] خراسان
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] اجابت [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] ارغون [illegible]
[illegible] ارغون [illegible]
آن حال [illegible] صاحب دیوان [illegible]
[illegible] جنگ و حرب [illegible] لشکر الیناق [illegible]
[illegible] ارغون خان [illegible]
[illegible] الیناق [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] خراسان [illegible] ارغون
[illegible] **نظم** [illegible] الیناق [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] الیناق [illegible]
[illegible] الیناق [illegible] شاهزاده [illegible] ارغون
[illegible] الیناق [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] شاهزاده [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] حکومت خراسان [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] مشرق [illegible] مغرب رایت عزیمت برافراخت سلطان احمد

مروی

بعلت حرم خود توقتی خاتون که در اردو گذاشته بود مایل گشته ایناق را بمصلحت کوچ دادن اردوی شاهزاده
ارغون معین ساخت **بیت** چنین است رسم سرای کهن • در پس پرده نقشها دارد • و چون سلطان از غایت غفلت و عیش بامان
و عیش روان گشت بوقا و بعضی دیگر از خواص او چون مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا قوت براو مزید کرد
تقرب داشت بصحبت بعضی شاهزادگان و امرا گذاشت که احوال چنگیز خان را و پسران را ساخت از بنا
بر [illegible] و رایت عزت سپاه را نیز بتعلیم صاحب دیوان تا بیرون کیوان بر افراخت مصلحت آنست که چون
را بجانی و احمد را از سریر سلطنت بردارند و این مهم وقتی قوت یابد که ارغون را از حبس بیرون آرند
همه براین رای صواب نمودند و مقرر شد که چون زمان [illegible] دل اهل عیان تاریک گردد این اندیشه از قوت
بفعل رسد و برین قرار وقتی که عیون اعیان روز از دیده خرد ثوابت و سیارات محروم گشت بوقا و دیگر امرا
ارغون خان رفتند و او خیمه را چون حجاب شرم و نقاب آزرم بر داشت ارغون از آنچه راحت با صواب پی برد
رغبت چه تصور رفت که بیم وداع حیات و زندگانی است و بوقا دست او را گرفت تهنیت مواضعه بر نهج مذکور تقریر کرد
و جان لطف موافقت ایشان جمع آمد و بر باد پایان برق رفتار سوار شده و بجانب اردوی ایناق رفته او را بخشم
آتش دست داده و شمشیر زهرآب داده سر او را از تن جدا کردند و اتقان و شب محشر وقوع در آن کبیر
بر مرکب [illegible] سوار شده و در عقب سلطان شتافتند و در وقتی که چهار فرسخ از سلطان گذشته بود و رسیده و از خواص
ارغون و جماعتی که [illegible] انقلاب روزگار و قتل عوان و اعوان [illegible] بر سلطان افتاد و سلطان زین حرکت مضطرب
و متوحش خاطر شده روی بجانب اردوی خود توقتی خاتون که در پیش آب بود نهاد و امرا و سپهداران و ایلچیان
مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزلی جمعی از ارکان سلطنت او را ترک کرده جدا گشته بیرون شدند **شعر** هر کاه که
دوری فتد زمحنت آتی همی بود خوار • و صاحب دیوان چون بی جرم رسید از آنجا چند بوست آورد و در عزم اصفهان کرد
و بعد از آنکه ارغون بمشیت ایزدی کار و شمشیر بساخت در تمام آن شب با تخت خویش پیاده بود و در آن زمان که
صبح صادق آغاز دمیدن کرد سلطان را بجهت جمشید خورشید رسانید شاهزادگان و امرا بملازمت ارغون
رسیده زبان تهنیت بگشادند کانی و وصول مرتبت جهانبانی گردان ساختند و بوقا بجانب سواری رفت و تا لشکر
قراول پس را بر سلطان احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند و سری دیگر از توشیجان روان گردانید
در هوای حیدر نوکران آن پادشاه چپاول پراکنده و ارغون نیز متعاقب بدانجانب حرکت فرمود و چون سلطان
بار دوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه گردانید توقتی خاتون گفت صواب آنست که در همین منزل توقف نماید
وجمعی که در ملازمت اند با خود متفق گرداند تا به چشم کرا از پرده غیب کدام صورت روی نماید و در ساعت حقیقت
حال بر مردم اردوی توقتی خاتون در آن پس الکتاس منتجه بود هرکس بطلب خلاص خویش بر زبان میراند و حقیقت
قرابقای رسیدند و یکبارگی بر سلطان افتادند و سلطان شتافت از بیم وصول پادشاه و لشکر و سپاه استغفار نمود و
سلطان احمد را کرفت از مان هوشیار ساختند و جهت آذوقه وتخلیه لشکر و پسر او نیز بجانب کرد تم کفتند
از اعیان که در پیرامون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه است بکلی جمع کثیر از شاهزادگان
و امرا ارغون را پادشاهی برداشتند از هم عالیه برافکند و قتل سلطان احمد کاسته اگر اتمام احوال این اکنون نیابد
او را گرفته بچال قرار دهید امرا بعد از استماع از خرگاه بیرون آمده و راه آمد شد سلطان بسته و پنهان کرده
مقارن آن حال سپاه قراول رسیده و بعد از آن سلطان را از خرگاه غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن روز
ارغون را نیز رسید و قرابقای و بسکون سلطان احمد را دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان چون چشم بر
ارغون خان را چون چشم بروی افتاد و چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که هر گاه خواهند خون کسی
دست و پای او فشاند • فقط مریو بر زبان راندند ارغون و امرا آنچه از مراسم تعزیت و مراعات مریوکت و مجانی کالبیشه

را بشارت بر افراشت **بیت** چنین بجانب عالی پناه روان • نگونسار شد هر کسی و بهر ویرانه • و چون ارغون خان تیجه
معلوم نمود و بود که بابقای او شمه نمانده است خبر دادن تقرب مینکرد و بی توقف و تا خبر سلطان احمد [illegible] قتلغ را کسی
تا پشت او را بقصاص پدر خود رسانند [illegible] اهل اسلام شکسته **قطعه** سپهر عدل که از او مشتری کردار • که بود سروران خطا ایران
نزدیک و [illegible] وقت آن پشت افتاد عالی که سال [illegible] از مغلوبی خان بسپرده مقابلی اسلامی بوقا و ایلچیان سلطنت
نیز رسیده **ذکر ارغون خان بن اباقا خان** هر چند در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر بود
که شاهزاده هولاجو ولد الکو خان را پادشاهی بردارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بجام هلاک رسانید
رهایی و درفت خواتین و امرا و شاهزادگان که در آن حدود بیکبار بودند در مقام ضبط باز بر اتفاق اجتماع نمودند
او را در جمادی الآخر سنه ثلث و ثمانین و ستمایه بر تخت خانی نشاندند بواسطه جشن سرور بر روی جمهور
ترکان و درگاه و یک دو ماه تمام وقت بکام خورد و بزرگ و تاجیک و ترک بشرب شراب و نوای بلبل و استماع الحان
دل نیکی و آفاقی قیام نمود **بیت** کی پی بهنان زند و کام بجنبد • کی خورد چون نغمه بگا و کام مجنون • و چون ارغون خان از لوازم
جشن و سرور باز پرداخت مطالبه آمال اشراف و امرا از اعیان خویش کردن باید ساخت زمام رتق و فتق و حل
بعد و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اختیار بوقا که بمجد و دیانت زندگانی و قرب اسباب کامرانی او بود نهاد
و به او رسانیده آن روز را که بحکم سلطان احمد چندروزی بجای غلطش قیام نموده بود بحکومت بغداد فرستاده و مرجع دل
با بوقا که حسب المقرر چنان استقلال داشت که از انعام و احسان او کرد این و زمره سایر شاهزادگان معطف
و متفق در ربقه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین صاحب دیوان در هر صعود چه افکند و از جمیع عرفت وعنت
ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست بعد از آن واسطه تزلزل بساط دولت بوقا او دیگران بنای حیاتش برخاست
مدت سلطنت ارغون خان هفت سال بود و قتل از تقرب خواجه جلال الدین مختص سمنانی با مر وزارتش قیام نمیشود و کشته شد
شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان با جمع کثیری وقایع ایام سلطنت ارغون خان چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد
جدا شده با صفهان رسید بعد از آنکه زمانی قرار کرد از ارغون خان و کشته شدن سلطان احمد استماع نمود و از جاجرم بر خاطرش
گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرموز شده از دریا خود را به هندوستان رساند و اگر چند روز دیگر از
حیات باقی باشد بعز افت بگذراند باز از شدت قهر مغول اندیشید و بر ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را از ورطه
فنا بساحل نجات توان انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و گماشتگان و در آتش عتاب و عقاب و بوته عذاب
نشان گداخت مدت سی سال در کمال حشمت و استقلال گذرانیده و بهیج وجه شاد و ایام شباب بشام غم انجام شیب رسانید
اگر سپهر بر موجب عادت خویش آغاز بیوفایی و میل جفا کاری نماید سزاوار است که از متانت رای و
فروغ رای منیر چه بیند و چه کشد و آنست که دست از هر دو جهان بر توکل استوار داشته بر کرم پادشاه
اعتماد نمایم و التجا بدرگاه عالم پناه برده از اندیشه انواع اندوه و ملال و تزلزل ارتحال باز آیم اگر چه پیر
از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن کرد و و ارغون خان از سر جریمه ناکرده بگذرد و در گذرد **مصلحت** ملک بوقا
زخورشید شیفت بریم • و با این چنین کسی از تحت تقدیر شکنجه خلاص داد و با هم آنگاه که تدبیر او فرض مرجعی با او
بر زبان گذرانید و بصوب اردوی ارغون خان روان گشت و در اثنای راه امیر علی خواری و اتابک یوسف شاه و ملک
امام الدین قزوینی که ارغون خان بیساق آقا و اینی ایشان را جهت استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود
بدانجانب رسیدند و گفتند پادشاه جهانبان میگوید که رهایی و فدای جان و دیدار تو شما شفقت دارد و وقوع خلاف رای
جهانبانی بر ضمیر پیدا کند بی صدور گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدیم و رقم عفو و اغماض بر جرایم خطای سابقان کشیدیم
اگر صاحب دیوان بخدمت آید ترا بنا با صناف الطاف اختصاص یابد و بدولتی دست یابد اسماع این سخنان خاطر کردند
خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافت بسرعت برق و باد قطع مسافت میفرمود تا روز دوم رجب
سنه ... باردو رسید و در اوثاق بوقا نزول نمود و روز دیگر بوقا او را بپایه سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را نوازش

و بتفویض منصب مبارک امیدوار ساخت و صاحب زمین خدمت ببوسیده و دعای دوام دولت با دو رسانید و ترک

خود باز گشت و چون چند روزی برین قضیه گذشت و تردد اهل حسد بر هیچ انجامید که خواجه شمس الدین محمد بسته

مسعود بباشد مهام [illegible] انجام و وزارت خواهد بود و فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب بر [illegible] گفتند که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر شمه‌ای از عظمت و حشمت سعدالدوله یهود و بیان آنکه سبب قتل او چه بود [illegible] ارغون خان [illegible]

[illegible]

آن به از پیش بود بجانب ممالک خراسان فرستاد و اسامی دویست نفر از اعیان و متمولان آن دیار را مفصل کرده
بود و او که ایشان را از فضای عالم بقا و حیات بسرحد منزل فنا و ممات رساند و اموال بجهات و سایر متعلقات
مجرد واصل دیوان ایلخان گرداند و همچنین شمس الدوله را بکشتن جمعی از علماء شیراز تعیین نمود و این جماعت را
در جهان بقدمت خاندان و فخر دودمان [illegible] و بکشتن ایشان حاضر بودند و چون حرکات ناشایست و اعمال ناپسند
سعد الدوله بیرون از حد اعتدال درگذشت ناگاه در اثنای آن قضای الهی
ارغون خان را بخوردن معجونی که بعضی از اجزاء او زیبق و گوگرد بود مرضی در غایت صعوبت روی نمود و خواجه
امین الدین طبیب در معالجه مساعی مذکور بجای آورده مرض روی در انحطاط نهاده و در آن اثنا بجهت کوچ
معجون مذکور یوسف جام شراب باو داده علت نکس کرد و مرض مزمن گشت و کار از معالجه اطبا و
حکما درگذشت شعر از قضا سکنجبین صفرا فزود ‧ روغن بادام خشکی مینمود ‧ امرا و مقربان از صعوبت آن حالت حیران
ماند و صلات و صدقات بمستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبوسان و زندانیان را از قید و حبس خلاص
کرده مطلق العنان گردانیدند و سعد الدوله زیاده از دیگران بر آتش محنت میجوشید و از نهایت خطا پشیمان گشته
آه جگرسوز میکشید از شاهد صورت محبت ایلخان نومید گشته از خاتمت عاقبت و اندیشهای ناهموار ترسان
لرزان بیان بر کف گرفت نظم هم امروز دلی زانده و کیستی بدانیم ‧ پس آنکه سنوزم که بجان شیم ‧ و ابتهالات مردم مرو ولایت فرمانفرما [illegible] هر طرف ارسال نمود و در یک روز هفتاد و هشتاد تن [illegible] بمحبت رعیت و
عدل و داد و دوری از ظلم و فساد بهر جانب روان فرمود و چون بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا
یستقدمون محالست که حکم حکیم و قضاء مبرم حقت تقدیم و تاخیر کرده و دعا و ابتهال و مال و جاه [illegible]
شرف قبول و اجابت پذیرد و بر ایثار مال فراوان و افشای عدل و احسان فایده مرتب نگشت و مرض
اشتداد و یافته کار از غیر تدبیر [illegible] و صغیر و کبیر درگذشت فیرا سعد الدوله وجوشی کسی را بلارکان
راه نمیداد و ایشان بطریق نیابت ایلخان ترو شاهزاده غازان خان فرستاد و کریسیل سرعت رایت عزیمت بجانب
مستقر سریر سلطنت برافرازد مقصود اصلی ایلخان از عزیمت واقعه خود را [illegible] و ایشان را از ضرب تیغ
امرا و اعیان [illegible] بر این کیفیت اطلاع یافته در خانه طغاجار اجتماع نمودند و [illegible] ایلکیان و امرای
کرفت بعام دیگر روان فرموده و چون اثر نجات سعد الدوله تیره بخت نمودار شده [illegible] طغاجار
مجوس بوده بعد از آنکه فنای خود در میان الیقین مشاهده دانست و کیفیت در غایت اندوه و تعب [illegible]
کس فرستاد که بجای او ظلم زوال الازال کرده بچاره تا بوده و بچستان ایشان دوست بوده [illegible]
و دیگر و انتقام علماء معقول و کیل مرتکب در هر صفت [illegible] طریقه افلاس سلوک نموده بود و الحق و انشی المحال
روز دیگر سعد الدوله و منصوب حالع ملکوی بیش شربت را از آب تیغ آتش بار شربت فنا داده معزول و مسلمان که
صلوات طیبات بر روضه [illegible] ساکن خاک بیشه شهر ب فرستاده و اولیای دین احمدی از خزانه لطف الهی
قبای بقا پوشیده و اعداء ملت محمدی از جام قهر انجام صدمی شربت فنا نوشیدند ارغون خان که دوران اودر
نهایت ضعف و ناتوان بود چشم باز کرده از سبب صفت سعد الدوله و دیا قاتن استفسار نمود یکی از حاضران عذر
نمود عرض رسانید و ایلخان حقیقت حال دانسته در بیم ربیع الاول سنه تسعین و ستمایه متوجه عالم آخرت گردید مدت
چنین است آیین چرخ بلند ‧ گهی باشد او کهی با گزند ‧ و ارغون خان چهار پسر داشت غازان و سوتیمور
غازان و اولجایتو بسلطنت رسیدند ذکر بعضی از دانشمندان و فضلاء زمان ارغون خان که از علماء دوران ارغون خان مجد الدین محمد بن یوسف
صدر الدین در علم لغت عدیل نظیر نداشت و در سنه اربع و ثمانین و ستمایه هم توجه بجانب عالم آخرت برافراشت و دیگر
از آنجمله محدث محمد بن یوسف بن محمد الگنجی الشافعی الحافظ است و او در سنه خمس و ثمانین و ستمایه بجهان جاودان پیوست و دیگر از جمله
اعیان علماء اعلام و اشراف فضلاء لازم الاحترام قاضی القضاة ناصر الدین عبد الله البیضاوی است با وجود آنکه

بعلم بود و مهارت در بیشتر علوم معقول و منقول و تحقیق مسایل شرعیه و اصول شهرت یافته بود و مدت ها قاضی بیضاوی
امام الدین عمر بن فخر الدین محمد بن صدر الدین علی است و کتاب تاریخ او در نام الدین تحصیل علوم
دینی منظم بود و مسند امام الدین بود و اسد محمد الاسلام ابی حامد الغزالی میرسد و قاضی ناصر الدین بیضاوی
را مولفات مفیده و مصنفات پسندیده بسیار است در تفسیر قرآن و غایت القصوی و شرح مصابیح و منهاج و طوالع
مطالع و مصباح در نماز و نظام التواریخ از آن جمله است و انتقال قاضی ناصر الدین بیضاوی در تبریز است عالم اخروی بروایت
شیخ جزری در سنه خمس و ثمانین و ستمایه اتفاق افتاده و بعضی از ایل که در آن صورت در سنه اثنی و تسعین و ستمایه وفات
و دیگر از آنجمله علامه کبیر قاضی القضاة شهاب الدین محمد بن احمد الخلیل الجوینی است و او در تحصیل علوم با شغل بود و
در ایام حیات تحقیقات افادت آیات تحریر نموده و در نظم علوم حدیث از نتایج اقلام پسندیده او است و وفاتش
در سنه ثلث و ثمانین و ستمایه واقع شد و از آنجمله دیگر فاضل مفسر جلال الدین محمد بن سلیمان النقیب المقدسی است و او در تفسیر
او در سنه مجلد و وفاتش در سنه ثمان و ثمانین و ستمایه اتفاق افتاده و دیگر از آنجمله عالم بیهمتا نجم الدین بن علی بن اسماعیل
جانکار دمشقی الاصل بود و بعد مدت خلایق مشغول مینموده و چون بشیراز [illegible] بود در ارغون خان
قصیده نظم فرموده که مطلعش اینست بیت سخنم من دارا بر الملک ‧ ز الیوم اقره و قیم ‧ از جمله شعرای آن زمان یکی
نجم الدین زرکوب است و این قطعه از ابیات دست ساقی مه زرکوب و مصنوعات مصنفت ‧ بجز فرو دهانکی نباشد ‧ همیشه ما
زر نشینم ‧ و لیکن مردم آزم داکی بنشاند ذکر کیخاتو بن اباقا خان بن هلاکو خان ذکر اکثر مورخان و خصوصا هولاکو قانان
و بعضی بکیخاتو آن نام را نوشته اند و میرزا الغ بیک گورکان در الوس اربعه بچ عبارت تسلیم نموده که معنی
نام کیخاتو بچاقو باشد چه بمغول صفر وارد و بیجی در عبارت اوا و کیخاتو خان در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حکم
و چون صورت فوت ارغون خان روی نمود جمهور امرا متفق الکلمة و المعنی کیخاتو را بانیان [illegible] در روم فرستاده دوام
واقعه ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بآن جانب مبادی جهانبانی اعلام کردند و هیئت علما حضور رفته بودند بعد از توجه
اکثری متفق و در اوایل امارت بعضی امرا طغاجار و هم ایشان و تغیباتل به او شاهی بایدو [illegible] بیاورد و بیل کشته و کیخاتو
میل بعضی منصوب مشفق و قوروغ و قیرشتی دانا بایدو را بطلب عتاب کیخاتو نمود و منقسم بجانب بحال ارجاعت کرده و چون
اکثری در روم سپیده کیخاتو را بر حقیقت حال مطلع گردانیده فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان گردید در ماه رجب
سنه تسعین و ستمایه در آن ولایت بر تخت جلال قرار فرموده و بعضی از امرا بر سبیل طوع در خدمت و بعضی از سر ضرورت
کرامت پایه و ادراک سعادت دولت بوسی متابعتش نمودند و کیخاتو بر یک از طغاجار و قنقتبال را پیچ چوب یا ساق بر دو کیخاتو قنقتبال
سیاست کرد و تربیت نمود و عنایت کرد و کیخاتو طغاجار را امیر کل امرا بخشیده و هر عاقل باو داده او را پیروی و بطریق قصاص بیاران
بقتل آورد و منشوران باطراف ولایات فرستاده و خلایق را بعدل و احسان و دفع ظلم و طغیان بشارت داده و مقارن
آن حال از جانب روم اخبار پریشان شنیده ‧ سر ستم و خرابی نیابت خود را بر سکنه و رعایان تفویض نمود و بجانب روم نهضت فرمود
و در غیبت رایت بعضی از شاهزادگان و امرا خیال خلاف کرده و روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آورده
کیخاتو در جمادی الاولی سنه احدی و تسعین و ستمایه از آن سفر مسعود و مظفر باز آمده بجهت سرانجام مهام
سلطنت اقدامات و بخلاف منفذ جمعی که اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم و ملاطفت نوازش یافت و منصب امیر الامرایی
بقیمتو قابجار داد و دیوان نظام امور وزارت را در کف کفایت خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاده و در لقب صدر جهان
گردانید و برادر صدر جهان قطب الدین احمد متقلدی منصب قاضی القضاتی و تولیت موقوفات ممالک محروسه گردید و کیخاتو
خان با تفاق مورخان سخی ترین اولاد هلاکو خان بود و چنانچه در اندک زمانی تمامی حسنات این آبا و اجداد خود را بر شاهزادگان
و خواتین و امرا تقسیم فرموده و چون نقوش برو اجهر و اهر که سلاطین سابق آنرا ذخیره کرده بودند و در گنج سپیده
بودند اتفاق و تمامت آنها را بجواهر و بنات بخشید و کثرت امثال این امتزاج و قیل بحال بر جا منفعت که خود را ما
پادشاه و ملاحده در حسنا از محبوس داشتن وجه در قحط یا و سیم کان که کشتن و آن پادشاه صاحب کرم هم از اوایل ایام

دولت و ابواب انعام و احسان بر اهل [illegible] و صدقات اهتمام تمام [illegible] سادات و علما و مشایخ

فضلا [illegible] احکام ترخانی ارزانی داشت [illegible]

کاشت و گیخاتو [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] صدر جهان

[illegible]

خلاف صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در قرآن [illegible] اتفاق [illegible] میان [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] صدر جهان [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] گیخاتو خان

[illegible]

سخن ... اتفاق اطلاع یافت ... [illegible]

[illegible]

شیخ احمد قزوینی [illegible]

[illegible] نظام الدین عثمان تبریزی [illegible]

ذکر بایدو خان [illegible]

[illegible]

ذکر شمه از حال امیر نوروز غازی و در آمدن غازان خان بدین مبین رسول مجتبی [illegible]

[illegible]

التماس نمود فارس و عراق که تعلق باو [illegible] داشت بدو دهد و بایدو خان این ملتمس [illegible] قبول [illegible]
بدان [illegible] روز دیگر [illegible] کرد [illegible] از آن پادشاه [illegible] متوجه [illegible] بایدو خان و امرا [illegible]
[illegible] و همین آتش [illegible] غازان [illegible] بقول [illegible]
غازان و امیر نوروز [illegible] چون [illegible] تاریک [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] روز دیگر بایدو [illegible] جمال [illegible] غازان [illegible] ایلچی [illegible]
[illegible] حرکات و سکنات امرا [illegible]
[illegible] ملک الاسلام جمال الدین که حاکم فارس [illegible]
[illegible] غازان تسلیم نماید و بعد از آن [illegible] شاهزاده [illegible] جمال الدین [illegible]
[illegible] غازان [illegible] امیر نوروز [illegible]
آذربایجان و عراق [illegible] بایدو خان رفت [illegible] آورد [illegible]
[illegible] سلطنت بایدو [illegible] غازان [illegible] بایدو خان [illegible]
[illegible] غازان [illegible] خراسان
شاهزاده [illegible] غازان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] این وقایع صدر جهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] بهنگام فرصت [illegible]
[illegible] آینه دل [illegible]
[illegible] مصطفوی [illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible] صدر جهان [illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible] بایدو [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] دولت [illegible]
[illegible] بایدو [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بایدو [illegible] قبچاق [illegible]
[illegible] ذکر سلطنت محمد غازان و دولت [illegible] خان ایلخان چون [illegible] دولت بایدو خان [illegible]
[illegible] دولت غازانی [illegible] سالک [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible]
[illegible] شریف [illegible]
[illegible] اهل کتاب [illegible]
[illegible] جلوس همایون [illegible]
لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] امیر [illegible]

سپاه و بهرام صولت [illegible] صدر جهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی [illegible]
امیر نوروز [illegible] اوایل ایام سلطنت غازانی [illegible] امرا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
جلادت امیر نوروز [illegible] امیر نوروز [illegible]
سلطان مصر [illegible] خراسان [illegible] غازان شربت شهادت چشید [illegible] صدر جهان
[illegible] غازان خان و سلطان مصر [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible] شام [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible]
[illegible] غازان [illegible]
[illegible] شوال [illegible] هشت سال [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] کشته شدن بایدو [illegible] غازان خان [illegible]
امیر نوروز [illegible] غازان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] غازان [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
امیر نوروز [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] صدر جهان [illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible] جمال الدین [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] غازان خان و امیر نوروز [illegible]
[illegible] شربت شهادت [illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] غازان [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] امیر نوروز [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
امیر نوروز [illegible]
[illegible]

وحکم نمود و عزم گرز گرد و ذوران میر امیر جلادت آیین کمین کشید و راه نجات بران قوم بی دین بربست
جمعی را به تیغ بیدریغ گذرانید و زمره را اسیر ساخت و سوکا مجال منسلا یافته راه ولایت سمنان گرفت
دیگر شحنه امیر نوروز بسپاه و حیاتش ورنوشت والچی بدرگاه عالمپناه ارسال داشته کیفیت واقعه را عرضه داشت و چون
ورود آن اوران استیلا و ادهلان با سپاه و فراوان متوجه محاربه غازان شده بود و نوروز و پادشاه خیمه باشکوه
بجانب ایشان نهضت نمود و در نواحی پل خان چون الجای چین سوم پسران التغ ایشان مراجعت کرده و استیلاء
کسی از شحنگان و پر سر تو کشته شده و نتیجه معاندان او گرد پیش گرفته و تقریر احوال ایشان بدست قاعده رفت
و ذکاتی باید فنا داده چنانچه در وقت کیار وغ شاه هزاره دو یمین کسپاه امرا و منازل ان حاجیانت
ساخته بجنم کشیده و بعد از فتح میمون متوجه آن ملک شده این مهتین منتج مصر و گشت و در مدت قوت بسپهر میشد
از غرایب وقایع آنکه در آن اثنا بعضی از امرا بعضی از مباشران اعمال دیوانی خواجه صدرالدین احمد تخالفی را
بر ادای مخالفان دولت غازانی متهم داشته و اورا بمحصلان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و شکنجه
پی ثبوت جرم بحکم سیاستش حاصل نموده و اورا در حال قتلغ بر کیفیت پی گناهی صدر جهان اطلاع یافت
و اندیشه از غازان خان عرض کرده فرمان واجب الاذعان بحکم اطلاق آن وزیر به استحقاق تشریف صدور یافت
در وقتی که انفصال از صدر جهان مشغول است و گفت در اوقات گرفتاری شبی در خواب دیدم که بعضی حضرت
ناگاه شخصی نورانی از میان پیش باشستم فروغ چیزی حجت اینه و در میان پیشه نهاده نهضت موقوف بیشتر
هر جانب که خواهی توجه نمای و پیش عهد کسی از محرمان خود نیارد با نشاط خلاص از گرفتار ساحت
و افغه ما را بعد از محصلان حقیقی در میان ننهادم و شکر الطاف حقیقی بودم و در شهر اشتیاق دیدم نهایت
پروردگار را و ادم بیت در دوست ای چو نیست منان ادوق • تا ابرو اشتیم تا کرم او چه بیکند • و چون روز جمعه شد
مرا بر اسب پالانی سوار کرده بدرمیش برد زیرا خبر کرد و درعه گمان تو خان جمع و دیگر
بجانب وصیتی نموده ام و امرای بعد از حکم تا غیر کیر دیگر اثنا حیات شخصی کرده واقعه بحقیقت خیال رسانم
به آن موضع رسیده و حقیقت حکم کرده حق قرض صدور یافت و معلوم کرده که شخص او بحافظت من معین کرده
چون از آن غش افاقت یافتم آن دو غرور شاه رسید رخصت داد و محصلان ددو دو تقتل برفع آمد
تا صبح شرط سلامت بجای آورده و روز دیگر مرقداق صورت بچنانچه مرا بر دل نمود الجای پی نگاشت
و حکم نجات حاصل کرده و مرا مطلق العنان گذاشت و در اواخر سنه ۶۹۵ خواجه جمال الدین دستجردانی بیاسا
ایلخانی اختصاص یافت و در اوایل محرم سنه ست بستمین و ستمائه نوبت دیگر پرتو انوار عنایت غازانی
بر وجنات احوال صدر جهان تافت و بکام دوستان و کوری دشمنان وزارت نشست یکی از فضلا در آن دولت
این رباعی در سلک نظم کشیده بیت با صدر جهان فلک چو دست بپاز آمد شه باز سعادتش بپرواز آمد
وصال کند اقبال زد و صبح کنان باز آمد خواهیف الملم باز اجرام ملازمت آمد جواحتشام بیشتر و
از این حالتش بیت بجمعیت خاطر و رفاهیت ضمیر درکنج فراغت نشسته و هم در این سال امیر نوروز
غازی بعنف قاضی و کشته گشت شرح این داستان تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدرالدین
احمد خالدی کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن شد بنابر آنکه سابقا نوروز بیک در قتل او دخل
داشته و دوجهت بر انتقام مترصد گشت و با جمعی از امرا اتفاق نمود و در مقام آن شد که در
که غازان خان در ییلاق همدان بود این قدم بلوح خاطر خطیر همایون نگاشته که نوروز پادشاه مصر زبان
یکی دارد و میخواهد که با اتفاق مصریان حشم و جاه را از میان بردارد و از زبان سلطان مصر و نوروز بیک

مکتوب

مکتوبات مزور رقم کرده آن نوشته را در مجلس شراب در کیسه قنبر نامی از ملازمان امیر نوروز که بجانب مصر
فرستاده بود در میان جامه پیک که براه در نوروز بیک بود نهادند و چون پادشاه آن سخن را شنیده توجه
آن گروه عمل نموده قنبر و جامه پیک را بیاورد و طلبید مکتوب مزور را از موضعی که نهاده بودند بیرون
آوردند و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده پی توقف حکم فرمود که برادران نوروز حاجی
را که در عراق بودند بیاسا رسانیدند و امیر مولای و مرقداق نوئین را تعیین کرده که با دو تومان لشکر
بخراسان روند و نوروز را به آتش قهر بسوزانند مراجعت تا بیند و متعاقب آن دو امیر امیر قتلغ شاه را
با فوجی از سپاه و بکمک ایشان نامزد فرمود و امیر نوروز در نیشابور بود از کیفیت حال واقف یافت
با امرا و ارکان دولت مشورت در میان نهاده گفت مرا مصلحت چنان مینماید که بهرات روم
پیش ملک فخرالدین کرت روم زیرا که او داماد منست و متفق تربیت در زمان ثابت و آدم حالیفه
اهل مشورت بر نزد بان آوردند که علما منقول شناخته جرات و تسلیم انگار امیر نوروز در جواب نوروز
قبول نکرد و بجانب ملک فخرالدین التجاء نمود و نوروز بیک بر صوابدید خود و امراء نموده اگر لشکر
بدانجا شد و او با چهار هزار کس بهرات شتافت ملک فخرالدین که او را داماد امیر نوروز بود و عقد نکاح
بعد از آن به دولت شرف فرموده و آن تعارف را در قلعه اختیار الدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلغشاه
نوئین با سپاه جلادت آیین در ظاهر آن بلده فاخره نزول نموده بجد تمام آغاز محاصره و محاربه
کرد و امیر نوروز نیز ثبات و صلابت نمود و کثرت ترددیان تیرانداز را مجروح شدند روزی با حضار و بعضی دیگر
از معتبران خود گفت که ما را هیچ پناهی از آن نگاه بهتر از این شهر نیست و مقرر است که قتلغشاه هر چند سعی
نماید تسخیر آن قلعه را میسر نتواند گشت و معاندان گفت از جانب قتلغشاه و خدمت خاطر خطیر امرای
غازان خان در همه مینماید اعتماد ایشان کرده تقریر آنست که حضرت ملک فخرالدین با ما موافقت کرده و بخشش خویش
متعهد محافظت نکند و هرگاه متغیر شود از جانب معاندان خارج شده به او گریخته تیر ملک پرداخته
امیر نوروز گفت معاذ الله که من هرگز از پیش و در مقام نقد و داده خویش باشم که از سرهنگان سیستان کو
و هم چنان که او کوشش بکشید این سخنان را شنید و پی ایکان ممن ملک فخرالدین رسانید و ملک
با خواص خویش طریق مشورت مسلوک داشت خاطر بران قرار داد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد
آنگاه به قتلغ شاه رفت گفت درین شهر از هر صنف مردم هستند مبادا که جمعی اتفاق نموده و نوروز را بیرون برده به بهانه
گذارند اگر رای عالم آرای مصلحت داند جهت محافظت بعضی نوروز با معتمدان خود را بفرستند تا این دغدغه
از خاطر مرتفع گردد امیر نوروز این سخن را بگوش خود شنود و در ساعت ملازمان خود را بدروازها فرستاد
چون از کرمی پیش رفتند ملک فخرالدین تاج الدین یلدوز جلال الدین محمد سام و سراج الدین عمر بر دور و گرد
لشکر تا علایه از سب ذران مفر کرد و امیر نوروز زنده بسته بود و ایشان را بجهرا بدست گرفته
دقیق که زیاده از چهار کس در ملازمت نوروز نبود همه بجانب سپاه قتلغشاه تیرها انداخت بدان طرف و
نزدیک بعجب قتلغ نوروز کمان کشید دست مرکز آن تیر بز بیرون شد و در آن اثنا چون پیش رفتند
و در پیش او که چو چشم منجر شد و امیر بید نوروز جواب داد که ملک ما را فریفته و درین وقت امیر جبرئیل تا آخر
سینه ما را آن چپی بذات مبارکش زده امیر نوروز گفت دیدگی باشد و کمان او بر دو کشته تر و پیش مشغول شده
بعد از آن پیش شاه و گرزی بر پیشانی او زد و دیگران امیر را بستم ضربات زدند و دو دست بسته و سرش را
در خانه بند ساخته و بعد از آن ملک فخرالدین به دو بیت سر و منکل بر قتلغ آمد هر یک از نوکران نوروز بیک
که بمحافظت دروازها مشغول بودند بیانه طلب نموده و بستیده و فوج فوج از اطاعت گشته و امیر عاقبت نوروز
با او و نفسه نوکر ترو و قتلغشاه و قتلغشاه و نوروز سر پیش در دم و ... به دست خویش او را کرد ن زده

هرکس بار دو دار سال داشت و غازان نیز سه تو آن مردان زود اقبال را که ... که در آن باب کرد
باهیش شاه نیز تو آمیخته باد و زنجیره تو خون عدو ریخته باد هرکه نه همراه دولت باشد
خاطر قتلغ شاه از جانب نوروز و نیک مراقبت یافت خان مراجعت معاودت کرد و ایلچیان آن سلطنت آشنا بودند چون
گشاد و بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان کرت دوم بجانب شام
ییلاق و قشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود و چون ایشان مقتضای عادت قدیم که ما تبع عراق
اقدام مینمودند پادشاه نیز سه تو از آن طایفه خلقی بستانند که اگر آن فعل مذموم تمام نمایند مال و جان ایشان
دیوانی باشد بعد از آن هرکس در آن ولایت راه بیرون و غیره میدید و دو و نقصان نکودریان را می گرفتند که این
کار را شما کرده اید و آن جماعت از نفس بتنگ آمده ولی استجاره از عراق بسیستان رفتند و از آنجا بعد از چندگاه
پس ملک فخرالدین کرت برد و ملک آن قوم را باک را اسب و سلاح مستظهر کردانید و بپیوسته تاخت
بعضی از حدود خراسان بمور مبادرت و آتش نهب و تاراج در خاندان مسلمانان می انداختند و بعد از وفات
دو و از دو ماه ... فوجی از خراسانیان بر هم زده و خرابی بسیار کرده عالمیان چند ... فتنه و غازان
خان چون بر طغیان نکودریان و قوت ایشان واقف شد ... تیغ و تیمن و متابعه ... نمود و ... بود و الغ را
کاو ابی تو سلطان و سپهسالار نحو خداوند ... از دست ... در آن زمان ... بحکومت مینمود
و اگر ملک قتلغ آنجماعت اهمال ورزد و بجای ... داشت ... ملک نکودریان ملک فخرالدین
قوم نکودریان ... بعد از شش ماه صورت ... از وجود
پیش ملک فخرالدین فرستاد و بسبب آمدن خود را ... که ... ملک ... ازا ... سلطان ... بود
بی ولایت و محاربات ... و ... بعد از ... ساخت ... شیخ شهاب الدین ... مصالحه ... الجایتو
مبلغ صد هزار دینار ... ایلچی ... فرستاد ... محمد خان ... و ... ظلم ... در ... پرکو
کیا از جلال نام کرده ... باطن و ... میکرد با شاهزاده ... که ... دیگر ...
بر او و قتلغ شاه ... گرفت ... بیچاره ... این سخن ... بجای ... و ... ایام آن ...
غازان خان رسید و ... برادر ... ایشان ... و کرامات ... با ... و در همین سال ... جون
و قتلغ شاه و صدر جهان یعنی خواجه صدرالدین احمد صاحب دیوان ... اموال ... شده ... از آن
معزول داشت کرده و ایشان سخن ... خواهان ... ایشان ... و ...
خواب کرد ... سرچشمه ... بودند ... بسیار ... و نواب ... و ... ایشان ... گرفت ...
دیده بو ... صدر جهان قطب جهان که ... از طرف ... صاحب ... رشید ... ذات ...
آنچه ... کرده بعد از آن هم در آن سال وقت نیابت ... وزارت و صاحب دیوانی ...
و بمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام علوم عقلی و نقلی ... فنون حکمت و ... ازاد ... علام
بود و خواجه سعد الحق والدین ساوجی ... ایشان ... میبود ... و آن ... وزیر ...
صاحب ... کاملی ... انجام امور دین و دولت و انتظام مصالح ملک ... قیام ... اقدام مینمودند و ...
تدبیر ... پیر و بخت جوان ایشان جهان ... سال ... کرفت ... و ... مطالب اقارب و احباب
کفایت ... اقران ... سلک ... اهل فضل افضال ... نظام پذیرفت ... در آن اوقات ...
بین الکمال قران ... در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاد و ... سحاب ...
انطلاع یافت چنانچه در آب ... بعد ... غارت ... شهر ... از ... که ...
و ... از ... عقب ... مرت ... شایع شده ... از ... صبحه ... از ... هزار ... تو ... تو ...
گشتی ... الساعه

بر مقدار کلام کشیده و عالمیان در فراق خویش ... نه ... و ... اویه کرده ...
احوال ذکره ... و ... حاج ... بعرض غازان خان رسید که سلطان ملک ناصر ... هزار سوار ... بجانب
تا آثار ... تنبیه نموده اند و ... در ... این ... اندک ... مباشرت و ...
و بسیاری از عیال و اطفال ... اسیر ... و ... بسبب ... غازانی کشته ...
چه تیغ ... سپاه ... تیغ و ... و ... با ... هزار سوار ... که ... آثار ... که ... عزیمت ...
داشته رایت نهضت بجانب بلاد شام برافراخت و بعد از ... و ... تحویل ...
سلطان ... نجم الدین ... حاکم ... پیوسته ... پادشاه ... که ... از سلاطین ... آیین ...
و غازان خان از دیار بکر ... محاصره آن شهر ... ایلمش ... مصریان ... ساخت ...
آن ... بجای ... و ... سرداران و لشکریان ... بپوشیده ...
تمام ... احکام ... صف کشیده و پادشاه ... بر ... کرد ...
از ... میسره ... احتیاط ... قوم ... سپهسالار ... ایشان ... خویش
... دولت ... بود ... پادشاه ...
اگر اجازت باشد ... و این سخن ... رشید ...
... تخت ... واقع ... و سایر امرا ... اتفاق نموده ...
پیشکش کرده بعد از آن رایات نصرت آیات از آن منزل نهضت نمود ... غازان خان
رفت ... میدان ... و ... کشته ... بسیاری
از مبارزان ... شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازان خان ... از آن
مولای ... آتش ... هزار کس را از لشکر ملک ناصر ... خاک ... سلطان
مصری آب ... پشت ... وقت ... مرتبت ... چون ...
رسیده ... سوار ... غازان خان ... توقف کرده ...
بجای آورده عزیمت ... دمشق ... اشراف اعیان ... که ...
موکب غازانی ... غازان خان ایشان ...
کرد ... آن بلد ... تمامی ... قتلغ ... شده ...
... تقریرات ... حکومت ... که ... قبچاق ... ملک ناصر ... بوده ...
غازانی ... دمشق ... مبلغ ... قبول نموده ... تحصیل آن ...
... قطب الدین و خواجه صدرالدین ... رفتند ... غازان خان عزم مراجعت جزم کرده
قتلغ شاه و نوین ... قلعه دمشق ... حمص ... که شام ...
عبارتست ... حلب ... الشام که آنرا
شام ... گوینده ... مولای ... فرستاد ... خویش گرفته ...
... قتلغ شاه و نویان بحاصره قلعه
دمشق ... قلعه ... گردانم و قتلغ شاه
... قلعه ... فرصت ... کامل ...
... آن کوه ... ترسم ... از دلیران قوم ... هرکس ...
از ... هزار ... یکی از ... آن ... خدمت ...
از قلعه پایان ... منجنیقی ... خویش ... غایب بود ... در گوشه ...

و چون [illegible] معاودت [illegible] در منزل نهادن [illegible] بود و زخم خوردن [illegible] و آن شهر [illegible]
گردانید و [illegible] بر دست گرفت از خانه بیرون [illegible] چون برق لامع [illegible] و با انواع [illegible]
[illegible] سرافراز گردانید بنا بر علی [illegible] فتح قلعهٔ دمشق [illegible] قبچاق با مصریان [illegible]
[illegible] از مواضع خویش بیرون آمده و [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] قتلغ شاه [illegible] مراجعت [illegible] امرا و حکام شام [illegible] روان شدند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] چون امرا بملازمت غازان خان رسیدند [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] و خیال [illegible]
[illegible] و سپاه [illegible] دیگر علم ظفر [illegible] عازم [illegible] شام [illegible]
[illegible] چنان معلوم گشت که سلطان مصر [illegible] حرکت [illegible] غازان [illegible]
[illegible] قاضی نصیرالدین [illegible] قاضی قطب‌الدین [illegible] رسالت [illegible]
این گروه [illegible] مصریان [illegible] غازان خان [illegible] قبول [illegible]
[illegible] رسالت ملک ناصر [illegible] جواب این سخنان [illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] معاودت [illegible] و چون ایشان بخدمت غازان خان
[illegible] متوجه شام گشته چون [illegible] جمادی الاول
[illegible] ملک ناصر [illegible] غازان خان نوشته بود [illegible] کتابت [illegible] ملک ناصر [illegible]
بود [illegible] جواب [illegible] قبول خراج [illegible]
این ممالک [illegible] محافظت بلاد اسلام [illegible]
[illegible] چنان [illegible] که [illegible]
نام امیرالمؤمنین و سلطان [illegible] غازان [illegible] و بر طرف دیگر [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]
[illegible] و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن [illegible]
[illegible] غازان خان از ایشان پرسید که [illegible] بر این امر [illegible] اطلاع حاصل شد
[illegible] غازان خان [illegible] غضبناک شد [illegible]
[illegible] دیگر علم ظفر [illegible] فرمود که ایلچیان [illegible]
[illegible] غازان [illegible] ایام دولت [illegible]
[illegible] مراجعت موکب نصرت نشان [illegible] غازان خان [illegible]
[illegible] سال [illegible] شام [illegible] لشکر ایلخانی [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
مملکت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible] سلطنت آشیان [illegible] تسلیم [illegible]
و غازان خان [illegible] آن دیار [illegible] بطرف [illegible]
[illegible] قتلغ شاه [illegible] چوپان [illegible] شام [illegible]
[illegible] مراجعت [illegible] ملک ناصر [illegible]
[illegible] دمشق [illegible] مغولان [illegible] قتلغ شاه [illegible]

[illegible] گشت [illegible] آغاز محاصره و محاربه [illegible] ملک ناصر [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] خود را [illegible] مصر [illegible]
[illegible] دمشق [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] صفر [illegible]
[illegible] شام [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ثبات [illegible]
قتلغ شاه [illegible] امیر چوپان [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] قرار گرفت و قتلغ شاه [illegible]
امیر چوپان [illegible] امرا و لشکریان [illegible] ملک ناصر [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] ملک ناصر [illegible] مصریان [illegible] ملک ناصر [illegible]
[illegible] لشکریان غازان [illegible]
[illegible]
[illegible] مغولان [illegible]
[illegible] قتلغ شاه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سلطان مصر [illegible] لشکر غازان
[illegible] ملک ناصر [illegible]
[illegible] قتلغ شاه [illegible] مغولان [illegible]
[illegible] مغول [illegible] مصریان [illegible] ملک ناصر [illegible]
[illegible] دمشق [illegible]
[illegible] ملک ناصر [illegible]
[illegible] مغول [illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]
قتلغ شاه و چوپان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر رحلت غازان خان
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible] مصریان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غازان خان [illegible]

بکجای رسید که قوت ماسکه از امساک طعام عاجز شد و پادشاه در محفه متوطن گردید و بعد از وصول بمنزل اوجان
چند معدلت آیین بتیغ توکل قطع رشته علایق کرده خواتین و خویشان و وزرا و مقربان را جمع ساخته شرایط
وصیت بجای آورد و قلاده منصب ولایت عهد را در گردن برادر خود سلطان محمد خدابنده انداخت
در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه در وقتی که زبان الهام بیان با ادای کلمه طیبه توحید
گردان داشت توجه بعالم آخرت نمود و از قوت بازلپیاده رایت عالم غربت بصوب عالم آخرت برافراشت
و امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت بلباس تعزیت ملبس شده جسد شریفش را بدار الملک
تبریز بردند و در گنبد رشیدی که بنا کرده آن معدلت شعار بود دفن نمودند و بعد از
استماع این خبر ولایات و ممالک مخروسه در مصیبت نشستند و آثار شهره گذشت و در تاریخ و مصاف مسطور گشته که
در قتل بیل سیستان متدین که هرگز نام منتقم از پادشاه نبود و حسبت آن متقی و ساخت بود و بیستم کاغذ
و در اشتیاق آن صرف شده بود و غازان خان در گرد آن گنبد مسجد جامع و مدرسه شافعیه
و مدرسه حنفیه و خانقاه و دار السیاده و دار الشفا و کتابخانه و بیت المتولی و حمام سبیل و دو خانه
در آن شهر یا بنا نهاده بود تمام رسانیده و شهری را که از جلوس تا وفات آن پادشاه مخترع نهاده
معاصر غازان خان بوده اند بسیار اند و از آن طایفه یکی شیخ عثمان مادوی است و فوت شیخ عثمان در
عهد سلطان سعید غازان خان در سنه و در نیمه رجب سنه خمس و تسعین و ستمائه روی نمود و از جمله علما شمس الدین عبیدی معاصر غازان بود
و در زمان سلطنت از عالم انتقال نمود و در تقلید در رسائل حساب و اهل سیاقات آنجناب است و
دیگری از فضلای آن زمان صفی الدین ارموی است ... و در اصل از ابهر بود و در کرمان اقامت می نمود
این رباعی از اشعار اوست رباعی با چرخ ستیزه و با فلک جنگ مکن در زخم زمانه همچو چنگ مکن
در آب و ریا کو ... صنایع نگذارند تو در فلک جنگ مکن و رفیع الدین را پسری بود در کمال علم و تقوی رکن الدین نام
و او نیز اشعار و تفریق بر لوح روزگار می نگاشت و تا زمان سلطان ابو سعید بهادر خان در قید حیات بود
داشت و از شعرا از زمان غازان خان یکی شمس الدین کاشی است که تاریخ آن پادشاه و حالات او را نظم کرده
اوست و شمس الدین را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید و طالع خواجه
سلطان ساوجی در نظم قصیده مصنوع در تتبع آن قصیده منظوم بوده و وفات شمس الدین در زمان سلطان ابو سعید
بهادر خان اتفاق افتاد و از اشعارش چیزی در خاطر نبود تا بجرم خامه تحریر آن زبان بگشاید والعلم عند الله الملک
ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود باولجایتو سلطان
در دوازدهم ذوالحجه سنه ثلث و سبعمائه اتفاق افتاد و چون قاصدان بجانب سعادت سلطان محمد خدابنده
برادر عالی گهر غازان روی توجه بحکومت خراسان نهاده و بعد از آنکه خبر وفات غازان خان شنید
شاهزاده و امیر ... بن کیخاتو خان در قتاق نویان که سر خلاف داشت جلاد را سیاست رسانیده متوجه تبریز گردید
و در خامس عشر ذی الحجه سنه ثلث و سبعمائه بدان دیار رسیده و در منتصف شهر ربیع الاول بر تخت سلطنت نشست
در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی خیر الانام علیه الصلوة و السلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده در ایام
علم و ... و بلاغت منصب وزارت را بخواجه رشید الدین فضل الله و خواجه
سعد الدین محمد مسلم داشت و طوع ضمیر منیر را بنقوش اخلاص اهل بیت حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام
مزین ساخته اسامی مبارک ائمه معصومین را بر وجه سکه نگاشت و او اول پادشاهیست از چنگیز خانیان که
بسعادت متابعت ائمه علیه السلام ... اثنا عشر را علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانید
خطبا و قضات ممالک محروسه را در عهد او قتلق قیا و بهاء الدین یعقوب گردانید و از سبیل تأکید گفت که در

حاصل موقوفات شرایط رعایت شروط واقفان بجای باید آورد و در بهار سنه اربع و سبعمائه اولجایتو سلطان
بمرغزار قنقور الانگ شهر سلطانیه طرح انداخت و در باب متانت و زیب و زینت آن بلده اهتمام کرد و چون
اتمام شده دار الملک ساخت و در ذی الحجه سنه ست و سبعمائه اولجایتو سلطان بعزم تسخیر گیلان
توجه نمود و میان او و حکام آن بلاد محاربات دست داد و در بعضی از آن معارک امیر قتلقشاه
از عالم انتقال نمود و آخر الامر گیلانیان در مقام مصالحه آمده و لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه
بنام پادشاه اسلام نمودند و جهت خراج هر ساله چند خروار ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان
خدابنده شاهزاده دولتبیک خان با یشاق یکی از آنسوی آب آمویه گذشته در بلاد خراسان آغاز غارت
و تاراج نمودند و ابواب ظلم و تعدی بروی روزگار متوطنان آن دیار گشادند و چنانچه در ذکر
یسنوقا خان سبقت ذکر یافت امیر یساول با بعضی از امرای خراسان بجنگ ایشان مبادرت نمود
و بعد از جنگ کشته شد و امیر یساول خان بصوب فرار تافت و اولجایتو سلطان از تغیر واقف گشته
حکم فرمود که امیر حسین بن توجی بدانجانب شتافته شاهزادت در هوای صید مرغ و تعاقب خان پرداخت
و هرکس از بطالت در خراسان پای بیشتر گذارد بچنگال عقاب معذب و معاقب گرداند و امیر حسین
با جمعی که شیر از شیران پیش یکدل بودند از آن طرف در حرکت آمده اولجایتو سلطان تیز از عقب نهضت کرد و چون
این خبر با سمع شاهزاده که رانوس جغتای خان رسید عنان بصوب مراجعت منعطف ساخته هر یک بر روی دیار
خویش شتافت و در وقت حرکت هنوز خسرو خورشید روی ننموده بود چنانکه آن جگر گوشه دار الملک گریزی که در خدمت امیر دانشمند بود
وارد السلطنه هرات گشته شد و در قلعه اختیار الدین ارزانی داشت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه تفصیل
آن حکایت در اثنای قضایا ملوک کرت مذکور خواهد گردید و وفات اولجایتو سلطان در بلده سلطانیه در شب
اول ماه شوال سال هفتصد و شانزده اتفاق افتاد و حمد الله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک
نظم انتظام داده رباعی از هفتصد و شانزده چو ده روز گذشت از کاه و کلاه سروری شاه گذشت تا بگذشت
جهان چو خاطر جهانگیر شد عنقا بجای ملکش هفت ایران و کشور گذشت و بعد از سال و چند ماه بود وفات حیاتش سی و شش سال گشت و پایان
ذکر احوال وزرای سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی از سوانح و وقایع ایام دولت آن آفتاب تابنده و خواجه سعد الدین محمد ساوجی
در آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام وفاق و اتحاد بود و آن قضایا اتفاق اشغال منسوب و پایان آن
محرم و پسر مسعود و منصور شیت ... کل شکست عدو کرار ... شکسته اند و در دشت ... و در سنه احدی عشر و سبعمائه خواجه
سعد الدین بواسطه تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی بسعی تاج الدین اوجی و جمعی دیگر از تواب خود در ابران
که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام تقریر آمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیر اموال ممالک بتوان گرفت
امرا عظام بموجب اشارت پادشاه گرد و اقوال غلام معتبران را به وزرا دارند ... در مقام ... در مهد تفتیش خود حاضر ساخته
کار بر خواجه سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی از کمین غضب صدور یافت تا خواجه سعد الدین با امیر ناصر الدین
و خواجه زین الدین کیب کرد و خواجه شهاب مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تقرید در دهم شوال سال گذشته
در منزل محول از توابع بغداد به یاسا رسید و حمد الله مستوفی در تاریخ آن قضیه آن دو بیت در سلک
نظم کشیده نظم عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف وقت از تاریخ هجری سال ... یا الف در محول شد بفرمان
خداوند جهان بدر عمر خواجه سعد الدین محمد منخسف و مبلغ پانصد تومان که مستوفیان ملتزم کفایت آن
شده بودند از جهات و متملکات ایشان بحصول موصول گشت و بسعی تاج الدین که از اقاع اهل علیشاه
بعنوان امور سیادت و دولت مسکر ایشان در مهد ایام در قید حیات نوروز بود و در هواخواهی افتاد و در حقوق عیانی
القضاة ممالک و سادات و علما ... و بعد از وفات پوست کرد آن شهره زنانه و به پسر سید خراد و دینار از اموال شیادان
مشهد انزاد معصومین و سایر اشراف سپلین بیت و مشتاق کرده بود و در ابا و اهالی صاحب سعادت

بسپردند تا حقوق خود را از وی بستانند و بجزای کردار خویش رسانند آن زمره واجب التعظیم تاج الدین را بجای [illegible]
بر دفعات متعاقب قتل کردند و چون عماد الدین سمنانی در آن امر با نواب خواجه سعد الدین شرکت داشت
چهار چوب اورا میل کشیده نابینا نمودند و باصره اش تمام زایل گشت پس از آنکه [illegible] اولجایتو سلطان [illegible]
ملک را [illegible] از [illegible] وجود اهل شرارت بپیراست جهت تعیین وزیر صایب تدبیر که باتفاق خواجه
رشید الدین فضل الله بر انجام مهام پادشاهی قیام نماید با امراء عظام مشورت فرموده خاطر انور بران
قرار یافت که خواجه تاج الدین علیشاه را بخلعت تشریف آن منصب شریف سرافراز گردانند و بموجب حکم قضا
مضا خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله بامر وزارت شریک شدند و در وقتی که نوروز [illegible]
انجمن چمن در نظر سلطان گل جلوه گر گشته از اوراق شکوفه درهم و دینار بسیار بصورت نیاز نثار کرد
خواجه علیشاه پادشاه را [illegible] و امرا [illegible] جوشن و کلاه مرصع بجواهر
نفیس که چهار [illegible] رطل وزن داشت و [illegible] که قطعه لعل [illegible] و چهار مثقال وزن [illegible]
غلام [illegible] اسب [illegible] که زین و لگام آنها زرین بود پیشکش کرد
بعین عنایت ملحوظ گشته هر دو وزیر صایب تدبیر بموافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت مشغول شدند
اولجایتو سلطان داعیه نمود که بسنت غازان خان همت بر فتح بلاد معمور شام گمارد [illegible]
که چون اهل گیلان با وجود قرب جوار اطاعت فرمان نمی نمایند لشکر بدیار [illegible] دست بردن
مناسب تر [illegible] و در باب توجه بصوب گیلان با امرا و اعیان [illegible] مراسم [illegible] مرعی داشته رای [illegible] بران
قرار یافت که نخست ایلچی بدان ولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت نمایند
اگر قدم قبول پیش آیند فهو المطلوب والا جهت تادیب ایشان توجه فرمایند و در آن ایام در گیلان
حکام متعدد بودند و با مراء ایالت اقدام مینمودند و تا آن غایت هیچیک [illegible] اطاعت ننموده بودند
و امیر دوباج از سایر ولاة آن ولایات معظم تر [illegible] اولجایتو سلطان نخست ایلچی [illegible]
فرستاده و امیر دوباج پیشکشها لایق ترتیب کرده باردوی همایون شتافت و [illegible] الطاف [illegible]
یافت و [illegible] بسیاری تکالیف [illegible] تنگ آمده نیم شبی بی رخصت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ازین حرکت رنجید و بعد از استماع [illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] امیر قتلغشاه [illegible] از طریق [illegible] متوجه [illegible] امیر طغان و امیر مومن
[illegible] ولایت [illegible] اولجایتو سلطان بعد از [illegible]
[illegible] سلطانیه متوجه لاهجان گشت و امیر چوپان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بحضرت [illegible] امیر قتلغشاه [illegible] حاکم آن موضع [illegible]
بخدمت مبادرت نموده [illegible]
[illegible] گیلانیان [illegible]
کمال حزم [illegible] امیر قتلغشاه [illegible]
[illegible]
رایت [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر قتلغشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] انهزام یافت [illegible] لشکر [illegible] قتلغشاه [illegible]

غازان

غازان [illegible] امیر قتلغشاه [illegible]
گیلان شد [illegible] امیر طغان
و امیر مومن [illegible] ولایت [illegible] حاکم [illegible] اطاعت [illegible]
و استقبال نموده ایشان [illegible]
اولجایتو [illegible] ولایت [illegible]
سلطان [illegible] امیر قتلغشاه [illegible] امیر شیخ [illegible]
امیر [illegible] امیر حسین و امیر [illegible]
[illegible] گیلانیان [illegible]
[illegible] حکام گیلان [illegible] قبول نمودند [illegible]
[illegible] امیر قتلغشاه [illegible] گیلان [illegible] امیر قتلغشاه [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible]
شام [illegible] اولجایتو سلطان [illegible]
[illegible] انعام [illegible]
ایلخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کوتوال [illegible] الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه رشید الدین [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] فرات [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
خراسان [illegible]
[illegible]

امیر پاول و ملوک قرا و سیستان و سایر اعیان و اشراف خراسان بخدمت مبادرت نمود و رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنودند و درریاض ملک و دولت از شحات سحاب عدل و مکرمت نضرت و نضارت یافت و در خلال این احوال میان کبک خان و شاهزاده [illegible] که شمه از حال ایشان در [illegible] جغتای خان مذکور شد غبار نقار مرتفع گشت و [illegible] صلاح در آن دید که از آب آمویه گذشته در منتزهات دیار خراسان ساکن گردد و بنابر آن کس [illegible] بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاده [illegible] پیغام داد و سلطان محمد [illegible] را بنواخت و جهت [illegible] تبرکات لایقه ارسال فرمود و شاهزاده را مخیر ساخت که در هر موضع که از ولایات خراسان خواهد توطن نماید [illegible] در صحرا [illegible] علم اقامت مرتفع گردانید

وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی از آثار آن پادشاه نیکنام

سلطان محمد خدابنده [illegible] روزی بعزم شکار سوار شد و بعد از [illegible] مراسم صید بسلطانیه بازگشته چون دو سه روز بر آن گذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نمود و اطبا در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند و آن عارضه روی بانحطاط آورد و در آن اثنا پادشاه بحمام رفت و [illegible] لطیف مبادرت نمود و مرض نکس کرد و [illegible] کثرت [illegible] اطبا [illegible] از صحت مأیوس گشته [illegible] شاهزاده ابوسعید [illegible] پدر خویش [illegible] سلطان محمد خدابنده [illegible] رخت سفر آخرت بربست [illegible] سید المرسلین آن پادشاه [illegible] بعد از تقدیم تکفین و تجهیز [illegible] بگنبدی که [illegible] مدفون کردند و [illegible] اطعام فقرا و مساکین پرداختند [illegible] از جمله آثار آن خسرو جمشید اقتدار یکی بلده سلطانیه است و آن شهر را ارغون خان [illegible] وضع نموده [illegible] اولجایتو [illegible] شهر [illegible] ساخته شد [illegible] گنبدی که مقبره آن پادشاه [illegible] در سلطانیه [illegible] مسجد جامع و خوانق و دارالقرآن و دارالحدیث و دارالشفا [illegible] و ایضا شهر سلطانیه آباد [illegible] و شهر اولجایتو آباد [illegible] پادشاه سعادت [illegible] و چون سلطان محمد بصحبت علما و فضایل [illegible] مایل بود [illegible] فرمان فرمود تا [illegible] مدرسه [illegible] چهار ایوان ترتیب دادند [illegible] و مولانا بدرالدین تستری و مولانا عضدالدین ایجی از جمله [illegible] که در آن مدرسه [illegible] و پیوسته قرب صد طالب علم [illegible] اقامت [illegible] سرانجام [illegible] و از جمله اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب زهد و ارشاد [illegible] شیخ جمال الدین مطهر حلی با سلطان محمد خدابنده معاصر بود و آن پادشاه سعادت پناه [illegible] آنجناب [illegible] مذهب امامیه [illegible] فضایل و کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین مطهر [illegible] تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینیه و فنون یقینیه بیشمار و کتاب نهج الحق که مشتمل بر [illegible] ائمه اثنا عشر علیهم الرضوان والغفران [illegible] است و قواعد و شرح تجرید و مختلف الشیعه [illegible] مصنفات آن فاضل [illegible] علیه [illegible] و از زمره مشایخ آن زمان یکی

شیخ عبدالرحمن اسفراینی است و او برقت قلب و کثرت عبادت از ابنای زمان ممتاز بود و در سنه [illegible] عشر و سبعمائه [illegible] بعالم انتقال نمود و از جمله افاضل آن عصر یکی قدوة العلماء [illegible] قطب الدین محمود است که [illegible] مولانا مسعود [illegible] مصلح بود و او در هفدهم ماه رمضان سنه [illegible] عشر و سبعمائه در تبریز از عالم انتقال نمود و در [illegible] مدفون گشت و شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمت الاشراق و شرح [illegible] از تصانیف اوست و از جمله مورخان بلاغت [illegible] مولانا عبدالله شیرازی صاحب تاریخ وصاف [illegible] آن پادشاه فرخنده [illegible] اوصاف بوده و در ایام دولتش آن کتاب افادت انتساب را تألیف نموده و دیگری ابوسلیمان فخرالدین داود بناکتی است [illegible] فخرالدین [illegible] در ایام عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تألیف کرده [illegible] اولی الالباب نام نهاده و حالا کتابیست که بین المورخین بتاریخ بناکتی اشتهار یافته و دیگر از افاضل محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی التستری است که منتخب جامع الحکایات از مولفات اوست و از جمله شعرای آن زمان یکی [illegible] است و این مطلع از جمله منظومات اوست شعر [illegible] و از جمله خوشگویان آن عصر یکی [illegible] شرف الدین [illegible] شیرازی است [illegible] اولجایتو سلطان در آن اوان که سلطان ابوسعید بهادر خان بحکومت خراسان [illegible] آنجناب را [illegible] و تعیین نموده [illegible] شاهزاده [illegible] امکان [illegible] تعظیم و احترام آنجناب [illegible] چنانچه [illegible] دست [illegible] بر سریر سلطنت نشست

ذکر سلطان علاء الدین ابوسعید خان بن اولجایتو سلطان

ولادت آن پادشاه سعادت [illegible] در شب چهارشنبه هشتم ماه ذی القعده سنه [illegible] و سبعمائه [illegible] روی نمود و چون هفت [illegible] از عمر شریفش درگذشت بحکم اولجایتو سلطان امیر سونج منصب اتابکی آن قرة العین [illegible] متقلد گشت و در سنه ثلث عشر و سبعمائه که شاهزاده [illegible] ساله بود بحکومت مملکت خراسان [illegible] منصوب [illegible] توجه نمود [illegible] و تمهید قواعد عدل و داد [illegible] پرداخت و در سنه [illegible] عشر و سبعمائه که [illegible] خبر [illegible] فرمود [illegible] امیر سونج از خراسان آمده بموکب عالی پیوست [illegible] بجانب عراق شتافت چون بسلطانیه رسید چوپان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل و احسان را استقبال نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت [illegible] سلطانیه [illegible] ماه صفر سنه [illegible] عشر و سبعمائه باتفاق جمهور [illegible] امیر چوپان [illegible] امیر سونج [illegible] پادشاهی [illegible] و چون سلطان ابوسعید [illegible] امور حکومت مملکت [illegible] کفایت امیر چوپان [illegible] خواجه رشیدالدین و خواجه علیشاه [illegible] منصب وزارت [illegible] امارت [illegible] و امیر تیمورتاش بن چوپان بایالت روم [illegible] سلطان ابوسعید خان [illegible] آن پادشاه [illegible] امیر چوپان [illegible] شاهزاده [illegible] در اطراف دیار عراق و آذربایجان و خراسان آغاز مخالفت کردند [illegible] محاربات و مکافحات دست داده [illegible] آن معارک بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابوسعید [illegible] اقبال آشیان [illegible] فتح [illegible] خواجه رشید طبیب وزیر [illegible] خواجه علیشاه [illegible] ایام دولت سلطان ابوسعید خان بوقوع پیوست [illegible]

جیلان وفات یافت صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بر مسند وزارت نشست بتاریخ یوم
ربیع الآخر سنه ست وثلثین وسبعمائه در نواحی قراباغ اران وفات سلطان ابوسعید بهادرخان بوقوع انجامید
و در مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بود مدفون گردید و مدت حیاتش سی و دو سال بود و مدت سلطنتش
نوزده سال **گفتار در بیان شمه از احوال خواجه رشید و ذکر شهادت آنجناب بسعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابوسعید**
جناب فضایل مآب خواجه رشید الدین فضل الله بفطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشته و بتکمیل فنون
معقول و منقول متصف بود و پیوسته همتش بتألیف و تصنیف بر لوح خاطر می نگاشت و از رشحات خامه گوهر بارش
فضل و فصاحت ناظر و بیان بود و از قطرات خامه دربارش حدایق انشا و بلاغت از زهرات و ازهار مزین بود
نظم سخن او لؤلؤ و مرجان شد بخامه او چون گهر افشان شد از جمله مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ
رشیدی است و توضیحات در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرایب آیات و رسایل
فرخنده سمات آن اوراق بر الواح خواطر مشهور گشته و چنانچه سبق ذکر یافت خواجه رشید در زمان
غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امور گشت و فکر مشکل گشایش مهمات
امور جمهور را نظام داد **بیت** زبیم قهر او دل بر تن دشمن هراسان شد ولی از امید لطفش دوستان را کار آسان شد و آنجناب
تا آخر ایام حیات جناب غازانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برد و چون اولجایتو سلطان زمام مهام ملک
بدست اقتدار گرفت او را بچندین درجه از برادر ... و بیشتر از سابق معزز و محترم داشت
و آنجناب را از ارباب مناصب هنر بزرگ داشت و آن وزیر نصفت شعار با کمال کرامت ابواب عدل و انصاف
بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانیده جهت ایشان وظایف
بنا نهاد و مزارع مرغوب و مستغلات نفاع بر ارباب استحقاق وقف نموده و پیوسته خاص و عام از احسانش بر وفق
اصحاب رشد و شادی باید و هرکز هیچ آفریده از خوان نعمت انعام بی نصیب نماند و کلاهش
آن مظهر الطاف و واهب العطیات هنوز در ولایت عراق و آذربایجان باقی و پایدار است و زبان انام
از شمول مراحم و مواهبش مدح گوی و شکرگذار **نظم** ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار و در اوایل
دولت اولجایتو سلطان خواجه علیشاه جیلان بخدمت متقرب شده بعضی مهمات را بوقوف خواجه رشید الدین
فیصل می داد و از جهت حزم و وقار بخاطر آن وزیر حمید خصال رسید و پادشاه از وی شکایت کرد و
بعرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده و علیشاه تقدیم وارد و او را شایسته من باید کرد و دیگر شریک
این استقلال باز نمانند و روی بسرانجام مهم دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه هر یک از این دو صورت
اختیار نماید بنده به تقدیم آن رضا دهد ... پیش آمد اول آنکه متعهد جمیع امور دیوانی شود و تمام حساب محاسبات
پیش از سابقه قیام نماید دوم آنکه تمامی ممالک که متعلق بوزرا می باشد به بنده باز گذارد و تمامی مهمات سلطانی
مستقل بود و از عهده آن امر بیرون آییم بیم آنکه بلاد و ممالک محروس و ... و قسم ساخته هر یک در
سرکار خود و عمل کنیم و بقدر مقدور آنچه کفایت مخبر ... رسانیم اولجایتو سلطان در جواب فرمود که خواجه
رشید و خواجه علیشاه هر دو مشکل ... شایسته اند رشید مردی پیر و دانشمند است و علیشاه جوانی کاردان
پادشاه و صلاح ملک در آنست که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند و آن یک در مقام مشورت و این یک
در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایره موافقت بیرون ننهند و بموجب فرمان آن دو وزیر عالیشان
نعبا نمودن مهمات آرایش کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت و مساهمت روی بسرانجام مهام ملکت آوردند و با
چون سلطان محمد خدابنده در رخت جانب عقبی کشید و سلطان ابوسعید بر مسند سلطنت با وجود خویش تشریف کرد
نوبت ... آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هر چند خواجه علیشاه خواست که تصرفی بر خواجه علیشاه ثابت کند
جواب ... مصدق ... بر روی او نکشاد و درین اثنا جمعی از علما دیوان چنانچه عادت ایشان است ترد خواجه

عرض رسانیدند که اگر اجازت فرماید ما با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آییم و مبلغی از
تصرفات بر وی ثابت گردد خواجه رشید از غایت سلامت نفس و ... ایشان نشد و گفت من خواجه علیشاه
بکریم تا شما را آنچه منافع ... و آن کلمات از خواجه رشید بوی پس گشته ترد خواجه علیشاه و ترده و کردند با تفاق
روی بتدبیر وزیر صافی ضمیر آوردند و خواجه علیشاه نزد سلطان ابوسعید خان زاده شده تا داود مزاج سلطان را
بر خواجه متغیر گردانیدند و در خدمت پادشاه آن خواجه را با صفت ... و را معیوب منسوب ساختند و در
اواخر ... بجهت پنج صد و هفده سنه ... قم عزل بر ناصیه حالش کشیدند و امیر چوپان اگر چه بر عزل صاحب
راضی نبود اما در آن اوان مرتبی صاحب اشتیاق و سلطان ابوسعید در آن زمستان عزیمت بیلاق بغداد
را مصمم داشت و امیر چوپان در عشرین ذی القعده سنه مذکوره در منزل ... جهان آخرت انتقال نمود و در وقت
نقل ... و سپاه ایرج قتل سلطان عالی محل بمعنوب سلطانیه نقل فرمود و امیر چوپان در عهد و
آذربایجان ... که در ... اشتغال خواجه رشید که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش
خود طلبید و گفت وجود تو در کارگاه پادشاهی مانند نمک در طعام مطلوبست و کار سپاهی و رعیت بی دخل
تو انتظام نیابت معیوب الترکت دیگر ملازمت اختیار باید کرد و روی بمهمات مملکت آورد خواجه در
جواب گفت که عمری در ملازمت گذرانیده ام و تمام اوقات شباب را بصبح ایام مشیب رسانیده و روزگار
شباب که موسم اسباب کامرانی است نهایت پذیرفت و تمامی آن آفاق ببهار جوانی از هبوب صرصر خزان
ضعف و ناتوانی بحت انحطاط گرفت **قطعه** ... پشت کمان گشت پشت من ز آزو کین تیر فکرت ... کنون آمده است
بیای خواهشم سنگلت و میکوید ... زمانه خیز که این جانه نیست جای نشست و آنچه مرا نه وزارت است داد و هرگز
هیچ وزیر را اتفاق نیفتاده اکنون پیر شده ام و فرزندان و اولاد رشید رسیده اند و اولی آنست که حالا ایشان
بعوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات قیام نموده بکار خود مشغول ... بجانب ... حال کشید
بعیت که ما کمال خوده آزاد گشته بند از ... خواجه رشید هر چند در باب استعفا مبالغه بیشتر نمود امیر چوپان
در تکلیف قبول وزارت اصرار ... بر خواجه بر رضا میخشانیدند چون این خبر بخواجه علیشاه و جمعی که قصد
جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده با یکدیگر آغاز ... تغییر امیر چوپان بود
و ... که در وجود ... بر ... تا مزاج امیر ... وزیر صافی ضمیر متغیر گردانند و چوپان یک اگر چه با خواجه نیک
بود اما لوحی ساده دل داشت که هر کس میخواست مطلوب خود بر ایشان می نگاشت و کار بجایی رسید که اعاده
خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه ابراهیم ولد خواجه رشید شربتدار اولجایتو سلطان بود و با تفاق پدر خود
پادشاه را زهر داده و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم عقبی نهاد و امیر چوپان این حدیث را بعرض سلطان ابوسعید
رسانید و دو امیر دیگر که بشهادت گرفته بودند ادای شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر عادل کامل فرمودند
در هفدهم جمادی الاولی سنه ثمان عشر وسبعمائه در حوالی ابهر تبریز خشکه ... اول خواجه ابراهیم را در نظر
پدر کردن زدند آنگاه در پیش خواجه رشید رفته گفت یا علیشاه بگوی که بی جرم قصد جان من کردی و روزگار این
کینه را از تو باز خواهد خواست و تفاوت میان کار من همین قدر خواهد بود دیگر سخن نگفت و قرابت خواجه بود
بعد از آن خواجه را دو نیم کردند و دیگر این ربع رشیدی که متعلق بدان جناب بود تاراج نمودند
و اموال و املاک خواجه و اولاد و عطایش را ویرانی ساختند مولانا جلال الدین عتیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این
بیت در سلک نظم کشیده **شعر** رشید ملت و دین چون ز ... رحیل کرد و ... نوشت منشی تاریخ ... **ذکر قتل امیر شاهزاده**
تیمور و بیان قتل آل چنبر و پیر تیمور شاهزاده تیمور که در اواخر ایام زندگانی اولجایتو سلطان از جانب اخیه
حکومت خراسان ... بود و در ... ملک محمد ... امارت ... او داشته بود بعد از استماع خبر رحلت سلطان محمد ... در ملک خراسان کرده
این روز را با امیر ... و اموال و ... ان ... و مکتوب گشته که ... رشید که امیر یسامل

نقل آنکه بعد از فتح و درین ولایت کسی نماند که با امیر مقاومت نماید و روزی چند درین فکر بسر میبرد و دران
اثنا پیاول پیاده آنکه شاهزاده منصور را طوی ... مال خطیر ... و خراسان توجه کرد ازانجا
هزار دینار کپکی بر دار السلطنه هرات رقم نموده و در او ... و هشتصد و پنجاه سوار ...
تحصیل آن به هرات آورده و ... و شکسته در عرض ... روز شد نمودند و بر همین قیاس در قام ...
محصلان ... و فرزندان ... بیقدم ... ساینده در عایا ... پیاول کشاده ... دعای مظلومان ...
اجابت رسیده شاهزاده منصور مکتوب با هم گشتند که ... پیاول مشتمل بر ... بوده باشند
الحو پیش از آنکه ... اختیار ... امیر ... و امیر پیاول ... که بطلب جمع کرده بود ...
سپاهی و ... شاهزاده و غلامان ... رسیده ... و صد ... شراب و
دو هزار ... رسانیده متوجه ... منصور گشت و تخت ... کتاب ... رسیده ...
شراب خوردن مشغول شد ... که کتاب ... مکتوب ... جان ... که قصد تو دارند
نزدیک بود که شاهزاده منصور تمامی جهات او را غارت ... نمود ... عراق ...
بناه جای ... که پیاول ... رسید ...
... و از ... پیاول ... سوار ... گرفت و دران وقت پیاول
ماه محرم سال ... تاریخ ... شده ... از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید **نظم**
چرخ فلک آنکه ... ساخت ... شد میر خراسان پیاول ... بنهاد ... که قضا ...
این اخبار امیر ... جهت نظام مهام خراسان ... ایشان ... سیرت و عادت ... سلطان ابو سعید خان بعد از
نزول نمود و امیر ... از جانب شاهزاده ... پیاول ... قصد شاهزاده منصور کرده بود
لاجرم ... رسید و ... بخلاف ... مکتوب ... انواع نوازش اختصاص داده گفت ...
سایر امرای خراسان مطیع و منقاد او باشند و ... اطاعت ... ستاده آن مقبول ...
بعلت ... گذشت ... شاهزاده ... سلطان ابو سعید خان متوجه ... شده ...
منظور نظر تربیت کردانید و اقامت ... خاطر از جانب ... جمع کرده مکتوب ...
مقرر فرمود که ... متوطن گردد و خود ... که ... بیشتر ...
لزوم ... خود را ... طرف ... فرستاده بود ... رسید و روزی چند ...
سلطان ابو سعید جزم کرده ... بسیستان ... که حاکم آن دیار ملک نصیر الدین ...
... مشتمل بر ... گردید و ملک ... و مبادی حال ... اندیشیده ...
... پیشکش ارسال نماید و دران اثنا ... تیمور ... با منصور ... سرکشی دارد و ملک غیاث الدین
... سر حلقه ... لاجرم ... فرستاد ... شاهزاده ... رسانیده ... اعلان ...
منصور ... و آن ولایت دست بغارت و تاراج بر آورده ... تیمور ... تیغ ...
... مراجعت انعطاف داده ... تیمور را که ... ایشان بود ...
آنگاه بکار سازی ... خراسان پرداخته ملک غیاث الدین ازین حال آگاهی یافته قاصدی ... امرا ...
... اقامت داشتند فرستاده ... منصور اعلام کرد امرا باهم گفتند که این ...
... شاهزاده ... در مقام مخالفت پادشاه ... اندیشه بر خاطر ...
... استغنا ایشان ... خراسان ... منصور بعد از جمع ساختن لشکر ... روزی چند ...

بیگی که پرسش بود ... فی اواسط جمادی الآخر ... و هشتصد و پنجاه متوجه خراسان گشت و چون
... رسید ... سایر امرا که ... اقامت داشتند ... و خاطر ...
قرار داده ... ملک غیاث الدین کرت فرستاده ... و ... دعوت کرده ... ملک
خان خشونت آمیز در جواب نوشته ... از اطاعت ... گذشت ...
بسرعت برق و باد ... که محل اقامت امرای ابو سعید خان بود ...
تمامی یراق ... آن ... متصرف گشت و ...
باز گشته ... تعریب ... و اشراف ...
بسمع ... ابو سعید خان رسید امیر حسین گورکان ... خراسان
فرستاده ... شاهزاده ... امیر حسین گورکان ... مراجعت انعطاف داد
و امیر حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمد و چون ... رسید ... تعیین نمود
از متوطنان آن مکان ... آمده ...
... امیر حسین ...
... مشهد مقدس ... علی ... السلام ... نزول نمود ... ملک غیاث الدین کرت ...
... فرستاده ... و غارت ...
خاطر گشت ... امیر ... سادات مشهد ... ترتیب نموده ... شاهزاده
... شتافتند ... امیر ... مشتغل بود ... سادات
رخصت ... تا ... شاهزاده ... سر
بر آورده ... امیر ...
... ساخته ... پیش ... سادات ...
... شد ... امیر ...
در محل ...
و از ... امیر حسین ... استقبال نموده امیر
چنین ... سادات ... شاهزاده ... جام ...
الاسلام شهاب الدین ... فرستاد ...
... امیر حسین ...
... ملک غیاث الدین ...
هرات ... ملک غیاث الدین ... خواجه ...
فرستاده ... هرات ...
اما ملک ... نشد ... و در اثنا خبر وصول
امیر حسین ... شاهزاده ... امیر حسین ...
سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه ... ملک غیاث الدین ...
... امیر ... مراجعت ...
در سنه عشرین و ثمانمائه ... ملک ...
در ...
با ایشان مقرر ... امیر حسین فرستاده ...

آنکه کشاچیق نوبتی لشکر خراسان را با او و سپاه ماوراء النهر تعیین نماید تا علی سبیل الکمال هم میسور ...
پنج هزار کس یراق کرده از عقب مردم کبک خان ارسال داشت و چون آن لشکر بحدود ... امیرحسین
سپاه جغتای میسور و یکتوت را بدست آورده کشته اند و کیفیت آن واقعه چنانست که امرا کبک خان
پس از طی منازل بسرحد ... میسور رسیده منهیان پیش سرداران سپاهش فرستادند و ایشان را
با عطاف انعام و اکرام وعده داده و آن بیوفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشکر ماوراء النهر
پیوند شده بعد از آنکه شاهزاده میسور از وصول اعدا خبر یافت مردم خود را ... روی بمیدان قتال
نهاده و وقت تسویه صفوف امراء ارکان دولتش حسب المقرر بجانب اعدا رفته و شاهزاده کان جغتای
بر میسور تاخته اول یکتوت رسیده ... ناگاه ... و میسور بچاره منحصر و ...
... سوار از عقب ارسال داشت و آن سواران ... در طی مسافت ... تا به ...
دولت با ... تیغ ... بر ... سپاه ... شاهزاده و میسور ...
... آرام و ... خراسان ... تحت تصرف ... و خود ...

وقایع جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابوسعید بهادرخان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان

شاهزاده میسور ... سلطان ابوسعید خان ... ولایت خراسان ... و وصول
... از چند روز امیر چوپان ... امیرحسین ... جهت دفع ...
... شاهزاده ... امیرحسین از قراباغ ... عزیمت فرمود و ...
تیغ و سنان ... و چون ... سلطان ... امرا ... را که ... بود ...
در ملازمت موکب همایون ... متوجه دفع اعدا ... بکنار آب کر رفت ...
جمع لشکریان ... و ... بر لب آب ... تا ... سپاه ... نمایند
... و ... از ... ولایات ... و هر ... امیر چوپان
کرده ... همایون ... خراسان ... توقف ...
و امیر چوپان از آب گذشته از عقب ایشان شتافت ... بمضمون ... باز گردیدند
... و سلطان ... چوپان ... و ...
چوپان ... امرا ... را ... بند کردند ... و امیر
... و دیگر ... و طایفه ... از مناصب ... ایشان ...
... و ... فرصت ... از آن سلطان ...
... گذشته بجانب ... توجه نموده ...
... امیر چوپان ... خبر چوپان ...
... و آن ... مخالفان ...
... نیم شب ... بتعجیل ... پسر خویش حسن ...
... و چوپان ... ایشان آگاهی یافته ... بازگشت ... جنگی ...
چوپان ... پسر خود حسن ... از ان ... کشیده و ...
جیلان که در آنجا بود و چوپان را باستقبال ... بجای آورده و امیر ... برداشت که

متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشته و چون امرا مخالف ... حکم سلطان
بقتل چوپان ... و ... حدیث را چوپان شنیده ... خاطر نشانش ... تمام ...
... ملاقات ... خواجه علیشاه ... پادشاه خبر یافته
قاصدی ... و امیر چوپان ... و ... امیر چوپان ... بر ...
... الملک ... شرف ... پادشاه ... و آنچه ... و شنیده ...
آورده ... امرا ... سلطان بود ... تغلق ... و ...
... امرای مخالف ... سلطان ابوسعید
امیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه ... سلطان
... سال ... پادشاه ... سلوک ...
... مخالفت ... سلطان ... غایت است
... و چون مخالفان ...
... کمان ...
... امیر شیخ علی ...

... بیت ... پادشاه ...
امیران ... پادشاه ... شاهزاده ...
... چوشان ... موکب همایون ... خاک ...
... پادشاه ... دشمنان ...
... امرا و سپاه ... پادشاه ...
از دست ... مخالفان ... شمشیر ... و تیغ و سنان
... شعر ...
...
...
...
... سلطان ... ایشان ...
... و سلطان ...
... عبدالرحمن ...
... پادشاه ... سلطان ابوسعید ...
... ایشان ... همایون ...
... سلطان ابوسعید بهادرخان ...
الحمد لله علی ... ذکر بعضی از وقایع ایام سلطان ابوسعید بهادرخان پادشاه ... جیلان
ازجهان گذران ... سلطان ابوسعید بهادرخان ... شاهزاده
... سلطان ... امرا ...
داشته ... امیر ... چوپان ...
... مردم ...

متوجه

آخر از نسبت لب گشوده از حکام مصر و شام [illegible] و تا ممالک عراقین تحت تصرف [illegible]
اتفاق و اتحاد [illegible] که داشت و امیر چوپان از طغیان [illegible] واقف شد [illegible] و با ایشان طریق
[illegible] خان [illegible] سلطان در میان نهاده
پشیمان شد [illegible] چون [illegible] خبر یافت از کرده
[illegible] تمرتاش [illegible] قاضی نجم الدین [illegible]
بخشید [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] امیر چوپان [illegible] تمرتاش
[illegible] عشرین و سبعمائه [illegible]
همدان بود [illegible] سلطان [illegible] قاضی محمد [illegible]
چوپان [illegible] خاتون [illegible]
[illegible] خاتون [illegible]
[illegible] خاتون [illegible] امیر چوپان این سخن را [illegible]
[illegible] قاضی [illegible]
درمیان خلق شهرت [illegible] حدیث
[illegible] خاتون
[illegible] امیر چوپان [illegible]
سلطان ابوسعید بهادرخان [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible] قاضی محمد [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] خاتون [illegible]
[illegible] خواجه علیشاه [illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] امیر چوپان
[illegible]
[illegible] خواجه تاج الدین علیشاه [illegible]
و سلطان صاحب سعادت [illegible]
خواجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه علیشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] خواجه علیشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] و منصب

ومنصب وزارت سلطان ابوسعید بهادرخان بعد از فوت خواجه تاج الدین علیشاه تعلق برکن الدین
صاین گرفت و رکن الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن مودود است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد
خوارزمشاه منصب عارضی سپاه داشت و رکن الدین صاین چون [illegible] تبریز رسید [illegible]
ملازمان امیر چوپان منتظم گردانید و امیر چوپان [illegible] سلطان [illegible]

گفتار در باعث تغییر مزاج سلطان ابوسعید نسبت با امیر چوپان [illegible] آتش خشم [illegible]

خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری بود [illegible]
[illegible] بغداد خاتون نام و امیر
چوپان آن [illegible] را در شهور سنه ثلث و عشرین و سبعمائه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین
گورکان بن امیر اقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارت از وست انتظام داده
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] بغداد خاتون تعلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد خاتون [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible] بغداد
خاتون [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]

دمشق خواجه جواب داد که من روز و شب بپای خدمت در آستان سلطنت آشیان استاده‌ام و چشم و
گوش بر اشارت فرمان شهریاری نهاده و از هوای نفس خود گذشته‌ام و بخلاف رضا و خاطر مبارک گام نگذاشته‌ام
اگر چند گاهست که مزاج پادشاه را نسبت بخود متغیری یافتم و سبب تغیر را غیر از خباثت صاین وزیر نمیدانم
چوپان نویان بعد از شنیدن این سخنان صحت دعوی او دانست که روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور
اندازد و صاین وزیر را همراه برده بوقت فرصت گردنش را از بار سر سبک سازد و بنابران در وقت
دمیدن گل و ریحان در فضای باغ و بوستان بیلاق ضبط و ربط مهمات ولایات خراسان از سلطان ابوسعید
رخصت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر کرنج و امیر محمود ایسن قتلغ و امیر محمد بیگ و صاین وزیر را
مصحوب خویش برد و دمشق خواجه را بنیابت در خانه گذاشت و سلطان هم دران اوان از تبریز علم عزیمت
بجانب سلطانیه برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که تومشیرین خان در حدود کابل
منزل گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابران پسر خود امیرحسن را با سپاه صف شکن
بدفع مخالفان فرستاده و تومشیرین خان از توجه ولد چوپان خبر یافته جمعی از لشکریان خود را باستقبال ایشان
فرمود و تلاقی فئتین در حدود غزنین دست داد و از هر دو طرف دلاوران پرخشم و کین
و زمین افتاد و عاقبت امیرحسن غالب آمده سپاه تومشیرین فرار کرده و جنود خراسان بغزنین شتافته
لوازم قتل و نهب بجای آوردند و مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند
وکتب را زیر دست و پای انداختند و حسن در اوائل شهور سنه ... مراجعت فرمود و بخدمت پدر پیوسته شرح حالات باز نمود
خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی را از پیش خود گرفت و در غایت استقلال ... و دمشق خواجه بن چوپان بعد از پدر ...
حال پروانه سلطان ابوسعید را از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بر خاطر اشرف گران آمده در خلوتی شرح ...
خویش بعضی از ترکان در میان نهاد و یکی از ایشان مجال خباثت یافته گفت دمشق خواجه با یکی از قنقایان اولجایتو سلطان
که در قلعه سلطانیه می‌باشند ... نسبت ... نموده هر گاه دمشق ... مجبور ... بیقید ...
که داخل شهر رسید سبیع و ... عشق دمشق را ایران داشت که بجهت ... سلطان واقف
گشته فرمان همایون بقتل او صادر یافت اما چنگیس ... از ... آن بود که باین فعل اقدام نماید بسبب اشفاق
و دران روز سری چند از قطاع الطریق گردستان آورده سلطان فرمود که آنرا بر دروازه آویختند که
ابن سر چوپان و اتباع اوست که بجنگ خراسان در دست امرا کشته شده اند و دمشق خواجه از شنیدن
این خبر ... دست داد و پیاده و پس از قلعه بیرون تاخت و روی بجانب ... نهاد و سلطان ...
واقاولو را بگماشتن او فرستاد و با آنکه دمشق خواجه دران روز اسبی داشت که بهترین اسبان الوس ...
بود و در زیر ران داشت مصر خواجه و آقاولو بوی رسیده نزد آن اسب ... که تند اسب چوپان ...
شطرنج از رفتار باز ایستاد و هر چند دمشق خواجه خواست که بدست سیاست آن اسب را ...
میرزنش لاجرم خیال جنگ نموده قبضه شمشیر را گرفت تا برکشد تیغ او از نیام بیرون نیامد
بوی رسیده خواست که نعشش را با سر بساز آقاولو گفت دمشق اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان
توان کشت مصر خواجه پیش پادشاه رفته و کیفیت حال باز گفت سلطان جهت ... اهل ...
و مصر خواجه را با آقاولو فرمود و روز پنجم دمشق را بضرب شمشیر مصری بانجام رسانیدند و دران روز که
شوال سال هفتصد و بیست و هشت بود تمامت قرابات و اسباب تجمل و حشمت دمشق خواجه بباد غارت
تاراج رفت و منعی که بامداد آن روز چاشت نداشت بوقت شام از مال دمشق غنی گشت و چون آن
هم از هم بگذشت سلطان ابوسعید بهادر خان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امراء خراسان فرستاد

که در گرفتن و کشتن امیر چوپان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین باطراف دیگر ولایات
فرامین مطاعه ارسال نمود که از ذریات چوپان و چوپانیان اثری نگذارند و نفس نفیس از سلطانیه
نهضت فرموده بقزوین شتافت و درباب اجتماع جنود ظفر ورود احکام تاکید تمام نفاذ یافت
و قاصد سلطان در باد غیس بهرات با اردوی چوپان رسیده و نشان واجب الاذعان را بپنهان بامرا
رسانیده ایشان را علی الفور مخالفت چوپان نویان محال نمود لاجرم با شقاق پیش آمده در ثلث حال
بازگشته و از رضا بقتل دمشق خواجه ابرا از ذنب کرده در اظهار موافقت و اتحاد مراسم مبالغه بجای آوردند
و چوپان بر قتل پسر جزع و فزع نموده چون مجلس بخشت پسرش بر گیرش امیر حسین بن مظفر رسانید که
من بعد صحبت ما و سلطان ابوسعید در هم تکلیف دور بعهد و پیمان امرا اصلا اعتماد نیست مصلحت دولت دران که میرزا
سلطان ابوسعید را ... که از سلاطین الوس جغتای و ... تمام ممالک خراسان را بدیشان حواله داریم
اگر سلطان ابوسعید به جنگ آید با وی مقاتله نماییم و الامر کاه ... و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده
دل خود را ... و ... ایشان چوپان این سخن را از حسن نپسندید و گفت ... لشکر ... بازوی خویش قوی شده
گفت علا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید و خیال قتال بخاطر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر
که خمیرمایه آن فتنه بود ... جلوه ... و جلادت کرد که با تمام همراهان تا بدین ... و ... متحیر شده
مجال ... و ... نیافت و از جلادت ... که مردم از میان ... جلا و رسید و ... این
تنها جهت ملک نصرة الدین بجانب چوبان کرت ... و گفت ... که ... از آن ... گفته ... از جهان
نباشد ... همانا که از سر انجام او ... بعد از آن امیر چوپان با هفتاد هزار سوار که دران زمان همراه
داشت رایت عزیمت بجانب عراق و آذربایجان برافراشت و امرا و نوئینان نیز ... که دیگر با وی
مخالفت ... و چون منازل و مراحل قطع کرده به سمنان رسید بجانب ... معاودت نمود شیخ علاءالدوله
رفت و دیگر بمجلس شریف شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورده که از وی روی گردان
نشوند و از آن حضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات نموده ... موعظت و نصیحت ... غضب سلطانی
را فرونشاند تا بار دیگر ... مقام عنایت و رعایت آید و جمعی را که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده‌اند
بوی سپارد و شیخ رکن الدین علاءالدوله ملتمس چوپان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه
جهانبان شد و بعد از وصول سلطان ... تعظیم و احترام شیخ بتمام نمود و او را در پهلوی خویش نشانده خود
بزانوی ادب نشست و شیخ در باب اصلاح جانبین و انطفاء نایره نزاع سخنان بر زبان آورد ... مؤثر
نیفتاد ... تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امرا آن ...
را ... منافی مقام مخالفت و معاندت راسخ قدم و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم ... بازگشته
آنچه گفت بود و شنود به سمع امیر چوپان رسانید و او از شنیدن ... بروی ... تهدید فرموده
چوپان نیز ... از سمنان روان شد و چون بمنزل قزوین رسید که میان او و سلطان کرده ... پیش بود
امیر محمد ... که خال سلطان بود و امیر ... با سی هزار سوار ... و چوپان ... چوپان شده
و به سلطان پیوسته و چوپان با باقی امرا و لشکریان ملاقات شد و از راه ... بولایت خراسان
آورد و سایر امرا ... جان او پریشان گشته ... چوپان ... شاهزاده ... که خواهر
سلطان ... و ... چوپان ... عنان ... که ...
عنان بازکشید ... از ... شده ... که ... ملک ... الدین
کرت که ... چند روزی ... هرات ... که ... صاحب ... مرکب
هراة ... و ... چت ... بادشاه ...

غدر قتل نمودند و امیر نوروز را گرفته تسلیم قتلغشاه نمودند و چون نامه امیر چوپان بعنوان [illegible] رسیده بود و سخن آن مشفق
را نشنوده و بهرات رفت ملک غیاث الدین بموجب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورده و چوپان را در منزل مناسب
جای داده و اظهار اخلاص و نیازمندی کرده و در آن ایام نشان [illegible] سلطان رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیابی
دستگیر ساخته [illegible] و چنین واقعه [illegible] ملک [illegible] و ملک حقوق تربیت
و رعایت چوپان را نابوده انگاشته جلاد [illegible] فرستاد و چوپان آغاز اضطراب کرده و درخواست کرد
که ملک با وی ملاقات نماید و این التماس [illegible] واقعه ناگزیر [illegible] وصیت فرمود
اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند و اگر خواهند که نشانی برند [illegible] یک انگشت او را [illegible]
روانه گردانند دویم آنکه پسر او جلاو خان را که جوانی بود در کمال قابلیت [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان را چشم بروی افتد [illegible]
حرکت آن [illegible] سیم آنکه [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] که در آن بلده
طیبه ساخته بوده دفن سازند ملک [illegible] قبول این ملتمسات [illegible] اشارت نمود تا جلاد چوپان را
هلاک ساخت و انگشت او را بعراق فرستاد و آن نشانه [illegible]
[illegible] ملک غیاث الدین عزم ملازمت
سلطان [illegible] بغداد خاتون بحرم پادشاه [illegible] و اعتبار [illegible]
[illegible] سلطنت
آشیان [illegible] بغداد خاتون [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] امیر چوپان و جلاو خان [illegible]
آوردند [illegible] سلطان ابوسعید مبلغ [illegible] حاجیان [illegible] آن دو تابوت
همراه ببرند [illegible]
[illegible] حاجیان [illegible]
[illegible] امام [illegible] حسن بن امیر المؤمنین علی علیه السلام دفن کردند [illegible] امیر چوپان
در قبله [illegible] رسول [illegible] افضل الصلوات [illegible]
مذکور است که امیر چوپان [illegible] داشت [illegible]
عبادات [illegible] مصر و شام [illegible]
و آب جاری [illegible] **ذکر اولاد امیر چوپان**
چوپان [illegible] امیر حسن [illegible]
[illegible] در زمان دولت سلطان ابوسعید [illegible] اصفهان و فارس و کرمان حکومت [illegible]
[illegible] سلطان از چوپان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ولایت [illegible] خان [illegible]
خان [illegible] امیر حسن [illegible]
جنگ [illegible] امیر حسین
حاجی بیک [illegible] شیخ حسن کوچک [illegible] سلیمان خان
[illegible] امیر چوپان امیر تیمورتاش [illegible]
برادر [illegible]
[illegible] ملک اشرف [illegible]

نسبت به تیمورتاش در مقام شفقت و التفات سلوک نمود و چون دید که پیشتر اعاظم آن ولایات معتقد او شده اند
[illegible] سلطان ابوسعید فرستاد [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] خاتون [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر چوپان محمود [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] شیخ حسن کوچک
[illegible] امیر چوپان [illegible] بغداد خاتون [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible] **ذکر [illegible] بغداد خاتون [illegible] سلطان [illegible]**
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد خاتون [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
خاتون [illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بغداد خاتون [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] بغداد خاتون [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
ذکر [illegible] خواجه غیاث الدین محمد بن رشید [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] خواجه رشید الدین فضل الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] امیر چوپان [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه غیاث الدین محمد [illegible] خراسان [illegible] خواجه علاء الدین [illegible]
[illegible] خواجه علاء الدین محمد [illegible]

بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته باحیاء مراسم عدل و احسان و اعلاء معالم امن و امان اساس
سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام نمود و در تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین اجتهاد تمام فرمود و نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب اکرامش نشو و نما پذیرفت
و ریاض امانی علما از زلال قطرات احسان بی پایانش صفت طراوت و نضارت پذیرفت تا تاثیر
تو ارده آواز بر عالمیان گشت در دولت باز چار مغز این کهن جهان کرد بلیغ گهنت جوان تو جوان کرد باز و چون
رایت اختیار و اعتبار خواجه غیاث الدین محمد در غایت و نهایت ارتفاع سر بفلک دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان
رشیدی بی ادبی کرده بودند متوهم شدند و آن خواجه نیکو سیرت بخلاف معتقد ایشان بانجاح امید ایشان کوشیده نظم
کرمت و احسان کرد ایشان بیت و در پیش از آنکه بی جرم نوکی داوری داشتی نظر آری از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوه
فضلا آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق نفحات این حکایت بر صفحات مطلع السعدین تافته که تاری طغای به
کوچ تقاین کبوقا در اوایل چنین رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابو سعید می بود و امیر دمشق خواجه بن چوبان
امارت ظلم و ضلال در ناصیه احوال و مشاهده فرموده چنان ساخت که مانند بخت و ادبار از آن شد او وی
پادشاه کامکار مهجور گشت و تاری طغای اسپ قانت تر و امیر چوبان برده و چوبان از غایت نیک نفسی و مشفق
از قصد تیغ کیش منع کرده او را دیگر که ملازمت پادشاه بر میان بسته فرصت می بود تا تاثیر مزاج صاحب تخت
تاج بانسبت بچه پایان فهم نمود و آنگاه شرارت و خیانت کرده و در اسپان آن دو دمان سعی موفور بجای آورد
و چون این مهم برحسب مدعا او از پیش رفت اموال و جهات فرزندان او از حد تر و کات امیر چوبان و اولاد او بجهت
رایت نخوت برافراشت و بحکم یرلیغ ضبط ولایت خراسان را پیش نهاد همت ساخت و پس از آنکه بدان ولایت
رسید آغاز عناد و لجاج با ملک غیاث الدین کرت کرده میخواست که توابان هرات را بتصرف خود در آورد
چون خواجه غیاث الدین وزیر حامی ملک بود و آن مهم از پیش نتوانست برد و در وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی
ظفر قرین بجانب هرات میرفت تاری طغای یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر همراه او فرستاد تا یاغی جهات ملک
بجاروب غارت و تاراج برفت و در ولایت خراسان دست بظلم و بیداد برآورده اموال سپاهی و رعایا را باقی بیستاند
و در هر چند روز بعلتی اقتدار مال بطرف ولایات میراند و چون اخبار این افعال ناهنجار بسمع سلطان سعید رضی بحسب
جهت کسر شوکت او بجانب خراسان روان کردانید و تاری طغای قبل از وصول لشکر منصور خبر خشم سلطان را نسبت بخود
شنیده و بوجهت تدارک آن متوجه گردیده و در اثنای راه آن در امیر پیر محمد رسیده و با هم خلوت کرده
مراسم اتفاق و اتحاد بجای آورد و در خاطر ناصبارک بدان قرار داد که بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را
بقتل رسانند و بعد از آن در مقام خدمت آمده مزاج شهریاری را با خود رام گردانند و چون میدان اندیشه که هر یک
پادشاه و نیز با ایشان درین امر موافقت خواهد نمود و مستعد ترداد و فرستاد و کیفیت اندیشه خود را اعلام نموده
و چنان مواضعه کردند که تاری طغای بسلطانیه رود و اگر تواند پادشاه را در قصد آن دو عزیز با خود موافق سازد
هو المطلوب و الا گر باشد اهم بنای حیات سلطان بر کند و هر کاه او داده دارد دیگران را اعلام نماید آنگاه دو امیر شیرود
در قزوین متوقف شد تاری طغای بسلطانیه توجه نمود علم و پیدا و کرده و بعد از آن معلوم شد و او را بجای کار و راه غیاث
و بغداد خاتون که قتل چه و در او را شمه اصلا نتوانست بمیدان آخته بود که امنیت اتفاق بسیار آغاز نهاد و در آن جهم تاری طغای بسر کشته
با امیر تورین ملاقات کرده و حقیقت اتفاق دو امیر شیرود و علی پادشاه را بر زبان آورده و از وی موافقت طمع داشت
و تورین او را با همه و فریفته صورت حال با خواجه غیاث الدین محمد باز گفت و سلطان ابو سعید از بعضی بیگانگان شخص
حدیث استماع فرموده و اندیشه بود که آن عقده مشکل را بانامل تامل بکشاید و در آن اثنا تاری طغای بجمعی از نوکران خود
مکال و مشوع ساخته در مدرسه که متصل سرای خواجه غیاث الدین محمد بود باز داشت که هر گاه جناب وزارت پناه از خانه خود
بدر آید و دست بردی نمایند و خود مسلح بسته بار اطراف و مشاهده و گفت میخواهم که خواجه را در خلوت به بیند و بر در خانه و گفت که

حکم یرلیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح تردد نکند و وزیر را و امرا را با نگاه داشته و نوکرانش را تیر اندازی قبول
نا رانده و تاری طغای را تنها بخانه در آوردند خواجه آغاز ترانه و چاپلوسی کرده گفت نوکری باید ساخت که بخدمت
پادشاه با من ابواب الطاف معطوف مشغول کرد الخواجه این سخن را قبول فرموده فرمود که تاسوار شوید که من تیر
آمده بخدمت پادشاه و وی چنین خیال شمارا رسد تاری طغای بسیار ترسید و نوکران خود را بسته بجهان خیال برد
و در پیش پادشاه و چون بسرای خواجه غیاث الدین محمد در دیگر ترا دانست خواجه از آن در حد ارشد و بخدمت
پادشاه شتافت و صورت حال عرض کرد و اینکه چند روز است که تاری طغای با سپه خیانت سلطانی آمده است و اکر
سعادت بساط بوسی میکشد پادشاه از غایت سلامت نفس در ترتیب شده فرمود که هیچ میدانی که تاری طغای در حق
تو چه اندیشه دارد و خواجه عرضه داشت که حقیقت این در کلام و منظور نظر التفات پادشاه هر کس که چیزی در باره من
اندیشد مقتضای و لا یحیق المکر السیئ الا باهله و عاید گردد و سلطان همان لحظه یافته و قتل تاری طغای فرمان داد و آن
حرامزاده در همان لحظه از آن حکم خبر یافته به بیرون شتافت بخیال آنکه خود را بخراسان رساند و در پیش امیر چوپان
لشکریان آنجا را جمع کرده و سلطان خواجه لولو را از عقب فرستاده و بوی نتوانست رسید الاجرم ایلچیان با امثال
واجب الاذعان بهر طرف روان ساخت که هر جا تاری طغای را یابند بند کرده بپای تخت رسانند و
آن بدبخت بجهت دوری و دیرکرده نزد وی آمده یکی از نوکران را جهت آوردن طعام بیرون حاجی بقال فرستاد
و آن مرد بوده و فرستاده و حاجی ایلچیان گفت واقع را بنوشته با جمعی سوار شده او را گرفت و دست و گردن
بست و بسلطانیه برد و بعد از آن سلطان حشمت آیین کیان قهرمین فرستاده تا او را بشمشیر بر اغتیر به دار الملک
رو در غره شوال سنه سبع و عشرین و سبعمایه که عید فطر مسلمانان بود آن دو نامسلمان قربان شد مردود سنه
ثمان و عشرین و سبعمایه امیر شیخ علی با امارت خراسان و خواجه علاء الدین محمد بوزارت آن مملکت نشان متعین گشتند
و بعد از وصول آن تجار رحمات ظلم و بیداد تاری طغای را از ایام مراسم منعدم گردانیدند و باندک زمانی بار دیگر آن
بلدان را بر حد معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمایه امیر محمود شاه که سالها در ممالک
سلطان بسر برده بود و بغایت مقرب گشته تمغ بوده در فارس حکومت مینمود از آن منصب معزول شد و مشرف
ایالت آن ولایت باسم امیر مسافر قیناق در قلم آمد و چون امیر محمود شاه در شیراز انتقال اسباب و املاک
که علی حصل آن مدت نادان بود از قول خویش نهایت محزون گشته امیر محمد و امیر حسین قتلغ و امیر سلطانشاه نیکروز
و امیر محمد بیک را که از جانب مسافر قیناق شکارتام در خاطر داشته با خود متفق ساخت و با جمعی کثیر سوار شده بیکبار بخانه
مسافر شتافت و مسافر که از آن اب بلا نجوع و محیط دیده بهر حیله که توانست بخانه سلطان گریخت و امرا تا در کاه پادشاه
رفته تیری چند بر در دیوار زدند و مسافر را طلب نمودند و حال بر سلطان تنگ شده تر و یکبار بدان سپید که مسافر را بدیشان
سپارد و در آن اثنا امیر مسیو رخان بن چوپان و خواجه لولو با جمله مامور بدو سلطان عالیمقام آمدند و امرا و اعیان
شان مراجعت انعطاف پادشاه و یکیک از ایشان را گرفت و حکم بقتل فرمود و اما خواجه غیاث الدین محمد خون ایشان را
در خواست کرده و امیر محمد و امیر حسین قتلغ را بخراسان پیش امیر علی قوشچی فرستادند تا محبوس گاه دارد و سلطانشاه و نیکروز
در قلعه سپیده بان محبوس شد و محمد چلبی در روم و محمد قوچی در نطنز و محمود شاه در قلعه طبرک اصفهان و مسعود شاه بن
محمود شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن فرستادند و تا مادام این طایفه در مواضع مذکوره بودند تا وقتی که سلطان ابو سعید
درگذشت که محمود شاه که در آن اوان حریه او بقلعه و اعتاض مبادل گشت ذکر وفات پادشاه جهان گیر سلطان ابو سعید
در تابستان سنه ست و ثلثین و سبعمایه که از غایت حرارت هوا جوشن در تن مبارزان صف شکن در اضطراب
و زبان بود سلطان ابو سعید بهادر خان جهت دفع سپاه دشت قبچاق استماع نموده بجهت دو اوان نهضت فرمود
و در آن سفر مزاج پادشاه بجهت دو برادر نیم استقامت انحراف یافته بر حد تمام هفت شتافت و بعد از دو هفت
از ترک صحت دست داد و سلطان عالیمقام بحمام رفت و مرض نکس کرد و بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه را زهر خورده

و در میان ایشان [illegible] بطور در ساحت بغداد تا خاطر [illegible] استقلال داد و بغداد از ترتب گشت و سلطان در مکرات ارشاد ده
کار از تدبیر برنامه [illegible] و گذشت [illegible] بر تقرار [illegible] گذشت کار از آن [illegible] و مستعد مرحظر [illegible] مسطور است که سلطان ابو سعید
در اواخر ایام حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه را در سلک خواتین خویش منتظم داد و بغداد خاتون که الشاق [illegible]
نیابران بغداد خاتون را بزهر دادن پادشاه و جسارت نمود و بدان سبب ملایر [illegible] شریفش بحرارت آن جهانی پرواز
فرمود و بعد از آنکه قاآنی ارغون خان با اتفاق بغداد خاتون بنت چوپان و دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را متفاوت
جرائد [illegible] سلطان ابو سعید بهادر خان مسطور [illegible] محمد حسب شرع شریف اجتماع [illegible] و برادر زاده او و دو [illegible]
جایز [illegible] و سلطان ابو سعید در سلک اهل سلام انتظام داشت پس بایستی قبل می باید شد که سلطان ابو سعید
بغداد خاتون را مطلقه گردانید بعد از آن دلشاد خاتون را در سلک زوجات کشید القصه در پنجم ماه ربیع الآخر
سنه خمس و ثلثین و سبعمائه سلطان ابو سعید [illegible] از نشیمن [illegible] بکوتاه کرد و روح شریفش روی بجانب
ریاض قدس آورد و افسر زر [illegible] سلطانی که [illegible] قیصر فرو نیامده بود روی بر زیر خاک نهاد و تخت فرو
بنت خاقانی [illegible] جهت [illegible] بود [illegible] گوش انشاد بیت اگر بگویم تاج و سوزد و تخت گاه شده [illegible]
بنده وال دولت سلطان ابو سعید امرا و ارکان دولت در لباس سوگواری متقابل فریاد و افغان و زاری
جهت مظهر [illegible] انجمن و تجهیز کرده بسلطانیه بردند و در مقبره که در نواحی آن بلده جهت مصلحت نام آنها
بوده بخاک سپردند بیت [illegible] روانش [illegible] باد [illegible] جهان شاد و منصور باد ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلای اعلام
که معاصر بودند آن پادشاه عالیمقام
از جمله حضرات علمی و سادات کبری که شامل حال [illegible] شهریار عالیشان
سلطان ابو سعید بهادر خان بود یکی آنکه زمان [illegible] نقش بشرف وجود [illegible] بود و صافی طویت اقران و
که باطن [illegible] مطلع اشعه لمعات فیض نامتناهی بود و ضمیر منیر پر تشش مهبط انوار حقایق نامتناهی
و دیده [illegible] مشاهده اسرار عالم [illegible] صفات [illegible] بگزیده [illegible] و صفت قدرت ایزد تعالی
امامت [illegible] تمام کرام [illegible] بیت [illegible] توان نوشت امام [illegible] نسل محمد علیه السلام یعنی سلطان [illegible] معارف
مقتدای اولیای مواهب [illegible] اصحاب علم و عرفان قدوه ارباب تحقیق و ایقان مخصوص [illegible] سعادات ازلی
قزوینی شیخ صفی الحق والحقیقة والدین اردبیلی روح الله تعالی روحه و او [illegible] تعیین شده در آن اوقات ترک
تا چند روز [illegible] آستان او [illegible] آنحضرت را که حاجات [illegible] شده [illegible] پیوسته [illegible]
اخلاص [illegible] لازم الاحترام او را [illegible] خاطری [illegible] با وجودی که از [illegible] و آن مهر
سپهر ولایت [illegible] در اطاعت فرمان او واجب الاذعان [illegible] شرایط اهتمام بجای می آورد
و چون در وقت ذکر نسب همایون زمان [illegible] مسکون یعنی حضرت شاهی [illegible] خلد الله ملکه [illegible]
شمه از احوال آن قدوه اولیای [illegible] که [illegible] آنحضرت [illegible] مرقوم کلک [illegible] خواهد شد درین مقام
مشکین شامه از [illegible] در این باب [illegible] دیگری از مشایخ آن زمان شیخ شرف الدین صوفی درگزینی است
و شرف علم و عمل [illegible] داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایا [illegible] و این سخنان
بعرض سلطان ظفر قرین میرسانید و پادشاه آن سخنان را بسمع رضا می شنید وفاتش در سنه اثنی و عشرین و سبعمائه در
بلده درگزین اتفاق افتاد و هم آنجا مدفون شد و دیگری از آن جمله شیخ سعید الدین فرغانی خواجه حافظ و شیخ نور الدین کیل فرغانی است
که در سلک اخیار شیخ نور الدین کیل انتظام داشت و شیخ سعید الدین عالی همت [illegible] بود و [illegible] حمد الله مستوفی خانواده
و امرا و لشکریان او بر دست او مسلمان شدند و وفاتش در ماه محرم الحرام سنه ثمان و عشرین و سبعمائه
در [illegible] روی نمود و مدت عمر شریفش [illegible] سال بود و دیگری از آن جمله عارف اسرار الهی شیخ رکن الدین علاء الدوله
سمنانی است حمد الله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده [illegible] که شیخ علاء الدوله [illegible] ملک
شرف الدین سمنانی است او در زمان ارغون خان [illegible] بوده و پدرش در مرتبه وزارت بود از آن

تایب شد و در عبادات درجه عالی یافت و در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد
بن محمد البیابانکی [illegible] از ملوک سمنان بوده و در پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت اشتغال گرفت و در [illegible]
چند [illegible] در سنه ثمان و ثمانین و ستمائه بوقت مراجعت از حجاز در بغداد بخدمت شیخ نور الدین عبد الرحمن
[illegible] رسید [illegible] و ثمانین و ستمائه اجازت ارشاد یافت و بعد از سنه عشرین و سبعمائه در خانقاه [illegible]
[illegible] سال صد و چهل [illegible] و چهل [illegible] و گوید در [illegible] بوده در خانقاه شیخ رکن الدین علاء
[illegible] و دیم رجب سنه ست و ثلثین و سبعمائه در برج [illegible] اتفاق افتاد و در [illegible]
علاء الدین عبد الوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هشتاد و هفت سال [illegible] طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله
کتاب [illegible] مشهور است و دیگری از آن جمله شیخ اوحدی اصفهانی است و در نفحات تحریر یافته که چنان
[illegible] ارشاد [illegible] که شیخ اوحد [illegible] از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی است و این نسبت [illegible] است که شیخ اوحدی
[illegible] دیوان شعریست در غایت لطافت [illegible] مشتمل بر حقایق و معارف [illegible] وزن و اسلوب
حدیقه شیخ سنائی جام جم نام و در آنجا بسی لطایف [illegible] و [illegible] سبعمائه آن کتاب
با تمام رسانیده وفات شیخ اوحدی در [illegible] اتفاق افتاد و در مراغه [illegible] مدفون شد [illegible]
و از اعاظم علمای آن زمان یکی قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین احمد الایجی است و آنجناب سرآمد فضلای
محققین و افضل علمای [illegible] بود و در [illegible] ایام شباب بتحصیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق
گشته با فادت [illegible] مشغول [illegible] با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت مسلوک
و پیوسته مدح و ثنای جناب صاحبی را در [illegible] مصنفات خود می نگاشت شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه
متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی و بیان از جمله مولفات آن فاضل [illegible] ست که بنام
نامی خواجه غیاث الدین محمد در سلک تحریر کشیده و الحق کمال علم و دانش خود در آن رسایل بر خواطر
ظاهر کردانید و وفات قاضی عضد الدین در شهور سنه [illegible] علیه الرحمة والرضوان من الملک الرحیم
و دیگری از آن جمله [illegible] مولانا قطب الدین رازی است و آنجناب را تربیت خواجه غیاث الدین
[illegible] مطالع و شرح شمسیه را بنام شریفش تالیف نمود و از آن جمله دیگری خواجه عبد الرزاق بن الفوطی است که
در علم حدیث و فن تاریخ مهارت تمام داشت وفاتش در [illegible] سنه ثلث و عشرین و سبعمائه اتفاق افتاد
شعرای آن زمان یکی مولانا جلال الدین عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد [illegible]
[illegible] و از آن جمله دیگری فخر الدین [illegible] احمد مستوفی است
است و از آن جمله منظومات اوست این مطلع شعر [illegible] زلف [illegible] و از جمله
[illegible] حمد الله مستوفی قزوینی است که در سلک [illegible] خواجه رشید الدین
فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آن صاحب سعید تصنیف کرده
و از جمله مولفات حمد الله دیگری نزهة القلوب است و از آن کتاب کمال فضیلت و جامعیت حمد الله [illegible]
[illegible] عجایب و غرایب عالم و خواص اشیا [illegible] ذکر اریا خان [illegible] پادشاه خان که [illegible] قبل از وصول
سلطنت اریا کاون [illegible] بهادر [illegible] بوجب که اریا کاون [illegible]
بن ارتق بوکا و سلطان ابو سعید بهادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان کسی که
شایسته امارت و شاهی باشد نمانده این کار به اریا کاون میرسد و در آن وقت که سلطان ابو سعید [illegible] کرد
خواجه غیاث الدین محمد رشید قاصدی [illegible] نزد اریا خان فرستاده او را بار دو طلب نمود و چون سلطان [illegible]
[illegible] امرا و اعیان چنانچه رسم و آیین ایشانست اریا کاون را بر تخت خلافت نشاندند و تاج مرصع بر سرش
نهادند و امرا چون [illegible] در خدمت ایستاده هر یکی بجای خود ایستادند و آرزو [illegible] سرور [illegible]

و نوای عیش و عشرت بزنگار ناامید رسانید و روز دیگر اربا خان زبان بشکایت سرداران نوئینان
کشاده گفت نه ما تنها سلاطین سپاه تو چغول و چشم بقید نهیم موجب تاج زرنگار کلاه فرو سر و بجای اکلیل فیروزه و کار نگرند
قسم مرا سپاس است از شکر متابعت و موالفت و از من مروت و شفقت و مناسبت او ارکان دولت بپیوستند
سلطان ابوسعید بخشش رساخت و روز جمعه در مسجد رفت لقب آورا معز الدنیا و الدین خواندند و پادشاه بخشش و تاج
و خاید لعنت رشید و سلطانی قبای بود بر بالای وزیر نشد و رشید سلطانی خلعتی بود قامت و قامتش را بیارزند
ای قبای پادشاهی جانباز · تاج شاهی را فرو از زر لولای تو · اما چون رسانیده دولت ایشان بود و روز کار ناسازکار آن
شهریار عدالت شعار را امان نداد و هم در اوایل ایام اقبال مشغول باحوال ملک و ملتش یافت و امیر علی پادشاه خواجه
نمود در سابع شهر رمضان بن الجاپچین بوتیمور چوپت و اربا خان منهزم شده وزیر ببطرفی گریخت و تخت تو
غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن
اربا خان بنیز بجنگ دشمنان افتاده و در پنجم شوال همان سال بمقام اوجان از عقب وزیر روان گردید
مجملی از وقایع ایام دولت اربا خان و ذکر بعضی از اسباب طغیان مخالفان
چون اربا خان بر سریر سلطنت متمکن گردید با خود اندیشید که آنجماعت را که در زمان سلطان ابوسعید معتبر بوده اند معدوم نشوند زمام امور ملک بقبضه اقتدار
من قرار نگیرد بنا بر آن یافت باران اتفاق بعضی از امرا و اعیان را پیش نهاد همت ساخت و بحکم بغداد خاتون را که
بنظر استخفاف در وی می نگریست به پیشی پادشاه او زیک و زهر داد و در سلطان ابوسعید متهم داشت و در آخر ماه
ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمائه بقتلش فرمان داد و خواجه لولو در حمام آن بیچاره را کشید و در آخر ماه
اربا خان در میان سپاهیان لشکر یاغی شد و تند شروان کشید زیرا که پادشاه او زبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان
داشت و بعد از فرار ب ... اربا خان طایفه از سپاهیان را از آب کر گذرانیده تا از عقب او زبکان
روانه شدند و او زبکان دو دوبار ایشان بایستادند و انجمن موجب انهزام مخالفان شده اربا خان مظفر و منصور بازگشته
مراجعت فرمود و شاهزاده و ساتیبگ بنت اولجایتو سلطان که سابقا در نکاح امیر چوپان بود و بعد از وی داوود
در روز ... همان سال امیر محمود شاه اینجو را بتهمت آنکه با زاده و کوخان را در خانه خود پنهان کرده
واعیه خروج دارد بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه امیر مسعود شاه و امیر شیخ ابو اسحاق از تبریز بیرون رفتند
نما و مسعود شاه بروم پیش امیر شیخ حسن رفت و شیخ ابو اسحاق ببایزید بکر ... بازگشته با امیر علی پادشاه که خال سلطان ابوسعید
بود و از مخالفت اربا خان دم میزد ملحق گشت و هم در آن ایام اربا خان توکل قتلغ را که پیش از آن بمکاری قاآن می پرداخت
باد و سر خورشید منظر سپاه پایت کرده بعد از آن حال زمره از امرا مانند امیر محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه
نیکروز و محمد بیگ که در عهد سلطان ابوسعید متفق بوده اند نجات یافته ملازمت اربا خان نشتافتند اما
جاذب بود از او و کریختند و امیر علی پادشاه رفته در پادشاه اقامت گزیدند و در آن اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابوسعید
حامله بود خواجه لولو را بکشت و امیر علی پادشاه رفت و در پادشاه مفتون ... ماهی خاتون که پسر سلطنت اربا خان بشما
پادشاه از قوم اویرات بود و از نسل تنکز و شکر و در زمان تو با قاآن چوپ بار بتی بود که نشد اعلی ایاتی
مقابله و مقاتله میخوانده اجرام مبتلای الحب یتوارث و البغض یتوارث امیر علی عداوت اربا خان را پیش نهاد
همت ساخته موسی خان بن علی بن بایدو خان را بپادشاهی گرفت ذکر آرایش رایت دولت موسی خان امیر علی پادشاه و
بیان انجام روزگار اربا خان و جناب وزارت پناه چون امیر علی پادشاه با جمع جمیع سپاه بیک گیر
موسی خان را بسلطنت بر داشت و همت بر دفع اربا خان مصروف گردانید و علم عزیمت بطرف الغ داغ برافراشت و اربا خان
از پادشاه بپسید و بنابر استصواب صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بعزم قتال نهاد و پیش از تلاقی
بعضی از امرا بمخالفت ایلچیان تو و خواجه غیاث الدین محمد فرستاد و پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت

و سرداری سپاه بامیر علی پادشاه تفویض یابد تا این فتنه تسکین پذیرد و وزیر باین سخن التفات نکرد و بزبان
آورد که شعر نشوم خاضع عدو هرگز · گرچه بر آسمان کند پیکان · باز کنجشک را نه فرمان · شیر روباه را اسیر نکند · در خلال آن احوال
اربا خان قصد کرد که زمره از امرای قدیم که بهوا داری امیر علی پادشاه متهم بودند از میان بردارد و خواجه غیاث الدین محمد
از غایت حزم و پیش بینی ایشان را بگذاشتن نگذاشت و گفت بیت چو جای مصدر از نیش سر نگه · و در روز چهارشنبه سابع عشر رمضان
سنه ست و ثلثین و سبعمائه بجنوب هر دو لشکر را با یکدیگر ملاقات افتاده و حربی در غایت صعوبت دست داد و در اثنای استعمال
نیران حرب وزیر و سپاهیان مشغول او و امیر محمد ایسن قتلغ و سلطان شاه نیکروز از اربا خان روی گردان شده بامیر علی پادشاه
پیوستند لاجرم موسی خان و امیر علی پادشاه نصرت یافته اربا خان و وزیر بهزیمت بطرفی گریختند و مخالفان از عقب شتافته
خواجه غیاث الدین محمد را در سر کند آن مرا غه دستگیر کردند و تزد امیر علی پادشاه بردند و امیر علی اگرچه از آن
وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورد و میخواست که بجان او زینهار بخشد
نرسانند اما جماعت از امرا در شهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور آن
خواجه عادل فاضل عالم نواز را شهید گردانیدند و اربا خان را نیز در آن چند روز در ولایت مجلس گرفته
باوجان بردند و بحکم موسی خان با ولاد امیر محمود شاه اینجو سپردند و ایشان در ثالث شوال سال مذکور بقصاص
پدر او را بقتل آوردند و معنی آیه کریمه من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ظاهر گردانیدند و بعد از این واقعه بیشتر
منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمان غارت و تاراج یافته چندان کتب نفیسه و اوراق مرصع و نقود و اجناس
و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید و از ثمرات مصیبت آن وزیر و از مصیبت
علما اعلام را تاج مکرمت از سر بیفتاد و فضلا و کرام را خلعت شکیبائی بمهجوری دست داد و کی از ایشان میتی چند در مرثیه
آن وزیر پادشاه نشان چندبیت در سلک بیان کشیده چند بیت از آن در خاطر بود در سلک تحریر منتظم گردید
جای آنست که اختران مروزند · بهر از دست چرخ خاک کند · ور دو مسندان بهرا و جمهور · جامه در برج و بیج چاک کند
دیگر · ناله و آه و درد ناک کند · که وزیری بدان عزیزی · بچنین خواری هلاک کند · در باب جود و سخاوت و ترتیب و رعایت
علما و ارباب روایت حکایات از آن وزیر فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه اشرف زاده
امیر شیخ ابو اسحاق در مملکت شیراز بر مسند فرمانروائی نشسته بود روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین بمجلس شریفش رسید
در اثنای محاوره امیر شیخ از آنجناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت سلطان ابوسعید بهادر خان رعایت و عنایت
بیشتر یافتند یا در اوان دولت من قاضی عضد الدین تبسم نموده جواب داد که صورت حال فقیر آنست که نوبتی
خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه سعید بود در یک مجلس سه نوبت بدست عطایش بجانب من
اشارت کرده و بمجرد آن التفات مرا آنقدر از اسباب و املاک بحصول پیوست که حالا هر سال خراب دیوان ما
عشر ما صلات آن زیادی هزار دینار عراقی حساب شود و از من می ستانند و امیر شیخ ابو اسحاق از تفصیل این حال
سؤال نمود و قاضی گفت یکی از عادات آن وزیر خجسته صفات آن بود که شب جمعه علما و موالی طرح صحبت انداخته
در چهار صفه که از صفای باطن فرخنده و میامنش حکایت میکرد می نشستند آنگاه اعلی خلاف مراتب و مناصب
مجلس جای میداد و بعد از وقوع مباحثه علمی از هر کس سخنی جدید می شنید و با مجموع تر و دیگر میگردانید و اول نوبت که
من بدان انجمن رسیدم در صفه که وزیر منزل گزیده بود جای یافتم و در وسط صفه دیگر نشسته در اثنای قیل و قال
بمعنی که بر من تقدم نمودند بوده غالب آمدم و اینمعنی بران فرمان اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالا نشین
لاجرم بر قاعده مردمی که در آن صفه جای داشت مقدم نشستم و باز بحثی در میان افتاد و بار دیگر مرا غلبه دست داد
وزیر اشارت کرد که دیگر بنشین و من بصفه که آنجناب نشسته بود رفتم و چون کس سیم نوبت در بحث بر علمای آن مجلس فایق
آمدم اشارت نمود و مرا در پهلوی خود نشاند و زر شصا و امای آن مجلس را بانعام خاص نمود و
خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آنجناب را در باب فقیر بدان مرتبه مشاهده نمودند مرا

اینجق ارکه عرض ممنوع و رعایت فرمود و نزد امیر شیخ ابو اسحاق بعد از استیلاء این حکایت مبلغ سی هزار دینار
عراقی که دیوان ایشان او هر سال برسم الوجهات از قاضی میگرفتند بوی بخشید و این کلمه از برکات اولاد کسب
شد [illegible] آثار وزیر مکرمت شعار آن افاضل عادت آثار باین عطیه بهره ور گردید رباعی گشته از منت اقبال هم
[illegible] امور ملک دار نظام * خواهی که شوی در دو جهان نیکونام * [illegible] کوش مدام ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و
مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از هم اربا خان بازپرداخت در موضع اوجان
موسی خان را بر سریر سلطنت جهانبانی نشانده سرانجام تمامی مهام کامرانی را من حیث الاستقلال پیش نهاد همت
ساخت زمام منصب وزارت در کف کفایت امیر جلال الدین عابدی و تاج الدین علی شاه والی نهاد و لوای استقلال برافراشته
بی استصواب امرا امور ملکی و مالی فیصل میداد و جابران نوچیان از مشاهدت [illegible] پای در دامان انزوا پیچیدند و مخالفت [illegible] خود مضمر
ساخته و انتظار وقت میکشیدند و چون استیلای علی پادشاه و قوم اویرات در اطراف و ولایات شیوع یافت امرای
طغای از دیار بکر متوجه روم شده بخدمت امیر شیخ حسن که پسر [illegible] سلطان ابوسعید بود شتافتند و او را بر مخالفت موسی خان
و امیر علی پادشاه تحریص نمودند و امیر شیخ حسن محمد بن یو تقلغ بن [illegible] بن منگو تیمور بن هلاکو خان را پادشاه
برداشت و تسخیر ملک ایران را با خود قرار داده عنان عزیمت بجانب آذربایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه [illegible]
شده در چهاردهم ذی الحجه سنه مذکوره در [illegible] از توابع الاتاق آن دو سپاه بهم رسیدند و امیر علی پادشاه [illegible]
قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که دو پادشاه در سر ملک با هم نزاع دارند چه ضرورت که ما و تو در این خونریزی با ایشان
شریک باشیم مصلحت چنان مینماید که هر یک با اتباع [illegible] و هر کدام از این دو خان که ظفر یابند تابع او
شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول نمود و با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته بایستاد و آتش قتال [illegible]
اشتعال یافت و محمد خان [illegible] هزیمت شتافت و امیر علی پادشاه از دست برد [illegible] خود را
غالب مطلق تصور نموده بفراغ بال در کنار آبی نزول نمود و بتجدید وضو مشغول شد در آن حال امیر شیخ حسن با دو هزار مرد
شمشیرزن از پشته فرود تاخت و بزخم تیر و تیغ جنود امیر علی پادشاه را پاره پاره ساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر راه
[illegible] و محمد خان [illegible] مراجعت [illegible] و اردو [illegible] با امیر شیخ حسن آورد ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغا تیمور
خان از جانب خراسان چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند جهانبانی نشانده
و بضبط امور مملکت پرداخت بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر مرحمت ساخت و دلشاد خاتون را [illegible]
بغداد خاتون که سلطان ابوسعید [illegible] در نکاح درآورد و [illegible] عیش و عشرت و صدای ذوق و مسرت
بایوان کیوان رسانید اما هم در آن ایام بعضی از امرا [illegible] شیوه [illegible] مخالفت ساز داده [illegible]
گرده [illegible] از انجمله امیر محمود [illegible] بجو رستان شتافته چنگ مخالفت ساز داد و امیر علی جعفر خان [illegible]
بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخ علی ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که حکومت و ولایت
خراسان اشتغال داشتند ملاقات کرده خاطر ایشان را [illegible] که ملک عراق و آذربایجان را از امیر شیخ حسن [illegible] میتوان
گرفت و امرا عازم آن طرف شده طغا تیمور بن سودی بن بابا [illegible] بن ابوکان [illegible]
بهادر ایلخانی برداشته و با لشکر عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عزیمت برافراشتند در ماه شعبان سنه [illegible]
بسلطانیه رسیدند و آن ولایت را متصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون از این حال خبر یافت از تبریز علم و رایت [illegible]
[illegible] خراسانیان [illegible] ولایت [illegible]
بسیار کرده موسی خان نیز با ایشان پیوست آنگاه روی بطرف امیر شیخ حسن آوردند امیر شیخ حسن باتفاق محمد خان [illegible]
استقبال نمود و [illegible] سنه مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغا تیمور خان بعد از استعمال سیف و سنان [illegible]
بکران بجانب خراسان [illegible] ساخت موسی خان [illegible] رایت قتال برافراخت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات [illegible]
امیر شیخ حسن گشته موسی خان [illegible] ملک گرفته و جمعی از امرا و لشکر [illegible] جسته و بعد از روزی چند [illegible]

بدست افتاده در روز عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در آن [illegible] بوده متفرق شدند اما طغا تیمور خان چون بحدود بسطام رسید
امیر ارغونشاه بن امیر نوروز قازانی که در سلک امرای عظام خراسان انتظام داشت و در آن یورش [illegible]
[illegible] امیر شیخ علی را [illegible] عید اضحی [illegible] بشمشیر [illegible] بگذرانید و در روز دیگر [illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] ملک عراق و آذربایجان او را مسلم شد و رایت استقلال مرتفع ساخت و منصب وزارت
بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده [illegible] صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بود تفویض فرمود و در شهور
سنه اربعین و سبعمائه امیر محمود [illegible] بود [illegible] ایام [illegible]
[illegible] در قشلاق موغان بپایان رسانیدند ذکر خروج امیر شیخ حسن بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از
وقوع مخالفت امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که بشیخ حسن کوچک اشتهار داشت بعد از توجه پدر بطرف مصر [illegible]
از بلاد روم [illegible] در شهور سنه ۷۳۷ [illegible] جهانگیری بر خاطرش استیلا یافت و در باب تمشیت مهم خود حیله اندیشیده
غلام ترکی [illegible] نام که در [illegible] مشابهتی داشت [illegible]
پوشانیده آوازه در انداخت که پدرم تیمورتاش بیک از جانب مصر تشریف آورد و تمام مردم را این سخن باور آمد
[illegible] و چون این خبر در ولایات آذربایجان شیوع یافت
امرا و اویرات و بعضی از لشکریان که با امیر شیخ حسن بزرگ صفایی نداشتند با امیر شیخ حسن کوچک پیوستند [illegible]
قتال [illegible] رسانیدند و با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردیدند و امیر شیخ حسن ایلکانی بصحوب محمد خان
[illegible] استقبال کرده در بیست و نهم ذی الحجه سنه مذکوره [illegible] تلاقی لشکرها [illegible] بیکدیگر رسیده
و چون [illegible] امیر شیخ حسن چوپانی [illegible] بود و در حین تسویه صفوف آتش قتال [illegible]
[illegible] با وی مواضعه کرده [illegible] در حین اشتعال نیران قتال بجانب آن [illegible]
بن شیخ محمود بن چوپان از امیر شیخ حسن روی گردان شده [illegible] خود پیوست [illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
فرار بصوب تبریز انعطاف داد و محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی افتاد [illegible]
امیر شیخ [illegible] متابع او در عراق و آذربایجان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible] بطرف گرجستان [illegible]
[illegible] و امیر سیورغان [illegible] و تیمورتاش [illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
توجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین [illegible] و باتفاق اقوام اویرات بجانب بغداد [illegible]
گشته در بیان جلوس [illegible] ساتی بیک [illegible] امیر شیخ حسن چوپانی و آمدن طغا تیمور خان بطرف عراق
آذربایجان و امیر شیخ حسن ایلکانی چون خاطر امیر شیخ حسن کوچک [illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] ساتی بیک [illegible] سلطان را بپادشاهی برگرفت و تمام امرا [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] و امیر شیخ حسن [illegible]
عازم [illegible] ساتی بیک [illegible] شیخ حسن کوچک [illegible] آذربایجان [illegible]
و غیاث الدین محمد علیشاه [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ
[illegible] ایشان [illegible] ساتی بیک [illegible] شیخ حسن کوچک [illegible]
و آذربایجان [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] طغا تیمور خان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] ابوسعید [illegible] طغا تیمور [illegible] امیر ارغونشاه و خواجه علاء الدین
محمد وزیر متوجه [illegible] امیر شیخ حسن [illegible]

خدمات پسندیده بظهور رسانید اما چندان فایده بر آن مرتب نگشت زیرا که طغاتیمور خان و امرای خراسان تابع
رای خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مملکت که هنوز بر ایشان قرار نگرفته بود آغاز کفایت کرده و بغیره قطع مضایقه
مینمود چنانچه بر بعضی از املاک امیر شیخ حسن که از زمان دولت غازان خان تا آن زمان از وجهات مسلف بود
[illegible] داشت لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت و لیکن [illegible] اطاعت [illegible] میدانست و امیر شیخ
چوپانی بعد از تحقیق این اخبار عزم رزم و پیکار ساتی بیک و [illegible] خان از دیار بکر با رجان آمده و مقارن وصول
ایشان در روم [illegible] قرابوغ یتیمور تاش را بند کرده بود و در ساعت [illegible] ساتی بیک منتقل کرده بودند
بعد از آن امیر شیخ حسن چوپانی در باب [illegible] سپاه طغاتیمور خان و شیخ حسن ایلکانی تدبیر [illegible] جانب اندیشیده
بجانب خاصه قاصدان [illegible] ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود و [illegible] طغاتیمور خان پیغام فرمود که اگر ایشان
در قصد شیخ حسن ایلکانی با ما اتفاق نمایند [illegible] شاه [illegible] ساتی بیک [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن [illegible] فی الحال [illegible] بعد از آن [illegible]
در قصد ایلکانیان اهتمام نمایند [illegible] بریشان [illegible] کرده و جهانیان از شر [illegible]
خویش در قلم آورده نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاده و او [illegible] شد [illegible] با تفاق [illegible]
اردوی امیر شیخ حسن بزرگ رفت و یکی از نوایش [illegible] و اشته گفت هر چند شیخ حسن آقا با دشمنانی که در بار اولین
[illegible] و ما [illegible] از دوستی [illegible] که [illegible] آن خط را تسلیم نموده بازگشت
و چون امیر شیخ حسن آن سخنان را شنیده و آن نوشته را دیده [illegible] فی الحال [illegible] از
[illegible] طغاتیمور خان [illegible] و آن [illegible] آن شخص [illegible]
[illegible] واقعه [illegible] طغاتیمور [illegible] امیر شیخ چوپانی [illegible] از غایت [illegible] خان شب
خان بطرف خراسان کرد و امیر شیخ حسن ایلکانی [illegible] متبرک [illegible] ذکر بر نشستن

امیر شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن الافرنگ ایلخانی [illegible] سلیمان خان [illegible] امیر شیخ حسن چوپانی بسریر جهانبانی

چون هم امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] طغاتیمور خان چنانچه در [illegible] بیان آمد [illegible] امیر شیخ حسن تدبیری دیگر کرده جهان
تیمور بن الافرنگ را [illegible] برگرفت و بجانب عراق عرب رفت [illegible] و [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible] سلطنت ایران [illegible]
[illegible] سلیمان خان را [illegible] بن [illegible] خان [illegible] پادشاهی برگزیده و [illegible]
[illegible] در ماه شوال سال هفتصد و چهل [illegible]
در [illegible] و مقارن آن حال امیر شیخ حسن بزرگ باتفاق جهان تیمور بن الافرنگ [illegible]
از بغداد [illegible] سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک [illegible] استقبال نموده و در روز [illegible]
[illegible] امیر [illegible] سلیمان خان امیر [illegible] چوپانی و امیر
[illegible] یعقوب شاه [illegible] محمد [illegible] با کمال [illegible]
[illegible] امیر محمد [illegible] سپاه جهان تیمور [illegible]
[illegible] جهان تیمور [illegible] امیر شیخ [illegible] بغداد [illegible]
و امیر شیخ حسن چوپانی مظفر و منصور بتبریز [illegible] خان بن [illegible] و امیر اشرف بن تیمورتاش
بامارت عراق [illegible] امیر شیخ محمود بن [illegible] حکومت [illegible]
چون امیر شیخ حسن ایلخانی از آن معرکه [illegible] جهان تیمور [illegible]
[illegible] خواجه جمال الدین سلمان ساوجی که در آن اوان ملازم امیر شیخ حسن نویان بود در [illegible]
آن انهزام قصیده منظوم فرمود که چند بیت از آن اینست **قطعه** [illegible] لشکر [illegible] کرد

نیست بر دامن جاه تو از آن هیچ غبار * مقبل آنکه در او دو ارتکاب [illegible] * استقامت [illegible] *
کرد [illegible] ملک [illegible] * [illegible] که [illegible] * [illegible] وقت باشد
[illegible] * [illegible] بود [illegible] *
آمد [illegible] دولت شاه * [illegible] * و در [illegible] بار دیگر
شیخ حسن بزرگ لشکر از [illegible] ترک [illegible] آورده با [illegible] و [illegible] سلیمان
خان باتفاق امرا [illegible] دشمنان [illegible] ایام امیر یاغی باستی [illegible]
[illegible] که از امیر شیخ حسن کوچک [illegible] سلیمان خان [illegible] هزار اسب [illegible]
[illegible] بودند [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ
[illegible] لشکر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] طغاتیمور خان امیر شیخ علی کاون [illegible] طغاتیمور خان
[illegible] آذربایجان [illegible] ملک اشرف بن تیمورتاش [illegible]
[illegible] شیخ علی کاون [illegible] طغاتیمور [illegible]
[illegible] آن [illegible] طغاتیمور خان [illegible]
[illegible] ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ
حسن چوپانی بجانب دیار بکر [illegible] و قتل [illegible] او [illegible] امیر شیخ حسن کوچک
بعد از وقایع مذکور [illegible] سلیمان خان لشکر بجانب دیار بکر کشید [illegible]
[illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible] یافت و از آنجا امیر [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن ایلکانی امیر علی جعفر [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم [illegible] با امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان خان
امیر یعقوب شاه [illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible] یعقوب شاه [illegible]
[illegible] یعقوب شاه [illegible] امیر
شیخ حسن [illegible]
[illegible] خواجه سلمان ساوجی [illegible] **قطعه** [illegible]
[illegible] شیخ حسن [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر شیخ حسن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

دست آورده و بخواری هرچه تمامتر هلاک کردند و گوشت ایشان را بخوردند

ذکر بعضی از عالمان فضایل پناه که مورخان سخنور آورده‌اند که از طبقهٔ افاضل و دانشمندان **بوده در زمان شیخ حسن چوپانی**

در زمان امیر شیخ حسن جهانیان را از نتایج طبع خویش بهره‌ور داشته **قاضی القضاة جمال الدین یوسف بن الزکی**

اصفهانی در حدیث بمرتبه‌ای بود که شیخ عزی در وصف او نوشته که بعد از او مثل او دانشمندی دیده نشده و در علوم

تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم تر عینی مثله و لا رأی هو مثل نفسه و انتقال جمال الدین از دار ملال و رحلت او

از بیست و چهار و هفتصد و از جملهٔ اعاظم علما آن زمان قاضی القضاة **عبدالله بن محمد الحسینی الفرغانی** است

و او صاحب منصب قضای ولایت تبریز بود و تا آخر عمر در آن امر قیام مینمود و در مذهب حنفی و شافعی مهارت تمام داشت و پیوسته بنقش تألیف و تصنیف رقم دلپذیری نگاشت شرح الغایه در مذهب شافعی و شرح

طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصرالدین بیضاوی داخل مؤلفات اوست و فاتش در سنه ۷۴۳

و از جملهٔ دانشمندان آن زمان دیگری **ابوالمکارم فخرالدین احمد بن الحسن الجاربردی** است و او در زمان خود اعلم

علمای تبریز بود و پیوسته اوقات شریف را در تحصیل علوم عقلی و نقلی صرف مینمود و از غرایب حکایات

که در روزی که منتهی بشب رحلت امیر شیخ حسن چوپانی میشد مولانا فخرالدین بجهت اتفاق با امیر شیخ حسن

ملاقات کرد و امیر در اثنای محاوره از آن عالم بحر و بر پرسید که کافری از دشمنان ما کاهی بخشیده او را فرو گیرد

گشته و او در اجل نشده و کلمهٔ توحید بر زبان راند و معترف و راسخ بود کلمه اند آیا حکم با سلام او توان

کرد یا نه مولانا جواب داد که چون در ایام زندگانی سالک طریق مسلمانی بوده باشد بمقتضای حدیث

انما الاعمال بالنیات حکم او در سایر مسلمانان کلکم یکی باشد و چنانکه مذکور شد در همان شب امیر شیخ

حسن در دست آن زن بهمان طریق کشته شد و در تاریخ یافعی مسطور است که احمد بن حسن را تصانیف بسیار

بوده است منها الحواشی من الکشاف فی عشر مجلدات و شرح منهاج البیضاوی فی اصول الفقه و شرح

الحنفیه و شرح التصریف ابن الحاجب و وفات مولانا فخرالدین بعد از واقعهٔ امیر شیخ حسن چوپانی بود و سال سبع

و اربعین و سبعمائه بوقوع انجامید و دیگر از جملهٔ افاضل آن عصر **شمس الدین محمود بن ابی القاسم احمد**

اصفهانی است و او در تبریز و ملک اکابر علما انتظام داشت و مدتی او در اصفهان و تبریز و بلاد روم و شام بدرس

افاده قیام مینمود و قال الیافعی و من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و مطلع العین فی

المنطق صنف فی یوم واحد و شرح التجرید فی اصول الدین و عروض البیضاوی و شرح منهاج البیضاوی و شرح

الطوالع و فصول النسفی و الف کتابا فی الفقه فی مذهب الشافعی و ابی حنیفه و کانت اقامته بدمشق سبع سنین

الف کتابا فی المنطق و کتابا مختصرا فی اصول الدین مع شرحه و شمس الدین محمود در دمشق بجوار رحمت حق

فایز گشت و در شهور سنه ۷۴۹ در گذشت و از جملهٔ افاضل زمان امیر شیخ حسن چوپانی **قاضی مظفرالدین قزوینی** است

و این رباعی در تاریخ فوت امیر شیخ حسن از نتایج طبع اوست **بیت** نویان زمان شیخ حسن چوپانی از حکم قضا

وقت یزدانی در سال ذوقه در شب روز معراج بر دست زنش تباه شد پنهانی **ذکر ملک اشرف بن تیمورتاش**

ملک اشرف حاکمی بود با فر و فرهنگ آتش ظلم و بیداد معروف و بانکش غبار فتنه و فساد موصوف و دوست

و دشمن از وی هراسان و خویش و بیگانه از او پیچان بر عهد و پیمانش اصلا اعتماد و بجودی و از هیبت گلوله‌ای

بخاطرش ادبانی در ساعت منشی حکم زمودی **شعر** چو اشرف در ظلم و طغیان گشود بجوزن مردم و دیو نمود

براه فوجت نیران شر و فساد و برافراخت اعلام جور و فساد و ملک اشرف در زمان حیات برادر خود امیر شیخ حسن چوپانی

گاهی با وی طریق موافقت مسلوک میداشت و گاهی سالک سبیل مخالفت شده رایت منازعت بر می‌افراشت

و در اوایل سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه لشکر بطرف شیراز کشید و آنجا حبسی ساخته و سلطنت باز گردید

و در آن بلده بانام خویش امیر یاغی باستی طرح محبت و مودت انداخته با اتفاق او و امیر شیخ حسن ایلکانی

بغداد و شتافتند و بانصاف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک نامی قاصد بغداد فرستاده

یکی از امیران آنجا را فریب داد و تا بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن چوپانی و ملک اشرف و

یاغی باستی پیغام میدهند که شما اعتماد تمام بجانب ارسال داشته انتظار میکشیم که حتی را که متقبل شده‌اند

تعجیل رسانید و تا غایت اثری ظاهر نگشت اگر فرصت آن کار فوت شود اعلام نماید تا تدبیر دیگر کنیم

امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد گرفتن ملک اشرف و یاغی باستی کرده رسولان ایشان را از این حال

خبردار و آن دو امیر ماخذ مترصد غافل نشده راه گریز آن شده جان بتک پا بیرون بردند و بجانب دشت خود را

باهر رسانیدند و در آن قصبه شنیدند که امیر ملک بن الپس قتلغ با حشام بسیار در آن نواحی منزل دارد و

با معدودی چند که همراه داشتند بسرای ملک شبیخون بردند و آنچه اتفاق افتاد اموال و حیوانات را

غارت کرده اموال وافر بدست آوردند و باصفهان شتافته برعقد ولایت خود را

لشکر جمع ساخته عزم فریب بصوب شیراز که امیر شیخ ابواسحاق بود برافراخته و چون بیک منزلی آن بلده رسیدند

خبر واقعهٔ امیر شیخ حسن چوپانی بایشان رسید و بسرعت هرچه تمامتر بجانب عراق و آذربایجان بازگردیدند و

بعد از وصول بدان مملکت سلیمان خان بطرفی بیرون رفت و در آن ایام میان ملک اشرف و یاغی

باستی مخالفت بوقوع پیوست و چون امیر دولت مقاومت داده و ظفر و نصرت ملک اشرف را روی نمود و اکثر

بلاد عراق و آذربایجان بتحت تصرفش قرار گرفت و شیراز نامی را بخانی برگزید و وقت بسیار

خان بظلم و بیداد و بی‌انصافی رو داده بود و چون خبر رسید که حیف و تعدی و بیرون جانی بیک خان که

در آن زمان پادشاه و خان بود رسید لشکر آذربایجان گشید و اشرف را اسیر کرده بتیغ بی‌دریغ

بگذرانیدند و این واقعه در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه روی نمود و تبریز بملک اشرف مرحوم آل چوپان بود و اکثر احوال خواجه عبدالحی برگشته در بیان

وصول کوکب طالع ملک اشرف بدرجهٔ شرف و اقبال و ذکر شمه‌ای از حادثات حال آن سالک طریق ظلم و ضلال

ارباب اخبار آورده‌اند که بعد از واقعهٔ امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان بوقوع حسین بن امیر حسین

بن چوپان گذاشته عازم قراباغ گشت و حاجی خرد و مولانا محمد چوپانی بجانب او رفت و رسانیدند و یعقوب شاه

از قید خلاص کرده ایشان را بیعقوب شاه و چون بگرفت عهده و از سایر امرا ممتاز بود بدولت سلیمان خان بسیاری از

امرای با او شفقت و محبت ورزیدند و سلیمان خان از مشیت امور ملک عاجز آمده کسی بیاغی باستی و ملک اشرف

فرستاد و چون قاصد بایشان رسید تبریز و شیراز را در تصرف داشته عنان عزیمت بطرف

عراق و آذربایجان انعطاف داده در منزل سلطانیه درآمده و از آنجا بتبریز رفتند و در آن

حال امیر پیر حسن کوچک و امیر شیخ حسن بفرمان او در قراحصار روم محبوس بود که قلعه آن قلعه را

نام داشت و قراحصار را بهم رسانیده و بجانب تبریز در حرکت آمده یاغی باستی و ملک اشرف

از آمدن او آگاهی یافته مراسم استقبال بجای آوردند و در مصر میان ایشان ملاقات واقع شد

و از آنجا بتبریز رفتند و تا او رکیده و تکیه کرده قیام امیر چوپان بود رفته و قریب دو ماه عیش و عشرت گذرانیدند و

جمعیت تمام دست داد و سلیمان خان که تا آن زمان در قراباغ بوده داشت که امرا با شیخ

التفات او ببرادر خواهند گرفت چون محبس بی‌روی او دیگر بطرف دیار بکر رفت و حاجی خرد و مولانا و

خواجه غیاث الدین علیشاه وزیر و علاءالدین مستوفی که پیشوای اشکر او بودند که ملک اشرف ملحق شد و در

آن اثنا شیخ علاءالدین مستوفی را خیال نیک بود داشت که تبریز و عراق را بجای که برادر او در پیش میر حسن

دلی یاغی باستی که پیر و نوکر از ملک اشرف در دست بود و ملک اشرف نوکران خود را جمع

ساخته قصد او کرده بار دیگر یاغی باستی و پسر خان و اتباع ملک مسلح شده مشغول شده‌اند و

نیم شب خبر بملک اشرف رسید که امرا تمام سلاح پوشیده خیال غدر میکنند و در جمع او نیز...

و مردم خود را مستعد قتال ساخت چون روز شد کسی از جانب یاغی باستی و سیورغان فرستاده پیغام داد که ما هنوز تکلیف
نکرده ایم که بسبب چیست آن مخالفت دست داده موجب این شور و شب چیست ایشان جواب دادند که جاوی
سراوی مثل این سخن گفت ملک اشرف سوگند یاد کرد که من از این خبر ندارم و اصلا خیال غدر از شما خاطر نگذرانیم
اکنون باید تا علاء الدین سراوی را بخشند فرستند که تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان علاء الدین
تسلیم نمودند چون بار دوم ملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امرا بدان اتفاق کرده تبریز بشتافتند و بیابار آنجا
باستی و سیورغان پیران پی واسطه امیر چوپان بودند و مردم ایشان را پیشتر از ملک اشرف تعظیم نمودند از بیم
ای همه ملک اشرف در حرکت آمده از تبریز بسهند رفت و در آن منزل شنید که یاغی باستی و سیورغان روی بجانب
دارند که شبیخون برو زنند ملک اشرف با اتفاق برادر خود مصر ملک منتقل شده متوجه شهر گشت و در اثنا راه شنود
که یاغی باستی و سیورغان شب کوچ کرده بجانب خوی رفته اند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای
اغنابار و قاتی فرو آمده جنگ دست داد و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافت یاغی باستی و سیورغان
گریز به پیش اتشار کردند و اشرف در ناحیه تزول نمود و نوشروان نامی را که قبچاقی او بود بخانی برداشت و او را
نوشیروان عادل خوانده در آذربایجان و اران رایت استقلال برافراشت و یاغی باستی و سیورغان
چون به شیخ یاغی رسیدند قاضی محیی الدین بردعی و فخر الدین جیش را تزویر داده و فرستاده طالب مصالحه شدند
و ملک اشرف ملتمس ایشان را قبول نموده گفت مناسب آنست که امرا تشریف آورده با اتفاق هم ملکی را فیصل دهیم چون
فرستادگان بازگشتند سیورغان بر آن سخن اعتماد نکرده به دیار بکر شتافت و در آن دیار بر دست امیر ایلکان
بن امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و یاغی باستی با ملک اشرف پیوسته با اتفاق روی بتبریز آوردند و ملک اشرف
در اوقات یاغی باستی را بر وجهی هلاک ساخت که هیچکس بر آن اطلاع نیافت آنگاه بحسن حال
دست ظلم و طلال بر آورده درین سنت و این چنین ابتدا بر او خود مصر ملک را بگرفت و در قفس
آهنین محبوس گردانید و یحیی جاندار و خواجه علی و امیر پیر حاجی را بقتل رسانید و در سنه سبع و اربعین
و سبعمائه تبریز و یاغی عظیم علاوه بر او ملک اشرف گشت و بدان جهت هر کس که توانست از آذربایجان
جلا شده بجانبی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین و سبعمائه ملک اشرف با سپاه جلادت آیین عزم رزم
امیر شیخ حسن ایلکانی فرمود روی بغداد آورد و در حدود بغداد در آن جنگ امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت
در شهر متحصن شد و ملک اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخت چون حرارت هوا بر جواهر هوا استیلا یافت
دانست که کاری از پیش نمیتوان برد مراجعت کرده به تبریز شتافت و در آذربایجان و اران و عراق عجم تا
رعایا و فقرا ایام خود را ... از هر کس هر چه توانست بستاند و در بهار سنه ... با پنجاه هزار مرد جرار متوجه
اصفهان گشت و امیر نجیب الدین برادر امیر ذکریا وزیر و خواجه علاء الدین محمود کرمانی که در آن زمان از قبل
امیر شیخ ابو اسحاق حاکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط ساخته متحصن شدند و ملک اشرف مدت پنجاه روز
بمحاصره و محاربه پرداخت بعد از آن بمصالحه اتفاق افتاد و اصفهانیان خطبه بنام نوشروان خواندند و دو هزار دینار
پیشکش با موازی صد هزار دینار اجناس پیش وی فرستادند و ملک اشرف بهمان مقدار از ایشان راضی گشته
مراجعت نمود و بعد از آن ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن شد و خندقی در گرد آن منزل حفر کرده
حصنی ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف تا فرزندان و محترفان در آن مکان رحل
اقامت اندازند هر کس تواند جهت خود عمارتی سازد و هر کس استطاعت نداشته باشد در مقابل خیر مقیم شود
و از عام خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبه انجامید که زیاده بر آن نتوانستند بود و چون ملک اشرف از خویشان
و قرابتان و امرا و خادمان کسی را نگذاشت و اموال ایشان را گرفته بود در آن اوقات هراس و تنهایی بر وی
مستولی شده در خانه تاریک بنشست و در ماکول و مشروب غایت احتیاط بجای آورد و چنانچه مرغ و گوسفند ...

ولکن

او را کشته و سقاء در برابر او آب آورده و در تنهایی میریخت و هیچکس از مردم او موسوم داد و بعضی گفته اند که
چپ دست بود و بار کامش حاضر باشند و زمچیزی که از جانب او اطراف آن آمد بیستی بود و از دور گرد با سکب
اساس خویش پا ریخت و آن را از بیم و عدل تمام نهاده و در کیسه بدو خواهی می آمد آن را نیز بر سر می بست
تا ملک اشرف و قوت یافت اموالش بر رسید و هر سال امرا و وزرا را خود را معاقبه کرده و جمعی که
را بدان منصب سرافراز میساخت و در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه حاکم ماردین را خواست که تبریز
آورده در ربع رشیدی در آن بیستو طوی پیشکش کرد بعد از ملاقات آن حاکم را چند روز نیاید و از بیکش
ذکر کشته و در پایان گیفیت قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان و ذکر سلسله وزرای آن سرور قرائن تعظیم و معیشان
چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیک خان شرح ظلم و
جور و تعدی ملک اشرف را از قاضی محیی الدین بردعی بشنید متوجه آذربایجان گشت و چون این خبر تر داشت ملک اشرف
تحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی بیرون آمده در شنب غازان تزول نمود و چهار صد قطار شتر
و هزار قطار استر را بجواهر و اجناس خزینه بار کرده با سپاه فراوان بجانب او جان روان ساخت و چون
جانی بیک خان نزدیکتر رسید مضطرب گردید و خواجه لولو را که خواجه سرای او بود گفت که تا غزاین و خزاین را بر گرده
در گروه فرزند بر سر خیمه خواجه رشید ترتیب نماید که من با او جانب روم اگر خبر غلبه من شنوید به تبریز بازگردند
و الا روی بجانب دیگر آرید و خواجه آن احوال پیش سپاه جانب مرند برد و ملک اشرف در گذار مهران رود
فرود آمد و امرا جوق جوق و امرا و لشکریان راه بازه و سلاح داده بجانب او جان روان گردانید و خود با دو
هزار کس از مخصوصان و مشاکره و شکیان بیادو پیشتر بر راه دار پیشتاده بعد از اجتماع امرا ارشرفی در او جان
جانی بیک خان از راه مراد رسید و قوم و تاقب پا کرسفه حرکت کرده ایشان را در میان گرفتند امرا چون شکست
در خلقت آن پادشاه را بجای پادشاهی نموده مجال توقف محال دانسته در محاربه بطرفی گریختند و ملک
اشرف با دوی آن پیشتر از آن حال خبر یافت و بشب غازان مراجعت کرده بجانب آنجا بود و آنگاه از عقب
خواتین و خزاین در حرکت آمده وهمی که با او بود متفرق شدند و منتشر گشت و غلام کرجی در موقع با او بقیه سپاه
و مردم آنجا بکیفیت شکست آن خاین و قوت یافت دست بغارت خزاین و دارائی و خواتین
سپاهی قیفر تو در دادند و ملک اشرف بجانب خوی روان شد و در خانه شیخ محمد ابهری که در راه بود و منزوی بود
شیخ محمد در مقام خدمت باستاد و او ایلچی اعلام آن حال فاصدی بهمدان برق وار بجانب او در جانی بیک
خان فرستاد و امیر پاشا به حکم پادشاه بدان منزل شتافته ملک اشرف را گرفته به تبریز آوردند و مردم
از راه غایت ترحم بر آن بدانست که بدخشته داده او را دشنام دادند و لوازم تشکر بتقدیم رسانیده و امیر پاشا
آن شب ملک اشرف را در خانه ... شیخ محمد جانی نگاه داشته روز دیگر او را به جان برده و چون چشم جانی بیک
خان بروی افتاد پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی جواب داد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کردند
و جانی بیک خان از راه جان هشت رو در رفت در آن موضع کشتی ملک اشرف را اگر جواب ... انداخت و سرش را
به تبریز برده بر در مسجد مراغیان آویخته آنگاه جانی بیک خان با دو هزار سوار به تبریز شتافت و دو ماه
نزول فرموده و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز با امراء گذارد و حکومت آن مملکت را به پسر خود بردی بیک
بازگذاشته علم مراجعت برافراشت و پسر ملک اشرف تیمورتاش و دخترش سلطان بخت را همراه خود برده بر شیخ
و بری که جهت ملک اشرف ... او مقرر بود و گریخت و چون آن پادشاه عادل از پیلان ساقا فاقا رشته قبچاق
بازگشت در اثنای آن متوجه مفتاح عالم قدس گردید و بردی بیک خان آن خبر شنید از آذربایجان بملک آباء و اجداد
خود نهضت کرده او اخی جوق پاسکار قرار یافت و بعد از مراجعت ملک اشرف به تبریز شتافته ضبط ولایت آورد
و خواجه علاء الدین محمود کرمانی و امیر ابو بکر بن خواجه علیشاه جیلان را وزیر گردانید و در آن وقت ...

آتش غم خود را [illegible] وشیوه ناپسندیده ملک اشرف بطور رسانید شکایت و داد آورده [illegible] کردن او در کار
ملک اشرف [illegible] در بلاد ایران و آذربایجان فرمان فرما شد خواجه عبدالحی [illegible] وزارت تعیین فرموده و بعد از چند
سال که خواجه شرایط بندگی بجای آورد ملک اشرف او را گرفته و جماعتش استانده بقلعه الموت فرستاد که تا کوتوال
آن حصار کیا اسمعیل [illegible] جناب وزارت شعاری را مقید نگاه دارد و کیا اسمعیل چشم انتظار و اقرام در خواجه
عبدالحی کرسته از خویشان خود دختری بوی داد و خواجه عبدالحی بکیا [illegible] آغاز مراسلات کرده بملک
اشرف پیغام فرستاد که [illegible] حکام گیلان [illegible] ساخت و چون ملک اشرف دانست که وزیر بفراغت روزگار
میگذراند [illegible] سال و بالموت پشیمان شد و اندیشید که اگر عبدالحی [illegible] کیا اسمعیل [illegible]
آغاز [illegible] و دیگر گروه [illegible] زندان و متعلقان خواجه عبدالحی [illegible] ساخت [illegible]
واحسان کرد [illegible] تا بخواجه پیغام فرستاد و ذکر پادشاه باو در مقام عنایت و التفات مراجعت می باید فرمود ملک
اشرف بعد از آن [illegible] نامه مصحوب [illegible] فرستاد و [illegible] خواجه عبدالحی چون آن
نوشته را دید [illegible] وزارت [illegible]
کشت و هر چند کیا اسمعیل گفت که [illegible] ملک اشرف [illegible] عازم تبریز
[illegible] و چون خواجه بتبریز [illegible] ملک اشرف [illegible] عبدالحی و آمدن او اعلام
شد و اشرف گفت [illegible] امیر [illegible] وزارت خواجه [illegible]
بطری موجب [illegible] دیگر ملک اشرف [illegible] عبدالحی [illegible]
خواجه [illegible] و بعد از چند گاه ملک اشرف
حاصل [illegible] سال [illegible] عبدالحی [illegible] کردستان که کوتوال
آن [illegible] عبدالحی را اکرام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش بکشاد و در آن اثنا وزیر
عرضه داشتی پیش ملک اشرف فرستاد و مضمون آنکه [illegible] این قلعه [illegible]
باید درین باب فکری می باید فرمود شعر [illegible] کار. همان [illegible]
آن [illegible] ملک اشرف بعد از [illegible]
[illegible] ملک اشرف [illegible] عبدالحی [illegible]
بدانجا بازگشت و خواجه [illegible]
[illegible] خانه را
[illegible] و حال عبدالحی [illegible]
اشرف مشغول [illegible] خواجه عبدالحی [illegible] وزارت
اشرف او را گرفت [illegible] وزارت [illegible]
عند الله الحمید المجید ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند سلطنت و جهانبانی
چون امیر شیخ حسن بزرگ در دار السلام بغداد چند سال تمشیت مهام [illegible]
[illegible] مریض شد و بریاض جنت انتقال فرمود و امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت [illegible]
[illegible] خاتون بنت [illegible] آمده [illegible]
[illegible] و خواجه جلال الدین سلمان ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده در غایت
[illegible] قصیده اینست بیت [illegible]
[illegible] آفاق [illegible] طلوع [illegible]
[illegible] عالی [illegible] عراق. خدایگان سلاطین [illegible] اطلاق
[illegible]

پادشاهی بود در کمال نصفت و معدلت و نهایت معدلت و مرحمت [illegible] باهل فضل و هنر
التفات بسیار داشت و صوان همت عالی همت بر انتظام حال علما [illegible] گماشت [illegible]
امان اندر ممالک برگماشت [illegible] نکو نگاشت [illegible] آثار پسندیده [illegible]
تمامی ممالک عراقین و اران و آذربایجان [illegible] از آبا و اجداد [illegible] سلطنتش
چند سال [illegible] یافت [illegible]
کشور درپیان کیفیت [illegible] سلطنت سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر [illegible] ایام دولت آن [illegible]
[illegible] در [illegible] خان [illegible] اخی جوق
آذربایجان [illegible] سلطان اویس از بغداد با سپاه [illegible] تبریز [illegible] اخی جوق [illegible]
[illegible] از ملوک تبریز [illegible]
[illegible] اخی جوق [illegible] تبریز [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] اخی جوق [illegible] سلطان اویس [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] بعد از چند روز
[illegible] سلطان [illegible] رمضان [illegible]
جوق [illegible] امیر علی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible] آذربایجان
[illegible] اخی جوق [illegible] دیگر [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز
[illegible] سلطان اویس [illegible]
[illegible] اخی جوق [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] امیر علی [illegible] جلال الدین [illegible]
[illegible] خواجه شیخ [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شراب [illegible]
[illegible] خواجه سلمان ساوجی [illegible]
سلطان [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خواجه نجیب الدین برادر امیر شمس الدین زکریا وزیر [illegible]
[illegible] این قطعه نظم کرده [illegible] نگاشت قطعه
امارت بر سلیمان شد مقرر. وزارت [illegible] حیران. فلک [illegible] سلیمان. [illegible]
[illegible] خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت [illegible] و سلطان [illegible]
[illegible] خواجه مرجان [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
دار السلام [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خواجه مرجان [illegible] خواجه سلمان [illegible]
[illegible] دار السلام. [illegible]

الا الا ای سپهر و ای زبان در کام دل . زان سپهر روی سرا از چشم جان اهل عالم . بود منت آمد برون کل الاجرم بر باد رفت . اینچنین باشد
چو بر موج باد برون آید غلام . و سلطان اویس یازده ماه در دار السلام چشم کامرانی بپرورد و سلطان شاه
خازن را بحکومت آن ولایت نصب کرده روی بجانب موصل آورد و آن ملک را از بیرام
خواجه ترکمان گرفت و این ابیات از نتیجه فکر خواجه سلمان بحد اشتهار پذیرفت **نظم** موصل رسید
آورد اخبار فتح موصل . باد این خبر مبارک بر پادشاه عادل . زین پیک کز قدوم تا امروز نیل مصر پیش . چون آب دجله
افتاد در پای شه موصل . و سلطان اویس از موصل بصحرای موش رفته با بیرام خواجه ترکمان که قوم امیر قرا محمد
بود محاربه نمود و جهات و ایل و الوس او را بباد غارت و تاراج داده از انجا بار دیگر بتبریز رفت
و چون در نهضت موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد که با حکومت شروان تعلق بوی میداشت و
ظاهرا آثار عاطفت او لا و داد و اولاد ولایت بایالت استقلال داشت و نوبت بعد از آن در شماخی مردم
آن موضع را بشروان کوچانیده بود درین فرصت که سلطان اویس آذربایجان رسید و این
خبر شنید بیرام بیک را با فوجی از امرا بتسخیر شروان و تادیب ملک کاوس نامزد فرمود و امرا با سپاه
لاتعد و لاتحصی بجانب شروان روان شد و ملک کاوس در بعضی از قلاع تحصن جست و امرا در آن بلاد و ولایت
سه ماه رحل اقامت انداختند ملک کاوس شاهانه نمود که از طریق اطاعت سلوک مینمود و ملک موشه
بگلی و پیران شیوخ و مشایخ و علما او بسیار با شفاعت نزد بیرام بیک رفت و امرا بیرام او را بنزد کردیش
سلطان بردند و سلطان اویس مدت سه ماه پادشاهی شروان بانکار داشته باز دیگر سلطنت آن ولایت را
بوی عنایت فرموده و در شهور سنه امیر قاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت و خواجه سلمان
مرثیه گفت که چند بیت از آن ثبت افتاد **بیت** در یغا که خورشید دولت عراق . که بر صبح دولت نمود کم زندگانی . و درین سال
بغداد و سلطان شاه خازن وفات یافت بار دیگر خواجه مرجان حاکم دار السلام شد و درهمین سال برادر
کلان سلطان اویس لطف الله که اندیشه غم فرقت مصیبت عالم آخرت را افراشت و سلطان اویس
در آن مصیبت جامه سیاه پوشید و خواص امرا و ارکان دولت اندوهناک و تعزیتی داشتند که مثل آن در هیچ
زمان و وقتی نیافته بود و خواجه سلمان در مرثیه ایشان قصیده انشاء نموده چند بیت از آن در خاطر بود
ثبت افتاد **شعر** آسمان با سینه پر آتش پشتی دوتا . شد بهار ماتم گریبان بر سر ابرشان . و در سنه ثمان و ستین و
سبعمائه در تبریز بالای صحن دست داد و قریب پنجاه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و در سنه تسع و
ستین و سبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود و نسبت بسلطان اویس
اظهار خلاف نموده سلطان متوجه حرب او گشته در حدود ری بوی رسید و جنگی صعب اتفاق افتاد امیر ولی منهزم
گردید و سلطان تا سمنان او را تعاقب نموده جمعی کثیر از لشکریان جرجان بقتل رسانیده حکومت ری را
بقتلغشاه ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت و بعد از انقضای دو سال قتلغشاه از ری باصفهان
رفت آن منصب بعادل آقا تعلق گرفت و این عادل آقا که بعضی از مورخان او را سارق عادل گویند
در مبادی احوال شحنه دار السلام بغداد بود و بعد از آن نوکر سلیمان بیک شده و نزد روز متعهد در ترقی بود
تا در حکومت ری منصوب شد و در سنه ثلاث و سبعین و سبعمائه امیرزاده که برادر سلطان اویس بود و از نام
کوشک بست افتاده جان بجان آفرین داد و از مرثیه که خواجه سلمان عبث آن گفته بود و محافظه بود و زبان
خامه عنبرین آن زبان گشاده **بیت** در یغا که باغ بهار جوانی . فرو ریخت اشکنجه شد باد و خزانی . و در یغ آمد سپهر دوتا
گاه و را . زبالا قد و این بلا کمانی . تو دانی چه افتاد و ماتم این مانده . فتاد و دست مهر گرم را مبانی . و در سنه اربع
و سبعین و سبعمائه امیر ولی لشکر جمع کرده روی بری نهاد و آن بلده را بقهر و غلبه بگرفت و عادل آقا که حاکم آنجا بود روزی
چند در ری پنهان گرده آخر الامر تزد امیر ولی رفت و دختر او را که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر
ولی

ولی او را مظفر و منصور بشفقت گردانید و باز گشت و هم درین سال بسامانی تمغه کاوی ملک کاوس شروانی
انتقام یافت و سلطان اویس پسرش ملک هوشنک را که ملازم او بود بجای پدر منصوب نمود و در دار الملک
سنه خمس و ستین و سبعمائه والی بغداد خواجه مرجان جان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان
سلطان خواجه بیرم ... بسر انجام مهام آن مملکت آمده و در سنه ست و ستین آب دجله طغیان نمود
عمارات عالیه بغداد منهدم شد و قریب چهل هزار کس در زیر دیوارها مانده وفات یافتند خواجه
ناصر بخاری ... آن واقعه گوید **نظم** دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود . پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه
بود و خواجه بیرم در اندام ویرانی دار السلام بجزو کشتی فرق بحر فنا شد و حکومت دار السلام بعد
با میر وجیه الدین اسماعیل ولد امیر زکریا وزیر گرفت **ذکر انصرام ایام سلطنت و کامرانی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی**
در اواخر سنه ست و سبعین و سبعمائه مرضی صعب بر ذات شریف سلطان اویس عارض شد
بروایت حافظ ابرو قبل از آن تاریخ بسه ماه آن پادشاه عالیجاه بر دنو زمان نوبت خویش اطلاع یافته
کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده چون آثار ترقی مرض ظاهر گشت سلطان پسر بزرگ
جلال الدین حسین را بولیعهدی خود ... امیر ... قاضی شیخ علی و خواجه شیخ کججانی سپرده با ایشان گفت که سلطنت
جهانبانی ... ولی عهد باشد ... سلطان گفت ولایت ... تعلق بحسین میدارد و ولایت ... تعلق
بشیخ حسن گفتند شیخ حسن برادر بزرگ است تحمل نتواند کرد و فتنه مینماید امیران سخن را بر
ایشان نقل نمودند و شیخ حسن را مقید ساختند و در شب دوم جمادی الاول سنه مذکوره سلطان بریاض رضوان
انتقال کرد و درهمان شب شیخ حسن شهید شد و چون سلطان را دفن کردند آن شب شیخ حسن را در قلعه
دمشقیه بخاک سپردند و چنانچه معهود و لوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند و خواجه سلمان در مرثیه آن
پادشاه عالیشان فرموده **بیت** ای فلک آهسته رو کاری نه آسان کرده . ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده
آسمانی را فرو آورده ماه را از برج زیر خاک پنهان کرده . آفتابی را که عالم سایه او بود زیر زمین کل
خاک پنهان کرده . نیست کار مختصر از حقیقت میروی . قتل شخص ... این مصیبت ...
گشت ... آسمان زمان که خانه ... روزگار ... دولت سلطان اویس ... کرد ...
رحمت سلطان اویس **ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس** سلطان حسین پادشاهی بود ...
مفرت کامل ... ولیعهد ... بعد از آن ...
و از ... صورت ... منقبل ... کشور ... ثالث ...
گردون ... **بیت** خدیو جهان بخت ... برق ... تاج
زرین ... و سلطان حسین درآن ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا و ارکان دولت
از دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و سلطان ... در غایت ...
ازان ثبت افتاد **شعر** ای ... چتر خورشید پادشاهی . ... ازمانه تا بادی ... از سعادت ... ازل
هم دو ... و سلطان حسین ... امرا و ارکان دولت ...
بر ... و ... سلطان ... محمد ...
... امرا ... بهم ... نامدار
... و ... شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر ... بجانب
... و سلطان ... و در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر ...
آذربایجان نشتافت و سلطان حسین ... شاه شجاع
... سلطان
سلطان حسین از بغداد ... سلطنت ... و شهادت امیر اسماعیل

زکریا در بغداد در ایام دولت سلطان حسین بر تخت پدر بود و از این سبب شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس
در عراق عرب بر مسند حکومت نشست و میان او و زکریا نوبت مصالحه و محاربه و اتفاق اتفاد و
[illegible] وقوع داشت که قتل سلطان حسین بر دست برادرش سلطان احمد دست داد و این واقعه در
[illegible] و ثمانین و سبعمائه در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دمشقیه مدفون گردید

گفتار در بیان مخالفت امرا بسبب کمال اقتدار عادل آقا

خسرو [illegible] در بیان احوال ایشان و سبب آنکه
[illegible] از پیشتان خانه دولت جهت اظهار علو برج جلال اشغال کرده و جان نثار قالب
[illegible] و عادل آقا از سلطان حسین [illegible] کلیات و جزئیات مهمات [illegible] جان
[illegible] امرا [illegible] و سبب [illegible] جان عادل گشته قاصد شیخ علی
[illegible] پادشاه [illegible] شام بود که مدت العمر در آنجا باشد باز آورده [illegible]
با عادل آقا گفت [illegible] کنند امید تا غایت منصب پیشوائی و تعلق بتو مید اشت
دیگر او قبول ندارم آقا جواب داد که اختیار بیش [illegible] و فی الحال برخواست [illegible]
روی به سلطانیه آورد و امرا از آنکه [illegible] آن کار کهن پشیمان شده جهت عذرخواهی [illegible]
جناب امارت پناه [illegible] فرستادند و او التماس مراجعت کرد و عادل آن سخنان ملتفت نشده راه
سلطانیه [illegible] آن حال شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع گریخته
پناه به عادل آقا برد و آقا او را در همدان حاکم کرده [illegible] سلطانیه سپاه و سپاه روی به ایشان آورده
[illegible] عادل سلطان حسین از امرا [illegible] شده [illegible] سوار گشت و از او جان [illegible]
تا خته بتبریز شتافت [illegible] و امرا چون این حال [illegible]
تقسیم کرده روی [illegible] سلطان حسین قاصدی [illegible] عادل آقا فرستاده و از عزیمت مخالفان خبر داد
و آقا با اتفاق شاه منصور [illegible] ایشان [illegible] شاه منصور [illegible]
کشتند [illegible] پادشاهم و شاه منصور [illegible] شیخ علی و امرا [illegible] بجان امان داده [illegible] عادل
[illegible] و با اتفاق عازم تبریز گشته و چون [illegible] بموجب نوشته که سلطان حسین
بخطه خویش [illegible] گرد و [illegible] عادل آقا حکم بقتل امرا فرموده و هر چند شاه منصور زبان [illegible]
گشود [illegible] قاضی شیخ علی [illegible] خواست
خاطر [illegible] چون عادل آقا [illegible] سلطان حسین [illegible] شاه منصور [illegible]

[illegible] کشته شدن امیر اسماعیل بن امیر زکریا وزیر و بیان مخالفت شاهزاده شیخ علی با صاحب [illegible]

چون امیر اسماعیل بن امیر زکریا [illegible] ایالت [illegible] داشت جمعی از مردم فرومایه [illegible]
گرد [illegible] شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس که در آن ولایت [illegible]
تا روز [illegible] جهات سنه ثمانین و سبعمائه که امیر اسماعیل [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] امیر اسماعیل [illegible]
امیر مسعود [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شیخ علی [illegible]
از [illegible] امیر اسماعیل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] امیر اسماعیل [illegible]
[illegible]

تبریز

به تبریز رسید امیر زکریا که در کرسی [illegible] بود برادر نادر [illegible] خانه بغداد و سلطان حسین شد و ایالت بغداد و نام شاهزاده شیخ علی و قلم آورد
[illegible] و فرستاده [illegible] داد که در ولایت ایالت بغداد [illegible] مناسب چنان نمی‌نماید که [illegible] امرا [illegible]
[illegible] سپاه و رعیت قیام نماید اکنون هر یک از [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] وزارت [illegible] الملک [illegible]
[illegible] امیر اسماعیل [illegible]
[illegible] پیر علی [illegible] السلام [illegible]
[illegible] سلطان حسین عادل آقا [illegible]
[illegible] شاهزاده شیخ علی [illegible]
[illegible] عادل آقا [illegible]
[illegible] شیخ علی [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] سلطان حسین [illegible] پادشاه
[illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]

گفتار در کشته شدن سلطان حسین

[illegible] سلطان حسین [illegible] پریشانی [illegible] الملک [illegible]
اجمال [illegible] عادل آقا از سلطانیه [illegible]
[illegible] امرا [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible]
سلطان احمد [illegible] تبریز [illegible]
و سلطان حسین [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خواجه جمال الدین [illegible]
[illegible] خواجه جمال الدین [illegible]
[illegible] خواجه جمال الدین [illegible]
[illegible]
چون [illegible] خواجه جمال الدین [illegible] ذکر

از احوال سلطان احمد [illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible]
[illegible]
آن پادشاه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] عادل آقا [illegible] تبریز

گردید و در موضع میانه بابی بایستی و الدشیخ علی بابا ق و ابو سعید و الدپسر ملک ازعادل گریخته بسلطان احمد پیوسته و در اثنا کیفیت
وصول سلطان بایزید و عادل آقا اعلام داد و چون سلطان احمد هنوز تمکنی پیدا نکرده بود و شهر را بازگذاشته نهضت
نهضت شهر و در عادل آقا به تبریز رسید و جهاپسی قاوسار نبود و ابی را حاکم ساخته بر عقب رفت و محمد دواتی و قوامی
را بجانب آن سر فرستاده و ایشان ضیاء الملک را محکم کرده محل اقامت اندا ختند و سلطان که قاصدی تردد محمد دواتی و باباپسی
پس فرستاد آن گرانی و پیغام داد که ما نوکران شماییم و بخدمت عادل بگیخته وایشان بجانب سلطان مایل شده و چون اخبر
بر عادل آقا رسید بازگشت سلطانیه شتافت و سلطان محمد از مراجعت آقا خبر یافت عمر و بابی بایستی و ابو سعید را بتبریز ارسال داد
و چون ایشان نزدیک بدان رسیدند از ده سپاهی بیار مباش بپا زده دند که متوجه دوی سلطان بودند با هم گشته که گفا
عباس سپاه از نهضت سلطان اسپندی حتی که ما اعتبار بیشتر باشد از اکرم از طمعانه از دهند ایشان فارغ کرده ایم و در سپاه ما
پیش ز بکلم و پی تو قف تبریز در هم پیوسته و جاش سپاه گشته گشته عمر و بابی بایستی برای شاهزاده سلطان محمد روان کرده
ایمنی را اتفاق مراجع سلطان بیشادها چون کار از دست رفته بود و چاره نداشت و به تبریز باز آمد و متوجه ضبط ملک و احسان سپاه شد
کشت تا کار و خبر متواتر رسید که شاهزاده شیخ علی و پیر علی ادک بفرمان عادل آقا عزم رزم جستند و گرو ترکمان رسیده بنا بر آن سلطان
باستقبال ایشان روان شده در حوالی صفت رود مجادله دست داد و عمر قپچاق از جانب سلطان احمد صف و میدان کرده و شاهزاده
شیخ علی را شکست رسید با جانب سلطان احمد آمد و از او خوی بخیر و از آن فتح و ظفر او مر عمر قپچاق با قوا محمد ترکمان علی گشته
از او انهزام نموده قوامی گفت این نیست و به سلطان قیاس با جمع ده سپاه بماند چون در برابر خانان صف کشیم تو با نوکران خویش و عمقی
که قوامی ما تو قف نمود و قدم پیشی بیش نهی و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر در نیت صلح نگاه و سلطان احمد متقبل آن
ده شد و قوا محمد بچهار صد مرد و ترتیب داد و مرسپید کی یک قشون ساخت و هر قشونی را به دستی کرده و متوجه
الگاه هر قشونی ده مرد پیش و رفتی تیر انداز گشتند و چون خصم قصد ایشان نمود گریزان گشته و دو تفرقه گوش دهد
پاپیمال عدا در هم شده و بیزید و به حوالی قوا محمد با شاهزاده و شیخ علی و پیر علی ادک حرب کرده و شاهزاده
شیخ علی و پیر علی در آن معرکه بقتل رسیده و ترکمانان غنیمت فراوان گرفته روی بمنازل خویش آوردند و
بعد از آن سلطان احمد به تبریز شتافت و سر پیر علی را پیش سلطان بایزید فرستاده و عادل آقا فرستاده آقا
متوجه تبریز گشته بود بدین اشارت چون الحاح سخن صلح در میان افتاد و سلطان احمد خواجه شیخ
کچچ و مولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا روان کرد تا مبانی چاره را با ملوک ساختند
و مستقر مراجعت ایشان شد و کار استقلال نمود که عادل آقا ترک رسید با ران
متوجه شده و از فرق بردار قلعه فهت در سال فرمود و خود از راه نخجوان بطرف اران و موغان
هنوز فروغی سیخ علی را بطرف موغان طلب هوشنگ که حاکم آنجا بود و فرستاد و عادل آقا هم
از جان نزول کرده امرا و جیش او متوجه شتافته و به پرسش و مداوا منتقل بیاشند آنجا و
امیر هوشنگ واسطه شده و پس از الحاح صلح کرده اتفاق شد و به تحقیق حجت گرفته بجانب
پیشتر سلطان احمد تعلق داشته باشد و عراق عجم بسلطان بایزید و عادل در عراق عرب تمیک
سلطان احمد بوده باشد و آقا بدین قرار به سلطانیه بازگشت و امرا بغداد با وی گشته و کوستری
بعد ست آغاز قبل تو دار السلام را ضبط کنیم و عادل آقا تورپس را که سردار سپاه
صاحب وجود و پسر خالو امرا بود و بجکوست و قوام الدین ابجی را بوزارت بغداد روانه نمود
و همراه امرا روان فرمود و چون تورپس در دار السلام فرود آمد عبد الملک تنها به
که صلاح و اختیار آن دیار بود با طایفه که امرا بدو مایل گشته بودند بمیدان درآمد و فی الحال
با مسافحهان بقتل رسید و مسجل شد و همزاده و بیان دار نزول او در اصل متفق گشته بغداد شده و همزاده
و فتنه و آشوب گشت و خزینه که جهت عادل آقا فرستاده آورده و بود بر باد غارت و تاراج

و این خبر در تبریز بعرض سلطان احمد رسید و بر جناح استعجال روی به بغداد نهاد
و در اثنای راه شاه منصور از حبس قلعه کراه تو خلاص شده بموکب سلطان پیوست
پیوست و چون تورپس از توجه و وصول سلطان خبر یافت از راه بیعقوبه
بدر آورده فرار شتافت و جمعی از عقب شاه روانه گرفت بخدمت سلطان احمد
آوردند و قدر مانعه از آن پس از روزی چند نورپس را با قوام الدین ابجی
بیاسا رسانیدند و سلطان هم در آن ایام امیر علی و هندوی تورپسی
و سلطان عرب را که اندیشه غدری داشتند به ضرب تیغ بی ملح از هم گذرانید
شاه منصور را که از جانب جوزه فرستاده گردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن
شده و دیگر ازو اراذل و سلطان احمد در آن زمستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار
سپند نخی ثلاثین و سبعمائه خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دار السلام نصب کرده
و خود روی بجانب تبریز آورده و امیر عادل در سوا سیب مراد خود ایشان آمده از همه
جانب دیران و در هم آویختند و جمعی کثیر کشته گشتند سرانجام فیروزی کیخشد و عادل آقا
به سلطانیه مراجعت نمود و سلطان احمد از مراد خود باز رفت و از آنجا بر تکاب شتافت
چون آقا عادل بر قضیه وصول سلطان در بارل اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان
کارداران سپرد و در روی بصوب همدان نهاد و آنجا ایلچی پیش شاه شجاع که حاکم فارس
بود فرستاد و استعانت را استدعا نمود و شاه شجاع بعد از عزیمت تبریز آذربایجان
در حرکت آمد و چون بهرام قلعه رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و همعنان
یکدیگر بجانب همدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان نزد شاه شجاع فرستاد و پیغام داد
که سلطان بایزید آقا و محمود هم منت و مرا ملک و مال نیز در بیع نیست و هرچه
شاه در این باب فرماید اطاعت بنماییم اما عادل را هرچه سزای است که
روی بدان در کار آورد و مطیع آیکار باشد و تو خصمی گشته و جمال تسلط نماید شاه
شجاع بامدادان اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بسپارد و به جواب خویش
داد و عادل آقا را مغلوب سازد و آنچه گمان میبرد بود و با ایلچیان در میان
نهاده و هم بدین جمله قرار یافت و شاه شجاع حکم کرد که امرای تبریز ملازم
سلطان بایزید بوده دیگر بخدمت عادل نروند و سلطان احمد به تبریز رفته
سلطان بایزید با امرا خود وابراهیمشاه و عبد الکریم از ملازمان شاه شجاع روی بجانب
سلطانیه آورده و شاه شجاع با وی شرط کرد که زمام اختیار مال و ملک
بقبضه امرای فارس گذارده و خود بجانب شوشتر روان چون ایشان بسلطانیه
رسیدند از امرا سلطان بایزید عمر قپچاق و محمد جمشید با هم گفتند که حکومت اختیار
شهر و قلعه را بدست امرای شاه شجاع توان داد و ابراهیمشاه و عبد الکریم
را در شهر فرود آوردند و اندک زمانی بدیشان دادند و دیگر التفات
بدیشان نکردند تا ابراهیمشاه و عبد الکریم بقدرت لاکن محتاج شده و در میان
زمستان بجانب شیراز بازگشته و سلطان بایزید فرصت چند روز در سلطانیه
حکومت کرد و ناگاه بیچتی عمر قپچاق را بقتل آورد و امرای دیگر از وی متوهم
گشته روی گردانیدند و از او جدا گشتند و چون سلطان احمد خبر ضعف برادر شنید بسلطانیه

رفت و قلعه را بصلح گرفت و مضبوط ساخته پسر خود آتبوقا را که دو ساله بود بحکومت
نصب نمود و زمام اختیار آن دیار را در کف کفایت شیخ محمود و جاندار نهاد
وچوپان قورچی را کوتوال قلعه ساخت و سلطان بایزید را مصحوب خود به تبریز برد و دران اثنا خبر توجه
حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بطرف عراق و آذربایجان شایع شد و جمعی
از ایلچیان آنحضرت به تبریز رسیدند سلطان احمد مقرر فرمود که ایلچیان را در بغداد و بچهنده و
ایشان را بدانجانب فرستاده و خود نیز از عقب در حرکت آمد و عازم آنجا تا سلطان بایزید را از
حدود سلطانیه فرود دید و نوبت دیگر آن بلده را بحیطه تصرف درآورد و دو میرزا از کس نخستش
چون پیشتر اطراف قلعه را مضبوط ساخت و بار دیگر میان او و سلطان جهانگیر نزاع در پیچان آمد و هنوز
از جا چنین طریق مخالفت می پیمودند که ناگاه رایات آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پرتو
وصول بر حدود و ولایات فارس و عراق انداخت و کار ایشان بجایی رسید که بعد از آن هیچکدام
ازان دو برادر بجهت گریز پرداخت و سلطان احمد تدقیق متانت نسبت بصاحب قران واقف نصیحت
تیره در مقام خلاف و نزاع بود و آخر الامر بروم گریخت و روزی چند در پناه دولت
پادشاه آن مرز و بوم ایلدرم بایزید بسر برد و دران اوقات که امیر تیمور گورکان عازم روم شد
سلطان احمد بموافقت قرایوسف ترکمان که او نیز در ظل حمایت ایلدرم بایزید بود فرار نموده
بجانب مصر شتافت و سلطان مصر چندروزی در مقام تربیت ایشان درآمد و بالاخره هر دو را
محبوس گردانید و چیزی است که بنده کرده و بحضرت صاحب قران فرستاد و دران اثنا خبر رحلت
آنحضرت بتحقیق پیوست و سلطان مصر ایشان را از طلق العنان ساخته سلطان و قرایوسف ترکمان روی
بصوب عراق و آذربایجان آوردند و سلطان احمد بر عراق عرب استیلا یافت و امیر قرایوسف
آذربایجان را در حیز تسخیر کشید و در وقتی که بجانب روم رفته بود سلطان احمد با عهدی که میان او
و قرایوسف بود منهدم نقض کرده بتبریز خرامید و بران خطه مستولی شد و چون قرایوسف از آن
یورش بازگشت روز جمعه بیست و هشتم ماه ربیع الآخر سنه ثلاث و عشر و ثمانمائه در وقت تیز
میان الجانبین محاربه دست داد و فرار بجانب سلطان احمد افتاد و در تبریز مختفی شد
دوم دران روز امیر قرایوسف سلطان را بدست آورد و بقتل رسانید چنانچه تفصیل این وقایع
بعد قضای الهی در ضمن قضایای حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بر سر خواهد رسید و چون
جواد خوش خرام خامه را از جولان در میدان احوال چنگیزخانیان بازپرداخت بموجب وعده که
در دیباچه کتاب کرده شد عنان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان بودند معطوف ساخت

مثنوی

شکر ایزد را که بر وفق مرام • جزو اول زین مجلد شد تمام • کرد کلکم از سر دانش سواد
قصه شاهان چنگیزی نژاد • یکا زبحر ضمیر فرد و چین • گشت این اوراق پر در ثمین • تا نماید از سر
یافته نظر • جانبش آنحضرت پناه دادگر • سپهر و دریا دل عالی تبار • مشتری کردار خورشید اقتدار
روشن از دیدار او چشم امل • دیده بان قصر اقبالش زحل • ترک خونریز فلک در وقت تیز
تیز خنجر دشمنانش تیغ تیز • کلک زرین عطارد در سپهر • می نویسد مدحتش از روی مهر
زهره در بزم مهش بود چاکری • ماه بر فرق لوایش چنبری • در کرم پا مثل آمد زان سبب
ذات او را شد کریم الدین لقب • هر کرا داد نداد از همتش نشان • خرجیب الله نادر هر زمان
هست چه چون ثنای ذات او • ختم بهتر بر دعای ذات او • تا کند کلک سخن گفتگوی • تا بود طبع سخن دان نکته جوی
باد یا رب تخت عالی مقام • مرجع اهل فضیلت بر دوام • خامه دایم در ثنایش نکته زای • نام او مرنامه را زینت فزای

جزو دوم از مجلد سیوم در ذکر بعضی از طبقات ولات که معاصر چنگیزخانیان لباس پادشاهی پوشیده اند و کامرانی بنهایت آمال رسیده اند

بیان سخن قدر مرا عالی سازد • از غیر حدیث خود دم خالی سازد • پیوسته در اثبات ملک گویم • در ملک سخن ورای مرا والی سازد • بعد از تقدیم سپاس و ستایش
پادشاهی را که بنگارمنشی تقدیرش منشور اقتدار سلاطین کامکار بتوقیع و تصدیق تؤتی الملک من تشاء موقع میگرداند جل جنابه و پس از تبلیغ صلوات
صلوات بر نبی که بهدایت پیشوایش گمگشتگان بادیه ضلالت را وصول بر منزل مقصود من یهده الله فلا مضل له بحصول می پیوندد و صلی الله علیه و آله
نموده میشود که از پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان سلطنت نموده اند حالات هشت طبقه بنظر این ذره احقر درآمده بدین تفصیل ملوک مصر و قراختائیان
آل مظفر اتابکان لرستان ملوک هرموز و از خردان سربداران ملوک کرت و کلک سخن گذار شمه از احوال این ملوک نامدار را در این جزو بعین
ترتیب در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان هر یک ازین پادشاهان گیتی ستان مذکور خواهد گردید و منه العصمة
والتوفیق **گفتار در بیان کیفیت تموج زمان دولت ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر**
بالواح ضمایر مستخبران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه در مجلد ثانی در آخر ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملک معظم غیاث الدین
بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمایه بر دست غلامان خود کشته شد آنگاه ملک صالح که
زمام اختیار در قبضه اقتدار ایشان بود و سرداری سپاه را که عزالدین ایبک نام داشت از غلامان ملک صالح انتظام داشت تفویض نمودند و خطبه بنام والده ملک معظم
که ملقبه بشجر الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و چون امور ضعیف حال جلیل بود و چشم تمام نیز داشت قرب دو سال آن مملکت را بنظم و ضبط نمود
در سنه اثنین و خمسین و ستمایه امرا بر سلطنت عزالدین متفق شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز باز پادشاهی مصر بر غلامان قرار گرفت و آن
قاعده ظاهرا تا الی یومنا هذا مرعیست چون سمت استقرار پذیرفت **ملک معز عزالدین ایبک** پادشاهی شجاع و خردمند بود و کما ینبغی رعایت احکام شریعت مینمود و چون
بر سریر سلطنت متمکن شد ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد از آنکه سه سال در دولت و اقبال بسر برد قصد نمود که دختر حاکم موصل را
بعقد خویش درآورد و ام خلیل از غایت رشک حمیت را از نمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند **ملک منصور علی بن ملک معز** بعد از قتل پدر بجهد
امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در پای قلعه معز بقتل رسانید و چون دو سال در کامرانی گذرانید غلامان او را خلع نموده
سیف الدین را که اتابکش بود بر تخت نشانیدند و او را ملک مظفر خواندند **ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن او کتبغا را بضرب تیغ ظفر پیکر**
نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافت بروایت یافعی قطز بود بالقاف و الطاء المهملة و الراء و در بعضی کتب تاریخ نام او
را قوز نوشته اند و بهر تقدیر چون ملک مظفر بر مسند سلطنت مصر تمکن یافت استماع نمود که هلاکو خان بر بلاد شام استیلای تمام یافت
و کتبوقا نویان در دمشق حاکم ساخته خان بصوب آذربایجان نهضت نموده بنابران دفع مغولان را مطمح نظر همت داشته عزم توجه بصوب دمشق بر
افراخت و کتبوقا نیز عازم میدان قتال گشته در اواخر رمضان سنه ثمان و خمسین و ستمایه در عین جالوت تقارب فریقین دست داد و ملک مظفر طایفه از ابطال رجال را
در کمین گاه باز داشته با سایر سپاه برابر ایستاد و کتبوقا بجمهور و وفور بر ایشان حمله آورد و ملک مظفر بموجب الحرب خدعة پشت بجانب او کرد
و روی بوادی فرار آورده کتبوقا بی اندیشه مصریان را تعاقب نموده چون بکمین گاه رسید بیکبارگی سپاه مصر از اطراف و جوانب او را در میان گرفته
آتش قتال اشتعال یافته فوجی بسیاری از مغولان مقتول گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا این معرکه بهجا در میان بوده آخر
الامر ملک مظفر بر طبق نام خویش ظفر یافت و کتبوقا در جنگ اسیر گرفتار شده بقتل رسید و ملک مظفر اگرچه مظفر و منصور بمصر بازآمد اما
مهم ران ایام بعضی از امرا او را دشمن بودند بر قتلش اتفاق نموده بهادر معزلی در موضع مطیه بزخم تیری جان گزای او را از پای درآورد و بعد از آن
غلامان زمام امور پادشاهی را بدست ابوالفتح بیبرس الترکی الصالحی داده و او را ملک ظاهر لقب نهادند **ذکر ملک ظاهر** نامش بقول یافعی بیبرس
بود و بروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار و او در اوایل حال در سلک ممالیک امیر علاءالدین که از جمله ارکان دولت ملک صالح بود انتظام
داشت و ملک صالح آثار اقبال در ناصیه حالش مشاهده کرده او را از امیر علاءالدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک
ظاهر در ترقی بود تا در ذی قعده سنه ثمان و خمسین و ستمایه بر سریر سلطنت مصر صعود نمود او بصفت شجاعت و جلادت و دیانت و امانت
اتصاف داشت و در حمایت حوزه اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانیده همواره همت عالی نهمت بر غزا و جهاد مصروف میداشت و در ایام دولت خود با
احمد بن الظاهر بالله بن ناصر الدین الله العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواند و بعد از قتل مستنصر الحاکم بامر الله ابوالعباس احمد
بن ابی علی را که از احفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاند و چون ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید در بیست و هشتم محرم الحرام سنه ست
و سبعین و ستمایه بجهان آخرت منزل گزید **گفتار در بیان بعضی از وقایع سلطنت بندقدار و ذکر شمه از احوال علما و فضلای آن روزگار**

در تاریخ یافعی مسطور است که در سنهٔ تسع و خمسین و ستمائه که ملک ظاهر در ملک مصر لوای سلطنت برافراخته بود احمد بن الظاهر بالله عباسی که اسود لقب داشت بآن سر
زمین رسیده صحت نسب خود را ثبوت رسانید و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید ملک ظاهر ملتمس او را بعز قبول اقتران داده اشراف و اعیان مصر را
مجتمع ساخت و شرط مبایعت بجای آورده دیگران نیز مبایعت کردند و احمد را خلیفه برادرش المستنصر بالله ملقب گردانیدند و دران مجلس مستنصر بدست
خویش خلعت سلطنت در قامت قابلیت ملک ظاهر پوشانید و دران باب منشوری در سلک تحریر کشید و ملک ظاهر مرة بعد اخری آن کتاب را با خلعت خلیفه
سوار شده گرد شهر برآمد انگاه جهت مستنصر اتابک و حاجب و استاد الدار و منشی تعیین نمود و صد سر اسب و سی استر و شصت شتر و چند غلام بلازمتش باز
داشت و مستنصر بمجرد این قدر جمعیت خود را خلیفهٔ اسلام متصور کرده بجانب بغداد روان شد تا آن دیار را از تصرف تتار بیرون آورده بدستور آبا و
اجداد خویش بر مسند استقلال نشیند و چون بهیت رسید فوجی از سپاه هلاکو خان از اطراف و جوانبش در آمده آغاز قتال نمودند و طایفه از اعراب و ترکان
که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر با فوجی از خواص کشته شد و از جمله مردمی که از ان ورطه خلاص یافته خود را بساحل نجات رسانیدند
یکی ابو العباس الحاکم بامر الله بود که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام داشت و چون او بمصر رسید بموجب صواب دید بندقدار قایم مقام المستنصر
بالله گشت و بعد از ان که چهل سال و چیزی اسم خلافت بروی اطلاق کرده در گذشت و در سنه ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله
علیه و آله و سلم که روی بویرانی نهاده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعهٔ متبرکه بکمال معموری رسید و در سنه ست و ستین و ستمایه ملک ظاهر قلعهٔ
اکراد و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنهٔ ۶۶۶ حصن عکا نیز تحت تصرفش قرار گرفت انگاه بندقدار متوجه تسخیر ملک روم گشته از ارکان
دولت را در مصر بنیابت خویش باز داشت و با دو سه کس از خواص در لباس اختفا بروم شتافت و مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط در آورده بدار الملک
خود بازگشت ایلچی نزد اباقا خان فرستاده پیغام داد که بجهت نظاره و تماشا بولایت روم رفتیم و در دکان فلان طباخ طعام خوردم و انگشتری در رهن مقدار طعام کردم مطبوع
آنکه بارسال آن حکم فرماید اباقا از کمال تهور و جرات ملک ظاهر تعجب نموده قاصدی جهت اعلام این حال نزد معین الدین پروانه که دران دیار بحکومت اشتغال
داشت فرستاد و معین الدین انگشتری بندقدار را از ان طباخ ستانده روان فرمود بعد از ان بندقدار با لشکر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود و روایت
تاریخ وصاف آنکه این حرکت از وی بنابر استدعای معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت بران مملکت مستولی گشت و در تاریخ یافعی
آنکه میان بندقدار و لشکر تتار در روم محاربات اتفاق افتاد و صورت ظفر و نصرت او را روی داد و روزی چند دران ولایت بدولت و اقبال گذرانیده
با غنایم بسیار بروم بازگشت و چون اباقا خان بر کیفیت این حادثه خبر یافت عنان عزیمت بجانب روم تافت و بقول یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام
بیرون کشیده معین الدین پروانه را با دویست هزار مسلمان از تیغ گذرانید و چون از ان ولایت بدار الملک خود بازگشت طایفه از ابطال
رجال را بدیار شام ارسال داشت و آن جماعت بمحاصرهٔ قلعهٔ بیره مشغول شده نزدیک بان رسید که آن حصن حصین را بقهر مسخر گردانند و ساکنان
بیره حال تیرهٔ خود را قلمی نموده آن نامه را بر بال کبوتری بستند و بوقت پرواز شاهباز زرین بال خورشید از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند
و در نصف النهار همان روز برید پرنده مکتوب را بقاهره رسانید و چون بندقدار بر مضمون نامه وقوف یافت فرمود تا بر فور در جواب نوشتند که
ساکنان قلعهٔ بیره باید که مطمین خاطر و مستظهر باشند که صبح رایت دولت ما در روز هفتم ازین تاریخ بر افق حوالی بیره طالع خواهد گشت و اگر درین
وعده خلافی واقع شود ایشان در تسلیم حصار مرخص اند و الیوم و سیاح فضای هوا بطریقی که آمده بود بازگشت و بندقدار با ده دوازده هزار سوار بجانب
بیره در حرکت آمده بنفس نفیس با هفت غلام بر مراکب بادپا نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون دران وقت از قاهره تا بیره در بیست و هفت موضع یام بسته
بود در چهار شبانه روز آن مسافت دور و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول بمقصد دویست سوار از لشکریان خاصه که بظفر انجام پیوسته بودند
در وقتی که خسرو انجم بر حلقهٔ چرخ چهارم بر آمد بر کنار آب فرات که میان او و بیره حایل بود بر زبر پشته رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه
غلغلهٔ فتح و انبساط بایوان کیوان رسانیدند و مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر
مصر بتجمل هرچه تمامتر در رسیده نوحه مانند باد از آب فرات گذشته مغولان چون آن حال را مشاهده کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را
تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند و وفات بندقدار بعد ازانکه در روضة الصفا مسطور است در ماه ذو الحجه سنه ست و سبعین و ستمایه در دمشق اتفاق
افتاد و بقول یافعی ملک ظاهر در پانزدهم محرم الحرام سنه مذکوره مریض گشت و سیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در بیست و هشتم همان ماه در گذشت و از وی
سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام داشتند و اسامی دختران معلوم نیست و از مشایخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که مولد
ذکر شیخ عراقی اش همدان بوده و در صغر سن از مخافت آن ذات یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و با کمک زمانی آن جناب را آن
مقدار ترقی دست داد که در سن هفده سالگی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول گشت و روزی جمعی قلندران بهمدان رسیده نوپسری خورشید منظر را همراه داشتند

چشم شیخ عراقی بران پسر افتاد و بواسطهٔ غلبهٔ مشرب عشق گرفتار آن پسر شد **مصراع** بباد داد ورقهای درس و فتوی را و مرافقت قلندران نموده
بملتان رفت و دران بلده بصحبت شیخ زکریا ملتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چندگاه در خلوت نشسته ریاضت کشید و بعد چون بکمال رسید
شیخ زکریا یکی از بنات خود را بعقد شیخ عراقی درآورد و شیخ عراقی را از ان دختر پسری در وجود آمده او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد
از فوت شیخ زکریا بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تکریما رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قونوی مشرف شده استماع
فصوص نمود و کتاب لمعات را در ان ایام تألیف کرده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که دران زمان حاکم روم بود شیفتهٔ شیخ جمال
شیخ عراقی گشته جهت آن جناب در توقات خانقاهی ساخت و هر روز بملاقات شریفش می پرداخت و روزی مبلغی زر پیش شیخ برد و شیخ قبول نکرد
ما را بزر نیازی نیست فرمود و حسن قوال را با ما رسان و حسن قوال دران زمان در غایت حسن و جمال بود چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بسوی حسن
فهم کرد کس فرستاد و حسن را طلبید و شیخ با امیر معین الدین و سایر اکابر باستقبال آن زمره حسین شتافتند و چون شیخ بحسن رسید پیش رفت و سلام کرد
او را در آغوش کشید و شربت طلبیده بوی داد انگاه با اتفاق بخانقاه فرود آمده روزها صحبت داشتند و سماعها کردند و شیخ در ان ایام غزلها گفت و یکی از آن
جمله غزلیات که مطلعش اینست **نظم** ساز طرب عشق که داند که چه سازست ** کز زخمهٔ آن نه فلک اندر تک و تازست ** و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم
بمصر شتافت سلطان نسبت باو ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف گرد کوچه و بازار سیر میفرمود روزی شیفتهٔ پسر کفشگری شد و هر روز بدان دکان
رفته [illegible] کفشگر گفت مردم فقیریم و غیر ازین حرفه نداریم [illegible] شیخ پرسید که
مزد این پسر چه مبلغ است کفشگر جواب داد که چهار درم شیخ فرمود که من هر روز هشت درم میدهم باید که دیگر این کار نکند بعد از ان شیخ هر صباح
بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشک افشاندی همواره این خبر بسلطان رسانیدند و ایشان [illegible]
[illegible] انگاه دولت و تکلم خواست و بنوشت که هر روز [illegible] وظیفه [illegible] شیخ از [illegible]
و شیخ عراقی پس از چندگاه از مصر بشام شتافت و در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیر الدین که در ملتان مانده بود دران بلده بملازمت پدر رسید
و مقارن آن حال شیخ مریض شده شرایط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی را انشا کرد **رباعی** در سابقه چون قرار عالم دادند
مانا که نه بر مراد آدم دادند ** زان قاعده و قرار کان روز افتاد ** نی بیش بکس وعده و نی کم دادند ** وفات شیخ عراقی در هشتم ذو القعده سنه ثمان و ثمانین و ستمایه
اتفاق افتاد و در صالحیهٔ دمشق در قفای قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شد مرقد ولدش کبیر الدین هم آنجاست رحمهم الله تعالی و از علمای زمان ملک ظاهر
یکی **حافظ مجد الدین علی بن عبد الکافی** است در تصحیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از انکه ایام حیاتش بحد ثلثین رسید فوت شد
و او از اجل علمای وادی در حفظ حدیث برتبه رسیده که برتقای محدثان متقدمین فایق میگردید غروب کوکب زندگانی نجم الدین در شهور سنه اثنی
و سبعین و ستمایه دست داد و دیگری از ان جمله صاحب تصانیف **محمد بن عبد الله بن مالک الجیانی** بود و او نیز در سنه اثنی و سبعین و ستمایه از عالم
انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه **حافظ منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادی الاسکندری** در زمان سلطنت بندقداری در سنهٔ ۶۷۳ از لباس حیات عاری گشت
و از جملهٔ دانشمندان عالیمکان آن زمان دیگری **شیخ محی الدین النووی** است و نام شیخ محی الدین یحیی بود و نام شریف پدرش شرف بن مری
بن حسین و ولادتش در عشر اوسط از ماه محرم الحرام سنه ۶۳۱ دست داد و در سنه تسع و اربعین جهت تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسهٔ رواحیه قرب
دو سال ساکن بود و تمامی اوقات او بمطالعه مصروف داشت چنانچه دران مدت اصلا پهلو بر زمین ننهاد و در سنه احدی و ستین و ستمایه بمصحوب
والد خود بحج بیت الله مبارک رفت بعد از ان بمنصب شیخ الاسلام فایز شد و در سنه ستین و ستمایه آغاز تصنیف نمود و تا سنه ست و سبعین و ستمایه که وفات یافت
بآن کار مشغول بود روضه و منهاج الطالبین و تهذیب الاسماء و اللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب
التقریب و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جملهٔ مؤلفات نووی است **ذکر ملک سعید محمد بن ملک ظاهر**
محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امرای کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاده ملک سعید لقب یافت و چون قریب دو سال از تخت
امور ملک پرداخت چیزی از مواجب سپاهیان کم کرد بنابران اشراف و اعیان قصد خلع او نمودند و ملک سعید این معنی دانسته برادر خود سلامش را
که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشانده و او را ملک عادل لقب داده سیف الدین قلاوون را که در سلک غلامان صالحی انتظام داشت اتابک وی
ساخت و خود بنفس نفیس با برادر خود خضر و بعضی از خواص بقلعهٔ کرک شتافت و در سنه ثمان و سبعین و ستمایه دران حصار وفات یافت و خضر زمام حکومت
کرک بدست آورده بملک مسعود ملقب شد و تا شهور سنه ۶۸۶ در ان دیار شهریار بود و بعد از ان سیف الدین قلاوون قلعهٔ کرک را از او بیرون آورده
دیگری را بایالتش نصب فرمود **ذکر سیف الدین قلاوون** چون ملک سعید از مصر بکرک رفت دولت خواهان و جمیع اشراف و اعیان آن مملکت بعد از انقضای

سه ماه سلامش را از حکومت معاف داشت سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ثمان و سبعین و ستمایه پادشاه گردانیدند
و او را منصور لقب دادند امّا سنقر اشقر صالحی که ملک الامرا دمشق بود اظهار خلاف نمود و ملقب بملک کامل شمس الدین گشت و در سنه تسع و سبعین و
ستمایه سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشید میان او و سنقر مقاتله افتاد و سیف الدین ظفر یافت سنقر با اهل شام شتافت و بر بعضی از
بلدان مستولی شد و درهمین سال میان سیف الدین قلاوون و شاهزاده منکوتمور بن هلاکو خان که بفرمان برادر خویش اباقا خان بحدود حمص آمده بود قتال
روی نمود کفار تتار منهزم گشته ملک منصور بر طبق لقب خود نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمایه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح بوقوع انجامید
و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی باز گذاشت و در چهارم ماه ربیع الآخر سنه ثمان و ثمانین و ستمایه سیف الدین قلاوون بلده طرابلس
بجنگ از کفار فرنگ گرفت اهل اسلام غنیمت فراوان بتحت تصرف در آوردند و در سادس ذی قعده سنه تسع و ثمانین و ستمایه در ظاهر قاهره معزّه
آن پادشاه غازی از عالم مجازی رحلت نمود مدت سلطنتش یازده سال و چند ماه بود **ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بوده اند با ملک منصور** از جمله فضلا
زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة **ابن خلکان مورخ است** و هو شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی در تاریخ یافعی مسطور است
که ابن خلکان در سنه ثمان و ستمایه تولد نموده در موصل تحصیل کرده بمصر شتافت و چندگاه در آن مملکت ساکن شده بعد از آن قضاء بلاد شام منصوب
گشت و مدت ده سال بدان امر اشتغال نمود در فیصل قضایا شرط امانت و دیانت بتقدیم رسانید و چون سلطان رقم عزل بر صحیفه حالش کشید
در مدرسه امینیه و نجیبیه بدرس و افاده می پرداخت تا در سنه احدی و ثمانین و ستمایه بعالم آخرت انتقال ساخت و از جمله مصنفات ابن خلکان کتاب
وفیات الاعیان است و آن بهترین کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده اند و از جمله مشایخ آن زمان یکی **شیخ ابو اسحق ابراهیم بن معضاد الجعبری**
و شیخ ابو اسحق بزعم یافعی صاحب کرامات بود در سنه ۶۸۷ در مصر از عالم انتقال نمود و در ماه ربیع الاول همین سال **شیخ یاسین المغربی الحجام** وفات
یافت و شیخ یاسین در سلک مشایخ انتظام داشت و بواسطه آنکه احوال خود را در پرده خفا مستور کرده بود بامر حجامت اشتغال می نمود و شیخ محی الدین
نووی را نسبت بشیخ یاسین ارادت تمام بود و پیوسته بزیارت او رفته طریق تحفه سلوک می داشت و عمر شیخ یاسین قریب بهشتاد سال بود
و هم درین سال ابن النفیس **علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی** که در دیار مصر که در سایر امصار مثل او طبیبی نبود از عالم رحلت نمود
از تصانیف آن جناب موجز مشهور است و بسیاری از اکابر علما آن کتاب را شرح نوشته اند و یکی از افاضل زمان سیف الدین قلاوون **ابن
البخاری المحدث است** و ابن بخاری در سنه ۵۹۵ تولد نموده بود و در بغداد تحصیل نموده از مشایخ آن بلده اجازت روایت حدیث یافت و بصفت
صلاح و دیانت و تقوی و امانت موصوف بود و در صالحیه دمشق فی سنه تسعین و ستمایه بجهان جاودانی نقل نمود و سبب شهرتش بابن
بخاری آنکه پدرش چندگاهی در بخارا بسر برده بود و هم درین سال **شیخ سیف الدین سلیمان بن علی التلمسانی** از عالم فانی بمنازل باقی انتقال
فرمود و آن جناب منازل السایرین که مولف مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاریست شرحی نیکو نوشته است و دیوان اشعارش
نیز در غایت سلاست و عذوبت واقع شده و آنکه جمعی از فقها شیخ عفیف الدین را بزندقه و الحاد نسبت میدهند افترا بر کمال اوست بوده و الله
تعالی اعلم **ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون** بعد از فوت ملک منصور جمهور اشراف مصر ولد ارشدش ملک اشرف را
در ذی قعده سنه تسع و ثمانین و ستمایه بر تخت سلطنت نشاندند و او پادشاه صاحب رای گیتی آرای بود چون افسر جهانبانی بر سر نهاد امر وزارت
را بشمس الدین سلعوس تفویض نمود و منصب سپهسالاری ببدر الدین بیدره متعلق گردانیده روی باستخلاص طرابلس که بار دیگر بتصرف
کفار فرنگ در آمده بود آورد و پس از وصول بظاهر آن حصار در امر محاصره و پیکار غایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده در کمتر از یک ماه آن بلده را
مسخر گردانید و بسیاری از کفره را بتیغ تیز بگذرانید و اساس قلعه را انهدام داده متصل آن شهری نو بنا کرد و آنرا اطرابلس نام نهاد بعد
از آن همت بر تسخیر عکه گماشته با عساکر موفور و جنود غیر محصور که از آن جمله سیزده هزار غلام زرخرید او بود متوجه آن حصار شده در چهارم ربیع الآخر
سنه تسعین و ستمایه بمقصد رسیده آغاز محاصره و محاربه فرمود و [illegible] که در آن قلعه متین سکن داشتند در مقام دفع و منع آمده از جانبین
تیر و حجر و سنگ منجنیق پران گشت و در آن اوان روزی کافری از سپاهیان که باسیری گرفته بود بعوض سنگ در منجنیق نهاده بطرف سپاه
اسلام افکندند اجزا جسد آن بیچاره در فضای هوا متلاشی گشته از مشاهده آن حالت آتش غضب و حمیت ملک اشرف در اشتعال آمده سوگند خورد که
شهر عکه را با خاک راه یکسان نماید و خرمن حیات متوطنان آنجا را بباد قهر بر دهد و لشکر اسلام دست از جنگ باز نداشته و نقابان تیز چنگ را فرمود تا در سه مقام
زمین آغاز را به بریدن کردند و از خندق گذشته ستونها در زیر برج و باره نصب نمودند و تمامی شیب قلعه را مجوف ساختند بیکبار آتش در آن ستونها
زدند لاجرم باره و باره بر مفارق کفار فرو ریخته بعضی از جدار حصار ریخت و در صبح جمعه هفدهم جمادی الاول سنه مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام

از نیام

از نیام کشیده در عکه ریختند و خون اکثر آن بی دینان را با خاک راه آمیختند و بعد از ده روز از وقوع این صورت صور و دیگر در حیز تسخیر ملک اشرف
در آمد زیرا که حکام و لشکریان آن بلده از صورت قضیه مردم عکه خبر یافته فرار بر قرار اختیار نموده بودند و در عقب ایشان ملک اشرف
صیدا و [illegible] را طاعت و انقیاد کرده داروغه طلبیده نمود و هم درین سال ملک اشرف بتایید ایزد متعال حصار صیدا و عثلیث و طرطوس
و طرابلس را نیز مفتوح ساخته نصاری فرنگ را بتمام از آن دیار اخراج فرمود و ابواب فتح و ظفر بر روی روزگار اهل اسلام گشود و درهمین سال ملک
عادل سلامش بن ظاهر بیبرس وفات یافت و چون مدت سه سال و روز از دولت ملک اشرف بر مفارق اهل اسلام تافت چند نفر از امرای او بفروغ
نموده در سابع محرم الحرام سنه ثلث و تسعین و ستمایه نقش وجود آن سلطان عادل مجاهد را بنوک شمشیر تیز از لوح زندگانی بستردند و برادرش
محمد بن ملک منصور سیف الدین قلاوون را پادشاه کردند و ابن سلعوس وزیر را مواخذه گردانیدند و آن متهور در شکنجه بود که از عالم انتقال فرمود
ذکر اقبال و ادبار بیدره و کتبغا و لاجین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت کرّه اخری چون بیدره بقتل ملک اشرف مبادرت نمود اسم پادشاهی بر محمد بن سیف
الدین قلاوون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرده سرانجام تمامی مهمات را از پیش خود گرفت و ملقب بملک قاهر شد چون یکسال بدین منوال
بگذشت در محرم الحرام سنه اربع و تسعین و ستمایه کتبغا که در زمان غلبه ملک مظفر بر کتبغا [illegible] باسیری در دست مصریان افتاده بود و بواسطه
کثرت قابلیت بتدریج پای بر مسند امارت نهاده باتفاق لاجین و غلامان اشرفی خروج کرده بیدره را بکشت و ملک عادل لقب یافته
متصدی سلطنت مصر گشت و او در آن وقت که بر سریر سلطنت صعود نمود پنجاه ساله بود و بعد از دو سال از پادشاهی کتبغا [illegible] سنه ست
و تسعین و ستمایه اعاظم امرا اساس دولتش بر هم زده [illegible] در هم شکستند و عروس آن مملکت را با حسام الدین لاجین عقد بستند و کتبغا
با چهار کس از غلامان خاصه خود بجوب دمشق گریخت لاجین که ملک منصور لقب یافته بود فوجی از سپاه را بدان جانب فرستاده کتبغا را
گرفته در قلعه صرخد ساکن گردانید و اسباب فراغتش بهم رسانیدند و در سنه ثمان و تسعین و ستمایه اعیان مصر نسبت بلاجین بی وفائی
پیش گرفتند و بعد از ادای نماز خفتن در وقتی که لاجین بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از قاضی القضاة حسام الدین الحنفی
و امیر عبد الله و [illegible] البدوی و امام بن العسال کسی نزد او نبود ناگاه جمعی از اعاظم امرا با شمشیرهای کشیده بر سر لاجین رفتند و قفص
قالبش را شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند و روز دیگر کس بطلب محمد بن سیف الدین قلاوون که در قلعه کرک
بود فرستاده او را بمصر آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب سرداری سپاه را [illegible] تفویض کردند و در سنه
اثنی و سبعمایه **حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن دقیق العید** در مصر فوت شد و در تصحیح المصابیح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتیست که مانند
آنها تالیف کرده نشده و درهمین سال کتبغا که بعد از خلع از سلطنت مصر در سرحدی بود از عالم انتقال نمود **ذکر [illegible] ملک ناصر
و وقایعی که شده در زمان او** چون ملک ناصر بر سریر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار
بجانب دیار بکر و راس العین که حکام آنجا خراج گذار غازان خان بودند فرستاده اموال و جهات ساکنان آن مواضع را بباد غارت و تاراج
داد بنابران میان او و سلطان محمود غازان مواد نزاع در هیجان آمده غازان در اوایل سنه تسع و تسعین و ستمایه لشکر بجوب شام کشید
و در نواحی حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانید و ولایات آن بلاد را ببعضی از امرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراخت
و امرا عظام از محافظت قلعه شام عاجز شده هر یک عنان عزیمت بجانب اردوی غازان معطوف ساخت بنابران غازان خان ثانیا
سپاه بدان بلدان برد و بعد از وصول بحلب فتح شام را در عهده قتلغشاه نوین و چوبان بیک کرده روی بجوب دار الملک خود آورد و ملک
ناصر با سپاه [illegible] در موضع مرج صفر بر سر غازان تاخته همه ایشان را [illegible] داد و [illegible] کرفت قدم
حشمت و عظمت نهاد امیر [illegible] نیابت و [illegible] را بکتمر تفویض نمود و منصب وزارت فخر الدین عبد الجلیل مشغول [illegible] و قراسنقر را در
دمشق حاکم کرد و جمال الدین [illegible] در حلب [illegible] امور سپاهی و رعیت آورد حیثیت کمال قدرت و استقامت امور مملکتش در
اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت و لشکری و رعیت مطیع و منقاد گشته تمامی بلاد مصر و شام صفت معموری پذیرفت و در سنه
احدی و سبعمایه الحاکم بامر الله عباسی که در ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بجوب عالم آخرت برافراخت
ملک ناصر و امرا و اکابر پسرش المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشاندند و بر منابر اهل اسلام دیار مصر و شام خطبه بنامش خواندند
چون مدت هشت سال از رشحات سحاب عنایت الهی ریاض مملکت ناصر با نضارت بود ناگاه چشم روزگار در کار آمده در مصر خلاف امرا
روزی چند [illegible] تبدیل [illegible] آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین [illegible] جاشنگیر که از اکثر امرا بزرگ

جاه و جلال متمادی گشت بود و چون استقلال بخاطر گذرانید در سنه سبع و ثمانمایه قصد ملک ناصر نمود و سلطان از اندیشه غدر و شمات او وقوف یافته
با هفتاد و هزار دینار زر و جواهر و حرم و دختر و پسر و صد و هفتاد نفر از غلامان جلادت اثر شبی از قلعه … پایان آمده بجانب حصار کرک که در حصانت
باسد سکندر برابر بود نهضت فرمود و بعد از وصول برج و باره آن را استحکام داده مطمئن خاطر سکون … اختیار نمود سالار و جاشنی
گیر چون عرصه مملکت مصر خالی دیدند المستکفی بالله و اعیان و اشراف را مجتمع ساخته در باب تعیین پادشاهی که از عهده ضبط حوزه اسلام بیرون
تواند آمد از ایشان مشورت طلبیدند و خاطر حکام بر سلطنت جاشنی گیر قرار یافت و او را بر سریر عزت نشانیدند و لقبش را ملک مظفر
ساخته خطبه بنامش خواندند و جاشنی گیر زمام حل و عقد مهام را بکف کفایت سالار داده منصب نیابت را بیرعلی قبجاق تفویض فرمود
و قتال السبع از ممالیک سیف الدین قلاون و جمال الدین موصلی غلام بدر الدین لؤلؤ و علاء الدین بغدادی را باسمی چند از سرداران و سپاه فراوان
جهت محافظت حلب بحدود آن ولایت فرستاده دمشق را بجمال الدین اقرم و حماه را اسحاق و حلب را بقرا اسنقر و طرابلس را باسپتمر (?) داد
و چون از جانب ملک ناصر خوف و خشیت بنهایت داشت بنابر استصواب امرا قاصدی سخندان نزد او ارسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان
… طریق اعتزال و انزوا اختیار کرده مملکت را بازگذاشتند اشراف و اعیان مسلمانان این کمینه را بخدمت سلطنت نشاندند و ملک مظفر
لقب دادند اکنون مبلغ کلی از نقود مصحوب سلطان است و ما را بجهت تجهیز لشکر اسلام و اخراجات راه بیت الحرام بدان وجه احتیاج تمام
و همچنین قرب دویست غلام شجاع در ملازمت آستان سپهر ارتفاع بسر میبرند توقع آنکه معدودی چند که از عهده ضروریه آن حضرت بیرون آیند
نگاه دارند و سایر آن جماعت را بمصر فرستند تا باتفاق دیگر بهادران اینجا بامر غزو و جهاد پردازند ملک ناصر جواب داد که محقر وجهی که از
خزانه همراه آورده بودم عشر عشیر این موروث و مکتسب نیست که در مصر گذاشته ام و اگر آنرا باز فرستیم هر آینه مرا در جهت … وجه معاش
دریوزه باید کرد و طلب نوعی از غلامان که رعایت حق نمک نموده مصحوب این جانب اند غایت نا انصافیست چه امروز زیاده از ده … هزار بنده
و بنده زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان … این آستان سلوک نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملک مظفر نهاده
و ما برسبیل اضطرار با اختیار دل از ملازمت آن جماعت برداشته ایم و وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشته مناسب آنکه ملک مظفر و اتباع او
جهت این جزئیات خود را رنجه ندارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمارند چون این پیغام بجاشنی گیر و ملازمان او رسید دم درکشید
و دیگر از ملک ناصر چیزی نطلبید و بعد از آن ملک مظفر از غلامان اشرفی و ناصری توهم نموده سرا و علانیه باهدام بنای زندگانی
ایشان جسارت نمود و منکوتیمور از ممالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران فایق بود از قصد ملک مظفر اندیشه
از مصر بگریخت و بقلعه کرک رفته بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یک یک و
دو دو بتقلید منکوتیمور نموده بملازمت ملک ناصر شتافتند لاجرم با اندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون این خبر بشام رسید حاکم حلب
قرا اسنقر نیز قاصدی نزد ملک ناصر فرستاده اظهار هواخواهی فرمود و قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی که در آن حدود
بودند از تغیر عقیده قرا اسنقر نسبت بملک مظفر وقوف یافته عنان بجانب مصر تافتند و این خبر بملک ناصر رسیده جمعی از شجاعان بر راه
مخالفان فرستاد تا تمامی یراق و جهات ایشان را گرفته بکرک بردند و چون صاحب دمشق جمال الدین اقرم بر جمعیت ملک ناصر
وقوف یافت هراس بی قیاس بخود راه داده عنان بجانب مصر تافت و ملک ناصر بلطف پادشاهانه … از کرک
بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام شام بظل رایت آفتاب احتشام التجا کرده ملک ناصر همه ایشان را باصناف اعطاف و الطاف
خسروانه بنواخت و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مشید گردانید و از آنجا لوای توجه بصوب مصر برافراخت و بتاریخ … ماه رمضان
سنه … باعظمتی و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دمشق در حرکت آمد و چون جاشنی گیر … جاه و جلال خود را محیط … دید
بعد از … وداع پادشاهی نموده باتفاق سالار … بار کرد و با چهار صد غلام خاص بر راه صعید … فرار کرد و
… اطلاع یافت قرا اسنقر و منکوتیمور را بالشکر انبوه … تعاقب او فرمود … بیرون شد …
گردانید و خود بنفس نفیس در طی مسافت مسارعت نموده در شب عید فطر بقاهره معزیه رسید و همان شب … و روز دیگر مصریان را
دو عید روی نموده بنشاط و انبساط بساط عیش و عشرت گستردند و یک دو روز … و در روز دوم عید خبر آمد که
قرا اسنقر و منکوتیمور در منزل … جاشنی گیر رسیده و او را دستگیر گردانیده می آورند و ملک ناصر منشور حکومت دمشق
را بنام قرا اسنقر فرستاده حکم فرمود که … جاشنی گیر را … سلطنت مصر ارسال نماید و …

بموجب

بموجب فرموده عمل نموده و چون جاشنی گیر را در غایت خجالت بمجلس همایون در آوردند سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای … با وجود آنکه در باره تو
غایت رعایت و عنایت بتقدیم رسانیدم از مروت بچه رخصت یافتی که حقوق نعمت ما را بکفران مقابله کردی جاشنی گیر از شنیدن آن
خطاب زهر آمیز مضطرب گشته گفت که سالار مرا برین حرکت باعث گشت ملک ناصر با امرا گفت که من بواسطه سوگندی که خورده ام این حرام
نمک را نمی کشم … امرا قصد … جاشنی گیر کرده …
… قتل نموده و ارکان دولت … برداشتند و چون نوبت بسیاست سالار رسید
حکم شد که بقلعه شوبک رفته بقیه عمر آنجا بگذراند و همچنین مقرر گشت که جمال الدین اقرم … دیگر … سوار نشود و اگر …
احتیاج داشته باشد بر خر نشیند و در سنه احدی عشر و سبعمایه ملک ناصر قرا اسنقر را از حکومت دمشق معزول کرد و این معنی موجب آن شد که
مشار الیه باتفاق جمال الدین اقرم و پانصد کس از اهل جلادت بآستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافت و بنابر اغوای ایشان لشکر بجانب
شام کشید و چنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت با اهل رحبه صلح کرده بازگردید و در سنه اثنی عشر و سبعمایه سلطان بمکه مبارکه
شتافته بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در غره محرم سنه ثلث و عشر از آن سفر بقاهره معزیه بازآمد و در سنه تسع و عشر و سبعمایه نوبت دیگر
بحج رفت و کرت چهارم بدان سعادت عظمی استسعاد یافت و بدار الملک خویش بازگشته پرتو انوار عدالتش بر وجنات احوال متوطنان
بلاد مصر و شام تافت **اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام** بر خواطر واقفان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار شهور و ایام پوشیده و
پنهان نخواهد بود که در تاریخ وصاف و مرآة الجنان حالات ملک ناصر تا باین مقام مرقوم کلک اهتمام گشته در سلک بیان سمت انتظام یافته و
نزد راقم حروف کیفیت انجام روزگار آن پادشاه و وقایعی که بعد از وی بسلطنت آن دیار … یک از غلامان آن … رسید
بوضوح نپیوست بنابر این … نکرده و آنچه از السنه و افواه مسافران … استماع افتاده آن است که از آن زمان باز …
ممالیک … سلطان مصری بوده اند و در باب تمشیت امور مملکت و مهم غزو و جهاد سعی و اجتهاد می نموده اند چنانچه از ظفرنامه و مطلع
السعدین بتحقیق می انجامد در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر تعلق بفرج نامی گرفته بود و او چون فوت شد پسرش ملک
… را از … دمشق بحضرت صاحبقران … اتفاق … بصوب مصر انعطاف
داد اما بعد از فتح روم ایلچیان بدرگاه صاحبقران … اظهار اطاعت و انقیاد نموده … بنام نامی آن حضرت سکه زده
ارسال … نموده و در اوایل زمان فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد مصر و شام استقلال داشت و چون
او فوت شد سلطان … علم سلطنت برافراشت و مظفر و تاتار که … اعیان امرا … منتظم بودند صاحب اختیار شده بر تق و فتق
و حل و عقد امور آن مملکت قیام نمودند و بعد از وفات سلطان … چقماق … که امیر اخور … بود سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ
رسل و رسایل آمد شد نموده و طریقه اتحاد و موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم ازین مجلد پرتو اهتمام بر تفصیل این حکایات خواهد تافت
و از جمله ملوک مصر دیگری سلطان قایتبای است که معاصر سلاطین آق قویونلو بوده و از آن جمله دیگری ملک … که در ایام طلوع آفتاب اقبال
نواب … پادشاهی سلطنت مینمود و چون چند سال از حکومت … ملک الامرا …
سلطان سلیم … بتحریص و ترغیب … قتل … شربت شهادت چشانیده … مقام آن دیار گردانید و … تا غایت
تاریخ … سنه … و عشرین و تسعمایه … ملک پادشاهست چنانچه تفصیل این حکایات انشاء الله تعالی
در جزو چهارم ازین مجلد بوضوح خواهد پیوست **ذکر بعضی از علما که در زمان دولت ملک ناصر و بعد از وی در ولایات مصر و شام بوده اند**
… شریف … در تصحیح المصابیح سمت توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر فی شهور سنه احدی عشر و سبعمایه حافظ علاء
مسعود بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود و بقضاء ولایت مصر اشتغال مینمود از عالم رحلت فرموده و هم در آن سال جمال الدین محمد بن کرم
الانصاری (?) که تصانیف مفیده در سلک تحریر کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه خمس عشر و سبعمایه محدث علا سلیمان بن حمزه المقدسی
که قاضی بلاد شام بود صبح زندگانی را وداع فرموده و هم در این سال سید فاضل و عالم کامل رکن الدین حسین بن محمد الحسینی در موصل بجهان
جاودانی شتافت و آن جناب حافظ قرآن مجید بود و در علوم مختلفه تصانیف نمود و در سنه اثنین و ثلثین و سبعمایه صاحب مولفات
برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری از لباس حیات عاری گشت و در سنه ثلث و ثلثین قاضی القضاة مصر بدر الدین محمد بن ابراهیم
که در علم حدیث و دیگر علوم تصنیفات دارد در گذشت و در سنه اربع و ثلثین صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد بن سید الناس الیعمری

در مصر وفات یافت و در سنه خمس و ثلثین مؤلف تاریخ مصر و شارح صحیح بخاری قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری بعالم جاودان
شتافت و در سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه قاضی حماه شرف الدین هبة الله بن القاضی نجم الدین عبد الرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم ابن البارزی الجهنی
جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در سلک اعاظم اهل حدیث منتظم بود و از جد خود و کمال ضریر و جمعی دیگر از محدثان اجازت
روایت داشت و از تصانیف آن جناب یکی شرح حاویست در ده مجلد و مصنف دیگر نیز دارد موسوم بکلل الحاوی مدت اقامت هبة الله
در منازل دنیوی هفتاد و سه سال بود و در سنه تسع و ثلثین و سبعمایه قاضی القضاة دمشق جلال الدین محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود
و او پسر مولانا عبد الرحمن بود و هو ابن قاضی القضاة سعد الدین بن قاضی القضاة امام الدین و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلده دمشق
اشتغال داشت بعد از ان ملک ناصر او را طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال الدین محمود باستقلال مرجع قاطبه بفصل قضایا و
فرق بشر پرداخته در اختیار و اعتبار بدرجه رسید که امثال و اقرانش را آن مرتبه میسر نشده بود و در تاریخ یافعی مسطورست که و کان فصیحا حلو
العبارة یعرف العربی و العجمی و الترکی ملیح الصورة و له من التصانیف المفیدة الکتابان المشهوران فی علم المعانی و البیان المسمیان بالتلخیص
و الایضاح مدت عمر او هفتاد و سه سال بود و هم درین سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم الجزری الدمشقی در هشتاد و یک سالگی از عالم
انتقال نمود و در همین سال حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان جاودانی پیوست و او را کتابیست در غایت تفصیل
در علم حدیث و مشتمل بر بیست مجلد و در سنه ۷۰۰ در مصر ابو بکر بن اسماعیل بن عبد العزیز بن مجد الدین الشنکولی فوت شد و ابو بکر در وقتی که بسن
بلوغ نزدیک بود بجامع مغربه شتافته از شیخ محیی الدین عبد الرحیم الشافعی اخذ علم فقه نمود و آغاز تألیف فرمود و منها انتخاب الکافیة التنبیه
فی اربع مجلدات و منها الملح العارضة فیما بین الرافعی و النووی من المعارضة مجلد واحد و منها شرح منهاج النووی و منها شرح مختصر التبریزی
قال الیافعی قلت و بلغنی ان له بعض کرامات و ذکر ان عمره نیف علی ستین و در سنه ثمان و اربعین و سبعمایه محدث شام و مورخ اسلام
شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف مفیده است و در سنه تسع و اربعین شمس الدین
ابو عبد الله بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید و ولادتش در سنه تسع و سبعین و ستمایه در دمشق اتفاق افتاد
و بعد از وصول بسن رشد و تمیز بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی در ان بلده اقامت فرمود و او هفتاد سال عمر داشت و در مدت
حیات مصنفات جلیله بر اوراق روزگار یادگار گذاشت منها کتاب ازالة الشبهات عن الآیات و الاحادیث المتشابهات و منها ترتیب الام
علی مسائل الروضة فی اربع مجلدات و منها مختصر الروضة و منها رسالة فی النحو و وضع لها شرحا بین فیه مجملها و مفصلها و دیوان خطب جمعه
و در فن العلم الحدیث مصنف مفید و در سنه خمسین و سبعمایه نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الاصفونی در مکه مبارکه در آخر ایام
تشریق بعالم اخروی پیوست و در سنه سبع و سبعین و ستمایه متولد شده بود از مصنفاتش یکی مختصر روضه است در دو مجلد و در سنه اربع
و ستین و سبعمایه خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی که بصفت علم و صلاح اتصاف داشت رایت رحلت
بعالم آخرت بر افراشت و او در علم آداب و فن تاریخ مصنفات مفیده دارد و در سنه ثمان و ستین و سبعمایه عفیف الدین
عبد الله بن اسعد الیافعی الیمنی بجهان جاودانی انتقال فرمود و کنیت آن جناب چنانچه در تصحیح المصابیح تصریح یافته ابو محمد بوده
اما در نفحات ابو السعادات مکتوبست و یافعی از اصناف علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته و همواره همت عالی نهمت بر تألیف و تصنیف
می گماشته منها کتاب روضة الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب الدر النظیم فی فضائل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان
و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان و بنا برین کتاب افادت انتساب را بر تاریخ یافعی هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه
خمسین و سبعمایه کلیات وقایع عجایب از یمن و مصر و شام و عراقین در سلک تحریر کشیده و آن جناب در مکه مبارکه ساکن بوده و درین بلده
از عالم انتقال نموده و در سنه احدی و سبعین و سبعمایه قاضی شام تاج الدین ابو نصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام
رحلت کرد و او در ایام حیات مصنفات که یکی از ان جمع الجوامع است در حیز تحریر آورده و در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه جمال
الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهای مصر بود از عالم انتقال نمود همین سال بهاء الدین تمام که ملقب باحمد و مکنی بابو حامد بود
در مکه از جهان فانی رحلت فرمود و هو ابن العلاء تقی الدین علی بن عبد الکافی و من مؤلفاته شرح التلخیص و در ماه صفر سنه ثمان
و سبعین و سبعمایه ابو حفص عمر بن الحسن بن مزید بن امیلة الحلبی المراغی در دمشق بمنازل جاودانی پیوست و کان صالحا خیرا ثقة حافظا للقرآن
ذاکرا للحدیث و در سنه تسع و ستین و سبعمایه برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی که در علم قرآت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت

علم از بیت حبوب عالم آخرت برافراشت و در سنه خمس و ثمانمایه سراج الدین عمر بن علی الانصاری که مشهورست بابن ملقن و تصانیف کثیره
کرده دارد وفات یافت و در سنه ۸۰۶ در مصر زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری هو آخر حفاظ الحدیث
و حمله و جامع انواعه و المؤلف فیه و به ختم هذا العلم فی تلک الدیار علیه الرحمة من الله الغفار گفتار در ذکر حکومت قراختاییان در کرمان
نزد جمهور مورخان سخن دان بتحقیق پیوسته که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختای ده نفر در خطه کرمان بر مسند حکومت
نشستند و اوقات اقبال ایشان هشتاد و سال امتداد یافت و نخستین کسی که ازین طبقه کر انبه خسروی بر مسند نهاد براق بن کلدوز بود
و آخرین ایشان قطب الدین شاه جهان براق بن کلدوز در مبادی حال ملازمت پادشاه قراختای کورخان قیام مینمود و در زمان
سلطنت تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم آمده سلطان تکش او را اجازت مراجعت نداد و چون ارکان خوارزمشاهی بوجود
سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را اولا بتفویض منصب حجابت مخصوص ساخت و ثانیا امر سپهسالاری بعهده او مقرر ساخت و اساس دیوان
مظالم را بدو مفوض داشت و از یکی پسر خود سلطان غیاث الدین پیرامشاه را علاوه این مناصب گردانید و در ان وقت که سلطان
محمد سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق منصوب ساخت شحنگی اصفهان را براق حاجب داد و مقارن آن حال اختر جاه و جلال خوارزم
شاهیان بسبب طلوع نامجه رایت چنگیزخانیان در مغرب زوال مختفی گشته براق اجتناب از ملازمت ایشان واجب دانست و براه کرمان عازم
هندوستان شد شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که در ان زمان حاکم کرمان بود بطمع اموال و براق بر سر راه بروی گرفت و بین
الجانبین محاربه اتفاق افتاد و علم دولت براق سمت ارتفاع پذیرفت و ابو القاسم گریخته در سنه تسع عشره و ستمایه براق بکرمان در آمد
و زمام ایالت بر سر نهاد و در زمانی که اوکدای قاآن در قراقرم و کلوران قایم مقام پدر شد براق ایلچی بحضرت ان پادشاه فرستاده ان
آستان معدلت آشیان زبان سپرد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود و قتلغ سلطان لقب یافت بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز
گشت و او پادشاهی قاهر صاحب بود و قریب پانزده سال باقبال گذرانید و فی سنه اثنین و ثلثین و ستمایه وفات یافت و در مدرسه
که خود بنا کرده بود در ظاهر کرمان در محله ترک آباد مدفون شد و او دو پسر و چهار دختر ماند بسر رکن الدین خواجه جوق نام داشت و اسامی
دختران اینست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان و بعد از فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن حمید
یکچند روزی چند در کرمان بر تخت حکومت نشست زیرا که رکن الدین خواجه جوق در ان زمان در اردوی اوکدای قاآن بود و وزارت براق تعلق
بخواجه کمین الدین ضیاء الملک الطایی میداشت و خواجه کمین الدین در اوایل حال در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه
منتظم بود و در ایام وزارت علم خفت و نیکنامی برافراشت سلطان رکن الدین خواجه جوق بن براق حاجب بعد از استماع
خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی بدان جانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه
اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ثلث و ثلثین و ستمایه بلده کرمان را بمقدم شریف مشرف
گردانیده قریب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید و در ان اوقات قطب الدین در ولایت هندوستان در ظل تربیت حاجب محمود خوارزمی
بسر میبرد و چون منکو قاآن بر تخت سلطنت نشست محمود قطب الدین را بنظر قاآن رسانید و منشور ایالت کرمان جهت او حاصل کرد و رکن
الدین ازین معنی خبر یافت جهت استمداد روی بجغتای اورد و او را از انجا کاری نکشاد لاجرم باز گشته بدرگاه منکو قاآن رفت و قطب الدین
از عقبش شتافته قاآن رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد و از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند و اسامی ایشان معلوم نیست و وزیر رکن
الدین در اوایل حال وزیر پدرش خواجه کمین الدین بود و آخر الامر خواجه کمین الدین بواسطه قصد و عوض بعضی از اهل حسد مواخذ و مقید
شده شهادت یافت انگاه نظام الدین ظهیر الملک متصدی منصب وزارت گشت و بعد از انقضاء دو سال تیغ قضا رقم عزل بر صحیفه حالش کشید
شرف الملک معین الدین زوزنی متعهد آن مهم گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد و باندک
زمانی معزول شد و خواجه نظام الملک احمد بن تاج الدوله قایم مقام گشت و او نیز در سال اول بجهت بلای مصادره گرفتار آمده رضی الملک تاج الدین
عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندک زمانی از ان کار معاف شده بار دیگر نظام الدین ظهیر الملک در ان امر
شروع نمود و تا آخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود قطب الدین محمد سلطان بن حمید تاینکو در منتصف شوال سال پنجاه و
پنجاه بکرمان رسیده تاج ایالت بر سر نهاد و قتلق ترکان که از تکنگان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود در ان اوقات در حرم قطب الدین

جای داشت با صابت رای و تدبیر مملکت را معمور و آبادان ساخت و قطب الدین قریب پنج سال بفراغ بال سلطنت کرده در ماه رجب سنه خمس وخمسین
وستمایه مریض گشت و در شهر رمضان همان سال درگذشت با مرور ازتش خواجه فخر الدین ظهیر الملک و فخر الدین شمس الملک محمد شاه بن حاجی زوزنی
بشارکت یکدیگر قیام مینمودند و آن هر دو خواجه در غایت عدل و انصاف بودند خلف که از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران حجاج سلطان
و سیورغتمش سلطان نام داشتند و اسامی دختران امواز خان چنین نگاشته اند پادشاه خواتون بی بی ترکان ارد و قتلق و تتلق پادشاه خاتون
و بی بی ترکان از قتلق ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را اباقاخان در حرم خویش جای داد و بدین
سبب مادرش بعد از فوت شوهر بایی بر پسند رفعت نشاند **عصمت الدین قتلغ ترکان** بعد از وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکو
خان ارسال داشته کیفیت واقعه را عرضه داشت کرد هلاکو خان فرمود که چون قطب الدین نسبت بملازمان آستان ما شرایط نیکو بندگی
بجای آورده بود مملکت کرمان را بفرزندان او ارزانی داشتیم و چون ایشان خرد سال اند باید که قتلق ترکان بضبط امور ملک و مال قیام نماید
بنابرآن قتلق ترکان اسم سلطنت بر **حجاج سلطان** اطلاق نموده سرانجام کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت
و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان و تشیید قواعد بر و امتنان سعی تمام نمود و در افاضه خیرات و اشاعت حسنات و انعام علما و اکرام
فضلا بمرتبه اهتمام فرمود که تا آن غایت آن از هیچ پادشاهی ذو شوکت بوقوع نپیوسته بود و در ایام اختیار خود خوانق و مدارس
و مساجد بنا کرد و گروهی [illegible] احوال حاویان فضایل نفسانی پیوسته و در آن اوقات که اباقاخان جهت دفع براق اغلان
متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را با سپاه [illegible] همراه اردوی عالی روان ساخت و حجاج سلطان در آن سفر منظور
نظر عاطفت اباقاخان شده بعد از مراجعت بکرمان نسبت بترکان بی حرمتی آغاز نهاد و نوبتی در مجلس بزم اراده کرد که ملکه رقص نماید
و خواص و ندمای آن محفل باین بیت ترنم نمودند **شعر** چرخ است برو اختر بخت تو جوان • آن به که بپرو بت خود با جوان وقت • و ترکان خاتون
ازین حرکات ناپسندیده رنجیده متوجه اردو گشت و حجاج سلطان هراس بی قیاس بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و مدت ده سال
در ولایت مصابرت نمود بعد از آن سلاطین هند لشکری همراه او ساختند تا ملک موروث را بحیطه تصرف آورد و حجاج سلطان با
جمعی کثیر از هندیان بصوب کرمان روان گشته چون بمنزل [illegible] رسید مریض گردید و در شب پنجشنبه سابع ذو الحجه سنه سبعین وستمایه
وفات یافت و او را چهار پسر بود و هفت دختر اسامی اینست سلطان مظفر الدین محمد شاه و شاه قطب الدین طغی شاه و شاه رکن
الدین محمود شاه و شاه علاء الدین چنیشاه و اسامی دختران معلوم نیست و بعد از فوت اباقاخان در سنه احدی وثمانین وستمایه
پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمد خان رفته نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان حاصل نمود
و بر مرکب مراد سوار گشته روی بملک موروث آورد و چون بپیاوه کوه رسید دید که ترکان خاتون بجانب اردو میرود و باوی ملاقات کرده
آن نشان را بدو نمود [illegible] بر مضمون آن چنان متاثر گشت که غش کرد و بعد از افاقت در غایت سرعت باردو شتافت
[illegible] ساخت و آن زمستان در [illegible] گذرانید و تابستان بتبریز رفت و از غایت خوف و اندوه مریض شده وفات یافت
و نعش [illegible] و آخر الامر دخترش بی بی ترکان نعش او را بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته اش بود دفن نمود
زمان اختیار و اقتدار ترکان خاتون در کرمان نزدیک بیست و شش سال امتداد داشت خواجه قوام الملک فخر الدین یحیی و عمدة الملک
منتجب الدین و مجد الملک تاج الدین ابوبکر شاه و قوام الدین بهاء الملک بنوبت وزارت قتلق ترکان و حجاج سلطان مینمودند و خواجه
منتجب الدین را پسری بود ناصر الدین نام تاریخ کرمان که بنام ایسن قتلغ نوشته شده تصنیف ناصر الدین است **سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان**
در شهور سنه احدی وثمانین وستمایه بکرمان رسیده بی مانعی و منازعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن اوقات که
ارغون خان احمد خان را که مربی سیورغتمش بود بقتل رسانیده در ممالک ایران لوای کامکاری برافراخت باستصواب سلطان سیورغتمش زمان داد
و سیورغتمش با خوف و هراس تمام بدرگاه شتافت امرا و سادات موقف بر عرایض داشتند آخر الامر بوقا جنگ که فاطر سر انجام مهمش گشت
و خواهرش پادشاه خاتون را که در حباله [illegible] بود در سلک ازدواج گیخاتو کشید و بجانب روم فرستاد و خاتون را کرده [illegible] سیورغتمش داد
و نشان حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت ارزانی داشت و جلال الدین سیورغتمش در موافقت [illegible] بملک موروث خرامید
بر مسند دولت و اقبال مستقر گردید و همچنین دختر شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان بود و مادرش ابش خاتون بنت اتابک سعد بن
ابوبکر [illegible] با وجود علو نسب و حسن صورت و صفای اعتقاد و نور انصاف اتصاف داشت و در باب اشاعه خیرات و مبرات [illegible]

طاعات

طاعات و عبادات و تعمیر و ترویج بقاع خیر بپیوسته سعی و اهتمام تمام مینمود القصه چون مدت ده سال از زمان اقبال سلطان جلال الدین سیورغتمش
درگذشت ارغون خان فوت شده گیخاتو از روم بآذربایجان آمده پادشاه گشت و پادشاه خاتون [illegible] انتقام برادر جزم کرده نشان سلطنت کرمان بنام خود
بستاند و بعضی بهر چه تمامتر بجانب کرمان در حرکت آمده در شهور سنه ۶۹۳ برادر سیورغتمش را ماخوذ و اسیر گرفته در قلعه شهر محبوس کرد و [illegible] و همچنین
و بعضی دیگر از هواخواهان در مقام استخلاص سلطان شده [illegible] در میان مشک [illegible] آب قلعه میبرد چنان ساختند تا سیورغتمش رساندند و آن
وسیله سیورغتمش از دیوار پایان آمده [illegible] اما چون رشته عمرش باتمام پیوسته بود بار دیگر بدست [illegible] افتاد و در شب [illegible] رمضان سنه
ثلث وتسعین وستمایه در وقت افطار شربت شهادت چشید و از وی یک پسر و یک دختر ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان نام داشت و دختر شاه
عالم و وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه نظام الدین و بعد از وی یمین الملک قوام الدین مسعود بن ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین
در اوایل حال معزول شده یمین الملک از روی استقلال بتمشیت امور ملک و مال قیام نمود **صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان**
ملکه فاضله زیبا صورت نیکو سیرت بود و در ایام دولت تمهید بساط عدالت و نصفت اقدام فرمود و همچنین خط و لطف طبع داشت و همواره اشعار
آبدار بر اوراق روزگار [illegible] نگاشت و چون در [illegible] سلطنت کرمان [illegible] پرتو آفتاب انعام و احسانش بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت
و در نوروز سنه ۶۹۴ گیخاتو کشته گشت بایدو [illegible] بر سریر [illegible] نشست [illegible] پادشاه خاتون شد [illegible]
الدین سیورغتمش در [illegible] بود و [illegible] استماع آن خبر [illegible] و همچنین در تقویت [illegible] از کرمان بیرون رفت و بعد
از آنکه [illegible] رسید لشکر اطراف و جوانب آن ولایت بوی پیوستند [illegible] و همچنین بقصد پادشاه خاتون مراجعت نموده بمحاصره کرمان مشغول گشت و لشکر
امرا و معتبران الطریق [illegible] داشته از پادشاه خاتون روی گردان شده نمودند و او از ضبط آن بلده عاجز آمده بقضا رضا داد و دروازه باز کرد
و همچنین [illegible] او را با خواص مقید کرد و در شعبان سنه [illegible] بر فرمان بایدو خان و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش
سلطان پادشاه خاتون از زمان شربت [illegible] بر او را چشانیده بود [illegible] و گرکشید ع چو دولت [illegible] این رباعی [illegible] آن خاتون
فاضله است **رباعی** [illegible] • یا غالیه [illegible] • [illegible] • و این قطعه نیز از
اشعار آبدار اوست **قطعه** [illegible] • [illegible] • [illegible]
فخر الملک خواجه نظام الدین محمود وزیر پادشاه خاتون بود **سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان** در اواخر ذو الحجه
سنه ۶۹۵ بفرمان غازان خان حاکم ولایت کرمان گشت و او خسرو خورشید طلعت کریم [illegible] و از سخاوت بود و وزارت قاضی فخر الدین و شهادت
او در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه بشرب مدام و تجرع اقداح [illegible] شعف تمام داشت و در ایام جوانی حرارت می [illegible]
در مزاج آن [illegible] طریق [illegible] اثر کرده در سنه [illegible] انتقال نمود مدت حیاتش بیست و [illegible] سال بود و در اوایل حال بوزارت محمد شاه
خواجه ظهیر الدین قیام مینمود و بعد از خواجه ظهیر الدین [illegible] **گفتار در بیان وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر انتقال او از منازل
دنیوی بمنزلات اخروی** قاضی فخر الدین [illegible] علوم و حاوی فنون [illegible] مخصوص و معلوم بود و [illegible] فضایل نفسانی و کسب کمالات انسانی از
سایر افاضل زمان ممتاز و مستثنی مینمود و آن جناب در سنه ۶۹۹ [illegible] بنظر تربیت سلطان محمود غازان گشته منشور وزارت کرمان حاصل کرد و بایلغ
و بایزه بآن خطه رفته بر پهلوی تخت سلطان محمد شاه بر کرسی نشست و روی بتنظیم وزارت امور آورده بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه
و جناب فضیلت مآب وزارت [illegible] نقار [illegible] بدرگاه عالم پناه [illegible] وقایع احوال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه
رسانیدند و چون وزرا اعظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی که در آن زمان متکفل سرانجام عظایم امور سلطانی بودند
خود را در سلک تلامذه قاضی فخر الدین [illegible] رعایت جانب مولوی نموده احکام حکومت کرمان بنام آن جناب حاصل کردند و محمد شاه [illegible] اردوی
همایون بطرف شام در حرکت آمده قاضی فخر الدین در غایت حشمت و تمکین در سنه [illegible] بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان
و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور و جهد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی روزگار [illegible] خویش را کشیده
محمود شاه برادر سلطان محمد شاه با تفاق جمعی از ترکان و مردم اوباش [illegible] خروج نمود و قصد قتل قاضی فخر الدین کرده آنجناب روی بوادی فرار
آورده در خانه یکی از کرمانیان پنهان شد و محمود شاه در آن شب [illegible] آتش ظلم برافروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج
برداد و چون صبح صادق [illegible] آغاز نهاد [illegible] بمنزل جناب مولوی برد و او را شهید کرد و من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد
و چون حاکم شیراز [illegible] فارس و عراق [illegible] بطلب کرمان [illegible] شاه محمود در شهر تحصن گشته [illegible]

یک آغاز می‌ام فرمود و بعد از آنکه مدت سه ماه در تحقیق کرمانیان کوشید در شهر قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست کار بجایی رسید که مردم گوشت سگ و گربه می
خوردند و بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم ساراق بیک را فتح میسر شد و محمود شاه با اهل قلعه بیاساق رسید و چون غازان خان خبر این واقعه شنید نوبت
دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید و چنانچه مسطور شد محمد شاه در شهور سنه احدی و سبعمایه متوجه ملک آخرت گردید قطب الدین
شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان پای بر سریر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دلیر چابک سوار بود اما از
تجربه روزگار عاری میشود و در اموال مقرر اهمال کرده ایلچیان [illegible] رعایت متنفر بود تا بر آن چون الجایتو سلطان پادشاه مملکت ایران شد
شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه جهان بشیراز رفته در زاویه ساکن شد و بطرافت روزگار میگذرانید تا دست قضا بساط حیاتش
در نوشت و از وی یک دختر ماند مسماة بخان قتلق کاو را امیر محمد شاه و نیز میگفتند و محمود شاه را امیر محمد بن مظفر در حباله نکاح آورد و شاه شجاع و شاه محمود
و سلطان احمد از وی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد از عزل شاه جهان بحکم الجایتو سلطان تعلق بملک ناصر الدین محمد بن برهان گرفت و او در سنه سبع و سبعمایه
بدان ولایت رفته مدت سی و یک سال زمام ایالت او و پسرش قطب الدین نیکروز در دست اقتدار داشت و در سنه احدی و اربعین و سبعمایه آن مملکت در
حوزه تصرف امیر محمد بن مظفر در آمد چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس آغاز گفتار در ذکر احوال آل مظفر
مبارزان معرکه اخبار و میدان اخبار زمام احوال آل مظفر گیت قلم را بدین منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریه
است موسوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت بروایت مطلع السعدین در شستان خواف روی نمود
و بقول آنجماعت از سجاوند خواف بوده و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای چنگیز خان بولایت خراسان از مولد و منشا خویش بجهة [illegible] و یزد
رفت و او برتبه عظیم خلقت بود که در میبد و مورد [illegible] پایش داشته باشد و شمشیری که بر میان می‌بست بیست من بسنگ یزد وزن داشت و دیده
بیت امیر حاجی سه پسر بود ابو بکر و محمد و منصور ابوبکر و محمد ملازمت علاء الدوله که در یزد رایت حکومت می‌افراشت اختیار کرده و در آن اوان
که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابوبکر را با پانصد سوار باردوی ایلخان روان ساخت و هلاکو بعد از فتح دار السلام بغداد او را با فوجی از سپاه
بسرحد مصر فرستاد و ابوبکر در آن دیار آثار لیاقت بظهور رسانید و در جنگ اعراب خفاجه بقتل آمد و محمد تا وقت حلول اجل طبیعی در سلک ملازمان علاء الدوله
انتظام داشت و از وی [illegible] اما منصور بن حاجی [illegible] پسر بود امیر مظفر و امیر محمد و امیر علی
و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگرچه بحسب سن از همه کوچکتر بود اما در میدان پهلوانی
گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و او در مبادی سن رشد و تمیز [illegible] بوصول مراتب علیه امیدوار گردید کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر
شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از خانه اتابک علاء الدوله بر آمده [illegible] و آفتاب [illegible]
بیفتادی و امیر مظفر این خواب را [illegible] شیخ [illegible] رسانید و شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب اقبال از دودمان اتابکان بخاندان تو انتقال نماید
و بعد [illegible] سالها بماند و بعد از این واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله گردید [illegible] روز
بروز مهم او ترقی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه و بیابان که در میان یزد و فارس واقع است متمکن گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک یوسف شاه
امیر مظفر را بدفع آن جماعت نامزد کرد [illegible] امیر مظفر [illegible]
بضاعت آن [illegible]
اتابک یوسف شاه بعضی از ایلچیان [illegible] امیر مظفر [illegible]
باردوی ارغون خان [illegible] امیر محمد [illegible] منصب [illegible]
گرفت و مرتبه امیر مظفر [illegible] غازان خان [illegible] در اواسط جمادی الآخر سنه [illegible] امیر
مبارز الدین محمد تولد نمود [illegible] امیر مظفر [illegible] غازان خان [illegible]
تربیت امیر مظفر پرداخت [illegible] امیر مظفر [illegible] پادشاه
اوقات میگذرانید [illegible]
بود و چون [illegible] وفات یافت [illegible]
بود مدفون شد و از امیر مظفر [illegible] امیر مبارز الدین محمد [illegible]
آمده اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین سلاطین آل مظفر است و از آل مظفر [illegible] حکومت رسیده [illegible]

و فضیلت و سمت حسن خلق و کرمت اتصاف داشتند اما چون قطع صله رحم کردند و میل کشیدن یکدیگر اقدام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از پنجاه و پنج
سال امتداد نیافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید ان شاء الله المجید ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر چنانکه
سابقا کلک سخن آرا ادا نمود امیر محمد بن مظفر در اواسط جمادی الآخر سنه ۷۰۰ از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلالت و سروری از ناصیه حالش
ظاهر گشته امیر مظفر را فرح و سرور موفور دست داد و در سنه ثلث عشر و سبعمایه که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد ملازمت پادشاه سعید سلطان
ابو سعید شتافته مطمح نظر عنایت و مرجع مناصب بزرگوار سرافراز شد و در سنه [illegible] حکومت ولایت یزد ضمیمه مناصبش گشت و در سنه ست و ثلثین
و سبعمایه که سلطان ابو سعید بهادر خان بریاض رضوان انتقال کرده ممالک ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی خالی ماند و در هر سری سودایی
و در هر دلی تمنایی بهم آمد امیر مبارز الدین محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیله کمال جلادت و پهلوانی بر زین ملک سلطانی نشست و چون از ناصیه اسباب
اقبال و اجتماع ابطال رجال در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و سبعمایه زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیوم شوال سنه
اربع و خمسین و سبعمایه شیراز را فتح نمود و در [illegible] سنه تسع و خمسین و سبعمایه دست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر اصفهان بر روی روزگارش
برگشود و کوکب اقبال آن پادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پایه [illegible] کمال استقلال نهاد و بقدر مقدور در تقویت ارکان شریعت
غرا کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و [illegible] امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال عدالت و دین پروری از شرب
شراب و ارتکاب سایر مناهی از مراسم مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر بزبان ظرفا شیراز بلقب محتسب شده و در رعایت جانب
سادات عظام و علماء اعلام حسب الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع مواد ظلم و اعتساف از خود بتقصیر راضی نمیگردید
و میدان مبارزت بیکار [illegible] و چالاکی گوی مسابقت از رستم دستان میربود و در تنظیم امور مملکت و سرانجام مهام سپاهی و رعیت از عقلاء زمان
و مدبران دوران درپیش بود اما بغایت سفاکت و درشتی و قساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت و بسفک دماء و ریختن خون بیگناهان
مشعوف بود و هیچ جرمی را الحظ زنده نمیگذاشت از جناب مولانا لطف الله ولد مولانا صدر الدین عراقی که از جمله مخصوصان امیر مبارز الدین
محمد بود منقولست که گفت من بسیار مشاهده نمودم که در وقتی که جناب مبارزی قرآن تلاوت میکرد جمعی از عاصیان را بدرگاه آن پادشاه عالیجاه آوردندی
و او ترک کلام حضرت ملک علام کرده برخاست و بدست خویش آن جماعت را بکشت و باز بجای خود نشسته بقرائت کلام مجید مشغول گشت از نظام الدین
سلطان احمد ولد امیر مبارز الدین محمد روایتست که گفت آقام شاه شجاع روزی از پدر پرسید که شما هزار کس بدست خود کشته باشید گفت نی
ولیکن ظن من آنست که عدد مردمی که بتیغ من مقتول شده اند به هشتصد نفر میرسد و امیر مبارز الدین محمد مظفر از کمال خشونت خلق اولاد و احفاد خود
شاه شجاع و شاه محمود را اگرچه هریک سپهر مملکت را خورشیدی انور و ریاض سلطنت را سروی سایه گستر بودند پیوسته [illegible] بزبان میرنجانید
از شاه شجاع [illegible] تعبیه کرده در مجالس آن شاهزاده عالم عادل را [illegible] مخاطب میگردانید بالاخره برادران از ایذا و اعتراض پدر
مهربان بجان رسیده باتفاق جمعی از امرا و اعیان جناب مبارزی را ماخوذ و مقید کرده اند و محبوس کرده در شب جمعه نوزدهم ماه رمضان سنه ۷۵۹
جهان بینش را میل کشیدند رباعی [illegible] میل کشید ۞ [illegible] میل کشید ۞ [illegible] ۞ مر روشنی چشم خودش میل کشید
و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده بود در اواخر ربیع الآخر سنه ۷۶۵ در گذشت خواجه تاج الدین عراقی و امیر ظهیر
الدین ابراهیم و خواجه برهان الدین در سلک وزراء امیر مبارز الدین محمد مظفر منتظم بودند و همواره [illegible] در کفایت و کاردانی قیام مینمودند
گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد بن مظفر بر جماعت اوغانی [illegible] و ذکر بعضی دیگر از حالات آن [illegible] در سنه تسع عشر و سبعمایه که بحکم
سلطان ابو سعید بهادر خان ایالت خطه یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از نکودریان که در حدود سیستان می‌بودند سر راه یزد آمده دست بغارت
و فساد و قطع طریق [illegible] بر آوردند و امیر مبارز الدین محمد این خبر شنوده با شصت نفر از دلیران شجاعت پیشه عنان عزیمت بجانب دزدان نکودری منعطف
ساخت و در سر حوض عبد الملک بجماعت اوغانی رسیده با آنکه هفتصد سوار [illegible] ده برابر لشکر مظفری بودند نکودریان در مقام مقاومت
ثبات قدم نموده تیر باران کردند و [illegible] تیر بجوشن جناب مبارزی رسید اما چون در پناه حفظ و عنایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید امیر
[illegible] تیره [illegible] حکم تقدیر و در اثنای اشتعال نیران قتال بار دیگر امیر مبارز الدین محمد بزخم تیری از پای در آمد و امیر آنکو نکودری
اسپش [illegible] آن نیز بتیری دیگر سقط شده در آن اثنا جمعی از عساکر مظفر لوا از عقب جناب مبارزی [illegible] رسیده [illegible] نکودریان متزلزل گشته
روی بوادی فرار آوردند و امیر محمد از عقب ایشان اسب برانگیخته قریب دو روز راه [illegible] از قتل رهانیده
و [illegible] از رؤسای ایشان بود اسیر گردانید و مظفر و منصور از میدان نبرد باز گشته [illegible] در قفص آهنین کرده و سر [illegible]

آویخته بازوی سلطان ابوسعید بهادرخان فرستاد و سلطان محمد را پرتو التفات بر حال جناب مبارزی انداخته انواع الطاف و اصناف اعطاف
ارزانی داشت آنگه نکودریان چون شکسته رکاب و پسته عنان در قبول نوئیش نزول نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته و عزم انتقام جزم کرده چهارصد سوار شمشیر
زن نیزه گذار تا نواحی میبد تاختند و خبر وصول آن قوم بدکردار بسمع جناب مبارزی رسیده با هفتاد مرد از دلیران صف بر در روی بجنگ آورده و درین نوبت
نیز بعد از وقوع محاربت کبار انگیخت کرده بار دیگر چهره روزگار اشرار پاشیده و نسیم نصرت از مهب گلشن اقبال بر پرچم علم جناب مبارزی وزیده و دشمن
را سر فیل کوه دریان بود با فوجی از لشکر دشمن کشته گشته بقیه ایشان گریز بر ستیز اختیار نمودند و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان بمستقر دولت معطوف
ساخت رؤس نامبارک قطاع الطریق را باردوی همایون فرستاد و بیشتر از پیشتر بعواطف خسروانه اختصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد و بجز این
واقعه چند کرت دیگر امیر محمد مظفر را با نکودریان محاربات بوقوع انجامید و ماده فساد آن جماعت در مدت سیزده چهارده سال بهشت و یک مصاف منقطع
گردید و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه جناب مبارزی را پسری از خورشید منظر تولد نمود و بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنه تسع و عشرین
و سبعمائه امیر محمد مخدومشاه بنت شاه جهان را در حباله نکاح کشیده و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه شاه شجاع از آن منکوحه متولد گردید و در سنه اربع و ثلثین
جناب مبارزی شاه مظفر را مصحوب نوئیش گردانیده بملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان رفت و شهریار ایران پدر و پسر را بنوعی منظور تربیت و رعایت
ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شد و در آن سال سلطان ابوسعید بهادرخان بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز اقبال آنجا ملازمت
موکب اعلا اختیار نمود و از بغداد بنجف اشرف رفته بشرف زیارت مرقد معطر امیرالمؤمنین حیدر علیه السلام مشرف گشت و از آن مقام لازم الاحترام
بدار العباده یزد مراجعت فرمود و در سنه ست و ثلثین و سبعمائه آفتاب حیات سلطان ابوسعید روی بمغرب فنا آورد و در جمادی الاول سنه سبع و ثلثین
کوکب وجود قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد بن مظفر از کتم عدم طالع شده بر افق ظهور جلوه کرد **ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و محاربات**
امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابو اسحق بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان و فقدان پادشاهی نامدار در ولایت ایران هر طایفه از نواحی عجم و فارس متغلبی [illegible]
[illegible] بر افراشت و در هر گوشه [illegible] سر بحکومت بر آورده خیال سروری بخود مخمر داشت هر کسی می‌خواست که امیری کرده هر فقیری در فکر آن
شد که گویا نعمت ثروت او را [illegible] بحصول پیوندد اولاد امیر شاه محمود اینجو بواسطه [illegible] تعلق ملکی که در شیراز داشتند امیر مسعود شاه که
ارشد برادران بود اطراف آن بلاد را با اینجی ضبط کرد و امیر شیخ ابو اسحق که از سایر سروران آفاق بمزید مکارم اخلاق استثنا داشت روی بدار
العباده یزد آورد و امیر محمد مظفر با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در حین ملاقات [illegible] لطف و انعام [illegible] احوال امیر شیخ ابو اسحق ظهور نموده بر
زبان آورد که ما بواسطه مبالغه امیر مسعود شاه [illegible] جانب [illegible] همت بر کسب فضایل [illegible] متصورست و [illegible] همت بر حصول کمالات انسانی
محصورست [illegible] حدیث من [illegible] و فاعلات بود [illegible] جناب مبارزی [illegible] کلمات محبت آمیز [illegible] خاطرش [illegible]
و کابینی بلوازم ضیافت پرداخت آن مهمان عزیز را گسیل فرمود و امیر شیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا نیز کاری از پیش نتوانست برد باز روی بجنگ یزد
آورد و بخیال آنکه بمکر و حیله [illegible] آن ولایت آویزد جناب مبارزی این معنی را دانسته [illegible]
یزد را مضبوط ساخت و اعلام ظفر اعلام بقصد جنگ و جدال برافراخت و بعد از تسویه صفین و تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی [illegible]
امیر محمد مظفر از صواب [illegible] قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت و ان طایفتان من المؤمنین اقتتلوا [illegible]
خاطر نگاشته [illegible] موعظت [illegible] آتش غضب جانبین [illegible] و امیر شیخ [illegible] راضی شده [illegible] برگشته روی بطرف شیراز نهاد
ذکر [illegible] در بیان [illegible] امیر پیر حسین جوبانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر [illegible] در سنه اربعین و سبعمائه امیر پیر حسین جوبانی
عازم استخلاص شیراز گشته از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان
از یزد روان شد و در اصطخر فارس اجتماع [illegible] دست داد و چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد و عدد اعدا اطلاع یافت بصوب کازرون شتافت
و جناب مبارزی بنابر استصواب امیر پیر حسین او را تعاقب نمود امیر مسعود شاه بجهت تفرق خیل و سپاه بدار السلام بغداد [illegible] و روزی چند در پناه
دولت شیخ حسن بزرگ آرمید و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر باردوی امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو [illegible] باتفاق یکدیگر [illegible] شهر شیراز را
مضرب خیام [illegible] ساختند [illegible] محاصره [illegible] طریق [illegible] سلوک داشته مردم شهر از بیم [illegible] جناب مبارزی [illegible]
مجال آن [illegible] که با اقدام [illegible] آغاز کارزار کرده [illegible] قاضی مجد الدین اسماعیل بن یحیی
[illegible] امیر محمد مظفر [illegible] مبارزان [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] آن بزرگ [illegible] ابواب دروازه ها بازگشاده و امیر پیر حسین

جوبانی

جوبانی در غایت اقبال و کامرانی بشیراز در آمده ایالت ولایت کرمان را بامیر محمد مظفر داده او را با عساکر ظفر مآثر بدان جانب فرستاد و جناب مبارزی
در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و سبعمائه بکرمان رفت و ملک قطب الدین نیکروز که در آن وقت حاکم آن مملکت بود گریز بر ستیز اختیار نموده بجانب
هراة توجه فرمود و جناب مبارزی بلده کرمان را بیمن مقدم شریف منظور انظار ساخت و جهت آسایش رعیت اکثر سپاه را متفرق گردانید
و چون ملک قطب الدین نیکروز چند روز در هراة اقامت نمود و تسخیر ملک کرمان را در نظر ملک حسین کرت که در آن زمان والی هراة بود آسان نمود
ملک داود نامی را با فوجی از سپاه خود بمدد او تعیین کرد و نیکروز با آن [illegible] متوجه کرمان گشته روز مختفی می‌شد و شب مسافت می‌پیمود تا [illegible] آن
بلده رسید و جناب مبارزی از وصول خصمان [illegible] یافته با [illegible] سپاه در جوف لیل بجانب [illegible] رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز و ملک
داود بشهر در آمده ضبط مملکت را پیش نهاد همت ساختند و امیر مبارز الدین محمد [illegible] سپاه جمع ساخته نوبت دیگر لوای توجه بجانب
کرمان برافراخت و تا دروازه [illegible] رانده در آن موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شاه شرف
الدین مظفر و شاه سلطان کمال جلادت و پهلوانی ظاهر کرده غوریان روی بوادی فرار آوردند و امیر مبارز الدین [illegible]
زنده [illegible] ساخت [illegible] محاصره شهر [illegible] امکان [illegible] و در خلال آن احوال از پیش امیر پیر حسین جوبانی [illegible]
بمدد رسید و ملک قطب الدین نیکروز [illegible] دیده [illegible] تیره گشت و بار دیگر بهانه آورده [illegible] سپاه راه خراسان پیش گرفت
و ملک داود چند روزی در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و [illegible]
امیر مبارز الدین محمد مظفر رسانید و منصب وزارت یافت [illegible] مخصوص گردید [illegible] از مشاهیر
رجال و جماهیر ابطال از ملک داود و دولت [illegible] روی گردان شده با امیر محمد [illegible] آثار عجز و [illegible] صفحات احوالش [illegible] گشت
[illegible] صدق نزد جناب مبارزی فرستاده التماس نمود [illegible] بوطن [illegible] آورد و جناب
مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرموده ملک داود [illegible] آمده بود باز گشت و امیر محمد در جمادی الاول سنه اثنی و اربعین و سبعمائه
بار دیگر بکرمان در آمد و [illegible] امیر مبارز الدین محمد مظفر [illegible] قلعه
[illegible] و آن حصار از دوران سلطان ابوسعید بهادرخان تا آن زمان در تحت تصرف اتابک شجاع الدین بود و جناب مبارزی چند نوبت
بپای آن حصن آسمان کردار لشکر کشیده [illegible] محاربه و محاصره بتقدیم رسانیده و بعد از کشش [illegible] اتابک شجاع الدین با تیغ و کفن
[illegible] و مفاتیح قلعه را [illegible] تسلیم نموده روی [illegible] بر زمین سوده و امیر محمد [illegible] طریق عفو و اغماض مسلوک داشت
[illegible] **ذکر احوال امیر پیر حسین جوبانی و سپهسالار**
امیر شیخ ابو اسحق [illegible] در سنه اثنی و اربعین و سبعمائه میان امیر پیر حسین جوبانی و امیر محمد مظفر بواسطه [illegible]
[illegible] ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر پیر حسین متوهم شده هر چند امیر پیر حسین جهت دفع مواد نزاع [illegible]
او را بشیراز طلبید اجابت ننمود و هم درین سال امیر پیر حسین قصد تربیت امیر شیخ ابو اسحق بن امیر محمود شاه اینجو کرده تمام [illegible]
ولایت اصفهان را در کف کفایتش نهاد و چون شیخ ابو اسحق در اصفهان بر مسند حکومت نشست ملک اشرف روی بتسخیر مملکت عراق و
فارس آورد و امیر شیخ حقوق رعایت امیر پیر حسین را نابوده انگاشته بملک اشرف پیوست و امیر پیر حسین [illegible]
[illegible] منزل کرده از احشام [illegible] خلق کثیر روی بدو آوردند [illegible] مولانا شمس الدین صاین قاضی سمنانی و امیر طیب شاه و امیر [illegible]
[illegible] بملک اشرف ملحق شدند و ازین جهت اختلال باحوال امیر پیر حسین راه یافت بصوب تبریز شتافت [illegible]
[illegible] استمداد نماید و شیخ حسن [illegible] ملک اشرف [illegible]
بجانب شیراز [illegible] و قبل از وصول [illegible] امیر شیخ [illegible]
شیخ ابو اسحق [illegible] اختصاص تمام بود [illegible] ملک اشرف [illegible] آن ولایت [illegible] اجازت باشد [illegible]
بشهر در آمده [illegible] و ملک اشرف رخصت فرمود و امیر شیخ ابو اسحق بشیراز [illegible]
و اعیان شهر را مضبوط ساخت [illegible] ملک اشرف [illegible]
[illegible] متفرق گشتند و ملک اشرف [illegible] بعضی از مواضع فارس و عراق را بآتش [illegible] و روی بجانب [illegible]
آورد و امیر شیخ ابو اسحق بر سریر حکومت فارس [illegible] و چون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه [illegible]

بدان جانب کسیل فرموده امیر شیخ ابواسحق حل و عقد مهام سلطنت را بامرا و بزرگتر باز گذاشته [illegible] آن جماعت آشیانش را مرجع و ملاذ خود دانسته
[illegible] از شاهزاده این معنی در باب شده فرصتی جسته و ناگاه کاردی بر پهلوی مسعود شاه فرو برده او را بکشت و مردم شهر [illegible] گشتند جمعی با امیر شیخ ابواسحق
پیوستند و طایفه جانب [illegible] گرفتند و چند روز بین الجانبین غبار نزاع و [illegible] مرتفع بود [illegible] بجانب آذربیجان گریخت و امیر
شیخ ابواسحق در سلطنت استقلال یافته پرتو اهتمامش بر ضبط امور ملک و مال تافت و خطبه و سکه باسم و لقب خویش زینت داده ابواب لطف و احسان
بر روی روزگار طوایف انام بگشاد **بیت** [illegible] خاتم فیروزه بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود **ذکر وصول طایفه [illegible]**
و رسیدن مولانا شمس الدین صاین بخدمت امیر مبارز الدین محمد در ماه محرم الحرام سنه اربع و اربعین و سبعمایه ملک اشرف چوپانی [illegible] از لشکریان را جهت
تاراج و غارت بجانب قصبه [illegible] فرستاده و چون آن قصبه از توابع و ولایت یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع
[illegible] اشرار نامزد فرموده ایشان از راه غیر معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار [illegible] انداختند و روز دیگر اشرفیان دست [illegible] تیر و پیکان
بر آورده [illegible] در فصیل [illegible] ساختند [illegible] شاه سلطان با جمعی از پهلوانان از دروازه بیرون تاخت و بزخم شمشیر آبدار آتش
طغیان مخالفان را [illegible] کرد [illegible] یقین شد که آن قلعه را [illegible] نتوانند گرفت [illegible]
بازگشتند و در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر [illegible] نزد امیر مبارز الدین محمد مظفر فرستاده [illegible] طلبید جناب مبارزی جواب او
که اگر خاطر شریف حضرت اشرفی مایل آنست که بین الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک باشد باید که مولانا شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته
در مجلس عالی زبان بغیبت مخلصان حقیقی [illegible] خاطر امیر مبارز الدین محمد مولانا شمس الدین
محمد را [illegible] در آن زمان [illegible] مبارزی بود [illegible] منظور نظر عاطفت و احسان گشت و
مقارن این حال خبر متواتر شد که [illegible] وفات یافت و ملک اشرف [illegible] مراجعت [illegible] آذربیجان تافت [illegible] جناب مبارزی [illegible] مملکت
عراق را [illegible] بکرمان رفت [illegible] مولانا شمس الدین قاضی [illegible]
[illegible] امیر محمد مظفر [illegible] و صاحب اختیار امور ملک
و مال بوده [illegible] مبارزی [illegible] امیر شیخ ابواسحق فرستاده
[illegible] امیر مبارز الدین محمد [illegible] جناب مبارزی [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابواسحق و وزارت ملک [illegible] غیاث الدین علی یزدی [illegible]
[illegible] امیر مبارز الدین محمد [illegible] **مصراع** [illegible]
مولانا شمس الدین [illegible] امیر محمد مظفر [illegible] تاج الدین عراقی [illegible]
[illegible] تاج الدین [illegible] **بیت** [illegible]
مبارزی ترحم فرموده او را [illegible] بعد از چندگاه [illegible] الملک لله العلی المجید
گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابواسحق بکرمان و ذکر کشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صاین بتقدیر حی قدیر
چون امیر شیخ ابواسحق از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت تسخیر کرمان را پیش نهاد همت ساخته در سنه خمس و اربعین و سبعمایه [illegible] بصوب
[illegible] تافت و در راه [illegible] پهلوان علی [illegible] امیر محمد مظفر [illegible] بود [illegible]
در قلعه [illegible] امیر شیخ [illegible] آتش قتل و غارت در محلات بیرون شهر زده روی
بجانب کرمان آورده و چون [illegible] امیر محمد مظفر تمامی لشکر اوغانی و جرمائی و اعراب و احشام عراق را با خود متفق گردانیده
[illegible] و جلالت و از آن جهت [illegible] امیر ابراهیم [illegible] جناب مبارزی [illegible] امیر ابراهیم
[illegible] امیر شیخ [illegible] امیر مبارز الدین محمد [illegible] امیر شیخ ابواسحق [illegible]
[illegible] امیر ابراهیم [illegible] بکرمان رفته
[illegible] جناب مبارزی [illegible] امیر شیخ ابواسحق [illegible] غیاث الدین علی
یزدی و مولانا شمس الدین صاین را از وزارت معزول ساخته [illegible] امیر ابراهیم [illegible] امیر ابراهیم
چون [illegible] ارکان دولت [illegible]

نگاه داشته بزخم تیری جناب وزارت مآب را بقتل رسانید و نوبت دیگر امیر غیاث الدین علی [illegible] مولانا شمس [illegible] وزیر گردید و چون [illegible] آن
دو وزیر [illegible] روی [illegible] غالب می آمد مولانا [illegible] استخراج اموال [illegible] آن ولایت رفت و آتش ظلم [illegible] زده [illegible] عازم
سرا [illegible] کرمان شد و هزاره اوغانی و جرمائی را بوعده و وعید مطیع گردانیده [illegible]
در آن اثنا [illegible] از شیراز مکتوبی [illegible] فرستاده مضمون آنکه [illegible] غیاث الدین [illegible] تمام یافت [illegible]
مراجعت [illegible] در تسخیر کرمان [illegible] جناب مولوی [illegible] از ملازمان امیر شیخ ابواسحق [illegible] هزار [illegible] اوغانی
و جرمائی و جمعی [illegible] بجانب کرمان [illegible] و جناب مبارزی از استماع این خبر [illegible]
مردم [illegible] و بعد از تلاقی فریقین در حمله نخستین مولانا شمس الدین صاین پشت بر معرکه [illegible]
و جناب مبارزی از عقب [illegible] امرا و عظما آن سپاه را اسیر و دستگیر ساخت [illegible] جمعی [illegible]
مولانا شمس الدین [illegible] و جناب مولوی [illegible] گرفتار شده [illegible] و چون خبر این شکست نزد شیخ ابواسحق [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] و چون [illegible] اوغان [illegible] جمع
ساخت رایت [illegible] بصوب کرمان برافراخت و امیر مبارز الدین محمد در شهر متحصن گشته امیر شیخ بعد از وصول آغاز محاربه [illegible]
مبارزی [illegible] از [illegible] کرمان بیرون تاخته [illegible] اول [illegible]
شیراز [illegible] بر زمین انداخت و این معنی موجب [illegible] چند روزی از جانبین [illegible] جنگ [illegible]
پرداختند و چون امیر شیخ [illegible] از ظاهر کرمان کوچ کرده [illegible] روی بصوب شیراز آورد **ذکر [illegible]**
هزاره اوغانی و جرمائی و غلبه ایشان بر جناب مبارزی کشورگشای در زمان [illegible] هزاره جرمائی و اوغانی [illegible] اقوام
مغول انتظام داشتند بموجب التماس جلال الدین [illegible] بمحافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مراتع آن ولایت [illegible]
اموال [illegible] و چون [illegible] امیر محمد مظفر [illegible] تسخیر کرمان [illegible] مواصلت و ملاطفت
مشرف ساخت اما آن قوم [illegible] و آن را [illegible] بواسطه عداوت [illegible] و شرارت جبلی در هر چند گاه
قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض [illegible] اموال [illegible] و جناب مبارزی [illegible] آن [illegible]
آمده [illegible] در سنه سبع و اربعین و سبعمایه [illegible] امیر شیخ ابواسحق [illegible] عراق [illegible]
کرده [illegible] بار دیگر هزاره جرمائی و اوغانی آغاز طغیان نموده دست تعرض بجانب [illegible]
[illegible] مبارزی [illegible] جناب مبارزی [illegible]
[illegible]
در [illegible] اول [illegible] اوغانیان [illegible] مراجعت کردند [illegible] روی بجانب
مبارزی آوردند چون در آن زمان [illegible] مشغول بود [illegible] جناب
مبارزی [illegible]
در این حال پهلوان علی [illegible] امیر مبارز الدین [illegible]
جان [illegible] پهلوان علی [illegible] بقتل رسانیدند
[illegible] دشمن است و این خبر [illegible] بعد از سه روز بکرمان رسیده شاه شجاع باتفاق خواجه
برهان الدین وزیر جهت تحقیق اخبار [illegible] دروازهای شهر را مضبوط گردانیده و روز دیگر [illegible] سلامتی ذات جناب
مبارزی [illegible] خواجه برهان الدین چند قطار شتر و استر و اوانی و ظروف نقره و زر از [illegible] خویش سرانجام نموده [illegible]
شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و آن نیکو خدمتی [illegible] قبول یافت **گفتار در بیان اقدام شیخ ابواسحق کرت بعد اخری**
و نقض قواعد میثاق پیش از تسلط هزاره اوغانی و جرمائی بوساطت مرتضی سعید سید صدر الدین [illegible] و حاکم ابرقوه ملک نظیر الدین [illegible]
امیر شیخ ابواسحق و امیر محمد مظفر [illegible] ایمان [illegible] یافته بود و ابواب محبت و اتحاد مفتوح شده بنا بر آن چون جناب مبارزی
منهزم بکرمان رسید از کمال مکارم اخلاق امیر شیخ ابواسحق توقع [illegible] و [illegible] انتقام کشد و امیر

شیخ بخلاف منصور سرداران هزاره اوغان و جرما را شمول انعام و احسان گردانیده وهمت بر استیصال نهال اقبال امیر محمد مصروف داشته در شهور سنه
ثمان و اربعین و سبعمائه امیر جهانشاه جاندار را با دو هزار سوار جرار بمدد اوغانیان بکرمان ارسال داشت و خبر وصول فوج بلشکری از قطارات امطار
بیش بطرف یزد در حرکت آمد و سلطانشاه با آن طایفه که او پیوسته باتفاق نظام کرمان را محل اقامت ساخته و بامر محاصره و محاربه پرداخته و
امیر شیخ نیز در رسید بنا بر آنکه حاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت پدر بود آن خطه را بحیطه تصرف در آورد و شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهت محافظت
عیال و اطفال خود که در میبد بودند بر جناح استعجال از کرمان بدان جانب شتافت و مقارن آن حال امیر شیخ ابو اسحق محمد وزیر اصفهانی را
روانه میبد گردانید و چون آن دو سردار بظاهر آن حصار رسیدند و آغاز محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با معدودی از دلیران غضنفر آثار از دروازه
بیرون تاخت و در حمله اول خضر و نفر از نامداران ایشان را اسیر گردانید و جمعی کثیر را شربت مرگ چشانید و این خبر را شیخ ابو اسحق شنوده بار دیگر
سوار بظاهر آن قلعه استوار شتافت و نیران جنگ و حرب التهاب یافت چند روز از جانبین غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر
شیخ ابو اسحق از امتداد ایام محاصره ملول شده چون دانست که شاهد فتح و ظفر میسر نیست قاصدی بمیبد فرستاده و سخنان صلح آمیز پیغام
ونامه آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه نیافته بود آن ملتمس را بسمع اجابت نشنود آخر الامر امیر شیخ روزی یکه سواره بدر قلعه رفت
و از اسب پیاده شد و گفت **نظم** بیا که رتبت صلحست و دوستی و وفا ؛ بشرط آنکه نگوییم از آنچه رفت حکایت ؛ و شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن
دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هر یک بمنزل خود باز گشتند بعد از آن امیر شیخ فارغ بال بطرف یزد تاخت و چون بدانجا رسید و شنید که سلطانشاه
جاندار و هزاره اوغان و جرما مهم کرمان را فیصل نتوانسته داد بار دیگر بتوسط سید صدر الدین مجتبی و خواجه عماد الدین محمود که بوفور استعداد و قابلیت
محسود برنا و پیر بود و در شیوه تقریر و تحریر مقتدای جزو کل با جناب مبارزی صلح نموده و سلطانشاه را با نظیفه بجانب شیراز نهضت فرمود و چون
هزاره و جرما و اوغان تنها ماندند رسولان چرب زبان بآستان اقبال آشیان جناب مبارزی فرستاده و زبان باعتذار و استغفار گشادند و امیر
مبارز الدین محمد رقم عفو بر جرایم آن طایفه کشیده با ایشان طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشت و دیگر و نفر از جماعه با عیان آن قوم بخشید لاکن
بعد از چند روز بار دیگر مخالفتی از ایشان ظاهر گشته سر برزده و امیر محمد در مقام انتقام آمده در اندک زمانی بسیاری از رؤسای ایشان بقتل رسانید
و در سنه تسع و اربعین و سبعمائه بسمع شریف جناب مبارزی رسید که طایفه از بقیة السیف جرما و اوغان در گرمسیرات کرمان از ابتدا و انتها می گشتند
بنابران شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود با لشکری نصرت نشان بدان جانب نهضت در وجود با روان فرمود و اوغانیان بقلعه سلیمانی تحصن
جستند شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را با جاه غارت و تاراج برد و آغاز محاصره آن قلعه کرد و مقارن آن حال بار دیگر امیر شیخ ابو اسحق با انهدام
مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطانشاه را با فوجی از لشکر جرار بکرمان محدود و معمور فرستاده و با او مقرر ساخت که بعد از فراغ از آن مهم با ماده
هزاره و جرما و اوغان قیام نماید و امیر سلطانشاه که از کثرت تهتک و نقض میثاق امیر شیخ ابو اسحق تنگ آمده بود خط بطلان بر اوراق اخلاص
او کشیده بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعین عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص امرا انتظام یافت و در آن اثنا شاه شجاع سالما غانما از
قلعه سلیمانی بازگشته بپدر بزرگوار پیوست و در سنه احدی و خمسین و سبعمائه امیر شیخ ابو اسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از اهل بیزد رفت و شاه
شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و ممانعت بر افراخت و لشکر شیراز در امر محاصره و محاربه هر چند سعی
نموده کمند تسخیر بر کنگره آن حصار استوار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه و تنبه اندرین دیار جانب شیراز بازگشت و در سنه ثلث
و خمسین و سبعمائه امیر شیخ ابو اسحق امیر یکجار را که از امرای معتبر ملک روم بود و در آن اوقات از ملک اشرف جوپانی گریخته بوی پیوسته بود
با جوقی نامحدود بجنگ امیر مبارز الدین محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی بتوجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد و امجاد و سپاه جلادت
نهاد از دار الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه نمود و در موضع پنج انگشت هر دو فریق بهم رسیدند از جانبین جمعی غریق دریای هیجا گشتند و آخر الامر
چون شجاعت و مردانگی شاه مظفر و شاه شجاع عروس نصرت و ظفر رفیق امیر محمد مظفر شده و یکجار را چاره طریق فرار پیش گرفت و بزین نکبت و ادبار که
با امیر شیخ ابو اسحق پیوست **گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر بجوار مغفرت پادشاه**
پناه از در اوایل سنه اربع و خمسین و سبعمائه همت بلند و نهمت ارجمند امیر مبارز الدین محمد بدان داشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخیر
ملک شیراز اندازد و با سپاهی که از غبار سم سمندشان آینه سپهر تیره میشد و از رؤیت اشعه اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره میگشت
علم نهضت بدان جانب برافراخت و امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم مشورت عمدة المتأخرین قاضی عضد
الدین الایجی را که شمه از حال خجسته مآلش در جزو اول ازین مجلد سمت تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاده و التماس

مصالحه

مصالحه نمود و خدمت قاضی در صحرای دشت بر بوک امیر محمد مظفر پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بقدر امکان مبالغه
و مبلغ پنجاه هزار دینار جهت خاصه آن جناب و دو هزار دینار برای خدام و ملازمان عنایت کرد و شاه شجاع شرح مفصل ابن حاجب پیش
قاضی بنیاد فرمود و بانواع فواید مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از رنج راه برآسود در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود
نمود اما فایده بر آن مترتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان شاه ابو اسحق مطلقا اعتمادی نیست زیرا که هر نوبت با من
مصالحت نموده و باز راه منازعت پیموده و قاضی رخصت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنوده بعرض شیخ ابو اسحق رسانید
و امیر شیخ از صلح ناامید شده با لشکری چون سیل پر خروش **ع** مرتجز که از دو جوش بیخ زهی شیراز را محل نزول ساخت قبل از قرب
وصول جناب مبارزی و هم بر وی غالب گشته بشیراز در آمد و روز دیگر امیر محمد مظفر ظاهر آن بلده فرخنده را معسکر ظفر اثر گردانید و بقدر امکان
در تضییق محصوران کوشید و از دو طرف نیران جنگ اشتعال یافت تیر و سنگ متعاقب و متواتر گردید چند ماه هر روز از وقتی که بر افق مشرق
علم نورانی صبح صادق نمایان می شد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب نیام مییافت شمشیر کین و جدال آخته بود و رایات جنگ و قتال
افراخته در خلال آن احوال مرضی عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شد و آن جناب از غایت ضعف بجنگ و حرب با وجود شدت الم صبح و شام
در محفه نشسته بدستور ایام صحت در امر محاربه و محاصره اهتمام مینمود تا آنکه از شهر تحفه [illegible] نوشتین شرقی تا فم رسید تمام در آن
اوقات شاه شرف الدین مظفر مریض گشته در جمادی الاولی سنه مذکوره بجهان جاودان منتقل [illegible] مبارزی با وجود ابتلا بمصیبتی چنین حظه
آنکه مبادا دشمن شماتت نموده دلیر شود اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور هر روز سوار شده روی بمیدان مردان می آورد و نعش شاه
زاده را بمیبد ارسال نموده و اولاد امجاد و اتباع خاطر جوئی فرمود و شاه مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی شاه منصور شاه حسین
شاه علی **ذکر فتح دار الملک سلیمانی و افتادن امیر شیخ بوادی پریشانی** چون مدت شش ماه از زمان محاصره شیراز امتداد یافت در سیوم
شوال سنه اربع و خمسین و سبعمائه امیر مبارز الدین محمد را فتح میسر شده امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در آن ایام
که جناب مبارزی در تضییق محصوران سعی مینمود چند واقعه رخ داد که دلیل ادبار او بود اول آنکه امیر شیخ الچی پیچی ظالم امیر حاج ضراب
و حاجی شمس را که با رئیس ناصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته تخم انعام و احسان در اراضی دل شیرازیان میکاشتند بقتل رسانید
و بدین جهت رئیس ناصر الدین که از اعیان کلویان بود از وی رنجیده خاطر سایر مردم آن دیار از موافقتش متنفر گردید دیگر آنکه مجد الدین سربیلی
که از اعیان سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و بدست نیاز در دامن دولت امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی او را بایالت قلعه
سربند امیر سر افراز ساخت و مجد الدین یاغی گشته جناب مبارزی بر سرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و جناب مبارزی
حصار حیاتش را انهدام داد دیگر آنکه قاضی عضد الدین از طول ایام محاصره ملول گشته بجایی که توانست فرود از شهر بیرون انداخت و جناب
مبارزی کما یجب و ینبغی باعزاز و احترام آن قدوة علمای اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه قوام الدین حسن که جهت مبالغه در اشاعه خیر و احسان
انگشت نمای مرد و زن بود در روز جمعه ششم ربیع الاول سنه مذکوره بجانب جنان انتقال فرمود و اهل شیراز آن مقدار اعتبار داشت که
در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی پرسید که آیا مهم ما با محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه حاجی التماس نمود که تا من زنده باشم انهدام
بنیاد قصر جلال و جاه تو راه نخواهد یافت و این بیت سلطان الشعرا خواجه شمس الدین محمد حافظ در مدح خواجه حاجی قوام کافیست **بیت**
دریای اخضر فلک و کشتی هلال ؛ هستند غرق نعمت حاجی قوام ما ؛ دیگر آنکه در آن ایام که امیر محمد مظفر هر روز از صبح تا شام روی بجنگ آورده
باستعمال تیر و حسام قیام و اقدام مینمود امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط گسترده و تجرع اقداح گلفام و شاهد رخسار و خوبان سیم اندام
مشغول میبود و در ارتکاب شرب مدام بمرتبه مبالغه مینمود که در آن روز که امیر محمد مظفر بشهر در آمد امیر شیخ در غلوای مستی آواز جلجل
شنوده پرسید که این چه غوغا و آشوبست جواب دادند که صدای کوس امیر محمد مظفرست فرمود که این مردک گران جان هنوز روی بنجات
دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرموده و کلو عمر این معنی را معلوم نموده در محله موردستان که مسکنش بود خود را محکم ساخت و کس
نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هر گاه جنگ سلطانی در اندازند در دروازه موردستان را بگشاید **القصه** چون این اسباب که
نکبت امیر شیخ و جهت دولت امیر محمد بود دست بهم داده در سیوم شوال سال مذکور امیر محمد مظفر منصورا از اطراف و جوانب شیراز جنگ
در انداخت و کلو عمر بموجب مواضعه که در میان خدمت بسته دروازه را بازگشاد و جناب مبارزی با سالکان طریق جانبازی بشهر در آمده
امیر شیخ بطرف شولستان گریخت و از آنجا بقلعه سفید که در زیر چرخ کبود نظیر نداشت رفت متمکن شده و قاصدی ببغداد فرستاده از امیر شیخ حسن

ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن ده هزار مرد شمشیر زن بامداد او نامزد فرمود و چون آن لشکر با امیر شیخ ابو اسحق پیوست عازم شیراز گشت
و جناب مبارزی شاه شجاع را بر دفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین امیر شیخ ویرا لشکر دیده و هر یک از متابعان او طریق سلوک دیگر گزیده
و امیر شیخ ابو اسحق بنفس نفیس باصفهان رفت شاه شجاع بشیراز باز گشت و مقارن آن حال امیر علی سهل ولد امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و بحسن
خط و جودت طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و با جمعی از ارکان دولت پدر خود مثل بیکچار و رئیس تاج الدین و کلو فخر الدین عقید
شد و هم در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را همراه برده در منزل رودان و رفسنجان آن گل نو شکفته را بصرصر سیاست
بر خاک هلاک انداخت و گفت که با چنین چیزی نتوان گفت و سایر گرفتاران نیز بحکم جناب مبارزی راه سفر آخرت پیش گرفتند و چون محمد مظفر بنیابت
پادشاه اکبر در دار الملک فارس متمکن شد سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت
و در امر معروف و نهی منکر بمبالغه کرد که ظرفاء شیراز او را محتسب لقب دادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ در آن ایام غزلی نظم فرموده که مطلعش
اینست نظم اگرچه باده فرح بخش و باد گلبیز است :. به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان
فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق در سنه ۷۵۶ امیر محمد مظفر فرزند خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت ظفر آیت بعزم
تسخیر اصفهان برافراخت و شاه شجاع از [illegible] و در قصر زرد بپدر پیوست در خلال این احوال خبر باردوی نصرت مآل رسید که آتیمور که از جمله امرا
شیخ ابو اسحق است و بجزیره هرموز رفته بود [illegible] نشتافته و با امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکومت میکند اتفاق
کرده متوجه شیراز است بنا بر آن جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب گسیل فرمود و او قبل از وصول شاهزاده مخالفان بشیراز رسیده بنا بر
موافقت بعضی از سواد او از امیر شیخ بر آن بلده استیلا یافتند و آتش در محله موردستان زدند و شاه سلطان فرار بر قرار اختیار نموده در اثنای
راه بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع بر سبیل استعجال ایلغار فرموده یک ناگاه با سپاه ظفر پناه بشهر در آمد و مخالفان قدم
در میدان قتال و جدال نهاده در حین اشتعال نایره پیکار آتیمور خاکسار بزخم تیری کشته گشت و سایر دشمنان با چار خویش گرفته و راه گریز در پیش
و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر بر اصفهان برده بمحاصره امیر شیخ و جلال الدین میر میران که کلانتر اصفهان بود اشتغال فرمود
و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابو بکر مستعصمی عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد بخدمت امیر محمد شتافت آن جناب با وی بیعت نمود و بنام معتضد
خطبه خوانده سکه زد و چون ایام محاصره اصفهان امتداد یافت و لشکر برد دست بهم داد بر آورده امیر محمد بشیراز باز گشت اصفهانیان از تنگنای
حصار خلاص شدند و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان بلرستان رفت بهنگام هجوم لشکر بهار و ایام ظهور سپاه ازهار شاه شجاع حسب فرموده پدر
بزرگوار با جنود نصرت شعار بمحاصره اصفهان شتافت و آغاز محاصره کرده در آن اثنا مسموع شد که امیر شیخ در لرستان با اتابک نور الدین پهلوان شاه
بن احمد پیوسته است و لشکری بر ایشان جمع گشته و شاه شجاع رفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته بجانب کندمان در حرکت آمد
و جناب مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان شد و در منزل فیروزان به پسر نیک اختر ملحق شد و امیر شیخ از توجه سپاه ظفر از اشتهر
از آنجا بشوشتر خرامید و نور الورد نیز از رکوع سبیل برخاست و شاه شجاع بظاهر اصفهان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در نواحی اردستان
لوای اقامت برافراشت و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره اصفهان پرداخت جلال الدین میر میران ملتمس شد که او را برسم نقل بجانب پدر
فرستادتا او در شهر بر فاش پسته علم دولت بجانب شیراز برافراخت و در سنه ست و خمسین و سبعمائه ملک اردشیر که ابا عن جد حکومت ایگ
و شبانکاره تعلق بوی میداشت بنسبت بدودمان مظفری در مقام مخالفت در آمد و شاه قطب الدین محمد باشارت جناب مبارزی با جنود نامعدود
متوجه تسخیر شبانکاره گشته قهرا قسرا آن ولایت را تحت تصرف در آورده و ملک اردشیر فرار بر قرار اختیار کرد و در سنه سبع و خمسین
و سبعمائه امیر محمد مظفر شنود که امیر شیخ ابو اسحق کرت دیگر باصفهان آمده ساکن گشته است بنا بر آن با سپاه فراوان ظاهر آن بلده
مضرب سرادقات جاه و جلال گردانید و بعد از چند ماه که در تضییق اهل شهر اهتمام نموده و برودت بر جو هوا استیلا یافت دید آن مهم را بشاه سلطان
باز گذاشت خود با اتفاق اولاد امجاد علم توجه بجانب لرستان برافراخت تا معاد انتعاش نور الورد از آن دیار منقطع گرداند و شاه سلطان
بجد هرچه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ و میر میران در مضیق حصار محنت بسیار و روزگار گذرانیدند
چون [illegible] و انجم بمنزل [illegible] حصار [illegible] بسبب [illegible] مفتوح گردید کار محصوران اصفهان بجان رسیده
فوج فوج از شهر میگریختند و بدست اخلاص در دامان دولت شاه سلطان می آویختند و در آن اثنا [illegible] قلعه تبرک قاصدی نزد شاه سلطان
فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده از استماع این خبر آشوب تمام در اصفهان روی نموده هر کس روی بجانبی آورد از جمله میر میران

ازنوان

از زنان و متعلقان را که داشته از در دره از بیرون تاخت و تا کاشان عنان یکران باز کشید اما امیر شیخ بواسطه قرب اجل راه فرار
سپرده و یافته در خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان باصفهان در آمده چون دانست که امیر شیخ بیرون
نرفته است جاسوسان برگماشت تا پی بمقر او بردند و مولانا اصیل الدین خایف و هراسان گشته در خلوتی کیفیت حال بعرض شاه سلطان رسانید
و او طایفه از اهل اعتماد بگرفتن امیر شیخ فرستاد ناگاه آن مردم بوثاق شیخ الاسلام در آمدند و امیر شیخ ابو اسحاق از [illegible]
حیات ترسیده در تنوری مختفی گردید و دشمنان آن پادشاه باستحقاق را از آنجا بیرون کشیده از دم هجوم اصفهانیان در غرارهٔ پنهان کرده
و بقلعه تبرک بردند و در آن ایام امیر محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بود و چون خبر گرفتاری امیر شیخ را شنود کس باصفهان
فرستاده او را طلب نمود و شاه سلطان بعد فوز از متعلقان آن حضرت با سامان را بدان جانب روانه ساخت ایشان او را در روز پنجشنبه از
ایام اواخر جمادی الاخری سنه ۷۵۷ در راه مجول تختگاه که در نظام در دار السعادت ساخته بود رسانیدند و حال آنکه محمد مظفر با سادات
و قضاة و علما و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشتند و چون امیر شیخ را در منزل او حجت شوکت و اسپکیار ساخته بود در غایت تذلل
و انکسار دیده روی بجهد آورده و بپرسید که امیر حاج ضراب را تو کشتی جواب داد که بلی بموجب فرموده ما او را بقتل رسانیدند و جناب مبارزی
حکم قصاص کرده آن پادشاه عالیجاه را با اولاد امیر حاج سپردند و پسر خورد امیر حاج در مقابلت تا یره [illegible] او را بضرب شمشیر آبدار
منطفی گردانید و آب حیات [illegible] تقدیر دست تدبیر بر نتوان تافت و از قضای نازل بهیچ وجه نجات
نتوان یافت این دو بیتی زاده طبع امیر شیخ ابو اسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی افسوس که مرغ عمر را دانه نماند
امید بهیچ خویش و بیگانه نماند :. دردا و دریغا که درین مدت عمر :. از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند :. با رنج ستیز روزگار ستیزه بود :. با گردش دور [illegible]
یکسان پیشه زمرت گر مرکش خواند :. خوش مرکش وجود بر جهان ریزه بود :. خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح امیر شیخ ابو اسحق
و اکابر آن زمان فرموده قطعه بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق :. به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد :. نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد :. دگر مربی اسلام مجد دولت و دین :. که قاضی به از او آسمان ندارد یاد :. دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین :. که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف :. بنای کار مواقف بنام شاه نهاد :. دگر کریم چو حاجی قوام دریادل :. که نام نیک ببرد از جهان بجهش و داد :. نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند
خدای عز و جل جمله را بیامرزاد :. و از جمله ارباب فضل آن زمان یکی مولانا عبید زاکانی است که بعضی از رسایل هزل آمیز و سخنان فرح انگیز او در میان
مردم اشتهار دارد و این قطعه در مرثیه شیخ ابو اسحق از منظومات اوست قطعه سلطان تاجبخش جهاندار امیر شیخ :. کاوازه سخاوت او جهان گرفت
شاهی بزرگ قدر جوانمرد با سخا :. کشور چو شاه سنجر و شاه اردوان گرفت :. در عیش و ساز و عادت خسرو بجا نهاد :. در عدل رسم و شیوه نوشیروان گرفت
بنگر که روزگار چه منصوبه باز بود :. کشت جلوه دولت او را [illegible] گرفت :. [illegible] کار دولت چون روزگار جهان بدید :. [illegible]
بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال :. نی بر زمین دست و نه بر آسمان گرفت :. و در زمان امیر شیخ [illegible] خواجوی کرمانی داد و ملقب
بکمال الدین محمود بود و از اجله افاضل سخن آرا بحلیه شعر القاب داده اند زیرا که در تزیین الفاظ و تحسین عبارات جد بلیغ میفرمود دیوان خواجو مشهور
و پنج کتاب بر طرز پنج گنج شیخ نظامی در سلک نظم انتظام داده و بغایت نیکو واقع شده و آن کتاب را در سنه اربع و اربعین و سبعمائه باتمام رسانیده
چنانچه خود نظم نموده که بیت شد تاریخ هفتصد و چل و چار :. که این نقش آزری بنگار :. علیه الرحمة من الله الغفار گفتار در بیان رفتن امیر مظفر
بجانب آذربیجان و میل کشیدن اولاد آن جناب را در بلده اصفهان در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمائه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربیجان نمود
نخست بجانب اصفهان نهضت فرموده تا در آن شهر مایحتاج سپاه مرتب سازد و لشکر اعلام ظفر پناه بصوب مقصد برافرازد و بعد از آنکه بحدود اصفهان
رسید شاه سلطان بمراسم استقبال بجای آورد و چون از فتنه شیخ ابو اسحق دشمنی را گرفت [illegible] و اخلاص بتقدیم رسانیده و از چشم بید اشت که
بانواع اصطناع اختصاص یابد و چون عنایت حال [illegible] اما امیر محمد از خواجه برهان الدین وزیر شنوده بود که شاه سلطان مبلغ معتد به
در مال عراق تصرف نموده بنظر شفقت در وی ننگریست و شاه سلطان پس از روزی چند طوی کرده مرتب ساخته جناب مبارزی را بخانه برد و چون چشم
او بر اسباب ضیافت افتاد [illegible] در اشتعال آمده [illegible] آغاز صفت کرده [illegible]
حرکت [illegible] شاه سلطان [illegible] در فضای سینه [illegible] مقارن آن حال [illegible] سوار [illegible] جانی بیک خان که بتبریز آمده ملک اشرف را کشته
رسیده تا امیر محمد را از ده خان [illegible] جناب مبارزی [illegible] ایلچیان بر شاه سلطان [illegible] او را
جهت تفتیش بسیار رسید و چون [illegible] معاودت نمود خبر فوت جانی بیک خان و رفتن پسرش بردی بیک بطرف دشت قپچاق [illegible]

انی جوق در تبریز شیوع یافت جناب مبارزی تصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار از خوی گذار بدان جانب در حرکت آمد و اخی جوق با سی هزار
نامدار آنجناب استقبال کرده در موضع میانه گردان مردو کشور با یکدیگر راست در کرزدند و حربی در غایت صعوبت روی نموده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
علم جناب مبارزی وزید و اخی جوق روی بوادی گریز آورده و شاه شجاع و شاه محمود بموجب اشارت پدر تا نخجوان از عقبش رفتند آنگاه عنان یکران
بازکشیده سه روز در آن مکان بعیش و نشاط پرداختند و بخدمت امیر مبارز الدین محمد بازگشتند و آن جناب بسه اخی جوق ارسال داشت و داشتی
نا خوش بکمره و مشوش کردانیده جلدوی فتح بنام شاه یحیی نوشت و ازین جهت شاهزادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند و چون جناب مبارزی مدت دو
ماه در تبریز بسر برد شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربیجان است و بنابر آنکه شجاعان با امیر محمد گفته بود که ترا از جوانان ترک چهره بند بالا طاقتی
روی خواهد نمود آنجناب را صدق این مفهوم سلطان اویس را امید است و گمان می برد که آن آفت بجهت مخالفت شاه شجاع بوی خواهد رسید
تبریز را بازگذاشته روی باصفهان آورده و در آن اثنا از او پسران را از پیشتر رنجانید بکشتن و میل کشیدن تهدید کرد بلکه گاه
سخنان آنجوانان عالیشان بر زبان می آورد که استماع آن در تلفظ باشان آن شرم دارند بنا علیه شاه شجاع و شاه محمود خاطر بر گرفتن پدر قرار داده
شد از این معنی باشاه سلطان در میان نهادند سلطان چون از جناب مبارزی بجان آمده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شما را بگیرد و سلطان ابو یزید
را بر تخت نشاند و شما کشکش باشد آنگاه آن سه کس با هم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته مقید سازند و بعد از وصول
بآن بلده نیم شبی شاه سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده رخصت فرار طلبید شاهزاده از سبب استعجال پرسید جواب داد که چنین شنیده ام که
امیر محمد از عهد و میثاق ما خبر یافته اگر این سخن راست است فردا مرا خواهد کشت می باید که شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح خاطر از
مهم پدر فارغ کرداند و روز دیگر شاه شجاع و شاه سلطان و شاه محمود را با خود متفق کردانیده بدر وثاق امیر محمد رفتند و جناب مبارزی در آن وقت
در بالاخانه بود و بتلاوت کلام الله اشتغال مینمود شاه محمود با کوکران خاصه بدرون رفت و شاه شجاع با جمعی از دلیران در پای خرابان ایستاد
و چون از ایوان باحشمش نظر بالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بودید جواب دادند که شاه شجاع فرجی نداند و جناب مبارزی غضب ناک
دست بشمشیر برده و مسافر ایوان چی فوروا با بایلیش انگنده آن جناب از ذیره او بجست و بجنگ مشت مشغول گشت و شاه یحیی پسر با بایلیش را بکشید
تا بیلی و نفی المال آن جماعت غیر شد جماعت را در هم شکسته در خانه مضبوط ساختند و او زبان بدشنام گشاده تا هنگام غروب آفتاب انعره کوئی میخت
و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جمیع بوشش کشته جناب مبارزی را بقلعه طبرک بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه
ستین و سبعمایه شاه سلطان بموجب اشارت شاه شجاع بدان حصار شتافته چشم جهان بین آن خسرو حشمت آیین را میل کشیده و شاه شجاع بر سریر
پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر بقلعه سفید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه در آن حبس بیاد افنا
داد و امیر محمد بعد از آنکه چند روز در آن قلعه بسر برد با کوتوال قلعه اتفاق بطریق مخالفت فرموده و بنابر آنکه اولاد امجاد او از کرده خویش پشیمان بودند در
استرضای پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند و در مقام عذرخواهی تقدیم رسانیدند مهم بر آن جمله قرار داده که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه
بدستور سابق باسم و لقبش مزین باشد و شاه شجاع بی استصواب پدر در هیچ کاری دخل نماید و جناب مبارزی بشیراز رفته شاه شجاع بعد
وفا نموده بعد از چند گاه محمد مظفر باغوای طایفه از مردم بدگوهر حرمت بر آن گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان ابو یزید را بر تخت نشاند و شاه
یحیی را الکا کش کرداند و شاه شجاع از این معنی وقوف یافته مبر ان را بسیاست رسانید و پدر را بقلعه بم فرستاد و آن جناب در آن حصار چاه
گشته مرض امتداد یافت شاه شجاع بتصور آنکه شاید بواسطه نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را از قلعه بم بر دند آ آ بسیح قایم بر آن مترتب نشد
و در او اخر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمایه مدت حیات جناب مبارزی بپایان رسید نعشش را ببیبد نقل کرده در مدرسه مظفریه که بپیبه غیر
و جا بنج رسمیات جهت ترویح روحش ختمات کلام الله و اطعام فقرا و ایتام بجای آوردند امیر محمد مظفر چهار پسر داشت شاه شجاع و شاه محمود و سلطان عماد
و سلطان ابو یزید و از جمله اعاظم و فضلا و محدثان شیخ سعید الدین محمد بن مسعود بن محمد الکازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود و در بلده فاخره
شیراز بلوازم افادت و نشر علوم دینیه اشتغال مینمود و از مصنفات آن جناب شرح مشارق الانوار و سیر سید ابرار صلی الله علیه و آله اکابر
مشهور است و آن کتب بر زبان اهل خبر بسیار کازرونی مذکور و وفات شیخ سعید در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایه بوقوع انجامید و از شعرای آن
زمان یکی مولانا رکن الدین هروی که در میان شاعران برکن صاین شهرت گرفته در روضة الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود
قصد گرفتن امیر محمد مظفر کردند غیر از رکن صاین هیچکس پیش جناب مبارزی نبود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین فوروا از ان بالا خانه به
پایان انداخت زبان بمباحات و دشنام بگشاده روی بگریز آورد و در آن اثنا بر شاه شجاع بگذشت از غایت خوف وحیرت شاه را نشناخته چون

امیر امیکفت شاه شجاع شمشیر بر کشش زد ضربت مولوی از پای درآمده احشا و امعاء وی ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت از برای
خدا ترحم فرمای شاه شجاع در خنده افتاده گفت معذور ند آلهی که این امر نا دانسته واقع شد و جراحان طلبید تا زخم او را دوختند و بمعالجه
مشغول گشتند و رکن صاین در اندک زمانی صحت یافت ملازمت شاه شجاع را اختیار کرد و در آن اوان که شاه شجاع بیرون میرفت روزی از شاه
با رکن صاین آغاز مطایبه فرموده کیفیت آن واقعه را بیادش آورده و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی گفت ده سال دیگر و چون پنج
سال از آن بیش متغیر گشته از آنکه در گاه بیرون رفت و چون بخیریه خود رسید جان تسلیم ارواح سپرد
ذکر پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع
طبع آفتاب شعاع شاه شجاع مرآت صور حقایق معانی بود و معالی همت آن پادشاه واجب الاتباع برتر از آشیانه نسر و پرواز طیر از سمو و وحیت
طیبه اش بصفت کرم و تواضع موصوف و ذات نجیبه اش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف و در شجاعت نشان از آثار اسفندیار و رستم
و کمال سخاوتش بیخ اطوار معن زایده و حاتم در احیا مراسم عدل و انصاف باکسری معادل و در تحصیل مسایل محسوس و منقول سر خیل ارباب فضایل
قوت حافظه اش بمرتبه بود که مدت هشت عربی را بیک خواندن از بر میکرد و جودت افکار رصانیه اش بمثابه بود که مراد عکاس عبارات از منغلق
عبارات بمحرد اوائل توجهی بر زبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام الله فراغت یافت و کسب سایر کمالات انسانی پرداخت
و باندک زمانی بمراتب وافره مهارت در علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون عقلی و نقلی بهره کامل حاصل ساخت نظم
ذوات او کامل در اورا که علوم ❀ در کمال عقل در اک علوم ❀ پیش طبعش آب حیوان مرده دل ❀ فهم تیزش کرده آتش را خجل ❀ اشعار آبدار ارش عیرت صنوف
جواهر شاهوار و منشآت بلاغت شعارش رشک افزا معقود آلی آبدار بیت بنظم و نثر در عالم علم بود ❀ پناه اهل شمشیر و قلم بود ❀ و چنانچه سابقا
پر توا شارت بدان تافت ولادت با سعادتش در سنه ٧٣٣ وقوع یافت و در سنه ستین و سبعمایه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث الاستقلال
پای بر مسند اقبال نهاد و ضبط مملکت را پیش نهاد همت گردانید و در سنه ٧٦٥ میان او و برادرش مخالفت دست داد و در سنه خمس و ستین و سبعمایه
شاه شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد و در سنه سبع و ستین بار دیگر صورت نصرت شاه شجاع را روی داد و شاه محمود باصفهان
رفت بحکومت آن مملکت قناعت نمود و در سنه ست و سبعین و سبعمایه شاه محمود راه سفر آخرت پیش گرفت و بلده اصفهان در سلک
سایر قلمرو شاه شجاع سمت انتظام پذیرفت و در سنه ٧٨٦ شاه شجاع نیز بعارضه قوی ضعیف گشته پهلو بر بستر بیماری نهاد و در شب یکشنبه بیست
و دوم شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بود و مدت بیست و پنج سال و دو ماه سلطنت نموده وزرا
و حکام خواجه قوام الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمانشاه و خواجه
محمد کال و شاه رکن الدین حسن بن سید معین الدین اشرف بنوبت بر منصب وزارتش می تافتند چنانکه شمه از احوال ایشان در ضمن وقایع
آینده سمت تفصیل خواهد یافت والتوفیق من الله تعالی از موالف در باب ایشان گفتار در بیان وقایع اوایل ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر
سلوک شاه محمود و شاه یحیی در طریق خلاف و نزاع چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد و در اسیتیلت او اطراف شیوه
عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد و زمام امارت اصفهان و ابرقوه در قبضه اقتدار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان
عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت چون شاه یحیی در قلعه قهندر بود بهر یزد رفت و خواجه قوام الدین صاحب عیار بر دیوان وزارت نشست
بعد از روزی چند که حال بر ان نهج گذشت بار دیگر خبر عصیان و طغیان مظفر چهار و اوغانان و تحصن در قلعه سیرجان شایع گشت شاه شجاع دفع
شر آن جماعت را اهم مهمات دانسته لوای نهضت بر افراخت و با سپاهی کران منازل و مراحل قطع کرده ظاهر آن قلعه را مضرب خیام ظفر انجام
ساخت و مدتی چند الجانبین غبار جنگ نشسته در سیرجان بود و با تافره اعیان جرما و اوغانان در مقام بر و ملاقات ملازم گشتند و طالب مطالعه و مصالحه شده
بساط جدال در نوشتند و جناب شیخ الاسلامی مولانا عبد العزیز را که از اولاد شیخ شهاب الدین تورپشتی بود و شیخ بهرام خود ساخته بدرگاه پادشاه
فرستادند و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه لوای ظفر پناه بصوب شیراز توجه نموده مدتی میان شاه شجاع
و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنه ٧٦٥ بنابر بعضی از ضروریات کلی کماشتگان شاه شجاع مال ابرقوه را بحیطه ضبط در آوردند و این معنی
سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه کامران قصد مملکت یکدیگر کردند نخست شاه محمود تیغ جلادت آخته طریق تعرض را مسلوک ساخت و نام برادر
بزرگتر را از خطبه انداخته رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر بالشکری بی قیاس از صوب اصفهان شتافت و شاه محمود
بقدم مقابله پیش آمده آخر الامر عنان بجانب چهار دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و شاه محمود که گاهی
از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور می آورد و در آن اثنا روزی جمعی در کمین گاه نشانده از دروازه بیرون آمد و امید از جانب شاه شجاع مستفاد

سلاح بر خود راست کرده پیوسته قتال کرده بود و در حملهٔ نخست شاه محمود پشت بر معرکه گردانیده روی بشهر نهاد و شاه سلطان از فریب او غافل بود عنان
بجانب اصفهان انعطاف داد چون بر کمینگاه عبور نمود شاه محمود باز گشته آغاز حرب نمود آن جماعت که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمگین به
شاه سلطان تاختند و او را باین روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود بسر عم را منظور نظر عنایت گردانیده و از عالم شربتی که بحیم
محمد مظفر داده بود و جرعه بوی چشانید مولانا صدر الدین محمد عراقی که از جملهٔ هواخواهان امیر محمد بود در واقعهٔ شاه سلطان این رباعی نظم فرموده رباعی
کردت قضا چشم تر امیل کشید ❊ در ذات شریف تو نشد نقص پدید ❊ آنکس که بجان چشم تو آسیب رساند ❊ او نیز بعینه مکافاتش دید ❊ بعد از آن میان
برادران صلح گونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر خوانده شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد و در خلال این احوال شاه یحیی
در قلعهٔ قهندز جمعی را با خود متفق ساخته در آنجا متحصن شده رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره تعیین کرده شاه
یحیی وسیلها انگیخت و بدست تضرع و نیاز در دامن الطاف عم بزرگوار آویخت و شاه شجاع بنا بر کرم جبلی از سر جریمهٔ برادرزاده در گذشت و شاه
یحیی بجانب مبادرت نموده حسب الحکم بجانب یزد روان گشت و بعد از ظهور نظام آن بلده و وقوع محاصره و محاربه بر یزد استیلا یافت و خواجه
بهاء الدین که گماشتهٔ شاه محمود بود گریزانیده بار دیگر عنان بوادی مخالفت تافت چون این خبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید
بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصرهٔ یزد روان فرمود و خواجه بظاهر آن بلده رفته بامر محاصره و محاربه اقدام نمود
زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر شفعا انگیخت تا شاه شجاع از سر جریمهٔ او در گذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعهٔ قهندز
محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با وی میگوید که ملتمس چنانست که اولاد مرا استیصال نکرده الی بلکه بنسبت
بدیشان طریق لطف و مرحمت بظهور رسانی بنا بر آن شاه شجاع در استیصال شاه یحیی سعی نکرده و بمجرد ملایمتی که از آنجا واقع شد خواجه قوام الدین
را طلبیده روی بشیراز آورد و در ذی قعدهٔ همین سال یعنی سنه ۷۶۴ خواجه قوام الدین صاحب عیار که اعتبار بسیار دید که در منصب با امراء
اعیان تعظم و تکبر مینمود بلکه گاهی بی مشورت پادشاه نیز بتفصیل مهمات اقدام مینمود مواخذ و مقید گشت و بعد از تعذیب فرمان داد تا دست
سیاسات شاه شجاع بساط حیاتش در نوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی بمنصب وزارت رسیده دار [illegible] وقوف و اهتمام تمشیت
امور ملک و مال مشغول گردید **ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر کردن تختگاه سلیمانی** در سنه خمس و ستین و سبعمایه شاه محمود
ایلچیان بخدمت سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد نمود و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت فارس و عراق کرده اشارت نمود تا
از امراء خاصه دو امیر باشی و ساقی و مبارکشاه و دولتشاه از ارکان دولت امیر شیخ ابو اسحق امیر غیاث الدین منصور شول و سلغر شاه ترکمان
در صحبت امیر شیخ علی ایناق روی باصفهان آورده نزد شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در اهتزاز آمد و شاه یحیی را
بطلب ابرقوه از راه برده تا شعار خلاف شاه شجاع اظهار نمود در قصر زرد بوی پیوست و پسر داران که کوچک و قم و کاشان و ری و آوه و ساوه
نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازهٔ کثرت عدد و عدد آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و مقربان طریق مشورت مسلوک داشته
منشی آستان سلطنت آشیان را بنوشتن جواب طلبیده و گفت **نظم** محمود برادرم پس ای ارجمند ❊ رسانید به دولت خود گزند ❊
محمود میسم بجنگ آمدن ❊ مرا و ترا تیغ بر سر زدن ❊ تصور کن ای نامور شهریار ❊ که گر زانکه هر دو باشیم یار ❊ که یارا که گشتن بپیش چنین ❊ چو آنکه شود [illegible]
او پیش از سپاه تو نکنم ❊ که با پسر خویش بازی کنم ❊ ز زور و سپی پاک این یاد کن ❊ نگر تا چگونه پدر [illegible] سخن ❊ [illegible]
و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بندگی پادشاه با لشکر باصفهان آورده مملکت خراب کرده و خود از
مزاج ایشان ایمن نیستم بناچار استعانت بسلطان اویس بردم که شاید ایمن توان بود شاه شجاع از مطالعهٔ این مکتوب دانست که آتش
فتنهٔ شاه محمود جز باشتعال شمشیر آبدار دست انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر آذربیجان از غیر صرصر حملهٔ مردان دلاور صفت انقطاع نگیرد
بنابر آن سپاه فراوان بجمع ساخته از شیراز بجانب [illegible] در اهتزاز آمد و این قطعه گفت نزد برادر فرستاد **قطعه** ابو الفوارس دوران منم شجاع [illegible]
که نعل مرکب من تاج قیصرست و قباد ❊ منم که نوبت آوازهٔ صلابت من ❊ جو صیت همت من در جهت فلک افتاد ❊ جو صبح تیغ گذاره [illegible] ❊ جو عقل [illegible]
کال همه [illegible] ❊ بنای [illegible] ❊ [illegible] ❊ که بر بنای نو کل نهاده ام بنیاد ❊ [illegible] کار جهان [illegible]
که آسمان در دولت بروی من بگشاد ❊ تو رحم ورزی [illegible] ای برادر من ❊ که [illegible] ❊ [illegible]
القصه هر دو فریق بعد از قطع طریق در منزل دشت رس باحوالی خانیار و سر چاه بهم رسیده دست [illegible] سپاه صف شکن برآوردند شاه
شجاع قرة العین سلطنت شاه اویس را بمیمنه فرستاده و میسره را بوجود سلطان علی والدش احمد استحکام داده خود بنفس نفیس در قلب جای گرفت

و شاه محمود و علی ایناق و امیر غیاث الدین منصور و قوم ترکان در میمنه بازداشت و ضبط میسره را با امیر شاه قلی و سلغر شاه ترکمان باز گذاشت
و خود در قلب مقام فرمود آنگاه از هر دو جانب طالبان نام و ننگ جنگ در جنگ زده آتش کشش و کوشش بجوی برافروختند که تاثیر دخان
آنکه زهرهٔ زهره را بکاهش آورد و شرار شعلهٔ آن خرمن ماه را بسوخت در جرم فلک اثر کرد هر خدنگی که از شست زرین چلکی گشاد یافت آهنگ
جان پهلوانان نموده هر تیری که از ترکش روشن ضمیری پرواز آمد در فضای سینهٔ امیری کشور **بیت** چکاچاک خنجر ز میدان کین
بهفتم فلک شد ز روی زمین ❊ عاقبت شاه محمود فایق آمده چون خسرو رایات وی سپاه را بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع عنان انهزام
بصوب شیراز تافت و سلطان عماد الدین احمد رقم بیوفائی بر چهرهٔ حال خویش کشیده از برادر بزرگتر جدا شد و بشاه محمود پیوست و روایتی آنکه
سلطان احمد قبل از تلاقی فریقین نزد شاه محمود رفته بود و شاه شجاع پس از وصول بشیراز در بند ضرار استحکام ساخته پسر خود سلطان شبلی را
بکرمان ارسال داشت و شاه محمود و امراء عراق در ادراکان متعاقب بظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول اجلال فرمود و شاه شجاع در شهر متحصن شده
و زمان محاصره بتطویل انجامید و آثار عجز و انکسار بر صحایف روزگار شیرازیان ظاهر گشت و شاه شجاع جهت طلب مصالحه جمعی را از اکابر
و اعیان متعاقب یکدیگر نزد شاه محمود فرستاد و شاه محمود بر وفق مطلوب ایشان را جواب نداد آخر الامر مولف تاریخ آل مظفر یعنی قدوهٔ
اهل فضل و هنر مولانا معین الملة والدین الیزدی جهت سرانجام آن مهم از شهر بیرون رفت و شاه محمود جناب مولوی را تعظیم نموده
گفت بنابر استیلای امراء سلطان اویس مرا چندان اختیاری نمانده اکنون مناسب چنانست که آقام شاه شجاع با برقوه رود و خود آن
مقدار تحمل نماید که من امراء بیگانه را بوطن ایشان باز گردانم آنگاه ممالک موروث را برسبیل راستی قسمت نمایم و چون مولانا معین
الدین باز گشته این پیغام بشاه شجاع رسانید شاه عالی گهر رقعه ببرادر نوشته التماس نمود که بپای قلعهٔ قهندز آید تا ملاقات دست دهد و شنوده
گرده شود و این بیت را در آن مکتوب ثبت کرد که **نظم** اگر چه دل بکسی داد یار ما تو هنوز ❊ بجان او که دلم بر سر وفاست هنوز
و شاه محمود ملتمس برادر را بجز اجابت اقتران داده این بیت را از آن غزل در جواب قلمی نمود که **بیت** جنایت از طرف آن شکسته پیمانست
وگرنه از طرف ما همان صفاست هنوز ❊ و روز دیگر در پای قلعهٔ قهندز ملاقات اتفاق افتاده مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار سرخاب
امیر بجانب ابرقوه رود و آن جناب در رفتن مناسب با جمعی از خواص طریقهٔ حزم مرعی داشته از طریق مسعود خان براه قصر زرد تاخت
و قرین صحت و سلامت با برقوه شتافت و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربیجان بنگاهش شاه شجاع روی
براه سر سید امیر آورده بودند و چون در آن طریق از وی اثری ندیدند رفیق یاس و حرمان باز گردیدند و شاه محمود بعد از رفتن برادر
در عین تنعم و ناز بدار الملک شیراز در آمد و اخبار این فتح نامه ادا را با تحف و هدایای بسیار نزد سلطان اویس فرستاد و شاه
شجاع چون بسر حد خان گشت رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته باستقبال موکب همایون شتافت
و شاه بنظر عاطفت کریمه آن زمستان در ابرقوه بعز افت و عشرت بگذرانید و بعد از انقضاء دو سه ماه در ماه اسفندار عازم
کرمان گردید **ذکر عصیان دولتشاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالیمکان** در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن
بود و شاه محمود بلوازم محاصره قیام مینمود بر خاطر پسندیدهٔ آثر شاه شجاع گذشت که امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین
وزیر سابق بر کینه از قاتلش در سینه دارند در ضبط محل جمعی را اخلال کرده و فتنه انگیزند بنابر آن هر یک از آن جماعت را بجهانه از شهر بیرون فرستاد
از آنجمله ملک محمد و دولتشاه را بمحصل مال کرمان نامزد ساخت و بعد از توجه آن حضرت شاه شجاع اندیشید که چون عرصهٔ کرمان از والی
صاحب وجود خالیست امکان دارد که محصلان پس از تحصیل اموال خیال استقلال نمایند بنابر آن مقرر ساخت که خواجه مجد الدین [illegible]
باتفاق امیر با کرد افغانی و دو هزار سوار از سالکان مسالک پهلوانی بدار الامان کرمان رفته از محافظت آن مملکت غافل نباشند
اما دولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیده خود احوال فارس و عراق را شورش آمیز مطلع در حکومت کرمان کرده امیر غیاث الدین
حاجی امیر غوری که در کرمان حاکم دیوان بود و خواجه بدر الدین طال را که با تابکی سلطان شبلی قیام مینمود بجهانه بر [illegible] طلبیده
فی الحال اختر زندگانی هر دو را باحتراق هلاک مبتلا ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند و دیگران امیر غیاث الدین و خواجه
جلال فرار نموده امیر پهلول که از منصب حکومت داشت با پنجصد سوار بگریخت و دولتشاه سلطان شبلی را در قصر حکم محبوس گردانیده
رسولی از عقب امیر پهلول فرستاده و پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود و الحال شما آمده که باز گشته در کرمان بهم
خود مشغول باشید و امیر پهلوان این سخن را قبول کرده مراجعت نمود و دولتشاه ابواب خزاین را باز کرده نقد و جنس بسپاه بر دوام داد

وازروی استقلال در کرمان پای بر منصب حکومت نهاد و چون خواجه مجد الدین و امیر باکور بظاهر آن بلده رسیدند و حال بران منوال دیدند امیر بکور
باز گردید و خواجه مجد الدین و سپاه انگیخته بشیراز امید و این اخبار را متعاقب و متواتر شاه شجاع در شیراز میشنود و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا
مجال تدارک آن اختلال نداشت تحمل میفرمود چون از شیراز بابرقوه رفت و هجوم لشکر مرتفع گردید شاه سلطان تکل روی بدار الامان ... و سیستان
آورده در شهور سنه ست و ستین و سبعمایه شاه شجاع با سپه سوار جرار که هر یک در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه
بجانب کرمان روان شد و در اثنای راه شاه سلطان با جمعیت سواره و بعضی از امرای عرب با نقد ... بموکب نصرت شعار پیوستند و چون نواحی
کرمان از غبار سم سمند سپاه نصرت شان غیرت افق آسمان گشت دولتشاه با جماعتی از مردم ... در برابر آمد اما بیک حمله ... بجای ...
کرمان گریخت و بسیاری از لشکریان او ... و بعد از آنکه ... رایت آفتاب اشراق ... وصول ...
کرمان اهتزاز یافت امیر مبارز الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر در آمده دولتشاه را تقیید نمودند
تا از مقام قلعه داری درگذشت و غاشیه اطاعت بر دوش گرفت با اشراف و اعیان دار الامان متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه در باره
او اصناف الطاف مبذول داشته آن بلده را فخر و را حصن مقدم شریف مشرف گردانید و خواجه علاء الدین اتابک این قطعه در تهنیت گفته
بعرض رسانید **قطعه** آن سلطان دین که سپهر صدق ✿ دعا گوید بعد از ... ✿ ... ✿ ... عطف دامن ... اوارث
بنزد دی بادهر ملک سلیمان ✿ سلیمان آصف مجد و ایالت ✿ هم دران ایام که شاه گردون احتشام بکرمان در آمد دولتشاه که قصد عذر ... کرده با
جمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه در آید و تیغ تیز ... ولی نعمت ... و امیر ... در ... واقف شده و کیفیت حال بعرض رسانید
و شاه شجاع آن حرام نمک را با جمعی از موافقانش بشرف سیاست ... گردانید و دران باب این بیت نظم فرمود **بیت**
امان جون خواست ... ✿ ... آورد ... ✿ ... ✿ ... شمشیر ... ✿ ...
مکافات ... جفا ... **گفتار در بیان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و گریختن شاه محمود از شیراز بعد از استماع خبر**
توجه جون حضرت ... مهمات دار الامان کرمان باز پرداخت متوجه ... گشت ... شمال ... جواد ... اوجه ...
ودر اثنای طی مسافت ... مقبلی بشرف ملازمت ... کامی ... و چون امیر ... و اعیان ...
وجوه ... ازتوجه پادشاه گیتی ستان ... در ... ارتفاع ... قلل جبال آسمان مثال تحصن جستند ... منصور ... آن
منازل حصین ... و ... جبال ... میدان ... آن مواضع ... زمره ...
آسان ... تبیین ... شاه محمود ... و شاه یحیی را بمعاونت ...
جون ... سپه ... اطاعت ... جواب یافت ... گفته
بدار الملک ... شاه شجاع ... پیش آمده
دران اثنا جمعی از مسافران ... مدینه طیبه بدرگاه پادشاه آورده و آن جناب ... ذیل آن رایت مبارک
در ... مراجعت انعطاف داد ... جبال ... حلقه ...
در ... امیر ... شاه شجاع مظفر منصور مراجعت فرمود مقارن آن
حال شاه یحیی رسل و رسایل بکرمان فرستاده ... پادشاه ... شاه شجاع ...
داشته ... عصمت ... تحکمات پادشاهی ... استقامت تمام در ...
سپهر احتشام ... فتح ... و در ... رایت نصرت
شعار ... اعیان فارس ... کشورگشا بکرمان ...
و شاه شجاع بعد از ملاقات ... بجانب شیراز ... کنید ... نزول
نصرت ... شاه منصور شاه مظفر ... موکب عالی ... نصرت اثر ... شیراز از شاه شجاع گشته
شاه محمود ... استقبال ... شاه شجاع ... وصول شیراز ... دیگر ...
و شاه محمود این معنی را دانسته ... شیراز آورده و شاه محمود ... و شاه شجاع ... منزل گزید **نظم**
بر ابر نشسته ... ✿ چنین ... ✿ ... شمشیر ... عزم ... صف قتال

بیا ایستند

بیا و ایستند بیاوه حمله ابطال رجال در حال آتش حرب ... حلق ... زبانه زدن گرفت و از ... آیینه نورانی خورشید ...
الانوار ... پذیرفت و شاه محمود شکست یافته ... بجانب ... و شاه شجاع بنظفر و نصرت مخصوص شد و در ... شیراز ... آمد
و هم دران ... بعضی از اعیان فارس ... قاصدی ... اقبال ... فرستاده و پیغام داده ... اعلام ... وصول
نظام ... و ابواب دولت و سعادت بر روی روزگار ... گشود و شاه محمود این ...
در ... ذی قعده سنه ۷۶۷ ... شاه شجاع ... اصفهان ... و در اثنا
راه سلطان عماد الدین احمد ... برادر ...
شاه شجاع ... الملک فارس در آمده تخت سلطنت را ... زیب و زینت داد و بشارت امن و امان ...
طوایف انام رسانید ابواب نصفت و احسان ... در امر معروف و نهی منکر و تقویت ارکان شریعت خیر البشر علیه آل
یوم المحشر مبالغه نمود ... و دیگر ... مدارس ... مبذول داشته ملازمت مجلس علمای کرام اختیار فرمود منصب قضای
شیراز ... بمولانا بهاء الدین عثمان ... مفوض داشت و خواجه قطب الدین سلیمانشاه ... خواجه محمود ... وزارت به
او گذاشت و شاه شجاع در سنه سبعین و سبعمایه ... باله محمد بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد شرایط ... بجای آورد و در همین
سال ... اصفهان بجانب ... توجه فرمود شاه محمود ایلچیان فرستاده بعرض رسانید که من شیراز ... تصرف پادشاه ...
... حضرت ... اصفهان ... نمایند ... شاه شجاع این ملتمس را اجابت ...
شیراز مراجعت نمود و بعد از انقضاء ... شاه یحیی ... بجای آورده و شاه شجاع بشهر در آمده چند روز ...
... ازمعاودت کرد **ذکر فتنه خان سلطان بنت امیر مسعود شاه اینجو و بیان اسباب اخذ و قید او**
خان سلطان بنت امیر مسعود شاه ... شاه محمود ... امیر شیخ ابو اسحق
در طریق مکر ... آل مظفر ... جنگ و نزاع ...
... شاه شجاع ... پیغام داد که ...
اصفهان ... شاه محمود ... تسلیم ... شاه شجاع این معنی را ... اصفهان ...
و شاه محمود رسولان ... شاه شجاع ...
او را طلب فرمود و شاه محمود ... شاه محمود ...
تقدیم رسانید قبول ...
خواجه قطب الدین سلیمان ... شاه شجاع بشیراز ...
... غیاث الدین محمود ... شاه رکن الدین حسن ...
... وزارت ... خواجه قطب الدین سلیمان ... اصفهان رفت و شاه محمود
... وزارت ... خان سلطان ... شاه شجاع ... اصفهان
... شاه شجاع ... شاه محمود ... پیغام داد ...
... اصفهان ... شاه محمود ... فارس ...
... اصفهان ...
... شاه شجاع ... شاه محمود ...
... اصفهان ...
محمود ...
... خان سلطان ...
... شاه شجاع ...
گرفت شاه شجاع بشیراز بازگشت و شاه محمود ... خان سلطان ...
... **گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس**
بن شیخ حسن و ذکر مخالفت او با شاه شجاع و معاونت مردان شمشیر زن در سنه سبعین و سبعمایه شاه شجاع ... شاه محمود

خاطر بدان قرار داد که نوبت دیگر از سلطان اویس استمداد نماید و از این جهت اندیشناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را به تبریز
فرستاد تا معروض دارد که از مخدرات سلطان اویس خطبه کند و شاه محمود نیز جهت همین مهم خواجه تاج الدین میثری را که مشیر و وزیرش بود با صاحب دیوانی و ترجمه
محتاج الیه برتافته بدان جانب ارسال داشت و چون این دو قاصد بپایه سریر سلطان اویس رسیدند بنابر آنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین
در کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود بغایت تعظیم بجای آورده مکتوب را مصدر باین دو مصراع کرده بود که **بیت** العبد و ما فی یده کان لمولاه
ما زان تو ایم و هر چه داریم * و شاه شجاع در نامه خویش سلطان اویس را برادر خوانده بود ملتمس شاه محمود مبذول افتاد و امیر اختیار الدین حسن
خائب و مایوس و محزون بشیراز باز گشته خواجه تاج الدین مخدره بر محفه نشین تنق ایلخانی را در جامه خلوت شاه محمود کشید و قرین انواع تجمل و حشمت به
اصفهان رسانید و خواجه تاج الدین سلمان در تهنیت این قضیه قصیده گفت که چند بیت از آن اینست **نظم** آسمان ساخت در آفاق کی سور و چو سور
که از آن سور شد اطراف ممالک معمور * جشن اسرار و سروری که گر ... * فلک نعره بود ... از آن ... * اجتماعیست مقدر قمری را با شمس *
اتصالیست مقرر ملکی را با حور * مهد بلقیس زمان داشته است ارزانی * تیر ... دولت تشریف حضور * قطب این شاه فلک مرتبه محمود که هست
مهر سپهر ... محمود و مجاهد مذکور * ای به پیش نظرت گشته عالم مرکز * ... از عالم ... * **خواجه** تاج الحق والدین محمد الحق
سعی کرد و درین باب بجای آورد و ... از نجم بزرگی بکنار رشت آورد که جهان ... در اطراف ... و چون این مواصلت دست داد و
سلطان اویس لشکری بامداد او نفرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده با سپاه بسیار از شیراز بجرو ... آمد و شاه محمود نیز عازم میدان قتال گشته
در صحرای جاشت خوار غبار معرکه ارتفاع یافت شاه منصور از میسره لشکر شیراز حمله کرده میمنه شاه محمود را در هم شکست و میسره شاه محمود بر میمنه
شاه شجاع غالب گشت و مردم سپاه از ستیزه آمیز طبع بجوش آمده تا بساط مقاتله را ... برگشتند و هر یک بطرف مملکت خود گریختند **ذکر علیشاه و رکن الدین**
حسن وزیر و کشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه بدو زمان واجب التعظیم رسول کریم عز الدین ...
شاه ولی ... علیه التحیة والتسلیم انتساب داشت از حسن خلق بهره بود و در ایام وزارت در شیوه تکبر و تجبر مسلوک کرده ... چنانچه ...
و اعیان بلکه سلاطین ... او را ... و چون آن جناب بعد از حسن خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند قضیت امور مملکت
را بپرداخت بواسطه توهمی که از خواجه جلال الدین و خواجه علاء الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که شاه الیها این خواجه ...
بشاه محمود نوشته اند مضمون کتابت آنکه هرگاه رایات نصرت پناه پادشاه بنواحی شیراز رسد ما هر دو که از ملازمان ... آن شهر اند
بمی آوردیم و التماس نموده بودند که جواب بخط قلمی شود و شاه محمود ... نوشته بود که در فلان روز موکب مایون بظاهر شیراز خواهد رسید باید
که ایشان بحافظت امید وار بوده در ... انجام ... وعده که کرده اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه تورانشاه و
خواجه علاء الدین را طلب فرموده در موقف خطاب و عتاب باز داشت آن دو بی گناه روی بر خاک نهادند و سوگند خوردند که ما
از این مکتوب خبر نداریم شاه شجاع پرسید که این رقعه بخط شماست جواب دادند که بر ترتیب خط ماست که انکار نتوانیم کرد اما ازین
واقعه بی خبریم پادشاه در غضب رفته گفت چون اقرار مینمایید که خط شماست چگونه بی خبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که اخاطر ... تعلق
خود قرار داده ایم لیکن امیدواریم که پادشاه کامل ضبط تحقیق این صورت نماید و در آن روز شاه حسن جهت ... باصل خود ... رفته بود
و شاه شجاع کسی نزد او فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاد و شاه حسن پیغام داد که مبلغ ... بدولت ... از خواجه تورانشاه
تسلیم کرده این مکتوب را ازوی گرفتم فی الحال دوات ... و ... کشیدند اما هر چند در آن امر مبالغه نمودند مقر نیامد شاه شجاع دیگر باره
کس نزد شاه حسن ارسال داشته فرموده که مرا یقین است که منصور ... بدولت ... از غیرت ... آمد ... از کس شاه حسن ... گفت
که خواجگان را شکنجه می باید نمود تا بجبر ... اعتراف نمایند غلام را چه گناه شاه شجاع ... فرمود که در ضمن این قضیه حیله مند ... جهت این
سخن معقولیت ندارد اگر کسی ... چنین را ... در ... مسموع ... آنگاه حکم شد که امیر اختیار الدین حسن قورچی بجانب شاه رکن الدین
حسن رفته از وی ... و تکلیف اقرار که حقیقت آن مهم چگونه است و امیر حسن نسبت بشاه حسن در مقام ... آمده چون جناب وزارت
مآب ... که من محمود حاجی ... را بر آن داشتم که ... این رقعه را ... آورد ... و ... دو شخص ...
بودم ... ایشان ... ساخت فراغ بال حاصل ... باقی ... و چون ... وزیر ... بعرض پادشاه
رسید ... در مقام ... آن ... بر ... و ... در روضة الصفا
مسطور است که چون این خبر مسموع سید شاه حسن سید معین الدین اشرف شد ... و گفت ... کس ...

ودیا جگیه بزرگوار ارتضا یه مرآینه باشال این بلایا مبتلا کرده سادات را بظلم و غدر و فسق چکار چه ما راجحت رحمت عالیان مبعوث گردانیده اند
فرزندی که بسبب محبت جهانیان باشد مقرر است که بعذاب و عقاب دنیوی و اخروی معذب و معاقب شود **بیت** فرزند خوش است کز خلف ا
ور نا خلفی بود تلف باد * و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن خواجه جلال الدین تورانشاه پای بر مسند وزارت نهاد **ذکر عصیان پهلوان**
اسد خراسانی و کشته شدن او بعد از استیلاء علیشاه خبرنانی شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان بپهلوان اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب
داشت بیشتر التفات مینمود و بحسب اتفاق حبشی که ... بغایت بروت بود پادشاه پهلوان را دید که بر کنار رودی نشسته ریش میشکند تا ...
بواسطه شاه بود این معنی اعتقاد شاه شجاع نسبت با سد مضاعف شد فاضلی در آن باب گوید **قطعه** از کرم کرمت شاه شجاع *
مهر این مرد در دلش بنشست * و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان بجانب شیراز در اهتزاز آمد زمام ایالت آن ولایت را در کف کفایت
پهلوان اسد نهاد و اسد در کرمان در اندک زمانی قوی حال گشته ... پیر ... افغانی برادر زن شاه شجاع و شاه یحیی بنابر اغراض
فاسده خود ... عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و با وی نوشتند که بر مزاج شاه شجاع اصلا اعتماد نیست بطریق حزم
سلوک می باید نمود و از خویشتن غافل نمی باید بود بنابر آن پهلوان اسد بخار غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون والده شاه شجاع
مخدومشاه در کرمان اقامت داشت اظهار عصیان نتوانست کرد و در آن اثنا بسبب تعب و درشتی کردگی کرمانی و دیگر ...
بود میان نوکران مخدومشاه و ملازمان اسد نزاع واقع شد و مخدومشاه بر تبه آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت و از اوان
طغیان اسد شمه بسمع پسر رسانید و شاه شجاع آن سخنان را تحمل ... بعرض ... و پهلوان اسد کرمان را خالی یافت ... بج
و با ... پرداخت مال خطیر از متمولان ... و از خبر فساد اعتقاد او بتواتر پیوسته شاه شجاع ... کرمان پیش ... ساخت و قبل از آنکه
این ولایت از حیز قوت بفعل رسید سلطان قطب الدین اویس بن شاه شجاع از پدر ... بیان ... مکتوبی مزور از زبان شاه
شجاع بنام اسد نوشت مضمون آنکه بلده کرمان را بفرزند سلطان اویس ... ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان ما و پادشاه
نشانیست هر گاه آن نشان بظاهر شود ... کلید شهر تسلیم خواهم کرد و الا فلا و سلطان اویس بالطایفه از سپاه همراه افغان بنواحی کرمان رفته
چون هیچ کاری از پیش نتوانستند برد باصفهان شتافت و شاه محمود ... و این سبب نخوت و استکبار اسد یکی در هزار شده خیال استقلال
او بتحقیق انجامید جابران شاه شجاع در شهور سنه اربع و سبعین و سبعمایة بآن جانب خرامید و پهلوان اسد روبرو اسد حصار قرید ... کر شیراز
آغاز محاصره و محاربه کردند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد از شاه یحیی که ... آن فتنه بود مدد طلب نمود شاه یحیی بجبت ... قوت مدد اسد نتوانست
آنا پهلوان ... خراسانی را که در فارس ... بمقام شاه شجاع بود و چند ان ... که ... از عنوان شاه یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شده و
این خبر بعرض شاه شجاع رسید بر سبیل جوم دانست که ... خیال دارد ... طریقت ... داشت سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین
العابدین را بمحاصره کرمان تعیین نمود و خود بجانب شیراز باز گشته این رباعی انشا نمود **رباعی** من حبر ... میکشم ... *
وین ... رم مردانه * تو میدیم که عاقبت ... زفلک * روزی ... * و سلطان احمد در محاصره اسد ... مقدور لوازم
اهتمام بجای آورده شوارع و طرق کرمان را چنان مضبوط ساخت که هیچکس نمی توانست که یکمن بار بشهر برد بنابر آن قحط و غلای عظیم
نصیب محصوران شد و کار اسد باضطرار انجامید و فرمود تا هر کس که آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهت قرب ...
هزار کس بیکدفعه از کرمان بیرون آمده طایفه باصفهان و زمره بآذربیجان رفتند و بعضی باردوی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد
کرمان را از دیگ بان رسید که بفیصل دهد و میخواست که بعد از فتح ایالت آن ولایت تعلق با وی گیرد در ضمن عریضه شمه از مکنون ضمیر خویش ...
نوشت و شاه شجاع در جواب عرضداشت برادر مکتوبی باین عبارت انشا ... که ... قضیه ... و ... شجاعت ... برادر عزیز
معلوم گشت **بیت** ... که جاویدان مرد بادا از توفیقت * صورتی که ... زیاده اسد ... شده ... و ... بیچ
اولویت آثار ... که از آن برادر ... ظاهر میشود موجب ازدیاد اعتقاد دیگر ... مرآینه چون از پیر اهتمام امری خطیر باتمام رساند اولی با انعام
و اکرام مقابل دارد و اگر تقدیراً منصب حکومت کرمان نباشد اضافتی که ... به مواجب ... و ... و اقطاع او بر ... آید **مصراع**
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد * سلطان احمد ازین جواب در ... شده در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و شاه شجاع
نوشت که بنده را ملازمت سده سلطنت بمقاصد ... و آرب ... مرجح است و پیش ازین تحمل مفارقت ندارد امید آنکه محاصره کرمان
بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته ... شتابد شاه شجاع ملتمس برادر را مبذول داشته پهلوان علیشاه ... و پهلوان ...

خراسانی را از محمود بمیراق یکبار بر داشته بنظام کرمان رفتند و سلطان احمد را بدرگاه عالمپناه طلبید و در آن وقت که پهلوانان بجنگ کرمان رسیده مهم اسد بنهایت اضطرار انجامیده بود و اکثر مردم شهر بعزم غنیمت دانه و تخم بیهوش و سپستان و امثال آن اوقات میگذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طالب مصالحه گشته بعد از آمد شد پهلوان علیشاه و پهلوان خرم مهم بر آن قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان شهر را بنجم درگاه سلطنت سپارد و برادر و پسر خود را بفارس روان سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نمود و پهلوان خرم با برادر اسد که موسوم بمحمد بود و پسرش بشیراز رفت و سپاه علیشاه با کرمانیان طریق خرید و فروخت کرده لیکن چون چند روز برآمد و کیفیت حال بپادشاه رسید و اسد در قلعه که ساکن شده بنهایت بی اختیار روزگار میگذرانید و در ضبط اندیشه فرصت بخاطرش میگذشت و پهلوان علیشاه نیز متوجه اتمام مهم اسد گشته قلعه او را بوعده مناکحت شاه شجاع فریب داد و دفع خود را بطریق موافقت مسلوک داشت و مولانا جلال الاسلام چلپی را نیز در آن امر با خود متفق گردانید و خاتون اسد با جانب حکمت آن امر مشورت نموده صواب در آن دانسته که اسد را زهر دهند و مقداری سم قاتل پیدا کرده گفتند مصلحت آنست که تجربت این زهر را امتحان کنیم اگر بر شایسته تاثیر نماید بخورد او دهیم انگاه اندکی از آن در بوشقی کرده و پیش پهلوان علی پیرنخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود فرستادند و علی پیرنخ آن طعام را بکار برده بعد از یکشبانروز بمرد و بنابر آنکه پهلوان اسد ندوقام بود مولانا صدرالدین شاعر این بیت نظم نمود

بیت ریشا ندکل پیرنخ فرو ریخت زباد ۞ یارب که گل ندوقام هم ریخته باد ۞

و پس از فوت علی پیرنخ خواتون و پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشید که اگر او را زهر دهند ویک شبانروز زنده ماند مجموع تیغ و ملازمان را بتیغ دریغ هلاک کرداند زیرا که اسد در آن اوقات بغایت تند خوی و سراسیمه شده بود و بوجود وقوع اندک امری که مخالف مزاجش روی مینمود نزدیکان خود را تعذیب میفرمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلواگری را طلبید که در نظر او حلوا پزد و پیش از انعقاد حلوا کرد شخصی با وی گفت فلان زرگر شما شراب خورده پهلوان گفت که او را حاضر سازند و در آن اثنا ملازمی که بطلب حلواگر رفته بود بمجلس درآمد گفت آوردم پهلوان بی تامل گفت برهنه اش سازید و حلواگر بیگناه را برهنه ساخته چندان چوب زدند که بیهوش گشت و در این حال نوکر ست را آورده پهلوان صورت معنی پرسید که این چکس است گفتند فلان ملازم شماست که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان کامل آتش کشیده فرمود که من حلواگر را است چند داشتم انگاه دویست دینار بحلواگر نیم جان داده و اشارت کرده تا او را برداشته بمنزلش بردند القصه چون دشمنان پهلوان مصلحت در آن دیدند که او را زهر دهند را بیابان رفته دریافت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام میرفت از نقبی که از قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بود و جمعی بر سر او رفته و کارش را بپایان برده کیفیت این اندیشه را بپهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان نقبچیان را فرمود که تا آن نقب را که مسدود گشته بود باز کردند و در روز معهود پنجاه شصت مرد مسلح مکمل از آن راه بطرف قلعه فرستاده و در محلی که پهلوان اسد از قصر امارت بیرون می آمد که بحمام رود یکبار آن جماعت بسر وقتش رسیده و دمان خلقه او را قطعه قطعه ساخته از قصر بپایان انداختند و کرمانیان که از تعدی اسد بجان آمده بودند او را کشته از تغذی خود شد چنانچه مطلع سعدین مذکور است که قصابی مشتری درصدد فروختن گوشت اسد در آمده مبلغ دویست دینار از بهای آن حاصل کرد و این واقعه در چهاردهم رمضان سنه خمس و سبعین و سبعمایه بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین کروا امرزاده اسد و کوتوال قلعه کوه بود با پهلوان علیشاه قواعد عهد و پیمان استحکام داده مقالید حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاده کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر اختیارالدین حسن قورچی جهت ایالت کرمان حسب الحکم روان آن ولایت آورد

ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب دارالملک اصفهان

و چون بمقتضای کلام معجز نظام کل من علیها فان وصول آفتاب اقبال جمیع مرتقیان درجات جاه و جلال بسر حد زوال امریست لازم و غروب کوکب حیات تمامی احیا از رایات سلطنت و استقلال بغروب و بال قضیه ایست محتم در شهور سنه ست و سبعین و سبعمایه دو پادشاه عالیجاه از فضای عالم فنا بریاض راحت افزای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم جمادی الاولی سنه مذکوره تاج و تخت سلطانی را وداع کرد دوم قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد مظفر که در نهم شوال سال مذکور روی بجوار رحمت غفور آورد و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز رسیده شاه شجاع بر فوت برادر بی‌نیک اختر اظهار حزن و ملال نمود و بمراسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود

رباعی محمود برادرم شه شیرکمین ۞ میکرد خصومت ز پی تاج و نگین ۞ کردیم دو بخش تا بیاساید خلق ۞ او زیر زمین گرفت من روی زمین ۞

و از بلبل طبع خسرو سخن ساز این نغمه آغاز نهاده که **نظم** بسیار سالها بسر خاک ما رود ۞ کین آب چشمه آید و باد صبا رود ۞ این پنج روز مهلت ایام آدمی ۞ بر خاک دیگران بتکبر چرا رود ۞ ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری ۞ شادی مکن که با تو همین ماجرا رود ۞ و چون طایفه از اشراف

واعیان اصفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را بپادشاهی برداشته بودند و زمره مایل بجزان برادری شاه شجاع گشته با ایشان مخالفت مینمودند پادشاه بعد از فراغ از لوازم عزا لشکرکش بصوب اصفهان برافراخت و در هر منزلی جمعی از مردم یکدل بشرف ملازمت میرسیده بود و در هر مقامی جوقی از اشراف انام تحفه و پیشکش بوقف عرض میرسانیدند و چون قرب وصول موکب کواکب مراتب بر اصفهانیان بتحقیق انجامید سلطان اویس از کرده خویش پشیمان شده عریضه مبنی از اعتذار و استغفار نزد والد نامدار فرستاد و شاه شجاع در برابر کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هرچند قرة العین ما از جاده مستقیم اطاعت انحراف نموده اما محبت پدری و عطوفت فطری ذیل العفو بر جریمه او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بنهایت والد بزرگوار مستظهر گشته با اصول واعیان اصفهان رکاب نصرت انتساب را جهت استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود را بملاحظه عین مرحمت گردانیده بمکارم مغفی امعنی انکلم فرمود و سلطان اویس را بسبکسار شاهزادگان انتظام یافت و بروایتی هم در آن ایام شربتی مسموم خورده بریاض جنان شتافت و شاه شجاع بدولت و اقبال در اصفهان تاج استقلال بر سر نهاده امرا و احشام و صحرانشینان و حکام جرباذقان و قم و کاشان بتحف و پیشکشات فراوان روی بآستان سلطنت آشیان نهادند و کمر خدمتکاری بسته زبان بدعاگویی گشادند

بیت بسته نام آوران سپهر ۞ باخلاص در پای تختش کمر ۞

گشته بهر دعایش زبان ۞ شدند از عنایات او کامران

ذکر مراسلات شاه شجاع و سلطان حسین و ارتفاع غبار نزاع میان ایشان

در ان اوان که در بلده اصفهان سپاه فراوان در ظل اعلام نصرت نشان جمع آمده بود و این خبر بتواتر پیوست که اشراف واعیان آذربیجان از مکافات بیحسابی سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفر گشته اند وصول مواکب کواکب مراتب را بدانجانب انتظار میبرند باعث شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده بیراق لشکر پرداخت و سلطان حسین از این داعیه وقوف یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و اصفهان روان ساخت

بیت جناب قصر جلالت بلند باد چنان ۞ که اوج منزله افلاکش آستان باشد ۞ رفعت و دولت تا امن قیامت مستقر و مملکت بر حسن استقامت بروزگار آن یگانه روزگار و برگزیده رنگ خلق مایل اولیغار خلد الله ظل معدلته متواصل و متواتر باد چنین خواسته و نیز مایه فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و مضبوط امانی ملکوت ذات ملک صفات را حاصل و دست تمنی بگرد عوادات و مرامات حایل باد این چنین باد ورود و ثنا و اهدای محامد دعا که مهب نسیم آن ریاض نفحات الهی باشد مصحوب از کدورات جسمانی مبرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میکند و در شرح لوایح اشتیاق و بیان نوایر افتراق که شیوه ارباب تکلف و عادت اصحاب تصلف است شروع نمینماید

نظم کان جو الطاف تو بی پایان است ۞ چه محقق است که محققان اخوان صفا و خوده بینان خلان وفا بنظر بصیرت و عین بصارت مبرهن است که منشی تقدیر بر ناصیه احوال کاینات کشیده ما اند و ما نوشته تو اندست

بیت بدون از عالم حسنت جهان خود چنانکه بخوبی سوی یکدیگر اشارت‌های چنانی ۞ مقصود آنکه تا کی دیو را در لباس ملک آیینه دادن و ماه جاه مقنع را در معرض ابر فلک آرایستن و چشمه خورشید را بکل تمویه و تلبیس انباشتن و در محاضره نوادی نجم اختر و بوادی الاف انا خیر منه زدن چرا نباید که در عوادهٔ حکمت و انصاف نقد خود را بر محک صراف عقل زد تا آنچه از غل و غش و رذایل مشوش آمیخته بود در بوته محاسب گداخته شود تا عیار اصالت آن پیدا گردد و اکر مخلصات این رود و زبان هوس را نافذ الحکم داده برهنه بیان قلم و زبان نتوان راند آنچه نتیجه آن باشد العاقل یکفیه الاشاره مختصر آنکه امروز از حکم و فرمان مخاطب و معاتب و نفر را تجدید عذاب و عقاب ابدی مواخذه گرده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و بار در عاشق پیشه در طریق التفات سلوک مینمود شاه شجاع این مکتوب را باین اسلوب جواب نوشت که

بیت بچون عاشقان داری دلبری ۞ بکن چاره که عاشق هم شجاع است ۞ بنده مخلصترین بندگان و معتقدترین صادق‌ترین چاکران

بیت آنکه نابود و بود بنده تو ۞ و اکه نابا باشد این چنین باشد ۞ عبودیتی که مبنی از خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت باشد بعرض میرساند و موقف انها میرساند اشتیاق بمطالعه طلعت دلارا که بعمر سودای آن داشته و نگفتنی آن گذاشته و رای آنست که بعبارت کلام و دم و قلم بر شرح آن بپردازد و آنچه شاه باز بلند پرواز فکر آبا و عقول بر شرفات قله قاف آن توانست سعادت ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبده آمال و امانی است میسر بود باد بالنبی الامی الهاشمی خیر البشر غرض آنکه از این عتابات فتنه انگیز صبح با رغباری بر خاطر فاتر یار نشست چو اکر بنا بر معاملای آن حضرت در وجه عامن العین دیو را در لباس ملک آیینه دادن و ماه جاه مقنع را در معرض ابر فلک آراستن مثیر که مقصود دختران بر زرق شاهانه اعاضن و بر اصطرلاب انداز و الاپریشیدن

بیت زاینت آیین شاهنشهی ۞ شفشفه زاینت و آیین زاین ۞ حمد الله تعالی که به قوت قاف ترقیش ابدی و عین عنایت سپهر مدی کلاه سلطنت بر تارک و دراه فضیلت بر دوش هوش و تیغ جهان‌گیر شجاعت و حسام انتقام سیاست بر میان جان است

وهموار بیت بجای مسرح کین آوریم • کمان و کمند و کین آوریم • و عرصهٔ مملکت را بمعاونت رجال که نظم قلم زن نکه دارد شمشیر زن • نه مطلبی که مرا [illegible] پاشیدن مال که الملک لا یتم الا بالرجال ولا رجال الا بالمال در قبضهٔ اقتدار در آورده میکوید شعر مرا ز حملهٔ دشمن نرفت پای از جای • که شیر کوه نباشد ز جای [illegible] آنچه در باب تحریف و تحویل آن جهانی فرموده اند از آن روی بازکه نقاشان تقدیر و قلم زنان تصویر نقش نیکی و بدی بامر ایزدی ثبت فرموده اند • کس چه داند که پس پرده که خوبست و که زشت لا یعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو کائن قطعه مایم که از ازل بمساوات منزلت • آیات [illegible] و علم [illegible] بر مزو و معارج دولت کند مقام • هر طایری که بر پر و از آشیان ما • و آنچه در باب یاساق شاق و یرلیغ همایون و لشکر بر زبان خامه و زبان [illegible] باستحقاق و محروم علی الاطلاق رفته بود ع هر چه آن خسرو کند شیرین بود بیت چه حاجت جنگ ز بهر کشتن عاشق • بیا که از ضعف [illegible] والسلام چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان اویس رسید دانست که شاه شجاع لشکر بدان صوب خواهد کشید لاجرم او نیز بترتیب سپاه و استعداد مردان رزم خواه مشغول گردید و شاه شجاع مصراع بفال فرخ و روز همایون • فی خمس و سبعین و سبعمایه با دوازده هزار سوار جوشن پوش خنجر گذار از اصفهان بصوب آذربیجان روان شد و سلطان اویس با سی هزار نفر لشکر جلادت اثر او را استقبال نموده در صحرای [illegible] هر دو سپاه بهم رسیده نظم خروش کوس و بانگ نای برخاست • زمین چون آسمان از جای برخاست • غبار معرکه یکبار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت لطف ایزدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از مهب کرم داور نسیم فتح و ظفر بر علم همایونش وزید و دبور ادبار و نکبای نکبت خاک خیبت و خسار در دیدهٔ بخت مخالفان پاشید تمامت احمال و اثقال با همیان [illegible] در عرصهٔ قتال گذاشته من نجا براسه فقد ربح را غنیمت پنداشتند قومی سر خود گرفته بهر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند از انجمله پهلوان حاجی خربنده و امیر عبد القادر دستگیر شدند و شاه شجاع بتقدیم [illegible] این فتح سجدهٔ شکر بجای آورد و امرا و ارکان دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند باصناف الطاف نوازش فرمود و از آنجا متوجه [illegible] بصوب تبریز نهضت فرمود در نواحی آن بلده خواجه شیخ کججانی با سادات و قضاة و موالی و اهالی و اشراف و اعیان بشرف بساط بوس استسعاد یافتند و پادشاه بتخت آذربیجان مقام و آرام گرفت بعیش و عشرت مشغول گشت و حافظ یوسف شاه که صیت حسن صوتش زهرهٔ خنیاگر را برقص می آورد مجلس همایون را بنغمات دلکش والحان فرح افزای زیب و زینت بخشید و بلبل طبع خواجه سلمان در ایوان مدح شاه کامران قصیده سرایید که مطلعش اینست نظم زهی دولت که اقبال همای چتر سلطانی • همایون فال شد [illegible] شاه شجاع را این مطلع بلکه سایر ابیات این قصیده [illegible] خواجه سلمان قصیدهٔ دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلک انتظام داد شعر سخن بوصف رخش چون ز خط [illegible] زد • نه مطلع [illegible] آفتاب [illegible] در جواب این قصیده و شاه شجاع را نسبت بخواجه سلمان اعتقادی عظیم پیدا شد و بر زبان [illegible] بیان گذرانید که ما آوازهٔ سه کس از شعرای این ولایت را شنیده بودیم و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده نمودیم سلمان را آنچه در وصف او میگفتند زیاده بود و یوسف شاه مساوی و خواجه شیخ کججانی متناقض و چون مدت چهار ماه شاه عالیجاه در تبریز بدولت و کامرانی بگذرانید بسمع شریفش رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال استقلال شیراز دارد و این معنی بر خاطر عاطر شهریاری گران آمده متعاقب آن حال [illegible] از ملازمان سلطان اویس که در کنار آب جغتو بودند [illegible] شبلی [illegible] نام داشت و دیگری [illegible] امیر اصفهانی [illegible] او را امیر کرده آوازهٔ وصول سلطان اویس در انداختند و چون در آن زمان لشکر فارس و عراق پریشان بودند و شاه شجاع [illegible] هواداری مراجعت بر افراخت و بعد از رفتن شاه بدو ماه سلطان اویس بتبریز رسیده ایلچی بشیراز فرستاده پیغام داد که دو امیر از امرای ما در آنجا گرفتارند اگر ایشان را خلاص [illegible] اصفهان شاه را مطلق العنان گردانیم و شاه شجاع امیر عبد القادر و پهلوان حاجی خربنده را خلعت داده بتبریز [illegible] داشت و سلطان اویس نیز اصفهان شاه را تشریف پوشانیده اجازت فرمود

ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و تردید و بیان بعضی دیگر از حوادث

چون شاه شجاع از یورش آذربیجان بفارس رسید و تحقیق انجامید که [illegible] شاه یحیی خیال استقلال نموده بود و طایفه از اجلاف رجال را بمحافظت یزد نامزد فرموده و شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافت بعد از وقوع محاربه بشهر بازگشت و متحصن شد و لشکر شیراز [illegible] یزد نشسته آغاز انداختن سنگ [illegible] کردند و شاه یحیی [illegible] بیرون فرستاده پیغام داد که [illegible] ایلچی بشیراز [illegible] تا مرتب حکم شود از جانبین [illegible] امرا و لشکریان [illegible] تیغ انتقام در نیام کرده در خیام خویش آرام گرفتند تا که شاه یحیی با لشکری آراسته از دروازه بیرون [illegible] راغنیمت شمردند و بعضی از جهات ایشان بدست یزدیان افتاد و چون شاه شجاع بر مضمون [illegible] اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس نفیس لشکر بجانب یزد برد اتابک شاه منصور متعهد تسخیر آن بلده گشته شاه شجاع

بسپاه

سپاه مصحوب او گردانید و شاه منصور بعد از آنکه [illegible] فرستاده آن ضعیفه [illegible] را چندان [illegible] کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور تن بصلح در داد لاجرم جنود ظفر ورود جوق جوق روی بشیراز نهادند و شاه منصور قصد فرمود که بیزد رفته روزی چند با [illegible] شاه یحیی در آن [illegible] شاه و شاه منصور در [illegible] روی بجانب سلطانیه آورد و چنانچه در اواخر جزو اول از این مجلد مذکور شد با عادل آقا آغاز مصاحبت و مصادقت کرد و چون شاه شجاع برین قضایا اطلاع یافت ماهچهٔ علم آفتاب شعاع بصوب یزد افراخت و شاه یحیی مضطرب گشته پادشاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش و دیگر قرابتان جهت اظهار اعتذار و استعفا بیرون فرستاد و آن جماعت بملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع و زاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استیصال شاه یحیی در گذرانیدند [illegible] بر زبان راند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قطع نهال اقبال او کوشش نماید و این وقایع در شهور سنه تسع و سبعین و سبعمایه روی نمود و در [illegible] بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل [illegible] سلطانیه حکومت مینمود لشکر بسیار جمع آورده و داعیه دارد که ابواب تعرض بر روی متوطنان ممالک فارس بکشاید بنابران با سپاه [illegible] متوجه سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا حربی صعب دست داد و [illegible] بر شیرازیان افتاده تا که نسیم عنایت الهی از مهب وما النصر الا من عند الله بر پرچم علم شاه شجاع وزید و سارق عادل روی از معرکه برتافت و در قلعهٔ سلطانیه تحصن جست و آخر الامر مهم بمصالحه انجامید و بشرف دستبوس شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان مطاع عنان عزیمت بمستقر کرامت تافت و در سنهٔ ۷۸۴ سلطان احمد بن سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت و چنانچه در اواخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان ابو یزید بن سلطان اویس را بپادشاهی برداشته میان او و سلطان احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمایه شاه شجاع بموجب استدعای عادل آقا نوبت دیگر عازم سلطانیه شد و در اثنای راه بواسطهٔ سعایت مفسدان و خباثت مفتنان از ولد رشید خویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته آن جوان نازنین را مقید بقلعهٔ اقلید و سرمق فرستاد و بعد از آن [illegible] روز در وقت بی شعوری حکم فرمود که رمضان اختاجی [illegible] ارسال داشت که چشم قرة العین سلطنت را [illegible] الا قبل از وصول آن شخص قضا کار خود کرده بود بیت قضا چون ز گردون فرو هشت پر • همه عاقلان کور گشتند و کر • القصه [illegible] یافت شاه شجاع در آن سفر بنواحی سلطانیه رسیده و آن بلده را بنام سلطان ابو یزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف شوشتر آورد و شاه منصور که در آن اوان حاکم شوشتر بود نسبت بعم بزرگوار در مقام نیازمندی آمده ایلچیان با تبرکات [illegible] بملازمت فرستاده و شاه شجاع از برادرزاده راضی گشته عنان عزیمت بطرف شیراز انعطاف داد

ذکر وفات خسرو فلک ارتفاع جلال الدین شاه شجاع

چون شاه شجاع از سفر شوشتر قرین فتح و ظفر بمستقر دولت خرامید بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست ساقیان گلفام شراب لعل فام میکشید و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی برکف گرفته [illegible] از لب جام طرب دور نگردانید و در آن ایام [illegible] و بنابران حرارت باده در مزاج [illegible] تاثیر کرده و علل متضاده در عنصر لطیف مجتمع گشته قوت ضعیف شد و ضعف قوت گرفت و دست تصرف اطبا از دامان معالجه و مداوا قاصر آمده [illegible] شاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بجوار رحمت ایزد متعال نزدیک است زلال [illegible] را که [illegible] در جریدهٔ اعمالش ثبت گشته بود بمقتضای فحوای وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السیئات [illegible] نمود و از ارتکاب سیئات ایام شباب و گیتی ستانی [illegible] فرمود اسباب سفر آخرت در نظر [illegible] ترتیب داد و ده حافظ را [illegible] ساخته ابواب لطف و کرم بر روی ایشان بگشاد و گفت که پیوسته بملازمت روضه اقدام نمایند و هر روز [illegible] کلام حضرت [illegible] تمام فرمایند و درین اثنا امرا و اعیان [illegible] بعضی با سلطان عماد الدین احمد [illegible] و برخی روی بمتابعت سلطان مجاهد الدین زین العابدین آورده و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده نصایح سودمند فرمود و منصب ولایت عهد بوی تفویض نموده اصفهان را [illegible] خویش سلطان ابو یزید عنایت کرد آنگاه سلطان عماد الدین احمد را طلب داشت و چون چشم او [illegible] افتاد گریه [illegible] بر ایشان غالب شد [illegible] سلطان احمد از مجلس بیرون رفت شاه شجاع [illegible] سلطان احمد بود طلبیده گفت از زبان من با سلطان احمد بگوی که دنیا [illegible] و مقام اصلی بدار الامان کرمان است امید آنکه [illegible] ساعت [illegible] ولایت [illegible] توقف نمایی [illegible]

این نصیحت قبول کرده عنان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از امر وصیت و تفویض ولایت فراغت یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان و دیگری بسلطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بجوار مغفرت ملک منان در قلم آورده هر یک را مصحوب معتمدی روانه کرد و یکی از علما حسب الاجازت غسل تعیین نموده فرمود که امیر اختیار الدین حسن قورچی را از کرمان طلب دارند تا نعش او را بمدینه طیبه نقل کنند و از برای مجاوران حرمین شریفین تحفی که امانت تعیین فرموده در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سال که اعداد حروف حیف از شاه شجاع بوضوح می پیوندد ازین خارستان پر اذیت بگلستان استراحت رحلت فرمود و عنان شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا و ارکان دولت بعد از اقامت مراسم تعزیت روی بتمشیت امور مملکت آوردند از جمله علماء اسلام و فضلاء لازم الاحترام جناب افادت پناه **مولانا قوام الدین عبد الله فقیه** با شاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه پیش او تا آخر شرح مختصر ابن حاجب را که مصنف قدوة المتأخرین قاضی عضد الدین است نزد آن جناب مطالعه نمود و از شعرای زمان شاه شجاع یکی **خواجه عماد فقیه کرمانی** است و آن جناب شیخ و خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقادی عظیم داشت گویند که خواجه عماد هرگاه نماز گزاردی گربه او شرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامات حمل میفرمود و پیوسته بقدم اخلاص ملازمت آن جناب مینمود خواجه حافظ که برین معنی رشک میبرد این غزل منظوم در آورد **غزل** صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد ۞ آغاز مکر با فلک حقه باز کرد ۞ بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه ۞ زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد ۞ این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت ۞ و آهنگ بازگشت براه حجاز کرد ۞ ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان ۞ آمد دگر بجلوه و آغاز ناز کرد ۞ ای دل بیا که ما بپناه خدا رویم ۞ زانچه آستین کوته و دست دراز کرد ۞ فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید ۞ شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد ۞ صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت ۞ عشقش بروی دل در معنی فراز کرد ۞ ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست ۞ غره مشو که گربه عابد نماز کرد ۞ حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ۞ ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد ۞ کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات آن کتب بر السنه و افواه مذکور دیگر از آنجمله **خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی است** که بواسطه کمال بلاغت و فصاحت و غایت شهرت بجودت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظمان مناظم سخنوری ندارد **مصراع** بماهتاب چه حاجت شب تجلی را ۞ در نفحات مشهور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است با اسرار غیبیه و معانی حقیقیه که در کسوت و لباس مجازی در ان اشعار مندرج است گویند که روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب است و سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقه بلغا است خواجه حافظ فرمود که آنچه بر زبان مبارک شاه میگذرد عین صدق و محض صواب است اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون نمی نهد و بنا برین کنایت شاه شجاع در مقام ایذای خواجه حافظ شده بحسب اتفاق در ان ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشیده که مقطعش اینست **بیت** گر مسلمانی ازینست که حافظ دارد ۞ آه اگر از پی امروز بود فردائی ۞ و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مضمون این نظم چنان معلوم می شود که حافظ بقیام قیامت قایل نیست و بعضی از فقها انحی قصد فتوی کردند که فتوی نویسند که شک در وقوع روز جزا کفر است و ازین بیت این معنی مستفاد میگردد و خواجه حافظ مضطرب گشته نزد شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی که دران اوان عازم حجاز بود و در شیراز تشریف داشت رفت و کیفیت قصد بداندیشان را باز گفت شیخ فرمود که مناسب آنست که بیتی دیگر مقدم برین مقطع درج کنی مشعر باین معنی که فلانی چنین میگفت تا بمقتضای نقل کفر کفر نیست ازین تهمت نجات یابی بنابران خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در ان غزل مندرج ساخت که **بیت** این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت ۞ بر در میکده با دف و نی ترسائی ۞ و باین واسطه از ان اندیشه نجات یافت و خواجه حافظ در سنه اثنی و تسعین و سبعمائه بریاض رضوان شتافت

ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی وقایع که بوقوع پیوست در ان ولا چون امرا و ارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان مجاهد الدین زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانشاه اختیار تمام پیدا کرده سلطان ابویزید را از رفتن بجانب اصفهان مانع آمد و اشراف و اعیان اصفهان کس بیزد فرستاده شاه یحیی را بآن بلده طلبیدند و حاکم خود گردانیدند و امیر معز الدین اصفهانشاه سرانجام کلیات و جزویات امور مملکت فارس را از پیش خود گرفت امیر علاء الدین اتابک و خواجه جلال الدین تورانشاه

معذب

معذب و معاقب ساخت و بترتیب آلات و ادوات سلطنت پرداخت و داعیه نمود که والده سلطان مهدی بن شاه شجاع را در حباله نکاح کشد و سلطان مهدی را پادشاهی بردارد و سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته مشکوه و یکی از نوکران معتمد اصفهانشاه را بقربت [؟] آورده رمضان در سنه ... و ثمانین و سبعمائه او را از میان برداشت و امیر اصفهانشاه امیر حسیب و نسیب بود و نسبت بفضلا و رعایا باحسن وجهی سلوک مینمود اما شاه یحیی چون باصفهان در آمده روزی چند در کامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز کرده با سپاه عراق روی بدانجانب آورد و سلطان زین العابدین با لشکر شجاعت آیین او را استقبال نموده در اثنای راه عمش سلطان ابویزید باتفاق بعضی از امرا گریخته بشاه یحیی پیوست و از آنجانب نیز طایفه از امرا امان رو گردان شده بخدمت سلطان زین العابدین آمدند و در نواحی پل نو تلاقی فریقین دست داده بی آنکه غبار جنگ و شین ارتفاع یابد بموجب استدعای پادشاه یحیی صورت مصالحه جلوه گر گشت و در میان نمیه ان پا بکاهی زده و آفتاب بدریکی و دو گوهر در یک درج مجتمع شدند شاه یحیی سلطان زین العابدین را عذر خواهی نموده التماس فرمود که حکومت ابرقوه را از جیلوان مذهب بستانند و سلطان ابویزید را در ان ملک حاکم گردانند سلطان زین العابدین با وجود آنکه عمو بایزید در وقتی عجب از وی برگشته بود این ملتمس را مبذول فرمود و منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان بایزید بابرقوه رود و انگاه میان سلطان زین العابدین و شاه یحیی عهود و مواثیق در میان آمده سلطان زین العابدین متوجه کازرون گشت زیرا که شاه منصور از ششتر لشکر جرار جمع و گرد کشیده بغارت اعمال میکرد و چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شد روی بوادی فرار آورد و سلطان زین العابدین در زمان فتح و اقبال متوجه مستقر عزت و جلال گشت و در ان ایام خواجه حافظ غزلی انشاء نموده که مطلعش اینست **نظم** خوش کرد یاوری فلکت روز داوری ۞ تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری ۞ اما سلطان ابویزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید جیلوان مذهب او را بشهر راه نداد و بنشان او و بپروانه سلطان زین العابدین و رسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم عمو بایزید ناامید و حیران باصفهان بازگشت و در سنه ۷۸۷ سلطان زین العابدین خال خود مجد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور شول را این معنی موافق مزاج نیفتاد و بهانه استخلاص اموال جولستان رفته از آنجا باصفهان شتافت و چندان بشیطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد و میثاق کرده روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روان شده مرحله کوچ پیش رفت شاه یحیی مرحله بازپس نشسته باصفهان در آمد و چون سلطان زین العابدین ظاهر اصفهان را مضرب خیام عساکر نصرت نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت افراخته از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز نیز در اهتزاز آمده از نصف النهار تا وقت اصفرار بلوازم پیکار اقدام نمودند و چند روز حال برین منوال گذران بود فتح شهر تیسیر نپذیرفت و برودت بر هوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنا بر التماس امرا کوچ کرده بدار الملک خود شتافت و هم درین سال اشراف و اعیان اصفهان بواسطه بخل و امساک شاه یحیی از اطاعت و فرمان برداری او بجان شده بقیام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت کرم و سخاوت بود آمدند و یکباره قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح کرده قصر شاه یحیی را فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از سبب آن جرات پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما بدین ولایت تشریف آورده بود امیدواری ما چنان است که حالیه سخن ما را قبول نموده ازین شهر بیرون رود که بعد ازین اصفهانیان طریقه خدمتکاری بجای خواهند آورد و شاه یحیی از روی اضطرار بزبان قبول آن ملتمس کرد و همان شب رخت سفر بیزد بر بست و مردم اصفهان جهت ایصال این خبر امیر علی بهمن بیرام را بشیراز فرستادند و سلطان زین العابدین او را بانعام خلعت فاخر و کمر مرصع سر افراز گردانیده و بسرعت هر چه تمامتر متوجه اصفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید امرا و روسا و اکابر و اعیان اصفهان مراسم استقبال بجای آورده پیشکشهای لایقه کشیدند و سلطان زین العابدین همه را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز خال خود مجد الدین مظفر را قایم مقام گذاشته عازم ابرقوه [؟] شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحیی در ان دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال تعرض بملک فارس بر لوح خاطر می نگاشت و سلطان زین العابدین بیک ناگاه بر سر سلطان ابویزید رسید خود نقش بطرف لرستان گریخت و روزی چند در پناه دولت اتابک که تربیت یافته پدرش بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر و منصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید **ذکر شمه از احوال سلطان احمد و سلطان ابویزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید** سلطان احمد پادشاهی بود بوفور لطف و کرم معروف و بصفاء اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب علم و فضلا و مقوی ارکان شریعت مطهر

فرا آورد چنانچه سابقاً مرقوم قلم بلاغت انتما گشت شاه شجاع در مرض موت حکومت کرمان را نامزد سلطان احمد کرده او را بدان جانب کسیل نمود
و چون سلطان احمد نزدیک بدار الامان رسید امیر اختیار الدین حسن قورچی با آنکه قوت مقاومت و قدرت ممانعت داشت بقدم مطاوعت
او را استقبال نموده مقالید قلاع و مفاتیح خزاین تسلیم نمود و عزیمت شیراز فرمود و سلطان احمد را فراغ آمده گفت چندان توقف نمای
که خبر صحت پادشاه برسد آنگاه باتفاق عازم آن صوب شویم و اگر معنی نوعی دیگر باشد ترا بجای پدری و از ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد
از دو سه روز از وصول سلطان احمد بکرمان خبر فوت شاه شجاع شایع شد و اختیار الدین حسن معزز و مکرم همانجا توقف کرد و مدام او با سلطان
سلطان عماد الدین احمد امیر پیر رفتمش اوغانی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرما و اوغان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمد و یکی
دو نوبت بین الجانبین ستیزه و آویزه روی نموده در معرکه آخر سر پیر رفتمش نشانهٔ تیر تقدیر شد و غنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاد
منصب پیشوایی جرما و اوغان تعلق بپهلوان علی قورچی گرفت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه سلطان ابو یزید در زمستان ملکی چند مردم کشیده
بحدود کرمان در آمد و خواجه تاج الدین سلمان را پیش سلطان احمد فرستاده از مقدم خویش اعلام داد سلطان فرمان فرمود که معتز حسین
فراش که در سلک ملازمان قدیم انتظام داشت ابو یزید را استقبال نموده با ابتهاج تمام آتش مرتب دارد و چون سلطان بایزید در شهر بیگ
فرود آمد لشکریان او که چند مرد گرسنه برهنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کرده آن ولایت را برهم زدند و این خبر بسلطان احمد رسیده
آزرده خاطر گشت و پیغام فرمود که برادر بایزید باید که از شهر کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه رودان و رفسنجان شد
و سلطان احمد نیز بدان جانب توجه نمود سلطان بایزید چون مرد نبرد نبود بیزد رفت و ملازمت شاه یحیی پیش گرفت **گفتار در بیان وصول**
رایت آفتاب اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ببلاد فارس و عراق و ذکر کشته شدن جمعی کثیر از
اصفهانیان بواسطه عناد و شقاق در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه که صاحب قران گیتی ستان امیر تیمور گورکان همت عالی نهمت
به استخلاص ولایت آذربیجان و عراق گماشت ایلچی بشیراز فرستاده بسلطان زین العابدین پیغام داد که چون پدر مرحوم تو با ما در مقام
دولتخواهی و اتحاد بود بنابران در وقت وفات مکتوبی در باب مفارقتش تو ارسال نمود می باید که بدرگاه عالم پناه آئی تا بانواع منظور نظر
تربیت گردانیم که علم مفاخرت و مباهات مرتفع سازی و در کمال دولت و اقبال بحکومت آن مملکت پردازی سلطان زین العابدین بسبب
بخت و طالع در توجه آستانه جاه و جلال طریق اهمال و امهال مسلوک داشت بلکه ایلچی را نیز اجازت مراجعت نداد و اندیشه بغی و ضلال بخاطر
گذرانید چون این خبر بصاحبقران عالی گهر رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمایه اوریق را در حرکت آورد اشتات از راه همدان
علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعد از وصول بحدود آن ولایت سادات و قضات و علما و اکابر براسم استقبال استعجال نموده
باصناف الطاف اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده بعضی از بزرگان بطرف شهر رفتند و امیر ایکو تیمور برای جهت تحصیل
وجوه آن محصول طبرک در آمده امیر ملک تیمور و الله آقبوقا تاجداران و امیر محمد سلطان شاه در شهر در رفتند و محصلان و لشکریان اطراف
بازارها آغاز نهادند و زمره از مبرزان بی باک متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت آن مردم بر اشتعال نایره فتنه مجبول
بود بی طاقت شده در اول شوال سال مذکور خروج نمودند و آواز طبل و بوق بعیوق رسانیده لشکریان امرا و محصلان را بجوار رحمت تا متر
قتل رسانیدند **شعر** نه شهر نه شیر خون در ریز آشفتگان شبیخون در آمد شب خفتگان و در اول شب خبر هجوم عام و خروج ایام بارده بسمع سپهر
احتشام رسید صاحبقران کردون غلام بر اشرف تیز خرام سوار گشت و بجد و اقدام توجه تمام نمود و طالبان ننگ و نام از اطراف و جوانب
روی باصفهان آوردند و تا وقت طلوع خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام و اقدام نمودند و چون از اصفهان زن و مرد بیرون بیرون
بمیدان نبرد آمده بودند **بیت** مرا سپه در اینکه ماند بسا رنگ زمانه زلف کشته از ترس جنگ ز بس اسپ و مرد باز و شاهین شاه ز منقار زاغ در گذر
دکان جنگ آور نامور بکشتند آن شب بیاره مرد ز افق الصباح کرشمه کرد کب تاب دیوار آفتاب نیاورده و مخافت دار فرار بر قرار
اختیار کردند اصفهانیان ترک ستیز نموده روی بکریز نهادند و شهر مسخر شده صاحب قران فرمود و از غایت غضب سپاه را بقتل عام
فرمان داده مقرر نمود که هر کس در اردوی همایون است از وضیع و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ بی دریغ آغاز سرفشانی کرد و در آن روز
هفتاد هزار کس در اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحبقران مظفر لوا بودند و می خواستند که بقتل کسی
اقدام نمایند سر از بهایم خریده نزد نظام باره گاه سلطنت می بردند و در اول روز سری به بیست دینار بود و در آخر سری بیک دینار رسید و اصفهان
او بیکس بیخ کلیه القصه چون در اصفهان خبر از شیراز بمردم سادات و قضات و علما و جماعتی که محصلان خود را اجابت کرده بودند و کسی زنده مانده

صاحبقران مظفر لوا حاجی بیک جولی قربانی و یوسفشاه را بمحافظت شهر گذاشته عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از وقوع اصفهان و توجه
موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب ششتر گریخت شاه منصور که حاکم آن دیار بود ظاهرا او را باعزاز و اکرام پذیرا ساخته وضعا و کرامتش را بنابت
خویش دعوت نموده و آخر آن جماعت خاک بی‌شرمی در دیدهٔ مروت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیده و شاه منصور سلطان
زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس گردانید و حضرت صاحبقران با فتح و منازل بشیراز در آمده سایر حکام آل
مظفر مانند شاه یحیی و سلطان عماد الدین احمد و سلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع آمده سپر ارتفاع
شتافتند و در ان اثنا از جانب ماوراء النهر ایلچی رسیده خبر رسانید که توقتمش خان لشکر بحدود سمرقند و بخارا کشیده و در ان بلاد
آتش نهب و تاراج مشتعل گردانیده بنابران حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز را بمظفر الدین
یحیی عنایت فرمود و کرمان را به دستور سابق بسلطان عماد الدین احمد تفویض فرمود و ایالت سیرجان را بسلطان ابو اسحق
متعلق ساخت و پهلوان مهذب در ابرقوه رایت حکومت برافراخت اما سلطان ابو یزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی
همایون بکرمان رسید از یزد بیرون آمده بصوب کرمان شتافت و در آن موضع جرما و اوغان بوی پیوستند چون سلطان
احمد این خبر شنود با وجود وبای امن در مملکت و پریشانی سپاهی و رعیت خاطر بمحاربت قرار داد و روزی بعد از اداء نماز صبح
تفال مصحف مجید گشاده آیه بشارت بر آمد و سلطان مجنان روی بقبله مناجات کرده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که بر پیغمبر
التعظیم علیه التحیة و التسلیم نازل گردانیده که بایزید برادر مرا دست من گرفتار سازی تا در باره او هرچه که در حق من اندیشیده
بنسبت با وی نیکوئی کنم و دعا ختم فرموده با آن معدار لشکر که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورد و بین الجانبین محاربه روی نموده
اثر اجابت دعای سلطان احمد بظهور پیوست و لشکر یزد گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت و سلطان احمد بموجب نذری که کرده
بود از سر جرایم برادر درگذشت و او را مشمول مرحمت و مکرمت گردانید و بعد از مراجعت بکرمان بسیرجان فرستاد و سلطان
ابو یزید بدان جانب رفته قلعه سیرجان را بصلح گرفته از ساکنان آنجا پانصد سلفی که احمد بفرستاد نوبخت به ادرار رسانید و سلطان
احمد بسبب طیب عیش و نشاط اشارت نموده این ابیات نظم فرمود **غزل** یار آمدیم و باز نهادیم اساس عیش
کردیم ز آفتاب قدح اقتباس عیش ساقی بیا که در قدح عشرت انگیز بر عاشقان دلشده بیمار کاس عیش بنشین بخرمی که برآریم بیخ غم
از سبزه زار گلشن گردون براس عیش پیدا ز چشم بخت کسی کو زمان گل دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش هر کس قیاس کار دارد جهان
یاری شکند دلی بود تیرا مرعیش احمد بملک دنیا و عقبی ز لطف دوست دارد ابقدرت خود التماس عیش یا رب بفضل خویش گردد کار
خال ما ز فتح بخت با سرعیش **ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع و امور**
شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید شجاعت و کینه وری ممتاز و مستثنی بود و از عنفوان شباب بمواد
ارتکاب مقاسات و محاربات میشد و در آن زمان که سلطان زین العابدین را محبوس و مقید ساخت و خبر مراجعت حضرت صاحب
قران امیر تیمور گورکان استماع نمود علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت و شاه یحیی تاب مقاومت نیاورد بار دیگر رو بیزد نهاد و دار
الملک فارس باز گذاشت و شاه منصور بآسان ترین وجهی بآن بلده فاخره در آمده رایت عدالت برافراخت و خواجه حافظ
در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک نظم انتظام داده دو بیت از آن بخاطر بود ثبت افتاد **نظم**
بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید
و در آن ایام که شاه منصور در شیراز باستمالت خاطر اکابر و اعاظم می پرداخت یکی از وزرای پشت همت او را با وجه
ارباب عمائم را که مبلغ هفتاد تومان بود مناصفه ساخت و بر توفیر شاه منصور بر حرکت ناپسندیده وزیر اطلاع یافته بر وی غضب
نموده فرمود که چگونه سیورغال ما را که آبا و اجداد ما مقرر ساخته باشند ناقص گردانیم و فرمان داد تا ادرارات یومیه را
صد تومان ساخت بسویت در میان سادات و علما و فضلا تقسیم نمودند و از وقوع این عنایت ابواب سرور و بهجت بر روی
روزگار شیرازیان مفتوح شده بار دیگر بلبل طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این نوا آغاز نهاد **شعر** بود آیا که خرابات را بگشایند
یعنی غلام شاه منصور وسوگند میخورم ساقی بیا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسرم و چون روزی چند شاه منصور
در دار الملک شیراز بخرمی و سرافرازی بگذرانید ناگاه خبر مخلص سلطان زین العابدین بسمع شریف رسید کیفیت واقعه چنان بود که پس از آنکه

شاه منصور از ششتر بشیراز رفت و تا آن زمان قلعه سلاسل بنام گفتند که خدا را بود از آن که پادشاهی با این همه تجمل و حشمت پناه به پسر عم خویش آورده
و او مسالک طریق غدر گرفته اسباب سلطنتش را بگیرد و او را مقید و محبوس کرد و آنگاه آن جماعت متفق الکلمه و المعنی شعار خلاف شاه منصور ظاهر
ساخته سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر مجد الدین مظفر کاشی که خال جلال خانش بود و از
اردوی حضرت صاحبقران باتفاق مولانا کمال گریخته بعد از میرزا بادی او چار خورده و خال و خواهرزاده برافقت یکدیگر روی باصفهان آورده پای
کلفتی بران جدا استیلا یافته زیرا که حاجی بیک و پیرشاه که کاشکیان امیر تیمور گورکان بودند شهر را که داشته بخراسان رفته بودند و شاه منصور
خبر خلاص سلطان زین العابدین شنیده لشکر باصفهان کشیده و روزی چند بامر محاصره پرداخته بازگردید اما شاه یحیی چون از شیراز فرار نمود
نواحی ابرقوه را مفارزتیه و یزد رفت و سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شد و میان او و سلطان احمد جنگی
در غایت شدت اتفاق افتاده و در آن معرکه سلطان ابو یزید از طرف برادر مردانگیها نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان ابو اسحق گرفتار گشت و
سلطان احمد رقم عفو بر جریده جریمه او کشیده و سیرجان را بار دیگر بوی داد و مظفر و منصور روی بکرمان نهاد در سنه احدی و تسعین و سبعمائه سلطان
زین العابدین با خویش سلطان احمد اتفاق کرده عازم استخلاص شیراز شد و شاه منصور ایشان را استقبال نموده در موضع [illegible] نیران
قتال اشتعال یافت و بعد از کشتن و کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش [illegible] نصرت تاریک گشته سلطان احمد روی بکرمان آورد و زین
العابدین باصفهان رفت و شاه منصور متعاقب [illegible] و اصفهان رسید سلطان زین العابدین بطرف [illegible] و موسی جوکار که مقرری بود دفعه دار
او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور از عذاب قیامت نیندیشیده در شهور سنه اثنی و تسعین و سبعمائه جهان بین آن خسرو حشمت آیین را
میل کشید و هم درین سال لشکر [illegible] بغارت و تاراج برآورد و بتوسط بعضی از خویشان با شاه یحیی صلح کرده [illegible] بلاد کرمان بطرف
کرمان رفت و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما این [illegible] و الا [illegible] کرمان با قوم خویش بگو [illegible] آنست که خویشان
بایکدیگر در طریق مصادقت سلوک نموده [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] پیمان [illegible] و مرا با مال و لشکر مدد دهند تا بکنار جیحون رفته [illegible] سپاه جغتای
از آب عبور نمایند سلطان احمد جواب داد که این سخن نتیجه خبط دماغ و علامت اختلال قوت متخیله است زیرا که امیر تیمور گورکان [illegible]
و از من و منصور زیاده و سپاه کشورگشای آن حضرت [illegible] در غایت عظمت و کامرانی نشسته از امثال ما بلکه [illegible] استطاعت با
همچنین پادشاهی صاحب شوکت در مقام مقاومت توانند آمد چون شاه منصور این جواب استماع نمود عهد و کرمان را بجاروب نهب و تاراج
پاک ساخته علم معاودت بجانب شیراز برافراخت و در شوال این سال سلطان ابو یزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان گذران انتقال
نمود و او پادشاهی زیبا طلعت پسندیده سیرت بود و مدت سی و شش سال و هفت ماه در عالم اقامت داشت و از اشعار آبدار او این رباعی یادگار
گذاشت **رباعی** از واقعه ترا خبر خواهم کرد ؛ وان را بدو حرف مختصر خواهم کرد ؛ با عشق تو در خاک نزد خواهم رفت ؛ با مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد ؛

گفتار در بیان انقضای ایام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از دار ملال بعالم دیگر

فضلای سخن در باقلام جهت اثر بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار نگاشته اند که در کرت ثانی که رایت فتح آیت حضرت صاحبقران یعنی امیر تیمور گورکان
پرتو وصول بر عرصه عراق و آذربیجان انداخت و استماع فرمود که در غیبت موکب همایون شاه منصور خیال استقلال داشته و بر طریق
تخم مخالفت و عدوان در زمین دل خویشان میکاشته رفع شر او را بر ذمت عالی همت واجب دانست و در سنه خمس و تسعین و سبعمائه
باعساکر ظفر مآثر از راه ششتر متوجه شیراز گشت و علی کوتوال از قبل شاه منصور بضبط آن ولایت اشتغال مینمود و گریخته بجانب شیراز رفت
و سادات و علما باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند و آن مسالک طریق نامداری خواجه مسعود سبزواری را
با هزار مرد کاری بمحافظت ششتر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قله کوهی رفیع واقع و صیت
غایت متانتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج متین آن مستحکم بگچ و سنگ و در جوانب آن آب روان
از پایان و در درون آن قصور رغوب و عمارات مرغوب فراوان **بیت** از جلالش بشدت آمده تنگ ؛ وز سپهرش برفعت آمده عار ؛
و پیش ازین به پنج سال شاه منصور سعادت نامی شقاوت شعار را کوتوال آن حصار کرده و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن
بوی سپرده و چون نواحی آن قلعه مضرب سراپرده اقبال سلطنت و استقلال شد بموجب فرموده صاحبقران گردون غلام [illegible]
بهرام انتقام روی بتسخیر حصار آوردند و قریب صد هزار آدمی در جوشش آمده زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای نفیر و نقاره دل کوه را
پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده از حوالی جانان تیر و سنگ می انداختند و جماعه دران موکب ظفر نشان سپهر علاوت در کشیده

دلهای

دلهای دشمنان را به پیکان دیده دوزی نواختند و سه روز بدین منوال آتش قتال در اشتعال بوده قهرا قسرا قلعه مسخر گشت و سعادت با جمیع
تیغ انتقام در گذشت و سلطان زین العابدین مکحول بپای سریر گردون مصیر شتافته صاحبقران گیتی نوال او را منظور نظر عاطفت گردانید
وعده فرمود که بعنایت الله تعالی داد تو از منصور مقهور خواهم ستاند و آنگاه ملک محمد اوبهی بمحافظت آن قلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر به پنج منزل
از انجا بحوالی شیراز رسید و در ان ایام هرچند صاحبقران سعادتمند از احوال شاه منصور می پرسید معین جوابی نمی شنید که موقوف کیفیت
تحقیق است که مملکت بازگذاشته روی براه فرار آورده و فی الواقع معقول آن بود و در روضة الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب
وصول صاحبقران سرافراز استماع نمود از شیراز با جمعی از ملازمان بطریق گریز بیرون رفت و در پل [illegible] منزل گزید و دران مقام
جمعی از مردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شان ما چه میگویند بعرض رسانیدند که در وقتی که از
شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم میگفتند که آن نامرد ترکش سلاح و [illegible] داشته اکنون مانند بز از گرگ میگریزد از عرق حمیت شاه منصور
از شنیدن این سخن در حرکت آمده و حلول اجل موعود او را بران داشت که علی الفور بشیراز بازگشته باستعداد پیکار اشتغال نمود و با سه هزار
مرد شمشیرزن [illegible] صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و روز جمعه در پای [illegible] شیراز بصاحبقران دشمن گداز رسیده
از جانبین تعبیه لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان دو قول ترتیب داد و یک قول را بنفس همایون آرایش بخشیده دیگری را بامیرزاده محمد سلطان
که نبیره سپهسالار آن حضرت بود تفویض نمود و امیرزاده شاهرخ را سرداول و عثمان عباس را قراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را
سر بخشش کرده میمنه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون [illegible] کشورگشای افتاد مانند شیر [illegible]
که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد بسی هزار سوار نامدار که در ملازمت موکب نصرت شعار بودند حمله کرده و صفوف سپاهی [illegible]
و [illegible] را برهم زده کارزاری نمود که دوست و دشمن بران میدان داری و خنجرگذاری آفرین کردند و جمعی که در پیش صاحبقران [illegible]
باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده شاه منصور در ان حین که [illegible] میداد و زبان بخواندن این ابیات
بگشاد **نظم** بر آنم که گردون غلامی کنم ؛ بشمشیر با شیر بازی کنم ؛ من امروز کاری کنم پیکان ؛ که بر نامداران سرآید جهان ؛
و دلیران شیراز دران ستیزه آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار [illegible] ظاهر ساختند چنانچه نزد حضرت صاحبقران بروایتی زیاده از
[illegible] شاه منصور دو نوبت شمشیر بخود آن حضرت رسانده و چون حمایت الهی نگهبان بود مضرتی روی ننمود **بیت** گر تیغ عالم بجنبد ز جای
نبرد رگی تا نخواهد خدای ؛ در مطلع سعدین بجای عادل بعدل قلمی شده و عادل اختاجی [illegible] آن سرور گرفته [illegible] یساول محمود
شاه و محمد آزاد و توکل باورچی جنگهای مردانه پیش برده تا شاه منصور عاجز شده عنان بطرف تومانات میرزا شاهرخ تافت و او را
امیر غیاث الدین ترخان که از اعوان آن شاهزاده سپهر خصال بود با اتفاق خواجه راستی و جلال حمید و غیرهم [illegible] کرده
از زخم پیکان قضای معرکه را چون پروانان رنگین ساختند و امیرزاده شاهرخ با آنکه هفده ساله بود در برابر شاه منصور چندان ثبات
قدم نمود که لشکریان ظفر نشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اثنای گریز و ستیز از اسب افتاد و از دست برد سپاه دران
رزمگاه کشته بر بساط تیره خاک سپرد و یکی از لشکریان از اسب پیاده شده سرش از تن جدا ساختند و میرزا شاهرخ آن سر را پیش [illegible]
برده در پایش انداخت **بیت** هر آنکس بر قدم او با رادت نهاد ؛ تیغ [illegible] فلک داده سرش را بر باد ؛ امیر علاء الدین اینانق در تاریخ وفات
شاه منصور گوید : شهریار عصر منصور آنکه او ؛ در زمین ملک تخم داد کشت ؛ ملک حشمت از دار دنیا چون برفت ؛ لاجرم تاریخ او شد ملک حشمت
القصه چون قضیه شاه منصور بر نهج مسطور بفیصل انجامید بقیه آل مظفر مانند سلطان عماد الدین احمد و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان
و نصرة الدین شاه یحیی با فرزندان معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق از سیرجان باردوی اعلی شتافته در سلک
سایر ملازمان انخراط و انتظام یافتند و صاحبقران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و ارکان دولت و اتفاق اشراف
و اعیان آن ولایت هم دران چند روز تمامی آن جماعت را مقید و محبوس گردانید و جهات و یراق ایشان را بباد غارت و تاراج برداد
الا سلطان شبلی و سلطان زین العابدین را که آن یک بحکم پدر و این یک از جور شاه منصور بن شاه مظفر مکفوف البصر شده بودند بتوجه
[illegible] ایشان وجه معاش تعیین فرمود آنگاه ایالت مملکت فارس را بامیرزاده عمر شیخ تفویض نموده بجانب اصفهان
حرکت آمد و بعد از قطع دوازده منزل [illegible] بتاریخ دهم ماه رجب سنه خمس و تسعین و سبعمائه خرد و بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را
بسیاست رسانیده و نهال اقبال آن ملوک سپهر خصال را یکباره [illegible] گردانید **قطعه** بعبرت نظر کن بآل مظفر

شبانکاره که از سلاطین ربوده شد که در مقصد و قصص آن چین زنجرت ، دوم شب نزار رجب چون فوت شد ، چو فرمانبان در زمانه بر بستند ، چو تره بانک
زمان درود **ذکر داستان اتابکان لرستان** در کتب داستان مرقوم خامه بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ
و لر کوچک و منشاء این تقسیم و وجه تسمیه آنکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدر نام داشت و کوچک ابو منصور معاصر یکدیگر در ده موضع
از آن ولایت ایالت میکردند نقلست که چون برادران از جهان گذران انتقال کردند محمد بن هلال بن بدر در آن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد
و منصب وزارت را بمحمد بن خورشید داد و در شهور خمسمایه صد خانوار کرد از جبل السماق شام بسبب از اسباب جلاء وطن اختیار کرده بدان ولایت
آمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش کفگیر را پیش ابو الحسن فضلوی که
رئیس ایشان بود نهاد ابو الحسن بدین معنی تفأل نموده با اتباع گفت ما سردار این قوم خواهیم شد و ابو الحسن پسری داشت علی نام و علی روزی
بشکار رفت سگی همراه برده و جمعی در راه بدو باز خورده میان ایشان مناقشه دست داد و در آن مجادلات علی را چندان لت زدند که بیهوش گشت و آن
دشمنان بتصور آنکه مرده است پایش کشیده در غاری انداختند و سگ از عقب آن زمره شتافته چون شب در آمد و صبح بجواب رفتند خایف و مضطر
قوم را بجایی نیافته و سگ بجانب خویش بازگشته چون کسان علی دهان سگ خون آلود دیدند و اینستند که او را واقعه پیش آمده و سگ روی براه
آورده ایشان از پی او روان شدند تا بدان غار رسیدند که علی افتاده بود و او را بخانه برده علاج کردند تا صحت یافت و چون علی را مرگ
در رسید پسرش محمد بخدمت سلغریان شتافت و بواسطه شجاعت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو طاهر که جوانی بود شجاعت آثار ملازمت
اتابک سنقر اختیار کرد و در آن وقت که اتابک سنقر با حکام شبانکاره مخالفت میورزید ابو طاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد
و ابو طاهر بر مخالفان ظفر یافته و بحکام فارس بازگشت و اتابک سنقر او را تحسین نموده گفت از من چیزی طلب نمای ابوطاهر
یک سر اسب خاصه التماس نمود و اتابک اسبی نیک بوی داده گفت دیگر چیزی بخواه ابوطاهر در داغ اتابکی خواست و این ملتمس نیز
مبذول افتاده اتابک باشاره مقرر التماس دیگر نمای ابوطاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و آن ولایت را جهت اتابک
مستخلص کردانم و سنقر لشکری مصحوب ابوطاهر گردانیده او را بدان جانب گسیل نمود **ابو طاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن فضلوی**
چون با مدد اتابک سنقر مستظهر گشته بجدود لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بر آن دیار مستولی گردید و هوس
استقلال در دماغش جای گرفت حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش همین صفت مرعی داشتند و برین تقدیر
ابو طاهر و اولاد او اتابکان جعلی باشند نه اتابکی چه اتابکان حقیقی جمعی از امرای سپهسالار بوده اند که ملوک سلجوقی فرزندان خود را
بدیشان می سپرده اند و آن شاهزادگان ایشان را اتابک یعنی اتابیک میگفته اند چنانکه در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان
بحیز تسخیر ابوطاهر در آمد با اتابک سنقر مخالفت کرد و مدتی از روی استقلال حکومت نموده روی بعالم عقبی آورد و از وی پنج
پسر ماند بزرگترین همه نصرة الدین هزار اسب بود **اتابک نصرة الدین هزار اسب** بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان
گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه شولستان نیز تحت تصرفش در آمد و خلیفه بغداد او را خلعت و منشور
و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید روی بجهان جاودانی نهاد **اتابک تکله بن هزار اسب** که لقب مادرش سلغریان می
پیوست پس از وفات پدر بر مسند ظفر یاری نشست و اتابک سعید بن زنگی بنا بر آنکه ورقی که از وی دید پدرش در خاطر داشت سه
نوبت لشکر بدان دیار فرستاد و در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنه خمس و خمسین و ستمایه تکله بطریق مطاوعت
نزد هلاکو خان رفته داخل نوکران کیتبوقا نویان گشت و بعد از فتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام
تحسر و تأسف میخورده و هلاکو خان ازین معنی رنجیده قصد تکله نمود و او از اندیشه پادشاه خبر یافته بی رخصت خان بلرستان
تاخت و هلاکو کیتوقا نویان با دیگری از امرا بدانجانب ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغو را که متوجه اردو بود در اثنای
راه بند کردند و چون بدان ولایت در آمدند و تکله در قلعه تحصن نموده امرا چند از وعد و وعید سخن بگفتند و او را با پایان طلبیده مقید
ساختند و آنگاه الامر هلاکو انگشتری خود را بنشانی امان نزد او فرستاد و تکله بران اعتماد کرده از حصار بیرون خرامید و امرا او
را بتبریز برده بعد از رسیدن یرلیغ و ثبوت گناه بقتل رسانیدند **اتابک شمس الدین الب ارغو بن هزار اسب** چون برادرش بشهادت رسید
بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته آن ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی
علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراخت و از وی دو پسر ماند یوسفشاه و عماد الدین پهلوان **اتابک یوسفشاه بن الب ارغو** بعد از

فوت پدر بفرمان اباقاخان بن هلاکو خان حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه ایلخان بودی و نوابش بحکومت
مملکت قیام مینمودندی و اتابک یوسفشاه در بعضی از معارک و اسفار نسبت باباقاخان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر تربیت
و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان و جوباقاخان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقاخان وفات یافت اتابک
در ملازمت احمدخان می بود و بعد از شهادت احمدخان ارغون خان نیز نسبت بیوسفشاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان
فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را باردو آورد و اتابک در اواخر ایام حیات با جازت ارغون بلرستان شتافته
از آنجا آهنگ کوه کیلویه کرد و در اثنای راه خوابی هولناک دیده بازگشت و در آن ایام در گذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب
و احمد **اتابک افراسیاب بن یوسفشاه** بحکم یرلیغ ارغون خان قائم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طریق
ناپسندیده ظلم و عدوان پیش گرفت و هر یک از نواب اسلاف خویش را بجادهٔ مواخذه و مصادره نمود و عاقبت آن جماعت را بتیغ سیاست
بگذرانید و طایفه از اقارب و منتسبان ایشان پناه باصفهان بردند و اتابک عمزاده خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا
هرکس گریخته بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات ارغون شیوع یافت و قزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرده شحنه
اصفهان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک خود را پادشاه و با استقلال پنداشت طایفه از خواص خویش را
بحکومت بلاد عراق نامزد فرمود و لشکر تکلدار را بر بیگی رود ارسال داشت لران در آن سرحد با صد مغول دو چار خورده دست
بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافتند لران در خانهای ایشان فرود آمده و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول از غایت
غیرت مراجعت کرده و دمار از روزگار سپاه لر برآوردند گویند که در آن جنگ یک مغول زن ده مرد از لران بکشت و چون گیخاتو خان
بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولادای نویان را با ده هزار سوار بدفع اتابک فرستاد و طولادای بعد از محاربه افراسیاب
را گرفته پیش ایلخان برد و گیخاتو بشفاعت بعضی از خواتین محترمه رقم عفو بر جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را
بوی داد و افراسیاب بدان جانب شتافته بی محابا پسر عم خویش قزل و طایفه از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان
خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بشرف بساطبوسی استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو
مفوض گشت و در سنه ۶۹۵ که غازان خان ببغداد میرفت اتابک در حدود همدان کرت دیگر بملازمت رسیده و التفات یافته
عنان بطرف لرستان تافت اما در اثنای راه سهراقداق نوئین که از فارس متوجه اردو بود دو چار خورده سهراقداق او را طوعا
او کرها باز گردانید و بعد از وصول بارگاه غازان خان اطوار ناپسندیده اتابک را بتفصیل عرضه داشت کرد و در آن باب آن مقدار
مبالغه نمود که یوسفشاه بیاسا رسید **اتابک نصرة الدین احمد بن الب ارغو** بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان بلرستان رفته
بر مسند ایالت نشست و آب معدلت و انصاف کرد و ظلم و اعتساف از چهره اهالی آن حوالی فرو شست و در ترویج امور شریعت
غرا سعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید در سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه
باجل طبیعی درگذشت و پسرش یوسفشاه در لرستان پادشاه گشت **اتابک رکن الدین یوسفشاه** مدت شش سال در لرستان
حکومت نمود و عدل و داد ورزیده با رعایا بوجه احسن معاش نموده وفاتش در عشر جمادی الاولی سنه اربعین و سبعمایه
اتفاق افتاد و بعد از آن شاه عم زاده او تیقش را ایج بزد و ... نیز بر آن آباء مشهور بود مدفون گردانیدند **اتابک مظفر الدین افراسیاب
بن یوسفشاه** پس از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد و در ایام دولت او رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو
تسخیر بر معموره جهان انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد ایران مسخر و مفتوح ساخت و تلک الایام نداولها بین الناس
بقا بقای خدا ایست و ملک ملک خدا **ذکر ملوک رستمدار** بر ضمایر آفتاب آثار رواقان اخبار بلاد و امصار ظاهر و آشکار
خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بوجهی که در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سالهای بسیار تعلق باولاد عظام کاوباره میداشت
و آن کاوباره که موسوم بجیل بن جیلانشاه بود بجانب بکر قم انوشیروان عادل می پیوست اما در اثنای سلطنت آن طایفه
گاهی نواب خلفای بغداد و خدام سادات عالی نژاد بران مملکت استیلا می یافتند و آنکه کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت
بر مسند جلالت نشست اثیر باهد ابو الفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسین بن عمر الاشرف بن الامام علی زین
العابدین علیه السلام بن الامام حسین بن امیر المومنین علی بن ابی طالب علیهم السلام بود و سلطنت الثایر بالله در بلاد رستمدار در زمان

حکومت ابو الفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن سهراب بن نام آور بن شهریار بن باو در بیان بن کاوباره اتفاق افتاد و کاوباره عبارتست از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسب بن فیروز ذو الملک و چنانچه گذشت در مجلد دوم بیان کرده بعد از انکه الاثیر باقی چند روزی در رستمدار و مازندران حکومت فرمود میان او و ابو الفضل محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نمود الاثیر باقی عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داده و دیگر باره او و اولاد او در ایالت رستمدار استقلال یافتند و بعد از فوت محمد بن شهریار **اصفهبد حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهریار بن جمشید** سی و پنج سال رایت اقبال بر افراشت انگاه پسرش **سیف الدوله باحرب** هفت سال پادشاه بود و بعد از ان ولدش **حسام الدوله اردشیر** بیست و پنج سال سلطنت نمود پس برادر زاده اش **فخر الدوله نامور بن نصیر الدوله بن سیف الدوله** سی و دو سال حکومت کرد انگاه پسرش **عز الدین هزار اسب** چهل سال روی بر تمشیت امور مملکت آورد و بعد از فوت هزار اسب پسرش **شهر نوش** بر مرکب سروری سوار گشت و این شهر نوش پادشاه عالی همت صاحب حشمت بود و پادشاه غازی که حکومت جبال مازندران تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوک نمود و خواهرش را حباله نکاح کشید و بدین جهت مملکت صفت [illegible] گرفت طبرستان بکمال معموری رسید و مظفر [illegible] شاعر [illegible] و این قصیده بنظم آورده که مطلعش اینست **بیت** جنت عدن است گوئی کشور مازندران ؛ در حریم حرمت اصفهبد اصفهبدان ؛ مدت سلطنت شهر نوش بیست و دو سال بود و بعد از وی برادرش اسفندیار کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود **اسفندیار کیکاوس بن هزار اسب** چون روزی چند بلوازم منصب جهانبانی پرداخت [illegible] سوار شده [illegible] شاه غازی [illegible] ساخت و چند نوبت بین الجانبین محاربه دست داده با آنکه مصاف اتفاق افتاد و هر یک از ان دو سپهدار روی بهلکت نمود و شاه غازی [illegible] بعلت نقرس از عالم بی وفا انتقال نمود پسرش علاء الدین حسین قایم مقام شد و در زمان اقبال علاء الدین حسین بزودی [illegible] گشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود جستان نام که منصب و ایالت [illegible] تعلق بوی میداشت [illegible] تقدیر جستان پیش از پدر وفات یافت از وی پسری یکی ماند زرین کمر نام و کیکاوس در [illegible] ملک عقبی توجه نمود مدت دولتش سی و هفت سال بود **اصفهبد هزار اسب بن شهر نوش بن هزار اسب** بعد از فوت عم در رستمدار شهریار شد و او در فن کامرانی و تیر اندازی بی همتا میبود اما بخلاف روش پدر و عم توفیق شریعت نداشت و با ملاحده روز بازار صلح کرد و همت بر شرب مدام و مصاحبت [illegible] اقدام گماشت بنابران اعیان رویان از وی رو گردان شده بملک اردشیر پیوستند و کیفیت حال او را باز گفتند ملک مازندران قاصدی [illegible] نزد اصفهبد فرستاد و او را بر دوستی ملاحده و دوام ارتکاب شراب ملامت کرده بسلوک طریق رشد و رشاد ترغیب نمود و هزار اسب [illegible] سوار بوده آن نصایح سودمند را بقبول نفرموده بنابران ملک اردشیر لشکر بر رستمدار کشیده میان او و هزار اسب جنگ و جدل بوقوع [illegible] آخر الامر هزار اسب از [illegible] اضطرار نزد اردشیر رفت و اردشیر او را باعزاز و احترام تمام [illegible] هزار اسب [illegible] ملک اردشیر امراء و ارکان دولت را پیش هزار اسب فرستاده [illegible] اسب [illegible] بعرض ملک اردشیر رسیده [illegible] قلعه [illegible] محبوس ساخت [illegible] بحکم هزار اسب [illegible] انتقام آمده بیک ضربت هزار اسب را بقتل رسانید مدت ملک هزار اسب بیست و شش سال بود **ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت رستمدار بزرین کمر بن جستان** در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزار اسب در ولایت رستمدار پاشا علی نامی را بر زمین جهانبانی نشانده و بعد از روزی چند شنود که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیه احوال او لایح گردیده و خاطر [illegible] قرار گرفت [illegible] زرین کمر [illegible] و سلطنت مملکت موروث را در قبضه اقتدار او نهند و اعیان رویان بر مافی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاد و بخلاف پادشاه [illegible] بیستون نامی را بحکومت برگزیدند و پاشا علی را [illegible] از میان برداشتند [illegible] زرین کمر [illegible] بگوشه گریخت چون این خبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه [illegible] متوجه رویان گردیده و بسیاری از مخالفان را از تیغ بی دریغ گذرانید و بیستون بقلاع رودبار گریخت انگاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین

گرفته

گرفته بود و او را آن مقدار تقویت کرد که بمراتب آباء بزرگوار خود رسید زرین کمر بیست و چهار سال با اقبال گذرانیده در سنه عشر و ستمائه وفات یافت **بیستون بن زرین کمر** بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر بملک آخرت پیوست و مملکت مازندران بگماشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف بود و بضرب شمشیر ولایت خود را از مخالفان محافظت نمود و او در سنه عشرین و ستمائه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود **فخر الدوله نامور بن بیستون** بعد از پدر بر تخت حکومت نشست و در ایام دولت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بمرحله زوال رسید و ماه جاه و حشمت چنگیز خانیان از افق ولایت ایران طالع گردید و چون نامور بیست سال مالک تخت و افسر بود بعالم عقبی توجه نمود و پسر بزرگ ترش **حسام الدوله اردشیر** در حدود گیلان لوای حکومت افراشته ولد خرد ترش که اسکندر نام داشت از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست [illegible] پادشاه شد و چون اسکندر [illegible] وفات یافت **اصفهبد شهر آگیم** که برادرش بود قایم مقام گشت و مدت سی و یک سال بعدل و انصاف اوقات گذرانیده در سال پانزدهم از سلطنتش در الوس چنگیز خان منکو قاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکوخان را متوجه ایران گردانید و هلاکو همت بر فتح قلاع ملاحده گماشته اصفهبد شهر آگیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در ان زمان حاکم مازندران بود بمحاصره قلعه گرد کوه رفته اما قبل از انکه تسخیر حصار صورت پذیرد هر یک متوجه ولایت خود گشتند و چون این خبر بهلاکوخان رسید یکی از امراء بزرگ را که مشهور بود بغازان بهادر بتادیب شمس الملوک و اصفهبد شهر آگیم نامزد فرمود و چون غازان بهادر بمازندران در آمد شمس الملوک مرکز دولت خالی کرده و شهر آگیم نیز تخت خالی کرده [illegible] نزد غازان رفت و از تقصیر خدمت لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانید و غازان او را مشمول نظر اشفاق گردانید و چون این معنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان شتافت و غازان از دیوان خان [illegible] حکومت ایشان را امضا فرموده در آمل ساکن شد و بعد از چندگاه میان شمس الملوک و شهر آگیم مخالفت وقوع یافت شمس الملوک باردوی قاآن گریخت و آنجا رخت هستی بباد فنا داد حکومت مازندران برادرش علاء الدوله علی گرفت وفات اصفهبد شهر آگیم در سنه احدی و سبعین و ستمائه اتفاق افتاد و پس از وی پسرش **اصفهبد فخر الدوله نامور بن شهر آگیم** که شاه غازی لقب داشت در رستمدار تاج ایالت بر سر نهاد و او پادشاه عادل شریعت پرور و معدلت گستر بود و پیوسته مردم را باداء طاعات ترغیب و تحریص مینمود [illegible] اشارت [illegible] منادی کرد که فرق انام بمقتضای آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع عمل نموده در وقت نماز جمعه جمیع آن فرقه از بیع و شری و سایر مهمات دنیوی باز داشته هر کس بمسجد جامع رفته بگذاردن نماز و عجز و نیاز قیام نمایند و جمعی از ضعفا صناع و محترفه بدرگاه پادشاه رفته معروض داشتند که بجهت گذران عیال و اطفال ما را در تمام روز بهم خود مشغول می باید بود [illegible] معیشت بهم رسد و اگر جمعه بمسجد حاضر نشویم از [illegible] سلطنت آشیان ایذای ما باید حکم جهت شاه غازی فرمود که جهت مردم ضعیف شهر و بازار وظیفه معین سازند تا [illegible] از دیوان اعلی بگیرند و جهت کسب نفقه عیال از اداء نماز تقاعد نورزند و دیوانیان حسب الفرموده بتقدیم رسانیدند بعد از ان [illegible] معلوم شد که شخصی بی وضو نماز میگذارد و بنا بر ادب او مشغول گردید آن شخص گفت آنچه ملک بمن عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است و اگر شما میخواهید که وضو سازم چیزی دیگر برای مزد آن کار مقرر نمایید و این گفت و گوی بسمع شاه غازی رسیده فرمود تا آنچه برای گذاردن نماز بهر آن شخص معین ساخته بودند [illegible] وظیفه او افزودند و چون شاه غازی مدت سی و [illegible] سال در اقبال گذرانید در سنه احدی و سبعمائه متوجه عالم باقی گردید و از وی پسری ماند اسکندر نام مولف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد اعلای ملوک ماست **ملک شاه کیخسرو بن شهر آگیم** بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر مسند سروری نشست و برادر دیگرش [illegible] کیخسرو را ایزد تعالی [illegible] در سنه اثنی عشر و سبعمائه روی نمود انگاه آفتاب دولت **شمس الملوک محمد بن کیخسرو** از افق اقبال طالع گشت و او پادشاه دین دار و عدالت شعار بود و پیوسته با علما و صلحا و فضلا مصاحبت [illegible] و در ایام کامرانی مساجد و خوانق و بقاع خیر طرح انداخت و قری معمور و مستغلات مرغوب بر ان مواضع وقف ساخت اوقات [illegible] پنج سال امتداد یافت و در سنه سبع عشر و سبعمائه [illegible] **نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو** بعد از فوت برادر افسر فرمانروائی بر سر نهاد و مدت [illegible] سال با اقبال گذرانید و چون زمان حیاتش نزدیک باتمام

رسید تاج الدوله زیار با وی مخالفت کرد و در سنه ۷۲۴ بر تاج الدوله جلال الدوله اسکندر بیک ناگاه تیغی بمقتل هم رسانید و او را متوجه
عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیار در زمان شهریاری برادر در کلارستاق مقیم بود و بعد از قتلش مدت ده سال باستقلال حکومت
نمود و وفاتش در موضع کریری فی سنه ۷۳۴ اتفاق افتاد جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیار پس از فوت پدر تاج اقبال بر
سر نهاد و ولایت تاتل و رستاق را ببرادر فرّخ فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان
ابوسعید بهادرخان وفات یافت و امیر مسعود سربدار در سبزوار قوی شده فی اواخر سنه ثلث و اربعین و سبعمائه لشکر
بمازندران کشید و چنانکه در ذکر حکومت مذکور مذکور گشت بقتل رسید و غنیمت بی نهایت از جهات و یراق سربداران بدست
اهل مازندران و رستمدار افتاده تجمل و حشمت و مکنت و عظمت جلال الدوله اسکندر بدرجه کمال رسید و لشکر بحدود ری
کشیده چند قلعه معتبر مفتوح گردانید و در تاریخ سید ظهیر ثبت شده که عادت اکثر مردم رستمدار و گیلان و مازندران
چنان بود که موی سر میگذاشتند و دستار رومی می بستند اما بعد از قتل امیر مسعود سربدار جلال الدوله و برادران سر تراشیده
و دستار پیچیدند و جلال الدوله در صباح روز شنبه بیست و یکم ذی الحجه سنه ثلث و اربعین و سبعمائه قلعه و شهر کجور را طرح انداخت
و باندک زمانی آن عمارت عالی را باتمام ساخت و چون مدت ملکش به بیست و هفت سال رسید ناگاه بموجب اقتضای قضا فی سنه
احدی و ستین و سبعمائه بزخم خنجر پا در گل متوجه عالم عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه جلال الدوله مسخره داشت که فتروفی الاصل بود
پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب میشود و بعشق سخنان هزل آمیزش زنگ ملال از آیینه خاطر میزدود و در ان اثنا
شبی یکی از اهل صحبت آن مسخره را سخنی درشت گفت و فتروفی را کمال نادانی بران داشت که کاردی از میان کشیده بر خان
کرد آن شخص زند و بدین جهت مردم بهم بر آمده چراغ فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده بر جست که از
خانه بیرون رود فتنار اکار و مسخره بی اختیار بر دستش خورد و رستمداری فریاد بر آورد که ملک را بکشتند یعنی ملک را بزدند
و در ان حال ملک پای از خانه بیرون نهاده بیاری که حاضر بود تصور نمود که او شخصیست که جلال الدوله را کارد زده است
دیگر او که بنیاد بران خنجری بر پهلویش زد برد و جلال الدوله در ساعت افتاده بمرد فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله زیار
بعد از شهادت برادر زندیک به بیست سال در رستمدار بر مسند سرافرازی نشست و در سنه ثمانین و سبعمائه بملک
عقبی پیوست عضد الدوله قباد بن فخر الدوله قایم مقام پدر بود و بیست و یک سال در ان ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود
در رسید در وقت محاربه گلکور بر دست سید فخر الدین بن سید قوام الدین کشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج
الدوله زیار پس از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت بر سر نهاد و او بعدل و انصاف و جود و سخا و سایر محاسن اوصاف
آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بمازندران بملازمت مبادرت نمود گفتار در بیان
شمه از حال کیومرث بن بیستون و ذکر انقطاع بنای دولت محض قدرت صانع کن فیکون ملک بیستون که ولد گستهم بن
تاج الدوله زیار بود در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه در طالقان بدست جمعی از ملاحده افتاده عالم را بدرود نمود و از وی
پسری ماند کیومرث نام در وقت استیلای امیر تیمور گورکان بر مازندران خود را افروده و از منظور نظر آفتاب آثار آن
پادشاه کامگار گردانیده بکوتوالی قلعه نور منصوب گشت و چند سال در ان حصار با قبال گذرانیده و در ان اوان که اسکندر
شیخی ولد افراسیاب جلال با حضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمانشاه بدفع
فتنه او مامور گشتند ملک کیومرث بنابر نزاعی که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده
رستم و امیر سلیمانشاه این معنی را فوزی عظیم دانسته یکی از معتمدان را بکوتوالی قلعه نور مقرر ساختند و فوج امیر کیومرث را
بوی داده او را بکرفتن و بند اسکندر شیخی که در آمل بود فرستادند و پیغام نمودند که اینک دشمن ترا گرفته ارسال داشتیم
تا غایت عنایت ما در باره خود معلوم نمایی و من بعد با وی مخالفت نجاتی اسکندر شیخی با این سخن راه التفات نکرد و ملک
کیومرث را اسب و خلعت داده گفت بهر طرف که میخواهی توجه نمای که مرا با تو کار نیست و کیومرث بشیر از شتافت
تقدیکه از امیرزاده رستم نسبت باو واقع شده بود بعرض برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت مینمود رسانید
و امیرزاده پیر محمد او را استمالت داده زبان بملامت میرزاده رستم و سلیمانشاه بگشاد و کیومرث را بایالت ولایت
موروث

موروث و ملک وراثت اما بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض پیر محمد رسانیدند که کیومرث داعیه خروج دارد
بنابران ملک محبوس گردید و چند ماه در زندان بسر برده بگریخت و در زی قلندران با جمعی از ان طایفه خود را بنواحی قلعه نور
رسانید و در هر چند روز یکبار بجهت دریوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایات میگفت تا بین الجانبین الفت و
موانست پیدا شد و روزی تا نیم شب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که دربان به بستن دروازه مشغول گشت کیومرث در
گوشه خزید و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت در نیمشب بدانجا رفت و دید که چراغ میسوزد و کوتوال مست مدهوش
که منکوحه او بود که در خواب رفته و هر یک نزدیک خود نهاده و کیومرث بقدم جرات بسر بالین آن دو غافل رفته و شمشیر برداشت
و کوتوال و شمشیره را کشته سرهای ایشان را برداشته بر فراز برج حصار بالا رفت و فریاد بر آورد که ای متوطنان قلعه نور
بدانید که منم کیومرث بن بیستون که قلعه نور را آمده پسر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا هر دو سر بدست دارم باید که
هر کس درین حصار ذکر و ذکر زاده من و پدران منست تیغ انتقام را از نیام کشیده در قتل و غارت مغولان از خود تقصیر راضی نشود
و این کلمات را تکرار کرده همانا ساعت فوجی از غلامان قدیمی ملک رستمدار خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خود صادق است و
فی الحال سر دربان دویده او را بقتل آوردند بعد از ان شورش و غوغایی عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران
کوتوال را کشتند و فوجی را از حصار بیرون کردند و آن ولایت نوبت دیگر تحت تصرف کیومرث در آمده در اندک زمانی طعم روح
بگفتاری ملک رستمدار را تسخیر کرد و چند گاه تاخت بحدود ری و شمال و هم برده و ترتیب بردگو یند که رستمداریان تا آن غایت
سنی مذهب بودند و کیومرث در مجلس شیراز عزیز کرده بود که اگر کرت دیگر در ولایت موروث حاکم گردد بمذهب علیه امامیه
در آید بنابران درین وقت که آن ملک را مسخر ساخت شعار شیعه علویه را اظهار کردانید و سایر رستمداریان بموجب کلام الناس
علی دین ملوکهم آن مذهب را بقبول تلقی نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت با امیر الیاس خواجه که از قبل شاه
رخ میرزا چندگاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود و آخر الامر کیومرث ایلچیان با پیشکش بشاهرخ
سلطان فرستاده از جرات گذشته عذرخواهی نمود و مقبول افتاد و فوت ملک کیومرث در سر راه ابو در ماه رجب سنه سبع و خمسین
و ثمانمایه دست داده او را هفت پسر بود باین ترتیب ۱ ملک اویس ۲ ملک کاوس ۳ ملک اشرف ۴ ملک کیخسرو ۵ ملک اسکندر
۶ ملک بهمن ۷ ملک ایرج ۸ ملک مظفر ۹ از ان جمله ملک اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند
و از ایشان نسبه زندان باقی بود ذکر شمه از حکایات ملک رستمدار چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت
ملک کیومرث قلعه نور و توابع آن را ببسر بزرگترش ملک کاوس متصرف شد و سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس
بظلم نفس و سنگدلی موصوف بود بیشتر مردم مایل بسلطنت اسکندر گشتند و مدت مدید میان برادران طریق مخالفت
و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی میمود با آنکه بین الجانبین مصالحه
دست داد و در سنه احدی و سبعین و ثمانمایه وفات کاوس اتفاق افتاده پسرش ملک جهانگیر قایم مقام پدر گشته
روزی چند نسبت با عم خویش طریق اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطه افساد اهل فتنه و فساد میان آن عم
و برادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت و در ان حال که امیر حسین بیگ از دفع میرزا جهانشاه فراغت یافته در قم رایت
اجلال فرمود عم و برادرزاده بار دوی معلی رفتند و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیر حسین بیگ حکم فرمود
که جهانگیر جهان مواضع که در تصرف پدرش بود و قایع گشته نسبت بملک اسکندر در مقام متابعت باشند و درین باب
ایشانرا اجازت انصراف داد و چون چند سال برین احوال گذشت بار دیگر آتش خلاف مشتعل گشت مؤلف تاریخ طبرستان
سید ظهیر گوید که درین کرت که میان ملک اسکندر و جهانگیر مخالفت اتفاق افتاد ملک اسکندر از حضرت سیادت پناهی ظلال
دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد فرمود و آن جناب مرا با جز اکسی بجانب قاضی
فرستاده و من بکجور شتافته مدت دو ماه در ان مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر را تلقین کردم تا با یکدیگر
طریق صلح و صفا مسلوک داشتند و تا غایت که تاریخ هجرت بماه شعبان سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه رسیده بنا بر مصالحه
بین الجانبین انهدام نیافت و بدین واسطه بر تو امنیت بر وجوه احوال متوطنان آن ولایت تافته جامع این اوراق

بوحسن غلام آن ستانی از علما و فضلا آفاقست میرساند که آنچه از حالات ملوک رستمدار تا سال مذکور بتحقیق پیوسته این بود که خامه بلاغت شعار در
سلک تحریر کشید و من بعد آنچه ازان باب معلوم شود در ضمن اخبار آینده مرقوم خواهد گردانید ان شاء الله وحده **ذکر ارتفاع رایت**
دولت طبقه سوم از ملوک باوند بغایت پنجاه رسیدن حضرت اوند مورخان خردمند عبارات دلپسند بیان کرده اند که تا تاریخ پنجصد
خمس و ثلثین و ستمائه که معمور جهان سپاه جان ما و مازندران بسبب تسلط ... خراب و ویران گشته بود حسام الدوله
اردشیر بن کینخوار بن شهریار بن کینخوار بن رستم بن دارا بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن شهریار بن دارا بن رستم بن شروین بن رستم بن
سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شروین بن سرخاب بن مهرمردان بن سرخاب بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عجم
بجانوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران را ضبط نموده و بعد از وی بحکم تقدیر اولاد و احفادش در آن دیار بر چند
اقبال نشستند و مدت اقبال ایشان صد و پانزده سال است او یافت فی شهر محرم سنه خمس و ستین و سبعمائه بنهایت انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده
واضح خواهد گردید **حسام الدوله اردشیر** ابو الملوک لقب داشت و در سنه خمس و ثلثین و ستمائه خروج کرده در مازندران علم تسلط برافراخت
و هر چند بواسطه قتل و غارت خیل مغول رواج و رونق از ان مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشیده و چون آمدشد امرای چنگیزی
در ساری که دار الملک سلاطین باوند بود بسیار روی میشد به آمل رفت آن خطه را تختگاه ساخت و در سنه سبع و اربعین و ستمائه از ملازمت او کوچ
بر سرش تاخت مدت دولتش دوازده سال بوده و بعد از وی پسر کلانترش **شمس الملوک محمد** بامر ایالت مشغول بود و در ایام سلطنت او
هلاکوخان همت بر تخریب قلاع ملاحده گماشته شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار شهر آگیر محاصره کرده یا ثابت ماند و ایشان بعد از فتح بولایت
خود بازگشته بنابرین جهت در سنه ... شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید و مدت هژده سال لوای ایالت مرتفع میکرد انیس **علاء**
الدوله علی بن حسام الدوله اردشیر بعد از برادر باتفاق امرای مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت
در سنه خمس و سبعین و ستمائه دست قضا روزنامه دولتش در نوشت **تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر** قدم
بمقام عم خویش علاء الدوله بوده و اورا در مازندران اقتدار تمام پیدا شده و نوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت چنانچه در روایت سید
ظهیر در ایام دولتش در آمل هفتاد مدرسه معمور گشت و هر مدرسه عالی بدرس و افاده اشتغال مینمود و چون تاج الدوله بست و سه سال
پیمانه اقبال پیمود و فاتش در سنه ثمان و تسعین و ستمائه روی داد پسرش **نصیر الدوله شهریار** قایم مقام شد و شانزده سال بر مسند ایالت متمکن
بود و فوتش در سنه اربع عشر و سبعمائه روی نمود و بعد از وی پسر تاج الدوله **رکن الدوله شاه کیخسرو** بر مسند حکومت نشست و ...
و آمدشد امرای ترک ... اهل و عیال و اطفال و اموال خود را برستمدار فرستاده و در ان ولایت قریه ... مسکن آن جماعت گردانید وفات رکن الدوله
در سنه ثمان و عشرین و سبعمائه دست داد و مدت دولتش چهارده سال بوده و پس از وی ولدش **شرف الملوک بن شاه کیخسرو** شش سال صاحب اختیار
بود و در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داده انگاه برادرش **فخر الدوله حسن** که خاتم ملوک باوندست بر تخت حکومت نشست
و قضیه امیر مسعود سربدار در ایام دولت او بوقوع پیوست و ... آن حال بار دیگر در مازندران شایع شده بسیاری از اهل ...
علت فوت ... چنانچه ظهیر ... از فخر الدوله حسن و بعضی از اولاد و احفاد او ... قوم شخصی متعین ... در ان اثنا بسبب سعایت زمره از
مردم ... حسن کیا و جلال ... عظما ارکان دولت او بود بقتل رسانیده و بدین واسطه تفرقه بسیار بحال مازندران رسیده و کیا ...
جلال بر فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حباله ملک بود سرانجام امور ایالت را از پیش خود گرفت و آن
ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بوده و افراسیاب باتفاق خواهر فخر الدوله حسن را بمباشرت ربیبه نسبت کرد و از علما و فقها
در باب قتل او فتوی حاصل نمود و در روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه خمسین و سبعمائه فخر الدوله بحمام رفته چون از آنجا بیرون
آمد پسران افراسیاب جلال کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آواز بودند و ملک فخر الدوله از غایت اهتمام بکمال آن دو
بنفس خود شاهنامه بدیشان تعلیم مینمود ... شاهنامه را ... خنجر خویش را بر بالای کتاب بنهاد و بیتی ...
تعلیم میداد که ناگاه یکی ازان دو غدار خنجر بر داشته بر سینه ملک زد چنانچه فی الحال بملک باقی انتقال نمود انگاه جلالیان بر مازندران
تسلط تمام یافتند و چندین هزار خون ناحق ریخته اکثر خاندانهای قدیم را بر انداختند و فرزندان ملک فخر الدوله با سایر متعلقانش
رجوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم رستمدار بود نمودند و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند بر آسودند و اولاد ذکور
فخر الدوله چهار نفر بودند ۱ شرف الملوک ۲ شاه غازی ۳ شمس الملوک کاوس ۴ کاوس که از همه بزرگتر بود و در وقت شهادت پدر ده ساله عمر داشت

ابو

و بعد از فخر الدوله هیچکس از ان قوم رایت ایالت نیفراشت **گفتار در بیان مجملی از حالات و اولاد رسول قرشی سید قوام**
الدین المرعشی و ذکر انقضاء ایام دولت و زندگانی افراسیاب جلالی بسبب مخالفت جناب سیادت مآب سعادت ایاب
چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر فرموده سید قوام الدین ولد سید صادق بن عبد الله بن حسین المرعشی است و نسب سید حسین مرعشی
بامام زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم الرضوان منتهی میشود و سید قوام الدین از اوایل ایام صبی و ابتداء اوان نشو و نما
تتبع سنن سنیه آبا بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقه صلاح و رشاد مشغول فرمود و بعد از تحصیل
علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مالوف که ولایت آمل بود سفر کرده در خراسان بمجلس سید عز الدین سوغندی که مقتدای
روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسیده و دست ارادت بدان جناب داده یک اربعین در خدمتش گذرانید انگاه اجازت رجعت
یافت و بآمل شتافته چندگاهی بطاعت و عبادت بسر برده نوبت دیگر توجه جانب سید عز الدین آن قدوه اولاد سید المرسلین را بجانب
خود کشید و سید قوام الدین باز بخراسان رفته و بشرف طواف روضه منوره رضویه مشرف گشته اربعینی دیگر در خانقاه پیر خود بسر آورد
بعد از ان بوطن اصلی معاودت فرموده بارشاد فرق عباد اشتغال نموده و دران زمان افراسیاب جلالی حاکم مازندران فخر الدوله حسن را
بخنجر غدر کشته بود و هرج و مرج باحوال طبرستان راه یافته و در هر بلده متغلبی بظلم و تعدی مشغول میبود و هیچ یک باطاعت دیگری سر
فرو نمی آورد و افراسیاب با وجود آنکه اکثر مازندران را بحیطه تصرف داشت و هیچ طایفه در حدود آن ولایت آتش فتنه و فساد
برافروخته بود مقیم آنست نمود و دران اثنا کیا حسن خان ... از عشیره افراسیاب ... داشت و از قبل فخر الدوله حسن در الرجان
حکومت میکرد با افراسیاب پیغام فرستاد که تو پای از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرع شریف مانند فخر الدوله حسن ملکی را کشتی و مع
ذلک پیوسته مرتکب انواع مناهی و ملاهی میشوی بنابران مرا و سایر امرا و ولایت شرعا و عرفا متابعت تو جایز نیست باید که دست در دامان
توبه و انابت زنی و من بعد بر جاده شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تا مهم تو استقامت پذیرد افراسیاب چون
این سخن استماع نمود بحسب ظاهر قبول نموده و پای نیازمندی خود را بزاویه سید قوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت آنجناب
زد و زبان بگفتن کلمه **استغفر الله** گردان ساخت و از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد **رباعیه** از شرب مدام و لاف مشربه
در عشق بتان سیم غبغب توبه ۞ در دل هوس گناه و بر لب توبه ۞ زین توبه نادرست یارب توبه ۞ و جناب سیادت مآب آثار سکینت و انابت
در بشره افراسیاب جلالی مشاهده نموده بحکم نحن نحکم بالظاهر ابواب شفقت بر روزش مفتوح گردانیده و مراورا بدست مبارک خود خرقه
و طاقیه درویشانه بر فرقش نهاد و مردم چنان پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب مرید جناب سیادت قباب گشته سلوک زهد و تقوی اختیار
نموده و بدان نسبت اولاد او را بشیخی ملقب ساختند و از انجمله یکی اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
بسر برده و آخر الامر مخالفت کرده **القصه** چون افراسیاب نسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نمود متوطنان آن دیار هر روز فوج فوج بعتبه
علیه سیادت میشتافتند و بدست نیازمندی در دامن آن جناب آویخته مرید میگشتند و درویشان چون افراسیاب را از اهل سلوک
خود میپنداشتند گاهی بخانقاه ... بزبان بازی ازو ما یحتاج خود ... طلب ... و آن را بعید انگاشتند ... خود
گفتند تو پادشاهی دیگری برای خود ترتیب نمای و افراسیاب ازین معنی بتنگ آمده ترسید که سید قوام الدین نیز ... که قبل
ازان بر طبرستان خروج نموده بودند ... پس ایالت نماید و ابواب تفرقه بر روی روزگار او بگشاید و جمعی از فقها و علمای آمل را که
بسید حسد و ... رشک میبردند طلبیده مافی الضمیر خود را با ایشان در میان آورد آن جماعت گفتند که اگر حال سید قوام الدین برین منوال جاری
باشد باندک زمانی اختلال بامور ملک و مال تو راه یابد و بیم زوال دولت و اقبال است بر ذمه اولو الامر واجب آنست که از تتبع روش سید
اجتناب و احتراز واجب دانی و او را بمجلس حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بر وی ثابت سازیم که مبتدعست و اطوار مریدانش
مخالف مسایل شرایع انگاه ... را از گوشه نشینی و ارشاد منع نمایی و اگر قبول نکند اخراج فرمایی و افراسیاب این
سخنان را بسمع رضا اصغا نموده در ساعت باحضار جناب سیادت شعار فرمان داد و چون آن جناب شریعت حضور را زاویه
... هر چند فقها ... سعی نمودند چیزی که مخالف شریعت مطهره باشد بر وی ثابت نتوانستند ساخت کم آنکه گفتند تو ذکر جهر میکنی
و این حرکت نامشروع است و افراسیاب بهمین سخن تمسک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که باو بمقتضای شرع عمل نمایند
و آن جماعت در میان بازار ... از سر آن زبده ابرار برداشته بند بر پایش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از لباس

فقیر چون آمده توبه بشکست و آغاز شرب شراب کرده بمجلس عیش و نشاط نشست **نظم** اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ؛ ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست ؛
القصه اتفاقا در آن شب که سید سعادت انتساب بزندان رفت کیا سیف الدین بن افراسیاب را که ولی عهد پدر بود درد قولنج گرفت
مردم این معنی را بر کرامت سید هدایت منزلت حمل کرده خاص و عام بزندان شتافتند و آن جناب را بیرون آورده بمنزل شریفش که قریه
دابو بود رسانیدند و بعد ازین واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر کمر متابعت سید قوام الدین بر میان جان بستند و ابواب محبت آن جناب بر
روی خود گشاده در مقام فرمان بری نشستند و افراسیاب از مشاهده این حال بی تحمل شده در شهور سنه ستین و سبعمایه که مدت دو سال از طلوع
اختر دولتش درگذشته بود و آفتاب اقبالش بسرحد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه
قریه دابو شد و سید از این حال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخت و در صدد مدافعه آمده با سیصد کس در عوض زاری که
حوالی اطراف آن را بشاخهای درخت استوار ساخته بود با پیادها و آب در حوالی آن موضع بسر داد و چون زمین آن منزل در غایت لیت بود و گل
و گل بر تنه اسپ که سواران را طرف بر ایشان متعسر بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید فرمود تا اصحاب قبضه بر سید و یاران
تیرباران کردند و از آن جانب نیز درویشان دست بتیر و کمان برده بحکم تقدیر ملک قدیر تیر اول بر هدف مراد یعنی بسینه افراسیاب خورد چنانچه
از اسب درگذشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جلاویان یکبار حمله کردند و سه پسر افراسیاب کیا
حسن کیا و کیا سهراب و کیا علی کیا را در آن معرکه از عقب پدر فرستادند و دشمنان را منهزم گردانیدند و در دنبال در عقب گریختگان تاختند
بسیاری از ایشان بتیغ بی دریغ بگذرانیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و خاندان و اقارب و عشایر افراسیاب چون آن حال مشاهده نمودند
بر اسپان تیزرفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل جان بلا [illegible] بدر کشیده از آن جانب برستمدار شتافتند و آن زمان
در پناه دولت ملوک کاوباره کنفرانیده و از رستمدار بشیراز رفتند و از شیراز بخراسان خرامیدند تا زمان استیلای امیر تیمور گورکان
دار السلطنت هرات متوطن بودند **ذکر سلطنت جناب سیادت ایاب بعنایت حضرت مسبب الاسباب** چون افراسیاب بجزای
اعمال خود گرفتار گشت و سپهر ستیزه کار از مقام رعایت چلاویان درگذشت فرزندان و اولاد امجاد سید قوام الدین با اولاد عظام و احباب
کرام بآمل تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و فساد و شیوه ظلم و عناد منسوخ کرده مبانی دین مبین قویم
شرع متین مشید و محکم ساخت و آستان هدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شد و درگاه خلایق پناهش آرامگاه اکابر و اهالی
طبرستان گشت و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران را بضرب تیغ و سنان در حیطه تسخیر آورده و قلعه فیروزکوه
را بعد از محاصره مصالحه گرفته آبادان کرد و انگاه پسرش سید فخر الدین با لشکری جرار برستمدار شتافت بعد از جنگ و پیکار آن
مملکت را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین
بدرجه کمال رسید میل بزوال [illegible] آن سید ستوده خصال در ولایت [illegible] تا دوان [illegible] در ماه محرم الحرام سنه احدی
و ثمانین و سبعمایه رخت هستی بباد فنا داد بعد از وی سلطنت آن دیار با اولاد امجاد و احفاد عالی نژادش تعلق گرفت و بعنایت واهب
العطیات طول آن سادات صاحب سعادات سالهای فراوان [illegible] پذیرفت ابتداء سلطنت سید قوام الدین سنه ستین
و سبعمایه بود و چون هشت سال باقبال گذرانیده وفاتش روی نمود و تا سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه که سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین
بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین تألیف تاریخ طبرستان را باتمام رسانیده سلطنت مازندران در آن خاندان بوده بلکه تا غایت
که تاریخ هجرت [illegible] تسع و عشرین و تسعمایه رسیده انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه روی ننموده و ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء و الله ذو الفضل العظیم **گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین اتفاق افتاده و ذکر صورت
فتوحاتی که آن جناب را در ایام کامرانی دست داد** چون خازنان قدر و قضا از خزانه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء خلعت سلطنت
ولایت آمل را بر قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیدند و افسر پر زیور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق مبارکش نهادند
و فرمان واجب الاذعانش را در آن ملک نافذ گردانیدند اولاد عظام خود را جمع آورده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرمود
و حکم فرمود که مناسب چنان است که یکی از شما باسم سروری موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملک و ملت انتظام گیرد و مهام
دین و دولت انتظام پذیرد ایشان فرمودند که ما همه بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صواب نمای تو تجاوز جایز نمی
شماریم سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبد الله را بریاست نامزد کرده آن جناب جواب داد که من [illegible] محراب طاعت و [illegible]

ونادریا

وناوریه فقر را بر [illegible] سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد صاحب آنکه دیگری از برادران متصدی این امر گردد انگاه پسر دیگر سید قوام الدین که
موسوم بود بکمال الدین مقدم و پیشوای برادران را مشغول گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمایه ریاست آمل را ببرادر خود سید رضی الدین [illegible]
فرمود و جهت سایر برادران از ممالک مازندران مواضع متعین گردانیده ایالت ساری را بنام خود رقم زد و چون کیا فخر الدین جلال که در آن زمان
در ساری بر مسند حکومت متمکن بود و کیا وشتاسف که در قلعه توجی ایالت میفرمود از استقلال سادات در ولایت آمل و تسخیر مملکت مازندران خبر
یافتند لشکری جمع آورده و در صدد مقابله و مقاتله گشته از ساری بیرون آمدند و [illegible] را معسکر ساختند و از آن جانب سید قوام الدین
با اولاد و جماعت [illegible] و سپاه ظفر آیین بر جلاویان شتافته از جانبین مردان مرد بمیدان نبرد تاختند و چون یکدیگر را بخاک [illegible]
و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخر الدین جلال بجانب ساری گریخت و کیا وشتاسف بقلعه توجی رفت سلسله جمعیت ایشان را ازهم
بگسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بار فروشده فرود آمده در آن مقام خلق بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیا
وشتاسف جلال آغاز مکر و تزویر کرده اول دو [illegible] را که موسوم بچسن دولت بود با دو پسر نزد ایشان جلالی بوعده زر و خلعت فریب داد
متعهد قتل سید زاده عبدالله شدند و بآمل رفته در خانه آن جناب شتافته و پیغام دادند که ما جمعیتیم از اهل صلاح [illegible]
سیادت آشیان آمده ایم که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سید زاده عبدالله [illegible]
چسن دولت جلالی با پسر آن [illegible] زده و دیگران بضربات متعاقبه آن جناب را شربت شهادت چشانیدند و چون مریدان سید
زاده شهید و ملازمان آن سید سعید از این حال خبر یافتند سلاح بر داشته و از عقب آن بدبختان شتافتند [illegible] بخاک هلاک انداختند و بتیغ
آبدار ارواح خبیثه ایشان را بجانب آتش دوزخ روان ساختند و این خبر بعرض سید قوام الدین رسید و اولاد و ملازمان را
جزع و فزع آمد و تیغ انتقام از نیام کشیده متوجه ساری گردید کیا فخر الدین جلال و کیا وشتاسف آن جناب را استقبال نموده کیا فخر الدین جلال در
میدان قتال با چهار پسر و بعضی از ابطال رجال بقتل رسید و کیا وشتاسف منهزم گردیده [illegible] که عبور سپاه بدان دشوار بود تحصن جست
[illegible] جمع آورده در آن لشکر گشت و سید قوام الدین در [illegible] منزل نزول اجلال فرموده سید فخر الدین را بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین
کیا فخر الدین جلال پردازد و سید عز الدین [illegible] را با معدودی از لشکریان [illegible] بر سر کیا وشتاسف ارسال داشت و سید
عز الدین [illegible] ناگاه خود را بر مخالفان زده و کیا وشتاسف را بقلعه توجی گریزانیده [illegible] مراجعت نمود و بموکب عالی [illegible] پیوست
انگاه جناب سیادت شعار با سپاه جلادت آثار بپای حصار توجی رفته آن قلعه را مرکز وار در میان گرفت و کیا وشتاسف با جمعی از اولاد
و قریب سیصد کس از اهل اعتماد و اطراف حصار را استوار کرده بجنگ مشغول شد و از جانبین تیر و سنگ مانند قطرات سحاب و رشحات [illegible]
[illegible] گشته بحکم تقدیر [illegible] پسر کیا وشتاسف بضرب تیر قتیل گردید و آخر الامر [illegible] سید [illegible]
کرده رودی نام خود را از بارو انداخت کیفیت حال معروض سید ستوده خصال گردانید لاجرم اشارت فرمود تا یکباره عساکر نصرت شعار
از اطراف آن حصار در آمده جنگ در انداختند و بعد قلعه رفته در را بشکستند [illegible] پاره پاره کردند و فتح میسر شد و سید کمال الدین [illegible] کیا وشتاسف
[illegible] و کیا وشتاسف که [illegible] فخر الدین [illegible] بود چادری در سر کشیده بی رخصت بر سید زاده سلام کرد و چون کیا خان جلالی [illegible]
[illegible] الانتقام ایشان را [illegible] گردانید اکنون [illegible] کیا وشتاسف [illegible]
پسر [illegible] دمی از وجه حلال چند گز کرباس [illegible] در فلان موضع [illegible] امید آنکه اشارت [illegible]
سنت تجهیز و تکفین کرده مدفون گردانند و سید زاده کمال الدین از کمال تهور آن صورت تعجب نموده جمیع متعلقات او و دختر انش را [illegible]
داشت و فرمود تا کیا وشتاسف و اولاد او را غسل داده از آن کرباس کفن کردند و [illegible] و بعد از فتح توجی [illegible] لشکر زندان و قراجان
کیا جلال [illegible] مانده بود در اطراف امصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفته در آن ولایت [illegible] ساکن شدند و چون خواطر سادات
ستوده آثار از جانب دشمنان مطلق فراغت یافت جناب [illegible] سید کمال الدین بعمارت ساری شتافت و در سنه تسع و ستین و سبعمایه از ولایت
آمل و ساری مرد [illegible] طلب نموده خندقی عمیق عریض دور کرده دیواری کشیدند و در درون شهر قصری عالی و حمام و دیگر عمارات طرح انداختند
و استادان بنا بنیاد کار کرده و در سنه سبع و سبعین و سبعمایه آن ابنیه باختتام انجامید و چون وقت مازندران تمام در حیطه تصرف سادات
عظام قرار گرفت سید کمال الدین [illegible] متوجه تسخیر قلاع و جبال آن ولایت گشت و هر قلعه که سید [illegible] آن بقدم اطاعت
[illegible] پیش آمده [illegible] کلید حصار با ذخایر و اموال بخدام سید ستوده خصال سپرده [illegible] متوطنان قلعه فیروزکوه [illegible] کیا جلال [illegible]

نزد و چون در ان اوان بواسطهٔ دم سردی محاصرهٔ آن حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نمود و در اوایل فصل بهار باتفاق برادران
نوبت دیگر بفیروزکوه شتافت و درین نوبت نیز آن مهم فیصل نیافت و کرت سیم سید قوام الدین باتفاق اولاد سعادت‌قرین بپای قلعهٔ فیروزکوه
تشریف برده و آغاز محاصره کرده و کیا جلال متیز مضطر گشته سید علی کیا گیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن اوان در آمل مقیم متشرف
مشرف داشت شفیع جرایم خود کردانید و طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا بر گشاید و از مضیق حصار بجای خدمتکاری بیرون آید
و سید علی کیا مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانید و جناب سیادت پناهی آیات دستکاهی قواعد میثاق و پیمان را بایمان
مؤکد کردانید و سید علی کیا این خبر بحصار فرستاده کیا جلال بیرون آمد و شرف ملازمت سادات دریافته با عیال
و اطفال و اموال و جهات خاصهٔ خود متوجه ساری کشت و ایالت فیروزکوه تعلق بدیگری کرفته سید قوام الدین و اولاد
بمنازل خود مراجعت کردند **ذکر فتح ممالک رستمدار و انتقال سید قوام الدین بجوار پروردگار** چون خواطر سادات نصرت
شعار از ضبط حدود مازندران فراغت یافت سید فخر الدین بن سید قوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید
کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبیده با سپاه بسیار عنان عزیمت بصوب رستمدار تافت و ملک قباد که در آن
زمان حاکم رویان بود در مقابله و مدافعه اقدام نموده در منزل میرانا و ... تلاقی فریقین واقع گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید
فخر الدین وزیده ملک قباد هزیمت کرفت و از آنجا بکجو نقل کرد و در فصل بهار وقت ظهور لشکر سبزه و ازهار سید فخر الدین با
سپاه جلادت آثار متوجه کجو شد و ملک قباد با جنود کوهستان و رستمدار روی بمیدان قتال نهاده در منزل ... آن دو لشکر
بهم رسیده و حرب صعب روی نموده نزدیک بود که جنود مازندران منهزم کردند اما در ان حین از شصت قضا تیری جانکداز بر کردن
قباد خورده از اسب در افتاد و رخت بجای فنا داد و انکاه جناب سیادت پناه با سپاه نصرت دستکاه بپای قلعهٔ کجو تشریف برد
و چون کوتوال آن حصار دانست که ملک قباد را چه پیش آمده امان طلبیده و بپایان رسانیده مقالید ذخایر و خزاین تسلیم کرد و بدین
قیاس تمامی قلاع و بلاد و رستمدار و کوهستان رستمدار باندک زمانی بتحت تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار کرفت
و در ان ولایت قاعدهٔ عدل و داد ممهد کشته اعلام شعار اسلام صفت استعلا پذیرفت و سید فخر الدین موضع ... را
دار الملک خویش ساخت و بر کرد آن منزل خندقی عمیق فرو برده قصر و حمام رفیع طرح انداخت و چون دوام و ثبات جمیع
ممکنات از مقولهٔ ممتنعات است و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات مقارن آن حال که کوکب اقبال سادات بیشتر در حصال
بذروهٔ کمال رسیده آفتاب حیات جناب سید قوام الدین بحضیض وبال تحویل نموده مریض کشت و اولاد عظام و احفاد کرام آن سید
عالیمقام که این خبر استماع فرمودند از متفرقات خود نهضت کرده به بارفروش ده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف
حضور ارزانی داشتند و سید ایشان را منظور نظر اشفاق کردانیده و بسلوک طریق زهد و تقوی و تقویت شریعت
غرا و ملت بیضا ترغیب نموده لوازم نصیحت و وصیت بتقدیم رسانید و سید کمال الدین را وصی ساخت و در محرم الحرام سنه ۷۸۱
بریاض رضوان خرامیده فرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعد از انکه بلوازم کریه و زاری و مراسم تعزیت و سوکواری
اقدام نمودند نعش آن جناب را از بارفروش ده برداشته بآمل بردند و بمقتضی سنت سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه
و آله تحف السلام و التحیه بخاک سپرده و بر سر مرقد منورش قبهٔ عالی بنا کردند **تعداد اولاد امجاد آن سید عالی نژاد**
باتفاق جمهور اولاد ذکور سید مرحوم مغفور چهارده نفر بوده‌اند باین ترتیب ۱ سید عبد الله که بحجز عند جلابیان شهید کشت ۲
سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود ۳ سید رضی الدین که در آمل حکومت مینمود ۴ سید فخر الدین که در رستمدار
کامکار کشت ۵ سید نصیر الدین که بعضی از قصبات آمل تعلق بوی میداشت ۶ سید ظهیر الدین که در ولایت میان رود و توابع
که داخل آمل است رایت ایالت می افراشت ۷ سید زین العابدین ۸ سید علی ۹ سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی از
قصبات ساری بایشان متعلق بود ۱۰ سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساریست ریاست مینمود و چهار پسر دیکر سید
قوام الدین در صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست **ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب
استیلاء لوای دولت صاحبقران ظفرقرین** چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین
در آمل توقف کرد و سید کمال الدین بساری رفت و سید فخر الدین برستمدار مراجعت نمود و سایر برادران بهتر خود شناخته

تا زمان توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بجانب مازندران ایالت آن ولایت بر ایشان مسلم بود و در سنهٔ اربع و تسعین
و سبعمایه آن حضرت باغوای اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که پدر و اقربای او در دست اتباع سادات کشته کشته بودند
بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین ازین معنی وقوف یافته پسر خود سید غیاث الدین را با تحف و تبرکات بملازمت
آستان صاحبقران کشورستان فرستاده و در باب اطاعت و انقیاد خود سخنان نیازمندانه پیغام داد و چون آن حضرت را توقع
چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت شتابد بنظر شفقت در سید غیاث الدین ننکریست بلکه او را مقید ساخته کوچ
بر کوچ بجانب مازندران نهضت فرمود و در ان زمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک کاوباره بود در
حدود رستمدار میکشت بنابران سادات اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور کورکان رود مانند اسکندر شیخی
در تهییج غبار فتنه و فساد سعی نماید قاصدان سخن‌دان پیش سعد الدوله فرستاده حکومت ولایت رستمدار را باو بازکذاشتند
و او را سوکند دادند که پیرامن خلاف نکردد اما چون حضرت صاحبقران بجرجان رسید سعد الدوله نقض عهد و پیمان را بر طاق
نسیان نهاده باردوی همایون ملحق کردید و سادات در کار اندیشه فرو رفته چاره جز آن ندانستند که قلعهٔ ماهانه سر را که داخل
ولایت آملست مضبوط ساخته و تمامی اموال و ذخایر را از آمل و ساری بدانجا نقل کردند و لشکر آن ولایت را جمع کردانیده
دل بر محاربه نهادند و در روز دوشنبه بیست و ششم ذی قعده سنه ۷۹۴ بحوالی قراطوغان قراولان سپاه حضرت صاحبقران
بسادات عالیمکان بهم رسیده لشکر مازندران منهزم و پریشان بسادات پیوستند و ایشان با تمامی جنود بقراطوغان رفته
دو روز متعاقب بمقابله و مقاتله پرداختند و چون دشت مشرق و مغرب قیام نمودند و بسیاری از سپاهیان مازندران کشته کشتند شب سیم
بقلعهٔ ماهانه سر کریختند و روز دیکر اسکندر شیخی که قراول صاحبقران ظفرقرین بود سادات را تعاقب نموده در برابر حصار
ماهانه سر فرود آمد و اولاد سید قوام الدین نوبت دیکر قدم جلادت از قلعه بیرون نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی
را تیغ بیدریغ بکذرانیدند و جمعی خواجه ولد شیخ علی بهادر را که از عظمای امرای صاحبقران مظفرلوا بود کرفته بقتل
رسانیدند و صاحبقران مظفر عنان روز دیکر بماهانه سر رسیده مازندرانیان را منهزم کردانیده و قلعه را مرکز وار در میان
کرفته مدت محاصره به دو ماه و شش روز کشید انکاه سید کمال الدین و برادران مضطر شده طالب مصالحه کشتند سید کمال
طویل و سید عامر را که در سلک علما انتظام داشتند با تحف و هدایا بیرون فرستادند و امان طلبیدند و حضرت صاحبقران
آن دو سید عالم را مشمول الطاف و مکارم ساخته سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را از بند نجات داد و روز موعود همراه
ایلچیان بقلعه رفته پدر و اعمام خود را بعنایت پادشاهانه امیدوار کردانید و بمجلس همایون رسانید و سید غیاث الدین بموجب
فرموده عمل نموده در هشتم ذی حجهٔ مذکور سادات صاحب سعادات بپای اضطرار از ماهانه سر بیرون آمدند و در میان خوف و
رجا ببارکاه صاحبقران مظفرلوا شتافتند و آن حضرت بتعظیم ایشان قیام فرموده همه را رخصت جلوس ارزانی داشت
انکاه سید کمال الدین را بسوء مذهب و فساد اعتقاد که دو سید در برابر سخنان درشت بر زبان آورده و امیر تیمور کورکان در
غضب شده فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بدر بردند و در برابر بارکاه نشاندند و درین حال اسکندر شیخی زانو زده
عرض کرد که این جماعت پدر مرا کشته‌اند مبین چه باید تا قصاص نمایم صاحبقران عالیجناب جواب داد که ملک طوس را حاضر
می باید کرد تا ازین طایفه هر کس را که خونی وی باشد بدو سپاریم و هر کس که خونی تو باشد بتو تسلیم نماییم و چون سعد الدوله بملازمت
رسید حضرت صاحبقران از وی کیفیت حال پرسید جواب داد که ما بر هیچ یک ازین مدعیان بحسب شرع شریف ثابت نمیتوانیم
ساخت که خون آبای ما ریخته اند تا دعوی قصاص نمایم و دیکر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرف اند و هر
کس در قتل ایشان سعی نماید بایزید لعین محشور خواهد شد امیر تیمور کورکان چون این سخن شنید ملک سعد الدوله را کفت
رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی و لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست که مرا همعنان خویش بدوزخ
رساند انکاه سادات را بجان امان داده از اتباع ایشان قرب هزار کس کشته شد و نقل اموال و خزاین فرمود و لشکر ظفرقرین
از هر جانب بازکشتافته بیک لحظه تمامی جهات سادات و سپاهیان و رعایا و بازاریان بباد غارت و تاراج رفت سید ظهیر
الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر الدین که در ان وقت دوازده ساله بوده شنیدم که فرموده که از اموال

خاصه پدرم سید کمال الدین آنچه بخزانهٔ عامرهٔ امیر تیمور گورکان انتقال یافت ششصد هزار تنگهٔ سفید و دویست هزار تنگهٔ سرخ بود و از
طلا آلات صد و بیست هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام سیصد شتر و سایر اشیا را برین قیاس باید کرد و چون حضرت صاحبقران
خاطر خطیر از ین امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از آنجا ایشان را با جمعی از معتمدان بکاروان
از راه دریا بجانب ماوراء النهر و ترکستان فرستاد و از جملهٔ اولاد سید قوام الدین سید کمال الدین و سید رضی الدین و سید فخر الدین
و سید ظهیر الدین در بعضی از بلاد ماوراء النهر وفات یافتند و سید فخر الدین در کاشغر بجوار رحمت حق پیوست و سید زین العابدین
در سیرام از جهان محنت فرسا جام انتقال نوشید رحمه الله الغفور الودود **گفتار در بعضی از حوادث ملک مازندران و ذکر ایالت سید علی**
آملی و سید علی ساری چون امیر تیمور گورکان از روی غلبه و قهر سادات مازندران را بجانب ماوراء النهر کوچانید مملکت ساری را بجمشید
قارن بخشید و ملک سعد الدوله طوس با ایالت رستمدار سرافراز شده اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنهٔ خمس و ثمانمائه
جمشید قارن رایت عزیمت بجام آخرت برافراشت و حکومت ساری را بشمس الدین غوری بازگذاشت و در سنهٔ سبع و ثمانمائه
که حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر شیخی یاغی گشته در وادی عصیان سلوک نمود و بعد
از آنکه مهم اسکندر شیخی بروجهی که در ضمن قضایای صاحبقران مظفر لوا مذکور شد فراهم گشت بفیصل انجامید ایالت ولایت آمل بسید
علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین مفوض گردانید و سید علی باتفاق برادر خود سید غیاث الدین بآمل شتافت
پرتو عنایتش بر وجنات احوال ساکنان آن ولایت تافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحبقران بی همال بسر حد زوال رسید
از اعقاب سید قوام الدین هر کس که در ماوراء النهر بود بخاطر جمعیت بدار السلطنه هرات شتافت و بعد از وصول بملازمت حضرت خاقان
سعید شاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون باسترآباد رسیدند پیرک پادشاه که
حاکم آن خطه بود سادات را حبس فرمود و این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان آن ولایت هجوم نمودند و یکی ناگاه بر سر
دیوان شتافته شمس الدین غوری را بقتل رسانیدند و خاطر بر سفر استرآباد قرار دادند و کیفیت حال بسید علی بن سید کمال الدین
که در آمل بود عرضه داشت کرده روان شدند و از مردم آمل نیز بسیاری با اهل ساری پیوستند چون این خبر بسمع پیرک پادشاه رسید
ترسید و سادات را از حبس و قید بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب مازندران روان گردانید و مردم ساری بیاری حق
باری در اثنای راه باولاد سید قوام الدین رسیده دست و پای ایشان را بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند **بیت**
المنة لله که نمردیم و بدیدیم * دیدار عزیزان و بمقصود رسیدیم * و آن فرقهٔ واجب التعظیم در شهور سنهٔ تسع و ثمانمائه بساری در آمدند
و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین بآمل شتافتند و سید علی بن سید کمال الدین چنانچه مذکور شد در وقت
قسمت ولایات بموجب صوابدید جد نامدار خود آمل تعلق بپدر او گرفته بود و سید کمال الدین در ساری حکومت مینمود الحال نیز
آنست که جای آباء و اجداد من ساری باشد سید علی جواب داد که مرا در این باب مضایقه نیست اما چندان صبری باید کرد که خبر قتل شمس الدین غوری
بشاهرخ میرزا رسیده معلوم شود که آن حضرت از سر این جریمه که بی اختیار ما واقع شده در میگذرد یا نی و من کسی همراه فرستاده ام
یکی که عنقریب باز آید و هم در آن ایام قاصد سید علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد مضمون آنکه عنان اختیار حکومت ساری
و آمل را بقبضهٔ اقتدار سادات بزرگوار باز گذاشتیم و جریمهٔ قتل شمس الدین غوری را که بواسطهٔ هجوم عوام اتفاق افتاده نابوده
انگاشتیم آنگاه سید علی بساری رفت بار دیگر ریاست آنجا را ببرادر خود سید غیاث الدین مسلم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین
بن سید رضی الدین علی بازگذاشت و چون مدت یکسال از ین تقسیم درگذشت آملیان از سید قوام الدین کراهیت گرفتند و امساک موصوف
بود و از غایت کم آزاری از هر کس کناره می جست عامهٔ سپاهیان نیز ازو متنفر گشته بحکومت سید علی بن سید قوام الدین که بزهد و ورع
و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کردند و شمه از ین معنی بسید علی ساری عرضه داشت نموده سید قوام الدین را از آمل اخراج کردند
و سید علی را که در جنگل آمل میبود بشهر طلبیده کمر مطاوعتش بر میان بستند و سید علی در آمل ابواب عدل و انصاف بر گشود و با سید
رضی کیا که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود رابطهٔ اتحاد محکم ساخته دختر برادر او را بعقد خود در آورد و بعد از آن سید علی آملی با برادر خود
سید غیاث الدین بن سید کمال الدین بنسبت بسید علی ساری در مقام مخالفت و یاغیگری آمده و از سید عز الدین هزار جریبی و ملک کیومرث
رستمداری استمداد کرده از آمل بیرون خرامید و در سرو کلا منزل گزید و اکثر رعیت سید قوام الدین و قرب ده هزار مرد جلادت

قرین در قتل و آتش جمع گشتند سید علی ساری چون از ین معنی خبر یافت مانند شیری خشمناک با هزار سوار بی باک از جنگل ساری
بیرون آمد و بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده و برخاک هلاک انداخت اما چون اعدا بسیار بودند از پیش
نتوانست برد و منهزم گشته روی باسترآباد آورد و سید علی آملی و سید غیاث الدین سید مرتضی ولد سید کمال الدین را در ساری
بریاست نشاندند و هریک بمقر عز خود باز گشتند اما چون سید علی باسترآباد رسید برادر دیگر خود سید نصیر الدین را که پدر مؤلف
تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشت و لشکر
طلبید و سید نصیر الدین بملازمت آن سلطان سلطنت آشیان شتافت کیفیت واقعه معروض گردانید و حکم همایون شرف
نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه جرجان متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام
بجای آورند اما قبل از آنکه این لشکر بملازمت سید علی ساری رسد سید شرف الدین بن سید قوام الدین از برادر خود
سید علی آملی جدا گشته باسترآباد آمد و بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بمواضع خویش رفته اند
و سید مرتضی با اندک مردمی در ساری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشتغال دارد و بمجرد استماع خبر توجه شما از ساری
میگریزد و بی آنکه سپاه بیگانه زر و طعل دهند مقصود بحصول میپیوندد بنابر آن سید علی با دویست کس از سالکان مسالک
یکدلی روی بساری نهاد و چون نزدیک بشهر رسید سید مرتضی در مقام خبر وصول برادر شنیده از غایت وهم و هراس گشته بیرون
دویده توی پیراهن منهزم گردید و یک برادر خود سید عبدالله نام بهراه کوه رفته از آنجا بشهر از شتافت و هم در آن ولایت
وفات یافت و سید علی مظفر و منصور بساری در آمده استمالت نامها نزد برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال
داشت و رقم عفو بر جریدهٔ جرایم مخالفان کشید و بواسطهٔ او چندین خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت بسید علی آملی
در مقام مخالفت بود و در سنهٔ اربع عشر و ثمانمائه در رود بار بقلابحران میان آن دو سید علی نام مقاتله واقع شد سید علی ساری ظفر
یافت و سید علی آملی فرار نموده برستمدار شتافت و سید علی ساری بآمل در آمده باز حکومت آن ولایت را بسید قوام الدین
بن سید رضی الدین داد و بنفس نفیس روی توجه بساری نهاد و در سنهٔ ست عشر و ثمانمائه سید علی آملی بمدد ملک کیومرث
رستمداری نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت و چون خبر بسید قوام الدین رسید بی تحاشی توقف قرار نموده
شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی بآمل در آمده بنابر آنکه سید علی ساری در آن زمان بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد
اما بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر در مقام امداد سید قوام الدین در آمد و ایلچی نزد سید آملی فرستاده التماس حضور نمود
و سید علی رفتن ساری را قبول ننموده از روی تزویر بار دیگر آمل را باز گذاشته متوجه حدود گیلان گردید و سید قوام الدین
باشارت سید علی ساری بآمل شتافته بر مسند حکومت نشست و بعد از انقضای مدت شش ماه سید علی ساری بعلت نقرس
گرفتار گشته چون این خبر بعرض سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل خود جانب آمل ایلغار فرموده
روی بر تو انداخت سید قوام الدین از غایت بیدلی و بی هیچ علم با پای در رکاب فرار آورده تا بحدود ساری در هیچ مکان قرار
نگرفت و سید علی بمقر خود در آمده بواسطهٔ این قدوم او امور ملک و دولت رواج پذیرفت و در آوان فوت بتقدیر حضرت
باری مرض سید علی ساری روی در ازدیاد نهاده دانست که وقت رحلت رسیده سید مرتضی را ولیعهد گردانید بنابر دغدغه که از
جانب سید غیاث الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار داد و برادر دیگر خود سید نصیر را با فوجی از سپاه بیگ ناگاه ببارفروش
ده فرستاد تا سید غیاث الدین را با عیال و اطفال گرفته بساری آوردند و محبوس کردند و هم در آن ولا سید علی بجوار
رحمت ایزدی انتقال نمود مدت سلطنتش یازده سال بود **ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در آن ایام**
بوقوع پیوست از گردش چرخ اثیر سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بعد از فوت برادر بزرگ خود سید مرتضی را بر
مسند ایالت ساری نشانده و بآمل رفته از سید علی آملی و سایر سادات آنجا برای جهت او بیعت بستاند و مقضی المرام مراجعت کرده
از روی اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلا شائبهٔ مخالفت در خاطرش خطور نمیکرد اما در آن ولا سید مرتضی اسکندر روز
افزون را که سابقاً ذکر سید غیاث الدین بود تربیت فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضهٔ اختیار او نهاد و اسکندر بنابر قومی
که از سید غیاث الدین داشت در خلوت خاطر نشان جناب مرتضوی گردانید که مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر را

بازنگاهداشتن این مهم مامور می باید کردانید و اگر قبول نماید او را نیز بقتل می باید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را با مادر درمیان
نهاد و آن ضعیفه برین حرکت انکاری بلیغ نمود و کیفیت حال را بوالده سید نصیر پیغام فرمود و آن مستوره آن قیل و قال را با پسر
درمیان نهاد و سید نصیر علی الفور بازنگاه رفت و بنا علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت
با یکدیگر حرب کردند و در جمیع آن معارک سید شکست یافت و در کرت سیوم از موضع لیورکه محل اشتعال نیران قتال بود منهزم بجانب
گیلان شتافت و چون بولایت سیاهکله رود رسید سید محمد کارکیا که حاکم آن حدود بود سید نصیر الدین را استقبال نموده آنچه
از لوازم ضیافت و مراسم نوازش توانست بود بتقدیم رسانید و سید نصیر روزی چند آنجا بسر برده داعیه داشت که نزد سید [illegible]
که کلانتر حکام گیلان بود بلاهیجان رود آنداوان استماع شد که میان سید مرتضی و سید علی آملی غبار نفاق ارتفاع یافته و سید
علی را از آمل بیرون تاخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه زاغ سرا نشیمن دارد
و در انتظار لطیفه غیبی روزی می شمارد بنابرآن سید نصیر الدین خیال فرمود که با سید علی پیوندد و باتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران
گردد و عیال و اطفال و احمال و اثقال را همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراخت و در قریه مذکوره بسید علی آملی پیوسته و چون بین الجانبین
عهد و پیمان درمیان آمده متوجه آمل گشتند چون سید قوام الدین ازین اتفاق آگاه شد مسرعی مرغان برق و باد پیمای نزد سید فرستاده و قضیه
توجه سید علی و سید نصیر را پیغام داد و سید مرتضی از ساری شب در میان بآمل آمده سید علی و سید نصیر بعد از استماع این خبر
متوجه فرح کنار شدند و در آن موضع لشکر آمل بدیشان رسیده بار دیگر هزیمت بجانب سید علی و سید نصیر افتاد و هریک از آن دو سید راه
حدود گیلان با برق خود پیوستند و پس ازین واقعه در سنه [illegible] نوبت دیگر سید علی با تنی چند از مردمی که نشیمن او بود بر دروازه
آمل تاخت آورد اما تیری خورده باز رایت هزیمت برافراخت و چون بایزق خود پیوست هم دران ایام بوقتی که وضو ساخته میخواست
که بنماز مشغول شود از پای درآمده روی بریاض رضوان نهاد و در ماه صفر سنه سبع و ثلثین و سبعمایه سید مرتضی ساری نیز دعوت
حق اجابت نموده تخت حکومت بدرود کرد و در شوال سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه سید نصیر نیز ببهشت برین خرامید مدت سلطنت
سید مرتضی هفده سال کشید **گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که دران ایام واقع شد**
بنابر اقتضاء قضا چون از سید مرتضی بغیر از سید محمد ولدی نماند مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم
اخلاق و محاسن آداب آراسته بود و در ایام دولت ابواب عدل بر روی خلایق گشود و از سفک دماء و اخذ اموال رعایا تا بقدر امکان
اجتناب می نمود و با آشنا و بیگانه مراسم عواطف و مراحم بجای می آورد اما بشرب خمر حرص تمام داشت و پیوسته همت بر بسط بساط
عیش و نشاط میگماشت و در اوایل ایام اقبال سید محمد سید غیاث الدین بن سید کمال الدین در بحر وفات یافته آن جناب
اولادش را مطلق العنان گردانید و هم دران اوقات والی آمل سید قوام الدین ببهشت برین خرامید و پسرش سید کمال الدین
در آمل حاکم گردید و سید محمد را از غایت [illegible] پادشاهی بودند از وجود آمدند و در اهل ولایت ساری [illegible]
ایشان وفا می نمود بنابرآن بهرام ولد اسکندر روز افزون بعرض رسانید که مناسب آنست که سید کمال الدین بن سید قوام الدین
را از ایالت آمل عزل نمایی و یکی از مخدوم زادگان را بجایش نصب فرمایی تا [illegible] کار رتق پذیر شود و سید محمد باین امر [illegible]
شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او دانست که سبب طلب چیست باین بهانه تمسک جست که سید مرتضی خیال فتنه
انگیزی دارد و اگر من بملازمت میشتابم خروج نموده بر آمل استیلا می یابد لاجرم صلاح دولت دران است که مرا بحال خود گذارند سید
محمد بعد از شنیدن این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر کس بآمل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین نمود سید
کمال الدین این نوبت مافی الضمیر خود را ظاهر ساخت گفت تا یکی از اولاد سید رضی الدین در حیات باشد آملیان راضی نخواهند شد که
دیگری درین ولایت حاکم گردد مناسب آنکه از سر این خیال درگذرند و یقین دانند که حیله بهرام از پیش نخواهد رفت چون این پیغام
بسید محمد رسید بالشکر ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین بعد از محاربه انهزام یافته بجانب [illegible] شتافت و در پناه سید [illegible]
که حاکم آن حدود بود بعزت لنگر و مقیم شد و سید محمد آمل را بپسر بزرگتر خود سید عبد الکریم ارزانی داشته بساری بازگشت بعد ازان
بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن سرزمین ملاحظه رعایت عهد [illegible] نموده طالب حکومت سید کمال الدین
گشتند و جهت اعلام این معنی کسی بجلکه فرستادند و سید کمال الدین با سید ظهیر الدین که مولف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده

متوجه آمل

متوجه آمل گشت و در سنه اربعین و سبعمایه سید کمال الدین نزدیک بآمل رسید سید عبد الکریم روی بساری نهاد و آن جناب معزز و مکرم بخویش
درآمد هم دران ایام سید عبد الکریم را با سپاهی جرار بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی
را از بند بیرون آورده حکومت آمل باو نامزد کرد و لشکر داده بدفع برادرزاده نامزد گردانید و سید کمال الدین دران اوان بموضعی که قارن
آباد اشتهار مشهور است نشسته بود که بیکبارگی سید مرتضی بدانجا رسید و بین الجانبین نایره قتال اشتعال یافته دران حین سید ظهیر الدین
که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب سپاه سید مرتضی در رسید بنابرآن سید مرتضی منهزم گشته تا ساری در هیچ مقام آرام نگرفت بعد ازان
سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر هندو که حاکم جرجان بود فرستاده و مدد طلبید و امیر هندو با لشکر جرجان و قومس
بساری شتافته از آنجا در مرافقت سید محمد روی بآمل نهاد و در موضع مرزناک میان ایشان و سید کمال الدین جنگی
سهمناک واقع شد و بسیاری از آملیان بر خاک هلاک افتادند و نخست سید کمال الدین منهزم گشته سید ظهیر الدین لحظه
ثبات قدم نمود و بعد از آنکه چند زخم بآن سید رسید بتبعیت سید کمال الدین عمل کرده بجانب آمل گریخت و چون امیر هندو
و سید محمد بآن بلده نزول اجلال فرمودند آن دو سید مصلحت توقف ندیده برستمدار گریختند و در مقام [illegible]
اقامت افراشتند و سید محمد و امیر هندو که سید مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشانده هریک بمستقر دولت خود باز
گشتند انگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده که شما عم و مخدوم منید و آنچه بین الجانبین واقع شد
بواسطه آن بوده که سید محمد میخواست که ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون امید آنکه رخصت
فرمایید تا بخدمت شتابیم و در سلک خدام آن جناب انتظام یابیم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین
بآمل رفت و سید مرتضی با او در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرمود اما چون مردم آمل بالطبع مایل بسلطنت سید کمال الدین
بودند هم دران ایام بر وی جمع شده قصد سید مرتضی نمودند و سید مرتضی بر مافی الضمیر آملیان اطلاع یافته
بگیلان گریخت و در قریه لنگرود ساکن گشته سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده باستمالت سپاهی و رعیت
مشغول گشت و بعد از چندگاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بجانب آمل کشید و اگرچه نخست
او را غلبه دست داد اما بالآخره منهزم گردید و سید کمال الدین گریختگان را تعاقب نموده قریب هفتصد کس از مردم رستمدار
بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و در سنه خمس و خمسین و سبعمایه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنا بر استدعا
آملیان از رستمدار بدان جانب شتافت و بعد از وصول بمسند ایالت متمکن گشته بدفع بدعتها و نامشروعات
قیام نمود و مردم را بر ارتکاب ملاهی و مناهی زجر فرمود و در سنه ست و خمسین و سبعمایه سید محمد ساری بجوار مغفرت
حضرت باری انتقال کرد و او هژده سال در تمشیت مهمات سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد **ذکر سید عبد الکریم**
بن سید محمد سید عبد الکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف ترکمان بود
و چون آن خبر شنود از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بعد از یکماه از فوت سید محمد بساری رسید و [illegible]
بر سریر نشسته و مبسط بساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوایل حکومت او سید مرتضی در آمل فوت شده پسرش سید
شمس الدین قایم مقام گشت و او نیز در شرب مدام تقلید سید عبد الکریم کرده روزنامه زهد و تقوی در نوشت لاجرم هرج و
مرج باحوال مازندرانیان راه یافت و قافله امن و سلامت از آن دیار سفر کرده شرر شر بر ناحیه احوال متمکنان [illegible]
و مقارن آن احوال سید شمس الدین فوت شده سید اسد الله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام
الدین در آمل مالک تاج و نگین گشت و چون سید عبد الکریم ۵ سال باقبال بگذرانید او نیز بجانب دیگران عالم آخرت
منزل گزید و پسرش سید عبد الله قایم مقام گردید و در زمان دولت سید عبد الله علی بن بهرام بن اسکندر روز افزون
صاحب اختیار امور ملک و مال مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدی بسیار مینمود بنابرآن سادات با ملکان که بکثرت
تبع از امثال و اقران امتیاز داشتند هجوم کرده روزی در حرم فرحی ساری علی بن بهرام را بگرفتند و گردن زدند و [illegible]
بر پایش ببستند و تا بلده ساری جیفه اش را بر زمین کشیده آنجا از دار آویختند و سید عبد الله از غایت شغف بشرب
شراب و ارتکاب ملاهی و مناهی از هر باب پروای امثال این امور نداشت و علی بن بهرام را نابوده انگاشت لاجرم

بروز پریشانی مردم مازندران از پیشتر بیشتر میگردید و در اثنا سید عبد الله از پدر قوم خود سید مرتضی متوهم شده بدست خود
میل آتشین در چشم آن قرة العین سیادت کشید و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و او در زندان بیمار شده برد
تا برادران سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه با دو سه کس اتفاق نموده در وقتی
که سید عبد الله در حمام بود قدم جلادت پیش نهاده خون او را در میان آب و آتش بریختند رفت بجایش بباد فنا برداده مدت دولت
سید عبد الله مقتول هفت سال بود و در سال شهادتش میرزا ابوسعید بجانب آذربایجان رفت پسر سید عبد الله سید عبد الکریم در پیش
چهار سالگی ملازمت موکب همایون میبود **ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمان سپهر آیین** چون
سید زین العابدین کار سید عبد الله را بر نهج مذکور بپایان رسانید و بر مسند ایالت ساری متمکن گشته علم اقتدار برافراخت اکثر
مردم مازندران با وی بیعت کردند اما سادات بارفروش ده راه طریق مخالفت سپردند و این اخبار بسمع شریف کیا سلطان محمد که در آن
زمان بزرگترین سلاطین گیلان بود رسید بغایت متغیر گردید و کیا جلال شنقاول را بدرگاه سلطان سعید روانه ساخت سید زاده عبد
الکریم را طلبید و میرزا سلطان ابوسعید حسب التماس سید سلطان محمد را اجابت نموده سید زاده را بدان جانب ارسال فرمود و پیش از آنکه
سید عبد الکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از قبیله روز افزون و سادات بارفروش ده جمع گشته و بتوقع امداد سید اسد الله آملی سر
حد ولایت او رفتند و چون دیدند که او ... باز مانده رو در ساخت و دفتر حقوق سید عبد الله مقتول را بیکطرف انداخته در سید زاده توقف
ننموده و در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابوسعید بمغرب فنا غروب کرد و ابو النصر حسن بیک ممالک عراق و آذربایجان را
بحیطه تصرف در آورد و والده سید عبد الله مقتول باردوی امیر حسن بیک رفت کیفیت شهید شدن سید عبد الله و اضطراب پسرش
سید عبد الکریم را بموقف عرض رسانید و امیر حسن بیک بحال آن ضعیفه ترحم فرموده ... شبلی نام ... بطبرستان فرستاده و تبلیغ
واجب الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سید زاده عبد الکریم قیام نمایند و او را بملک موروث رسانند بعد از وصول
نشان بگیلان سید کارکیا سلطان محمد پارکیا تامیرا که بشرف سیادت مشرف بود با فوجی از سپاه گیلان نامزد مدد امیر عبد الکریم کرد
و ملک اسکندر بن ملک کیومرث رستمدار نیز برادرزاده خود را با جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت و سید زاده عبد الکریم
متوجه ساری گشته سید زین العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده بجانب هزار جریب گریخت و سید عبد الکریم بدار الملک آبای خود
رفت رستمداریان را رخصت مراجعت فرمود چون روزی چند از سلطنت امیر عبد الکریم بگذشت سید حبة الله بابلکانی از ساری
فرار نموده بسید زین العابدین پیوست و میر زین العابدین استظهار تمام یافته در موضع ... هزار جریب میان جنگل قلعه ساخت و اطراف
آن را ... درخت استوار گردانید و ... و اشراف و اعیان ساری این خبر شنیده باتفاق سادات بارفروش ده
و پارسا کیا گیلانی و شبلی ترکمان بدان طرف تاختند و چون از جانبین مقاتله روی نمود سید زین العابدین و سید حبة الله بزخم تیر
... را منهزم ساختند و سادات بارفروش ده بساری رفته سید عبد الکریم را از آنجا ببارفروش ده بردند و پارسا کیا در قلعه
ساری تحصن جست و سید زین العابدین بدر قلعه رفته بپارسا کیا پیغام فرستاد که در حصار نشستن شما را ... رخصت گیلان دهیم
پارسا کیا بیرون آمده با سید ملاقات کرد و باز بقلعه رفته روز دیگر سید حبة الله بابلکانی بحصار در آمد و لشکر گیلان را ... و در
خدمت پارسا کیا برستمدار رفت ... سید زین العابدین ... و بکارکیا سلطان محمد در قلعه لاهیجان مقیم
گشت و در خلال این احوال برادرزاده سید اسد الله آملی سید ابراهیم بن سید رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با عم
خود یاغی شده و با سید زین العابدین موافقت کرده اسد الله را از آمل بیرون تاخت و سید اسد الله برستمدار گریخت سادات بارفروش ده
سید زاده عبد الکریم را نیز بآن ولایت بردند و از ملک زادگان رستمدار ملک جهانگیر با لشکری در مقام امداد سید اسد الله آمد و ...
بساری فرستاده و میان او و میر زین العابدین طرح مصالحه انداخت انگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری زین العابدین نیز در حرکت
آمده آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت امیر ابراهیم کوتاه کرده نزد سید اسد الله رفتند و ...
سید ابراهیم از آمل بیرون رفته بملک اسکندر بن ملک کیومرث پناه برد و امیر اسد الله بآمل در آمده نسبت با میر زین العابدین
مراسم اخلاص و دولتخواهی بجای آورد و سید ابراهیم با سید زاده عبد الکریم متفق گشته بمرافقت یکدیگر راه گیلان پیش گرفتند و بعد از
وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشان را نوازش نموده بعراق بملازمت امیر حسن بیک که در ... تشریف داشت فرستاده و ...

نامی را از امرا خود همراه کرده و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض ملتمس نموده امیر حسن بیک جواب داد که امیر زین العابدین
هر سال صد و پنجاه خروار ابریشم از مال مازندران بخزانه عامره میرساند اگر سید کارکیا سلطان محمد متعهد این مال میشود منشور سلطنت
آن مملکت را بنام سید زاده عبد الکریم می نویسیم و الا فلا و چون قبول آن مقدار ابریشم متعذر بود ... بگیلان باز گشتند و سید
زاده عبد الکریم آنجا توقف نموده سید ابراهیم برستمدار شتافت **ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله و بیان تتمه احوال ساداتی که**
ایالت چند محالات داشتند صاحب ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان گردانیده که سید اسد الله آملی را دو پسر بود ... حسن
و حسین و چون اسد الله حسین را دوست تر میداشت و او را ... بر برادر بزرگتر تقدیم مینمود برادر حسن از وی رنجیده بخدمت سید
زین العابدین رفت و بخدمت وی مشغول گشت ... مزاج ... امیر زین العابدین بر اسد الله متغیر شد حتی نامه بسید حبة الله
بابلکانی که صاحب اختیار آمل بود فرستاده و بگرفتن سید اسد الله مامور ساخت و حبة الله بموجب فرموده روزی بمزار سید قوام الدین
رفت سید اسد الله را بجانه طلبید و اسد الله که از روی بازی زمانه غافل بود بآنجا شتافته نوکران حبة الله ... درو آویختند
و مقید ش ساختند و این خبر با میر سید زین العابدین رسید بآمل تاخت و قلاع اسد الله را تصرف نموده ایالت آن ولایت را
بسید حسن باز گذاشت و خود ببارفروش ده رفت سید اسد الله را همراه برد و بعد از سه چهار ماه از این واقعه سید حبة الله
که در ... هزار جریب ... آغاز مخالفت نموده کسان بگیلان فرستاده استدعای حضور سید عبد الکریم فرمود لاجرم امیر زین العابدین
سید اسد الله را در بارفروش ده بمعتمدی سپرده ... متوجه ساری گردید و در غیبت او مردم بارفروش ده هجوم نموده سید اسد الله را از حبس
بیرون آوردند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان مقدم شریفش را مغتنم شمردند و سید حسن این حال مشاهده کرده بطرف ...
گریخت و سید اسد الله بآمل در آمده قاصدی بگیلان و دیگری برستمدار فرستاده سید عبد الکریم و امیر ابراهیم را به التماس
تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسیار در آمل جمع آمدند و سید اسد الله قبل از آنکه سید عبد
الکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و امیر زین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب رفت و سید اسد الله
... ساری نشست ... سید عبد الکریم ... که او را بر مسند سلطنت بنشاند و بطرف آمل مراجعت نماید
... سید زین العابدین ... اشتعال یافت ... سید اسد الله در اثنای ... امیر ... تیر ... شد
... سید زین العابدین ... در ذو القعده ... سید ابراهیم چون حال بران
منوال دید بجانب آمل باز گردید و مقارن وصول او سید عبد الکریم نیز آنجا رسید ... سید ابراهیم ... بتقدیم رسانید
اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید عبد الکریم رفتند و سید حبة الله نیز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روی
بساری آوردند و چون از بارفروش ده درگذشتند ... دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بهزار جریب
شتافت و سید عبد الکریم بساری در آمده ... احوال ... تاریخ طبرستان ... تا اکنون
که تاریخ هجرت ... احدی و ثمانین و ثمانمایه رسیده سید عبد الکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است و سید ابراهیم در آمل
بمقام ریاست متوطن شده و سید زین العابدین در هزار جریب بسر میبرد و از اولاد سید اسد الله سید حسین در ساری ...
و سید حسن در هزار جریب ... نسبت با میر زین العابدین شرط موافقت بجای می آورد آنچه نزد راقم حروف در وقت تحریر این اوراق
بتحقیق پیوسته آنکه تا غایت که ... هجرت سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین ... رسیده سید عبد الکریم در قید حیات
و در بارفروش ده بامر حکومت مشغول دارد و نسبت بخدام اعلی مقام درگاه شاهی لا زال ایام اقبالهم مصونا عن وصمة الزوال شرایط
اطاعت و دولتخواهی بجای ... وسایر مواضع مازندران از حیطه تصرف آن جناب بیرون رفته و آقا محمد ولد آقا رستم روز افزون بر
ولایت ساری مستولیست و او نیز خود را از سلک بندگان آستان ملایک آشیان می شمارد و کیفیت حال سید زین العابدین
و سبب استیلای آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر محقق شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید والتوفیق من الله الحمید المجید
ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار اکابر مورخین چنین آورده اند که در باشتین که قریه ایست از قرای بیهق مردی
بود در غایت مکنت ... موسوم بشهاب الدین فضل الله و نسبش از جانب پدر منتهی میشد بامام عالیمقام حسین بن علی المرتضی صلوات
الله علیه و از جانب مادر بیحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین و امیر ...

امیر وجیه الدین مسعود امیر نصر الله امیر شمس الدین فضل الله امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابوسعید بهادر خان اوقات
میگذرانید و منظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تایید بود و در آن زمان علی پسر خواجگی که ابومسلم کنیت داشت و در فن کشتی
گیری و تیر اندازی مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابوسعید میکرد روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی هست
که با ابومسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض نمود که بنده را پسری است در خراسان عبد الرزاق
نام که با ابومسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال یرلیغ جهت آوردن عبد الرزاق بجانب خراسان فرستاد و آن تا بعد
بعد از انقضای دو ماه او را بپایه سریر اعلی رسانید شکل و شمایلش مطبوع پادشاه عادل افتاد و هم در آن دو سه روز امیر عبد الرزاق
با یاران سلطانیه در آمده دید که کمانی و چند زه از طاق آویخته از حقیقت آن امر استفسار نموده گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته
است و وصیت کرده که هرکس آن را بکشد حق او را بدو رسانند امیر عبد الرزاق کمان را فرود آورده چنانچه شرط است بکشید و زه را
بر پاشید و این حدیث بعرض سلطان ابوسعید رسید فی الحال نسبت با امیر عبد الرزاق چشم از چشم گشت و فرمود که با ابومسلم تیر اندازد
و ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیر اندازی کردند و چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابومسلم بگذشت ابومسلم خجل شد و سلطان
فرمود که عبد الرزاق را وزرا امینی ذبح فرمایند و او را بتحصیل مال و جهات کرمان را که مبلغ صد و بیست هزار دینار کپکی بود بوی داده
مقرر آنکه بیست هزار دینار راجعت خاصه خود صرف نماید و صد هزار دینار را بخزانه عامره فرستد و امیر عبد الرزاق در کرمان
تمامی آن وجوه را بعیش و عشرت صرف کرد و چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد کیفیت آن از اموال موجود نبود ناچار از بیم اندیشه فرار
رفته بحسب اتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابوسعید بهادر خان شایع شده امیر عبد الرزاق روی بوطن معهود آورده چون بباشتین
رسید مشاهده نمود که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آنکه در آن اوقات ایلچی بباشتین نزول آمده از حسن حمزه و حسین حمزه که
برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفت ایلچی نشنید و خواست که متعرض عورات ایشان گردد
برادران شمشیر ها کشیدند و گفتند ما سر بدار ایم و تحمل این معنی نخواهیم و ایلچی را بقتل رسانیدند و خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان
وزیر خراسان بود و در قریه فریومد اقامت داشت کس بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبد الرزاق
از کرمان تشریف آورده و چون بحقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را با خود متفق ساخت و گران و وزیر را بعزم مرام باز گردانید
و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهت گرفتن ایشان بباشتین روان کرده امیر عبد الرزاق در مقام خلاف آمده
و میان ایشان مصاف واقع شده و چند کس از نوکران جناب وزارت مآب کشته گشتند و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند
بعد از آن عبد الرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنه عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما اهمال کنیم کشته شویم و بر دار
سر خود بر دار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بجهت این سخن و قول سابق آن طایفه لقب سربدار داشتند القصه
رایت اقبال امیر عبد الرزاق بالا گرفته با اندک زمانی جمعی کثیر در صدد متابعت او آمدند و خواجه علاء الدین محمد جهت حفظ خود
از فریومد متوجه استراباد شد و امیر عبد الرزاق از عزیمت وزیر خبر یافت از عقبش بشتافت و در دره شرک نوبتی رسیده
از جانبین دست بتیر و کمان و سیف و سنان بردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته شد و متعلقانش بطرف ساری گریختند
و امیر عبد الرزاق سالما غانما بباشتین مراجعت کرده در عقد و جوار بجهت مبتش کمر بستند و سر جد امان در شهور سنه ثمان و ثلثین
و سبعمائه بسبزوار رفته چون در آن ولایت کسی که با ایشان مقاومت تواند نمود نبود سبزوار را بتحت تصرف در آوردند و امیر
عبد الرزاق بر مسند حکومت تکیه زده قصد کرد که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحباله نکاح در آورد و دختر چون میدانست که غرض
عبد الرزاق از این وصلت آنست که با پدرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشد و شبی از سبزوار گریخت [illegible]
نمود عبد الرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را بازگردانیدن آن مستوره مامور ساخت و امیر مسعود در [illegible] بدختر رسیده
خواست که او را بسبزوار برد آن ضعیفه بزبان تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خود را از بازگردانیدن
من میدانی بدوستی حیدر کرار که طریقه مروت پیش گیر و از سر من درگذر و اندیشه روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه الدین
مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست داده گفت برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بجهت برادر باز گشته گفت هر چند اسب
تاختم دختر علاء الدین هندو را نیافتم و امیر عبد الرزاق زبان بدشنام او گشاده گفت از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که

کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فسق و فساد نهاده است عبد الرزاق خشمناک برجست که در برادر آویزد امیر مسعود
شمشیر حوالت او کرد و عبد الرزاق خود را از دریچه بالاخانه پایان انداخت و امیر مسعود خویشتن را بر زبر برادر انداخته سر او را از
سر خلق باز کرد و این واقعه در ذی حجه مذکور دست داده امیر مسعود روی بتمشیت مهمات سربداریه آورد

ذکر امیر وجیه الدین مسعود

امیر مسعود پسر چهارم سربداری بود و شجاع و مردانه و با جرأت و فرزانه از غایت تهور و جوشن بی باکی پوشیده مانند پیل تند روان
فراز و نشیب نیندیشیدی چون زمام حکومت بدست آورد شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخت و قاعده دولت مستحکم کرد
در اوایل ایام دولت میان او و ارغونشاه جونی قربانی که حاکم نیشابور بود مقاتله روی نموده امیر مسعود ظفر یافت آن ولایت را نیز ضبط فرمود
و در سنه ثلث و اربعین و سبعمائه میان امیر وجیه الدین مسعود و ملک معز الدین حسین کرت در دو فرسخی زاوه حربی صعب
دست داده نخست امیر وجیه الدین مسعود ظفر یافت و در آن اثنا شیخ حسن جوری کشته شد امیر مسعود عنان عزیمت بطرف سبزوار
تافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاون برادر طغاتیمور خان و سربداران قتال اتفاق افتاده نسیم فتح و ظفر بر پرچم امیر وجیه
الدین مسعود وزید و شیخ علی در معرکه کشته شد و غنیمت موفور نصیب سبزواریان گردید و امیر مسعود بجزو رمه با سپاه آباد در آمده
طغاتیمور خان بجانب [illegible] شتافت و امیر وجیه الدین مسعود خطه جرجان را ضبط کرده عنان بطرف مازندران تافت و در آن ولایت شکست
یافته اسیر سر پنجه تقدیر گشت و در اوایل ذی حجه مذکور جلال الدوله اسکندر او را بکشت مدت سلطنتش بدین روایت که ارجح روایات است
پنج سال بود و بعد از وی محمد آیتمور چند روزی حکومت سبزوار نمود

گفتار در بیان مبادی احوال شیخ حسن جوری و ذکر نجات یافتن او از زاویه مجبوریه

واقفان اخبار کهن و عارفان نقل و سمین سخن آورده اند که شیخ حسن جوانی بود از قریه جور و در
عنفوان اوان شباب باکتساب فضایل و کمالات پرداخت آغاز درس و افاده فرمود و در آن اثنا شنود که درویشی پاکیزه روزگار
خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار مینماید هوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیرش استیلا یافت از
جور بسبزوار شتافت و چون صحبت خلیفه را دریافت معراج بباد داد و رقعهای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در اول حال با نرداد
دست ارادت بشیخ بالوی آملی داده و بعد از چندگاه در عقیده که بشیخ بالو داشت نقصانی پیدا شد و بسمنان رفت و بخدمت مقرب بارگاه
شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی شتافته روزی چند در خانقاه معارف پناهش بسر برد و از سمنان بقصبه بحرآباد رفت
با خواجه غیاث الدین هبة الله ملاقات فرمود و از آنجا بسبزوار شتافته در مسجدی ساکن شد و با وازی بلند قرآن میخواند
و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد بنا بر آن جمعی کثیر مرید و معتقد وی گشتند و فقها در مقام انکار در آمده او را از نشستن در مسجد
منع میکردند و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات نمینمود آخر الامر جمعی از آن جماعه فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید
و بمنع اصحاب علم منزجر نمیگردد و اصرار میورزد این چنین کس مستحق کشتن باشد یا نی اکثر نوشتند که باشد و آن فتوی را با عرضه
بدرگاه سلطان ابوسعید بهادر خان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل درویشان نمیکنم آنچه مصلحت باشد حکام خراسان
بجای آرند و فقهای سبزوار در سعی بسیار متوجه اضرار شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاعی کلی روی نمود و هنوز مناقشه قایم
بود که شیخ حسن بسبزوار رفت دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بدین جهت مهم او ترقی کرد اما مقارن آن حال در صباح روز
بیست و دوم ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمائه مریدان شیخ خلیفه را در صحن مسجد از ستون بحلق آویخته دیدند و بعد از
تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سبزوار سفر کردند و شیخ حسن جلد بنیشابور رفته ابیورد و خبوشان و مشهد
مقدسه رفت اهالی آن بلاد را بطریقه شیخ خلیفه دعوت مینمود و هر کس مرید میشد نامش را نوشته میگفت حالا وقت اختفا
است میباید که آلت کار زار ترتیب کرده منتظر اشارت باشید و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن بود و کلمات عام فریب
با مردم میگفت در مدت اندک خلق بسیار بمرتبه مرید و معتقد او گشتند که مزیدی بر آن متصور نتوان نمود بنا بر آن حکام خراسان
از وی توهم کرده امیر ارغونشاه جونی قربانی که چند بیک و علی بیک بود و نیشابور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را
بگرفت و بولایت باخرز در قلعه که آنرا طاق یزدگرد گویند محبوس گردانید و چون امیر وجیه الدین مسعود بر مسند ایالت ممکن
شد یاران پسندیده فکر بنیاد آن قصر دولت خود را مشید کردند و بعد از تامل و اندیشه خاطر بر آن قرار داد که شیخ حسن
جوری را که اکثر آن ولایات مخلص او بودند از محبس بیرون آورده مقتدای خود سازد بنا بر آن با چند سوار از سبزوار

ایلغار کرده بیار ز سر شتافت و شیخ را از حبس نجات داده بقربوم خود رسانید و در روایتی آنکه خواجه اسد نامی از مریدان شیخ حسن
با مغفه و نفر از اهل ارادت متوجه گشت بحیله کری توانستند شیخ را از قلعه طاق بیرون آوردند و بسبزوار بردند و به تقدیر
چون بنا بر موافقت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود سربداری محکم گشت خلق بسیار در ظل رایت نصرت شعار ایشان
جمع آمدند و ساعت بساعت ساحت مملکت ایشان صفت وسعت میگرفت و روز بروز آثار جاه و جلال و علامات دولت و
اقبال ایشان سمت تضاعف می‌پذیرفت تا کار بجائی رسید که امیر ارغونشاه نیشابور را بازگذاشته نزد طغا تیمور خان بجرجان
رفت و پسرش محمد بیک در بعضی از ولایت خراسان خود را محکم ساخته بخوف و بیم روزگار میگذرانید **ذکر توجه امیر وجیه
الدین مسعود بعزم تسخیر بلده هراة و کرفتار شدن شیخ حسن بعظم ترین آفات و بلیات** چون مجاری امور امیر
وجیه الدین مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و نیشابور انتظام تمام یافت تسخیر تمامت مملکت خراسان در نظر
همت ایشان سهل و آسان نمود و دو هزار مرد شمشیرزن هریکی کوه شکوه تهمتن تن فراهم آورده بجانب دار السلطنت هراة که
دران زمان مستقر ایالت ملک معز الدین حسین کرت بود نهضت کردند و ملک حسین سپاهی خونخوار از غور و ساقر حنیفا
مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و در ده فرسخی زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و کره نای
و خروش کوس رعد آوای گوش کردون را کر ساخت و آواز عزیو سوران و افغان دلیران صف شکن زلزله در زمین و
زمان انداخت **بیت** جهان شد بانگ کوس و نفیر و جوش ز گردون خیمه محکم کرد در کوش ز غبار خاک ریزهای باره
شده چون سپهر در چشم ستاره ز مبارزان تیز جنگ بی درنگ در هم آویختند و بزخم سهام و ضرب حسام خاک راه با خون بر
آمیختند **نظم** زمین از خون مردان موج زن گشت ز سپر با خفت و جوشنها کفن گشت ز تیغ از آب و سر از تن سرنگون شد ز
زمین دریا فلک صحرای خون شد و در ابتدای حال سرداران غالب آمده بسیاری از هریان کشته و خسته گشتند و ملک حسین
با اندک مردمی بر سر پشته رانده متحیر ماند و از غایت دهشت اشارت فرمود تا علمها بر پای کرده نقارها فرو کوفتند بعضی
گریختگان چون آن صدا شنیدند و رایت را برپای دیدند روی بدو آوردند و پانصد کس جمع آمده امیر مسعود و شیخ حسن
بران جماعت حمله کردند و دران اثنا شخصی هم از سرداران بفرموده امیر مسعود یا بتشنیع خود زخمی بر شیخ حسن زده او را
هلاک ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم زنهار که تو در معرکه توقف ننمایی و بجانب سبزوار توجه
فرمایی بنابران امیر وجیه الدین مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را برگرفتند و عنان بجانب دار الملک خویش معطوف
ساخت و ملک حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لوای فتح و ظفر برافراخت و دشمنان را تعاقب نموده طایفه از ایشان
بتیغ بیدریغ بگذرانید و زمره را اسیر کردانید یکی از شعرا دران باب گوید **شعر** کرچه وکرت بر دلیران نزدی ز
و ز تیغ علی کردون شیران نزدی ز از بیم سنان سرداران تا حشر ز یک ترک و کرخچه با ایران نزدی **ذکر محاربه امیر شیخ علی کاون
با امیر وجیه الدین مسعود سربدار و بیان کشته شدن شیخ علی در معرکه پیکار و انجام روزگار امیر مسعود در رستمدار** چون خبر استیلای سرداران
کرت بعد اخری در ولایت مازندران بگوش هوش طغا تیمور خان رسید لشکر مرتب داده برادر خود امیر شیخ علی کاون
را بدفع امیر مسعود نامزد کردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفه مردان یکدل و کردان جوشن
کسل باستقبال اعدا روان شد چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید میمنه و میسره هر دو لشکر مترتب کردید پهلوانان دلیران
بجان سپاری زبان دراز کرده و ناوک جاداران روی بمدار باشتند آوردند خنجر بیاری از جوانان ماه پیکر جهره و کرد کردون
جمعی را از پهلوانان صف شکن خود کردانید امیر شیخ علی بنفس خویش حملهای مردانه نمود اما چون سعادت یاور او نبود کوشش بسیار
در اثنای کر و فر تیری جان بر بر مقتل او خورده و از اسب بیفتاد و از ضربت آن زخم عزم ملک جاوید کرد و سپاه جرجان انهزام
یافت سرداران از عقب شتافتند و غنیمت بی نهایت گرفته عنان بطرف جرجان تافتند طغا تیمور خان چون مجال ستیز
نداشت رایت فرار بجانب لار قصران برافراشت و امیر وجیه الدین مسعود مظفر و منصور مغرور و موفور با سترآباد
رفت منشوری باسم اهالی و اعیان مازندران در قلم آورد و ایشان را باطاعت و انقیاد خویش دعوت کرد و کیا جلال الدین
احمد جلال که بزرگ کارزیده بود و کرم و سرد روزگار چشیده دران ولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از خود کسی را کلانتر

نمی پنداشت چون

نمی پنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر وجیه الدین مسعود شنود و ترتیب کرچکاه در ولایت مازندران تا زد و دست بچیا
بر آورده بنیاد و حیات صغیر و کبیر آن خطه برانداز و بنابران با دو برادرزاده کیا تاج الدین و کیا جلال بملازمت امیر مسعود شتافت
و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته مطمئن خاطر بمازندران توجه نمود و بحاکم
آن دیار جلال الدوله اسکندر که سابقا شمه از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات بکجا خواهد بود و جلال الدوله با برادر
خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربداران بازگذارند و چون ایشان
دلیر برستمدار در آیند روبمیدان کارزار آرند و برین موجب بتقدیم رسانیده امیر وجیه الدین مسعود در شهور ذی قعده سنه
ثلث و اربعین و سبعمائه بآمل نزول نموده صحرای بورا نزا معسکر ساخت و کرد لشکرگاه از چوبها و درختها دیوار کونه مانند بود
و سپاهیان سکندر و شاه غازی شبها بر اسبان تازی نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و مردم اسپ و قتل و
غارت بجای می آوردند چون این صورت چند کرت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل کردید و کیا احمد جلال قرابتان
خود و سایر مازندرانیان پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در ملازمت امیر مسعودم اندیشه بخاطر راه نباید داد و جان خال خود را
بحلیه مردانگی بیارایید و در دفع سربداران بقدر الامکان کوشش نمایید از شنیدن امثال این سخنان اکثر مازندرانیان کرسمع
اعتماد بریان نبسته مرتب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود را غارت میکردند و قفسه یاونده ده بزبان می آوردند کرای
خراسانیان مازندران بیشه شیران و کمینگاه هزبران کردون توان شجاعت خویش ابواب بلا بر خود کشاده اید و پای در دام تیغ
دغا نهاده و مسعود را بر غوار عدم فوا ایستاد تافت و هیچکدام ازین مهلکه نجات نخواهید یافت امیر مسعود از شنیدن امثال این
مقال مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته نه تدارکی میتوانست کرد و نه روی بطرفی میتوانست آورد **ع** نی رای سفر کردن و نی روی اقامت
و بعد از آنکه نه روز دران مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود چون بقریه یاسمین کلاته رسید از پیش دلیران
رستمدار و از بن شیران بیشه مازندران دست جلادت از آستین تهور بیرون آوردند و خود را باطراف و جوانب سرداران
زده در کشش و کوشش تقصیر و اهمال نکردند و امیر مسعود چون حال بران منوال دید کیا احمد جلال را با برادرزادکان بقتل رسانید
و بهادلان هیچ روی بوادی کریز نهاد قوی و بزرگ و خواص و عوام آن دیار آغاز قتل و غارت کرده و در هر کوشه کشته افتاد و سرداران
بسیار در دست رود و اوباش اسیر کردیدند و امیر مسعود با چند نفر معدود براه رود بار یالو روان شده نزدیک بجزو یان یالو
رسیده شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله کیستم بن تاج الدوله زیار دران موضع بهم پیوسته اند و مد انتظار مقدم شریفش میکنند
و مکلل نشسته لاجرم عنان مرکب بجانب دیگر انعطاف داد و لشکریان کیستم او را تعاقب نموده امیر مسعود در قریه یاوروز بدست
ایشان افتاد و آن جماعت او را مضبوط ساخته بنظر اسکندر بردند و دو روز محبوس نگاه داشتند روز سیوم حسب الحکم بقتل آوردند
در تاریخ سید ظهیر مسطور است که خواجه بهاء الدین تیکر و زمان آن کمستونی دیوان امیر وجیه الدین مسعود بود پسر [illegible] او یاسمین کلاته زخم
خورده و بیفتاد و شخصی او را برداشته نزد ملک فخر الدین برد و فخر الدوله خواجه بهاء الدین را منظور نظر مرحمت ساخت از کیفیت لشکر امیر
وجیه الدین مسعود سوال کرد جواب داد که در ماه مذکور دران وقت امیر مسعود چهارده هزار اسب و شش صد سر استر و چهار صد شتر بود
کرم حسب تکلم معلیق آنها مقرری شد عدد سپاه را برین قیاس باید نمود **ذکر محمد آی تیمور** دران اوان که امیر وجیه الدین مسعود
عزم ولایت و جنگ امیر شیخ علی کاون برافراخت آی تیمور را که یکی از بندکان پدرش بود و بصفت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار
بنیابت خود تعیین نمود و چون محمد آی تیمور خبر قتل امیر مسعود شنود در استیلات خواطر کوشید و از روی استقلال بسرانجام امور ملک و مال اقدام
فرمود و بعد از آنکه مدت دو سال حال برین منوال بگذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت اتصاف داشت متوجه قطع حال جیب
او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد آی تیمور در آمده او را مخاطب کردانیده
گفت عجب حالتیست که درویشان را چندان اصلاحات و تربیت مینماید وجود آنکه تو در خواجه تو میتوانیم تربیت این فرقه واجب
التعظیم تشیت پذیرفته پیوسته ارازل و اوباش را برایشان تقدیم مینمایی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این
سخنان بر زبان آوردند محمد آی تیمور متحیر ماند و چون سلاحی با خود نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملایمت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی
را نرنجانیده ام و در ضبط این مملکت لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده ام و حالا آنچه صلاح شما باشد چنان میکنم ایشان گفتند

برخیزد و باین خانه درای کرما حکومت ترا مسلم است میر محمد آیتمور بالضروره بخانه درآمده مخالفان در بروی وی بستند و خواجه شمس الدین
علی را گفتند معتمد و معتبر ما توئی میباید که حکومت را بوجود شریف خویش مزین گردانی تا ممکنان در خدمت تو مصراع کمر بر میان جان بندیم
خواجه شمس الدین علی هرچند که مستطاب ریاست بود اما بواسطه آنکه مردم قتل محمد آیتمور را حمل بر غرض دنیوی نمایند گفت من درویشی
و گوشه نشینی را بر سلطنت ترجیح میکنم بر این تقدیر مناسب آنکه کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمائید و محمد آیتمور را بقتل رسانید
تا از شر او ایمن باشید و آن جماعت در ساعت برین موجب عمل نمودند کلو اسفندیار بعد از قتل محمد آیتمور در سبزوار شهریار
شد و او در اصل دانش و نه نسب و نه فضل و نه ادب بنابران جون بر مسند ریاست نشست طریقه ناپسندیده پیش گرفت
بی جهتی مردم را بسیاست میکرد و شیوه ظلم و تعدی بجای می آورد لاجرم سربداران از حکومتش متنفر گشتند و چنانچه محمد آیتمور
را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و دست بر اطاعت امیر شمس الدین فضل الله که برادر امیر وجیه الدین مسعود بود برافراشتند
امیر شمس الدین فضل الله بعیش و عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود بنابران خبر فتور ملک
سربداران بطغاتیمورخان رسید و لشکری قوام کشید تا متوجه محاربه ایشان شود و کیفیت حال را امیر شمس الدین فضل الله شنیده با
خود گفت بیت ولایت و رندی زیاده شناسم به شه امی فراغت خاطر ز هرچه خواهی به شه و زمام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت
خواجه شمس الدین علی نهاده بصحبت قراغت و انبساط مشغول شد زمان حکومتش هفت ماه بود خواجه شمس الدین علی
بعضی از مورخان از وی بخواجه علی شمس الدین تعبیر کرده اند و راقم حروف آن شک را که چه خواجه علی چه علی خواجه بخاطر گذرانیده
عرض مینماید که خواجه شمس الدین علی بصفت شجاعت و فراست اتصاف داشت و در زمان دولت همت بر اجرای سیاست و تمشیت
امور مملکت گماشت نظام شریعت را مرتب رعایت میفرمود که دیگر بنگ و شراب را از قلمرو خویش بالکلیه برانداخت و قریب بانصد
زن فاحشه را کشته در چاه انداخت مطهره ساخت شهرها تا کرامات خوف نمودی و اخبار جزئی و کلی را معلوم میفرمودی و جون طغاتیمورخان
از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترک لشکرکشی گفت خان بگوشه فراغت تافت نقلست که خواجه
شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که تعلق بوی میداشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبه حیدر را نوشته
مبلغی بروی باقی شد و خواجه محصلان تعیین کرد تا هرچه اندوخته بود از وی بستانند و جون حیدر را چیزی در دست نماند و تشدد
محصلان که شد روزی فرصت یافته شکایت از عجز و اضطرار خویش بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی بروی فحاش و دشنام
دهنده بود در جواب حیدر گفت زن خود را در خرابات بنشان و از ان ممر وجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشک از دیده
روان ساخت قتل خواجه شمس الدین علی را با خود مقرر گردانید و درین باب شمه با خواجه یحیی کراوی اظهار ساخت رخصت یافت و
فارش می تعلیه با لا رفت در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان دراز و خواهی برگشاد و گفت ای خواجه کمال من ترحم
فرمای و بیش و دیده مخجری برسینه خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد کرد حیدر را بگیرد خواجه یحیی
آواز برآورد که پهلوان حسن دست نگاه دار حسن گفت ای خواجه ندانستم که این امر بفرمان تست و صواب شناخت و یکی از فضلا که با خواجه
شمس الدین علی صفائی نداشت این بیت بر حیدر خواند که نظم ای در خبر و حیدر کرار روزگار داده گردون راست خنجر نگار روزگار قتل
خواجه شمس الدین علی در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمایه بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی پادشاه گردید خواجه یحیی کراوی
بصفت شجاعت و اصالت و پرهیزکاری و عدالت موصوف بود و در زمان دولت ارباب فراغ بال و رفاه حال علما و فضلا سعی موفور
مبذول میفرمود از خوان انعام و احسانش غنی و فقیر محظوظ و بهره ور گشتند و از مواجب و مرسوم کامل از ذکران و سپاهیان بساط احتیاج
در نوشتند و در مطلع سعدین مسطور است که جون حکومت سربداران بر خواجه یحیی کراوی قرار یافت طغاتیمورخان از جرجان ایلچی بسبزوار
فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت کرد و خواجه یحیی از قبول این التماس ابا فرمود آخرالامر بموجب نظام شرط اطاعت و زمان خان بجای
آورده در اوایل فرسنه ثلث و خمسین و سبعمایه با سیصد مرد بیادر متوجه اردوی عالی گشت و بعد از وصول سلاح بسته درون قتی
که خواجه غیاث الدین هزار آبادی و یکه و طالب علم پیش پادشاه بودند و بر در خانه غیر فراش و ایلچی و خواجه سرا کسی نبود بیارگاه درآمدند
و خواجه یحیی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شغانی تبری بر فرق پادشاه زد چنانچه بروی درافتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرد
فزع روز محشر درمیان مغولان برخاست و مضمون آیه یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه ظاهر شد سربداران شمشیر ها کشیده بر

بیچکس ابقا

بیچکس ابقا نکردند و با اموال بسیار و یراق بیشمار روی بسبزوار آوردند و در روایت روضة الصفا آنکه جون سربداران باردوی
طغاتیمورخان رسیدند سه روز شرط ملازمت بجای آوردند و در روز جهارم بوقتی که خان ایشان را طوی میداد قدم جرات پیش نهادند و خون
زندگانی طغاتیمورخان را بباد فنا دادند و علی کل التقدیر بعد سربداران جلادت آثار کاری از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات
روزگار محو نخواهد گردید و مردم بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابند انگشت تحیر بدندان تعجب خواهند گزید و جون مدت جهار سال
و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی بگذشت و مملکتش معمور و آباد ماند گشت فی سنه ست و خمسین و سبعمایه برادر زنش علاء الدین فرصت
نگاه داشته در وقتی که خواجه سواره بدهلیز سرای خود درآمد بر جست و بر پس اسب او نشسته خنجری بر پهلویش فرو برد و خواجه
در آن گرمی دست بپس برده او را بگرفت و هر دو از اسب درافتادند و خواجه یحیی تمام خود را نتوانست تماش زد و در آن حال قاتل و مقتول از
عالم انتقال کردند خواجه ظهیر الدین کراوی بروایت مطلع سعدین خواهرزاده خواجه یحیی کراوی بود و بقول صاحب تاریخ
سربداران برادرش و بهر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق حیدر قصاب سپهسالار جماعت سربداران شد و او مردی
حلیم کم آزار بود و صواره بزه و شطرنج اشتغال مینمود و حیدر سپه انجام مهام فرق انام اشتغال داشت و بعد از انقضای جهل روز
حیدر خواجه را معزول گردانیده خود متصدی آن مهم گردید پهلوان حیدر قصاب جون جهار ماه بر تق و فتق امور سربداران
پرداخت غلام پهلوان حسن دامغانی قتلق بوقا نام بنابر اشارت خواجه خویش فی ربیع الآخر سنه احدی و ستین و سبعمایه او
را بقتل رسانید امیر لطف الله ولد امیر وجیه الدین مسعود بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از
قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود بعد از ان میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داد و پهلوان امیر لطف
الله را بگرفت و بقلعه استخوان فرستاده بقتلش حکم فرمود و سربداران امیر لطف الله را امیر زاده میگفتند و معلوم نیست که پیش
از و این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند پهلوان حسن دامغانی در شهور سنه اثنی و ستین و سبعمایه در سبزوار بر
مسند ایالت نشست و در ایام دولت او درویشی عزیز از مریدان شیخ حسن جوری در مشهد مقدس بطاعت و عبادت اشتغال
نموده خلق کثیر بروی جمع آمدند و درویش بعد از آن جماعت خروج کرده قلعه طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن
این خبر لشکر بدان جانب کشیده طوس را گرفت جمعی از اتباع درویش را و گفت دیگر درین دیار اقامت منمای و درویش به
اصفهان رفت ساکن گشت و بعد از چندگاه از بن تقیه خواجه علی مؤید سبزواری در دامغان خروج کرده امیر نصر الله را
که کاشته پهلوان حسن بود از شهر اخراج نمود و محمود رضا را گفت تا باصفهان می باید رفت و درویش عزیز را آورد و محمود
گفت این خدمت را بتقدیم میرسانم مشروط آنکه جون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد و خواجه این معنی را
قبول نموده محمود باصفهان رفت و درویش با لفضول را بدامغان رسانید و خواجه علی دست ارادت بدرویش داد و بجمعیت
بسیاری از مردم آن حدود کمر بخدمتش بستند در خلال این احوال جمعی در قلعه شغان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و
پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته سبزوار را خالی گذاشته بدانجانب شتافت و بمحاصره مخالفان مشغول شد و جون خبر
خلو عرصه سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان طرف توجه نمودند و بلا مشقتی بشهر درآمده بدار ایالت
اسبهای اشتغال فرمودند و خواجه یونس سمنانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف الله بقتل رسانیدند
پهلوان حسن جون این خبر شنید غیر اطاعت چاره ندید و بخیال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید امرا خواجه
علی مؤید و سرداران سپاه بمکتوبات نوشته که تخت پهلوان حسن را بکشید انگاه رفت بوطن کشید و جون اهل و عیال آن مردم
در سبزوار بود باز ناباز گشتند و بیک ناگاه در اثنای راه دست در عنان پهلوان زده او را از اسب پیاده ساختند و سرش
از بدن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن جهار سال و جهار ماه بود خواجه علی مؤید جون بتایید
الهی در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب علیه امامیه مبالغه نموده باقصی الغایت در تعظیم سادات
عظام کوشید و بامید ظهور صاحب الزمان سلام الله علیه هر صباح اسب میکشید لطف و کرم آن خواجه محتشم را نهایت نبود
و جهت رعایت شرع شریف مرکز بادکاب بنگ و شراب اقدام نمیفرمود بعد از ند ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری بدرویش
عزیز داده او را بجرب ملک حسین فرستاد و جون درویش برنشابور رسید خواجه تغیر عقیده نموده بمکتوبات نزد اعیان سپاه

روان ساخت که درویش عزیز را که داشته مراجعت نماید آن جماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند و درویش
بازمره از مریدان عزیمت عراق فرموده خواجه طایفه از عقب ارسال داشته تا همه را بقتل رسانیدند و در سنه سبع و ستین و سبعمائه
ملک غیاث الدین پیر علی نیشابور را که داخل قلمرو خواجه علی مؤید بود تسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی
داده و در سنه ثمان و ستین درویش رکن الدین که از جمله مریدان درویش عزیز و شیخ حسن جوری بود بفارس رفته از شاه شجاع استمداد
نموده با لشکر و استعداد فراوان بخراسان درآمده اسکندر شیخی دست ارادت بوی داده و باتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون
قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بجانب مازندران برافراخت و درویش رکن الدین در سبزوار تمکن یافته در تسع و ستین و سبعمائه
خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمانین و سبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بمازندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه
علی آمده باتفاق یکدیگر روی بسبزوار آوردند و درویش رکن الدین فرار بر قرار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار
زمام امور ایالت بقبضه اقتدار درآورده و در سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه که پرتو اعلام صاحبقران گردون غلام امیر تیمور گورکان
بر ممالک خراسان افتاد خواجه علی مؤید بمراسم استقبال استعجال نموده در نواحی نیشابور بموکب منصور پیوست و باصناف الطاف
سرافراز گشته تتمه ایام حیات در ظل دولت آن حضرت بفراغت و رفاهیت بگذرانید **ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان**
چون امیر ولی که شیخ علی هندو نام داشت از امرای معتبر طغاتیمور خان بود و امیر ولی در حجر تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال از
بشره او مشاهده می افتاد و در آن روز که طغاتیمور خان بغدر سربداران جان [illegible] امیر ولی با چند نوکر [illegible] شتافته
امیر شبلی جاونی قربانی که حاکم آن دیار بود [illegible] امیر ولی بعد از روزی چند بامید [illegible] روی
بجانب جرجان آورده و چون بدهستان رسید [illegible] امیر شیخ علی هندو قریب دویست سوار و پیاده [illegible]
بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم استراباد بود [illegible] امیر ولی [illegible]
پای ثبات فشرده بر سربداران ظفر یافت و اکثر ایشان را بشمشیر تیز بگذرانید و لشکریان امیر ولی از اسب و سلاح آنچه محتاج
الیه بود بدست آوردند و انهزام سربداریه در آن دیار اشتهار یافته اتباع خاندان طغاتیمور خان که در زوایا مختفی بودند در ظل رایت
امیر ولی جمع آمدند و ابوبکر شاهمانی که از قبل حسن دامغانی در شاهمان حکومت میفرمود با دو هزار سوار و پیاده بر سر جنگ امیر
ولی رفته در آن معرکه گریخته بسبزوار شتافت و پهلوان حسن [illegible] شمشیر زن بوی داده نوبت دیگر متوجه استراباد گشت
و چون در سلطان دوین فرود آمد امیر ولی با طایفه از شیران بیشه یکدلی از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابوبکر صف
قتال بیاراست و حسب تقدیر [illegible] در دل سربداران افتاده مردم امیر ولی بیکبار [illegible]
گریخته و سربداریه رو بگریز آورده ابوبکر شاهمانی خود را به آب گرگان زد [illegible] امیر ولی از عقب رسیده
سرش از تن جدا کرد و خلق کثیر از سبزواریان کشته گشته بقیة السیف راه خراسان پیش گرفتند و امیر ولی در استراباد
قوی حال شد و بتدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه را نیز تحت تصرف درآورده تا زمان رسیدن صاحبقران امیر
تیمور گورکان در آن بلدان حکومت میکرد **گفتار در ذکر نسب ملوک کرت و بیان شمه از احوال اجداد آن حکام عالی نژاد**
بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک نامدار بسلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و مؤید این مقال آنکه [illegible]
قاضی و شیخ در مدح ملک فخر الدین گفته که **شعر** قاعده دو سنجری ؛ واسطه ملک سکندر ثانی ؛ و دو سنجر ز تو خواهد [illegible]
ملک سکندر بتو دارد امید ؛ و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک معز الدین حسین کرت گوید که **بیت** ابو الفتح سلطان سلاطین [illegible]
[illegible] فخر آل کرت بن سنجر ؛ و ملک شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت است دخترزاده ملک رکن الدین بود و نسب ملک رکن الدین
بعز الدین عمر مرغنی می پیوست و عز الدین عمر از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد بن سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و
او بمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنه هرات علم
[illegible] در اوان حکومت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات بنیاد نهاده و بدست دریا عطا ابواب لطف و مرحمت بر روی
روزگار علما و فضلا بگشاد و از جمله اهل فضل و ارباب [illegible] مولانا شهاب الدین عبدالله [illegible] با عز الدین عمر همدم
بوده و نوبتی در مدح او قصیده نظم فرموده که بیت اول آن **اینست** ایام شد مساعد و امید شد قوی ؛ در عهد عز الدین عمر آن شاه مرغنی ؛

فرخنده خسروی که زکلک سخای او ؛ داد و دهش دیده حاجات روشنی ؛ خورشید با شرف و گردون باعلو ؛ با جاه او محقر و با قدر او دنی ؛ از نعمت [illegible]
[illegible] صفت تواضع و علم و فروتنی ؛ [illegible] شب و روز سخا [illegible] ؛ داد و راست رسم حاتمی و بزم بهمنی ؛ و در آن وقت که عز الدین عمر بر حکومت دار
السلطنه هرات رقم اختصاص کشیده کوتوال قلعه خیسار را ببرادر خود تاج الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد
حکومت خیسار و بعضی از بلاد غور بملک رکن الدین مرغنی تعلق گرفت **ملک رکن الدین** که جد مادری ملک شمس الدین محمد کرت است چون
آثار اقبال در ناصیه حال آن نبیره دولتمند مشاهده فرمود همت بر تربیت او مقصور گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور
فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق ممتاز گشت و چون ملک رکن الدین در وقت تسلط چنگیز خان بر ولایات
ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده نسبت بایلچیان آن پادشاه گیتی ستان خدمات پسندیده بجای آورد و چنگیز خان یرلیغ فرستاده
حکومت خیسار و غور و توابع را بوی مسلم داشت و ملک هرگاه باردوی سلاطین چنگیز خانی میرفت ملک شمس الدین محمد را همراه میبرد
و ملک شمس الدین باستطاعت فهم و قوت رای [illegible] نزد امرا و ارکان دولت چنگیز خانی اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین
در شهور سنه ثلث و اربعین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ملک شمس الدین محمد بعد از فوت جد بزرگوار در دیار غور [illegible] و
سایر بلاد جهان و توابع و مضافات روی نموده در زمان سلطنت منکو قاآن بترکستان رفت و در یکی از معارک که قاآن را با مخالفان دست داد
آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید و ملحوظ عین عنایت پادشاه گردیده امارت ملک هرات و غور و غرجستان و اسفزار و فراه
و سیستان بوی مفوض گشته ملک [illegible] مراجعت نمود و در باب عمارت و زراعت و معموری شهر و ولایت اهتمام فرمود و از اولاد
ابوبکر کرت هشت نفر در دار السلطنه هرات حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکو قاآن تا محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین
و سبعمائه که امیر تیمور گورکان آن بلاد را مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت است و آخر
ایشان ملک غیاث الدین پیر علی ولد ملک معز الدین حسین **ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت** چون ملک شمس
الدین محمد [illegible] و مقتضی المرام از اردوی منکو قاآن بخراسان بازگشت بلده هرات را مرکز دولت ساخت و ملک غرجستان سیف الدین
و حاکم سیستان نصیر الدین را که با وی در مقام وفاق زندگانی نمیفرمودند بدست آورده بکشت و قلعه بکر را که در غایت حصانت و متانت بود
فتح فرموده و بعد از فوت منکو قاآن باردوی اباقا خان شتافته در معرکه برکه خان بنوعی لوازم جلادت و مردانگی بتقدیم رسانید که اباقا خان
او را منظور نظر عاطفت گردانید و بتشریفات فاخره و طبل و علم عنایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک بمقر عز خود خرامیده بحکومت
مشغول گردید و در شهور سنه [illegible] که براق خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان درآمد ملک شمس الدین محمد طوعا او کرها بملازمت شاهزاده
رفت و بسیورغامیشی و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسندیده نموده بعد از روزی چند عنان بجانب قلعه خیسار تافت و چون
براق از دست [illegible] لشکر آذربایجان [illegible] منهزم گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض اباقا خان رسانیدند که اگر هرات آبادان نبودی
ملک شمس الدین محمد براق را اطاعت ننمودی و لشکر جغتای در آن ولایت این قدر اقامت نفرمودی بنابران اباقا خان قصد تخریب
هرات کرده شاهزاده تبشین اغلی و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را ازین مقام گذرانیدند و بعرض رسانیدند که خراب
[illegible] ملک شمس الدین محمد را بچنگ آوریم بعد از آن [illegible] جمعی از امرا و [illegible]
بمحافظت هرات بازداشت و رایت مراجعت بجانب آذربایجان برافراخت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملک شمس الدین محمد در
قلم آورده و آن نوشته را مصدر باین قطعه کرد **قطعه** فروغ ملک ملک شمس الدین محمد کرت ؛ تویی که هم ملک سر بسر همه جایی ؛
[illegible] ؛ بچشم من که در هر دو کون [illegible] ؛ غبار موکب تو است [illegible] ؛ ز رای روشن باریک بین [illegible]
[illegible] این شوق نامه برخوانی ؛ ز باد پای [illegible] آتش [illegible] ؛ بآب عزم غبار [illegible] ؛ [illegible] ضعیف
اگر تو هیچ [illegible] قدم ز نجا [illegible] ؛ چو فتنه [illegible] ؛ و چون این نامه بملک شمس الدین محمد
رسید در جواب صحیفه نوشت که بعضی از ابیات آن اینست [illegible]
وزیر صاحب اعظم [illegible] اصل اکرم مبارک روی مبارک قدم شمس الحق و الدین [illegible]
[illegible] ؛ **رباعی**
[illegible]
نیز قلمی کرده که **رباعی** آن به که خردمند [illegible] ؛ [illegible]

ودر شهور سنه اربع وسبعین وستمائه اباقا خان نوبت دیگر منشور ایالت هراة نزد ملک شمس الدین محمد فرستاده و استمالت نامه نیز ارسال
داشته و در اینجا سوگندی یاد کرده که هرگز گزندی بوی نخواهم رسانید بنابران ملک شمس الدین محمد از قلعه خیسار بیرون آمده بهراة شتافت و بعد
از چندگاه بسبب استدعای امرا و ارکان دولت اباقا خان خاطر بملازمت پادشاه قرار داده از هراة باصفهان رفت و از آنجا در مصاحبت
خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان بآذربیجان خرامید اما منظور نظر التفات اباقا خان نشد و پادشاه او را در تبریز نگاه داشته پسر و
برادرش را بجانب دربند شروان فرستاد و ملک در تبریز میان خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنه ۶۷۶ بسبب
شربت مسموم رخت بملک عقبی کشید و بعضی از مورخان گفته اند که زهر در هندوانه تعبیه کرده در حمام بملک شمس الدین داده بود
از جمله فضلا **مولانا وجیه الدین نسفی** با ملک شمس الدین محمد معاصر بود و در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نموده **قطعه** بشش صد و هفتاد و شش
تفت ز صحن دوران بو تجربت چال : بنام صفدر ایرانیان محمد کرت : بره آمد آیه و الشمس کورت در حال **ذکر ملک رکن الدین بن ملک
شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین** ملک رکن الدین بعد از رحلت پدر چند از طبقی در اردوی اباقا خان بسر می برد و در
اثنا نشین اقل بود ... ان بلده هراة اطلاع یافت شمه ای از آن معنی بعرض برادر رسانید و چندان سعی نمود که اباقا خان در شهور سنه سبع
وسبعین وستمائه ملک رکن الدین را منظور نظر شفقت گردانیده و با طبل و علم بجانب دار السلطنه هراة فرستاد و فرمان داد که او را
ملقب به ... کرداند بنابران بعد از آن مردمان ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند و ملک شمس الدین کهین با ملک زنانی
آن بلده فاخره را معمور و مزروع ساخت و در شهور سنه تسع وسبعین وستمائه بولایت غورستان شتافت و حصون و قلاع آن دیار را بجوقه الاق
اعتنای سپرده چند ماه در قلعه خیسار ساکن گشت و رعیت را بزراعت و عمارت ترغیب کرده و در شهور سنه ۶۸۰ لشکر نکودار کشیده آن
مملکت را مستوی گردانیده وسالها و خانها بدار الملک خویش یادگر دید و چون اباقا خان وفات یافت ملک شمس الدین بنا بر اقتضای روزگار
پسر خود ملک علاء الدین را در هراة بحکومت باز داشته بقلعه خیسار رفت و در زمان ارغون خان هندو نویان یکی از معتبران گشته پناه بملک
شمس الدین برده و ملک او را گرفته نزد ارغون خان روان ساخت و اگرچه پادشاه را این خدمت موافق مزاج افتاد و جهت ملک خلعت
و طبل و علم فرستاد اما امرا زبان بخبث و سعایت کشاده گفتند که ... راجح آن باشد که امیری را متعین گردانیده ارسال دارد و چون
این حدیث بملک شمس الدین رسید بر خاطر قرار داد که مدت العمر از قلعه خیسار پای بیرون ننهد و هماینجا روزگار میگذرانید تا در سنه ۷۰۵
متوجه جهان جاوید گردید از جمله فضلا **مولانا حکیم الدین خوربی** با ملک شمس الدین کهین معاصر بود و در تاریخ وفاتش این
قطعه نظم نمود **قطعه** روز پنجشنبه از صفر ره وه : سال هجرت رسیده هفتصد و پنج : شمس الدین کرت خسرو آفاق : شد بعز و ... این سرای سپنج
ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین از ریعان اوان صبی و عنفوان جوانی ملک فخر الدین بهنر و کاردانی موصوف بود
و بشجاعت و بیداری معروف و در انشاء و ابداع نظم و نثر از ابنای ملوک سمت امتیاز داشت و پدر او در اوائل عطوفت کرامت
همت بر تربیتش میگماشت اما در اوقات که ملک شمس الدین در قلعه خیسار پای در دامن انزوا کشیده بود ملک فخر الدین بر ترک ادب
جسارت نمود و چون از پسر آزرده خاطر گشته او را حبس فرمود و ملک با طایفه از خواص مدت هفت سال در حبس مانده در شهور
سنه ثلاث وتسعین وستمائه رخصت یافت و بند خود را در هم شکسته بقلعه بالا رفت و متحصن شد و هر چند ملک شمس الدین قاصدان
و استمالت نامها فرستاده او را پایان طلبید بر قول پدر اعتماد نکرد و امیر نوروز که در آن زمان چون دولت غازان خان راتق فاتق امور
ممالک ایران بود ایلچیان پیش امیر شمس الدین کهین ارسال داشته زبان بشفاعت ملکزاده بگشاد و نوشت که او را بدین جانب باید
فرستاد ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز نوشت که از ناصیه حال فرزندم فخر الدین چنین تفرس میشاید که او را
قابلیت ملازمت آنجناب است و نه صلاحیت مصاحبت اینجانب امید آنکه از سر معاتبتش درگذرند و او را هم برین حال بگذارند و امیر نوروز
کرت دیگر قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین فخر الدین را بعهد و پیمان از جانب خود ایمن گردانید
تا از قلعه پایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید و چون بصحبت آن امیر دولت خواه بانواع اعزاز معزز گشته امیر نوروز برادر
زاده خود را با وی در سلک ازدواج کشیده و کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانیده او را با طبل و علم و منشور حکومت دار السلطنه
هراة روان گردانید و ملک فخر الدین بعظمت هر چه تمامتر بآن بلده فاخره در آمده باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در عمل انصاف
کوشیده آن مملکت را آبادان و معمور ساخت اما چنانچه در جزو اول ازین مجلد مذکور شد در سنه تسع و تسعین وستمائه که امیر نوروز

ازغازان خان

از غازان خان گریخته پناه بوی برد حقوق تربیت آن امیر عادل را نابود انگاشته او را بقتلغشاه نوئین سپرد تا بقتل آورد و لشکر
کشیدن دانشمند بهادر در زمان اولجایتو سلطان بدار السلطنه هراة و کشته شدن او در قلعه اختیار الدین بشمشیر غدر جمال الدین
محمد سام در زمان ملک فخر الدین روی نمود و هم دران ایام فی شهور سنه ۷۰۶ ملک فخر الدین در حصار خیسار بجام آفت توجه فرمود قلعه
اختیار الدین و خانقاهی که در دار السلطنه هراة ببازار ملک واقع است از جمله بناهای ملک فخر الدین است و ربیعی شاعر باوی معاصر
بود و کرت نامه را بنام نامی او نظم نمود **گفتار در بیان وصول دانشمند بهادر بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی از حوادث
آن بلده جنت صفات** چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان سبق ذکر یافت در زمان آن پادشاه عالیشان جماعت نکودریان
از ممالک عراق و آذربایجان بخراسان گریخته پناه بملک فخر الدین کرت بردند و اولجایتو سلطان بنا بر فرمان برادر جهت طلب آن
طایفه لشکر بهرات کشیده میان او و ملک محاربات دست داد بالآخره بر مبلغ صد هزار دینار کبکی صلح اتفاق افتاد و چون غازان
خان از جهان گذران بجهان جاویدان انتقال فرموده سلطان محمد خدابنده بجای برادر بر مسند خانیت متمکن شد ملک فخر الدین
پای در دامان استغنا کشیده باردو نرفت و بلوازم تهنیت نپرداخت بنابران الجایتو سلطان دانشمند بهادر را با ده هزار سوار
خونخوار بجانب هراة روان ساخت که ملک فخر الدین و نکودریان را بلطف یا بعنف بدرگاه عالمپناه رساند و چون دانشمند بحوالی هرات
در آمد و همراه او ملک فخر الدین بجمیع فیصل نیابت بحکام فراه و اوق و قلعه کاه و اسفزار و سایر ولایات نزدیک را طلبیده بنظام شهر
شتافت و مولانا وجیه الدین نسفی که منصب قضاء بلده هراة تعلق بوی میداشت و قبل از رسیدن امیر دانشمند بخراسان
جهت مهمی بخارا رفته بود و در ان مدت به سبیل اختیار یا اضطرار بدانشمند بهادر پیوسته درین ایام از غایت دیانت بعرض رسانید
که هرات را آسان میتوان گرفت شهر و خطه به استحکام آنرا چنان مضبوط ساخته که هیچکس تسخیر نتواند برد و بتعلیم قاضی دانشمند
بهادر سواران بسیار بر طرق گماشت و چون محصول گندم تمام شده بود و نرسیده قحطی عظیم روی نمود و بعد از آنکه ده روز
از جانبین بحرب و ستیز و جدال پرداختند بواسطه شیخ قطب الدین چشتی میان امیر دانشمند و ملک فخر الدین بساط مصالحه تمهید یافت
بر موجب آنکه ملک فخر الدین بقلعه اشکلچه که آنرا امان کوه نیز میگفتند رود تا مغولان در اثنای راه متعرض بملک نتوانند رسانید
اداء مال دانشمند بهادر لاغری باوی همراه نمایند و طغای ببلده فاخره هراة در آیند و چون ملک بحصار رسید لاغری را باز فرستاد
انگاه طغای با معدودی چند بشهر در آمد و ملک فخر الدین قلعه اختیار الدین را بجمال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود
و بصفت شجاعت و تهور اتصاف داشت سپرده و در محافظت آن حصار و نگاهداشتن خان اختیاط و حفظ فرموده و شمشیر
خاصه خویش بوی داده گفت هر کس از ساکنان قلعه و شهر از فرمان تو گردن پیچد سرش باین تیغ بینداز و جمال الدین محمد زمین
خدمت ببوسید و گفت بقدر مقدور لوازم جانسپاری بتقدیم خواهم رسانید و ملک هزار جوشن و تیغ و کمان بر سپاهیان قلعه بخش کرده
با دویست و پنجاه سوار بنهار و امیرزاده لاغری که همچنین همراه داشت روی بامان کوه آورد و چون تخلق از شب بگذشت طغای در
آمده روز دیگر لاغری را قرین انعام و اکرام بازگردانید و بدانشمند پیغام فرمود که ما بعهد خویش وفا کردیم باید که آن جانب نیز از
مقتضای پیمان تجاوز جایز ندارند و چون لاغری به پیوست امیر دانشمند عازم شهر گشته فرمود تا نای زرین در دمیدند و کوس
فرو کوفتند و رایات اژدها پیکر برافراختند و بجزو موفور از کده پستان سوار شده روی بشهر آورد و بعد از وصول از شکوه
حال بهد و رفعت فصیل در تعجب افتاده و تخریب سور فرمان فرمود و روز دیگر کسی نزد محمد سام فرستاده پیغام داد که بملازمت مبادرت
نمای و از فرموده تجاوز جایز مدار محمد سام در برابر کلمات خشونت آمیز بر زبان راند و امیر دانشمند قصد کرد که بیحرمت قلعه پردازد
اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را با طوطک بلاتند نزد ملک فخر الدین بامان کوه روانه
ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنان داعیه داریم که فرزند لاغری را باردو فرستیم تا عرضه دارد که ملک اطاعت
فرمان واجب الاذعان نموده بلده هراة را بدیوان عالی بازگذاشت و از آن می اندیشم که پادشاه پرسد که ملک قلعه اختیار الدین
را تسلیم کرد و این سخن را لاغری جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان مینماید که ملک رقعه بمحمد سام نویسد که بمحافظت قلعه را بعد
... آنکه آن مقام را تنگ رها کرده بیرون آیم و پادشاه عرضه داشت کنم که ملک شهر و قلعه را بخدام درگاه عالمپناه سپرده و چون
این معنی بر رای انور سلطانی واضح گردد البته یرلیغ جهانگشای نفاذ یافته بار دیگر حکومت تعلق بملک خواهد گرفت و جناب شیخ

الاسلامی و طوطک چو این ملتمس را بعرض ملک فخر الدین رسانید آنجناب بغایت برنجید و گفت من مید انستم که این مغول بدکیش بعهد خویش
وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین چشتی زبان بنصیحت کشاده و طوطک بلا مبالغه نموده با آخر ملک فخر الدین رقعه بمحمد سام نوشت
مضمون آنکه پدرم امیر دانشمند بتماشای حصار خواهد آمد باید که در استرضای خاطرش سعی نماید و این نوشته را خواجه قطب
الدین بجمال الدین محمد سام رسانید محمد سام گفت بموجب فرموده ولی نعمت عمل خواهم نمود و بعضی از مورخان گفته اند که ملک
فخر الدین رقعه دیگر بمحمد سام فرستاده او را برعایت لوازم و محافظت حصار امر کرده بود القصه چون خبر اطاعت محمد سام بامیر
دانشمند رسید عزم قلعه نموده در خفیه با اولاد و خویش طغای و لاغری گفت که در حصار مترصد من باشید و هرگاه که کمان خود را از ترکش
طلب دارم محمد سام و اتباع او را بگیرید آنگاه هندوی منجم را طلبیده گفت رملی بکش و ببین که صلاح ما در رفتن قلعه هست یا نه و هندو رمل
کشیده و بعرض رسانید که اولی آنست که امیر بقلعه تشریف نبرند زیرا که از اشکالی که متعلق بدولت امیر بود خوب نمی آید و دانشمند
بهادر از شنیدن این سخن اندیشه مند گشت و با آخر بنا بر اغوا مولانا وجیه الدین نسفی متوجه حصار اختیار الدین شده گفت پسر
خود لاغری را با بیست کس بدانجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده را استقبال نموده درهرگاه ملک فخر الدین فرود آورده مجلسی
در غایت آراستگی ترتیب داده کاسه داشت و همچنین یک دو دو از متعلقان دانشمند بهادر بقلعه در می آمدند تا عدد ایشان هشتاد
رسید آنگاه جناب امارت پناه با صد و هشتاد کس که چهره ارزیه جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دویده لوازم زمین
بوس بجای آورد امیر دانشمند گفت که ای تازیک بوالفضول تو بکدام استطاعت از اطاعت من تقاعد نمودی و با این چند روستائی
مجهول درین قلعه متحصن گشته خود را در سلک ملازمان الجایتو سلطان منخرط کردانیدی اگر خواهی عفر (؟) یابم تا مین (؟) حضرت از تن جدا کنم
و این قلعه را با خاک راه یکسان سازم محمد سام گفت بر ضمیر انور حضرت امیر مخفی نخواهد بود که خدمتکاران شایسته آنست که با وامر و نواهی
مخدوم خود قیام نماید و چاکر ان شکسته و در ایمان خیانت نشود و سبب تاخیر در احراز شرف پای بوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود
که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و ملازمت هیچ آفریده ننمایم عذر محمد سام مقبول افتاده دانشمند او را پیش طلبیده و در آغوش
کشیده گفت ترا عزیز نمی قبول کردم و جرأت و جسارت ترا عفو و اغماض مقابل گردانیدم و همین ان سوار تا صحن حصار براند و چون
فرود آمد پای بر زد بان نهاد تاج الدین یلدز که یکی از سرهنگان غور بود پیش رسیده دست او را ببوسید دانشمند گفت پیش رو
و ما را دلیل باش تا بیارگاه ملک فخر الدین رسیم یلدز گفت راه نزدیکست و تاریک نیست امیر دانشمند بخندید و روان شد و چون یلدز بنزدیک
کریبانش گرفته چستی دیگر گرزی بر سرش زد و ابوبکر سدید که در سلک خواص ملک فخر الدین انتظام داشت از جانب بالا در رسیده
شمشیری بر کردن دانشمند زد چنانچه در صحن قلعه افتاد و اتباع امیر دانشمند چون حال برین منوال دیدند با تیغ برهنه خواستند که از حصار بیرون
روند ابواب قلعه و طرق نجات مسدود یافتند و تیغ یمانی غوریان آغاز سرافشانی کرده آن مقدار از مغولان کشتند که صحن حصار از خون ایشان
متموج آمد و جمال الدین محمد سام و نوکران او چندان غنیمت گرفتند که عشر عشیر آن بخیال ایشان نگذشته بود و آشوب تمام در شهر افتاد
و جمال الدین محمد سام با مشهوران غور از قلعه بیرون تاختند و تیغ انتقام آخته از چاشت تا نماز پیشین لبق و غارت خیل مغول پرداختند
بعد از ان حسام خونریز در نیام کرده روی باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه آوردند و حکام ولایات خراسان و لشکریان الجایتو
سلطان هرکس از تیغ غوریان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب یورت خویش تافت یکی از افاضل در تاریخ آن واقعه
گوید نظم بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هرات ❊ بحکم ایزد که وکاربی مانند ❊ زدست بد قضا از کف محمد سام ❊ کشید جام شهادت امیر دانشمند
و چون خبر این واقعه بسمع ملک فخر الدین رسید بعجب نام بر کار محمد سام انکار نموده زبان ملامت و سرزنش بکشاد و ضمن هیچ و سرود
شده مکتوبی بمحمد سام نوشت مضمون آنکه باید کرد این جسارت از تو صادر گشت تا حالا آنچه مقدور بود بوقوع انجامید باید که در محافظت شهر
و قلعه از خود تقصیر راضی نشوی و ظهور این فتنه را بمن حواله نکنی و از مبارزان امان کوه صد کس مسلح مکمل بهرات فرستاده و ایشان را
بتابعت و فرمان برداری محمد سام وصیت کرد و چون این اخبار بعرض الجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته
حکم فرمود که بوجای ولد دانشمند با لشکری افزون از چون و چند بهرات رفته از قاتلان پدر انتقام کشد و زمام ایالت ولایات
خراسان بقبضه امیر یساول داد و بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوغان با بقیه سپاه دانشمند
بهادر بوی پیوست و بوجای ایلچی با مان کوه ارسال داشته بملک فخر الدین پیغام داد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر ما را

بجز موده و کشته اند اعلام خاص و الانام بر مردم هرات نیست که قاتلان ایشان را بمن سپارند ملک فخر الدین سوگند ان بزبان آورد
که من محمد سام و هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند امر نکرده بودم و مردم هرات قادر نیستند که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را
بامیرزاده تسلیم کنند چه مقدار ده هزار مرد جرار در مطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر سرهنگان درین قضیه با او شریک و سهیم چون این
جواب بوجای رسید در خشم رفته خاطر بر محاصره و محاربه قرار داده در غره شعبان سبع و سبعمایه با سی هزار کس از لشکر
عراق و آذربایجان و خراسان بظاهر هرات در برابر برج خاکبر فرود آمد چون این خبر انتشار یافت صف کشیده بایستادند و از
شهر هرات هزار و هفتصد مرد مانند شیران آشفته بیرون تاخته مرد و فریق در هم افتادند و داد قتال و جدال دادند و تا سه
روز بین الجانبین آتش حرب اشتعال می یافت و بسیاری از مردم بوجای کشته شدند و بنابر آن از در شهر برخاسته در پل
مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلده را چنان مضبوط ساخت که هیچکس یکبار بشهر نمیتوانست برد و در خلال این
احوال ملک فخر الدین مریض شده درگذشت و این خبر بوجای رسیده مسرور گشت و بار دیگر نظام شهر خرامیده آغاز جنگ
و محاربه نمود و در ان ایام پهلوان یار احمد که چون تربیت ملک فخر الدین از مرتبه کشتی گیری بدرجه جانداری ترقی کرده بود
و قرب دویست نوکر داشت با محمود شاه و چکسی تیره که متفق شده اندیشه که خنجر غدر کشیده روز غره محمد سام را بشام اجل
رسانند و قبل از انکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد یکی تیر که از ان اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال را با محمد سام در میان
نهاد و محمد سام یار احمد و محمود شاه را گرفته بجهار سو فرستاد تا گردن زدند و قرب دویست کس از نوکران و متعلقان
خود را از باره انگنده به بوجای پیوستند القصه چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نموده
قرب صد هزار کس از فقدان نان جان دادند و در شوارع افتادند و افغان و شیون مرد و زن بلند شد و نفیر صغیر و کبیر باوج
فلک اثیر رسید و در روز جمعه طایفه از سرهنگان در مسجد جامع تحت منبر پایان برآمده گفتند ای محمد سام از جبار شدید
الانتقام بترس و بر عجزه و رعایا ترحم فرموده دروازه بگشای لاجرم محمد سام طالب مصالحه گشته بنده از پای ملک
قطب الدین توکلی که در وقت قتل دانشمند بهادر او را دستگیر کرده بود بر داشته نزد بوجای فرستاد تا تمهید بساط
عهد و پیمان اقدام نماید و ملک قطب الدین پیش بوجای رفته دران باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود
که عنقریب امیر یساول بجهه ورود هرات میرسد و میخواست که قبل از وصول او فتح میسر گردد بصلح راضی شد و دران باب
عهد نامه نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمد سام با دویست کس از خواص بقلعه رفته شهر را بگذاشت و روز یکشنبه
بیست و یکم ذوالحجه سنه مذکور سپاه لشکر بوجای بهرات در آمده دست تخریب برج و باره برآوردند و خلایق را از شهر
بیرون کرده گفتند که در کار رو بار اقامت نمایند و محمد سام روز دیگر با ده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش
کشیده گفت از سر انتقام درگذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار یکشب با تا جمعی از نوکران
با آنجا روند و محمد سام پسر قبول جنبانیده بوجای او را خلعتی فاخر پوشانیده و رخصت انصراف ارزانی داشت و محمد سام
تا نماز شام بقلعه رفت روز دیگر شاه اسمعیل با ده کس از سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافت و بطریقه محمد سام بازگشت
و روز سیم تاج الدین یلدز بپارگاه او شتافت و بزرگترین اعزاز و احترام بازگردید و برین قیاس تا سیزده روز
سرهنگان یکان یکان پیش بوجای میرفتند و اسب و خلعت گرفته باز می گشتند مقارن این حال امیر یساول که بحکم
الجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هرات نزول نموده ایلچی نزد محمد سام فرستاد که بی دغدغه
بدین جانب توجه نمای تا تربیت یافته از شر بوجای امان یابی و محمد سام بر وی اعتماد نموده با جمیع سرهنگان حصار پیش او رفت
و امیر یساول تمامی آن جماعت را گرفته به بوجای سپرد و گفت حکم الجایتو سلطان چنان است که غوریان پدر تو را کشته
از جلکای هرات بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدز و سلطان لقمان را با بیست نفر از مبارزان غور در سر پل مالان گردن
زده محمد سام را با بندگران بجانب اردوی الجایتو سلطان روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ فرموده و امیر یساول
این خبر شنوده جمعی فرستاد تا محمد سام را باز گردانیدند و او را مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب
بازگشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن مغرور گرفته را بقتل آورد و امیر یساول بهرات در آمده مردم را بعمارت

و زراعت ترغیب فرموده آنچه می بود تا زمانی که اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین را بحکومت آن بلده تعیین نمود ذکر صدر الدین خطیب که
شاعری بود لبیب مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص میکرد در قصبهٔ پوشنج بامر خطابت اشتغال مینمود و بواسطهٔ جودت طبع
وحدت ذهن در سلک ندمای خواص ملک فخر الدین کرت انتظام یافته بود بنا بر اشارت ملک کرت نامه بر وزن شاهنامه در ذکر ملوک کرت
جنگ نظم در آورد و در ان مدت که باتمام آن کتاب مشغول میکرد ملک نسبت با او ابواب انعام و احسان مفتوح داشت و هر ماه هزار
درم زر نقد از خزانه باو میداد اما ربیعی بغایت عیاش و بو الفضول و معربد بود و هرچه بدستش می افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود
و مزاحم اوقات ملک شده دیگر چیزی می طلبید حال آنکه ملک فخر الدین ورق الخیال میخورد و ربیعی همواره بادهٔ صاف میل میکرد و بنا بر منافات
مشرب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته خدمتش را رخصت بقهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین پیش گرفت
و در ان اثنا روزی در مجلس شاه علی زبان بغیبت ملک فخر الدین بگشاد و بدین جهت شاه علی از وی رنجیده و دویست دینار بوی داد
گفت ازین ولایت بیرون رو که وصف صحبت ما نتوانی بود و بعضی از نواب شاه علی با وی گفتند که از کمال خردمندی ملک بعید می نماید که
همچنین شاعری را که در عراق و خراسان نظیر ندارد بی سببی از درگاه میراند شاه علی جواب داد که هرچند ربیعی خوشنشین لطیف طبع موزون
است اما بیوفاست و حق ناشناس چه بعد از ده سال که مشغول انعام و اکرام ملک فخر الدین بود و بدینجا آمد غیبتش مینماید و هیچ شک نیست
که هرگاه از ما برنجد جای دیگر رفته زبان بخبائث ما بگشاید بیت هر عیب که آن پیش تو آورد و شمرد · بیقین عیب تو پیش دگری خواهد برد
القصه ربیعی از قهستان بنیشابور رفت و از انجا عزیمت عراق کرد و ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافت اندیشید که چون ربیعی
بعراق رسید در مجلس ارکان دولت اولجایتو سلطان او را غیبت نماید بنا بر ان مکتوب بربیعی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعدهای
جمیل فرمود و ربیعی از مطالعهٔ آن نامه سپر درکشت ... رعایت حزم عزم جزم نکرد که بهراة رود و عریضهٔ مصدر که ... اول
دل آموزش اینست نظم سلامی که بر قصر ادراک او · نیکند فکرت کند کان · در آن شهریار جهان کز علو · بود صد سپهر است و چو صد اردوان
نزد ملک فرستاد و پیغام داد که اگر جواب عرضه داشت بخط ملک وصول یابد بجانب هرات می شتابم و الا فلا و چون نوشتهٔ ربیعی به
ملک فخر الدین رسید فی الحال سطری چند بقلم در آورد مبنی بر آنکه قصد جان او نکند و دیگر ... ربیعی بعد از مطالعهٔ آن نوازش
نامه مستظهر و مطمئن خاطر بهرات رفت و ملک او را پیشتر گرم کرده در ندما انتظام داد اما طالب ... می بود که بار حیاتش را از صرصر
بیداد بجزان ممات رساند در ان اثنا شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی بی معنی
بگشاد و هریک از حریفان او نیز آغاز خود ستائی کردند مثنوی یکی گفت من چون شیر افگنم · به یک حمله کوه از زمین برکنم
دگر گفت چون من خروشش آورم · زمین و زمان را بجوشش آورم · دگر گفت خورشید رای منست · سر آسمان زیر پای منست · دگر گفت از رستم کابلی
که چند زکند آوران پردلی · و خطیب لاف بسیار زده آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روزگار ولایتی ضبط کنم و خلق را
مطیع فرمان گردانم و حاضران با ربیعی بیعت کرده و هریک از ایشان نامی نهاده و شهسوار اعظم و سام و بیژن و پهلوان ...
زن معین تیغ کش از جملهٔ اسامیست که در ان شب بر ان مردم اطلاق نمود روز دیگر یکی از شاگردان ربیعی که از وی رنجیده بود
نزد ملک فخر الدین رفته کیفیت واقعه بتفصیل باز گفت و ملک متغیر گشته تاج الدین یلدز و لقمان را بگرفتن فضولان مامور کرد تا
و ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون ملک فخر الدین بپرسیدن دعوی ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که گفت
از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت انگاه ملک اشارت کرد که بعضی از ان قوم را پوست کندند و قومی را گوش و بینی
بریدند و ربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند و او در ان حبس قصیده در مدح ملک گفت که مترتب این دو بیت بود شعر
تو ماه کبیری که این یوم یتیم الروح است · در آینده میان من و تو خصم و حکم · در پناه تو گریزیم بتو به از اکثم · کو شاد است آنروز بگیریم بحکم
و ملک آن ابیات را مطالعه نمود و هیچ جواب نداد و ایضاً چند بیت مثنوی در وصف و شکایت حال خویش نظم آورده ارسال
داشت و بران نیز فایده مترتب نگشت و مدت حیات ربیعی در محبس بپایان رسید و هیچ آفریده بر کیفیت آن مطلع نگشت
ذکر ملک غیاث الدین بن ملک شمس الدین کهین در ان اوان که دانشمند بهادر بولایت خراسان در آمد متوجه دار السلطنه
هراة بود ملک غیاث الدین بنا بر آزاری که از برادران در خاطر داشت باردوی اولجایتو سلطان شتافت و منظور نظر عنایت
شد و در وقتی که خبر قتل محمدی سام و سایر قتلهٔ امیر دانشمند بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان حکومت

هرات و

هرات و اسفزار و فراه و غور و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با خیل و علم و خیل و حشم فی شهور سنه سبع و سبعمایة
بدار السلطنه هراة شتافته پرتو انوار عدالتش بر وجنات احوال رعایا تافت و ایالت ملک بر خاطر امرای خراسان گران آمده عرضه داشتی
بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و او را بمخالفت و عصیان متهم داشتند بنا بر ان اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین را طلب فرمود و او
باردو رفت چند سال رخصت مراجعت نیافت و در سنه خمس عشر و سبعمایه مرخص گشته بهرات معاودت نمود و در ترویج شریعت غرا
کوشیده و تعمیر جامع خیر امر فرموده و در شهور سنه عشرین و سبعمایه قلعه ... را بافزار فتح کرد و در ان اوقات حصار ... را نیز تحت
تصرف در آورد و در سنه احدی و عشرین با دولت مرد جلادت آئین بمکهٔ شریفه و طیبهٔ طیبه زادهما الله تعظیما و تکریما رفته بگزاردن
حج اسلام و طواف روضهٔ مکرمهٔ خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و در رمضان عافیت بمستقر دولت مراجعت
فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعمایه چنانچه در ذکر سلطان ابوسعید بهادر خان سبق ذکر یافت امیر چوپان پناه بملک غیاث الدین
گرفت برده از دست غدر و بیوفائی ملک بشربت شهادت چشید و در سنه ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابوسعید
شتافت بنا بر کمال اختیار و اعتبار بغداد خاتون بنت چوپان قربان چون اتفاق نیافت و بدار السلطنه هراة بازگشت و در سنه
تسع و عشرین و سبعمایه مریض شده در گذشت و ملک غیاث الدین در ایام دولت خود مسجد جامع هراة که فی الحقیقه جامع خیرات
و برکات است و روی بویرانی آورده بود تجدید عمارت فرمود بنا بر ان در ان عقد متبرک پهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون
شد و ایضا در سنه ... غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کرد و تربیت آن پادشاه دادگر حضرت از جملهٔ مشایخ عظام و فضلای کرام
قدوة السادات والنقبا امیر حسینی قدس سره معاصر ملک غیاث الدین بود و نام آن جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین
است و امیر حسینی در اصل از کزیو بود و در علوم ظاهری و باطنی تبحر داشت و در نفحات مسطور است که سبب توبهٔ امیر حسینی آن شد که
روزی بشکار بیرون رفت و با هوی رسیده خواست که تیری بروی زند آهو بسخن در آمده گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای
تعالی ترا برای معرفت خود آفریده است نه بجهت شکار بنا بر ان آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و تجرید شده با جماعتی
از جوالقیان بملتان رفت شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین زکریا آن طایفه را ضیافت
کرد و آن شب رسول عربی را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که گفت فرزند مرا از میان آن جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن و روز
دیگر شیخ رکن الدین از ایشان پرسید که درمیان شما سید کیست اشارت با میر حسینی کردند و شیخ رکن الدین آن جناب را
از ایشان جدا ساخت تربیت فرمود تا بدرجات عالیه رسید پس بجانب هراة روان گردانید و چون امیر حسینی در ان
بلدهٔ فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از هرویان مرید و معتقدش شدند و آن جناب را مصنفات منظوم
و منثور مشهور است کنز الرموز و زاد المسافرین از جملهٔ منظومات اوست و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم
از جملهٔ منثورات او و امیر حسینی در شانزدهم شوال سال هفتصد و هژده در گذشت و در مصرخ هراة در بیرون گنبد عبد الله بن معاویه
بن عبد الله بن جعفر طیار رضه مدفون گشت ذکر ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین ملک شمس
الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هراة بر مسند ایالت نشست و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس
او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جلال الدین بن جمال بهدادنی در ان باب این قطعه نظم نمود قطعه اعاد الله شمس الدین کرت زمانا
و اجری فی بحر المرادات فلکه · و من عجب تاریخ مبدا ملکه · یوافق قول الناس خلد ملکه · و ملک شمس الدین بر ادمان شراب
شغف تمام داشت چنانچه در مدت ده ماه که زمان حکومتش بود ده روز هشیار نبود و وفاتش در شهور سنه ثلثین و سبعمایه روی
نمود ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین ملک حافظ جوان خوش صورت بود و خط خوب می نوشت بعد از فوت برادر خویش
ملک شمس الدین حاکم هراة گشت و در زمان ایالت او غوریان بر ملک استیلا یافتند بی استصواب ملک مهمات را فیصل
میدادند و در شهور سنه اثنی و ثلثین و سبعمایه در مرصار او را بقتل رسانیدند ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین
ملک حسین خلاصهٔ دودمان ملوک هراة و نقاوهٔ سلاطین فرخنده صفات بود و بصفت نصفت و رعیت نوازی موصوف و
بوفور جلادت و سرفرازی معروف بتقویت ارکان شریعت بغایت راغب و مایل و همگی همتش مقصور بر تربیت مشایخ و اهالی
علم بود شعر باعلام دین پروری بر فراخت · باحسان دل خلق را شاد ساخت · بعدلش نبود ای زمان کسی · رعیت نوازی نمودی بسی · و ملک حسین

بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور حافظ ملک موروث گشت و باوجود صغر سن برای پیر و بخت جوان
مزاج جمهوری را که از جادهٔ مستقیم اطاعت انحراف یافته بود بکمال اعتدال باز آورد و در شهور سنهٔ ست و ثلثین و سبعمائه که
سلطان ابوسعید بهادرخان بعالم جاوید انتقال نمود و اختلال باحوال بلاد عراق و خراسان راه یافت اکابر و اعیان بلدان
آوازهٔ عدل و احسان ملک حسین روی بخطهٔ هرات آوردند و ملک همه را در ظل عنایت خویش جای داد و ابواب انعام
و اکرام بر روی ممکنان بگشاد و بعد از آنکه امرای خراسان طغاتیمور خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را
در سرانجام امور و مهام هرات و مصافات مدخل نداد و خطبه بنام خویش خواند اما نسبت بخان در مقام اتحاد آمده دخترش
سلطان خاتون را بحبالهٔ نکاح در آورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سربداران مرقوم کلک بیان گشت در صفر سنهٔ ثلث و
اربعین و سبعمائه با امیر وجیه الدین مسعود سربدار مقابله و مقاتله روی نمود و در آن حرب ظفر و نصرت او را بود و در ایام
دولت آن پادشاه عالیمقام امیر قزغن با سپاه بی قیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشید و چهل روز هراة را محصور
کرده بمصالحه باز گردید و در سنهٔ تسع و خمسین و سبعمائه میان ملک حسین و شلمش بیک و محمد خواجه اپردی قتال دست داد
و در آن جنگ شلمش و محمد خواجه کشته گشت لوای دولت ملک حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنهٔ احدی و سبعین
و سبعمائه بعالم عقبی انتقال نمود مدت سلطنتش سی و نه سال بود خانقاه جدیدی که متصل بمسجد جامع دار السلطنت هراة واقع
است و مدرسهٔ سبز فیروزآباد و خانقاه سلطان و خانقاه خیابان ابنیهٔ ملک حسین است و آن پادشاه غیر در قصبهٔ کاریز که از اعمال
ولایت باخرزست و دیگر ولایات خراسان بقاع خیر بنا فرمود و مسجد جامع هرات نیز مرمت نمود **گفتار در ذکر لشکر کشیدن**
امیر قزغن بجانب دار السلطنت هراة و بیان کیفیت مصالحهٔ او و ملک حسین بعد از وقوع محاربات مستحفظان وقایع و اخبار
و مستخبران حوادث و آثار آورده اند که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سربدار بغایت عجب و پندار بکاخ دماغ
راه داد و بر تیغ چتر سلطنت و تخیس نوبت جسارت نمود و چند کرت لشکر تا حدود اندخود و شبرغان فرستاد امرا ارلات و
اپردی که در آن ولایات اقامت داشتند از جرأت غوریان بجان رسیده علم نهضت بجانب بادغیس برافراشتند و ملک حسین
با سپاهی زرنخواه جهت دفع آن جماعت در حرکت آمده بعد از وصول بقتل مخالفان چندان از ایشان بقتل در آورد که از رؤس
قتیلان دو منار در برابر یکدیگر در کوچهٔ خیابان علم گردانید و چون در آن اوان سرداری الوس جغتای و ایالت بلاد
ماوراء النهر بر امیر قزغن قرار گرفته بود و چون دولت و چین عدالتش مهام خاص و عام آن دیار سمت انتظام پذیرفته
بعضی از مشایخ عظام جام که با ملک حسین عرق خویشی و نسبی داشتند و رفعت لوای عظمتش موافق امزجهٔ ایشان نبود نزد امیر
قزغن رفته از ملک حسین شکایتها کردند و امرا ارلات و اپردی نیز درین باب مبالغه نموده بر زبان آوردند که **شعر**
مگر نیل چنگیزخان بر فتاده • که کس گوهر شاه نارد بیاد • جهان عزه شد غوری بدگهر • که خود خود نیارد کسی در نظر • امیر قزغن فرمود که
تاژیک را چه حد آن باشد که خیال استقلال نماید انشاء الله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش طغیان او را فرو نشانم و از صرصر حملهٔ
مبارزان جرار قصر اقبال او را با خاک یکسان گردانم الکامی هزار دلیر خنجر گذار مجتمع ساخته باتفاق اولجایتو پردی و امیر بیان
سلدوز و امیر شلمش و شاهان بدخشان در سنهٔ اثنی و خمسین و سبعمائه موافق توشقان ئیل بصوب خراسان روان شد
و ملک حسین بعد از تحقیق این خبر با امرا و ارکان دولت مشورت سلوک داشته فرمان داد که از قریهٔ بوی مرغ تا اولنگ
کهدستان دیوار چینه در کشیدند و خنادیق و مداخل شرقی هرات سپه وکر دانیده آلات حرب و ادوات طعن و ضرب از
شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و ده یا نزده هزار پیاده جرار مستعد جنگ و کارزار گشته بایستاد و از آن جانب امیر قزغن
با مردان صف شکن از راه درهٔ باشتان در آمده باولنگ کهدستان نزول فرمود و روز دیگر صف بیان قلی خان و طایفهٔ از سرداران
سوار شده در دامن کارزارگاه بر بالای پشتهٔ بلند بر آمد و سپاه ملک حسین را بنظر احتیاط در آورده گفت این تاژیک شیوهٔ مقابله و مقاتله
نمیداند زیرا که این موضع که جهت کارزار اختیار کرده از دو حیثیت موجب فرار او خواهد گشت اول آنکه هنگام ستیز سپاه او در اسفل
باید آمد بعکس لشکر ما دیگر آنکه صباح که وقت استعمال آلات حرب است آفتاب از پس پشت ما طالع شده بر پیشانی شهریان خواهد
تافت چنانچه چشمهای ایشان خیره گشته غنیم خود را در برابر نتوانند دید و از آنجا مراجعت نموده در معسکر خویش نزول فرمود و در آن

شب مرو

شب مرو و سپهر دار متاع جان خود را استمالت داده بصبر و ثبات وصیت نمودند روز دیگر که خسرو کواکب از افق شرق طلوع نموده
روی بمحاربهٔ قاطنان شهرستان آسمان آورد امیر قزغن با مردان شمشیر زن سوار گشته عنان بادپایان آتش خیل را بجانب قتال مرویان
انعطاف داد و ملک حسین و سپاه او نیز مستعد پیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند **شعر** دو لشکر بیک دیگر آمیختند •
ز کین رشتهٔ مهر بگسیختند • از نیام شمشیر آبگون سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از برق شعلهٔ سنان جان سپاهیان
خرمن زندگانی سالکان میدان پهلوانی سمت احتراق گرفت سپاه ملک تمام قوت در جگر توانائی داشتند کوشش کردند با آخر عاجز
گشته روی بطرف شهر آوردند و بواسطهٔ آبی که جهت اضطرار مغولان در نظام شهر انداخته بودند در حوض تلف آمدند و ملک در
حصار سلامت شهرستان نشست لشکر یاقیش در سپه کوچه باغها جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتائی را از آنکه داشتند که جیوه اریب در آئینه
و ملک دروازها مضبوط ساخت هر روز از طرفین بانداختن تیر و سنگ می پرداختند بدین گونه چهل روز پیکار بود و چون امیر قزغن
دانست که تسخیر شهر بسهولت تیسیر پذیر نیست میل بصلح شده امرا عرضه داشتند که اگر مصلحت باشد امسال بماوراء النهر مراجعت نمایم
و سال دیگر بکاه و تر تجهیز گرفتن هراة بیایم امیر قزغن که فی الواقع حاکم عادل رحیم دل بود گفت که ما بنابر سخنان اصحاب غرض مرتکب
این یورش گشتیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین کشته شدند و رعایای بیچاره در زحمت و مشقت افتادند و اگر ما را با ملک حسین
عداوت قدیم و خصومتی جدید بود انکار مصدر در تدارک آمده ملک معز الدین حسین فی الجمله پیشکشی بیرون فرستاده قبول نمود که سال دیگر بماوراء
النهر رفته امیر قزغن را ملازمت نماید و امیر قزغن بر قول ملک اعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار خویش پیش گرفت
و بعد از معاودت امیر قزغن کار ملک حسین روی بتراجع نهاد و شکوه او در ولایات کم شد و امرا غوریه استیلا یافته در مشیت امور
مملکت بمقتضای رای خود عمل مینمودند و کار بجائی رسید که بعضی از آن طبقه اتفاق کردند که ملک حسین را گرفته برادرش ملک باقر
را بر سریر ملک نشانند و ملک این معنی را دریافته برای دفع اهل الطغیان مخافت و غوریان روزی با هم قرار داده بودند که چون
ملک سوار شود او را بگیرند و ملک هنگام سواری از سگالش آن قوم بد اندیش واقف گشته در اثنا نظرش بر جمعی از بادغیسیان
افتاد که چند سر اسب جاذ آورده میفروختند و غوریان را گفت این مردم را غارت کنید غوریان بسبب حرص غارت از
گرفتن ملک فراموش کرده متعرض اهل بادغیس گشتند و ملک فرصت غنیمت شمرده بقلعهٔ اسکلجه گریخت و در شهور سنهٔ ثلث و خمسین
و سبعمائه برحسب وعده که با امیر قزغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش بماوراء النهر شتافت و در وقتی که امیر قزغن بامعدودی
از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسیده و اسلحه از خود جدا ساخته با دو نفر پیش رفت و سلام کرد و امیر قزغن او را
در روز بروز آثار التفات امیر قزغن درباره ملک حسین از پیشتر بیشتر میشد اما امرا الوس که طمع ملک باملک مخالی نداشتند قصد قتل او
نمودند و امیر قزغن برکیهٔ بد اندیشان اطلاع یافته بود در خلوت صورت قضیه با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که میترسم که بی اختیار
من گزندی بتو رسد صلاح در آن است که امشب بجانب دیار خود ایلغار نمائی و ملک امیر قزغن را وداع نموده هنگام شام که نور باصره از شعاع
اجسام زائل ماند بر اسپی سیاه با دو چاکر همراه داشت سوار شده روی بدار الملک هرات نهاد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده
پای تماشی بقلعه رفت و بر چینهٔ سروری نشست اشارت فرمود تا برادرش ملک باقر را که غوریان بپادشاهی برداشته بودند بگرفتند
و در یکی از قلاع محبوس کردند و ملک باقر بعد از چندگاه از حبس نجات یافته بشیراز شتافت و در آنجا بود تا بمرد

چون جنابت پادشاه ملک بخش تعالی شانه و عظم سلطانه ملک حسین کرت دیگر در دار السلطنت هراة بر سریر دولت متمکن گشت
و تمهید قواعد عدل و انصاف پرداخته بساط ظلم و اعتساف در نوشت تا پیره رشک وجه در کار بود در آن وقت امیر شلمش که
حاکم قهستان بود و محمد خواجه اپردی که در اندخود و شبرغان حکومت مینمود استقلال یافته رسل و رسایل بیک دیگر فرستادند و بر
حرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنت هرات نهادند و در آن زمان شیخ محمود نامی که در جام اقامت داشت شیخ
زاده و شلمش بیک را مرید و معتقد خود ساخته بود و امیر شلمش در وقت توجه بجنگ ملک نزد آن شیخ نذاق رفته در باب جنگ
پیش گرفته مشورت فرمود محمود گفت هرگاه تو با ملک در مقام مقاتله آئی من دوازده هزار مرد سبز پوش از لشکر غیب بامداد تو فرستم

فرستاده وآن ترک بیچوه بامیدی آن مدد متنفر گشته در ولایت خواف با امیر محمد خواجه پیوست وبموافقت یکدیگر بعضی از قلاع خواف وباخرز
را تسخیر کردند چون ملک چین از طغیان مخالفان خبر یافت با فوجی از ابطال رجال بدان تمال شتافت وچنانچه در روضة الصفا مسطور
مسطور شده در صحرای زوزن با امیر سیستلمش ومحمد خواجه رسید وبعد از تسویه صفوف چون از هر دو جانب سیستلمش بیک ومحمد خواجه شمشیر کشیده
در میدان تاختند بعزم آنکه تا سپر ملک را از تن جدا سازند باز گشتند چون نزدیک قلب سپاه ملک رسیدند از شعشعه تیغ
بر مقتل آن دو امیر بی تدبیر فرو رفت چنانچه در ساعت از مرکب حیات بر خاک مذلت افتادند وسیستلمش دیگر را آن سپهی رسید **بیت**
زخاک بخون کس آغشته شد ❊ زنیک مور در زیر پا کشته شد ❊ ملک چین بی از آنکه بسعی بعضی از آن چهره فتح وظفر غایر گشته سالما بدار الملک
خویش مراجعت نمود ویکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نمود **قطعه** زهجرت مقتصده وپنجاه ونه بود ❊ ربیع الاول آن ماه خجسته
کرشه روز دوشنبه نیز ما ❊ سیستلمش با محمد خواجه کشته ❊ چون ثبات ودوام در
عالم محنت انتساب جام هیچ فرد از طوایف انام را میسر نیست ودر شهور سنه احدی وسبعین وثمانمائه ملک چین را مرضی روی نمود که
دست تدبیر اطبای حاذق بدامان مداوای آن نرسیده ملک دل بر امری که لازمه ذات امیر ووزیر وصغیر وکبیر است نهاده ولد ارشد
خود ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهد داده وپسر قوة ترخود را ملک محمد که مشهور بامیر خورد بود ودران زمان بعزبان چه در حرب
حکومت میشود وجهان مقرر داشت ودر وقت هوش ملک غیاث الدین پیر علی را بدرر نصایح سودمند ومواعظ دلپسند گران بار گردانیده
چه گفت ملک چین نامدار ❊ کرامت از ملوک جهان یادگار ❊ بعز زانکه کردم وادوری ❊ بدر انگشت توچو انگشتری ❊ ترا آنچه آیین خدمت ودای
بجا آرتا دیر مانی بجای ❊ ودر سیم ذی القعده سنه مذکوره وفات ملک چین اتفاق افتاد ودر جنب مقبره سلطان غیاث الدین محمد چهارم
پهلوی پدر خویش ملک غیاث مدفون شد **بیت** تو گفتی که آن شاه والانژاد ❊ خود از مادر دهر هرگز نزاد
از جمله علما تقوی شعار زبدة المتورعین در عصر ملک
چین در دار السلطنه هرات اقامت داشت وپیوسته بامر معروف ونهی منکر می پرداخت وسالار که در سلک امرا وکبار منتظم بود
در تقویت وتمشیت امور ومهمات مولوی اهتمام مینمودند وملک چین نیز آن جناب را حرمت بسیار میداشت بلکه تسخیر مولوی او را
نقض قاطع می پنداشت ومولانا نظام الدین ایمانا زاکر علما متقدمین بتصدیق تقیه کرده از تبلیم تعبیر نمود وبدین سبب او را در هرات به
تبلیم کوینده ودران باب میان مولانا وقضا وصدر الشریعه بخاری معارضات بوقوع پیوست ومولانا نظام بر تبلیم در سنه ۷۴۳ در هرات
بنیج جهات ثبت وآن امر محدث تا سنه ۷۸۱ باقی بود از ثقات استماع افتاد که در اوایل ایام دولت ملک چین کرت جمعی کثیر از اتراک
غزو ودیگر احشام ترک در ابا رفیش اقامت داشتند واز رعایت ارکان شریعت کردن پیچیده تفتیش از تکلیف ظلم وضلال بهر نوع
خاطری نکاشتند بنابران مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت وسپهسالار آن جماعت بدین صورت مطلع شده در سنه ۷۸۰
بهات اجتماع لشکر بدار السلطنه هرات کشیدند وچون ملک قوت مقاومت آن سپاه نداشت در شهر تحصن نمود وجمعا فعلان پیغام
فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش خلاف قتل کیست که ما را کافر اعتقاد کرده اکنون اکر مردم هرات میخواهند که مال وجان ایشان در ورطه
هلاک نیفتد بایدکه آن شخص را بیرون فرستند چون کار بر مردمان بامضطر ارسیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای دفع ضرر عام جایز
ودر عمل که خدمت مولوی وظیفه مکلفت آن نوشته بدستش دادند ومولانا بصورت حال پی برده وعلی الفور از منبر پایین آمده غسل کرد وجامه
نو در پوشید واز شهر بیرون رفت ودشمنان او را در بیرون در ب ملک گرفته پیش ملک بردند وحکم بر قتل او فرمودند در خیابان او را
دفن کردند وترک مجاهره هرات گفته روی بمسکن خود آوردند ودیگر از انجمله
آنجناب
حامی الامة ومشابوری المولودست وابو الفضل کنیت داشت وجمال حالش بعلوم ظاهری وباطنی آراسته بود وبشرف صحبت قدوة
الاولیا عمدة الاعاظم الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی قدس سره العزیز مشرف گشته هفت نوبت حج گذارده وفاتش در رجب پنجشنبه
بیست ودوم جمادی الآخر سنه ۷۴۸ در بلده فاخره هرات روی نمود ودر بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت واز انجمله قاضی القضاة جلال الدین محمود
الامامی بود وآن جناب بواسطه عظم شان وقدم ودیانت وکمال زهد وتقوی ملوک کرت تعظیم بسیار مینمودند چنانچه ملک چین هرگاه بجناب
الفقوی رقعه نوشتی بخط خود در حاشیه ثبت نمودی که بنده مخلص دولتخواه چین کرت وفات قاضی جلال الدین محمود در سنه اثنی وثمانین
وسبعمائه بوقوع پیوست ودر کازرکاه مدفون گشت ودیگری از انجمله متوجب بارکاه سبحانی بود

آن جناب در بدایت حال در سلک ... قریه پشتان که داخل ولایت خواف است انتظام داشت وبنگاه داشتن ... جمع وخرج وتوجیه
وتحصیل آن قریه اشتغال مینمود ناگاه جذبه بوی رسیده بسلوک مشغول گردید ودر نفحات مسطور است که امیر قوام الدین دست
خود را وقف مسلمانان کرده بود وهرکس کاغذی آوردی او را کتابتی فرمودی خواه مصحف وخواه غیر آن تمام اکسیر را در کاغذ نوشتی
ومیان طالبان ترتیب نگاه داشتی وهرکس چیزی کاغذ آوردی بوی اول مطلوب او تحریر نمودی ودر روضة الصفا مسطور است که دران
زمان سیستلمش بیک مولای متوجه حرب ملک چین کرت بود وچون بخواف رسید جهت ادراک ملازمت امیر نعمة الله رفت ودر مجلس
آن جناب زبان بلاف وگزاف گشوده این بیت خواند **بیت** مرا داد چندانکه دانستم ❊ ملک را بگیریم ومالا نکشیم ❊ امیر قوام الدین
را این داعیه ناخوش آمده فرمود که آن غوری که از کشش راهیم ... ودر این بیت برزبان راند **بیت** شهری که دران شحنه سیستلمش
والی که دران شهر خراب است باشد ❊ وسیستلمش بیکباره از صدمت تیغ بهم برآمده خواست که متعرض آن جناب شود جمعی مانع آمدند واو
از مجلس بیرون رفت گفت این مرد زراقست که خلق را گمراه میسازد واین سخن بروی مبارک نیاورده وچنانچه نوشته شد دران جنگ بقتل
رسید وامیر قوام الدین بعضی از غزلیات مولانا جلال الدین رومی را جواب گفته وکتابی تصنیف کرده چون البیانین نام وران
نسخه سخنان غریب درج فرموده تاریخ وفات مولانا قوام الدین ازین قطعه که مولانا شیخی قهستانی نظم کرده بوضوح میپیوندد **قطعه**
امیر تارک سالک قوام ملت ودین ❊ که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود ❊ بسال هفتصد وسی وچار بیلاقش ❊ بیبیخ روزه وآغاز عید عالم بود
شب مفارقتش بر شهور هشتصد وبیست ❊ با تتقدار قضا بخت مقدم بود ❊ واز جمله شعرای آن زمان یکی امیر فخر الدین محمود مستوفی
بود که بابن یمین مشهورست ومقطعات بلاغت آیاتش بالواح خاطر اکابر واصاغر مسطور واین یمین در وقتی که امیر وجیه الدین مسعود
سربدار وشیخ حسن جوزی بجنگ ملک حسین با ایشان موافقت نموده وبعد از آنکه شکست بر لشکر هرات افتاد گرفتار گشته چون او را پیش ملک بردند منظور
نظر تربیت گردید وبنا بر آنکه دیوان ابن یمین دران معاف تلف گشته بود قطعه دران باب گفت ملک چین ساخت پیچ بیت
ازان قطعه اینست **قطعه** گرجه دیوان بیشه از دستم فلک دیوان بمن ❊ شکر ایزد آنکه او صاحب دیوان باست ❊ ور برد از من زمانه سلک درشاهوار
دان جوم دایم جوطبع گوهر افشان باست ❊ ور زشاخ گلبن فضلم گلی بربود باد ❊ گلشن پر لاله ونسرین وریحان باست ❊ ورتهی شد یک صدف از لؤلؤ
پر زگوهر خاطر چون بحر عمان باست ❊ بی عنایت چون بود کر دور دوران باست جهانک ❊ جون عنایتهای شاه تاهنشاه ایران باست
الاعلا
ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک چین در بلده فاخره
هرات بر سریر حکومت نشسته قلعه سرخس را بموجب وصیت پدر بجرادر خود ملک محمد مسلم داشت وچندگاه مشرب مذهب موافقت میان ایشان
از غاشک منازعت مصفی بود آخر الامر ملک محمد بنابر اعراض واحوال پیت بملک غیاث الدین در مقام خلاف آمده نام او را از خطبه بیفکند
چون خبر بهرات رسید ملک غیاث الدین سپاهی جلادت آیین بجانب سرخس نهضت فرمود وملک محمد اسباب حصارداری مرتب داشت
ودر قلعه متحصن شد وملک غیاث الدین بمحاصره برادر مشغول گشته بیکبار لشکر بدست بجد او بهم آورد وشدت سرما بمرتبه رسید که آفتاب آتشین
ترکیه لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی میل مراجعت کرده مصلحان درمیان آمدند وچون الجانبین کمک آشتی واقع شد ملک محمد از سرخس
بیرون رفت وبیش برادر بزرگتر سر خدمت فرود آورده هر یک بمقام خویش بازگشتند وچون در زمان دولت ملک غیاث الدین پیر علی
خواجه علی مؤید سبزواری قوی گشته شعار مذهب علیه امامیه ظاهر گردانیده وسکه منبر وروی زر را باسامی ائمه معصومین سلام الله
علیهم اجمعین بیاراست بعضی از فقهای حنفی فتوی نوشته بعرض ملک غیاث الدین پیر علی رسانیدند که دفع شیعه بر ملک اسلام واجبست
وآن واسطه ملک چند سال متعاقب لشکر بنشابور که در تصرف گماشتگان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل وغارت وتخریب شهر
وولایت دقیقه نامرعی نگذاشت ودر کرت پیم در ویرانی بیشتر مبالغه نموده غلات مسلمانان را بچرا ابنیه و باغات را با زمین
هموار کرده ودرختان صد ساله از بیخ برکنده وکاریزها بینباشت عجب آنکه این حرکات نزد فقهای آن زمان که ملک غیاث الدین در نظاهر
نشابور رنشسته بفتوی ایشان متعرض خواجه علی مؤید بود ... نامشروع نمینمود در مطلع سعدین مذکورست که دران ایام که ملک غیاث الدین
با شال این افعال ناهنجار حکم میفرمود روزی از اهل رساتیق نیشابور شخصی بنظرش در آمد او را پیش طلبیده گفت ای مردک نباید پیمانی
بر چه چیزست آن شخص بی تأمل جواب داد که مذهب خواجه ملک برسپه چیز غلات مسلمانان چرانیدن وکاریزها انباشتن ودرخت ... انداختن
وملک غیاث الدین از شنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت نمود اما در شهور سنه سبع وسبعین وسبعمائه نوبت دیگر لشکر بدانجا کشید

درین کرت اورا فتح نیشابور دست داد و زمام حکومت آن خطه را در قبضه اختیار او کشید شیخی ولد افراسیاب جلابی نهاد و در سنه ۷۷۷
ایلچی از نزد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بهراة رسیده از زبان آن حضرت ملک غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدران تو طریقه
محبت و یکجهتی مرعی بوده حالا مناسب چنان است که مودت زیادت کرده و یگانگی بیگانگی نبود ملک جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آن
حضرت رسوخ تمام دارم امید آنکه فرزند من پیر محمد را بغلامی قبول نمایند تا موجب سرفرازی شود و چون این پیغام بصاحبقران گردون
غلام رسید فرمان داد که سوخغ قتلغ آغا را نامزد ملک زاده کرد و در سنه ۷۷۹ ملک پیر محمد بماوراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان او را منظور نظر
عواطف و مراحم ساخت و چندگاه در اردو نگاه داشته با نعام اسپان و استر و اشتر و زر نگار و دیگر مرصع و خلعت خلاوز منقوش سرافراز
گشته در رخصت معاودت ارزانی فرمود و سوخغ قتلغ آغا را با تجمل و زینتی که دیده گردون مانند آن ندیده بود متعاقب بخراسان فرستاد
و ملک غیاث الدین پیر علی از کنار جوی نو تا جهارسوق درون شهر هراة جهار تا تمام را آیین افتاد چند روز بتهیه بساط جشن و سور و عیش و سرور
پرداخت و امیر سیدداده و امیر سید اسلات را که مصحوب مهد علیا آمده بودند خدمات شایسته کرده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و
در سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه صاحبقران گیتی ستان عنان عزیمت بر فتح ولایات خراسان کاشت سیلاب رعب و هراس اساس
اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را منهدم ساخت و در بلاد نهضت موکب همایون مبادرت ننمود و حضرت صاحبقران باسپاهی بی
قیاس ظاهر بلده فاخره هرات را مضرب سرادقات سلطنت ساخته باستقلال ملک پس جهار روز بدانجا پرداخت و جون دانست که
لشکر ظفر اثر آن بلده را قهرا قسرا مسخر خواهند نمود در ماه محرم الحرام سنه ۷۸۳ بپای تضرع و نیاز از شهر بیرون خرامیده و در
باغ زاغان بدرگاه سپهر اساس نایل شده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت و چند روز در ملازمت درگاه عالم پناه بوده در وقتی
که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمودند نوبت دیگر ایالت هرات بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین
و سبعمائه که بار صاحبقران از توران با یران شتافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب همایون وکلات ناتلاقی
ملک غیاث الدین و پیر علی صدور یافت بنابران در وقت معاودت امیر کبیر را با توجه بدار الملک هرات تعیین کرد
و ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد و اتباع مقید ساخت و همراه خود بماوراء النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه
بنابر سببی که در ضمن وقایع حضرت صاحبقرانی مبین خواهد گشت دست قضا روزنامه حیات ملک غیاث الدین و سایر اولاد
ابی بکر کرت را که در سمرقند در بند بودند در نوشت آری سلطنت ابد و ملک مخلد خاصه مالک الملک علی الاطلاق است
تعالی و تقدس و ثبات حیات و زندگانی و بقای اعزاز جاه او اینه مخصوص بجناب کبریای سبحانیت و بس کار پرداز
قضا هر روز لوای اقبال در بارگاه پادشاهی منصوب میگرداند و خطبه بتقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبر پای گردون
خطبه استقلال بنام کشورگیری میخوانند بیت صدای خطبه این گنبد است و هفته : بنام شاه دگر گوش کن چو داری هوش :
و لله الحمد و المنة که بتأیید احدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث باتمام رسیده و فارس [illegible]
عنان بیان بصوب وقایع ایام دولت امیر تیمور گورکان معطوف گردانید نظم چون قلم خوش رقم مشک سای
گشت درین جزو بلاغت فزای : کرد باقدام بصیرت سلوک : در ره تبیین حدیث ملوک : قصه ایشان چو بپایان رسید
رخش سوی ذکر ترخان دواند : تا شود این نامه بزودی تمام : در نظر آصف جم احتشام : سرور دین تیمور عالی گهر
از شرف فضل و هنر بهره ور : در کف افروز دل عادلش : ابر درربار کف بازلش : طبع منیرش بود آیینه سان :
عکس پذیر صور نیکوان : لیک در آیینه بچشم خرد : هست نمایان صور نیک و بد : نیست در آیینه طبعش پدید :
جز صور نیک بجنت سعید : چون حرمش مرجع اهل وفاست : اسم شریفش لقب مصطفاست : ای شرف سرور اهل سخن :
واقف اسرار جهان کهن : خامه نیکو روش نکته دان : کرد درین نظم چو نامت بیان : هر که درین جزو همایون اثر :
دید عنایت ز نوید دگر : تا از قلم نامه مزین شود : تا سخن از خامه مبین شود : نامه ارباب فضیلت تمام :
نام ور از نام تو بادا تمام : کوکب آمال تو پاینده باد : دولت اقبال تو تابنده باد :

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان شمه از وقایع

ایام اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

ای نام تو زیب نامه فتح و ظفر : وی ذکر تو عنوان سخن را زیور : مرکز نشود کسی بانیه سرور : تا دست عنایت نیابد بر سر : حمد کثیر [illegible] الملک
القدوس السلام و صلوة وافره کامله علی محمد المنعوت بخیر الانام نظم ای لشکر دولت تو تا تاج لعمرک زیور : وی خیل تو افسر دولت بر سر
بگشاده زبان نعمت تو نوع بشر : بر سینه که بخت منت حفت اخضر : و تحیت طیبه شامل علی آل البررة الکرام سیما الامام الهمام
سلطان اولیاء الله العظام شعر شاه مرسل سپید اشراف سلف : داماد نبی جامع اسباب شرف : وزی که چو او نبود در [illegible]
یعنی که امیر نحل و سلطان نجف : سلام الله الملک العلام و علیهم الی یوم القیام اما بعد بر ضمایر سالکان مسالک عقل و دانش مخفی
و خواطر سالکان مسالک فضل و بینش در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفه از شهسواران مضمار انشاء و بلاغت
که در ملک سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و بنیروی قلم اقلیم نکته دانی کشوده اند جواد خوش خرام خامه در میدان بیان احوال خسرو
گیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند و باکمال فضایل جواهر آن بدایع وقایع را با حسن عبارات و ابین استعارات
بر منصه عرض نهاده و الحق آن صحایف لطایف نگار و صفحات غرایب آثار در دقت معانی و سلاست الفاظ برتبه ایست که نوا
سازان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامه تیر بر صفحه زرافشان مهر منیر حالات کاینات
تحریر میسازد دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مینا را بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ تاریخ عذار
اجزا تالیف را بمثل آن خط مشکین زینت نبخشیده اند و در هیچ زمان رخسار اسامی تصنیف را بچنین زلفی عنبر آگین مزین
نگردانیده سیما کتاب بدیع منظر ظفرنامه که عبارات مهذبش چون وصال دلبران روح افزای آمده و استعارات مستحسنش
مانند عتاب نوش لبان خوش و دلکش گشته سلاست الفاظش رشک سلسله زلف خوبرویان و عذوبت معانیش چون کرشمه
شیرین شورانگیز سوادش را که بحقیقت کحل الجواهر معاینت بربیاض دیده جای توان داد و بیاضش را که بی تکلف غره صبح شادمانیست
برسواد چشم جان جای توان نهاد مثنوی سوادش نور بخش دیده حور : بیاضش چون رخ خورشید پر نور : جهان افروز چون روز جوانی
نشاط افزا چو صبح زندگانی : چو زلف مهوشان نقشش دلاویز : چو لعل دلبران لفظش شکر ریز : ور نقشش منتظم چون عقد گوهر
عروسان سخن را گشته زیور : بنابرین مقدمه المناسب آن بود که این فقیر قلیل البضاعت عدیم الاستطاعت در مقام تحریر احوال صاحب
قران کشورگیر درنیاید و مطالعه وقایع آن حضرت را با آن کتاب افادت ایاب حواله نماید که هر ذره در پیش آفتاب فروغ نه دهد
و هیچ عاقل خزف را در برابر در مکنون ننهد نقد مغشوش در جنب طلای تمام عیار رواج نپذیرد و با وجود ظهور گنج زر صاف عقل و هم
نامه بر نگیرد بیت چه دستان سرایم من بوالهوس : که با عندلیبان شوم هم نفس : اما تا سلک سخن از یکدیگر انفصال نیابد و انوار جواهر
اخبار صاحبقران کامگار برین اوراق تابد بلطف الهی واثق بوده و بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر بحث در هوای ادای این
حکایت پرواز داد و این روایات بیت بالفاظ بلیغ روح پرور : که مسطورش بود چون عقد گوهر : بر طبق عرض نهاد شعر
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید : دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد : و چون تفصیل وقایع محاربات بسزا ادا نمود و التوفیق من الله
الودود و بیده ازمة المراد و المقصود گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشید روش و بیان ولادت باسعادتش در شهر
دلکش کش مخفی نماند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و عظمت صاحبقران والا مکرمت از شرح فضایل آبا کرام
و شرف مناقب اجداد عظام استغنای تمام دارد اما چون بمقتضای آیه کریمه وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا امراء فحول پیوسته
سلسله نسب آباء و اجداد را محفوظ داشته باولاد امجاد تعلیم میکرده اند و در بطون اوراق و متون دفاتر در قلم می آورده موجب
میشود که نسب صاحبقران عالی حسب امیر تیمور گورکان را مورخان عالیشان برین منوال مسطور گردانیده اند که قطب السلطنة و الخلافه
امیر تیمور گورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل ابن ایلنگیر نویان بن امیر ایگل بن قراچار نویان بن امیر سوغوچجن بن ایردمچی
برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قیدو خان بن دوتومین خان بن بوقا خان بن بوزنجر قاآن بن النقوا
و چنانچه در جزو اول ازین مجلد مرقوم قلم محت رقم گشت النقوا از نسل قیان بود و نسب قیان بیافث بن نوح علیهما السلام می پیوست
و چون شمه از حالات امیر ایلنگیر و آبا و اجداد او در ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیزخانیان استفاد میکرد و بتکرار آن مبادرت
نمیرود و مرقوم میشود که امیر برکل عافیت طلب بود و باختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نمود بیت بغیر از حدود نواحی کش :

نکرده از ممالک دیگر جای خویش * و بنسیم عنایت خداوند جزء و کل امیر برگل را در چمن وجود در گلشن شکفت امیر ترغای و امیر چپته و امیر ترغای
که پدر صاحبقران گیتی ستان کشور گشا است چت جهان کرم بود و بحر سخا * نکوکار و دین دار و فرخ لقا * و همواره بمجلس شریف
شیخ بزرگوار شمس الدین کلال تشریف میبرد و نسبت باین صلحا و فقرا طریقهٔ اخلاص و ارادت بجای می آورد مثنوی
نشستی باهل عبادت همه * سرانجام کارش سعادت همه * فزون نامش سر بچرخ کبود * همین بس بحال بدیع آمد فزود * و در سنهٔ ثلثین
و سبعمائه که سلطان ابو سعید بهادر خان فوت شده زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت ایران بغایت رسیده بر
طبق کلام معجز نظام ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در ولایت توران از تکینه خاتون که با آیین شریعت
غرا در حبالهٔ امیر ترغای نویین بود متولد گردید چه در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابو سعید بود و در بیست و پنجم
شعبان صورت ولادت حضرت صاحبقران در قبة المظفر اکش روی نمود چت یکی گر برفت دیگر آمد بجای * جهان را نماند بی کدخدای
و از طلوع آن نیر سعادت پرتو صدق خواب جولی بهادر و تعبیری که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت آن حکایت در
جزو اول مسطور است و چون منشیان دیوان و جعلکم خلائف فی الارض خلیفة فی الارض موشح گردانیده بودند هم از اوایل ایام صبی و طفلی
اوان نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری میدمید و از مجاری
لطایف گفتارش فروغ ابهت و کامکاری همچون شعشعهٔ برق از سحاب آزاری میدرخشید شعر بلی از مخیله بر جبین پیمبر
... نور اقبال مهر * دو چون شاهی بطرف چمن * شود ظاهر از صورتش بی سخن * گر روزی بیار آورد کام دل * شود حاصل از بارش آرام دل
و حضرت صاحبقرانی در عنفوان الجوانی همواره بباب تاختن و صید انداختن میل و شغف بود و باموختن رسوم رزم و پیکار توجه مینمود
تا آن زمان که بر سریر سلطنت عروج فرمود چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت ان شاء الله تعالی
ذکر شمهٔ از سیرت و ذات صاحبقران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار صاحبقران گیتی ستان
امیر تیمور گورکان در ایام شباب قوم و طوایفش در ملازمتش که آن شهر سبز نیز گویند روزگار بعیش و شادمانی گذرانیده و در مصاحبت
بعضی از امرا و برلاس روزی بشب و شبی بروز میرسانید و در آن اثنا روزی با سه چهار کس از خویشان عالیشان بمجلس شریف
شیخ شمس الدین کلال تشریف برد و در آن روز شیخ سر از جیب مراقبه بر آورده گفت که امروز در صحبت شخصیست که بمرتبه
پادشاهی خواهد رسید هر یک را از امرا حاضر که بوفور شوکت و مکنت مغرور بودند بخاطر گذشت که صعود بمرتبهٔ سلطنت مراست خواهد
اما ضمیر صواب نمای صاحبقران سعادت انتما خطور نموده که با وجود این خویشان عظیم الشان و فقدان جمعیت اسباب چگونه این دولت
در نظر من جلوه گر آید و جناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرموده که در آن زمان که حضرت عز و جل خلیفهٔ اعظم یعنی حضرت آدم را
گنده خیر و زمانه مقترن گردانید از اهتزاز نسیم عنایت کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض خلیفة بگوش هوش منتسبان عالم
علوی و سفلی رسید زمرهٔ که بجلالت خود اتصاف داشتند باخود مفتخر گردیده که غیر ما طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود
و چهار عنصر از گلخ آتش و باد و آب معه بوده و آتش تند رنگ فزون در روشن از اشتعال یافت و هر یک بهوای خلافت در باب
ترجیح و تفضیل خویش اقامت دلایل پرداخته سخنان باد انگیز برزبان آورده و ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز کرده
اما خاک پاک در از حلم و فروتنی دم نزده با خود گفت ع من خود چه کسم زمین گر کوبم * باوجود این پستی مرا سرفرازی کی دست دهد و با این
مهینی و افتادگی و پستی خلیفهٔ پروردگار از من چگونه صورت بندد و تواضع خاک مقبول درگاه صانع افلاک افتاده بر طبق حدیث من
تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد چت خاک شو خاک تا بروید گل * که بجز خاک نیست مظهر گل * اکنون درین مجلس نیز
هر کس امروز دم از فخر و مکنت زده مرا ان فرزانی او را میسر خواهد گشت شعر چون خاک باش در همه احوال بی بقا * تا همچو ...
چون آب بیخ خویش هر کس میرسان * ... امیر صاحبقران از استماع امثال این سخن امیدوارش
گر کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجهد تمام و جهد لا کلام بترتیب مقدمات جهانگیری مشغول شده بود عنایت
الهی و عاطفت شاهنشاهی در طلب هر مراد که رخش همت جولان داده پیکر مطلوب او را رو باستقبال کرده و در تحصیل هر غرض که سالک
طریق گردی بچهرهٔ مقصود چون دولت و اقبال علی اسرع الحال روی بکابخشش آورده گویا هر عضو از ذات شریفش عقلی بود مصور
و هر موی بر عضو لطیفش لشکری بود جوشن در بر شب دیگر روز حوادث هرگاه رای عالم آرایش در لمعان آمدی همچون شب چاره

بروایتی نعت بر حمایت شاه
منشور دولت این مولود عالیست
محمود در طغرای غرا انجعلنک

عرصهٔ گیتی

عرصهٔ گیتی را منور گردانیدی و در روز ظهور وقایع مروت شمشیر بهرام تاثیرش پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد و
مرام طالع گردیدی نظم ز رای روشن و شمشیر خون بار * بیک دم عالمی را ساختی کار * لاجرم در اندک زمانی سپاه بی شمار
با عدت و اهبت بسیار در ظل رایت نصرت شعار مجتمع گشتند و بمظاهرت بازوی غنچه گذار و معاضدت افکار اصابت آثارش
بساط ابهت حکام زمان و سلاطین نامدار دوران را بر طبق دلخواه در نوشتند مثنوی بگردانش گردان هر کشوری
باندک زمان جمع شد لشکری * همه پیشه ور سر خیل کارآگهان * بساط بزرگی بر سم جهان * و آن پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم
سادات و اکابر و اتفاق اعیان و نوئینان شوده آثار در قبة الاسلام بلخ فی سنة احدی و سبعین و سبعمائه قدم بر سریر
پادشاهی نهاد و سرپنجهٔ قدرت قادر کن فیکون مقالید ایالت ربع مسکون بمقتضای ان الارض یرثها من یشاء من عباده
بقبضهٔ درایت او داد و ماهچهٔ رایت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده تا اقصای مغرب پرتو انداخت و آفتاب رای
گیتی گشایش از تتق حشمت نور افشان شده ولایت مشرق و مغرب را کواکب آسا معدوم و ناپدید ساخت شعر
چو خورشید بر داد از بیغ نقاب * ستاره نهان کرده اندر حجاب * از ابتدای زمان اقبال تا انتهای اوان استقلال در
هیچ معرکه شکست بر لشکر آن خسرو فریدون فر نیفتاد و همواره چمن دولت و شوکتش طراز آن موکب همایون را فیروزی
و ظفر دست داد و قلاع و حصون که از غایت رفعت سر شرفاتش بر آسمان سودی و کنگرهٔ زمین از فرط از فصیل آن کمتر از ذره
نمودی بتیر و تبر یلان صف آرای و گرز گران سپهگردان قلعه گشا مفتوح و مسخر گردانیده از هر مملکت که تحت تصرفش آمد
علما و فضلا و هنرمندان و محترفان را کوچانیده و قرین اعزاز و اکرام بما وراء النهر رسانید و حضرت صاحبقرانی بعد از
جلوس بر سریر کامرانی تخت بلخ بلاد و امصار ترکستان و مغولستان و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون گلزار آن ممالک را از خار
عصیان و طغیان مخالفان و مفسدان پاک ساخت در اوایل سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه از توران بایران شتافت و در سنه
ثلاث و ثمانین تمامی بلدان خراسان را مسخر گردانید و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه لشکر بسیستان و قندهار کشیده آن ولایت
نیز در سلک ممالک محروسه منتظم گردید و در سنه ست و ثمانین و سبعمائه امیر ولی را مقهور ساخته در استرآباد لوای اقبال بر
افراخت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بعراق و فارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت بر فتح آن مواضع مصروف
داشت چون از آن سفر که بیورش سه ساله مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافت و در روز دوشنبه پانزدهم رجب
سنه ۷۹۳ در موضع قندرچه با توقتمش خان حرب کرده و او را منهزم گردانیده در الوس جوجی خان مراسم قتل و غارت و اسیر
و تاراج بجای آورد و در منتصف رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه بعزم یورش پنج ساله نوبت دیگر از توران بایران
رایت نهضت برافراخت و درین سفر مهم حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولاة عراقین و دیار بکر را بر منهج دلخواه
ساخت در جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعمائه از راه دربند بجانب دشت قبچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان
مقاتله نموده او را مستاصل گردانید در اوایل بهار در سنه ۷۹۸ از همان راه بآذربیجان بازگشته ایالت آن مملکت را
بمیرزا امیرانشاه تفویض کرد آنگاه بسمرقند رفت در سنه تسع و تسعین ولایت خراسان را بامیرزا شاهرخ سپرد در
سنه ثمانمائه میل غزو و جهاد نموده و لشکر بهندوستان کشیده در روز سه شنبه هفتم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه
بظاهر دهلی رسیده و میان آن حضرت و حکام آن ولایت سلطان محمود و ملوخان محاربهٔ عظیم بوقوع انجامید و نسیم
فتح و فیروزی بر شقهٔ رایتش وزید بعد از آن عنان دولت بمستقر سریر کرامت معطوف داشته در روز سه شنبه
بیست و یکم شعبان در زمان حمایت رحیم رحمان در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال نمود در هشتم محرم الحرام سنه اثنی
و ثمانمائه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده از توران بایران توجه فرمود در اواسط
جمادی الاولی سنه ثلاث و ثمانمائه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم گردانید
و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و آن خطه را از فرج نامی که گماشتهٔ سلطان احمد
جلایر بود قهرا و قسرا انتزاع نموده در هشتم ذی قعده سنهٔ مذکوره بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب
آن شهر بایلان و آذربیجان شتافته در سیزدهم رجب سنه اربع و ثمانمائه بعزم رزم حاکم روم ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت

وتمغا

کردید و در روز جمعه نوزدهم ذی الحجه مذکوره در نواحی انگوریه میان آن حضرت و قیصر مقابله و مقاتله دست داده لشکر سمرقند سپاه روم
را منهزم گردانید و قیصر اسیر سرپنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران عالیگهر گشت اما دست قضا طناب امنیت
و فراغت را از ان مرز و بوم در نوشت امیر تیمور گورکان را داعیه بود که باز حکومت روم را بایلدرم بایزید مفوض سازد و کرت دیگر
لوای حشمت و عظمتش را در آن دیار برافرازد لیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحب
قران آن مملکت را بپسرش باز گذاشته عنان بطرف آذربایجان تافت و در سنه ست و ثمانمائه بطرف گرجستان رفته بسیاری از
قلاع و بلاد کافران از ضرب تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در ان ولایت حکومت میکرد جزیه قبول نموده تا بعتش را پذیرفت و در
اوایل فصل بهار که خیمه ثوابت و سیاره بجهت الشرف خویش خرامید امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس
مانند معطوف ساخت در محرم سنه سبع و ثمانمائه آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید مخلص سخن آنکه صاحبقران
باستقلال در مدت سی و شش سال از سرحد ختای تا اقصای شام و از اقصای هند تا ناحیه فرنگ تحت تصرف و حیز تسخیر در آورد و بقیه
دهر و تمامی عصر و سپهر دوران آفاق و گردنکشان باستحقاق را بلطف یا بعنف مطیع و منقاد خویش کرد **شعر** امیر جهانگیر عالی نژاد
چو پا بر سریر ایالت نهاد ❊ ز سرحد چین تا باقصای شام ❊ فلک میگرفت ربع مسکون تمام ❊ گر از راه صلح و گر از راه جنگ ❊ در آورد از لطف یا از درنگ
سلاطین ایران و توران زمین ❊ سران دمشق و بزرگان چین ❊ بدرگاه او با نیاز آمدند ❊ بالطاف او سرفراز آمدند ❊ و حضرت صاحب
قران در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده وضع کرد که دستور وزرای کامل عقل و منشور
حکمای صاحب تجربه را مشروع گردانید و بهنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار را با امرا و ارکان
دولت و نوئینان و اعیان حضرت بمقتضای نص وشاورهم فی الامر صفت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنا و سرانجام
مهمات را بر مقتضیات رای صواب نمای خود می نهاد و نقش فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب
صواب انعطاف میداد پیوسته در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین متین
و اظهار شعار شرع مبین بقدر امکان مبالغه میفرمود **نظم** چو بنشست بر مسند سروری ❊ برافراخت اعلام دین پروری
بتعظیم سادات کوشش نمود ❊ در اکرام و انعام ایشان فزود ❊ کرم کرد با اهل فضل و هنر ❊ بدانشوران یافت(?) اثر ❊ در سفر و حضر مواره(?)
زمره از ان طبقه عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسایل یقینی
شرایط اهتمام بجای می آوردند **بیت** بدانشوران بود مایل بسی ❊ بیاموخت زیشان مسایل بسی ❊ و آن پادشاه دریادل در ایام
اقتدار بصور غالات و انعامات جهت ارباب عمایم و افاضل ممتاز ساخت و در باب وصول مواجب و اطلاعات امرا و صدور و وزرا
و خیول حشم و عبید و خدم رایت اهتمام برافراخت در تعمیر مدارس و خوانق و ابنیه و رباط غایت سعی وجد بتقدیم رسانید
و قری معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خویش بر بقاع خیر و ابواب البر وقف گردانید غایت عدالت و نهایت سیاستش
بمرتبه بود که اگر در ان ایام قحبه زن جام ضعیفه طشتی پر زر بر سر نهاده از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را زهره و یارا نبودی که
راه بروی گرفتی بنا بران تجار بکار و سوداگران مرفه و دیار بنفایس اقمشه و امتعه و جواهر و دریا بار با قطار و امصار بردندی
و مداخل بسیار برسود و معاملات ایشان ترتیب پذیرفتی **بیت** میشد یکیتن از معدلتش مرفه ❊ آفاق تا آفاق جهان خلقش زرافشان(?)
و امیر صاحبقران از لعب شطرنج شغفی تمام بود و در ان فن غایت مهارت ظاهر میشد و مرحلقی را که فتح میکرد و تخت شطرنجی میطلبید
و مهره آن صفت را مشغول انعام و احسان میگردانید و در مجلسی که بنفس نفیس آن لعب مشغول میفرمود شطرنجیان دیگر نیز بآن امر
پرداخته از بهترین ایشان نام واقف بود **قطعه** زمانی بحث علم و درس تنزیل ❊ که باشد نفس انسان را کمالی ❊ زمانی نرد و شطرنج و حکایت
که باشد شخص را رفع ملالی ❊ حکایت آنکه ذات بی مثالش ❊ نگردد مرکز از حال بحالی ❊ و چون مرکب را زوال مقدرست و هر بهاری را
خزانی مقرر در شب هفدهم ماه شعبان سنه سبع و ثمانمائه صاحبقران کامکار در اترار بجوار مغفرت حق و غفار انتقال فرموده اقبال(?)
زندگانی آن مرسپه کامرانی هفتاد و یک سال و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود **نظم** سلطان تمور آنکه مثل او شاه نبود
در هفتصد و سی و شش بوجود آمد ❊ در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج ❊ در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود ❊ خواجه محمود شهاب و خواجه
یحیی سمنانی و خواجه علاء الدین مسعود سمنانی و جلال الاسلام و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی در سلک وزرای صاحبقرانی

انتظام داشتند و مولانا قطب الدین قزومی(?) و مولانا عبیدالله در ایام دولت آن پادشاه جم جاه لوای صدارت و تولیت موقوفات می
افراشتند و چون خامه مشکین شمامه بر سبیل اجمال شمه از احوال صاحبقران و خصال در سلک تحریر کشید بموجب التزام که در ین تصنیف
کرده شده عنان بیان بصوب تفصیل کلیات حالات معطوف گردانید و من الله الاعانة و التوفیق انه هو القادر علی ما یشاء بالتحقیق

گفتار در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لوا از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر حسین ابن امیر مسلا

ناقلان اعلام سخن و ناقلان اخبار دولت کهن آورده اند که بعد از شهادت امیرزاده عبدالله ابن امیر قزغن هرج و مرج باحوال بلاد
ترکستان و ماوراء النهر و توابع آن راه یافته در هر شهری متغلبی شاهباز همت در هوای استقلال پرواز داد و در هر قصبه متهوری
علم سپس دولت و اقبال پای در وادی طغیان نهاد امیر بیان سلدوز در سمرقند با مهوشان نوشین خند به بسط عیش و نشاط پرداخت
و امیر حاجی برلاس که از اولاد امیر منکل بن قراچار نویان بود در شهر کش لوای ایالت برافراخت امیر بایزید جلایر در خجند بر مسند
فرمانفرمایی نشست و اولجایتو سلدوز در قبة الاسلام بلخ دل بر وصال عروس مملکت بست محمد خواجه اپردی در شبرغان
خود را حاکم مطلق العنان خیال کرد و شاه بدخشان در ان کوهستان کمر استقلال بر میان بسته سر بدیگری فرو نیاورد و امیر حسین بن امیر مسلا
بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری در حدود حصار شادمان لشکر با جمع آورده در هر لحظه تاخت بولایتی برده خرابی میکردند چون این
اخبار بسمع تغلق تیمور خان بن ایلمو خواجه بن دوا خان که در ان حدود پادشاه بود رسید در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه
عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف گردانید بعد از وصول بمنزل … نزدیک آب خجند … الغ توقتمور حاجی بیگ
ارکنوت و بیکچک را با فوجی از سپاه منقلای ساخت چون این طایفه از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر با تیغ خلاف
در غلاف کرده بایشان ملحق گشتند و باتفاق روی بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس هراس بی قیاس بخود راه داده بصوب
خراسان توجه نمود و امیر تیمور گورکان تا کنار آب آمویه با امیر حاجی مصاحب بوده جهت مصلحت انتظام مهام ایل و الوس
از انجا اجازت مراجعت طلبیده و رخصت یافته باردوی امرا منقلا شتافت و آن جماعت را که خاطر بغارت و تاراج خطه
کش قرار داده بودند بتقریر دلپذیر از مقام خشم و کین بگردانید و امرا آثار رشد و نجابت و انوار عز و جلالت در ناصیه
احوال و صادرات اعمال و افعالش مشاهده فرموده آن حضرت را مصحوب خویش نزد تغلق تیمور خان بردند و آنچه از کمال کیاست
و فراستش معلوم داشتند عرض کردند تغلق تیمور خان منصب حکومت تومان شهر سبز را که ابا عن جد بامرای برلاس متعلق بود بامیر تیمور
گورکان تفویض فرمودند حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آن ولایت تافته باندک زمانی لشکر بسیار در ظل رایت
نصرت شعار جمع آمدند در ین اثنا تغلق تیمور خان عازم تختگاه خود شده امرا نیز از عقب خان روان گشتند بعد از ان امیر حسین امیر
مسلا در سنه اثنی و ستین و سبعمائه از امیر بایزید جلایر و امیر خضر یسوری و امیر تیمور گورکان مدد طلبید که جهت انتقام
عم خویش امیرزاده عبدالله بن امیر قزغن لشکر بر امیر بیان سلدوز کشند و امرا ملتمس امیر حسین را مبذول داشته
صاحبقران مظفر لوا منقلای آن لشکر گشت و چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان
گریخت و اکثر بلاد ماوراء النهر تحت تصرف امیر حسین در آمده کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را که خیر بایزید شرف و امیدات(?)
بقتل رسانید و امیر حاجی برلاس از خراسان باز آمده بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امرا و حکام ماوراء
النهر غبار نزاع ارتفاع یافت امیر تیمور گورکان روزی چند نسبت بامیر خضر یسوری شرایط یاری بجای آورده و آخر الامر
از و جدا شده با امیر حاجی برلاس پیوست و چون ثانیا تغلق تیمور خان بر پریشانی ماوراء النهر اطلاع یافت فی سنه ثلث و ستین
و سبعمائه بدانجانب شتافت و امیر بایزید و امیر بیان و امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان بقدم انقیاد پیش رفته
باردوی عالی پیوستند ناگاه خان بی جهتی امیر بایزید را بقتل رسانید و امیر حاجی خایف گشته بر سبیل هزیمت عنان توجه
بصوب خراسان منعطف گردانید و چون بخبرا شاه که قریه ایست از ولایت جوین رسید بدست جمعی از اشرار بقتل رسید
اما امیر صاحبقران تیمور گورکان بواسطه امیر حمید که دوست پدرش بود و در مجلس خان راه سخن داشت منظور نظر
عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومان شهر سبز بوی متعلق شد و خان در عقب زمستان عزم رزم و استیصال امیر حسین
کرد و در ان زمان حاکم حصار شادمان بود که در کنار آب وخش با و رسیده هر دو سپهدار بتعبیه سپاه و تهیه کارزار

پرداخته دران اثنا کیخسرو ختلانی از امیر حسین روگردان شده بمخالفان پیوست و این معنی سبب انهزام امیر حسین گشته لشکریان
حدود قندوز و بقلان را تاراج و تالان کردند انگاه پادشاه بیرغو را با پسر خواجه خان را بحکومت ماوراءالنهر بازداشت
وطایفه از امرا و سپاه جته را نزد او گذاشت و پلنگ را بر جلد تقدیم داده چنان مقرر ساخت که امیر تیمور گورکان پیوسته
در اردوی الیاس خواجه خان باشد و پس از رفتن تغلق تیمور پلنگ دست ظلم و تعدی بر گشاده ابواب منافع امرا و ایلکان
بربست و حضرت صاحبقران مصلحت توقف ندید عنان عزیمت بطلب امیر حسین منعطف گردانید و در بیابان خیوق
بسر چاه سایغ بوی رسیده امیر حسین از ملاقات آن حضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار گردید **ذکر محاربه امرا**
با تکل و کشته شدن جمعی کثیر بتیر اجل امیر حسین و امیر تیمور بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم خیوق که تکل نام داشت رفتند
و او قصد گرفتن ایشان کرده امرا با شصت نفر عنان بصوب فرار انعطاف دادند و تکل با هزار مرد مکمل کر بجنگ ایشان را تعاقب نموده در وقت
طلوع خورشید بدیشان رسیده و از طرفین دست باستعمال آلات نبرد برده کشش و کوشش بان مرتبه انجامید که از هزار نوکر
تکل پنجاه نفر و از شصت سوار امرا هفت تن باقی ماندند و دیگران یا کشته گشتند یا زخمی شده گریز پیش اختیار کردند انگاه امرا به بیابان
در آمده تکل بخیوق مراجعت نمود و چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امیر حسین و امیر تیمور مانده بودند چهار نفر اسپان ایشان را
دزدیده بجانب ماوراءالنهر گریختند و حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجماعتی از ترکمان برخوردند و آن طایفه قصد قتلش
کرده حاجی محمد نامی آن حضرت را بشناخت اسب کشیده سوار ساخت و صاحبقران ناهار آن شب در میان ترکمانان بسر برده روز
دیگر دو تومغا و یک قطعه لعل بدیشان بخشیده و حاجی محمد از برای چپه سراب و مایحتاج ترتیب نموده تولابغی نامی را گفت تا او را با امیر حسین
رسانید و امیر تیمور گورکان امیر حسین را سوار ساخته باتفاق متوجه محمودی شدند و بآن موضع رسیده ده دوازده روز توقف نمودند
ذکر گرفتار شدن امرا بدست علی بیگ جون قربانی و بیان بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد تا بعهد پیچانی
چون علی بیگ جون قربانی که بر حدود مرو و ماخان مستولی بود کیفیت حال امیر حسین و امیر تیمور گورکان را شنید شصت مرد سلح فرستاد تا
ایشان را گرفته بماخان بردند و در موضعی موحش حبس کردند برادر بزرگش محمد بیگ بر این جرأت اطلاع یافت از حدود طوس جهت امرا تحف و هدایا
ارسال داشت و زبان بسرزنش علی بیگ گشاده او را باطلاق ایشان مامور ساخت و علی بیگ از غایت خست هدایای محمد بیگ را تصرف نموده
اسپی لاغر و شتری عنکبوت پیکر بامیر حسین و امیر تیمور داد و ایشان را مطلق العنان ساخت و در آن ایام مبارک شاه سنجری با میران پیوسته
بنابر دوستی قدیم که نسبت بامیر تیمور گورکان داشت اسپان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران دریادل آن مراکب را بامیر حسین بخشید و امیر
حسین بطرف گرمسیر روان شد و امیر تیمور روی بجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی که در آن دیار در لباس اختفا روزگار گذرانید
بخراسان رفت با ملک حسین کرت ملاقات نمود و ملک مقدم آن حضرت را مغتنم دانسته اسب خاص و مبلغ ده هزار دینار کپکی و مقداری
فراوان غله از مال خراس پیشکش کرد و رخصت معاودت ارزانی داشت و امیر حسین از این معنی وقوف یافت او را نیز هوس اختلاط ملک در خاطر
افتاده بهرات رفت روزی چند آنجا بسر برد و در آن اثنا توغلقتور خان ایلچی نزد ملک حسین فرستاد و امیر حسین را از وی طلب نمود و ملک امیر
حسین را بصوب قلعه کزیو روانه کرد و یکی از نوکران خود را برادر شاه نام مصحوب ایلچی توغلقتور خان جهة سپر به ایلچی ارسال داشت و چون برادر شاه
بمقصد رسیده و خان حال امیر حسین از وی پرسیده بعرض رسانید که امیر حسین در قلعه کزیو کمین پیش بود از عالم انتقال نمود و توغلقتور این عذر را
بسمع قبول جای داده و برادر شاه را اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین بماوراءالنهر شتافت
از بیم اعدا چندگاه در پوشیده و پنهان بسر برده و در آن اوقات چهل و شت روز در سمرقند در خانه خواهر بزرگتر خویش قتلق ترکان آغا رحل داشت
روز دیگر در قریه اجبقی بود و از آن قریب در میان کنار آب آمویه رفت در آن منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق
روی بجنگ بار آوردند زیرا که امیر حسین از قلعه کزیو گریخته بدان جانب رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان بعد از طی منازل و قطع مراحل در
سیرمن بمنزل تومن نکودری با امیر حسین رسیده و باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند و بآنکه والی سیستان بمعاضدت امیران بر دشمنی قوی که در آن
اوان او را پیدا شده بود ظفر یافت سر رشته وفا را بر سلوک طریق غدر تو بافت آمد و جمعی کثیر از لشکریان را مقرر ساخت که با امیر حسین و امیر تیمور از
سیستان بیرون روند سر راه بر ایشان بگیرند انگاه آن دو امیر شجاعت پناه را اجازت معاودت داد و سیستانیان در اثنای راه بدیشان رسیدند
خوردند و آغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بدست و زخمی بر پای مبارک رسیده و ملازمان موکب عالی دشمنان

بازپس نشانده امیر حسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهت معالجه جراحات در خانه تومن نکودری توقف کرده امیر حسین بازده
کس روی بصوب بقلان آورده و در راه از جوانی برادر پلنگ شکست یافته با ده ازده کس بوضع خیر تو رفت و چون جراحات امیر تیمور گورکان
پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارهف منعطف گردانید و پس از وصول بکوه ترکی سیخ
نامه نزد امیر حسین فرستاده او را از صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب ارهف کند و از کوه مزبور کوچ فرموده
راه قرا ابغی ولد حسین با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بموکب عالیون پیوستند و چون ارهف بشرف نزول
موکب صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده بدانجا رسیده و جمیع ارباب صاحبقران از کنار انکار انجامید
ارباب تسخیر مملکت بادی آغاز مشورت کرده خاطر بران قرار یافت که نخست بجانب قلعه اولاجو روند و منکلی بوقا بیولدوز را که ... سرکشی داشت
از پای در آرند و منکلی بوقا از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت و در اثنا ازایل و ولایات چاون پنجاه مرد بملازمت امیر حسین
و امیر تیمور شتافتند غاشیه خدمت بردوش گرفتند و الیاس ولد توزیان با دویست نفر از آنجانب آب اسب بپیاده رانده ضمیمه عساکر نصرت
آثار گشت و امرا بدره گز رفته در میدان ایجی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیر جاکو بن مبارک بن طوقان بن قاوران بن شرف بن قراجار نویان
و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال هندو کا برلاس نیز آمده اند و عازم ملازمت اند و مقارن این حال خبر رسید که منکلی بوقا و ابو
سعید و حیدر با شش هزار مرد صفدر بخیال اشتعال آتش قتال بر کنار آب سپاه نزول نموده و امیر حسین و حضرت صاحبقران مانند برق و
باد روی باعدا نهادند و در آن اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمد در رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته و بقتال
دشمنان اقدام نموده بدیدن عروس فتح و ظفر فایز شدند و منکلی بوقا و معاونان او هزیمت غنیمت انگاشتند **ذکر عبور امیر حسین و امیر**
تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان مآب چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از مهم منکلی بوقا و ابوسعید و
حیدر فارغ ساختند و روزی چند در حدود بلخ و قندوز و بقلان و طایقان و بدخشان بیاسامیشی سپاه پرداختند با شاهان بدخشان صلح
کرده آهنگ ارهنگ نمودند و پس از وصول آب گذشته براه سالی سرای عازم ختلان شدند و از جوی جو عبور فرموده موضع دشت کوک را
معسکر ساختند و در آن منزل بتحقیق پیوست که تغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه قبیله را در کنار آب با بیست هزار مرد در حدود پل سنگین
نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین از شش هزار زیاده نبود و حضرت صاحبقران بتایید سبحانی واثق بوده از آن
شش هزار تن دو هزار سوار جرار را ملازم رکاب سعادت آثار ساخت و رایت نهضت بصوب اعدا برافراخت و در سر پل سنگین
بیان تشیر عزم بر ایشان تاخت و از چاشتگاه تا پگاه زمان محاربه امتداد یافت و در وقت غروب دلاوران جانبین بموافقت
خورشید گذار از پای از معرکه کارزار بیرون نهادند و چون عدد اعدا افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران صایب تدبیر
اندیشه بر حسب آن نموده و منعطف گذاشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوچ قرا بهادر را با پانصد مرد که هر یک در آیین نبرد رستم
دستان زمان اند اشاره کرد که آتش خویش بیفروختند در برابر دشمنان باز داشت و بنفس نفیس با هزار و پانصد نفر دیگر بجانب بالا آب توجه کرد
و در جوف لیل مجموع آن خیل بشناه از آب گذشته بقلال جبال صعود فرمودند و روز دیگر قراولان پی اسپان دیده دانستند که طایفه
از آب عبور نموده اند تا تحقیق حال بر ایشان مبهم ماند و شب دیگر که شعلات کواکب برافروخته سپهر گنبد علم نمایان شد صاحبقران گیتی
افروز فرمان نمود که بر سر کوه و جبال آتش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر روز و دیدن آتش شب متحیر و مضطرب گشته
طایفه بطرفی گریختند و امیر تیمور گورکان از آن کوه مانند سیل با شکوه فرود آمده ایشان را تا میدان بگرامی تکاپشی نمود و در آن منزل
امیر حسین بآن حضرت پیوسته از اهتزاز نسایم این فتح مبین بنضارت ریاض دولت و اقبال امیدوار شد و نوبت دیگر صاحبقران
رستم اثر با دو هزار مرد دلاور بر امیر حسین پیشی گرفت چون به بند آهنین رسید اهالی شهر سبز فوج فوج روی امید بدرگاه خلایق پناه
نهادند و امیر صاحبقران پنجاه نفر از لشکر همراه خویش گردانیده دیگران را بتوقف مامور ساخت و بعد از طی مقداری مسافت امیر
سلطان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین را با دویست سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک دو بند شاخ پر
برگ از دو جانب اسب در آویزند تا در وقت کشش گرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور کثرت و وصول سپاه نمایند و دیگر بنده و امرا چنان
موجب تقدیم رسانیده و قضیه موافق تقدیر افتاد و در وقت فرار بر قرار اختیار کردند آری چون اراده ازلی باشتعال آتش اقبال
دولتمندی تعلق گیرد کاه از انوار تیر پر ضمیر منیر شعله برافروزد و کوه از خرمن جمعیت لشکری بسوزد و کاه از اهتزاز نسیم رای صواب نمای

گردی برانگیزد که بوجود مثل آن سپاهی بگریزد ... رباعی ... مرکب که زفضل ایزدی بهره ورست ... هر چهره او ز نور دانش اثرست

اندر نظرش ... اقبال و ظفر ... مردم بیناء ذکر جلوه کرست ذکر ... قبی ... ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن

امیر حسین ... و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام ... دل خوش ... از ... نزول اجلال فرموده بودند ...

... آن ... واقعت اقامت داشت ... کلاه اقبال ...

... امیر حسین ... الیاس خواجه خان ...

... امیر تیمور گورکان ... ظفر ... قوی دل و مطمئن خاطر

... امیر حسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده ... از آن جانب الیاس خواجه خان نیز عزم

... موضع قبی ... لشکر ...

... حضرت صاحبقران ... از معارف خواص الیاس خواجه

... میدان ... فتح و نصرت ...

... الیاس خواجه خان ... امیر حمید و یوسف خواجه

... امیر حسین و امیر صاحبقران ... فتح و ظفر ...

... سمرقند ... اولاد ...

... گفتار در بیان جنگ لای و انهزام یافتن لشکر

جته ... الیاس خواجه ...

... امیر حسین ... امیر تیمور ... امیر سیف الدین ...

... امیر تیمور گورکان ... امیر حسین ...

... الیاس خواجه ... امیر حسین و امیر تیمور ...

... صاحبقران ... امیر شمس الدین ...

... الیاس خواجه خان ... امیر حسین ...

... فتح و ظفر ...

بنابران امیر تیمور گورکان ... سمرقند ...

... امیر حسین و امیر تیمور ...

... حضرت صاحبقران ...

ذکر سلوک مولانا زاده سمرقندی و مولانا خورد بخاری از طریق سپهداری و مراجعت نمودن لشکر جته ... چون امیر حسین و امیر تیمور شکست یافته ...

... سمرقند ... مولانا زاده ...

... امیر حسین ... الیاس خواجه خان ...

... صاحبقران ... گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحبقران ...

... امیر حسین و امیر تیمور ... سمرقند ... مولانا زاده ...

... امیر حسین ... امیر تیمور گورکان ...

محبت و مودتش در قلوب خواص و عوام سمت نقصان پذیرد و در خلال این احوال بخل و خست که بدترین صفات ذمیمه اصحاب ریاست بر مزاج
او غلبه کرده و همگی همت و جملگی نهمت روی توجه بجمع اموال و اندوختن ذخایر آورده بر امرا اعاظم و مخصوصان صاحب قران کردون غلام مبلغی
کلی تحکم نمود و محصلان بهرام صولت جهت تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اموال در جنگ لای وست امرا بکلی
نیز پسیده از ادا آنچه امیر حسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور گورکان دست دریا نوال گشاده امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین
و آقبوغا بهادر و ایلچی بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت کرد و در برابر زری که محصل از ایشان می طلبید اجناسی که دست گشت آنحضرت
بدان میرسید بر طبق عرض نهاد و از انجمله یاره و گوشواره حرم خاص خود الجای ترکان آغا را که خواهر امیر حسین بود پیش برد و امیر حسین
باوجود آنکه دانست که آن اشیا از خواهر اوست بستاند و مع ذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی مانده بود امیر تیمور گورکان اسپان خویش
در عوض آن مبلغ پیش کشید و امیر حسین منفعل شد الاغان را قبول نکرد اما گفت که من بسالی سرای میروم می باید که مبلغ باقی را نقد نموده
ارسال نمائی و امیر حسین بسالی سرای رفت بواسطه این افعال ناهنجار خواطر صغار و کبار از ملازمتش متنفر گشت اما امید اینست که تا وقتی
که امیر تیمور گورکان با وی موافق باشد چه امن خلاف مینشستند کردید بنابران علی درویش ولد امیر بایزید جلایر و فرهاد باتفاق
بعضی از اهل فتنه و فساد مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بجمع آوردن لشکر و ترتیب شمشیر
و خنجر مشغولست نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانیده و نشانی ارسال داشت
مبنی از آنکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفتش نوشته اند نزد اورده خاقان رود تا تحقیق آن صورت نماید و اورده خاقان دختر ترکشیر
بن خان و مادر زن امیر حسین بود القصه بدین واسطه غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و دران اثنا
الجای ترکان آغا راه سفر آخرت پیش گرفت علاقه خویشی سببی بین الجانبین انقطاع پذیرفت و در پائیز سنه سبع و ستین و
سبعمائه صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمده امیر سیف الدین را در مقدمه ارسال داشت
و امیر حسین بخیال آنکه مبادا آن صاحب حشمت صایب تدبیر را [illegible] در دوام انتقام گشته ملک بهادر و عبد الله پسر او را با عهد
نامه [illegible] تر از اساس دولت خویش پیش آن حضرت فرستاد و طالب مصالحه و ملاقات گشت امیر تیمور گورکان بوثیقه امیر حسین
و سخنان بیهوده ایلچیان او التفات نفرموده و امیر حسین با سپاهی فراوان بجانب آن خسرو عالیشان نهضت نموده بار دیگر آغاز
حیله و ریب کرد و خطی فرزانه دار را بمصحفی که بان سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما ملزم تخریب ولایت و تفرقه
سپاهی و رعیت است اکنون انسب چنان مینماید که هر یک [illegible] در ختایان و لشکر تو در خزار توقف کنند و هر یک از ما با صد سوار
در تنک چکچک با هم ملاقات نمائیم و بی شایبه نفاق لوازم عهد و میثاق موکد گردانیم هر چند بر ضمیر منیر امیر کشورگیر منکشف و هویدا
بود که امیر حسین درین ملایمت غیر مکر و خدیعت غرضی ندارد اما بر مبالغه امرا سر رضا جنبانیده با سیصد سوار جرار در حرکت آمد
بعزیمت آنکه دویست سوار را جهت حزم در قریه [illegible] توقف نماید و با صد کس بتنک چکچک رود و امیر حسین چون بر توجه آن حضرت اطلاع
یافت طریق غدر و خلف وعده مسلوک داشته فرمان داد تا سه هزار سوار خنجر گذار بجانب صاحبقران کامکار ایلغار کنند و تا او را
بدست نیارند از پای ننشینند و آن جماعت در نواحی تنک عزم آن حضرت رسیده نایره قتال مشتعل گردانیدند و شعله ان تا [illegible] جنگ کنان
در عقب امیر تیمور گورکان بودند انگاه باز ایستادند و این خبر بجز اردو رسیده سپاه نصرت شعار متفرق گشتند و حضرت صاحبقران
از تنکش بقرشی شتافت و از انجا در جوف لیل با معدودی چند از خیل بجانب ماخان در حرکت آمده از آب آمویه عبور فرموده و بکول ار
آمده سر چاه شوراب را منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح آن روز که امیر تیمور گورکان از قرشی نهضت نموده بودند آنجا رسیده
امیر موسی تاکوت برتق و فتق مهمات آن دیار مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتما از سر چاه شوراب تا صدا ان [illegible]
ملک حسین کرت و محمد بیک جونی قربانی روانه گردانید تا معلوم نماید که آن دو سردار با آن حضرت در مقام وفاق اند یا بر سر خلاف
مشتاق دارند و زمان غیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافت دران مدت هر کاروان که از خراسان به آن چاه میرسید پادشاه عالیجاه
ایشان را توقف مامور میگردانید و چون ایلچیان معاودت نموده آوازه در انداخت که ملک هرات [illegible] حضور [illegible] کاروانیان را
اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب هرات آورد و چون تجار بقرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان و لشکریان امیر
حسین خبر امیر تیمور گورکان از ایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند که امیر تیمور با مردم خود پیش ملک هرات رفت و امیر موسی

آن سخن

آن سخن را تصدیق نموده از قلعه نسف بیرون آمد و با هفت هزار سوار موضع بیرانغ را منزل ساخت و ملک بهادر با پنج هزار و ایل قراونه
در قاشون توبه و کنبذ لولی علم اقامت برافراخت

ذکر توجه نمودن امیر صف شکن بجانب قرشی و انهزام نمودن مخالف در غایت مذلت و ناکامی

چون صاحب قران کامیاب در منزل شوراب کاروانیان را اجازت داده برسمت هرات روان شد بعد
از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرده و موازی [illegible] روان از انجا بقرشی [illegible] توقف فرمود انگاه همت
عالی نهمت بر دفع اعدای دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف گردانید و دران زمان دویست و چهل
کس در ملازمت موکب همایون بودند اما بیشتر در سلک اعاظم امرا و شجعان انتظام داشتند مانند شیرو بخشی اغلان و امیر
داود دغلات و امیر جاکو برلاس و امیر سار بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیله قبچاق و
آقبوغا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارزاری و آن سپهر کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت عدد اعدا
بر عنایت حضرت عزت و قوت دولت تکیه کرده روی براه آورده و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس بشناه از آب گذشته
و از قریه خار کشتیها گرفته بکنار آب برد تا سایر سپاه عبور نمودند و از انجا بشیرکنت رفت امیر جاکو صلاح دران دید که شبیخون بر
سر اعدای دون برند صاحبقران مؤید بواسطه قلت عدد این رای را نپسندید و سپاه را بتوقف امر کرده بهمراهی مبشر و عبد الله
روی براه نهاد و چون بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشر را بمحافظت اسب مأمور گردانید و با عبد الله از معبری
که آب از انجا بشهر میرفت از خندق گذشته بجایگاه رسید آمده و بدروازه که بجانب خزارست رسید بنفس نفیس دست بدر انداخته
دانست که پس آن بجایگاه انباشته اند و مراجعت فرموده نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت و جایی را که دیوارش پست بود
نشانه نموده گفت محل نردبان نهادن و در آمدن بقلعه اینست و از همان ترناب از خندق گذشته بر سبیل سرعت بملازمان پیوست
و بموافقت ایشان باز روی بقرشی آورده چون بلب خندق رسیدند مردم را پیاده ساخت و چهل و سه کس را پیش اسپان باز داشت
و صد نفر مرد دلاور باشند با نردبانهای که از بوره الیغ برگرفته بودند بجایگاه ریز فرستاد تا آنجا را بهمان معبری که بعبد الله نموده بود و نشان داده بقلعه
روند و بنفس نفیس با صد کس دیگر منتظر فتح الباب بر در دروازه بایستاد و آن صد نفر بعنایت ایزدی از فراز حصار را [illegible] بر همان مر
نردبان وضع کرده و بقلعه در آمده تیغ انتقام از نیام کشیده و بدروازه رفت محافظان را غافل بکلمت الیتل یافتند و همه را
کشته در وقتی که بقفل دروازه را بشکست و ملازمان موکب همایون بکوشش بقلعه در آمدند و نفیر و زلزله در شهر افتاد و مغولان [illegible]
سراسیمه از خواب برجستند و رعایای بیچاره حیران مانده با هم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث برین آشوب و غوغا کیست و
حضرت صاحبقران دروازه های قرشی را مضبوط ساخت عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه مظفر لوا افتاده و بموجب فرموده
محمد بیک ابن امیر موسی را که در صغر سن بود راه گریز باز داده تا به پدر پیوندد غرض آنکه چون ناگاه این خبر قیتول امیر موسی رسید
تفرقه باحوال سپاه راه یابد و در همان شب محمد بیک نزد امیر موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت
دل از جای نبرده روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر با دوازده هزار کس بتمام قرشی شتافتند و آن بلده را مرکز وار در میان گرفتند و امیر
تیمور گورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته بهمگی همت متوجه دفع اعدای دولت گشت و دران روز امیر موید ارلات با سی سوار
که هر یک در میدان پیکار هژبری بود و نهنگی که از شهر بیرون تاخته کارزاری نمود که داستان رستم و اسفندیار را منسوخ ساخت
و شصت سوار [illegible] کرده بقلعه در آورد و دور کرد بهادر مانند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک بهادر بر گشته در سلک سابق کرد
نصرت مآثر انتظام یافت و روز دیگر ایلچی بوغا بهادر و آقتیمور بهادر در اول روان انداخته با پنجاه مرد بعزم نبرد بیرون تاختند
و علیشاه و درویش بوغوچی با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور بشتافتند و از صف اعدا اطفا بوقا بهادر متوجه شیران
بیشه هیجا گشته بیک ضرب شمشیر آقتیمور بهادر کشته گشت و او زنکی کرکی از نوکران امیر موسی بود بغرور سوی پای در میدان نهاده
[illegible] و دستش را محکم بگرفت و ایلچی بهادر مهمش را باتمام رسانیده و امیر سار بوغا و ایلچی بهادر از بالای دروازه آغاز شب
گروه طایفه از مغولان را که [illegible] بپای حصار آورده بودند گریزانیده و از سپاه اعدا توکل با صد مرد نبرد نموده دران
محل صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت و به هر طرف که حمله آورد جمعی را بخاک
هلاک انداخت امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غرور بی شمار غبار بی ناموسی بر فرق خویش بیخته از پیش اندک نفری فرار بر قرار

اختیار نمود لیکن ملک بهادر با لشکر قراوناس که پنج هزار مرد بودند در طرف دروازه خوار پای ثبات و قرار تا آن غایت استوار داشت
صاحبقران کامکار باشصت نفر شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن موید بتایید ملک مجید بنفس نفیس
همایون متوجه اوست تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت و پشت به معرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران
شجاعت قرین بنفس نفیس دشمنان را تکامیشی فرموده جمعی را که برساق لشکر مخالف بودند بگریزانید و اسپان کوتل ایشان را
بگرفت و همچنان میراند تا جلک بهادر رسید و او صحان آرزند ملک آغا که دختر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود در حمل پیاپی میبود
امیر تیمور چون ایشان را دید آواز برکشید ملک را گفت که از سرقون تو اگرچه ریختنیست در گذشتم مشروط بآنکه از لشکر ان جدا شوی و ملک
این معنی را فوزی عظیم دانسته مضمون کلمه من نجا براسه فقد ربح عمل نمود و مصطفی آغاز تاختن کرد و صاحبقران سرافراز از عقب می شتافت
و باآن زمان نوکری بود عاشق نام تیر و کمان در دست داشت و هرگاه آن حضرت نزدیک ایشان میرسید عاشق تا زتیر برمیکشید و
عدم وقوفش در آن کار ظاهر نشود می انداخت و امیر تیمور گورکان بعلت آنکه آن مردک در آن کار [illegible] پیش نرفت تا
بهجت طبع و حضورات تیری بذات فخیمه صفات نرسید و هدف سهام ملامت طبقات انام نکرده در این حین بار دیگر صاحبقران گردون مرتبه
را جو گرفت از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی از پی او زمان تافت عاشق تا آن ناکام تیری بینداخت و نادانی خود را در امر رمی ظاهر ساخت
مع ذلک دولتشاه به ایشان نرسید و عنان مراجعت انعطاف داده بموکب عالی ملحق گردید و امیر تیمور گورکان از نزاعی قزلقاق باز
گشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود که مخالفان را تا تنگ چکچک تعاقب نمودند و ایل جلایر و طایفه دیگر که گریخته میرفتند
باز گردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران کامران بکام دوستان بقرشی درآمده آن زمستان بدولت و اقبال بگذرانید
و محمودشاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و این حکایت که خامه سخن گذار به سبیل اجمال شرح نمود متفق جمع
ارباب تواریخ و اصحاب اخبار است و از تامل در مضمون آن کمال شجاعت و تهور قطب السلطنة و الدین امیر تیمور بوضوح می پیوندد
و از تفکر در تفصیل آن غایت تایید الهی که شامل حال آن سالک طریق پادشاهی بوده ظاهر میگردد چنانچه مخفی نیست بر اذکیا و هو
القادر علی ما یشاء **ذکر مصاف امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار معاقله بین الجانبین** چون امیر موسی از جانب
قرشی گریخته با امیر حسین پیوست و کیفیت حال باز گفت امیر حسین متعجب گشته امیر موسی و الجایتو اپردی و جهانشاه ولد تایغو
پولاد و بوقا را بجانب صاحبقران مظفر لوا نامزد کرد و آن حضرت این خبر استماع کرده با دویست نفر از ملازمان بعزم شبیخون متوجه
دشمنان گشت و در منزل آق تپا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین نزدیک به [illegible] هزار بودند صاحبقران کامکار
صلاح جنگ ندیده بجانب بخارا رفت و در اثنای راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بی رخصت آن موکب همایون جدا شده
بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول بخارا در نزدیک رسیدن قراول دشمن محمودشاه را گفت که صلاح در آنست
که برسم شبیخون بر سر اعدا تازیم و کار ایشان را بر طبق دلخواه احباب سازیم محمودشاه این معنی را قبول ننمود بنابر آن امیر تیمور گورکان
نیز متعاقب او از آب آمویه گذشته در ماخان با ایشان ملحق شد و در آن چند روز لشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند
و محمودشاه باتفاق پدر زن خود علی میسوری گریخته و از آب عبور نموده بموکب عالی ملحق شد و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه
در ماخان بفراغت گذرانید و اسپان را فربه ساخت با شصت کس از ملازمان [illegible] که در آن سفر بخدمت بسر میبردند نوبت
دیگر بسرپنجه علو همت عنان بادپای جهان نورد بدان طرف آب منعطف گردانیده از راه خزار بحدود قرشی رفت و جمعی از نوکران
امیر موسی را که آنجا بودند کشته در اثنا خبر یافت که پنج هزار مرد از لشکر قراوناس در قوزی منزاق نشسته اند و متوجه هدم
اساس جمعیت ایشان شده چون نزدیک بدان مکان رسید سپاه ظفر دستگاه را [illegible] ساخت و از اطراف و جوانب
قراوناس درآمده شور انداخت و رعب و هراس بر ضمایر آن جماعت استیلا یافته با وجود کثرت عدد از پیش اندک نفری بگریختند
و امیر صاحبقران کامیاب و کامران بجانب سمرقند شتافته اوج قرا [illegible] که از قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب رحمت سر راه
بگرفت و از [illegible] ملازمان موکب همایون بر خاک ذلت افتاده پای در وادی فرار نهاد و بشهر درآمد و امیر تیمور گورکان پنج شش
روزی در ساغرج [illegible] آشامیده در آن اثنا شنید که امیر حسین جهت انگیختن غبار جنگ و شین با جنود نامعدود در قرشی منزل گزیده
و منقلای لشکر او بشهر سبز رسیده اند و بر ضمیر منیرش گذشت که مناسب آنست که چندگاهی مقابله و مقاتله را در توقف اندازد و عنان

عزیمت بطرف

عزیمت بطرف ترکستان منعطف سازد آنگاه با همان شصت سوار که اقبال و اراده [illegible] ایمن دولت ابد پیوندش زده بودند اتفاق
کرده از سمرقند بتاشکنت شتافت و در نواحی آن ولایت با بهرام جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بلاد
ترکستان بودند ملاقات فرموده بهرام جلایر چنانچه باید و شاید بخدمتکاری ملازمان موکب شهریاری بپرداخت اما امیر کیخسرو آنچه
مقتضای مروت و انسانیت بود ظاهر ساخت و امیر حسین دو نوبت لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشته
هر بار آنحضرت را پیکر فتح و نصرت روی نمود و سپاه امیر حسین فرار بر قرار اختیار کرده بوی پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران
پیوسته فصال امیر سار بوغا و آقبوغا بهادر را جهت استمداد نزد امیر شمس الدین مغول ارسال داشت و در چهار سپز تیغ و سپستین
و سپیجاب ایشان باز آمده آوازه وصول سپاه جته شایع گردانیدند و امیر حسین این خبر شنوده مضطرب گشت و علما و مشایخ ممالکت
و خجند توسل جسته امیر تیمور گورکان را نصیحت نموده از طریقه مخالفت بگردانند و بجاده مستقیم موافقت رسانند و آن جماعت بمجلس
همایون شتافته بزلال موعظت نایره خشم آن حضرت را تسکین دادند و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور
گورکان غبار نقار امیر حسین را بآب مکارم اخلاق از لوح خاطر فرو شست و بنفس نفیس عازم ملاقات او گشته نوکری بختی نام را
جهت اعلام آن عزیمت از پیش فرستاده و متعاقب او در حرکت آمده در اثنای راه بعضی از لشکریان امیر حسین را که از مصالحه تغافل
نموده قصد آن حضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانید و چون در قیفار شقشار منزل گزید بختی باز آمده خبر آورد که امیر حسین سوگند
بر زبان راند که من بعد پشت بصاحبقران داده [illegible] در مقام دوستی و محبت باشد و تورانشاه نامی از خواص امیر حسین معه بختی
بخدمت رسیده و قواعد عهد و پیمان را بایمان موکد گردانید و امیر تیمور گورکان عباس بهادر را همراه تورانشاه جهت تمکین کار نزد امیر حسین
روانه کرده امیر حسین امیر موسی و الجایتو اپردی را با ده هزار سوار ارسال داشت تا با صاحبقران پیوسته خلال عهد ملاقات تازه ساخته
آنحضرت را پیش او برند و در روزی که امیر تیمور گورکان نجیابا در رسید امیر موسی بکوشش گفت که مزار علی [illegible] آنجاست فرود آمده
و سفر آغاز ترتاد که مهم بر آن قرار یافت که از طرفین هر سرداری با عدد معین پیش آیند و باهم ملاقات نمایند و بدین موجب
بتقدیم رسانیده امیر تیمور گورکان در وثاق امیر موسی نزول اجلال فرمود و وحشت و بیگانگی بالفت و یگانگی مبدل شد و امرا
لشکرها را اجازت داده هر یک بیورت خویش شتافتند و امیر تیمور گورکان نیز بقبة الخضرا که [illegible] تعلق باو داشت آن بلده از
استنشاق نسیم عدالتش از نو جانی یافتند **ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان و بیان بعضی از وقایع که روی
نمود در آن اوان** بنابر مخالفتی که از شاهان بدخشان در خلال احوال گذشته بظهور پیوسته بود امیر حسین جهت آنکه خاطر از مهم
صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت جانب آن مملکت برافراخت و ملک حسین کرت از این صورت وقوف یافته
فوجی از سپاه غور و هرات را بجهه دوغ و شبرغان فرستاده دست بغارت و تاراج برآوردند و خبر تعدی غوریان بسمع شریف
امیر تیمور گورکان رسیده جهت تادیب ایشان از آب آمویه عبور نمود و آن جماعت خبر وصول آن حضرت شنیده بتعجیل تمام روی
بجانب هرات آوردند و امیر صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته [illegible] و از عزیمت آن حضرت اطلاع یافته پادشاهان
مصالحه نموده عنان مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف داد و امیر تیمور گورکان در قندز بوی رسیده و هر دو سپهدار به دیدار یکدیگر
[illegible] کرده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آن خطه را از حیطه تصرف پولاد و
آقبوقا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از آن سفر منقضی الوطر مراجعت نمودند امیر حسین قصد کرد که قلعه هندوان
بلخ را تعمیر نماید و از سالی سرای بانجا پرداخته آن بلده را دار الملک سازد امیر تیمور گورکان با وی گفت که قرشی امیرزاده عبدالله
محل منزل پدر تو گشت سمرقند را پای تخت ساخت و این معنی بروی مبارک نیامد شما نیز از سر این داعیه درگذرید امیر حسین این
سخن را بسمع رضا نشنود و امیر تیمور گورکان را با امرای خویش بلخ برده با عمارت [illegible] در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول [illegible]
ماوراء النهر با شتر ره آمده اند و امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر گورکان و امیر موسی را از پیش فرستاده و خود نیز متعاقب از آمویه عبور
نموده آن زمستان مغولان با یکدیگر مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد از آن بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت
قندز را غارت کرده اند و امیر حسین با امرا و لشکریان عازم دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بنفس نفیس توقف نموده جهانگیرا که
پیر حسین بود مصحوب امیر صاحبقران بر سر بدخشانیان فرستاد و آن حضرت بدان ولایت [illegible] بظهور رسانیده بسالی سرای باز [illegible]

امیر حسین رفت و چون در وقت غیبت حضرت صاحبقرانی کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بیان سلدوز که در آن طرف آب آتش خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم
امیر حسین داشتند مکتوبی با امیر تیمور گورکان نوشته از روی استمداد ارسال نموده بودند و آن نوشته بدست امیر حسین افتاده بود درین ایام که حضرت
قران کشورگشای با امرای سپاه طمع میداشت که امیر حسین آن نامه را بدو ظاهر گرداند اما امیر حسین آن راز سربسته را نگشود و ازین جهت
غباری بر حاشیه خاطر انور نشسته مقارن آن حال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق میکرد بگوش امیر تیمور گورکان رسید بنابران روزی بر بارهٔ گلگون
خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نماید و چون رسید از حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید و در وقتی که امیر حسین در کنار آب سواره
ایستاده بود پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر نماید شخصی از آن طرف آب آمده آهسته با امیر حسین گفت که یاغی نزدیک است
و امیر حسین روی بصاحبقران جنگجوی آورده گفت باید که بی تأخیر از آب عبور کنی و بضرب شمشیر آتش آهنگ و باد حمله گرد از بنیاد دشمنان
خاکسار برآورده و ایشان را متفرق و پریشان گردانی زیرا که زنده حشم و بعضی دیگر از مقدم گرش رفته اند از معاودت پروا نیستند آمد و امیر تیمور
گورکان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده و چون با مردم اسقلانی پیوست و خبر توجه آن حضرت بکیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز رسید عنان از میدان
مقاومت برتافتند کیخسرو از راه قیرکس بطرف الای رفت و زنده حشم او را تعاقب نموده شیخ محمد جانب خجند گریخت و امیر تیمور گورکان او را
تکامشی کرده مظفر و منصور بجانب مراجعت فرمود **گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقران و امیر حسین بن**
امیر مسلا کرت ثانیه چون بنا بر مشیت قادری که کلام معجز نظام و الله یؤتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقاء ملک لایزالش دلالت
میکند چنان رسیده که آفتاب اقبال صاحبقران ستوده خصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی بر غروب ماه جاه و جلال امیر حسین
ابن امیر مسلا موقوف بود اموری که سبب تنفر قلوب جمهور تواند بود هر روز از وی بظهور میرسید و در شهور سنه احدی و سبعین و سبعمائه بیشتر از پیشتر از امیر
حسین سر بر زد از جمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت در مقام عناد و خصومت آمد و خواست که بهنگام فرصت دست بردی نماید و تواجیان
و بیستاتان از متعلقان و منتسبان آن حضرت هر کرا اسمی و رسمی باشد که جانب ده از خطه کش بلخ برد و شیرین بیک آغا همشیره صاحبقران والا
گهر بود بهانه آنکه شوهرش امیر مؤید ارلات عارضی را در سر شراب کشته و گریخته پیش خود طلبید و ایضا امیر موسی را که در سلک مصاحبان
آنحضرت انتظام داشت با کوچ طلب نمود بواسطه ظهور امثال این حرکات ناملایم امیر تیمور گورکان را خبث باطن امیر حسین تحقیق انجامید
همت عالی نهمت بر دفع او گماشت و بعد از تقدیم مشورت با عظما و ارکان دولت جمعی قوی دل فتح شعار امیر حسین خلاص ساخت امرا و نوئینان
الوس جغتای که از کمال بخل و خست امیر حسین ملول و متنفر بودند و از باس و سطوتش ظاهر نمی نمودند درین معنی با صاحبقران گیتی ستان
هم داستان شده قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان موکد گردانیدند و امیر کشورگیر با اجماع لشکر فرمان داده هندو قرقره را بطلب شیخ
محمد بیان سلدوز بجانب اترار فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطه کش نهضت فرموده امیر موسی را در قول تعیین نموده و بنفس
نفیس در مقدمهٔ سپاه روان شد و چون حوالی خزار از غبار موکب ظفر آثار مشکبار گشت امیر موسی بی جهتی هراس نموده راه ادبار گرفت
و صاحبقران گردون اقتدار وجود و عدم او را یکسان تصور کرده بپیورغاتمش اوغلان و امیر مؤید و حسین برلاس و جمع دیگر از اعیان
لشکر اساس اسقلانی ساخت و قول را بفر طلعت همایون بیاراست و چون بپیورغاتمش اوغلان تبر رسید هندوشاه و خلیل که مقدمهٔ
سپاه امیر حسین بودند بپاس ایشان راه فرار گریز پیش گرفتند درین اثنا عالیجناب سیادت مآب ولایت انتساب
سلیل ائمه معصومین استظهار آل طه و یس امیر سید برکه که در سلک اعاظم شرفا بمکه انتظام داشت و در آن ایام جهت اوقات حرمین شریفین
نزد امیر حسین رفته بود و بر طبق دلخواه جواب نیافته از آب آمویه عبور فرموده در موضع بویا که بسیت فرسخی ترمذ واقع است ملاقات صاحب
قران خجسته صفات فایز شد و طبل و علم که از علامات سلطنت است پیشکش کرده بزبان فصاحت بیان گذرانید که توجه شد خاک مشهد
حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشت و از لوازم تعظیم و تبجیل ما یعد من افعال الجمیل دقیقه نامرعی نگذاشت و اوقاف حرمین
را بدو سپرده مقامش مسلم داشت مدت العمر نسبت با ایشان در مقام ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون شادیه ارهنگ و تنج
بمنزل امواج رسید شیخ محمد بیان سلدوز و هندو قرقره بموکب همایون پیوستند و در منزل قلعه شاه شیخ محمد و ال بدخشان و امیر الجایتو ابردی
که از قبل امیر حسین بحکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده و در سلک سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند و بعد ازین قیاس
امیر کیخسرو ختلانی و جمعی از سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بودند بجهت پاس کردن اساس آمده بتقبیل بساط بوس مستسعد شدند **نظم**
بدرگاه آن شاه والانژاد ... زهر کشوری سروری رو نهاد ... پی خدمتش بسته هر یک میان ... بهای دعایش گشاده زبان ... و بعد از اجتماع امرا و اشراف

صاحبقران پسندیده

صاحبقران پسندیده اوصاف بپیورغاتمش اوغلان ولد دانشمندجه خان که از نسل اوگتای قاآن بود بپادشاهی الوس جغتای تعیین نمود و چند روز
بجشن و سور و لهو و سرور پرداختند و بعد از فراغ از آن امر متوجه بلخ گشته امیر زنده حشم که حاکم شبرغان بود با فیل و حشم در سلک سایر خدم
انتظام یافت و حضرت صاحبقرانی تا پایه آسمانی در حوالی مرغ قبه بارگاه با اوج مهر و ماه افراشت و عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفته
طرفین مستعد جنگ و پیکار شده چنگ در آلات کارزار زدند و در روز اول مردم بسیار از فوجی پیاده و زمره سواره از شهر بیرون شتافته
رایت محاربت برافراختند و شاهزاده شجاعت آثار عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان که در آن سن شانزده سالگی بود از غایت جرأت و تهور
بریشان تاخته با وجود صغر سن جوئی آثار اقتدار بظهور رسانید که موجب تعجب دوست و دشمن شد و جهت اصابت تیر ... تیری
بپشت پایش رسید که از جانب دیگر بیرون آورد جراحان پیکان را کشیده جای زخم را داغ کردند و شاهزاده دست در دامان
شکیبائی زده مطلقا اضطراب ننمود روز دیگر که خسرو عظیم الاقتدار آفتاب برق زرنگار افراخت بعزم تسخیر قلعه فیروزه
کارگردون از جانب دروازه مشرق نهضت نمود و راه فرار بر حشری که بر بروج آن حصار قرار گرفته غوغائی میکردند بسته
صاحبقران کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داده روی بقلعه نهادند و از جانب امیر حسین طایفه از اهل جلادت
تیغ جسارت آخته از شهر بیرون تاختند و بقدر وسع در لوازم ستیزه و آویز بجای آوردند آخر الامر طریق مسلک گریز اختیار کردند
و امیر حسین آثار عجز و انکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده فرموده در حصار قرار و ثبات ورزید و زبان نیاز گشاده بجانب صاحبقران سر
افراز پیغام داد که من از ملک و مال برداشتم از مکارم کمال اخلاق توقع میدارم که بجان امان یابم و بجانب مکه مبارکه شتابم و شرف
زیارت بیت الله دریابم و در آن مقام واجب الاحترام باستغفار جرایم و آثام قیام نمایم مرام چون و از این ملتمس را بسمع رضا
جای داده فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف که خواهد رود اما امیر حسین بدین سخن اعتماد
ننموده میان خوف و رجا شبی با دو ملازم از بلخ بیرون آمده و نوکران را بهمی مشغول ساخت بالای منارهٔ مسجد جامع شهر گشت
گریخت و چون صبح صادق رسم غمازی بجای آورد و جمشید خورشید قلعه بند آن شب را مستور گردانید شخصی که اسب گم کرده بود و در طلب
گمشدهٔ خویش هر طرف میگشت بخاطر گذرانید که مناسب آنست که بالای این مناره برآیم و اطراف و جوانب از دور احتیاط نمایم
شاید که اسب بنظر من درآید و باین خیال روی ببالای مناره آورد امیر حسین را آنجا دید و بشناخت امیر حسین که در ایام رفاهیت
مرکز مشتی گوهر بر یاران بهیچ بهلوانی فیه داده در آن محل از خوف سپهر کهن مروارید غلطان در دست آن شخص نهاد و بوعده نیکو
او را امیدوار کرده در کتمان سر خویش شرط مبالغه بجای آورد جهات مشتری نومند بزرگ به کوه الوند جسمان پنهان ماند و آتش
جنایت نیکو رفته اند **بیت** بعضی از مخادیم واجب التعظیم درین محل این بیت را نوشته اند و الحق
بر مناره اشتر رود و فغان برآرد که من نهان شده ام این حکایتیم آشکار **بیت** العقصه چون آن شخص
از مناره پایان آمد اطفال آستان صاحبقران عالیشان دوید و کیفیت بعرض رسانید و فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین
مامور گشته روی بسوی مناره آوردند امیر حسین چون دید که گروه انبوه از پیاده و سواره باشتیاق ملاقات شریف متوجه علاقه شدند
از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزیده و بنا بر آنکه گرگ اجل دست در گریبان جانش زده بود اندکی از دامان جامه اش
بیرون ماند و طلب کاران بالای مناره شتافته و او را نیافته مراجعت کردند ولی بشکاف دیوار مسجد بردند و امیر حسین را بهم
بخت وارا و اسکندر فرو نمی آمد دست و گردن بسته ببارگاه صاحبقران جم جاه درآوردند **مصراع** کدام سر که برین آستانه خاک نشد
امیر تیمور گورکان را چون چشم بر امیر حسین افتاد روی بامرا آورده گفت من از مقام ریختن خون او گذشته ام و جفاهای او را کان لم
یکن انگاشته و موکلان امیر حسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرد و عرضه داشت نمود که امیر حسین را
بمن باید سپرد تا قصاص برادر خود کیقباد بکشم امیر تیمور گورکان در تسکین کیخسرو کوشید و در اثنا گفت و شنید صاحبقران
ظفر قرین را یاد ایام اتحاد و مصاحبت امیر حسین آمد و رقت فرموده قطرات عبرات بر رخسار مبارکش روان شد امیر اولجایتو
ابردی که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود گریه آنحضرت را امارت نجات امیر حسین انگاشته بجا تصور کرده و
برگشته چشم بجانب امیر مؤید و کیخسرو ختلانی اشارت نمود ایشان غرض سپهر کار دیده را دریافته و از عقب امیر حسین شتافته
باستیصال نهال اقبال او پرداختند و رشته حیاتش را بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن مر فارغ ساختند **قطعه**

کدام دوحه اقبال سر بچرخ کشید * که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند * کرا نشاند فلک تاج سروری بر سر * که بند حادثه بر دست و پای او نفکند * و دو پسر امیر حسین
خان سعید و نوروز سلطان با غای که دست نشان او بوده اند روز قتل رسیده شدند و دو پسر دیگر جهانملک و خلیل سلطان بهند و هندوستان گریخته
در غربت متوجه عالم آخرت گردیدند و جرک منصور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان او
باردوی همایون رسانیدند و آنحضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز و اسلام آغا بنت امیر خضر
یسوری و ختنی تکان خاتون را در حرم خاص جای داد و سیونج قتلق آغا دختر شیرین جان را به بهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد
آغا را بزنده حشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را با امیر جاکو و دیگر قایان و دختران امیر حسین را بازدواج امرا و معتبران نامزد فرمود
دنیا عروسیست بعد که هرچند روز ذاتست در آغوش شوهری کند و هر غیبت تیز خشم که مسافت چشم بر دیگری افکند چ دل در این پیرزن عشوه گر منه
کو عروسیست که در عقد بسی دامادست * و این واقعه عظمی در ماه رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه بوقوع انجامید و حصار هندوان
بموجب فرموده صاحبقران گیتی ستان ویران کردید گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران مقرون بحصول آمال
و امانی قال الله تبارک و تعالی قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء نظم مالک الملک واجب التعظیم
صانع قادر خبیر علیم * مملکت میدهد بهر که ارادت * نیک بختی حمیده آثاری * که ز فیض عدالتش عالم * چون بهشت ارم شود خرم *
علم معدلت بر افرازد * رسم ظلم از جهان بر اندازد * زآب شمشیر عدل و تیغ جهاد * گلشن دین حق کند آباد * آتش خشم چون بر افروزد
خرمن عمر دشمنان سوزد * ز اهتزاز ریاض لطف و کرم * در هبوب نسیم جود و شیم * روح پیرا نسیم [illegible] جانی * رسد از وی بهر یک ارزانی
نظرش خاک را چو زر سازد * کار خلقی بیک نظر سازد * از کرم اهل علم و تقوی را * مقتدایان دین و دنیی را * بر خلایق دهد سرافرازی *
خود با ایشان کند همبازی * بنده پیر کرمت کامش * پند بود از همی و فا جامش * ورد درو دین کرمت بچار بیچ * بکند پیر بخشیده و احسان بیچ
و چون صاحب دولتی چنین در این زمان همت آئین جز صاحبقران گیتی ستان قطب السلطنة والخلافة امیر تیمور گورکان کسی نبود و از
ایام گزاشتن فقد وقت بساط جهانبانی امیر حسین را در نوشته بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان سنه
احدی و سبعین و سبعمایه موافق ایت ئیل که پس از [illegible] سی و چهار سال شمسی رسیده بود و سادات عظام واجب الاحترام مانند
افتخار اولاد خیر الانام سید برکه و قدوه احفاد [illegible] خانزاده ابو المعالی و خانزاده علی اکبر و اعیان امراء الوس جغتای
مثل امیر شیخ محمد ولد بیان سلدوز و امیر اولجایتو اپردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود دوغلات و امیر سار بوغا جلایر و امیر جاکو
برلاس و امیر زنده حشم اپردی و شاه شیخ محمد بدخشی و غیرهم از اشراف و اعیان که در قبة الاسلام بلخ مجتمع بودند بر سلطنت
آن امیر کشورگیر اتفاق نموده در ساعتی مانند کوکب طالعش مسعود و زمانی مثال اختر دولتش طالع از اوج مقصود تخت پادشاهی را
بوجود همایونش زیب و زینت دادند و بمرسوم و سنت قدیم [illegible] و عادت مغولان است زانو زده زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی
سراسر ایران و توران زمین * کشیدند صف بر بساط زمین * پی تهنیت یک بیک همگنان * زبان برگشادند زان [illegible] * که شاها بزیب و فر تخت و تاج
جهان تا بماند ز آدم نتاج * تو باشند پاینده زان جان و دل * ولی چند کان از خدمت خجل * ما چاکرانیم و تو شهریار * که ما بندگان تو خداوندگار
و چون حضرت صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین امیر حسین را که سالها با سپاه بدست حرص و
ظلم اندوخته بود بگشاد و مجموع ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدم را بمواهب فراوان و عطایای بیکران او شعر
رعیت ز انعامش آباد شد * ز بخشش سپاهش همه شاد شد * و هر یک از امرا و شجاعان را که لوازم خدمتکاری و مراسم جانسپاری
بتقدیم رسانیده بودند بمناصب بلند و مراتب ارجمند مخصوص و سرافراز گردانید چون از شغل این مهام بازپرداخت حکومت بلخ را با
بسیر جوقام برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول متوطنان آن بلده فردوس مانند را مشمول انعام و احسان ساخت
و بعمارت شهر و حصار مشغول فرموده ابنیه سپید معمار طرح انداخت ذکر مخالفت زنده حشم اپردی و کشته شدن او بتقدیر
ایزدی امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از موکب همایون تخلف نموده بود بعد از استماع خبر قتل
امیر حسین روزی چند در ترکستان سرگردان بوده بالآخره از آب آمو عبور نمود و بزنده حشم پیوست او را بر مخالفت صاحبقران
مظفر لوا باعث و محرض گشت و در سنه اثنی و سبعین و سبعمایه که صاحب قران کشورگشای قوریلتای فرمود زنده حشم اطاعت قوریلتای
فرمان نکرده بسمرقند نرفت و امیر تیمور گورکان خواجه یوسف ولد اولجایتو اپردی را نزد او بجهة رسالت بفرستاد زنده حشم

بشبرغان فرستاد

بشبرغان فرستاد و آن بخواهش تن نداد و این خبر بسمع پادشاه هفت کشور رسید آتش غضب خسروانه التهاب یافت
و با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته عنان بطرف شبرغان تافت بعد از محاصره چند زنده حشم تمرد نموده از قلعه شبرغان بیرون
آمد و امیر موسی را همراه آورده با سپاه ارکان پایه سریر سلطنت مصیر سپرده و پادشاه پوزش [illegible] زنده حشم را مشمول عواطف بی
دریغ ساخته نوبت دیگر تمام ایالت شبرغان را در قبضه اختیار او نهاد و عنان عزیمت بجوب ما وراء النهر انعطاف داد و چون
بشهر سبز رسید نظر عنایت بر حال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات فاخر بیاراست و حکومت ایل و الوس او را
بوی مفوض گردانید و در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه کرت دیگر زنده حشم با خواجه ابو المعالی ترمدی یاغی شد و بترمد رفت
و در آن حدود دست بغارت و تاراج بر آورده و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسید ختای بهادر و ارغونشاه و البقی را با لشکر
[illegible] با دلشاد و با ساز جنگ * همه گیتی افروز با نام و ننگ * [illegible] بر اخته نامزد فرمود و چون بشبرغان از وصول
بهادران رسیده آن خبر یافت بر آب آمویه از کشتیها پل بستند و جاجتو ایشان شب هنگام [illegible] از آب گذشته آن پل را ویران
کردند و چون زنده حشم با سپاه [illegible] سپاه نصرت قرین دیده بر سر سپیده و روی بهزیمت گریز آورده و بر سر جسر تاختند
و بعد از آنکه بیابان پل رسیدند آن طرف را مانند حال خود خراب یافتند متحیر گشته در آن حین دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت
تیر باران برآوردند و آن بدبختان خذلان مآب مصراع روان در نهیب اجل در شتاب * خود را در آب افگنده و جمعی کشته و از زخم پیکان
شعله سان در میان آب جان دادند و زنده حشم با [illegible] از مردم [illegible] بساحل نجات رسیده خود را در شبرغان انداخت
و باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالی جاه امیر جاکو برلاس را با سپاه گردون اساس
بمحاصره شبرغان فرستاد و امیر جاکو فصل زمستان در آن کار بپایان رسانید و چون طلیعه لشکر بهار روی نمود زنده حشم بپای عجز
و اضطرار از حصار و دیوار حصار شبرغان بیرون آمد و امیر جاکو او را بپایه سریر اعلی برده زبان شفاعت گشاد و امیر صاحب
قران کرت دیگر از سر خون زنده حشم در گذشته کوشش را بجوریده نصیحت بیاراست و سرش را از افسر امنیت [illegible] ساخته
کمر زرین بر میانش بست و خلعت فاخر در قامت قابلیتش پوشانیده اسب تازی نژاد انعام فرمود و هم درین سال صاحبقران
بسته اقبال سپاه بطرف مغولستان کشیده و در وقتی که از آن دیار مظفر و منصور رجعت نمود مستقر سریر سلطنت معاودت کرد اینه
در منزل آدون گزر شنید که زنده حشم را با ابو اسحق ولد خضر یسوری و ابو موسی و خانزاده ابو المعالی ترمدی و شیخ ابو لیث
سمرقندی با هم عهد کرده بمصحف سوگند خورده اند که چون بموضع قرامان رسند بمکان آن آفتاب جهانبانی گزندی رسانند و امرا عفو
حسب الحکم آن جماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر موسی بشفاعت سرای ملک خانم که خواهرزاده
او بود و پسر خضر یسوری بالتماس امیر سیف الدین که خواهرش را در حباله داشت از سیاست نجات یافتند و خانزاده ابو المعالی
را انتساب بخاندان نبوت دستگیری کرد اما بموجب حکم جلا وطن اختیار نموده روی بجزیت آورد و چون بدولت سپاه برمزاج
خواجه ابو الیث مستولی بود مصعر رشد بمکه مبارکه رفت ساکن گردد تا بواسطه شدت حرارت هوای آن سرزمین [illegible]
در انفعال او پیدا نشود و زنده حشم را مقید کرده بسمرقند برده در محبسی انداختند که راه بیرون آمدن نداشت نظم
بزه هر که این سخن در زیست * که زندان دشمن به از گور نیست گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بکرد ابجانب خوارزم
و ذکر مصالحه آن حضرت با یوسف صوفی بعد از جنگ و رزم حسین صوفی قنقرات قبل از جلوس صاحبقران بسندیده
صفات بمدت پنج شش سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده بود و چون آنحضرت را از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت
روی نمود کمر همت بر تسخیر آن مملکت انداخت علیکه تواجی را نزد حسین صوفی فرستاده و پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس
جغتای دارد و باید که آنرا بدیوان سپارد و دعوی آن بازگذارد تا طریق موافقت بین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی بآن سخن
التفات نکرد و گفت که من این مملکت را بضرب شمشیر مسخر ساخته ام بجز سلام و پیغام بکسی نخواهم داد و خلاصه این سخن با موقف
صاحبقران کامیاب رسانید و آنحضرت خواست که عزم خوارزم کند [illegible] مولانا جلال الدین کشی که با وجود علم و دل
شرف ملازمت صاحب قرانی را طراز خلعت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که جناب دولت ابدپیوند [illegible] که بسبب یک شخص
جمعیت اهالی ولایت بتفرقه و پریشانی تبدیل یابد اجازت طلبید که بخوارزم رفته بهر گونه موعظه و نصیحت حسین صوفی را از خوا

عفت پیدا رساند و رخصت یافته بدان جانب شتافت و چنانچه سزاوار حال علما دین دار باشد وظایف نیکو خواهی و خیر
اندیشی بتقدیم رسانید اما حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود و ملک جناب مولوی را بند فرمود و چون این خبر بگوش هوش
صاحبقران عالی گهر رسید در پیچیقان ییل که باعتقاد مولف ظفرنامه سنه ثلث و سبعین و سبعمایه هجری بود و بزعم مصنف مطلع
سعدین سنه اربع و سبعین با سپاه ظفر قرین عازم خوارزم شد و چون ماهچه رایات نصرت آیات پرتو وصول بر حدود کات
انداخت و از وعده آن قلعه بیرام خواجه بیساول باتفاق قاضی طیوق در حصار قرار یده اسباب دفع و منع مهیا ساختند و
عساکر اقبال مآثر روی توجه بقلعه نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآوردند و در روز اول کات را بقهر و غلبه گرفتند
و آنچه یافتند بجاروب غارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم گشته بعد از وصول بنواحی آن بلده حسین صوفی [illegible]
که مقاومت با سپاه ظفر عظمت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهانه بدرگاه عالم پناه فرستاد و طالب
مصالحه شد و در آن اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشایبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر سمرقند پریشان
گشته‌اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آیی تا من بتو ملحق گردم و امیر تیمور را مغلوب گردانیم حسین صوفی چون
این سخن بشنید لشکر خود را ایلامیشی نموده از شهر بیرون خرامید و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثر سپاه نصرت
انجام بتاخت رفته بودند و صاحبقران گردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده نمود با بقیه بهادران صف شکن کنار
آب قاون که بین الجانبین واسطه بود شتافت و گذر آب گرفته راه عبور خوارزمیان بربست و سفیر تیر آغاز آمد شد کرده چون
نایره قتال اشتعال یافت جمعی کثیر از دلیران موکب همایون مانند الاجی کلته و جرغلو و شیخ علی بهادر و امیر مؤید و آق تیمور بهادر
و ختای بهادر و ایلچی بهادر اسپان آتش آهنگ بعزم جنگ در آب راندند و ایلچی بهادر غرق دریای فنا شد و دیگران در حمایت
سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب کردند و متعاقب آن جماعت صاحبقران عالی منزلت نیز خواست که مانند برق
و باد از آب بگذرد اما شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمده خود از آن رود عبور نمود و در روی بدخشان خاک پا آورده آن مقدار کار
زار کرد که حسین صوفی قرار بر فرار اختیار نموده بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه مریض شد و در آن دو سه روز بعالم آخرت
پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قایم مقام گشت و ایلچیان با آستان سلطنت آشیان فرستاده و [illegible]
برادر ابراز نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقرانی ملتمس او را باجابت اقتران داد مشروط بآنکه دختر برادر خود آق صوفی را که
سوینچ بیک نام داشت و از دختر خان اوزبک در وجود آمده بخانزاده مشهور گشته بود بامیرزاده جهانگیر دهد و یوسف منت داشته
قبول نمود که مکارم صاحبقران واجب الاذعان شرف نفاذ یابد خانزاده را بسمرقند فرستد انگاه پادشاه عالیجاه ع بسعادت معاودت نموده
و چون بولایت سچاپس رسید کیخسرو ختلانی را بوقف پرغو حاضر گردانیده گناه بران خون گرفته ثابت گشته کشته شد و پسرش سلطان
محمود برادرش ابواسحق و لد خضر یسوری بخوارزم شتافتند و یوسف صوفی را آن مقدار وسوسه کردند که رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان
صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد و امیر تیمور گورکان آن زمستان در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعار بهار
در فضای دشت و کوهسار اعلام حضرت آثار برافراخت با سپاهی افزون از ریگ بیابان از خوارزم بعزم رزم یوسف صوفی روی
براه آورد بعد از وصول بحدود آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسایل و مرکوز وسایل نوبت دیگر صاحبقران
عالی گهر را از مقام انتقام بگردانید و قبول نمود که علی اسرع الحال خانزاده را بسمرقند فرستد و امیر تیمور گورکان بمستقر دولت
مراجعت نموده در شوال سال هفتصد و هفتاد و پنج موافق بارس ییل بهنگام بهار که نسیم اعتدال آثار قوای نامیه را آوردن گل و
ریاحین نامزد کرد صاحبقران ظفر قرین امیر یادگار برلاس را که از اولاد لالا بن قراچار بود و امیر داود و اوزون الجایتو را جهت
آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی امرای عظام را تعظیم و تکریم نموده خانزاده را با تجملی که از آن لایق تواند بود مصحوب
ایشان گسیل نمود و حضرت صاحبقران قتلغ ترکان آغا را که اوپس بسمرقند و خان بود با دیگر خواتین حشمت آیین و نوئینان و امرا و سادات و قضاة
و علما باستقبال فرستاد که بیشکان آستان سلطنت آشیان بترتیب اسباب جشن سور و لوازم طوی مشغول شوند و بقیام نموده سعایا و محترفات سمرقند را
آذین بستند و چون عماری آن گوهر کان خانی را بشهر در آوردند مراسم پیشکش و نثار چنانکه باید و شاید بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر
شناسان از نظر بوقت نظر جهت آن کار اختیار کردند سادات و علما و قضاة در مجلس همایون حاضر گشته تا عقد [illegible] را با جهانگیر میرزا

جهانبانی در

جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان زبان تهنیت بثناخوانی و دست نیاز بگوهرافشانی گشاده و لوازم شادمانی بتقدیم رسانیدند
نقش امروز گر افشانده شد ❀ زیر چترش و سپتا مانده شد ❀ و چون خسرو انجم بخلوتخانه مغرب خرامید و در حجله سپهر عروسان کواکب جلوه‌گر گردید
اجتماع نیرین سپهر نامداری و مقارنه سعدین آسمان کامگاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و موالفت بکمال وجهی و اخلاص صورت
دست داد **مثنوی** جهانگیر شهزاده کامکار ❀ گرفتش بعید آرزو در کنار ❀ چو خورشید با عشق گر ماه کامل ❀ نشستند با هم دو آرام دل ❀
چو خورشید از آن در سرای سپهر ❀ گرفتی در آغوش ماهی بمهر ❀ خوش آن روز فرخنده آن روزگار ❀ که یابند کام دل از هم دو یار ❀ **گفتار در بیان بعضی**
وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال صاحبقران ستوده خصال بعد از فراغ بال از سرانجام مهام ماوراء النهر و ترکستان
عزم تسخیر مغولستان نموده بروایت ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمایه بدان جانب روان شد و چون رباط تغلبان
محل نزول همایون گشت سپاه برد و برف بر ترتیب دست استیلا بجو آورد و بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوان را بجام عقبی و دیار کاهم
بهر بنا بر آن آنحضرت بسمرقند مراجعت فرموده آن قدر توقف کرد که سورت برودت کمتر شد و در روز سه‌شنبه غره شوال موافق اوایل تنگوز
ییل بار دیگر متوجه جته گشته چون امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و بهرام جلایر را منقلای گردانید و چون بوزرش
قمرالدین دوغلات که در مغولستان از دیگر سرداران کلانتر بود از دست بدر رفت سپاه منقلای شکست یافته [illegible]
و صاحبقران آفاق بنفس نفیس تا موضع پای طاق رفته امیرزاده جهانگیر تا منزل اوج فرمان عنان باز کشیده و قمرالدین را در کوهستان
یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جمعی گرد آوردند و تمامی منازل او را بغارت دادند و خاتون امیر شمس الدین و زبان آغا را با دختر او
آغا اسیر ساخته در بالای قراقسماق بنظر پادشاه باستحقاق رسانیدند و صاحبقران مظفر لوا دختر او را در سلک حرایر ازواج
طاهرات منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانید و بسمرقند بازگشت و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز بسبب غدری که
اندیشیده بود با آتش خشم دشمن سوز محترق گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه مطابق لوی ییل بنا بر سببی که هیچ یک از مورخان
باظهار آن زبان نگشاده‌اند امیر تیمور گورکان با سپاه گران بجانب خوارزم نهضت فرمود و امیر سار بوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر
و ایلچی بوغا و دیگر سرداران را با سی هزار سوار علاوت آیین جهت استیصال قمرالدین بصوب مغولستان روان فرمود و چون ماهچه
توق آفتاب اشراق صاحبقران آفاق سایه وصول بر موضع سپایه انداخت ترکن ارلات یاغی شده که در آن کریخت و پولاد
بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را تعاقب نموده در کنار آب بوی رسید و ترکن صاعقه بجنگ ایستاده از ضرب پولاد تیغ دلیران
صف شکن منهزم گردید و پولاد در تکامشی ترکن چیره گشته خود را بترکن رسانیده و رگ جانش را بر طبق دلخواه برید و مظفر و منصور
باردوی همایون مراجعت نمود و از جماعت امرا که بجانب جته رفته بودند سار بوغا و عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطا خامی
بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و با ایل جلایر و قبچاق بظاهر سمرقند شتافتند و آغاز محاصره کردند و امیر اقبوغا که حاکم آن بلده بود خود را مضبوط
ساخته جهت اعلام آن حال قاصدی صفات برق و باد نزد امیر تیمور گورکان فرستاده و ایلچی در موضع خاص بجز پابوسی اختصاص
یافت کیفیت واقعه عرض نمود بنابران رایات ظفر نشان بموجب کلام العود احمد معاودت کرده امیرزاده جهانگیر برسم منقلای پیشتر روان شد
و شاهزاده در موضع کرمینه بدشمنان پرکینه رسیده بر ایشان غالب آمد و سار بوغا و عادلشاه گریخته بدشت قپچاق رفتند و ملازمت اروس
خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند در وقتی که اروس خان بییلاق رفته اورا جی بیرا که در دشت از قبل خان حکومت می‌نمود بشمشیر غدر
کشته روی بمغولستان نهادند و بقمرالدین پیوستند و او را بمخالفت صاحبقران مظفر لوا آن مقدار اغوا کردند که بار دیگر علم خشم و کین
افراخت بولایت اندکان که در تصرف امیرزاده عمر شیخ بود در آمد و هزاره قداق از شاهزاده روگردان شده بوی پیوستند و امیرزاده
عمر شیخ در اوی متحصن گشته شخصی را که دانشمند نام داشت جهت اعلام آن حال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آن حضرت در ساعت در رکاب
آمده بجهت تشییع آن خبر قمرالدین بازگردیده و ایل و الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار آراسته در کمین بایستاد
و چون امیر تیمور گورکان بدان مکان رسید از کمین قمرالدین غافل بوده تمامی سپاه را بایلغار روان فرموده و بنفس نفیس با دویست کس
از امرا و سپهسالاران توقف نموده در آن حال قمرالدین با آن چهار هزار سوار آسوده از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام انتقام کشیده
بغرور هرچه تمامتر استیصال صاحبقران عالی گهر را وجهه همت ساخت آنحضرت بتلقین ملهم دولت مضمون کریمه کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة بر زبان الهام بیان گذرانیده و بهادران موکب ظفر نشان را ثبات استوار داده بنفس همایون روی بدشمنان دون نهاد لاجرم جنگی در پیوست

از شرح شدت آن بیان نظم عاجزست و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و فیروزی شامل حال صاحب قران گشته و آثار
مضمون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده متعاقب آن حال امرا و لشکریان که بچالون
رفته بودند در رسیدند و مغلان هزیمت یافته قمر الدین منعطف گردانیدند و در آن صحرای بی انتها از کشته پشتها ساخته ایل و الوس را از دی
باز کشیدند و بجانب ارتکه توپ بستاندند و قمر الدین و سار بوغا و عادلشاه در سنگر تواج بار دیگر بهم پیوستند خواستند که بار دیگر جمعیتی سازند که
ناگاه امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسید و همه را پریشان گردانید و اوج قرا بهادر در عقب قمر الدین تاخت از عقب او بازگشت تا مرد
تنها ماند و قمر الدین عطف عنان کرده تیری بر اسب اوج قرا زد که از پای در افتاد و اوج قرا پیاده سپر کشیده و شمشیر در دست گرفته روبوی نهاد
قمر الدین او را پیاده دیده گفت ای ضعیف مردانگی همینست که بجای آوری از من همین بسند و راضی باش و بازگرد اگر نه در ضرب شصت من
نگاه کن و تیری انداخت که یک وجب در سنگ نشست اوج قرا آفرین نمود و پیاده بازگردید و این سرگذشت بعرض رسانید و درین یورش امیرزاده
عمر شیخ و خطای بهادر بکاشغر رفت آن خطه را از خضر خواجه اغلان و خدایداد دوغلات بستاندند و متوطنان کاشغر را بایلکان رسانیدند و چون حضرت
صاحبقران غازی بار دیگر جهان نورد بمستقر سریر سلطنت و استقلال منعطف گردانید جهت اصابت عین الکمال از اهل زمانه عذار دلیل ملال بر چهره احوال
خدام آستان اقبال و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه چون صاحبقران ظفرمآل در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند
بنیابت خویش باز داشته بود در غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاهزاده از جاده اعتدال بعیوب اعتلال انحراف جست و مرض
استیلا یافت مرغ روح پرفتوحش بجانب ریاض رضوان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنای راه خوابها پریشان دیده چون بسمرقند نزدیک
رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه با وقار و تمکین از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشت و چند روز اقداح تلخ مذاق اندوه
نوشید و لباس عزا و ماتم پوشیده با آنکه دست تسلیم و رضا در جیب صبر و شکیبایی زد و جهت ترویح روح شاهزاده اصناف خیرات و مبرات
بتقدیم رسانیده فرمود تا جثه او را بشهر سبز برده و بخاک سپرده و بر سر مرقد شریفش عمارت عالی بنا کردند مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال
دار دو پسر ماند امیرزاده محمد سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری و او بعد از فوت شاهزاده بچهل
روز متولد شد و وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از وقوع آن حادثه امیر سیف
الدین از سرانجام امور ملک و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاد و درهمین سال بعرض صاحبقران رسید که عادلشاه جلایر با معدودی
از نوکران در کوهستان قراتوق سرگردانست و آن حضرت برا خواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را
بدام گرفته کشتند و سار بوغا که باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل راهنمای پناه بدرگاه خسرو گیتی
کشای برد و آن حضرت از سر جرایمش درگذشته سرداری ایل جلایر را بوی عنایت کرد و بعد ازین وقایع صاحبقران والا گهر عازم استیصال قمر الدین
شده محمد بیگ ولد امیر موسی را که داماد آنحضرت بود با امیر عباس و اقتیمور بهادر منقلای ساخت و ایشان تا موضع کول رانده و بقمر الدین رسیده او
را منهزم گردانیدند و امیر تیمور گورکان درین یورش تا موضع توز رفته توقتمش که از پادشاه دشت قبچاق اروس خان توهم نموده گریخته بود
دران منزل بدرگاه عالم پناه رسید و انواع احترام و اکرام و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از تور بسمرقند
شتافت حکومت ولایت سقناق و جمعی را بتوقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آن که توقتمش خان دران ولایت رایت ایالت برافراخت
قتلغ بوقا ولد اروس خان لشکر بسرش کشید و میان ایشان جنگ بوقوع انجامیده با وجود آنکه قتلغ بوقا در اثنای کار زخم تیر خورده عالم دیگر گرفت شکست
بجانب توقتمش خان افتاد و توقتمش خان باز بدرگاه صاحبقران از راه رفت کرد تا بعد از خدمت سپرده اثنای اسباب پادشاهی او را
مرتب ساخته و او را بعضی فرستادند و توقتمش بار دیگر از اروس خان شکست یافت و بزحمت و زخم خورده و پای در وادی گریز نهاده
تنها در ساحل آب سیحون بجنگل در آمد و از خاک و خاشاک بستر و بالین کرد و در آن حین امیر ایدکو برلاس که بموجب فرمان صاحب قران گیتی ستان
متوجه صبران بود بدان جنگل رسیده آواز ناله شنیده و بعد از تفحص و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش را الجی نموده همراه گردانیده
بسمرقند رسانید و حضرت صاحب قران تجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته و در آن اثنا ایلچی اروس خان بدرگاه عالم پناه رسیده بوسیله
نواب کامیاب از زبان خان معروض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارند و الا
روی بمیدان کارزار آرند صاحبقران کامکار از تسلیم توقتمش ابا نموده ایلچی را باز گردانید و با لشکر فراوان متوجه حرب اروس خان گردید
و چون از سیحون گذشته صحرا از اثر مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت اروس خان با تمامی الوس جوجی خان بسغناق رسیده فرود آمده و درین

اثنا سپهر تیز گرد چنان اتفاق کرد که گرد فتنه روزی چند از نشیمن ابری برانگیخت آن مقدار برف و باران بارید که دلیران طرفین را مجال
جدال و محال نبود و دران حال حضرت صاحب قران یارق تیمور و خطای بهادر و محمد سلطان شاه را با تومچی از بهادران مقرر فرمود که بر سر دشمنان
شبیخون برند و ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شده در همان شب با پسر اروس خان تیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه
داشت دوچار خوردند و آغاز جنگ کرده یارق تیمور و خطای بهادر شربت شهادت چشیدند و از شست ایلچی بوغا تیری گشاد یافت و بر
ران تیمور ملک اغلان رسیده جابران خان بعیوب انهزام منعطف گردانید بعد از آن اروس خان بی آنکه پای در میدان مقاتله نهد
بازگشته صاحبقران گیتی ستان مظفر و منصور و مال و غنایم بشهر کش رفت و معقب روزی چند آنجا بسر برده بار دیگر روی بناحیت دشت قبچاق نهاد
و پانزده روز مسافت قطع کرده صبح دوشنبه در حوالی تقی بسر ایل و الوس اروس رسیده و ایشان را غارت نموده بازگردید و مقارن
آن حال اروس خان جان بقابض ارواح تسلیم نمود و پسرش تقتاقیا قائم مقام پدر شده او نیز در عالم ایام تخت تابوت بر تخت خانیت
اختیار کرد و صاحب قران کامگار توقتمش را ایراق بسیار داده بپادشاهی دشت قبچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید قیان او
و تیمور ملک اغلان مقاومت نموده کرت دیگر شکست بجانب توقتمش افتاد و بر اسب او قلان نام که صاحب قران اکرده بود غلام در وقت
وداع باو بخشیده بود سوار گشته خود را بسمرقند رسانید ع یکبار میرد هر کسی بیچاره جان بارها ٭ امیر تیمور گورکان چون توقتمش را بآن حال
دید عهد و پیمان تو التفات بر تو ارکه اختلال احوالش انداخت توسن تور اورنگ پرسش یعنی خواجه اوزبک و غیاث الدین ترخان و دیگر
قوچین معصوب آن الیغاق زیستاد و او را خوشنودان و تسیمین و سپاه موافق ییلان ییل و از تخت خانی نشانند و مراسم مغول را
رعایت کرده ع تا رسش بآیین برافشانند

ذکر طلوع اختر طلعت میرزا شاهرخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که دران ایام اتفاق افتاد

در اواسط ییلان ییل که بمحض عنایت ملک جلیل ع شاه صاحبقران کشورگیر ٭ در پناه بسیط
توران اسب مراد و میر انداخت و اعدای دولت را در قید زنجیر بند نکبت عاجز ساخته هر یک را بما تحت زمین ساخت چیدق ماه بر طبق ...
بندگان درگاه سپهر شکوه و چرخ نیلی رنگ لوازم اطاعت ملازمان بجای می آورد و درخت بخت آن زیبنده تاج و تخت میوه مراد بار ور
گردید و در چمن زندگانی گلی از نو شکفته ع چت بخت بخشش باقبال منشور داد ٭ سپهرش یکی نامور پور داد ٭ یعنی طلیعه طلعت همایون فرخ
نشان معین الدنیا و الدین شاهرخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه ۷۷۹ از افق ولادت طلوع نمود و دیده اقبال
صاحبقران از دیدن آن قرة العین روشنایی افزود آوازه این ولادت در ربع مسکون شایع گشته عالمی را مسرور گردانید ٭
ز نور طلعت آن درّی سپهر کرم ٭ چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم ٭ و توقتمش خان بفرمان صاحبقران از سغناق لشکر بقبچاق کشیده
و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاه گردید و هم درین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبه
کعبه مثال سرافراز شد و احوال ملوک را بعرض رسانید و در همین سال صاحبقران اقبال مهد علیا توکان آغا را بنت امیر موسی را در حباله
نکاح کشید و در جانب عنبرین سمرقند باغ بهشت راحت او معمور گردانید

ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنغرات و در آمدن خوارزم تحت تصرف صاحبقران خجسته صفات

دران زمستان صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابل چون
اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکر بجانب بخارا فرستاده آن ناحیت را تاخت نمود و امیر تیمور گورکان جهت باز خواست این حرکت
ایلچی بخوارزم ارسال داشته یوسف صوفی قاصد را بند نمود و آن حضرت نامه عتاب آمیز باو نوشته مصحوب ایلچی بآن صوب روان ساخت
و آن ایلچی را نیز مقید ساخت بنابران صاحبقران کامران در شوال سال هفتصد و هشتاد موافق قوی ییل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی
توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول بکام الملک یوسف صوفی لشکر بیات را از افغان و گرگ و سوران گوش کردن کرسانیده و غیره لشکر بی
کشیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جهد نموده انجام میکوشیدند
و هر لحظه طایفه از اندرون و بیرون جام تلخ مذاق مرگ می نوشیدند و در آن اثنا یوسف صوفی نامه نزد امیر تیمور گورکان فرستاده
مضمون آنکه تا چند بسبب دو تن مردم در عذاب بوده در عرصه تلف آیند مناسب چنان است که ما هر دو قدم در میدان نهاده مثنوی
ببینیم تا این سخنان با سپهر ٭ درین داوری بر که گردد بمهر ٭ ز بازیچه چرخ گیتی فروز ٭ که فیروز گردد که برگشته روز ٭ امیر تیمور گورکان از این التماس
خاطر مزاج شریف انبساط فی الحال سلیح جنگ پوشیده و بر بارگیر فلک سیر سوار گشته رو بمعرکه کارزار آورده و هر چند امرا و نوکران زانو زده
آنحضرت را ازین عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان نکرد و مانند جمشید خورشید که یک تنه بفضای معرکه آسمان شتافت بر کنار خندق

رانده آواز برآورد که یوسف صوفی را بگوئید که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده ایم مناسب آنکه بقول خود وفا نمائی و ازین حصار بیرون آئی
تا ملاحظه با یکدیگر بکوشیم و بخت آزمائی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور امیر تیمور بترسید و از گفت خود پشیمان گشته و از کشید صاحبقران سر
اسب او دیگر باره آواز برآورد که هر که بقول وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف صوفی را حفظ جان از رعایت نام و ننگ انسب بود هر چند
امثال این سخنان شنید لب بجواب نگشود و امیر تیمور گورکان بلطف الهی مفتخر و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت فرمود القصه مدت محاصره
خوارزم سه ماه و شانزده روز متمادی شد و دران ایام محاربات صعب اتفاق افتاده در اکثر معارک صاحبقران والا نژاد را عون الهی
نصرت و فیروزی دست داد و دران اثنا بواسطه کثرت اعراض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جاده صحت انحراف یافت و مرض
مهلک بروی طاری شده بجام آخرت شتافت و ازین جهة خوارزمیان دلشکسته گشته چون ظفر نشان روی جلادت لشکر شاهنشاهی و جنگ
سلطانی انداختند و از اطراف و جوانب درآمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دل دشمنان ساختند و باقدام غلبه و قهر بشهر
در رفته دست بقتل و غارت برآوردند و هر کس را دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند لیکن علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان را بسمرقند
کوچانیدند و نسبت بدیشان بلطف تقدیم رسانیدند و این فتح نامدار در قوی ئیل موافق سنه احدی و ثمانین و سبعمایه اتفاق افتاد
و صاحبقران جلالت شعار بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون مستقر سریر دولت و اقبال
نزول اجلال نمود حصار کش را بنا کرده قصر منیع که موسومست باقصر القرف فرمود گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحب
قران از توران بایران و ذکر استیلای خدام آستان اقبال آشیان بر ولایت خراسان صاحبقران والا همت
از کمال علو همت ملاحظه این معنی السلطان ظل الله کرده [illegible] آفریده در منقبت سلطنت با وی مشارکت [illegible] پیشتر بر زبان
الهام ترجمان میگذرانید که عرصه ربع مسکون آن مقدار و هیچ نیست که دو پادشاه باید نظم جهان را بسنده است یک شهریار
زنی را دو شوهر نیاید بکار بنا بر این چون آن پادشاه مظفر لوا از ضبط تمام مملکت جغتای و الوس جوچی خان باز پرداخت تسخیر
ممالک ایران را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در تیرماه سنه ۷۸۲ موافق [illegible] ئیل امیرزاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل زندگانی
طی کرده بود با جمعی کثیر از امرا [illegible] و قشون از سپاه ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرمود و امیرزاده کامکار با ملازمان نامدار
از آب آمویه گذشته آن زمستان در حدود بلخ و شبرغان [illegible] گذرانید و چون فصل شتا با آخر رسید و [illegible]
سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را جولانگاه سپاه سبزه و ریاحین گردانید صاحبقران ظفر قرین با لشکری جلادت آئین
زآب جیحون گذشت و آمد تیز ❊ در خراسان فتاد رستخیز ❊ و ملک محمد ولد ملک [illegible] کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال با آستان جاه
و جلال شتافت و بعز بساط بوسی فایز گشته بسیورغامیشی و عنایت یافت اما چون ملک غیاث الدین پیر علی با آن حضرت سبب یکدلی نداشت و
قرابت نسبی را [illegible] پای در دامن [illegible] کشیده بملازمت [illegible] مرتبت مبادرت ننمود و امیر مؤید [illegible] منصور [illegible] آنکه لشکر
نیشابور [illegible] بعد از عبور از آب مرغاب عنان بارهٔ جهان نورد [illegible] و در اوایل ذی الحجه [illegible] بدان موضع [illegible]
نامی که حاکم آنجا بود در سلک خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت [illegible] تایباد و [illegible] شرف ملاقات مولانا
زین الدین ابوبکر حاصل فرمود انگاه عنان [illegible] شیخ [illegible] انعطاف داد و چون نصرت آثار منتهی [illegible] قلعه آن قصبه را
در میان گرفت [illegible] بمقابله و مقاتله پیش آمدند و یک [illegible] از آن حصار [illegible] گشته با خاک راه برابر شد شعر
فرو ریخت آن باره گشت زار ❊ [illegible] سلامت نخواهد ❊ بباد فنا رفت [illegible] ❊ [illegible] ❊ انگاه [illegible] رایات ظفر پناه
پرتو وصول بر ظاهر بلده هرات انداخت شهر بند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روی بمحاصره و محاربه آوردند ملک غیاث الدین پیر علی
از کمال غفلت اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده [illegible] جهت محافظت عیال و اطفال [illegible] قتال [illegible] و صاحبقران
[illegible] حکم فرمود تا هر یک [illegible] دیوارهای بیرون شهر بند را انداخته [illegible] شهر خندق کنند و حصار ساختند و از طرف [illegible]
روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت [illegible] برافراختند عاقبت سپاه نصرت [illegible] مردم ملک را مغلوب گردانیده جمعی از سالکان طریق
پهلوانی نزدیک کوشک مرغنی از معبری که آب انجیل بشهر در می آمد قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین دران روز بر دروازه
پل انجیل بود بر آمده کوششهای مردانه فرمود اما فایده بران مترتب نشد و [illegible] خلیل [illegible] بر آمده امرا بر انغار و جوانغار
بیکبار حمله نموده [illegible] تیز کرده [illegible] خود را در شهر انداختند و کار مخالفان که در بالای باره و سور بودند [illegible]

ساختند ملک

ساختند ملک غیاث الدین چون حال بران منوال دید از نهیب سپاه فیروز جنگ آهنگ شهر کرده بگریخت و قریب دو هزار از غوریان و پیادگان
در جنگ اسیر گرفتار گشتند صاحب قران کامکار از سر خون ایشان درگذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر
بگوئید که هر کس از رعیت دست از جنگ کوتاه کرده بر فصیل و باره نیاید از مال و جان ایمن خواهد بود بعد از آن رعایا در کنج خانها نشسته کسی بهوس جنگ
بیرون نیامد و ملک از مقاومت عاجز گشته سفرا آغاز تردد کرده و بساط مصالحه تمهید یافت ملک غیاث الدین پیر علی مادر خود سلطان خاتون را
که دختر طغاتیمور خان بود با پسر خود پیر محمد و اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی نزد امیر تیمور گورکان فرستاد و صاحبقران پسر
ملکزاده را استمالت داده و خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را بگوئید که ابواب خلاف بسته و دکر داشته از شهر بیرون آید که
اگر به مقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دماء رعایا در معرض تضییع افتد و وزر و وبال آن در گردن او باشد و
ایشانرا اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاه داشت و حقیقت حال هرویان ازو معلوم نموده بکوشک باغ زاغان تشریف
برد و ملک غیاث الدین پیر علی در سوم محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه از شهر بیرون آمده بعز بساط بوس دریافت امیر تیمور
گورکان ملک را باصناف الطاف بنواخت و بکلاه و کمر مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضاة و اکابر و اعیان آن بلده
جنت نشان بسعادت ملازمت رسیده صاحب قران گیتی ستان از باغ زاغان بلشکرگاه شتافت و چند روز توقف نموده
بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین و دفاین سلاطین کرت فرمان فرمود و دروازه های آهنین که القاب ملوک
بران منقور بود بکنده بار کرده بشهر سبز بردند و آنجا نصب کردند و مولانا قطب الدین و مولانا نظام الدین را با دولت که خدایان
معتبر بلده بکش کوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنه هراة فراغت یافت عنان بارهٔ جهان نورد
بطرف نیشابور و سبزوار تافت در نواحی نیشابور بمزار ابو مسلم مروزی علی بیک جون قربانی که حاکم ابیورد و آن حدود بود و خواجه
علی مؤید سربدار سبزواری بشرف ملازمت آن مهر سپهر کامکاری رسیدند و [illegible] از [illegible] اسفراین که دیه [illegible]
منصور از نیشابور باسفراین رفت و در ساعت وصول قلعه آن خطه را از گماشته امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر بقتل آورده
بیخ و باروی حصار را هموار کردند انگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد که اگر اقبال شامل حال [illegible]
شتابد عنایت و التفات یابد و الا ابواب ربح و عنا بروی و روزگار او مفتوح خواهد شد امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم فرمود
و بدریافت دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور گورکان از اسفراین بییلاق اولنگ طوس جهت آسایش ستوران روزی چند توقف
فرمود انگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بما وراء النهر نهاد و آن زمستان بسعادت و اقبال در نیکو
سرای بخارا قشلاق نمود و دران اثنا [illegible] طراوت چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی
عرق [illegible] در حرکت آمده [illegible] بر ساحت احوال پادشاه [illegible] حبیبهٔ جلیلهٔ آن حضرت که مسماة بطغی شاه بود و آکه بیکی
داشت وفات یافت و آکه بیکی در خانه محمد بیک امیر موسی بیسر میرد و بسبب حسن سیرت و زیبائی صورت عزیزترین اولاد صاحب
قران عالی نژاد بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام القصه صاحبقران [illegible] از مفارقت آن مخدره بلقیس آئین
[illegible] گشت و چند روز با قامت مراسم تعزیت پرداخت جهت ترویح روح [illegible] صدقات [illegible] و فقرا افاضت فرمود
و چندان عنایت بر درویش داد ❊ که از چند و چون بیش توان کرد یاد گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بمملکت خراسان
کرت ثانیه دران زمستان که نیکو سرای بخارا از فر نزول صاحبقران مظفر لوا غیرت فزای سپهر خضرا بود قاصدی از نزد خواجه
علی مؤید [illegible] رسانید که علی بیک جون قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار
دارند بنا بران حضرت صاحبقران در آخر [illegible] زمستان که داخل شهور سنه ۷۸۲ اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان را
پیش نهاد همت ساخت و چون از جیحون عبور نموده آوازه عزیمت [illegible] در انداخته ناگاه بحوالی قلعه کلات که پیشتر علی بیک
بود [illegible] لشکر فیروزی صفات اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود [illegible]
چون نگین در انگشتری فرو گرفتند و چند روز جنگهای سخت پیش بردند چون نزدیک آن رسید که [illegible] ظفر جلوه گر گردد علی
بیک باظهار عجز و اضطرار زبان گشاد و صاحبقران کامکار او را بعهد و پیمان ایمن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بعز بساط بوسی
استسعاد یافت و [illegible] شامل حال او گشته اجازت طلبید که باز بحصار رود و براق خود نموده روز دیگر بخدمت شتابد و [illegible]

از غوران عازم باشد حضرت صاحبقران شرف رخصت ارزانی داشت علی بیک تغلو رفت و از غایت شقاوت مواضعی را که جوکی منصوب
رخنه کرده بود مرمت نموده باز شعار خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعه قهقهه را که در سابعه در دو ازده کلات بود عمارت فرموده
خواجه حاجی را کوتوال آن قلعه گردانید و امیرزاده علی بیک امیر موید ارلات را باتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راهها را
مضبوط کرده نگذارد که هیچ آفریده بکلات آمد و شد نماید آنگاه اعلام ظفر پناه بعزم رزم و پیکار متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر
علی سپهدی غوری که بنیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفت بهادران آنجا را مشمول انعام و احسان گردانید و بزرگ
کوچانیده تا محافظت قلاع آنجا نمایند در خلال آن احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سکرات موت نوشته
بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتابت بمضمون آیه و اذا حییتم بتحیه فحیوا باحسن منها عمل فرموده
کریمه از خاندان مظفری را جهت امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ خواستگاری کرد و حاجی خواجه را جهت اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز
فرستاده و چون خاطر عاطر صاحبقران از مهم ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از راه روغد
بکبود جامه و شاسمان در آمد امیر ولی مقاومت بآنحضرت در حیز قدرت نمیدید لاجرم تنسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان سخندان بآستان اقبال
آشیان فرستاده امان طلبید و قبول نمود که اگر این نوبت او را از ملازمت معاف داشته رایات منصوره معاودت فرماید متعاقب بزمین
بوسی مشرف شده اوقات زندگانی در خدمت عتبه علیه صاحبقرانی گذراند و آنحضرت این ملتمس را قبول نموده از راه سلقان و جرمکان
بجلگاه رادکان فرود آمد و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیک جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان این سخن آنست که
شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعه قهقهه نشسته بود شبی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در کلات اندازد و با طایفه از نوکران خاصه
بپای جبل برآمد شبی راه غلط کرده جانب شجاعت آبی در عقبه دشوار افتاده صباح دلیران جانی قربانی خبر یافته بر سر شیخ علی بهادر
تاختند و او را گرفته نزد علی بیک بردند امیر علی بیک شیخ علی بهادر را تعظیم و احترام تمام نموده و خرگاه بتکلف نزدیک بوثاق خویش
نصب کرده سپاهیان تعیین فرمود و زبان تضرع بگشاد که گناه مرا از حضرت صاحبقرانی مظفر لوا درخواه امیر شیخ علی این معنی
را قبول نموده چون رادکان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت بملازمت شتافته کیفیت اضطرار علی بیک و اتباع او را بعرض رسانید
وکلمات ایشان را طلبیده صاحبقران پوزش پذیر کرد بعد از چند روز جونی قربانیان را بخشیده امیر علی بیک بخدمت شتافت و پیشتر از پیشتر
اعزاز و حرمت یافت آنگاه امتثال لازم الامتثال صادر گشت که او را با تمامی اهل و الوس جونی قربانی بسمرقند کوچانیده و خیلخانه
عازم ماوراءالنهر گشته ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد همراه برد و امیر که پسر تیمور که را داروغه هراة کرد و چون صاحبقران
جار الملک سمرقند رسید علی بیک و امیر غوری و ولد ملک غیاث الدین پیر علی و ملک محمد برادرش را مقید باندکان فرستاد و سایر جونی قربانی
تاشکنت ارسال داشت و ملک غیاث الدین با پسر بزرگترش پیر محمد در ارک سمرقند محبوس گردانید و هم در آن زمستان از تصادم تقدیر خلاق
افلاک در بلده فاخره هراة صورتی موحش روی نمود و اقتضای قضای ایزد تعالی ابواب تشویش و بلا بر روی متوطنان آن دیار برگشود
کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخرالدین ملک محمد و امیر غلب در ضمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین در غایت فلاکت اوقات میگذرانیدند
و بعد از فتح هراة نزد صاحبقران حمیده صفات رفته آن حضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و ابوسعید اسپهبد را که قریب
ده سال در زندان ملک غیاث الدین پیر علی بود بگذاشت و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه ملک محمد از غور با زمره از اهل شر و شور بهراة خرامید
و ابوسعید با وی بسعادت متفق شده و آن دو مفسد قاصد جان و مال مسلمانان گشتند و اهل علم و صلاح در کوشک فرید بعضی از مغول
پناه بقلعه اختیارالدین بردند و در آن اثنا امیر که داروغه وفات یافته بود جهت هراة چون خانه بی کدخدای و کشتی بی ناخدا مانده
و شیاطین الانس از شیشه ضبط بیرون جسته اراذل بر آن مخل ... علی اسد ... بعزم حصار اختیارالدین بردند
آتش در آن زدند و مغولان بامید نجات جهات در قلعه داشته خود را از بالا بزیر انداختند و غوریان بیرحم همه را شهید ساختند
چون این خبر با امیرزاده میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافته امیر حاجی سیف الدین و امیر اغونغار را با فوجی
از سپاه ظفر اثر بدفع مفسدان روانه هراة گردانیده خود متعاقب بدان جانب در حرکت آمد و غوریان تا سر کوچه خیابان از امرا استقبال
کرده پای در میدان قتال نهادند و شکست یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و جان خود از مردم قور ریخته هر طایفه بطرفی رفتند و مقارن
آن حال امیرزاده میرانشاه نیز رسیده سپاه قیامت اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شریر بقتل رسانیده

از سرهای

از سرهای کشتگان منارها بلند گردانیده و چون پرتو این خبر از شاهی امیرزاده میرانشاه بر چشمگاه ضمیر صاحبقران کشورگیر تافت
یرلیغ لازم الاتباع صادر گشت که ملک غیاث الدین پیر علی و برادرش ملک محمد و پسر او بکلیش امیر غوری و علی بیک جانی قربانی را بیاسا رسانیدند
و در همین سال که موافق تنکوزییل بود حرم محترم صاحبقران سعادت انتما دلشاد آغا و خواهر کلانتر آن حضرت قتلغ ترکان آغا از دار فنا بعالم
بقا پیوستند انا لله و انا الیه راجعون **ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگر باره و بیان فتح ولایت اسفزار و
سیستان و قندهار** در پاییز سنه خمس و ثمانین و سبعمائه امیر تیمور گورکان جهت استماع خبر جسارت غوریان
متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهراة رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرموده و اهل صلاح زبان شفاعت
گشاده مهم بر اخذ مال امان قرار یافت و چون آنچه باسم مردمان اطلاق یافته بود نامقدور بود بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند
و در آن اثنا امیرزاده را که بحکم امیر تیمور گورکان در استقرار حکومت مینمود یاغی شد و چون رایات نصرت آیات بعد از وصول بسبزوار افواج
لشکر قیامت اثر قهر آن قلعه سبزوار که موسوم بمهرآباد بود مسخر ساختند و قریب دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل گرفته تا موجب عبرت
سایر متمردان گردد و در آن واقعه ایلغار در هراة و استقرار شر و شور و غبار ظلم و زور ... انقلاب و هیجان آمد و در اسواق یک دکان
باز نمانده و در بازارها دکه و دکان بر زبر یکدیگر افتاده هیچ کس مجال تجهیز و تکفین نیافت القصه چون خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر
از مهم هراة و استقرار فارغ شد عنان عزیمت بصوب سنگ ... روز تافت شاه جلال الدین فراهی پای دو قوحرای از قلعه خود بیرون آمده
بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف نامتناهی بهره ور گشت و سپاه جوشن پوش پرجوش و خروش از هراة بحصار زره رفته
بر انداختند و در روز آخر امسوز ساختند و بسیاری از سیستانیان را تیغ بی دریغ گذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان
بر افراختند بعد از وصول شاه شاهان و تاج قلعه کی و سراج از شهر بیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرگ منش مخصوص گشتند و هنوز آن
حضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان تکر مکارت بر جان بسته و صف لشکر آراسته ابواب جنگ و ستیز بازگشادند و بهادران موکب
همایون دست بسیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم و دستان برایشان آفرین کرده و مخالفان چندین اسب و استر از لشکر
قیامت اثر بزخم تیر و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از ایشان از دست برد سپاه نصرت نشان کشته گشته بقیه السیف مجروح و خسته
بشهر چپیدند و بر این قیاس دو سه نوبت دیگر میان جنود فیروز و عساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله نمودند آخر الامر شاه قطب الدین که حاکم آن
ملک بود پای عجز و نیاز بدرگاه صاحبقران سرافراز شتافت و روی برخاک نهاده بزبان سکت عفو و مرحمت مسئلت نمود و آن
حضرت جسارت او را بلطف و عنایت مقابل ساخته در وقتی که با یکدیگر سر بر باره کوه پیکر نشسته بود و نظاره لشکر جرار مشغول میبود
ناگاه قریب سی هزار سیستانیان جهات شمار از شهر بیرون آمده تیر باران کرده تیری بران با یکه صاحب تاج و سریر رسیده و آن
حضرت عنان کیران بقلب سپاه تافت و ملک قطب الدین را بند فرمود و جمیع پوشیده روی بمعرکه کارزار آورده و جنود گردون اقتدار از
اطراف و جوانب یکبار حمله کرده مخالفان را بشهر در انیدند و حصار و شهر بغلبه مسخر گشته سپاه قیامت اثر خلق بی نهایت بقتل رسانیدند
و برج و باره سیستان را ویران کرده هرچه در آن دیار بود از سیم و زر تا سرب و نحاس و از نفایس اجناس تا پوست و پلاس بباد غارت
و تاراج بردادند و حضرت صاحبقرانی بعد از احراز فتح عظیمی زمام ایالت و برادر ... سیستان را بشاه شاهان سپرده ملک قطب
الدین را بسمرقند فرستاده سادات و علما و اکابر آن ولایت را بحصار زراه روان کرده و از تغلب لشکر قیامت اثر تزلزل در بند رستم
افتاده ویران گشت آنگاه صاحبقران ظفر پناه بولایت بست و کر شیر رفته بر دولت آنحضرت پشت زندگانی تومان کودری
و هرکس را که هوس سلطنت و سروری در سر داشت دم شکست **پشت** غرور از دانش تهی کرده جای سرکشان نکرده در زیر پای
اعلام ظفر شعار عازم قندهار گشت بعد از وصول عساکر ظفر نماد آن دیار را نیز بغلبه و قهر در حیز تسخیر کشیده سرور قندهار را نزد صاحب
قران کامکار آوردند وجه الحکم بر سردار بردند و امیر تیمور گورکان آن سال در قندهار قشلاق کرده امیر جاکو برلاس که در مملکت قندز
و بغلان و آن حدود حاکم بود فوت شد و صاحبقران و الاگهر آن خبر شنیده منصب امیر جاکو را به پسرش امیر جهانشاه مسلم داشت و در
اوایل فصل بهار که سلطان گل قرین فضل چو درکار یا کوکب ریاحین و از زهار بصوب انجمن چمن رایات نهضت برافراشت صاحبقران
سعادتمند عزیمت سمرقند فرموده پس ایشند فرمود و امیر سیف برلاس را بحکومت قندهار نصب فرموده بر جناح استعجال روی بپایتخت سریر
دولت و اقبال نهاده در عرض چهارده روز آن مسافت دور و دراز را طی فرمود **نظم** سم رسوی یمین و فتوح سوی یسار

زمان تابع و گردون غلام و دولت یار **گفتار در ذکر ستیز امیر ولی و گریز وی و بیان فتح ولایت جرجان و مملکت ری** چنانچه
سابقا مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که با سپاه امیر تیمور گورکان بشتابد تا ترتیب یابد اما باین وعده وفا ننمود بنابرین امیر صاحبقران
در سنهٔ ست و ثمانین و سبعمایه موافق سیچقان ئیل با سپاهی چون تند و لشکری صف شکن علم عزیمت بصوب استراباد برافراخت
و چون لشکر بر سعادت و اقبال قبة الاسلام بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه و ایلچیان که پیش ازین جهت
خواستگاری مخدرهٔ از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بودند باز آمدند و دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را جهت شاهزاده
پیر محمد بن عمر شیخ آورده لاجرم بساط عیش و طرب انبساط یافته چند روز لوازم سور و سرور بتقدیم رسید و چون حاجی خواجه دران
سفرهای از حد فزون افتاده بود پسر بیاده داد آنگاه صاحبقران بجاجرم از راه نسا و درون در حرکت آمده بعد از وصول جوان
حدود جنود ظفر ورود قراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعهٔ درون را بجنگ گرفته بنیاد حیات کوتوال آن حصار را بر انداختند
و رایات ظفر نشان از انجا نیز در حرکت آمده نواحی کبود جامه و ساحان از زمین مقدم همایون غیرت افزای خضر آسمان گشت و قراولان
امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان و منقلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود روز پنجم امیر
ولی با سپاهی بعدد انجم پیش آمده بقدم مقدم در کشش و کوشش نمود اما مغلوب و منهزم بازگردید و نوبت دیگر جسارت کرده شبیخون آورد
و بدست جرات جوب ساه (؟) ستیزجانی (؟) را در سپاه صاحبقرانی جابجا در کرد معبکه استوار کرده بودند درهم شکست و بمیان خیام در آمده سپاه
گردون احتشام دست بانداختن تیر و راندن تیغ بر آورده بسیاری از جرجانیان کشته گشتند و امیر ولی گریخت و یکی عنان گیران بصوب
گریز انعطاف داده و بعضی از اتباع او در جرها و جاها که جهت سقوط جنود منصوره کنده بودند افتادند و از امراء او الیتمور ایکو تیمور
خدایداد بهادر و غیرها امیر ولی را تکامیشی کردند و او دل از ملک و مال برگرفته کوچ و متعلقان خود را در گرده وامغان گذاشت و خود
بمملکت ری در آمد و چون دلیران که از عقب او می شتافتند بری رسیدند بطرف رستمدار گریخت و بجایت جنگل و تشبک اشجار از جنگ
شیران بیشهٔ پیکار نجات یافت و حضرت صاحبقران امارت ولایت جرجان را بولدها تیمور خان لقمان پادشاه ارزانی داشته در شوال
سال مذکور با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت و آن زمستان دران مملکت بپایان رسانیده در اول فصل بهار که
نسیم تیز رفتار هوا داری حضرت ثوابت و سیار قلعهٔ غنچه را بی اهتمام پیکان خار و دست برد سر پنجهٔ چنار مفتوح کردانید بجانب سلطانیه
نهضت نمود و حال آنکه چنانچه در ضمن وقایع سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافت دران وقت پسرش آق بوغا با بعضی از امرا دران قلعه بود
و چون امرای سلطان احمد از قرب وصول آنحضرت واقف شدند بی شایبهٔ اهمال آق بوغا را برگرفته روی بصوب بغداد نهادند و عادل آقا
که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر از دلیران جوشن ور پیشتر بسلطانیه رسیده قلعه را مضبوط گردانید و مقارن فتح
صاحبقران ظفر قرین بنصب سیع و ثمانین و سبعمایه بسلطانیه در آمده ایلچی صفاهان باو بشیر از قربه یستاد (؟) و عادل آقا را که شمه از حال او
در جزو اول ازین مجلد مذکور شد بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسانید و عادل آقا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده ایالت سلطانیه تعلق
بوی گرفت و امیر محمد سلطانشاه جهت کومک و امداد او تعیین پذیرفت آنگاه رایات ظفر پناه براه رستمدار باز گشته حکام آنجا بصوب
امیر ولی رو بوادی گریز نهادند و آن حضرت بمازندران در آمده و لاه و ولایت امل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین باظهار
اطاعت و انقیاد مبادرت نمودند و صاحبقران فلک احتشام باعزاز و احترام سادات عظام قیام و اقدام نموده بدار السلطنهٔ سمرقند
مراجعت و تابستان آنجا گذرانیده در زمستان جهت قشلاق عازم زنجیر سرای کردید **ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق**
و فتح قلاع و بلاد آذربیجان و عراق دران زمستان که زنجیر سرای بیمن مقدم صاحبقران کشورکشای غیرت فزای
گلستان ارم بود توقتمش خان حرکت سفیهانه مخالفت قیام نموده بود و سپاه بولاد اغلان را با عیسی بیک و علی بیک و قراجی سپرده تا ان
بر سر اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان بودند ساخته و بجانب آذربیجان فرستاده و آن جنود کافر نهاد از راه دربند بمحلکاه تبریز
در آمده اشراف و اعیان آن ولایت بحکم العزیز تعلق بکل حشیش امیر ولی و محمود خلخالی را که پناه بدانجا برده بودند بر خود حاکم
ساخته و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته ترتیب کیفیت مبادله لشکر داشت قیام نمودند آخر امراء توقتمش خان عهد
و غلبه شهر را مستوی گردانیده امیر ولی و محمود گریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قبچاق دست استیلا بنهب و تاراج بر آوردند
و از جور و بیداد و فسق و فساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند و هم دران زمستان بغیت فزاوان و اسیران مسلمانان از انجا

راه کرد آمده بودند مراجعت نمودند این خبر در زنجیر سرای بسمع شریف صاحبقران گیتی ستان رسید غلظ و سپاه داری کرد اهل اسلام رفته بود و بر همه
جهانکشایی که آن آمده ورای عالم آرای بر تنظیم امور ممالک عراق و آذربیجان کماشت در سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمایه موافق بارس ئیل امیر سلیمانشاه
ابن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس بضبط ماوراء النهر باز داشت و بنفس نفیس با سایر امرا و عالیشان و سپاهی
مانند دریای بیکران از جیحون عبور نمود و بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروزکوه مضرب خیام عساکر سپهر شکوه گشته سید کمال الدین
ساری شرف دستبوس دریافت و ولد خود سلطان غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر نصرت اثر که از انجا بجانب ری کوچ
در حرکت آمده و وجود را از جهات و اموال مجرد کرده و هوم آباد را غلغله گردانیده بسیاری از وزدان و مفسدان را بجنق در آوردند و
ملک عز الدین را که حاکم آن دیار بود اسپیر ساختند اما بعضی از ان معارک اقتیمور بهادر و امیر عرب عباس و خواجه علی مویه سر چرار
برادرانه اقرار انتقال نمودند و مقارن آن احوال سارق عادل و امیر محمد سلطانشاه بدرگاه ظفر دستگاه پیوسته خبر رسید که سلطان احمد بغداد
عازم تبریز است بنابران حضرت صاحبقران بجانب آذربیجان نهضت فرمود و امیرزاده میرانشاه و گورکان پیشتر روان شده و سلطان
بعد از دو هفته که در تبریز بود از آمدن عساکر منصوره وقوف یافته بسرعت برق و باد روی بغداد نهاد و چون امیر صاحبقران
بتبریز رسید عادل آقا بنابر شکایت امیر محمد سلطانشاه روز چهار شنبه بیست و هفتم شعبان سنهٔ مذکور مقید و مواخذ گردید و دو سه
چند روز دست تعدا محمل عرش در نوردیده و بر دوائی کرد نظر نامه مسطور است در خلال این احوال محمد خلخالی بنجات خود را در پناه امیر ولی
وابسته او را بگرفت و با امیر قاری ایناق که در حدود خلخال بود سپرده و امیر قاری امیر ولی را بخواری از بدن جدا کرده بدرگاه عالم پناه
فرستاد و **چت** آنجا عز بارگاه سرها را پیران دو هر سه که پای لو و نیاید بر برده **القصه** آن تابستان صاحبقران گیتی ستان در تبریز
بپایان رسانید و چون خبر ثوابت و سیار در برج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت را در عهدهٔ محمد سلطانشاه کرد و بصوب نخجوان روان
شد و از مرند و دره در عبور نموده از آب ارس بپول ضیاء الملک بگذشت و کچبار کرنی رسیده عساکر نصرت آثر آن قلعه را بجنگ مسخر گردانید
و شیخ حسن را که سردار حصار بود گردن بسته بحضرت آوردند و برین قیاس قلعه سرماری (؟) و قارص را گرفته ویران کردند آنگاه ماچه رایات ظفر
نشان پرتو وصول بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعهٔ تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظالم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را
بجیش الهساد فرستادند و حاکم آن قلعه ملک بقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردند فرمان واجب الاتباع بر طبق فتوا و ارشاد
صادر شد که او را مقید نگاه دارند بعد از ان خبر وجم اقتدار نشان و شکار فرمود چندان حیوان از گوزن و آهو و نخجیر و غیر کرد آمد که
سپاهی بآن کثرت پس از انکه از تیر انداختن و تیغ راندن فارغ شدند دست بجیت جانوران شکاری برده و در کدام آخر بود می کشتند
و درجه الاغ میکذاشتند و دران یورش امرا زنان اداره و توانایی که از اطراف و جوانب ولایت گرجستان افتاخته و بنیاد کفر و ضلالت
بر انداخته سالما غانما بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از آن مهام فراغت یافت عنان عزیمت بصوب
قشلاق قراباغ تافت و دران مقام پادشاه اسلام بروفق کلام مجید نظم **ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة** زبان الهام
بیان بنصیحت بقراط تفلیس گردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود و از میامن ارشاد فرمان فرمای بلاد و عباد
فروغ ایمان بر سراچهٔ دل بقراط تافته ظلمت ضلالت را بروشنایی هدایت مبدل گردانید و بصحت عقیده ورزش کلمهٔ توحید بر زبان
گذرانید و پادشاه صاحب تایید تالیف قلوب بقراط را از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر تربیتش گماشت و حکومت و لایات گرجی
متعلق بود با دیگر خلایم و مضافات ارزانی داشت و مقارن آن حال والی مملکت شروانات امیر شیخ ابراهیم که بعظم شان و قدم
دودمان از سایر ملوک زمان ممتاز و مستثنی بود بارشاد عقل دوراندیش که اخلاص بر میان جان بسته از راه انقیاد و خدمتکاری
بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت تایید توفیق شرف بساط بوسی دریافت و پیشکشهای لایق و تنسوقات رایق بعرض رسانید
و از جمله تکات (؟) جد به که تعلیم نموده بود و تی مرسانیت یکی آنکه دران ایام که از هر جنس از اجناس توقوزی پیشکش بیکرد شت غلام
بنظر صاحبقران والا کهر در آورده و خود در میان غلامان ایستاده تا توقوز تمام شد **شعر** غلامان ترکی زبان هشت برد
بجای نهم خویشتن را شمرد **؛** چو کل شاه بشکفت از کار او **؛** از ان کرده شد کرم بازار او **؛** و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم
موقع قبول یافت صاحبقران دوست نواز او را باصناف الطاف اختصاص داده و زمام ایالت ولایت شروان و شماخی باقصی البرزکوه
در قبضه اراتش (؟) نهاد **ذکر بعضی دیگر از وقایع یورش سه ساله صاحبقران گیتی ستان و مراجعت آن حضرت جهت تعیین**

و طغیان توقتمش خان در بهار سنه تسع و ثمانین و سبعمایه که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود پادشاه دشت
قبچاق توقتمش خان رقم نسیان بر صحایف حقوق امیر تیمور گورکان کشیده لشکری گران از راه دربند بصوب آذربیجان روان فرمود
و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر و امیر ایکو تیمور و عباس را جریده باغی نامزد کرد و متعاقب ایشان امیرزاده
میرانشاه در ایلغار بدان جانب نهضت نمود و امرا پیشتر بیاوه رفت رسیده و دست تیر و کمان یازیده و دشمن نیز تیر باران کرده و
جنگ … بود که بجانب معمول لشکر منصور مقهور کرده که ناگاه موکب میمنت امیرانشاه پیدا شده و سپاه شاهزاده بیک حمله اوزبکان
را گریزانیده و بسیاری از ایشان بقتل رسانیده و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر بردند امیر کشورگیر
همه را خلعت داده رخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگویید که چون بین الجانبین حق پدر و فرزندی ثابت
می باید که بر عهد و پیمان ثابت قدم بوده دیگر بر امثال این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جم جاه کمر همت بر فتح قلعه
بایزید انداخت بعد از فراغ از آن مهم روی عزم بجانب قرا محمد ترکمان آورده و ایل و الوس او را تاخته و حصار آونیک را مسخر
ساخته بارزن الروم رسیده و ایلچی بارزنجان فرستاده حاکم آنجا طهرتن را بطاعت خواند و او پیشکش لایق مطاوعت در آورده پیش
کشهای لایق ارسال داشت در خلال آن ملک عز الدین شیر در قلعه وان تحصن جسته یاغی شد و عساکر نصرت آثار بمحاصره و محاربه
آن حصار که بغایت بلند و استوار بود قیام و اقدام نموده بعد از ده روز ملک عز الدین بپای عجز و اضطرار بیرون آمد اما ساکنان
قلعه ناصر الدین نامی را بر خود حاکم ساخته در مقام … ثبات قدم ورزیدند و مدت بیست روز زمام … ایشان امتداد
یافت عاقبت لشکر ظفر اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند و خلقی از متوطنان را بقتل رسانیدند و امیر یادگار اندخودی بتخریب
آن حصار که از ابنیه شداد عادت مأمور گشته هر چند سعی نمود که سنگی از آنجا جدا تواند ساخت … و فرمان واجب الاتباع
شرف نفاذ یافت که یک ابرو و بروت ناصر الدین را تراشیده در روز کوچ او را گردن زدند و در گذرگاهی انداختند تا تمام لشکر
بروی گذشتند و چون جنود … و سپاهیان از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عز الدین بتربیت سرافراز گشته
بایالت ولایت کردستان رفت و چنانچه در جلد ثانی این مجلد ثبت تسطیر یافت بعد ازین وقایع صاحبقران منصور رجعت بتادیب
آل مظفر باصفهان شتافت و چون از قتل و غارت آن ولایت فارغ شد عنان بارگی جهان نورد بصوب شیراز تافت و در وقتی
که در آن مملکت مقیم و سپاه از اطراف متوجه بود ناگاه از ماوراء النهر خبر ایلچی بجهنده روز رسیده عرض
کرد که توقتمش خان یاغی گشته و خان طغیان باوج آسمان رسانید بنا بر آن حضرت صاحبقران عراق و فارس را با آل مظفر گذاشته
عنان عزیمت بصوب مقر سلطنت معطوف گردانید **گفتار در بیان جرأت و جسارت آوردن و غلبه در ترکستان و ماوراء النهر**
و ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از کمال غضب و قهر چون قمر الدین و غلات از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران
آفاق مانند قمر در محاق و مریخ در وبال مشوش و پامال گشت از مغولستان بدشت قبچاق رفت توقتمش خان را بر آن داشت که
نسبت بحضرت صاحبقران لوای مخالفت افراشت و بیک یارق اغلان و المتمش اغلان و عیسی بیک و حاجی بهادر را با لشکر گران
بصوب ترکستان … اغلان را … و خلایق کرده فرمود که از طرف خوارزم بماوراء النهر شتابند و در آن
دیار هرچه یابند بربایند و این اخبار در آن ولایات شیوع یافت امیر سلیمانشاه و امیر عباس با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند
بامیرزاده عمر شیخ پیوستند و شاهزاده از اندکان لشکر بر سر ترکستان کشید و از آب سیحون بگذشت و در منزل جوکلک که از آنجا تا اترار
پنج فرسخ مسافت باشد رسیده جنگی سخت در پیوست و … امیر شیخ … حمله کرده بر قلب دشمن تاخت و از آنجا بیرون
آمده از لشکر خویش دور افتاد و سپاهیان چون او را ندیدند متوهم گشته پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح شده
بعد از چند روز وفات یافت اما امیرزاده عمر شیخ بسلامت از میان اوزبکان بیرون آمده باندکان شتافت و بار دیگر سپاه متفرق
را جمع آورده و در آن اثنا شنید که انکاتو را برادرزاده امیر حاجی بیک … و تاشکنت لشکر کشیده و بتخریب عباد و … مشغول اند
… بنابر آن بجنگ توجه نموده و آنجا معلوم فرمود که مخالفان از راه دیگر بصوب اندکان روان شده اند و عنان مراجعت
انعطاف داده و در کنار آب … که عبارت از سیحون است بمقابل مغولان رسیده و شکست یافته بقلعه اندکان بازگشت و
انکاتو را … اندکان شتافته … و امیرزاده عمر شیخ را عرق حمیت در حرکت آمده مانند …

از قلعه

از قلعه بیرون تاخت و نوبتی دیگر محاربتی در غایت صعوبت روی نموده چون لشکر خصم بسیار بود و کل بهادران اسب شاهزاده را گرفته
از معرکه بیرون بردند و انکاتو را مصلحت محاصره ندیده راه کاشغر پیش گرفت اما امیر سلیمانشاه و امرای سمرقند چون از معرکه جوکلک
منهزم بسمرقند رفتند بمحافظت شهر مشغول گردیدند و فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراء النهر بودند چون بحدود
بخارا رسیدند … و بقصد محاصره در ظاهر شهر نشستند و … که در بخارا بودند
قلعه را مضبوط ساخته بمدافعه مشغول شدند چند روز بین الجانبین حرب اتفاق افتاد و چون اوزبکان دانستند که تسخیر شهر میسر
نمی پذیرد کوچ کرده بصحرای ماوراء النهر پراکنده شدند و … سرای را آتش زده … نیز غارت و تاراج نمودند و این اخبار
بشیراز بعرض صاحبقران سرافراز رسیده در ساعت امیر عثمان عباس را با سی هزار سوار از جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند
روان کرده و در آخر محرم الحرام سنه تسعین و سبعمایه … بپایه سریر سلطنت آورده در مملکت ری با عراق همایون پیوست و حکومت آن
مملکت را بموسی … رجوع نمود و ایالت همدان و قم و کاشان و قزوین را بپیر احمد … تفویض فرمود و … و خوار ری و توابع
را باسکندر شیخی عنایت کرد و سمنان و هزار جریب را بامیر عز الدین ولد سید عماد الدین مسلم داشت و دامغان را بامیر جمشید
قارن که در قبچستان بود رقم زده و چون لقمان پادشاه وفات شده بود استرآباد را به پسرش پیر پادشاه داد و جمیع حکام را
بتمهید بساط عدل و انصاف وصیت کرد و بتعجیل هرچه تمامتر بخراسان درآمده و بمجرد وصیت نهضت آن حضرت لشکر …
دست از ماوراء النهر باز داشته روی ببیابان خویش نهادند و چون … رایت نصرت آیت از افق … سمرقند طالع گشت صاحبقران
سعادت … امرا و سرداران واقعه جوکلک را … طلبیده شاهزاده عمر شیخ را … نوازش … و جمعی را که در آن جنگ
سستی کرده گریخته بودند بازخواست بلیغ فرمود و امیر خدایداد و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر توقتمش خان مامور گردانید
و ایشان تا موضع بولان شتافته جمعی از دشمنان را کشته بسلامت بازگشتند **ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر**
تیمور گورکان بماوراء النهر اتفاق افتاد و بیان برانداختن گلشن ممالک خوارزم از خار طغیان اهل شر و فساد
چون صاحب قران والا نژاد نوبت دیگر دار السلطنت سمرقند را از فر طلعت همایون طراوت بهشت برین داد و چنان وضوح پیوست که
از اتباع توقتمش خان المتمش اغلان و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب ظلم و تعدی گشاده و … افروخته اند
و دفع شر آن جماعت بر ذمت پادشاهانه لازم نموده در … تسعین و سبعمایه موافق لوی ییل بآن جانب نهضت فرمود و چون …
برین معنی خبر یافت طریق صواب منحصر در فرار دانسته و بر جناح استعجال بدشت قبچاق شتافته بتوقتمش خان پیوستند و صاحب
قران … بدولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال فرموده امیرزاده میرانشاه و محمد سلطانشاه و شمس الدین عباس و اوچ قرا
بهادر را با سپاهی پر تهور بگذاشتن مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت … استعاره کرده بر خصمان رسیدند و …
از آن طایفه را کشته سالم و غانم باز گردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجا بماوراء النهر کوچانیده
عنان عزیمت بمستقر سلطنت معطوف گردانید خوارزم مدت سه سال برتبه ویران بود که هرچند سپهر دوار در گرد آن ولایت گردیده
… دیده احتیاط میفرمود ساکن و دیاری نافخ ناری در آن حدود ندید … و صاحبقران بعد از مراجعت از دشت قبچاق فی سنه ۷۹۲
همت بر تعمیر آن ولایت مصروف داشته … و حسن را بدان جانب فرستاده خوارزم را بکمال عمارت باز آوردند و از جمله وقایع
که در اثنای یورش خوارزم رسید یکی آنکه محمد میرکه ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور گورکان مشرف بود و سلطان بخت بیگم را در
حباله داشت و در ولایت ختلان رایت حکومت می افراشت بسبب … یاغی شد و از سمرقند … ختلان …
… و … رعایا … را غارت کرد و … خاصه پادشاهی را تصرف نموده … و جمع گشته …
و … جنگ و قتال کرده … امیرزاده عمر شیخ برین معنی مطلع شد و از سمرقند بدان جانب نهضت نموده … شاهزاده …
محمد میرکه … و محمد میرکه بختلان رفت از آنجا ببدخشان شتافت و حاکم آنجا … شاه بهاء الدین دست
رد بر سینه او باز نهاد میرکه خایب و خاسر از آنجا بازگشت و در اثنای راه … محمد میرکه … رسیده
محمد میرکه را دیگر بار … نشسته … امیرزاده عمر شیخ …
شاهزاده … یافت که محمد میرکه بقتل رسید دیگر آنکه در آن ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود پسر توقتمش خان … را

چار کشته وفات یافت ونعش او را بجلکا کشش نقل کرده در گنبدی که از پیش تمهید کرده بود دفن نمودند و چون امیر تیمور گورکان از خوارزم قرین سعادت
و اقبال بپایتخت جاه و جلال رسید طوی عظیم فرموده و لشکر تمام سیورغتمش سلطان محمود را ایلخانی برداشته و اشارت کرد تا نامش را اعلی الرسم بر اوایل
مناشیر نویسند و در اواخر سنه مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان با سپاهی فراوان متوجه ترکستان گشت تا بیتی عنان عزیمت
بازکشید و منقلای لشکر او که سرگروه ایشان المعتش اغلان بود بنزد توق رسید و صاحبقران گیتی ستان از طغیان مخالفان خبر یافت با وجود
شدت برودت هوا و کثرت برف و باران و سرما متوجه دفع ایشان شد چاره کار خورشید نهج گذار اعلام دولتکار بر افراخته متوجه موکب
کواکب بود و یک ناگاه بر سپاه المعتش اغلان و لشکر توقتمش رانده و المعتش مجال قتال و جدال نیافته هزیمت غنیمت دانست و جوز و قطرودا و درا
تعاقب نموده بسیاری از اوزبکان را به تیغ بی دریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش نشان خود را در آب خجند انداخت هلاک
وجود ایشان بباد فنا داده شد و حضرت صاحبقران از ان منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنه ۷۹۱ در منزل آقار فرود آمده و چون از فرط طلعت
سلطان نوروز درین وجوه سبزه و ریاحین لشکر سرا از فضای صحرا و بیابان رخت هزیمت بربست در ماه ربیع الاول سال مذکور موافق اوایل ییلاق یکی
حضرت صاحبقران نوبت دیگر بر زین ملک ستانی نشست و به آب سیحون بپایه اپنجه عبور نمود و تورقلیق اغلان و سپه بجک بهادر و عثمان بهادر را
برسم منقلای از پیش فرستاده و ایشان شبیخون بر مقدمه سپاه توقتمش خان زده مصراع بکشتند ازیشان فزون از شمار و بقیة السیف بحیله
اللیل خود را بتوقتمش خان رسانیده و کیفیت حال معروض گردانیده اقدام ثبات و قرار اوش تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت
و وفور استعداد و اهبت عنان عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخت و راه دشت قبچاق پیش گرفت و امیر تیمور گورکان بر … از …
اطلاع یافته عنان بجانب ایشان تافت و قراول سپاه منصور بجمعی اول از توقتمش خان رسیده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسانیدند و …
بازگشته در اثنای طی بیابان برقیه ترخان که … بود دوچار خورده او را گرفت و در موضع … بدرگاه پادشاه مظفر لوا
رسانیده و امیر تیمور گورکان از انجا کوچ فرموده موضع آل تقون مضرب سرادق همایون گشت و دران منزل خبر رسید که حاجی بیگ جونی قربانی
که از حضرت صاحبقرانی تربیت یافته بود و در قلعه طوس حکومت مینمود و ملوک سبزوار که بحکم امیرزاده میرانشاه حاکم سبزوار بودند یاغی
شده اند و بواسطه شآمت افعال ایشان دیار خراسان پراکنده و آشوب و صاحبقران والاتبار امیرزاده میرانشاه را جهت دفع ایشان
بصوب خراسان فرستاده و … نصرت و اقبال رایات نهضت برافراخت چون بسمرقند رسید ملک پیر محمد و ملک غیاث الدین پیر علی
با دو پسر خویش زین العابدین و محمود شربت شهادت چشانید انگاه از آب آمویه گذشته با اتفاق والی هراة امیر آقبوغا متوجه خراسان شده
سر ایشان را … و ملوک و حاجی بیگ فرار بر قرار اختیار کرده حاجی بیگ بدولت سادات مزار … متوجه
بدرگاه عالم پناه رسیده کشته شد و امیرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم آنجا را بقتل رسانید و دود از دودمان …
بر آورده حکومت آن دیار را به پهلوان بایزید … که در زندان حاجی بیگ مقید بود تفویض نمود انگاه بهراة رفت و چند ماه در باغ زاغان عیش
و طرب گذرانید و در سلخ شهر شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شده و در منتصف ذی القعده بدار السلطنت سمرقند رسید و در سنه ۷۹۲
حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که جهت انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشد و الوس جوجی خان را عرضه نهب و تاراج گرداند اما …
و امرا از ان رو متفق اللفظ و المعنی عرضه داشتند که مناسب چنان مینماید که نخست مغولستان را که … استظهار و اعتضاد و …
… و خضر خواجه اغلان و انکاتور را منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که بمالک ترکستان و ماوراءالنهر تعرض رسانند انگاه
متوجه دشت قبچاق شویم و صاحبقران مظفر لوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا فرموده در سنه مذکوره بنفس نفیس متوجه مغولستان گشته و
شاهزادگان … از طرق متعدده با جنود نامعدود باطراف و اکناف ولایات خضر خواجه اغلان و انکاتورا
… در آن صحاری … بسیاری از دشمنان را در معارک
بضرب تیغ تیز و زخم تیر خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارتیده عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه اثنی و تسعین
سپهسالار صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان را با جمعی دیگر از امرای عالیشان
و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهت دفع قمر الدین بهمان جانب فرستاده و ایشان اطراف و جوانب مغولستان را پایمال جلادت
و پهلوانی نموده چون بقراتال که یورت انکاتور بود رسیدند شنیدند که … که با چهار صد سوار بجنگ … رفته بود در شکارگاه …
بقمرالدین دوچار خورده و جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل آمده امرا از برای تحقیق این قضیه جمعی …

دیگر

دیگر کس را ارسال داشتند و ایشان تا رزمگاه رفته از کشته ها پشته ها دیدند و از قوم مسلمین شخصی یافتند زخمدار که رمقی از حیاتش باقی مانده بود و از
تقریر او چنان معلوم شد که قمرالدین بعد از محاربه … رفته است امرا بعد از تحقیق این خبر مانند باد صرصر در عقبش در حرکت آمدند
و بکنار آب ارتش رسیده معلوم کردند که قمر الدین از آب گذشته و بطرف … که سمور و قاقم آنجا می باشد گریخته و امرا روزی چند دران
منزل توقف کرده … خود را از آب گذرانیدند … انگاه عنان مراجعت انعطاف داده در …
بملازمت صاحبقران سعادتمند فایز شدند و چون خاطر فرمان ده ربع مسکون از ان مهم جمعیت کلی حاصل نمود رایات نصرت آیات در ظل
عنایت واهب العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت و ذکر
بعضی از امور که در اثنای راه واقع گشت سلطان جهانبان کشور دین و سپهر سرفراز ان فضل الله المجاهدین علی القاعدین
صلی الله علیه و آله الهادین این کلام معجز آیین بسامع سالکان طریق یقین میرساند که الجنة تحت ظلال السیوف و از اشعه انوار
این … فروغ این معنی بر پیشگاه ضمیر هوشمندان آگاهی می تابد که نضارت روضه دولت و اقبال از سرچشمه شمشیر آبدار است
و اضاءت شمع امانی و آمال از پرتو شعله سنان شهاب آثار روشنی دیده امید در غبار معرکه پیکار توان … سعادت
از سواد شب کارزار باید طلبید نظم شاهی که کشیده از میان تیغ جهاد … چو پسته قدم بوادی جود نهاد …
مصداق این سیاق حال خجسته مآل صاحبقران ستوده خصال است که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهانبانی
باقی همواره چهره مقصود در مرآت شمشیر مصقول میدیده و پیوسته از عزایم متوالی بدرجات مفاخر و معالی فایز میگردید شعر
عروس ملک کسی در کنار گیرد چست که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد بنا علی هذا در پاییز سنه ۷۹۲ عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال الطاف
بتفقد احوال سپاه ظفر مآل انداخته و امرا و تومان بیگ و سایر قشون و لشکریان را انعام اسب و زره و جوشن و مغفر نواخت و در ساعتی مسعود
و زمانی محمود از سمرقند نهضت فرموده از آب خجند عبور نمود و آن زمستان در حدود تاشکند قشلاق کرده و دران اثنا مزاج بهجت امتزاج
از نهج صحت انحراف یافت و مرض اشتداد پذیرفت چهل روز امتداد یافت بعد از ان شفای کلی قرین ذات خجسته صفات گشته …
آن حال امیرزاده میرانشاه باردوی ظفر نشان ملحق شده در روز پنجشنبه دوازدهم صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمایه که آفتاب در هشتم
درجه دلو بود فرمان صاحبقران باستحقاق در باب امضا سفر دشت قبچاق نفاذ یافت مصراع بجنبید ایران و توران زجا
و … علم کشورگشای آغاز طی منازل و قطع مراحل نموده چون موضع قراسمان از نزول همایون غیرت فزای فضای آسمان گشت ایلچیان
توقتمش خان رسیدند و … نوئینان عالیشان بپایه سپهر اشتباه در آمده … نه سر اسب راهوار پیشکش گذرانیدند
و تیغانی که آورده بودند عرض نمودند و ملخص سفارت آنکه توقتمش خان از اظهار خلاف و ارتکاب مصاف و جنگ بغایت نادم و پشیمان است
امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم و آثام او را بزلال عفو و اغماض بشست … نوبت دیگر بر سر عنایت و رعایت آید تا باقی
در طریق اخلاص و عبودیت … نهاده و من بعد … از ربقه انقیاد و متابعت بیرون نیارد بیت یکی بنده باشد بفرمان شاه …
امیر تیمور گورکان بدان سخنان چندان التفات نکرد و بر زبان آورد که باوجود انواع مراحم و عواطف که از این جانب نسبت بتوقتمش خان
صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان نهب و تاراج بصوب ممالک محروسه تافت و اکنون که عزم رزم او جزم کرده ایم
زبان باعتذار و استغفار میگشاید چون بکرات نقض عهد و پیمان از وی بوقوع آمده اعتماد بر سخن او نشاید نظم زبان و دل او هم راست نیست
قریب این قول در خواست نیست … و ایلچیان را طوی داده و خلعتهای زر دوزی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول
نوبتی دیگر بر بارگی … سوار گشته متوجه دشت گشت و روز چهارشنبه بیست و یکم جمادی الاول بکچک تاق که از جبال مشهوره آن بیابان است
رسیده روز جمعه … آن محل نزول همایون شده و امیر تیمور گورکان بجهت نظاره دشت قبچاق که ششصد فرسخ طول و سیصد فرسنگ عرض
دارد بر بالای کوه رفت چندانکه چشم کار کرد علف زار … در آمد و فرمود که لشکریان سنگ آوردند و دران محل مناره بلند برافراخت
و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بر ان ثبت ساختند و روز دیگر از ان منزل کوچ وقوع یافته بکنار آب …
و از آب عبور نموده بعد از هشت روز موضع … محل دلیران رزم جوی گشت و چون از ابتدای نهضت از تاشکند تا آن غایت چهار
ماه گذشته بود و نقصانی با ذوق لشکریان راه یافت و آن دشت از آبادانی و زراعت بسیار دور است در اردوی همایون قحط و غلایی
عظیم روی نمود چنانکه یک سر گوسفند بصد دینار کبکی ترقی کرد و ایضا قیمت غله پسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من شرعی است بصد دینار کبکی رسید

و اکثر افراد لشکر در آن بیابان بی پایان بتخم مرغان و گیاهی که شایسته خوردن بود میگذرانیدند و این معنی بر ضمیر منیر خسرو جهانگیر وضوح یافت پنیم
اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت و فرمان عالی مرتبت نفاذ پذیرفت که با امرا و تومان و هزارجات و صدجات و دهجات جار رسانند و منع بلیغ
بجا آرند که هیچ آفریده نان و کاج و بغراو و تماج نپزد و هیچکس از مطبوخ بیاق قناعت ننماید و امرا بجز بفرموده از یکمن آرد بیشک اینکار کردند
از بخت من شرعت یا ضافه مقدار سبزی شصت کاسه بلماق از یک پرورده می آمد و مقرر شد که هریک از متعینان باشند سایر افراد الناس
روزی بیک کاسه بلماق اکتفا نماید لاجرم جمعی از کردنکشان سرفراز که کباب گوشت مرغ و قاز شیلان بجز رنده و دران ایام بطرقی از بلماق سرفرو
می آوردند **مثنوی** شکمها فتاد از پی خشک و تر ❊ جوانان درویزه گر در بدر ❊ که بهر شکم بر تنند روحت چشم ❊ که چه پایه گوشت بودت پشم
و صاحبقران مؤید مظفر بملاحظه آنکه توسع در ماکول طاقتان پدید آید در روز دوشنبه غره جمادی الآخر اختیار شکار فرموده امرا
برانغار وجوانغار دیگر که روان شدند و آن مقدار صید راندند که چون بجرگه بهم پیوستند امیر تیمور گورکان و شاهزادگان از تیر زدن و شکاری
افکندن فارغ گشتند با وجود قحط چنان لشکریان هر جانوری که فربه بود میکشتند و لاغر را میگذاشتند و دران صیدگاه نوعی آهو یافتند
از کاو میش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند و مردم دشت آنرا الکین گویند القصه مدتی قوت سپاهیان از گوشت شکاری بود و حضرت
صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه نصرت شعار پرداخته بتجهیز و تنسق بود که آیا که ام یک از امرا و سپران لشکر را
منقلای کرداند دران حال امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آن خدمت را بوی رجوع فرماید و این جرات از آن شاهزاده
بلندهمت پسندیده افتاد در روز جمعه هفتم جمادی الآخر با عطای امرا و توبیات پیشتر روان شد و شب و روز کوچ میکرد و تعقیب
طی میفرمود و چون از آب توبل عبور فرموده قراولان خبر رسانیدند که در حدود موضع آتش افروخته دیدیم و هرچند تفتیش
کردیم از فروزنده آتش اثری نیافتیم **مصراع** اگر لشکر عشق آمد این چه آتشهاست ❊ امیرزاده سلطان محمد کیفیت واقعه را بصاحبقران
مظفر لوا پیغام داد و آن حضرت بعد از شنیدن این خبر بتعجیل هرچه تمامتر در حرکت آمده با تمامی لشکر از آب توبل گذشته بنقلا
پیوست و صاکرکرد و آن آثار آن بیابان را در زیر سم ستوران کیهان نورد آورده هرچند سعی نمودند از مخالفان نشان نیافتند
و در صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور گورکان بقوت دولت روز افزون شیخ داود ترکمان را که مردی جلد و کار دیده بود
بخبرگیری روان فرمود داود دو شبانروز بسرعت برق و باد اسب راند و در شب دوم الاحوقی چند دید و در پس بیشه پنهان
شد صباح شخصی از آن الاحوقها بیرون آمده بطرفی روان شد شیخ داود آن شخص را گرفته بنظر صاحبقران درآورد کامیاب
آن حضرت شیخ داود را کمر ترکش زرنگار و خلعت خاص انعام فرمود و از آن شخص حال توقتمش خان پرسید جواب داد که یک
ماه است که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده اینجا ساکن گشته ایم و از خان خبری نداریم اما چند روز شد که ده سوار جبه پوش آمده
در بیشه که درین نزدیکیست بسر می برند و شنیده ایم که چپاشند امیر تیمور گورکان عید خواجه را با سی مرد تعیین کرد که مردم آن
الاحوقها را کوچانیده بار دو رسانند و قاری بیاول را پنج سوار ارسال داشت که جبه پوشان آن جنگل را بچنگ آورند
وقاری با آن مردم حرب نموده بعضی را بکشت و بعضی را گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آورد و پادشاه جوان بخت تدبیر خبر توقتمش خان
از ایشان معلوم نموده روان شد و چند مرحله دیگر پیموده صباح دوشنبه غره رجب بکنار آب ایک رسیده و به سه پل سواره بپایاب
تمام سپاه ظفر مآب و طایفه بر روی جسر و زمره از آب عبور نمودند و دران اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیکست بنابران فرمان
عالی صادر گشت که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در هر منزل در گرد معسکر خندق کنند و برین منوال چند مرحله دیگر پیش
رفتند ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه تشون از سپاه مخالف نمودار گردیده امیر تیمور گورکان چپاولخش کرده و زیر سپاه
بسرداران بخشیده پیشتر فرستاد و قراولان شخصی را گرفته بنظر انور رسانیدند چون از وی خبر پرسیدند جواب داد که توقتمش خان
شنیده که در میان لشکر شما آذوق نایابست لاجرم میخواهد که شما را پیشتر کشد و آن بیچاره با آنکه راست گفت کشته گشت بعد از آن مبشر
بها دربزبان کری شتافته در بیشه بجمعی از ازبکان بازخورده چهل کس را گرفته آورد امیر تیمور گورکان مبشر را بوفور انعام
و اکرام مباهی و مفتخر ساخته از گرفتاران احوال توقتمش خان استفسار نمود جواب دادند که مقرر شده بود که لشکر در قرق گول
جمع آیند و ما بدانجا رفتیم و خان را نیافتیم انگاه امیر جلال الدین حمید بقراولی رفت و سپاهی سپاه ازبک دیده خبر باز فرستاد
و امیر تیمور گورکان امیر ایکو تیمور را با فوجی از شجعان رستم توان بقراولی تعیین فرمود و ایشان با متثال امر مبادرت نموده واز

الکای والای عظیم گذشته با میر جلال حمید پیوستند و چون پیشتر رفتند گروهی از سپاه دشت را بر زبر بیشه ایستاده دیدند امیر ایکو
تیمور فی الحال جمعی از لشکر کوه شکوه بجانب آن جماعت روان کردانید و مخالفان از آن جانب بیشه پایان شتافته مردم ایکو تیمور
بجای ایشان برآمدند و دران طرف سی تشون سپاه مکمل آراسته مشاهده نمودند و ایکو تیمور را برین حال مطلع کردانیده امیر
پر تهور بر آن پشته برآمد و بنا بر کثرت سپاه دشمن مصلحت حرب ندانست پای پس کشید و اشارت فرمود که مردم او پیشتر از آن آبها
و لایها بگذرند اعدا چون بر قلت سپاه و اتباع امیر ایکو تیمور وقوف یافتند عنان ریز بجانب او شتافتند **بیت** ستیزه کنان در فرو ریختند
چو گرداب قلزم بهم ریختند ❊ امیر ایکو تیمور از غایت حمیت و تهور پای ثبات افشرده بزخم تیر خار اگداز دشمنان را آن مقدار باز داشت
که اکثر سپاه از لا و وحل بگذشتند آنگاه پای بند دام اجل شده بزخم تیری از پشت زین بزمین افتاد **نظم** پریشان شد از مرگ او رزمگاه
بگردون درآمد فغان و دریغ ❊ و دران معرکه هریک بیسر یا نکار برلاس و رمضان خواجه و محمد ارلات نیز بدرجه شهادت رسیدند
و مقارن این حال ماحجه علم همایون فال صاحبقران پرتو وصال با طایفه از ابطال رجال پرتو وصول بر کنار آب انداخت
و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پرداختند و باد حمله خاکپاران ازبک را منهزم ساختند
امیر تیمور گورکان با زوی نصرت نشان مراجعت فرمود و جمعی را که دران معرکه لوازم شجاعت و مردانگی بتقدیم رسانیده بودند
بانواع تربیت و رعایت مفتخر و سرافراز گردانید و خویشان امیر ایکو تیمور را مشمول عواطف بی دریغ ساخته مناصب او را
بشاه ملک و اولاد قلیهای ارزانی داشت و مهر بزرگ همایون و مهر پروانه را بدو سپرده و چون قرب شش ماه بود که رایات نصرت
شعار بصوب شمال در حرکت بود بجایی رسیده بودند که در شب چون از غروب شفق ازصبح صادق لامع میگشت و دران موضع
بهنگام بودن خورشید در بروج شمال بجهت اقتضای شریعت نماز خفتن واجب نشد القصه چون صاحبقران گیتی ستان آنجا
منزل نهضت فرموده بتحقیق پیوست که توقتمش خان بتهور و بیراهی چه کرد منصوره بجنگ می ایستد و ایشان را طرف فرود شد
امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سبیل ایلغار ازپیش روان ساخت که خود را بتوقتمش خان رسانند تا ایشان را
توقف ضرورت شود و امیرزاده بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر خبر آمد که منقلای طرفین بیکدیگر رسیده و آتش جنگ و غوغا
گرم گردید

گفتار در بیان تعبیه سپاه و محاربه آن دو پادشاه رزم خواه

صباح روز استفتاح که
لوای کشورگشای آفتاب از افق فتح و فیروزی طالع گردید و نسیم عنایت مفتح الابواب ندای فتح از اوای انا فتحنا
لک فتحا مبینا بگوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه تعبیه سپاه نصرت عطیه گشته در
موضع قندرجه هفت قول ترتیب داد و در تمام باشلامیشی هر قول را بقبضه اقتدار یکی از سرکشان نامدار سپرد و قول اول اعظم طلعت
سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و در قول دوم که خاصه آن حضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت
و سیوم بجنس اهتمام میرزا امیرانشاه تعلق پذیرفت ضبط برانغار بوی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف
الدین تزیین گرفت و از برنجت راست شتافت و قول پنجم بقوت و شوکت امیرزاده عمر شیخ مستحکم شده و جای او در
جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر نیز بصولت و صلابت امرا عظام استحکام یافت در شکوه از البرز کوه درگذشت **شعر**
برآراست صاحبقران هفت صف ❊ عنان سمند سعادت بکف ❊ بران هفت صف سکندر اساس ❊ معسکر شده هفت افریشاس
دران هفت البرز پولادپوش ❊ شهان هفت دریای آهن بجوش ❊ و از آن جانب توقتمش خان بعزم و رفق اوان **نظم**
بر پشت تکاور درآورد پای ❊ برآورد آواز رویینه نای ❊ و قلب و میمنه و میسره سپاه را بشاهزادگان جوجی نژاد مثل
تاخش تور اغلان و بیک یارق اغلان و الینمس اغلان و بیک پولاد اغلان و علی اغلان و حیفه اغلان و امرا شجاعت نما
مانند علی و سیلیان صوفی قنغرات و بوز در قنغرات آق و آق بوته و الوس جوق قیات و عیسی بیک و چپن بیک و سرای گرگ
بوغا و یغلی بی بهرس و قنقورلی و غیرهم از سرداران الوس جوجی آراسته و پیشتر ساخته اعلام اسپکبار برافراخت **شعر**
علمهای خانی برآمد باوج ❊ محیط صلابت درآمد بموج ❊ جهانی در آهن چو دریای قیر ❊ ز دستور چنگیز آیین پذیر ❊ ز ریگ بیابان فزون لشکری
ز جوجی نژادان هر سو سری ❊ همه دشت زادان درنده خوی ❊ برو ده ز شیران درنده گوی ❊ همه ز دخشان دریا آشتی ❊ سرشته ز قهر خدا آشتی
و چون توقتمش خان با لشکران اطراف آن بیابان فرو گرفت امیر تیمور از غایت شجاعت و تهور اشارت فرمود تا تمام

سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و بافروختن آتش و پختن آش روی آوردند توقتمش خان که این حال مشاهده نمود از بسیاری
تمکن و قلت التفات آن لشکر صف شکن بدشمن انگشت تعجب بدندان گرفت و مقارن دهشت و حیرت صف آرا گشته با دو حمله ابطال رجال
آتش قتال اشتعال پذیرفت و در وقتی که خون از نیام تیغ مانند سهام باران از جوف میغ فرو می بارید و سپرهای سروران در فضای معرکه بادگوی
در میدان چوگان هر طرف میگردید صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب پیرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گذارد و روی نیاز بر خاک استکانت سوده و بزبان
تضرع و ابتهال از درگاه پادشاه ملک بخش تعالی ظفر و برتری سوال فرمود و بعد از فراغ از مناجات و عرض حاجات **مثنوی** نشست از سر و جست سمند
برآمد بو ... بر سپهر بلند ؛ گرفت بکف تیغ خارا گذار ؛ فغان رفت سوی سپهر کارزار ؛ تو گویی که شد دوست از جوش تش ؛ بجنگ قوی ترین دشمن از ...
و در آن حین قره شجره طیبه نبوت و شعبه دوحه شرافت و فتوت امیر سید برکه و مشایخ عظام چون خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسماعیل سر برهنه
کرده و دو دست بر غایب آورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان خواستند و اتفاقا رایت عظمت توقتمش خان از حضرت عنایات
نموده و عالی بسیارات تابت روی بگریز و کامیاب آورده کف توجه حیث شئت ملک منصور و اتفاقا ابتست سینه تا در انداز میدان و مارمیت
اذ رمیت و لکن الله رمی علیه من الصلوات اتمها و انما انفرموده مشتی سنگ ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه شاهت الوجوه بر زبان الهام
بیان گذرانید انگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیرزاده میرانشاه و دیگر شاهزادگان و امرای ظفر پناه تیغها جلادت آخته
بسرعت باد صرصر بر اعدا و ارون اخر تاختند و ایشان در مقام مدافعه و مقاتله در آمده تزلزل در زمین و زمان انداختند و از شعله سنان
برهان خرمن جان جوانان بسوخت و از باد حمله پهلوانان آتش کینه دلیران برافروخت از سیلاب خون فضای صحرا مانند آسمان چون گشت
وادی و هر گوشه آن دشت بلند گشته از کوه والوده گرفت **نظم** جهان گشت بحری پر از خون ناب ؛ در و گشته سرها حباب ؛ شد از کشته در هر طرف ...
بر پشته افتاده سر گشته ؛ آخر الامر مبارزان ظفر پناه بجذب ... صفوف لشکر دشت را در هم شکستند و توقتمش خان مقاومت با
صاحب قران کردن قدرت در حرکت خویش ندیده بر شاهزاده و از تهور عمر شیخ بهادر حمله کرد و آن شیر بیشه هیجا چون کوه پای بر جا بوده
بزخم گرز ... و پلنگ ... آتش آهنگ ... باز گردانید و توقتمش خان از آن جانب نیز خان ... برتافت بر سر هزاره سلدوز شتافت
و تیرباران کرده آن جماعت را از پیش برداشت و در پس لشکر قیامت اثر با جمعی کثیر از مردان دلاور صف کشید و جگرتوایی از عقب صاحبقران
مظفر لوا گرفت نیکبار تعاقب مینمود تا عقب این خبر بعرض رسانید و متعاقب جگه قاصدی از پیش امیرزاده عمر شیخ آمده حقیقت حال بعرض
کومک طلبید بنابر آن امیر تیمور کورکان با تمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند یکباره بر توقتمش خان حمله آوردند
و پای قرار ... ثبات خان از شاهده حرکت آن حضرت پستر نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد **بیت** رمیدند آن ... وحشی
چو نخجیر و آهو ز میدان شیر ؛ ولا عجب **شعر** چو خورشید رخشان برآرد علم ؛ سپاه کواکب بریزد ز هم ؛ و شاهت گفتران نعمت
پادشاه صاحب ... شامل حال توقتمش خان گشته مضمون ولئن کفرتم ان عذابی لشدید تحقیق انجامید و بسیاری از
لشکریان دشت ... بر یغ گشته فوای پیشیزم الجمع و تولون الدبر بصحیفه ادبار اوزبکان ثبت کردید و صورت اینا
فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمائه روی نمود و صاحب
قران مظفر لوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشست شاهزادگان و امرا زبان بادای تهنیت و دعای دوام فتح و نصرت
گردان ساختند و بغایت انعام و عنایات آن حضرت مفتخر و سرافراز شده و ایات مباهات برافراختند و حضرت صاحب
قران مراسم محامد جناب جلال سبحانی بجای آورده و بشکرانه آن موهبت درم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از
هر ده نفر هفت نفر برگزیده بتکامشی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب اعدا شتافتند نزدیک
آب آتل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از گریختگان تیغ بی دریغ گذرانیدند و اوزبکان از بیم شمشیر آتش بار خود را
زندگانی میسوخت و از بیم آب خود را از شعله حیات فرو می نشاندند **نظم** سیل فتنه و آتش قهرت چو زهره قاتلی است ؛
در میان آب و آتش زندگانی مشکلست ؛ و توقتمش خان با اندک مردی از آن گرداب بلا بپا من نجات رسید و تمامی عیال
و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصوره افتاد و امیر تیمور کورکان بنفس نفیس تا محوای اورتو بوشته
و بیست و شش روز علم اقامت افراخته داد عیش و کامرانی داد **بیت** ز بس عیش و نشاط و کامرانی ؛ جهان را تازه شد از سر جوانی
ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنه سمرقند و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال چون مهم توقتمش خان و اوزبکان

برنج

برنج دلخواه از رزم گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت قرین جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبال
و سعادت بجانب مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود لشکر منصور در غایت بهجت و حضور گران تا کمان در دشت و بیابان
زور گرفته کامیاب و کامران قطع مسافات میکردند و منزل بمنزل خرم و خوشدل راه بیموده لوازم نشاط و شادکامی
بجای می آوردند و از جمله مواد عیش و عشرت که سپاه ظفر پناه را در آن سفر میسر گشته بود یکی آنکه کوته است که در
وقت نزول و ارتحال از رم نی کشایند و برگرد و خانه بسته بهر طرف که میخواستند می بردند با بدان هریک از متعینان در خان خانه با
جانانه دست در آغوش کرده روی بمقصد داشت و بکام دل بعد از استیفای لذات نفسانی میگذاشت و بعد از عبور از آب
تیق صاحب قران ظفر قرین ضبط اغرق را بعهده امیر سیف الدین گذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال روانه
شد و در ذی قعده سنه ثلث و تسعین و سبعمائه در خان دولت و اقبال باتارار رسید و از آب سیحون عبور فرموده
سمرقند زود پس مانند را محل نزول همایون گردانید و بعد از چند روز که بسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه
را بجانب خراسان روان ساخت و خود بتاشکند شتافته طرح قشلاق انداخت و در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائه
امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر قرین بتاشکند رسیده و چون امیر تیمور گورکان زمستان در آن ولایت
بپایان رسانید مانند خسرو خاوری پرتو التفات بر بیت الشرف خویش انگند و بجانب سمرقند روان شده صحرای آقار
از غبار مراکب فیروزی شعار مشکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر با ایالت ولایات زابلستان سرافراز شده
با فوجی از امرا و تومانیان بدان جانب شتافت و صاحب قران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند باز دواج بعضی از
شاهزادگان عالی نژاد پرداخته چند روز بساط جشن و سرور و نشاط و سرور مبسوط ساخت و چون از آن امر فارغ بال گشت
رایات ظفر آیات بعزم یورش پنج ساله برافراخت **بیت** سعادت قرین توسن بخت رام ؛ برو پیش ظفر جلوه گر صبح و شام ؛
گفتار در بیان یورش پنج ساله صاحبقران هفت اقلیم و اختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی کرم کامرانی قدیم جمشید خورشید
که اورنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال اوست تا هر صباح از افق مشرق بجانب مغرب نهضت نماید و بخجلت
اندوز جهانیان را بروز بهجت افروز نتواند رسانید و ماه عالیجاه که کوکب بلند مراتب مواکب خیل و سپاه اوست تا
هر شب بجای طلب ساحت وسیع فلک را نه پیماید هلال ذات ناقص خود را بدر کامل نتواند کردانید **شعر** خور که سپهر زجوع چارم
مسجور ایت سفر از افت ؛ تا ز نورش جهان فلانی ؛ گشت میمون بخت نورانی ؛ ماه عالم نورد تا هر شب ؛ ننمد پای در طریق طلب
نرهد جفیف برج و بال ؛ نرسد سوی قاذ اقبال ؛ تقریب این تشبیب آنکه چون صاحب قران آفاق بعد از مراجعت از یورش
دشت قبچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانید عزم جزم فرمود که کرت دیگر بر ولایات ایران عبور فرماید و
هر کس را که از هیبت موکب همایون پای از معتاد فراتر نهاده باشد بر تیغ غضب تادیب فرماید تا بران فرمان قضا
جریان شرف نفاذ یافت که تواجیان جار به لشکریان رسانند که استعداد یورش پنج ساله کرده در سایه علم بلند پایه مجتمع شوند
و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه در روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه موافق ییلان ییل
نهضت همایون اتفاق افتاد و در یکشنبه غره شعبان مزاج اشرف را از نهج اعتدال انحرافی دست داد و تا یکشنبه منتصف
ماه مذکور مرض اشتداد یافته در شب برات چمن مداوای اطبا مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفا بخش تعالی و تقدس
براة صحت از دیوان و ادامرضت فهو یشفین کرامت شد و در روز شنبه غره ماه مبارک رمضان از منزل جوی زر که داخل ولایت
بخاراست و در اوقات مرض آنجا توقف افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمود جنود فتح و فیروزی صفحات و حسا کر صفات
و اقبال ملازم موکب نصرت نشان **بیت** سعادت راهبر اقبال خادم ؛ جنود فتح و فیروزی ملازم ؛ و اعلام ظفر اعلام از آب آمویه
عبور فرموده و منازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه هشتم شوال حوالی اسفرایان معسکر اقبال کشت و در آن روز
مرتضی ممالک اسلام سید برکه که پیش از این برسم رسالت نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمده سید غیاث الدین
ولد سید کمال الدین را بپارگاه جهان پناه رسانید و چون سید کمال الدین خود از ملازمت تقاعد نموده بود آتش غضب امیر تیمور
کورکان اشتعال یافته بجانب ایشان شتافت و قلعه ماهانه سر که در جوار فرح آباد آلت و محل تحصن اولاد سید

قوام الدین بود گرفته سادات را با ورا النهر فرستاده و انگاه عنان بجانب جهان تافته در بیستم محرم الحرام سنه ۷۹۵ منزل شاسمان از فرزندان
صاحبقران عالیمکان بغیرت اقتدای ساحت آسمان شد و ایالت ساری را بجمشید قارن مفوض گردانید و آمل را با سکندر شیخی و لوا فرا سیاب جلالی
مسلم داشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر از انجا کوچ فرموده از راه دامغان و سمنان بری رفت و حکم همایون بشرف نفاذ پیوست که شاه
زادگان عالیمکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد ابناء امیرزاده جهانگیر سپاه منغلای را اسرکرده پیشتر بعراق روند وایشان از تجرود
و سلطانیه رفته و کلفرا از آن مملکت را از خارجیان مفسد ان پاک ساخته از سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق
آن کوهستان قیام نموده و در بعضی از آن مواضع شیخ علی بهادر بضرب کارد کردی که بحرجی بود از عالم رحلت فرمود و شاه زادگان را با آن
ابراهیم شاه که حاکم کردستان بود مصالحه روی نموده عنان بکیران بملازمت حضرت صاحبقران انعطاف دادند و چون قضایای آن احوال بپایه
سپتوره خصال رسید و کرک عزالدین والی لرستان حقوق را بعقوق مبدل ساخته در وادی مخالفت سلوک میسپارد بنا بران بنفس همایون
متوجه دفع او گشت و بعد از نزول در خرم آباد ملک عزالدین دست از ملک و مال باز داشته روی بهرب گریز نهاد و آن حضرت از لرستان لشکر
بشوشتر کشیده و در روز چهارشنبه بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره از آب چهار دانگه عبور نموده بظاهر شهر در میان نخلستان فرود آمد و امیرزاده محمد
سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر منغلای در آن منزل بموکب همایون پیوستند انگاه پادشاه عالیجاه بجانب شیراز فراپیله و بوجیجی که در جزو
ثانی مذکور است شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانیده مفاخرت نصرت و انواع بشیرار رفت و تمامی حکام آل مظفر را در آن بلده بملازمت
مبادرت جستند بعد از چند روز مواخذه گشتند و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفت و لوای کشورگشای در روز جمعه بیست و هشتم جمادی الاخری
بجانب اصفهان در حرکت آمده و در موضع قومشه پادشاه شهریار کامکار تعلق آل مظفر همت نافذ پیوست و در روز شنبه هشتم رجب
آن حکام عالیمقام بقتل رسیدند و امیر صاحبقران بنیت فتح سایر بلاد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب عناد از انجا نهضت فرموده
روز پنجشنبه دهم در اصفهان نزول نمود **بیت** روان بخبران پایمال حادثه شد ❁ هنوز غمزهٔ خونریز یار بر سر جنگ **ذکر توجه امیر تیمور گورکان**
بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد چون در آن اوان که امیر تیمور گورکان بفتح بلاد عراق و آذربیجان
و فارس و لرستان قیام مینمود سلطان احمد جلایر از دار السلام بغداد قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرده
آن حضرت کندهمت بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سال مقصود نود و پنج از اصفهان بجانب همدان در حرکت آمد و چون
در همدان حمایت ملک مدان بفضای دلگشای آن ولایت رسید چند روز بساط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالک آذربیجان و دیگر
و در بند باکو را با توابع و لواحق در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ کامکار معز الدین میرانشاه نهاد و در روز پنجشنبه سیزدهم شهر شعبان
از همدان نهضت فرموده در اثنای راه چندگاه بنشاط صید و شکار بسر برده و در اوایل ماه مبارک رمضان بدشت قولاغی شتافته
باسارق محمد ترکمان و حشم او که بحصار حبشی تحصن جسته بودند یکبار رفته نموده و تزلزل گرد را منهزم ساخته و غنیمت بی نهایت گرفته شیخ تیمور
بهادر که بحیلها را تعاقب نموده و جمعی کثیر از ایشان را کشته بموکب همایون پیوست و روز یکشنبه دوم رمضان صاحبقران از کنار کوهستان از دشت قولاغی
بازگشته بآییلاق سیرشت شتافت و بقیهٔ آن ماه را در آن مکان بپایان رسانیده در یکشنبه غرهٔ شوال بشرایط و لوازم روز عید قیام نمود و بعد از
دو روز شیخ عبد الرحمن اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رسالت در رسید و امیر تیمور گورکان بتعظیم
و احترام آن بزرگ قیام نموده شیخ پیغام والی دار السلام را بعبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده بود عرض نمود و چون سلطان احمد ملتزم خطبه
و سکه نشده بود هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسب و زر نوازش یافت و بجانب
دار السلام عنان عزیمت انعطاف داد و آنگاه تواجیان بموجب فرمان بجار لشکریان رسانیدند که مصلحت عبور از دجله مرتب و دو پسلو مرتب
نمایند و روز جمعه سیزدهم شوال موافق توشقان ییل نهضت همایون از آق بلاق اتفاق افتاد و موکب عالی شش روز مصافت نموده بمزار شیخ
یحیی که بقبهٔ ابراهیم لک مشهور است رسید و چتر عالیمقام از مجاورت آن عتبهٔ لازم الاحترام چنان معلوم کرد که منهیان سلطان احمد جلایر کبوتر نامه
بغداد پرانیده اند و کیفیت آمدن آن حضرت را مکتوب گردانیده بنابران فرمود که حالی کبوتر را که آن نامه را نوشته بود رقعهٔ دیگر در قلم
آورده و مضمون آنکه سیاهی که از سپاه امیر تیمور تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و حواشی ترکمان اند که از لشکر جغتای رمیده
بدین حدود و پناه آورده اند و آن نامه را **بیت** بپای پیشرو بر بال مرغی که بغدادیان را شود نامه بر ❁ سلطان احمد بعد از مطالعهٔ رقعهٔ اول متفکر
گشته احمال و اثقال را از دجله گذرانیده و از دیدن نامهٔ ثانی مطمئن گردیده و بر جانب غربی دجله سوار ایستاده انتظار میکشید و از ین جانب

صاحبقران گیتی ستان ایلغار فرموده بیک نهضت بیست و پنج فرسخ مسافت طی کرد و بتاریخ بیست و نهم شوال **مثنوی** رسید آن جهانجوی چرخ اقتدار
ببغداد با لشکر بی شمار ❁ جهان پر شد از بانگ نای و نفیر ❁ جدا شد ز هم پیکر ماه و تیر ❁ سراسیمه گشتند بغدادیان ❁ ببستند بر عزم جستن میان ❁ و سلطان
احمد جسر بریده و کشتیها را غرق گردانیده بطرف حله گریخت و محمد آزاد با فوجی از سپاه چون موج بروی آب روان گشته از آن طرف بیرون
رفت و کشتیها یافته بدین جانب آورد تا لشکریان بسفینهٔ التفات نکرده و بسان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در
کشتی خاصهٔ سلطان احمد که شمس نام داشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت که بنفس خویش او را تعاقب نماید امرا بدعوات بسیار
آن حضرت را باز گردانیده بنگاهش یاغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود نامعدود و نفایس اجناس که بر اسپان و
شتران بار کرده همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت هر چه تمامتر میرفت و آن اموال را امرا تصرف نموده از عقب میشتافتند تا در دشت کربلا
اینایح اوغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان باقرب چهل و پنج نفر از ایشان بوی رسیدند و سلطان احمد با دولت مرد
جلد عنان بجرب و ضعف تا فته ایشان از اسب فرود آمدند و دست بتیر و کمان برده شبگیر کردند **نظم** ز پیکان چنان آتش افروختند
که بر ملک بر فلک سوختند ❁ گذر کرد تیر از رها جان ❁ که باد از خم زلف سیمین تنان ❁ و امیر عثمان را مخالفان زخمی زده بآن وسیله
جان بجنگ با بیرون بردند و امرا مظفر و منصور با غنایم موفور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبهٔ کعبه احترام امام عالیمقام ابی عبدالله
الحسین بن علی المرتضی سلام الله علیهما مشرف گشتند و از انجا بدرگاه عالمپناه شتافته بنوازش بیکران مخصوص شدند **شعر**
ز خاک درش چهره آراستند ❁ مرادی که بود آنچه میخواستند ❁ و صاحبقران کامران قریب دو ماه در دار السلام بغداد بعشرت و فرح بگذرانید
و داد عیش داده جامهای ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق در کشید **نظم** وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار
ای بهرکشتی می شط بغداد بیار ❁ دجله عمریست که تا نه وفرش میگذرد ❁ ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار **ذکر فتح قلعهٔ تکریت بمیمن**
دولت صاحبقران عالیجاه و بیان تاختن بعضی از بلاد و دیار عرب چون بغداد بحوزهٔ تصرف فرمان فرمای
بلاد و عباد در آمد جمعی از تجار بموقف عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بنهایت
متانت معروف و جمعی از دزدان مفسد و معاندان متمرد آنرا پناه ساخته اند و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک
تحقیق اقدام مینمایند و مدتیست که هیچ صاحب دولتی بر آن جماعت دست استیلا نیافته و بکمند همت حصن حصین را مسخر نگردانیده و صاحبقران
کشورگشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آن قلعهٔ سپهر مثال و قتل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی الحجه
سنه خمس و تسعین و سبعمایه از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدان طرف انعطاف داد و روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۹۶
بظاهر قلعهٔ تکریت رسید و عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و در ان زمان والی آن قلعه شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند
و چون او از وصول موکب ظفر قرین وقوف یافت برادر خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحب
قران بونش پذیر او را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده بخاشیهٔ خدمتکاری بر دوش کیرد تا باصناف
الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت رفت آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه
بیرون نیامد و بدفع و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید از اهتزاز نسیم این خبر شعلهٔ آتش غضب جهانسوز بر افروخته دلاوران قلعه گشای
از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و قلعه بیرون را مسخر ساخته امیر حسن با اتباع بحصار درون گریخت و تواجیان بهرام صولت بموجب
حکم عالی اطراف قلعه را قطاب زده با امرا و ارکان دولت قسمت نمودند تا نقب چیان بکار در آمده بروج آن حصار را مشبک ساختند و آن جماعت
بجد هر چه تمامتر بدان کار اشتغال نموده اراضی تکریت را باسان خانهٔ زنبور سوراخ سوراخ کردند امیر حسن از مشاهدهٔ آن حال دانست که هجوم قضا
از اشکال نیست لاجرم مادر و برادر خود را مستعاقب بیرون فرستاده تا زبان بشفاعت جریمهٔ او گشادند اما فایده بران مترتب نگشت
و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود بملازمت شتابد بامان ایمن بود و الا آنچه مقدر است بظهور خواهد رسید و این پیغام بامیر حسن
رسیده بار دیگر پای در دامن صبر و شکیبائی پیچیده بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت آثار یکبار از اطراف و جوانب آن حصار در آمده
در چهارشنبه هشتم محرم آتش در ستونهای که در زیر بروج قلعه بر افراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر دیوارهای قلعه بر زمین
افتاد و کار اهل حصار باضطرار انجامیده و فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حکم ایمان یاس داشت درجهٔ قبول
نیافت و عساکر نصرت مآثر روز پنجشنبه بیست و نهم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند و امیر حسن را گردن بسته پایهٔ سریر

اهلی آوردند و رعایا بجان امان یافتند تمام سپاهیان تکریت بحرب تیغ مبتلا شدند و تواجیان از برای اعتبار نظار از رؤس آن قوم دو کله
منارها ساختند و اکثر عمارات و بیوتات ایشان را ویران ساختند و روز سه‌شنبه غرهٔ صفر المظفر بالفتح والظفر صاحبقران والاکثر از نظام
تکریت علم نهضت برافراخت امیرزاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امرا عالیشان را با اطراف و جوانب عراق عرب فرستاده تا بقلع
و قمع قطاع الطریق و ارباب فتنه و فساد پردازند و آثار اقتدار در آن دیار ظاهر سازند و ایشان تا بجره و واسط شتافتند هر کس بقدم
انقیاد پیش آمد باج و خراج بر گردنش نهادند و هر کس که سرکشی مشاهده نمودند از پا پیش درآوردند و سالما غانما در منزل اربیل بموکب
همایون پیوستند **ذکر نهضت لوای کشورکشای بجانب دیار بکر و رها و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن ولا** صاحب
قران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب‌نمای عازم دیار بکر شد و خواجه مسعود سبزواری را
بمحافظت بغداد فرستاده و با پرسش رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت فرموده و چون ماجبه توق ظفر نگار بقلعه کرکوک
رسید اهل حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه بدستور سیورغال تعلق بامیر یار علی موصلی گرفت و صاحبقران در بادل از راه
موصل متوجه رها گشت و در اثنای راه سپاه ظفرپناه تا بحفت اموال ترکمانه تا قراقوملوق فرستاده و آنجماعت با حصول مقصود معاودت
نموده موکب عالی بعد از طی مسافت نظامر برها رسید و گزل نامی که حاکم آن دیار بود از بیم جان شهر را گذاشت با بعضی از رعایا بکوهی
بلند گریخت و این معنی بر ضمیر خیر کشورگیر گران آمده زمره از عساکر منصور ارسال نمود تا آتش نهب و سبی در ایشان زدند و بنفس نفیس
در رها منزل گزید گویند که آن شهر از بناهای نمرود است و تمامت عمارات آنرا از سنگ تراشیده مرتب گردانیده‌اند و قضیهٔ القای
ابراهیم خلیل علیه السلام در آتش آنجا وقوع یافته بوده و چشمهٔ آبی که از زمین مقام خلیل الرحمن در میان نیران جاری شده هنوز باقیست
و آثار سواد آتش در زوایای آن چشمه بچشم می‌آید القصه امیر تیمور گورکان مدت بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط پرداخت و در آن
ایام جنید ترکمان و حاکم چنین کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحب قران گردون غلام بهره ور گردیدند و روز
پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول رایات کشورکشای از رها بجانب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول بهفت فرسخی آن قلعه والی آنجا
سلطان عیسی در روز سه‌شنبه بیست و هشتم ماه مذکور با اصناف تحف و هدایا بپایهٔ سدره اشتباه شتافت و بانعام و خلعت خاص اختصاص
یافت اما بعد از آنکه محصلان مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان آن قلعه مواضعه کرده که تا اشهد
زمام اختیار آن حصار را بکسی ندهند بنابران فرمان واجب الاذعان باخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و بنابر آنکه در آن وقت
آخر زمستان بود و علف در حوالی ماردین بهم نمی‌رسید تا بمحاصره مشغول توان کرد امیر صاحب قران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت
جزیره را که حاکم آن ملک عز الدین اظهار خلاف مینمود تاخت فرموده او را بگریزانید و در اول بهار بار دیگر بجانب ماردین شتافت
و بعد از وقوع محاصره و محاربه مهم بمصالحه انجامیده ایالت آن ولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت **ذکر شهادت
میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیگ گورکان و بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران** چون میرزا عمر
شیخ بحکومت ولایات فارس سرافراز شد و در دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر توابع و مضافات آن مملکت
را در حیطهٔ ضبط و تسخیر درآورده در وقتی که امیر تیمور گورکان از دیار عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان باجمیع
ملازمان متوجه اردوی همایون گشت و از کردستان گذشته بقلعهٔ مختصر که آنرا خرماتو گویند رسید و اندک مردمی در آن حصار
ساکن بودند و غلبه بسیار داشتند شاهزاده جمعی را فرستاده و ازیشان اظهار طلبیده و ساکنان آن قلعه ترکان از آن جانب را نومید باز گردانیدند
و امیرزاده عمر شیخ سوار شده و بر بلندی برآمده تا بتجهیز اسباب قلعه‌گیری پردازد ناگاه از شصت قضا تیری از قوس ... دریافت
آن شیر شیران رسید فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانهٔ عالم بالا گردید **مثنوی** چو پیوسته قبضه از زین دشت ۞ بکشید و کالکش ...
کیسه بجان ز جای او بجزه ۞ تیر شرم را ... کرده ۞ ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور چون ملاحظهٔ قلعه را گرفته با خاک راه یکسان
ساختند و هر کس را که آنجا یافتند از پیر و طفل و ساله تا کودک شیر خواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیرزاده پیر محمد
که مصحوب پدر خود بود باتفاق امرا و ارکان دولت نعش مغفرت مآب را بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه
بقبهٔ المطهر اکش نقل کردند و چون خبر شهادت شاهزاده بعرض امیر تیمور گورکان رسید زبان فصاحت بیان بکلمهٔ همایون انا لله و انا
الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را در قبضهٔ درایت ولد ارشد شاهزادهٔ مرحوم امیرزاده پیر محمد نهاد و شهادت امیر

زاده

زاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه روی نمود و بنابر آنکه سنت سنیهٔ قادر مختار تعالی شانه بر منوال
جاری شده که در دار دنیا هر ماتمی را سوری در عقب باشد و هر المی را سروری متعاقب در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاول عالی
سال از افق جاه و جلال اختر نیک‌اختری طلوع نمود یعنی در قلعهٔ سلطانیه که در آن وقت موضع اقامت خواتین و آغایان حرم سرای امیر
تیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ را پسری خورشید منظر متولد گشت و این بشارت در منزل ماردین بمسمع شریف صاحبقران
ظفرقرین رسیده از غایت فرح و انبساط از سر جریمهٔ اهالی آن قلعه درگذشت و آن فرزند ارجمند سعادتمند را محمد طرغای نام نهاد و الغ
بیک لقب داد انگاه رایات ظفرمآب بجانب عراق عرب مراجعت کرده و در اثنای راه بوضوح پیوست که متوطنان قلعهٔ آلنجه که آنرا النجق نیز
گویند بحصانت حصار مغرور گشته‌اند و سر بچنبر اطاعت در نمی‌آرند بنابران حضرت صاحبقران در روز دوشنبه بیست و سیم جمادی
الاخری سنهٔ مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفرمآثر آن قلعه را که بواسطهٔ کمال متانت مانند حصار
گردون از منجنیق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیزپرواز وهم و خیال بر شرفات آن صعود نتوانست کرد در میان
گرفتند و آواز نفیر و سورن بگوش گاو ماهی رسید و کوس و کورکه فرو کوفتند و آن قلعه را که بر دو ابتظر ... در مدت سه چهار ماه
حال بسیج آزیده بقوت و غلبه فتح کرده بود بدو سه روز قهرا قسرا مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در آن زدند و رایت نهضت
بصوب الاتاق برافراختند و در اثنای راه بدفع شر و فساد ارباب بغض و عناد پرداخته مظفر و منصور و خرم و مسرور طی مسافت
مینمودند و در هر منزل از حکام و ولایات عراقین و آذربیجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحب مشرف گشته پیشکش میگذرانید
و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کوس افتخار باوج فلک دوار میرسانید از جمله در اوج کلیسا از الاتاق والی ارزنجان طهرتن بدرگاه
حضرت شکن رسیده و بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر بلندپایه و سرافراز گردیده و بحرکات لایقه گشته و در سلک خواص بارگاه سپهر
اشتباه انتظام یافت مقارن آن حال خیال تسخیر قلعهٔ آونیک که در تحت تصرف مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاد
و روز پنجشنبه شانزدهم شعبان سنهٔ مذکوره باجنود تائید آلهی و عساکر توفیق نامتناهی بدان جانب نهضت فرمود و بتاریخ روز پنجشنبه
هژدهم ماه در ظاهر آونیک قبهٔ بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه برافراخت و سپاه منصور رخش جنگ در انداخت قلعه زیرین را مسخر
ساختند و مصر با اتباع بقلعهٔ بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را بنظر
در نمی‌آورد شتافت و روز جمعه نوزدهم ... ببرجی را که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون فرستاده و پیشکشهای لایق ارسال داشت
و پیغام داد که بنده را حد مقاومت خدام سلک سده مرتبت نیست از غایت هراس بیرون نمی‌توانم آمد امید آنکه چند روزی امان یابم
تا مطمئن گشته بملازمت مشتابم امیر تیمور گورکان ایشان را نوازش نموده و خلعت بخشیده فرمود که از سر جمیع جرایم مصر درگذشتم باید که بی محابا
بملازمت آید و هیچ اندیشه بخاطر نگذراند و چون پسر و نایب مصر بازگشته و آنچه شنیده بود بگوش او رسانیده توفیق بیرون آمدن
نیافت و مدت محاصره و محاربه ممتد شده روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او بیشتر گشت
و مصر دو سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امرا و نواب خود را بیرون فرستاده و التماس امان و مراجعت موکب ظفرنشان نموده تا بجای نرسید
و بالاخره مهم او بدانجا انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را از دیوار قلعه می‌انداختند و خاک درگاه عالمپناه را توتیای دیدهٔ امید
میساختند مصر چون حال برین منوال دید روز سه‌شنبه دوم شوال سال مذکور شمشیر برات و کفن در گردن انداخته فرود آمد و التجا بامیرزاده محمد
سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس نمود که او را از صاحبقران منظور دارد درخواست نماید شاهزاده مصر را باستمالت داده
بدرگاه سپهر اشتباه برده توقع نمود که غایت عاطفت پادشاهانه او را عفو و اغماض مقابل سازد و امیر تیمور گورکان چون مصر را بشاه
زاده بخشید امان داد و حکم همایون صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه برده و سلطان عیسی را
در آن مقید داشته مصر را بسمرقند فرستند و فرمان بدان جا بموجب عمل نمودند **ذکر بعضی دیگر از وقایع آن ایام و بازآمدن سلطان
احمد جلایر بدار السلام** چون صاحبقران گردون احتشام از فتح آونیک باز پرداخت آن قلعه بامیر اتمش سپرده روز پنجشنبه نهم
شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه دهم امیر حاجی سیف الدین از جانب سمرقند رسیده بشرف پابوس فایز
گردید و هم در آن ایام طهرتن بانواع نوازش و انعام مخصوص گشته و یرلیغ مرشح بآل تمغای همایون حاصل نموده روی بالکای خویش آورد
و مقارن آن حال امیر بایزید حاکم قلعهٔ آیدین بخدمت حضرت روی زمین رسیده آن حضرت او را بصنوف عطایا خوشدل گردانید

ولایت آیرین را بوی بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بجر چیتان شتافته دران مملکت لشکریان نصرت نشان هرجا که با اهل کفر و الکا
دو چار میشدند بپیکار میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود دران سفر فتوحات ارجمند و سعادات برومند
روی مینمود از جمله آنکه در روز سه شنبه بیست و ششم ماه مذکور در منزل قارص امیرزاده شاهرخ را ولدی سعادت انجام آثار
زاده بود و این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور گورکان رسیده بغایت مبتهج و مسرور گردید و بیست و یک روز دران منزل
بفیروزی بعیش و سور و جشن و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را بابراهیم سلطان موسوم گردانید بعد از ان از قارص کوچ فرموده
منیک کول محل نزول قیتول همایون گشت و در روز سه شنبه هژدهم ذی قعده از منیک کول در حرکت آمده بر سر عقبه نزول اجلال واقع شد
و در روز جمعه بیست و یکم فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده
بموجب فرموده عمل نموده حضرت صاحبقران از شکار کنان بکوهستان چیتان در آمده و دران ولایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر کمال تسلط
واقتدار بظهور رسانیدند و در نواحی شکی خبر رسید که طایفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بتخریب شروان اشتغال
دارند بنابران رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید و لشکر توقتمش خان که سپهدار ایشان علی اغلان و عیسی بیک
و غلغلی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران والا اثر بمحمود آباد شتافته آن زمستان دران مکان رحل
اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد جلایر چنانست که چون در کربلا از نهیب سپاه مظفر لوا
فرار نموده بحلب شتافت و چندگاهی دران ولایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق رفت و از انجا عنان عزیمت بطرف مصر
تافت و چون نزدیک بقاهره معزیه رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده غایت التفات و رعایت بتقدیم
رسانید و صد و سی سر اسب تازی نژاد و سی و سه جامه طلا دوزی پیشکش کرده قریب برود نیل منزل تعیین فرمود و سلطان احمد
تبرکات لایقه و منسوقات رایقه بمصریان داده بعد از انقضاء ایام ضیافت و مهمان داری در سرانجام امور ملک ترغیب مشورت
میان انداختند و در اینباب اتفاق کردند که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را بر وفق مرام
بدان صوب گسیل کرده و چون سلطان احمد بحلب رسیده شنید که امیر تیمور گورکان از کرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبچاق است بنا
بران مصریان را باز گردانیده با نوکران خاصه خویش روی ببغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته روی بطرف شوشتر
آورد و سلطان احمد در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمایه بار دیگر بر مسند سلطنت دار السلام تمکن یافت

ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان

چون عساکر برودت آخر زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان نیسان منهزم
گردیده وجوه نضره وزینت نثار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای اشجار در اهتزاز آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید بیت
سلطان بهار از تجمل ؛ آراست سپاه سبزه و گل ؛ بر قامت عزم گشت لاله ؛ زد خیمه بکوه و دشت لاله ؛ رای کشورگشای صاحبقران ممالک
آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قبچاق کشد و بجهت اقتدار توقتمش خان و سپاه تفاق را مجددا گوشمالی
دهد و بتاریخ روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعمایه اعلام آفتاب اشراق برافراخته از یورت قشلاق عازم دربند
شروان گشت و افواج عساکر ظفر انتما مانند امواج دریا در حرکت آمده که چشم باد پایان زایوان کیوان در گذشت **مثنوی** بجنبید از جا سپاهی چنان
بلرزید بر خود زمین و زمان ؛ نهان گشته در گرد لشکر سپهر ؛ تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر ؛ و چون صاحبقران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین
المالیغی بجهت تمهید بساط مصالحت از محمود آباد نزد توقتمش خان رفته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم زمین بوس نامه خان را بعرض
رسانید و بنابر آنکه دران رقعه سخنان خشونت آمیز مکتوب بود **مصراع** برآشفت سلطان صاحبقران ؛ و بعرض سپاه حکم فرموده
بر حسب فرمان واجب الاذعان **مثنوی** کشیدند بعرض مردان کار ؛ زرههای داودی زرنگار ؛ نشسته بر تازیان نوح نوح ؛
محیط تنور در آمد بموج ؛ علمها بر آمد بچرخ بلند ؛ شد از شقها مهر و مه پر ز بند ؛ امیران و شهزادگان بی درنگ ؛ کشیدند صفها بآیین جنگ ؛
و کنار آب سمور که عرض گاه آن سپاه موفور بود در دامن کوه البرز واقعست و از آنجا تا دریای قلزم پنج فرسخ مسافت باشد و قبل
جب ایران صاحب شکوه دامن البرز کوه بود و قبل دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت و آراستگی آن جنود نامعدود بحیثیتی بود که
هیچکس نشان نمیداد که مرکز لشکری بآن عدد و عده در یک موضع دیده باشد **نظم** ز نگلی سواران پولاد پوش ؛ ز البرز تا قلزم آمد بجوش
بجلوه در آمد دران رزمگاه ؛ بمقدار ریگ بیابان سپاه ؛ و صاحبقران جم اقتدار محفوف بجنود عنایت کردگار بر ابرش راهوار سوار گشته

از بدایت

از بدایت طلوع چهره ثوابت و سیارات تا هنگام ظهور روشنان فلک و در تمامی جاده آن قول و جوانغار را منظور نظر آفتاب کردار
گردانیده بهر فوجی که میرسید سردار آن جماعت زانو زده و لوازم دعا و ثنا بجای آورده اسب میکشید و چون از ان کار فراغ بال حاصل
گشت صاحبقران عادل با آن سپاه بر اول منازل و مراحل پیموده در اثنای راه بهر فوج از جواسیس توقتمش خان که دوچار میشدند
در قتل و غارت تقصیر نمیکردند و توقتمش بر کیفیت حال وقوف یافته با سپاهی بیکران افزون از تخمین محاسبان حساب دان متوجه
میدان رزم گشت و در کنار آب توری بتاریخ سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی آن دو سالک طریق جانبازی در برابر یکدیگر رسیده
نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در یراق جنگ و تلاش نام و ننگ بودند **مثنوی** دو لشکر در اندیشه دار و گیر ؛
گرفته کمر بسته آکنده یاوری ؛ ستاره گرا بسپهر افسر نهد ؛ که آسمان رخت برون نهد

گفتار در بیان محاربه امیر تیمور گورکان با توقتمش و ظفر یافتن بعد از سعی و اهتمام در باب کشش و کوشش

روز دیگر که خسرو خاور ؛ که وه آهنگ لشکر اختر
علم زرنگار ساخت بلند ؛ خروش اندر میان خلق افکند ؛ گشت روشن ز برق تیغ دشت ؛ خیل انجم از ان گریزان گشت ؛ صاحبقران گیتی ستان
بعزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه و تمییز سپاه انداخته بدستور نوبت اول صف قول مرتب ساخت و قول بزرگ را
بامیرزاده محمد سلطان سپرده بنفس همایون با بیست و هفت قشون از یلان دلاور و یلان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر برافراخت
شهزادگان قلب گاه سپاه ؛ جهان کرد در چشم مردم سیاه ؛ علم در پس صف زد آن سرفراز ؛ پس صف بود جای شطرنج باز ؛ و از ان جانب
توقتمش خان باتفاق شاهزادگان جوجی نژاد و امرای غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته و علمها برافراخته جوق جوق صفهای میدان
رسیده نوبت جنگ عنبر ریز و نقاره غضنفر ریز فرمان آتش خشم و کین تیز گردانیدند **نظم** وز ان سوی خان قیامت شکوه ؛ بپاداشن دریا بر آراست کوه
ز رسپتگان پولاد پوش ؛ در آمد بجوار قبچاق بجوش ؛ و نیران قتال بباد حمله ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه بسمع صاحبقران
ظفر پناه رسید که کونجه اغلان و بیک یارق اوغلان و اقتاو و داود صوفی و غیرهم از سرداران سپاه توقتمش خان از جانب
برانغار بر جوانغار لشکر ظفر شعار تاخته اند و صدای گیرودار و افغان حرب و کارزار در گنبد دوار انداخته آن حضرت
با قشونهای خاصه عنان بعزیمت میسره تافته مخالفان از صولت بهادران موکب همایون پشت داده و از ان بیست و هفت قشون
فوجی ایشانرا تعاقب نموده گریختگان چون بقول رسیدند عنان مرکب بازگردانیده و از چپ که منصور جمعی را گذشته طایفه را
بامیر تیمور گورکان رسانیده و جمعیت قشونات بپریشانی تبدیل یافته لشکر توقتمش خان بی تحاشی بدان حضرت حمله آوردند و نزدیک
بود که چشم زخمی رسد دران حین شیر بیشه وفا امیر شیخ نور الدین سابق با جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نفر از فدائیان
رستم اثر فرود آمد و دست تیر و کمان برده بزخم پیکان دیده دوز مخالفان را بجای باز داشت بیک **شعر** هر تیر که از شست او در گذشت ؛
یکی نامور پهلوان کشته گشت ؛ و محمد آزاد و برادرش علیشاه و توکل باورچی مرکب اراده از ان جا بجانب مخالفان گرفته و پیش امیر تیمور گورکان
آورده مانند چرم بر سم بستند و متعاقب اشتد داد با قشون وفادار بعد رسیده فی الحال از اسب پیاده شده و در پهلوی شیخ نور الدین زانو
بر زمین نهاده بدستبرد آغاز کرد و قشون قول نیز بعد آمده که خدمتکاری بر میان بستند و دست بانداختن خدنگ دلدوز بگشادند و هر چند
بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله آوردند و نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشانرا از جای بر نتوانستند داشت و خدایداد حسینی که
قبل دست چپ سپاه صاحبقران بود از تغلیظ خود کونجه اغلان در گذشته از عقب پشت اقباله کرده در برابر امیر تیمور گورکان ایستاده بود و جنگ
میکرد در آمده و امیرزاده محمد سلطان نیز بعد رسیده بیکبار دلیران ظفر شعار دست راست مخالفان را در هم شکستند و امیر حاجی
سیف الدین و امیر جهانشاه و جاکو نیز عیسی و بخشی خواجه را که از برانغار مخالف بر ایشان حمله آورده بودند شکسته منهزم گردانیدند
ز چوب خدنگ آتش افروختند ؛ و ز و جان بیباک کس سوختند ؛ و در اثنای جوش و خروش مبارزان جوشن پوش بیغلی بهرین که از معارف
توقتمش خان بود بمیدان شتافته و زبان بلاف و گزاف گشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خواند و امیر عثمان بمدافعه
آن مقدار جلادت اظهار نمود که بیغلی پشت بمعرکه کرده روی هزیمت آورد و این معنی موجب دلشکستگی سپاه دشت گشت و مبارزان
الوس جغتای مانند شیران مردم ربای روی باوردگاه آوردند و بضرب سرپنجه شجاعت جمعی کثیر از ایشان بیکدم مجروح و بیروح گردانیدند
مرد و هوایان پرخاشجوی ؛ بمیدان بگردیده مانند گوی ؛ ز تن تا ز تیغ پری چهرگان ؛ چنان بر فلک رفت ناتوان ؛ آخر الامر آثار ظفر و برتری در جانب
لشکر تیموری باکمل وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار رونقی نیکو رفت و فتح و نصرت بعنایت کارفرمای قضا و قدر باتفاق شاهزادگان

دو نیمان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داده و بسیاری از گریختگان بزخم سنان و پیکان و چنگال لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتاد و نگشته قادر هزار انجمن تابوت نوحه کرده گفتن و صاحبقران عالمیان از توسن فرخنده گام بشکرانه این فتح و ظفر انجام فرود آمده روی نیاز بر خاک سود و زبان بحمد و ستایش امرا و بهادران گشوده درباره ایشان انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت آمده در کنار آب توال قبه بارگاه با اوج مهر و ماه برافراخت و امیر شیخ نورالدین را که چنان جانسپاری کرده بود بمزید عنایت و ترتیب اختصاص داده پایه قدرش را بایوان کیوان رسانید و اسب و جامه زردوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی انعام فرمود والحمد الملک المعبود

ذکر تاخت بعضی از مواضع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق

صاحبقران والا گهر بعد از شادی چنگ فتح و ظفر تا کنار آب اتل از عقب دشمنان خاکسار شتافت و در آن ولایت التفات بر وجنات قونزی جاق اوغلان که برادر اروس خان بود انداخت و اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس مملکت موروث خود اقدام نماید و قونزی جاق از معبر توراتور گذشته در دشت قبچاق لوای شوکت و عظمت برافراخت و توقتمش خان و روس ملک را [illegible] کرده با چندی [illegible] بولو در آمد و لشکر فیروزی اثر درین نوبت نیز در دشت قبچاق دست بغارت و تاراج برآورده تا نزدیک خلات رفتند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور باردوی همایون پیوستند انگاه صاحبقران ظفرپناه دست راست الوس جوجی خان را تاخت فرموده یک حمله یارق اغلان و تیمور خواجه اغلان و اقتا را که در آن طرف بودند بگریزانید و تمامی اموال و جهات اخشام آن حدود را بحیطه ضبط در آورده عنان سمند جهان نورد بجانب روس تافت و آن ولایات را نیز زیر و زبر کرده و دختران ماه‌پیکر و پسران خورشید منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاد و بعد از فراغ بال از غارت و قتال الوس روس صاحبقران [illegible] با لشکر قیامت اثر عنان فرس بجانب قوم چرکس تافت صدای قتل و غارت در آن ولایت نیز انداختند و از آنجا عنان یازه پرشکوه بصوب البرز کوه معطوف ساختند و در اثنای راه صاحبقران انجم‌جاه بواسطه تهمتی که نسبت بامیر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا رسانید و چون سپاه پرخاش‌جوی بالبرز کوه رسیده ساکنان آن مواضع را نیز از شراب انتقام جرعه چشانیدند و قلعه کولا و طاوس را که [illegible] عظیم الشان بودند قهرا گرفته [illegible] التری فرستادند و قلعه پولاد و [illegible] را نیز تسخیر نموده تر و خشک آن دیار را بآتش غضب در هم سوختند و بموضع بوزغار قرار رفته آن زمستان آنجا گذرانیدند و در قلب زمستان که مقصود [illegible] صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر سیف الدین حاجی و دیگر امرای حشمت آیین را در اغرق همایون گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و تخت‌گاه حاجی ترخان رفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت بپای اضطرار مراسم استقبال بجای آورده و امیر تیمور کرکان او را در خدمت امیر جهانشاه و فوجی از امرا و سپاه ببرای فرستاده و ایشان آن موضع را ویران ساختند در وقت مراجعت که از آب اتل بر روی یخ میگذشتند محمدی را بزیر یخ انداختند انگاه خیره [illegible] آفاق متوطنان حاجی ترخان را کوچانیده و مکافات زنجیر سرای که او زنکان سوخته بودند آتش در آن بلده زدند و بیورت قشلاق بازگشت و در اول بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمائه موافق پیچقان ییل صاحبقران سعادتمند از یورت قشلاق براه دربند متوجه آذربیجان گردید و در اثنای راه چند قلعه دیگر مفتوح و مسخر ساخت متمردان را مغلوب و منکوب گردانید و چون از شماخی گذشته در لب آب کر نزول اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در آن سفر ظفر کردار ملازم موکب نصرت شعار بود طوی عظیم ترتیب داده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران دوست‌نواز تجدید او را بانعام خلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز ساخته بشرف رخصت ارزانی داشت و ولایت کشورگشا از آنجا در حرکت آمده منزل اتمام حضرت خیام عساکر سپهر احتشام گشت و از اقوام میرزا میرانشاه را با الوسات که تعلق بوی گرفته بود فرستاده بعدل و انصاف وصیت فرمود و شاهزاده با آذربیجان شتافته دست راست سپاهش در قراباغ و نخجوان تا اوچک یورت ساختند و دست چپ در سو بلاغ و درگزین و همدان علم اقامت افراختند و امیر تیمور کورکان از اقوام سلطانیه تشریف برده و در آن مقام بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین که مدت سه سال در آن قلعه محبوس بود ترحم فرمود و او را از حبس نجات داده و خلعت عفو و اغماض پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهانمطاع ارزانی داشته اجازت فرمود و در آن اثنا پسر امیر جلال [illegible] که در غیبت موکب همایون [illegible] امیر مزید برلاس را یکی از نوکران حق‌ناشناس بهلول نام بقتل رسانیده و آن بلده را ضبط کرده و [illegible] از طوق عبودیت پیچیده بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و خدایداد با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی

برجناح

برجناح استعجال بجانب نهاوند روان شدند و صاحبقران گیتی‌ستان نیز متعاقب ایشان بدان صوب روان گشت و قبل از رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرا نهاوند را مسخر گردانیده اتباع بهلول را بتیغ بی‌دریغ گذرانیدند و او را در آتش انداخته سوختند و صاحبقران کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال با اوج افلاک برافراخت و ماه مبارک رمضان را در آن فضای راحت‌فزا بپایان رسانید

ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بجانب دارالملک سمرقند

پادشاه عالیجاه صاحب تایید در همدان آداب فرایض و سنن روزه عید تمام و اقدام نموده امیرزاده سلطان محمد را با امیر جلال حمید و امیر شاه‌ملک و امیر ارغونشاه اختاجی بجانب فارس فرستاد و فرمود که تا هرمز بروند و تمامت سواحل و جزایر را مستخلص گردانند و صاحبقران بی‌همال در یازدهم ماه شوال سال مذکور [illegible] بجانب ماوراءالنهر در حرکت آمده [illegible] از کیفیت سلوک کلام [illegible] و اروغلکان عادل را بانعام و اکرام خوشدل و سرور گردانید و چون بولایات خراسان در آمد والی هرات امیر اقبوغا باقامت رسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط‌بوسی استسعاد یافت و پیشکشهای لایق کشیده [illegible] و صاحبقران گردون غلام بسرعت تمام طی منازل فرموده بکنار از آب آمویه گذشت و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بلقیس آیین با امیرزاده شاهرخ قاعده استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثار و لوازم نیاز بجای آوردند و صاحبقران حمیده آثار از فوار شهر کش رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ آن دیار تشریف برد و در باره حفاظ و مجاوران آن مزارات انعامها کرد و روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامید و بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر بسط عیش و نشاط مبسوط گردانید و خراج سه سال را بر رعایا بخشید و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بر مردم حیف کرده بودند بسیاست رسانید و آن زمستان در رفاهیت دولت و اقبال در آن بلده جنت مثال بسر برده در اول فصل بهار قصر باغ شمال را تعمیر فرمود و بعد از اتمام آن مقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود

مثنوی

خسرو تاج‌بخش تخت‌نشین ⁂ شاه دارا سپاه جم‌آیین ⁂ چند روزی بقصر باغ شمال ⁂ در کمال سعادت و اقبال ⁂ بگذرانید در نشاط و سرور ⁂ کرد از عدل ملک را معمور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و فایز شدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان قراجار نویان و نقاوه خاندان حضرت صاحبقران بود و در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمائه عنایت بی‌دریغ [illegible] شامل حال آنجناب گشته ایالت ممالک خراسان تا فیروزکوه تعلق بوی گرفت و شاهزاده در اوایل شعبان سنه مذکوره موافق لوی ییل از آب آمویه گذشته بجانب هرات توجه فرمود و در آخر آن ماه در النگ کهدستان نزول اجلال نموده قبه بارگاه برافراخت و باشاعت عدل و انصاف و دفع رسوم جور و اعتساف پرداخت ماه مبارک رمضان در آنجا بپایان رسانید انگاه در نهان حمایت مهیمن منان باغ زاغان را نشیمن همای چتر همایون فال ساخت و در رجب سنه ست و [illegible] ذی حجه سنه مذکوره آن حضرت را ولدی رشید متولد گشت موسوم بابایسنقر گردید و امیر تیمور گورکان در ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد از سمرقند عنان عزیمت بجانب شهر سبز انعطاف داد و ماه مبارک رمضان در اقسرا گذرانید و از آنجا به ییلاق سلطان ارتوج رفت و در آن مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرمز رفته بود و بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و عثمانیان را بتیغ بی‌دریغ از هم گذرانیده مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسیده و بر رسم پیشکش تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بشرف عرض رسانید و در آن اثنا خیال صحبت با خضر خواجه اغلان در سویدای دماغ حضرت صاحبقران پیدا شد و جمال حال بسر خضر خواجه اغلان شمع جهان را که در آن شبستان اقبال آشیان بسر میبرد با نوار عواطف فروغ داده مصحوب غیاث الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت تا مخدره از مخدرات شبستان خانی را نامزد نموده بحرم سرای صاحبقرانی رساند و بنفس مبارک از ییلاق سلطان ارتوج کوچ کرده برهوار کان گل خرامید و در پاییز آن سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمائه باغ دلگشا و قصر آنرا تعمیر فرموده آن منزل فردوس‌وش نامزد دختر خضر خواجه اوغلان گشت انگاه امیر عالیجاه بتاشکند رفت و از آب سیحون عبور نموده در نزدیک قریه چناس طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد محمد بن حنفیه است عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمائه غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمده دختر خضر خواجه اغلان را بکل تمام همراه داشت بزیب و زینت تمام و تجمل بیرون از حد

او نام باردوی همایون رسانید و صاحبقران گردون غلام بترتیب طوی فرمان فرمود و بآیین شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد ازدواج
منتظم گردانید و چند روز بعیش و طرب گذرانید و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب آهنگ بیت الشرف خویش کرد روی توجه
بصوب سمرقند فردوس مانند آورد و حفظ الهی در حین نزول و ارتحال نگهبان و حارس و تاییدات نامتناهی در همه احوال موکب جاه و جلال
را ملازم و مونس امید که تا روز دولت قاهرش با بخت جوان و الحمد لله المنعم المنان **گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب**
هندوستان رفع اعلام جهاد جهت تقویت دین و دفع استشرار کفار متمرد بموجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت رسالت
پناهی علیه افضل الصلوات اعلی مراتب جاه و جلال است و اجل سبب وصول بدرجات امانی و آمال بنا علی هذا صاحبقران مظفر لوا بتاریخ ماه رجب
سنه ثمانمایه موافق بارس ییل بنیت غزا و جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از قطرات امطار زیاده و لشکری که جمع اهل شرق و غرب روی توجه
بهندوستان نهاد و امیرزاده عمر و امیرزاده امیرانشاه را در سمرقند بحکومت باز داشته و از آب اموی گذشته عنان گیران بر راه اندراب
انعطاف داد **مثنوی** بجنبید و جنبش بعالم فتاد ۞ بعالم چنان جنبشی کم فتاد ۞ ز لشکر ز نعره کرنای ۞ ز بانگ دهل و دم لغزیده پای
و چون موضع اندراب مضرب خیام نزول شد طایفه از مردم آنجایی برسم دادخواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما
مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هر سال از ما مالی میستانند و هر کس که در ادای خراج اهمال میکند او را کشته عیال و اطفالش را
باسیری میبرند **بیت** زنان را پس از کشتن کدخدای ۞ برندو زنند آتش اندر سرای ۞ از شنیدن این سخن عرق غیرت و غضبیت خسروانه
در حرکت آمد و اغرق را گذاشته با بعضی از لشکر منصور بجانب کفار ایلغار کرد و مواضع حصین و قلاع متین آن جماعت بی دین را
بزخم تیر و زوبین در حیز تسخیر کشیده بسیاری از ایشان را بتیغ جهاد بگذرانید و اموال و جهات اهل ضلال را عرضه نهب و تاراج
گردانید **نظم** پس از کشتن اهل بغی و ضلال ۞ نصیب سپه گشت بسیار مال ۞ و غازیان سعادتمند بر قله کوهی بلند از روی
نام مبارک آن زمره بی دین که هرگز سر بسجده معبود حقیقی فرو نیاورده منارها بر افراختند و حکایت آن غزوه را که در ماه
مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافته تمام آنجا بر سنگی ثبت ساختند و چون امیر تیمور گورکان از دفع شر آن قوم بد اختر
فراغ بال حاصل کرد با اغرق همایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول بآن سرزمین چند روز در مرغزار دروین قبه
بارگاه بر اوج سپهر برین بر افراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه سنه مذکوره از آن منزل پای مبارک در رکاب سعادت انتساب
آورده در روز سه شنبه چهارم بنواحی قلعه ایریاب رسید و در باب تعمیر آن حصار اهتمام فرموده در عرض چهارده روز از آن امر
فراغت روی نمود و صباح جمعه هفدهم ماه مذکور صاحبقران موید منصور بر اسپی بود که آنرا تخت روان میگفتند سوار شده
گرد قلعه میگشت و چون بمحاذی دروازه رسید از درون آن بالا افغانی پشت دروازه تیری بقصد آن حضرت انداختند و از آن اسپ
تیر اب رسیده اثر نکرد آن خسرو سعادتمند رسید و نایره خشم پادشاهانه بر افروخت اندر و از دیگر قلعه نشانه
باخذ موسی افغان که مقدم قبیله کرکس و سردار آن حصار بود فرمان داد و در زمان بر ادای آن جماعت را مغلول کرده
منت بسعادت که تیر بجانب خسرو کشورگیر انداخته بودند آغاز نمودند و چند کس را زخمی ساخته آخر الامر کلکی سپاهی
آن جمع را بگرفت و در چاشتگاه آن روز موسی با دویست نفر از اتباع بقتل رسید و حکومت ایریاب بملک محمد نامی که برادرش
لشکر شاه بدست موسی کشته گشته بود تعلق گرفت و در روز بیستم ماه مذکور صاحبقران عالیجاه از ایریاب کوچ فرموده روز
پنجشنبه دوازدهم محرم الحرام سنه احدی و ثمانمایه موافق بارس ییل از آب سند عبور نمود و کنار دریا بان جرو که بچول جلالی مشهور است
محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه جود بر اخبار طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالمپناه آمده مراسم پیشکش بجای
آوردند و شرایط مالگذاری و خدمتکاری قبول کردند و بنوازش امیر صاحبقران مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت
یافتند و روز چهارشنبه سیزدهم خسرو موید منصور از آن جول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیر شیخ نور الدین را با
فوجی از سپاه جلادت آیین بدفع شر شهاب الدین مبارکشاه تمیمی که والی جزیره بود که در کنار آب جمد واقعست ارسال نمود
و خود نیز متعاقب بدان جانب نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نور الدین و وصول صاحبقران ظفر قرین
گریخته بکشتی در آمد و تمامی جهات و متعلقانش بدست سپاه نصرت مآثر افتاد و اکثر لشکر او رخت بباد فنا دادند و بعد از آن
صاحبقران گیتی ستان بجانب تلمبی کوچ فرموده روز شنبه غره صفر سنه احدی و ثمانمایه حوالی آن حصار معسکر خیام

عساکر

عساکر ظفر آثار گشت و اهالی آنجا بقدم اطاعت و اذعان بیرون آمده مال امان قبول کردند و محصلان جهت تحصیل آن وجه
بشهر رفتند و در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور آذوق فرمان همایون نفاذ یافت که هر کس هر جا غله یابد بردارد
و این بهانه سببی گردید و از غله باده سودا بسر آمده لشکریان تعلمی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج
در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علما کسی از آن بلیه نجات نیافت و روز شنبه هشتم صفر رایات ظفر اثر از تلمبی نهضت نمود
و عساکر نصرت مآثر در اثنای راه کوکری را که با دو هزار کس از هندوان جهات نشان در کنار کول عظیم ایستاده میخواستند که دست
بردی نمایند منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هر چه یافتند بغارت بردند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو
وصول بر کنار آب بیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب ظفر نشان پیوسته از نور طلعت همایون صاحبقران
ربع مسکون روشنی دیده امید حاصل ساخت **گفتار در ذکر وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب صاحبقران**
گردون سریر و بیان فتح قلعه بطنیر و قتل اهالی آنجا از صغیر و کبیر چنانچه سابقا قلم لطایف تحریر در سلک
تحریر و عقد تقریر انتظام داده صاحبقران کشورگیر حکومت ممالک قندهار و بقلان و کابل و غزنین و قندهار را بشاهزاده رفیع
مقدار پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده جوانبخت آن ولایت را بحیطه ضبط در آورد و عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نمود
و از آب سند گذشته شهر اوچه را بجنگ بگرفت و بنظام ملتان شتافته اعلام محاصره و محاربه بر افراخت و در آن وقت حاکم آنجا
بود برادر طوفان و سارنگ و هر دو در سلک امراء سلطان فیروز شاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن پادشاه عالیشان صاحب
اختیار ممالک هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره امتداد کشید اهل ملتان از قحط و غلا بتنگ آمده سارنگ ترک جنگ داد
و از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و میرزا پیر محمد را فتح میسر گشته بدرون ملتان در آمد و در آن اثنا چنانچه در هندوستان
معهود است شکال عظیم روی نموده اکثر اسپان لشکر تلف شد و حکام آن حدود این معنی را دانسته شعار خلاف ظاهر کردند و
شبها در شهر آمده هر چه می یافتند می بردند و مردم شاهزاده بجهت کثرت کل و لای و قلت ستوران پای بدفع ایشان قیام نمیتوانستند
نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که ناگاه ماهچه رایات صاحبقران خجسته صفات از افق دیار هند طالع گشت و آفتاب کرامت
ولایات را روشن ساخته دیده بخت بد رفیقان از مشاهده آن حال تیره شد و خفاش صفت در چنگ کافر امیرزاده پیر محمد از مضیق محنت
نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافته روز جمعه چهاردهم صفر در کنار آب بیاه بملازمت جد بزرگوار رسید و ملحوظ عین شفقت
و عاطفت گردید و روز سه شنبه پانزدهم لوای ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده سایه اقبال بر منزل جهان انداخت و چهار شبانه روز
آنجا توقف اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیر محمد صاحبقران عالیمقام را طوی داده پیشکش کشید و آنحضرت سی هزار اسپ بوی
بخشید انگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه بطنیر گشته در روز چهارشنبه بیست و ششم صفر لشکر نیت آن حصار را در میان گرفتند و بطنیر
از مشاهیر قلاع هندوستان و از راه دورتر افتاده و اطراف او بیابان است و آب آن از کویی است که بر در شهر از شکال پر میشود و حاکم
آن قلعه را راو دولچین میگفتند و راه طرف متعدد بیابان در رامهای و راو دولچین تا آن غایت پیش تجار هیچ پادشاهی فرو نیاورده بود و از
آینده و رونده باج میستانید و هیچ تاجری از شر او ایمن نبود القصه چون سپاه ظفر پناه در حوالی آن قلعه اعلام اقتدار بر افراختند
از افغان صورنه و آواز کرنای زلزله در زمین و زمان انداختند و هندویان نخست بقدم محاربه پیش آمده پس از آنکه کار تنگ شد و شور
امیر تیمور گورکان را مشاهده نمودند امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان شده در روز جمعه بیست و هشتم صفر راو دولچین با شیخ
سعد آجودنی بملازمت حضرت صاحبقران شتافت و بعز بساطبوسی استسعاد یافت و سه تقوز اسپ تازی با زینهای زرین پیشکش کرد
و خدمات او شرف قبول پذیرفت بانعام جامه زردوزی و کمر مرصع و شمشیر زرنگار سرافراز گشت مقارن آن حال جمعی از اهالی دیپالپور
که پیش ازین از اتباع میرزا پیر محمد مسافر کابلی را با هزار کس بشمشیر کین کشته بودند از تیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند
و این معنی موجب هراس مردم بطنیر گشته برادر راو دولچین کمال الدین و پسر او دروازه را بر کشیدند و شعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم راو
دولچین مقید شده سپاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار آوردند و نوبت دیگر اهالی قلعه امان طلبیده کلید امان در ارسال داشتند
و غره ماه ربیع الاول امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد جهت تحصیل مال امان بشهر در آمده رایان تیره رای در ادای مال اهمال
نمودند لاجرم آتش تهور خسروانه اشتعال یافت مجموع سپاه جهانسوز قلعه بطنیر در آمدند و میان ایشان و هندویان جنگ صعب روی داد

آخر الامر بنسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزید و ده هزار کفار بتیغ جهاد کشته آتش نهب و تاراج در خان و مان ایشان افتاد
و تمامی عمارات آن اشرار بآتش غضب محترق شده در آن دیار دیار نماند و نه دیار و لله الحمد الملک القهار **ذکر مجملی از حال ملوک هندوستان**
و انتقال حکومت آن بلاد بسلطان محمود و ملوخان و بیان وصول شیران بیشه یکدلی بعد از طی منازل بنواحی دار الملک دهلی
چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سلطنت ممالک دهلی تا شهور سنه سبع عشر و سبعمایه تعلق بسلطان علاء الدین میداشت و چون بواسطه حلول اجل
آن پادشاه عدالت آیین علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت قاضی حکمت تقدیر عروس ملک دهلی را با سلطان تغلق شاه عقد بست
و بعد از وی پسرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه خمس و سبعمایه لشکری جمع کرده کمر همت بر
فتح بنگالات انداخت و آن ولایت را تا کنار دریا بار در حیز تسخیر کشیده مضبوط ساخت و او پادشاه کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت
و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود و در ایام دولت سلطان محمد شاه مولانا جلال الدین ابن چاچ بعد از آن بهند رسیده قصیده
در مدح پادشاه در سلک نظم کشید که مطلعش اینست **نظم** الهی تا جهان باشد نگهدار این جهانبان را * محمد شاه تغلق شاه سلطان بن سلطان را
جناب فضیلت شعاری مولانا معین الدین اسفزاری در تاریخ هراة آورده است که چون ابن چاچ این مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند
پادشاه فرمود بس کن که من از عهده صله تمامی ابیات این قصیده بیرون نمی توانم آمد آنگاه مولانا را در مجلس نشانده اشارت کرد که خزانه
درمهای زر بیاوردند و در گرد مولانا چیدند تا بسرش برابر شد آنگاه مولانا جلال الدین ابن چاچ برخاست و باستاد این حرکت سلطان را
خوش آمد و گفت که دیگر زر آوردند و بر گرد وی چیدند تا با قامتش برابر گشت **مصراع** چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار * وفات سلطان محمد شاه
در ماه ذی حجه سنه احدی و خمسین و سبعمایه در وقتی که از بنگالات بکنار آب سند میرفت اتفاق افتاد و در بیست و چهارم محرم الحرام سنه اثنی
و خمسین و سبعمایه عز الدوله ابن سلطان فیروزشاه قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره بدان در آمده
سلطنت بروی قرار گرفت و غبار آشوب و فتن بصمت آرام و تسکین پذیرفت و بعد از آنکه فیروزشاه نیز فسانه گردید از قضا نبیره او
سلطان محمود را بر سریر ایالت نشاندند و ملوخان که از اعیان امراء سلطان فیروزشاه بود بمزید اقتدار و استیلا داشت صاحب اختیار ملک
و مال آن مملکت گشت و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفر نشان امیر صاحبقران خبر یافتند باستظهار سپاه بسیار
و اعتقاد عدت و اسباب بیشمار بر سمت جنگ و پیکار گشتند و پای ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کامکار از فساد و استکبار آن
قوم واقف شده بعد از فتح بطنیر بازگردیده میر بجانب دهلی انعطاف داد و در اثنای راه هر بلده و قصبه که میرسید جان و خان و مان کفار را
بآتش غضب سوخت عیال و اطفال اهل ضلال را باسیری میگرفت و بعد از طی آن مسافت بمراقبت و عبور از انهار و کنار بسیار
روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه احدی از آب جون بگذشت و متوجه قلعه لونی گشت و همان روز بظاهر آن قلعه رسیده
کوتوال میمون بود موکب همایون را بقدم استطاعت استقبال نمود و شیخی زاهد پارسا و عقل در پیش طریق ارادت سلوک داشته خود را
بسپاه صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی سپر مخالفت بر روی کشیدند و آخر هدف تیر بلا گشتند و لشکریان
اطراف قلعه را نقب زده در عرض ساعتی بتسخیر بر شرفات آن انداختند و کبران را از مسلمانان جدا کرده عرضه تیغ جهاد ساختند و غره
ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی آثار از حصار لونی بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد و جهان نمای عمارتیست از عمارات که
سلطان فیروزشاه در دو فرسنگی دهلی ساخته در بالای کوهی و آب جون از دامن آن کوه میگذرد و روز دیگر صواب نمای صاحبقران کشور
گشای دلیل تماشای قصر جهان نمای شده با هفتصد سوار رزم آزمای بدان صوب بشتافت و آن منزل راحت افزای را نظاره کرده و بنظر
امعان در آن دشت و بیابان نگریست و ملاحظه فرمود جهت معرکه پیکار کدام موضع لایقترست و مقارن این حال ملوخان با چهار هزار سوار
جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیاده جرار و بیست و هفت زنجیر فیل از میان درختان بظاهر شهر بیرون خرامیده نزدیک رسیده و پادشاه
تایید از آب عبور نموده بمعسکر همایون بشتافت و قراولان سپاه نصرت نشان سیف الدین و مبشر بهادر با سیصد قزاق از مردان جلادت اثر
بمقابله و مقاتله مشغول گشتند و مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و در آن موضع نایره قتال اشتعال یافت امیر تیمور و تکان سونجک
بهادر و امیر الله داد را روان کرد و ایشان چون باد از آب گذشته بزخم پیکان جان ستان شکاف در صفوف پیادگان
از اهل کین انداختند و مخالفان پای در وادی گریز نهادند و در وقت انهزام یک فیل کوه پیکر که بهنگام پیکار شیر فلک را از وی در خطر بود
بیفتاد و سقط شد و ارباب کیاست از وقوع این صورت بفتح و نصرت واثق گشته حضرت را بشارت دادند و روز جمعه سیم ربیع الثانی

موکب

موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزید و در آن موضع شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع
ساخته در باب توره و یاساق سلاطین باستحقاق کلمات فرمود از زبان راند و شرایط رزم و میدانداری و لوازم حرب و تیغ گذاری
بعبارت رائق و تقریری لایق بیان کرد **بیت** ز هر دفتری نکته گفته شد * ز هر طبع گوهری سفته شد * در خلال این حال شاهزادگان ستوده
بعرض آن نقطه جاه و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا این مرحله زیاده بر صد هزار نفر از هندویان گرفتار اسیر شده اند و حالا در اردوی
همایون مجتمع اند و یقین که در وقت مصاف با اهل دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن موثر افتاد و فرمان واجب الاذعان صدور یافت
که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هر کس در امتثال این مثال اهمال نماید او را بکشند لاجرم تیغ یاسا آغاز سر افشانی کرد و بروایت
اقل صد هزار هندو کشته شد و مولانا ناصر الدین عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده
گبر هندو را طعمه شمشیر غزا ساخت و در همان روز لوای فرقد سای از آنجا بجانب دهلی در حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر
گشت و روز دیگر صاحبقران بحر و بر مانند باد از آب گذشته آن طرف رود جون معسکر نصرت مآب شد و باقی آن بموجب فرمان واجب
الاذعان در گرد اردوی همایون خندق کندند و از شاخهای درخت و هر حصاری مرتب ساختند و در پیش خندق گاومیشان را بر یکدیگر بسته خود
خیام افراخته منتظر جنگ و پیکار بنشستند **گفتار در بیان محاربه جنود ظفر ورود با والی هند سلطان محمود** صباح روز
سه شنبه هفتم ربیع الآخر که خسرو مواکب آسمانی از مطلع تاییدات سبحانی طالع شده تیغ فتح و فیروزی بر شب هندی سلب را بنیاد افکند
و اقتضای القای لوای بشارت مودای ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص مجاهدان میدان غزو و جهاد را مستعد
و مخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو التفات بر کارزار هندیان تیره رای انگنده و بمبارزه طلبی توجه فرموده بر آمده
سپاه نصرت شعار را امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر معزاب و امیر یادگار برلاس و تاری بیان ول
و تیمور خواجه آق بوقا پیرد و جوانغار را از صولت سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر
جهانشاه و شیخ ارسلان مضبوط و مستحکم کرده و هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و امیر الله داد مقرر گشت و رایت ظفر آیت خاصه
آن حضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان در گذشت **مثنوی** بقلب سپه شاه نصرت قرین * برافراخت رایت بچرخ برین *
عنان تاب شد جانب رای هند * بشمشیر کین ملک پیرای هند * ز نسوی کز چرخ رو دلوی * عیان ساخت آیین کیخسروی * و خود باتفاق ملوخان در قلب
لشکر بایستاد و میمنه را بملک معین الدین و ملک هادی و ملک ... سپرده و ضبط میسره را بعهده طغای خان و میر علی جوجه کرده و با ده هزار سوار
شمشیر گذار و بیست هزار پیاده و بروایتی چهل هزار پیاده جرار روی بمیدان کارزار آوردند و با وجود اعتقاد و عده احتشاد هندیان فیلان کوه
پیکر بودند که بعدد آنها بعدد بیست میرسید و از هیبت هیات آن جبال شکال اسپان ابطال رجال میرمیده و امرای کشور هندوستان فیلان
گردون توان را بگجیم و سلاح آراسته بودند و بر پشت پشته مانند آنها تختها وضع و قباب محکم ساخته و در هر تختی چند ناوک انداز و چرخ
و رعد اندازان در پهلوی صف پیلان آماده قتال و جدال ایستاده **بیت** صف زنده پیلان پولاد پوش * تهی کرده مغز دلیران ز هوش *
و اگرچه لشکر جغتای پیش صاحبقران کشورگشای صفهای دشمنان قوی برهم شکسته بودند و عقدهای مهمات کلی بسرانگشت جلادت از هم گسسته
اما چون پیش از آن جنگ پیل ندیده بودند و در مهابت دیدار و صلابت کردار آن جانوران خواب آثار مبالغها شنیده اندیشه عظیم داشتند و
مغلوب ساختن افیال را از جمله محالات می پنداشتند و خطوط خاطر اشراف و اکابر از این جهت بجایی بود که در وقت تعیین مواضع منصبها
چون حضرت صاحبقران از علمای عالیشان و فضلای متقال بکان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه افضل الدین محمد و مولانا جلال الدین کشی
و مولانا عبد الجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب داد که جای ما موضعیست که آنجا عورات می باشند آری **شعر** کر بود بهرام را اول مرحله
محو نامید را سازد لباس * تا بر این علی بودا صاحبقران مظفر لوا فرمود که از آهن خارهای خچک بزرگ ساختند تا وقت حمله فیلان پیادگان
موکب نصرت نشان آنها را در راه پریشان سازند و چون عنایت ازلی در جمیع احوال شامل روزگار آن موید حمید خصال بود پیش از آنکه
احتیاج بکار خچک شود سپاه نصرت ترنگ را گل فتح و فیروزی در چمن اقبال بشکفت و دیده آمال و امانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی
روشنی پذیرفت **نظم** یک فتح و ظفر شد جلوه گر * و دست اقبال آمد بار ور * کیفیت احوال پیش از آن که بعد از تهیه صفین و تقارب
طرفین صاحبقران پاک اعتقاد بدستور معهود از بارگاه عالم نور فرود آمد از روی نیاز دو رکعت نماز گذارد و جبین اخلاص بر خاک نهاد
سوده از کریم عطابخش ظفر و نصرت مسالت نمود و اثر اجابت دعا بر ضمیر منیر صورت نما ظاهر گشته بدل قوی و امل قوی پای مبارک در رکاب

سعادت انتساب آورد و ملک سلطان تواجی و التون بخشی و پسر موسی رکال را با چند تومن از ابطال رجال بامداد امرا و امراء اول فرستاده و حال آنکه ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقران جمعی از مسالکان ممالک پهلوانی بمدد فرستند علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون آن جماعت بدیشان پیوستند مستظهر و قوی خاطر شده بر سونجک بهادر و سپید خواجه شیخ بهادر و اسد داود و نصرت قماری و جمعی دیگر از شیران بیشه کارزار در کمین گاهی نشسته و چندان صبر نمودند که منقلای دشمن از ایشان درگذشت انگاه تیغ جلادت آخته از آن مکمن بیرون تاختند و در حمله اول قریب پانصد کس را بر خاک هلاک انداختند و از برانغار امیرزاده پیر محمد جهانگیر بر جوانغار مخالفان تاخته شمشیر تغلیل رسانیده و طغای خان را که در برابرش بود منهزم گردانیده و از میسره چمن دولت قاهره امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که تکین ملک هانی با انکه و آهنین استوار میبود درهم شکستند و سایر امرا و یلان بر صف پیلان زده و بزخم تیر و نیزه خرطوم اژدها صفت آن جانوران مهیب را مجروح ساختند و پیل بانان را از فوق آن جبال بر روی خاک انداختند

بیت

بگرزی که یکی کرد فیلی زبون ۞ تبیری دگر فیل بازی نگون

امیرزاده خلیل سلطان با آنکه درسن پانزده سالگی بود فیلی قوی جثه را اسیر کرده بنظر شاه والا گهر آورده و طلیعه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران پیوسته و فضال بیغ نموده حشر زمین بند اعدا بباد فنا رفت و بسپر پیاده گان اهل عناد بلبم اسپان تازی نژاد فرسوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهاده

نظم

گریزان سپاهان از آن رستخیز ۞ بود رسم هندوستانی گریز ۞

و سپاه منصور رایت اقتدار برافراخته پیلان هندیان را مانند شتران قربان در قلاده اسیر کشیده و بسیاری از لشکر سلطان محمود و ملوخان در شهر [illegible] تیغ بی دریغ گذرانیده

مثنوی

سپاه آن هند از سپاه دلیر ۞ شدند چون سایه بر زمین ۞ و سرهندیان زیر پا پامال ۞ فرو ریخته [illegible] از درخت ۞ زنگان صف پیل اندر هراس ۞ بپیچ آمده همچو گاو و خراس ۞

و سلطان محمود و ملوخان در شهر تحصن نموده صاحبقران گیتی ستان موضع حوض خاص را بشرف نزول همایون اختصاص داده و حوض خاص ساخته و پرداخته پادشاه دریا دل سلطان فیروز شاه است و آن غدیریست در موسم برشکال از آب باران پر می شود و تمامی سال از آن آب اهالی دهلی می آشامند القصه چون کنار حوض خاص محل سرادقات سلطنت گشت و شاهزادها و امرا و نوئینان بخدمت شتافته رسم تهنیت بجای آورده آثار شجاعت و غرایب امور که بجز دولت قاهره از هر کس بظهور آمده بود عرض کرده و آن حضرت از وفور [illegible] آگاهی از شرح حال [illegible] آن آستان پادشاهی شده بود و آب در چشم گردانیده رقت نمود و زبان بتحسین امراء جلادت آیین گشاد و در باره ایشان التفات فرموده

ذکر فرار سلطان محمود و ملوخان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان

چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم گسیخت و هر یک از لشکریان ایشان بطرفی گریخت سلطان محمود و ملوخان بشهر در آمده و طریق مشورت مسلوک داشته جز فرار چاره ندانستند و در میان شب که مانند باطن کفره فجره تیره و همچون ظاهر سپاه زنگ سیاه رنگ بود شهر باز که [illegible] راه گریز برداشتند و جناب امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی بهادران از عقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بی نهایت گرفتند و دو پسر ملوخان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مشهور بود و دیگری خدایداد اسیر کرده باردو آوردند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر یرق زرنگار آفتاب و سپیدار را بر بام این نیل حصار منصوب گردانید صاحبقران گیتی ستان بدروازه میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه برافراشت و سادات و قضات و اکابر و اشراف دهلی بعز بساط بوسی رسیده فضل الله بلخی که نایب ملوخان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نموده ملحوظ عین عنایت شده بجان امان یافت انگاه لوای کشور کشا و نقارهای بلند آوازه را بپشت دروازه بر آورده صدای بشارت در طاق نیلگون انداختند و صد و بیست زنجیر فیل و چند کرگدن که در عرصه منظره کار بحیطه تصرف لشکر ظفر اثر در آمده بود بنظر صاحبقران والا گهر در آوردند و آنها مانند [illegible] روی بر زمین نهاده فرمان یاد کردند و روز جمعه دهم مذکور مولانا ناصر الدین باتفاق جمهور اعیان حضرت بشهر در آمده خطبه را بنام و القاب سلطان محمود خان و صاحبقران گیتی ستان و ولی عهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زیب و زینت داد

بیت

شد از نام او خطبه را فر و زیب ۞ ز القاب او روی زر را شکیب ۞

و چون

نظم

آبیاری دولت باغ نصرت شاه ۞ بسال خار گل فتح بر آید ۞

صاحبقران مظفر لوا بزم عیش و طرب آراسته نوای نشاط و شادی بعیش [illegible] ناهید رسانید و در نزهت سرای دولت کامی جامهای [illegible] در کشید و در اثنا تاریخ پنجشنبه شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از تکجیان عظام بر دروازها نشسته بتوجیه مال امان مشغول بودند چند هزار سوار جهت تحصیل غله و علف بجوانب دهلی در آمده و جمعی دیگر از کنان آغایان و نوئینان جهت [illegible] در شهر ریخت دست بدراز غارت و تاراج برآوردند و امرا هر چند در منع درآمدند فایده نداشت و چون امیر تیمور گورکان ۞ در بزم فیروزی [illegible] و آیین کی ۞ در بزم سرور و عیش نشسته بود و کسی بر آنجا نمی توانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد

آتش

آتش فتنه در دهلی اشتعال یافت و هندیان جوق جوق اموال و اطفال و عیال را در آتش انداخته غبار جنگ و جدال می انگیختند و تیموریان بزخم شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در قدح میریختند و امرا دروازها بستند تا تمامی سپاه بشهر در نیایند و قریب پانزده هزار کس از نماز شام تا صباح بنهب و تاراج مشغول بوده و روز دیگر که هفدهم ماه بود سپاهیان نیز خود را در شهر انداختند غارت عام [illegible] و روز هجدهم نیز همان شعله جانسوز در اشتعال بود و هر نفری از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر هندو را اسیر کرده برده گرفتند و انواع لالی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود چیزی و سفینه آن مقدار بدست سپاه قیامت آثار افتاد که

مصراع

وصفش بگنجد در بیان نی شرحش بیاید در قلم ۞

و چهار شهر دهلی که یکی را که اتصال داشت و یکی را سیری و دیگری را جهان پناه و سیم را دهلی کهنه میگفتند در تاراج و تالان سمت مساوات گرفت و بشرح این حال جامع جاه و جلال رسیده فرمان واجب الامتثال صدور یافت که ارباب حرف و صناعات را از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایات خویش برند و سنگتراشان را جهت خاصه همایون مضبوط دارند تا در ملازمت موکب عالی بسمرقند رفته بر مسجد جامعی که آنجا ساخته و فرموده کار کنند

ذکر بعضی دیگر از فتوحات از هند و باز گشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند

ماهچه توق گیتی فروز بعد از آنکه پانزده روز افق دهلی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع آن ولایت شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع الآخر از نظام جهانپناه نهضت همایون اتفاق افتاده چون مرحله وزیرآباد معسکر پادشاه و جلالت نشان گشت ایلچیان بهادر نهار که حاکم [illegible] بود بخدمت رسیده دو طوطی سفید که از عهد سلطان تغلق تا آن زمان در مجلس ملوک هندوستان سخن وری و شیرین گویی میکردند بنظر آن شاه باز فلک معانی رسانیده نمود و آن تحفه گرامی بعز قبول اقتران یافت رایات منصور از آب جون عبور نموده و در موضع [illegible] نهار با [illegible] بشرف بساط بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیده و باصناف الطاف خسروانه مخصوص گردیده و امیر تیمور گورکان از منزل [illegible] بولایت دولت آباد که معمورترین ولایات هند بود تشریف برده و در [illegible] توقف کرده از آنجا روی بجانب قلعه میرت که از مشاهیر قلاع هندوست آورده و در آن زمان مولانا احمد تهانیسری و صفی گبر ضابط آن قلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمودند و آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی آنجا بنفس خود رسید و عساکر منصوره آغاز جنگ کردند و قهرا قسرا میرت را گرفتند و صفی گبر را در حین قتال بزخم تیغ آبدار بدار البوار فرستادند و پسرش را با آتش که می پرستید بسوختند و غره ماه جمادی الاولی اکثر گبران آن حصار بدست اهل اسلام کشته گشته برج قلعه مانند خاک راه هموار شد انگاه پادشاه عالیجاه بنیت غزا و جهاد کنار دریای گنگ رفته چند نوبت گبران بی ایمان مقابله و مقاتله نمودند و بسیاری از ایشان را بر ساحل آب و دریا کوبه به آتش دوزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت و بعد از آن غزو عزم مراجعت جزم فرموده بتاریخ پنجشنبه ۱۶ جمادی الاولی از کنار آب گنگ بهوای سمرقند فردوس مانند پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و براه کوه سوالک که مسکن بسیاری از هندیان گمراه است روان شد و چون بدان ناحیه رسید از غره جمادی الاولی تا غره جمادی الاخری در میان کوه سوالک و جبل [illegible] اوقات گذرانیده و در آن مدت [illegible] غزو در میان سپاه صاحبقران و گبران روی نموده و در جمیع آن غزوات بر طبق کریمه وان جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین متین ظفر یافتند و از مشرکان لعین خلق کثیر بقتل رسانیده آن مقدار غنیمت گرفتند که کتاب وهم از رقم کمیت آن عجز و قصور اعتراف مینمود و در دوم ماه جمادی الاخری نواحی قریه [illegible] معسکر همایون گشت و در آن مرحله ایلچیان شاه اسکندر والی کشمیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده و اظهار اطاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند و در سلخ ماه دعاگو و ثناخوان بازگشتند و روز چهارشنبه ۱۹ نواحی قصبه [illegible] از غبار موکب ظفر آثار مشکبار شد و در آن حدود [illegible] مراسم تاخت بتقدیم رسانیده روز جمعه ۲۱ امیر کشورگیر جمعی از بهادران موکب همایون را جهت قتل و غارت جمو اتباع او که در مواضع حصین تحصن گشته بودند باز داشت و بنفس نفیس جیش دولت و اقبال از آب جو عبور فرموده و هندیان که از پیش آن بیشه را از شیران ژیان خالی تصور نموده از مواضع اختفا [illegible] بیرون آمدند و آن جماعت نزهت غنیمت شمرده از کمینگاه بر ایشان تاختند و اکثر را بر طبق [illegible] ساختند و [illegible] رای جمو که زخم دار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه جهانپناه رسانیدند و رای مذکور بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمه توحید گویا کرده باکل گوشت گاو که در کیش او حرام بود مبادرت نمود و بتشریف و اعزاز مفتخر و سرافراز گشت ملازمت مسلمین اختیار کرد و در روز دوشنبه ۲۴ لوای جهانگشایی از آب چناوه عبور نموده جمعی از [illegible] [illegible] و در روز پنجشنبه ۲۷ تحفه پادشاهی محفوف بالطاف آلهی بر زبر پل منزل گزیده و در آن [illegible] فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ

یافت که شاهزادگان کامکار و نوئینان و سران سپاه هر یک از رای متین روی به پیشکش آوردند و از ملوک و اعیان هرات چند طایفه که نظر کرده ملازم موکب
شهریار جهان دار بودند بخلع فاخره و یرلیغ همایون مشرف و معزز گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضر خان که از بندهای مخلص که کیت و ران
اوان در آستان اقبال آشیان بسر میبرد منظور نظر عاطفت پادشاهانه شده حکومت مملکت مولتان تعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران گیتی
ستان ضبط اردوی همایون را بعهده امرای عظام کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت
و استقلال گشت و در روز پنجشنبه ۱۱ رجب در رمضان عنایت ایزد تبارک و تعالی بشهر کابل رسیده و روز جمعه نیز از آنجا نهضت کرده و در طی منازل
و مراحل سرعت بجای آورده روز سه شنبه ۲۰ هوای علم از غبار موکب همایون نظام در جوغ بوقلون گرفت و همان روز از آنجا ایلغار نموده
نیم شب کنار آب جیحون محل نزول بیک کرد اقبال آثار شد و روز یکشنبه ۲۵ آن بحر معدلت و احسان بکشتی درآمده از آب بگذشت و دران مقام
دراری برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات تتق عظمت و شهریاری با مجموع اعیان و اشراف
بلاد ماوراء النهر برسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات خجسته صفات دریافتند و زبان بهجت و شادمانی به مبارکباد و تهنیت حضرت صاحب
قران کشادند و جواهر بسیار بصورت نیاز نثار نمودند و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف اتفاق افتاد خانزاده علاء الملک که صحبت آن شاه
بخارا از رسالت از دهلی منتظر میبود آنحضرت را طوی داده پیشکشهای لایق کشید و روز سه شنبه ۲۷ از ترمذ کوچ واقع شده روز یکشنبه ۲
موضع ... مرحله امیرزاده شاهرخ از هراة و امیرزاده عمر از دار الملک سمرقند بملازمت صاحبقران سعادت
رسیده منظور نظر اشفاق و مرحمت گشتند و روز سه شنبه سلخ از آنجا نهضت نموده قبة الخضراء کش از یمن مقدم همایون
فردوس روش آمد و در روز سه شنبه ۲ ماه شعبان رایات نصرت شعار حرکت فرموده در کنار آب رودک قبه بارگاه عالم پناه با اوج مهر و ماه رسید
و چهارشنبه ۳ از آنجا کوچ بوقوع انجامید روز پنجشنبه ۴ در باغ قراتوبه کوشک جهان نمای از فر طلعت عالم آرای رشک افزای گلستان ارم
گشت و روز دوشنبه ۸ جهت تشکل بباغ دلگشا رسیده و روز سه شنبه ۹ مانند روح که بقالب درآید نفس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید
و بعد از اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت
فرح و سرور و نهایت بهجت و حضور تمهید مجالس بزم و عشرت پرداخت و چون از ان کار فراغت روی نمود عزیمت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت
و تقویت ارکان دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دار السلطنة هراة رخصت داده و از تلقین علم سعادت ...
موشح را بعمارت مسجد جامع سمرقند فرمان داد والحمد لله الموفق للاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام و آله العظام الکرام **ذکر شمه از حال**
امیرزاده میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت ساله صاحبقران عالیجاه در پاییز سنه ثمان و تسعین و سبعمائه شاهزاده
جلالت پناه میرزا میرانشاه که متصدی ضبط مملکت هولاکو خان بود بعزیمت صید و شکار برنشسته بار در قفا سوار شده در صحرای مرغزار ... سپید
در جوار ... آهو و نخجیر بسیار ... جمع گردیده و امیرزاده بهمن در اثنای تاختن و صید انداختن فوج کوهی را ... گرفت ...
و صید ... رسیده ... از پشت زین ... بر روی زمین افتاد و از صعوبت آن حالت بیهوش شده بعد از ...
... سقط ... چشم و چراغ دودمان تیموری راه یافت ... علاج
... دماغ شاهزاده زیاده شده افعال و اقوال که ... مردم عاقل و مناسب حال سلاطین کامل نبوده باشد از وی ظهور رسید ...
... ابواب اسراف و اتلاف ... و در اوایل تابستان که بواسطه حرارت هوا ...
... سلطان احمد جلایر ... بغداد ...
... دار السلام ... میرزا میرانشاه ... دار السلام ...
... از اشراف و اعیان تبریز ...
... شاهزاده ... تبریز ...
تبریز اشتغال داشت ... شاهزاده ... قدم تهور ...
پیش نهاده ... میرزا میرانشاه تمامی اوقات را بعیش و عشرت و شرب خمر
و لهو و لعب مصروف داشته از نسق امور مملکت غفلت ... خانزاده ... و آن بانوی عظمی ...
... از تبریز بسمرقند رفت ... امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان بازگشته در باغ ... اقامت ... بسعادت ملاقات ...

و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را عرض نموده گفت که درین اوان ماهچه رایت نصرت آیت پرتو وصول بر ممالک آذربیجان نیفتد از احتمال
قریب است که شاهزاده سلوک طریق مخالفت پیش نهاد همت سازد بنابرین جناب صاحبقران پسندیده صفات بجمع لشکر اشتغال نموده
و با پیشتر از یورش هفت ساله حکم کرده دران باب ... نمود **گفتار در ذکر نهضت حضرت صاحبقران کرت دیگر از توران بایران**
و مقرر شدن نواب و معتمدان میرزا امیرانشاه گورکان بنا بر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیش از انکه امیر تیمور گورکان
از نهضت یورش هندوستان بیاساید و رنج نشست هر دو ... استقرار سریر دولت و اقبال تمهید بساط عیش و نشاط فرماید عزم یورش هفت ساله
جزم کرده از غایت علو همت روی بانتقام آن مهم خطیر آورده و از امرا امیرزاده شاهرخ سید خواجه شیخ علی بهادر و جهانملک ... را
بهراة فرستاده فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را با لشکرهای خراسان عازم آذربیجان شود و امیر جهانشاه را پیشتر بدار السلطنه تبریز فرستد
و شاهزاده بموجب فرموده کار بند شده چون بکنار جرم رسید توکل ترقرا از نزد صاحبقران مظفر لوا فرا رسانید که خراسانیان بایدکه بر راه
شاسمان و اسفرایین قطع مسافت نمایند که اردوی اعلی بطریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ خان بجانب شاسمان
تاخت و امیر تیمور گورکان بعد از تعیین تربیت میرزا محمد سلطان را در دار الملک سمرقند جهت ضبط ممالک توران بازداشت و امیرزاده اسکندر
و امیرزاده شیخ را بحکومت اندکان تعیین نمود و چهارشنبه هفتم محرم الحرام سنه ۸۰۲ که اول روز پاییز بود مطابق توشقان ئیل صاحبقران بلند اقبال
برای صواب العیوق دولت و آهنگ رفتن میان دربست ع بر آورد پا در رکاب ع شد آن آفتاب سعادت بلند ع تد از افق از مرکب تیز
خرامان زمرد سمن تاختی ع و رایات نصرت آیات اقبال قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید
بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید باتفاق برادر بزرگتر خود امیرزاده پیر محمد بجهت اردو و امیر سونجک با ده هزار
سوار متوجه ملازمت شاهزاده روان شد آنگاه صاحبقران منصور از راه نیشابور به بسطام شتافت و از بسطام بخوار ری رفت
از آنجا عازم قریه اولنگ گشت و دران مرحله امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و اصحاب الحکم پیشتر بعراق فرستاده بود از راه عراق
متوجه اردوی همایون بوده و امیر سلیمانشاه چون بری رسید و کیفیت خبط دماغ میرزا امیرانشاه را تحقیق انجامید و معلوم نموده
بتبریز نرفت و بهمدان شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزاده امیرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمانشاه
فرستاده او را بتبریز طلبیدند و جناب امارت مآب بدان بلده رفت بعد از دو روز میرزا امیرانشاه را با سعد وردی از نوکران بجانب اردوی
همایون روان کرده و چون موکب گردون احتشام از ولایت ری بگذشت میرزا امیرانشاه بآستان اقبال پناه رسیده صاحبقران
عالیجاه روز اول او را بار نداده و روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده در آغوش کشیده اما نظر التفات بروی ندید و تیمور خواجه
آق بوغا و جلال الاسلام را جهت تحقیق مهمات بتبریز فرستاده و ایشان نواب و کارکنان میرزا امیرانشاه را گرفته در بند کردند و
دفترها را ملاحظه نموده و در اندک مدت چند ساله را تعلق بجوانب عامره میداشت و شاهزاده بر طبق مدعای خویش به هر کس بخشیده بود استخلاص
نمودند و چون دران ایام بمجالس صاحبقران محمود صفات مشهور که از اطوار میرزا امیرانشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان سیم
اندام بسبب ترغیب طایفه از مردم نیم پیشه و زمره از استادان ساز نده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده می نمودند نایره
غضب صاحبقران بهرام قهر اشتعال یافت حکم فرمود که ندما و سازندگان میرزا امیرانشاه را بر دار اعتبار کشند و بموجب
فرموده میرزا محمد کاشغری که با وجود تبحر در علوم معقول و منقول در شیوه نظم و نثر و جد و هزل از فضلای زمان ممتاز بود و استاد
قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبد المؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی و ادوار در زیر گنبد دوار شبیه و نظیر نداشتند
گرفتار گشتند و چون ایشان را بپای دار آوردند مولانا محمد کاشغری بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب الدین آورده گفت
خدمت استاد در پیوسته پیر و پیش قدم بوده اند بایدکه حالا نیز حسب طریقه مرعی دارند استاد قطب الدین گفت چه محل مزاح است
و جلاد لخت ریسمان بر پای قطب نایی انداخته او را بر دار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید **قطعه**
پایان کار روز آخر عمرت ملحدا ع که بایدت و گر نه بدت اختیار نیست ع مردانه وار که بر ندت بپای دار ع مردانه پای دار جهان پایدار نیست ع
و همان خط سایر رفیقان ایشان را از عالم شربت چشانیدند لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه **ذکر قشلاق فرمودن امیر**
تیمور گورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران چون رایت آفتاب اشراق صاحب
قران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهت قشلاق قراباغ اران را اختیار کرده روی توجه بدان صوب آورد

و از آب ارس عبور فرموده حوالی قطور که یورت قراتمان بود مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و دران زمستان در اطراف جهان
وقایع متنوعه روی نموده اخبار بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول آنکه تیمور قتلق اوغلان که بعد از شکست توقتمش خان در اولوس
اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود و بکفران نعمت اقدام مینمود فوت شده هرج و مرج باحوال دشت
قبچاق راه یافته دیگر آنکه الملک الظاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات بتقاضی اجل سپرده و در
میان امرا و ارکان دولت او اختلاف پدید آمده دیگر آنکه تنقوزخان که پادشاه ختای بود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته
و احوال آن مملکت نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه حاکم مغولستان خضر خواجه اوغلان نیز بعالم عقبی رفته و اولاد وی باهم در مقام
خلاف آمده اند دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه اوغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد
آن حدود را مفتوح گردانیده و سالما غانما باز گردیده و از استماع این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشت
و با بعضی از سپاه مظفر و احت بر اقامت مراسم جهاد و غزا گماشته در طلب سپاه گرجستان شتافت و در راه خشت که حاکم گبران آن دیار
قرار نموده و عساکر ظفر منصور آتش در منزل او زده کلیساهای مشرکان او ویران ساختند و بعد از یکماه که آثار اقتدار اظهار کرده روی
بجانب یورت قشلاق آوردند دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سونجک در شیراز با امیرزاده پیر محمد بخدمت
وثنه ان صاحبقران را در باب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا ورود
شولستان رفته بجانب مرضی که خواست عزم مراجعت انفراد داشت و امیرزاده رستم بر افقت امیر سونجک چند موضع معتبر از
سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و مخالفان را غارت و تاراج نموده بنیاد حیات معاندان را بر انداختند اما امیرزاده پیر محمد چون
از شیراز مراجعت نمود باغوای جمعی از مردم تازیک تاریک دل بی حاصل بدماغ راه داده و سموم قاتل ترتیب کرده و هم از نوکران او جمعی
کیفیت احوال را با امیر سعید برلاس گفتند و امیر سعد شاهزاده را در قلعه قهندز محبوس گردانید و درین باب عریضه بدرگاه عالمپناه فرستاد
و مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسیده یرلیغ جهانمطاع صادر شد که امیر اسد او را بشیراز ببرد و زمره که شاه
زاده را بد آموزی نموده اند بیاسا رسانید و امیرزاده رستم را بجای برادر حاکم فارس گرداند و امیر اسد او چون بشیراز رسید
خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را که خمیر مایهٔ آن فتنه بوده و ندگشته مستوی تو تیجی را دست و پا بریده و مبارک خواجه و محب شربت دار
و شیخ زاده قزوینی را مقید گردانیده وثاق ان حکومت شیراز را در عقب امیرزاده رستم بعراق عرب فرستادند و در منزل آن
مثال بی مثال بمیرزاده رستم رسید و شاهزاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داد و امیر سونجک بجانب قراباغ روان شده
باردوی همایون پیوست اما سلطان احمد که حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم را بمندلی و بعضی دیگر از عراق عرب شنید
اضطراب عظیم بوی راه یافت و دروازهای بغداد را بسته مضبوط گردانید و مقارن آن حال از امارات قوت دولت قاهره در جهان
امری در غایت غرابت روی نمود شرحش آنکه سابقا صاحبقران کشورگشا حکومت خورستان با شروان نامی داده بود و او از منال
آن ولایات مال بی نهایت حاصل کرده با هزار سوار آراسته ببغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و رعایت یافت در خفیه با امرا و
ارکان دولت سلطان طرح صحبت و اتحاد انداخته هر یک را مبلغی که از ده هزار دینار تا پانصد هزار دینار محظوظ ساخت و از
تصادم تقدیرات آلهی مفصل آن وجوه از مدت نویسنده شروان بیرون رفت یکی از نوکران سلطان احمد گوره بهادر نام آن کاغذ را
باز یافت و پیش سلطان برد و از ملاحظهٔ آن نوشته توهمی که سلطان احمد از لشکر صاحبقران داشت یکی هزار شد و گوره بهادر را
که دران مفصل ده هزار دینار بنام او نوشته بود هم فی الحال بجهت خود گردن زد و دران وقت شد و از امرا بعضی را مثل قطب الدین
حیدر و منصور تاختات ایرات فرستاده بود یادگار اقتاجی را نزد امرا ارسال داشت و کیفیت حادثه پیغام نمود تا مشار الیهم را بقتل
آوردند و سر ایشان را ببغداد فرستادند آنگاه بلطایف الحیل در عرض یکهفته دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بکشت
و در دجله انداخت و ابواب قصر بر روی خود بسته هیچکس را بار نمیداد و باورچیان آش خاصه را که هر روز بدرون می آوردند چکار کالای میپرشد
و باز میگشتند و چون چند روز سلطان احمد اوقات تیره برین وتیره بگذرانید شش نفر از محرمان را از موهمات بارگیر از طویلهٔ خاصه
زین کرده بجانب دجله براند و به نیم شبی کشتی از آب بگذشت و با آن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان شد و هیچ آفریده
برین حال اطلاع نیافت و مدتی مطبخیان آش پخته بدر خانه میبردند و خادمان آنرا استانیده دعوت مستوفی میخوردند و چون سلطان

احمد

احمد بقرا یوسف پیوست او را بغارت بغداد تطمیع کرده متوجه دار السلام گشتند اما بعد از وصول سلطان احمد از تاراج آن بلده پشیمان
شده آن مقدار زر نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازی نژاد بقرا یوسف داد که از وی راضی شد و در آخر سنه اثنین و ثمانمائة
بسمع سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد بنا بران اندیشیده که اگر لشکر
ظفر اثر بحدود روم و شام در آید ضرر از ایشان میرود که ده بغداد را بفرج نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد
از وصول ایلدرم بایزید که دران زمان فرمانفرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را منظور نظر شفقت و احسان گردانیده
و جهت ایشان مرفع بطرز او تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید **گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان
بجانب سیواس بعد از غزوات گرجستان** چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان برد
و موسم جولان گل و سمن در انجمن چمن در رسید توزیع جهان فرموده با امرای ملک آرای مشورت نموده خاطر اقبال مآثر بر غزو گرجستان
و تخریب ولایت گرجیان بی ایمان قرار داده و پای در رکاب ظفر انتساب آورده بخت لشکر بر خشم و کین ببلاد و ملک گرگین کشید و گرگین
گریز بر ستیز اختیار کرده سپاه خونریز تمامی مملکت او را زیر و زبر گردانیدند آنگاه صاحبقران جم جاه بجانب دره جاقی
پیک کرجی شتافته جالی پیک از خوف جان التجا بآستان دولت آشیان آورده و غازیان نصرت قرین دران ولایت آتش قهر
و کین برافروخته و خرمن جمعیت اعدای دین را سوخته حصار زیت را مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر را از مشرکان برانداختند
و دران اثنا بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن سوانیت نشسته است و درب آن قلعه را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته و
امیر تیمور گورکان عنان یکران بدان طرف انعطاف داده چون گرگین بر توجه پادشاه حشمت آئین وقوف یافت سوانیت را باز
گذاشته بوادی فرار شتافت و جنود ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیده غنائم بی
قیاس بیرون برده اسماعیل نامی را بدرگاه عالم پناه فرستاد و از تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده
قبول نمود که من بعد بر جادهٔ خدمتکاری و طاعت گذاری راسخ افتاده ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه عذر او را پذیرفت نهضت
همایون بجانب ولایت ایوانی گرجی اتفاق افتاد و آن حدود نیز حکم سایر مواضع گرجستان گرفت امیر تیمور گورکان عنان مراجعت
بصوب منکول انعطاف داد و دران منزل ایلچیان حکام فرنگ بملازمت صاحب افسر دار و گیر رسیده از قبل فرستادگان
خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نمودند و باصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند و در خلال این احوال ایلدرم بایزید بخار سغور و پندار
بکاخ دماغ خود راه داده ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان فرستاد و پیغام داد که ترا بعد ازین مال و خراج بخزانهٔ عامره ما می باید
فرستاد و آلامچی از دریای وقار یعنی فوجی از سپاه جرار بدانجانب روانه نموده امیر ساخت که آشوب آبادانی دران دیار نگذارند
و طهرتن صورت حال را بملازمان درگاه جاه و جلال عرضه داشت نمود چون بسمع حشمت شعور صاحبقران منصور بر نخوت و غرور قیصر
اتق و خاطر عالی مآثر بران قرار داد که او را بارشاد خضر قلم از بادیهٔ خلاف بآب حیات وفاق رساند بنا بران دبیر روشن ضمیر
چنین طلبیده فرمود تا نامهٔ نصیحت آمیز در سلک تحریر کشیده و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امرء عرف قدره
و لم یتعد طوره طوعرض مضمون آن نوشته آنکه بعنایت آلهی و عاطفت شاهنشاهی امروز اکثر معموره ربع مسکون در تحت
تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقهٔ اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب در گوش
کشیده اند و غاشیهٔ اطاعت ایستادگان درگاه عالم پناه بدوش گرفته و چنانچه بر همگنان روشن است سلسلهٔ نسبت تو بترکمانی
کشتی بان منتهی میشود و بس النسب آن است که در سفینهٔ عافیت و عاقبت اندیشی نشسته بادبان جسارت در زورق مخالفت برنیفرازی تا
بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون درین مدت استماع میرفت که تو باقامت غزو و
جهاد کفار اجتهاد و ابواب غزا و جنگ بر روی روزگار ارباب فرنگ میگشایی تا غایت عنان توجه بدان صوب معطوف
نگشت ملاحظهٔ آنکه مبادا بمقتضای ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها ضرری از مرور عساکر منصور گرد ملالی بر چهره احوال
اهل اسلام نشیند طریقت آنکه از شیوهٔ ستودهٔ آبا و اجداد خویش تجاوز جایز نداری و ترک عناد و استکبار داده خود را از موافقان
دولت فیروزی نشان شماری والسلام و چون این مکتوب بنظر ایلدرم بایزید رسید و بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شده
سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز بر زبان راند و گفت مدتی است که مرا داعیهٔ مقابلهٔ او در خاطر است اکنون بحمدالله روز افزون

برآنم که رانم سپه سوی خویش • که او پیش تابد نزیم فیه پیش • روم تا به تبریز بی پیشتر • نزم بر که بغوزنش بیشتر • بهم آنچنان فتنه بر سرش •
که تخم وهیادم افسرش • وچون ایلچیان بازگشته این پیغام را بجانب قران کردون غلام رسانیدند برآشفته باسپاه قیامت هراس
عازم سیواس شد وچون حدود اونیک مضرب سرادقات عزت وجلال گشت امیر اسد اد که جهت دفع فتنه امیرزاده پیر محمد شیر ازدقه
بواشا هزاده را متعاقب بازآورده وامراء عظام در مقام پرسیده از مو شدند ومیرزا پیر محمد را چوب یاساق زده بند او را بردا اشتند
وبکار اشتند وشیخزاده فرید ومبارک خواجه را که از جمله آموزان شاه زاده بود بسیاست رسانیدند ورایات نصرت آیت از انجا
نهضت نموده در ارزنجان روم امیر طهرتن با جمع کثیر از مردم صف شکن بار دوی همایون پیوست ودر اول محرم سنه ثلث وثمانمایه صاحب
قران کامکار ایلغار فرموده مصراع سوی شهر سیواس آورده روی • وبعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف وجوانب آن قلعه
منجنیق وعراده برافراختند ودرب ابواب در واز عراق طور ساختند بیت زبسیاری خلق وجوش سپاه • نواحی سیواس شد حشرگاه
وسیواس را که بنا کرده علاء الدوله کیقباد سلجوقیست باروئی بود بغایت منضبط واز اساس تا کنگره سنگهای بزرگ تراشیده ومربوط
وبیست کز ارتفاع داشت ودرسه جانب آن خندقی عمیق وبسیع پر آب بود ودر طرف غرب آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن تیسر
می پذیرفت وازسه جانب دیگر نقب از پیش نمیرفت ومصطفی نامی از امرای قیصر با چهار هزار صف در درون آن بلده اقامت داشت
وا او بجانان ومعارضه جوک منصور پرداخته مدت هژده روز زمان محاربه امتداد یافت وچون بروج وباروی سیواس بزخم سنگ انقلال
پذیرفت ونقب جیان یک دیوار قلعه را مجوف ساختند بسر چوب کرفتند ودود حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بپای عجز واضطرار
بیرون خانه وسادات وعلما وارباب عمایم خایف وایم بدرگاه گیتی پناه شتافتند اظهار انقیاد نمودند وحضرت صاحبقران زمان واد که
امرا وديوانيان از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند ونصاری وپی دینان را نهب وتاراج نمایند وازترکان ایلدرم بایزید چهار هزار
کس را که جنگ در آلات جنگ زده بودند وتمرد از ایشان ایمان نداشتند در چاها انگنده وخاک بر سر ایشان ریزند وحصار سیواس را
بازمین هموار سازند وفرمان بران موجب تقدیم رسانیده از انجا عالیه اشکر اشتند وبعد از ان صاحبقران نصرت عظمت
ولایات ایلبستان وملطیه را تاخته وقلاع آن حدود را مفتوح ساخته طلرتن بجانب ارزنجان اجازت ارزانی داشت وتمام ایالت
ملطیه وتوابع ومضافات را در قبضه اقتدار امیر قرا عثمان ترکمان نهاده لوای مراجعت برافراشت گفتار در ذکر توجه صاحبقران
سپهر احتشام بجانب ممالک شام وبیان فتح قلعه بهسنی وعنتاب بیمن اهتمام سپاه بهرام انتقام بعد از تسخیر عراق
عرب پیشتر حمص وتعیین سپاه امیر تیمور گورکان شیخ ساوه را که بطلب وسواحب انعطاف داشت برسالت نزد سلطان مصر و
شام ملک برقوق فرستاده وسخنان سنجیده وکلمات پسندیده پیغام داده وملک برقوق بخلاف پادشاهان خردمند ع که بر ایلچی کشتن ونه نیست •
شیخ ورفیقان او را بدرجه شهادت رسانیده ودر ان اوان که صاحب قران گیتی ستان در دشت قبچاق بمقابله ومقاتله توقتمش خان مشغول
میبود میان قرا یوسف ترکمان ودکوتوال قلعه اونیک آلتمش تو چین محاربه اتفاق افتاد وبحب تقدیر آلتمش دستگیر شده قرا یوسف او را
مقید بمصر فرستاد وبرقوق آلتمش را حبس کرده این معنی را ضمیمه جریمه سابق گردانید ودران ایام که ملطیه والبستان در حیز تسخیر ملازمان
آستان دولت آشیان در آمد ایلچیان سخن دران چنین فرستاده که بعد از وفات پدر خویش برقوق فرمانفرمای مصر وشام گشته بود ارسال
داشت وازعده ووعید سخن راند وآلتمش را طلب فرموده وفرج بر نهج اطوار پدر عمل نموده ایلچیان را محبوس ومقید ساخت وچون این خبر بمسامع
قران والاگهر رسید بغایت غضبناک گردید وفتح بلاد شام را از منازعت قیصر اولی دانسته عنان اهتمام بر قمع کردن خوام صوب ولایت شام
انعطاف داد وبتخت قلعه بهسنی رسیده مقبل نامی مدبر بدفرجام که از قبل فرج کوتوال آن حصار بود بحصانت قلعه مغرور گشته ودر مقام مدافعه
ومقاتله با سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده واز جانبین دست باندختن تیر وسنگ بر آورده نقب چیان زرین چنگ بانگ زنان بروج
قلعه را مانند خانه زنبور مجوف ساختند وبرسر ستونها گرفتند ودر روز پنجشنبه هفتم صفر سنه ثلث وثمانمائه آتش در ان ستونها زده بجا
مانند باد دولت مقبل آغاز افتادن کرده وسیلاب رعب وهراس اساس وقار سایر ساکنان حصار را فرو برده سادات وقضاة وعلما
از بهسنی بیرون آمدند وبدرگاه عالم پناه شتافته آنچه توانستند پیشکش کردند وشاهرخ میرزا زبان شفاعت گشاده مقبل را درخواست
نموده پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریده جریمه آن غلام کم کاست کشیده واز بهسنی عنان دیگران بجانب عنتاب معطوف گردانیده
چون دران بلده غیر از رعیت کسی نبود بی ارتکاب جنگ وحرب فتح تیسیر پذیرفت ورعایا ردای اطاعت بر دوش گرفته گلهای امانی

در چنین کامرانی بشکفت ذکر فتح شهر وقلعه حلب بضرب تیغ سپاه ظفر سلب دران ایام که صاحبقران کامیاب
بفتح در بهسنی وعنتاب رفته منزل گزیده خوف وبیم عظیم بر ضمیر تیمورتاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت حلب قیام مینمود
استیلا یافته ونامه مبنی از استغاثت ومبنی بر استمداد نزد ملک فرج ارسال فرمود وفرج احکام باطراف دیار شام فرستاد
که جنود آن حدود بحلب روند ودر مساعدت ومعاضدت تیمورتاش از خود بتقصیر راضی نشوند وبموجب فرمان سلطان شدون که ملک الامرا دمشق
بود ع در آمد بجیلی عجب در حلب • وبرین قیاس شهر نگمان واز رمله واز کرک • وسیپه دکر ونکتان نیک بیک • ودران بلده آن مقدار سپاه
برار مجتمع گشت که در ازمنه سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود وانکاه تیمورتاش که از عقل وخرد بهره تمام داشت با شدون وسایر امرا
بلاد شام قرعه مشورت درمیان انداخته گفت مثنوی بآن کس که ما را بود داوری • نباشد با او داوری پیر سری •
بلند اختری آسمان صولتی • قیامت شکوهی قوی دولتی • نماند بدیگر ملوک عجم • قوی تر بود از فریدون وجم • وچنانچه بتحقیق پیوسته
باندک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته وسلاطین ایران وتوران وهند وسیستان ودشت قبچاق ومغولستان را مغلوب گردانیده وحالا هم
خود را بفتح این مملکت رسانیده نظم عنان بهر که با او مدارا کنیم • همه جنگی آشکارا کنیم • وسادات وعلما ومشایخ را که در نظر ملی
اثر شان وقع تمام است از روی شفاعت بیرون فرستیم وپیشکشهای مناسب ارسال فرمایم بیت بدین حیله شاید که این ابر تیز •
بصحرای دیگر شود ژاله ریز • وجان وعرض ما بسلامت ماند ورعایا عافیت یابند چون که از کیاست بهره داشتند رای صواب نمای تیمورتاش
را پسندیده شمردند وبعضی از جهال رجال شال انعذون ودیگر اعراب جسارت کرده از قبول آن سخن اعراض نموده بر زبان آوردند ع
که خیل تیمور را سیمان نیستند • بیوه وبیوه توامان نیستند • زپیکار آهن تنیده استوار • بر ایشان کنیم تیره شمشیر کار • رعب وهراس بخاطر راه
داده وبدل قوی وامل نفیسج خاطر بر مقاتله ومقابله باید نهاد وبعد از گفت وشنید بسیار همه بران قرار یافت که پشت اعتماد باستظهار
دیوار حصار باز ننهند وتا توانند زمام اختیار از دست ندهند وفی الواقع اگر برین قرار اصرار مینمودند کار بدور ودراز میانجامید
واز انجانب صاحبقران عالیجناب از عنتاب دو منزل بشتاب طی فرموده وچون بر تحصن شامیان مطلع گشت عنان بازکشیده
جهان نورد کشیده داشت هر روز نیم فرسخ راه میرفت وهرگاه فرود می آمد میفرمود که در گرد معسکر همایون خندق می کندند حلبیان
که بر لطایف حیل پادشاه گردون محل اطلاع نداشتند آن حزم وتأنی را علامات ضعف وجبن پنداشتند تا بدان دلیر گشته بپای جسارت
از شهر بیرون خرامیدند ولوای جنگ وجدال مرتفع گردانیدند ودر روز پنجشنبه نهم ربیع الاول ثلث وثمانمایه نجم لوای کشورگشا بدیه
وصول بنواحی حلب انداخت وپادشاه صایب تدبیر آن روز در جنگ تأخیر کرده شعر بیم روز کین شهسوار سپهر • برافروخت از آتش کین چهر
بتعبیه سپاه پرداخت وضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ وامیر سلیمانشاه ودیگر امرای ظفر پناه
بازگذاشت ودر جوانغار سلطان محمود خان وامیر جهانشاه ودیگر زنیان بلند مکان وامرای عالیشان را باز داشت وقول را از
ز طلعت همایون زیب وزینت داده صفی از افیال جبال مثال که از مملکت دهلی تا آنجا در حیطه تصرف آورده بودند بآراستگی در پیش
تمامت پیش صفوف لشکر فرستاده واز انجانب امرای حلب ودلاوران عرب تعبیه وجناحین آراسته وخاطر از میمنه وخوف
پیراسته در برابر صاحبقران والاگهر صفها راست کردند وروی جلادت وتهور بمیدان تکاپو وصحرای کارزار آوردند بیت
دو لشکر بیاورد گاه آمدند • بجو نن ریختن کینه خواه آمدند • زهر دو طرف صور برانداختند • زمین را زهر یک کرانه تاختند • ونخست از قبل برانغار
امیرزاده ابابکر واز قبل جوانغار امیرزاده سلطان حسین بر میسره ومیمنه شامیان تاختند وزخمهای بسیاری از ایشان را
بشامات مبدل ساختند ودلاوران قول با ان پیل از فراز کوه با چالان پرشکوه برشدوند وتیمورتاش حمله کرده بیکبار حلبیان از
از پیش برداشتند وبضرب تیغ تیز ونوک سنان فوج هزیمت بر اعدا افتاد وعدام اهل شام کاشتند وشدون وتیمورتاش باز مرده
از انجاع از راه در دروازه متوجه بطرف شهر گریختند وطایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند وفوجی از بهادران لشکر
فیروزی اثر ایشان از انکاهشی نموده همه را از پای در آوردند ومگر یک سوار که جان جنگ بیرون برده زنده بدمشق رسید وخبر آن
واقعه را بدمشقیان رسانید واز لشکر حلب جاقتی چون که میگریختند بواسطه ازدحامی که از راه واقع شد نتوانستند که بسرعت طی
مسافت نمایند واتراک پر ستیز عنان ریز از عقب شتافته هر که میرسید بتیغ انتقام میگذرانیدند وحلبیان از خوف جان
خود را در خندق می انداختند لاجرم آن مقدار از ایشان بر زبر یکدیگر افتاده جان دادند که خندق پر شد نظم

بلیان مغرب خفته در خون و خاک ⁂ ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک ⁂ و همان روز که یازدهم ربیع الاول بود شهر حلب فتح شد شدون
و تیمورتاش بقلعه گریختند و سپاه پرخاشجوی روی بتسخیر آن حصار آوردند و نقبچیان آغاز کار کرده در عرض دو سه روز بروج آنرا
بر مثال غربال سوراخ سوراخ کردند و چون نزدیک آن رسید که صورت فتح و مراد در آیینهٔ مقصود جلوه گر آید شدون و تیمورتاش
آثار عجز و انکسار بر وجنات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و مشایخ و اشراف و اعیان تنسوقات و تبرکات
برداشته از حصار بیرون آمدند و بساحت درگاه فلک اشتباه رفته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح
دروب و ابواب بدست نواب دیوان اعلی دادند و شدون و تیمورتاش با جمعی دیگر مقید گشتند غنیمت آن قلعه که بی نهایت بود در میان
ملازمان سدهٔ سپهر منزلت تقسیم یافت و فرمان واجب الاذعان صحت نفاذ یافت که شرفات قلعه را بتیشهٔ قهر از بالای بروج
بر زمین افکندند و صاحبقران سعادتمند ایلن بوقا دوات دار را که از جملهٔ اسیران بود بمصر پیش ملک فرج فرستاد و
پیغام داد که شدون و تیمورتاش درین جانب اسیر و دستگیرند و فرج ایشان موقوف بفرج رسیدن اطلمش است می باید که
علی التسریع الحال او را بفرستند تا ما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحبقران گیتی ستان
اطرق را در حلب گذاشته بدر الدین مزار جرجی را و شاه شاهان سیستانی و موسی توی بوغا را بمحافظت آن حصار تعیین نمود
و خود بعد از پانزده روز که در حلب بود عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود و قلعهٔ حما و حمص و بعلبک را بمجادله گرفته
سایهٔ التفات بر مفارق متوطنان آن بلاد گسترد و آنگاه رایت نصرت قرین ظفر روی توجه بجانب دار الملک ولایت شام آورد

گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق و سلوک ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدال

صاحبقران ظفرپیکر چون از مهم بعلبک فراغ یافت روز یکشنبه
سیم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تافت و حال آنکه در آن زمان ملک فرج بموجب استدعای دمشقیان
با سپاهی بی پایان و استعداد وافر از مصر بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه و مرمت برج و باره قیام و اقدام مینمود و چون
حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان پیما رشک ... گشت پادشاه مصر شخصی از اهل رشید و زرق را با دو جاهل فدائی برسم رسالت پیش
آن مهر سپهر کشورگشایی فرستاد و هر یک را خنجری زهرآلود داد تا در ساق موزه نهاده بهنگام اداء پیغام غدری اندیشند
و چون بر اندیشهٔ ایشان بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت با صاحبقران بلند مرتبت ملاقات نمودند از مهابت مجلس
همایون کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم متصدیان امور دیوانی بود
ظاهر گشته خنجرهای زهرآلود را از ساق موزه‌های آن جاهلان بیرون آورد و کیفیت حال با امیر تیمور گورکان عرض کرد
آن حضرت بقتل شیخ زراق فرمان داد و آن دو فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد آنگاه در ظاهر شهر امن
پشته که بقبهٔ سیار اشتهار دارد منزل گزیده و بکندن خندق اشارت فرمود اطراف لشکرگاه را بچپر و خندق استوار
گردانیده و در آن روز خیال قراولان مقابله و مقاتله دست داده سپاه مشرق آفتاب از مغرب حسام خون آشام
صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام هلاک رسانیدند و فوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند و قهرمان قهر
بریختن خون اسیران و شدون و تمرتاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود و چون مهر روشن چهر از معسکر سپهر عزیمت
دیار مغرب نمود میرزا سلطان حسین باغوای جمعی از اهل فتنه و شین از اردوی گیتی پناه بشهر دمشق رفت شامیان مقدم
او را بسبب طلوع صبح شادمانی از مطلع آمال و امانی دانسته از لوازم تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و چون شب
امیر تیمور گورکان ازین حرکت ناشایسته خبر یافت روز دیگر از قبهٔ سیار در سیر آمد و بصحرائی که پیچ کرد در طرف کتان
بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه بوران را نزد ملک فرج فرستاده پیغام داد که غرض ما از تحصیل مقاصد
و مطالب بر خلاف ... اقارب و اجانب وضوح تمام دارد و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر و ارتکاب لوازم خوف
و خطر رعایت ناموس و ذات مصراع و گرنه نیم نان روزی قناعت ⁂ بکرات قاصد فرستاده اطلمش را طلب داشتیم
و فایده بر آن مترتب نگشت لاجرم دست همت عنان سپاه قیامت نهیب را بدینجانب کشید و هم از مدار ار گذشت اکنون
مناسب بحال شما آنست که اطلمش را ارسال نمایید و خطبه و سکه باسم و القاب همایون ما بیارایید تا بساط نزاع و جدال مطوی

کرده و تمهید قواعد مصالحه و جهاد ... نمود والا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تضییع خواهد
افتاد و دست قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشاد و چون پادشاه
بوران بدمشق در آمد ملک فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته با جماعتی از اصول و اعیان بایلچیان اقبال آشیان
باز فرستاد و پیغام داد که ما از ارتکاب افعال سابق نادم و پشیمان گشته‌ایم و تا پنج روز دیگر اطلمش را بملازمت میفرستیم
امید آنکه صحایف زلات ما بارقام عفو و اغماض مرقوم شود و تا من بعد طریقهٔ خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان
ایلچیان را تشریفات فاخر بخشید و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم بازگردانید و چون رایت نصرت شعار دو روز در آن
منزل توقف نموده علف باتمام رسید از آنجا کوچ فرمود بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد ملک فرج و دمشقیان توجه
موکب ظفرنشان را بصوب مشرق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بددلی فرار مینمایند بنابر آن دست
غنیمت دانسته حشری عظیم و لشکری بی‌اندازه وحشت بیم از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور در آمده بخیال تاراج
و یغما و اندیشهٔ غلبه و استیلا دست باستعمال سیف و سنان و تیر و کمان یازیدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان
مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسیده لاجرم عنان عزیمت انعطاف داد و بیاسامیشی برانغار
و جوانغار سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب اعدا نهاد و آن روز مقاتله روی نمود که بهرام خون آشام بر قلاع قلعه از رزم
از مهابت آن بجوف دلو خزید و آفتاب موفور الاحتشام از بیم وصول وعدهٔ اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت نزدیک گشته تیره
شد نهان گشت از صحن آن مصاف ⁂ مروت چو سیمرغ در کوه قاف ⁂ ز سر نیزهٔ پردلان سینه سوز ⁂ شده چاک شمشیر اختر روز ⁂ اجل آمده زاسمان
کمین کرده در گوشهای کمان ⁂ پذیرفته بنیاد عمر از خلل ⁂ گشاده دو پیشگاه اجل ⁂ آخر الامر تباشیر فتح و نصرت از مطلع دولت صاحب
قران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز بر ستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان نهایت پذیرفت و در
اثنای کر و فر میرزا سلطان حسین که میسرهٔ دمشقیان از ... علم او آراسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شاهرخ
افتاده تولبار توچین که از جملهٔ ملازمان موکب شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده آورد و این خبر بعرض صاحبقران والا گهر رسید
فرمان همایون بقید و حبس وی اطلاق یافت بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشته او را بچوب یاساق زده بکوه اغتند و این قضیهٔ
مذکوره در روز سه شنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده و با امرا
و ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه بیست و دوم پای در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب مصر منعطف گردانید
و امیر جقاق از وی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال
داشت اشارت علیه بنفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه گرد شهر را فرو گرفتند تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر
شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند
و غنیمت فراوان گرفته باز گشتند و روز دیگر صاحبقران والا گهر با لشکر نصرت اثر نزدیک دمشق رفت قصر ابلق را که از
مستحدثات ملک ظاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در عمارات نیک مرغزار فرود آمدند و سادات و قضاة
و علما و مشایخ و صلحا دروازه گشاده بقدم اطاعت و فرمانبرداری بدرگاه عالم پناه شتافتند و پیشکشها کشیده مال امانی
قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر
در آمده باستخلاص مال و ضبط جهات خانی پرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را بذکر نام و القاب همایون مزین ساخته
امانیه دار کوتوال ارک دمشق را مضبوط گردانیده بخیال محال ثبت پندار بحصانت آن حصار استوار باز نهاد و دلاوران جلادت
آثار بدستور معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکار برده کشادند و باندک زمانی بروج آن قلعه را مجوف ساخته دیر
سر بستون نهاده گرفت آتش در آن زدند و التهاب شعلهٔ غضب چپر ... موثر افتاده بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرد و نیز داد
از مقاومت عاجز گشته بپای عجز و اضطرار بیرون آمد و مقالید خزاین و ذخایر نزد صاحبقران ستوده مآثر فرستاد
و چون او را زمان طول اجل مقدر بوده از این اطاعت فایده روی ننمود و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت بیاسا رسید و جمعی
آن حصار که همه غلامان زر خریده بودند میان شاهزادگان و نوئینان قسمت یافتند و لشکریان سایر متوطنان آنجا را اسیر کردند

و مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین طبیب را با بعضی از صناع و پیشه‌وران جهت الکه سمرقند کوچانیدند و منشیان بلاغت شعار و کتاب بدایع
آثار فتح‌نامها مرقوم اقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان گردانیدند **ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب
و غارت و مراجعت نمودن رایت نصرت آیت ازان ولایت** دران ایام که بلدهٔ دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی
منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که حیثیت استماع می افتد که دران زمان که
آل ابوسفیان و مروانیان با عترت طاهرهٔ نبوی تخصیص جناب ولایت مآب مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوات افضلها عداوت
میورزیدند و آنچه ایشان را میسر میشد از حرب و قتل در بارهٔ آن زمرهٔ واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان
دران افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بوده اند و خوارج را معاونت و مظاهرت نموده اند و عقل این معنی را بغایت مستبعد
میشمرد که طایفه که خود را از جملهٔ امت بهترین پیغمبران دانند و بیامن انوار هدایت و ارشاد آن حضرت از تیه کفر بنجات [illegible]
برچشمهٔ معرفت رسیده باشند بچه تاویل جانب اهل بیت او را فرو گذارند و با مخالفان ایشان همداستان گشته ستم و بیداد در بارهٔ اولاد
امجاد خیر العباد روا داشته اند **مصراع** نه اینست آیین دین مبین ** و اکنون نزد ما بتحقیق انجامید که آن صورت واقع بوده و الا چنین
جزائی از دیوان من یعمل سوءا یجز به بایشان حواله نرفتی و چون این ماجرا از خاطر آن حضرت سر بر زده در خواطر اکابر و اصاغر
سرایت کرده در روز چهارم عشر شعبان سپاه قتل و شمار از آتش بلا بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خرد و بزرگ دمشق اسیر
سرپنجهٔ تقدیر شده متملکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جواهر و اسب و استر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت آن
غنایم بمرتبه رسید که چهارپایان اردوی همایون آن عظمت تحمل آن ننموده و بسیاری از مردم نفایس و اقمشه و رخوت مصری و روسی و ترکی
را که در اول حال گرفته بودند می انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین بر میگرفتند و چون فی الحقیقه آتش غضب الهی دران
دیار برافروخته بود روز پنجشنبه دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و بنابر آنکه مردم از غایت سراسیمگی پروای
اطفای آن نداشتند و سقف عمارات آنجا بیشتر از چوب می باشد بسیاری از مواضع بسوخت و اثر آن بجامع بنی امیه رسیده
منار شرقی آن بقعه که از سنگ ساخته شده بود خاکستر گشت و بعد از آنکه حال دمشق بدین مرتبه انجامید امیر تیمور گورکان
باطلاق اسیران شام فرمان داده روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل ییلان ییل رایت مراجعت برافراشت و در غوطه نزول
اجلال اتفاق افتاده اشارت علیه صدور یافت که منشیان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزاده محمد سلطان که در سرحد مغولستان
بود نشانی نویسند مضمون آنکه خدایداد حسینی و پیردی بیک ساربوغا را بمحافظت آن سرحد بازداشته متوجه درگاه عالم پناه گردد
که ایالت تختگاه هلاکوخان نامزد اوست و دو آدینه خواجه بایصال آن مثال مامور گشته موکب همایون از انجا نهضت فرموده و در اثنای
راه شاهزادگان و امرا احشام ذوالقدر و ترکمان که کنار آب فرات را تاخته اسب و شتر و گوسفند بغایت اولجه کردند و چون
حمص محل نصب لوای کشورگشا شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشکریان بیک حمله آن بلده را گرفته و متوطنان را اسیر کرده خان و مان را
بجاروب نهب و تاراج روفتند و بعد از آنکه ماهچهٔ اعلام نصرت از آب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعهٔ پیره انداخت حاکم آنجا
با پیشکش بدرگاه خسرو جمشید وش آمده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهر تعلق بوی گرفت و ضرری برعایا نرسید انگاه
صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده امرا و لشکریان پنج روز راه جرگه انداختند و در سرچشمهٔ راس العین که بهم رسیده از
اصناف حیوانات چندان شکاری جمع آمد که هر کس از هر نوع جانوری میخواست بدست میگرفت و شمشیر میزد و از انجا موکب همایون برهها
رفت هوای فضای آن بلده از پرتو انوار ماهچهٔ لوای نصرت انتما روح افزا گشت و چون بخلاف منصور حاکم ماردین سلطان عیسی در حضرت
شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت ننمود و هیچ یک از برادران و فرزندان خود را نیز نفرستاد امیر تیمور
گورکان کرت دیگر تادیب او را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخته اعلام ظفر آثار بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عساکر
بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیرزاده عثمان را بمحاصرهٔ آن شهر بازداشت و بنفس نفیس بصوب نصیبین خرامید و اهالی آن جمیع
کلید قلعه آورده عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید و در خلال این احوال فتح قلعهٔ النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر
از اندیشهٔ مخالفت اهالی آن حصار باز رست بیان این سخن آنکه حصار النجق محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذر
بایجان است و گرفتن آن بجنگ اصلا تیسیر پذیر نیست بنابران صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصرهٔ

آن

آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان ایشان بغایت پذیرفت فتح میسر گردد و امرا بنوبت در تضییق محصوران میکوشیدند و دران
ایام که موکب سپهر اساس متوجه شام بود از امرا امیرزاده میرانشاه و شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت میرزا [illegible]
امیر فیروزشاه در نظام آن حصار نشسته بآن کار می پرداختند تا کار محصوران بجایی رسید که هجوم گرسنگی و موت حیوانات را هیچ
وسیلهٔ رمق مهیا نداشتند و آخر الامر امان را می یافتند بنابران معدودی که دران قلعه مانده بودند بپای اضطرار بپایان آمدند و امرا
کوتوال النجق سید محمد اغلشایی را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از آن چند روز قهرمان قهر [illegible] حکم فرمود و امرا
آن قلعه را بملک محمد اوبهی رجوع نمود **ذکر فتح دار السلام و قتل فرق اثام** صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن
از ماردین حکم فرمود که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوغا و سونجک
بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امرای شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده
در طرف قبلهٔ دار السلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی کثیر از اتراک
و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار ثبات قدم نمود و دروازها بسته زبان بتقریر این معذرت
برگشاد که سلطان احمد با من قرار داده که اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمای و الا ابواب دار السلام
بر روی هیچکس کشای و امرا سخن فرج را عرضه داشت آستان کامکار پایهٔ سریر اعلی کرده در موصل قاصد باردوی کیهان پوی رسیده
آنچه از فرج شنیده بود معروض گردانید لاجرم پادشاه کامکار چشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی بر دجله جسری
ببستند و بیک هفته تمام اردوی فلک احتشام از آب گذشتند و از راه آلتون کوپروک بظاهر دار السلام خرامیده مقابل قریة [illegible]
نشیمن اعلای چتر زرنگار ساخت و قبهٔ بارگاه از آشیانهٔ طاوس سدرة المنتهی درگذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه بر برج
سرطان افگنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون ریگ تفته میشد مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند
و آغاز جنگ کرده و منجنیقیان آیین جنگ بلیث و رنگ روی بکار فرو آوردند و در اثنای اشتعال آتش حرب و جدال و اشتعال
رجال بمحاصره و قتال دو چوبه تیر از شست تقدیر گشاد یافته یکی بر مقتل خواجه عماد الدین مسعود سمنانی خورد و دیگری منکلی خواجه را
از پای در آورد و دران ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان نکبت انجام دست از جان شیرین شسته فدایی وار میکوشیدند
و بقدر مقدور در مقابله و مقاتلهٔ جنود منصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون فرج را بیقین معلوم نبود که امیر
تیمور گورکان خود بنظام بغداد رسیده است شخصی که آن حضرت را میشناخت برسم رسالت ارسال داشت تا خبری بتحقیق بیاورد
و آن قاصد بارگاه عالم پناه در آمده و بواسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت و باز گردیده و آنچه دیده بود و شنیده
با فرج در میان نهاد و فرج از روی عناد قاصد را بکذب متهم داشته در مقام مقاتله و محاربه ثبات قدم ورزید و چون مدت
محاصره بچهل روز کشید در شهر قحط و غلا شیوع یافت مردم از فرج بتنگ آمده گریزان گشته خود را از بارو می انداختند
و موکب همایون پیوسته بجنگ مشغول بود بعد از شش هفته در روز دوشنبه بیست و هشتم ذی قعده نیم روز که بغدادیان از حرارت
آفتاب تاب ایستادن نیاورده باروها را خالی گذاشته بودند و خودها را بر سر چوبها تعبیه کرده و بجای خود برافراشته سپاه
ظفر پناه بیکبار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوار نهادند و علمها بر کنگره افراخت چون مور و ملخ فرو دویدند و پیش از همه
کس شیخ نور الدین بفصیل بالا رفت و رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا و بهادران بر زبر برج برآمدند
از آواز نقاره و نفیر و افغان سورن و کرنای **مصراع** زمین چون آسمان بر طاقت از جای شد ** و لشکریان رخنه در دیوارها
افگنده از اطراف و جوانب در بغداد ریختند صورت فتح اکبر نمودار وقت محشر شد و بغدادیان کشته و از هر
طرف عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه خلاص و نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود تمامی محال
خروج و دخول را محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم فحوای فهل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق بر آمد و بسیاری از
بادپایان خاکپا از خوف شعلهٔ تیغ آبدار خود را در آب انداختند و از بیم اژدهای سنان جان ستان گوشت تن را طعمهٔ
نهنگان دجله ساختند و فرج دران شدت با دختر خود در کشتی نشسته بجانب پایان آب گریزان شد سپاه نصرت پناه کناره
کنار آب رفته بنوک پیکان آتشبار دمار از روزگارش بر آوردند و از روی اضطرار خود را در دجله افگنده شعلهٔ حیاتش

انعطاف پذیرفت و چون جمعی از متعینان لشکر نصرت نشان و سپاهی از افراد اجناد در وقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند قهرمان قهر تعلق
تمامی مردم شهر فرمان فرمود و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هر نفر از ملازمان سری بیاورد و سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان صاحبقران عالیجاه
نهاده کمر اجتهاد بجهت انقیاد بر میان بستند و مضمون مطلع از شاه یک اشارت و زما بسر دویدن عمل نموده پای اهتمام در طلب سر
دلال اجل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک نرخ میفروخت و در نایره غضب مرد و زن و غنی و فقیر را تفاوت نمی سوخت بیت بسوخت آتش عشق تو
چنین بود هر آنکه بر شعله آتش افتد از سادات و علما و صلحا هر کس توانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانید سالم ماند و عاطفت پادشاهانه نجات
یافت و ملبوس عنایت کرده بجای امن رسانید و چون کار ساکنان دار السلام تمام از هم بگذشت عمارات و مساکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت مگر
مساجد و مدارس و خوانق که از حکم مستثنی بود و کسی در تخریب و انهدام آن اساس سعی ننمود و مضمون و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل
یوم القیمة در شان بغداد بظهور انجامید و باد بی نیازی بر آن دیار وزیده مقتضای فحوای و یهلک الحرث و النسل بظهور رسانید ذلک تقدیر
العزیز العلیم ؛ چاره کار نیست جز تسلیم **ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد و آذربیجان و تقریر شمه از حال وزرا و دیوانیان** چون آب دجله از خون کشتگان بیان سرشک غمزدگان رنگ ارغوان گرفت و هوای بغداد از نتن جیف مردگان مانند نکهت
انفاس خسیسان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان در اوایل ذی حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز بر افراخت و در اثنای طی
بحسم ماده فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرد و سی نفر از ایشان را بر درختان مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در ییلاق
آق کشند نزول اجلال فرموده و در آن مقام سادات عظام و علمای کرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل
نموده صاحبقران دولت نوازی نسبت بآن فرقه واجب التعظیم از لوازم اعزاز و تکریم بتقدیم رسانید و هر روز در پایه سریر سلطنت مصیر مجلسی
عظیم منعقد میگشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلایل یقینی میگذشت و از آنجا پرتو وصول بر اوجان انداخت کوشک
غازانی از فر نزول صاحبقران رفعت افزای برج آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات گذرانید
قوم و سپاه در تبریز رفت و دو فوج از فرموده آمد در آن خواجه شرف الدین علی سمنانی از هراة و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار
بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه علاء الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود این هر دو خواجه بمنصب وزارت مشرف
گشتند و جمعی از نویسندگان چنانکه عادت ایشان است بوزیران نو پیوسته بر امیر جلال الاسلام و دیگر وزرا اعظام تقریر کردند و جلال
الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسماعیل خوافی در قید و حبس افتادند و مبلغی کلی بر هر یک تحمیل واقع شد و محصلان جلال الاسلام را
تعذیب و شکنجه نموده بکرمی تحمل گشته کاری بر خود زده اما چون کاری نبود جراحات زخم را دوختند تا التیام پذیرفت و امیر تیمور گورکان
فرمود که او پسر را در لشکر تا دیگ بوده و دیگر در سم مال او دخل نمایند و هم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنسی که تسلیم نمود بر دویست سر
اسب متوسط القیمة قرار یافت و خواجه اسمعیل خوافی دفتر نام و ناموس را آب رذالت شست و شوی داده هر روز بر در دفتر
می نشست و دریوزه از مردم چیزی میطلبید و آنچه از دوست و دشمن میگرفت از فرح محصلان حاصل می آمد در آن اثنا صاحبقران
کشورکشا از تبریز عازم نخجوان گشت و در منزل قراقو خواجه اسماعیل را بکشت **ذکر نهضت رایت نصرت آیت از نخجوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد ببغداد و فرار نمودن با دیلی پرولاغ** امیر تیمور گورکان بعد از انکه
مدتی بکاه در حدود نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید و از جانب گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالم
پناه رسیده عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت نمود و در هشتم ماه ربیع الآخر سنه اربع و ثمانمائه
ماهچه لوای کشورکشا سایه وصول بر آن دیار انداخته قبه بارگاه اوج اقتدار و شاهزادگان کامکار با اوج فلک دوار افراخته شد
و در آن اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سر حد مغولستان برافقت امیر حاجی سیف
الدین متوجه آستان اقبال آشیان بود چون بنیشابور رسیده جناب امارت مآب ودیعت حیات بتقاضی اجل سپرده و شاهزاده
حشمت آیین او را تجهیز و تکفین کرده و روی بمقصد آورده و از اردبیل گذشته است و در اقامه منزل گزیده صاحبقران حمیده صفات
از فوت امیر حاجی سیف الدین متاسف و از وصول میرزا محمد سلطان شاد و مان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن نور دیده
برج دولت و اقبال مأمور گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب آق قوریوق شرف تلاقی دست داده و از هر جانب طبق
نثار و پیشکش بتقدیم رسیده و باتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان بدرجه پدر بزرگوار سرافراز گشت

زانو زده و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بگذرانید و صاحبقران دریا نوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش مهربانی کشیده
بسط بساط نشاط اشارت فرمود و چند روز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام در باره میرزا محمد سلطان بجای آورد و از جمله
ده تقوزات نقره قنک مجموع مزین بزین زرین بوی بخشید بعد از آن عزم شکار فرموده و در اثنای آنکه آهو و نخجیر نظر مبارکش بر
نهری خراب افتاد که از آثار شهریاران نامدار یادگار مانده بود بنا بر آن بر خاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه ما آثار پادشاهان پیشتر را
مشاهده میکنیم باید که بعد از ما نیز سلاطین اثرات خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب ارس بکندن نهری فرمان داد و تواجیان
زمین بر امرا قسمت کرده بمدت یک ماه جویی کنده شد که ده فرسخ طول داشت و آن نهر برلاس موسوم گردانیدند و چندین قری و قصبات
و باغات بآب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر با امیر تیمور گورکان رسید که سلطان احمد جلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم
ببغداد آمده همت بر عمارت و زراعت آن خطه گماشته بنا بر آن صاحبقران کامران چهار فوج از شاهزادگان و نوئینان را نامزد
دیار عرب فرموده اشارت نمود که هر فوجی براهی توجه کنند و مواد انتعاش سلطان احمد را از آن ولایات منقطع گردانند حسب
الحکم امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهانملک ملکت و پیر علی تاز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند
و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بیک ناگاه ببغداد رسیدند سلطان احمد آن مقدار سراسیمه شد که مجال جامه پوشیدن نیافت و تا کی
پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان طاهر در آن طرف آب بر اسپان باد رفتار سوار گشته بطرف حله گریختند
و امیر جهانشاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد جسر بریده بجانب جزیره خالد و مالک بیرون رفت و امیر جهانشاه عنان باز کشید
و سایر شاهزادگان و امرا هر جا رسیدند از ملازمان هر کس یافتند بغارت رسانیدند و سرکشان را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و آن زمستان
در عراق عرب بپایان رسانیدند و در اول بهار در یلی خالص که دوازده فرسخی بغداد است بهم پیوسته عازم اردوی همایون گشتند
ذکر شمه از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحبقران مایند در آن اوان که امیر تیمور
گورکان بفتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف
لشکر بآذربایجان کشیده آن بلده را مسخر ساخت و بشفاعت سلطان احمد از سر جریمه طهرتن گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان بوی داد
اما زن و فرزند او را بهم نوا با خود برده بود و در آن وقت که امیر تیمور گورکان از تبریز بنخجوان فرا رسید امیر طهرتن عبارت
کیفیت حال عرض کرد و اما بر زبان آورد که ظاهرا قیصر از آن جسارت نادم و پشیمان است و داعیه دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار
و استغفار بگشاید مع ذلک غایت جمعیت خاطر و انبعاث توجه بجانب روم بود و در مجالس گاهی باظهار ما فی الضمیر زبان الهام بیان
میگشود و خبر عزیمت آنحضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از ناصحان مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید را بتمهید
مصالحه ترغیب نمودند بنا بر آن قیصر یکی از قضاة آن ولایت را با امیری جهت آن مهم ارسال داشت و ایشان در قراباغ بآستان
صاحبقران کامران رسیده نامه ایلدرم بایزید را که از مضمون آن رعایت طریقه اطاعت مفهوم میگردید بعرض رسانیدند آنحضرت
فرمود که چون رومیان پیوسته با کفار فرنگ جنگ میکنند من بالطبع خواهان توجه بدان جانب نیستم زیرا که نمیخواهم که از امور عساکر
منصور دیار اسلام ویران شود و این معنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام گردد اما قرا یوسف که مشوش اوقات مسلمانان است
از ضرب تیغ سپاه نصرت شان گریخته التجا بقیصر کرده است مناسب آنکه او را گرفته یا مقید بدین جانب فرستد یا از قلمرو خویش
اخراج کند تا بین الجانبین یگانگی بیگانگی تبدیل یابد و در وقت توجه بغزای کفار پرتو احوال ما بر وجنات احوال مجاهدان روم تابد
و ایلچیان بقبول این سخن زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شده و بعد از فراغ از آن مهم ایشان را خلعت و کلاه و کمر
بخشیده اجازت مراجعت داد و فرمود که من بر علانیه میگویم که درین زمستان اینجا قشلاق میکنم و اول بهار بجد و در روم میشتابم
اگر قیصر آنچه فرموده ایم بجای آورد فهو المراد و الا شعر ببینیم تا آسمان بلند ؛ کرا گردن آرد بخم کمند ؛ و بایزید چلپی ایلچیان
را بهم رسالت مصحوب ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم بایزید رسانند که اگر عن صمیم القلب خیال اتفاق داری باید که مهم قرا یوسف را
چنانچه گفته ایم بتفصیل رسانی و یکی از خواص خود را بدین جانب فرستی تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و شرار وفاق
و صفا بر صفحات احوال بلاد و عباد تابد و التوفیق من الله المجید و منه الاعانة و التایید **گفتار در بیان توجه صاحبقران عالی گهر بجانب ممالک قیصر** سلاطین سایه پروردگار نه که شوارع جهان آسمان شمارند ؛ بود اطوار ایشان نوع دیگر

نباشد کارشان جز فتح کشور ؛ مخالف گر بود چون کوه خارا ؛ نگردد در دل ایشان مدارا ؛ بسان کوه کن سوهش بشانند ؛ ز میدان داریش کردن نمانند
مدام اهتمام و تیزتر پر ؛ کنند از جمله چون آهو و نخجیر ؛ نظیر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحبقران کشورگیرست که با وجود انواع اصفار
مشقت آثار و وقوع تکرار حادثه و پیکار که در ان چند سال متعاقب و متواتر عساکر نصرت آثار را پیش آمده بود اصلا از فور استعداد و کثرت
اجناد ایلدرم بایزید نیندیشید و بخلاف مقتضای رای امرای ملک آرای توکل بر عنایت ملک ملک بخش عظم سلطانی کرده متوجه مملکت روم گردید
و چنانچه تفصیل آن از مساعدت توفیق ماسولت لوا افتد در ان دیار برافراخت و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت تبیین
این مقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان گذشته نزدیک بپایان رسیده و انجماد از طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان
بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود و در بعضی از مجالس شمه ازین معنی اظهار فرمود
امرا کبار بحسب باطن برین عزیمت انکار کرده باهم گفتند که روم مملکتیست در غایت وسعت و ایلدرم بایزید با جنود آسوده و مستعد [illegible]
و محاربت و ما مدت سه سالست که یورش میکشیم و پای در میدان قتال نهاده دشمن میکشیم بصلاح آن نزدیکتر که شمه ازین معنی بعرض رسانیم
و حضرت صاحبقران را ازین داعیه بگذرانیم انگاه باتفاق شمس الدین المالیغی را که بواسطه کیاست و سخندانی در مجالس صاحب
قرانی راه سخن داشت بران آوردند که بهنگام مجال عرض نماید که امرا ارباب امضاء عزیمت روم تامل دارند و منجمان نیز این یورش را
مکروه میشمارند و چون شمس الدین این سخن را بمسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران ستوده خصال از وی پرسید که کدام منجم اهل
نجوم را ازین حکایت گوئی شمس الدین از جواب عاجز شد و امیر جلال الاسلام جرأت کرده فی الحال زانو زده معروض داشت که ما این یورش را
بخلاف رای امرا و استصواب اصحاب تنجیم اختیار میکنیم و بعنایت الهی و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که فتح روم تیسیر پذیرد
قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران دانشور جهت رفع دغدغه خاطر انور در ساعت مولانا شهاب الدین عبد الله لسان را که از حذاق
افاضل حکما و در ان بود طلب فرمود و بمبالغه تمام از اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی جواب داد که بنده
تقویم امسال را نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روزافزون در غایت قوت و اختر شوکت دشمن در
نهایت ضعف و چون دران اوان ذو ذوابه در برج حمل طلوع میشود مولانا عبد الله کتابی از مولفات محیی الدین مغربی بمجلس عالی
آورده و نقل تمام ساخت که ظهور ذو ذوابه در برج حمل و مثلثه بر آنکه لشکری از جانب مشرق بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم
گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافت و در روز یکشنبه هفتم ماه شعبان موافق اول روز نوروز جلالی و مطابق ایت ئیل
از قرابایغ اران متوجه بیابان شکور شد **شعر** میان بسته ترک قیامت هجوم ؛ بخونریز رومی و تاراج روم ؛ بجنبید و در جنبش آمد جهان
فلک سای پر کلاه مهان ؛ و چون حوالی منکول از فر نزول همایون رشک روضه رضوان شد بعرض رسید که درین حدود حصاریست موسوم
بترتوم و قرب دویست نفر از گرجیان بی ایمان دران توطن دارند فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که عساکر ظفر آثار فی الحال روی
بتسخیر آن حصار آوردند و مدت پنج روز بمحاصره و جهاد پرداخته روز ششم فتح تیسیر پذیرفت و مشرکان از ضرب شمشیر آبدار
غازیان بآتش دوزخ پیوستند قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد از آن حاکم ترتوم پناه بدرگاه عالم پناه آورده عفو پادشاهانه او را بجان امان
بخشید و صاحبقران کشورستان از انجا بآونیک رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان فرخنده فال را بجانب سلطانیه بازگردانید و از
آونیک نهضت همایون اتفاق افتاده صحرای ارزروم مضرب خیام عساکر نصرت هجوم شد و شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب رفته
بودند دران یورت بموکب عالی پیوستند انگاه صاحبقران کشورستان کمند همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست سخت
قوی آذربجان و از غایت رفعت و متانت آن دیده فلک حیران و امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح آن حصار گشته با طایفه از
امرا و بهادران و فوجی از سپاه نصرت نشان بران جانب شتافت و ایام محاصره دوازده روز امتداد یافت آخر الامر شیران
بیشه پیکار چون پلنگ کوهسار بران حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را از روی غلبه و قدر مسخر ساخته خبر فتح بصاحب
قران عالی گهر فرستادند و آن حضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا خرامید و آن قلعه را بنظر احتیاط در آورده کوتوالی
آن را بطهرتن مفوض گردانید و ما نیز اعلام کرده همانجا از انجا نیز در حرکت آمده پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت بایزید
جهای المیلکه که برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمد و فرستادگان بوسیله امرای عالیشان
عتبه بارگاه بوسی دریافت چند جانور شکاری و ده سر اسب پیشکش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعای صاحبقران کشورگشا

بنود

بنود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت و ایلچیان را رخصت فرمود که چون سعادت مساعدت تمام
نصیحت و نیکخواهی کس را فایده نداد ایلدرم بایزید مردم سخن نمیگوید و هر نفس طریق مطلوب می پوید اگر قرا یوسف را میفرستاد و
قلعه کماخ را بگماشتگان ما میداد و آن مملکت بسلامت بماند [illegible] و حصار کماخ بتصرف بندگان ما [illegible] اینک ما هستان در آمد اکنون
او را بگوئید که چون سخن نشنیدی مردانه پای ثبات استوار دار **مصراع** من اینک رسیدم نگه دار جای **ذکر نهضت صاحبقران
ظفر عطیه بجانب قیصریه و انگوریه و نزدیک رسیدن قیصر و تعبیه سپاه و لشکر** صاحبقران هفت کشور در
صحرای سیواس جهه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت انگاه قلعه [illegible] را فتح کرده عنان عزیمت
بصوب قیصریه برافراشت و بعد از وصول رعایت رعیت آن بلده فرموده سپاه ظفر پناه را برداشتن ذخیره اشارت نمود
از انجا سه منزل بطرف انگوریه رفته روز چهارم از اخی ترشهر معسکر نصرت بهرگشت و دران مرحله از قراولان خبر آمد که سپاه
سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت لشکریان روی بسوی دشمن نموده فرود آمدند و
طریقه حزم مرعی داشته گرداگرد اردو خندق کندند و بچپر مستحکم گردانیدند و رایت نصرت آیت از انجا نیز در حرکت آمده
چون سایه وصول بر قیصریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال آن حصار بود برج و باره مضبوط ساخته و دروازها فرو بسته ابواب
عناد و پرخاش و جدال گشاده آن موکب ظفر شعار روی جلادت بحصار نهادند و آغاز انداختن تیر و سنگ کردند درین اثنا خبر رسید که ایلدرم
بایزید بچهار فرسنگی اردوی عالی منزل گزیده و بنابر اشارت علیه سپاه دست از جنگ انگوریه باز داشتند که اسب تاختن پیش قصد
و آب را در عقب گذاشته بجنگ روان فرود آمدند و دران شب لشکر منصور از هجوم سپاه روم دغدغه تمام داشتند و از وقت
جولان جیش فیض در فضای سپهر تا زمان طلوع ترک رومی روز نقش خیالات عجب بر لوح خاطر نگاشتند چه ایلدرم بایزید
لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا و جهاد و سپاه امیر تیمور گورکان از مدت مدید
بالانقطاع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست در گرز ده شهر و کشوری گشوده و صاحبقران سعادت انجام چشم شب را بتضرع
و زاری گذرانیده از حضرت باری یاری طلبید و در وقت تباشیر صبح صادق که رایت زرکاری آفتاب بمشرق انتساب در فضای
سپهر زنگاری جلوه گر دید میان بر قصد جنود [illegible] بسته و بر باره کوه پیکر نشسته تعبیه جنود فیروزی اثر مشغول فرمود و
دلاوران جوشن پوش و مبارزان پرجوش و خروش فوج فوج **مصراع** چو دریای جوشان بهنگام موج ؛ در جنبش آمدند
از اشعه اسنه دیده روشنان فلک خیره شد و از هیجان گرد و غبار آینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار برانغار سپاه
نصرت شعار از صولت امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از تهور امیر سلیمانشاه و امیر یادگار
اندخودی و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و دولتتمور حواله اعتضاد سمت تضاعف پذیرفت و قبل ایشان میرزا سلطان حسین
بود و علی سلطان تواچی و موسی توپوغا و رجال انغار لشکر فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار امیرزاده میرانشاه بذروه مهر و ماه
رسید و نیروی شجاعت امیر شیخ نور الدین و امیر برندق و علی سلطان توچین و مبشر و طهرتن و حاجی عبد الله عباس و سلطان
سنجر حاجی سیف الدین و عمر بابان و امیر شیخ ابراهیم شروان آن جانب را از حرکت نخبه و قبل ایشان امیرزاده ابابکر
و امیر قرا عثمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز بود و ما بهم رایت خورشید پرتو صاحبقران کوکب مواکب از مطلع قول طلوع
نمود و جمعی کثیر از اعاظم شجعان جنگجوی و اکابر دلیران بهرام خوی بسایه چتر همایون فال استظهار جستند **بیت** شد آراسته قلب بخت نجیب
ز ترخان عنان بهمن رکیب ؛ و در هراول قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده اسکندر
و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و ایاتمور اجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از اهل تهور قرار گرفتند و امیر تیمور گورکان
چهل قشون آراسته در پیش خویش باز داشت که در معرض کومک احتیاج افتد فوجی از ان پردلان را بدان جانب فرستند و چند نفر
فیل شکوه مند بیستون مانند را که از بقایای کرایم غنایم هندوستان بود حکم انداخته و با سلحه و اسباب رزم مکمل ساخته بر بالای
هریک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ ایشان بسان تیر قضا مرکز خطا نشده معد و مهیا گشتند و مقدم بر صفوف جنود ظفر ورود
بایستادند القصه تعبیه مبارزان عجب علیه ترتیب و آئینی صورت بست که چنگ ظفر در رشته پرچم اعلام ایشان شد و توسن
سپهر بلگام کام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت **مثنوی** سپاهی برآراست صاحبقران ؛ که لرزید از جنبش آسمان ؛

سرانکشان وار وشمشیرزنان ❊ چکان زرمخواه و بدل تهمتن ❊ زره پرشکن کرده آهن قبا ❊ در آهن نهان گشته سرتا بپا ❊ وزانجانب ایلدرم بایزید
بترتیب وآراستن سپاه قیام نموده در میمنه لاس اوزبیکی راکه برادر زنش بود با پنج هزار مرد شمشیرزن بازداشت وایشان مجموع
ملبس بلباس آل عباس بودند و در میسره پسر بزرگتر خویش مسلمان چلبی را با جمعی کثیر از رومیان جلادت نشان تعیین کرده خود در قلب جای
گرفته سه پسر دیگر موسی وعیسی ومصطفی را در عقب قول مقرر ساخت ومحمد چلبی که ارشد اولادش بود وبکرنجی مشهور شده با سایر امرا
متهور مثل ال توج پاشا وعید بیک وتیمورتاش وفیروز وعیسی بیک وچپن پاشا وخلیل ومراد ویعقوب و یوسف ودیگری برمشرع احد
ومحمدی ومقبل وغیرایشان از شجعان پردل در مواضع مناسب بقتال ایستادند نظم دو لشکر کویم زآهن دو کوه ❊ چو دریای ... دو لشکر گروه ❊
میان دو دیوار آهن بپای ❊ که جبهه آمد زشرقی ...
ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید وگرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار مجید
صباح روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه ٨٠٤ بدین ترتیب آیین آن دو پادشاه پرخشم وکین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه
طرفین مانند دو دریای اخضر از باد صرصر در تموج آمد غریو سورن ونفیر با اوج فلک اثیر رسانیدند صبر وشکیب از دل مبارزان رمیدن
گرفت ومرغ تیر از آشیانه کمان پرواز آغاز نهاد ... چین تیر بر جبین افکنده وسخت روی پیش آورده وشعله سنان چلوی پهلوانان زبانه
کشیده زبان طعن دراز کرده وشمشیر نهنگ آهنگ رفته در اساس حیات جوانان انداخته وگرز گران چنگ کرکسان ... ساخت
چکاچاک شمشیر برنده فرق ❊ زمین را ز دریای خون کرده غرق ❊ بسا خون که از تارک اهل روس ❊ برآورده سر همچو تاج خروس ❊ جهان ریخت کوپال بر مرد جنگ
کرکردن ازپیل می ریخت پشک ❊ در آن روز تخت میرزا ابابکر کیران مسابقت در میدان مبارزت رانده از قبل برانغار سپاه نصرت شعار
برجوانغار خصمان تاخت واز زخم پیکان تیر خدنگ اساس ناموس چلبی را چون آبگینه چلبی از ضرب سنگ درهم شکست وامیر جهانشاه
وامیر ... ایشان نیز بدان جانب حمله کرده دست چپ رومیان را برهم زدند ومحمد چلبی که ولد ارشد قیصر بود وبکرنجی اشتهار داشت در آن
معرکه ستیزه وآویز بسیار اظهار نمود وچون دانست که مقاومت با سپاه منصور مقدور او نیست پشت بر میدان کرده بطرفی بیرون رفت
وامیرزاده محمد سلطان عنان صاحب قران کشورستان بعد جوانغار ... برق تیغ جان سوز شش برق بر انغار دشمنان
تاخت ولاس اوزبکی در برابر شاهزاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت از هر دو طرف کر وفر وقوع انجامید بیت
کی تند دریای توران زموج ❊ رسانید آسیب طوفان باوج ❊ کی آتش رومیان گشت تیز ❊ بیموق بر کرده دو پستیز ❊ آخر الامر آثار ضعف در حال
رومیان عیان گشت وصاحبقران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تا بیکبار جنگ پیش بردند وشاهزادگان
وامرا جمله حمله کردند نظم دو لشکر بیکدیگر آمیختند ❊ ز گیتی قیامت برانگیختند ❊ سحاب تیغ از پس که باران خون ❊ ازاشادر کره فضای
موکب جهان شد و شعله سنان جان وجدان بدانسان رفت که مرغ روح کشتگان را در جوف هوا پر بسوخت شعر
سنان آتش کین برافروخته ❊ پر مرغ را در هوا سوخته ❊ در آن حین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان بشش قشون از رومیان را که
بر زبر پشته ایستاده بودند رانده بجای ایشان بر آمد وایلدرم بایزید با سپاه قول بر شاهزاده حمله کرده واورا پایان دوانده
خود در آن بلندی باسپاه ولشکر روم را بنظر احتیاط در آورده تمامتر ایشان را عاجز وپریشان یافت وحیرت بر قیصر مستولی شده
بار دیگر سواره وپیاده بسیار بوی پیوستند وامیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را بدان بلندی دیده باتفاق امیرزاده شاهرخ ومیرزا
امیرانشاه وامیرزاده سلطان حسین وامیر سلیمانشاه بدان جانب تاخت وجریک منصور آن پشته را احاطه نموده قیصر تا آخر روز پای
تجلد وثبات بفشرد وهنگام غروب که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله ومقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت وراه گریز پیش
گرفت وچون سیل غران از بالا روبشیب آورده سپاه منصور که چپ واذ دست تیر وکمان برده ... کردند بیت
سنان شاب پیکان الماس گون ❊ بدریا رسانید سیلاب خون ❊ وقیصر بپایان باد صرصر از آن دریای خون فرار نمود اسکندر رکشیده بسرعت
مرحله تمامتر مسافت می پیمود وسلطان محمود خان باقوجی از جلادان قلعه کشی ایلدرم بایزید را سب برانگیخته بوی رسید واورا گرفته
در وقت عشا بدرگاه پادشاه مظفر لوا آورد مثنوی رسانیدش هر بر کیانی کلان ❊ بدرگاه صاحب قران زمان ❊ در ظفرنامه ومطلع سعدین
مسطور است که چون صاحبقران منصور بشنود که قیصر را دست بسته بیده بچپه حاضر کرده اند فرمود تا او را دست گشادند وتعظیم
واحترام او آوردند ودر مقامی لایق نشاندند آنحضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوندشاه رحمه
الله نقل نموده اند که سید احمد ترخان که در آن شب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت که ایلدرم بایزید را دست بسته بیارگاه

بچپه

بچپه آوردند آنحضرت نخست قیصر را استحسان در شت گفت الکاه فرمود تا دست او را گشاده ونشاندند وباتفاق مورخان امیر تیمور
گورکان در آن محفل بزبان عتاب از روی رفق قیصر را گفت هرچند ظهور خیر وشر منوط ومتعلق باراده قادر مختار وخالق بشر وبشریت
واما در عالم اسباب موجب این محنت که بتو رسید خود بوده زیرا که در قبول چیزیکه از تو التماس کردیم مضایقه نموده ... نمودی
چنانچه بجانبین طریقه موافقت مرعی می بود وبواسطه عبور موکب منصور که وحال برساحت احوال سپاهی ورعیت این دیار ...
ومع ذلک مکنون را معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع میشد وترا ظفر ونصرت دست میداد از آثار سخط وغضب تو چه امور
نالایم در باره من ومنتسبان بوقوع می انجامید اکنون شکرانه این فتح وفیروزی در حق تو واولادت بجز نیکویی نخواهم اندیشید ... باک
مدار وضعف بخاطر راه مده ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعا وثنا برگشاد وامیر تیمور گورکان امر کرد خیمه ...
حال قیصر کردانیده خلعتی پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانیده بوعدهای جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم بایزید چون آن
عواطف واشفاق مشاهده نمود معروض داشت که فرزندانم موسی ومصطفی در معرکه با من بودند امید آنکه ملازمان بتفحص حال
ایشان مشغول نمایند وهرکدام زنده یابند بمن رسانند در ساعت تواجیان بموجب فرمان حضرت صاحبقران باطراف وجوانب تجسس
وبعد از چند روز موسی را گرفته باسپاه اقبال آشیان آوردند ومکارم اخلاق صاحبقرانی قیصرزاده را نیز خلعت فاخر
پوشانیده نزد پدر فرستاد ودر آن ایام نزدیک بارگاه فلک اشتباه خرگاهی بتکلف جهت قیصر برافراشته بودند و چپن برلاس و
بایزید چیمای بمحافظتش قیام مینمودند
ذکر نهضت از تخت ممالک روم وانتقال قیصر وامیرزاده محمد سلطان بجوار مغفرت حی قیوم
چون امیر تیمور گورکان از جوم سپاه روم فراغت یافته ترین فتح ونصرت در مرغزار انکوریه
نزول اجلال فرمود ویعقوب کوتوال قلعه انکوریه با سپاه آذوقه علیه آورده ومال امانی از آن بلده بحصول پیوست ودر آن ایام فرمان
همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده ابابکر وامیر جهانشاه وامیر شیخ نورالدین وامیر سونجک بهر سالک
در آن زمان تختگاه قیاصره بوده روند وامیر شیخ نورالدین اموال وخزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده امیرزاده محمد سلطان باتباع
همراهان تا کنار اخر قیه تاخت کنند وایضا حکم شد که سلطان محمود خان وامیرزاده اسکندر وامیرزاده سلطان حسین وامیر
سلیمانشاه ورستم طغای بوغا وسید خواجه وپیرعلی سلدوز حسب الحکم عازم قونیه وآق شهر وقرا حصار وعلایه وغیر آن گردند و
این هر دو طایفه متوجه مقصد گشته بهر جا رسیدند کمال اقتدار انتظام گردانیدند وامیرزاده محمد سلطان تا کنار دریا تاخت کرده چون
کلانتر قیصر سلمان چلبی را که از آنجا گریخته بود وغلبه از کشتیبانان فرام آورده بکبر رسانیده تا از آب عبور کرده باسرعت رفت وکوچ ...
شد وامیرزاده محمد سلطان مظفر ومنصور بافتیم ... مراجعت نموده در مرغزار ... شهر ... ودر آن اوان زن
ودو دختر سلطان احمد جلایر که در نیکی شهر زندان بوده بودند بدست پ که امیر شیخ نورالدین افتاد و سلطان احمد جلایر چنانچه
سابقا مسطور شد ببغداد رفته بود وقرا یوسف نیز در وقت طلوع ماهچه الویه ... براق قیصریه از برسا بطرف ... رفته
بود القصه چون امیر شیخ نورالدین از ضبط اموال برسا وغارت آن ... بر آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید را با منکوحه
او دسپینه بنت لاس افرنجی ودخترش باردوی همایون برد وحسب الحکم نزد قیصر فرستاد ودر خلال آن احوال سلطان محمود خان
در کتاهیه بمرض ... وفات یافت امیر تیمور گورکان از شنیدن خبر آن مصیبت زبان بکلمه استرجاع بگشاد واز برای ترویح روح او
تصدقات بفقرا ومساکین داد وفرمان فرمای بلاد وچون از نواحی انکوریه کوچ فرموده صحرای سوری حصار را از فر نزول همایون
رشک افزای قلعه فیروزه کار کرد ... ودر آن ایام امیرزاده خلیل وامیر شیخ ... ودولتمور را به سرحد ترکستان ارسال داشت وچون
امیر آقبوقا در هراه وفات یافت امیر معزاب جاکو را بجای او روان فرمود آنگاه ماهچه رایت آفتاب ... از سوری
حصار در سیره آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت وبنابر آنکه آن بلده بعذوبت ماء ولطافت هوا رشک افزای فردوس اعلی است
مدتی مضرب سرادقات عزت گشت بعد از آن امیر تیمور گورکان عزم تنقوزلغ فرموده از کوتاهیه نهضت نمود وچون بحوالی
التون تاش رسید روزی بزم عیش ومجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانید وایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت
ساخته بدان صحبت جنت صفت طلبید وچون دوری چند بگذشت ودماغ حضرت صاحبقرانی از بخار می ارغوانی گرم گشت انواع
الطاف درباره قیصر اظهار فرمود واز آنجمله یکی تفویض سلطنت ممالک روم بود وبعد از آنکه خاطر خطیر قیصر وجانگیر از تمهید بزم

عیش باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مهام مملکت انداخت و مولانا بدر الدین محمد ولد شیخ شمس الدین محمد جزری را
برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک ناصر پیغام داد که می باید که خطبه و سکه در آن دیار باسم و القاب همایون آرایش یابد و اطلمش
از قید نجات یافته بدین جانب شتابد و الا لوای کشورگشای بعد از مراجعت از ولایت روم متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و مقارن
آن حال ایلچی تکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باسلامبول اشتهار یافته بدرگاه عالم پناه رسیده و اشرفی بیشمار و تحف بسیار گذرانیده
قبول اطاعت فرستنده بعرض رسانید و صاحبقران منصور او را خلعت پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت و چون
موکب همایون در معوز نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب ارجنه قیصاریه را با شغل خطیر وزارت جمع کرده بود
از پیش پسرش اسلمان جلبی برسم رسالت آمده و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده گفت که اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر
صحیفه جریمه قیصرزاده کشد قدم از سر ساخته بخدمت می شتابد امیر تیمور گورکان شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده
وگفت اسلمان را بگوی که آنچه در پدر و نعیب پیشتر بود بظهور آمد اکنون معنی عفا الله عما مضی گفته اند بزرگان که از سرگذشته نگویند بلی در خط
باین جانب می باید شتافت تا غبار مخالفت از آیینه موافقت سمت انجلا پذیرد و شیخ رمضان را بانعام کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور
گشته رخصت معاودت یافت و چون حریف خریف آغاز هم پیالگی کرد و لشکر برودت بغارت باغ و بستان برآورد صاحبقران کامکار
بتعیین یورت قشلاق اشتغال نموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت ظفر آیت بجانب ولایت برافراشته از روم
کسی که خلاف داشته باشد از بنیاد براندازد و در شهر مغنیسیا قشلاق کند و شاهزاده حسب الفرموده بآن طرف رفت و یورت
قشلاق امیرزاده شاهرخ کردیجان بود و ولایت کرمیان تعلق مقرر شد و ماهچه اعلام نصرت اعلام از تفرج در حرکت آمده بعد از قطع
منازل شهر تیره که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعه گردون روشن ساخت و مدتی آن مقام محل نصب خیام سپهر فرسای نصرت انجام شده
عیسی حاکم ماردین که در آنجا محبوس بود در آن منزل بپای اقتدار آبستان سپهر اقتدار آمد و میرزا شاهرخ متکفل شفاعت و متعهد
شده او را در لباس گناهکاران سربرهنه بپای تخت صاحبقرانی آورد و التماس عفو کرد و امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را مبذول
داشته جناح مکرمت بر حاکم ماردین گسترده و قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نموده دختر او را نامزد امیر
زاده ابابکر فرمود و در آن زمستان که اوایل شهور سنه خمس و ثمانمایه بود بسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت
حصین و سه طرف آن بآب دریا اتصال دارد و یک جانب بخشکی و جمعی کثیر از کفار فرنگ آنجا می باشند و آن قلعه را ازمیر می خوانند
و از مواضع متبرکه است و بمسافت یک اسب تاختن از آن حصار دو قلعه دیگرست بر سر کوهی و مسکن مسلمانان است و آن را ازمیر
ازمیر نامند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و گبران دایم بتقاتل اشتغال دارد و بنابرآن زنگیان را نگاه داشتن ازمیر گبران اهتمام
بسیارست و تا غایت هیچکس از سلاطین اسلام بر آن دست نیافته است چون پرتو شعور صاحبقران مؤید منصور بر حکومت حال
آن قلعه افتاد عرق غضبیت در حرکت آمده بدان جانب شتافت و در عرض دو هفته ازمیر گبران را مسخر ساخته کفار را بدار البوار
فرستاد و حصار را با زمین هموار کرد و حکایت استواری ازمیر و ایام محاصره آن ازین قطعه که در ظفرنامه مسطورست بوضوح
می پیوندد **مثنوی** ازمیر خراب گشت از میر ۞ تیمور مؤید جهانگیر ۞ وان قلعه که برج شاه فلکند ۞ بر کنگره اش کمند تسخیر ۞
در جنگ هفت سال قیصر ۞ نشانده بران غبار تغییر ۞ بگرفت و کند نقش زبنیاد ۞ زین شه بدو هفته یافت تیسیر ۞ اینست کمال کامکاری ۞
بازوی قوی و چستی تدبیر ۞ چون صاحب قران کشورگیر از مهم ازمیر گبران بازپرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان را پیش
نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحه بسیار و آلات و ادوات جنگ بخشید تا اگر کفار فرنگ بعزم جنگ متوجه ایشان
گردند در مقام مقابله و مقاومت توانند آمد و در تضاعیف این حالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد اسلمان جلبی بدرگاه فلک اشتباه
آمده پیشکش بسیار از اسپان راهوار و جانوران شکاری و اقمشه نفیسه و نقود نامعدود همراه آورد و بوسیله امرای عظام
شرف بساطبوس صاحبقران گردون غلام دریافت و کیفیت اخلاص و ولا و التزام اسلمان را بشرف عرض رسانیده منظور نظر
عنایت و رعایت گشت فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمامت ولایت اسپرتو با توابع و مضافات مخصوص بقیصرزاده باشد
و درین باب یرلیغ جهانمطاع بالتمغاء همایون رسید و شیخ رمضان بانعام خلعت فاخر و اسب و کمر مکلل بمزید سرافرازی شده رخصت انصراف
یافت و هم در آن ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی جلبی رسول قطب الدین نام بپایبوس صاحب قران آفتاب احتشام رسید و ایلچی

نوازش

نوازش یافته باز گردید انگاه رایت ظفر پناه از ازمیر مراجعت کرده سایه التفات بر تسخیر حصار الغ برلق انداخت و در اثنای جنگ و جدال
تیری بسینه جلال اسلام رسیده شهید گردید و در لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردان آنجا بقتل رسیدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند
و الغ برلق با خاک راه یکسان شد بعد از آن اکری دره و بیستین نیز چون توجه صاحبقران ظفرقرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع آن حدود گرفت
و در آن اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان لرزیش بخدمت صاحبقران پیوسته آمده اثر رسیده و عرض کرد که شاهزاده را عارضه
قوی طاری شده است و ازین جهت ضعف بخاطر او راه یافته ایلغار برجناح استعجال باردوی میرزا محمد سلطان فرستاد که
کسی آنجا جز حقیقت حال را کما ینبغی باز نماید و موکب جهانگشای از مقام ... بطرف آق شهر در حرکت آمده در خلال آن احوال قیصر
سعید ایلدرم بایزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمایه در آق شهر بمرض خناق و ضیق النفس درگذشت و امیر تیمور گورکان
در اثناء راه این خبر شنیده بغایت محزون و متألم گشت و مقارن آن حال دوانه خواجه از پیش امیرزاده محمد سلطان آمده تقریر کرد که مولانا
فضل الله طبیب شاهزاده را اسهال داده و ضعف مستولی شده و مرض بجمیع اعضا رسیده و تمام خاطر همایون سمت از دیاد پذیرفته و انزعاج
داده اسپ باز گردانید که تا رسیدن موکب فرخنده بدان جانب چیزی دیگر بیاورد و بنفس نفیس به آق شهر شتافته از غایت ملاطفت
بازماندگان ایلدرم بایزید را دلجویی نمود و جامها پوشانیده و پسرش موسی جلبی را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بارگاه
اختصاص داد و صد سر اسب بخشید و یرلیغ موشح بالتمغاء همایون کرامت نموده فرمان داد که قیصرزاده نعش پدر را که در آق شهر
بامانت گذاشته بودند بآیین سلاطین ببروسا برده در عمارتی که خاص از برای این معنی ساخته دفن کند و جلبی بدین موجب تقدیم رسانید
و امیر تیمور گورکان نزدیک افرق را در آق شهر گذاشته بر جناح تعجیل روی باردوی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاه
زاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و از این جهت ملال عظیم بر باطن حضرت صاحبقرانی مستولی شد و بیمار را در محفه خوابانیده
کوچ فرمودند در آن روز و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد در هژدهم شعبان سنه خمس و ثمانمایه مرغ روح امیرزاده محمد سلطان
از قفص قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود از وقوع این حادثه کبری صاحبقران سعادت انتما عنان اصطبار از دست داده و لالی
از لجه دیده فرو پاشید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر بایوان کیوان رسید **نظم** سران ملک پیراهن دریدند
نمد و پلاس بر سران ... پوشیدند ۞ و آخر الامر بقضا رضا داده بتجهیز و تکفین شاهزاده مغفرت قرین مشغول گشتند و جسد شریفش را در تابوت نهاده
و تابوت را در محفه تعبیه فرموده حکم شد که امیر الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان و ارکان آن گوهر نفیس را بسلطانیه بردند و در
مزار قیدار پیغمبر علیه السلام بعد از ... مدت عمر میرزا محمد سلطان بیست و نه سال بود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این رباعی نظم
کرده است هژدهم ماه شعبان ۞ سلطان جهانیان محمد سلطان ۞ چون نور قمر گرفت جمع بنام ۞ تاریخ وفات گرد دست جهانیان **ذکر رسیدن ایلچیان مصر**
بآستان اقبال آشیان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب عراق و آذربیجان چون مولانا
بدر الدین محمد و سایر فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود بر فتح روم و اسر قیصر وقوف
یافت بیقین دانست که در مخالفت صاحبقران و اقتفا مصرف ندارد بنابر آن ایلچیان را باصناف الطاف نوازش کرده باطلاق اطلمش
فرمان داد بلکه او را بارکاه و فوج جلیبه و مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده از تقصیرات سابقه عذرخواهی نمود و در تمامی بلاد مصر و شام
خطبه و سکه باسم صاحبقران گردون غلام آراسته اطلمش را با دو کس از اعیان ملازمان خویش احمد و آقبغا نام بجانب سده سدره مقام
روان ساخت و برسم پیشکش اموال وافر از نقود و عقود و جواهر و زرفت و اقمشه فاخره و شمشیرهای مصری و اسپان تازی ارسال داشت و قبول
نمود که بعد از آن باج و خراج بخزانه عامره رساند و تمکش با مرا ان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت قرین رسیدند و از زمین بوس دولت یافته
و ترکات سلطان مصر را گذرانیده کیفیت اطاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت اظهار عواطف اشفاق نموده فرمود که چون ملک
ناصر را صغر سن پس از جرت تربیت بر ما مقرر گشته رعایت حال او بر ذمت پادشاهانه واجب دیده ایم مرآینه چون بر جاده اخلاص ثابت باشد حق
او را بعرض قبول رسانیده بجان خواهیم که بفراغ بال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تکریما
اقدام فرماید و احمد و آقبغا را بانعام خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داد و مصحوب ایشان جهت ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاد
و چون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم فرموده خاطر انور بدان گماشت که جانبین ترکمان تاتار قرار گرفته الوس تاطیه
بجانب یورتهای ایشان گردد و در صحرای انبسه و اراضی قیصریه بود و حرکت نمود و قراتاتار قوی اندازه اتراک که بالکه خان ایشان را

از مغولستان بایران آورده بود وجهت شرارت نفس بمملکت روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار خانه وار بودند و مواشی و مراعی
وانعام و اموال بسیار داشتند القصه چون ماهچهٔ توق همایون پرتو وصول بر حدود منازل قراتاتار انداخت دو کس از کلانتران
ایشان اخی ترک و مروت بملازمت شتافته بخلعت طلادوزی و کمر زرنگار سرافراز شدند و برفتن ماوراء النهر مأمور گشته طوعاً و کرهاً
زبان بقبول گشادند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را کرن کرن و جوق جوق ساخته بر امرا و تومانات تقسیم نمودند و باتمامی
کله و رمه کوچانیده روان شدند و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و چارپای نخرد تا سبکبار نشوند و خیال فرار
نکنند انگاه عنان یکران صاحبقران گیتی ستان بجانب عراق و آذربیجان انعطاف یافت و مثال واجب الامتثال بسلطانیه ارسال
رفت که حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و شاه
زادگان صغار تا حدود قلعه اونیک چتر همایون فال را استقبال نمایند و چون رایات ظفر آیات بسعادت و اقبال
از سیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود تا بولایت خود رود
و کیران عزم بحلی بوادی مواظبت نموده در مرغزار زنجان امیر طهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده و پیشکش کشیده
و یکدو منزل دیگر همراهی کرده بازگشت و در ارزروم درای سپهر سلطنت و کامکاری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده
ابراهیم سلطان و اولاد امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص رسیدند و حضرت صاحب
قران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش جراحت واقعهٔ جانسوز امیرزاده محمد
سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران کامکار فرو ریخت و حضرات عالیات در آونیک بموکب
همایون پیوسته آن واقعهٔ هایله را بوالدهٔ شاهزادهٔ مرحوم خانزاده شنوانیدند و ستر علیا مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته بر وجهی نوحه
و زاری و گریه و بیقراری نمود که فلک زنگاری اگر توانستی بر دردش اشک گلگون می افشاند و تمامی آغایان لباس سوگواری پوشیده
بموافقت خانزاده بر پلاس ماتم نشستند و تعزیت در غایت عظمت داشته جهت ترویح روح شاهزادهٔ سعید بختمات کلام ملک علام و اطعام
ضعفا و ایتام قیام و اقدام نمودند بعد از ان فرمان عالیشان نفاذ یافت که مردم از شعار ماتم بیرون آمدند و عواطف خسروانه
باعزاز و اکرام و خلعت و انعام بنواخت وجهت احراز فضیلت غزو یورش گرجستان را پیش نهاد همت ساخت **ذکر نهضت رایات**
نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک بشاهزادگان عالیمکان چون ماهچهٔ لوای
کشورگشای از مملکت روم بازگشته پرتو وصول بر حدود گرجستان افکند و ملک گرگین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال
ننمود عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف منکول روان گشت
و دران ولا ایوانی پسر آتبوقا گرجی با تبرکات لایقه بدرگاه عالمپناه رسید و متعاقب او کوستندیل برادر ملک گرگین نیز تاخت
آستان دولت آشیان را تقبیل و ملثوم گردانید و همچنین در هر منزل سروران و حکام بخدمت می شتافتند و پیشکش گذرانیده
بعواطف خسروانه اختصاص می یافتند و چون والی منکول محل نزول همایون گشت نظر مرحمت صاحبقرانی بر حال میرزاده پیر محمد
عمر شیخ افتاده بار دیگر حکومت شیراز باو اختصاص پذیرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در
ییلاق قصرزرد این خبر شنیده و عازم اردوی همایون گردیده و در منزل خوانسار از اعمال جرباذقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا
رستم رسید که حکومت اصفهان را بتو عنایت فرمودیم از فرق راه ازانجا بلده فرصت و فوره بر وجه رفته قلعه ای بنیان اکمال عمارت
بازآورد و هم دران مرحله میرزا اسکندر پسر عمر شیخ و میرزا رستم بایکدیگر ملاقات کرده هر یک روی بالکای خود نهادند و امیر تیمور گورکان بعد از انکه
در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دارالسلام بغداد گشته ایالت ولایت عراق عرب را که بواسطهٔ وجود
دکرپستان و ماردین و سایر قلاع آن حدود بامیرزاده ابابکر عنایت کرده فرمود که شاهزاده نیکبخت بدیار بکر شتابد و عقب ان
آنجا را بتیغ سیاست نیست گردانیده در فصل پاییز بعراق عرب رود و شر قرایوسف را که دران وقت بدان دیار مستولی بود دفع
ساخته در عمارت و زراعت دارالسلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلاء قرایوسف بر عراق عرب آنست که چون
او در بصره خبر وصول موکب صاحبقرانی را بقیصریه استماع نمود مراسم چپاول بر عشیرش را یافته بطرف عراق عرب شتافت
و احشام ترکمن را جمع آورده در صحرای سیب بنشست و سلطان احمد که دران اوان ببغداد آمده بود بجلادت پسر خود سلطان طاهر را

داد آقا فیروز

داد آقا فیروز را که جد الملک طاهر بود بگرفت و بدین جهت پسر از پدر توهم نموده باتفاق امرا اعظام محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و
زرخشاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت و شب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد خبر یافته ازین طرف
آب در برابر منزل گزیده و کس نزد قرایوسف ارسال داشته او را بکومک طلبید و قرایوسف بدو پیوسته باتفاق از آب
عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست که اسب از جوی بجهاند با جیبه
و اسلحه در آب افتاده شعله حیاتش فرو نشست بعد از ان سلطان احمد از صولت قرایوسف اندیشناک شده از وی مفارقت
اختیار کرده و ببغداد رفت و قرایوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان در گوشه خزینه شخصی
ترا حسن نام او را جیبه و در شب او را بر دوش گرفته تر بخ زنجیر برد انگاه بحشی رسید نزد گاوداشت و سلطان احمد بران
گاو سوار گشته بتکریت رفتند سارق عمرا و برات که دران دیار بود حل مراب و از نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و
سلطان احمد مغلوک چند در مرگشیده از انجا بطرف شام خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرایوسف ماند القصه چون میرزا
ابابکر بحله رسید امیرزاده رستم از درویم بموجب فرمان واجب الاذعان بدو پیوست و شاهزادگان در قول ترتیب داده روی
ببغداد نهادند و قرایوسف ایشان را استقبال نموده بکنار نهر الغم تلاقی فریقین روی نموده و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرایوسف
در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت انگاه امیرزاده رستم بفارس رفت میرزا ابابکر ببغداد خرامید و بعمارت و زراعت
مشغول گردید **ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرتین و انجاز و مراجعت نمودن از گرجستان ظفر قرین و سرافراز**
چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز از ولایت گرجستان در آمد و امرای ذوی الاعزاز از قری و قصبات آن مملکت را تاخته
باردوی همایون پیوستند بسامع جلال رسید که دران اراضی بر بلندی که در میان دو دره عمیق واقع شده کوهی است از هیچ جوانب
شده هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته و با ارتفاع ازو برگذشته چنانچه از بالای کوه اصل
بغیر نردبان یا ریسمان و امثال آن بر زبر آن کوه پاره نتوان رفت و آن زبر بجز یک راه باریک پیچاپیچ ندارد و در دامنش از سطح
تنگی در آنجا جای نزول سپاه و نصب خیام نیست باطل ناجمعی کثیر از گرجیان بر ان آن را قلعه ساخته بفراغت نشسته اند و کوتوال
در انجا ترال تام و ذخیره بسیار جمع آورده اند چنانچه فتح آن حصار متعذر در طول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از استماع
این سخنان که همت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین بود انداخت لوای نهضت برافراخت و مردم از ان عزیمت
متعجب گشتند زیرا که بالشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار تیسر پذیر نبود و با سپاه اندک که در میان ولایت یاغی آن مقدار توقف
که ذخیرهٔ اهل قلعه باتمام رسد مصلحت نمی نمود القصه روز جمعه چهاردهم محرم سنه ۸۰۶ ماهچهٔ علم نصرت شیم سایه وصول بنظاره کرتین افکند
و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان قطرات باران از ابر نیسان ریزان گشت و امیر
شاه ملک و دیگر امرا بفرمان صاحبقران ظفر را در مقابل آن حصن حصین دو سه حصار متین برافراختند تا اگر فتح از روی
غلبه و قهر میسر نشود جمعی از لشکریان آنجا نشسته بامر محاصره پردازند و چون یکهفته هنگامه جنگ و جدال بگذشت در شب جمعه بیست و یکم
ماه مذکور شیخی ملکچک نامی از قوم مکریت که در کوه روی نظیر ندارند آن سنگ پاره که در جانب جنوب قلعه بود بر آمد و روزنه دید بحصار
شکافته و یک سر زبرگرفته بر ان سنگ پاره برده و نشان بگذاشت و باز گشت و صبح کسی از گرجیان را بر ان حال اطلاع نیفتاد و روز دیگر
سرگذشت شب را در پایه سریر سلطنت مصیر تقریر کرده رای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و ریسمان طنابهای قوی
و چهار سری در یک طناب و سری در دیگری تعبیه کرده نردبانی ساختند و حکم شد که نخست چار کس از کرتیان بران کوه پاره
بر آیند و نردبان موصوف را فرو گذارند تا جمعی از دلاوران بران جبل صعود نمایند و بر حسب فرموده شب یکشنبه ۲۲ ماه
مذکور پنجاه و دو مرد از ان نردبان بران کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت نور افشان برافراخت و گرجیان
تاریک دل از خواب غفلت در آمدند یکی از بهادران خراسانی که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز بر آورده تکبیر گفت و
محمود نفیرچی نفیر کشید و چون گرجیان از ان حال که در خیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت
باستعمال آلات قتال بر دند و از ان جانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته بطایفه از دلیران روزگار بپای حصار شتافته
و نقارهٔ اعلام الصعود امر فرموده و ایشان بموجب فرموده عمل نموده روی بحرب بمدافع گرجیان کرتین بالا رفت و تیغ انگیختند که بعد

پرداز نیاز رفع جمعی را که از بالای آن کوه پاره متوجه ایشان بودند پیش نهاد همت ساختند و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر به
حسب مصدوقه الحق یعلو ولا یعلی مجاهدان دین بر آن کفار لعین ظفر یافتند و قلعه را در حیز تسخیر کشیده تلال کوتوال گرفتار گشت و با
سایر اوزناوران بکردار راه دوزخ پیش گرفت و کلیساهای ایشان ویران شده شعار شرع شریف در آن دیار سمت ظهور پذیرفت
و امیر تیمور گورکان پیکیک و سایر مجاهدان را که بر آن کوه پاره بالا رفته غایت جلادت بجای آورده بودند منظور نظر احسان و انعام
گردانیده و کامران و بسراف از بجانب ابخاز در اهتزاز آمده و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک را با دیگر امرا مظفر لوا برسم منقلا
پیشتر فرستاد و ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را رانیت نابود کرده صوامع و معابد گرجیان را با خاک یکسان ساختند
ملک گرگین چون حال بر آن منوال دید و دانست که اگر موکب همایون بابخاز در آید یک نفر از [illegible] از آن دیار زنده نماند ایلچیان سخن دان با
تضرع و ابتهال و پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده و امان طلبیده جزیه و خراج برگردن گرفت امیر تیمور گورکان نخست از قبول
ملتمس او ابا فرمود و چون علمای اسلام با یکدیگر امرا و ذوی الاحترام عرضه داشتند که این طایفه جزیه برگردن گیرند تعرض ولایت
ایشان شرعا جایز نیست حضرت صاحبقران امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آسا ملازم موکب همایون بود ممنون گردانید
و فرمود که بجهت خاطر تو از سر جرایم گرگین در گذشتم و ایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته آن خبر بهجت اثر بوی رسانیدند و بعد از چند روز
باز آمده هزار اشرفی که بشرف اسم و لقب همایون مشرف گشته بود و هزار اسب با [illegible] و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و
سیمین دیبا و قطعه لعل خوش رنگ آبدار بوزن هژده مثقال برسم پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را خلعت
بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت و عزم مراجعت از آن دیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نمود خیال عمارت
شهر بیلقان در خاطر عاطر افتاده بجانب قراباغ اران توجه فرمود

ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال

در موسم پاییز که ایام برودت و سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه گاه گوهر نثار میشد خیال تعمیر بیلقان که شهری بود بغایت ویران
از خاطر آن جهانبان عدل و احسان سر بر زده مهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و بیوتات و مساجد
و حمام و بنیاد عمارت کرده اطراف آن را بطناب پیمودند و بر شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و ایشان مراسم اهتمام مبذول داشته
لشکریان بجهة تمام آغاز کار کردند و بیمن توجه ضمیر همایون که از دست اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال دشوار بر آید بمدت
یکماه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مامور گشت و هم در آن ایام رای صواب نمای چنان اقتضا کرد که از رود ارس
جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تا موجب ازدیاد معموری آن بلده گردد شاهزادگان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول
داشته در اندک زمانی جویی که پنج شش فرسخ طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت و در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام
فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهت تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده مرحوم باردوی صاحبقران
گیتی ستان آمده بودند و هر روز مجلس پادشاه گیتی فروز از نور حضور جمعی کثیر از علمای نحریر و فضلای روشن ضمیر ازدیاد اضافات
می پذیرفت و نکات لطیف و حکایات بدیع میگذشت و روزی سخن بذکر فضیلت عدل و احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت نشان
منجر شد امیر تیمور گورکان نخواست که آن بحث بمجرد گفتار اختتام یابد جابجا بر آن از علما استفسار احوال ولایات و کیفیت معیشت حکام
و داروغگان فرمود و هر یک آنچه از نیک و بد و غیره [illegible] مملکت خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر تیمور گورکان تدارک اختلال
احوال سابقه اشتغال نموده در رعایت رعایا و زیر دستان غایت سعی و اهتمام مبذول داشت و هم در آن اوقات صاحبقران خجسته
صفات طایفه از اصحاب درس و فتوی را که بمزید زهد و تقوی ممتاز و مستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته هر دو نفر از
ایشان را بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمکاران را بجزای
اعمال رسانند و از وقایع آن زمان دیگری آن بود که امیرزاده ابابکر ولد میرزا معز الدین میرانشاه که در سمرقند بود بموجب فرمان مطاع
متوجه درگاه سپهر ارتفاع گشته روز جمعه غره جمادی الاول بیست و [illegible] بشرف پایبوس استسعاد یافت و حسب طلب شاهزاده
آن بود که ایالت ولایت آذربیجان با توابع و لواحق برای او [illegible] تفویض یابد دیگر آنکه در آن اوقات مولانا قطب الدین قرمی صدر
که در شیراز از منهج عدالت سلوک نکرده بود مواخذ و مقید گشت و دست انصاف صاحبقران خجسته اوصاف جمل اعتبار او را در نوشت
تبیین این مقال آنکه در آن اوان که رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران مولانا قطب الدین را جهت استخلاص

احوال

احوال شیراز و افراغ محاسبات آن ولایت تعیین فرمود و جناب مولوی بدان جانب شتافته بجهت نثار و پیشکش مبلغ سیصد هزار
دینار کبکی از رعایا بمخرجات بستاند و مولانا صاعد که در آن اوان از فارس آمده بود این صورت را بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش
الغی آنجناب را دوشاخه زده کرده بشیراز برد و آن وجوه را تمام از وی بستاند و جهان [illegible] و ذکرش ارغون را که با مردم تعلم
نموده بوده از حلق بیاویزند و شیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید ارغون را بردار اعتبار کشید و در روز جمعه
گروهی انبوه در مسجد جامع عتیق شیراز جمع آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر [illegible] آهنین و درویشانه چوبین حاضر
ساخت و مولانا صاعد بر منبر بر آمده شمه از عدل و احسان حضرت صاحبقران بمسامع طوایف انسان رسانید و چون خواجه عمادی فقیه را
اندک تغیری کرده بر این نمط خواند بیت اگر خراب شد این مملکت ز شاه چه باک که نزد مردم دانا گناه مولاناست و از اطراف و جوانب
غلغله دعا و ثنا پادشاه عدالت انتما بگوش ساکنان عالم بالا رسید فتح و سرور نزدیک و دور مضاعف و متزاید گردید و شیخ درویش
در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کبکی را بوقوف تعلقات و اعیان مملکت بی قصور و کسور [illegible] احوال رسانید و در آن باب
محضری موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان عطوفت بجانب اردوی همایون معطوف گردانید و میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بند مولانا
قطب الدین را برداشت و او را بجانب سمرقند فرستاد و پادشاه با دین و داد چون از تعمیر بیلقان فراغت یافت جهت قشلاق بقراباغ اران
شتافت و حکم همایون نافذ شده اکثر شاهزادگان و امرا و ولایت برسم قوریلتای حاضر گشته تا مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکوخان بامیرزاده
عمر [illegible] پذیرد و در آن اثنا منهیان بمسامع جلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلالی که حسب الحکم والی فیروزکوه و [illegible] بود
خیال تمرد و عصیان دارد و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر
شیخی را [illegible] راه هدایت نماید تا بقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب حیات عنایت شیرین سازند و اگر در
بیابان گمراهی سرگردان ماند بنیاد ارکان آن [illegible] بنیاد [illegible] بر اندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان بموجب فرموده
عازم گشتند و هم در آن اوقات قدوة اولاد خیر البریه سید برکه از جانب اندخود و از بلاد ماوراء النهر خانزادگان ترمد و شیخ
اسلام خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشی و پسران شیخ اسلام کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد الحمید
باردوی همایون رسیده مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال دیالمه و شهریاران گیلان که تا آن غایت
[illegible] سده منزلت پناه بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده بودند در آن ولا اشارت علیه صدور یافت و امیرزاده شاهرخ
و اعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و سید خواجه و رستم طغا بوقا بصوب گیلان روان شدند و
بعد از وصول [illegible] حکام گیلان مبلغی خطیر برسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب مرتضوی انتما امیر سید رضا
کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام گیلان بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافتند و بزبان انکسار و اعتذار ملتمس
قبول نموده و متعهد شدند که هر سال بوزن شرع پانزده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب و سه هزار گاو فرود آورند و صاحب
قران [illegible] از مشار الیهما استظهار التفات ساخته حکم فرمود که آنچه ازین جمله بحصه امیر سید رضا کیا و امیر محمد باشد از قرار
نصف مستخلص گردانند و تتمه را انعام ایشان دانسته و از رسید سایر ملوک گیلانات ثلثی معاف دارند و سید رضا کیا و امیر
محمد راضی و شاکر و مباهی و مفتخر بدیار خویش بازگشتند و مقارن آن حال سید ستوده خصال امیر برکه ببرکت ذات شریف از
عالم کثیف بازگشت بریاض قدس انتقال نمود و از انجهت خاطر همایون محزون گشته فرمود که نعش مغفرت مآب را باندخود برده برسم
امانت دفن نمایند دیگر از وقایع قراباغ آنکه صاحبقران تاج بخش باج ستان ایالت ولایت همدان و نهاوند و بروجرد و
مواضع لر کوچک را بامیرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرموده و در آخر [illegible] زمستان سلطان عیسی حاکم ماردین بار دیگر بملازمت
حضرت آمده [illegible] که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود آمد و چون ماه مبارک رمضان رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان
یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت و امرا و ارکان دولت بترتیب آش و اطعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند
و آن مجلس را بقرائت کلام ملک علام و دعوات صالحه ختم فرمودند و شاهزاده اجازت یافت متوجه سلطانیه شده که نعش ولد مرحوم
خود را از آنجا بسمرقند نقل نماید و هم در آن ایام پادشاه گردون احتشام [illegible] فرموده اکابر و اشراف اطراف را بخلعات و انعامات
اختصاص داده رخصت انصراف ارزانی داشت آن جماعت دعاگو و ثناخوان روی بدیار خویش آوردند

ذکر نهضت رایت

طغرا بیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزاده عمر چون خسرو گیتی ستان آسمانی منازل زمستانی را بپایان رسانید و عنان عزیمت
بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانید صاحبقران آفاق از یورت قشلاق نهضت نموده چهاردهم ماه مبارک رمضان ۴
از آب ارس عبور فرموده و قریهٔ نعمت آباد را که از قری نهر برلاس است بیمن مقدم خجسته مکرم ساخت و امیرزاده شاهرخ که از سرحد
گیلان بازگشته بود دران مقام بموکب همایون پیوست و هم دران ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه ترتیب فرمودند
روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحبقران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق عجم و آذربیجان و اران و موغان و گرجستان و ارمینیه
و مضافات آن را بامیرزاده عمر ولد میرزا میرانشاه مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع بمقتضای آنکه چون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که سایر
شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند بجای و بجار میرزا عمر حاضر شوند و از امرای عظام امیر جانشاه جاکو و امیر رستم امیر موسی و توکل
ماکار برلاس و جنید بورلدای را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که حل و عقد و قبض و بسط امور آن ممالک را برای رزین و عقل دور
بین امیر جانشاه مفوض دانند و کوشش و هوش شاهزاده را جز در مواعظ دلپسند و نصایح سودمند کار نفرمایند و تمهید بساط
عدل و انصاف و انهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب از امساک و اسراف وصیت فرمود و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا
تبسطها کل البسط و قامت قابلیت میرزا عمر بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت و بانعام اسپی مزین بزین زرین معزز
گشته عنان بطرف ییلاق الاتاق تافت و همچنین سایر حکام ولایات بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و بجای گشته روی بمواضع
خویش آوردند و امیر تیمور گورکان کنار آب اغلق را که ییلاق مشهورست محل نزول موکب منصور ساخت ذکر فرار اسکندر شیخی
از امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایات ظفرپناه
سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده بود که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه جهت تحقیق اخبار خلاف اسکندر شیخی متوجه
ری گشته و ایشان بعد از وصول بمقصد دانستند که اسکندر کفران نعمت صاحبقران والاگهر جایز داشته عصابه
عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته و پسر خود را با فوجی از مازندرانیان آنجا گذاشته
و خود بکوهستان جلاو رستمدار گریخته بنابران امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیادگان قم و کاشان و آوه
و ساوه را جمع آورده متعاقب اسکندر رستم دار برستمدار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه نور بیرون آمده بدیشان
پیوست گرفت نزد اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن ترا مواخذه گردانیده ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را نسبت
بحال خود دانسته بملازمت مبادرت نمایی اسکندر ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرد و بجبال سخت و عقبات پر آزار
تحصن جست و صورت واقعه از انهای امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه در کنار آب اغلق بعرض امیر تیمور گورکان رسید
قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر مضراب جاکو براه ساری و آمل عزم رزم اسکندر نماید و الیغار فرمان همایون نفاذ
یافت و امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک از حدود میانه بجانب ری روانه گشتند و آن حضرت از کنار آب اغلق نهضت
فرموده پرچم علم نصرت شیم سایهٔ وصول بر موضع سرجم انداخت و از آنجا یزکوج واقع شده بیستم شوال سلطانیه محل نصب
سرادقات عزت و جلال گشت و چون صحرای قنقر و ین مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد امیرزاده ابابکر که ببغداد دو اسپه روانه
رانده بود در روز نهم آن منزل رسید و بعز دستبوس حضرت که از استسعاد یافته بوسیلهٔ سرای ملک خانم و امیر شیخ نور
الدین درخواست کرد که پرورش امیرزاده میرانشاه در بغداد با او باشد و ملتمس مبذول افتاده صاحبقران دریا نوال
چهارصد هزار دینار کپکی نقد و صد سر اسب بمیرزا میرانشاه بخشیده او را در کنار گرفته شرف رخصت ارزانی داشت
و صاحبقران باستحقاق در سوق جلاق امیرزاده ابابکر را دویست سر اسب و صد هزار دینار کپکی و صد و بیست جیبه
انعام فرموده فرمود که پیشتر عازم دفع اسکندر شده بامیرزاده رستم بپیوندد و شاهزاده حسب الحکم بتقدیم رسانیده
در بکور بامیرزاده رستم و امرای ایلغار ملحق گشت و شاهزادگان و امرا بیست روز در بکور بوده چون دیگر لشکر از عقب
رسیده و فرمان نافذ گردیده از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان درخت انداخته راه میساختند و در جست و جوی
اسکندر هر طرف می تاختند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز دوشنبه نهم ذی قعده بفیروزکوه رسیده عساکر
فیروزی آثار آن قلعه را که غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین در میان انگشتری احاطه نموده و باروی

آتش

آتش جنگ و فتنه افروخته تیر و سنگ بر دوختند و اهل قلعه را از صولت سپاه ظفرپناه دست و دل از کار رفته عنو شامل
صاحبقران عادل را شفیع جرایم خود ساختند و پسر اسکندر باتفاق اعیان آن حصن آسمان نشان از اوج غرور
بحضیض عجز و قصور آمد و در روز دوم ماه مذکور بآستان اقبال آشیان شتافت امیر تیمور گورکان رقم تجاوز و اغماض بر
صحیفهٔ احوال ایشان کشید و کوتوالی فیروزکوه را بامیر زنگی توتی مفوض گردانید و در خلال این احوال یک کرت از قوم قرا
تاتار در ظاهر دامغان دست غدر از آستین عصیان برآوردند و تنگری بردیش را که متعهد کوچانیدن ایشان بود چند زخم زدند
و آغاز تیرگی کردند و چون این خبر بسمع ایشان رسید همین طریق سلوک داشتند و امرای عظام شیخ سونجک بهادر و امیر شمس
الدین عباس و التمش و شاه ولی و غیرهم ایشان را تعاقب نموده خلقی کثیر قتیل گردانیدند و طایفه از ان قوم جان بجنگ پایمردی
بردند و زمره در جنگ اسیر گرفتار گشتند و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت ذکر توجه صاحبقران والاگهر از
عقب اسکندر امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرات عالیات و اوروق همایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم
نهضت بر تعاقب اسکندر برافراخت و در اثنای راه امیرزاده شاهرخ را عارضه طاری شده رخصت توجه بطرف هرات
یافت و حضرت صاحبقران روز جمعه ذی قعده بجلاو رسیده بوضوح انجامید که اسکندر و اتباعش بجنگل دره گریخته اند و آن
عقبات بغایت تنگ و پر درخت و پر پشته آنجا بارندگی می باشد و آب بزرگ که از جبل بشنده از آن میسر اوکه گشت از میان آن دره
میگذرد و بواسطهٔ این صعوبت بجهنم دره اشتهار یافته القصه صاحبقران نامدار از عقب اسکندر بآن دره در آمده چون بآب
مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته و جسر ویران کرده لاجرم ببستن پل اشارت کرده فرمان بران بموجب فرموده
عمل نموده روز دوشنبه ۲ ماه مذکور جهل بهادر کرقاول بود و بر آن پل گذشتند و متعاقب یوسف برلاس و سپید خواجه و امیرزاده
سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین عبور نمودند و بالای کوه جهنم دره برآمده جنگل می بریدند و طی بیابان کرده در ان ظلمات بجای
آب حیوان اسکندر می طلبیدند روز پنجشنبه بیست و ششم ماه مذکور شاه ملک برلاس و صدور برلاس و غیرها از قراولان باسکندر
رسیدند و با آنکه جمعیت نوزیش بودند و اسکندر دویست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم داستان را
بتماشا کش خویش می پنداشت شبیخون کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملک حاجی عبدالله عباس از
عقب رسیده قیتول اسکندر را غارت نمودند و امیر سونجک که بطرف دیگر شتافته بود بعضی از اولاد اسکندر و اسباب و دیگر متعلقان
او باز خورده همه را اسیر کرد و امیرزاده سلطان حسین و سپید خواجه برقراولان پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را بر
اسکندر رسانیدند و بیاده حمله آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر کرت دیگر شکست یافته باندک مردمی بطرف گیلان گریخت و نتیجه
کردار ظفرنامه مسطورست دیگر از وی خبری پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده
اسکندر و امرای عظام ملحق گشته باتفاق کنار کنار آب قلزم پیر فرخ بطرف گیلان رفتند و فرود آمدند و دران منزل امیر
مضراب جاکو که بحسب فرمان با لشکر خراسان براه آمل و ساری آمده بود بایشان پیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشهٔ جلادت بآن
جنگل در آمده در طلب اسکندر سعی نمودند و چون از وی اصلا اثری نیافتند بدرگاه عالم پناه بازگشته کیفیت حال عرض کردند امیر تیمور گورکان
ایشان را معاتب ساخت و حکم فرمود که بطرف گیلان روند و بهر نوع که توانند اسکندر را بدست آورند و ایشان چنانچه در ظفرنامه و مطلع
سعدین مذکورست یک شبان روز دیگر در میان جنگل و لای بسر کرده آنگاه کشیده بی آنکه اسکندر را دریابند بموکب همایون مراجعت نمودند اما
پیشتر چنانکه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گردانیده که چون امرای ایلغار بملازمت صاحبقران فلک اقتدار بازگشته فقدان
اسکندر را بعرض رسانیدند آن حضرت بر ایشان غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورید شما را از ایل بیرون خواهم
کرد لاجرم امرا بازدرره افتاده بولایت تنکابن درآمدند و رسولی نزد سید هادی کیا که دران وقت حاکم آن حدود بود فرستاده پیغام
دادند که اگر میخواهی که بمملکت تو تعرض نرسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بعد از استماع این سخن قسم یاد کرد و فرمود که من
آن مردک را ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از جنگلهای این ولایت سراسیمه و بدحال میگردد مناسب آنکه شما در کنار تنگار رود
توقف نمایید تا من کسی فرستاده او را بگیرم آنگاه سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی بآن جنگل ارسال

داشت و پسر و آن جماعت را مزار اب محمد میگفتند سید ظهیر گوید که من مزار اب محمد را دیده ام و خود از وی شنیده ام که
گفت چون مردان جنگل آغاز جست و جوی اسکندر کردیم جمعی از کسان نشان دادند که فلان دو نفر با فرزندان بایک عورت
و دو طفل نزد ما آمدند و طعام طلبیدند ما حضری خورده باین طرف در آمدند و لشکر سید فی الحال بدان جانب شتافته
چون اسکندر آن صورت بدید مرد و طفل را بکشت و مادر اطفال آغاز نوحه کرده او را نیز بقتل رسانید و خود بایک نوکر
در پای درخت بنشست و سپاهیان سید باو رسیدند سکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آن مردم بر وی
تاخته هم آنجا کارش را فیصل دادند و سر او را نزد سید بردند و سید آن سر را پیش امرا روان گردانید تا بعسکر
صاحبقران والاگهر رسانیدند مولف ظفرنامه گوید که اسکندر از نسل چنگیز خان بود و در میدان مبارزت از رستم
و دستان گوی مسابقت میربود مع ذلک بواسطه کفران نعمت حالش باین مرتبه انجامید و چون اجل موعود فرا رسید
ازان پهلوانی فایده ندید **مثنوی** نگردد زمان و مکان چیزی از خیر و شر ❊ ز کفران نعمت ندان شوم تر ❊ ز کفران نعمت چون
که نقصان عمرست و خسران دین **ذکر نهضت چتر همایون فال بسبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت**
و استقلال چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از دغدغه شر اسکندر فراغت یافت از کنار آب جیحون عبره
بجلگاه کلاره دشت شتافت و در آن منزل امیر سید علی ولد سید کمال الدین بن سید قوام الدین را برتبت تربیت رسانیده
ایالت ولایت آمل بوی داد و آنگاه بسبیل سرعت عزیمت ماوراء النهر فرموده شاهزادگان و حکام عراق و آذربیجان
را بشرف رخصت ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر کرده امیر سعید برلاس را مصحوب
میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و رایت والای کشورکشا روز یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجه بجهت وصول به
فیروزکوه افراخت صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه نصب فرمود و بخلعت طلادوزی
و کلاه مرصع سرافراز گردانید و اجازت داد روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمایه بر نیشابور عبور نموده
بکنار آب جهجران شتافت و در آن منزل امیرزاده شاهرخ بملازمت رسیده و پیشکشهای پادشاهانه گذرانیده و همان روز
رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب خرامید و رعایای آنجا از داروغه
چکتو اتابک شکایت کردند و حضرت صاحبقران قهر بقتل او حکم فرموده فرمان بران پای او را ساوراغ کرده و سرنگون آویختند
نامبردار و رایات نصرت آیات در طی مسافت سرعت نموده از گذر ترمذ بر آب آمویه عبور فرمود و خانزاده سید علاء الملک ترمذی بمحل نزول
همایون رسید و لوازم طوی و پیشکش بتقدیم رسانید و از آنجا صاحبقران کشورکشا بکش رفت و آق سرای از زمین مقدم
جهان آرا غیرت فزای سپهر خضرا شد و چون قراتوبه محل نصب سراپرده اقبال سلطنت گشت سادات و قضاة و اکابر و اعیان
سمرقند بعتبه بوسی رسیدند و آن سپهر حشمت و کامرانی از قصر باغ قراتوبه باغ چنار خرامید و از آنجا مانند جان
در تن و روح در بدن سمرقند در آمد و بعد از آن بمدرسه میرزا محمد سلطان که تا عمارت یافته بود و مقبره که کیمیا اثر بر آن نیفتاده بود
رفت و شرط زیارت بجای آورده بباغ چنار عود نمود و بساط نشاط و عشرت مبسوط گردانید و بتجرع اقداح مالامال
اشتغال فرمود و در آن اثنا ایلچی ایدکو از طرف دشت قبچاق آمده پیشکشها گذرانیده و لوازم اطاعت و انقیاد اظهار کرد
و همچنین از پیش فرمان فرمای مملکت تنگز قاصدان با پیشکشهای خانانه و ارمغانهای رسیده تبرکات فاخر و تنسوقات
نادر بعرض رسانیدند و از آن جمله پرده ای منقش مصور بود که نظیر آن در آیینه خیال هیچ مصوری مرکز جمال بتنوع
در لطف صورت آن حیران بمانده ❊ والحمد والشکر لله الواهب المقاصد والامانی **ذکر طوی فرمودن صاحبقران**
کامران جهت تزویج شاهزادگان عالیمقام علو همت صاحبقران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام
علو الهمة من الایمان همواره مقتضی آن بود که تمامی بلاد و امصار جهان در تحت تصرف بندگان آستان
سلطنت آشیان در آید و همای چتر همایون فالش در تمامی بساط بسیط غبرا بسان شاهباز بلند پرواز آفتاب

در فضای حضرت فرخنده ای سپهر خضرا بال اقبال بگشاید بنا علی هذا در آن ولا که از یورش هفت ساله رجعت
فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نمود خاطر عاطر بدان قرار گرفت که لشکر گیتی گشای بجانب دیار ختا برده و لوازم
جهاد و غزا بتقدیم رسانیده بکسر اوثان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان سفر
و ارتکاب موجبات خوف و خطر بمقتضای فحوای تناکحوا تکثروا الدو کثرت را بجای آورد و بعضی از شاهزادگان کامکار را با مخدرات
سراپرده عفت در سلک ازدواج انتظام دهد بنا بر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواجیان تیز سیر باشراف اطراف
ایران و توران جار رسانند که بعزم طوی حاضر گردند و از خسروزادگان چنگیزی نژاد تایزی اغلان و تاش تمور اوغلان عرضه داشتند
که شاه بچان میخواهند که در این طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند حضرت
صاحبقران در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاهرخ متضمن مصلحت مملکت نیست چه حکام عراق و آذربیجان
بچان بود او قوی دل و مستظهرند و ایلچی بطلب امیرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب اسباب
جشن و سرور و سرانجام موجبات طوی و سرور صادر شده موضع کان گل از برای آن کار تعیین یافت و روز یکشنبه
غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمایه پادشاه دریا دل بکان گل رفت فراشان چابک دست جهت مسکن خاصه همایون چهار
پرده بپیرامون صحرا و هامون کشیدند و خرگاه دولت سپهری تا اوج فلک نیلوفری مرتفع گردانیدند **شعر**
یکی بارگاهی چو مینا سپهر ❊ کشیدند بر وی طناب از ماه و مهر ❊ دوازده پایه عالم آرای که ظاهرش از سقرلات هفت
رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و طنابهای ابریشمین و ستونهای منقش زرین هر عرض یکطرف برافراشتند و وسعت آن
دوازده پایه بر ترتیب بود که گنجایش ده دوازده هزار کس داشت **نظم** سپهری که جنت برافراخته ❊ جهانی در جهان سایه انداخته
و برین قیاس برای خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان سعادت قرین و عظما و امرا و خواص پایه سریر اعلی آن مقدار
خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراختند که عرض زمین را مانند سپهر برین از کواکب پر ساختند **بیت**
از خیمه و خرگاه و خرگاه سپهری ست ❊ پر از کوکب رخشنده همه کوه و بیابانست ❊ و در آن مکان از انجا و اقطار ترکستان و مغولستان
و خراسان و سیستان و جرجان بل تمامی بلاد ایران و توران چندان خلایق مجتمع گشتند که شرح آن تیسیر پذیر نیست و در آن
ایام منکلی بوغا حاجب که از امرای ملک ظاهر سلطان برقوق بود و بصنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت بیان
و طلاقت لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان و تحقیق و استعداد مباحث اصحاب ایقان و توفیق امتیاز تمام داشت
از پیش پسر ملک ناصر سلطان فرج برسم رسالت برسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر و اقمشه فاخر بعرض
رسانید و از جمله زرافه و شتر مرغ علاوه آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیر
زاده پیر محمد جهانگیر از زابلستان بخدمت سعادت و بساط بوس دریافتند و حضرت صاحبقران را از ملاقات
امیرزاده پیر محمد برادرش امیرزاده محمد سلطان یاد آمد **مصراع** مثال ابر بفصل بهار گریان شد ❊ و چون هنگام سور و
کامرانی بود نه وقت ماتم و اشک افشانی حضرت صاحبقران شاهزاده را آفتاب وار جامه زرنگار پوشانید و پلاس ملک
فام او را چون پرده ظلمانی شب بپنجه نورانی روز بر هم درانید و ایام بایام عیش مدام و بشارت عشرت صبح و شام
بگوش خاص و عام رسانیده صناع و پیشه وران ایران و توران و مصر و شام و روم و اران بچارطاقها بسته قبها که بگونگون
ساختند و ابواب فسحت کشاده لعبهای غریب و شعبده عجب انگیختند مجلس انس و بساط نشاط با چنین وجهی انبساط
یافت و انوار بهجت و مسرت بالغ صوری بر وجنات کاینات تافت **شعر** نشاط و سرور آنچنان عام شد ❊
که رسم غم از دهر گم نام شد ❊ و از برای تزویج شاهزادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت
و جمعی کثیر از علما و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی در پایه سریر سلطنت مصیر مجتمع شده
امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان پسران میرزا شاهرخ و امیرزاده ایجل بن میرزا ایرانشاه

وامیرزاده احمد و میرزا اسپیدی احمد و میرزا بایقرا ابنای میرزا عمر شیخ را بکرایم دودمان سلطنت و عقایل خاندان
خلافت عقد بستند و دران محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بقرائت خطبه نکاح اشتغال نمود و کلمات
ایجاب و قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و روزگار زبان تهنیت و نثار گشاده در و گوهر بشاه
و درم و دینار بسیار افشانده گشت **بیت** جان افشاندند گوهر مردم ✽ که گفتی از فلک می بارد انجم ✽ و حضرت صاحب قرانی
بر مسند جهانبانی برآمده خواتین بلقیس آیین مه مشتری پیشانی زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزیین را بفر حضور و صفا
بخشیدند و جای شاهزادگان جمشید قرین و نوئینان والشکر تگین و سادات عظام و قضات اسلام و اکابر و اعیان در سایه دولت
پایه معین گردانیدند **نظم** صف حاجبان مرصع کلاه ✽ بخدمت بیستاده در پیشگاه ✽ و سایر خلایق از امرا امیرزاده و اعیان روزگار را
شرف مرتبه و دیار معقد از یک تیر پرتاب از دوازده پایگاه دورتر بیاری بیستند و پهلوانان بهرام توان خلعتهای طلادوزی در
بر کرده و بر اسپان تازی سوار شده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند و پیلان کوه پیکر جهت منظر را بجلهای گوناگون آراسته و بر
پشت هر یک تختی بسته در جای مناسب باز داشتند و انواع الوان از شیرها و نذرین و اصناف مشتمل بر اوانی مرصع آن مقدار
حاضر آوردند که نطاق نطق از احاطه آن بعجز و قصور اعتراف مینماید و از اصناف اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه و نثار
حلاوت آثار دران طوی چندان موجود بود **مصراع** که تحریر شرح نتوان داد ✽ سوجیان عشرت اندیش از انواع مسکرات
پیش از پیش ترتیب نمودند و بغیر شیرهای سلطانی چندین خم چهره وانی پر از باده صاف آماده کرده صلای عام در داده ساقیان
گلعذار نرگس دار جامهای زرین بر کف بلورین گرفته از کیفیت می گلفام و فروغ جرعه فرح انجام مردان را سرور دیگر و
مر منزل را نوری غیر کر بخشیدند و هر یک از مجلسیان واله و حیران گلعذاری شده مضمون این مقال ورد زبان گردانیده **بیت**
در بزم طرب جام لبالب چه خوش است ✽ از دست نگار سیم غبغب چه خوشت ✽ هر روز بکلرخی صبوحی چه نکوست ✽ کام از لب لعل او هر شب چه نکوست
و دران ایام از غایت الطاف عام **مثنوی** بفرمود شاه صاحبقران ✽ منادی کری شد بشارت رسان ✽ که ایام سور است و هنگام عیش
می ناب نوشید از جام عیش ✽ درین جشن کس را نگوید سخن ✽ اگر تیره روزست اگر نیک بخت ✽ چو این مژده کلیفی بردم رسید
گل شادمانی ز دلها دمید ✽ گرفتند از ان سور هر کس مرام ✽ ز رود و سرود و ز ساقی و جام ✽ آواز رود و سرود مطربان نغمه پرداز
و مغنیان خوش آواز ناهید را بر قص آورده و نوای نای و قانون و صدای عود و ارغنون در ضمیر پیران چنگ پشت جوانان چنگ نواز
تاثیر کرد **شعر** نی نالی گلوگیر نیشکر بود ✽ ز نیشکر بو شیرین کارتر بود ✽ نوای ارغنون و ناله چنگ ✽ از ان منزل بر فتی تا بفرسنگ
و چون چند روز صغیر و کبیر و غنی و فقیر بنای و نوش و جوش و خروش گذرانیده **مصراع** صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل
گردانیدند صاحبقران دریادل شاهزادگان و امرا و نوئینان را و ایلچیان مصر و شام و فرنگ و بلاد هند و دشت قبچاق و سایر اکابر و اشراف
آفاق را بخلع گرانمایه و انعامات موفور و عباسی و پیسره و ساخت و بساط طلاس و مناصب را ملکی گردانیده تمشیت معظمات امور مملکت پرداخت
ارباب احتساب را باجرای امر معروف و نهی منکر اشارت نمود و طریق رد از ارتکاب شراب و سایر منهیات منع کرده بلوازم سپاس آلهی
اقدام فرمود والحمد لله المنعم المنان و علیه الاتقاء و التکلان **ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهت یورش ختا و اجازت یافتن حکام**
و ایلچیان اطراف و انجا صاحبقران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت یافت با شاهزادگان و امرا طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر
فرخنده ماثر جهت افزار مثوبت غزا بر عزیمت ختا قرار داده و فرمان همایون صادر شد که تواجیان سپاه را امیرزاده هزاره شماره کرده هر جماعت
اضافه داشته باشند از سپر تحقیق سان زیاده کنند و در فاتحه ثبت نمایند و امرا و تواجی از میران هزاره و صده مجملی بستانند
که چه یراق و دستور یورش آیند و نوئینان و تواجیان بموجب فرموده کار بسته شده حکام و لایات و پیسره و اران
اطراف بعد از قرار سان جهت جمع آوردن چریک متوجه مواضع خویش گشتند مقرر آنکه سلیمان معین باز دوی کیهان پوی
پیوندند و امیر تیمور گورکان از کان گل بسمرقند درآمده در مدرسه سرای ملک خانم نزول فرموده دران وقت امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با
خلعت و کمر و افسر معزز و موقر ساخته رخصت داد که بزابلستان مراجعت نماید و امیرزاده اسپیدی احمد بن عمر شیخ را که مادرش دختر
شاهزاده مشار الیه سپرده و خود در طوی مذکور دخترش را خواسته بود همراه او ساخت و ایشان براه هرات متوجه قندهار شدند و امیر

تیمور گورکان ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت و کمر ارزانی داشته و از انعامات و یلبخطوظ و بهره ور ساخته بمستوری باز او مولانا عبد الکریم
با جمعی دیگر رفیق او گردانید و مکتوبی بعرض مسند شریف مصحوب او کرد که باب تردد قلمی شد بخط مولانا شیخ محمد ولد خواجه
حاجی تبریزی که در حسن خط از سایر خوشنویسان آن زمان امتیاز داشت باسم ملک فرج درم صحبت ایشان ارسال فرمود
و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را اگر قبض کرده ام بموجب اشارت علیه غاذ باید
ایشان بتقدیم خواهم رسانید امیر تیمور گورکان در جواب آن سخن نوشت که سلطان احمد را مقید نگهدارد و قرا یوسف را ازینجا
زندگانی نگذارد و تحف گرانمند و نفایس ارجمند بارسول و نامه ارسال داشت و برین قیاس سایر ایلچیان اطراف را
اجازت معاودت ارزانی فرمود و انجا از مدرسه سرای ملک خانم نکوکه سرای که بنا کرده معمار همت بلند تمکین بود نقل فرمود و از
عالی بنیاد ... که امیر برندق ... لشکریان را بنظر احتیاط در آورده معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر
انتساب خواهند بود و جهت عمارت عالی تحقیق نموده بر او این گوید نامه و مطلع السعدین مسطور است متوجه شد که مجموع سپاهی که
در کان گل قرار یافته بود و از بلاد ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و ما زندران و نیز عراق و آذربایجان
هزار سوار و پیاده که نامدار و در میدان کارزار بی قرینه خواهند بود و چنانکه حضرت ابوی مجد مرحومی در روضة الصفا نوشته اند روزی
میرزا سلطان احمد بن میرزا اسپیدی احمد بن میرزا عمر شیخ میگوید که در قرشی سان صاحبقران گیتی ستان پیش نشست و ازان او را ق بر
وضوح می پیوندد که در زمان آن حضرت در حین توجه بجانب ختا سپاه دو یست هزار و شصت و دو نیز ... رسیده بودند و جمیع
سپاه ظفر اثر دران سفر بششصد هزار پیاده و سوار میرسید والعلم عند الله الملک المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال **گفتار در بیان نهضت**
رایات ظفر آیات جهت یورش ختا و تعلق اقطولات چون بمقتضای قضای سبحانی و اقتضای تقدیر ربانی در اثنای کشورگیری و
ملک ستانی لشکر قیامت از حضرت صاحبقرانی ارتکاب بعضی از امور که باید مانند غارت و اسیر و مقاتله نموده بود و نه دران ولاکه آن بود که
مقصود از تسخیر ممالک توران و ایران و شام و روم و ترکستان فارغ گشته بدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود بتلقین سعادت ازلی
و الهام کرامت لم یزلی عزم مصروانه تصمیم یافت که جهت تدارک جرایم و آثام که از خدام اعلی مقام و جلال اشتغال نا به قتل و قتال و استیصال و
اقبال صاحبجاه و جلال صدور یافته بود جهادی کند و صلات آثار غزا نماید تا بر طبق آیه کریمه ان الحسنات یذهبن السیئات
آن مساعی و زلات بحسن افعال متدارک گردد و اتفاقا بعضی از اقوام یاجوج و ماجوج نیز از فراغ از طوی کان گل و یراق سپاه دل
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که میرزا خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس
با لشکر و دیگر امرا ظفر اقتباس بتاشکنت و شاهرخیه و سیرام شتافته دران دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین
با بعضی از سپاه را بیغارد و بیسی و صبران از ترکستان گذرانند و ضبط سمرقند بعهده ارغونشاه شد و محافظت خوارزم بشیخ تیمور تعلق
گرفت و رایات جهانگشا چیست و ششم جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمایه از سمرقند نهضت فرموده متوجه آقسولات شده و بای پیاده
رکاب سعادت انتساب آمده ازان لشکر که عارض خیال از اعداد کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصای آن
بتصور انعطاف بنمود و روی براه نهاد **بیت** روان شد در ان راه چندان سپاه ✽ که شد تنگ صحرا و گم شد گیاه ✽ سطح زمین از بار سلاح
مراکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار مراکب سمت ظلمت گرفت **بیت** بنه در زمین بار او را جا نماند ✽ اندر هوا باد را جا نماند ✽
و ماهچه رایات قطعات اشراق براه فراز ایلاق منصف نموده بعد از قطع منازل و مراحل بسپاه و وصول بر تا بلیق انداخت و چون خورشید
در اواسط قوس بود ناگاه و سردی هوا در چهار گاهش سرا پرده سحاب گران تا کران آسمان احاطه کرد و باد تند
در وزیدن آمد و برف باران عظیم باریدن گرفت **بیت** طوفان روان برق خروشان و رعد تیز ✽ و زدود آه چشم سحاب اشک ریز ✽
و موکب نصرت نشان از ان جا در حرکت آمده در طی مسافت سرعت نموده تا بآقسولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران
و شاهزادگان و نوئینان و تواجیان را که قبل از ان بموجب فرمان واجب الاذعان تربیت یافته بود و قرار گرفته و منجانجه جای
مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت فرا سید و امیرزاده سلطان حسین بصبران و بیسی منزل گزید و صاحبقران بتتمه
صفات از آقسولات امیر برندق را فرمود که بتاشکنت رفته برای سپاه کشورگشای تغار تربیت نماید و چندین هزار خروار
تغار مقرر شد که بار ابا بار کرده و همراه برده و در راه ارزانی نمایند تا در وقت مراجعت چریک منصور جهت آذوق تنفیس یابد

وچند هزار اشتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که هنگام حاجت شیر اشتر موجب قوت و قوت لشکر قدرت شود
القصه کثرت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون در آن قشلاقات بمرتبه رسیده که گردون کار دیده پیش از آن آن مقدار
سپاه با آن همه استعداد و آلات در هیچ ملکی در ظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهده کمال عظمت سلطنت صاحبقرانی کل
و وفور جمعیت آن قشلاقات و هنگامه عظیم در خاطر افتاده از ظهور مضمون اذا تم امر دنی نقصه اندیشه تمام در خاطرها نشسته
و از آسیب عین الکمال ترسیده و هیچ در مشام تنفس دعای دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خاطر می نگاشتند ذکر توجه
رایات ظفر نگار از آن قشلاقات باترار در اواسط زمستان که آفتاب تابان در اوایل جدی بود و از شدت برودت روی جیحون
منجمد شده مانند ثوابت تمام بمنزله از بسیاری برف تلی کوه و فضای صحرا دیبا طاسمون و روی دریا مسطح شده بود با هم مساوی و از وجود
طوفان باران کره خاک غدیر می نمود تمامی جبال و تلال را حاوی صاحبقران مظفر لوا از غایت عرض براخوار مثوبت غزا
از آن قشلاقات کوچ فرموده متوجه اترار شد و در اثنای راه دست و پای جمعی کثیر از عجزه و ضعفا را سرما برده در اوایل
رجب در اترار در سرای بردی بیک بارو شیخ نورالدین از نزول همایون طراوت صورت نجاح چنین پذیرفت و مقارن وصول
از ممر بخاری آتشی در سقف خانه افتاده مشتعل شده اگرچه ملازمان احتیاط آتش تسکین دادند اما ازان جهت
بر بعضی خاطرها ترددی راه یافت و چه در آن اوقات اکابر و اصاغر خوابهای هولناک میدیدند و از وقوع واقعه که
ظهور کسی نزدیک رسیده بود علامات می رسید بحضرت صاحبقرانی در آن اوان عرضه داشت کرد که ... از راه
در وصل چیقوان کذشت باید و او با متثال امر مسارعت نموده بازگشت و معروض داشت که از آن راه عبور ممکن نیست و
دیگر برا اطراف سپرام دعقبه قیلان ایجان کار روانه نموده و او نیز مراجعت کرده گفت که در آن عقبه و نیز برف بالا شده است در این
اثنا قرا خواجه از پیش توقتمش خان که از دست پیر باز در دشت و صحرا سرگردان بود بدرگاه سلاطین پناه آمد در روزی که حضرت
صاحبقران در رو بوا نجانه ... و ملکان ... داشت و از شش نیزاد که آن چنگیزی نژاد و تاری اطفال ...
دیگره انقلاب بر دست راست آنحضرت نشسته بود و طرف دست چپ ازو وجود امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان
زیب و زینت داشت امرا عظام قرا خواجه را بشرف بساط بوس سرافراز ساختند و او بزبان اعتذار عرض کرد که توقتمش خان
میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بخاری کنوز آن نعمت سرگردانم و بغیر از آن استیناس اقبال آشیان مرجعی ندارم امید
آنکه مراحم خسروانه کرتی دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تا پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده بقیه ایام حیات تدارک
مافات بنیام نمایم لطف عمیم حضرت صاحبقران هفت اقلیم قرا خواجه را نوازش نموده و استمالت داده گفت که ان شاء
الله تعالی چون ازین یورش باز گردیم دشت قبچاق و الوس جوجی خان را نوبت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته
بوی سپارم و مملکتش را بمستور پیش از آب تیغ زهرده جگر خار و دریان سپارم و در خاطر خطیر چنین و صافی ضمیر
جنان بود که در آن چند روز قرا خواجه با ایلچیان نامی و تنسوقات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از اعراض
عن ظلم منشعار بجانب ختای در حرکت آرد اما نگاشته قلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود العبد یدبر والله یقدر

ذکر انتقال امیر تیمور گورکان از جهان گذران بجهان جاودان

چون مشیت بیغایت خداوند مغفور در همه حال شامل
روزگار صاحبقران موید مظفر بود و در آن اوان که از یورش هفت ساله ع بسعادت معاودت فرموده
خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تأثیر متوجه آن شد که بتمام جواز فات حجته سلافات را با امر معروف ... تدارک و موجب
کفارت ایام سابق گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا
عن السیئات بظهور پیوندد لاجرم پیش از کنگ بیچ ماه تمام در مسند سریر سلطنت آسایش نیافته بعزم غزو کفار
چین و ختا جزم کرده در وقت شدت سردی هوا و کثرت باریدگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجانب اترار
نهضت فرموده و چون صورت واقعه که هرگز هیچ ممکنی را از حلول آن گزیر نبود و غیبت آنحضرت را در آن سفر روی نمود
هر آینه بمطابق ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله رحمت الی غایت الهی
بران عزیمت که مقصود ادراک مثوبت جهاد بود ترتب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع ان الله یغفر الذنوب

جمیعا

جمیعا طلوع نموده بر وجنات حال آنحضرت خواهد تافت رباعی گر جرم گناه جهت وجو خواهد بود / وان بار بغرب تیغ خواهد بود
از جیر محض چو نکویی ناید / خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود / کیفیت بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران
سلیمان احتشام خاطر اقبال مآثر بر آن قرار داده که خواتین جلیله و چیزها را بجانب سمرقند باز گرداند و خفیف نفیس از اترار
کوچ فرموده عزیمت یورش ختا نماید با مضار سپاه میل تخیخ کرده چند روز پیوسته جام عیش و طرب از دست ساقیان
نوش لب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ باده حمرا و شعاع ساغر صهبا صفت روشنی می پذیرفت و از آن
اشتار رغبت عرق نموده جوهری آورده ند که مانند آب صفت آتش و رنگ و بصورت بود مذاب و دو شبانروز
دیگر صاحبقران والا گهر چنان بعرق مشغول بود که اصلا میل طعام نفرموده بنابر آن مزاج همایون متغیر گشته
عزت اندیشان آن تغیر حال بر تغار گرداند و دیگر جام دیگر آنحضرت دادند و حظ حرارت تسکین یافت چون به جمعیت
و دان شرب اثر کرد و تب استیلا پذیرفت در روز چهارشنبه عاشر شعبان پیشه سخت غالب مرض صعبی گشت
نمود بلکه امراض مختلفه مخوفه که از علاج یکی دیگری قوی میشد مجتمع گشت و با آنکه از جمله اطبا مولانا فضل الله تبریزی
در ملازمت بود و در مداوای بیمار ... جمیع دوا نافع نیفتاد و اصلا مواد ... منقطع نگشت و بنابر آنکه
اختلال بقوی و عامل راه یافته بود صاحبقران سعادتمند بیقین دانست که حال نوعی دیگرست و نقد حیات در تصرف
قابض قضا و قدر است لاجرم بر تیغ توکل قطع علایق کرده و باعتقاد راست و نیت درست از جمیع منهیات توبه فرمود
و بکمال آلات ملاهی اشارت نموده خواتین و آغایان و امرا و نوئینان را جمع آورده و گوش هوش ایشان را
بدرر مواعظ و نصایح سود مند آرایش داده و بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و
حکومت سمرقند بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تسلیم داشت و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و دیگر امرا و بزرگان گفت
تا عهد و پیمان بر زبان آورده اند که از مطاوعت شاهزاده تجاوز ننمایند و سر از ربقه متابعتش دور آورده پای در دایره خلاف
ننهند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک با دستی عظیم و دلی پر از بیم بعرض رسانیدند که ...
فرمان شود تا میرزا خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکند قشلاق کرده اند حاضر شوند تا بدرگاه عالمپناه
آیند و بسعادت ملاقات همایون دریافته پای از اسباط وصیت و ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند ...
ع از دیده بسی فرق بود تا بشنیده / آنحضرت فرمود که وقت بتنگ رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده فایهان
حاضر بشنوانند سخنان و شما را نیز دیدار میسر گشت و بعد از بیرون رفتن امرا قوافل عظیم برچهره و هفت اقلیم
غلبه کرده با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقرائت قرآن اشتغال داشتند اشاره علیه صدور یافت که مولانا
عبدالله ... مولانا حبیب الله بدین در بالین همایون بتلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید
و چون بسبب غلبت خرد خاوری مواکب کواکب بجانب غلو فرو و حابس سوگواری پوشیدند امیر تیمور گورکان
میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانیده داعی والله یدعوا الی دار السلام
اجابت فرموده طایر روح شریفش قفس قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عدالتش
عالمی در سایه امنیت بر افت غنوده بود بدنکال اقبالش صورت زوال گرفت و کامیابی که از جام آثار تربیتش
جهانی در مهاد عدالت و استراحت می غنودند جمال خورشید مثالش سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی را
که فرقت شاه در واگردون بود صرصر فنا نگونسار گردانید و لوای ... اساس صاحبقرانی را که سر طاعر دوتیاه جناح
کی اسود عقاب قضا از اوج ثریا بتحت الثری رسانید بیت دریغ آن خداوند دیهیم و تاج / که او بود آیین دین را علاج
دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد / صلاح و پناه بلاد و عباد / و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان
سنه سبع و ثمانمایه در وقتی که آفتاب در هشتم درجه حوت بود روی نمود و افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات
مختلفه نظم کرده اند از جمله مولانا بهاء الدین جامی گفته رباعی سلطان تمر آنکه خرج را ... کرد / وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تاخت / فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد / و دیگری گوید بیت شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد

و داغ شهریاری کرد و مار بخشش همان آمد **ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمای مشرقین و ما حضر شد امیرزاده سلطان حسین**
دران شب ظلمت [illegible] که نیر عالم افروز سپهر سلطنت بر توضیحات از وجنات روزگار بازگرفت و در خطه انزوا از ظلمات روز
قیامت و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت بیت برآمد ناله و آه از چپ و راست ز مرد و زن فغان و نوحه برخاست
ز فریاد و فغان پیر و برنا علامات قیامت گشت پیدا شاهزادگان عالیمکان افسر دولت بر خاک مذلت افکندند و خواتین
حشمت آیین روی نازنین و گیسوی مشکین بدست [illegible] برکندند [illegible] روی بکنده و زهره گیسو بریده امرای ملک آرا بجای
جامه پرده سینه چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلی از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند
و دران شب بموافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشک افشان بود و از فواره دیده غمام تا صباح قطرات باران بسیلان
بنمود و چون بخیال یورش ختا [illegible] امرا نمیخواستند که آن واقعه [illegible] ظاهر کرده هنگام صبح خواتین و اغایان را از
گریه و شیون و تغییر لباس منع نموده روی بتجهیز و تکفین صاحبقران مغفرت آیین آوردند و بموجب وصیت [illegible]
[illegible] بار غسل پرداخته و مولانا قطب الدین صدر [illegible] و مهمات آن شروع نمودند و بعد از فراغ ازان امور جماعتی
عالیشان پیرک پادشاه بوقا و برادرش امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم با یکدیگر عهد و پیمان
در میان آوردند که سالک طریق مخالفت نگردند و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقرانی در نگذرند و تخت سمرقند
با میرزاده پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان و نوینانی که در ملازمتش بودند
ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس حضور نمایند و دیگری پیش میرزاده سلطان حسین
[illegible] فرستادند و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقران [illegible] پیدا کرده باید که [illegible] روی [illegible]
[illegible] قوچین بجانب غزنین روان شد که امیرزاده پیر محمد را از رحلت آنحضرت و وصیت منصب ولایت عهد آگاه
گردانند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور قوچین بصوب هراة و علی درویش کوبک بجانب [illegible]
بطرف تبریز متوجه گشتند تا امیرزاده شاهرخ و امیرزاده عمر را ازین حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک
شرایط وصیت بجای آورند و [illegible] روی ببغداد آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روان شدند و
شب پنجشنبه [illegible] مذکور جمهور امرا و خواتین تابوت [illegible] برحمت حی لایموت را در محفه نهادند و از انزار بیرون
آوردند و در همان شب از آب جیحون بر زبر یخ گذشته در ده فرسخی انزار فرود آمدند و چون گریبان افق بدست
تباشیر صبح صادق چاک شد شعله اندوه در کانون درون محزون مصیبت زدگان بنوعی برافروخت که عنان صبر
و شکیبایی مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر یکبار بسوخت بیت [illegible]
صبح سپید دم که خبر داد [illegible] اکنون [illegible] صبح [illegible]
[illegible] در جهان افتاد که صدایش از هفت گنبد افلاک [illegible] و [illegible] از حد اعتدال در گذشت
[illegible] طریق [illegible] بعد از [illegible] مصلحت اندیشان [illegible] امرا و ارکان دولت
و [illegible] آنحضرت [illegible] حشمت و مخدرات [illegible] عصمت [illegible] داشته [illegible] قرار دادند
که نعش مغفرت [illegible] را بجانب سمرقند بازگردانند و در ملازمت امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده
ابراهیم سلطان [illegible] با [illegible] رسانند و در همان صبح [illegible] مصحوب خواجه یوسف و علی [illegible]
روانه سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ [illegible] دوم شعبان [illegible] آمده [illegible] را بسمرقند [illegible]
رسانیدند و بعد از چند گاه بموجب وصیتی که آنحضرت کرده بود [illegible] را از اندخود بدانجا نقل نموده
[illegible] صاحبقران [illegible] دفن کردند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بعد از [illegible] تابوت مغفرت [illegible]
[illegible] را با امیرزاده الغ بیک متعاقب بجانب سمرقند [illegible] کردند و خود در خدمت میرزا ابراهیم سلطان
بجانب [illegible] کوچ نموده و از آب سیحون گذشته در جانب شرقی انزار فرود آمدند و درین [illegible]
[illegible] آن جمعیت [illegible] بیان این سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بمیرزا سلطان حسین رسید

لشکر دست چپ را که با او بودند پراکنده ساخت و اسپان بعضی از سپاه را بازگرفته و بسمت عازم سمرقند شد [illegible]
[illegible] استقبال [illegible] امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آنجانب گشت باید که در محافظت شهر سعی بلیغ نموده [illegible]
[illegible] امیرزاده الغ بیک [illegible] و از قصه
میرزا سلطان حسین [illegible] رسیده باشند توقف نمایند [illegible] رسید
[illegible] میرزاده خلیل سلطان و امرا [illegible] تاشکنت نیز ایلچی فرستادند بعد ازان امیر [illegible] بیک [illegible]
نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا ابراهیم سلطان [illegible] سمرقند باز
گشتند و در وقت [illegible] از آب سیحون [illegible] فرود آمدند [illegible] فرود آمدند
[illegible] کردند و روی توجه بسمرقند آوردند **ذکر برداشتن امرا میرزاده خلیل سلطان را بپادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان**
ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی چون امراء عظام که دران زمستان در تاشکنت بودند از کیفیت مخالفت میرزا سلطان
حسین [illegible] امیر خدایداد حسینی و بیادگار برلاس [illegible] و شمس
الدین عباس [illegible] امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان [illegible] زمان [illegible]
بر او بسلطنت بر داشتند [illegible] وصایا را امیرزاده تیمور کورکان [illegible]
[illegible] عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین رسیده [illegible]
[illegible] فرستادند [illegible] آنکه چون صاحبقران مغفرت [illegible] منصب ولایت عهد را با میرزاده پیر محمد جهانگیر [illegible]
زمان میرزاده خلیل سلطان [illegible] در زمان [illegible] حضرت صاحبقرانی [illegible]
پنهان [illegible] این امر [illegible] عبارت نموده اند [illegible] این سخن در میان آوردن [illegible]
گشتند و چون آن مکتوب بامرا رسید [illegible] امیر برندق [illegible] و امیر شاه ملک و امیر شیخ
نورالدین فرستادند که [illegible] میرزاده خلیل سلطان [illegible] ملاحظه [illegible] دولت و استقامت مملکت است
[illegible] حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت کرده [illegible]
[illegible] در باب [illegible] وصایا [illegible] آنحضرت [illegible] امیر برندق [illegible]
بعد از [illegible] امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین خلوت کرده [illegible] امیر خدایداد و بیادگار [illegible] و امیر
شمس الدین عباس را که [illegible] در میان آورد که از مقتضای وصایای
حضرت صاحبقران مغفرت [illegible] امیرزاده پیر محمد جهانگیر [illegible] آنحضرت [illegible] و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
بار دیگر دران باب مکاتیب بامرا تاشکنت نوشته [illegible] تعلیم نمودند و اورا اجازت داده روی بجانب سمرقند
آوردند و بعد از قطع منازل [illegible] رسیده از آنجا امیر شاه ملک [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] امیر شاه ملک [illegible]
راه که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و [illegible] سمرقند [illegible] ارغونشاه [illegible]
[illegible] جواب گفت که چون حضرت صاحبقران [illegible] امانت [illegible]
امیرزاده پیر محمد [illegible] حاضر شود [illegible] در شهر [illegible] آن شاهزاده [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] امیر شاه ملک دانست که ارغونشاه [illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible] شده دروازه را باز
[illegible] بازگشت [illegible] و کیفیت حال بازگفت [illegible]
[illegible] امیر شیخ نورالدین بسمرقند [illegible] و امیر ارغونشاه را از [illegible] مخالفت [illegible]
و امیر شیخ نورالدین [illegible] و خواجه یوسف [illegible] ارغونشاه [illegible] امیر شاه ملک [illegible]
نمود تا امیر برندق چون از [illegible] بتاشکنت رسید و مکتوب امیر شاه ملک و شیخ نورالدین و سخنان ایشان [illegible] امیر

خداداد حسینی و ارغون شاه که از ارکان و سایر جغتاییان میرزا خلیل سلطان رسانیدند آنحضرت را باتفاق که فی الواقع شایستهٔ تاج
تخت نیکبختی است که حضرت صاحبقران او را ولی عهد ... و مانیز بقواعد وصیت آنحضرت را نخواهیم داد و در این مجلس
و در این باب عهدنامه نوشته و مهر آن وثیقه را امرا کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط و مهر ... [illegible]
الغمش ... عهدنامه پیش امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را ایشان نموده نزد امیرزاده پیر محمد برده بود ازان
زمره از خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان را بر عشاق عروس مملکت ترغیب و تحریص نموده گفتند که الملک عقیم فرصت غنیمت باید
شمرد و سمرقند ... خواطر خاص و عام را بادرار احسان و انعام صید باید کرد ... الملک ... امیرزاده خلیل سلطان
از استماع امثال این سخنان بر تسخیر ملک جازم شده عازم سمرقند گشت و از اسبان و استران و شتران حضرت صاحبقران و شاهزادگان
و امرا آنچه دران نواحی بود بتحت تصرف در آورده بر امرا و خواص و ملازمان از اهل عراق که با او بودند ... زندگانی میکرد
قسمت نمود و امیر برندق که ... سپاه شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل ویران کرده باتفاق رستم طغا بوقا
متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهدهٔ عهدی که کرده بود بیرون آمده باشد و همچنین امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین
عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف آجتق حرکت رفتند و با وجود این حال شاهزاده اصلا ...
بخاطر راه نداده و بکنار آب ... شتافته بر بستن جسر اشارت نموده لشکریان تمام روز بترتیب آن قیام نموده روز دیگر میرزا خلیل سلطان
از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی ... رسید از جلال ... شنید که امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین ارغون شاه
و سمرقند راه نداده و خاطر بر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان ننهاده و بنابران از اختیار مفارقت امیرزاده خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار
مراجعت نموده بموکب شاهزاده پیوست و بتجدید بیعت اقدام نمود ذکر توجه امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان و امرای ...
از جانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهت ماتم و عزا رستم طغا بوقا برلاس که همعنان امیر برندق برلاس
از امیرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیر مشار الیه بمتابعت خود راضی بوده نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نور
الدین رفت و کیفیت ... امیرزاده خلیل سلطان را بتسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق را مشروحا بازگفت امرا و عظام بجهت
شنیدن این سخن ... مصلحت دیده ... شاهزادگان عالیمکان الغ بیک گورکان و ابراهیم سلطان بخارا رفتند و حضرات عالیات
بسمرقند ... و بعد از ... روز پنجشنبه هشتم ماه مبارک رمضان امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و
امیر شیخ نورالدین و رستم طغا بوقا و الغمش و توکل قرقرا و حسن جاندار و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین ... و کول
و ... دیگر هم حضرات ... سمرقند ... بجانب بخارا ... [illegible]
جان سوز صاحبقران تازه گشته فریاد و فغان ... بر آمد و ... سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر
خواتین و شاهزادگان صغار مثل میرزا بایقرا و ... میرزا سعد وقاص ... لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار
... [illegible] ... میرزا
شاهرخ که نزدیک بدروازه بود ... روز دیگر ... مهر بر جان ... شهر درآمدند و بمقبره ... رفته
بر ... ماتم نشستند و تمامی آغایان و شاهزادگان و اکابر و اعیان ... لباس کرده و ... بگریه و فغان ... آورده و ولوله در
جهان و ... در زمین و زمان افتاد ... و امرا و نوئینان چون
نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان از ارغون شاه ... اطاعت ... سمرقند در آورده و ...
و ... مکتوبات ... امرا ... فرستاده ... حمزه طغا بوقا برلاس که حاکم
بخارا بود شاهزادگان را استقبال نموده ... با امرا و اعاظم ... در میان آورده باتفاق
... شهر ... و ... قلعه ... شاهزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک در
قلعه ... و ضبط ... دروازه ... تعلق بامیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشند
و محافظت دروازهٔ دیگر ... تعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین بود و رستم
برلاس ... حمزه و الغمش و توکل قرقرا و دیگر امرا ... در شهر توطن نمایند ... و می گفتند بیچاره

لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و ... انقضاء ایام تعزیت صاحبقران ...
چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده و طی مسافت نموده نزدیک سمرقند رسید امیر خواجه یوسف با نثار و پیشکش
از شهر بیرون آمده در قریه شیراز که در چهار فرسخی سمرقند واقع است بزمین بوس سرافراز گشت و مجموع سادات و علما
و اکابر آن بلده بمراسم استقبال استعجال نموده و بعد از آنکه ... که ... بارگاه شاهزاده شده ارغون شاه
با مفاتیح دروب قلعه و شهر و خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان بکام ... کامران بسمرقند
فردوس مانند که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان دران موجود بود درآمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان
سنه سبع و ثمانمایه که آفتاب در ... منزل داشت برحسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان
و امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجای آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الحال ... و صیت
امیر تیمور گورکان کرده امیرزاده محمد جهانگیر ... امیرزاده محمد سلطان برادرزاده که پیر محمد ولیعهد
بود بخانی برداشت و مقرر بود که نام او را علی الرسم برسر مناشیر نویسند و بعد از سه روز بخانقاه امیرزاده محمد
سلطان که مقبرهٔ صاحبقران ... آنجا بود رفته کار تعزیت را از سر گرفت و تمامت شاهزادگان و خواتین و
آغایان و امرا و نوئینان و اشراف و اعیان با لباس کبود ... آمدند پس از اقامت لوازم مصیبت
جهت ترویح روح بزرگوار صاحبقران ... ختمات کلام ... آوردند و صدقات بارباب احتیاج ...
و در ان ایام چندان حلوا و طعام بمستحقان دادند که ... از معدهٔ ... تا انقراض دوران رخت بربست ...
کوس ... بناله در آورده ... پوستش پاره ساختند و ... میرزا خلیل سلطان شاهزادگان و
خواتین و نوئینان را از کسوت غرا بیرون آورده ... جامهای طلادوز ... و ابواب
خزاین گشاده ... رسم ... از جهان ... و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزاده و زوال
آفتاب اقبال او ... ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والا نژاد
از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت ... موجود بود ... از نسل امیرزاده جهانگیر
یازده ... سلطان ... محمد جهانگیر ... سعد وقاص ...
و امیرزاده محمد جهانگیر ... کابل و غزنین ... هفت پسر ...
هفت ساله ... سعد وقاص ... امیرزاده ... پیر محمد ...
شش ساله ... عمر شیخ ... پسر ... عثمان ... سلطان علی ...
اسکندر بن عمر شیخ ... احمد بن عمر شیخ ... بایقرا ... عمر شیخ ...
ساله و شاهزاده امیرانشاه ... هفت پسر ... ابابکر ...
نه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه ... خلیل سلطان ... سیورغتمش
و امیرزاده شاهرخ ... در خراسان پادشاهی ... پسر داشت الغ بیک
و ابراهیم سلطان ... بایسنغر ... ابراهیم سلطان ...
بود بایسنغر ... سیورغتمش ... محمد جوکی ... یکساله و از بنات
کرامات صاحبقران ... عصمت و عفاف ... آنحضرت سلطان بخت
بیگم بود که در حبالهٔ نکاح امیر سلیمانشاه ... امیرزاده شیخ ... بود و از محمد سلطان
... و میرزا امیرانشاه چهار دختر داشت ... میرزا اسکندر ... و میرزا ابابکر و میرزا
خلیل سلطان ... امیرزاده ... دختر ... حضرت صاحبقران ...
محمد بیک بن امیر موسی ... تعالی ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران ...
معاصر بودند بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر ... ایشان ... متعالی مکان ...

وررنعان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان بلاد جهان و امصار ایران و توران از وجود شریف
مشرف داشته اند و کیفیت حال تمام آن طبقه از کتب تواریخ بوضوح نمی پیوندد لاجرم ذکر جمعی که شمه از احوال ایشان راقم این
سخنان بر تفحص معلوم شد اختصار خواهد یافت ومن الله الهدایة والرشاد • مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی • در علوم ظاهری شاگرد
مولانا نظام الدین هروی بوده و در متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام والتحیة سعی بلیغ می نمود و ورع و تقوی بکمال
داشت و همواره علم ادراطاعت و عبادت می افراشت وفاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان وسبعین وسبعمایه اتفاق افتاده
در مرغاب هراة که مسکنش بود مدفون شد • امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی • حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع
فضایل صوری و معنوی بود در اوایل حال ملازمت بشیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی مینمود اما از شیخ تقی الدین علی
دوستی کسب سلوک طریقت فرموده و بعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و کفت زمان صحبت شیخ
متوجه شده فرمود که حکم خلافت که در اقطاع بلاد عالم کردی امیر سید علی بر حسب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف
کرد و بصحبت هزار و چهار صد ولی رسیده و چهار صد در یک مجلس دیده مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقطه و
شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه در میان فضلا اشتهار دارد وفاتش در سادس ذی
الحجه سنه [illegible] اتفاق افتاده و مرقد عطر افشانش در ولایت ختلانست • بابا سنکو • درویشی مجذوب بوده و از
وی کرامات و خوارق عادات ظهور مینمود در سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه که صاحبقران مغفور نهضت فتح خراسان
از آمویه عبور فرموده در قصبه اندخود با وی ملاقات کرد درویش از سر عقد بر سینه کوشتی بطرف امیر تیمور گورکان
انداخت آنحضرت باین معنی تامل نموده گفت خدای تعالی سینه روی زمین که خراسانست بما ارزانی داشت و همچنان شد
وفات بابا سنکو در سنه [illegible] روی نمود و قبرش در اندخود است • مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی • جامع کمالات صوری و
معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه در نفحات مسطور است مولانا زین
الدین ابوبکر بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت شیخ الاسلام احمد الجامی الناقی تربیت یافته در وقتی که امیر
تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت در قصبه تایباد با جناب مولوی ملاقات نمود و آنجناب بزبان نصیحت آنحضرت
کشاده سخنان فرمود و گفت که در اثنای قیل و قال صاحبقران بستوده خصال از آن قدوه اصحاب وجد و حال پرسید
که شما چرا ملک غیاث الدین پیرعلی را ارشاد ننموده اید تا ترک اعمال ناشایست دهد مولانا زین الدین ابوبکر
جواب داد که او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را بر وی گماشت اگر شما نیز با بندگان خدا بر نهج عدالت
سلوک ننمایید دیگری بر شما مستولی خواهد شد حضرت صاحبقرانی فرمود که گویا آن شخص که او را بر ما استیلا دست
دهد جناب مولوی گفت عزرائیل و امیر تیمور گورکان از شنیدن این سخن فال نیک گرفته گفت هیچکس از سلاطین
بر من ظفر نخواهد گشت و انتقال من از دار ملال باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابوبکر در نیم روز
پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ۷۹۱ روی نمود و ملک عماد در تاریخ وفاتش نظم نموده • بیت • سنه احدی وتسعین بود تاریخ
گذشته منتقد از سلخ محرم شده نصف النهار پنجشنبه • که روح پاک مولانا اعظم • بسوی خلد برین رفت و ملایک
همه گفتند زجان خیر مقدم • و دیگری از فضلا درین باب گوید • بیت • تاریخ وفات قطب اوتاد • یک نقطه نه باآخر جیاد •
قبر آنجناب در قصبه تایبادست • خواجه بهاء الدین نقشبند • نامش محمد بن محمد البخاری است و او را نظر قبول
بفرزندی از خواجه محمد بابا سماسی بوده و بعلم ادب طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال نموده و در نفحات مسطور است
که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی است و از روحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سوال کرد
که درویشی شما را موروثی است یا مکتسبی جواب داد که بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت
مشرف گشتم باز پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمود که نمی باشد گفت بنای طریقت
شما بر چیست فرمود که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی • بیت • از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش
اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان • وفات خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمایه

اتفاق

اتفاق افتاد و یکی از فضلای صحبت مستنبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم انتظام داد • قطعه • خواجه اعظم بهاء الحق والدین نقشبند
آنکه شد مشهور و لایت شد کمال عقلش • مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان • قصر عرفان زین سبب آمد حساب رحلتش •
خواجه علاء الدین عطار • موسوم بمحمد بن محمد البخاری در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام داشت
و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را باید آنجناب حواله میکرده و میفرموده که خواجه علاء الدین
بار ما را سبک ساخته است وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی و ثمانمایه روی نمود قبرش در ده
نوجغانیان است • مولانا سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی • ولادت با سعادت آن عالم ربانی و علامه عالم فانی
در ماه صفر سنه اثنی و عشرین و سبعمایه در قریه الرجال تفتازان که از ولایت نساست روی نمود چون از سن طفولیت
بمرتبه صبی ترقی فرمود آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم کرده در اندک زمانی در میدان دانش قصب السبق
از علماء متقدمین و متاخرین در ربوده و شمیم قلم مشکین رقمش مشام جان مستفیدان را روایح فضایل را معطر گردانیده
و فروغ خاطر انور فضایل گسترش بیاض امید منتفعان انوار کمالات نظارت بخشیده و آنجناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف
نموده و شرح صرف زنجانی را در قوم خاطر بلاغت انتما ساخت بعد از آن مطول را بنام ملک حسین کرت تالیف نمود
آنگاه در خوارزم که در آن زمان که مجمع اعیان جهان بود متوطن شد و مختصر تلخیص را بنام نامی جانی بیک خان که شمه
از عدالت واحسان او سبق ذکر یافت در سلک انشا کشید و بی شایبه لاف و گزاف چنانچه از مولفات آن عالم حمیده
صفات بوضوح می پیوندد و لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تنقیح جلیات و کشف مشکلات در تنقیح معضلات
بر طبع نقاد وی ختم بوده و بزده تمت حین لمعنیش حقیقت در آن اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم
فرمود ملک محمد سرخسی پسر عم ملک معز الدین حسین برادرزاده خود ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین
پیرعلی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام کرد که هرگاه خوارزم فتح شود از آن حضرت رخصت طلبیده
جناب مولانا سعد الدین را بسرخس روانه گرداند بنابر علی هذا چون لمعان تیغ عالم ستان حضرت صاحب
قران آن خطه در ضبط تسخیر کشیده و بکوچ جانبین اهالی و موالی در جانبه اشارت فرمود و ملک پیر محمد زاده
ازان حضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید امیر تیمور گورکان ملتمس
ملک زاده را بعز قبول اقتران داده و جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقرانی بسمرقند بازگشت
علما و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که چون تسخیر خوارزم بندگان آنحضرت را میسر گشت
اما حاصل آن مملکت تعلق بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت از مفصل این مجمل استفسار نموده آن جماعت عرضه داشت
کردند که سرآمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود تفتازانی است که لمعات مصنفات
صاحب صفاتش چون شعاع خورشید مشرق و مغرب عالم را منور گردانیده و نفحات مولفات بلاغت آیاتش
مانند نسایم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را نضرت و نضارت بخشیده • بیت • جهان بگرفت جهان را ظهور تصنیفش
که آفتاب بود ذره بوقت ظهور • دقایق سخن از دست بحر سهاست • ولیک گشته چو خورشید در جهان مشهور • صریر کلکش در کشف مشکلات علوم
بقانکه نغمه داوود ره زواده زبور • اما فضل انام اقتباس انوار انواع فنون از انشاء ضمیر منیرش می نماید داعی
کرم التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش مینمایند امیر تیمور گورکان از استماع امثال این
سخنان رقم تاسف بر صحایف روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع [illegible] عز حضور جناب مولوی بخریر
ارسال داشت مولانا سعد الدین نخست بهانه غربت [illegible] از آن ملتمس را اجابت ننمود اما چون ثانیا فرمان
صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بسمرقند توجه فرموده چند سال [illegible] در آن شهر با افاده اهل
کمال اشتغال داشت و چند تصنیف مشهور معتبر در آن مجمع فضلاء دانشور بر ورق روزگار یادگار گذاشت
و امیر تیمور گورکان در تعظیم آن بادشاه علماء و خسرو دانشمندان مبالغه بسیار مینمود و در مجالس آنجناب را
بر بزرگ ترکان خویش جای داده و در وقت وداع تا سر طناب پیش خانه مشایعت میفرمود وفات مولانا سعد الدین

در شهور سنه ۷۹۲ بوقوع پیوست و قبرش در بلده سرخس واقعست تصنیفات آن جناب در تمام علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار
حاجت بتعداد ندارد و هر فرزندی که تفصیل آن کتب را از جمله تحصیل حاصل میشمارد و از مولانا سعد الدین
مسعود یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم و مدتی ملازمت امیر تیمور گورکان مینمود
از جناب شیخ الاسلام اعلم علماء الانام سیف الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا
محمد بن مولانا سعد الدین استماع افتاد که فرمود که در آن اوقات که جناب مولوی در سمرقند
تشریف داشتند جد من مولانا محمد چند گاهی در شهر هراة ساکن می بود و در آن ایام جمعی از فضلا
و بعضی دیگر از علمای تقوی مآب رسید که مولانا سعد الدین در مجلس صاحبقران ظفر قرین با کمال علمای که صحبت
آن معلوم نبود مباحثه نمود و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد که مقتدای علمای
روزگار الوکشیه خورد و مولانا محمد از استماع آن سخنان در تاب شد و در آن باب رقعه به پدر بزرگوار خود نوشت
والتماس نمود که دیگر در مجلس صاحبقران دست بجانب حوضی نبرد و آن نامه را بتواجی که از هراة متوجه ماوراء النهر
بود داد و تواجی مکتوب مولانا زاده را با بسیاری مکاتیب در دول مبالی خود نهاده و چون بسمرقند رسید دول مبارزا
بمجلس خاص امیر تیمور گورکان برد و آن حضرت در اثنای مطالعه مکاتیبات خطش بر نوشته مولانا زاده افتاده
و مضمونش معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بجناب مولانا سعد الدین ظاهر ساخت و بعد از چند گاه
مولانا محمد بسمرقند شتافته صاحبقران عظیم منزلت را ملازمت فرموده آنحضرت مولانا زاده را تعظیم کرده التفات
بسیار اظهار نمود و در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنجهزار دینار
کپکی نقد تسلیم مولانا زاده نمایی تا صرف مایحتاج خود کند خواجه محمود بنابر تعنتی که از آن حضرت یافته بود گفت
در خزانه نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر خزار عاملان ولایات براة نویسیم امیر تیمور گورکان فرمود
که از خزار عاملان آن وجه دیرتر وصول خواهد یافت و ما نمیخواهیم که مولانا زاده در این شهر تشویش کشد خواجه گفت مبلغ
پنجهزار دینار از محصول تمغا در عوض و در ... بحصول می پیوندد اگر فرمایید آن وجه را بتنخواه مدد معاش مولانا زاده
نمایم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر تمغای
سمرقند برات نوشت و پیش مولانا نهاد و آنجناب نخست خوانده و برات را برداشته از بارگاه بیرون فرا رسید
و در محلی که پا در رکاب ... از پیش حضرت صاحبقرانی کس فرستاده تا خدمتش را باز بمجلس آورده آنگاه
تبسم فرموده گفت مولانا زاده کسی که زر تمغا که حرامترین وجوه است بر سبیل انعام از ما قبول نماید چگونه جایز
باشد که مثل این پدر را که در عالم بعلم و دانش او کسی نیست منع از خوردن طعام تنبور کند و آنچه
از استماع آن خطاب خجل شده و گفت من داعیه داشتم که برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور
گورکان گفت اگر همچنان بودی بایستی که در وقت نوشتن اندک ... شدی و ... در آن حال انگه از
روی فتح و سرور آنرا قبول فرموده آنگاه آثار ملایمت ... یافت که برات مذکور را از مولانا محمد ستانده
پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت حضرت صاحبقرانی در بلده فاخره هراة
ساکن می بود و در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الجرجانی
در سنه اربعین وسبعمایه در قریه طاغو از اعمال استراباد قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و فضای جرجان بل تمام
جهان را بیمن قدم شریف مشرف گردانید و بعد از سن شعور و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان
عالم و مقتدای مدققان علمای معظم گردید و در روضة الصفا مسطور است که در سنه ۷۷۹ که شاه شجاع بن محمد مظفر
در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف بنواحی اردو رسیده خواست که با پادشاه ملاقات نماید و از برای
واسطه کمال خویش دانا گرداند و در آن اثنا مولانا سعد الدین سعید آشنی را دید که بخدمت شاه شجاع میرود و خود را
در لباس لشکریان نموده گفت مردی غریبم و تیرانداز و از ولایت مازندران بدان داعیه آمده ام که در نظر پادشاه سعی

تیراندازم

تیراندازم امید آنکه امکان ... مرا بعرض رسانند و در رکاب سعد الدین تا در بارگاه پیاده بیامد مولانا گفت تو در
همین موضع توقف نمای تا من رخصت دخول حاصل نمایم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه مشرف شد سخن تیراندازی
غریب را عرض کرد و شاه شجاع فی الحال او را طلبیده امیر سید شریف بیارگاه در آمد و چون شاه از کیفیت تیراندازی پرسید
جزوی که از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده و بدست شاه داد و شاه
شجاع از مطالعه آن صحیفه کمال امیر سید شریف را دانسته مراسم تعظیم و تکریم تقدیم رسانیده و نقد و جنس بسید انعام
فرموده آنجناب را همراه خویشتن بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفای خود را بآن سید فضیلت انتما تفویض
کرد و سید شریف ده سال در شیراز بافاده افاضل فضل و کمال پرداخت در سنه ۷۸۹ که امیر تیمور گورکان شیراز را
فتح کرد و حکم کرد که آن جناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی افادت دستگاهی بموجب فرمان ...
الاذعان بدان بلده شتافته تا زمان فوت آنحضرت آنجا می بود و در آن اوقات میان آنجناب و مولانا سعد الدین
تفتازانی مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی غلبه کرد
خدای که بالا و پست آفرید بزرگی و ... آفرید و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودانی انتقال فرمود
نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیر البشر و مقتدای علمای دانش پرور از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آن دیار ۸۱۶
وفات یافت مصنفات سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر کتب متداوله متقدمین و متاخرین حواشی و تعلیقات
بلاغت قرین دارد و ... فرخنده نشان آنجناب تا غایت ... هیچ درسی از افاده حواشی و مؤلفات فضیلت آیتش
خالی نبوده و جهت مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود مولانا عبد الله بن مولانا لسان الدین محمد افضل حکماء زمان و اعلم
منجمان دوران بود و احکام نجوم او مانند حکم قضا و قدر تخلف نمی نمود ... فلک ... باصطرلاب حکمت گره مشکل
و صاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت و آنجناب نیز همواره بیان تخت و دولت در
ملازمت بوده رقم اخلاص بر صحیفه ضمیر می نگاشت مولانا نظام الدین شامی آنجناب را شنب غازانی نیز گویند و اکثر
وقایع صاحبقران فرخنده صفات منقول از تاریخ آن فاضل کامل است در مطلع السعدین مسطور است که از مولانا نظام الدین
مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور گورکان لشکر به بغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم کرد اینجانب از مردم
دار السلام اول من بارگاه عالم پناه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بزبان مبارک راند که خدای تعالی بر
تو رحمت کناد که نخست از متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا تربیت فرموده و ایضا آنجناب ... مذکور است که در وقت
محاصره حلب مولانا نظام الدین در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح امیر جلال الاسلام او را پیش فرمانفرمای انام برد
در عنایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن که در یک کتاب مکتوبست خالی از اشکال نیست والعلم بحقیقة الحال ...
که مولانا نظام الدین بعد از آنکه بصحبت صاحبقران ظفر قرین مشرف گشت همواره بیان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بوده و باب
وقایع آنجناب تاریخی تالیف فرموده شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلند مکان بوده
و بتقوی معروف و بصلاح و ... او موصوف و در مطلع السعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم
بایزید را اسیر کرد اینجو میرزا محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را ... فرستاد و جمعی از اکابر آن دیار بلطف
و رعایت ... نمودند لشکر ظفر شعار از عقب شتافته ... آن مرحوم را گرفته شیخ شمس الدین جزری و سید محمد نجاری و مولانا
شمس الدین فناری از آن جمله بودند امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایه سریر اعلی برده و آنجا
بشرف ملاقات صاحبقران فرخنده صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر اعتنا ساخته بصوب سمرقند فرستاد
و آنجناب تا زمان وفات امیر تیمور گورکان در ماوراء النهر اوقات شریف میگذرانید و تصحیح المصابیح را آنجا در
سلک تالیف کشید و بعد از وفات آنحضرت بدار السلطنه هراة شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ فی خامس
ربیع الاول سنه ثلث و ثلثین و ثمانمایه وفات یافت قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بعلو قدر و رفعت مکان از اکابر ...
اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی مدید در کمال استقلال در آن مملکت بتشبث منصب جلیل القدر قضا قیام و اقدام

میفرمود اختیار داد و بسیده موقوفات آن ولایت چندین گاه تعلق بخدام عالیمقام میداشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه
و جلال متمکن بود همواره نقش امانت و دیانت بر سجل ضمیر و صحیفهٔ خاطر می نگاشت سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه
در سلک اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی انتظام داشت در سنهٔ ثلث و ثمانمایه علم غربت بصوب عالم
آخرت برافراخت شیخ کمال خجندی در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم زهاد بزرگوار منتظم بود و علی الدوام بریاضت
و عبادت اوقات گذرانیدی گاهی اشعار آبدار بر لوح اعتبار نقش مینمود و در نکات مسطورست که ظاهرا اشتغال شیخ کمال
بشعر جهت آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانچه خود میگوید این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیراست از خواجه
مروی است که فرمود که شیخ کمال چندگاه در [illegible] میکرد و در آن مدت اصلا حیوانی رغبت نمی نمود روزی والدهٔ من [illegible]
که چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمایید بر وجه مطایبه فرمود که هرگاه [illegible] گوشت بخوریم و حال آنکه [illegible]
[illegible] بوده در غایت فربهی چون این سخن شنود فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ فرستاد شیخ جهت خاطر
ایشان [illegible] از آن گوشت تناول نمود جمیل کلک نکته سرای افضل الاواخر مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی در بهارستان
این نوا بگوش فضلا و سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که بیش از این نتوان
کرد اما مبالغه در آن طریق شعر وی را از سر حد سلاست بیرون برده است و آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی
نموده اما آنقدر معانی لطیف که در نظم وی است در شعر حسن نتوان یافت و آنکه شیخ را دزد حسن میگویند بنابر همان تتبع
تواند بود و در بعضی از دیوانهای آنجناب این مطلع مسطورست مطلع کس بر سر هیچ رخنه [illegible] معلوم [illegible]
حضرت مخدومی [illegible] استماع افتاده که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادتی تمام و معتقدی [illegible] داشت
بملازمت آنجناب [illegible] و بخلاف معهود شیخ آن [illegible] بخانه در آمد و بعد از [illegible] صحبت
اصحاب معاودت کرد [illegible] پرسید که [illegible] حاضران جواب داد که [illegible] شیخ
فرموده [illegible] و وفات شیخ کمال در سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است
و این بیت بر سنگ لوح او ثبت کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور
بمغربی مرید شیخ اسمعیل سیسی و از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی است و شیخ نور الدین عبد الرحمن از
کبار مشایخ روزگار بوده و در بغداد بسر می برد و در سنه خمس و ثلثین و سبعمایه از نزد سلطان احمد برسم رسالت
پیش امیر تیمور گورکان آمده و آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار نموده معزز و مکرم رخصت انصراف داده و مولانا محمد مغربی
و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته اند و دیوان اشعار مولانا مشهورست و این مطلع از نتایج طبع [illegible]
در نکات مسطور بیت ما مهر تو دیدیم و ز ذرات گذشتیم از جمله صفات ازلی آن ذات گذشتیم وفاتش در سنه تسع و ثمانمایه روی نمود
مدت عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین خجندی در سلک فضلای ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی از وقایع امیر تیمور
گورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان نگاشت شیخ محمود زنگی عجم کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بوده و در اثنای
نوادرات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانچه گویند اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت
امیر تیمور گورکان رسیده و آنحضرت پرسید که شما چکاره اید گفت بیت دو پیریم [illegible] علی ترک و محمود زنگی عجم و شیخ
محمود بسیاری از وقایع و حالات صاحبقران پسندیده صفات در سلک نظم کشیده آن نسخه را جوشن و خروش نام
نهاد و در سنه ست و ثمانمایه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده در کرجستان [illegible] داشت جمعی از
اکابر کرمان مانند ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین که قاضی آن ولایت بوده و سید حمزه متوجه آستان سلطنت
آشیان گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نموده [illegible] جوشن و خروش [illegible] منظور نظر التفات
آنحضرت گرداند اما حسب تقدیر در وقتی که از پل تفلیس که بر آب کر بسته اند میگذشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو
نشست رخت بقا باب فنا داد و غرق دریای کرم [illegible] و پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده
و بصلهٔ گرامند محظوظ و بهره ور شد این بیت مطلع بعضی از غزلیات شیخ محمود است [illegible] شعر محمود اگرت پسند افتد

که عطف این [illegible] مولانا علی [illegible] از جملهٔ شعرای دار السلطنه هراة بود و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه که میرزا
میرانشاه جهت دفع فتنهٔ حاجی بیک جاونی قربانی بهراة آمده بود در باغ زاغان نزول اجلال فرموده مولانا علی [illegible] بشرف
ملازمت شاهزاده مشرف گشته قصیده گذرانید که در حسن اختتام این بیت واقع بیت ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته
عالم از نکهت لطف تو معطر گشته خط مشکین تو بر صفحهٔ گلزار عذار آیت حسن و جلالت مصور گشته شاهزاده نسبت بمولانا
در مقام التفات آمده صلهٔ مناسب عنایت فرموده خواجه عصمت الله بخاری در سلک اعاظم ناظمان مناظم سخن گذاری انتظام
داشت دیوان اشعارش مشهورست و ابیات بلاغت آثارش بر الواح خاطر فضلا مسطور از جمله قصیده که در مرثیهٔ
حضرت صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن مرثیه را با میرزاده خلیل سلطان گذرانیده مشمول نظر انعام و احسان گردید
مطلع قصیدهٔ مذکور این بیت بیت ای فلک خیره [illegible] سلطان کجاست تخت کو [illegible] چون سلیمان کجاست و خواجه
عصمت در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی آنجناب در منظومات خویش درج فرموده یکی از
فضلا در آن باب گوید قطعه میر خسرو [illegible] در خواب گفتمش عصمت [illegible] چنین گفت [illegible]
گفت [illegible] مولانا نجم الدین العطاری در فن انشاء و علم املا یگانهٔ زمان خود بود و ملازمت میرزا میرانشاه
مینمود و در آن اوقات کامل التاریخ ابن اثیر را بفرمودهٔ شاهزاده مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرده و کمال فصاحت
و بلاغت در آن کتاب بجای آورده خواجه علی تبریزی شطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را نزد شیخ شمس الدین
جزری قرائت نموده و در علم حدیث مهارت حاصل کرده و خواجه علی در فن شطرنج آن قدر وقوف داشت که صغیر و کبیر
آن روزگار استادی او را مسلم داشتند و غایبانه را مانند حاضرانه بغایت نیکو می باخت و در مجلس شریف امیر
تیمور گورکان پیوسته آن لعب میباخت مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب
و معالجهٔ مرضی بی همتا مینمود و او نیز در قسم نرد و شطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی بود
و در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبد الوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری و استاد شمس الدین گازرونی نیز از
جملهٔ شطرنجبازان حضرت صاحبقرانی بوده همواره بملازمت آستان سلطنت آشیان مینمودند گفتار در ذکر سلطنت
واقفان تصاریف روزگار و عارفان تصانیف اخبار باین حکایت عارف و باین روایت واقف خواهند بود که امیرزاده
امیرزاده خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت و ملک ستانی [illegible] عجب آنکه
[illegible] آن شاهزاده والا نژاد [illegible] صاحبقران بود و بعد از فوت آنحضرت
اکثر نوئینان کامران و امرا و اعیان و بسیاری از لشکر فیروزی نشان که در تاشکند بودند او را بپادشاهی برداشته بیعت نموده
و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بنواحی آن جنت آباد فردوس مانند
حکام و بزرگان و اعیان آن شهر بقدم فرمان برداری شاهزاده را استقبال کردند و مفاتیح
کنوز و خزاین بقلانس سپرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و در آن زمان
شهر [illegible] معموری و جامعیت [illegible] توجه نمود اکابر و افاضل و اعاظم سادات و
علما و اشراف و هنرمندان اطراف در آن مصر جامع مجتمع بودند و خزاین و دفاین بکثرت نقود و ذخایر از
نقود و اجناس و جواهر بغایتی بود که قوت [illegible] از حد احصار آن عاجز و قاصر می آمد و بسیاری اسباب
پادشاهی از صنوف سیوف و نیزکان و جبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیلهٔ
تحریر قلم و تقریر زبان شرح آن تفسیر پذیرد [illegible] قضایای ازلی بر صحیفهٔ حال آن نهال طراز اقبال کشیده
بود و در رابطهٔ مشیت سبحانی قاعدهٔ قصر جهانبانی آن نوبادهٔ ریاض صاحبقرانی را سمت استحکام نبخشیده
در عهد چهار سال از آن همه موجبات سلطنت و استقلال اثری نماند و جمیع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاد [illegible]
قضا [illegible] زوال آن دولت فروغ [illegible] آفتاب [illegible]
خواص بارگاه [illegible] سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشور [illegible]

نظام و انتظام نیابد هر که طرف کلاه شکست و تند نشست کلاه داری و آیین سروری نداند، و سبب انقضای ایام کامکاری و اختتام
هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعد قضای ربانی و تقدیر سبحانی آن شد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور گورکان
نسبت بجمیله شاد ملک نام که سابقا از سراری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطر پیدا کرد و پنهان از حضرت صاحبقران
اورا بنکاح در آورده و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بران قضیه افتاد حکم فرمود که هرجا شاد ملک را بیابند بکشند
و میرزا خلیل سلطان اورا پنهان ساخته در ان اوان که آن مقولات محل غضب رایات نصرت آیات بود و نوبت دیگر
کشاهزاده شاد ملک را همراه داشت فرمان داد امیر برات آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم همایون بقتل
او نفاذ یافته سرای ملک خانم بنابر ملاحظه خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت از نسل میرزا
خلیل سلطان آبستن است بنابران امیر تیمور گورکان فرمود که اورا بجان آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند محافظت
نموده ما ورا ابتلای سپاه وجود و بعد از آن احوال صاحبقران بی همال بنابر سرنوشت وفات یافت و شاهزاده به نوازش بال آن
گلعذار پر غنج و دلال را در آغوش کشید بمرتبه شیفته جمال و مشغوف وصال وی گشت که از صواب و اصلا تجاوز جایز
نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال ... بقبضه تسلط آن سلیطه او ... بود ... تیره بخت
و قوم مجاری امور ملک و مال از میرزاده خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت و شاهزاده برطبق مدعای محبوبه دست
باسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس گنوز و خزاین را که بی مبالغه بحساب و هم از حوزه تخمین آن خارج
بوده بمانک زمانی صرف نموده بیشتر را بجمعی داد که در آن خزانه سبب بی قدر ... گذشته و قضیه آن ... بخشش
انتقال فرموده ... شاهزاده ... شاید ... آرزوی درهم ... میرزا
خلیل سلطان بتعلیم جانانه جمعی از مردم ... انواع زینت و اصطناع اختصاص می بخشید و هریک را قربت فاروق ساخته
بدرجه امارت و سروری رسانیده و ازان جهت خاطر امرا و سران سپاه ملال گرفت و تاج آن فرزند ما بیکان مختلط شده
سواد فتنه و تهمت بر آید ... و چون حشمت و دولت شاه ملک ... مخدرات سراپرده صاحب قران مرحوم
نمی نمود جهت انحطاط مرتبه آن عفایف امیرزاده خلیل سلطان ازان داشت که شاهزاده خواتین و سرای آنحضرت
طوعا و کرها بیکی از ملازمان استان خود در سلک ازدواج کشید و کرامی را که نسبت بدو مرتبه مادری داشت
با جمعی از مردم نا جنس همنشین کردانید خود فرشته سرشت را با عفونت زشت هدم ساخت و لعل بدخشانی را در سلک
جزع یمانی انتظام داد طوطی شکرین سخن را با ناشایسته زاغ و زغن قرین ساخته و عندلیب نغمه پرداز را با خفاش همراز ساخته
قفس جای داد و بواسطه صدور امثال این افعال ناهنجار طباع صغار و کبار از میرزا خلیل سلطان متنفر گردیده
و امور سلطنتش اختلال پذیرفته آفتاب بسر حد زوال رسیده چنانچه انشاء الله بالله ... کلام آینده بوضوح خواهد پیوست
ان شاء الله تعالی وتقدس، ذکر خاقان مظفر لوا معین السلطنة والدین شاهرخ میرزا خاقان سعید میرزا شاهرخ
پادشاهی بود صاحب سعادت متصف بکمال عدل و عبادت شجاعت رستم با سخاوت ابراهیم ادهم جمع داشت و هرگز
خیال بکار ... علت سفها ... گرامی حضرتش ... مدت العمر نماز جماعتش ازان پادشاه اسلام پناه
فوت نشد ... الحیات هیچ آفریده را نیازرد و حکم بمقتضای شریعت مؤید مصطفویه
از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و گوشه نشینان می شتافت و هر دیاری که در می آمد اول شرف طواف مزارات
اولیا و اتقیا را در می یافت در میدان حرب چون کوه با شکوه در برابر خصم ثبات قدم می ورزید و در محراب
از خوف و خشیت مانند برگ بید می لرزید در ایام عدالتش هیچ عوانی را زهره نبود که تیز در تنا قوانی نگرد و در دوران عدالتش
هیچ صاحب قوانی ... داشت که بساط ظلم گسترد، بیت: شد از انصاف آن شاه سرافراز، بعهدش باز با کنجشک دمساز،
بعهد او که ... آهو شیر و نخجیر، بهم آمیخته چون شکر و شیر، عدالت کرد نور ... ظلم ... علیا ... از دست
ولادت همایون خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه تسع و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و در شهور
سنه تسع و تسعین و سبعمایه صاحبقران تاج بخش باج ستان زمام حکومت خراسان را در قبضه اقتدار

اونهاد

اونهاد و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه ۸۰۷ آن پادشاه عالیجاه از روی استقلال در خراسان بضبط امور
ملک و مال پرداخت و خطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته در سنه تسع و ثمانمایه ما نندران را مسخر ساخت و در اواخر
سنه احدی عشر و ثمانمایه ما مجهه رایات نصرت آیتش بر تسخیر ولایات ماورا النهر شتافت و در سنه سبع عشر و ثمانمایه ولایت کرمان
آن پادشاه عالیشان را مسخر گردید و در سنه ۸۲۳ قرایوسف وفات یافته فتح آذربایجان بوقوع انجامید و در اواخر
رجب سنه مذکوره میان آنحضرت و اسکندر بن قرایوسف محاربه اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم
علم پادشاه وزیدن گرفت و در نیمه اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمایه
بیشتر امیر احمد لر نام در مسجد جامع هراة کاردی به بدن آنحضرت رسانید و همان لحظه احمد کشته شد آنحضرت بحکم علی الاطلاق
ازان زخم نجات بخشید و در سنه اثنی و ثلثین و ثمانمایه نوبت اکبر اسکندر متوجه ولایات عراق و آذربایجان گشته
خاقان سعید بدانجانب شتافت و در صحرای سلماس چنین جنگ نمایان واقع شد و باز اسکندر
انهزام یافت بعد ازان ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماورا النهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و جرجان و مازندران
عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و بیمن نصفت و حسن معدلتش
تمامی آن بلاد و امصار معمور و آبادان گشته رفاهیت خلایق در جه کمال پذیرفت و عمارت دلپذیر
در اطراف ممالک محروسه بنا فرمود با بواب بر مانند مساجد و خوانق و مدارس و رباط بنا نموده قری و قصبات
مرغوب و مستغلات نافع بران بقاع وقف نمود و چون خاقان سعید مدت چهل و سه سال باستقلال تاج سلطنت
و جهانبانی بر سر نهاد در در ولایت ری فی ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمایه بجنان فردوس بسبب عالم آخرت انتقال
و فات جانش پنجاه و دو سال بود و بعد ازان پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و
عالمیان برگشوده خواجه غیاث الدین پیر احمد سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین
پیر احمد خوافی و خواجه سید احمد شیرازی و امیر علی شعانی و خواجه شمس الدین علی با بجه در سلک وزرای
میرزا شاهرخ انتظام داشتند و مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا
مولانا شمس الدین محمد امین و مولانا عبد المجید فرونی در ایام دولت آن پادشاه عدالت آیین رایت صدارت
می افراشتند، گفتار در بیان جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت
و امیرزاده خلیل سلطان، خاقان سعید و سلطان صاحب تأیید فارس مضمار تاج معین السلطنة والخلافة
شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الدنیا والدین امیر تیمور بود بعد از فوت آنحضرت در
ماه رمضان سنه سبع و ثمانمایه در بلده فاخره هراة تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود شریف خود مشرف ساخت و تاج
خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایه معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت و لاة و لایات انقیاد و
امتثال لازم الاتقیاد نموده اظهار اطاعت و فرمان برداری کردند و بجای اخلاص عازم آستان آسمان اختصاص گشته
شرایط جاکری و خدمتکاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه
نوازش نموده در باره هر یک از مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانیده بساط نصفت و عدالت گسترده بتمشیت مهام
شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مأمور گردانید و در اثنا بمسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان
بجناح استقلال در دار الملک سمرقند را مرکز رایت دولت ساخته دست با سراف و اتلاف خزاین و دفاین در از کرده
حاصل عمر و کار را برانداخت بنابران ضمیر خورشید نشان جهانبانی اقتضا فرمود که پیشتر از آنکه اختلال بامور مملکت راه یابد
رایت ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ماورا النهر شتابد و امیر مضراب جاکو و امیر حسن صوفی ترخان و امیر
علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هراة بجانب اندخود
نهضت فرمود و در منزل دره زنگی امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسیده بتوبه پیاطوس استسعاد
یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را بشرح معروض داشت و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه

کردانید

بن ارغونشاه را جهة تعمیر بلخ و بازه هراة که از ایام استیلاء امیر تیمور کورکان بر ایران تا آن زمان ویران بود باز
و امیر سید خواجه را تلبوچی فرستاد تا قلعهٔ آن بلده را عمارت نماید و بنفس نفیس عازم سمرقند شده چون در لنگر شیخ زاده
بایزید اتفاق نزول افتاد میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا و نوئینان مخالفت کرده بود بملازمت شتافت
و باصناف الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید امیر حمزه تغتوقوز را برسم رسالت نزد امیرزاده خلیل سلطان
فرستاد که تو مرا بجای فرزند بلکه برادر بلکه بجان گرامی برابری و هر چه تمتع داشته باشی از ملک و مال دریغ نیست اما کرت
و تجارب ایام و موافقت مشاهیر طوایف انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد و امرا بسبب مسافت و توهم پیش
آفت در غیبت با اتفاقی کرده اند حالا باید که بقدم بصیرت پیش آیی و بعد از آنچه متضمن استقامت مملکت با اتفاق تو
فالی و رایات ظفر آیات از اندخود گذشته بسر حد جیحون رسید و دران منزل امیر شاه ملک از بخارا آمده خبر یساقی
شاهزادگان عظام رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن این حال ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوسی
دریافته بوسیلهٔ امراء عظام عرضه داشت نمود که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسان را بمسعوت ضبط نمود
النهر باز نخواهد گذاشت امید آنکه بسعادت معاودت فرموده حکومت این مملکت را به بنده باز گذارند تا به نیابت
آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رساند و مادام الحیات در مقام فرزندی و خدمتکاری باشم خاقان سعید این ملتمس را اجابت
فرموده امیرشاه ملک را جهة آوردن شاهزادگان به بخارا فرستاده و عنان تکاوران بجانب دار السلطنة هراة انعطاف
داده چون باندخود رسید امیرزاده سلطان حسین بهوچی فرار نموده بجانب طرف آب رفت و هم دران ایام خبر متواتر
شد که میرزا خلیل سلطان از سمرقند بیرون آمده عازم کنار جیحون است لاجرم امرا شهر باز گذاشته امیرزاده الغ بیک
و امیرزاده ابراهیم سلطان را بپایهٔ سریر اعلی آوردند و امیرشاه ملک بضبط کنار آب مامور گشته چون بدانجا
رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه
آمده اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدینجانب فرستند تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت خواهد بود
و آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغونشاه بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و چون
این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر توقف نموده پیش سلطنت آشیان آمدند و از آنجانب امیر شیخ نور الدین
بسمرقند رفت و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نموده چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحب
قران مغفرت نشان را نزد امیرزاده پیر محمد ولی عهد فرستد و بسلطنت ما وراء النهر قناعت نماید
و بعد از آنکه شیخ نور الدین باردوی ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هراة گردیده در خلال آن احوال امیر
سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود رستمدار حکومت مینمود از صوب سپاه
میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و رخصت طلبیده جهت آسایش بنواحی اندخود و شبرغان اقامت
فرموده و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و هشتم ذی قعده در دار السلطنة هراة نزول نمود ذکر شمه از کروفر
امیرزاده سلطان حسین و کشتن او بفرمودهٔ خاقان جمجاه و بیان مخالفت و باغیگری امیر رکن الدین سلیمانشاه
میرزا سلطان حسین اگرچه بصنعت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشاء جنون بهرهٔ تمام داشت چنانچه در وقتی که
حضرت صاحبقران مغفور در خطهٔ دمشق نشسته خیال قتال پادشاه مصر بر لوح خاطر می نگاشت ناگاه از آنحضرت
گریخته پیش ملک فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرده لشکری که با او
بودند متفرق گردانیده در جانب سمرقند ایلغار نموده چون دانست که بشهر در نمی تواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب
عالی خاقان سعید پیوست با آنکه آن پادشاه جمجاه بنظر شفقت و عطوفت در وی نگریست بار دیگر او را جنون بر آن داشت
که در نواحی اندخود فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سبز با میرزا خلیل سلطان ملحق گشت میرزا خلیل او را مشمول انعام
و احسان گردانیده با امیر الله داد و ارغونشاه و تیمور خواجه آقبوقا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان
بکنار جیحون فرستاد تا از جانب میرزا پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل به بلخ آمده بود خبردار باشند و کنار آب نگاه

استقلال

استقلال ورزد مانع میرزا سلطان حسین پیدا شده بهانهٔ کنکاش امرا و میرزا را بجلو طلب داشت و تیمور خواجه و خواجه
یوسف را شربت شهادت چشانیده و میرزا را مقید ساخت امیر الله داد و ارغونشاه و سایر که آن حال مشاهده نمودند بتضرع
و زاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را عهد و سوگند داد که او را بپادشاهی برگزیدند و نایب خویش گردانید مقارن آن حال
رقیب جهانگیر چون میرزا سلطان محمد که با اموال فراوان متوجه بلخ بود بدان حدود رسید و میرزا سلطان حسین او را غارتید و متوجه
سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تعارف امیر الله داد و ارغونشاه و دیگر امرا که برسبیل
ملازمت میرزا سلطان حسین میبودند از وی جدا شده نزد میرزا خلیل سلطان رفتند و بنابر آن در هشتم محرم الحرام سنه ۸۰۸
میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود و شبرغان با امیر سلیمانشاه پیوست و هم دران ایام چون
قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین را
طلبید جناب امارت پناهی بدان سخن التفات ننمود غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد را بر آن داشت که بطریق شبیخون
بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه چاره منحصر در گریز دانسته بهراة شتافتند بخدام
بارگاه شاهرخی پیوستند آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و صد سر اسب قیمتی با امیر سلیمانشاه
عنایت فرموده و سرخس را بسیورغال او کردانیده حکم فرمود که با امیر مضراب و امیر سید خواجه که در سبزوار بوده
و از جانب میرزا امیرانشاه که بکالپوش آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد و امرا
شاهرخی صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانسته نوشیروان برلاس آن شاهزادهٔ شجاعت پیشه را به پیروی
و رب واقی گردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بتقلب کلات رفت و خاقان
سعید متوجه آن حدود شده امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمانشاه بود بکلات روان فرمود
تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند و عبد الصمد با امیر مشار الیه ملاقات کرده و سخنان دلفریب گفت
بحصول مقصود باز گشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب التماس امیر سلیمانشاه امیر جهانملک ملکت را نزد او
فرستاده و چون جهانملک نیز مانند عبد الصمد باز گردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت
فرموده و امیر سلیمانشاه بعد از تحقیق آن خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت مراجعت نموده در هفتم
جمادی الاولی شنبه به دار السلطنة هراة رسید و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک را بضبط اندخود و شبرغان
مامور گردانید و چون فصل شتا بگذشت و بهار بلشکر سلطان ربیع آثار بهار عازم کوه و صحرا گشت خاقان سعید
انتهاز جهت مصلحت ما وراء النهر بییلاق بادغیس خرامیده و در منزل قزل رباط خبر محاربهٔ میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا
ذکر محاربهٔ میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان
خلیل سلطان بتواتر انجامید
و در آن زمان که میرزاده الغ بیک و امیرشاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده
امیرشاه ملک را طلب داشت و از آنجانب بلخ رفته و در مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزاده مشار الیه اتفاق
نموده و ایلچی بحضرت ان جهت گفت و شنید و وصیت حضرت صاحبقران در باب ولایت عهد بسمرقند فرستادند
و چون آن قاصد بپایهٔ سریر میرزا خلیل سلطان رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل سلطان
جواب داد که آن خداوندی که سلطنت کشور ممالک جهان را با میر تیمور کورکان عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند را
بمن عنایت فرمود میرزا پیر محمد و امیرشاه ملک از استماع این جواب در تاب شده میرزا الغ بیک را بجلو ملحق گردانیدند
و با سپاهی حنکور از آب آمویه گذشتند و میرزا خلیل سلطان با نیاز استقبال نموده در روز دوشنبه دوم
ماه رمضان سنهٔ ثمان و ثمانمایه در حوالی نسف لشکر هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ داد مردی دادند از دلی
خشم و قهر در هم آویختند میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قوم میرزا پیر محمد حمله کرد و ایشان را از جای برداشته تخت
قوم را هزیمت کرده و چون ایلغار و بنا منهزم پریشان شده میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک قرین صحت
و سلامت بدینجانب رسیدند و حضرت خاقان سعید در یلاق بادغیس این خبر شنید و عازم ما وراء النهر گردید و میرزا الغ

و امیر شاه ملک در آن اثنا از راه شرف ملازمت دریافته جناب امارت مآبی بجهة ضعف الاغان رخصت یافت که مدتی یکماه
در بادغیس باشد و چون منزل ماری قشون مضرب خیام اردوی همایون گشت ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان
شاهزاده معروض داشت که ما بر جهان عهد و قایم که بسته بودیم هستیم اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته متعرض عهد و سمرقند
گشت بضرورت پای در میدان مخالفت نهاده دفع او کردیم حضرت خاقانی مرید جانی قربانی را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان
بدان صوب ارسال داشته و پیغام داد که ما نیز ما بر جهانیم که بودیم و جهان خواهد بود لیکن ما کنار آب خواهیم آمد باید
که آن فرزند نیز بدینجا آید تا سخنی که باشد بگوییم و قواعد عهد و پیمان را مجدد استحکام کرده ایم و اگر خود نیاید یکی از مردم
معتمد را بفرستد و چند روز موکب نصرت شعار در ییلاق بورتقان و ایلمار توقف نموده در آن یورت مرید جانی آمده و خواجه
نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورده و او از زبان شاهزاده معروض داشت که آنحضرت هر کرا مصلحت دانند
بکنار آب فرستند که ما امیر احمد داود و دار عوض شاه را نامزد آن جانب کرده ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب
شریعت پناهی قاضی عبد الصمد را جهت تثبیت آن مهم ارسال فرمود و در خلال این احوال بعرض رسید که امیر شاه ملک
بواسطه کمال اعتبار و اختیار امیر سید خواجه که منصب امیر الامرائی داشت دلگرانی و بعلت ضعف الاغان
بهانه ساخته از یورش تخلف نموده است بنا بر آن خاقان نصرت نشان بای سنقل تواجی را پیش امیر شاه ملک فرستاده
پیغام داد که متصور چنان بود که چون یکماه در بادغیس توقف نماید بموکب همایون ملحق گردد و حالا چند روز از موعد گذشته
باید که فی الحال بدین جانب شتابد و الا در این مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دار السلطنه هراة
گشته امیر شاه ملک از راه یکه النگ بجلدی رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال بمستقر سریر جاه
و جلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی و استقلال در حل و عقد امور ملکی و مالی خیال
فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان مثل سیف الدین عبد الصمد و طاهر و فاضل و شیخ علی برلاس اوچ قرا با در
و تیمور ملک و دولتای را با خود متفق ساخته و نماز شام غره ذی حجه سنه ثمان و ثمانمایه از جنگ النگ سوار شده
علم عزیمت بصوب جام برافراخت همان لحظه خاقان سعید از این حرکت ناهنجار خبر یافته از عقب یا ججی کوه سلطان
سلطنت آشیان حاضر بود و بنده از عقب گمگشتگان روان شد و علی الصباح در صحرای نورک بدیشان رسیده
فرمود که بچه جهت خیال مخالفت نموده اید سید خواجه بلاتحاشی از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت شاهرخی
نهاده بجرم خویش معترف گشته و در رکاب حضرت انتساب متوجه هراة گردید و از وصول امیرزاده سیدی احمد خاقان
بمستقر عز و جلال خرامید و بعضی از مواخاهان سید خواجه بدو گفتند که اگر امیرزاده شاهرخ از جریمه تو در
گذرد بی شبهه فردا هر یک از ما بعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد بار دیگر همه متفق شده بعزم
خلاف عازم طوس گشتند و خاقان سعید امیر حسن صوفی ترخان را و امیر فرمان شیخ را نزد سید خواجه فرستاد
تا او را نصیحت کرده باز گردانند و آن دو امیر صاحب تدبیر نزد سید خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر بخت
در گذرد و گردن بحلقه موافقت در آورد و فایده بر آن مترتب نگشت و مقارن آن احوال توکل تیمور تواجی از پیش امیر
مضراب و قاضی عبد الله آمده معروض داشت که تا غایت در کنار آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خلف
وعده نمود و هیچ کس نفرستاد و حکم همایون نفاذ یافت که مشار الیهما باز گردند و رایات نصرت آیات خاقانی در بیست
و سیم ذی حجه مذکوره از عقب سید خواجه نهضت نموده بعد از چند مرحله مشهد مضرب خیام عساکر ظفر انجام گشت
و در آن مقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقارن آن حال از جانب طبس توکل
امیر خلیل یوسف خلیل که داروغه آنجا بود مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب ملازم برادر خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر
عمر شیخ فرستاده بود در آنجا گرفته بودند که متضمن تحریک جهت شما مستخلص بگرداندم بنظر انور رسانیده و
آنحضرت دل از اطاعت سید خواجه برگرفته بتاریخ غره محرم الحرام سنه تسع و ثمانمایه متوجه طوس شده و چون در مشهد
مقدسه رضویه علی راقدها تحف الصلوة و التحیة نزول اجلال اتفاق افتاد سید خواجه که در قلعه کلات تحصن نموده بود

روی بصوب استرآباد نهاد و رایات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول بیلغ قلعه خبوشان امیر شاه ملک
از بلخ رسیده منظور نظر التفات گردید و خاقان سعید قرین نصرت و تا بعد از آنجا نیز نهضت فرموده ییلاق سلطان از
فر نزول همایون غیرت افزای فضای گردون گشت و از آن مقام خیره و چرم احتشام منکلی تیمور را با جازگاه آداب رسالت
و رسوم سفارت نیکو میدانست پیش پیرک پادشاه حاکم جرجان فرستاده و پیغام داد که ما سید خواجه را از حضیض مذلت
و خواری باوج عزت و سرداری رسانیده بودیم و او کفران نعمت نموده و از ما گریخته بدان جناب التجا کرده است طریقه
اتحاد نقض عهد و پیمان قدیم را تاب چنین اخلاق در انتقال سر سبز دارند و سید خواجه را بتاج او را در آن ولایت نگذارند
و یقین دانند که اگر از فرموده تخلف خواهند ورزید نسیم لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گداز تبدیل خواهد یافت
و آنچه در پس پرده غیب مستور باشد بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک آن نتوان کرد و منکلی تیمور نزد پیرک پادشاه رفته
میرزا شاهرخ بهادر در همان موضع روزی چند توقف نموده در آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالم پناه رسیده اظهار اخلاص
و ارادت فرمود و چون خاطر و دبستان سرای سخن بدانجانب بستایند صاحب خان نمود که تخت جلالت میرزا میرانشاه
و اولاد و نظام امور آن زمان علاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد آنگاه پرتو اهتمام بر تحریر
فتح استرآباد تابد **گفتار در جان وقایع که بعد از فوت امیر تیمور گورکان امیرزاده میرانشاه و اولاد**
او را دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر با آستان سلطنت آشیان خاقان عدالت نهاد صاحبقران والا
نژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه هلاکو خان را با میرزاده عمر بن میرانشاه عنایت نموده ایالت
بغداد را به برادر بزرگش امیرزاده ابابکر رجوع فرموده و مقرر ساخت که میرزا میرانشاه در بغداد باشد و میرزا
ابابکر بکاره بجانب میرزا عمر حاضر گشته از استصواب او در نگذرد و بنا بر آن چون خبر فوت امیر تیمور گورکان بتبریز
رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلانتر حسابی برنگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط
امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامرای میرزا عمر بود بعد از تحقیق فوت امیر تیمور گورکان
با غوای جمعی از اهل فتنه قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نموده و صباح روز بیست و دوم رمضان با پیشتان اقبال آشیان
مولانا قطب الدین اوبهی و داراب قوچین و شیخ محمد تواجی و عبد الخالق و الله تیمور شکورچی را با بعضی دیگر از بیگناهان معروض
تیغ تیز گردانیده و بخیال استقلال بعدی امیرزاده پادشاهی بنا دو میرزا عمر را بی وقار استوار داشته طایفه از اجاقان
و خانان بکنار مکمل و مسلح بجنگ امیر جهانشاه فرستاده در لحظه مردم شاهزاده زیادت شده التجا بجناب امارت پناهی
کمتر گشتند بنابر آن امیر جهانشاه روی بگریز آورده و همراهان با تمولزی بهادران او را تعاقب نموده نماز دیگر همان روز بدو
رسیده و فی الحال بقتل رسانیده و میرزا را بخلاف مقصود عمر با پدر اعقاب ساختند و از عقایدگان امیر جهانشاه را بنواخت همان
این حال میرزا ابابکر از کنار بغداد بتبریز آمده و قصد ییلاق همدان کرده جهت استمالت ایلچی نزد برادر فرستاد و میرزا
عمر فرستاده را نوازش نموده پیغام داد که طلب صلح خیانت که آن برادر بزودی بدین جانب تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی
باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابابکر بدین سخن اعتماد کرده با دویست سوار پیش میرزا عمر رفت و همان روز گرفتار شده و
در قلعه قهقهه محبوس گشت و چون میرزا میرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت
آمده تا کالیوش استرآباد و دامغان کیران باز نگشتند و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و گریختن پدر بفراغت هر چه تمامتر با شغل
سپاهی و رعیت اشتغال نموده در آن اثنا درویشی بابا ملکی نام در عراق پیدا شد و کرامات و خوارق عادات اظهار ساخت
و میرزا عمر تعلق دو لبش حکم فرموده بابا در حین تربیت بر زبان راند که روزی باجنین متعذر بود و اما معلوم
خواهید کرد که بعد از این چه قضا حادث خواهد شد و چون از واقعه بابا سه روز در گذشت در هفدهم محرم سنه ۸۰۹ خبر خلاص
میرزا ابابکر متواتر گشت تفصیل این مقال آنکه میرزا ابابکر بعد از آنکه در قلعه محبوس بود جمعی از اهل قلعه با خود
متفق ساخت و بنیاد حیات عادل خزانجی و شیخ حاجی را که از محافظانش بود براندخت و حصار سلطانیه
در حیطه تسخیر آورده و چپاول خانه را تصرف کرده مجموع آن نقود و اسلحه را بملازمان خود قسمت فرموده روی بصوب خراسان

نماده در رکاب یورش استراباد به پدر پیوسته عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر بسلطانیه رفت و آن بلده
بعضی از اهل فتنه و سپرده از راه [illegible] مسلم با قادر حرکت که مقارن آن حال شیخ خسروشاهی از جانب سمرقند بعمارت
رسیده مشتغل گشت که هرچه میرزا ابابکر از خزانه سلطانیه برده باشد که زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده بر متمولان
تبریز تحملات نامعقول نموده میرزا عمر را اینها انداختند امیر بسطام جاگیر که بادی در مقام نفاق زندگانی میکرد دست آورده غربت
میراه نمود و بسطام از راه قراباغ با میر شیخ ابراهیم شروانی بیعت یافت میان میرزا عمر و امیر شیخ ابراهیم نایره نزاع
اشتعال یافت و هر یک جانشکری بکشاده آب گذرانیده [illegible] بکر قتل کردند و پس از هفته خبر بار رودی میرزا عمر رسید
که میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعه سلطانیه استیلا یافته هر کس که آنجا یافتند اسیر کردند و هرچه دیدند بغارت بردند
لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم ترک آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بمنزل [illegible] زمرد و عمر با نان و سلطان
سنجر حاجی سیف الدین و عبدالرزاق خدایداد و امیر بیان توجهی و شیخ خسروشاهی طریق بیوفائی مسلوک داشته به
میرزا ابابکر و میرزا امیرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر [illegible] و اولاد او را منظور نظر تربیت کرد ابنده شیخ نظام را
با پاره‌ای [illegible] بیاسا رسانیده آنگاه بمقتضای صواب بعضی از مصلحت اندیشان تخت را زینت نموده میرزا
میرانشاه را بر آن نشانده و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بخشش و سور نموده سرور پرداخت میرزا عمر
بعد از تفرق لشکر از راه کاوه رود بعراق رفته بعد امیر جالیق ترکمان و سپالیق برلاس و جمعی از سلدوز [illegible] منتظر
شده جانب تبریز در حرکت آمده و علیکه بن جالیق بر سر آن بلده شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و عام هجوم نموده
خواجه پیرعلی را که بمبلغ صد هزار دینار تحصیل داشته تعلق رسانیده بود [illegible] از شهر بیرون کرده دروازها مضبوط ساختند
و میرزا عمر امرا را [illegible] اجازت عرب داده در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر
قوت مقابله و مقاتله نداشت عنان عزیمت بصوب اصفهان برافراشت حاکم آن بلده میرزا رستم مراسم استقبال
بتقدیم رسانیده لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و ظهور بنیاد پادشاهی [illegible] دقایق مهمان نوازی و [illegible] مرعی داشت
آنگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر اعقاب میرزا ابابکر که یوسف طایق فاضل نشسته بودند ایلغار کردند و جهات
و اموال بسیار بدست آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت
و میرزا پیرمحمد او را با عزاز و احترام تمام بشهر درآورده و جشنهای پادشاهانه ترتیب داده و تحفهای پادشاهانه بر طبق
عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز به تنعم و ناز اوقات گذرانیده در اوایل فصل بهار بمرافقت میرزا پیرمحمد
عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر از یزد نیز در حرکت آمده بدیشان پیوست از آن طرف میرزا ابابکر چون چند روزی
اسم پادشاهی بر پدر اطلاق کرد در خلع [illegible] عاطفی کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زده در اوایل جمادی الآخر
سنه مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا فرود آمدند و تشویش بسیار بعجزه و ضعفا رسانیدند
و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود و بعد از وصول
بجرباذقان شنید که امیر بسطام جاگیر تبریز را متصرف گردید و خطه آذربیجان از یورش اصفهان اهمال [illegible] عنان مراجعت
معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر شیخ این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان یکران بجانب میرزا
ابابکر تافتند و این خبر در [illegible] بسمع میرزا ابابکر رسیده و لشکریان خود را مستمال کرده بعزم رزم اعدا
بازگردید و در نواحی درگزین تلاقی آن سلاطین جلادت آیین دست داده از هر دو جانب مردان مرد و گردان صف
شکن در میدان کین تاختند و از صباح تا رواح باعدام و افنای یکدیگر پرداختند و در آن روز قریب چهار هزار سوار و
پیاده کشته گشت بهنگام شام هر دو طایفه بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشته روز
دیگر که جمشید خورشید با تیغ زراندود بمیان مواکب کواکب تاختن آورد از هر دو جانب ۴ افغان دف و کوس بر خاست
و نایره قتال التهاب یافت میرزا مظفرالدین ابابکر با هفتصد سوار بر قلب لشکر مخالف که محل قرار میرزا پیرمحمد بود حمله
نموده او را از پیش برداشت و میمنه و میسره را نیز مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر آغاز

محاصره کرد و چون نزدیک آن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر که امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام جاگیر [illegible]
در تبریز نشسته اند و شیخ حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغول است با ایران اصفهانیان صلح کرده در هم بسته عنان
آذربیجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر در نمیتوانستند آمد از ایشان
جدا شده روی بدرگاه عالمپناه حضرت خاقان سعید آورده و در غره ربیع الاول سنه تسع و ثمانمایه در ییلاق سلطان
بموضع خواجه قبر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع خدم و حشم او با انعام خلع فاخره و
اسپان تازی مفتخر و مباهی شدند و مقارن آن حال منکلی تیمور که برسم رسالت نزدیک میرزا پیرمحمد پادشاه رفته بود باز
آمده جواب بر وفق صواب بنیاد ورود بشارت خاقان عالمیان بعزم فتح جرجان از ییلاق سلطان نهضت نمود ذکر محاربه
حضرت خاقان سعید با میرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استراباد و جرجان بمیرزاده عمر ابن میرزا امیرانشاه
در اوایل فصل خریف که هوا بر دور اطراف باغ و بستان آغاز دست برد کرد و از اهتزاز صرصر لشکر خزانی حرارت هوای
تابستانی روی بانهزام آورد و خاقان سعید با چند ملک مجید بیلکاه مازندران درآمده چون موضع سیاه بلاد معسکر
فرمان فرمای بلاد و عباد گشت ناگاه میرک پادشاه باتفاق سید خواجه و عبدالصمد حاجی سیف الدین و شمس الدین [illegible]
قلب و میمنه و میسره آراسته مانند شیران ژیان از بیشه مازندران بیرون آمده لشکر قیامت اثر در برابر اعدا صف آرای
گشته میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک و امیر مسعود [illegible] برانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جهان ملک
در جوانغار علم جلادت برافراختند و حضرت خاقانی با امرای ترخانی در قول قرار گرفتند دو لشکر چون دو دریای اخضر از هم
حمله بهادران غضنفر اثر در تموج آمده و غبار معرکه [illegible] نموده شمشیر آتش فعل آنقدر از سرها گردنکشان را بر خاک
مذلت افکند بیت زمین شد ز خون یلان لاله‌گون ٤ بهر سو روان گشت دریای خون ٤ ز شمشیر خونبار [illegible] ٤ [illegible]
آخر الامر بعنایت سبحانی [illegible] و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم خاقان عالی [illegible] و میرک پادشاه با اتباع
و اشیاع ٤ [illegible] ٤ [illegible] پادشاه [illegible] بسته خواجه
و عبدالصمد [illegible] و شمس الدین [illegible] و سید حسام خواهرزاده سید خواجه بدرگاه عالمپناه
[illegible] عنایت یافته و تمامی خطه جرجان تحت تصرف خاقان [illegible] در آمده سید عزالدین هزارجریبی برادر خود را
[illegible] بجهت [illegible] آشیان فرستاده [illegible] خواند [illegible] نمود و حاکم ساری سید
[illegible] مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و اطاعت [illegible] روز [illegible] کشود آنگاه خاقان عالی
ایالت ولایت استراباد را بمیرزا عمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیت
والای سلطنت [illegible] برافراشت و در اثنای راه حکومت مملکت طوس و خبوشان و نسا و ابیورد و [illegible]
و [illegible] بمیرزا الغ بیگ تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخری در زمان [illegible] تعالی [illegible] دولت و اقبال
نزول اجلال فرمود ذکر [illegible] میرزا پیرمحمد جهانگیر [illegible] میرزا پیرمحمد جهانگیر [illegible] سلیم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] عدالت آثار بود تمام امور ملک و مال را در قبضه اقتدار پیرعلی [illegible] نهاده اکثر اوقات
[illegible] و [illegible] مشغول میبود [illegible] سلطنتش خبر میداد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] از شراب [illegible]
[illegible] پیرعلی [illegible] خیال استقلال [illegible] و در ماه مبارک رمضان سنه
[illegible] میرزا پیرمحمد [illegible] شمع [illegible] پیرعلی [illegible]
[illegible] و [illegible] پادشاهی [illegible] شاهزاده [illegible] میرزا
[illegible] این واقعه [illegible] بجانب هرات شتافت و کیفیت
جرات پیرعلی را بعرض حضرت خاقانی رسانید از شنیدن آن خبر [illegible] امیر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible] بصوب بلخ روان ساخت و [illegible]

گرفتن نفس نفیس از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر نزاله در اطراف و اکناف خراسان انداخت **ذکر مخالفت میرزا عمر**
با حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضای [illegible] سپهر [illegible] چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوای استقلال برافراشت
نوعی از ابطال رجال را بجانب ری فرستاد و شاه [illegible] را که در آن مملکت [illegible] میرزا ابابکر بود بند
کوچانیده بمازندران آوردند و مکنت میرزا عمر در آن ولایت بسطی تمام یافت [illegible] خیال استقلال او را باطنش [illegible]
و مقارن آن حال شیخ حسن [illegible] با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک از خراسان گریخته بجرجان رفتند و گفتند که لشکر
خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطرند هرگاه رایات ظفر پناه بدانجانب نهضت نماید اکثر بملازمت می شتابند
میرزا عمر این سخن باور کرده و دفتر حقوق تربیت حضرت خاقان سعید را بر طاق نسیان نهاده بسرعت برق و باد از
استراباد عنان [illegible] بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا شاهرخ بهادر چون این خبر استماع فرمود در هجدهم
شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال نمود و در روز دوشنبه [illegible] ذی قعده [illegible] بجنود جرجان و خراسان
بیکدیگر رسیده از هر دو طرف صفوف پرداخته در آن جنگ [illegible] که از اعیان عمریان بود پیمان
دولت و اقبال پشت بر میرزا عمر کرده [illegible] بدرگاه خاقانی [illegible] آورد و بسیار امرا و لشکریان که آن حال
مشاهده نمودند [illegible] شده هر یک بطرفی رفتند و آن فتح که مفتاح امان بود برآمد و میرزا عمر از دست [illegible]
قضا و قدر بجانب [illegible] که بجنگ [illegible] بدست جمعی از نوکران امیر [illegible] گرفتار گشت و او را زخم بر
سر [illegible] در منزل [illegible] بحضرت خاقان سعید رسانیدند [illegible] نمود و طبیب
و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هراة روان فرمود و میرزا عمر در بیست و پنجم ذی قعده بمنزل [illegible] رباط [illegible]
[illegible] در [illegible] آورده در مقبره [illegible] فخر الملة والدین رازی [illegible] و در عرفه ذی
الحجه بدار السلطنه هراة از وصول موکب خاقانی طراوت [illegible] جاودانی یافت و در [illegible] پادشاه
عالم پناه به ییلاق بادغیس شتافت **ذکر دفع [illegible] پیر علی تاز [illegible]** چون [illegible] آفتاب تاثیر خاقانی
کشور گیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید دفع پیر علی تاز را پیش نهاد همت بلند کرد [illegible] محرم الحرام
سنه [illegible] رایات ظفر [illegible] از ییلاق [illegible] بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده در اوایل صفر
سایه دولت بر خطه اندخود انداخت و پیر علی تاز [illegible] خطیب پیش آمد اما چون موکب همایون بحوالی
[illegible] رسید پیر علی تاز بصوب [illegible] فرار نمود [illegible] حضرت خاقان سعید میرزا [illegible] را
با امیر [illegible] و امیر [illegible] و حسن صوفی ترخان [illegible] روان فرمود و امرا به پیر علی رسیده اجمال و
اثقال او را گرفتند [illegible] موکب همایون [illegible]
و در آن ایام [illegible] الاسلام [illegible] برافراشته بود [illegible] قلعه [illegible]
که از زمان [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] امیر حسین [illegible] آن وقت خراب و ویران بود [illegible] آن
حصار [illegible] حکومت بلخ [illegible] میرزا پیر محمد [illegible] رایات
عالیات بجانب دار السلطنه هراة معاودت نمود و پیر علی تاز [illegible] سپاهی فراهم کشیده [illegible] قبة الاسلام
[illegible] سپاه ظفر [illegible] منهزم [illegible]
[illegible]
رسیده [illegible] بدار السلطنه هراة فرستادند [illegible] خلایق
از [illegible] رهایی یافتند **ذکر [illegible] حضرت خاقانی [illegible]**
[illegible] خواجه غیاث الدین [illegible] در آن اوان که موکب نصرت [illegible]
حضرت خاقان سعید [illegible] قبة الاسلام بلخ [illegible] بدار السلطنه هراة رسید [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] آمده [illegible] پادشاه [illegible]

و دو هم کشیده بمازندران [illegible] و شمس الدین علی [illegible] که کوتوال قلعه استراباد بود دست در مضیق
[illegible] خطر افتاده بنابر آن خاقان عالی مکان ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هراة بحکومت
بگذاشت و در هجدهم جمادی الاخری سنه عشر و ثمانمایه رایات ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل طرف امیر شاه ملک
[illegible] رسیده در خوجان میرزا الغ بیک گورکان شرف ملازمت دریافت و پیشکش کشید و چون منزل خواجه
[illegible] از سعادت وصول [illegible] ابو مسلم [illegible] از مازندران آمده [illegible] داشت
که پیرک پادشاه از استماع توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار [illegible] آنگاه خاقان عالی
بدار الفتح استراباد در آمده آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود و سید عز الدین هزار جریبی [illegible] اقبال
آشیان شتافته التفات بسیار یافت [illegible] سیورغال آن سید [illegible] ولایت مملکت استراباد
تعلق بمیرزاده الغ بیک گرفت و عنان جهانگشا بصوب خراسان منعطف گشته در [illegible] ذی قعده [illegible]
[illegible] بدار السلطنه هراة [illegible] و مقارن این حال جهان ملک [illegible] و بعضی از امرا [illegible]
اعمال خویش رسیدند تفصیل این مقال آنکه در آن سال خواجه غیاث الدین [illegible] صاحب دیوانی مشرف بود
[illegible] اصحاب [illegible] بنام ایشان جمع کرد [illegible]
[illegible] اعتبار نمود و چون [illegible] تمام داشت جمعی از امرا
[illegible] خاقان عالی [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] جهان ملک [illegible]
ملازمت حضرت [illegible] امیر حسن [illegible] یوسف خلیل [illegible] تیمور [illegible] برادرش [illegible]
[illegible] سلطان بایزید [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible] امیر [illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه ظفر پناه [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible] ترخان [illegible]
[illegible] هراة [illegible]
[illegible] یوسف خلیل [illegible] باصفهان [illegible] سلطان بایزید [illegible]
شده [illegible] میرزاده ابراهیم سلطان نجات یافت
چنانچه از ضمن وقایع یورش هفت ساله صاحبقران مغفرت
نشان امیر تیمور گورکان [illegible] سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف [illegible] توجه آنحضرت بجانب روم روی
[illegible] آوردند و چون در آن زمان ملک [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible] از برج قلعه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] میرزا یوسف [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] حکومت [illegible] صاحبقرانی [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک بمنصب قورچیگاه دارند و ما یحتاج خود از کمر و اسب و سلاح و زر نقد
بایشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد چون بندگان و شاگرد پیشگان کسی در مصر نبود لاجرم اکثر از مصریان گرفته
بدیشان داد و از توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آن دیار بودند و او بقصد [illegible] جلد تنگل ساخته بودند
که سواری شده آنجماعت در غایت آن [illegible] علامت منش می‌نمودند از آن جهت شکوه قرا که در خاطر مصریان افتاده و قاصد
از قبل ایشان شدند در آن اثنا روزی پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان بازی خرامید و قرا یوسف با ملازمان
خویش در مقام معارضه ملک فرج در آمد امرا مصر را مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاده و نوکران
قرا یوسف را گفتند چاه [illegible] میدان را از پشک ریزه پاک سازند ایشان از قبول این حکم سرباز زدند و قرا یوسف
توهم نموده بهمان سواره نزد ملک سلطان مصر رفت و گفت مردم غریب باین ولایت آمده‌ایم و پادشاه در
باره ما عنایت دریغ نداشت اکنون برخصت متوجه دیار خویش می‌گردیم و عنان بگران انعطاف داده با مجموع
ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوثاق خویش شتافته و عیال و اطفال را همراه گردانید روی بدیار بکر
آورد و امرا مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت باین کیفیت نقصی است در ارکان سلطنت
اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نمایم جواب داد که ترکمانان در کمال بی باکی و تهور رند و دست از جان شسته
فدایی گشته‌اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان شتابد بگذارید تا بوطن خود روند و قرا یوسف از حدود
مصر تا کنار [illegible] و موضع که تو الان قلاع که بر سر راه بود گرفته متقابله و مقاتله روی نمود و در
تمامی آن معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر در آمد میان او و ملک شمس الدین حاکم اخلاط و بتلیس محبت و اتحاد
اتفاق افتاده ملک دختر قرا یوسف را در حباله نکاح کشید امیر قرا یوسف باتفاق ملک شمس الدین لشکر
بحدود وان و وسطان برد و دواب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایات را بجاروب غارت و تاراج پاک ساخت
و تمامی ایل و الوس ترکمان که بوی پیوستند آذربیگ تحت تصرف در آورد و اما سلطان احمد بعد از رفتن قرا یوسف
در مصر از نظر اعتبار ساقط شده و چون آن مقدار یراق و استعداد نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت
بیرون رود [illegible] گشته با معدودی از منتسبان روی توجه بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفت از دیار بکر
بجلد شتافت و در گوشه نشست و مردم اوباش و فتنه جوی در [illegible] آغاز [illegible] دعوی کرد و آوازه وصول سلطان
احمد در [illegible] انتشار یافت خبر آن اراجیف در بغداد پیدا شد که حاکم آن موضع دولتخواجه ایناق را مجال توقف
لاجرم دست از حکومت باز داشته روی بار دوی میرزا عمر آورد و بعد از رفتن دولتخواجه سلطان احمد بوطن
مألوف شتافته بار دیگر بر سر دولت نشست و در اوایل سنه [illegible] که میرزا ابابکر محاصره اصفهان اشتغال داشت
و امیر شیخ ابراهیم شروانی به تبریز در آمده همت بر رفع آثار ظلم و تعدی گماشت سلطان احمد گروه انبوه از اوباش گرد
و اوباش و احشام فراهم آورده متوجه تبریز گشت و این خبر در ماه محرم سنه تسع و ثمانمایه بسمع شیخ ابراهیم
رسیده بر سبیل مشورت با امرای خود گفت که آذربیجان سالهای فراوان تختگاه آبا و اجداد سلطان احمد بوده
و ما نسبت باین خاندان پیوسته طریق مودت و دولتخواهی مسلوک میداشته‌ایم و بنابر آنکه دست ظلم را از دامان
اوضاع رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شد مناسب آن است که ما نیز بولایت خویش
رویم و خاطر برین جمله قرار یافت امیر شیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورد و در اواخر محرم سلطان احمد در دار الملک
تبریز نزول کرد و به تبریزیان شهر را آذین بسته اظهار فرح و سرور نمودند و بعد از آنکه جون سلطان احمد مدتی کربت
غربت کشیده مکرم و مرد روزگار چشیده ترک بعضی از افعال ناهنجار کرده باشد و از اصلاح تغییر اطوار خویش راه نداده بود
و دو بره بر بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتر بازی و مصاحبت پسران ساده عذار قیام نمود لاجرم امرا و
اعیان ملک بجانب میرزا ابابکر مایل شدند و در آن اوان میرزا ابابکر با اصفهانیان صلح کرده در محرم سنه تسع و ثمانمایه
روی به تبریز آورد و سلطان از قدوم شاهزاده خبر یافته در رجب دهر اسپ بجود راه داده روی بصوب بغداد نهاد
وچون
وچون در آن سال نواب فراوان به تبریزیان رسیده بود و علت طاعون نیز روی نموده مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر
در هشتم ربیع الاول از آن بلده بیرون آمده به سلطانیه رفت و لاجرم اظهار عدل و داد کرده استمالت نامها باطراف و اکناف ارسال داشت
و حکم فرمود که هیچ آفریده به هیچ وجه متعرض رعایا نگردد و در آن اثنا شنود که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست ولد [illegible]
انتزاع نموده و سپاهی از ترکمان بیش از حد جمع آمده‌اند و اموال فراوان دارند و خاطر بر وجوب قرا یوسف قرار داده متوجه
آنجانب شده و بعد از تلاقی فریقین سه روز متعاقب میان جانبین مقابله و مقاتله روی نموده در روز سیم میرزا ابابکر
بهانه سستی لشکر قدم در وادی فرار نهاد و ترکمانان غنیمت بی‌نهایت گرفتند میرزا ابابکر تا مرند عنان باز نکشید و سپاه او هر جمع
که یافتند غارت کردند و به تبریز رفته آنجا نیز دست بغارت بردند و چون شیخ قصاب که با جمعی از جهاد
گریخته بود فرمود تا در صحرا آتش بسیار برافروختند و مردم میرزا ابابکر آتش را دیده پنداشتند که ترکمان بتعاقب ایشان
آمده‌اند بنابرآن علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن امیر قرا یوسف به نخجوان
آمد و خواجه سیدی احمد که خلاصه خاندان مشایخ عالیشان بود در آن اوقات بتبریزیان
بود بعرض رسانید و [illegible] استمالت نامه فرستاده متقضی المرام مراجعت نمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در
نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الاخری سنه تسع و ثمانمایه امیر بسطام جاکیر بخدمتش شتافت و منصب امیر
الامرائی یافت و همچنین دیگر برادران بملازمت مبادرت نمودند و او با همه کس بر وجه احسن معاش کرد و در وضیع و شریف
علی اختلاف مراتبهم رعایت فرمود **ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا**
معزالدین میرانشاه گورکان چون میرزا ابابکر تبریز را گذاشته بقلعه سلطانیه رفت از ولایت همدان و درگزین
و قزوین سپاهی بجلادت آیین در هم کشید بعزم انتقام و پیش متوجه حدود تبریز گشت و امیر قرا یوسف باتفاق
امیر بسطام جاکیر و جمعی کثیر از سپاه از آذربیجان مستعد مقابله و مقاتله شده بتاریخ بیست و چهارم ذی القعده
سنه تسع و ثمانمایه در منزل سرد رود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف برانغار و جوانغار و قول آراسته دلیران
روزگار قدم در میدان کارزار نهادند و نخست از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابابکر تاخته دو
کس را [illegible] ساخت و پیر عمر و پیرم بیک و جلال الدین خلیفه نیز جمعی را زخم زده گریزانیدند میرزا ابابکر چون جلادت
دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر [illegible] روی بمیمنه آورد و بمیدان تاخت و جلال الدین [illegible] را
از پشت زین بر زمین انداخت [illegible] از پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر در هم آمیختند جنگ
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] امیر قرا یوسف بود
از عقب ایشان عنان باز کشید تا وقتی که سر [illegible] بر سر نیزه کرد [illegible] که قلب سپاه [illegible] میرزا میرانشاه
مضبوط بود [illegible] غلام ترکمانی [illegible] میرزا میرانشاه [illegible]
و ملاحظه بالتصرف نموده سر مبارکش از تن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت [illegible] از عقب ترک
بازگشته از سپاه خویش [illegible] در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار گردانید و امیر قرا یوسف بفتح و ظفر اختصاص
یافته قاتل میرزا میرانشاه را بحکم قصاص فرمود که اگر زنده پیش من می‌آوردی رعایت می‌کردم و در روی دوستان حرم
میرزا ابابکر که در دست لشکریان اسیر شده بودند پیش خواتین خویش فرستاد و در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر
شاهزاده سعید را به بدنش رسانیده بآیین سلطانیت در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس الدین غوری استخوان
او را بجاورد [illegible] برده در قبه الخضرا مدفون گردانید الحکم لله الحمید و منه العون والتایید **ذکر رفتن میرزا**
ابابکر بدار الامان کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه بی سامان میرزا ابابکر چون از دست برد سپاه
قرا یوسف [illegible] بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر ایدکو برلاس که
بزمان امیر تیمور گورکان مدتی مدید حکومت آن مملکت تعلق بوی داشت وفات یافته بود و پسرش سلطان اویس
ایالت می‌نمود و چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال

بجای آورده و میرزا ابابکر بکرمان در آمده سلطان اویس با پادشاهی باستقلال یافت و نایره رشک در باطن او مشتعل زده
قصد استیصال او نمود و سلطان اویس نیز قلعه وجیس شاهزاده را با خود متحصن گردانید و در آخر روزی طبل جنگ فرو کوفته
قصد میرزا ابابکر را احاطه کرد و مصلحان در میان افتاده مهم را بران قرار دادند که مانند قضیه عرض میرزا ابابکر شکسته
و او از شهر بیرون رفته بی آنکه ویرانی نماید بمملکت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او
و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقه محبت و اتحاد مرعی آمده و این معنی موجب آن شد که حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا
لشکر بنواحی سیستان کشید و آن ولایت را با توابع و مضافات بلطف و تعنف مسخر گردانید و میرزا ابابکر بار دیگر عنان
بصوب کرمان تافت و در عشر آخر شهر ذی القعده سنه احدی عشر و ثمانمایه خطبه بنام او خواندند و سلطان اویس از این
خبر در حیرت افتاده مقارن آن حال لشکری که بجانب گرمسیر فرستاده بود در رسیدند لاجرم مستظهر گشته در چهارم ماه
رجب بجانب بم در حرکت آمد و میان او و میرزا ابابکر چند کرت محاربات دست داده که هر بار میرزا ابابکر بدین
بجکم ظفر پیروز گشت و احیانا سلطان اویس صورت نصرت روی نمود و در نوبت آخر شاهزاده شکست
ناخوش یافته زخم کاری خورده و از این دار فانی رخت بسرای جاودانی برد و له الحکم والیه ترجعون گفتار در بیان قصه
احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات دارای فریدون فر در حین فوت صاحبقران
ممالک ستان امیر تیمور گورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بدار الملک شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا رستم
در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگر میرزا اسکندر در همدان و چون آن خبر محنت اثر بفارس رسید میرزا
پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده اش ملکت آغا بنت خضر اوغلان در سلک خواتین حضرت
صاحبقران سعید منتظم بود خطبه و سکه بنام میرزا شاهرخ مزین گردانید و جهت اعلام این نیکو خدمتی ایلچی بخراسان
فرستاده این بیت را در عرضه داشت مندرج ساخت که بیت همه بنده کام شاهرخ پرستیم من و رستم و اسکندر و هر که هست حضرت خاقان
سعید فرستاده را نوازش بسیار فرموده رخصت انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر امیر جهانشاه را بکشت و میرزا
ابابکر را محبوس کرد میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت و میرزا پیر محمد عنایت فرموده حکومت یزد را
با و تفویض نمود و مدتها میان برادران طریق یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنه ۸۰۹ بواسطه افساد مفسدان یگانگی
به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را گرفته بند بر پایش نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب
خراسان فرستاد و او در چهار ده طبس بند را شکسته با وزر مقصلان جهت باصفهان رفت و میرزا رستم مقدم
جناب اسکندری را فوزی عظیم دانسته هر دو برادر عازم شیراز گشتند و میرزا پیر محمد بعزم مخالفت پیش آمده
جمعی از اعاظم امرا و نوئینان را بر سر منقلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که گذرهای آبی را که میان ایشان
حایل بود نیکو محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آب رسیدند و مجال عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت
مضطرب گردیدند آخر الامر در میان شب که از چشم بجانب لشکریان بود میرزا اسکندر از گذر مجهول بگذشت
و محافظان گذرها از عبور او خبر یافته عنان تمالک از دست دادند و روی بصوب شیراز آوردند و میرزا پیر محمد
پیوسته در شهر متحصن گشته و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفتند زمان محاصره تطویل پذیرفت
امتداد یافت و اصفهانیان چون دانستند که تسخیر شیراز تیسیر نپذیرد بطیبت خاطر [illegible] عنان
اصفهان انعطاف دادند و در سنه عشر و ثمانمایه میرزا پیر محمد لشکر بار دیگر جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم
و میرزا اسکندر نهضت نمود و در آن اوان میرزا رستم چند روز از اصفهان بیرون رفته در کنده مان
نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب کردند جواب داد
که خاطر جمع دارید که قلعه شیراز از برای ما نگاه داشته و تنسوقات می آورند و بعد از آنکه شیرازیان نزدیک
رسیدند از جانبین به تعبیه لشکر پرداخته نخست میرزا رستم بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد نیز در آن
حمله مشغول گشته هر دو سپاه در هم آمیختند و نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده آخر الامر شکست

با اصفهانیان

با اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی براه فرار نهاده عازم اصفهان گشتند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر اختصاص
یافته فرمان داد که امرا و سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و هر کس را در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون
این مژده شنیدند جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا پیر محمد نهادند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده حکم کرد
که هموار شهر گشته و سکنه [illegible] تا الافغان فرو نشست انگاه کاشان و مردم و [illegible] و بسیار از توابع اصفهان را بتحت تصرف
در آورده بشهر در آمد و با آنکه در آن زمان آفتاب [illegible] اصفهان را بواسطه [illegible] تا آن غایت نبوده و دیده بود
و بیمن قدوم میرزا پیر محمد طاعون [illegible] یافته و دیگر اصفهان معمور گشت و ولایات آن مملکت با میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر
محمد کرد و ضبط اموال و دیوان بخواجه مظفر نطنزی رجوع شد و چون خاطر میرزا پیر محمد از امثال این امور فراغت یافت
قرین دولت و اقبال بصوب شیراز شتافت ذکر مخالفت میرزا رستم و [illegible] بحضرت خاقان و دست [illegible] و مراجعت
نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه گریخته عنان بصوب خراسان تافتند
میرزا رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنه هراة خرامید و باصناف عواطف و مراحم مخصوص
و مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریه احمد که میان تون و طبس واقعست بسر برده چون زمانه با فتنه آن
بلا و زیان گشت و تحمل [illegible] روی بطرف بلخ و شبرغان نهاد و در [illegible] آن ولایت [illegible] میرزا قیدو که
حاکم بلخ بود معتقد دولت [illegible] و میرزا اسکندر [illegible] بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا
باندخود افتاده و والی آن ولایت سید احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود آورده و کیفیت حال بحضرت خاقان
سعید عرضه داشت کرد و آنحضرت از غایت مکرمت در باب [illegible] میرزا اسکندر نامه بمیرزا محمد [illegible] سید احمد
ترخان فرستاده پیغام داد که [illegible] میرزا اسکندر تسلیم کرده [illegible] مطلق العنان کرده تا بعد از وصول آن نوشته
میرزا اسکندر عازم فارس گشته در [illegible] ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانمایه [illegible] شیراز از [illegible]
میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست از طعام باز کشیده و [illegible] و آن مقدار اظهار لطف و
مرحمت فرمود که خاطرش [illegible] گردید ذکر شهادت میرزا پیر محمد بشمشیر غدر حسین ترخان و جلوس میرزا اسکندر
بجای برادر [illegible] در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمایه میرزا پیر محمد عزم تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب
خویش گردانید و چون بموضع [illegible] رسید حسین ترخان که بیمن التفات آن پادشاه [illegible] اطوار از مرتبه [illegible]
بدرجه امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت [illegible]
پیر محمد را [illegible] فرو گرفت [illegible] میرزا
[illegible] از طریق شیراز پیش گرفت [illegible]
از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود [illegible] خواجه [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible] از ایشان [illegible]
امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند [illegible] میرزا پیر محمد
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] و حال آنکه [illegible]
و امیر [illegible] در همان زمان بطرف [illegible] جمعی از احاطه [illegible] بیرون
شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخت [illegible] لشکر جنگ [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] امرا و لشکریان [illegible] جناب اسکندری [illegible]
[illegible] بطرف کرمان [illegible] میرزا پیر محمد که [illegible] بطرف کرمان رفته بودند مراجعت
نموده [illegible] و امیر صدیق [illegible] شیراز آورده [illegible] شیخ مصلح الدین سعدی [illegible]
[illegible] و [illegible] نهاده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] شاهزاده [illegible] جواب [illegible]

آورده تا خود به بنیاد [illegible] مغضوب اسکندری از این جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست حسین را از حدقه بیرون کشید و
فرمود تا [illegible] آن [illegible] اهل نفاق و املاک ساخت [illegible] و او را باصفهان فرستاده و چون [illegible]
انداخته ذکر توجه سلطان معظم [illegible] و لشکر میرزا اسکندر و [illegible] میرزا رستم [illegible]
ولایت اصفهان [illegible] دیگر در آن اوقات که صاحبقران [illegible] سلطان زین العابدین بن شاه شجاع [illegible] امیر محمد مظفر [illegible] فارس
[illegible] سلطان معظم بطرف شام [illegible] در خلال احوال مذکوره [illegible] ولایت [illegible] شتافته [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] در تبریز [illegible] امیر بسطام جاگیر [illegible]
احمد صاعد [illegible] اصفهان شد میرزا [illegible] شیخ [illegible] امیر سعید برلاس و امیر جلبان شاه که در آن بلده بودند [illegible]
این خبر [illegible] از شهر بیرون رفته [illegible] میدان قتال [illegible]
مخالفت میرزا اسکندر [illegible] امیر فاضل [illegible] میرزا عمر شیخ منافقت اختیار کرده [illegible] کیفیت حادثه [illegible] میرزا اسکندر
رسانید و آن جناب [illegible] داشت [illegible] اصفهان [illegible] امیر صدیق و امیر [illegible]
و امیر [illegible] میرزا عمر شیخ [illegible] دست [illegible]
اسکندر [illegible] امیر جلبان شاه [illegible] میرزا رستم
[illegible] از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردید [illegible] میرزا اسکندر [illegible] باصفهان [illegible]
سلطان معظم موکب اسکندری را استقبال نموده [illegible]
یافته بعضی [illegible] سلطان معظم [illegible]
اسکندر [illegible] علم اسکندری [illegible]
فرار [illegible] سلطان معظم منهزم [illegible]
خواست که [illegible]
شیراز [illegible] قاضی نظام الدین احمد صاعد [illegible]
عصیان [illegible] ابواب اصفهان بر روی میرزا اسکندر [illegible]
و در آن اثنا میرزا [illegible] قاضی احمد [illegible] استقبال [illegible]
در آورده میرزا اسکندر [illegible] شیراز [illegible]
بودند [illegible] امیر یوسف خلیل [illegible] خاقان سعید
ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] ابن عمر شیخ [illegible]
اسکندر روانه ساخت [illegible]
[illegible] اخوت [illegible]
بجای آری [illegible] السلام [illegible]
علی محمد خیر خلقه و آله الطیبین الطاهرین گفتار در بیان [illegible] احوال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر
کشته شدن سلطان در تبریز [illegible] امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا ابا بکر [illegible]
میرزا [illegible] کرمان [illegible] تمام ممالک [illegible]
[illegible] سلطان احمد جلایر [illegible]
[illegible] و خطبه [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف
[illegible] بر تخت نشاندی [illegible] و چون این خبر [illegible] اطراف رسید

ایلچیان [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی [illegible] قبول نموده [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطان احمد قرا یوسف را
[illegible] سلطان احمد و امیر قرا یوسف
[illegible] شد که در خلال احوال مذکوره
[illegible] سلطان احمد علاء الدوله [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] علاء الدوله [illegible]
یوسف [illegible] تبریز [illegible] قرا یوسف این خبر شنیده [illegible]
[illegible] تبریز بحکومت استقلال داشت علاء الدوله [illegible] و چون این خبر بسلطان احمد
رسید [illegible] بغداد [illegible] قرا یوسف [illegible] فرستاده پیغام داد [illegible] ضعف مزاج [illegible]
حرارت هوای بغداد [illegible] علاء الدوله [illegible] قرا یوسف [illegible]
پیغام [illegible] سلطان [illegible]
آن ولایت استقلال نموده [illegible] از آن طرف سلطانیه [illegible]
[illegible] بسطام جاگیر [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible] بسطام جاگیر [illegible] حکومت [illegible]
مضبوط ساخت و سلطان [illegible]
در بغداد [illegible] دار السلام انعطاف [illegible]
و بعد از وصول [illegible] امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده
[illegible] امیر قرا [illegible]
و پسر [illegible] شاه محمد [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] ماه محرم سنه ثلاث عشر و ثمانمایه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] امیر قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] انعطاف [illegible] و چون سلطان [illegible]
[illegible] روز جمعه [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ای سلطان [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible] سلطان [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] امیر قرا یوسف [illegible]

ایلچیان

سلطانی برخواست و او را پهلوی خود نشانده سخنان درشت گفت در نقض پیمان عهد و پیمان ملامت نمود و انگاه پادشاهی
که سرکرده فرزند می آمد از پهلوی خویش بصف نعال فرستاد و از روی [illegible] او را فرمود تا بخط خویش در باب تفویض ایالت
آذربیجان بر پیر بوداق خان نشان آب زر نوشت و منشور دیگر قلمی کرد که حکومت بغداد و تعلق بشاه محمد برادر او و شاه محمد از جانب
مجلس روی بدار السلام نهاد و قرا یوسف میخواست که بهیچ سلطان تعرض نرساند اما امرا [illegible] در باب انهدام قصر حیات سلطان
مبالغها کردند تا بالاخره قرا یوسف نیز بآن امر همداستان شد پیشکش سلطان احمد را بمدرسه قاضی شیخ علی و خواجه جعفر تبریزی
و جمعی دیگر از سالکان طریق خونریزی او را بجبهه هلاک ساختند و در پایان پای برادرش سلطان حسین که بشمشیر عذر کشته بود دفن
کردند و جمعی از فرزندان سلطان احمد که در موکب اسیر شده بودند و علاء الدوله که در [illegible] محبوس و مقید اوقات میگذرانید از جام
شربت چشیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در هراة شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبد القادر گوینده را که سالها در مصاحبت
سلطان بسر برده مخاطب ساخته پرسید که از برای دوست خود چه گفتۀ خواجه این رباعی را [illegible] بر زبان آورد که رباعی
عبد القادر زدیده موج خون ریز [illegible] تاریخ وفات گشت قصه تبریز اما شاه محمد ولد قرا یوسف چون
بغداد رسید اولاد صغار سلطان احمد در شهر متحصن گشته در آغاز محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران [illegible]
[illegible] و شاه محمد بدار السلام [illegible] بر تمامت عراق عرب استیلا یافت و خطبه و سکه بنام خود کرده [illegible]
[illegible] و قرا یوسف نیز متعرض او نگشت

ذکر شمۀ از وقایع ماوراء النهر و در آمدن آن ملک بحوزه تسخیر خاقان سعادت بهره

در خلال احوال که گذشت آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی بسرحد زوال نهاد و میان آن جناب و خدا داد
حسینی مخالفت اتفاق افتاد و خدا داد در حدود ترکستان لشکر جمع آورده عزیمت تسخیر بلاد ماوراء النهر نمود و این اخبار در
دار السلطنه هراة شایع شده داعیه فتح سمرقند در خاطر خاقان سعادتمند [illegible] یافت و پنجم ذی قعده سنه احدی عشر و ثمانمایه
رایات آفتاب اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی بآنجانب [illegible] در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان با لشکر سمرقند بیرون
خرامیده در نواحی کش منزل کرد و در آنجا خبر یافت که امیر خدا داد حسینی بکنار آب خجند رسیده [illegible]
با سه هزار سوار نامزد آن طرف نمود و میرزا و لشکر در حدود [illegible] سپاهی یکدیگر دیده چند روز در برابر هم نشستند و امرا ایلغار
از امیرزاده خلیل سلطان کومک طلبیده شاهزاده جلادت شعار با چهار هزار سوار بدانجانب روان شد و از سمرقند
گذشته بقوریه [illegible] فرود آمد و خدا داد از قرب وصول شاهزاده آگاه گشته [illegible] بجانب شهزاده جنبش نمود و روز
دیگر نماز پیشین بمیرزا خلیل رسید آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته میرزا خلیل سلطان [illegible]
[illegible] خدا داد [illegible] حصار [illegible] شاهزاده مستولی شد [illegible]
[illegible] تمام بلاد ماوراء النهر [illegible] و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بر دست خدا داد در بیست و [illegible] ذی قعده سنه
احدی عشر و ثمانمایه روی نمود و چون حضرت خاقان سعید در [illegible] این خبر شنید در بیست و [illegible] ماه مذکور اعلام منصور
بدانجانب نهضت فرمود و در [illegible] آب [illegible] معسکر ظفر مآب گشت امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود [illegible]
حضرت پادشاهی خود را بجا [illegible] اما امیر خدا داد از ضعف [illegible] کرده [illegible]
شاهرخ [illegible] میرزا ایرک احمد و میرزا سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت
مبادرت نمودند و بعاطفت [illegible] سرافراز گشتند و چون [illegible] موکب ظفر [illegible] رسید این
خبر شیوع یافت که خدا داد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان را [illegible] همراه برده و در [illegible] سمرقند
از پس نزول خاقان فردوس [illegible] و میرزا محمد جهانگیر [illegible] شرف بساط بوسی
دریافته [illegible] پادشاه [illegible] ترخان
بموجب فرمان خاقان [illegible] پیش امیر خدا داد رفته او را نصیحت کرده [illegible] ملازمت رسانند امیر خدا داد
جواب گفت که مرا معلوم شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت منست اما مرا امیر شیخ نور الدین
[illegible] کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت بخواهد که من صمیم القلب کمر اخلاص بر میان بندم باید که او را مقید [illegible]

فرستند میرزا شاهرخ بهادر را استماع این جواب دور از صواب بر آشفته در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمایه
[illegible] اقبال از سمرقند بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی [illegible]
برسم منقلای از پیش روان ساخت و درین اثنا صورتی عجیب که در آینه خیال هیچکس مصور نگشته بود روی نمود کیفیت
واقعه آنکه امیر خدا داد از پادشاه مغولستان محمد خان طلب مدد کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت او [illegible]
فرموده چون خدا داد از قرب وصول شمع جهان آگاهی یافت باصارت چراغ دولت امیدوار گشته باستقبال شتافت
و بعد از انکه بین الجانبین ملاقات دست داد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفت خدا داد مردی حق ناشناس
بیوفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق که از امیر تیمور گورکان در باره او بوقوع آمد بچه طریق کفران نعمت
سلوک داشته نسبت با اولاد وی این نوع سلوک میکند انگاه خاطر بر قتل او قرار داده بشعلۀ تیغ تیز خرمن حیاتش را
بسوخت و سرش را از تن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با امرای منقلای مراجعت
فرموده سر خدا داد [illegible] باردوی همایون رسانیدند و بنوازش بیکران
اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نور الدین عرضه نمود که مغولان بترکستان در آمده خرابی میکنند اگر حکم همایون نفاذ
یابد بدانجانب شتافته دفع شر ایشان نمایم حضرت خاقان سعید او را اجازت داده [illegible]
ساخت که بعد از [illegible] مراجعت نماید و در خلال آن احوال میرزا ایرک احمد بن عمر شیخ را منظور نظر اشفاق گردانیده
بایالت ولایت اوزجند فرستاد و هو یهدی الی السبیل الرشاد

ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت حضرت خاقان سعید و تفویض یافتن ایالت ولایت شاهزاده [illegible]

میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر
خدا داد [illegible] ساخته بطرف الان قلعه رفت [illegible] امیر خدا داد که در آن حصار
بود ملحق شده و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسیده امیر شاه ملک را با جمعی از سرداران بدان صوب روان ساخت
و بنفس نفیس رایت نهضت بطرف سمرقند برافراخت و امیر شاه ملک بمقصد شتافته قلعه را محاصره نمود و امیر خلیل
سلطان [illegible] خبر فرستاد که [illegible] قلعه بیرون آمده بملازمت میرزا شاهرخ روم امیر شاه ملک
مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی عالی گشت درین اثنا چنان معلوم شد که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان
دارد بنا بران خاقان عالیشان مولانا قطب الدین [illegible] را پیش او فرستاد تا استفسار نماید که بچه
سبب از ملازمت تخلف میجوید و مشار الیه با وی ملاقات نموده این جواب شنود که الطاف خاقانی در باره من بسیار است
و از تقصیری که [illegible] از من صدور یافته انفعال دارم [illegible] مرا حالی تکلیف خدمت ننمایند [illegible]
ظفر پناه [illegible] ماوراء النهر معاودت نماید [illegible] مقارن آن حال میرزا خلیل از الان قلعه [illegible] آمده
بشیخ نور الدین پیوست و چون مولانا قطب الدین [illegible] سخن امیر شیخ نور الدین بعرض رسانید خاقان سعید
[illegible] مخالفت نموده عنان عزیمت بدانجانب معطوف ساخت [illegible] میرزا خلیل سلطان
یکی [illegible] آمده در باب اخلاص [illegible] حضرت شاهزاده سخنان معروض داشت و مشمول الطاف بیکران گشته [illegible]
انعام مراجعت نمود و میرزا خلیل [illegible] فرستاد که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورده [illegible]
صلاح داند [illegible] حضرت خاقان سعید در حضور یکی [illegible] قسم یاد کرده [illegible]
خلیل سلطان [illegible] امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب
یکی [illegible] روان ساخت تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی آورند و چون امرا نزدیک [illegible] رسیدند امیرزاده خلیل سلطان و
امیر شیخ نور الدین [illegible] رسیده امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر حسن صوفی و امیر علیکه [illegible]
امیرزاده خلیل سلطان را بعنایت خاقانی امیدوار ساختند و [illegible] او بجانب معسکر ظفر مآب مراجعت
نمودند و در موضع [illegible] شاهزاده [illegible] فیاض سرافراز گشته حریف مجالس انس و جلیس بساط قرب
[illegible] انگاه خاقان [illegible] خراسان انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیک

بیک کورکان ارزانی فرموده امیر شاهملک در قندهار تشتی باز داشت و ولایت حصار شادمان را بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان
عنایت فرموده و چون موکب همایون از جیحون بگذشت شیخ الاسلام [illegible] میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان داود و میرزا قیدو را
بحکومت کابل و غزنین و قندهار نامزد فرموده رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده در تاریخ شانزدهم شعبان سنه ۸۱۲
کامیاب و کامران بمستقر دولت و اقبال رسیده بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل را مرتب داشته امیر حمزه قوچین
و [illegible] بولاد و خضر اسپاهی و صدر چین و خواجگی را با قرب ده هزار تن از لشکر ملازم شاهزاده گردانیده فرمود که
بهم رفته از ممالک که تعلق بمیرزا ابراشاه و میرزا عمر میداشته [illegible] تواند در حیز تسخیر در آورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت
فرمان نموده بتاریخ هفتم ذی قعده سنه مذکوره بدانجانب نهضت کرد ذکر عصیان و طغیان امیر شیخ نورالدین و کیفیت
کشته شدن او بیمن توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را بمیرزا الغ بیک ارزانی
داشت امیر غیاث الدین شاهملک را در خدمت شاهزاده گذاشته [illegible] رایات مراجعت بصوب دار السلطنه
هراة برافراشت امیر شیخ نورالدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان درهم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاهملک
از شهر بیرون رفته و بمقابله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کوه الغ راق که در میان کش و سمرقند است محکم کرد
و امیر دفا دار بدست شیخ نورالدین گرفتار شده مقید گشت و غلبه امارت تا بی بخیال در آمدن شهر روز جمعه بیستم ربیع
جمه سنه اثنی عشر و ثمانمایه بدر وازه شیخزاده شتافت و چون اکابر سمرقند خواجه عصام الدین و خواجه جلال الاول و قاضی
صلاح الدین و اولاد شیخزاده ساعوجی آن بلده را مضبوط ساخته بودند و دل بر محاصره نهاده شیخ نورالدین بعزم
بازپس دوهان مراجعت نموده و بترمذ رفته حاکم حصار میرزا محمد جهانگیر را بدمدمه و فسون بخود ملحق گردانیده و امیر قاده را
بقتل رسانید و خاقان سعید خبر امیر شیخ نورالدین شنوده میرزا بایسنغر را بحکومت هراة باز داشته و در جمادی
محرم الحرام سنه ۸۱۳ بجانب ماوراء النهر نهضت فرموده بعد از طی منازل و مراحل بکنار کلف رسیده و میرزا الغ بیک
کورکان که در آن مقام انتظار وصول موکب همایون کشیده بسعادت دستبوس مشرف گردید و روز جمعه هفدهم صفر
اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا میرک احمد و امیر شاهملک با ردوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ نورالدین
بقدم جسارت پیش آمده و در حوالی قزل رباط و آب بام دگر بار خاقان گردون احتشام صف آرای گشت و در این جنگ
نسبت با امیر مبشر بهادر کمان شده کارزار پیش ساخت آنگاه دلاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و خنجر برده آغاز کرو فر
نموده و عنایت مالک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان دادگر وزیده و شیخ نورالدین پای در وادی فرار نهاد
و این فتح در روز شنبه نهم ربیع الاول سنه مذکور روی نموده و دوشنبه یازدهم هما چتر همایون فال در دار السلطنه
سمرقند بال اقبال بگشاد و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند مشمول
نظر مرحمت و عواطف گردانید و امیر شاهملک را با لشکر جرار از عقب شیخ نورالدین بترکستان فرستاده و بنفس نفیس عازم
مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیع الآخر و در دار السلطنه هراة نزول اجلال و حلول موکب اقبال فرموده و هم در این
سال مدرسه و خانقاهی که در درون بلده فاخره هراة بمکان مقلوب اختیار الدین واقع است بنا کرد و در اندک زمانی
در غایت تکلف و زیبائی آن عمارت باتمام رسیده و هم در آن اوان باغ سفید را که در میان شرق و شمال هراة است
طرح انداخت و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمایه میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن عمر شیخ از جانب عراق رسیده
در سلک سایر شاهزادگان عظام انتظام یافت بعد از آن از ماوراء النهر خبر آمد که امیر شاهملک از ترکستان باتفاق
بسمرقند مراجعت نموده امیر شیخ نورالدین از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده و میان میرزا الغ بیک و امیر شاهملک
اندک نقاری واقع شده و امیر شاه را بمرتبت دیگر جهت دفع شیخ نورالدین متوجه ترکستان گردیده و معلوم نیست که حل
بکجا منجر خواهد شد بنا بر این مقدمات خاقان نجسته صفات وحفظ بخاطر در یا مقاطر راه داده بار دیگر بجانب ماوراء النهر
روان شد پس از قطع مفاوز و مسالک در بیست و نهم جمادی الاولی سنه مذکور از آب آمویه عبور فرموده عنان بیکران
تا موضع قشقا باز کشید و در آن منزل میرزا الغ بیک کورکان و اشراف و اعیان سمرقند شرف بساط بوسی دریافته بنوازش و عواطف

سرافراز و ممنون گشته در منزل کان گل معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیر شاهملک از ترکستان بملازمت رسیده و سر امیر شیخ
نورالدین را باردوی همایون رسانیده و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نورالدین چنان بود که دیگر بار چون امیر شاهملک بترکستان رفت
نزدیک بقلعه صوران که در آن زمان محل تحصن امیر شیخ نورالدین بود رسیده امیر شاه را به مضطرب گشته بعضی از امرا فرستاده او که توقع
سازید که میان من و امیر شاهملک صورت مصالحه روی نماید و امرا در این باب با امیر شاهملک سخن گفته مقرر که آن دو امیر سوار گشته
با یکدیگر گفت و شنید نمایند و روز دیگر که نزدیک بقلعه صوران این صورت دست دهد او اما هر چند امیر شاهملک امیر شیخ نورالدین را
نصیحت کرد که از مقام مخالفت در گذرد و بملازمت درگاه عالم پناه شتابد بجائی نرسید و حرارت بر هوا استیلا یافته امیر شاهملک
میل مراجعت نموده و امیر شیخ نورالدین با گفت از برای پادشاه میان ما و مقداری طعام بفرست تا خاطر در این نواحی جا سازیم و از قلعه دور تر
رفته توقف کرد و امیر شیخ نورالدین مهمان سوار برده حصار ایستاده بود و امیر شاهملک امیر موسی کاد امیر دو خواجه را گفت یکبار دیگر هم
این سعادت بدو واورا نصیحت کنید اگر خود نزد حضرت خاقانی می آید با بیکی از فرزندان یا برادران خود را بفرستید تا بان بهانه
مراجعت نمایم و امرا از دنبال شیخ نورالدین رفته آغاز قیل و قال کردند در آن حال امیر شاهملک مرقداق نام که دوست قدیم امیر شیخ نورالدین
بود نوازش نموده گفت اگر تو امروز قدم جرات پیش نهاده این ترا انعام کنم بقدم رسانی امیدست که چهره فتح و فیروزی از پرده غیب
جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحه روزگار باقی ماند مرقداق جواب داد که هر چه اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجای
آورم امیر شاهملک گفت صلاح در آنست که چون امرا از نزد شیخ نورالدین باز گردند تو تنها یکه روی بجانب شیخ نورالدین متوجه شو چون او را بجنبه
پیش طلبیده در آغوش کشیده باید که در آن وقت او را از اسب پایان کشی تا خود را بتو رسانیده و باتمام مهم این کار قیام نمایم مرقداق
این عبارت را بطیب نفس قبول نموده بعد از مراجعت امرا خود را بنظر امیر شیخ نورالدین رسانیده و تقدیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت
پناهی آواز برآورد که مرقداق آقا پیش آی و مرقداق چالاک شده چند نوبت زانو زده امیر شیخ نورالدین از بالای اسب بغل گشاده
او را در بغل گرفت و همچنین که دستهای مرقداق بر پشت امیر شیخ نورالدین بهم رسید بهر نوعی که داشت او را از اسب فرو کشیده و
بر زمین انداخته زانو بر سینه او نهاده و شمشیر از غلاف بیرون آورده و نوکران امیر شیخ نورالدین که بر در قلعه ایستاده بودند بر سر
مرقداق تاخته یکی شمشیری بطرف او انداخت و مرقداق تیغ بر چهار اسب فرو رسانیده و امیر شاهملک آن حال مشاهده کرده تازیانه بر
اسب زده تا جمعی از مردم کاری بدان جانب شتافته مرقداق چون دید که کومک رسیده بر جست و یک دو ضرب شمشیر بر امیر شیخ
نورالدین بخاک مذلت انداخت و اینچنین امری بدیع بقوت دولت خاقان سعید روی نموده امیر شاهملک را نوازش بسیار نموده
و در حق او انعامات فراوان فرموده و دو بیستم و مقتضی المرام باز گشته در کان گل بشرف ملازمت خاقان دادگر مکرمت استسعاد
یافت و پرتو عنایت و التفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراء النهر بدار السلطنه
هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از امیر شیخ نورالدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراء النهر فارغ
شد امیر شاهملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بمستقر سریر سلطنت آورده و بعد از وصول بلده فاخره
هراة مهد علیا گوهرشاد آغا که بعد از فوت صاحبقران مغفور بحباله نکاح امیر شیخ نورالدین در آمده بود و از صوب دار السلطنه هراة
رسیده حضرت خاقان سعید شرایط انواع احترام بجای آورده و منقبه گوهرشاد را [illegible] گردانیده و تا غایت آثار خیرات
بانوی عظمی در قصبه مذکوره باقیست و در نهم ذی قعده سنه مذکوره یعنی سنه اربع عشر و ثمانمایه خاقان سعادت اتصال احرام طواف
آستان ملایک آشیان مشهد مقدس خراسان امام علی بن موسی بن جعفر بن محمد باقر بسته بقدم نیاز و اخلاص آن عتبه که بر اختصاص
شرافت و سیادت معظم و مشاهد کرام و سایر مجاوران آن سدره مقام را با صناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده
بجانب دار السلطنه هراة باز گشت و در روز پنجشنبه هشتم محرم سنه خمس عشر و ثمانمایه هما چتر همایون فال سایه وصول بچار
باغ زاغان انداخت و مقارن آن حال ایلچیان خان ختای دایلنگ خان رسیده مکاتیب آن پادشاه عطوفت که با پیشکشهای مختلفه فرستاده
بود مشتمل بود بر ارسال سلام و تحیت و پیشکش و محبت و سفارش میرزا خلیل سلطان بعرض رسانیدند و حضرت خاقان
سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان و امرا جانب ایشان را طوی دهند و در آن اثنا
ملک قطب الدین والی سیستان که سابقا با امیرزاده ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از بیم حسام خون آشام عساکر خاقان علیمقام

رایت فرار افراخته اعتقاد بر کمال کرم آنحضرت کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و زبان عجز بانکسار و تمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاده
قبول باج و خراج نموده پادشاه پوزش پذیر بنظر عنایت و التفات درو نگریسته و ایالت ولایت سیستان را بدستور پیشتر بدو تفویض
فرموده و مهمات ایلچیان ختای را نیز بکفایت اقتران داده شیخ محمد بخشی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد ذکر شمه از احوال مملکت

خوارزم و در آمدن آن مملکت بحوزه دیوان حضرت خاقانی بی ارتکاب حرب و رزم

از مطلع سعدین پرتو آن حکایت بدین روایت
بر ضمایر ... می تابد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی کار داشت و در ماه رجب سنه ثمان
و ثمانمایه امیر ایدکو که امیر الامرای پادشاه دشت قبچاق شادی خان بود لوا توجه بعزم تسخیر آن مملکت بر افراشت و امیر موسی که بجای
او نگریخته ایدکو امیر انکه را آنجا حاکم ساخت و بطرف دشت باز گشت و در شهور سنه احدی عشر و ثمانمایه که شادی خان فوت شده
سلطنت دیار او بتنک پولاد خان رسید امیر ایدکو انکه را طلبیده خلیل را بجایش روان کرد اینه پولاد خان در سنه ثلاث عشر و
ثمانمایه بعالم دیگر خرامیده تیمور خان بن تیمور قتلغ فرمانفرمای دشت قبچاق گشت و متعهد ایدکو گردید و از خوارزم گریخت و در اوایل سنه
اربع عشر و ثمانمایه ... و قازان بحوالی شهر آمده ایدکو را محاصره نمود و بعد از شش ماه که در خوارزم نشسته خبر متواتر شد که جلال
الدین پسر توقتمش تیمور خان را شکست داده بر تخت پادشاهی متمکن گشت و متعاقب آن انتشار آن اخبار تیمور پریشان و ذکار
بهکند و قازان پیوست و قازان ... بشراب مشغول ساختند یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را
بقتل آورده و جلال الدین از قازان منت دار شده نشان فرستاد که قازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم از فرموده
او تجاوز ننمایند و قازان بایلچی که صلح کرده متوجه دشت گشت در اثنای راه قجولای بهادر در موضعی ... رسیده در زبان تیغ
باو گفت که خوارزم را تسخیر نکرده چرا مراجعت نمودی جواب داد که مادة هزار مرد هفت ماه ایدکو را محاصره نمودیم و کاری از پیش نرفت
بعد از آنم باز گشتیم و مصلحت آنست که تو نیز باز گردی زیرا که ما با این چهار کس که همراه داری آن بلده را فتح نتوانی کرد قاجولی گفت که من
تنها برایدکو غالب می آیم و بتو و بهرچه تا مرا عهده خوارزم رفت و ایدکو او را استقبال نموده چون انگاه چنین جنگی سخت دست داد
و از دست برد شمشیر قضا قاجولی بر خاک هلاک افتاد و در سنه خمس عشر و ثمانمایه حضرت خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش و امیر ایلیا کوکلتاش
و امیر موسی کار را بتسخیر خوارزم نامزد فرمود و در اثنای آن چهار کس که پادشاه آن دیار بود و چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند
تخمینا صلح در میان افتاده خوارزمیان ساده دلی بیرون فرستادند در اثنا نوکران ایلیا خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافته
فوجی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند از این جهت اهل خوارزم خاطر بر جنگ و رزم قرار داده و خاص و عام از شهر بیرون آمده
بکرو زد و حرب جنگها و مردانگی کردند و شب نقاره شادیانه نوازند و آوازه انداختند که امرا ایدکو رسید بنابر آن امرا بعضی از احمال
و اثقال را گذاشته سرخویش گرفتند و راه خراسان در پیش حضرت شاهرخ از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر
امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک را بتسخیر آن ولایت ارسال داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند چنانچه ایدکو بجا
بر قلعه که بر عایا کرده بود از اعیان و اشراف آنجا ... شد بکر بخت و سادات و علما و اکابر امیر شاه ملک را استقبال نموده
مقالید شهر تسلیم نمودند و آن جناب بخوارزم در آمده چند روز جهة ضبط امور و نسق مصالح جمهور و تنظیم قواعد سلطنت و وضع
قوانین معدلت توقف کرده بعد از فراغ از آن مهم روی توجه بدار السلطنه هراة آورده و هم در این اوقات خاقان سعید ایالت
خوارزم و توابع را بآن امیر عدالت اثنا تفویض نموده تا آخر ایام حیات شاهرخ آن مملکت در تصرف او و پسرش ابراهیم سلطان بود

ذکر بعضی از حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالک الملک

و والی دار الملک کرمان ... که میرزا اسکندر از ضبط اصفهان فراغت یافت فروغ همت بلند نهمتش را اندیشه تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر سعید
بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بحوالی رسیده قلعه آن را محصور کردانیدند و میرزا رستم شعیر آن لشکر را شنافته محاصره مشغول شد
و میرزا اسکندر از این معنی خبر یافته امیر ترکمه و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشکر ... منصوران روان فرمود و میرزا رستم
توجه شیراز را اراده فرمود ... باستقبال ایشان تافت آنجا که قوت مقاومت ندانسته بناه ... شتافته ... در بن
اثنا میرزا بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانیده همراه ... موافقت یکدیگر در
کرد و تسخیر و ... ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصد ... رسیده و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف داده

میرزا

میرزا اسکندر از عقب او نهضت نموده در سه فرسخی شهر تلاقی آن دو بادشاه بهرام فر اتفاق افتاده بعد از ستیز و آویز میرزا رستم
از میرزا خلیل که در ان اوان بری آمده بود استمداد نموده و انجناب متوجه اصفهان شده مرحله قاصدان نزد میرزا اسکندر
فرستاده و از وی التماس کرد که با برادر مصالحه نماید بجای نرسید لاجرم از وی نومید گشته بکمان با اصفهان در آمده و در ان وقت
میان شیراز و اصفهان نیز محاربات قوی روی نموده و در اصفهان قحط و غلای چه تصوری یافته میرزا رستم شهر را نگه داشته و هم
فرصت بصوب اردوی قرا یوسف بر افراشت و میرزا خلیل روزی چند بعد از میرزا رستم محصور بوده و در ان اثنا طایفه از لشکر او
بی اجازه میرزا اسکندر بصوب شیراز ... آمدند و جناب اسکندری نیز ترک محاصره داده بدار الملک خویش باز گشت و در
اصفهان بنابر موجب مضرت بجریده رسیده که میرزا خلیل نیز از محافظت آن شهر بیرامده مراجعت نمود اما چون میرزا رستم
بنواحی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قریب ده فرسخ انجناب را استقبال کرده و طویها پادشاهانه داده انجه و لطایف مودت
و انسانیت بود بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کذرانید و آن دو پادشاه در خلوات با هم صحبتها داشته
در باب تنظیم امور ملک سخنان در میان آورده خاطر قرا یوسف مایل آن بود که یکی از ولایت آذربیجان را بسیورغال میرزا رستم
کرداند تا از ان ممر اوقات بسر رساند و ترک شام و ایشان نماید و همت ساده اما میرزا رستم آن معنی را قبول ننموده و بر توجه بجانب
اصفهان اصرار فرمود بنابر آن امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکمان در ملازمت میرزا رستم باصفهان روند
و آنجناب بدان جانب در حرکت آمده در اثنای راه ترکمه باز گشتند و میرزا رستم تا بحدود نواحی اصفهان شتافته خواجه احمد صاعد
موکب عالی را استقبال نموده آنجناب بشهر در آمده مدت دو ماه بفراغ بال گذرانیده چون خواجه احمد بخلاف رای صواب
نمایش مهمات آن مملکت را بتفصیل می پرسانید معروض تیغ سیاست میرزا رستم گشت بنابر آن اعیان اصفهان نقش محبت
از لوح دل محو کردند و آن جناب مصلحت توقف ندیده بدارالسلطنه میرزا بایقرا عازم خراسان شده در اوایل شهور سنه اربع عشر و
ثمانمایه بسعادت دستبوس خاقان سعید رسیده بعد از ان میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق عجم فرمان روا گشته
اصفهان را دار الملک گردانید و در ین اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری او بسه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم
ماه رجب سال مذکور رخت بقا بجانب دار بقا کشید و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متألم شده و هنوز جراحت آن
مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل شادملک نیز در مشهد مقدس رضیه علی بانیها التحف السلام و التحیه بریاض قدس
انتقال فرموده و در جوار آن روضه بهشت آثار مدفون گشت مع دلی گشته تنگ که در وی دگر برنیفت مگر غم و دل

ذکر وردیان نهضت رایات آفتاب اثر از عراق بطرف مملکت آذربیجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و یاغی گری از جانب خاقان جناب اسکندری

اوان ... که حضرت مغفرت پناه میرزا معز الدین میرانشاه در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت رسید حضرت خاقان سعید
نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر منقش و مرتسم میکردانید اما از جهت حدوث وقایع متنوع آن نوبت از قوت بفعل
نمی آمد و در شهور سنه ست عشر و ثمانمایه خاطر عالی را تا از امور ولایت ما وراء النهر و خراسان و غیره فراغت داد و خبر استیلای امیر قرا یوسف
بر آذربیجان و اران و مواضع دیگر و توابع و لواحق کرد اسماع مبارک رسیده عزم توجه بدانجانب تصمیم یافته تا جیاد رزم صورت قیامت
اجتماع لشکرها از ممالک محروسه باطراف و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی بعدد قطرات امطار مع تیغ زن و نیزه گذار
جمع گشته با جراء اعلام نصرت سلب بتاریخ محرم رجب از دار السلطنه هراة بطرف ... ارزان نهضت نمود چون پرتو وصول بولایت
نیشابور انداخت حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر را نامه در قلم آورد و مضمون آنکه رایات عالیات جهة دفع فتنه قرا یوسف ترکمان
متوجه آذربیجانست می باید که آن فرزند نیز طریق اتحاد و یکانگی مسلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون
بپیوندد و ابو سعید ملک جهت رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمده و موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق
نموده و حکام ولایات و امرای ... و کیلان از سر لشکر ملازمت رسیدند و ... انعام و احسان رخصت معاودت فرموده و ابو سعید
چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید و جناب اسکندری که از برای آن حضرت قصد مملکت
او دارد و در فتح آذربیجان را از جهت مصلحت وقت بر زبان می آورد و بنابر آن مضمون کلمه ان بعض الظن اثم غافل مانده ابو سعید
جواب را درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او کرد انید و اجازت مراجعت داد و ابو سعید بقشلاق مازندران ملازم میرزا اسکندر

جاپوس خاقان عالیشان رسانید جوابی که یافته بود عرضه داشت نمود آنحضرت بجان بخشان خندان التفاتی نکرد و فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر
خود بپرسش آید بجان شواند آمد لشکر ز پسندیده نوکر او را رخصت انصراف ارزانی داشت اما میرزا اسکندر بعد از مشاهده دولت نوکر
شواهد خلاف پادشاه ستوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاهرخی را از قلم و خطبه انداخت و بنام خود سکه زده
نشانها مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب ولایات فرستاد و کابل و غزنین و سیستان روانه کرد و ابنه و حکام آنجا و اولیا را باطاعت
دعوت نمود و طغرای احکام او این عبارات بود که القائم بامور المسلمین ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر من امره المطاع
و حاکم سیستان ایلچی میرزا اسکندر را گرفته الی الاسلام نام درخت میده ساخته با مکتوبی که باو نوشته بود نزد میرزا
سیورغتمش و میرزا سیورغتمش آن تحفه را باردوی همایون فرستاد و لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوسته حضرت خاقان
سعید عزیمت آن دیار از باغ جهان فتح فرمود و اول بار میرزا بایسنغر را بدار السلطنه هرات روان گردانید و نفس نفیس در چهار
دهم محرم الحرام سنه سبع عشر و ثمانمایه روی توجه بملک ری آورد و چون خوار ری معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران
میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند که میرزا اسکندر فوجی از امرا
و لشکریان نامزد محاصره ساوه فرمود صورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب نصرت نشان از قشلاق مازندران
اقامت داشت نصر الله سپاه قاصد گردید که ظلمپناه زیستاده التماس دار وغه نمود و این ملتمس
قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاهرخی بساوه رفت و این خبر بعرض میرزا اسکندر رسیده امیر یوسف خلیل
و جلبان شاه برلاس و پیان تواچی و عبد الصمد و بخی و سید الله را نامزد فتح ساوه کرد و چون کیفیت گوئیه آنجا
رنجانیده نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان و آنکه بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و سید علی ترخان
و دولتخواجه ایناق و امیر جهانشاه را با ده هزار سوار بنصرت نصرالله در طاعت ساوه مامور گردانید
امرای میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت کردند و عهد و پیمان میرزا
اسکندر بر طاق نسیان نهادند و بعدم اخلاص و دولتخواهی با امرا ایلغار خاقان عالیجاه پیوستند
و باتفاق متوجه اردوی همایون گشتند و در نواحی قلعه شهریار پیان تواچی و عبد الصمد و بخی و سید الله
بشرف بساطبوسی شهریار نامدار مشرف شدند و موکب همایون پیاده نشناخته در آن مقام
مقام امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امرا میرزا اسکندر را بملازمت خاقان زمان
رسانیدند و آنحضرت در بارهٔ ایشان اصناف عواطف و مراحم مبذول داشت و در منتصف
گشادن پیاده هوای شکار ساوه فرموده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت

ذکر وصول موکب نصرت نشان بظاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده

چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر شکار باز پرداخت شنقار همت عالی نهمت در هوای
صید ملک پرواز داده یورش اصفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ
رستم کرده و فرخ آن بلده است از یمن مقدم آن پادشاه عالم رشک افزای گلستان ارم گردید
و شیخ محمد قراول و امیر عباس و شیخ علی قراق با قرب سیصد سوار از میرزا اسکندر گریخته
در آن منزل بسعادت بساطبوسی استسعاد یافتند و بعضی از حشام و صحرانشینان آن حدود نیز
باردوی کیهان پوی شتافته در سلک بندگان آنحضرت سلطنت آشیان منتظم گشتند
و میرزا اسکندر از مشاهده این صورت در لجه اندیشه افتاده با امرا و ارکان دولت اطراف
مشورت مسلوک داشت و خواطر صغار و کبار بر افروختن آتش جنگ و پیکار قرار یافت
با لشکری چون فیض سحاب بحساب و مانند قطرات امطار بیشمار از درون اصفهان بمیدان
مردان خرامید و فرمان واجب الاذعان خاقان عالمیان بمقاتله و مقابله دشمنان صادر گشته
لشکر بحر جوش رعد خروش روی باصفهان آوردند بعد از تسویه صفوف و پیش از استعمال

دکوش

سیوف میرزا اسکندر شوکت و صولت لشکر خاقان عالیگهر را بعین الیقین مشاهده نموده
دانست که تاب مقاومت با آنحضرت از حیز قدرت او بیرون است لاجرم بیاق و اتفاق سرداران
فارس روی از پیکار برتافته روی بدر گریز از اصفهان آورده ولاوران موکب ظفر
نشان شاهرخی ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر خود را بدرون
حیل در شهر انداخت خاقان سعید در چهارم ماه ربیع الاول سال مذکور در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرمود
امرا و لشکریان را بمحاصره و محاربه امر فرمود چون این خبر بشیراز رسید رؤسا و کلانتران با برادر میرزا
اسکندر شیخ محمد سارق متفق شده سکه و خطبه بنام و لقب همایون شاهرخی مزین گردانیدند و پسر میرزا
اسکندر را و اولاد امیر عبد الصمد و شیخ بهلول و یوسف قورچی را در اب... که از جمله معتمدان اسکندر
اسکندری بودند گرفته کیفیت این حال عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر سلطنت مصیر کردند حضرت
خاقان سعید چون این خبر شنید بشیخ و سپهر و گشته بخش و لطف الله چاپان عمر را بضبط اموال
فارس تعیین فرمود و حسن صوفی ترخان و جلبان شاه برلاس را جهت آوردن ولد میرزا اسکندر
و اولاد امیر عبد الصمد ارسال نمود و بعد از چند روز بنگیه بخشی از شیراز باز آمده خبر آورد که میر لطف الله
بقصور آنکه امیر جلبان شاه برلاس خروج خواهد کرد او را بقتل رسانید آنحضرت لطف الله را و تبنکه بخشی را
از آن منصب معزول ساخت و سید علی ترخان را بجای ایشان فرستاده فرمود که سبب قتل جلبان شاه را
بواجبی اعلام نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه پنجاه روز بمحاصره اصفهان گذرانید و بر چند
بار فرمود میرزا اسکندر باطاعت مایل نگردید دوم جمادی الاول سنه سبع عشر و ثمانمایه جنگ
سلطانی در انداخت و دلیران معسکر ظفر اثر زره پوشیده و جوشن در گشته از آواز نفیر و نای
غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد بیت جهان شد ز غرم کوس غره و جوش که گردون چو غم کم کرد از گوش
سپاهی بسیار با سپاه و سلاح پیشی بیرون آمدند و از طرفین دست جنگ و کاسه ناوک نبرد گشت
و سیف و سنان برده بالا قوم هم دست که چنان رسیده میرای سروران بیان گوی در میدان سلطان گردید
سرهای سران فتاده بر خاک بیت چون لاله ز تیغ جهان پاک و آن روز از وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار فیروزه کار
گردون تا هنگام هجوم مواکب زنگی سلب شب در عالم بوقلمون هر دو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام می نمود
و جام تیغ مذاق قزاق به یکدیگر می پیمودند فضای دشت و صحرا از خسته و کشته همگم کوه و پشته گرفته و از
خون مردگان زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت عاقبت عاقبت نکیب ملازمان موکب
همایون خاقان ربع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و نکبا نکبت بر پرچم علم میرزا اسکندر
وزیده سپاه او منهزم گردید و میرزا اسکندر با جمعی از خواص امرا و اعیان بقلعه اصفهان در آمد و چون
نصرت ورود نزد با بارو و دیوارهای شهر نهاد و بعد از قرار ذکر روی بعد از کانب دیار مغرب مشغلها بر زور
جدار بر افروخته روی بتفصیل ... و درون آن شام عبد الصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و از آن
جهت میرزا اسکندر عنان عالک و تمایک از دست داده روی بوادی فرار نهاد و علی الصباح که تنور سپهر
آسمانی نجوم وصول موکب آفتاب تابان بغارت و تاراج رفت عجب که حضرت با ثمر در اصفهان ریخته آغاز
نهب و تالان کردند و غنایم از زر و جوهر و حلی و حلل و نفایس اشیا و اصناف امتعه بدست ایشان افتاد که از
کثرت آن ثروت هنگامه اندرون بیرون ... و نفایس نفاست آن غنیمت ابواب نیاز بر خاطر ایشان مسدود گشت
و میرزا شاهرخ فوجی از لشکر ظفر پیکر از عقب میرزا اسکندر فرستاد و آن جماعت او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند
و حسب الحکم میرزا رستم برادر میرزا را میل کشیدند بیت جهانداری مردی در جهان ... و میل آتشین در جهان بین
برادر کشید بیت بتنگ گشتن و کور بودن آزرده شد بیت زبان و گوش کی این حدیث گفت بشنید بقول امرای وی بحکم مایزید

ذکر تفویض حکومت ولایات بشاهزادگان خجسته صفات و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة

چون نیر فتح و ظفر از افق مراد طلوع نمود و خطهٔ اصفهان بحیز تسخیر خاقان عالیشان در آمد جناح امن و امان بر مفارق متوطنان آن مکان گسترده مبلغ یکصد هزار دینار کپکی که وجه مصادرات کرده بود بفقرا و مساکین جان رسانید و ثلث مال آن سال را برعایای آن ولایت بخشید میرزا رستم را حاکم دار الملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلاع و نهاوند و لرستان را بمیرزا بایقرا ابن عمر شیخ عنایت کرد و میرزا ایجل بن میرانشاه حسب الحکم روی بحکومت مملکت ری آورد و بلدهٔ قم با توابع و لواحق بجانب میرزا سعد وقاص تعلق گرفت و کوشش همت شاهزادگان از [illegible] خاقان بلند مکان بصفت آرایش بپذیرفت و بعد از آنکه خاطر آفتاب اشراق از ضبط و نسق مهمات عراق فراغت یافت اعلام نصرت اعلام در عین انبساط و اهتزاز بدار الملک شیراز شتافت و حکومت تختگاه سلیمانی نامزد [illegible] شده و در آن ایام بحسب تقدیر مفتح الابواب خطاب امارت مآب را عارضه [illegible] و از حکم الاطبا از معالجهٔ آن عاجز آمدند و مرغ روح [illegible] نشیمن از تنگنای قفس قالب بفضای عالم ارواح طیران نمود و حضرت خاقان سعید باز ماندگان او را مشمول عنایت بی نهایت گردانیده زمام سلطنت ممالک فارس را در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ تاجدار خلاصهٔ نتایج خواقین نصفت آثار میرزا ابراهیم سلطان نهاده آن قرة العین خلافت و جهانبانی را بتشیید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت نموده عنان عزیمت بصوب [illegible] معطوف داده و از فارس بجانب یزد خرامیده و از آنجا براه بیابان قهستان نهضت نمود و در بیست و دوم رجب سنهٔ مذکوره ببلدهٔ فاخرهٔ هراة در آمد و ابواب معدلت و مکرمت بر روی متوطنان آن دیار برگشود و حکام و اشراف و اکابر اطراف بعد از وصول بآن منظر عدل و انصاف بدار السلطنه هراة مانند دولت و اقبال با [illegible] و دولت آشیان شتافتند و هم باصناف الطاف اختصاص یافته دعاگو و ثناخوان عنان بمواضع خویش تافتند امیر بسطام که کار از قرا یوسف روی گردان شده بود [illegible] از آنجا بگیلان توجه نموده و در آن ایام [illegible] عبد اللطیف [illegible] زادها الله تعالی [illegible] و دیگر [illegible] بمرتبه رسیده مکتوب [illegible] و من الله العون و التوفیق

ذکر بعضی از حالات که در ماوراء النهر و ترکستان در رسیدن میرزا الغ بیگ گورکان بپایتخت خاقان عالیشان

در آن اوان که خاقان سعید در عهدهٔ اصفهان بود میرزا الغ بیگ گورکان از سمرقند ایلچی نزد میرزا امیرک احمد که در اوزکند حکومت می‌نمود فرستاده او را طلب فرمود میرزا امیرک احمد در اطاعت فرمان [illegible] جناب الغ بیگ امیر بایزید [illegible] سالک خواص و مقربان [illegible] دانست [illegible] امیر بایزید [illegible] میرزا الغ بیگ عازم اندکان شد و میرزا امیرک احمد قلاع اندکان را محکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیگ قلعهٔ [illegible] را مسخر کرده [illegible] بجانب اندکان در حرکت آمده بعد از وصول بتحقیق پیوست که میرزا امیرک احمد مقری پیدا ساخت که بدست آوردنش متعذر است لاجرم میرزا الغ بیگ رایت مراجعت برافراخت و امیر موسی بیگ و امیر محمد تابان و امیر علی [illegible] را با جمعی از سپاه [illegible] در آن ولایت گذاشت و میرزا امیرک احمد از رجوع جناب الغ بیگی خبر یافته از آن کوه پایه [illegible] اندکان [illegible] میرزا امیرک احمد بر ایشان تاخت و اکثر مردان را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف فورا بقلعهٔ اندکان رسانیدند و اطراف برج و بارو را مضبوط کردند و میرزا امیرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخته چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آنکه خبر وصول رایات عالیات بدار السلطنه هراة در ماوراء النهر شیوع یافت

بود

میرزا الغ بیگ به نیت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود و در روز دوم ماه مبارک رمضان بپایتخت سلطنت آشیان رسیده باصناف عواطف و اشفاق مفتخر و مباهی شده روزی چند بفراغ بال در آن [illegible] گذرانیده رخصت معاودت یافت و هم در آن ایام پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاهزادهٔ ستوده خصال میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و سمنان و جرجان و خبوشان و نسا و بازورد و استراباد و [illegible] و کبود جامه مع توابع و مضافات و منسوبات تعلق بنواب کامیاب [illegible] گرفت و در سنه ثمان عشر و ثمانمایه خاطر همایون خاقان ربع مسکون بتعمیر قلعهٔ اختیار الدین که صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان آن را ویران کرده بود پیش نهاد همت بلند نهمت گردید و [illegible] زمانی آن حصار سپهر آثار [illegible] معمور ساخته و پرداخته گشت و در مطلع السعدین مذکور است که [illegible] هزار مردوار قلعه کار کردند تا باتمام رسید والعلم عند الله الحمید المجید

ذکر مجملی که از وقایع در ولایت عراق و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت [illegible] توجه آنحضرت بار دیگر بجانب دار الملک شیراز در زمان تایید صانع بلاد و عباد

از جملهٔ حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایت فارس و عراق روی نمود یکی آنکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری تعلق گرفته بود [illegible] در اواخر محرم سنه ثمان عشر و ثمانمایه از عالم انتقال فرمود و چون این خبر بدار السلطنه هراة رسید حضرت خاقان سعید میرزا [illegible] را منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر [illegible] بحکومت ری و ضبط حدود آن ولایت روان ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر قلعهٔ سلطانیه رایت نهضت برافراخت و امیر بسطام جاگیر که در آن اوان بحکم خاقان کشورگیر در آن حصار فرمان فرمای بود [illegible] بمیرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزاده [illegible] امیر بسطام [illegible] صورت واقعه عرضه داشت [illegible] اعلی فرمود خاقان [illegible] بسطام جاگیر موافق مزاج شریف نیفتاد و باطلاق او فرمان داده نامه فرستاد و لیکن میرزا سعد وقاص بآن حکم ملتفت نگشت و قتلغ خواجه را در قم بر سر [illegible] گذاشته و بسطام را مصحوب خویش برداشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را تعظیم و تکریم کرده [illegible] عراق عجم [illegible] فرمود و امیر بسطام را [illegible] نجات داده [illegible] ترتیب نمود [illegible] نام [illegible] سعد وقاص آغا بیگی بنت میرزا امیرانشاه [illegible] نقل [illegible] و چون [illegible] آغا بیگی عورتی عاقله بود با خود گفت که سعد وقاص غلطی کرد که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ [illegible] نزد قرا یوسف که دشمن این خاندانست رفت و ممکن که قرا یوسف [illegible] قصد او نماید [illegible] آنگاه [illegible] تیمور شیخ و قتلغ خواجه و شیخ علی [illegible] که [illegible] میرزا سعد وقاص بود بجانب امیر قرا یوسف [illegible] کشته [illegible] بخدمت خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد و میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن شیرزن تعجب نموده فرستادهٔ او را [illegible] استمالت نامها در قلم آورده [illegible] ولو کان النساء مثل هذه لفضلت النساء على الرجال واقعهٔ دیگر آنکه شاهزاده [illegible] میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند [illegible] حکومت میکرد [illegible] برادر خویش میرزا اسکندر [illegible] بر [illegible] یاغی شده خیال تسخیر شیراز فرمود و دو سه هزار سوار فراهم آورده بدان جانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافته جمعی از سپاه اصفهان همراه برادران فرستاد و آن طایفه در حوالی [illegible] بدیشان باز خورده [illegible] میرزا اسکندر بدست [illegible] گرفتار گردید [illegible] او را نزد میرزا رستم بردند تا محبوس گردانید بدین سبب میرزا بایقرا [illegible] بترک قصد [illegible] توقف [illegible] خلاف [illegible] مانده [illegible] چند [illegible] میرزا بایقرا

شیراز رسیده و میرزا ابراهیم سلطان زمره از نوکران میرزا اسکندر را که در شیراز بودند مثل شیخ خواجه و اولان
و مزید بند کرده منصوب مقتدی بخراسان روانه گردانید و بند بانان در خوان حبش موکل خود را بقتل رسانیده
بکندمان شتافتند و میرزا بایقرا مجال تحمل نیافته [illegible] توقف نموده [illegible] و دیگر میرزا بایقرا
بصوب شیراز در اهتزاز آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته باستقبال شتافته در نواحی [illegible]
رسیده و از دو طرف قلب و میمنه و میسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند برانغار و جوانغار میرزا ابراهیم
در حمله اول دست چپ و دست راست بایقرا میرزا را از پیش برگرفتند اما امیر ابوسعید چک که ضبط میمنه تعلق
بوی بود در اثنای گریز عنان بگردانید و از طرف قول انعطاف داده بشاهزاده پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور
و پردلی باتفاق [illegible] برانگیخته بر قلب سپاه شیراز تاختند و میرزا ابراهیم سلطان از زره
آن حمله عاجز گشته روی بصوب ابرقوه نهاد و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پیروز خویش خرامیده در اواخر
ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمایه کامران و سرافراز بشیراز در آمد و لوای عیش و عشرت مرتفع گردانیده جامهای
می ارغوانی از دست ساقیان گلعذار در کشید و میرزا رستم بعد از شنیدن این خبر میرزا اسکندر را که خمیر
مایه آن فتنه بود بقتل رسانید و چون خاقان سعید قضایا [illegible] عراق شنید رای عالم آرای جهان اقتضا فرمود
که قبل از آنکه میرزا بایقرا بمزید قوت و مقدرت اختصاص یابد خطه فارس را از تحت تصرفش انتزاع نماید بنابران
بانجماع لشکر فرمان داده بتاریخ سلخ جمادی الاخری نهضت لوای کشورگشای اتفاق افتاد و بسبب توجه موکب همایون
در نظم [illegible] هرچند امرا میرزا بایقرا کیفیت وصول حضرت خاقان سعید را بعرض وی رسانیدند از
شرب مدام و مباشرت خوبان سیم اندام اجتناب ننموده بترتیب اسباب کارزار [illegible] حصانت قلعه و حصار [illegible]
بکلالی رسیده جواب داد که خاقان سعید بادشاه [illegible] جلالت نهضت تسخیر شیراز خود بدین جانب لشکر تواند
کشید [illegible] از امرا و شاهزادگان [illegible] مشاهده [illegible] سپاه ما منهزم خواهد گردید تا آنکه
[illegible] علم ظفر پیکر خاقان صف شکن در سیم ماه مبارک رمضان از افق [illegible] الله اکبر طالع گشت لاجرم میرزا بایقرا
سراسیمه شد بعد از تامل [illegible] امیر ابوسعید چک را نزد میرزا بایسنغر فرستاد و التماس نمود که از خاقان سعید
درخواست نماید که او را از جرایم [illegible] عفو کند و چون میرزا بایسنغر نسبت بآن شاهزاده وافر تهور و محبت بسیار
داشت متقبل این معنی شده فی الحال امیر ابوسعید را ببارگاه عالم پناه برد و زبان شفاعت برگشاد و میرزا
شاهرخ بهادر بملاحظه خاطر میرزا بایسنغر رقم عفو بر جرایم میرزا بایقرا کشید و امیر ابوسعید را منظور نظر
عاطفت گردانید و [illegible] فرمود که چون شاهزاده بیرون آید دربارهٔ وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابوسعید مقضی
المرام از پایه سریر اعلی برخاسته [illegible] در بارگاه رفته باز گشت و از آن روزه بعرض رسانید که توقع جناب
که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت بامیرزاده بایقرا در مقام انتقام باشند [illegible] بنده را چه یارا [illegible] و حضرت
خاقان سعید نوبت دیگر سخنان شفقت آمیز بر زبان آورده امیر ابوسعید را مطمئن خاطر باز گردانید و جناب
امارت مآبی از مجلس همایون بیرون رفته حضرت خاقانی فرمود که هر کس را که مثل این مردک [illegible]
خیال استقلال بکند القصه بایقرا میرزا بعد از مراجعت امیر ابوسعید در شب پنجشنبه پنجم ماه رمضان از شهر
بدر آمده بمنزل میرزا بایسنغر شتافت و میرزا بایسنغر روز دیگر او را بتقبیل [illegible] برده خاقان سعید [illegible]
فرموده بود [illegible] شاهزاده [illegible] مصاحبت جمعی از اهل اعتماد [illegible] فرستاد و در وقت میرزا
[illegible] بار دیگر محض عنایت [illegible] دار الملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته
ماه مبارک رمضان در آن بلده جنت نشان بپایان رسانید و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول عواطف و اشفاق
گردانیده بدستور پیشتر زمام ایالت آن ولایت را در تحت قبضه اقتدار او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان
و ری [illegible] و کیلان بامیر الیاس خواجه بهادر داد و امرا و حکام ولایات را از [illegible] الطاف ارزانی

داشت

داشت و بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار الامان بر افراشت

ذکر نهضت خاقان عالیمکان از شیراز بجانب دار الامان کرمان و معاودت فرمودن از قصبه پیرجان بصوب خراسان

حقوق تربیت حضرت
صاحبقرانی و شمول عاطفت [illegible] خاقانی مقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون
شاهرخی زیب و زینت یابد والی کرمان سلطان اویس بن امیر ایدکو برلاس بملازمت پایه سریر اعلی شتافته
و خود را ذره وار منظور انظار آفتاب کردار گرداند و در ارسال تحف و هدایا و قبول باج و خراج طریق اهمال
و اغفال مسلوک ندارد و او چون بخلاف قاعده اخلاص عمل نموده درین مدت خدمت شایسته بتقدیم نرسانیده
و آنکه چند نوبت ایلچیان بطلب او رفته اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیاورد [illegible]
غیرت بادشاهانه حضرت خاقان سعید را بران داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس عنان [illegible] بجانب
نهضت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام ظفر اعلام وقوف یافته مرتضی ممالک اسلام و قدوه اولاد امجاد خیر
الانام علیه صلوات الله الملک العلیم العلام سید شمس الدین علی [illegible] را جهت تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب
ظفر مآل ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف دستگاه در قصبه پیرجان بآستان اقبال آشیان
رسیده زبان شفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنه هراة شتابد سلطان اویس را
بپایه سریر سلطنت مصیر رساند حضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جا میداد و آن جناب را راضی
و شاکر بطرف کرمان باز گردانید و روی توجه بخراسان نهاد و کامیاب و کامران بر ولایت قهستان عبور نموده
در اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمایه بدار السلطنه هراة نزول اجلال فرمود و عنایت ربانی در سفر و حضر حافظ
و معین و عاطفت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و قرین بود والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله
اجمعین

ذکر [illegible] حال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنغر بر مسند امارت دیوان

و درین اوان که خاقان عالیمکان از یورش فارس باز گشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا امیرک احمد
که [illegible] با میرزا الغ بیک گورکان مخالفت [illegible] نموده بودند [illegible] جمعی از [illegible] گشته بود اعتماد بر کرم خاقان
عدالت شعار نموده بدار السلطنه هراة شتافت و منظور نظر عنایت بی نهایت شده با میرزا ایلنگر بن میرزا
ابابکر آغاز مصاحبت کرد و آن دو شاهزاده بیکدیگر خاطر بر مخالفت خاقان سعید قرار دادند و معنی این [illegible] بوضوح انجامید
مقارن آن حال ایلچی از پیش میرزا [illegible] رسیده بدرگاه عالم پناه رسید و [illegible] معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا [illegible]
از مردم [illegible] متفق شده قصد این [illegible] نموده بنابران [illegible] مضبوط ساخته ام [illegible] فرمایند [illegible]
حضرت خاقانی بحکم فرمود که میرزا [illegible] میرزا بایقرا را از آب [illegible] گذرانند [illegible] میرزا امیرک احمد [illegible]
[illegible] و میرزا ایلنگر در کشتی نشسته [illegible] اختیار نماید [illegible] حسب الحکم عازم [illegible] این دو شاهزاده شدند
تا [illegible] واجب الاذعان تخلف کنند [illegible] آمدن [illegible] میرزا [illegible]
بجهت ملاحظه خاطر میرزا بایسنغر که دوست میرزا بایقرا بود [illegible] از آب بگذرانید و [illegible] خالی
[illegible] قدم باز گشت [illegible] همایون فرستاده و حضرت خاقانی [illegible] با [illegible] از اهل اعتماد
بسمرقند فرستاد و دیگر [illegible] رای ملک آرای خاقانی کشورستانی [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] اهل [illegible] امارت [illegible] غیاث السلطنه والدنیا والدین میرزا
بایسنغر [illegible] اشارت علیه صادر [illegible] دیوان [illegible]
قضایا [illegible] عدالت [illegible] مضمون همایون [illegible] را منظور داشته
داد مظلوم از ظالم بستاند [illegible] دادخواهان [illegible] و میرزا بایسنغر بموجب فرموده
میرزا شاهرخ بهادر عمل نموده [illegible] کتاب [illegible] دین و دولت [illegible]
انوار مرحمتش [illegible] حضرت [illegible]

ذکر آمدن سلطان اویس بن ایدکو برلاس به پایتخت اقبال آشیان سپهر اساس افتخار العترة الطاهرة المصطفویة

سید شمس الدین محمد که سالک مسالک طریق مردی گشته مشیت مهم کرمان قبول فرموده بود چون از پیر جان نزد
سلطان اویس آمده مهم او را برو توجه بپایه سریر اعلی ترغیب نمود و بجایی نرسید شاران خطاب مرتضوی
صفات مدار السلطنة هراة شتافته کیفیت تمرد سلطان اویس را بعرض رسانید و از شنیدن این خبر
نایره غضب خاقانی الهتاب بافته فرمان عالی نافذ شد که امیر جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و
امیر قرابان شیخ باتفاق حکام ولایت فراه و سیستان و چهل هزار از سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان شوند
امرا بموجب فرموده روی براه آوردند و بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن نمود و سپاه نصرت
پناه آغاز محاصره و محاربه کرده پس از انقضاء اعتقاد روز سلطان اویس رسولان نزد امرا فرستاده پیغام داد
که اگر حضرت خاقان سعید گناه بنده را ببخشد و شما مراجعت نمایید قدم از سر ساخته بملازمت آستان رفیع الارکان
مبادرت نمایم امرا کیفیت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کرده آنحضرت جواب داد که اگر سلطان اویس در
قول خود صادق است باید یکی از معتمدان خود را بدین جانب فرستد تا لشکر نصرت اثر ترک محاصره گفته
والا امرا کار او بآخر رسانند امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ
حسن را که از جمله ارکان دولتش بمزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان از لطف هرکمان برو خاص
و عام نوازان گشته در اواخر رجب شیخ حسن را بپایه سریر خاقان زمین رسانیدند و او بزبان تضرع و نیاز
گناه سلطان اویس را درخواست نمود و التماس تاکید قواعد عهد و میثاق کرد حضرت خاقان سعید ملتمس شیخ حسن را
بحسن قبول اقتران داده و قسم یاد فرمود که در حق سلطان اویس بد نیندیشد و رقم عفو بر جرایم و زلاتش
کشید آنگاه شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان را مطمئن گردانید تا او عتبه کعبه مرتبت رسید و در اوایل
شوال سال مذکور متوجه شده و بعد از طی منازل بپایه سلطنت مصیر رسیده به انصاف الطاف پادشاهانه و اعطاف
خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الاخر سنه عشرین و ثمانمایه حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در
اواخر سالی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی سنه ۸۱۹ خاقان و الاثار میرزا سیورغتمش بایالت ولایت غرجستان
فرستاده و در شب پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه عشرین ولادت باسعادت میرزا رکن الدین علاء الدوله ولد بایسنغر
اتفاق افتاد و جهان او فلک از آفتاب پرنور گردید بدین بشارت خورشید صبح چون زبان بگشاد ذکر شمه از احوال سید فخر الدین
وزیر و کرفتار شدن او بغضب خاقان کامیاب وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر در اوایل دولت
سلطنت تعلق بسید فخر الدین میداشت و چون جناب سیادت مآب دو سه سال علم اقبال برافراشت خواجه
غیاث الدین سالار که در سلک اعاظم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود و دار
الفتح بنا کرده چنین اهتمام او بدست سید شاه بخت شتافته و در سنه عشر و ثمانمایه بر سید فخر الدین
بفرمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و بعد از شروع در آن کار نسبت برعایا
و زیردستان مراسم عدل و احسان بجای آورد و با امرا و ارکان سلوک و تعظیم مضایقت و مناقشه
کرد و نیاران اکثر خواص و مقربان بخون غیاث الدین سالار چون مستعد بودند بزوال او مایل گشتند و
بعد از آنکه یکسال از شروع او در امر وزارت درگذشت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بر
او بر و بر سرقرار نمود و در بسبب دیوان خیانت و غبن بخواجه غیاث الدین و کارکنان نسبت داده امرا و اعاظم
تیغ انتقام از نیام برآورده و آن وزیر نیک نهاد را بجام آخرت روان کردند آنگاه سید فخر الدین از روی
استقلال بر مسند وزارت نشست تمشیت امور ملک و مال اشتغال فرموده سید اگر چه بعلو همت و مروت
اتصاف داشت و در قضای حوایج ارباب حاجات و احسان بکار برنمی لطف وا جبانی کاشت اما جبلتش بر صفت
ذمیمه عجب و نخوت و کبر و انانیت مخمر بود داری بر مردم آزاری مجبول و معظور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار

مبلغ

مبلغ سیصد تومان تکلیف عنیف و شکنجه از عمال دیوان حاصل نمود و روز بروز پایه قدر و منزلتش ارتفاع می
یافت تا بنهایت اختیار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اقطار ممالک خاقان عالیشان بهمان احکام قدر و قضا نافذ
گردید و درگاه او امیدگاه صغار و کبار و مرجع علما و عمده و آستانش مرجع اخیار و اشرار بلدان و امصار گشته
زایوان قدرش فلک منظری بدرگاه جاهش ملک چاکری اعیان زمان و اشراف جهان که بطاز منتش سر نفرس شاپرا اشغال
مجلس را ناید نمی(؟) و چون رخصت یافتن بعد از آنکه مردم از چند روز درگذشتی نیز از معدودی که نام بر وی کسی بی اجمال
دخول بودی و اکثر ملاقات ناکرده باز گشتندی و پس از آنکه قرب ده سال جناب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت
روزگار گذرانید سپهر ستیزه کار بر خلاف عادت او دست در استرداد مواهب و عطای خویش کوشید و در شهور سنه
تسع عشر و ثمانمایه میرزا بایسنغر بعضی از اطوار ناپسندیده او را معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد بن داود را
شریک ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بحدت طبع و لطافت ذهن انصاف داشت
باندک زمانی بر کماهی مهمات و معاملات سید فخر الدین وقوف یافت گاهی بجد و احیانا بهزل سخنان غریب و
کلمات عجیب در میان می پرداخت و دست سید از وفور تغلب کوتاه گشته از غصه این قضایا آزار شد
مع ذلک عمله دیوان که بر معایب سید فخر الدین صاحب وقوف بودند از بیم سیاستش مانند برگ بید از
تندباد مهابت می لرزید و مجال اظهار خلاف او محال میدانستند اما چون تغیر مزاج میرزا بایسنغر نسبت بدو
بوضوح انجامید امیر علی شقانی در مقام معارضه درآمده خطی سپرد که مبلغ دویست تومان کپکی بر سید
متوجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنغر آغاز پرسش این قضیه فرموده امیر علی نسخت عرض ساخت
که سید از خزانه عامره مبلغ کلی تصرف کرده است و سید برین سخن انکار کرده گفت که عوض گیرند از داخل
صیره قرار شده جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت که وجوهی که از من گرفته اید باز آرید و الا همه
سوا خواهید گشت از آن جمله خواجه پیر علی بن خواجه محمد یزید را که محرم اسرار سید بود و مشکلات بنام خود بر
خزانه داده و مبلغها ستانده بسید تسلیم کرده بود متقاضی گشته زر طلب نمود و او هر روز دفعی میکرد تا کار
بخشونت رسید و کار را از پرده بیرون افکنده کیفیت این مواضع بمجلس خاقان سعید گفته پادشاه تفتیش
نمود و در تفتیش آمده سید بر انکار اصرار نموده پیر علی بموجب مسکات خویش اقرار کرد و میرزا شاهرخ
کلمه سخن بحکم بالظاهر منظور داشته فرمود که پیر علی آنچه از خزانه گرفته باز دهد عمدا زان هر کس هر چه بر سید جهت
سپارد بستانند بنابرین خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند متعهد گشتند و سید باین خیانت
متنظر شده همچنان ریش وزارت متمکن بود و لیکن خواجه پیر علی و دیگر بندیان سخنانی دارند تا
از وهم سیاست آهسته با خود میتوانستند گفت تا وار عمده دیوان بر زبان می آوردند
وقت فرصت چو یافتند ز دست بگیرد در گوش نهند و جمعی دیگر که رشوت بسید داده بودند از اطراف بتو داد و فغان
آمدند و سید فخر الدین در بحر اندیشه فرو رفته صلاح چنان دانست که مبلغ دویست تومان از قبول
نا بوده خود را در معرض معارضه متوزان نیاورد و خط سپرد که مبلغ دویست تومان کپکی در عرض
یکسال بتقسیط فرود آورد و اینگاه امرا و دیوانیان برحسب فرمان بندگان برای سید نهاده او را بدست
محصلان دادند و کار بر سید فخر الدین باضطرار انجامید و عریضه نزد میرزا بایسنغر فرستاد و در حکایت
حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم شفیع ساخته این چنین در آن عرضه داشت ثبت نمود
جگر در تاب و دل در موج خونست کرم آن حقی دفتر کنونست تا بشنیده جواب داد که هیچ شک ندارم که روح مطهره
حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه باین افعال نکوهیده ناپسندیده که از سید فخر الدین صدور
یافته راضی نیست وا بینه بعد و میرسد نتیجه کردار ناهموار اوست ظلم کردی عمل میداری طمع ایمنی محال
شرمنیکو ای داری بمردم هم از آن شربت بنوشی سید جواب که حکم بسم قاتل داشت استماع نمود از جانب

میرزا بایسنغر نومید شده پناه بوالدهٔ او مهد علیا گوهرشاد آغا برد و جناب حشمت ایاب بر تضرع و
ابتهال او ترحم فرموده نزد پسر زبان شفاعت بگشود بنابران حکم برداشتن بند صادر گشت اما محصلان
بدستور هر روز بملازمت عتبهٔ سیاست و وزارت رسیده قسطی را که هر روز از جملهٔ دویست
تومان مقرر بود طلب مینمودند و سید آن وجوه را از طیارات بهم رسانیده با نواع حیل
و دیگر از مردم نقد و جنس قرض میکرد و فرود می آورد و با وجود این حال شب و روز در خیال
وزارت می بود و گوش هوش به پنبهٔ غفلت بیهوده ساخته مرغ دلش در هوای جاه پرواز
می نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چندین تومان میتوان گرفت و از فلان چنین و چنان حاصل می
توان کرد **بیت** خوی بد در طبیعتی که نشست / نرود تا بروز مرگ از دست و دران اثنا از غایت غصه امراض مختلفه و علل
متضاده برو استیلا یافت و صاحب فراش گشته دست اطبا از معالجه قاصر آمد و سید
پر کینه و دل در کورهٔ انتقام گرم پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و از حسرت وزارت آه سرد میکشید تا در آخر
جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمایه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از وهم او مانند
قطرات سیماب در اضطراب بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس تعزیت بر مزار او [illegible]
ادای تهنیت مینمودند و مع ذلک بیدامن و امان خاص و عام میدادند **[illegible]**
نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار در سنه عشرین و ثمانمایه از جانب
گرمسیر [illegible] بجانب سریر خاقان کشورگیر آمده عرضه داشت نمود که سیفل قندهاری
و ملک محمد که هر یک حسب الحکم حاکم ناحیتی از نواحی آن ولایت بودند پیوسته با یکدیگر نزاع
و خصومت میکنند و بدان جهت رعایا در محنت و زحمت می افتند بنابران رای ملک آرای خاقان
گیتی گشای چنان اقتضا فرمود که آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرمایند و [illegible]
[illegible] رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف ولایات گرمسیر و قندهار
بگشایند و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنهٔ هراة نهضت نمود و چهاردهم شعبان
سایهٔ وصول بر یورت قشلاق انداخت و دران منزل میرزا سیورغتمش با امرا و [illegible]
بموکب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از انجا بجهت [illegible] که از اوضاع و
احوال میرزا قیدو [illegible] فرموده متوجه قندهار گشت و [illegible] دوم ماه مذکور [illegible] اعلام
منصور از افق آن دیار طالع گشته سیم ماه مبارک رمضان اشراف و اعیان غزنین [illegible]
ظفر قرین آمدند و [illegible] از قبول میرزا قیدو رسید و بعرض رسانید که شاهزاده [illegible]
اختیار کرد آنحضرت فرمود که ترسیده باشد و هیچکس [illegible] و نهم ماه دیگری آمده
گفت که در کابل و غزنین از مردم قیدو اثر نماند [illegible] خاقان عالیجاه امیر ابراهیم جهانشاه را
روانهٔ آن صوب گردانیده فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح کرده غزنین را باو گذارد و الا آن
مملکت را در حیطهٔ ضبط آرد و در خلال این احوال مولانا ناصر الدین ابراهیم که بمنصب جلیل
[illegible] صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بمیان هزاره شتافت تا ایشان را
بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند از مقام سرکشی گذرانیده بجادهٔ فرمان بری رساند و چون
التماس [illegible] جناب صدارت مآبی را [illegible] آن قوم اظهار اطاعت و انقیاد نموده ایلچیان
صبا رفتار و شتران بار بردار با آستان سپهر اقتدار ارسال داشتند و باج و خراج قبول کردند
و [illegible] از نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرموده دران یورت روزی بر سمند
گیتی نورد سوار گشته فراز و نشیب صحرا می پیمود که ناگاه باد پا بسر در آمده آنحضرت از

بشت زین

بشت زین بروی زمین افتاده دست همایون که بوسه گاه ربع مسکون بود دگرباره یافت **ع**
چه راه یافت کدام کاوش راه کم کردی و همان لحظه ایلچیان برق سرعت جهت آوردن استاد
میروی [illegible] که در فن شکسته بندی ید بیضا نمود بجانب دار السلطنه هراة تاختند و علی الصبح
الحال استاد را بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند تا بجبران کسر پرداخت و چون ذات شریف حضرت
خاقانی از حضیض علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استاد میروی را بر وجهی منظور نظر
انعام و احسان گردانیدند که دیگر خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صواب نمای
حضرت خاقان با استحقاق چنان اقتضا فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیری آرایش دهد که [illegible]
[illegible] آصف بن برخیا قیام ملک و مال را در سلک نظام منتظم گرداند و [illegible] پیش پیشرو
نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را بفیصل رساند و بعد از تأمل و اندیشه خلعت وزارت را بر قامت خواجه
غیاث الدین خوافی جهت یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات صاحب دیوانی را بکف کفایتش
داد و خواجه پیر احمد دران امر خطیر ~~[illegible]~~ شروع نمود که رسم در غایت رغبت مرعی بود
و هم دران احوال سلطان [illegible] واقع شده مدت سی و پنج سال پیشتر ممالک عالم [illegible]
[illegible] و لطافت کارخانهٔ جهان را [illegible] و آن خواجه والاتبار در ایام دولت آن پادشاه نصفت نهاد آن
مقدار آثار خیر بر اوراق روزگار نگاشت که عقل در هیچ حکایت عدل و احسان وزرای سابق [illegible] خیال
بنداشت **بیت** وزیری چنین شهریاری چنان / جهان چون نگیرد قرار ای جنان **ذکر توجه [illegible] بمنزل قشلاق و بیان معاودت**
خاقان آفاق چون رایات آفتاب اشراق از حدود قندهار مراجعت فرمود در یازدهم ماه مبارک رمضان سایهٔ
وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در آخر همان ماه ابراهیم جهانشاه از طرف کابل رسیده بعرض رسانید
که میرزا قیدو [illegible] طرف میکرده و دران اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل
اموال که هزاره [illegible] تقبل نموده بود بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که [illegible] جماعت در ادای مال اهمال
می نمایند امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی [illegible] و امیر بوته بموجب فرمان واجب الاذعان بر سر هزاره تاختند و مهم
ایشان را حسب دلخواه ساخته بتاریخ بیستم ذی قعده با [illegible] و غنایم باز آمدند و در اوایل فصل بهار خاقان
رفیع مقدار [illegible] و ثوابت و سیار ملازم بیت الشرف خویش گشته برادر میرزا قیدو و میرزا [illegible]
و امیر [illegible] ارلات و امیر علیکه و امیر فیروزشاه [illegible] و فرمود که قیدو
را [illegible] هراة آورند [illegible] بدرگاه عالم پناه رسانیدند و در منتصف
ذی حجه که فضای دشت و کوهسار از سبزه و لاله [illegible] بساط بسیط گردون بود رایات
ظفر آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمد **بیت** ایام بکام و اختران فرمان بر / افلاک نهاده بر خط فرمانی
و موکب همایون معزز و مکرم در وقت ورود شهر محرم [illegible] سریر سلطنت را بیمن مقدم مکرم رشک گلستان
ارم گردانید و در اوایل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمایه بمسامع علیه رسید که میرزا
سعد وقاص که [illegible] همنشین میر قرا یوسف رفته بود از عالم رحلت نمود و درین اثنا امرا از قندهار
باز آمده میرزا قیدو را همراه آوردند و منظور نظر التفات شد و متعاقب آن حال خبر متواتر گشت که
شاه بدخشان لوای عصیان و طغیان برافراشته و خیال استقلال بر الواح خاطر نگاشته و خاقان
سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروزشاه و امیر حمزه را فرمود
که بسپاه قندز و بغلان و ارهنگ [illegible] جمع آورده در ظل رایت شاهزاده مظفر لوا سیورغتمش
میرزا متوجه بدخشان شوند و چون شاهزاده بمنزل [illegible] فرود آمد و شمامهٔ این خبر بمشام بدخشیان
رسید پسر شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه

شهریار عالمیقدار فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد نموده رقم عفو بر جریدهٔ جرایم شاهان کشیده
شاهزاده و امرا باز گشته حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور
میرزا قیدو حقوق تربیت و رعایت خاقانی برانها بوده انکار شده با جمعی از اهل قندهار سبیبی دمی
قندهار را نهاده و میرزا بایسنغر با زمرهٔ از شیران بیشهٔ نبرد بکابلستان روان شده در قریهٔ سبزوار
بمیرزا قیدو رسیده او را گرفته مقید و آورده بدرگاه عالمپناه رسانید و حسب الحکم در
حصن اختیار الدین محبوس ولی اختیار ساخت انگاه بادشاه عالمپناه ایالت حکومت قندهار
و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داده و گوش هوش او را بدرر مواعظ و نصایح گران
کردانیده بدانجا فرستاد و در اوایل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال اعلام طواف
مرقد معطر سا و مشهد جنت آسا امام الجن و الانس ابی الحسن علی ابن موسی الرضا علیهما
بسته بدان روضهٔ منوره تشریف برد و لوازم طواف بجای آورده قندیلی که از سه هزار مثقال
طلا ساخته بودند بر سبیل نذر از سقف گنبد منوره درآویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام
بصلات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنهٔ اثنی و عشرین و ثمانمایه
اردشیر تواچی که در شهور سنهٔ عشرین بختای رفته بود همراه ایلچیان الشکتان اغلان و جین دخان و جیت و غیرها
بدرگاه عالمپناه رسیده و تبرکات بادشاه ختای را رسانیده و مکاتیب الشکتان را که مبنی از اظهار
محبت و یکانکی بود بعرض رسانیده و حضرت خاقان سعید ایلچیان باجی و خان و جین را باصناف
الطاف نواخته و درباره ایشان انعامات فراوان فرموده و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد ابراهیم
سلطان رفتند و زمرهٔ بجهت ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی بخوارزم
آوردند و در سنهٔ ثلث و عشرین همه بهم پیوسته بسمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیگ
کورکان ایشان را طوی داده بطرف ختای گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید
امیر شادی خواجه و میرزا بایسنغر و سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش
و میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا سیورغتمش ارغداق و امیر
شیخ ملک ارغون و شاه بدخشان خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده
بودند که بختای رفته ادای سفارت نمایند و غرایب خطای که این جماعت در آن مملکت
مشاهده نموده اند انشاء الله تعالی در خاتمهٔ کتاب مبین خواهد شد و هم
درین سال یعنی سنهٔ ثلث و عشرین خاقان ظفر قرین در بلدهٔ مرو قشلاق
کرده در اول بهار بتفرج جهان فراغ بال با عیش و فتنه از انجا به ... الیلاق
هراة خرامید و عزم یورش آذربایجان مصمم گردانید ذکر محاربه و مصالحه
امیر قرا یوسف با میر شیخ ابراهیم شروانی و شیر باز زدن
حاکم آذربایجان در حکم حضرت خاقان در آن اوان که امیر قرا یوسف
بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشتهٔ حیات جناب سلطانی را بشمشیر
قاطع منفصل داد و از اقراد و حکام حدود عراق عرب و آذربایجان و اران
هرکس در هر جا بود سر بر خط فرمان امیر قرا یوسف نهاده مگر امیر شیخ
ابراهیم شروانی که بروی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد و
بسبب توهم شیروانشاه از شاه آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان
احمد به تبریز سپه خود و ملک کیومرث را جهت مدد معسکر سلطان روان ساخته

بود القصه چون مواد نزاع بین الجانبین درمیان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه
شروان را فراهم کشیده از گرجیان استمداد نمود و کستندیل با دو هزار
سوار منکل بوی پیوست و امیر قرا یوسف از خیال محال شروانشاه وقوف
یافته با سپاه آذربایجان و سپه و اران و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب
مخالفان در حرکت آمده و در کنار آب کر میان آن دو سپه از پرتو آتش نزاع
عقیب [illegible] شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از گرجیان بقتل رسیده
امیر شیخ ابراهیم گریز بر ستیز اختیار کرده از شانی فرار خواست که اسب از
خندقی که در گرد لشکرگاه کنده بودند بجهاند ناگاه از پشت زین بر روی زمین
افتاده و پیشش شکست و ترکمانی مجهول بوی رسیده اسب و جامه اش بستاند
و دور کرد اشته بطرفی دیگر روانه گردید و حال امیر شیخ ابراهیم از صعوبت درد
و دست با ضطرار انجامیده خود را به یکی از ترکان که ظاهر ساخت و آن شخص
فوطه در گردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کستندیل با
جمعی کثیر از ملازمان گرجیان در چنگ تقدیر اسیر و دستگیر شدند و امیر قرا یوسف
گرجیان را تمام طعمهٔ تیغ انتقام گردانیده امیر ابراهیم مقید به تبریز رسید
و چون تبریزیان بواسطهٔ حسن معاشش با دشاه شروان هواخواه او بودند هر
کس از ایشان در مجلس امیر قرا یوسف مجال سخن می یافت شمه از افعال حمیده
و اوصاف پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض رسانید
بنابران امیر قرا یوسف قلم عفو بر جریدهٔ جرایم شروانشاه کشیده او را در مجلس
بزم طلب نمود و جمعی از ارباب صباحت و ملاحت را گفت تا امیر شیخ ابراهیم
کاسه [illegible] داشتند و چون بکار باده خوشگوار دماغ بادشاه شروان تاثیر
نمود چندان کلمات دلپذیر بعرض قرا یوسف رسانید که شیفته گردیده و بند
از پایش برداشته او را در پهلوی خویش جا داد و هم در آن مجلس اخی قصاب
و ارباب تبریز نثارها آورده بسمع قرا یوسف رسانیدند که بهر مبلغ که امیر شیخ
ابراهیم از نواب دیوان عالی قبول نماید ما ضامن می شویم که در تبریز فروده اورا
مشروط بانکه ما حاصلان در عوض زر جنس بردارند و امیر قرا یوسف این ملتمس را
بشرف اجابت مبذول داشته امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی
قبول فرموده انگاه قرا یوسف نشان حکومت شروان باو ارزانی داشت
و شیروانشاه دارو و قلاع بلاد و قلاع مملکت خویش فرستاده آن زمستان
حریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بود و دیوانیان آذربایجان برات
تقبل او را بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می نوشتند
و ایشان رخوت و اقمشه برات دار داده از امیر شیخ ابراهیم عوض رخوت
[illegible] برات می چسبانیدند باندک زمانی مهم هزار و دویست تومان از هم
گذشته در اوایل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر عز خود شتافت
و چون طنطنهٔ کوس استقلال و فرو شوکت و اقبال امیر قرا یوسف
متواتر و متعاقب بخراسان رسیده خاقان ستوده خصال ایلچی صدیق نام

نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدیق
از حاکم آذربیجان هوا ابهای بریشان شنوده و آثار عناد و سرکشی مشاهده
کرده روی بپایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید
بنابران خاقان عالیمکان رایت ظفرنشان بمقصد تسخیر آذربیجان مرتفع گردانید

همت بلند **گفتار در بیان نهضت رایت ظفر نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربیجان**

همت بلند حضرت خاقانی همواره بر سرانجام عظمت
امور گیتی ستانی مقصور بود و عزایم ارجمند زبده دودمان حضرت صاحبقران
پیوسته جهت وصول بأعلی مراتب کامرانی روی مینمود و چون آن بانی مبانی
جهانبانی در طی مسالک و فتح ممالک غیر نفوذ ارکان دین مسلمانی و
تمشیت مهام طبقات انسانی غرضی نداشت بهر طرف که توجه میفرمود جنود
نصرت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال موکب خجسته فال بجای می آورد
و تعلیم اندیشه صورت هر تمنی که بر لوح خاطر خطیر نقش می بست پیش از ترتیب
اسباب حصول بر منصه ظهور نمایان شده در نظر انورش باحسن وجهی جلوه میکرد مثنوی
چو آن زیبنده اورنگ شاهی * بکردی بنستی خبر خواهی * بهر سو روی آوردی لوایش * شدی تخت خلافت خاک پایش
بهر کشور که برافراختی سر * فدایش ساختی جان صاحب افسر * مصداق این سیاق حکایت نهضت
آن حضرت است بجهت محاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن قرا یوسف
و تسخیر ممالک آذربیجان تفصیل این اجمال آنکه چون حضرت خاقان سعید
تسخیر ممالک آذربیجان با خود مخمر گردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امرا و تواجیان
سان عساکر ظفر مآثر بازطلبند و سپاه ممالک محروسه از اقصای ترکستان تا سرحد
هندوستان جار رسانیده که بغیبا و مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند و بترتیب
اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشارت فرمود و امرا عظام عرض کردند که سی
هزار دست چپاوه و غور خانه همایون موجود است آنحضرت فرمود که ده هزار دست دیگر
سرانجام می باید نمود و بعد پیشتر معهود میرزا الغ بیک گورکان بمحافظت ترکستان
و ماوراء النهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافت
امیر سیدی احمد ترخان بحکومت دار السلطنه هراة منفرد گشت و همای چتر همایون فال
در پانزدهم ماه شعبان سنه ثلاث و عشرین و ثمانمایه از باغ زاغان در حرکت
آمده بمرغزار جنت آثار نزول اجلال دست داد و جهت شدت حرارت
هوا و مصلحت اجتماع لشکر چند روز آنجا توقف افتاد و دران منزل امیر
غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده به
شرف بساط بوسی مشرف گردیده و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان
متعلقان لشکر نصرت نشان مسرور از پیش روان گشت و حضرت
خاقان سعید در چهاردهم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل
میزان بود بطالع سعد آغاز قطع منازل و طی مراحل فرمود
و در دهم همان ماه شکارکنان بر
ولایت ... بود عبور کرده

میرزا بایسنغر

میرزا بایسنغر مقدمه عساکر بر تو ر گشت و در بیست و نهم قضیه بهرا بادا از ورود وصول موکب پادشاه والاثار او فرحت افزای فضای
سبع شداد شد و حضرت خاقانی دران مرحله بلوازم فرایض وسنن عید فطر پرداخت انگاه ازانجا در حرکت آمده چهاردهم شوال بدولت
واقبال در نواحی بسطام نزول اجلال فرموده دران مقام قرا انجام لشکرهای بسطام و فراه و سیستان و گرمسیر و قندهار و کابل
و غزنین بمیر سپاه ظفر قرین رسید و همچنین امرا یادگار خواجه با اشراف و اعیان ترمذ کاشان باستان سلطنت آشیان شتافت
و ماهچه رایت منصور بمسیرها مذکور از دره تنگ عبور نموده و رامین ری را بمقدم فرخنده مقام غیرت مرغزار ارتنگ ساخت و دران مقام
میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده و بشرف دستبوس والد بزرگوار مشرف گشت و برین قیاس میرزا رستم با عساکر
اصفهان و امیر غیاث شیرین که بعد از عزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسیدند و امرای نواحی چند روز احتیاط
سان لشکریان کرده دویست هزار سوار بحر شعار در اعداد آمد نظم لشکری بحر جوش موج شکوه * ثابت و پایدار همچون کوه
همه بهرام طبع و کیوان هوش * همه پولاد ترک و آهن پوش * و ازانجانب نیز امیر قرا یوسف نیز با سپاه بسیار و استعداد بیشمار
در مقام عناد و استکبار ثبات قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز بخطه اوجان آمد و در خلال این احوال امیر
غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان سخن دان برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان
سعید پادشاهست بغایت رفیع مقدار و قایم مقام صاحبقران گیتی ستان مغفرت شعار بنابران مناسب چنان می نماید
که ایشان زبان باعتذار و استغفار گشاده از اموری که سابقا بخلاف رای مشتری ضیا که کار روی نموده شده اظهار ندامت
نمایند و قلعه سلطانیه و خطه قزوین را بدیوان اعلی بازگذارند تا حضرت خاقانی را از مقام انتقام گذرانیده و نشان ایالت
آذربیجان داران و بعضی از آن حدود روم و شام بنام آنجناب ارسال داریم امیر قرا یوسف چون بوفور اعوان و انصار
و قوت بازوی شجاعت آثار مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت و فرستاده را محبوس و مقید ساخت مضمون این
مقال برزبان راند که شعر به پیش تا ب اسفندیار * سوی آخر آید همی بی سوار * و یا باره رستم جنگجوی
بمیدان نیاید بی خداوندی * و چون وقوع جرأت و جسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اجابت ظاهری را
از نظر اعتبار انداخته روی نیاز و افتقار بدرگاه پروردگار عزت آورد و در مذاق اجابت دعوات از حضرت واهب
العطایا ظفر و نصرت مسألت نموده جماعتی از قراء و حفاظ را فرمود که دوازده هزار بار سوره انا فتحنا ختم نمایند و بعد از آنکه گوش
هوش آن پادشاه دین دار از سروش غیب مژده فتح و فیروزی شنید امیر یوسف خواجه را با هزار سوار جرار بطرف قزوین
فرستاد قاسم نامی که از قبل امیر قرا یوسف حاکم آن سرزمین بود در شهر گذاشته بسلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه
ولد امیر قرا یوسف را که ضبط آن حصار قیام می نمود ازکیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف خواجه بقزوین درآمده متوطنان
آنجا را در ظلال امن و امان جای داد و طایفه از اشراف و اعیان را باستان اقبال آشیان فرستاد و چون
میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول لوای آفتاب اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و باره
قلعه کمر اهتمام برمیان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز از تبریز در رسید و بعرض رسانید
که امیر قرا یوسف در اوجان جان شیرین بملک الموت سپرده وداع تخت و تاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه گشته
سلطانیه را بازگذاشته روی بگریز نهاد و هم دران ایام ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفر قرین که در منزل اق خواجه
در حرکت آمده یازدهم ذی قعده بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت فوت قرا یوسف را معروض گردانید و حضرت خاقان
سعید لوازم محامد الهی تقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید و میرزا بایسنغر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت
و میرزا ابراهیم سلطان حسب الفرموده روی براه آورد و ماهچه توق جهان گشای پانزدهم ذی قعده پرتو وصول بر ظاهر
سلطانیه انداخته رعایا بیچاره ازخوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی را استقبال نمودند و آنحضرت برحال
ایشان ترحم فرموده قاصدی بشهر فرستاد که باید که هیچ آفریده از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که تمامی چریک منصور بگذرند و امیر
موسی کا بمحافظت سلطانیه مامور گشته خاقان کشورگشای باردبیل تشریف برده و شرف زیارت مرقد حضرت سلطان الاولیا
و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقه والدین قدس الله سره العزیز دریافته بملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه علی

فایز شد و از انجا براه موغان نهضت فرموده در هشتم ذی حجه مذکوره از آب ارس عبور نمود روز دیگر در قراباغ اردو نزول فرمود و آنجا
طرح قشلاق انداخت **بیت** بهر مقام که اعلام او قرار گرفت ❊ معین و حافظ او گشت لطف سبحانی ❊ والحمد لله علی حصول الآمال والامانی

ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم پرستیز و رسیدن میرزا بایسنغر بدار الملک تبریز

چون امیر قرا یوسف افسر غرور بر سر نهاده و از روی عجب و انانیت خطا و جان را معسکر گردانیده و سپاهی چون ذرات آفتاب
و افزون مانند قطرات سحاب [illegible] چون انهار [illegible] خواسته و سراسر [illegible] و کمر [illegible] آراسته مجمع ساخت ناگاه پیک اجل در رسید
مرضی مهلک بر ذات شیطان صفاتش طاری گردیده [illegible] دست از [illegible] امور [illegible] کوتاه کرده در روز پنجشنبه [illegible] ذی قعده سنه ثلث
و عشرین و ثمانمایه ایام حیاتش باختتام انجامید [illegible] بساط جلادت گسترده بود ولی هیچ فرصت نداد ش حیات
چنین طرفه [illegible] زنگیوی [illegible] و چون از اولاد امیر قرا یوسف دران زمان هیچکدام در اردو نبودند
امرا ترکمان بعد از ان واقعه هایله پریشان شده هر یک روی بطرفی آوردند و میت را [illegible] در خرگاه [illegible] انداختند و اجاد و اوباش
دست بغارت و تاراج دراز کرده گوش قرا یوسف را جهت حلقه طلا بریدند و در روز هشتم ماه مذکور رسیدی احمد کیلانی و باقی اعیان
تبریز و کر امیر شاه ملک را از مجلس بیرون آورده لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیدند و جثه امیر یوسف را بطرف ارجیس فرستاده
تا در مقبره پدرانش دفن کردند و میرزا بایسنغر در شصت ذی قعده [illegible] تبریز را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و خطبه و سکه
و لقب باسم والد بزرگوار خویش زیب و زینت داده رایت عدالت برافراخت و دران اوان امیر علی بیک بن امیر قرا عثمان
که در اردوی امیر قرا یوسف مقید بود خود را از محصلان خویش [illegible] اجازت یافته [illegible] بملازمت شاهزاده رسید و باصناف
مراحم و الطاف مفتخر و سرافراز گردیده و بعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخت [illegible] نزد پدر خود رفت و چون میرزا بایسنغر
از شغل مهمات تبریز فارغ شد فرمان حضرت خاقان سعید بوی رسید که بطرف کاوه [illegible] امیر بابا حاجی ولد امیر شیخ محمد [illegible]
بوفور شجاعت و جلادت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و در زمان میرزا عمر [illegible] امیر جهانشاه [illegible] بود و او بعقد
امیر جهانشاه در آمد [illegible] و در زمان امیر قرا یوسف میان او و ترکمان مخالفات و محاربات بوقوع انجامیده و بالاخره خود نزد امیر قرا یوسف
رفته و بایالت ولایت کاوه [illegible] و عنایات دیگر سرافراز گردیده [illegible] اعلام خاقان گردون غلام پرتو وصول بر قشلاق
قراباغ انداخت امیر بابا حاجی [illegible] برادر خود را با تحف لایقه باستان خلافت آشیان ارسال نمود و [illegible] پای در دامان
تمکن و وقار کشید و این معنی بر خاطر خاقان [illegible] آمده میرزا بایسنغر [illegible] و در قلب شتا [illegible] مغلوب
آن مخذول [illegible] قلعه [illegible] موضع [illegible] با باباحاجی [illegible] نزد او فرستاده
سخنان لطف آمیز و کلمات عنایت انگیز پیغام داد و [illegible] امیر بابا حاجی چاره منحصر در موافقت دانسته
باقدام نیاز از قلعه بیرون خرامید و شاهزاده در باره او [illegible] الطاف [illegible] وعده [illegible] انعام و احسان فرمود و امیر بابا حاجی در رکاب
سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه بمقصد رسیده بعواطف حضرت خاقان سعید
نیز مفتخر و سرافراز گردیده و در سلک [illegible] امرا عظام انتظام یافت

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرزن و تسخیر قلعه بایزید

چون حضرت خاقان سعید [illegible] توفیق [illegible] در [illegible] ذی حجه سنه ثلث
و عشرین و ثمانمایه بقراباغ رسیده جهت قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبه بارگاه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید ملوک اطراف
و حکام اکناف باصناف تنسوقات و انواع [illegible] متواتر [illegible] شتافته شرف زمین بوسی دریافتند و [illegible]
التفات خاقان خجسته صفات بر وجنات حالات [illegible] افتخار [illegible] براوج سماوات [illegible] از انجمله امیر خلیل الله
شروانی که بعد از فوت پدرش امیر شیخ ابراهیم شروانشاه شده بود و [illegible] از شمایل و فضایل او روشن و هویدا می نمود
در چهاردهم ماه مذکور بملاقات خاقان [illegible] سرافراز گشته [illegible] عنایت شد و سوابق اخلاص [illegible]
اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام [illegible] میرزا ابا بکر [illegible] امیر قرا یوسف [illegible] در سلک [illegible]
و در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و عشرین و ثمانمایه میرزا ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب [illegible]
مقتضی المرام [illegible] انجام رسیده بشرف دستبوسی [illegible] مفتخر و مباهی گردید و مقارن این احوال قاصدی

از دول آمده تنسوقات هند و چینستان برسم پیشکش گذرانیده و از زمان خضر خان که دران دیار حاکم شده بود سخنان نیازمندانه
بعرض رسانید و چون ایام استیلای [illegible] گلستان [illegible] سلطان سریر فیروزه فام سپهر متوجه [illegible] بهرام گشت خاقان عالیمقام
بتاریخ [illegible] ربیع الاول از یورت قشلاق عازم تبریز شده [illegible] در چلقان نزول اجلال فرموده و از انجا نیز نهضت همایون
اتفاق افتاده در موضع قراکوک بعرض رسید که یار احمد قرامان [illegible] و لوای فتنه و فساد برافراخته و [illegible]
[illegible] میرزا بایسنغر [illegible] شروان [illegible] یار احمد بطرف دیار گرجستان گریخت و پناه بقلعه [illegible] برد
و میرزا بایسنغر [illegible] آن قلعه [illegible] سپاه ظفر پناه آغاز [illegible] محاربه نمودند و یار احمد [illegible] روزی [illegible]
بپای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمد و روی نیاز بر خاک [illegible] شاهزاده عالیجاه سوده امان طلبید و میرزا بایسنغر از سر جریمه
یار احمد گذشته او را همراه داشته مراجعت فرموده در منزل حسن خانی [illegible] پایه تخت حضرت خاقانی رسید آنحضرت
یار احمد را گفت که خود را به اتحاد [illegible] او را [illegible] چهارشنبه [illegible] موکب همایون ازان موضع در حرکت آمده سیم ماه جمادی الاولی
از آب ارس عبور فرموده و چون [illegible] خیام سپاه ظفر مآب گشت بمسامع علیه رسید که درین نواحی حصاری است
موسوم بقلعه بایزید در غایت رفعت و تشیید و امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفر آیات نفایس [illegible] و ذخیره بسیار
بانجا فرستاده بود و بعد از فوت وی فرزندش امیر اسپندیار قلعه را بتصرف در آورده و بعضی از مردم خود را انجا مضبوط کرده
و حضرت خاقان سعید [illegible] قلعه بایزید انداخته [illegible] جمادی الاولی در حوالی آن حصار نزول اجلال فرمود
و کس فرستاده [illegible] را باطاعت و انقیاد دعوت نمود آن مردم از تسلیم قلعه سرباز زده [illegible] آغاز [illegible]
و جنگ و انداختن تیر و سنگ کردند و محصوران [illegible] محاربت پیش آمده [illegible] کوشش [illegible] از صباح تا نماز دیگر
و در آن [illegible] روز [illegible] وقت غروب آفتاب دولت مخالفان [illegible] دیوار [illegible] باز [illegible] تایید الهی
[illegible] فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار [illegible] ظفر شعار شد و رایت آفتاب اشراق بصوب ییلاق [illegible] در حرکت آمد
و بعد از وصول حضرت خاقان سعید [illegible] همایون [illegible] با [illegible] هزار سوار نامدار باخلاط
تشریف برده دران مقام حاکم قلعه [illegible] امیر [illegible] سلطان ملک محمد ولد ملک عزالدین شیر و امیر علی بن [illegible]
قرا عثمان باستان سلطنت آشیان شتافته [illegible] فیاض سرافراز شدند و بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الاخری خاقان مظفر
لوا از اخلاط [illegible] آق [illegible] تشریف برده [illegible] امیر قرا عثمان بموکب همایون پیوسته شرف دستبوس
پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانیده با انعام خلع خسروانه و تاج [illegible] پادشاهانه مخصوص گشت و [illegible] خاقان
عالیشان بجانب تبریز روان شد

ذکر محاربه خاقان عالیمکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان

چون رایت آفتاب اشراق خسرو آفاق از ییلاق [illegible] متوجه تبریز گشت در اثنا راه بسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف
اسکندر و اسپند با سپاهی افزون [illegible] خیال ستیز کرده [illegible] اخلاط آمده اند بنابران خاقان ستوده
خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده افعال [illegible] میدان قتال انعطاف داد و امیر قرا عثمان
و امیر ایلیا [illegible] مقدمه سپاه فیروزی نشان گشته پیشتر روان شدند و در اواخر ماه رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمایه تقارب
فریقین [illegible] انجامید و [illegible] صفوف پرداخته [illegible] نفیر و [illegible] کوس و کرنای زلزله در زمین و زمان
انداختند دلیران روزگار در میدان کارزار تاختند [illegible] از وقت ارتفاع رایات زرنگار خورشید [illegible] تا زمانی
که اطراف فضای سپهر [illegible] از عکس خون کشتگان [illegible] گلگون گشت آن دو لشکر کینه ور [illegible] بودند و باستعمال
شمشیر و خنجر در افنا و اعدام یکدیگر اهتمام تمام می نمودند **بیت** چو شب لشکر خور بهامون کشید ❊ همه دامن صبح در خون کشید
طایفه [illegible] و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند روز دیگر که خاقان مشرق انتساب آفتاب بعزم جنگ
[illegible] بعساکر خویش [illegible] در حضرت [illegible] آورده [illegible]
مواکب کواکب [illegible] فلک [illegible] خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب [illegible]
سپاه ظفر شعار ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از انجانب امیرزاده اسکندر و امیرزاده اسپند نیز با [illegible] لشکر
قیامت اثر گرده در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن پوش [illegible] آغاز جوش و خروش نمودند و بضرب [illegible]

سنان جان ستان رخنه در سینه و پهلوی پهلوانان گشوده و دران روز امیرزاده رستم عمر شیخ و امیر ابراهیم جهان شاه کارزار
کرده کرد داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خواطر ابناء روزگار فراموش گشت و پیر حسین سعد اکه در جنگ شمعان لشکر
ترکمان انتقام داشت اسیر گرفته و چون کشش و کوشش بر حد افراط رسید و ظلام لیل نور باهره را از رویت اشباح مزاول
گردانید هر یک از آن دو فرق بمنازل خویش فرود آمده بشرائط پاس پرداخته و بسان نظارگیان میدان آسمان تا وقت
طلوع طلیعه صبح صادق دیده برهم نزدند صباح روز سیوم که عین شعبان و هنگام زوال آفتاب اقبال ترکمان بود سپاه ظفرمآل
بنیت اجتماعی عازم معرکه قتال شدند و از انجانب نیز گردان جلادت نشان با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده
عقاب تیر بر بوم صید مرغ روح دلاوران از آشیانه کمان آغاز پرواز نموده و پیکان خارا شکاف جهت گریز جانها اهل مصاف روزنها
در قصر اجسام ایشان گشوده و بعد از اندیشه سهام آن دو لشکر بهرام انتقام جام خون آشام در یکدیگر نهادند و دران روز شمعان
ترکمان جلادت متواتر کرده خواجه محمد شرف سمنان را با چند نفر از مردم خراسانی عرضه تیغ تیز گردانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی
بلازمان موکب همایون رسد دران اثنا خاقان دین دار که شجاعت اسفندیار با عبادت مالک دینار جمع داشت فرمان داد
تا در میان میدان خرگاه طهارت نگاه برافراختند و بعزم ادای نماز چاشت که وقت العواز انحضرت فوت نشده بود فرود آمده
بتمکین و تانی تمام وضو ساخت و در نماز بدستور اوقات فراغت و امنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد و پیشانی مسکنت
و نیاز بر زمین نهاده از درگاه پادشاه بی انباز ظفر و نصرت مسالت فرمود و چون اثر اجابت دعا بر ضمیر همایون ظاهر شد
از خلوتکده راز بیرون خرامیده بر زین ملک ستانی نشست و عنان یکران بجانب قلب لشکر انعطاف داده بجای خویش
بایستاد و درین محل امیر غیاث الدین شاه ملک را بمقتضای الحرب خدعة تدبیری بخاطر رسیده فرموده تا نقاره شادیانه و کوس
بشارت فرو کوفتند و آوازه در انداختند که میرزا اسپند در بند افتاد و اسکندر از شنیدن این خبر متحیر گشته ترکمانان از صف
ستیز بوادی گریز گرایانیدند و جریک منصور دلیر شده یکبار از قول و برانغار و جوانغار بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات
و قرار اولاد امیر قرا یوسف تزلزل پذیرفته مقرون با شات متفرق تا سعت عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه ظفر شعار
تیغ فتح و فیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودند و غنیمت بی نهایت گرفتند و عسکر پادشاه هفت کشور مراجعت فرموده و حضرت
خاقان سعید براسم محامد الهی و شکرگذاری نعم نامتناهی پادشاهی پرداخت فتح نامها باطراف ممالک محروسه روان کرده
و از راه خوی بجانب تبریز روان شده و در سلخ شعبان آن مکان را بیمن مقدم همایون عزت کارگاه گردان ساخت
و اهالی آذربیجان را لباس امن و امان پوشانیده لوای عدل و احسان بر مفارق طبقات انسان برافراخت ذکر معاودت

خاقان سعید از تبریز بدار السلطنه هراة و ایراد بعضی از حوادث و حالات و لایات

چون خاقان سعید از نسق مهمات آذربیجان فراغت یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایت ظفر آیات از تبریز بحرکت
آمده و در اوایل ماه مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه انداخت و حکام و داروغگان ولایات را اجازت انصراف
ارزانی داشت و از انجا نیز بنهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم رخصت گشته
بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب ظفر نشان بمملکت خراسان درآمده امیر غیاث الدین شاه ملک نیز رخصت یافت
و از راه استراباد روی بخوارزم نهاد و نوزدهم ماه شوال چتر همایون فال قرین سعادت اقبال بالغ رلغان رسیده آن
منزل را طراوت ریاض رضوان بخشیده و در همین ماه شیر محمد اوغلان و صدر الاسلام از مغولستان باستان سلطنت آشیان
میرزا الغ بیگ گورکان آمده نوازش بسیار یافته و بعد از چند شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان توهم بی جایگاه بخود راه داده
یکروی ابوه از ایل جته فرار نمودند و جناب الغ بیگ ایشان را تعاقب فرموده در چکیه یلاق بگرنجکان رسید و شیر محمد و سارق را
اسیر و دستگیر کرده باز گشت و بعد از وصول بسمرقند رقم عفو بر جریده جریمه گرفتاران کشیده و شیر محمد را اسباب پادشاهی
بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانید و در مقدم ماه رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمایه حضرت واهب العطایا میرزا
بایسنغر را بپسری سعادت اختر کرامت فرموده و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را با برنام نهاده ابو القاسم کنیت
داده و در سنه ست و عشرین و سنه سبع و عشرین خاقان ظفر قرین در متنزهات ولایت خراسان در غایت دولت و اقبال

اوقات

اوقات گذرانید و بساط عدل و انصاف مبسوط و حجاب جور و اعتساف مرتفع گردانید و در سنه ثمان و عشرین شیر محمد
اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیگ گورکان را نابوده انگاشته رایت خلاف و شقاق برافراشت بنابران شهریار کامران
از والد بزرگوار خود اجازت طلبیده در بیست و هفتم ربیع الاول موافق ششم حوت با سپاه فراوان جهت دفع دشمن
متوجه مغولستان شد و بعد از قطع منازل و مراحل در موضع قتوقو سیاسی چاه شیر محمد اوغلان نمودار گشت و در بیست و نهم
جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی در روی آورده صفوف آراستند و از غریو کورکه و طنین کرنای گوش
گردون را کر ساختند و دلیران طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان یازیده بفضای میدان شتافتند
و غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیدند و بزخم شمشیر و خنجر سینه و فرق سرکید بشکافتند و دران اثنا رای شیر محمد
اوغلان چنان اقتضا کرد که دست چپ و دست راست را با قول منضم ساخته یکبار بر جوانغار لشکر سمرقند
حمله فرموده و امیر ارسلانخواجه درانجانب چون کوه ثبات قدم نموده بمدافعت اعدا پرداخت چنانچه هر چند مغولان
اهتمام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیگ گورکان تومانات هراول را بمدد جوانغار ارسال
داشته شکست بر لشکر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان یکران بصوب فرار تافت عساکر نصرت مآثر ایشان را
تعاقب نمودند و در اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار افراخت بسیاری از مغولان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند
و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند و میرزا الغ بیگ مظفر و منصور بجانب سمرقند باز گشته
بعد از وصول ایلچی قرمیره بدرگاه عالمپناه فرستاد و حضرت خاقانی را ازین فتح مبین اعلام داد و قاصد در اول
شعبان بدار السلطنه هراة رسیده کیفیت حال بعرض رسانید و انحضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده مبتهج و مسرور گردید
و در آخر همین سال میرزا الغ بیگ عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده در پانزدهم ذی حجه دیده بدیدار پدر بزرگوار
و برادران کامگار روشن ساخت و بغایت عطوفت و عنایت اختصاص یافته روزی چند در دار الملک خراسان
خوشدل و شادمان بگذرانید انگاه میرزا محمد جوکی را مصحوب خویش گردانیده بسمرقند باز گردید و در عوض بکیفیت
از هراة خود را بماوراءالنهر رسانید و چند ماه آن دو برادر در سمرقند بعیش و کامرانی بسر برده در جمادی الاخری سنه تسع
و عشرین و ثمانمایه میرزا محمد جوکی از جناب الغ بیگی اجازت یافت و بدار السلطنه هراة باز گشت و در شب دوشنبه
یازدهم ربیع الاول این سال امیر کبیر ستوده خصال غیاث الدین شاه ملک این قطعه بر لوح بیان نگاشت **قطعه**

ای دل خسته چه حالت که ترا کیمیا همه در گریه و زارند بدین هفت رنگ ؛ وامن چرخ چرا شد چو دل من پر خون
چهره مهر چرا گشت چنین بی رنگ ؛ مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر ؛ آنکه در جنگ نبایش چو گوی پیش ؛ شاه ملک میر و بخشش
پیش جودش گهر و لعل چو بیچاره و سنگ ؛ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات ؛ یاد در روضه مصاحب بهر با شاه پلنگ

و چون خبر وفات
امیر غیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید متکدر دل شده اظهار حزن و ملال فرمود و پسر ارشدش
امیرزاده ابراهیم سلطان را نوازش کرده حکومت خوارزم بوی تفویض نمودند و نعش امیر شاه ملک بمشهد مقدس ساخت و در جوار
مزار فایض الانوار امام بزرگوار ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیها مدفون گشت و هم درین سال پادشاه گیلان و سلطان
تکلگاه جود و احسان امیر رضی الدین سید رضا کیا که مدت الوفات عطابخش بسی سیم و زر اگاه نشده بود در روز
از عالم محنت اندوز انتقال فرمود و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمایه شاهزاده وافر شعور میرزا سیورغتمش بهادر
در کابل بجهان جاودان انتقال کرده و خبر این خبر وحشت اثر بهراة رسیده خاقان سعید در مصیبت قرة العین سلطنت محزون شده
و لوازم تعزیت بجای آورده تمامت مملکتی را که سیورغتمش شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود
نقابقا مملکت خدایست و ملک ملک خداست

ذکر توجه میرزا الغ بیگ گورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از دست براق و لشکر قبایل براق

براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ۸۲۳ از دشت قپچاق بسمرقند شتافته
التجا بجناب الغ بیگی نمود و شاهزاده اورا منظور نظر تربیت و رعایت گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت
باز فرستاد و براق بیمن عاطفت انجناب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوایل

سنه ثلثین و ثمانمایه محمود و سغناق آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیک ارسال نمود و پیغام فرمود که درین ایام که بهمت خدام
عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بعنایت بی غایت شهریاری مستظهر بوده باین حدود و دشت قبچاق جانب الغ بیک
چون شنیده بود که براق اوغلان میگفت که علفزار سغناق شرعا و عرفا تعلق بمن میدارد ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد و مقارن آن حال
ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار
مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزنند بنابران میرزا الغ بیک گورکان یراق جنگ براق نموده جهت استمداد قاصدی را
بدار السلطنه هراة فرستاد و حضرت خاقانی از نزاع و خصومت که موجب ویرانیست منع فرمود اما لشکری مقرر کرد که در ظل رایت
میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر گردند و شاهزاده در مقدم ربیع الآخر از هراة متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا الغ بیک یلغار
سغناق نهضت کرده میرزا محمد جوکی از سرعت آن عزیمت خبر یافت ولی شایبه توقف از عقب برادر عالی گهر در حرکت آمده خود را بوی
رسانید و شاهزادگان کامران معظم یکدیگر طی مسافت نموده بعشره و رهی هرچه تمامتر عزم رزم براق جزم کردند و او نیز بقدم مقابله و مقاتله
پیش آمده و چون دو لشکر در برابر هم صف قتال بیاراستند براق تمامی اتباع خود را در قول مجتمع ساخت و یکبار بر سپاه ماوراء النهر
تاخت و امواج دریای پیکار روی بتلاطم آمد و کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کار در تیار گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت
و هامون روان شد و غبار از پس و کوه کرد از سپهر نیلگون درگذشت **نظم** تن از آب و سرها تن سرنگون ! زمین دریا فلک صحرای خون شد
میرزا الغ بیک گورکان که بوجود خود نامحدود و معنی و ربود بر طی کلام روم چنین ادا کیکلم کثرتم لشکر سپاه و اندک مخالف التفات بسیار نمی فرمود
اما بحکمت را بمقتضای آیت کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صورت نصرت روی نمود و لشکر ماوراء النهر بدست اضطراب
بوادی فرار شتافته حیرت و حسرت بر میرزا الغ بیک و میرزا محمد جوکی غالب شد و میخواستند که بنفس نفیس قدم در آن معرکه نهند
اما بعضی از امرا مانع آمده ایشان بجد که توانستند از آن دریای زخار بساحل نجات رسانیدند و شاهزادگان بسمرقند شتافتند
براقیان در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر خرابی بسیار کردند **نظم** چنین است رسم سرای درشت ! گهی پشت زین و گهی زین به پشت

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته
در ادای واجبات و نوافل استمام تمام مینمود و همواره اوقات خجسته ساعات را صرف اصناف طاعات و عبادات
میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوای مناجات و عرض حاجات
می افراشت و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمایه در وقتی که بمسجد جامع درون بلده فاخره هراة نماز گذارده
بعزم سواری از مصلی برخواست و روان شد کپنک پوشی احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهان
کاغذی در دست برسر راه آمد حضرت خاقان یکی از نزدیکان را گفت که بعرض این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت یافته
بی اندیشه پیش دویده کاردی بر شکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات آن پادشاه
فرخنده صفات بود کارد کارگر نشد و نکایت زخم باحشا و امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین رخصت قتل آن لعین حاصل
نموده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروزشاه در آن زمان بر در مسجد سواره ایستاده بودند و نقاره چیان بدستور
که در آن زمان معهود بود آغاز نقاره زدن کردند ناگاه آن خبر قیامت اثر شنودند دست ایشان از کار ماند و ازین جهت بر خلایق
استیلا یافت و حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه را طلب فرمود و او همچنان سواره بمسجد در آمد و چون دانست که زخم
کاری نیست زبان بشکر مهیمن منان گویا گردانید و حضرت خاقانی میل فرمود که در محفه نشیند امیر فیروزشاه مانع آمده گفت
که اگر مردم حضرت را سواره نه بینند در حیات و ممات تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد بنابران خاقان عالیمکان
پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت سوار گشت و نقاره در غایت مهابت فرو کوفتند آنحضرت از راه بازار
بباغ زاغان تشریف برد و اطبا جراحان بمعالجه آن زخم پرداختند در عرض چند روز شفای کامل بحصول پیوست یکی از فضلا
در تاریخ آن واقعه گوید **نظم** سال تاریخ شش صد و سی بود ! روز جمعه پس از ادای صلوة ! فتنه بس عجب واقع شد
در خراسان ولی بشهر هراة ! کج روی در بساط چون فرزین ! خواست با شهری زند شه مات ! الغرض بعد از وقوع این قضیه
عزیمت میرزا بایسنغر و امرا بتفحص احوال احمد لر مشغول گشته از کشتن او پشیمان شدند و در میان رخوت آن مردک کلیدی یافتند

که در خانه تیمچه بازار کش دیافت و مردم تیمچه گفتند که شخصی موصوف باین صفت درین خانه طایفه میبود و بسیاری از معارف پیش او
می آمدند و از آنجمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مردی بود با انواع فضل و هنر موصوف و بحسن خط
و لطف طبع معروف بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع فضلای ایام بود و مذهب علی پوشیدی
و طامنیه بلند مرا از آن جنس بر سر نهادی و الف نمدی بر گرد آن پیچیدی و در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد
و در اواخر از وی متنفر شده روی بشیراز نهاد و میرزا اسکندر که در آن زمان حاکم آن بلده بود جناب مولوی را منظور نظر
اعتنا ساخته در کتابخانه خاصه کتابت فرمود و مولانا معروف قبول کرد که هر روز پانصد بیت کتابت نماید و در آن اوقات
دو روز کتابت ننمود و چون تغیر در آنچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شده بود قلیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبیده از سبب
تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخواهم در یک روز هزار و پانصد بیت بنویسم و میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضعی
مناسب خرگاه و سراپرده بانهار برافراشتند و مولانا معروف آنجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از شاگردان خود را بقلم تراشی
تعیین فرمود و تا نماز دیگر مشغولی نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را از انعام
و احسان خویش محظوظ و بهره ور گردانید حضرت خاقان سعید بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهراة کوچانیده
در کتابخانه همایون کتابت فرمود و مستعدان خراسان بعضی جهت تعلیم خط و زمره برای مصاحبت بصحبت مولوی مایل گشتند
و او بشان بخویشتن دار و بزرگ منش بود که کاغذ میرزا بایسنغر را که جهت کتابت خمسه شیخ نظامی بوی داده بود زیاده بر یکسال
نگاه داشته نانوشته باز فرستاده و بدین سبب صورت کدورت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنغر نقش بست و درین وقت
که آنجناب بدوستی احمد لر متهم گشت او را حکم قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار بردند و آخر الامر در چاه قلعه اختیار الدین
محبوس کردند این مطلع از جمله منظومات اوست **نظم** زرنگ چشم تو هر قطره که آمد راست ! درون تشنه چکان که دل میخواست
اما خواجه عضد الدین که دخترزاده مولانا فضل الله استرابادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمد لر مقتول گشته محروق شدند و در آن
اثنا بعرض میرزا بایسنغر رسید که احمد لر گاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار
امیر سید قاسم انوار قدس سره میرفته و حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشند و امیر قاسم عازم ماوراء النهر
گشته غزلی گفت که مطلعش اینست **بیت** بیا از چه اشارت دست همت از قدر ما را کزین درگاه میرانند هر دم در بدر ما را
و چون حضرت سیادت پناهی قرین تاییدات الهی بقبه سمرقند رسید میرزا الغ بیک گورکان مقدم شریفش را مغتنم داشته
لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید والتوفیق من الله الکریم الحمید

گفتار در بیان رفتن موکب خاقانی بدار الملک سمرقند و مراجعت نمودن در خراسان بعنایت حضرت خداوند

چون بخلاف دستور معهود در جنگ براق اوغلان سپاه نصرت نشان
میرزا الغ بیک گورکان را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات فرخنده صفات خاقانی از زخم کارد احمد لر بود صحت یافت
جهت تدارک آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود و غره شعبان سنه ثلثین و ثمانمایه از دار السلطنه هراة در حرکت آمده
چون قبة الاسلام بلخ مضرب سرادقات سلطنت گشت میرزا بایسنغر تا آنجا که اقبال آنجا ملازم موکب همایون بود و بموجب التماس
میرزا الغ بیک و فرمان خاقان عالیمکان بصوب بلده فاخره هراة مراجعت فرمود و در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان خواجه
جلال الدین تبریزی که یکی از اردوی شاهزاده بقتل رسانیدند و قاتل معلوم نشد و میرزا بایسنغر بعد از قطع منازل و طی مراحل
بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال فرمود و خاقان ستوده خصال بعد از رخصت میرزا بایسنغر از آب
آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آنحضرت چون بدان بلده جنت صفت رسید از کیفیت محاربه
براق تفتیش فرموده زمره از امرا را بسیاسات از چوب یاساق زد و میرزا الغ بیک چند روز از درجه اعتبار و اختیار بیفتاد اما آخر الامر براق
ایوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بمواطف خاقانی ولایات دار الملک صاحب قرانی متعلق و مباهی گشت و براق از وصول خاقان
آفاق سمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق برگرفت و فرار بر قرار اختیار کرده آتش فتنه و دیار ترکستان صفت انطفا پذیرفت
و پس از آنکه خاطر همایون فرمانده ربع مسکون از تنظیم امور ماوراء النهر فراغت یافت در زمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت
بصوب هراة تافت و در پانزدهم محرم سنه احدی و ثلثین بقصبه رسید و باغ زاغان را بیمن مقدم شریف عزت افزای ریاض جنان گردانید

دران اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرموده و آن مولود عاقبت محمود بمیرزا ابابکر موسوم شده و چند روز بساط
عیش و سور و عشرت و سرور ممهد بود ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربیجان کرت ثانی در اوایل محرم الحرام
سنه اثنین و ثلثین و ثمانمایه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر قرا یوسف بار دیگر باشتعال نیران عصیان پرداخته بعراق آمده و سلطانیه را
مسخر ساخته بنابران خاقان عالمیان باجتماع لشکرهای ماوراء النهر و ترکستان و ختلان و حصار شادمان و قندز و بغلان و بدخشان
و خراسان و سیستان و غزنین و کابلستان فرمان داده و در روز پنجشنبه پنجم رجب بساعتی که منجمان فال از باغ زاغان بصوب آذربایجان
در حرکت آمد بیت باسپ اندر آمد جهان کدخدای ؛ بجنبید چون کوه لشکر ز جای ؛ و غیاث السلطنة و الخلافة میرزا بایسنغر
و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش برسم منقلای از پیش روان شدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد بهر قصبه و شهر که رسید
بطواف مزارات مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیا را از مایده انعام و احسان محلی و محظوظ و بهره ور می ساخت
و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام تا اوج سپهر فیروزه فام بر افراخت جهت اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان و فارس
و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاد و دران ولایت میرزا ابرهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق شامی
از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر عثمان شیرین از کرمان با دولتی نصرت نشان رسیده بعز ملازمت خاقان جمشید منزلت فایز گشت
آنگاه لوای ظفر نگار از ان مملکت نهضت نموده بیست و یکم ماه مبارک رمضان سایه وصول بر حوالی سلطانیه انداخت و قبل از رسیدن حضرت
سپاه کامکار اسکندر آن قلعه را گذاشته گریخته بود و حضرت خاقان سعید دران مقام رمضان را بپایان رسانیده باد و آب
روز عید قیام نموده و از انجا بتبریز شتافت خاقان از ین نزول همایون عزت روضه رضوان گشت و از تبریز با مجموع علم و سپاه
آفتاب اساس بیلاقان بهشت دران یورت خبر وصول اسکندر با لشکری قیامت اثر بتواتر پیوست و حضرت خاقان نصرت آیین تهیه سپاه
جلادت قرین پرداخته میرزا ابرهیم سلطان را با شجاعان فارس در برانغار جای داده و میرزا بایسنغر را با دلیران خراسان و مازندران
بجوانغار فرستاده و قول را بعز وجود همایون مزین گردانید و میرزا محمد جوکی را با چندین هزار سوار شیر شکار معزز ساخت که نزدیک بقلب
آماده و مهیا باشند تا در هر طرف که کمک احتیاج افتد شرایط معاونت مبذول دارند و از انجانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب
سپاه ترکمانان را بنوعی بیاراست مصرع که چرخ مانده در دیده اولوالابصار ؛ و صباح روز شنبه هفدهم ذی حجه مذکور دو نظم
در عیش کینه ور از پای تا فرق ؛ چو ماهی جمله در آهن شده غرق ؛ بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین با هم حربه از آن معاند …
مقاتله مشتغل گردیدند و میرزا ابرهیم سلطان بنفس نفیس با طایفه از مردان شمشیر زن جنگ آوران لشکر شکن بر برانغار مخالفان تاخت
و برادر اسکندر امیر جهانشاه و بعد از کوشش آمده از دست برد سپاه فیروزی نشان پای ثبات و قرارش بحیرت تزلزل پذیرفت
و اسکندر بامداد برادر در رسید برانگیخت خون بسیاری از پردلان را بر خاک خذلان بریخت و از ینجانب نیز جمعی از شجاعان بمعاونت میرزا
ابرهیم سلطان بمیدان تاختند کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام بزیر چادر ناهید گریخت ضربت شمشیر بر جسم جوانان دهان اجل
خندان کرده اصابت پیکان بچشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورده بیت چنین بود حال یلان سپهر
بخون شفق لاله گون کرده چهر ؛ انگاه هر دو لشکر بمعسکر خود تافتند آن شب تا صباح حارس و مراقب بودند و لحظه از اندیشه …
و آرام … روز دیگر که چرخ اخضر سپر زر اندود آفتاب بر سر کشیده و از … خطوط شعاعی چشم کواکب را منهزم گردانید
مثنوی برآمد ز هر سو صدای نفیر ؛ سلامت شد از مردمان گوشه گیر ؛ خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر
جنبیده صفوف لشکر پرداختند … زلزله در کوه و دشت انداخت و حمله مبارزان … تن شکاف در صف اعدا انگند
رای بکوهی عدم … ساخت و درین روز … در غایت صعوبت بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور
رسانید مصرع چون سعادت بود کوشش بیچاره سود ؛ بوقت استوا که خاقان ظفر لوا از ادای نماز چاشت و عرض نیاز
بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و بار دیگر بر اسب … سوار شده روی بسوی اعدا آورده … از مطلع تایید …
زبانی طلوع نموده و همای ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال گسترد اسکندر چون حال بران منوال دید دست از ستیز باز داشت
پای در وادی گریز نهاد و حضرت خاقان سعید بر تیسیر این فتح نامدار که از فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار … بشکر نعمای الهی
تقدیم رسانید فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان بتعاقب دشمنان توجه نمود

و تا آذروم و صحرای موش رفته و آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت فرمود و از اشراف الفضلاء اعلم الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی
که دران یورش ظفر آثار ملازم موکب عالی میرزا ابرهیم سلطان بوده اند منقولست که نوبتی … مذکور آنجا از کمال شجاعت و ثبات
و دولت مردانگی و جلادت و ظاهر سلماس … اثنا و اکثر عشیرتان مسموع می شد … بقبول آن نقل زبان … کشاد
زامین ثبات شاه ابو الفتح بکلک ؛ خون شد زحسد بروز پیکار نهنگ ؛ این حال … ؛ گرز او صد اشرح و صد از دل تنگ
و تاریخ این واقعه … از مضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می پیوندد که نظم اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید دارای جهان سزای او را چون دید
از تیغ ابو الفتح چو برگشت بجنگ ؛ تاریخ شد از قدر ابو الفتح پدید ؛ در خلال این احوال قاصد میرزا الغ بیک گورکان از جانب
ماوراءالنهر و ترکستان رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اوغلان و براق اوغلان
محاربه اتفاق افتاده و براق روی بعالم آخرت نهاده و هم دران ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزاده کامکار
عالیشان میرزا سلطان بن میرزا سنجر بن میرزا پیر محمد کابلی و میرزا ابو شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال فرموده
و خاقان … از استماع خبر وفات دارای سپهر … اظهار ملال فرموده جهت ترفیه روح ایشان بمجالس کلام و اطعام
طعام اشارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراءالنهر … رسیده خبر رسانید که محمد غازی با سلطان محمود اوغلان یاغی شده
او را بجهان جاودانی فرستاده بیت کشتی تو دو کشته تر اندر مکافات ؛ تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت
ذکر نهضت رایت ظفر اقتباس از ظاهر سلماس بصوب قلعه النجق و مراجعت فرمودن از نواحی آن حصار
در ظل عنایت مالک الملک جل جلاله چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب اسکندر فراغت یافت در هشتم محرم الحرام سنه ثلث و ثلثین
و ثمانمایه از ظاهر سلماس کوچ فرموده عنان بارگی جهان نورد بصوب قلعه النجق تافت و پیش از وصول بمقصد متعلقان اسکندر که دران
حصن حصین بودند بصورت نیاز نثار و پیشکش بیرون فرستادند و چون آن قلعه در متانت باسد اسکندر برابرست خاقان والا گهر
جهان قدر از تسخیر آن … شد و بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرموده روز دوم صفر آن منزل رسیده
مقارن آن حال امیر ابو سعید بن امیر قرا یوسف بارگاه همایون پیوست و بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته عنایات خسروانه
شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ از آن بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربیجان را
با میر ابو سعید مفوض گردانید و در یازدهم ماه شعبان بیت چنین طالع مسعود بخت میمون فال ؛ نهاد روی بسوی مستقر عز و جلال ؛
و در غره رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده ماه صیام دران مقام گذرانید و چون هلال شوال بسعادت و اقبال
جمال نمود باد و آب روز عید پرداخت حکام ولایت فارس و عراق را مثل میرزا ابرهیم سلطان و میرزا رستم و امیر عثمان شیرین و امیر
چقماق شامی رخصت انصراف ارزانی داشت و دوم شوال خبر ظفر مآل از سلطانیه بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمده هشتم
محرم الحرام سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه باغ زاغان ازین مقدم همایون عزت افزای روضه رضوان گشت بیت
خسرو عادل جمشید وش با تایید ؛ چو خورشید به بیت الشرف خویش رسید ؛ اکابر ممالک محروسه عموما و اعاظم خراسان خصوصا
مراسم پیشکش و نثار و لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال و قال مضمون این مقال مودی گردانیدند
تهنیت باد بتایید ایزد متعال ؛ وصول رایت شاهی بمستقر جلال ؛ بهر مقام که آید بهر کجا که رود ؛ معین و حافظ او باد ایزد متعال
ذکر رفتن غیاث السلطنة و الخلافة میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد و چگونگی بعضی دیگر از وقایع و حوادث
که دران اوقات روی نمود ؛ رای ممالک آرای خاقان کشور گشای جهت بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرة العین
سلطنت میرزا بایسنغر بهادر در سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه در ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش
و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از … مقرر فرمود که دران یورش ملازم موکب همایون شاهزاده باشند و میرزا بایسنغر
در ششم صفر سنه مذکوره عنان بارگی جهان نورد بصوب خطه جرجان معطوف ساخته بعد از قطع منازل و طی مراحل بدار الفتح
استراباد در آمده و اطراف آن مملکت را چون معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت و دران زمستان بوضوح پیوست
که اسکندر کرت دیگر لشکر با آذربایجان کشیده و برادر خود امیر ابو سعید را بقتل رسانیده و چون فصل زمستان در گذشت میرزا بایسنغر
متوجه خراسان شده بدستبوس پدر بزرگوار مشرف گشت و در … پسر اسکندر امیرزاده یار علی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله

شروانی رفت و شروانشاه امیرزاده را بندگی درگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربیت گردانیده
در جرگه شاهزادگان جای داد و در آن اثنا روزی آنحضرت جهت نظارهٔ گان که استاد فرج ریخته‌گر ساخته بود و سنگ چهار صد من
بدعوی می انداخت سوار شد و در شمال کوه باویلگاه که محل سنگ انداختن بود جمعی از خواص و عوام شهر بیرون آمده بودند و حضرت خاقانی
بر زبر پشته ایستاده تماشای کرد ناگاه امیرزاده یادعلی [...] رسید و چون او جوانی بود در غایت حسن و صباحت و نهایت جمال آنحضرت
مرحوم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظارهٔ گان کرده از پی او شتافتند و حضرت خاقان از مشاهدهٔ آن صورت متغیر گشته بر زبان مبارک
بیارگاه جهان پناه عزایمت اشارت فرموده تا میرزاده یادعلی را بسته کرده بجانب سمرقند بردند و درین حال از والدهٔ ملک شیراز
میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد و میرزا عبدالله موسوم گشت و درهمین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان
بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که بمصاهرت خاقان عالمیان مشرف بود از عالم انتقال نمود و ایضا امیر محمد درویش که با آنحضرت
دعوی خویشی میکرد و داروغه هراة بود راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابوسعید تعلق پذیرفت

ذکر شمه از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب

میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل حاوی انواع مکارم و فضایل علو مکانتش برتبه که تاجداران
روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشستن بان افتخار کردندی و رفعت شانش بپایه که تخت نشینان عالی مقدار در درگاه
سعادت انتسابش غاشیه چاکری بر دوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی سحاب عدل مرحمت گسترش در هوای فضای جهان
جان پرور بال اقبال بگشود که کبوتر مشتری در آشیانه باز و شاهین بفراغت می غنود و قلم دست سخاوت پرورش بان سان
گوهر بار گشت که شش زمین از انشو سپهر برین بمراتب در گذشت لعبتان ملک آرایش که به پیکر قمر سیمای سرمایهٔ نور تا صبح روز
نشو و نمو ز رشید بخشیدی و پیر تدبیر اصابت تاثیرش چون در شب دیجور حوادث طلوع کردی ظلمت مصایب نوایب را باضافت
حصول نوادر مآرب مبدل گردانیدی با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال
بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم و تکریم اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمی نمود خردمندان
فاضل و هنرمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران بهراة آمده در آستان ملک آشیانش مجتمع بودند و بلغای
وافر فراست و فصحای صاحب کیاست از اقطار امصار عراق و فارس و از آذربیجان بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام
ملازمت می نمودند و آن شاهزادهٔ عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آن طایفهٔ گرامی کوشیده همه را بوفور انعام
و احسان مسرور و شادمان می ساخت و هر کس از خوش نویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش تفوق بیکران
بحکم همت بحالش می پرداخت **بیت** بعقل و عدل و احسان تیمور ∴ نبودی کس چو سلطان بایسنغر ∴ و آن شاهزادهٔ عالی جاه
در عنفوان شباب بشرب شراب ناب شغف تمام داشت و مجلس کامرانی و اوقات زندگانی بی شراب ریحانی
و بادهٔ ارغوانی حرام می پنداشت هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب
خوشگوار طلبیدی و هر شام که قوچ سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار بگردش در آمدی از دست خوب رویان ماه جبین
جام بادهٔ گلگون [...] کشیدی چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تقریبی تمام کرده اسباب
مرض قوی گشت و استقامت ذات فرخنده صفات روی بانحراف آورد و اطبای حاذق و حکمای مدقق هر چند در معالجه سعی نمودند
بجایی نرسید و آن خسرو حشمت آیین در روز شنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه از عالم فانی بریده بجهان جاودانی
منزل گزید حضرت خاقان سعید از این حادثهٔ هایله آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان بباغ سفید که مسکن شاهزادهٔ
مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین هم در آن باغ بر نعش مغفرت مآب نماز گزارده
و حضرت خاقانی همانجا توقف نموده امرای عظام و اکابر ایام تابوت برداشتند و بمدرسهٔ شریفهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا برده
بخاک سپردند و در آن روز جمیع امرا و وزرا و سادات و علما و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا لباس کبود سیاه پوشیده بودند و از کمال
اندوه و تنگدلی شور فزع اکبر و صیحهٔ محشر ظاهر میشود تا چهل روز هر روز حفاظ آیات قرآنی در آن مدرسهٔ شریفه مجتمع گشته ختمات
کلام می پرداختند و امرای عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و انام را از مطعومات و حلاوات محظوظ و بهره ور می ساختند

بعد از آن پادشاه و افراد حسان خلایق را از جامهٔ سوگواری بیرون آورده و بتغییر لباس امر فرموده و دست در حبل متین صبر و شکیبایی
زد و چون این خبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیک گورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهت اقامت مراسم تعزیت
بدار السلطنهٔ هراة شتافته و سعادت دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحت آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر
ناله و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر در گذشت و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است تمکین تسکین مائدهٔ بساط
تعزیت در نوشته شد و حکام و ولایات بفرمودهٔ شاهنشاه بعیش و عشرت مشغول گشتند **ع** آیین جهان همیشه بودست چنین
مدت حیات میرزا بایسنغر سی و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلا این رباعی در تاریخ وفاتش نظم نموده

سلطان سعید بایسنغر بحرم ∴ گفتا که بگو باهل عالم خرم
من رفتم و تاریخ وفاتم اینست ∴ بادا بجهان عمر دراز پدرم

از میرزا بایسنغر سه پسر یادگار ماند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابوالقاسم بابر و حضرت
خاقان سعید بعد از فوت ولد رشید مناصب او را بمیرزا علاء الدوله تفویض نمود و جهت میرزا سلطان محمد و میرزا بابر موجب
تعیین فرمود

گفتار در بیان نهضت لوای ظفر پیکر جانب آذربیجان جهت دفع اسکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانهٔ غدار و مصایب سپهر جفاکار

در اوایل سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه از اخبار امیر خلیل الله شروانی بمسامع علیهٔ حضرت خاقانی رسید
که اسکندر قرا یوسف از ضبط آذربیجان فارغ گردیده و بحرب قلاع و بلاد شروان ازاو پیش نهاد همت گردانیده بنابر آن
خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربیجان فرمود اکثر امرا این یورش را موافق مصلحت دولت نمی دانستند
و خاقان بلند منزلت را بصلح آن عزیمت ترغیب می نمودند اما امیر جلال الدین فیروز شاه در خلوتی معروض داشت که چون ایلچیان
میرزا بایسنغر از عالم انتقال نمود و بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده اند که مدار جهت تقوری مجال عساکر منصوره را دریافتند مناسب
آنست که سواد آذربیجان مضارب [...] و این سخن در ضمیر خسرو کشورگیر جای گرفته فرمان همایون باحضار جنود ممالک محروسه
نفاذ یافت و امیر فیروز شاه شیخ بحکومت هراة قرار یافت امیر علیکه کوکلتاش و خواجه رمضان قوچی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند
و اعلام نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی از مستقر سریر سلطنت و جهانبانی در حرکت آمده چنانچه
عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنای راه بزیارت مراقد اولیا رحمهم الله مبادرت می نمود و مجاوران مزارات
بصلات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر عباد و زهاد استمداد می فرمود و روز بروز حکام و سپهداران بار دوی همایون
می پیوستند و لوازم پیشکش و نیاز بجای آورده بنوازش می یافتند و چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت
هجوم جنود زمستان از سرما و برف و باران بمرتبه انجامید که مجال حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت
امرا و ارکان دولت نوبها ساختند و هم در آن ولایت طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر
واقف شد مملکت آذربیجان باز گذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه
شهریار ملک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی نیز بشرف دستبوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت
و مقارن آن حال امیر جهانشاه بن قرا یوسف بر متوکل سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر التفات
و عنایت بی نهایت گشت و در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان را در شیراز عارضه دست داده که هر چند اطبا و حکما
سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاهزادهٔ سعید از قفس قالب باشیانهٔ قدس
پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و ترتیب اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان
از سایر سلاطین دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت غرا و ترویج
مهام ملت بیضا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت کتاب بلاغت آیات ظفرنامه که خامهٔ هیچ کس از اهل علم هرگز چنان بلیغی
در سلک انشا نکشیده بیمن العنایات آن خسرو فرخنده صفات بوضع ظهور رسیده و اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین
علی الیزدی را سبب تصنیف آن نسخهٔ شریف بوفور منظور نظر انعام و احسان گردانیده که صیت آن در اطراف آفاق مشهور گردید
القصه خبر وفات آن شاهزادهٔ صاحب تایید را حضرت خاقانی شنیده نایرهٔ اندوه و خرمن صبر و شکیبایی آن مهر سپهر کشورستانی را
محترق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نمود لوازم سوگواری و تعزیت داری تقدیم رسانید آخر الامر بقضا رضا داده

رضا داده و تن به تقدیر سبحانی نهاده با طعام طعام و ختم کلام ملک علام اشارت فرمود و منشور حکومت فارس را بنام حضرت
صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبد الله نوشته سرانجام امور ملک و مال آن ولایت بشیخ محب الدین ابوالخیر تفویض نمود و هم دران
اثنا امیر ناصر الدین خاوند شاه بن امیر ارغونشاه و برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از فوت میرزا بایسنغر حکومت اصفهان
تعلق بوی گرفته بود در آن عالم آخرت انتقال نمود و درین سال در بلده و بلوکات هراة وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری
از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت آن حالت بمرتبه بود که در یک روز ده هزار کس از شهر و بیرون فوت شده
و این خبر صعوبت هرچه تمامتر متعاقب و متواتر باردوی همایون میرسید و موجب توزیع خاطر اکابر و اصاغر می گردید بنا بران
رسیده و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در قصبه رادکان بنا بر بود عن قریب از ملازمت موکب همایون مهجور بود
از عالم انتقال نمود و آن حضرت بر فوت او تاسف خورده رادکان را به پرسش شد یوسف برسم سیورغال عنایت نمود

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربیجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از عقب اسکندر از بجان

چون جمشید خورشید از طول کشف درستانگاه حوت طلوع شده متوجه منزل بهرام گردید و لشکر سرما از طلیعه سپاه ربیع هزیمت
نمود و نسیم فروردین رونق تازه بقالب نبات بخشید حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمده
و فارس مضمار سعادت میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت
ملک چون با آهستگی طی مسافت فرموده مرغزار اوجان را از یمن مقدم خجسته نضارت ریاض جنان داده و دران مقام سادات
و قضاة و اعیان و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف چشم انتظار نوازش و رعایت فرمود و آن حضرت
تابستان و تیرماه در دار الملک آذربیجان بدولت و اقبال گذرانیده و در اول زمستان بصوب قراباغ اران توجه نمود
اما میرزاده محمد جوکی بهادر جهت دفع اسکندر تا ارزنجان عنان یکران باز کشید و چون از وی نشان نیافت روزی چند
دران ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان دران ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانید میرزا محمد
جوکی میل مصاهرت او کرد و کریمه از مخدرات خانه دانش را خطبه فرموده و امیر قرا عثمان آن ملتمس را اجابت نموده زمره
بر امارت قرین در سپهر سلطنت گردیده و دوازدهم ربیع الاول سنه ۸۳۳ عقد مناکحت بوقوع پیوست و چون این خبر
بعرض حضرت خاقان سعید رسیده و لدرشیده را تحسین بسیار فرموده و مراجعت او فرمود و امیرزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته
بشرف دستبوس استسعاد یافت و هم دران ایام خاقان فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و چتر ربیع را کیانی
یورت قشلاق از پرتو ماهچه رایت خاقانی زینت براوج آسمانی تافت و از آن منزل خسرو عادل شیخ نور الدین محمد بن شیخ
مرشد الدین جنید کازرونی برسم رسالت بروم فرستاده و چاوشاه آن دیار را پیغام داد که اسکندر بن قرا یوسف
پیوسته در عقب موکب همایون متعرض مملکت آذربیجان می شود و چون جریک منصور متوجه هرات می گردد فساد برقرار اختیار
می نماید لایق آنکه اگر التجا بآن آستان غایه عالمیان آورد گرفته و بند کرده بدرگاه عالمپناه فرستند تا رعایا از ایشان از فتنه
وفساد امان یابند

گشتن رایات ظفرپناه بجانب دار السلطنه هرات بعد از تفویض فرمودن حکومت آذربیجان با میر جهانشاه

چون باد بهار باز برخاست ؛ از سبزه و گل جهان بیاراست ؛ شد برج حمل چو صحن گلشن ؛ از پرتو آفتاب روشن
خاقان ستوده خصال در پانزدهم شوال سنه ۸۳۳ از قراباغ اران بصوب اوجان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرخ
انجام زمام حکومت تمامت ولایات آذربیجان را در قبضه اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف نهاده و او مشکین پادشاهانه
کشیده جشنهای خسروانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش کشورگیر از ضبط و نسق مملکت آذربیجان فراغت یافت
عنان همت جهان نورد بجانب دار السلطنه هراة معطوف ساخت و دوم ربیع الاخر سنه اربعین و ثمانمایه در عین دولت و اقبال
بمستقر سریر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران بارگاه خدام سلطنت و استقلال گذرانیده
بودند از غبار موکب همایون دیده انتظار کشیده منور گردانیدند و بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آنحضرت همه را بنوازش و تجدید
روی بتمهید بساط عدالت آورده در غایت عاطفت و رفاهیت کافه برایا بمرتبه مبالغه نمود که مزیدی بران تصور نتوان کرد

هم دران ایام شیخ نور الدین محمد مرشدی از سفر روم باز گردید و سخنان مجت امیز که از سلطان روم شنیده بود معروض
گردانید بعد ازین وقایع چند سال خاقان ستوده خصال در مزیات و ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات
شریف مصروف داشت و همواره در انتظام مهام ملک و ملت و سرانجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام می افراشت
ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی و انامل مشیت سبحانی ابواب
امال و امانی بر روی روزگار طبقات انسانی گشاده هما همای همایون بخت کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر و چتر عز
مالامال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین **ذکر کشته شدن**

اسکندر بدست پسر او شاهقباد از ثقات روایت مرویست که اسکندر بن قرا یوسف را پسری بود قباد نام و قباد
با محبوب ترین کنیزکان پدر که مسماه بجهان سلطان بود و لیلی لقب داشت تعلق و عشق می ورزید و دران اوان که خاقان جهانگیر
از آذربیجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعه النجق رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت و بدمزاجی کرده کرشمه
بجهت ساوری و پیشکش برای مولانا تاج بیگ میرزا شاهرخ فرستاده بود قباد و لیلی هرچند باقامت عذرهای معقول زبان
می گشودند مقبول نمی افتاد و ایشان را از قتل میترسانید می کرد بنا بران قباد و لیلی تصور نمودند که اسکندر پی بتعشق ایشان برده
با یکدیگر شرط مشورت بجای آورده بقصد جانش کربسته و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده در بام قلعه خفته بود
لیلی بخلاف معهود نزد با بالا کشیده و قباد بر بام بالا رفته خنجری به پدر رسانید و اسکندر از خواب برآمده بتصور آنکه
مقصد قتل او بجز ذات نیست بزبان استغاثت قباد را آواز داد و آن پسر بداختر تیغ میراند تا پدر را بعالم دیگر فرستاد

ذکر آمدن ایلچی جهانگیر قا اما از نزد والی مصر و شام و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع شهور و اعوام

در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود امیر او برسش چقماق بیک بمساعدت بخت بیدار بر شبی در خواب دید
که حضرت شاه مرغی او را بر داشته بر سریر پادشاهی نشاند و از غایت نشاط و انبساط بجانب تعظ و انتباه آمده چون
گل از تبسم نسیم سحری تبسم نمود و بابات مملکت مصر امید و ارگشته خاطر بران قرار داد که هرگاه منصب مراد او در چمن امل
از پرتو انوار عنایت ایزد عز و جل بشکفد با حضرت خاقان سعید طریق مصادقت سلوک دارد و چون ملک اشرف وفات شد
ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله علما و امرا چقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود بود که پسر او قایم مقام پادشاه گردد
او را بر سریر سروری نشاندند و الملک الظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای آورده دل بر سلطنتش نهادند و چون
چقماق بیک در ملک مصر ممکن گشت بنا بر عقیده مذکور جهانگیر قا را که در سلک خواص امرا منتظم بود با تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه
جهت تشیید بساط وداد و وفاق و رفع شیوه خلاف و نفاق بدرگاه عالمپناه فرستاد و جهانگیر قا در شهور سنه ثلث و اربعین و ثمانمایه
بدار السلطنه هراة رسید و بعد از سه روز بوسیله امرای عظام سعادت تقبیل انامل خاقان کردون غلام دریافت و آنحضرت
بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر از وی پرسیده و اظهار بهجت و دوستی فرموده جهت او در دست راست در جرگه
نوئینان بزرگ جای جلوس تعیین نمود و دران روز طوی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر ظروف و اوانی که بمجلس همایون درآورده
مجموع از طلا و نقره بوده بهره که سر ترجیح داشت و جهانگیر قا بعد از اکل طعام مستوفی در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش بازگشته
شاهزادگان عظام و امرا و ذوی الاحترام بنوبت او را طوی دادند و اسبان تازی نژاد با زینهای زرنگار و خلع شاهانه
جهت او فرستادند و دران ایام جهانگیر قا بموقف عرض رسانید که سلطان چقماق چند کتاب معتبر از پادشاه مغفرت گستر طلب
داشته است تا و بلاد جهت اهل سنت مولف شیخ ابو منصور ماتریدی تفسیر کبیر علامه رازی شرح تلخیص جامع مصنف
خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و با آنکه مجموع این کتب در کتابخانه همایون
موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که هر کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم جهانگیر قا نمودند و در
وقتی که جهانگیر قا اجازت مراجعت طلبید خاقان سعید نوبت دیگر او را طوی داد و جهت سلطان چقماق تبرکات پادشاهانه
و چلاکات چند را نقیس فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بابت انعام نمود و هر یک از خواص و نوکران او را اسب و جامه
و هزار دینار رعایت کرد و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصحوب ایلچی بمصر رود

و در هژدهم رجب سنه مذکوره مجموعه قام حفظ گشته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک طاهر امید داشت که بر اصفهان
و شیراز و یزد و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید مسرعان بآن بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت در آمدن ایلچی
شهرها آیین بندند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کبکی بدو رسانند و درین سال واهب متعال میرزا علاء الدوله را
در شب سیم شعبان پسری کرامت فرموده آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت جهت ضبط تاریخ ولادت این
مصراع تاریخ هشتم از شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و هم درین سال امیر فرمانشیخ که در آستان سلطنت آشیان
خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت پرواز نمود و از آثار او در خیابان هراة
مدرسه بتکلف موجود است و پرستوده اثر بود این اجزا ضیاء الدین محمود رزق الله تعالی علما با مجاوران بقعه بلوازم
منصب تدریس اشتغال دارد و در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه امیر جبر عادل علاء الدوله والدین امیر علیکه کوکلتاش
که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود و در گنبد مدرسه که در سر خیابان هراة ساخته مقام رحمت او است مدفون
گشت دیگر از آثار امیر علیکه رباطی است که در پل رسنگی هراة بجانب سر راه سالار بوده و آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت
و تمامات که سنین هجری بسنه تسع و عشرین و ثمانمایه رسیده اکثر موقوفات آن عمارت برجاست القصه خاقان سعید بعد از
فوت امیر علیکه مناصب او را بولد ارشدش امیر شیخ ابو الفضل تفویض نمود و یکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش انشا
فرمود نظم میر دریا دل علیکه ای که در سلطنت : منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان الملیک : رحمت حق در روان جنت در تدبیر ملک
زان شود تاریخ فوت رفت از علیک : و هم در سنه مذکوره خبر بدار السلطنه هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه
که بجانب مصر رفته بود در غزه از اطلال قدس وفات یافته و پرسش امیر محمد مصحوب محکمه قاضی سلطان آفاق رفته
و پرتو عنایت سلطانی بر وجنات احوالش تافته و مقارن این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی خیل ملکت اقامت
حمزه و غلمان که در اوایل حال بحباله نکاح امیرزاده شیخ بن امیر تیمور گورکانی بسر می برده میرزا اسکندر و میرزا بایقرا ازوی متولد
شد و بعد از شهادت میرزا عمر شیخ حضرت خاقان سعید او را در حرم خویش جای داده و میرزا سیورغتمش ازوی در وجود آمد
از عالم فانی بریاض جاودانی انتقال نمود از آثار ملکت آغا در قبة الاسلام بلخ مدرسه رفیع و بقعه در کمال تکلف و زینت موجود است
و مدفن آن خاتون محترمه گنبد ... حجره شریف است و در بلده فاخره هراة نیز ملکت آغا خانقاه و دار الحدیث و دار الشفا
و دو حمام ساخت و در منزل فرخی هراة در میان در یکی و محل ... رباطی وسیع متین طرح انداخت و درین سنوات بواسطه تواتر
فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل تجدید عمارت آنها نکرده و التوفیق من الله تعالی
از قادر علی بایث گفتار در بیان نهضت خاقان سعید بجانب نیشابور بسبب عصیان ملک کیومرث رستمداری
و رفتن میرزا سلطان محمد بن بایسنغر بعراق جهت تشیید قواعد سلطنت و شهریاری
در سنه خمس و اربعین و ثمانمایه ملک کیومرث رستمداری که تا آن غایت نسبت بآن مهر سپهر کامکاری در طریق جانسپاری و فرمان
برداری سلوک می نمود قدم از جاده طاعت گذاری بیرون نهاده جمعی از سپاه رستمدار را بتاخت حدود ری روان فرمود
و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع یافته این خبر بدار السلطنه هراة رسید خاقان سعید کشور با سپاه قیامت اثر
در اوایل سنه مذکوره متوجه دفع شر آن طغیان بداختر گشت و چون نواحی نیشابور از مقدم خاقان منصور رشک ارم سپهر اخضر در گذشت
سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را از اساس برانداخت قاصدی آن سخن دان با آستان سلطنت آشیان فرستاد
و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود که چون بهره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذرانم و معاندت فوجی از سپاه
نصرت پناه را پیش نهاد همت کرده ام اگر غرض از نهضت همایون انتقام و دفع اجنبیست بنده و ولد [illegible] اگر میل ولایت
مملکت است بهر کس فرمان شود بسپارم امرا عظام شیخ عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده بزلال حسن مقال
نایره خشم خاقان ستوده خصال را منطفی گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت مقدم رسانیده
در آن اثنا امیر جلال الدین فیروزشاه گفت که درین ولا قاضی شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هراة رسیده چنین فرموده که در
باب الجنه قزوین بر سر تربت زبدة السالکین شیخ احمد غزالی برهان ظاهر گردید که اگر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر

سلطنت عراق برو مسلم داشته علم دولت آن شاهزاده جوانبخت را در آن ممالک برافراشته بنا علی هذا خاقان حکومت ولایت
سلطانیه و قزوین و ری و قم را بدان درّ برج کشورستانی ارزانی فرموده گوش شاهزاده را بدرر نصایح سودمند زینت داده
شرف رخصت عنایت نمود و امیر جلال الدین فیروزشاه در ملازمت میرزا سلطان محمد تا بسطام تشریف برده و از آن مقام
رفیق اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسیده لوای عدل و احسان مرتفع گردانید مردم بسیار
از اطراف بلاد و امصار روی امید بدرگاه شاهزاده آورده و سرداران گردنکش و لشکرکشان رستم وش در سلک
خدام انتظام یافته خاک قدم همایونش را توتیای دیده بصیرت کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا ننمود و دست تصرف
بمهمات بعضی از اهل تمول دراز نمود و این خبر بدار السلطنه هراة رسیده خاقان زینت پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین
و سیورغال میرزا سلطان محمد و در سایر ولایات عراق مدخل نماید و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که از شاهزاده
باز بسته متعین شده و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متاثر گشته مهم بدانجا انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر کرد
چنانچه کیفیت آن داستان از آنجا که عمر بود در قلم بیان خواهد کرد ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروزشاه و رنجیده
شدن حضرت خاقان جمجاه امیر فیروزشاه بن ارغونشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوایل ایام
تا آخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید می نمود و روز بروز مهم او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد
تا من حیث الاستقلال زمام تمامی مهمات ملک و مال را بقبضه اقتدار در آورده و بی شایبه تکلف و سخن وری آن دوحه
چمن پروری در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و زهاد و مساکین را بر ذمه همت خود
لازم و واجب می شناخت و از رفاهیت احوال کافه برایا و اشاعت خیرات و مبرات خالصا لله تعالی پیوسته
همت عالی نهمت مصروف می ساخت در درون و بیرون دار السلطنه هراة و سایر ممالک و ولایات بقاع خیر از مدارس
و خوانق و مساجد و اربطه و حیاض بنیاد نهاده با تمام رسانیده و باوقات ضیاع و قری بسیار ارتفاع آن بقاع را معمور و آباد
گردانیده هر کس از جفای روزگار و آسیب زمانه ستمکار مضطر گشته دست امید در دامن عاطفتش زده اگرچه مثال
خار تهی از درم و دینار پای در دولت سرای او نهاده گل مانند جیب دامن او از زر تمام عیار پوشیده
در ابر اگر ز دست تو یک خاصیت نهند : دست سخا برون ننهد هرگز از کنار و بعد از فوت امیر علاء الدین علیکه
کوکلتاش اعتبار و اقتدار امیر جلال الدین فیروزشاه از پیشتر بیشتر شده سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ امر
از امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس را از آن جناب بی تخمین می تو هیچ آزرده خلاف آن تصوری نتوانست فرمود
و این معنی بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد اما چون از نیسیان و کبری بود که بمصالح امور مملکت پرداخته
تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون آثار می ساخت و در سنه سبع و اربعین و ثمانمایه امیر جلال الدین فیروزشاه
جناب مرتضوی سیادت پناهی امیر علاء الدین محمود جنابدی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت
بضبط اموال ولایت بلخ مقرر ساخت و سید از قبول آن عمل استعفا جسته هرچند در آن مبالغه نمود بجایی نرسید دیگر
اسباب تمام بموجب فرموده امیر عالیمقام متوجه قبة الاسلام گشته حضرت خاقان سعید در وقت او را گفت که تحقیق نماید
که اموالی را که در آن ولا از دو طرف بر امر بلخ به هراة آورده بود تا چه مبلغ و چه مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی
رسیده بود که نوکران امیر فیروزشاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند و ایضا سید علاء الدین بلخ
محاسبات سه ساله سرکار بلخ را متوجه گشته و چون در آن سال بحسب اتفاق میرزا محمد جوکی جهاد در حدود بلخ بود و حضرت
خاقان سعید میدانست که در اموال آن ولایت فوت و فرد گذاشت بسیار واقع است و اکثر تعلق بنواب امیر
فیروزشاه میدارد و سید نمی تواند که بی مددی آن مهم را فیصل دهد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که مهمات
قبة الاسلام بلخ را بحضور و شعور میرزا محمد جوکی تحقیق نمایند و حال آنکه شاهزاده را نسبت باجناب امارت منصب
مزاج تمام بود
وای بر حال کسی کش عمر گذشت بغمخوارگی : القصه چون سید علاء الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا محمد جوکی

بجد در تحقیق معاملات و افراز محاسبات و ضبط اموال و جهات را پیش نهاد همت گردانید و تفرقه و تغییر بسیار
متوجه وکلای فیروزشاه شده و در آن باب دفتری منقح مرتب گردید و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید فی شهور سنه ۸۵۰
مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جادهٔ اعتدال منحرف شده بسر حد اختلال رسیده و ضعف قوت گرفته قوی بغایت
ضعیف گشت و این خبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته عالمی جهان خصوصا دیار خراسان چنان آشفته و پریشان شد
که شرح آن بامداد قلم و مداد سیه رو میسر نیست امیر جلال الدین فیروزشاه اطبای مسیحا دم و حکمای حاذق مقدم جمیع آورده
در ازالت علت و استرداد صحت و ترتیب ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال نمودند و درویشان و گوشه
نشینان دست تضرع و نیاز برآورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفای ذات فایض البرکات خسرو آفاق را مسالت
نمودند عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرده و ازدیاد مرض روی در انحطاط
نهاده مزاج موفور الابتهاج روی بسر حد اعتدال آورد والحمد لله الحکیم الخبیر والصلوة علی النبی البشیر النذیر **ذکر جامه
پوشانیدن کعبهٔ معظمه زادها الله تعظیما و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه** در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد
زرمی را بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر سلطان چقماق استجازه نماید که خانهٔ کعبه را جامه پوشاند و سید بدان ولایت
شتافته و از پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنابر آن درین اوان که ذات شریف خاقانی از شفاخانهٔ
لطف سبحانی شربت صحت چشید تقدیم آن عزیمت فرمود و شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را
مامور گردانید که عازم بیت الله شده بلوازم آن کار پردازند و جناب شیخ الاسلامی و حضرت مولوی جامه را
که در دار العبادهٔ یزد ترتیب نموده بهراة آورده بودند برداشته روی براه نهادند و چون بمملکت شام در آمدند امرا
و اعیان آن بلدان نسبت بدیشان شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بمصر سلطان چقماق
جمعی از مقربان و مخصوصان را باستقبال فرستاد تا آن دو بزرگ را باعزاز و احترام تمام بشهر رسانیدند و در وثاقی متکلف فرود آوردند
و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و از احوال
خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر حجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان تشریف رخصت ارزانی داشت
و چون ایلچیان بمکه رسیده بسعادت طواف رکن و مقام استسعاد یافتند با تمام شرفا و حکام و خدام آن مطاف طوایف انام
حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ
و حضرت مولوی بعد از اداء مناسک و آداب حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت
دور و دراز طی فرموده در دار السلطنهٔ هراة بملازمت خاقان سرافراز گشته کیفیت حال بعرض رسانیدند
و در سنهٔ مذکوره یعنی سیچقان ییل؟ ... و ثمانمایه میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بلخ بپایهٔ سریر اعلی آمده سید محمود
جابری را همراه آورده و تا کیفیت جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و نزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید
که از مال و جهات آن سرکار مبلغهای کلی سراز کرمان اقربا و وکلای امیر فیروزشاه بری آورده لاجرم آنجناب را مخاطب
ساخته پرسش جواب آن سخنان پرداخت امیر فیروزشاه را کجا بخاطر رسیده که امثال این مقال با وی توان گفت
بنابران متغیر گشته برخاست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان
عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده و پیغام داد که از امری که موجب ملال خاطر امیر باشد
واقع نشده و در ضمیر همایون ظهور نکرده بود که جهة تفرقه اموال ولایت بلخ وکلا و منتسبان او را بازخواست کنم اگر او چنین میخواهد
که پادشاه را در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون رود مبارکش باد و الا از عقب پادشاهی پرهیز نماید امیر فیروزشاه از کلام
استشمام رایحهٔ انتقام نموده از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و الم مفرط بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد
و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و مرحمت بنوازش و عیادت او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد
و روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال فرمود مدفنش گنبد مدرسه ایست که در
دار السلطنهٔ هراة نزدیک بعمارات مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر

صاحب تدبیر تأسف خورده منصب او را بولد ارشدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و هم درین سال
امیر سلطانشاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقان سعید معزز و در غایت اختیار در آن کار دخل کرد
میرزا محمد جوکی میرزا محمد جوکی پسر کهتر خاقان فرزندی بود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت و فرزانگی
در جبین مبین او معاینه می‌نمود تیغ خونریزش خون از دیدهٔ سپهر گشادی و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل اعدا نهادی
و آنجناب همیشه در خدمت والد بزرگوار بسر می‌برد و آنحضرت نسبت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای می‌آورد
و اما بانوی افخم گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را بحال خود نگذاشته و پیوسته در باب تقدیم احوال شاهزادگان
سخنان بعرض میرسانید لاجرم پادشاه سکندر حشم میرزا محمد جوکی بهادر را در امور ملک و مال دخل نمی‌داد و حال برادرزادگان
میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات میگذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر حزن و اندوه
بر شهرستان بدن شاهزاده تاختن آورده و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت با وجود این حال میرزا محمد
جوکی از غایت غیرت خود را بی اندازه و دایم در محفه نشسته در اطراف ولایت خراسان سیری می‌فرمود تا در سنهٔ مذکوره
بتوالی حرکتش مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرده و باغ جنان قدس آشیان ساز شد حضرت خاقان سعید از استماع
آن واقعهٔ هایله بغایت مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامان شکیبائی زده کلمهٔ همایون انا لله و انا الیه راجعون
بر زبانش گذشت و نعش شاهزادهٔ مرحوم را از سرخس بهراة آورده در گنبد مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار
برادرش میرزا بایسنغر دفن کردند و امرای عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایات و سیورغال او میان
اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابا بکر قسمت فرمودند **گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بجد
فرمانروای آفاق و نهضت رایات نصرت آیات بصوب ولایات فارس و عراق** مورخان پسندیده اخلاق
و مستخبران موفور الاستحقاق صحایف اوراق را باین نقوش آراسته‌اند که چون فارس مضمار تصور میرزا سلطان محمد
بن بایسنغر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بر درگاه شاهزادهٔ عالیجاه
جمع آمدند و دخل آن حضرت و ولایت بخرجش وفا نکرد بنابران بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخت
بر مزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبه ضعیف شده که آنحضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت
باید شمرد و بلدهٔ اصفهان و شیراز را تحت تصرف در آورد و حال آنکه در آن زمان حکومت اصفهان تعلق بامیر سعادت
خاوندشاه سید داشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می‌افراشت القصه میرزا محمد سلطان
فتنه انگیزان عراق را قبول نموده چکناره بر سر اصفهانیان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخت
و اموال بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید
میرزا عبد الله چون قوت محاربت نداشت دروازهای شیراز را مضبوط و محفوظ کرده و قاصدی صبا جولان برق و باد رفتار
بدار السلطنهٔ هراة فرستاده کیفیت حادثه را در قلم آورد و چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی گهر رسید با وجود ظهور آثار
نجابت و وفور ضعف و شیخوخت بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی و مبالغهٔ جناب عفت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا
در شهور سنه ۸۵۰ لوای نصرت انتما بجانب فارس و عراق برافراشت و میرزا رکن الدین علاء الدوله را در دار السلطنهٔ هراة
قائم مقام خود بگذاشت چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطانشاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل
بن امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم برسم منقلای پیشتر روان گشته و موکب همایون نیز متعاقب
در حرکت آمده و میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصرهٔ شیراز کرده روی توجه بجانب اصفهان نهاد و خاقان
سرافراز شاهزاده را معلوم فرموده از منزل گذشته عنان انصراف بصوب النعمان؟ معطوف ساخت و چون در آن بلده
نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مواخذه و معاتب
گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر آن قوم عالیشان را بیاسا رسانید و جناب اشرف الفضلاء التحقیق
مولانا شرف الدین علی الیزدی نیز جهت مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار گشت و بنابر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود

که نوبت خدمت مولوی بر شاهزاده میخواند که چرخ است پر از اختر بخت تو جوان آن به که پر دولت خود با جوان دهد
و میگفت که حضرت خاقان سعید موجب اینجانب نخواهد شد آنجناب را طلبید و پرسید که تو از کجا میگفتی که من به اینجانب کرام
مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نمی‌گفتم بلکه بقیاس عقلی عرض میداشتم زیرا که شاهزاده
نهالیست طلال برجویبار دولت و اقبال بالا کشیده و اثمار همت فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال
طالع گردیده ظاهر چنان بود که از هر جهت حشمت و عالی گوهر از پای در نیاید و در برج عاطفت خاقان بحر و بر از وصمت زوال
و عقده کسوف ایمن مانده و میرزا عبداللطیف که خاطر متوجه مخلص جناب مولوی داشت بنابر مصلحت وقت معارض
آنجناب شده و سخنان خشونت آمیز بر زبان رانده و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلا را با شاهزاده
و آنحضرت جناب مشارالیه را جهت دار السلطنه هرات گسیل فرموده و حضرت خاقان سعید آن زمستان در ری
قشلاق کرده بعد از انقضای فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امرای عظام سلطانشاه برلاس و شیخ ابوالفضل
و میرک احمد فیروزشاه نزد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاهزاده بقدم اعتذار و استغفار
بدرگاه جد بزرگوار آید و اگر نصایح ایشان را بسمع قبول اصغا نماید بزجر و تکلیف او را بخدمت رسانند
و امرا متعاقب یکدیگر بدانجانب روان شده امیر شیخ ابوالفضل پیشتر از رفقا بخدمت میرزا سلطان محمد
رسیده و سخنان مشفقانه بعرض رسانید و آنحضرت را بملازمت موکب خاقانی مایل گردانید اما در اثنا
صورتی دست داد که هر کس در اردوی همایون بود روی بطرفی دیگر نهاد

گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بعالم برین و ذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین

حکم انما کل من علیها فان قضاییست
مبرم و مقصد کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم جمشید خورشید که سپهر چهارم مسند جاه و جلال اوست
از نیم زوال بعشرت داریست و سپهبد بهرام که حصار نیلگون پنجم خانه عزت و اقبال اوست از وهم وبال
خورشید که مست حسن و چرخ برین ⁘ وار و همه روی زمین زیر نگین ⁘ هر روز کلاش بزوالست قرین
پیوسته چنین بوده جهان از آیین ⁘ تقریب آن تشبیب آنکه در آن ولا که چمن دولت و حسن معدلت خاقان سعید
مظفر لوا اگرچه معموره ربع مسکون بعزت کارگاه گردون بود ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت عین الکمال جمال نموده
خدنگ بلا از شست جفا گشود و بتبیین واقعه جانسوز و تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه در آن اوان که ملک آرای
محل اوقات خاقان صاحب حشمت بود گاهی از درد معده و ضعف بنیه شکایت میکرد و در صباح یکشنبه پنجم
ذی الحجه سنه خمسین و ثمان مایه موافق اول روز نوروز شراب مخلص اشامید پای مبارک در رکاب سعادت
انتساب آورده بعزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعه طبرک نموده عنان بگردانید بجانب طرف انعطاف داد
در اثنا سیر استری که مرکوب آن شهسوار میدان نامداری بود آغاز سرکشی کرده توسن ما مسکه با مساک
عنان وفا ننموده بنابران از استر فرود آمده در محفه نشست و همان لحظه درد معده برتبه مستولی ذات خلایق
البرکات گشت که کار از تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر درگذشت برطبق آیت کریمه اذا جاء اجلهم لایستاخرون ساعة
ولایستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول بیارگاه فلک اشتباه عازم سفر آخرت گردید و طایر روح
شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهان شد و در حظایر قدس و ریاض انس مأوی گزید
ولا نیست دایم بقای حیات ⁘ که عالم ندارد قرار و ثبات ⁘ رسد تخت و بخت ارباب کمال چو خورشید تا بندو یابد زوال
بیا تا بگویم با آواز نی ⁘ که جمشید کی بود و کاووس کی ⁘ و در آن روز محنت اندوز از شاهزادگان گیتی افروز
میرزا ابوالقاسم بابر ولد میرزا بایسنغر و میرزا عبداللطیف بن میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد
جهانگیر نبیره دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود و از امرای عظام نیز بجز سلطانشاه برلاس کسی تشریف
زیرا که سایر نوئینان نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقیه آن روز و آن شب حقیقت آن واقعه پرنعت مخفی ماند
مهد علیا گوهرشاد آغا جهت ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیک معتمدی نزد میرزا عبداللطیف فرستاد

و پیغام داد که زمان فتنه های بلاد و عباد از میان رفت و ایل و الوس را سروری نماند مناسب آنکه خلایق را
دستگیری نموده نگذاری که پریشانی بحال اردوی ظفر مآل رسد و میرزا عبداللطیف ملتمس مبذول داشته از برانغار
بپای توق ظفر شعار شتافت صباح روز دیگر که از هول آن واقعه محنت اثر حجره خاور گریبان افق چاک زد
و جهت سوگواری حضرت شهنشه یاری لباس نیلگون گردون در برافکند افغان زجهانیان برآمد صبح صبح محشر
و فزع اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اعظم درگذشت ماه رویان پلاس
شب رنگ پوشیدند و جای آن مو و سلسله مویان رخسار خورشید آثار خراشیدند و مناسب چنان می نمود
در آن زمان میرزا ابوالقاسم بابر با فوجی از اصحاب شور که از مخصوصان او بودند رایت عزیمت بصوب
خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آن طرف شد ملازمت موکب بابری را پیش نهاد همت
ساخت ملازمان آن دو شاهزاده در اردو بازار که رخت اردو واقع بود دست بغارت برآوردند و غوغا رفته
در میان آمده غوغای عام برخواست و میرزا عبداللطیف سوار گشته و در گرد اردو تاخت چند کس را
سیاست فرموده باب تیغ آتشبار گرد آن آشوب را تسکین داده و سه روز در غایت سعی و اهتمام بمدارای
رعیت و سپاهی پرداخته قاصدی جهت اعلام آن واقعه بسمرقند نزد پدر بزرگوار فرستاده و روز نهم نعش
مغفرت مآب را در محفه نهاده و از یورت قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان آورد و بعد از قطع یکدو کوچ
جمعی از مردم شریر جاهل بسمع شاهزاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امرای ترخان اتفاق نموده قصد
عذری دارد و چون شاهزاده از شاهرخ چون بهره تمام داشت و دو محبت جده را نسبت بمیرزا علاء الدوله
میدانست این سخن را باور کرده بیان حواری و شمشان جهات ستر علیا و ترخانیان را
بباد غارت و تاراج داد و از هر کس این نبود او را بند فرمود از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر
استماع افتاده که میرزا عبداللطیف در نهب اسباب حشمت مهد عصمت مآب برتبه مبالغه نمود که چون کوچ واقع
آنجناب الاغی نیافت که سوار شود و عصای بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد و در آن حال یکی از نوکران
امرای برلاس بدانجا رسیده اسب خویش پیش کشید تا مهد عفت شعار سوار شد و چون میرزا عبداللطیف
بدامغان رسید و از آنجا در شهر تحصن جسته اظهار مخالفت نمود شاهزاده بعد از محاصره و محاربه قهرا
شهر را گرفته در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبداللطیف از دامغان به بسطام رفت
در آن مقام شنید که میرزا بابر باستعانت امیر هندوکه بجرجان شتافته در سریر پادشاهی تمکن یافته
لاجرم عازم آن صوب شد و بار دیگر عزیمت نمود اردوی نصرت شعار بطرف سبزوار در حرکت آمد و در اثنا
راه خبر رسید که سلطانشاه برلاس با دیگر امرا که باردوی میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم
ملازمت اند مگر امیر شیخ ابوالفضل که هم آنجا توقف فرموده و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه که از راه
هرات شتافته و روز دیگر امیر سلطانشاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبداللطیف از سبزوار بنشابور رفت
در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و زر و اسباب بلشکر داده و فوجی از سپاهیان را
بمشهد مقدس آمده اند و شاهزاده از نهایت غرور بدان التفات نفرموده در نهایت غفلت سلوک میکرد
تا صورت گرفتاری او روی نمود تفصیل این اجمال آنکه هم در آن روز که در ملک ری واقعه هایله حضرت خاقان سعید
اتفاق افتاد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همراه شمال و صبا بهرات فرستاد و کیفیت حال را اعلام داد
و میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فواره دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت
و امرا و ارکان دولت را و خلق خطبه قرعه مشورت در میان انداخت بعد از قیل و قال خاطر بر آن قرار داد
که اطاعت میرزا الغ بیک نموده مبلغی کلی بسمرقند ارسال نماید بوسیله فرستادن تحف گرامی استرضای خاطر شریف
عم بزرگوار بدست آورد اما بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبداللطیف نسبت بمهد علیا

کوهرشاد آغا شیوه بی حرمتی ورزید میرزا علاء الدوله براشتر خیال استقلال اظهار خلاف نمود و بقلعه اختیار الدین آمد
ابواب خزاین برگشود چندان زر و جوهر بلشکر بخشید که پیش از آن در کان امکان نمی گنجید الکاه میرزا صالح ولد میرزا پیر محمد
شیرازی را با امیر اویس ترخان و احمد ترخان و جمعی از مشاهیر شجعان بدفع میرزا عبد اللطیف نامزد فرمود
و میرزا صالح از تعاقب مشهد مقدس رشتافته خبر بی سامانی اردوی شاهزاده را بتواتر شنود لاجرم بفتح و ظفر امیدوار گشته
بصوب نیشابور ایلغار کرد و صبح شنبه بیستم ماه صفر ناگاه در حوالی میرزا عبد اللطیف تاخته محمد علیا و امرای ترخانی را
از میان اعدا بیرون آورده و در موضعی مناسب قتال آراسته بغرشیدند و متعهد پیکار گشته آواز سورن باوج
این نیلگون فلک رسانیدند و میرزا عبد اللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در خواب بود و چون صدای نفیر و آواز کوس
استماع نمود سراسیمه از بستر استراحت برخاست و اظهار تجلد نموده صف قتال بیاراست بنفس نفیس بر صف
اعدا تاخته جمعی پامال کرده و سرکرد شان را چون گوی در پای اسب چوگان انداخت نهایت شجاعت بجای آورده در اثنا
شبیه زیر تیر خارش بسر در آمده و از پشت بر روی زمین افتاد و مخالفان بر آمدند جمعی از سپاهیان خراسان او را
گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایات اقتدار بلند گردید و مقتول شاهزاده را غارت کردند حتی انگشتری
جهان را اگر کون شود و داور سپ بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نعش مغفرت انتما مراجعت
مهد علیا گوهرشاد آغا عازم هرات گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعد آباد جام باستقبال آمده و در آن مقام دیده بدیدار
جده عفت شعار روشن گردانید و بر مخلص آنجناب و گرفتاری میرزا عبد اللطیف لوازم محامد الهی بتقدیم رسانید و بر
تخت بخت و دولت کاهی نشسته و اطراف بارگاه را بخروج وجهی آراسته باحضار میرزا عبد اللطیف فرمان فرمود
دو زمان بران شاهزاده را مانند گناهکاران گرفته از میان گشاده و از جانب حجب در آوردند و بپایه سریر سلطنت
مقرب نمودند میرزا علاء الدوله را بوده و فوزرا و ورا مخاطب ساخت و گفت نسبت بوالده چرا بی حرمتی کرده
میرزا عبد اللطیف جواب داد که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا علاء الدوله جویده جریه
شاهزاده را بر رقم عفو مرقوم گردانید و حوکار خاص جهت او تعیین نمود برای پاسش معتمدان تعیین فرمود
الکاه بدار السلطنه هرات شتافته شاهزاده را در قلعه اختیار الدین مقید ساخت و جسد مطهر خاقان عالی گهر را
در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپرد و چند روز بحکایات کلام و اطعام خاص و عام و فقرا و ایتام پرداخت
و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیگ گورکان میرزا ابراهیم سلطان میرزا بایسنغر
میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی جان اوغلان و جان اوغلان و یاروی در صغر سن روی بجانب آخرت
آوردند و میرزا ابراهیم سلطان و میرزا بایسنغر و میرزا سیورغتمش و میرزا محمد جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت
وفات کردند از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبد الله نام و شاهزاده در وقت فوت جد بزرگوار
در شیراز حکومت می نمود و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشته بود میرزا سلطان مسعود و میرزا قراجار اما میرزا
بایسنغر سه پسر داشت میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا
محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو نفر بودند و یکی از آن جمله در عقد ازدواج میرزا احمد
جهانگیر ابن میرزا محمد سلطان بسر می برد و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد اما حال وزرای خاقان مظفر لوا
بر این موجب است که مسطور می گردد و من الله الاعانة والامداد **ذکر شمه از حال وزرای خاقان مغفرت انتما** از سیاق اوراق نتایج
و فروع ابواب متناسقه خاطر آگاه انتما و یافته و پرتو شعور برین معنی تافته که در اوایل ایام سلطنت خاقان سعید
خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود کاهی باستقلال و گاهی
بشرکت بمنصب وزارت سرافراز بودند و در اواخر سنه عشرین و ثمانمایه خواجه غیاث الدین پیر احمد خافی
منظور نظر عنایت خاقان شده باتفاق خواجه احمد داود در رتق و فتق امور ملک و مال ید بیضا نمود و آن دو وزیر
صاحب تدبیر پیوسته بساط انبساط مبسوط گردانیده با یکدیگر مزاح میکردند و بجنس نکات ظرافت امیر رنگ ملال از لوح

خواطر می سترد و چون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در امر استقلال یافت
و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال روزگار گذرانیده انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار
عراق و خراسان تافت و در آن اوقات در اطراف ولایت بقاع خیر و قری معموره و مستغلات موفوره وقف
نموده ابواب خیرات بر روی امید فقرا و مساکین باز گشاد و بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر گرفتاری
میرزا عبد اللطیف بدار السلطنه هرات شتافته بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر متصدی امر وزارت
گردید و تا زمان استیلای میرزا الغ بیگ بر میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار روزی گذرانید سایر احوال آن
خواجه ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد گشت لاجرم درین مقام خامه خوش خرام از سر تفصیل آن درگذشت
خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد سیستانی بنهایت و کثرت علو قدر و شرف خاندان
و رفعت منزلت چندان از امثال و اقران امتیاز و استغنا داشت و آنجناب در ماه صفر سنه ثمان و ثلاثین
و ثمانمایه در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک شده رایت نصفت برافراشت و در روضة الصفا
مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بصحبت مولانا فصیح خوافی که وزیر میرزا بایسنغر بود
تشریف حضور ارزانی فرموده و جناب مولانا چند طبق تتماج ترتیب داده نزد خواجه سیدی احمد کشید بعد از آن اشکنه گرم
در روی مولانا فصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خوار چنین خورند و در آن اثنا دست خواجه بر طبق خورده
مقدار شوربا بر دستار خوان ریخت و روز دیگر مولانا در سر دیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی ها
می گفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانه ما آمده بود و دستار خوان را زرد چرب ساخت خواجه سیدی احمد این سخن
شنوده گفت مولانا خاطر تشویش مدار که در آن آش آن قدر روغن نبود که بریختن آن دستار خوان چرب شود
وفات خواجه سیدی احمد در پنجم شعبان سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه در قراباغ ارّان اتفاق افتاده و فرزند ارجمندش
خواجه شمس الدین محمد نعش پدر را بهرات نقل کرده در جوار مزار فیض آثار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد سپرد
امیر علاء الدین علی شقاقی در زمان فرخنده نشان حضرت خاقانی چند سال در امر وزارت با غیاث الدین پیر احمد
شریک بود و در میان ایشان خالی نبود و هر یک از آن دو وزیر سخن تصرف و حیف شریک خود را بعرض
صاحب تاج و سریر رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر علی
در تحقیق سرکار پیر احمد اهتمام فرماید و حال آنکه خواجه پیر احمد قریه بیکی آباد را که از توابع هرات است و هر سال مبلغی
کلی حاصل داشت بخرج جزئی بصفی الدین ولد خواجه عبد القادر گوینده که در وی مزاح کننده بوده و در مجلس همایون
نشست با امرا و ارکان دولت مطایبه می نمود اجارت داده بود و امیر علی کیفیت توفیر از او دانسته بتحقیق
حقیقت محصول قریه بیکی آباد پرداخت و در قریه مذکوره صفی الدین آن وزیر نازنین را بجا نمود فرود آورده و آغاز
طبخ کرده مقرر کرد که کباب از آنجا تنبکات و مفرحات مخلوط ساخته بود و بنظر رسانید امیر علی از تناول آن ترکیب
ابا نموده گفت یکی کونک و رشته باشد صفی الدین سوگند خورده که این تنبک و برنج محقر خانه دولت است بطریق
کرده گذاشت و موازی یکصد و چوزنان از آن برگرفته بخورد بنابرین خاطر امیر علی اطمینان یافته قریب نیم سیر از آن تنبوان
بکار برد و در ساعت فرو رفته هم آنجا سر بر زمین نهاد و صفی الدین سوار گشته نزد میرزا شاهرخ رسانید
و معروض گردانید که وزیری را که بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده اول بزم خود کمر منقیر بسته چو ام
آمده و آن مقدار تنبک تناول نموده که اگر عضوی از اعضای او را ببرند متنبه نمی شود پادشاه بنا بر این دو
از وقوع این معنی استبعاد کرده متعهدی بدانجانب فرستاده تا مشاهده حال امیر علی نماید و آن شخص بیکی آباد
شتافته و امیر علی را بی شعور یافته بازگشت و آنچه عین الیقین دیده بود عرض نمود لاجرم نائره غضب
پادشاهانه مشتعل شده و احتیاجی بطلب او ارسال داشت و احتیاجی در قریه بیکی آباد در حالی که کلاه او فوتی
ولایتی بر امیر علی صادق می آمد او را بر اسب نشانده بپایه سریر اعلی رسانیدند و امیر علی مخاطب و معاتب گشته

ومبلغی برسم جرمانه جواب گفت بغایت بی اختیار شد وبعد ازین واقعه در فیصل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین
پیر احمد را پیش نهاد همت ساخت ودیگر بسلوک طریق مخالفت نپرداخت از لمعات صفحات مطلع سعدین مستفاد
این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می آید که در روز چهارشنبه آخر جمادی الآخر سنه خمس واربعین وثمانمایه خواجه غیاث
الدین پیر احمد وامیر علی از تتبع وتفحص مال ولایت جام سخنی بعرض خاقان عالیمقام میرسانیدند خواجه شمس الدین علی
باانکه بر خبط اموال ولایت مذکوره اطلاع داشت پیش آمده شمه ازان معنی عرض کرد ومیرزا شاهرخ تمامی اموال
آن مواضع را استفسار نموده خواجه شمس الدین علی مغزیه (؟) وپذیرکیفیت وقایعی که معلوم نموده بود بازگفت وگفت
که با امیر علی شغانی سخن در میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه وتحقیق مهمات دیوانیان پردازند واین حکم
برخاطر خواجه پیر احمد شاق آمده ودر بجای اندیشه افتاد وخواجه شمس الدین علی در کید ومجلس انواع تقصیر بر امیر علی شغانی
ثابت گردانید وکیفیت قضیه بمسامع علیه رسید حضرت خاقانی رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید خواجه شمس
الدین علی سمنانی بعد از عزل امیر علی شغانی فی سنه خمس واربعین وثمانمایه بمسند وزارت حضرت خاقانی نشست
واو از بزرگ زادگان سمنان بود وبفنون فضایل وکمالات اتصاف داشت وپیوسته همت بر تربیت ورعایت
اهل علم ودرایت می گماشت وچون نصب خواجه شمس الدین علی بآن منصب مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود
بغایت متاثر گشت وسه چهار روز در خانه عزلت نشسته بدیوان حاضر نشد ودران ایام عریضه اشتها از جانب شیراز
باین مضمون رسید که ... خواجه شمس الدین علی مجموع ... خواجه پیر احمد مضمون آن کتابت بعرض رسانید ودر جواب
احکام نوشته ومهر کرده ... خواجه پیر احمد فرستاد وهرچند وقوع این حالت منجر کدورت خاطر جناب وزارت مآب
اما از عطف حضرت شاهرخ ترسیده آن نشانها را مهر نموده وروز دیگر بدیوان تشریف فرموده وخواجه شمس الدین علی
سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی بمسند وزارت متمکن بود وچون واقعه ناگزیر آنحضرت اتفاق افتاد واز اردوی
همایون گریخته بوطن خویش رفت مآل حالش بوضوح نپیوست **ذکر صدور حضرت خاقان مسعود** چنانچه
از کتب تاریخ مستفاد می گردد مولانا جلال الدین لطف الله ومولانا صدر الدین ابراهیم ومولانا کمال الدین عبد الحمید
بن مولانا قطب الدین قرزوی ومولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان علی
منزلت بمنصب بلند صدارت رسیده بودند ودر باب تمشیت مهام سادات وعلما وفضلا ورواج ورونق بقاع خیر
وابواب البر لوازم سعی واهتمام بتقدیم رسانیدند **مولانا جلال الدین لطف الله** بر سایر شرکاء رتبه تقدم داشت
وهمواره در تکثیر موقوفات وتربیت افاضل مجتهد صفات درایت سعی واهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله
در شهور سنه اثنی واربعین وثمانمایه اتفاق افتاد واز اشعار آن صدر فضیلت شعار مدرسه ایست در خطه هراه
که نزدیک بمزار پرانوار خواجه ابو الولید احمد بنا نموده است **مولانا صدر الدین ابراهیم** بعلو نسب وسمو حسب وشرافت
دودمان وجلالت خاندان از اکابر واعیان سرخس امتیاز تمام داشت ودر اوایل ایام دولت خاقان
عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت وهمواره همت عالی نهمتش برعایت علما وتکمیل
وتربیت اکابر وامثال معقود بوده ودر صرف حاصلات موقوفات ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت
مطهره اصلا تجاوز نمی فرمود لاجرم تا آخر ایام حیات شائبه نقصان بکمال جاه وجلالش راه نیافت ورونق رواج
پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار پیشتر از پیشتر بر وجنات احوال آنجناب می تافت انتقال مولانا صدر الدین
ابراهیم بجوار رحمت پروردگار رحیم در پیشاوری فی شهور سنه اثنی وثلثین وثمانمایه روی نمود مدت حیاتش هشتاد و
سه سال بود **مولانا عبد الحمید** ولد مولانا قطب الدین قرزوی بود که در دیر ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب
صدارت قیام می نمود ومولانا عبد الحمید در زمان سلطنت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا جلال الدین لطف الله
دران امر مدخل می کرد ودر سرانجام مهام ارباب عمایم از اصاغر واعاظم شرایط اهتمام بجای می آورد
مولانا شمس الدین محمد امین بعد از فوت مولانا جلال الدین لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده

بجای پدر بزرگوار خویش مولانا صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت وتا آخر ایام حیات پادشاه عالی
صفات در رعایت اعتبار واختیار مراسم آن امر خطیر قیام می نمود وچون حضرت خاقانی از جهان فانی بعالم جاودانی
انتقال فرمود سلوک طریق عزلت وگوشه نشینی اختیار کرده وارتفاعات ملکیت وغیره می گذرانید تا درگاه سپاه سلاطین
عالیجاه کرده بود وهر چند میرزا ابو القاسم بابر ومیرزا سلطان ابو سعید آنجناب را بتکلیف قبول منصب موروثی
نمودند بجای نرسید وفاتش میرزا ابو (؟) سعید فی شهور سنه سبع وثمانین وثمانمایه روی نمود مدت حیاتش هشتاد و
هفت سال بود از آثار آنجناب مسجدی است که در دروازه بلده هراة بنا نهاده وچهارتاق بنا فرموده ودو مناره آن
دو جانب که تا قریه فلیج (؟) که از قری ولایت هراة است تعمیر نموده وآن قبل اندست **ذکر بعضی از اعاظم سادات**
ومشایخ واکابر افاضل که معاصر بوده اند با خاقان عادل بر ضمایر اولوالبصایر مخفی ومستتر نخواهد بود که بنا بر هدایت
ایام دولت حضرت خاقان سعید وکمال عدالت ونصفت آن پادشاه صاحب تایید در ایام سلطنتش جمعی کثیر
از سادات وعلما وفضلا وشعرا در مملکت ایران وتوران مصاحبت وجمعیت مجتمع گشته بودند ودر ظلال عنایت
وپناه عاطفت آنحضرت ورعایت ذات پیشتر فضایل وکمالات اشتغال می نمودند وچون حالات مجموع آن
طایفه موجب اطناب وتطویل لاجرم خامه شکسته زبان بصحایف این اوراق ذکر مجملی از احوال مشاهیر
آن طبقه عظیم الشان می آراید وهرکس پیشتر از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم میپاید **خواجه**
محمد پارسا ولد محمد بن محمد الحافظی البخاری بود ودر سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت
ودر ماه محرم سنه ... متوجه گزاردن حج اسلام وطواف روضه منوره حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام گشته
از راه آمویه عبور فرموده ودران سفر بهر شهر وقصبه که رسید سادات وعلما وافاضل مقدم او را بأکرم مواعیز از
تمام تلقی نمودند وخواجه محمد بعد از وصول بمکه مبارکه وفراغ از مناسک حج بمرض ضعف مبتلا شد چنانکه شوالت کبری از انکه
در عماری نشسته طواف وداع بجای آورد ودر غایت ضعف وناتوانی بجانب طیبه طیبه در حرکت آمده در اثنای راه روزی
اصحاب را طلبیده وچون نزدیک شد از زحمت تا این کلمات را نقل کرده اند که بسم الله الرحمن الرحیم جاء فی سید الطایفة الجنید
قدس سره فی یوم الجمعة ویوم السبت التاسع عشر من ذی الحجة سنه اثنی وعشرین وثمانمایه عند العصر انی من ذکر البیان
واو باالله تعالی کثیر یاد ونحن نسیر مع الرکب وانا بین النوم والیقظه فقال فی زیارته وبشارته القصه مقبول محفوظ
هذه الکلمه وسررت بهاثم استیقظت من الحاله والواقعه بین النوم والیقظه والحمد لله علی ذلک وآنجناب بروز چهارشنبه
بیست وسیم ماه مذکور بمدینه رسیده بروز پنجشنبه وفات یافت ومولانا شمس الدین فناری وامل تا قلم
بر وی نماز گذارده شب جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه جسد شریفش را بخاک سپردند واز مولفات
خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطاب است ودران نسخه بسیاری از مناقب ومفاخر ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم
ما طلعت الشمس والقمر اندراج یافته اما چون سخنانی که مخالف مذهب علما امامیه است مزار فصل الخطاب
مکتوب گشته علما شیعه آن کتاب را منظور نظر التفات نکرده اند وبعضی از فضلا لفظ فصل الخطاب را بجهت تاریخ
وفاتش شمرده اند وبعد از فوت خواجه محمد پارسا ثمره شجره وی **خواجه حافظ الدین ابو النصر** که بصفت علم
وعمل موصوف بود وقایم مقام پدر خود شده ودر تنقیح وجود وعدل موجود کاراند وی درگذرانید وفاتش در سنه خمس
وستین وثمانمایه اتفاق افتاد ودر قبة الاسلام بلخ مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید
خواجه اعظم ابو نصر آنکه شد ... که کاهش مسند دار البقا ... سراو چون با خدا پیوسته بود زین سبب تاریخ شد پیر خدا
خواجه لطف الله بن خواجه عزیز واعظی بعلم وتقوی بود وسالها در مقصوره جامع هراة بنصیحت خلایق مشغولی
مینمود وفاتش در سنه ثلث وعشرین وثمانمایه بوقوع پیوست ودر خیابان هراة در جوار مزار علامه ... الهروی
مدفون گشت **امیر غیاث الدین محمد** عمده سالکان طریق یقین وقدوه عاقلان مناظر دین بود باطن خجسته میامنش مهبط
انوار معرفت الهی وضمیر فیض پذیرش مظهر آثار کمالات نامتناهی وآنجناب در ایام جوانی وعنفوان زندگانی

چندگاه در خدمت اصحاب فقر و ارباب حال بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات
مصروف گردانید و چون بدرجه کمال ترقی کرد بجاو طبس شتافته درین محل که حالا لنگر مقدسه آنجنابست رحل اقامت
انداخت و باندک زمانی دران منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته انقدار زراعت
و عمارت شد که صفت مصر جامع گرفت و علو شان و علو مکان امیر غیاث برتبه رسید که حضرت هدایت شعار
ولایت آثار امیر قاسم انوار گاهی باقدام نیاز رانده از دار السلطنه هراة جهة ملاقات آن سید حمیده صفات
مقدس سره شتافتند و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی متکفل تشریف برده و یکدو روز آنجا بوده نسبت بجناب سیادت منقبت
لوازم ارادت بجای آورد و نیز ثبوت پیوسته که در آن روز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث ملاقات فرمود آنجناب
ازغایت علو همت امیر جلال الدین فیروزشاه را طلبیده مقالید انبار و حوایج خانه لنگر را پیش او نهاده فرمود که درویشان
از عهده تقسیم عز جانی که درین خانه است بیرون نمی توانند آمد امید اگر شما لطف نموده آنچه لایق حال هرکس داند
ازینجا ساتان کرده بوی برسانید و امیر فیروزشاه برجوع این خدمت مباهی گشته حسب الفرموده مقدم رسانید
بنا علی هذا در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا همواره اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت لنگر می کردند
و بدین واسطه چندگاه امیر عبد الخالق فیروزشاه صاحب عهده آن امر بود وفات امیر غیاث در سنه اربع
و عشرین و ثمانمایه روی نمود **مولانا معین عراقی و مولانا نظام الدین خاموش** در سلک مشایخ ماوراء النهر انتظام
داشتند و همواره همت بر متابعت خواجه بهاء الدین نقشبندی میگماشتند **شیخ شمس الدین محمد الغزالی الطوسی**
بغایت عالم و زاهد و متورع بود و با سلاطین و امرا در کمال ابهت و استغنا ملاقات می نمود چند نوبت بشرف
حج اسلام فایز گشت و در کرت اخیر که بحجاز میرفت در جده و حلب فی منتصف رمضان سنه ثلاثین و ثمانمایه درگذشت
یکی از فضلا دران باب گوید **بیت** وفات قطب جهان شیخ محمد طوسی / میانه حلب است و میانه رمضان **مولانا جلال الدین یوسف**
اعلم فضلا جهان و افضل علما دوران بود و در درس سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الملة و الدین مسعود
التفتازانی تحصیل فرموده مهارتش در فنون منقول و علوم معقول بدرجه رسید که حضرت مولوی در اجازتی که برای
آنجناب می نوشت بقلم کرم رقم نمود که اگر در تالیفات اینجانب بر سهوی یا نسیانی اطلاع یابد بعد از تامل و احتیاط
بتغییر بیانی یا تغییر بنائی اصلاح فرماید و در سنه ثلث عشر و ثمانمایه که عمارت مدرسه شریفه و خانقاه معارف پناه
حضرت خاقان سعید که در درون بلده فاخره هراة قلعه اختیار الدین واقعست باتمام رسید آنحضرت تخت
تدریس بروجهات حال جناب مولانا یوسف کشید و در روز اجلاس منقش نفیس بمجلس درس تشریف حضور شریف
ارزانی داشت و قابلیت آنجناب را بخلع فاخره بپاداشت و ایضا حضرت خاقانی هم دران روز مرجع العلما
والاهالی مولانا جلال الدین یوسف صلاح و حاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبد الرحیم یار احمد و جناب افادت پناه
خواجه ناصر الدین لطف الله خواجه عزیز الله را در آن مدرسه بمنصب تدریس تعیین فرموده و امر مشیخت خانقاه را بجناب شیخ
الاسلامی خواجه علاء الدین علی چشتی تفویض نمود از ثقات استماع افتاده که بعد از چندگاه از نخب علما مشار الیهم
مولانا شمس الدین محمد جاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس از اکابر علما شیخ شمس الدین محمد
و از اعاظم امرا امیر علیکه و امیر فیروزشاه بدان بقعه شریفه تشریف آورده و مولانا محمد از کشاف تفسیر آیت شهد الله
انه لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم قائما بالقسط را درس گفت و فرمود که بر حاشیه مولانا سعد الدین التفتازانی که بر کشاف
نوشته ده اعتراض وارد دارم و چون شیخ جوری فارسی فهم نمی کرد اعتراضات خود را بعبارت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین
یوسف اوبهی که یکی از فضلا مجلس بود فرمود که نوبت دیگر شبهات مذکوره را بجای تقریر نمایند تا امرا و سایر حاضران بر کیفیت
آن اطلاع یابند و مولانا محمد جاجرمی این التماس را بر شفقت قبول کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد
آنگاه مولانا جلال الدین یوسف در مقام معارضه و جواب آمده هر ده اعتراض را بروجهی مندفع گردانید
که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردانید پس روی بامرا آورده گفت چهار سخن دیگر را قیاس برین نمایند

ودانسته که اگر مولانا سعد الدین همچنان کسی بودی که بر یک حاشیه او ده اعتراض وارد پیدا شدی تصنیفاتش
شرق و غرب عالم را فرو نمی گرفت و امیر فیروزشاه زبان تحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی
که هر حقی که مولانا سعد الدین در ذمه تو داشت ادا یافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت در باره من
بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانه اولاد او را بمژگان بروبم اندکی از بسیار آن مودی نمی شود و مولانا جلال الدین
اوبهی را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعار امیر قاسم انوار ارادت تمام بوده و فوتش در بلده هراة در شب
شنبه پنجم شعبان سنه ثلث و ثلثین و ثمانمایه روی نمود **خواجه تاج الدین خلیل احمد حافی** ولد خواجه جلال الدین محمود بود
و از نبایر اولاد شیخ احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز و مستغنی می بود و وفاتش در ماه شوال [illegible]
مشایخ عظام خراسان را از مفارقت آن خواجه عالیشان خون جگر از دیده بگشاد **کاشف اسرار ازلی امیر نور الدین**
نور الله مقتدای سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سجاده
گوی مسابقت می ربود و سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان مراد ارادت بر آستان ولایت آشیانش داشتند
و علمای اعلام و فضلای کرام و سایر اکابر و معارف آن ایام درگاه فلک اشتباهش را قبله حاجات می پنداشتند
و دیوان اشعار حقایق اشعار آن سید ولایت دثار مشهور است و در آن کتاب افادت ایاب ابیات که مشعر
بطلوع آفتاب دولت شاهی است مسطور و انتقال آن صاحب کمال از دار ملال بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریه
ماهان کرمان در بیست و نهم ماه رجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه دست داد و در وقت سکرات
موت طبع سخن افشانش **نظم** این ابیات لطافت آیات بر زبان بیان بگشاد / نور الله جان بجانان داد و رفت
بود رسمی زیست اشاد و رفت / کل شی هالک الا وجهه خواند و رونهای بی بنیاد و رفت / چون ندای ارجعی از حق شنید
زنده دل از عشق او جان داد و رفت / نور الله دوستان یادش کنید / تا نه پنداری که رفت از یاد و رفت **مولانا نور الدین**
لطف الله الشهیر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشا و تالیف منتظم بوده و آنجناب
هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان نسبت بافاضل
عالیشان التفات بسیار داشت و همواره او را در مجلس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضای خاطرش
می گماشت و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت سده سنیه شاهرخی شتافت و پرتو التفات شاهزاده
پسندیده صفات میرزا بایسنغر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنغری را که مشتمل است
بر وقایع و حوادث عالم و مکوی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تالیف نمود و معظم
وقایع ربع مسکون را بر سبیل تفصیل تا شهور سنه ثلاثین در آن کتاب افادت ایاب درج فرمود **خواجه** حافظ سخن
پیرهش بساط سخن برفشاند **تاریخ وفات** و موضع انتقال حافظ از دار ملال درین بیت که نوشته می شود مذکور است
بسال هشتصد و سی و چهار در شوال / وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود **مولانا رکن الدین محمد الخوافی** جامع فنون
صوری و حاوی علوم معنوی بوده سالها در دار السلطنه هراة بدرس و افاده قیام و اقدام می فرمود و علما و اشراف
خراسان استانه فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ می دانستند و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان صحبت
شریف آن وحید زمان را بتیمن و تبرک می جستند و جناب مولوی در ایام شباب و اوان جوانی عزم گذاردن حج اسلام
فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامید و روزی چند در شیراز که دران زمان مسند اعزاز پادشاه جهان مطاع
شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع ملاقات آنجناب بسیار میل کرد و چند نوبت استدعای حضورش فرموده لوازم تعظیم
بجای آورده و مولانا بهر نوع توانست رخصت حاصل نموده بحجاز شتافت و بعد از ادای حج اسلام گذارده و شرف زیارت
روضه منوره خیر الانام دریافت چون از آن سفر مبارک باز گشته بخراسان رسید دیگر آمدشد مجلس هیچ یک از
سلاطین را نپسندید و وفات آنجناب در بیست و هفتم شوال سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه روی نموده آن صورت
در ظاهر بلده فاخره هراة بتربه عنبرده در دار القرار واقع بود **خواجه ابو الوفاء خوارزمی** بتکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته بود

وازمبادی ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک مینمود و از نتایج طبع شریفش در علم تصوف چند رساله
مشهورست و بعضی از رباعیات بلاغت آیاتش بر السنه و افواه مذکور و این رباعی از انجمله است که
من از تو جدا نبوده‌ام تا بودم   اینست دلیل طالع مسعودم   در ذات تو ناپدیدم ار معدومم   وز نور تو ظاهرم اگر موجودم
و خواجه ابو الوفا در خوارزم فی شهور سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه درگذشت و هم در آن ولایت مدفون گشت
مولانا کمال الدین حسین خوارزمی در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم
گوهربار مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیرست چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین در ایام دولت حضرت
خاقانی غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت ای در همه عالم پنهان تو و پیدا تو   هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو
وطایفه از اجلاف قشار حنفیه بعضی از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف مسایل فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کرده
وکیفیت بومن ذاب پایه سریر اعلی رسانیده خدمت مولوی را جهة پرسش آن قضیه از خوارزم بهراة آوردند اما هرچند
سعی نمودند مدعای خویش را به ثبوت نتوانستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بروجه صواب جواب گفته
ازان ورطه خلاص گردید معتقد الفقیر در ترجمه مستقصی از جمله مولفات مولانا کمال الدین حسین است و فی الواقع آن کتاب
افادت آیاب در غایت فصاحت و بلاغت نوشته شده اما بعضی از حکایات آن از خلل خالی نیست و شرح مثنوی
مولانا جلال الدین رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آنجناب است شهادت مولانا حسین در خوارزم بزخم تیغ قطاع
ارسپاه اوزبک که بران ولایت استیلا یافته بودند فی شهور سنه   بوقوع انجامید قبرش در پایان پای ابو الوفاست
سید صدر الدین یونس الحسینی از جمله اجله سادات خراسان بوده و همواره در طریق زهد و تقوی سلوک می نمود از جانب فضایل
نصاب شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی جهان استماع افتاده که امیر فخر الدین وزیر شبی حضرت رسالت را صلی الله
علیه وسلم بخواب دیده و پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شماست یا نی آنحضرت فرمود که بلی فرزند منست
و روز دیگر در تعظیم و احترام آن زبده اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار سرکار
وزارت در قبضه اقتدار او بود نگذاشت که هیچکس از اکابر خراسان بر آنجناب تقدیم نماید و سید صدر الدین یونس
در سنه بلده فاخره هراة وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزکاری و دینداری سید معین الدین مرتضی
نام و سید مرتضی فی سنه   از عالم انتقال نموده و او را نیز یک پسر بود سید عبد الاول
العلام خواجه علاء الدین علی الصفائی بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و موصوف بود و در انواع فنون علیها الرحمة والرضوان من الله
مولفات عربی و فارسی تصنیف نمود و شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض از انجمله است وفات آنجناب
بدار السلطنه هراة در چهاردهم ذی الحجه سنه   بوقوع پیوست مولانا جلال الدین عبد القهار ولد مولانا جلال اسحق سمرقندی و برادر
بزرگتر مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ بوده و در تحصیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق و سابق می بود
و وفاتش در دوم ذی حجه مذکور اتفاق افتاد و حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار عظم شان آن سرور اولیای کبار
و وقوفان ازان زیاده است که قلم و زبان شمه ازان بیان اوراق بیان توانند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب
کرامت و ایقان نه ازان مرتبه است که بار چیان اندکی از بسیار آن سالهای فراوان در حیز تحریر توانند آورد رباعی
عالی گهری که قدوه احرارست   و ز نور ضمیر کاشف اسرارست   خورشید جلال و مشتری اطوارست   یک شمه امیر قاسم انوارست
از نفحات خواجه این نسخه بمشام جان سالکان طریق ایقان میرسد که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت
بحضرت هدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده بوده و بعد از چند گاه بصحبت شیخ صدر الدین علی یمنی رسیده و نسبت بدانحضرت
در شیوه اخلاص سلوک می نمود و امیر قاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربیجان که مولد و منشا حضرت عالیقدر
بدار السلطنه هراة تشریف برده بارشاد و تربیت عباد مشغولی نمود و باندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان
آن آستان هدایت آشیانش انتظام یافته در گاه کیوان اشتباهش را مرجع و ملاذ خویش دانسته صبح و شام باقدام نیاز
ملازمت خادمانش می شتافتند و چون آن حضرت با میرزا شاهرخ و اولاد عظام او در غایت استغنا ملاقات می نمود

وازکمال علو شانش چنانچه طبع سعید اشتشدند ایشان را تعظیم و احترام نمی نمودند از ان رهگذر غبار ملالی بحاشیه ضمیر میرزا بایسنغر نشست
و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده کرسی و اهتمام بر میان جان بست اما نتوانست که بی شائبه بهانه مکنون ضمیر خود را
بظهور رساند و چون در سنه احدی حضرت خاقان سعید را کارد زدند و بوضوح پیوست که مرتکب آن کار یکی از ملازمان آن مهر
سپهر کرامت و دری برج امامت بوده میرزا بایسنغر کیفیت حال بعرض پدر رسانید و رخصت اخراج امیر قاسم انوار
حاصل کرد و این معنی را بخدام عتبه علیه اعلام فرمود لاجرم آنحضرت عزم سمرقند و ما وراء النهر جزم کرده و دران ایام غزلی
در سلک نظم کشید که مطلعش اینست نظم ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان   مرغ دل طیران کند بالای هفتم آسمان
و مقطع این بیت بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن   شکر برطوطی فکن مردار پیش کرکسان و چون میر قاسم وارد
سمرقند با انوار الوهیه منازل و مراحل سفر نموده بلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور و میرزا الغ بیک در اندیشه
افتادند که آیا از حضرت نقابت منقبت التماس نمایند که جهة ملاقات پادشاه و تجسس صفات بیارگاه سلطنت تشریف
آورند یا الغ بیک میرزا الغ بیک را بملازمت حضرت سید امامت برند و چون حضرات امیر بشهر سمرقند در آمدند حسب
اتفاق گنبد ایشان به دهاک افتاده و نوا انشه که میرزا الغ بیک آنجاست و بی تکلف تعلیم بالار رفته ما انجناب ملاقات
فرمودند و میرزا الغ بیک بشرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار فایز گردیده و از زبان گوهر بار
سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشید و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکند
و چند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در ان دیار بسر برده و در اواخر ایام حیات کرت دیگر بدیار خراسان
نور حضور رسول گردانیده و در شهور سنه سبع و ثلاثین و ثمانمایه وفات یافته در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون گردید
از آثار قلم در نثار آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار حقایق صفات در میان خلق انام اشتهار تمام دارد
و ایضا مثنوی مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام است علیه الرحمة والرضوان من الملک العلام
المستعان مولانا فصیح الدین محمد بن محمد بن علا بوفور علم و دینداری و مزید فضل و پرهیزکاری از سایر اکابر و اعیان
خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خاطر طلبه علوم می نگاشت
و با آنکه خاقان سعید چند نوبت از انجناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا بتکفل امری از ان امور رضا نمی داد
و تقلید این امور را با استصواب آن فاضل افادت آیاب منحصر میداد
و مادام که انجناب استغنا می نمود بتقاضا حکمی از احکام دینیه زبان نمی گشاد و مولانا فصیح الدین در وقتی که عزم زیارت
در شانزدهم جمادی الاخری سنه سبع و ثلاثین و ثمانمایه در بلده فاخره هراة درگذشت و در کنار
در پایان مرقد معطر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادرزاده مولانا فصیح الدین
مولانا عبد الحمید عتیق اسعد بن مولانا نظام الدین نیز در سلک اکابر فضیلت انتما منتظم بود و دران زمان از حضرت
نشان چند سال در بلده هراة بلوازم امر احتساب قیام می نمود و چون یک شب از شب سه شنبه ماه ربیع مولانا
موصی الیه انتقال می باید شیخ زین الدین ابو بکر تایبادی خانه مشکین خامه در تعریف فضایلش زیاده از این مبالغه نماید
از جمله مریدان شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری بود و مدتی مدید در دار السلطنه هراة بر سجاده تقوی می نشست
ارشاد می نمود و وفاتش در شب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بعلت طاعون اتفاق افتاد
و نعش در قریه مالین مدفون شد و از انجا او را بجد و خویش ایاد نقل کردند و از مزارش آباد بجوار عیدگاه هرات
و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزارش عمارتی عالی ساخت و هنوز آثار آن بنا باقی است از حضرت
مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد استماع افتاده که چون در سالی مذکور علما و اعیان در بلده فاخره هراة و توابع شروع
جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفته و التماس نمودند که دعا کرده دفع آن بلیه را از حضرت
مجیب الدعوات مسالت فرماید شیخ جواب داد که خشم جبار برتبه در قهرست که هر کس دست دعا بر می آرد بر دست زخم
و اگر زبان بشفاعت گردان می سازد زبانش از کار بی افتد و انجماعت از مجلس شیخ بهاء الدین عمر نزد شیخ زین الدین رفتند

همان سخن درمیان آورد شیخ دعا کرده طاعون بر زبانش برآمد و بآن علت وفات یافت قاضی صدر الدین محمد
بن قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بعد از فوت پدر بزرگوار خویش متعهد امر دار السلطنه هراة
و توابع و مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام می نمود و در فیصل قضایا از حق برایا طریق امانت و دیانت مسلوک داشته
اصلا میل و مداهنتی بسر نمود بخصوص جمیع وحدت و حسن انصاف داشت و احیانا اشعار دلفریب نظم کرده بر لوح بیان
می نگاشت در ششم شوال سنه ۸۳۸ بعلت طاعون درگذشت و در کازرگاه بحظیره قضاة امامی مدفون گشت مولانا ضیاء الدین
نور الله الجوزجانی عالمی نحریر و فاضلی روشن ضمیر بود و سالها در مسجد جامع بلده هراة بامر پیش نمازی و خطابت
قیام می نمود مشهور است که قوت عربیت و بلاغت آنجناب بمرتبه بود که هر جمعه در راه مسجد جامع خطبه غیر مکرر انشا کرده
بسمع خلایق میرسانید و او نیز در سنه مذکوره بمرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین برفشاند قبرش در کازرگاه است
در پایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری متصل بمرقد جناب مغفرت انتما مولانا فصیح الدین علاء رحمهما الله
تعالی مولانا جلال الدین محمد القاینی واعظی متشرع و فاضلی متدین بود و چندگاه در بلده فاخره هراة بلوازم امر احتساب
قیام می نمود و در سنه مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند آنجناب آن طایفه را منع میکرد
و بالاخره علت طاعون بروی مستولی شده روی بعالم آخرت آورد و مدفنش قریب بحوض مانست و از آثار او مدرسه ایست
در جانب جنوب مسجد جامع هراة مشهور بمدرسه پیش بر مولانا شمس الدین محمد اوحد مدرس مدرسه
بمزار امام و پیش نماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد آغا بود و در سنه مذکوره بمرض طاعون از عالم انتقال نمود
شیخ ابو سعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الامامی برادرزاده قاضی قطب الدین عبد الله
و در سنه مذکوره بعلت مسطوره از جهان فانی رحلت فرمود خواجه عبد القادر گوینده در انواع فضایل نصاب
کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار هیچکس از ابنای روزگار با وی خیال مساوات پیرامن خاطر نگذاشت
در علم قرائت و شعر و خط بغایت ماهر بود و در نوشتن کتابه بتقاع نظیر بی همتا می نمود در اوایل حال بدار السلام بغداد
در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر می برد و سلطان از وی چاره ناگزیر تصور نمود و پیوسته التفات بسیار
و چون فرمانشان قضا و قدر نفاذ دوران سلطنت سلطان احمد را در نوشت خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان میرزا میرانشاه
انتظام یافت و پرتو اوزار عاطفت شاهزاده کامکار بر وجنات احوالش تافت از مجالس النفایس چنان معلوم میگردد
که در آن اوقات که میرزا میرانشاه بجهة خبط دماغ مرتکب امور نالایق می شد و حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان
تادیب او را پیش نهاد همت ساخته بقتل ندمای شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر مجال یافته بگریخت و بعد از چندگاه
در لباس قلندران بنزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافت چون چشم صاحب قرانی بروی افتاد و بآواز بلند آغاز خواندن
قرآن کرد و از مشاهده آن حالت حسن و خشیه منزلت متبسم گشته این مصراع بر زبان راند که ع ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد
انگاه قامت قابلیت خواجه را بخلعت عفو و احسان آرایش داد و ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش
بگشاد و خواجه عبد القادر بعد از فوت صاحب قران گیتی ستان در ملازمت پادشاه عالمیان شاهرخ سلطان بسر
می برد تا در سنه مذکوره بواسطه عارضه طاعون آهنگ سفر آخرت کرد سید نور الدین محمد بن الامیر الکبیر الشهیر
سید شریف الدین علی الجرجانی بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف
و معروف بود و در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه در خطه شیراز متنزهات جنات عدن انتقال فرمود مولانا شمس الدین محمد
بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دینداری و تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و پیوسته بر انجام امور اهل اسلام
قیام نموده نقش خیرخواهی بر صحیفه ضمیر منیر و گرمی نگاشت در مطلع سعدین مذکور است که مولانا محمد شیخ علی بعرض حضرت خاقان
سعید رسانید که احداث صابونخانه بدعت است و منع مسلمانان از آن امر نامشروع آنحضرت در آن باب عذری بزبان
آورد و خدمت مولانا در حضور پادشاه روی باسمان کرده گفت حجت ایا ای چنین که حکم ترا می رسانم و این معقول نمی شنود
خاقان سعید مغفور از شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابونخانه را برانداختند و جهت بخش صابون

رعیت را موافقت نا زند و مولانا محمد در روز جمعه بیست و یکم ربیع الاول سنه ۸۳۸ از عالم انتقال نمود اوقات حیاتش
صد و بیست سال بود استاد قوام الدین معمار شیرازی قدوه مهندسان زمان و مرجع معماران دوران بود
و از جمله آثار آن استاد نادره کار در دار السلطنه هراة عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد آغا است حکایت
مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که وقتی حضرت خاقان سعید بسبب فارغی از استاد قوام الدین رنجیده مدت
یکسال او را رخصت در آمدن بارگاه عالم پناه ارزانی نداشت و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود تقویمی استخراج
کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت از آن پیش بر حضرت خاقان سعید تبسم نموده این بیت بر وی قاف انشا
کرد بیت تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی استاد قوام الدین در عزه شعبان
سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه اتفاق افتاد مولانا علاء الدین عبد الرحمن الابهری سرآمد علمای روزگار و اعلم
فضلای نقاوت دثار بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم گذاردن حج اسلام و دریافت سعادت زیارت
خیر الانام علیه الصلوة و السلام از خراسان توجه نمود و بعد از ادراک آن دولت عظمی و مراجعت از یثرب و بطحا
نزدیک بولایت شام در قریه علا تاریخ هژدهم رجب سنه ثلث و اربعین و ثمانمایه رخت بعالم بقا کشید مولانا یحیی
سیبک در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره بتعلم گوهر نگار نقش تالیف و تصنیف بر لوح
روزگاری نگاشت منثورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزیست و منظومات لطافت ایاتش
در نهایت رنگ امیزی و چنانچه در مجالس النفایس مسطور است مولانا یحیی بجهت تفاحی تخلص میکرد و بعد از آن تفاحی را
بنفاحی مبدل ساخت و خماری و اسراری نیز از جمله تخلصهای آنجناب است از غزلی که تفاحی تخلص نموده این
بیت بخاطر بود و ثبت افتاد ای که دور لالهٔ ساغر خالی از می میکنی رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی
و از جمله غزلهایی که اسراری تخلص فرموده مرغ روح از شب خمار تو تا می میکنی ببوی من کن که برخواهد پرید
هم چو بلبل های و هوی تو از شوق نیک نهاد از برگ کف آن بکیان تر شد و این بیت از آن غزل است
غزلیات که در تتبع خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزل است و آن رساله را این بیت
تا بروح نهال عقل و ایمان شما و از جمله رسایل منظومه مولانا یحیی یکی تعبیر خوابست و آن رساله را این بیت
افتتاح کرده که ای برون وصف ز تقریر کلام و اول و ارجه از وی لاینام و از مولفات نثر آن فاضل
پسندیده صفات شبستان خیال و حسن و دل مشهور است و بسیاری از نکات عرب در آن دو نسخه مسطور و نقش
در سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد مولانا شرف الدین علی الیزدی اشرف فضلای ایران و الطف علمای
دوران بود بکمال دانش و سخنوری علم گشته و بجمال نظم و نثر بر همه اقران و اشکال و اقران در گشته عقود منثورش
کاشال اللؤلؤ المکنون فرح بخش خواطر و درر منظوماتش در نظر دیده وران مبصر بهتر از عقود جواهر بیت
روشن روان تیزبان بلند قدر مجلس فروز انجمن آرای سرفراز و مولانا شرف الدین علی همواره در عراق
و فارس نزد سلاطین عظام معزز و محترم می بود و بتعلیم لطایف نکات و مولفات بدایع آثار بر صحیفه روزگار اوراق
لیل و نهار تحریر می نمود و از آن جمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه است که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ
بلطافت و نزاکت آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و آن کتاب شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم
سلطان در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه باتمام رسید چنانچه کلام صنف فی شیراز بحساب جمل از آن سال
خبر میدهد و حل مطرز منتخب آن در فن معما و لغز و شرح قصیده برده که الراد و در علم وقف اعداد از جمله نتایج اقلام بلاغت
نظام آن فاضل عالیمقام است وفاتش در تفت یزد که مسکنش بوده مدفون شد مولانا
شهاب الدین عبد الرحمن بسطامی ولد مولانا عبد الله بوده و نسبش از جانب مادر بعقوة المتبحرین فخر الملة و الدین الرازی
می پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی مدید در کمال اعتبار و احترام ملازمت خاقان سعید می نمود و چون عنایت آنحضرت
چندان قبول حاصل گشت که هزار غلام زر خریده داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد و از جمله آثار مولانا شهاب الدین [illegible]
که در میان بازار ملک ساخته و کاروانسرای که در بازار فیروزآباد طرح انداخته از ثقات استماع افتاده که در روی

که حمام مذکور با تمام رسید و مولانا بانجا درآمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب
داد که هشت دینار هروی و آن شخص تعجب نموده از حقیقت این سخن استکشاف نموده مولانا گفت غلامان بنا این
حمام را ساخته اند و سایر عمله پیشه ور مصالح آنرا ترتیب نموده و بنا بر آنکه غلام قلعی گر ندارم هر روز هشت
دینار داده ام که زنجیر ابواب این عمارت را قلعی کردند وفات مولانا شهاب الدین در روز شنبه هشتم
جمادی الاخری سنه … اتفاق افتاد و مدت عمرش شصت و … سال بود **مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر** برادر کهین
مولانا شهاب الدین بود و در غایت عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله قیام می نمود از فنون
فضایل و کمالات بهره تمام داشت و پیوسته نقش تربیت و رعایت افاضل و علما بر صفحه ضمیر می نگاشت و چون
مولانا جلال الدین ترک روش آبا و اجداد کرده شرط ملازمت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد و در کسوت
سپاهیان بسر برده و تجمل و حشمت سلوک میکرد و میرزا الغ بیگ تصور فرموده که جمال حالش بحلیه علم و دانش محلی نیست
بنا بران طریقه خدمت اختیار نموده و ازین جهت نسبت بجناب صدارت منقبت به مزاج کشیده و روزی
بملاحظه آنکه او را امتحانی سازد و صحیفه مشتمل بر بعضی از مسایل علم ریاضی و ابیات بوی داد و گفت مرا
درین سخن دغدغه ایست و این فن خور روشن نیست لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبهه نمایی و مولانا
لحظه دران صحیفه نگریسته و سخن را معلوم نموده از میرزا الغ بیگ پرسید که ترددی که در خاطر اشرف اعلی افتاده
دراصل سخن است یا وقتی بخیر او گذشته آنحضرت جواب داد که مرا درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت
بفرمایید و میرزا الغ بیگ آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرده مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت
چنانچه میرزا الغ بیگ بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید وفات مولانا جلال الدین در شهور
سنه … و اوقات حیاتش مانند پدر و برادر شصت و … سال بود **سید مرتضی صحاب** در کمال
ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل قاینی تقبل منصب احتساب نمود
و پادشاه شریعت پرور دست تقوی او را در تمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانه هر کس از امرا و ارکان
دولت شراب یافت بر خاک ریخته سبوی و خمها را برانداخت و چون نوبت بشرابخانه شاهزادگان
عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی از شکسته شدن اندیشیده و در شهور سنه اربع و اربعین
و ثمانمایه بعرض حضرت خاقانی رسانیدند که چمن معدلت و شریعت پروری خدام آستان شهریاری
مستی جز در چشم مشکین خطان ختایی مشاهده نمی تواند کرد اما خمخانهای شاهزادگان سعادت انتما میرزا جوکی
و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامال است و اندیشه وصول بآنجا جهت ریختن شراب
امری محال آنجا که مرا شمال وزد یا صبا رسد پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده
بدر شرابخانه آن دو شاهزاده تشریف برد و سید مرتضی و مولانا عبد الجلیل را امر نمود تا با محتسبان
خود باندرون رفته تمامی شرابها را ریختند و بسیاری باده که دران خمخانها بود از شراب ناب
جوی از یاقوت مذاب درمیان کوچه روان گشت و رندان می پرست از استشمام رایحه آن ازدحام
رفته در عاقبت حسرت کلی ایلیقی گفت تراب بر زبان ایشان گذشت نقلست که بعد ازین واقعه که
میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر در قریه از بلوکات هراة سوری خانه طرح انداخت و صباحی که شاهزاده
در پای تخت جهانبرکوار خویش ایستاده بود و سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان
داعیه دارند که در بلوکات شرابخانه بنیاد نهند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس که برین امر اقدام نماید
بفرمایم تا دیده او را از چشمخانه بیرون کنند میرزا محمد که این تهدید شنید از سر آن اندیشه درگذشت و پس
از روزی چند به پل مالان رفته در کنار هراة رود بلطف تجرع باده خوشگوار مشغول گشت دران اثنا
بر ملازمان غضب فرموده بدست تهور شمشیر از نیام برکشید و ایشان گریزان شده شاهزاده از عقب ایشان

اسب برانگیخت قضا را دران وقت سید مرتضی جهة مهمی متوجه پل مالان بود بیک ناگاه چشمش بر میرزا محمد افتاد
که در غایت خشم شمشیری برهنه در دست متوجه اوست لاجرم بر هلاک خویش متیقن شده و از مرکب فرود آمده
و کلمه توحید بر زبان راند و بایستاد اما میرزا محمد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرد
و از اسب پیاده شده زبان بدادن اعلام بگشاد و گفت سید تو چنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را
گردن نمی نهم اکنون پا و مرافقه بر کن سید آنحضرت را دعا و خیر گفته فرمود که تعزیر شما همین بس است که از اسب
فرود آمدید و طریقه انقیاد و تسلیم بجای آوردید غرض ازین حکایت آنکه چون دران زمان سلاطین عالیشان
باین مرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا می کوشیدند لاجرم ساحت مملکت سمت وسعت
می گرفت و ساعة فساعة ریاض دولت صفت نضرت و نضارت می پذیرفت **قطعه**
سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک ؛ بی رشحه عیون شریعت طمع مدار ؛ لیکن زلال چشمه دین کی شود روان
بی یاری سیاست شاهان کامکار **مولانا کاتبی نیشابوری** محمد بن عبد الله نام داشت و از جمیع شعرای زمان
حضرت خاقان سعید بلطف طبع و حدت ذهن ممتاز و مستثنی بود و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج مینمود
بتخصیص در قصاید و دیوان غزلیاتش بغایت مشهورست و در اکثر قصاید کثیرة الفوائد ایشان مدح و ثنای
میرزا بایسنغر مسطور رساله تجنیسات و ذو البحرین و ذو القافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام
و گل اندام و محب و محبوب از جمله مثنویات آن شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایت این رسایل
در غایت لطافت و انتظام و مولانا کاتبی در شهور سنه … در ولایت استراباد به مرض طاعون مبتلا گشته
بر بستر ناتوانی افتاد و در حال سکرات این قطعه نظم کرده و زبان به بیان آن بگشاد **نظم**
استرابادی که خاکش بود خوشبوتر ز مشک ؛ اندرو از پیر و برنا هیچکس باقی نماند ؛ زاتشش معمور و آباد گردید ناگهان خراب
آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک **بابا سودایی** از ولایت ابیورد بود و نخست خاوری تخلص می نمود
ناگاه جذبه بوی رسید و مدتی سر و پای برهنه در کوه و صحرا میگردید چون نوبت دیگر بحال خویش آمد
سودایی تخلص کرد و پیوسته در مدح میرزا بایسنغر قصاید غرا بنظم می آورد گاهی بگفتن غزل نیز میل می نمود
و همواره زبان بادای سخنان هزل آمیز می گشود و چون عمرش از شصت متجاوز گشت دندانها بیاورده و درگذشت
این مطلع از اشعار اوست **بیت** عنبرت خال رخت ورد و خطت ریحانت ؛ دست غنچه و دندان در دو لب ریحانت
مولانا محمود عارفی از مشاهیر شعرای زمان حضرت خاقانی بود و ملقب بپهلوان ثانی و دیوان غزلیاتش مشهورست
و این مطلع دران اوراق مسطور گردید عهد کردم که نیایم بعد ازین میخانه ؛ تا بپیمانه که را پر نشود پیمانه ؛ و از جمله
مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگان نظمی است در کمال جودت و این سه بیت در تعریف اسب از آن کتابست **نظم**
چون گوی سپهر گرد پستی ؛ میدان میدان چو گوی جستی ؛ هرگاه که در عرق شدی غرق ؛ باران بودی و در میان برق
انگیخت غبار از دم او ؛ بگریخته آهو از سم او ؛ وفاتش در سنه … بدار السلطنه هراة اتفاق افتاد
امیر شاهی موسوم به ملک بود و چون نسبتش بسربداران سبزوار می پیوست و مذهب شیعه داشت شاهی
تخلص می نمود و نوبتی میرزا بایسنغر او را طلبیده فرمود که مناسب آنست که این تخلص را بگذاری و تو اشعار خود را
بتخلص دیگر مذیل سازی امیر شاهی این معنی را قبول نکرد و بنا بران حضرت بایسنغری با آن مهر سپهر سخن وری
کم التفات بود و گویند که روزی امیر شاهی باتفاق جمعی از ابنای جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت
و میرزا بایسنغر آن جمع را طلبیده امیر شاهی را بار نداد و امیر شاهی دران باب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد
ای که در بزم طرب جام دمادم میزنی ؛ خون دل خورده چند از عاشق دم میزنی ؛ حیف از آن نازی که با اهل تنعم میکنی
صنایع آن تیری که بر دلهای محرم میزنی ؛ باز کن از خواب نازان نرگس بیمار را ؛ میرود چون دور گل تا چشم بر هم میزنی
می کشایی طره و دلها بغارت میبری ؛ می نمایی چهره و آتش بعالم میزنی ؛ لیکن محروم ازین در شاهی درمانده را

دست رد بر سینهٔ یاران محرم میزنی ؛ استماع افتاده که امیرشاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلک نظم
کشیده و از آنجمله هزار بیت را که حالا در میان فضلا مشهور است دیوان ساخته تتمه را بآب ابطال بشست و فی الواقع
این هزار بیت مطبوع طبایع جمیع افاضل عالم و مقبول خواطر تمامی اکابر و فضلای بنی آدم افتاده و تا غایت هر کس
بمطالعهٔ آن اشعار بدایع آثار رسیده زبان بتعریف و تحسین گشاده و انتقال امیرشاهی بجوار مغفرت
الهی در ولایت استراباد فی سنه [blank] روی نموده و نعش او را بسبزوار برده در مقبرهٔ آبا و اجداد او دفن کردند
خواجه اوحد سبزواری در مرثیهٔ آن فارس میدان سخن گذاری مرثیه گفته که یک بیت از آن اینست **نظم**
گو بشو زیر و زبر از اشک و آهم سبزوار ؛ زانکه شهر شاهی شاهی نمی آید بکار **مولانا شمس الدین بایسنغری** شاگرد مولانا معروف
خطاط بوده و چون تربیت میرزا بایسنغر در حسن خط بمرتبهٔ ترقی نمود که بسیاری از خطوط خویش را بنام یاقوت
مستعصمی کرده و مبصران نکته دان ایشانرا مقبول نمودند **مولانا جعفر تبریزی** در تحریر انواع خطوط درجهٔ کمال حاصل داشت
تخصیص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله آتش پر و مولانا شیخ محمود که این مقله
صیرفی وقت یاقوت زمان بودند در شاگردی مولانا جعفر بان مرتبه تصاعد نمودند راقم حروف گوید
که چون شمهٔ از حال افاضل زمان خجسته نشان خاقان عالیمکان شاهرخ سلطان در سلک بیان انتظام یافت
وقت آن شد که خامهٔ سخن دان در تحریر و تقریر وقایع ایام پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید
و ذیل این جزو را بذکر مجملی از احوال سایر سلاطین آن دودمان دولت قرین بیاراید و منه الاعانة والتوفیق

ذکر رکن السلطنة والخلافة علاء الدوله

اختر نوربخش برج نامداری و گوهر شب افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله است
ولد میرزا بایسنغر بود بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاهزادگان خاندان
تیموری ممتاز و مستثنی میبود و ذات حمیده صفاتش بجمال انصاف مایل و وجود فایض الجودش موصوف بحسن کردار و لطف
شمایل اما بجانب تمهید اساس عیش و عشرت و انبساط بساط لهو و مسرت شعف و رغبت تمام داشت و از رسوم جلادت و
جهانگیری عاری بوده بغیر از خیال شرب می گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ نقشی بر لوح ضمیر نمی نگاشت مع ذلک حضرت
خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنغر او را بامارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور مملکت علی من حیث الاستقلال
در قبضهٔ اقتدار شاهزاده بموجب کلمهٔ الولد الحر یتبع اباه [illegible] عمل نموده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طبقات
انسان بگشاد و در وقتی که حضرت خاقان رایت نصرت آیت جهت دفع طغیان میرزا محمد بصوب عراق برافراشت میرزا
علاء الدوله را بمجد و امنظور نظر شفقت گردانیده در بلدهٔ فاخرهٔ هرات قایم مقام گذاشت و چون حضرت خاقانی از عالم
از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله بخیال استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خزاین
بر روی امرا و لشکریان گشود و **بیت** در گنج بگشاد و لشکر نواخت ؛ بدامن زر و سیم و گوهر فشاند ؛ و بعد از آنکه آن شاهزاده ساده
مدت یکسال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه در منزل ترناب از دست برادر سپاه میرزا
الغ بیگ گورکان منهزم شده و باستراباد خرامید و چند ماه در ظل حمایت برادر خود میرزا بابر بسر برده در اواخر سنه مذکوره
که میرزا بابر دار السلطنهٔ هرات را مسخر نمود میرزا علاء الدوله را با پسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمود و بعد از چند
گاه از آن جانب از حبس گریخته بعراق نزد میرزا محمد رفت و روزی که میرزا محمد در خاوران کشته شد میرزا بابر فرمود که میرزا
علاء الدوله را میل کشند اما نجهتی که مباشر آن فعل شنیع بود میل آتشین بر وجهی در چشمان آن قرة العین سلطنت
کشید که آسیبی بقوت باصره اش نرسید و بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و مدتی مدید در اطراف عالم سرگردان
بوده چند نوبت دیگر با برادران و اقربا بمقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در اوایل سنه خمس و ستین
و ثمانمائه بر کنار دریای قلزم در ملک رستمدار از منزل غربت بعالم آخرت شتافت ملازمان نعش او را بهرات
بردند و در حظیرهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا دفن کردند منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی
داشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین نشان صدارت می افراشت

ذکر میرزا الغ بیگ گورکان

میرزا الغ بیگ که
محمد ترغای نام داشت پادشاهی بود بکثرت فضیلت و هنرپروری از سایر اولاد خاقان سعید منفرد و بوفور عدالت
و دادگستری از تمامی امثال و اقران ممتاز و دانش عالیش بعلم هندسه و هیئت جمع فرمود و در سایر فنون خصوصا
علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر نداشت و قرآن مجید را بقرائت سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت
و رعایت اهل فضل و کمال میگماشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران ستوده خصال سبق ذکر یافت ولادت
با سعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه در قلعهٔ سلطانیه
روی نمود و چون سن شریفش بپانزده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال فرمود و جناب
الغ بیگی در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بسر می برد تا در سنه ۸۱۲ بایالت ولایت ماوراء النهر سرافراز گشت
و بیمن معدلت و رعیت پروری باندک زمانی آن مملکت را در معموری بمرتبهٔ رسانید که برفعت از سپهر
برین در گذشت و در سنه ۸۲۳ آن خسرو عادل مانند در وسط بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند مدرسهٔ رفیع و خانقاهی منیع بنا
فرموده باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات فوایدیه اشتمال بر آن بقاع نفاع وقف کرد و انچه
و همچنین فرمان داد که استادان کاردان در ظاهر آن بلدهٔ فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلیموس
ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب آن بنا داد سعی
و اهتمام دادند و از نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آنرا زیج جدید گورکانی گویند و اکنون اکثر منجمان عمل
از آن زیج استخراج نمایند و میرزا الغ بیگ گورکان در ایام دولت پدر بزرگوار در کمال اقبال و اقتدار روزگار

ذکر رکن السلطنه

فرخنده آثار سکه زا بنده و بعد از استماع خبر فوت آن حضرت باستقلال متصدی امر جهانبانی گشته لوای جهانگیری
بصوب خراسان برافراشت و اگر چه بر میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما آنکه خواهش داشت و چون
ایام حیات و اوان کامرانی جناب الغ بیگی بنهایت انجامید بپسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاده
همت گردانید و بر آنجناب غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیگ در سنه ثلاث وخمسین وثمانمایه
بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشیده و در ریاض عقبی شتافت خواجه ناصر الدین نصر اسعد خوافی و سید
علاء الدین بن سید زین العابدین جنابادی در سلک وزراء میرزا الغ بیگ انتظام داشتند و بقدر امکان
نقش کفایت و کاردانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار می نگاشتند **گفتار در بیان عبور میرزا
الغ بیگ گورکان از آب آمویه و نجات یافتن میرزا عبد اللطیف از حبس میرزا علاء الدوله** میرزا الغ
بیگ چون در سمرقند فردوس مانند از وفات خاقان سعادت مند خبر یافت روزی چند بمراسم تعزیت و سوگواری
قیام نمود و بمهمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرمود و بنا بر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری
در سلک انتظام نداشت جناب الغ بیگی تمامی ممالک آنحضرت را ملک خود می پنداشت لاجرم بعد از اقامت لوازم
مصیبت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون
ساخته و در آن منزل استماع نمود که میرزا ابابکر ولد میرزا محمد جوکی که ولایت ارهنگ و سالی سرای و ختلانات تعلق بدو
داشت خبر واقعه هایله خاقانی شنوده است و بخیال استقلال حدود بلخ و شبرغان و قندز و بقلان را ضبط فرموده
بنا بران طریقه رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیگ رسل و رسایل متواتر نزد شاهزاده فرستاده او را بمصاحبت
خویش وعده داد تا از مقام سرکشی گذشته روی بارادت عم بزرگوار خویش نهاد و پس از وصول بروزی چند آثار غدر و فریب
از ناصیه احوالش لایح گردید و میرزا الغ بیگ او را گرفته مقید بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت از آب آمویه گذشته
در حدود بلخ رایت استقلال برافراشت و در آن اثنا قصه شبیخون نیشابور و گرفتاری میرزا عبد اللطیف اشتهار یافت و میرزا
الغ بیگ در باب حرکت و سکون با امرا و نویان قرعه مشورت در میان انداخت پس از قیل و قال رای اشرف اعلی بران قرار
گرفت که با میرزا علاء الدوله از در صلح و صفا در آید تا گوهر کان پادشاهی از قلعه هراة مانند لعل از کوه بدخشان بر آورده
آید و مولانا میرک محمد را که بجمال صفت صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده ارسال نمود و در باب تمهید اساس
وفاق و قطع بنیاد نفاق فصلی مشبع پیغام فرستاده و در آن زمان میرزا علاء الدوله باعث گرفتن عم ... بعزم رزم سپاه سمرقند
تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت مآب خبر نهضت میرزا ابو القاسم بابر از طرف جرجان بصوب
خراسان در اردوی میرزا علاء الدوله در سمت شیوع یافت و شاهزاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خود دیده سخنان میرک محمد را
بعز قبول اقتران داده و بدار السلطنه هراة بازگشته میرزا عبد اللطیف را معزز و محترم نزد عم بزرگوار ارسال فرمود و او را در حدود
بلخ بملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته میرزا الغ بیگ فرزند یگانه پیوند جگر و شمع جان گسل را در آغوش
مهربانی کشیده و زبان بتسلی خاطرش گشاده بلخ را برسم سیورغال بدو ارزانی داشت آنگاه رایت مراجعت بصوب
سمرقند برافراشت **ذکر خروج میرزا ابو القاسم بابر بهادر ابن غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر**
میرزا بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و به بسط بساط عیش و نشاط بنهایت مشعوف از غایت تواضع
وکسر نفس در مدت سلطنت بر تخت ننشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طبیعت مرکز سخن و دهشت خاطر ... الخت
در میدان رزم هژبری بود خونخوار و در مجلس بزم ابری گوهر نثار از وفور سخاوت زر تمام عیار بچه مقدار در نظرش بی بیان بود
و بواسطه علو همت بمجرد کار بخشش بکرور زر داد و وفا نمود مشهور دیده دریا بخشش بوستان او از کف خجلت بروی او دست
بالفتن گوهر دار دعوی ... و میرزا ابو القاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت ببرادران خود میرزا
علاء الدوله و میرزا سلطان محمد نهایت بی اعتبار بود و بمجرد مواجبی که جهت او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده بر خیالها
ایام صبر مینمود و چون پادشاه زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آنجناب همراهی میرزا

خلیل

خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون به بسطام رسید قاصدان ایشان آمده که در آن سال بموجب
فرمان خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بود بشرف ملاقات شاهزاده نامدار فایز گشتند و او را بسلطنت ما ...
نوید دادند و بدان جانب برفتند و از جمله که لوازم استقبال بجای آورده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر اسباب
پادشاهی پیشکش کرده مستحسن و مقبول افتاده آن مملکت در قبضه اقتدار میرزا بابر قرار یافت و در سنه احدی و خمسین و ثمانمایه
میرزا بابر خراسان را نیز فتح نموده ماهچه رایت دولتش بر وجنات احوال متوطنان هراة تافت و در سنه خمس و خمسین و ثمانمایه
در موضع خبابدان با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و مهر اخوت را از لوح دل پاک شسته بنیاد
حیاتش را برانداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفت آن ولایت را نیز در حیز تسخیر کشید و حکام منصوب کرده بخراسان باز
گردید و وفات میرزا بابر در دار السلطنه ... روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ستین و ثمانمایه در مشهد مقدسه رضویه علی
مشرفها التحف الصلوة و التحیه روی نمود و از مدت جهانبانی او که تا آخر ایام زندگانی ده سال بود و در امر وزارت میرزا ابو القاسم بابر
خواجه وجیه الدین محمود سمنانی و خواجه قطب الدین طاوس و فضل الله اشتغال داشتند و در ایام دولتش شیخ زاده پور قوام و مولانا محمد
بخاری معالی رایت صدارت می افراشت **گفتار در بیان وقوع مصالحه میان علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بهادر و فتح ساری
و تولد میرزا شاه محمود بهادر** چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت تهور عنان یکران بطرف
ولایات خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان رسید و مستعد حرب و پیکار ایستاد و میرزا علاء الدوله این خبر شنوده
با میرزا الغ بیگ گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی بجنگ نهاد و بعد از وصول بآن مقام متبرک بنفس نفیس توقف
کرده اکثر امرا و لشکر با میرزا ... را در ارسال داشت و چون آن سپاه رزم خواه در برابر جنود ظفر ورود میرزا بابر
صف آرای گشتند نیک اندیشان پای در میدان مصالحه نهاده و از هر دو جانب امرا در میان میدان فرود آمدند و مهم صلح را بر
جمله قرار دادند که فاصله میان مملکت برادران جوشان باشد و بر موجب عهد و پیمان غلاظ ایمان تاکید یافته میرزا علاء
الدوله بهراة بازگشت و میرزا ابو القاسم بابر عنان یکران بجانب مازندران انعطاف داد و چون باسترآباد رسید چنان
شنید که سید محمد که در آن زمان حاکم ولایت ساری بود گردن از ربقه اطاعت خدام آن آستان شهریاری می پیچد و سر بحلقه فرمان
برداری در نمی آورد بنا بران در اواخر سنه احدی وخمسین وثمانمایه با لشکری هر یک از بیشه چون شیر ژیان و ببر دمان ...
جرجان بصوب جنگل مازندران روان شد و میرزا بجانب سید محمد ... ساری و توابع سپاه بیشمار ... و داخل اوراق و از ... بجهت ...
درهم آورده بقدوم موکب همایون میرزا استقبال فرموده و در منزلی که از شب یک ... بر آمد ... آن ... بریح و آفتاب کمال می نمود غافل
با وجود لطافت بسیار ... شده ... از نور آفتاب جهانتاب ...
فریقین اتفاق افتاده و جنگ در غایت صعوبت دست داده در اثنای آن ... ابواب نصرت و پیروزی بر روی میرزا بابر گشاد
و سید محمد بجنگل صعب المسلک گریخته موکب شهریاری در فضای ... ساری ... شتافت و از ... علم کشورگشای آن
... اطراف آن مملکت رخصت یافت آنگاه سید محمد از تضرع و زاری در آمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابو
القاسم بابر ملتمس جناب سیادت مآب را ... از جریده او در گذشت نوبت دیگر سلطنت ساری را بدو مسلم داشت
... رایت مراجعت بصوب جرجان برافراشت و در شب شانزدهم
دیگر از بنات آن ستوده خصال را در حباله نکاح کشیده ... عطا بخش بی منت میرزا ابو القاسم بابر را مولودی عاقبت محمود
محرم الحرام سنه اثنی وخمسین وثمانمایه و هاب بی منت ... نام خجسته فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر فرمود و
کرامت فرموده و میرزا ابو القاسم بابر بر تیمن و سرور گشته ... داد ... از دست ساقیان سیمین ساق
طربهای پادشاهانه ... ترتیب داده ... بوستان ...
جامهای ارغوانی کشیده صدای بهجت و فرح ... **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور فرمودن میرزا الغ بیگ
از آب آمویه بنیت کشورستانی** ... آن که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاده
وعده کرده که ... گرفتار گشته اند مطلق العنان خواهم ساخت و از خزاین حضرت خاقان سعید مغفور

بجهة لایق پیش نهاد همت بزرگوار ارسال نتوانستم داشت ما باین مواعید وفا ننمود و هرچند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان کرده ملازمان
خود را طلب فرمود بجایی نرسید بلکه میرزا علاء الدوله بخیال تعرض بولایت اندخود و شبرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه
خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد و میرزا عبد اللطیف ازین جهت برآشفته بیک ناگاه بر سر میرزا صالح تاخت و او هزیمت
فهمیده [illegible] بهزار حیله خود را بهراة انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف
که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زمستان عنان عزیمت بجانب بلخ و شبرغان معطوف گردانید بعد از وصول [illegible] و اندخود ایلچی
از نزد میرزا الغ بیک آمده معروض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسند سرزده مناسب آن بود که آن فرزند ما را اعلام کردی تا
تدارک بواجبی کنیم اکنون [illegible] مراجعت نماید و سپاه را از دست‌درازی منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول جا داده
روی بصوب هراة نهاد و اما لشکریانش ولایت اندخود و شبرغان غارت کرده و از هر جا هرچه یافتند بردند و چون میرزا علاء الدوله بمستقر
سریر اقبال رسید و فصل زمستان بپایان انجامید سلطان ربیع فضای بساتین را از نو [illegible] آراسته گردانید و هزار دستان عندلیب بزبان
صدای عیش و عشرت در ربود و گل جلوه کنان بر اورنگ فیروزه رنگ نشسته نرگس تاج زرین بر کف نهاد و میرزا علاء الدوله جهت سنت ختان
پسر نیک اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان بترتیب اسباب طوی اشارت نمود و باغ زاغان را که باعتدال هوا و نزاهت فضا و طراوت گلها
و نضارت اشجار اشتهار دارد جهت آن کار تعیین فرمود و فراشان چابک دست در آن ساخت [illegible] و خرگاه و بارگاه [illegible]
برافراختند و مهندسان شیرین کار و نجاران [illegible] سپهر آثار مزین بتکلفات بسیار معد و مهیا ساختند پیشه‌وران هر صنف هریک
مناسب حرفه خویش تعبیه‌ها در غایت خوبی بروی کار آوردند و حکم ترخانی صدور یافت صغیر و کبیر برنا و پیر بر بسیط بساط عیش
و انبساط میل کردند و میرزا رکن الدین علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برد و از دست ساقیان [illegible]
چنین شراب ارغوانی [illegible] در کشید [illegible] و از تاب آفتاب شراب گلعذار رخش ساقی پر از لاله سیراب
بنمود و اقداح بلورین از لطافت باده گلگون در نظر [illegible] از یاقوت ناب بود مغنیان نغمه پرداز و سازندگان خوش
آواز با الحان دلکشای و نغمات فرح افزای سپهر کبود را برقص آوردند و خوان سالاران بارگاه سلطنت آشیان انواع اطعمه
گوناگون از هرچه در حوصله خیال گنجد افزون مهیا و آماده کردند و در اثنای روزگار ناسازگار [illegible]
[illegible] و صرصر فتنه در اهتزاز آمده آن سور را ماتم و سرور را بغم مبدل گردانید وای [illegible] و در روزی که متوقع بود
که طوی عام دهند و وضیع و شریف در آن انجمن لب بر لب جام فرح انجام نهند منهیان برق رفتار از جانب اندخود رسیده خبر
رسانیدند که میرزا الغ بیک بعزم رزم [illegible] آری [illegible] عالم را [illegible] سرشته اند
[illegible] مصرع
گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند

گفتار در بیان محاربه میرزا الغ بیک و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب

چون خبر [illegible] میرزا الغ بیک گورکان از سپاه خراسان در ولایت اندخود و شبرغان
خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده با لشکری چون امواج دریا [illegible] از آب آمویه عبور کرده [illegible] ساخته روی
بصوب هراة آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی ازین حال واقف گشته بساط بزم درهم پیچید و با اهتمام هرچه تمامتر زر و سلاح
بسپاه بخشیده متوجه میدان رزم گردید و امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید [illegible] بحکومت [illegible] هراة بگذاشت و مولانا
احمد یساول را که از جمله معتمدان [illegible] مزید خصوصیت امتیاز داشت [illegible] و کوتوالی حصار
اختیار الدین را بآقا حاجی بیک [illegible] فرمود آنگاه رایت نصرت بکنار آب مرغاب برافراشت [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ بهاء الدین عمر [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] ابواب صلح [illegible]
[illegible] این ملتمس را بسمع رضا [illegible] فرمود اما قبل از وصول [illegible] آن دو پادشاه صورت محاربه روی نمود
و کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ بیک گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله خبر یافت [illegible] در حرکت
[illegible] منازل [illegible] از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت ازین جانب میرزا

علاء الدوله

علاء الدوله نیز بقدم اضطرار پیش آمده از هر دو طرف بتسویه صفوف و تعبیه اسباب استعمال سیوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب
و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار بگشودند قول لشکر سمرقند بنور طلعت میرزا الغ بیک گورکان آرایش
داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار برافراشت و برانغار [illegible] میرزا عبد العزیز با جمعی [illegible]
رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رستم آثار مرتب و مکمل گردید که بهر طرف که [illegible] احتیاج افتد [illegible] بکمک
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا
[illegible] میرزا خلیل سلطان آرایش داشت [illegible]
شجاعت برافراشت بیت همه سر پر از خشم و دل پر ز کین [illegible] و چون [illegible] سپاه کینه خواه باین ترتیب و
آیین [illegible] بیت چنان آمد از هر دو لشکر غریو
[illegible] در آن حال میرزا عبد اللطیف [illegible] سپاه خراسان [illegible]
سمرقند [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] خراسانیان [illegible] قدم
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک گورکان [illegible] سپاه خراسان [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] میرزا ابو القاسم بابر [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد صوفی ترخان [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible]
[illegible] میرزا عبد العزیز [illegible]
[illegible]
میرزا الغ بیک [illegible] منزل [illegible]
سمرقند [illegible]
و میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] هراة [illegible] سادات و قضاة و موالی [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible] اختیار الدین [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] دار السلطنه هراة میرزا یار علی [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیک بجانب [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] و میرزا یار علی ترکمان

[illegible] چون میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا ابو القاسم [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible]

بعتبه علیه علی صاحبها افضل الصلوة والتحیة بکار آورده و صلات و نذورات بمجاوران آن عتبه کعبه مرتبه رسانید و از آنجا بالنگ
رادکان رفته چند روز در چهار باغ آن مرز دلگشا و نزهت افزا رایت اقامت برافراشت و در آن منزل امیر میرزا بابر بدرگاه پادشاه
رسیده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه نوید اخلاص و متابعت خود را تمام اظهار کرد و میرزا الغ بیگ اظهار
عنایت و شفقت فرموده فرستاده مشمول انعام بیکران اجازت معاودت داده متعاقب کوچ کرده تا ولایت استوا و خبوشان
بیکران باز گشته و مدت پنج روز در قصبه ساپان عظمت و حشمت برافراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله را
با جمعی کثیر از سپاهیان پیشتر بجانب بسطام روان ساخت و بنفس نفیس تا پل ابریشم رفته از آنجا عنان مراجعت
منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر قرار بدان داده بودند که هرگاه رایت میرزا الغ بیگ
بقصد وصول بالنگ بسطام انداز او دست از مملکت و مال شسته بولایت عراق گریزند و به نتیجه عجز و اضطرار دامان متابعت
میرزا سلطان محمود آویزند القصه میرزا عبد اللطیف و اتباع او در بسطام رسیده و در مشهد مقدس ... چون
و سبب تا ترفیق آن منزل اقدس صحت کامل شامل حال گشت ... اقامت ... اما عبد اللطیف خروج میرزا
یارعلی و سلطان ابوسعید چنان بود که بعد از روزی چند که در قلعه تیره تو مقید و محبوس بسر برده بتخفی از جوانان سلطان
ابوسعید سوهانی در میان ... تعبیه کرده نزد او فرستاد و آن ... ابوسعید آن سوهان بند را سوده ...
جمعی از متوطنان قلعه را با خود متفق ساخته و بعضی از مستحفظان ... زمره را مطیع و منقاد گردانید آنگاه سلطان
ابوسعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یارعلی ابواب خزاین ... اظهار جود و سخاوت فرموده و خلقی بیش
بسیار بر وی بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوسته و میرزا یارعلی به استظهار آن مردم عازم تسخیر دار السلطنه هراة
گشته از قلعه بیرون خرامید و امیر بایزید پروانچی که بحکم جناب الغ بیگی بحکومت مشغولی مینمود از کیفیت حادثه
آگاهی یافته مسرعی همعنان شمال و صبا باردوی اعلی فرستاد و چون میرزا یارعلی بولایت کرخ در آمد امیر بایزید
عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از سپاهیان هراة هر کس الاغی داشته باشد باوی همراهی نماید و جمعی از روستاییان
... بازاریان سواد ... همعنان او بجانب کرخ روان گشتند و چون میرزا یارعلی بدیشان تاخته تمامی را ...
ترک و تاز ... گرفتند و ... گریخته میرزا یارعلی در عقب ایشان آن بلده منزل گزیده و آغاز محاصره کرده بعد از آنکه
مدت هفده روز در تضییق و تنقیض مردمان لوازم اهتمام بجای آورد و میرزا الغ بیگ از جانب مشهد مقدس بجهد
هراة رسیده و میرزا یارعلی هزیمت غنیمت دانسته بقلعه تیره تو باز گردید و میرزا الغ بیگ در دار السلطنه
هراة نزول اجلال فرموده امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یارعلی موافقت نمی نمودند او را محاصره
این بلده میسر نمی شد و چندان اغوا نمود که ... آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته میرزا الغ بیگ
فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و لشکر ... رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه مدت پنج شبانروز
بنهب و تاراج اشتغال نموده جمع سپاهیان و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند بلکه هرچه اسم شی بر آن
اطلاق توان کرد در ربوده بدست آوردند ع آتش بیداد برافروختند * ... فقیری هرچه داشت بباد غارت
و تاراج بر داده بود برهنه و گرسنه ... پیش میرزا الغ بیگ می دوید و میگفت ای پادشاه عادل فاضل خوش
... خدای بعمر تو برکت کناد در خلال این احوال آوازه توجه میرزا ابو القاسم بابر با سپاهی پر تور
در دار السلطنه هراة شایع گشت و میرزا الغ بیگ عزم توجه بجانب ما وراء النهر جزم کرده حکومت هراة را که بر شرف زوال
و معرض انتقال بود بمیرزا عبد اللطیف تفویض فرمود و نعش خاقان سعید را از بیت المغفره گوهرشاد آغا بر
داشته بما وراء النهر برد و در دار الملک سمرقند بمقبره صاحب قران مغفور بخاک سپردند و بنفس نفیس از راه مرو روان
نهضت برافراشت و از آب آمویه عبور فرموده دست از ولایات خراسان باز داشت ع بشهر خود روم و شهریار خود باشم

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر بجانب دار السلطنه هراة و بیان آنچه میان او و میرزا یارعلی و دیگران حادث گشت

میرزا ابو القاسم بابر
چون در حدود بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیگ از پل ابریشم عنان مراجعت منعطف گردانید بتسخیر ولایات خراسان

امیدوار گشت ... مرتفع ساخت و بسرعت تمام در حرکت آمد امیر هندوکه را با فوجی از سپاه پیش
بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه سمرقند گرفته دست برد نمایند و امیر خلیل هندوکه و با خواجه با جمعی دیگر از
مبارزان غضنفر اثر روانه دار السلطنه هراة گردانید و بنفس نفیس عنان نهضت بطرف سرخس انعطاف داد و امیر
هندوکه در حوالی ... اردوی میرزا الغ بیگ رسیده امیر ابراهیم الکو تیمور که ... لشکر بود اسیر گرفت و بصوب هراة
بازگشت و ... چون ... نزول نمود میرزا عبد اللطیف بعد از آنکه بازده روز در هراة حکومت کرده بود ...
... هزیمت غنیمت شمرده ... بما وراء النهر ... و میرزا بابر بهراة در آمده دست بظلم و بیداد برگشاده در آن اثنا
میرزا یارعلی ... بنظام هراة شتافت و چون بیست روز شهر را محاصره نمود فرقه از اکابر و اعیان که از جور
طغیان بابریان بجان رسیده بودند ... از جانب دروازه عراق یارعلی را بشهر در آوردند و امرا میرزا بابر از روی اضطرار
پناه بحصار اختیار الدین برده روز دیگر ... بیرون آمده ... فرار نمودند آنگاه یارعلی خود را
بادشاهی باستقلال خیال کرده از کمال حمق ... بنشاط ... و شرب ... استماع آواز دف و چنگ اشتغال نمود
و اصلا بحفظ دروازها و اطراف شهر نپرداخت ... و چون قریب بیست روز در غایت غفلت
بگذرانید ... فوجی از سپاه ... میرزا بابر ... از دروازه ملک
در شهر ... میرزا بابر رسید ...
... نزول اجلال فرموده ...
... امیر ابراهیم الکو تیمور ...
... سلطنت خراسان ...
... خطبه و سکه ... ولایات خراسان ...
... میرزا علاء الدوله ... میرزا ابراهیم ... هراة
... میرزا علاء الدوله ... امرا ...
... میرزا ابراهیم ... دار السلطنه هراة ...
... ازحال ...
... هراة و توابع ...
... امیر ابراهیم الکو تیمور ...
... میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین ...
... تسخیر ملک ...
... شاه حسین ...
... میرزا ...
... میرزا بابر ... دار السلطنه هراة آورد
... امیر ابراهیم الکو تیمور ... بطرف جرجان توجه فرمود و
در خلال این احوال ...
میرزا ابو القاسم بابر چون ... سلطان ابوسعید ... شیخ علی بهادر ...
... شکست ...
سلطان ابوسعید ... شیخ علی بهادر ...
... خاقان سعید ...
... میرزا علاء الدوله ... امیر محمد ...
... میرزا بابر ...

ناچار میرزا علاء الدوله از مخالفت غافل گشته و از جیحون بگذشته از راه غور و غرجستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته
و اعیه نمود که میرزا محمد سوار شده و اعلام آنجناب بجهت ملاقات تو نموده و فرمود که آن برادر در خانه توقف نماید که ما در وقت عزیمت
خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد **گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیگ و میرزا
عبد اللطیف با یکدیگر و کشته شدن پادشاه عالم بعلم پسر نادرون اختر** بعضی از مهره علم تنجیم بعد از امعان نظر در زایچه طالع میرزا
الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر را از ممر پسر آسیبی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیگ در آن فن مهارت کامل
حاصل داشت این معنی را دانسته بود و خاطر خطیرش از والی هند و هندوستان که کیفیت این حال از جوکیان معلوم نموده بتقریبی
بدو شاه فرستاده و شمه از این امر بعید در آن کتاب درج فرموده و مولانا محمد ادریسی که از علم طالع و رمل و نجوم وقوفی داشت و بوسیله
از قضایا خبر میداد در مجلسی که میرزا الغ بیگ بر زبان میراند که عنقریب قائم مقام حضرت خاقان سعید را در جیحون [illegible] خواهم
کشید گفت اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد و بنابرین مقدمات میرزا الغ بیگ گورکان همواره نسبت بمیرزا عبد اللطیف طریق بی
عنایتی مسلوک میداشت و همت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبد العزیز میگماشت و از این جهت میرزا عبد اللطیف کینه پدر
بزرگوار در سینه جای میداد و بالآخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار خویش برگشود و در وقتی که میرزا عبد
اللطیف از صولت میرزا بابر [illegible] که داشت روی توجه بسمرقند نهاد بعد از عبور از آب آمویه قاصدی نزد
پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد و میرزا الغ بیگ نشانی ارسال داشت مضمون آنکه [illegible] ایالت او است باید که بار دیگر
بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف [illegible] معاودت نمود و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور آن
ولایت اهتمام فرمود و خاطر بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و صندوق تمغا را شکسته فرمود تا منادی کردند
که پس از آن جهت متعرض مردم نگردد و باعث برین جبر آن بود که میرزا الغ بیگ در باب استحصال وجوه تمغا و زکوة مبالغه بسیار داشت
القصه چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ متحیر گشت و میرزا عبد العزیز را در آن بلده قائم مقام
گذاشت با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف نیز بجانب [illegible] آنجناب از عبور مانع آمده پدر و پسر
در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از آب [illegible] عبور نموده [illegible] و باشتعال نایره قتال اشتغال نمودند اکثر اوقات سپاه
میرزا عبد اللطیف غالب گشته و در یکی از آن محاربات میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شده میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد و در خلال این
احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیگ خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطفال امرا
و رعایا دراز میکند و میرزا الغ بیگ این سخن شنوده تهدید نامها به پسر فرستاد اما هیچ فایده نداد و امرا آغاز بیطاقتی کرده
نزدیک آن رسید که میرزا الغ بیگ را بگیرند و بمیرزا عبد اللطیف بسپارند و درین اثنا از پس پرده غیب صورتی روی نمود که بر
صحیفه خیال هیچکس مصور نگشته بود و شرح این واقعه آنکه میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن
امیر تیمور که همواره در ملازمت میرزا الغ بیگ میبود [illegible] ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحه خاطر مرتسم و
منتقش میکرد درین اوقات که پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخته
و رایت کشور گشایی و جهانداری بجانب سمرقند بر افراخت میرزا عبد العزیز چون [illegible] جنگ [illegible] و دروازهای
شهر مضبوط ساخته تحصن نمود و میرزا الغ بیگ پس از آنکه مضمون این خبر محنت اثر شنید مضطرب شده عنان بیگران بطرف دار
الملک گردانید میرزا سلطان ابو سعید [illegible] سمرقند [illegible] وصول آنجناب اطلاع یافت و ترک محاصره کرده بجانب
ایل ارغون شتافت و میرزا عبد اللطیف هم در آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیگ روی بسوی
پسر آورده در قریه [illegible] تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیگ [illegible] قرار گرفته آن دو لشکر خونریز و آن دو
طایفه فتنه انگیز آماده رزم و پیکار گشته [illegible] و تیغ و خنجر و پیکان بر فرق یکدیگر کوفته خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز
بمقابله و مقاتله مشغول بودند که بتقدیر ملک قدیر عنان بازگیر میرزا الغ بیگ [illegible] آن پادشاه
عالیجاه روی بجانب سمرقند آورده [illegible] و چون بدروازه شهر رسید میرانشاه قوچین که کاشته آنجناب بود
در روی قلعه بسته و ساخته از دخول مانع گردید و میرزا الغ بیگ [illegible] باتفاق میرزا عبد العزیز و معدودی از

مخصوصان

مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند در آن حصن حصین اقامت نماید و از تعب و رنج و محنت روزگار [illegible]
بعد از وصول کوتوال آن حصار ابراهیم پولاد که مملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد ولی نعمت کرد و میرزا الغ بیگ برین حال
اطلاع یافته ناچار [illegible] بجانب میرزا عبد اللطیف رفت و او در آن زمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته بود
و میان پدر و پسر ملاقات واقع شده میرزا عبد اللطیف از کمال قساوت قلب و قلت حیا از روی بی حرمتی و استهزا بواسطه دعوای
سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید و در آن ایام آن ناجوانمرد تقلید حضرت صاحبقرانی کرده مغلی یکی از اولاد چنگیز خان را بپادشاهی
نشانده و عباس نامی را که پدر او بحکم میرزا الغ بیگ کشته شده بود فرمود تا پیش خان زانو زده گفت میرزا الغ بیگ پدر مرا بغیر
حق کشته است خان حکم فرمود که هر چه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند و مجموع قضات سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیگ را
قصاص کنند [illegible] که آن چه چنان نشد بعد از آن میرزا عبد اللطیف جناب الغ بیگی را با امیر حاجی محمد خسرو سپرد که
بحج برد حضرت مخدومی [illegible] در روضة الصفا از امیر [illegible] نقل نموده اند که گفت بهنگام شام در رکاب میرزا الغ بیگ از سمرقند روانه
شدیم و آن جناب [illegible] مسرور اسب میراند و از هر باب حکایات با من میگفت چون اندک مسافتی قطع کرده گشت ناگاه شخصی از عقب [illegible]
رسید و [illegible] که پیش میرزا عبد اللطیف [illegible] داشت گفتم خیر است گفت آری [illegible]
[illegible] که میرزا الغ بیگ در منزلی که آبادانی باشد فرود آید چندان توقف نماید که یراق ایشان کرده شود و میرزا الغ بیگ چون
این سخن بشنید [illegible] از گفتار باز ماند و آثار ملال در بشره همایونش ظاهر گشته در قریه که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم میرزا
الغ بیگ بنابر برودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب گشت و بعضی از ملازمان بموجب فرموده عمل نموده ناگاه شراره
از آتش [illegible] پادشاه رسید و از آن اندکی بسوخت میرزا الغ بیگ آتش را منطفی ساخته بر زبان راند که [illegible]
یعنی تو هم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس با شخصی دیگر بآن خانه در آمده و چون چشم آنجناب برایشان افتاد [illegible] از جای
برجست و مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین [illegible] جناب پادشاهی را از دوش او بر داشت و [illegible]
جهت آوردن ریسمان از خانه بیرون رفته [illegible] میرزا الغ بیگ غسل فرمود آنگاه عباس [illegible] پادشاه را [illegible]
و قریب بمشعلی که بیرون [illegible] بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را بالطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش از این واقعه سه روز برادر
خود میرزا عبد العزیز را کشته بود و آن شهزاده بی عاقبت بجهت سلطنت جهان پدر را که در فضل و کمال نظیر نداشت و برادر
که در عنفوان ایام شباب و جوانی بود قتل نمود و مدت سلطنت [illegible] استقلال [illegible] خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین
یکی از فضلا این قطعه در تاریخ میرزا الغ بیگ گفته **قطعه** الغ بیگ آن [illegible] عباس شهید شد [illegible]
ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیگ گورکان چون پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیگ گورکان بوفور فضل و علم از سایر اولاد و امجاد حضرت **صاحب**
قران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت و همواره همت عالی نهمت بر تربیت و رعایت علما و فضلا می گماشت
در زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلده سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت در افادت می فرمودند
و یکی از آنجمله **مولانا غیاث الدین جمشید** که در علم هیات و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتی که میرزا الغ بیگ رصدی
ساخت آنجناب باتفاق **مولانا معین الدین کاشی و مولانا صلاح الدین موسی** که مشهور است بقاضی زاده رومی بمهمات آن مهم
می پرداخت **مولانا علاء الدین(؟) شاهی** در سلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و معما میل مینمود **مولانا نفیس طبیب**
افضل الاطبای آن زمان بود و در معالجه امراض [illegible] مسیحا ظاهر میکرد و از جمله مولفات آنجناب شرح موجز و شرح اسباب و علامات
مشهور است [illegible] شرح اسباب و علامات جمع و بنام میرزا الغ بیگ مسطور است **مولانا محمد عالم** در سلک علمای سمرقند منتظم بود و [illegible]
الغ بیگ گورکان هم [illegible] و در مجالس [illegible] مولانا محمد عالم [illegible] وحدت [illegible] میرزا الغ بیگ آنجناب
[illegible] و رعایت ابواب مرتبه شاهی [illegible] و چون میرزا الغ بیگ آنجناب را از سمرقند اخراج فرمود [illegible]
[illegible] آمده و در آن بلده [illegible] وقتی که [illegible] این مطلع از منظومات اوست که **بیت** [illegible]
[illegible] **مولانا حسام الدین** بمزید جاه و جلال و علم و کمال از سایر علما ماوراء النهر امتیاز داشت و [illegible]
و در آن ولایت بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت بر تقویت ارکان شریعت می گماشت **خواجه افضل الدین** از جمله [illegible]

سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده قیام مینمود **سید عاشق** بصفت زهد و دینداری و علم و پرهیزکاری موصوف بود و در باب امر معروف
و نهی منکر مبالغه تمام میفرمود چنانچه میرزا الغ بیک منصب احتساب سمرقند را بآنجناب عنایت کرد و سید متصدی آن شغل گشته باجتهاد تمام
آن امر بلوازم امانت و دیانت بجای می آورد و از ثقات استماع افتاده که در وقتی که میرزا الغ بیک جهت سنت ختان میرزا عبد العزیز
در کان گل طوی فرموده مردم را ترخان ساخته بود و خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته بر علانیه ظروف شراب بهر سوی میبردند در
روزی که اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت غلظت بآن محفل در آمده روی بمیرزا الغ بیک آورد و گفت
دین محمدی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیگی از این خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از تامل جواب داد که تو بشرف
سیادت و دانش اتصاف داری و بعمر پیری رسیده ظاهر آنکه میخواهی که بشرف شهادت فایز شوی بنابر آن امثال این سخنان درشت بعرض
میرسانی و حال آنکه من ترا باین مطلوب نخواهم رسانید و بعد از چند روز از این قیل و قال حمامی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح
انداخته بود باتمام رسید و در شبی که آن حمام را گردانی ساختند زنان بیکبار بحمام رفتند و در میان مردم نشستند و آغاز تغنی کردند و چون
سید عاشق برین صورت مطلع شد نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت ای شیخ الاسلام بی اسلام بکدام مذهب جایز است که زنان
و مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند و خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته روز دیگر نزد میرزا الغ بیک رفته و زبان
دادخواهی گشاده آنچه سید عاشق گفته بود معروض داشت چون میرزا الغ بیک بواسطه استماع سخنان گذشته از سید آزرده دل بود فرمود
که فردا قضاة و علما جمع شوند تا از پرسش این قضیه نمائیم و سید عاشق را مجرم ساخته تا چوب فرمائیم روز دیگر آن زمره عظیم الشان
بر آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح دیابه که مردی [illegible]
متقی بود و میرزا الغ بیک او را اجازت داده بود که هر گاه خواهد بمجلس همایون در آید و هر سخنی که داشته باشد بیواسطه بعرض رساند
بدار السلطنه در آمده پیش از اکابر نزد میرزا الغ بیک رفت و از سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که مدتی شد که سید عاشق
پای از حد خود فراتر نهاده چنانچه در روز طوی کان گل بما گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دی نیز
خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سرآمد اشراف علماست شیخ الاسلام بی اسلام گفته است بنابر آن قضاة و فضلا
طلبیده ام تا امر قضای این قضیه قایم و آنچه لایق حال سید عاشق باشد بجای آوریم مولانا ابو الفتح فرمود که سید نیکو نکرده که نسبت بشما
و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری سلوک مینمائید و در تقویت ارکان
شریعت اهتمام تمام میفرمائید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل اتصاف دارد و در اثنای این قیل و قال سپاهی زانو زده عرضه داشت که
برادرم فوت شده و از وی دو فرزند مانده و من میخواهم که زن برادر را بحباله خویش در آورم تا برادرزادهای من ضایع نشوند اما
آن زن میخواهد که بعد از انقضای عدت بنکاح دیگری در آید و از روی نفقه می پسندد میرزا الغ بیک سپاهی را فرمود که برو و آن
ضعیفه را بگوی که بنکاح برادر شوهر خود رضا دهد و دیگری را از عقد او منع کن مولانا ابو الفتح پس از استماع این حکم روی بمیرزا الغ بیک
آورده گفت الحق سید عاشق بشما [illegible] پادشاه پرسید که چون گفت بحکم [illegible] شرعا اختیار
دارد که بنکاح هر کس خواهد در آید شما بکدام مذهب حکم میکنید و او را تکلیف مینمائید که زن برادر شوهر شود و [illegible]
و چون پادشاه [illegible] این سخن بغایت متاثر گشت و [illegible] ازان کار مانع آمده فرمود که اکابر و اشراف را اجازه
دهید که بمنازل خود رفته قرار گیرند زیرا که ما را بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه میگفته محق بوده لاجرم آنجماعت [illegible]
بساط منازعت جناب سیادت مآب در نوشتند **مولانا محمد اردوبشانی** اعجوبه زمان و نادره دوران بود و در علم رمل و اطلاع مسایل
مهارت تمام داشت احکامش اصلا تخلف نمی نمود و در آن باب از وی حکایات بسیار منقول است و قبول این حکایت از مولانا
علاء الدین علی قوشچی مروی است [illegible] که آن اوراق مامول حضرت مخدومی [illegible] در روضة الصفا آورده اند که مولانا علی قوشچی
فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیک نشسته بودیم که مولانا محمد در آمد جناب الغ بیگی گفت [illegible] در ضمیر [illegible] اعلام
تا مولانا ملاحظه طالع وقت نموده [illegible] گفت [illegible] پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست
آنچه بخاطر تو رسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که در حباله نکاح دارد یکی را اختیار کرده و دیگری را که دختر خانست
طلاق میدهد میرزا الغ بیک از طبع دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و او را بسیار دوست میداشت استبعاد نمود

و هم دران چند روز خاتونی را که مولانا محمد گفته بود [illegible] دختر خان از وقوع این [illegible] شادمان شده [illegible]
فرمود که میرزا الغ بیک در غضب شد و او را طلاق داد **قاضی شمس الدین محمد مسکین** بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود
و مدتی مدید در کمال امانت و دیانت بلوازم منصب قضا در سمرقند اقدام مینمود از جناب مولانا شیخ الاسلام [illegible] سیف الدین احمد
التفتازانی استماع افتاده که میرزا الغ بیک گورکان در ایام سلطنت و کامرانی مبلغی کرامند یکی از تجار تسلیم کرده بود [illegible]
[illegible] از خزانه عامره رسانیده و بعد از چندگاه صحیفه حیات آن تاجر غریق بحر فنا شده جناب الغ بیگی [illegible]
طلب فرمود که از نفایس خزاین [illegible] لعل گران بها جنس آن [illegible] موافق مدعا [illegible] آماده و مهیا ساخت و چون [illegible]
[illegible] صاحب متاع و سریر [illegible] قاضی شمس الدین محمد مسکین رسید یکی از نواب درگاه را طلبیده بپادشاه پیغام فرستاد که [illegible]
[illegible] حقیقت حال [illegible] اگر [illegible] باید که البته بر طبق [illegible]
حکم کنم [illegible] اشارت [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک گورکان رسانیده پادشاه [illegible]
[illegible] جناب القضوی [illegible] میرزا عبد اللطیف
[illegible] قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب [illegible]
[illegible] قصاص [illegible]
[illegible] میرزا عبد اللطیف این فتوی [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] جناب القضوی [illegible]
[illegible] **خواجه فضل الله ابو اللیثی** [illegible]
[illegible] خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال [illegible]
[illegible] **مولانا عبد العزیز** [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] مولانا علاء الدین [illegible]
[illegible] خواجه نصیر الدین طوسی [illegible]
[illegible] **خواجه عبد المومن** [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] قاضی [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] قاضی [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] قاضی [illegible]
خواجه عبد المومن را طلبیده [illegible]
[illegible] میرزا الغ بیک از شنیدن این سخن [illegible]
[illegible] **مولانا خیالی** [illegible]
[illegible]
مولانا [illegible] در زمان الغ بیک [illegible]
[illegible] **ذکر میرزا سلطان محمد بن بایسنغر** میرزا محمد [illegible] مشهور بود بکمال عقل و کیاست موصوف و

بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر نجات داد و میرزا علاء الدوله که محبوب خود از عراق آورده بود روان ساخت
و در آن زمستان در بلده فاخره هرات قحط و غلای عظیم روی نمود چنانچه یک خروار گندم بمبلغ چهارصد دینار کپکی رسید
عابد امیر حاجی محمد خازن که در زمان خاقان فردوس مکان داروغه اسکرمان بود و در آن اوان از سپاه امرای میرزا محمد جوکی اقتدار
و اعتبار ممتاز و مستثنی بود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تازیک را بمصادره و مطالبه بیازرد و هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی
که در دیوان میرزا محمد در جرگه امرای عظام بهر میرزا جنابه امارت مناصب را از اشتغال نا بجا بجور و بیداد منع میفرمود بکمالی نرسید
لاجرم اختلال باحوال ملک و مال راه یافت و هر کس توانست از دار السلطنه هرات گریخته عنان عزیمت بصوب عافیت میرزا ابو القاسم
بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز در قلعه عماد بسر برده بپشتیبانی آن حصار را بمحمد حافظ سپرده از راه ابیورد روی توجه بجانب
استرآباد آورد و کارکشتگان میرزا محمد را از آن ولایت بیرون تاخته بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت چون این خبر بسمع میرزا محمد
رسید استیصال میرزا بابر را مطمح نظر همت گردانید و میرزا علاء الدوله را بحکومت هرات تعیین فرموده با سپاه غضنفر نشان متوجه استرآباد
گشت و امیر حاجی محمد خازن را با سایر امرا و جلادت قرین بر سبیل منقلای پیشتر فرستاد و میرزا بابر بمدد شیر افکنان از جنگل جرجان بیرون
خرامیده در مشهد رادکان با امرای عراق رسیده و از جانبین خاقانیان نام و ننگ در میدان جنگ تاخته به تیغ خون افشان ادیم زمین را از نگ
لعل بدخشان دادند و به نیزه ثعبان نشان روز نهاد از سینهای یکدیگر گشادند و درین نوبت غایت آنکه شامل حال میرزا ابو القاسم
بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافت و دست قضا طومار حیات امیر حاجی محمد خازن و قومی دیگر از امرا و نوجوانان در نوشت و از آن
جانب میرزا سلطان محمد چون خبر فوت میرزا بابر بشنود در ولایت طوس ضبط الوف عبیده خواجه پیر احمد خوافی که بعد از عزیمت او اعتبار
فرموده و در آن اثنا راه کرکیلکان مو که مشهد را از رسیده صورت حادثه را عرض داشت و آتش خشم شهریاری مشتعل شده باد و هم
در حرکت مسارعت کرد و چنانچه زیاده از سیصد سوار کسی در موکب همایون نماند و چون باردوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان جوقا
بازگشته گشته و میرزا بابر باز بقلعه عماد رفت و میرزا محمد بمقصود انگاشته پیه خانجان کبودی الغ شیده باسفند حقان شیبانه
مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید و در راه خبر یافت که از خوف و بیم ایشان مشهد و مردم سر خویش گرفته اند و در راه گریزند و پیش و
کیفیت این حال چنان بود که بعد از انهزام میرزا محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون منتشر شده و شورشی در میان لشکریان افتاد
هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی سعی نمود و مسکن ساختن نتوانست و میرزا محمد چون سپاه شکست خورده را خالی دید متحیر گردید
و یکچند روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله از کرخ پیر هرات شتافته و کارکشتگان آنجانب را از ملازمت
عذر خواسته و بر سند فرمان دهی نشست آنگاه میرزا محمد با خواص امرا نوشته طرح مشورت در میان انداخت و گفت که مردم هرات با تطمیع
خواهان میرزا علاء الدوله اند و کار ما در آن بلده بواسطه سلطنت مرتفع گردانیده است و لشکر ما ان بار پریشان شده اند مصلحت چنان نما
نماید که بعراق مراجعت نماییم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر خراسان نهضت فرماییم و سخن برین قرار یافته میرزا محمد آهنگ
راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه بلده هرات گشته میرزا علاء الدوله قلعه اختیار الدین را بمولانا
منصور احمد داد که مولانا احمد پیاول مشهور بود و خود روی گریز به قبة الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنه هرات آمده
همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین مقصور گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرد و صورت فتح و ظفرت روی ننمود
آنگاه مولانا احمد پیاول پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده از این قلعه بیرون آیم باید که او چنین
شیخ بهاء الدین عمر و امیر صدر الدین قریش سوگند نوشته بگیرند که بعد ازین متوطنان حصار را شکنجه نکشند و کسی دیگر را نیز کشته نکند
قصدی اندیشد و میرزا بابر بموجب پیغام پیاول بنده مولانا احمد و متعلقان از حصار بیرون خرامیده و میرزا بابر بعهد خود وفا
نموده مجلس را از تعرض ترسا ینده ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در سمرقند و کشته شدن او و تقدیر مالک الملک بما قدر
میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بحسب فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت
درویشان و گوشه نشینان میل تمام داشت و در مجلس مشایخ و علما بدو زانوی ادب نشستی همت بر رعایت ایشان گماشتی
اما سودای مزاج و تندخویی و درشت گویی بود و مکنونات اندکی عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبا در ظل تربیت حضرت
خاقان سعید روزگار میگذرانید و آنحضرت را با شاهزاده عبد اللطیف محبتی بود که موجب رشک اولاد و عظام میگردید و چون میرزا

بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال گردیدی و هر چند لشکر خصم به
قوت و شوکت بودی استیلا از آن نیندیشیدی و رجوه و سحاب طریق اعتدال سلوک نمودی و از اجتهاد و اشراف اجتناب نمودی و نوبتی یکی
از مخصوصان بعرض رسانید که همچنین میرزا بابر ابو القاسم رسیده و گفت که سپاه و بنه امر متقلبه آنجناب غنی غایبند میرزا سلطان
محمد در جواب این چنین فرموده اند که حیف میان عالم و جاهل این قدر فرقست که آن کشته ایشان پیش از آنکه شکست ساخته است و میرزا سلطان محمد در زمان حیات
خاقان خجسته صفات مدت پنج سال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید و در آن وقت که آنحضرت در ولایت ری عازم سفر
آخرت گردید آن شاهزاده صاحبقران بجانب آذربایجان بری شتافت و زیورت حیدرآباد و گوارد و آمده از آنجا باصفهان رفت و بعد از
ضبط آن بلده جنت نشان عنان تسخیر آن طرف شیراز تافت و میرزا عبد الله بتقدیم مقابله و مقاتله از دار الملک فارس بیرون آمده
بعد از آن چنین حربی در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبد الله شکست یافته پناه بقلعه اصطخر برد و لشکر عراق اموال
سپاه فارس را غنیمت گرفت میرزا محمد مظفر و منصور بشیراز در آمده و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را
بنا بر استدعای میرزا عبد الله باصطخر فرستاده و جواب تفصیلی بعد از وصول مقصد خاطر پسر عمزاده را از جانب میرزا سلطان
محمد مطمئن گردانیدند تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا محمد او را منظور نظر همت ساخته فرمود که در هر شهری از بلاد
عراق خواهد طوف نماید و الا بجانب اصفهان رود و میرزا عبد الله باعتماد مصاحبت میرزا الغ بیک بسفر خراسان اختیار کرد و چون
بهرات رسید چند روز در ظل عنایت میرزا علاء الدوله گذرانید اما در روز واقعه ترناب چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان
و یراق کرده روی بجانب میرزا الغ بیک آورد و میرزا سلطان محمد در فارس بود و متکفل گشت که دهقانان آفاق سر اطاعت
بر خط فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه بن قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را بجهت تصرف در آورد و
میرزا سلطان محمد از طغیان پادشاه ترکمان خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان عنایت بیرون حضرت
خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه در هم آورد و در مفهوم آن که شهریار اعظم امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص
گشته بداند که چنان استماع افتاد که کارکنان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند این خود
بی قاعده واقع شده میباید که آن ولایت را بنواب دیوان اعلی باز گذارند و بمملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور
جهت او تعیین فرموده قناعت نماید و الا بمیدان قتال شتابد تا مقتضای قضای ایزد تعالی بظهور آید و هر بروی نشان
زره در صحبت قاصدی بجانب او ارسال نمود و بنفس نفیس با لشکر ظفر پیکر در عقب ایلچی روان شد چون امیر جهانشاه
چشم بران نشان انداخت و مضمون آن را معلوم نمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و بی غفلت با ازشاه
چون بهره تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشانی می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف عراق و فارس
آورد و چون بین الفریقین مسافت نزدیک شد رسل و رسایل از طرفین در میان افتاد و منازعت و مخالفت را بمصالحت
و موافقت بدیل دادند و میرزا سلطان محمد بشیراز بازگشته امیر جهانشاه عنان بطرف آذربیجان معطوف
ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار پنج سال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برده و در سنه خمس و خمسین
و ثمانمایه در جنگ جناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و بتقدیر مالک الملک بدرجه شهادت رسید و طومار زندگانی او را در نوشت
چنانچه عنقریب سمت تسطیر خواهد یافت و بتوفیق الله تعالی تفصیل این اجمال خواهد نافت گفتار در بیان لشکر کشیدن
میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هرات و مراجعت نمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات چون میرزا سلطان محمد
بن بایسنغر ممالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و شنید که مهم میرزا الغ بیک بانجامید از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر ممالک خراسان
و ماوراء النهر انداخت و مکاتبات متعدد بجانب میرزا بابر نوشت و مجمع ساخته از دار السلطنه هرات باستقبال برادر نهضت
نمود و در نواحی جام آن دو پادشاه بلند مقام بیکدیگر رسیده و ذکر آن دو لشکر ادهم آورده تمامت مهرداد و جلادت بظهور رسانیدند
آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا محمد وزید و میرزا بابر شکست فاحش یافت و اقبال را سعادت استیلا تیز فرمود
و میرزا ابو القاسم بابر بر منبع مفر از اهل اکثر عساکر او بر ساحل نجات کشیده خود را بقلعه عماد رسانید و میرزا سلطان
محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هرات خرامیده رایت سلطنت مرتفع گردانید بعد از تنظیم امور دولت تشیید مبانی سلطنت روزی چند بسلط

بسلطنت

عبد اللطیف بر وجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را شربت شهادت چشانیده بریاض جنت فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال
نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد و تقلید خلفا کرده در ایام جمعه بنفس نفیس خویش بقرائت خطبه و امامت پیش نمازی پرداخت
و در رعایت رعیت شرایط اهتمام مبذول داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما جمعی از بد کاران و ترخانیان را مشتمل بر
محمود تاتوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسماعیل صوفی ترخان که در ملازمت او جانسپاری کرده بودند در
مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید بنابر آنکه در روز فرار میرزا الغ بیک بخارا امیر سلطان شاه برلاس و برادرش امیر جلال
الدین محمد که بملازمت میرزا عبد اللطیف می آمدند کشته بودند القصه بنابر قتل امرا برلاس و ترخان و سایر نوئینان از
ملازمت میرزا عبد اللطیف متنفر شده در آن ایام نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز در باب استیصال آن بد اقبال او
با یکدیگر سخنان در میان نهادند و بتجهیز جمعی عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و خمسین
و ثمانمایه در کمینگاه [illegible] وقتی که آن شهریار بی دیوانه سوار از باغ چنار بطرف شهر می آمد تیری بسوی او انداختند
و آن تیر بر هدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست بر بال اسب زد [illegible] و که تیر رسید ملازم جمعی که ملازم رکاب
سلطنت مآب بودند متفرق گشتند و دشمنان خود را باو رسانیده سرش از بدن جدا کردند و از پیش طاق مدرسه الغ بیک
آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار می نمود بیت
پدرکش پادشاهی را نشاید [illegible] اگر شاید بجز شش مه نپاید و از نوادر اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بر دست بابا حسین نامی کشته
شد و بر طبق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تاریخ کشتنش را بابا حسین نوشت بیت باباحسین کشت [illegible] تاریخ قتل [illegible]
و چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا او [illegible] بر میرزا عبد الله [illegible] علم سلطنت [illegible] مرتفع گردانیدند ذکر توجه
میرزا ابو القاسم بابر بجانب بلخ و رفتن [illegible] اویس بیک [illegible] با باقی [illegible] رقم
علامه [illegible] این خبر [illegible] که میرزا علاء الدوله [illegible] چون خبر توجه میرزا بابر شنید دار السلطنه هراة باز
[illegible] بطرف بلخ برافراشت [illegible] و میرزا بابر این خبر استماع
نموده [illegible] از عزم استیصال [illegible] و میرزا علاء الدوله [illegible]
آورد و میرزا ابو القاسم پس از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید [illegible] و میرزا علاء الدوله
[illegible]
[illegible]
بصوب دار السلطنه هراة برافراشت چون بسعادت و اقبال [illegible] نزول نمود [illegible]
[illegible]
ابو القاسم بابر [illegible] قلعه [illegible] اویس بیک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وچون [illegible] میرزا بابر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ساخته [illegible]

اویس پس [illegible] که موجب وجود بجای اضطرار از حصار [illegible] بیرون آمده بود و قلعه [illegible] بنواب کامکار شاه
و الا جناب سپرده [illegible] بعالم آخرت بردند [illegible] مخصوص میرزا علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده [illegible]
[illegible] دولت آستان سلطنت آشیان [illegible]
[illegible]
ابو القاسم بابر [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
میدان [illegible]
میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر [illegible]
و [illegible] جلال [illegible] سلطان محمد بن بایسنغر [illegible]
فارس و عراق فراهم [illegible] میرزا ابو القاسم بابر [illegible]
بسلطان [illegible] شیخ الاسلام خواجه مولانا [illegible] ابو سعید میرزا [illegible]
آمده بود [illegible]
میرزا سلطان محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابو القاسم بابر [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible]
از توجه برادر [illegible] و میرزا سلطان محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا ابو القاسم
[illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible]
ابو سعید میرزا [illegible] سلطان محمد [illegible] میرزا ابو القاسم بابر [illegible]
[illegible] محمد بن بایسنغر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible]
سلطان محمد [illegible]
و میرزا بابر [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
است [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
[illegible]

چون پرسش میرزا بابر بشنود قبول کرد و بعد از آنکه خاطر از مهم یک برادر جمع ساخت همان روز بتعجیل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که چون
چشم میرزا علاء الدوله را بمیل آتشین از حدقه رؤیت عاری گردانند اما شخصی که مباشر این فعل شنیع بود بر جانب او ترحم کرده گفت از
چشم آزرده میل را بر وجهی در بگذرانید که آسیبی زیاد نرسید هرچند مناسب مکارم اخلاق و مکاسب آداب و کرم
جبلی و مروت غریزی میرزا ابوالقاسم بابر آن بود که عوام را در باب برادر ابر ترحم لا تثریب علیکم الیوم موشح گردانیدی و از بیان عفو مفهوم
مضمون کلمه العفو عند المقدرة من علو الاقتدار بظهور رسانیدی اما چون سر رشته اختیار در قبضه قدرت کار فرمای تقدیر است
و در وقتی چنین نشر محصن تقدیر مالک الملک اکبر پرتو توفیق ازلی بر حال روزگارش تافت و اشباه آن افعال ناپسندیده از پادشاه
حزم منش صدور یافت ذلک تقدیر العزیز العلیم گفتار در بیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن
بابر بتخت همایون کامیاب چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فارغ البال شد و فراغ حاصل کرد روی توجه
بممالک فارس و عراق آورد و بنا بر آنکه بسبب عبور سپاه میرزا محمد نقصان تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود رایت نصرت
آیات از راه ترشیز بصوب یزد توجه فرموده بعد از نزول در حدود آن ولایت از امرای میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین
احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین تا بار امیر فیروزشاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و با مارت دیوان اعلی تخصیص گشتند
و همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالم پناه رسیده و منظور نظر شفقت گردید و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد متوجه دار الملک
شیراز شده بسیار از خزاین پادشاه دوست نواز جشن عیش و عشرت ساز داده با جوانان ساده عذار و مه پیکران ناهید
رخسار بجرعه باده خوشگوار انبساط کرده چند روز قدم از بزم انبساط بیرون نهاد و در آن اثنا جز اسپسالار سپاه
ترکان بجلوه ساده استشهاد یافت و میرزا بابر بر بساط بزم بود و به عنان عزیمت بصوب معرکه رزم تافت کیفیت این
واقعه چنان بود که بعد از فتح خزانه آن میرزا بابر هر یک از ولایت فارس و عراق را نامزد یکی از ارکان دولت فرموده از آن
جمله حکومت ساوه را بامیر شیخ علی بهادر و ولایت قم را بامیر درویش علی تفویض نمود ایشان از راه ری ببلاد مذکوره خرامیدند
و از رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایت را در مصادره و مؤاخذه کشیدند و چون امیر شیخ علی در استعمال تیغ ظلم و ستم
بیشتر میکوشید طایفه از اعیان ساوه بجمعی از ترکان که در آن حدود بودند التجا نمودند تا ترکان ناگاه بر سر امیر شیخ علی
ریخته او را گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که تحقیق کلیه مملکت عراقست با یکبار تحت تصرف امیر جهانشاه
ترکمان درآمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفه از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی بیچاره
شهر را مضبوط ساخته متحصن شد و بعد از انقضای چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید این اخبار شنیده و ولایت
فارس را بمیرزا سنجر ابن میرزا منوچهر مفوض داشت و در اثنای این راه ایلچی از جانب خراسان باردوی نصرت نشان رسیده بموقف
عرض رسانید که میرزا علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده اند بنابر آن میرزا بابر
توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده در روز پنجشنبه شانزدهم رجب سنه خمس و خمسین و ثمانمایه از کوشک زرد عنان نهضت گیتی
نورد ناتافته بصوب دار السلطنه هراة منعطف گردانید و در بیست و دوم ماه به تفت یزد رسیده حکومت آن ولایت را
بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و از آنجا براه تون رایت عزیمت برافراشت بعد از وصول بدان
سرزمین امیر سلطان حسین را بحکومت نصب نمود و موکب همایون از تون بصوب هراة در حرکت آمده در روز دهم شعبان
بسعادت و اقبال در مستقر جاه و جلال نزول اجلال فرمود و بوضوح پیوست که مهم میرزا علاء الدوله بهمت شجاعت امیر پیر درویش
هزاراسپی فیصل یافته و آن جناب از راه سیستان بطرف کاشغر شتافته بجانب ... مشغول میکرد و کیفیت این اجمال بتفصیل می
پیوندد ذکر خروج میرزا علاء الدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از وقایع و حالات در آن اوان که دیده
ستمدیده میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ مانده بود بلطایف الحیل از اردوی میرزا بابر خود را بمشهد مقدس رسانید و
از آنجا راه میمنه و فاریاب پیش گرفت بعد از وصول بدان ولایت امیر سلطان محمود بن امیر یادگار شاه ارلات که خواهر
او در حرم آن پادشاه عالی گهر بسر می برد با سپاه ارلات که در آن حدود بوده و توطن داشتند بموکب عالی پیوسته در
سلطنت آنجناب اتفاق کرده کمر خدمتکاری بر میان جان بستند و میرزا علاء الدوله بامداد آنجماعت مستظهر گشته با سپاهی آراسته

متوجه

متوجه بلخ شد و امیر پیر درویش و امیر علی فارسی بالشکر بدخشان در برابر آن ولایت درآمده چون از جانبین حربی صعب دست داد و امیر سلطان
محمود بزخم تیری از پای درآمد و میرزا علاء الدوله با سپاه امرای تابع روی بهزیمت نهاد و از راه کنار مرغاب بقریه متوجه دار السلطنه
هراة گشت و بعد از فتنه و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امرای میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء
الدوله شده پیش از آنکه امیر پیر درویش در نواحی هراة رود بآن شهر رسیده و یک جماعه سکنه آن شهر متفرق گردانید و میرزا
علاء الدوله از هراة رو بسیستان گریخته از آنجانب بکشتافت و امیر جهانشاه ملاقات کرده بهیچ نوع التفات پادشاه ترکمان
بر وجنات احوالش نتافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه رسید و دانست که حال میرزا علاء الدوله بکلی ناامید نوبت دیگر از روی
فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید قرین جامهای راح ریحانی
و اقداح شراب ارغوانی بیاشامید اما شهریار آوازه یکجا امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابوالقاسم بابر آگاهی یافت
عنان بار دیگر همت بصوب تسخیر ولایت عراق و فارس تافت و حکام و گماشتگان بابری از مقاومت آن پادشاه وا در فرصت
عاجز گشته روی بطرف خراسان آوردند و در شهور سنه ... میرزا منوچهر و میرزا خلیل سلطان با ساید او و عمال آن
بلده بجانب میرزا علی رسید و کیفیت حال عرض کردند هم در آن سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنابر بخششی که از وی دریافت
گردانید و بزجر و تعذیب مبلغی دویست تومان تنگچی از وی گرفته و دیگر چیزی می طلبید تا آن جناب بعالم سلطنت اخروی انتقال نمود و دیگر
اسباب ناتوانی جهان فانی را بعد از و در کرده روی بمنتزهات آن جهان آورد و در عمارت سرمزار شیخ زین الدین خوافی
که باکثر وی معارضی بود مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ذکر پادشاه صاحب تمکین میرزا
سلطان ابوسعید سلطان سعید میرزا ابوسلطان ابوسعید بحقوقیت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست
سرآمد سلاطین دوران و صاحبقران معرفت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت
گستری آن قدر مبالغه میفرمود که هیچ کس زیاده از آن مرتبه تصور نمی نمود و فروغ رای جهانگشای ساحت ملک و ملت را منور
ساخته بود هرگز دون سایش ننموده و خود را مشغول نا بودی نمیداشت و در فیصل قضایا از جاده شریعت نبوی سر موی تجاوز
نمی کرد و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می آورد و در ایام دولتش ولایات ترکستان
و ماوراء النهر و بدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بجمال معموری رسیده و از حسن تدبیرش
خلقهای چندین ساله تدارک یافت جناح امن و امان بر سر انام و احوال متوطنان بلدان آن ممالک گسترده شد
مجدد و مبسوط گردید معدلتش دست بیداد را کوتاه ساخت و تا در عهد او عنقای نیکنامی بر جهان پرواز کرد
و میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود و در بدایت حال
بادشاهی و ارسطو فطنت میرزا الغ بیگ گورکان می بود و بر سلطنت همت از ابتدای جوانی در افتتاح ممالک
نشو و نما پیوسته بطرز نقش جهانگیری بر صحیفه ضمیر می نگاشت و شهزاده فطنت بود و خود را از ابنای زمان بتکلف امور
سراوار تر می پنداشت همواره خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخشش از سحاب تیقظ و انتباه استمداد همت مینمود و در زمان حال
بمراد اقبال سعادت سلطنت و اقبال را از باطن فرخنده ایشان استمداد می نمود چنانچه ...
و تحسین و ثنا نمایند که میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب آمویه قصه جان بیکدیگر نهادند
بودند آنجناب استمداد ارغونیان خروج کرده شهر سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا الغ بیگ این خبر شنود از راه سر
راه سمرقند آمده و میرزا سلطان ابوسعید از ظاهر آن شهر بجانب ارغون رفت و روزی چند پای دولت بحبس
بچه انتظار لطیفه غیبی میکشید و پس از آنکه میرزا عبد اللطیف بدرجه شهادت رسید و سریر پادشاهی بتخت کسی دیگر افتاده و آن
جناب را سمرقند برد و حبس کرد و میرزا سلطان ابوسعید از حبس بیرون آمد و ... استیلا یافت و حسب اتفاق و دیگر
عبد اللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبد الله شیرازی بپادشاهی رسید میرزا سلطان ابوسعید بعد از آن در اکثر اوقات
ازوی سلطان سعید تغیر کرده خواهد شد در بخارا خروج نموده و ارادت بخارا آن جناب را فرو گرفت تا مقهور گشته
بخیلان باز داشت و روز دیگر خبر قتل میرزا عبد اللطیف بآن دیار رسیده امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار نزد سلطان سعید

رفته و زبان باستغفار گشاده آنجناب را از مجلس بیرون آورده و بر مسند سلطنت نشانده نقد اخلاص و نیاز برسم نثار
برافشاندند **چه** عزیز مصر برغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید و از آنجا که عنایت علو همت آن خسرو عالی منزلت بود با وجود
بدایت ایام کامکاری و افتتاح احکام شهریاری بسلطنت ولایت بخارا اکتفا ننموده کمند همت بر کنگره تسخیر ولایت سمرقند افگنده
و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن شهریار دایره خوف و ملال آگاه شده برسم استقبال استعجال نموده بعد از وقوع قتال و جدال
لشکر سمرقند غالب گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانید و شهر یسی تحت تصرف در آورده روزی
چند در آن بلده بفراغت بگذرانید میرزا عبد الله چون بدین حال وقوف یافت سپاهی یراق کرده همراه بعضی از امرا شتافت
بناء بجانب ترکستان سپاه و آن طایفه در عقب سلطان تا یسی رسیدند سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره
و محاربه کرده در آن اثنا سلطان سعید فوجی از معتمدان خود را بطریق نهانی از شهر بیرون فرستاد تا از دور سیاهی
بمخالفان نموده آوازه در انداختند که لشکر اوزبک بمدد سلطان سعید رسید و در شهر نقاره شادیانه زدند بنا بر آن تزلزل بارکان ثبات
و قرار لشکریان میرزا عبد الله راه یافته سر خویش گرفتند و طریق سمرقند در پیش نهادند و بهادران سلطان سعید خصم را تعاقب
نموده بسیاری از اجمال و اثقال و حمول و بغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون گریختگان بدار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا
عبد الله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد و عزم رزم فرموده بترتیب اسباب مقاتله و تکمیل آلات مقاتله
اشارت نمود از جانب سلطان سعید معتمدی نزد ابو الخیر خان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان بود رفته
وعده طلبید ابو الخیر خان آن ملتمس را بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان در نواحی یسی بمیرزا سلطان ابو سعید پیوست
و آن دو پادشاه صاحب تایید بعنایت ملک ملک بخش تعالی شانه اتفاق نموده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا
عبد الله از اتفاق اعدا آگاه شده با لشکری بعدد قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک بگذشت
سیاهی سپاه ابو الخیر خان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گوهر صفوف قتال راست ساختند و از
طرفین مردان دلاور رانندند امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تا تمام قوت در جگر توانائی داشتند داد مردی و پهلوانی
دادند زمین از خون کشتگان رنگ شفق و فضای هوا از صعود غبار معرکه بیجا سمت مضایق پذیرفت آخر الامر
تایید ملک مجید شامل حال سلطان سعید شد و میرزا عبد الله عنان المطلوب بوادی فرار منعطف گردانیده در اثنای راه
بارگیر او در لای فرو رفت شاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر گشته در شب سه شنبه هشتم جمادی الاولی سنه خمس و خمسین
و ثمانمایه بحکم میرزا سلطان ابو سعید جام شهادت در کشید و سلطان سعید بشکرانه وقوع این فتح نامدار بلوازم محامد
پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخت و بنا بر آنکه میدانست که اگر اوزبکان بسمرقند در آیند ابواب ظلم
و بیداد بر روی فرق عباد خواهند گشود دفع ایشان را پیش نهاد همت ساخت و چون نزدیک شهر رسید امرای ابو
الخیر خان را که مصحوب موکب اعلی بودند غافل گردانیده یکسواره بدروازه تاخت و مستحفظان را پیش طلبیده
گفت منم سلطان ابو سعید دروازه بکشائید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور بموجب فرموده عمل
نمودند و سلطان سعید بسمرقند در آمده بر تخت جهانبانی قرار گرفت و بروج و باره شهر را مضبوط گردانیده تبرکات
لایقه و تنسوقات رایقه نزد ابو الخیر خان و امرا و لشکریان او فرستاده پیغام داد که چون بیمن امداد حضرت خان دار
السلطنه آبا و اجداد بتحت تصرف اینجانب در آمد مناسب چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش
مراجعت نمایند و دیگر درین دیار اقامت ننمایند که فایده بران ترتب نخواهد ابو الخیر خان چون میدانست که چاره
منحصر در قبول آن التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قپچاق شتافت و سلطان سعید
از روی استقلال بضبط امور ملک و ملت پرداخته کما ینبغی بمراسم عدل و انصاف و حفظ آئین جود و اعطاف
قیام نمود و رقاب و نواصی ادانی و اقاصی را در ربقه اطاعت کشیده قاتلان میرزا عبد اللطیف را بیاسا رسانید و
بعد از آنکه مدت هشت سال پرتو انوار معدلتش بر اطراف و اکناف ماوراء النهر تافت بجانب خراسان شتافته
تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حدود

آذربیجان

آذربیجان و مصر تسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایات بکمال رسید که زیاده بر آن تصور نتوان
نمود و چون آفتاب اقبالش بسرحد زوال انتقال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه روی بجانب عراق و
آذربیجان آورد و در حدود قراباغ اران دیار ایران شده در ماه رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه اسیر سرپنجه تقدیر گشت
و دو سه روزی مقید بوده دست سیاست امیر حسن بیک بساط حیاتش در نوشت چنانچه تفصیل این حکایات عنقریب
سمت تحریر خواهد گرفت و کمالات و خلالات آن سلطان صاحب سعادت در ضمن داستانهای آینده صفت وضوح
خواهد گرفت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معز الدین زرقی و مولانا
امیر سمرقندی و خواجه نعمت الله قهستانی و خواجه عبد الله خطیب در سلک وزرای سلطان سعید انتظام داشتند و در
ایام دولت آن پادشاه عالیمقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی و شرف جهان میرک عبد الرحیم رایت
صدارت می افراشتند **گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابو القاسم بابر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن**
جهت آمدن سلطان سعید بحدود مملکت خراسان پادشاه بهرام تقدر میرزا ابو القاسم بابر در اواسط سنه
سبع و خمسین و ثمانمایه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس و عراق فرموده رایت آفتاب اشراق برافراخت و در روز ...
... از دار السلطنه هرات در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل ... خبوشان را معسکر همایون ساخت و در آن
منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بمسامع جلال رسانید که شاهزاده با جمعی از بداندیشان اتفاق
کرده قصد غداری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافت امرا عظام بلوازم تفحص و تفتیش
قیام نمودند چون صدق سخن آن شخص بوضوح انجامید بد آموزان میرزا خلیل سلطان بجزای ... رسیدند و شاهزاده چند
روزی مقید بوده در بیست و دوم ماه رمضان او نیز روانه ملک عدم گشت و میرزا ابو القاسم بابر در آن مقام تا اواخر
عید صیام قیام و اقدام نموده در اوایل شوال بسعادت و اقبال عزیمت قشلاق جرجان نمود و در پانزدهم ذی القعده
سلطان آباد استرآباد از یمن مقدم خجسته مایه دین و داد غیرت ساحت ایوان سپهر شد و گشت و آن زمستان در آن
مقام توقف اتفاق افتاد و چون فصل شتا باخر رسید و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزیین باغ و بستان در بساط بسیط زمین
منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق بعزیمت امضاء یورش عراق در حرکت آمد و در آن اثنا از جانب
بلخ ایلچی رسید و بموقف عرض رسانید که سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بخیال تسخیر ولایت خراسان از
آب آمویه بسرعت باد و برق عبور نموده و امیر پیر درویش و امیر علی اظهار جلادت کرده تا آنکه گروه پیش رفته و بعد از
... هر دو برادر در زخم تیغ زهره بیکر از پای در آمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب در حیطه
تصرف میرزا ابو سعید است و از کثرت غبار فتنه و آشوب در تمام ولایت خراسان بمثابه ارتفاع پذیرفته میرزا ابو القاسم
بابر چون این خبر استماع نمود دفع آن حادثه را از تسخیر فارس و عراق اهم و اولی شناخت و عنان مراجعت انعطاف
داده فتح ماوراء النهر را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در طی مسافت مبادرت فرموده پس از آنکه موکب منصور
از آب مرغاب عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العود احمد خوانده بدار الملک خود باز گشت و ملک
طخارستان باز گذاشته از آب آمویه بگذشت اما میرزا ابو القاسم بدستور معهود در سرعت سیر کمال مبالغه بجای
آورده در غره ماه رمضان سنه ثمان و خمسین و ثمانمایه از معبر ... و تیغلان عبور کرده روزی چند در آن حدود لنگر اقامت
انداخت و امرا عظام بجمع آوردن کشتیها مامور ساخت **ذکر رفتن میرزا ابو القاسم بابر بظاهر دار السلطنه سمرقند**
و مصالحه کردن با سلطان عالیشان و مراجعت نمودن چون امرا بافراهم ... بموجب اشارت خسرو فیروز جنگ چند
کشتی در معبر ارهنگ جمع کردند ... در آمد ... کشتی ... و امرا و لشکریان زمره بعد از طایفه بکشتی از آب
گذشتند و چند روز بالای سرای محل نصب اعلام کشورگشای گشت آنگاه شاه و سپاه از آب وخش بسلامت
عبور نموده بولایت حصار شادمان ... و از آنجا ... نواک رفته ... شدند و لشکر از تیغ ... رسیدند ...
در نونواک خواجه نظام الدین محمود که از اولاد صاحب هدایه بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید

بدرگاه پادشاه صاحب تأیید رسیدند و با امرا و ارکان دولت در باب قمع بساط صلح و صفا سخن گفته جواب درشت
شنیدند مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ یک سخن مانده و بار اسوگند داده اند که بعرض رسانم
پرسیدند که آن کدام است گفت میرزا سلطان ابوسعید میگوید که من این ولایت را بجنگ شمشیر گرفته ام آن
آسان باز نخواهم گذاشت و از هر چیزی بگذرم از شنید و نتوانم پای ثبات و قرار استوار خواهم داشت امرا
از استماع این سخن در تندخوئی و درشتی گوی پیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و ایلچیانرا حبس کرده کوچ فرمودند
و در سلخ ماه مبارک رمضان میرزا ابوالقاسم بابر بعرض سپاه و ملاحظه یراق امراء عالیجاه پرداخته روز دیگر
شرایط آداب عید صیام بتقدیم رسانیده کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه سمرقند گردید و در روز چهارشنبه
چهاردهم شوال بسعادت و اقبال در یک فرسخی بلده مذکوره نزول اجلال فرموده جنود سراپرده بارگاه با موج
مهر و ماه برافراخت از آنجانب میرزا سلطان ابوسعید بنابر استصواب خواجه ناصرالدین عبدالله و سایر اعیان
و اشراف سمرقند خاطر بر تحصن قرار داد و رعیت بیرون شهر را درون آورده برج و باره را بر استحکام ساخت که شرح آن
بگفتن و نوشتن راست نیاید و چون میرزا ابوالقاسم بابر در قریه ... منزل گزید از دلیران سپاه خراسان
امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سید چاوه و قدم کابلی و محمد ملک و اعوان تیغ جلادت آخته و اسباب محاربت مهیا
ساخته بطرف دروازه تاختند و سوران انداختند و از لشکر بهرام قهر ماوراء النهر طایفه از شهر بیرون آمده باشتعال
آتش قتال پرداختند و خراسانیان شکست یافتند امیر خلیل و مولانا احمد یساول با جمعی گرفتار شدند و جمعی دیگر
تیر و تیغ گشتند و چون سمرقندیان اسیران را نزد سلطان سعید بردند آنجناب امیر خلیل و مولانا احمد را پیش طلبیده
سخنان عتاب آمیز بر زبان گذرانید مولانا احمد یساول گفت امید هست که بواسطه ما ... از میان ...
واقع شود این سخن موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابوالقاسم
بابر مانند شیر خشمناک با جمعی کثیر از بهادران ... روی بتسخیر شهر آورد و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان
کارزار در آن روز کارزار قدم از دروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ دراز کردند و در آن روز
از امرا و بارهای پهلوان حسین دیوانه قابلیت مردانگی بظهور رسانیده خلقی از سمرقندیان را بخاک هلاک انداخت و چون
سلطان کواکب مواکب از نظاره آن معرکه هولناک ملول گشته حصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان
باز کشیده ع بزرگی خویش ... و در بیرون ... روز ظاهر سمرقند هر روز نایره قتال التهاب می یافت
و شراره قتل و اسر بر صفحات رخسار مردم اندرون و بیرون می تافت و در آن ایام از امرای سلطان سعید
امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد افضل با جمعی دیگر از سرداران در دست بابریان گرفتار شدند و مقید و محبوس
گشتند بعد از آن لشکر ... سرها برآورده دست بردی نمود که اعضا و جوارح سپاه میرزا بابر را یارای حرکت نبود
و از هر دو جانب مایل بصلح و صلاح گشته متوسطان آغاز گفت و شنید کردند و مهم بران قرار یافت که هر دو
پادشاه عالیجاه اسیران را بگذارند و سلطان ابوسعید بمملکت ماوراء النهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات خراسان
نگردد و بعد از آن جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سایر گرفتاران را
خلع فاخره پوشانیده رخصت داد و میرزا ابوالقاسم بابر خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی را با
امرا سمرقند را با پیش پادشاه ... عنایت کرده بشهر فرستاد و درایات ظفر آیات ... دار السلطنه هراة در حرکت
آمد و در اوایل ذی الحجه مذکوره با تمام لشکر از جیحون ... عبور نموده و میرزا بابر ... که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت
بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود و ایالت قبة الاسلام بلخ را با پیر
شیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت ... و ... خطه اندخود ...
امیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر شیخ احمد ... تعلق گرفت و در شبرغان لوای دولت امیر بابا کوکلتاش
سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک بخش قندز و بغلان را با پیر سلطان برلاس داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک

خراسان

خراسان نهاد و در چهاردهم محرم سنه ... و بکرم بلده فاخره هراة رسید و زبان متوطنان آن دیار بمضمون این مقال گویا گردید بیت
خدا را شکر که باز دگر بعید اقبال * رسید رایت شاهی بمستقر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان و فتح قلعه ... در قلعه عماد و چنان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر روی داد

در اوایل سنه تسع و خمسین و ثمانمایه بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسید که والی
سیستان شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی مرعی نمیدارد و بخلاف آبا و اجداد خود در
طریق تکبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صحیفه ضمیر نگارد بنابر آن پادشاه ... امیر خلیل هندو را با طایفه از امرای
نامدار بتسخیر سیستان نامزد فرموده امیر خلیل بعنایت الهی واثق بوده و بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدان جانب نهضت
نمود و شاه حسین مقاومت آن شیر بیشه شجاعت را در خود مکنت خویش ندیده ... ملک نیمروز را ... عنان بصوب فرار
گردانید و امیر خلیل مظفر و منصور بسیستان در آمده اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و خبر فتح و ظفر ... کرده رایت استقلال برافراشت
و هم در آن سال شاه حسین جمعی فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته یکبارگی از سر حکومت درگذشت
و بر دست یکی از نوکران خود کشته گشت سرش را بنزد امیر خلیل بردند و او بدار السلطنه هراة فرستاد و ... اعتبار ... گردید
و در همین سال میرزا ابوالقاسم بابر تجدید نظر التفات بر حال میرزا معزالدین سنجر انداخت و او را در ولایت مرو شاهجهان که سابقا سیورغال
امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت و در خلال این احوال جمعی از ... مازندران که نوکران امیر بابا حسین در قلعه عماد محبوس بودند
در وقتیکه امیر بابا در استراباد بود و ... را از موکلان با خود موافق ساخته خروج نمودند و ناگاه بر سر داروغه قلعه که در سلک نوکران
بابا حسین انتظام داشت تاختند و او را بقتل رسانیده ... از حصار بیرون کردند و اطراف آن حصن حصین مضبوط کردند
و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار ... نفرمود و چندگاه قلعه در تصرف مازندرانیان ماند آخر الامر
در ... مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر بابا حسین بحوالی آن حصار شتافت بامید آنکه قوت دولت روز افزون لطیفه سازد و سعادت
طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد در ... ایران بسمع ... انداز(د) و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و نقب و سایر اسباب قلعه
گیری مشغول میبود مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان جهت ... مصالحه بر در قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق
یکی از نوکران بابا حسین پیش رفته ... از میان ... خویش بنزدیک ایشان ... و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفتند و در
آخر مازندرانیان دستها ... تا بدست جلال الدین محمود و نوکر بابا حسین رسانیده و قاعده عهد موکد ساختند جلال الدین
محمود و رفیق او دستهای آن ... را مستحکم گرفته ... کشیدند و ایشان بی اختیار از آن ... گشته بقتل رسیدند و بقیه آن طایفه
در اظهار شعار خلاف از گذشته پیشتر مبالغه نمودند بعد از چند روز ... که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان ...
تنگ آمده بود ... جلال الدین محمود پیغام داد که در فلان برج محلی هست که بعد روز سوراخ میتوان کرد و در فلان وقت
روزیست که من آنجا کار میکنم باید که سه روز دیگر در شب منتظر باشند و چون روشنی چراغ در آن برج ... پای قلعه آیند ...
میسر گردد ... جلال الدین محمود ... در شب موعود منتظر بود ع چون روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان از مطلع مراد طالع گردید
و نردبان نهاده ... بالا کردند و ... شده کمند فرو گذاشت قریب صد کس از دلیران
برج در آوردند و مازندرانیان بعضی جان ... بیرون بردند و باقی به تیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین
محمود سرهای قتیلان را ... میرزا ابوالقاسم بابر مسرور گردید و نسبت آن سردار شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم
رسانید منصب کوتوالی قلعه ... بابا حسین مفوض گشت و ... آن فتح مبین بسبب آن لطیفه غیبی از ایوان کیوان در
گذشت و در اوایل سنه ستین و ثمانمایه مزاج اشرف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شد و مرض صعب بر ذات خجسته صفات استیلا
یافت و اطبای مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آورده بعد از چند روزی فی الجمله صحتی روی نمود و در خلال آن احوال
ذو ذنابه در غایت عظمت و مهابت در محاذی برج ثور ... گشت و چون آن برج طالع دار السلطنه هراة است ... طالع ...
بود ... در میان ارباب نجوم ... صاحب ... سریر و امیر و وزیر ...
یافت و بعد از آن باندک زمانی ... متوجه ... گشت ... چنانچه از سیاق
کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی **گفتار در بیان ... میرزا ابوالقاسم بابر بولایت مشهد و انتقال نمودن او از جهان فانی بعالم ...**

چون حکیم علی الاطلاق از دار الشفای فاذا مرضت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت کامل بخشید آن پادشاه پاک
اعتقاد در بیست و پنجم ماه شعبان سنه ستین و ثمانمایه بعزم طواف مطاف امام عالی مقام علی بن موسی الرضا ابن موسی جعفر علیهم السلام
از تیغ سپید سایح مختار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام بادای طاعات و قضای واجبات گذرانیده در روز عید از اواخر
جشنی پادشاهانه ترتیب فرمود و ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده اوایل ذی قعده الحرام عنان ابرش کردار خرام معطوف
ساخته پس انعطاف داد و چهارم ماه مذکور چهار باغ مشهد بیمن مقدم همایون غیرت فزای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام
رفته غسل فرمود و بلوازم زیارت روضه منوره رضویه قیام نموده سده آن عتبه مکرم مرتبه را بصلات و خیرات نوازش
کرده در باب انتظام مهام رعایا و مزید رسی ضعفا و فقرا شرایط اهتمام بجای آورد و در آن زمستان براق قشلاق در همان
ولایت فرود و پس رعیت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار امید طوایف ایشان را سرسبز و سیراب
گردانید دست دریا نوال بجود و بخشش برکشید و در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان دولت صورت مخالفت روی
نمود و این معنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را ملامت فرمود و گاه
امرا انتظام بصلح و صفا راضی شده از یک طرف امیر محمد خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ
ابوسعید و برادر او امیر حسین … و خواجه وجیه الدین محمد سمنانی بروضه منوره … خاندان پیغمبر آخر الزمان درآمدند و لوازم
عهد و پیمان در آوردند که مدت العمر … بیکدیگر … در مقام خلاف و نفاق نباشند که آشتی …
و میرزا بابر از مصالحه امرا مبتهج و مسرور گشته زبان بتحسین … ایشان بگشاد و هر یک از امرا علیحده بر رسم
آشتی جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی دادند و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از اوان … شراب تایب
اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشت در منزلهات مشهد سیر میفرمود در آن اثنا روزی در
محلی دلکش و موضعی روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکو روی از نزدیک پادشاه …
… پیدا شد چون نیک درخواندن ترجیع آغاز نمود و آن ترجیع بر تشریح بیوفایی دنیا و عدم اعتبار عالم فانی … ترجیع
این بود بیت این همه طمطراق کن فیکون ذره نیست پیش اهل جنون … از ملاحظه معانی آن ترجیع … تحسین بجای میرسید
بغایت محزون گردید و درویش بعد از اتمام آن شعر … از نظرها غایب شد … سلطنت آشیان
هر چند او را در دشت و کوه طلب نمودند نیافتند و چون اکثر فصل زمستان منقضی شد ایام بهجت … بگذشت … میرزا ابوالقاسم
در سیم ماه ربیع الآخر سنه احدی و ستین و ثمانمایه … آفتاب عالم تاب … عازم الکا اولکان گشت و چند روز در آن موضع فرود
… بکامرانی و عیش پرداخته ناگاه … و این معنی بر ضمیر فیض پذیر آن
آمده بمشهد مراجعت فرمود … مضمون این بیت … توبه … ساقی … بر زبان … چنان آورده
خدام بارگاه سلطنت در بسط بساط عیش و انبساط مامور گردانید و جامهای باده ارغوانی … ریحانی از دست …
در کشیده و در صباح … بیست و پنجم ربیع الثانی … از باغ … مشهد … سیر فرمود و پس از
مراجعت بسریر دولت قرار گرفت ناگاه مزاج … الابتهاج … و بعضی امرا اظهار … کرده … در آمد و در
جاشتگاه همان روز … آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال … سلطنت و استقلال از
اوج عزت و کمال … حال … سیلاب خون از فواره دیده‌ها
جوی … روان کردند و در آن روز … طوفان باران …
… پادشاه مغفرت …
رضویه واقع است مدفون ساختند …
… جناب … مولانا عبد الغفار در تاریخ وفات آن پادشاه … آفتاب ملک بابر …
کی جهان …
موت سلطان … ذکر شمه از احوال مشایخ و افاضلی که معاصر بوده اند با آن پادشاه بابل از جمله اعاظم مشایخ کرام …

دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی شیخ بهاء الدین عمر بود و شیخ بهاء الدین عمر خواهرزاده شیخ
… است و شیخ محمد شاه … تمام … مبارک … جان
تا بعض ارواح … شیخ بهاء الدین عمر … جذبه … ظاهر … وقت ادای نماز
کسی … صلوات خمس … شیخ بهاء الدین عمر … شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی
… علاء الدوله … شیخ بهاء الدین عمر … میرزا …
… طواف تربت … حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام … دار السلطنه
هراة … مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا سعد الدین کاشغری و خواجه … مولانا
قطب الدین … مولانا شرف الدین عبد القهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین … خواجه شهاب الدین اسمعیل
حصاری … شیخ … مرقد مطهر … علیه السلام
مشرف شده مراجعت نمودند جناب افضل الانام مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی … مولانا سعد الدین کاشغری نقل کرده
که کرت شیخ بهاء الدین عمر …
…
…
… بحضور … شیخ …
… نقل … میرزا ابوالقاسم بابر …
شیخ نور الدین محمد …
… آن پادشاه عالیجاه … شیخ …
… شیخ بهاء الدین عمر …
… میرزا ابوالقاسم بابر …
قضاة الاسلام … قاضی قطب الدین محمد الامامی … مولانا شرف الدین عبد القهار
…
… مولانا شمس الدین کاشغری …
…
…
…
…
… مولانا محمد …
…
…
…
…
…
… قاضی …
…

این عبارت بخاطر رسید که مرادی آدم و بوی فاقتی رسانید آنجناب اندکی تأمل کرده بهمان صفت جواب داد که بر ابد باد رب این
قطعه در مدح خواجه وجیه الدین سمنانی که از بسیاری وزراء باعتبار و اختیار بیشتر داشت از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب است قطعه
وزیری که برای پسندش [illegible] فضای چرخ [illegible] اگر مقدار [illegible] زمانه چاره [illegible]
مدار مملکت آرای دوران آصف ثانی وجیه الملک محمود بن اسمعیل ثالثه مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی بپوسته اوقات بوظایف طاعات و رواتب
عبادات قیام و اقدام مینمود و بواسطه رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیه بمقامات
بلند ترقی فرموده و در کفایت مهام خلق از ایام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هر کس از اهل اختیار در آن باب رجوع بایستی کرد
بنفس خود با او ملاقات نمودی و نقش خیرخواهی بر لوح ضمیر کاشتی همواره خوان ضیافت گسترده بودی و جهت آینده و رونده
طعامهای لذیذ ترتیب فرمودی در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابو یزید را نسبت ظاهر بزرگ نبوده مانا اویسی بوده است
وی گفته است که هر گاه مرا مشکلی پیش می آید آنرا بی واسطه بروحانیت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه رجوع می کنم تا
آن مشکل از آن حل شود و وفاتش در شب دوشنبه ماه ذی قعده سنه اثنی و ستین و ثمانمایه اتفاق افتاد و در قریه پوران مدفون
گشت و بادشاه ملک اشفاق و مسند السلطنه و الخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر سر مزارش عالی
عالی بنا نمود و اوقات حیات مولانا ابو یزید از نود سال متجاوز بود خواجه شمس الدین محمد کوسویی از اولاد شیخ الاسلام
احمد جامی قدس سره بود و بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرموده اکثر اوقات در صحبت شیخ زین الدین خوافی بسر برده با شیخ
بهاء الدین عمر بسیار رفته نسبت آنجناب لوازم کمال اخلاص بجای آورده و در مسجد جامع دار السلطنه هراة
بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینمود و بر سر منبر بیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق حدیث حضرت رسالت پناهی بزبان
می گشود و مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی بمجلس وعظ
وی حاضر میشدند و انچه از وی می شنیدند مستحسن داشته و تحسین میکردند از اتفاقات استماع افتاد که سلطان سعید میرزا
سلطان ابو سعید در جمعه اول از ایام سلطنت خود بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و در اثنای آن خواجه سخن
میگفت یکی از حاضران ای قوم [illegible] سلطان سعید از آن بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورده
گفت که آن هم [illegible] سخن که موجب وجد و حال شود نگفته ایم ظاهرا این عزیز از جای دیگر بوده است وفات آنجناب در
جاشتگاه روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ثمانمایه روی نمود یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این قطعه
نظم فرموده قطعه شیخ کامل قدوه اهل کرم ٭ اهل صورت را بمعنی رهنمون خواجه شمس الدین محمد گر ز فرش ٭ آسمان بر شد ولی بیچون و چون ٭ ساخت جا در ساحت قدس قدم
خیمه زد از خطه امکان برون ٭ بود جای او بپایه قدس بود ٭ سال تاریخش سپهر از بیخ و دون مولانا شمس الدین محمد اسد بجودت طبع و حدة
ذهن در میان افاضل فضلا شهرت تمام داشت و در اوایل حال چند گاه بتحصیل علوم پرداخته بالآخره همت بتحصیل کمالات اخروی گماشت
با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت مینمود و در شب جمعه غره ماه رمضان سنه اربع
ستین و ثمانمایه از عالم انتقال فرمود و تربتش در کازرگاه در پایان پای مرقد حضرت پیری خواجه عبد الله انصاری واقع است
شیخ آذری اسفراینی از مشاهیر شعرای زمان خود بود و در سن کهولت بسلوک طریق درویشان مایل شده از اسفراین بجانب
مشاهد رفت و بعد از گزاردن حج اسلام و طواف مرقد مطهر خیر الانام علیه السلام عزیمت بطرف هندوستان نمود سلاطین آن دیار جناب
شیخ را رعایت بسیار نمودند و طریق احترام مسلوک داشته انعام و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث
حب الوطن از توطن در آن ولایت ابا کرد و این بیت در سلک نظم آورد بیت من ترک مند حیفه چیال کرده ام ٭ باد بروت جوکی بگو نمیخرم
و از آنجا باسفراین شتافته باوراد و طاعات و عبادات مشغول گردید و وفاتش در سنه ست و ستین و ثمانمایه واقع بود در قطعه
منسوبه بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار از منشآت شیخ آذری است و دیوانش
بلطافت آثار شعر در میان ابنای روزگار اشتهار دارد و هم در سال مذکور مرغ روح مولانا طوطی در سلک شعرای مشهور انتظام
داشت تفص قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد و مولانا طوطی ترشیزی الاصل بود و میرزا بابر با او التفات و عنایات بسیار مینمود
این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست بیت جان که بجز تو شربتی و خانه ای ٭ از جاده کن بسلطنت فغان طوطی است و مولانا طوطی در اوان

جوانی بجهان جاودانی شتافت و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر جهت ضبط تاریخش لفظ خوش یافت سید غیاث الدین فضل الله
راد کانی بوفور فضایل و محاسن خصایل از اقران و امثال ممتاز و مستثنی بود و بلطافت طبع و طلاقت لسان سرآمد افاضل
دوران مینمود و خطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام متنعم و مسرور از شعر و نظامش
در روز پنجشنبه بیست و دوم جمادی الاخر سنه سبع و ستین و ثمانمایه در هراة روی نمود و بگورستان مصنع درجوار امیر حسینی
شیخ الاسلام خوافی از اولاد وجیه الاسلام محمد خوافی بود و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نموده گاهی بنظم اشعار
نیز مشغولی میکرد و در قصاید کمال فصاحت و بلاغت بجای می آورد و در مجالس النفایس مسطور است که غایت قدرت پیر اسلام
در نظم ابیات از آن قصیده او که در جواب این قصیده حکیم انوری گفته بیت چون مرا خویش را بملک دری کردم مهیش گفته معلوم میتوان
توان نمود و آن قصیده منقبت بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش این بیت شاهد اقبال را مملکت روشنائی بلکه اقبال را مطال الملک کند
و پیر اسلام در زمان حکومت امرای هراة ابو سعید در ربیع منتقم بود و بعد از آن از عالم انتقال فرمود مولانا یحیی سیبک از انواع فضایل بهره
شعر و معما و انشاء و خط بهره تمام داشت و در یک روز در هزار بیت کرده و نوشت چنانکه این بیت را در آن نگشتری خود نگاشت
یک روز بیرون شاه یکبیره هزار بیت کشت و نوشت و مولانا یحیی نیشابوری الاصل بود و بواسطه علت جمیع علوم بسیار تحصیل مینمود و این
این حکایت مشهور است و بالسنه و افواه مذکور که تو بی تخلص در مجلس گفت که مولانا یحیی چنانچه فتاحی تو اند بود و دیگری این معنی استعداد
کرد و از ملتزمان شرط بسته و بعد مدتی مولانا یحیی آن فتاد و در آن روز مولانا از ضعف بود و تکیه داشت
منع او که چون سبب آمدن آن در او ز روزار معلوم کرد گفت فرمانا نزد یک نوازش کنید تا به بیتم که منم بکجا میرسید و چون موجب فرموده عمل
نمودند دست از زیر بالاپوش بیرون می آورد و دو مشت فرما بر میگرفت و میخورد تا هیچ نمانده آنگاه از آن دو کس پرسید که بادا نه
شرط بسته بود و بعد چاپیده اند گفتند چهل من فرما باد انه میخورد گفت من هم باد انه خورده ام تا اختلاف در میان شما پیدا نشود درویش
بابا علی ذو مرداران درویشی پاکیزه روزگار و لطیف گفتار بود و هم در آن زمستان که میرزا ابو القاسم بابر در مشهد قشلاق نموده از
عالم انتقال نمود درویش منصور بصفت تقوی و پرهیزکاری
بسزاوار بخدمت بادشاه و کلام مکارم شتافت و التفات و عنایت بسیار یافت
انصاف داشت و در رعایت یاران اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفه خاطر می نگاشت و در فن عروض و
صنایع شعر بی شمار و مولانا یحیی سیبک بود و در علم تصوف رساله هم الفاظ جامع درست میکرد و در علم عروض و رساله تصنیف
کرد و در جواب قصیده مصنوع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجای آورد مطلع قصیده درویش این بیت رباعی
بی دوم و دوم ورد هوای وصل یار کسی ندیدم آشنای اصل کار و از جمله منظومات درویش منصور این رباعی نیز مشهور است که
موجود چو در [illegible] گرداند بسیار صدیث [illegible] ایجاد [illegible] دار السلطنت
میرزا شاه محمود و ابجد در ایام دولتش مروی نمود در جمادی الاخر سنه [illegible] میرزا ابو القاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد
امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه جلد هراة گشته
برادر بزرگترش امیر شیخ ابو سعید جهت بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخزاده پورانی که بعالی منصب صدارت سرافراز
بود بمصلحت ابتدا ملازمت میرزا معز الدین سنجر نموده پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از سیزده روز از فوت پدر بجانب هراة
نهضت فرموده و در اثنای راه شیخزاده انصاری و سید یوسف رسانیدند که میرزا سنجر داعیه گردن کشی دارد و سر حلقه مطاوعت کسی نمی آورد
و در هراة نیز قاصد امیر حسین علی آمده عرضه داشت نمود که در روزی که خبر واقعه حضرت اعلی رسید و شاه مرحوم بشهر رسید میرجه داود
از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته در شهر هراة ازمجلس بیرون جسته و بخانه احمد ترخان رفته و به اتفاق جناب امارت پناهی بدامن
کوه مختار شتافته و چون خبر توجه موکب عالی از مشهد مقدس بمسامع ایشان رسید و لشکر فراوان بمعرکه جمع کرد و بدیده المقصد
استماع این اخبار موجب تفرقه خاطر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مراحل سرعت نموده بیست و ششم
جمادی الاولی در باغ مختار نزول اجلال فرموده سادات و قضات و اصول و اعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش و تعزیت بتقدیم
رسانیدند و داغ آن مصیبت عالم سوز را تازه کرده و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و هم در آن
ایام امیر شیخ ابو سعید از طرف سرخس رسیده غازه ظلم مفقودان بر وجنات حال مردمان نهاد و چنین این مقال انکه امیر شیخ ابو سعید

که بوزارت نفس ولی پاکی موصوف بود از سپاه و اهالی بازاری [illegible] حشمت و مکنت ممتاز و بسخن شیرین مشهور بعد از آنکه از غریب
هراة رسیده جهت تحصیل سیم و زر مصلحت چنان دید که [illegible] اشتهار [illegible] کلی از متوطنان آن دیار بستانند و شهر را [illegible]
کرده بتحصیلات نوشته و یک قسم بمحصل [illegible] زمان امیر شیخ ابوسعید و قسم دیگر باهتمام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شد و در هفتم جمادی
الاخری محصلان بنیاد و زر گرفتن کردند و در [illegible] که مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن آن حال خواجه کلان [illegible] و خواجه
علی امیر خواجه دیوان میرزا شاه محمود [illegible] و این دو وزیر ستمگر آغاز [illegible] کرده اولا محصولات موقوفات را انجام
متصرف شدند و [illegible] تحصیلات [illegible] آورده و محصلان ظالم
[illegible] رعایای بیچاره را [illegible] و چون سرانجام آن وجه [illegible] مردم [illegible]
[illegible] و علامت فی الحقیقت ظاهر شد [illegible] روی در پرده اختفا کشیده و
[illegible] اهل اقبال [illegible] منهزم گشتند و خلقی کثیر در
زیر شکنجه کشته شده [illegible] مستورات [illegible] پهلوان [illegible]
و زبان بجزع و زاری [illegible] و شیخ ابوسعید [illegible] بعد از فریاد و فغان آن بیچارگان اصلا [illegible] ایام
بر طبق کلام معجز نظام ام من یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء [illegible] پادشاه [illegible] دستگیری درماندگان [illegible]
[illegible] شوم امیر شیخ ابوسعید را [illegible] و شیخ واقع آنکه امیر شیر حاجی [illegible] شیخ ابوسعید [illegible]
در بیست و [illegible] جمادی الاولی [illegible] میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بیرون شهر برد [illegible]
[illegible] نوکران شیخ ابوسعید را هر جا یابند غارت کنند لاجرم [illegible]
طریق ظلم و ستم [illegible] فرار نهادند و [illegible] با امیر شیر حاجی متفق گشته آن شب [illegible] دیگر روز شیخ ابوسعید
[illegible] امیر حسین علی [illegible] انعطاف داد و امیر شیر حاجی با خلق بسیار
از امرا و لشکریان و رعایا [illegible] از شهر بیرون آمده [illegible] در صحرائی که میان کوه مختار و [illegible] رباط [illegible]
شیخ ابوسعید رسیده [illegible] بمحاربه [illegible] شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش فشان [illegible]
یکی از [illegible] امیر شیر حاجی [illegible] جدا کرد [illegible] عبرت [illegible] برادر و نوکران آن
[illegible] جمعیت ایشان از هم گسیخت ع خاصیت ظلم این چنین است و در اثنای این حال و خلال [illegible]
احوال [illegible] اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم [illegible] شاهزاده باتفاق امرا و نوکران
همت عالی نهمت بر تسخیر دار السلطنة هراة بسته بنا بران امیر شیخ [illegible] و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه
و امرا ترخانی طریق مشاورت [illegible] خاطر بران قرار دادند که [illegible] میان میرزا شاه محمود و میرزا
ابراهیم قواعد مصالحت [illegible] و باستصواب مهد
علیا گوهرشاد آغا [illegible] میرزا ابراهیم
فرستادند اما قبل از مراجعت [illegible] امیر شیر حاجی [illegible] مهد
علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر عالمیان روشن است [illegible] اخلاص
[illegible] امرا ترخانی [illegible] لاجرم [illegible] که سررشته اختیار از قبضه اقتدار [illegible]
[illegible] امیر شیر حاجی [illegible] متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرا ترخانی را پیش نهاد همت
ساخت و روزی [illegible] ایشان [illegible] باغ زاغان طلبید و چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه [illegible]
که حال [illegible] خود را از باغ بیرون انداخته متوجه [illegible] گشت زیرا که برادرش امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود
و همان لحظه نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین [illegible]
[illegible] امیر شیر حاجی رسانید [illegible] ترخان را
با پسرش یوسف ترخان [illegible] ترخان همان ساعت بکشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را [illegible] برده بود

قتل نموده همان ساعت بطرف خواف که سیورغال او بود در حرکت آمد و در اثنای راه با امیر احمد فیروزشاه دچار خورده
قبل از سلام و کلام آن [illegible] از نیام کشیده و [illegible] پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروزشاه
[illegible] شربت شهادت چشانید و امیر محمد غیاث الدین ترخان و مولانا احمد بیدل از آن فتنه
جان بکنار کشیده [illegible] میرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند بعرض رسانیدند و امیر شیر حاجی
چون مرتکب این چنین امری خطیر گردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر در آورده بحصار اختیار الدین منزل کرد و مهد علیا
گوهرشاد آغا [illegible] که در مدرسه حضرت خاقان سعید که در برابر قلعه است ساکن گردید و بعد از روزی چند [illegible]
[illegible] امیر شیر حاجی [illegible] خبر رسید که میرزا ابراهیم [illegible] عزم رزم کرده متوجه دار السلطنة هراة است
بنابران امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را [illegible] از وجوه امرا و ارکان دولت [illegible] قاضی قطب الدین
الامامی باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا قلعه و شهر را مضبوط ساخت و [illegible]
کردند [illegible] ذکر مغلوب

میرزا سلطان ابراهیم بر سپه [illegible] پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود بتقدیر الهی

چون مشیت حضرت [illegible] عظم سلطانه مقتضی آن شد که بر طبق [illegible] ابراهیم [illegible] روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت
رشد و [illegible] آرایش یابد [illegible] ابراهیم [illegible] بواسطه [illegible]
مذکور [illegible] سپاهی [illegible] صاحب رای [illegible] لاجرم [illegible]
پیکر فتح و ظفر [illegible] متوجه دار السلطنة هراة شد [illegible] رجب سنه احدی و ستین [illegible]
نزدیک باغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده [illegible] اختیار از دست داده و روی بطرف مشهد آورده قدم [illegible]
فرار نهاد و امیر شیر حاجی بصوب [illegible]
[illegible] میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول فرموده و جمعی کثیر از امرا و لشکریان [illegible]
آن [illegible] میرزا شاه محمود رفته ملک قاسم [illegible] حاجی [illegible]
برادرش حاجی [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] ملک قاسم [illegible] مهد علیا گوهرشاد آغا [illegible]
شده سایر [illegible] امیر شیر حاجی را تعاقب نمودند [illegible]
غالب گشته امیر شیر حاجی زخم خورده [illegible] بیرون رفت [illegible] میرزا سلطان ابراهیم [illegible]
حضرت واهب العطایا را شکر [illegible] انعام و احسان [illegible] قدم [illegible] سلطنت [illegible]
نهاده یکی از فضلا این رباعی [illegible] انتظام داد رباعی شاهی که بعدل [illegible]
تاریخ جلوس [illegible] و میرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت بر تنظیم مهام دولت و تنسیق امور مملکت [illegible]
وزارت را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه [illegible] الدین عنایت نمود [illegible]
میرزا علاء الدوله [illegible] بعد از استخلاص [illegible] شعبان [illegible]
بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد و قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد بیدل که اعتقاد کلی داشت سپرده
از آن جانب میرزا شاه محمود در مشهد مقدسه [illegible] مراجعت بصوب دار السلطنة هراة انعطاف
[illegible] میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه [illegible] مقابله [illegible] خواجه وجیه الدین سمنانی که
[illegible] وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] میرزا شاه محمود [illegible] میرزا ابراهیم
پیوست [illegible] در زمان میرزا بابر [illegible]
هراة [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
برافراشت [illegible] رباط [illegible] دو شاهزاده [illegible] صفوف [illegible] میرزا شاه محمود
و افواج لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمدند با تیغ و سنان [illegible] میدان [illegible] سپاه میرزا شاه

غالب گشته میمنه و میسره مخالف را بر هم زدند و عاقبت الامر امیر احمد ترخان با پهلوانان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت
و بهادری بظهور رسانیدند و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود ظفر یافته میرزا شاه محمود باز متوجه مشهد شد
و میرزا ابراهیم شکر موهبت الهی بجای آورده و غنیمت بی نهایت گرفته دشمن را تعاقب [illegible] کرد و از خواب [illegible] روز دوشنبه بیست
پنجم شعبان [illegible] خبر بدار السلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود منهزم شد و بظفر [illegible] مخصوص گردید و بعد از لحظه جمعی دیگر آمده گفتند
که میرزا ابراهیم بدین پیکر ظفر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت و بوقت نصف النهار همین روز ایلچی میرزا
سلطان ابوسعید تشریف آورده [illegible] بر اشراف [illegible] ظاهر کرد مضمون آنکه فردا صباح بنصرت و نجاح موکب همایون در باغ
شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست مرحمت پادشاهانه ابواب عدل و احسان بر روی روزگار [illegible] خواهد گشود

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حادثات

سلطان سعید از بدایت جلوس بر تخت سمرقند بواسطه همت بلند همواره [illegible] تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالک ایران ربع
خاطر عاطر [illegible] بعد از شنیدن خبر فوت میرزا ابوالقاسم بابر آن داعیه [illegible] زیادت پذیرفت و در آن اثنا حاکم
بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه [illegible] فرستاده و عرضه داشت کرد که [illegible] خراسان از وجود سلطانی نافذ فرمان
خالی است اگر رایات ظفر آیات بدین جانب نهضت فرماید صورت نصرت در آیینه مراد چهره خواهد گشود و بنده که کمر خدمت بر میان
بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود [illegible] سلطان سعید با سپاهی [illegible] قرشی و [illegible] از آب آمویه عبور کرد و بسرعت برق
و باد روی بدار السلطنه هراة آورد [illegible] روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان [illegible] رسید و [illegible] نهاد
[illegible] اقامت طلب ملاقات [illegible] هراة [illegible] شجاعت [illegible] استقبال پادشاه شتافته فضلا و اکابر استقبال نمودند
و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیدند و زبان بدعا و ثنا گشودند و کوتوال قلعه اختیار الدین مولانا احمد یساول [illegible]
هراة [illegible] شهر محصور کرده [illegible] اضطراب [illegible] گذشته همت بر محافظت
قلعه مصور ساخت [illegible] خورشید [illegible] افق [illegible] آسمان در آمده قدم [illegible] فیروزه رنگ
نهاد سلطان سعید از دروازه قبچاق بدار السلطنه هراة خرامید باغ شهر را [illegible] قدم همایون زیب و زینت داد و
[illegible] سلطنت و جهانبانی [illegible] بشارت امن و امان بگوش طوایف انسان رسانید و بتمهید بساط عدل و رعیت پروری
اشارت کرد و رسوم ظلم و ستمگری مرتفع گردانید و همان روز جمعی از معتبران نزد مولانا احمد یساول فرستاده او را بملازمت
دعوت نمود و وعده عنایت و رعایت بی نهایت فرمود مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده و در
محافظتش شرایط مبالغه بجای آورده محالست که کفران نعمت جایز دارم و مسالک طریق خیانت گشته [illegible] سلام
[illegible] از آسمان سنگ [illegible] و از زمین [illegible] هراس نخواهم داد و ابواب حصار [illegible]
خصم [illegible] سلطان سعید از شنیدن این جواب غضبناک شد و روز دیگر از شهر بیرون رفته با مهد علیا [illegible]
ملاقات فرموده [illegible] اقامت ساخت و اعلام اهتمام [illegible] اختیار الدین [illegible] خواجه شمس الدین محمد در
[illegible] سلطنت [illegible] محاصره و محاربه نموده [illegible] لوازم کوشش و [illegible]
تقدیم رسانیدند اما چون [illegible] کمال استواری [illegible] قلعه [illegible] و در آن زمان [illegible]
[illegible] حصارداری [illegible] فایده [illegible] استعمال [illegible] حرب و قتال مرتب گشت و مولانا احمد [illegible] از مقام
مدافعه و مقاتله در گذشت و در این اثنا جمعی از مفسدان فتنه انگیز عرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان
ابراهیم [illegible] علیا [illegible] اخبار [illegible] نموده [illegible] سلطان سعید
جهت [illegible] امیر شیر حاجی [illegible] رفته بود باز آمده عرض نمود که امیر [illegible] با وجود [illegible]
مادام که [illegible] رسیده [illegible] میرزا سلطان سعید
در نهم ماه رمضان بقتل آن [illegible] فرمان داد و این واقعه [illegible] بود که [illegible] آن پادشاه [illegible]
[illegible] آقا [illegible] داشت و همواره همت عالی نهمت بر [illegible]

از آثار او در شمال دار السلطنه هراة مدرسه و مسجد جامع است در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدس رضویه نیز
مسجد جمعه در کمال تکلف ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب بر آن بقاع وقف فرموده تقبل الله تعالی منها
القصه بعد از حادثه مهد علیا [illegible] شعار [illegible] حاجی [illegible] نبیره [illegible] دار السلطنه هراة شتافت و شرف
ملازمت سلطان سعید دریافت [illegible] بر در حصار [illegible] کیفیت واقعه [illegible]
[illegible] در آن [illegible] کشته شده [illegible] متمکن [illegible] افتاده بود
در آن [illegible] و چون پاسی از شب [illegible] جمعی را از مردم [illegible] و باتفاق ایشان [illegible] آخر [illegible]
ناگهان [illegible] و آن بیچاره چند زخم خورده فرار کرد و در یک قلعه [illegible] ساخت [illegible] سلطان سعید
چون [illegible] از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبد اللطیف رسید [illegible] شوال [illegible]
بطرف ماوراء النهر [illegible] جمعی از امرا و لشکر [illegible] دفع اعدا [illegible] میرزا احمد
ولد میرزا عبد اللطیف [illegible] میدان [illegible] استقلال [illegible] میرزا
[illegible] میرزا محمد جوکی فرار نمود و میرزا سلطان ابوسعید در [illegible] الاسلام [illegible]
آن زمستان در آن بلده قشلاق فرمود اما میرزا ابراهیم که در زمان اقامت سلطان سعید در هراة بولایت خواف و [illegible]
[illegible] چون از معاودت آن حضرت خبر یافت [illegible] امیر احمد ترخان [illegible]
حکومت آن بلده فاخره روان ساخت [illegible] رعایت [illegible] کمال رحمت و معدلت بتقدیم رسانیده و
[illegible] از [illegible] حوادث [illegible] لطف و احسان [illegible]
[illegible] مهد علیا [illegible] کلام [illegible] قیام و اقدام نموده بساط [illegible]
[illegible] کرد

ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم گشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه

[illegible] اخبار [illegible] طوایف انام [illegible] که چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم انهزام
یافت [illegible] عنان عظمت بجانب جرجان تافت و حاکم آن دیار امیر بابا حسین [illegible] شاهزاده [illegible]
بسندیده بجای آورده [illegible] سلطنت [illegible] میرزا ابراهیم بر جمعیت [illegible] مطلع شده [illegible]
نهضت [illegible] میرزا شاه محمود [illegible] استقبال [illegible] توجه کرده [illegible] جزم گردانید
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible] سپاه [illegible] میرزا جهانشاه
بدان صوب [illegible] حاکم ساری امیر نظام الدین عبد الکریم از [illegible] امیر بابا حسین [illegible] رسولان بدرگاه
شهریار [illegible] پیغام [illegible] پادشاه [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
شاه محمود [illegible] وصول [illegible] ولایات [illegible] فتح و نصرت
از مطلع [illegible] بابا حسین [illegible] میرزا جهانشاه [illegible] مسافت [illegible] ممالک [illegible] امیر
عبد الکریم بسمع قبول جا داده [illegible] پادشاه [illegible] صندوق [illegible]
و آن خبر [illegible] میرزا شاه محمود [illegible] باتفاق امیر بابا حسین [illegible] بصوب [illegible] میرزا ابراهیم
[illegible] مسافت [illegible] استراباد رسید [illegible]
[illegible] میرزا جهانشاه [illegible] روز [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible] آن مردم [illegible] جنگل [illegible]
[illegible] سپاه ترکمان [illegible] عزم جنگ نموده ناگاه از
[illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] آفتاب [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible] اعدا [illegible] به بیابان فرار [illegible]

داد و دلیران سپاه آذربیجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی از پهلوانان را اسیر
گردانیدند و امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه از
جمله مردمی بودند که دران کشمکش کشته گشتند و امیر ابوسعید پیرم پسر دیگر امیر سید خواجه را زنده نزد امیر جهانشاه بردند
و حسب الحکم او را بقتل آوردند و این واقعه در روز پنجشنبه هفتم محرم سنه اثنی و ستین و ثمانمایه بوقوع انجامید
و میرزا سلطان ابراهیم چون ازان معرکه فرار نمود مانند قمر در وقت سرعت سیر لحظه در هیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه
ماه صفر با معدودی از ملازمان خود را بهراة رسانید از ثقات استماع افتاد که چون میرزا ابراهیم دران روز بپای باغ
درآمد قلندری از دکانچه برخاسته گفت پادشاه جهان عمرت دراز باد که اگر یک یورش دیگر میکنی تمام ختای را از علم
بومی القصه امیر احمد ترخان که حاکم هراة بود چون از قرب وصول شاهزاده خبر یافت بلوازم استقبال اشتغال نموده
نقود نامعدود و اسبان بادرفتار و استران کوهی و قطار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اقمشه لطیفه و فرشهای پسندیده
پیشکش کرد و سایر اشراف و اعیان خراسان شرایط نیاز و نثار بجای آورده نوبت دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت
متمکن گشت و مولانا احمد سیاوولی از حصار اختیارالدین بیرون آمده متقبل انامل فیاض استعداد عنایت و قبول خدمت مولوی
بابا شاهی مانند میرزا ابوسعید مخالفت نموده در محافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده از میرزا ابراهیم توقع ازدیاد
الطاف و عنایات میداشت و بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بکاوش پرداخت و از غایت غفلت آن همه جلادت را نابوده انگاشته
بنابران مولانا احمد بتعلل درآمده اظهار خلاف نموده و بهر حیله احمد ترخان جهت عذرخواهی کسان پیش او فرستاده خواست که
بوعده و انعام و احسان بار دیگر آن صید وحشی را رام گرداند بجائی نرسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نیامد
لاجرم میرزا ابراهیم دست تعرض از گریبان طلب باز داشت و حصار اختیارالدین را از روی اضطرار یا اختیار بتصرف او باز
گذاشت ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام برسم رسالت نزد سلطان سعید و چگونگی باز آمدن میرزا علاءالدوله بدار
السلطنه هراة بعد از مدتی مدید چون میرزا سلطان ابراهیم مدتی چند در بلده هراة بفراغت بگذرانید بنابر استصواب
امرا و ارکان دولت مصلحت چنان دید که با میرزا ابوسعید اساس موافقت مؤکد سازد و وصلت نموده بنیاد مخالفت
براندازد و برای سرانجام این قضیه اختیار سه بزرگوار افتاد اول شیخ نورالدین محمد بن شیخ بهاءالدین عمر دوم خواجه
شمس الدین محمد الکوسوی الجامی سیم امیر برهان الدین خاوندشاه که جد عالی مقدار راقم است و امیر غیاث الدین کنگلیه را که
مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر است مقرر ساختند که دران سفر تحفه متکاری آن سه بزرگ عالی گهر قیام و اقدام نماید چون آن فرقه واجب
التعظیم بمجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه شاید و باید درباب وصلت و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید
آن کلمات را بسمع قبول جای داده مهم محو کرده درباب تشیید قواعد موافقت و تمهید مبانی وصلت و موافقت مراتب پس که میرزا
ابراهیم کند مبذول است مشروط بانکه دارالسلطنه هراة را بتصرف بجانب بازگذارد و هر ولایتی که از ولایات خراسان که خواهد در
عوض متصرف گردد و معاندت بلشکر ترکمان طریق اتفاق مسلوک دارد و سخن برین قرار یافته مخادیم عظام شمول انواع احترام
و انعام و اکرام مراجعت نموده اگرچه میرزا سلطان ابوسعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند و از غرایب وقایع
و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف ولایات و قلاع خراسان چند حاکم نافذفرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی نمودند میرزا
جهانشاه از استراباد تا سبزوار بتصرف اقتدار درآورده بود و میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ حکومت مینمود و
میرزا سلطان ابراهیم در دارالسلطنه هراة نشسته سر به بیگری فرو نمی آورد و مولانا احمد سیاوولی قلعه اختیارالدین را مضبوط ساخته
نام سلطانی را معدوم میشمرد و میرزا سلطان سنجر در مرو اقامت داشت و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح
خیال می نگاشت و هر که متولی قلعه نیره تو را مضبوط ساخته بود و میر عبدالله میرزا در محافظت حصار سرخس می نمود و ملک قاسم
ولد امیر اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل ملک سیستان را تا فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعه جنوشان
حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می آورد و قلعه طبس در تصرف اویس بن خاوندشاه بود و میرزا علاءالدوله بعد از جنگ
از دشت قپچاق باز آمده روزی چند در نواحی ابیورد خیمه اقامت نصب نموده کیفیت حال میرزا علاءالدوله از مطالع مطلع سعدین

برین وجه بیان میکرد که دران اوان که از دست برد سپاه میرزا ابابکر از ولایت بلخ باز گذاشته رایت عزیمت بصوب جغان برافراشت
روزی چند دران کوهستان سرگردان بود و آخر الامر بدشت قپچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان
اوقات گذرانید انگاه عازم خراسان شده از راه خوارزم بولایت نسا و ابیورد درآمد و قاصدی جهت بشارت وصول مقدم
همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرموده سخنان محبت آمیز پیغام داد و تحف و هدایای شایسته
و ترکات بایسته ارسال نموده الحکم لله الملک عجم عصا از آتش مهر بنایت مکدر شد و میرزا علاءالدوله از ابیورد متوجه
دارالسلطنه هراة گشت چون نصف راه رسید میرزا ابراهیم مراسم استقبال بتقدیم رسانید و درکنار آب سنجاب میرزا علاءالدوله
دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده مضمون این مقال بر زبان آورده بیت ما اگرچه بسی بیهوده بوده ایم روز و باز دیده بدیدار تو بود
و میرزا ابراهیم نیز ترنج وسپرده مراسم خوشحالی بجا آورده بعد از تحیه ملاقات لوازم شکر واهب العطیات بتقدیم رسانید
هم که دیده بدیدار دوست آرام یابد چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز و بعد ازان درباب مصالح ملک و دولت سخنان در میان آورده
چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر و رخت ملک تفویض نماید و میرزا علاءالدوله در هراة رفته روزی چند از تعب و دوران
براسایند و آنجناب بجانب هراة در حرکت آمده روز جمعه هشتم جمادی الاولی سنه اثنی و ستین و ثمانمایه بتزئین سلاطین سید سادات
و قضاة و صدور و موالی استقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز و نثار بجای آوردند و از سوقیه و عوام الناس چندان مردم
جمع گشته بودند که از بس انبوهی بیرون رفتند که در هیچ عهد و دور و زمان آن جمعیت کس نشان نداده بود و دران روز از کثرت ازدحام
نبودی کسی را مجال خرام و میرزا علاءالدوله بکوچه خیابان درآمده بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا تشریف برده و مراسم زیارت بجا
بزرگوار بجای آورده از آنجا بباغ زاغان رفت و تهیه بساط عیش و نشاط اشارت فرمود و بیت مجلس آرایان پیک برنامه
بزم عیش و طرب آراسته و ازان باده شاه گیتی افروز بمساعدت بخت فیروز چند روزی مدام جام مدام و نشف خوبان گلعذار بسر برد
خطی تمام از زندگانی برداشت و هنوز از آن کام بازنپرداخته بود که خبر وصول سپاه میرزا جهانشاه شنیده رایت عزیمت بر
افراشت مصرع هر جام مراد را که بر دست نهی گردون ز حجه حسن ازان اندازد ذکر وصول میرزا مظفرالدین جهانشاه بتختگاه حضرت
خاقان مغفرت پناه چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت عراقین فارغ گردید و چندگاه ولایت استرآباد را محل نصب سرادقات
سلطنت گردانید با لشکر قیامت اثر مانند سپهر اخضر جوشش در متوجه دارالسلطنه هراة گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توهم
آن پادشاه عالیجاه جنابه عنان عزیمت بصوب کوهستان غور تافت و سر عزیمت سپاه پیغام داد که بعد ازین اقامت
در بلده هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا علاءالدوله بعد مراسم وداع سلطنت کرده در غره شعبان سنه اثنی و ستین و ثمانمایه
روی بدر و کاسپر آورد و بس از فرار آنجناب کافه ساکنان بلده هراة از سادات و علما و فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان
چنان مراسیمه و پریشان شدند که جان بجان از عهده شرح آن بیرون نمی تواند آمد و فوج از باشترکیه دست بغارت و تاراج
برآورده هر قلم و زبان متکفل تقریر آن نتواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بقصبه کوسویه رسیده خبر تفرقه
و فرار کبار و صغار هراة را شنیده نایبان استمالت نامها بنام اشراف و اعیان فرستاده و امیر پیرزاده بخاری را با اردو قلعه تعیین
کرده مردم را بعدل و داد نوید داده و بنفس نفیس در پانزدهم شعبان سایه وصول بر باغ زاغان انداخت و فتح قلعه اختیار
الدین را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت مولانا احمد سیاوولی روزی چند شرایط حصارداری بجای آورده عاقبت الامر بامان
بیرون آمد و امید ملحوظ عین عاطفت خسروانه و منظور نظر رحمت پادشاهانه گردید و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت
خراسان بتعظیم و تکریم سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان کما ینبغی قیام نموده و با مضا و انفاذ احکام خاقان سعید
مغفور فرمان فرمود و روزی چند الملک لله پشتان کرده و شرق هرات منتهز مراد فات اقبال از گشت و صیت حکمت و شوکت آن خسرو
صاحب حشمت از ایوان کیوان درگذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین ذکر مخالفت میرزا علاء
الدوله و والد پسندیده صفات و رفتن آنجناب بموجب التماس میرزا جهانشاه بدارالسلطنه هراة دران اوان
که میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق و آذربیجان بولایت غور شتافتند چون در غور با پایان منزل گزیدند در پی
در غور بالا خیمه اقامت منصوب گردانیدند دران اثنا از مقربان میرزا علاءالدوله امیر خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل شبیخون بر

میرزا بابا درکه در قراول میرزا سلطان ابراهیم بود بر دو تمامی جهات او را در عرصهٔ نهب و تاراج آورد و میرزا ابراهیم قاصدی نزد
پدر فرستاده سخنان شکایت آمیز پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت از جانب قرابابا درکه غلام صفت غبار نقار بر حاشیهٔ ضمیر
نشسته بود بجبران این آسیب بدو رسیده و بدین جهت میان پدر و پسر صورت کدورت روی نموده محبت و یگانگی بعداوت
و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند و در خلال آن احوال امراء ترخانی از امراء میرزا ابراهیم
گریخته بمیرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار شد مقارن آن حال امیر عبدالله خواجه
ترخان که بجهت رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز آمده و از جهت شاهزاده متغیر گشته طایفهٔ
ترخانیان را با خود متفق ساخته شبی بقید کشیده و میرزا ابراهیم را از قید نجات بخشیده داده علم توجه بصوب سامره و بولک برافراخت
و چون کیفیت این وقایع بعرض جهانشاه رسید مسرعی بجهت فرستاده میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش برده و شهریار بحضور طلبید
و میرزا علاء الدوله آن معنی را از مقدمات اسباب دولت و اقبال خود انگاشت بسرعت برق و باد بدرگاه پادشاه ترکمان رفت و ابهم
جهانشاه در روز عید اضحی مجلسی در غایت ابهت و رفعت ترتیب داده امراء عظام میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش برده
و شهریار ترکمان آنجناب را تعظیم نموده موضع ما ... ساخت و بزبان تلطف و نقد استمالت داده و دقیقه از دقایق الطاف و اعطاف
نامرعی نگذاشت و در بیست و دوم جمادی ... میرزا پیر بوداق که ولد ارشد میرزا جهانشاه بوده و در مملکت فارس حکومت می نمود بملازمت پدر
رسیده و سبب آمدنش آنکه میرزا جهانشاه بواسطهٔ دغدغه که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاده فرزند
ارجمند را طلبید **گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر بساط مصالحه میان آن دو پادشاه**
میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفرالدین جهانشاه در دارالسلطنهٔ هراة وقوف یافت چون
لشکری که مصاحب او بود بخیال از استیصال اعدا و ابطال رجال آن عاجز آمد و کیفیت تیز رفتار قلم از طی ساحت چنان کمیت ... قلم
متعلی ساحت بیان ... آن ... و قصور اطراف ... متوجه میدان قتال گشت و روزی چند در کنار آب ... بار کاه جهان
پناهش ... مهر و ماه ... آن پادشاه عالی گهر ... آن سپاه ... و میرزا جهانشاه ... از ... و ... ابواب
و آغاز تامل نموده ... جنگ میکرد و ... خیال صلح پیش نهاد همت می ساخت و در آن اثنا در روز عید اضحی مولانا نجم الدین عمر
و مولانا یوسف عطار از نزد سلطان سعید برسالت رسیدند و از زبان آن خسرو صاحب تایید سخنان صلح آمیز بعرض سانیدند
میرزا جهانشاه ... سلاطین ذوی الاقتدار با ایلچیان ملاقات نموده و جناب وزارت مآب سید عاشور را جهت تمهید
بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرموده سید عاشور بعد از وصول بمعسکر منصور شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر
حاصل کرده در باب صلح و صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ مودت آمیز بر زبان
رانده میل ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور منقضی المرام مراجعت فرموده میرزا جهانشاه دل بر صلح
و از الکای کهدستان کوچ کرده در دامن کوه ... رحل اقامت انداخت و در تضاعیف این حالات احمد ترخان با اتفاق بعضی از
ترخانیان از میرزا ابراهیم روی گردان شده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال
و اقران امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه داعیه داشت که آن زمستان در خراسان قشلاق نماید و در ... پادشاه ... و میرزا
شاهرخ ... بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه لشکر میر غیاث الدین بولایت هراة
در آمدن او میرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته میرزا
پیر بوداق که ارشد اولاد وی بود بر سیم منقلای از پیش روان فرموده و خود نیز از عقب شتافته در قریهٔ ... نزول نمود و میرزا
پیر بوداق با قراولان لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه از ترکمان سپاه ترکمان اسیر پنجهٔ تقدیر شدند و شاهزاده با ... و
گریزنده و پریشان حال بپایهٔ سریر پدر رسیده کیفیت حال بعرض رسانید مقارن آن حال ایلچی از جانب آذربایجان آمده
خبر آورد که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود از حبس نجات یافته و دست تصرف بجزوی
دراز کرده لشکری جمع نماید بنابران میرزا جهانشاه بکلی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهت فیصل آن
مهم نزد سلطان سعید فرستاد و میرزا ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه قواعد صلح وقتی تاکید می یابد که مملکت آذربایجان

کرمیرزا شاهرخ ... عنایت کرده بود قناعت نماید و دیار عراق بنواب دیوان اعلی باز گذارد بعد از گفت و شنید بسیار
و آمد شد رسولان چند بار مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران باز
دارد و بنابر اتفاق مراسم ... روی توجه بصوب تبریز آورد و بدین عهد و پیمان در میان آمده میرزا جهانشاه ... بجانب
خراسان مراجعت آورد جهان الطاف داده در اوایل ماه صفر سنه ثلث و ستین و ثمانمایه جانب جنوب ... مراة
تبریز معاودت نمود و ... و روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر سید احمد ... و پهلوان حسین دیوانه از اردوی سلطان
سعید بدار السلطنه هراة رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا ... و امن و امان جلوه داده اعلام عدل و
انصاف مرتفع گردانیدند **گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هراة کرت ثانی و ذکر انقراض**
ایام دولت دودمان کالی ... سلاطین سالک جهانبانی چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جلوه
طلوع کرده دیدهٔ دولت میرزا سلطان ابوسعید را روشن ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بصوب ولایت عراق
و آذربایجان برافراخت موکب همایون از بلخ در حرکت آمده بعد از قطع منازل ... روز پنجشنبه چهاردهم صفر ختم بالخیر
و الظفر در دامن کوه مختار رحل اقامت انداخته نزول فرمود و سادات و قضاة و علما و اکابر و اعیان از اکمه و ابهم باستقبال مبادرت جسته
باصناف الطاف و اعطاف ... روز دیگر ... شهر از فروغ طلعت سلطان سعادت ... غیرت افزای فضای ...
جنت گشت ... آن ... خلافت اثر ایوان کیوان ... گذشت و از
عنایات ... و کمال استحکام تقویت شریعت ... بمسجد جامع تشریف برده
ادای نماز ... مولانا خواجه ... شرف ... خطبه ... آن خسرو ... را
تا کی خطبه ... آوازه ... سکه ... نام همایون آن فرمان ده ... آمد
... و ... سکه ...
از ترکمان ... و ... لشکر ... عبور لشکر ...
... خراسان ... بود و ... ولایات ...
... خراسان ... هراة ... بسته ... شد ...
از صفی ... بسبب انعدام طعام ... روی ... جاده ... وسلطان سعید ... حال ... دیده ... در رفاهیت خلایق
مطلع نظر عنایت ... لشکر ... لطف و احسان ... اغنام و احسان
روزگار ... فقرا و ضعیفان ... چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم و میرزا ... نکبت سپاه سلطان ... اگر چه ...
... و ... بجهت ... مخالفت ... سلطان سعید ... نواحی ...
رایت ابهت برافراخته سلطان سعید چون این خبر شنید ... و جلادت ... در ملازمت
آستان اقبال آشیان بودند ... همایون ... منظور ... شرح ... آن
فرمود و ... امیر ... احمد ... سپاهی جوان ...
... سلطان ... لشکر ... میرزا علاء الدوله
و پسر و میرزا ابراهیم ... صفوف ... در میدان جنگ ... صفوف
مخالفت و مبادرت ظاهر ساخته ... روز ... سپاه سلطان ... میمنه و میسره
مخالفان منکوب گشته روی بوادی فرار نهادند ... میرزا ... هزیمت ... پادشاه
فلک احتشام ... سلطان سعید ... بر ... گرفته و فرموده ... خشام
چون آشام ... آفتاب ... ظفر ... را ... تیغ ...
... فتح و ظفر با ...
لوای کشورگشای سلطان سعید مقارن ... و میرزا علاء الدوله باتفاق ... بوادی فرار گرفته و میرزا ابراهیم گرفتار گشته

از دولت نحوه قرین نصرت شهادت جبینه سلطان سعید بالطاف امتنان آن گروه را بمجاهده تقدیم رسانیده فتح نامها باطراف
باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر فرستاده و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را بتحکم اشتی میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم که بطرف
غرجستان سبزوار که گریخته بودند مامور گردانیده منشور تعیین بهر کس به سیاق با عقب شده و دران مقام امرا از عقب ایشان
مراجعت نمودند و بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از غرجستان بطرف بسطام و دامغان عزیمت فرمودند انگاه
موکب همایون در ضمان عنایت کن فیکون مستقیم دولت و اقبال تشریف برده و جایگاه دار السلطنه هراة را مطلع انوار ساخته در
اتمام آن بنا رعایت ... شرایط اهتمام ارزو نگاهی **ذکر تسخیر حصار نیره تو و فتح قلعه عماد و بعضی دیگر وقایع که دران اوان**
اتفاق افتاد از ریاض حکایات سابقه شمایم این خبر بمشام جان مستمعان اخبار رسانیده بود که بهر که بجهه تدبیر بر حصار
نیره تو که بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا یافت و حدوث و بسیار بواسطه حدوث
اصناف غرات ظهور انواع حادثات پر تواند بشیر هیچ یکی از ملوک و حکام بر تسخیر آن قلعه شافت نا و درین اوقات که
سلطان سعید خاطر خطیر از مهم اوزان ملک خراسان فارغ ساخته همت بر تدبیر تسخیر آن حصار رفیع النظیر انداخت
و امیر سید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد الحکم بتواحی نیره تو رفته و معاقل و مخارج آن محصن حصین را
بنظر احتیاط در آورده و فوج فوج امرا و سپاه را با استحفاظ کوب و محاصره آن جمع مکتوب نا ز دا شده و چون در ایشان
کرل و بسیار در مقابله غایت مفتح الابواب گشایش ابواب آن مراد پذیر صورت نیت و بر استعمال تیغ و تیزه فایده مرتب
نشود عالم مراجعت بر افراشته و آنجماعت که محصور بودند و دیده امید را بر جمعه انتظار نهاده بودند که قوت دولت
روزافزون مشعبده الکیفیه دوست زمانه گشته ازار خاک او بار بر مفارق سر که عذار بیزدو هم دران ایام مستفیضان
کلام منتجه نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه اندیشناک شده اختلاف در میان ایشان بدید آمد و هرکه نسبت
بنا بعان بدیگان گشته طایفه را بقتل رسانیده بقیه السیف از وی متوهم شدند و صبح تیغهای آخته بر سر آن کهنه
بدولت ناخسته در ساعت سر بر ارزن جدا ساخته بهراة فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه
ثلث و ستین و ثمانمایه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا ابراهیم اتفاق افتاد و تبیین این مقال انکه چون میرزا
علاء الدوله و میرزا ابراهیم از موکب میرزا ابوسعید گریخته بحدود دامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده
میرزا ابراهیم ازان ولایت عنان عزیمت بجانب مشهد مقدس منعطف کرد ... اتفاقا راه مریض گشته ... جمیع
اطبا در معالجه او کسی نمود فایده نداد و در آن شب نزار و جلادت نهاد روی بعالم جاودانی بعضی از ملازمان نعش
مغفرت شعار را بهراة آورده و در شوال سال مذکور در بیت المغفره که مدرسه شاه آغا بگ است سپردند و امرای سلطان
ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم خدمات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و هم درین سال بخشنده مستقل
سلطان سعید را پسری کرامت فرموده چون آن مولود عاقبت محمود از دختر سلطان بخت میرزا علاء الدوله در وجود
آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و درهمین سال بموجب فرموده سلطان ستوده خصال امیر علی فارسی متوجه تسخیر قلعه عماد
گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار محمد نوابه که از قبل امیر بابا حسین منتظم مضبوط آن بود تقدیم اطاعت و انقیاد
پیش آمد و امیر علی فارسی حسب الحکم برج و باروی قلعه عماد را بجنیقی هموار ساخت و در اواخر همین سال میرزا
شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده بود و در محاربه که امیر خلیل هندو کرده
حاکم کابل امیر با باروی مومن نصرت شهادت جبینه هم دران موکب شهزاده برقوام که در سلک اعاظم هندو منتظم بود شهید
گرداند **گفتار در بیان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل هندو که در وادی عصیان** فروغ تفصیل این حکایت
از مطلع صفحات آیینه مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوایل سنه اربع و ستین و ثمانمایه فوجی از سپاه
بادشاه مظفر لوا سلطان حسین میرزا که دران اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تا بحدود سبزوار تاخت کردند و آثار
تسلط و اقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند سلطان سعید چون این خبر شنیده در روز چهارشنبه چهارم جمادی
الاولی متوجه جرجان شده ابوالغازی سلطان حسین میرزا مصلحت در مقابله ندیده استراباد را باز گذاشت در دایت دولت

لوبر

بصوب اوباق برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن مملکت را بولد ارشد
خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرد و روی توجه بمستقر سریر دولت و کرامت آورد و در غیبت موکب همایون امیر خلیل هندو که
سرداری جلادت شعار بود و از اوایل زمان جهانبانی میرزا ابوالقاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت مینمود
بنا بر غدری که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه بیرون از حد علم عزیمت بصوب هراة برافراشت و در دوازدهم
ماه مبارک رمضان بظاهر شهر رسیده به امر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید
در شهر حاکم بود و امیری منظور داره با تفاق سادات و قضاة و اکابر برج و باره هراة را مضبوط گردانیده دو ... دفع و منع
سیستانیان بکمال جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز از صباح تا رواح محاربه و بیکار اشتغال مینمود و از درون
و بیرون تیر و سنگ مانند قطرات امطار روان و جمعی مردم پرهیزکار رابطه مصاحبه بوده و چون امیر خلیل بکوی بر سر انداخت آن
اوقات مولانا حسن شاه قطعه که گفته بر کاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیری بسته بجانب معسکر انداخت و مطالعه آن ابیات
خلیل ... ... ساخت قطعه این است که ... ... خلیل که ... ...
عیدی بیار که وقت تنقیح یافتن بود القصه صبح روز جمعه از تتمات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی بجلادت تسخیر هراة آورد
و مردم او بکال اسپ و کوشش مقدم رسانیده و از خندق بگذشتند و بجنگ ... برج و باره مشغول گشتند و نزدیک آن رسید که
بر شهر استیلا یابند و مرد مانی بعد از اوزار ... جمعیات اجتماع از دروازه شهر بیرون ریختند و فوج سیستانیان شده فوجی
از قلعه نو را با خاک راه بر آمیختند و آوازه در انداختند که سلطان ابوسعید رسید بنا بران اقدام ثبات و قرار لشکر سیستان
متزلزل شده امیر خلیل با تباع از مقام که نقش هراة در گذشت و دهان بصوب فراه که آنجا عازم گشته در روز گشت و سلطان ابوسعید
در وقت مراجعت از استراباد خبر جرات امیر خلیل استماع کرده بسرعت مرحله قطع مسافت نمود و امیر خلیل از سیستانیان
در اواخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال رسیده در باره جمیعی که در دفع اعدا شرایط مردانگی بجای آورده بودند انواع
الطاف مقدم رسانیده انگاه فوجی از سپاه نصرت دستگاه با استیصال نهال اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرموده
که او را اسیر و ذلیل گردانیده باز آورند و امیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت و ... عجز و انکسار از
صفحات احوالش لایح شد و حلقه عبودیت سلطان عالی منزلت در گوش کشیده و روی نیاز بآستان خلافت آشیان آورده
در نواحی اسفزار با چند نفر که همراه او متوجه دفع شده او بود دو چار خورده و امیر با عهد او جانب سبق نجسته که با امیر خلیل داشت در
طریق رفق و مدارا با وی سلوک نموده او را همراه بپایگاه جهان پناه برده سلطان سعید رقم عفو و بخشش بر جراید جرایم
کشیده امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده در سلک سایر امرا منتظم گردید انگاه بموجب فرمان واجب
الاذعان ایالت سیستان با شاه یحیی که از جمله ملوک زاده گان آن دیار بود تعلق گرفت و آن جناب بملک مورو(ث) فی خود شتافته
امور دولت و اقبالش بسمت استقامت پیوست **ذکر بعضی از وقایع بلاد و عباد و بقتل رسیدن امیر خلیل در بلده**
استراباد در اوایل سنه خمس و ستین و ثمانمایه میرزا علاء الدوله که بعد از فرار از موکب سلطان در اطراف کوه و بیابان بی سروسامان می
گشت در کنار دریای قلزم در خانه ملک بیستون بهستون استقرار گرفته و شب جمعه بیست و دوم ماه صفر نعش او را بهراة آورده
در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند و صبیه آن بادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود
لوازم عزا و اطعام مساکین و فقرا اقامت نمود و مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بمعاونت
امیر نور سعید که از جمله تربیت یافتگان سلطان ابوسعید بود رایت مخالفت افراخته و آتش غارت و تاراج در اطراف
آن ولایت انداخته بنا بران سلطان سعادت نشان در بیستم جمادی الاولی بجانب ماوراء النهر روان شد میرزا محمد جوکی
بمجرد شنیدن توجه لوای کشورگشای طریق فرار اختیار کرده بحصار شاهرخیه رفته تحصن نمود و سلطان سعید عنان
نصرت و تایید از جیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانیده از آنجا عنان عزیمت
بصوب شاهرخیه تافته بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار ملازمان موکب نصرت شعار بافروختن آتش پیکار
اشتغال نمودند و مدتی از وقت رسیدن خلق تا هنگام برآمدن شفق بر افراختن کارزار و دشمن ساختن مشغول بودند

و چون ترکمک بآن رسید که صورت فتح و نصرت بر طریق دوام جلوه گر شود از طرف خراسان ایلچی آمد و بعرض رسانید
که پادشاه مظفر لوا سلطان حسین میرزا خطه جرجان را فتح نموده بعزم تسخیر خراسان توجه فرمود سلطان سعید از استماع
این خبر بجانب ماوراءالنهر بازگشت و امیر سید اصیل الدین و امیر ... مراد واجب ضبط حدود آن مملکت بدان فرموده امرا
بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته بخراسان درآمد و بجانب نیشابور و سبزوار شتافت و مردم بلوکات را بشهر
درآورده اسباب قلعه داری بکمال وجهی مرتب ساختند و میرزا سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نمود
از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و نایره قتال و جدال بر کالون درون و بیرون تافت و چون
میرزا سلطان ابوسعید خبر محاصره هراة شنید با میرزا محمد جوکی صلح کرده و هم پسته وار جیحون گذشته تا حدود میمنه و فاریاب
عنان یکران بازکشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنجناب استماع نموده از ظاهر هراة برخاست و تا منزل سرکی
باستقبال آن پادشاه ستوده خصال رفته ازان مقام براه برخیس عزیمت استراباد نمود و میرزا سلطان ابوسعید
از عقب بجرجان شتافته میرزا سلطان حسین تا خرابخانه پیش آمد و ازان منزل درشبی که مانند دل اهل عصیان تاریک
بود و باران فراوان می بارید عنان یکران بصوب اوکل گردانید و سلطان سعید گل افشان استراباد را بیمن مقدم شریف
غیرت افزای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط اوقات صرف داشت و دران ولا امیر خلیل هندو که بجزاء
اعمال سیئه خویش گرفتار گشته سلطان سعادتمند سلطان سعید وجود و عدم وی را یکسان انگاشت چنانچه این سخن گذشت
که اگر چه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده بود و التجا بدرگاه عالمپناه آورده ملازمت مینمود پیوسته در خیال اختلال
روزگار دیگر بود استیصال نهال اقبال سلطان سعادت مآل را با خود مخمر گردانیده انتظار وقت آن کار میکشید چند
نوبت این صورت از حرکات و سکنات تشی او بر وجهی ظهور نموده و سلطان سعید بملاحظه آنکه شاید از بادیه نفاق بجاده
صدق و وفاق آید در تربیتش افزود و این معنی موجب مزید ضلالت امیر خلیل گشته دران شب که آن نجعان موکب
همایون از عقب میرزا سلطان حسین شتافتند قصد او که کمون ضمیر خود در الظهور رسانند بنا بران نزد سلطان سعید فته
مبالغه نمود که مناسب آنست که تا نفس نفیس از عقب ... نهضت فرمایند آنحضرت بنور فراست بر اندیشه آن غدار
اطلاع یافته فرمود که خلیل بیک دستوری باشد که سلاطین در عقب مخالف از ... تعاقب نمایند القصه بنا برین اسباب
سلطان کامیاب در استراباد و امرا و عظام را باخود و قتل امیر خلیل مامور گردانید ایشان او را بجانب لشکرگاه
بالشکرگاه همایون برده بقتل آوردند و ... انزدر ... روز عقب بر رواج گردید آنگاه سلطان سعید
نوبت دیگر ایالت جرجان را بمیرزا سلطان محمود تفویض نمود و رایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرمود
و در بیست و دوم ربیع الاول سنه ست و ستین و ثمانمائه باغ سفید را بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر کبود گردانید و هم
دران ایام سلطان آفتاب احتشام بپرسش احوال خرق مردم اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه معز الدین وزیر
در غیبت موکب عالی به بهانه استخراج زر لشکر و نامرادان اموال بسیار بغضب و ... رعایا رسانیده و نایره
غضب و دست اندازی اشتعال یافته مثال لازم الامتثال صادر شد که جناب وزارت مآب را دست و پا بسته در دیگ آب
جوشان اندازند تا شعله حیاتش انطفا یابد و فرمان بران در پای حصار اختیار الدین بموجب فرمان واجب الاذعان
قیام نمودند و پادشاه عدالت پناه بر ... مخاطبات ... رعایا و مزارعان انصاف رفته داده حکم فرمود
که من بعد هیچ آفریده زر لشکر و نامرادان از متوطنان هراة و بلوکات نطلبند و نستانند و درین باب نشانی بر سنگ نقش
کرده آن سنگ را در مسجد جامع هراة منصوب ساختند و هم دران اوان خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه اسماعیل
گرک وزیر شده خواجه مظفر ... بواسطه تغیر و تصرف بسیار از آن منصب معزول گشت گویند که چون خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان خبر جوشانیدن خواجه معز الدین و عزل خواجه مظفر شنید از سیاست سلطانی ترسید و از منصب ... و مولانا
جهت ... شاعر این چند بیت گفت بیت چون مظفر را گرفت و معز الدین ابرجت خواجه شمس الدین محمد و جان خوش بکند گفت در زمان

نهضت سلطان سعید بکرت دیگر بولایت گرگان و ذکر بعضی از حوادث و وقایع دران

چون میرزا سلطان ابوسعید از یورش مازندران

بازگشته روزی چند در بلده فاخره هراة بسعادت و اقبال بگذرانید متعاقب و متواتر ایلچیان از ماوراءالنهر بدرگاه عالم پناه
آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی به دستور پیشتر در میدان مخالفت جولان مینماید بنا بران رای جهانگشای استیصال نهال
اقبال آن شهزاده را مطمح نظر همت گردانیده در بیست و هشتم جمادی الاولی از دار السلطنه هراة بصوب ماوراءالنهر نهضت
فرمود و چون قبة الاسلام بلخ از فر نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چند توقف اتفاق افتاد و رایت ظفر سلب در ایام
رجب از جیحون عبور کرده سایه وصول بر سمرقند انداخت و از آنجا بشاهرخیه رفته بیج و باره آن قلعه فلک نظیر را بغایت
مستحکم نموده بنا بران جمعی از امرا و لشکر را بازای شاهرخیه مقابل کوب مامور ساخته بسمرقند معاودت فرمود و دران اوقات
که آن پادشاه فرخنده صفات در ماوراءالنهر تشریف داشت در بلدان خراسان خصوصا دار السلطنه هراة و بلوکات علت ...
شایع گشت و علما و طوایف انام را در اضطراب انداخته خلقی کثیر معموره خاک را مسکن ساختند و در اوایل سنه خمس و ستین
و ثمانمایه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند بشاهرخیه رفته ... نصرت شعار آغاز محاصره نمودند بعد از
قرب یکسال فتح میسر شد بعد از آنکه اهل حصار باضطرار ... ذخیره ایشان باتمام رسید و میرزا محمد جوکی قاصدان
نزد خواجه ناصر الدین عبدالله فرستاده که قدم در میان مصالحه نهاده جریمه او را از سلطان سعادتمند التماس نماید خواجه
ملتمس شهزاده را مبذول داشته باردوی سلطان سعید تشریف برد و جهت متوطنان آن قلعه امان طلبید و میرزا سلطان ابوسعید
شفاعت آنجناب را بسمع قبول جا داده خواجه بشاهرخیه رفت و در روز جمعه ... محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمایه میرزا محمد جوکی را
بنظر سلطان سعید رسانید و آنحضرت در باره شهزاده اظهار لطف و مرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا متوجه
مستقر سریر دولت و اقبال شده در بیست و دوم ربیع الثانی در عین کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود آنگاه میرزا محمد
جوکی را در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید و شهزاده دران حصار روزگار بگذرانید تا وقتی که روی بملک عقبی آورد
و چون مدت این یورش زیاده بر یکسال بود دران اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود بنفس همایون متوجه
تحقیق معاملات دیوانیان گشت و صاحب عظام خواجه قطب الدین طاوس و خواجه نعمة الله و مولانا امیره ... که متکفل کار
بوده عرض فرمودند سلطان سعید مهمات وزارت و ... قول ... حال خواجه طاوس ... و خواجه ... محمد
متفق گشته چون نوبت پرسش مهم خواجه نعمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی تلخ آمیز ... و آن
جناب وقع داشت که دیگر من رعایا و اشراف و اعیان خراسان رسم ... مشاهده چیزی گرفته ام ... از اموال خاصه سلطانی
تصرف ندارم سلطان سعید فرمود که هرچه از هر کس ستانده بتو بخشیدم ترا از منصب وزارت معزول گردانیدم زیرا که
گاهی وزرا ... من گرفتار میکردند ... میخواهم که تو ... خواجه چون این
سخن بشنید زانو زده و انگشتری از انگشت بیرون کرده پیش برد و بر گوشه تخت نهاده بازگشت و بجای خود بایستاد
وظاهرا هرگز هیچ وزیری باین سهولت معزول نشده است و در سنه تسع و ستین و ثمانمایه رای همایون سلطان سعید چنان
اقتضا فرمود که در بلده فاخره هراة قشلاق نماید و تواچیان بموجب فرمان جارچیان ... لشکریان رسانیده رایت نصرت
نشان در اواخر ماه ربیع الآخر بجانب مقصد نهضت کرد و شهزاده امجد میرزا سلطان محمود در دار السلطنه هراة حاکم
گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید ده روز در قصبه ... توقف نمود و در اوایل جمادی الاولی
در زمان عنایت ایزد تعالی بیورت قشلاق رسید و آن زمستان در غایت اقبال و کامرانی بگذرانید و در سیم بهار و
زمان استوا ... مانند خورشید فایض الانوار بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرموده در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب
در منزل ... درجه حمل بود بباغ سفید رسیده بتجدید ابواب عدل و رعیت پروری برگشوده و در سنه سبعین و ثمانمایه بروزی چند
مزاج همایون از سرحد اعتدال بمقام اعتلال شتافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق علم شفا و صحت یافت مال ...
در تمام مملکت خراسان بر رعایا و مزارعان بخشید و بمیمن ... طوایف انسانی ... شجره ... اصفهانیه نوعها
فی ... نضارت یافته سر باوج ثریا کشید و هم درین سال از فیض سحاب عنایت وهاب متعال و چمن دولت و اقبال گلی
نو شکفت و غنچه مراد پادشاه ستوده خصال از ... ریاض زینت پذیرفت و در اوایل شوال سلطان سعید ابوالنصر

خورشید منظر تولد نموده به بایسنغر موسوم گشت و نشاط و انبساط آنحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت در کمال
یافته بحکم همایون برلبستن چهار طاق شرف نفاذ یافت تا آن ترتیب در بارهٔ بسیار شاهزادگان سنت خاقان بتقدیم رسانند
و رعایا و مزارعان بر حسب فرمان واجب الاذعان در تزیین باغات آغاز برافراختن چهار طاق کرده آن روضهٔ بهشت آیین
بغایت رفیع را بانواع زینتهای چنانکه مزین بود به جای رسوم و زر و نقد چنین آرایش دادند و هر طایفه مناسب خود غریب
ترتیب کرده منقوش بطرحهای عجیب نهادند و در آن سال مهندسان جهان در دار الملک هرات حاضر بودند و هم
صنعت اکثر کارخانها آفرینش بوجود نه بخیز ظهور آورده چنانچه دو دکان کارخانه کشوده هر پیشه وری مهمی که
مخصوص او بود مشغول میکرد و بعضی از آن صور که در صنعت حرکت احتیاج داشتند مثل خیاط و نداف و نجار و حداد و دباغ
چنین ابداع نمودند که بی عمل تمام تقلید میکردند و بوده که اکثر جبال صورتی از آن پیکر پیدا بود و سلطان بسیجید چون آن
ترتیب دیده شد مجلس آراسته شده و شراب نوع تحفه ارغوانی را بقرص نشاط که ترانی را بسته داده و نوای روح افزای مطربان
کمترا دوم کردانیده بر نواهای و الحال بران جنگ پیشت سرست ساختند پس بایام جوانی بوش بیندند چون سپاه بنهار
علیه همایون اعظم کوناگون از هر جهه و صفه شبهای جشن و سرور امتداد یافته بدین نوبت ترتیب رسیده و از اوایل شوال
وقوع انجامیده و شاهزادگان عظام بآیین سلطنت مخصوص گشتند آنگاه پادشاه جم جاه بر تتمهٔ اهتمام بر سر انجام عظام
امور سلطنت انداخته خدام عالیمقام بیسلطان و حرب درآوردند و دواعی دولت را سلطان سعید رعایت
دولت خان را بسلطنت مرآت ... همایون فال گذرانیده نوبت دیگر بتوالی اشتغال بر سر انداخته احوال خواجه قطب الدین
طاوس اعتماد اعزاز و اشراف دیوان اعلی سرافراز گردانید و سپاس و شکر عنایت خسرو سعادت قرین سلطان
روشن ساخت و پیاده کار ملازمان دولت و ملک را بآنکه حیات و قطعه سلطنت مهر بر فرمان نموده ... و قیاس
بود که خبر فوت میرزا جهانشاه و کشته شدن میرزا پیر بداق بسمع آن حضرت رسیده و از جهان برافراخت و در آن کرده بازگشت

گفتار در بیان شمه از احوال میرزا جهانشاه و میرزا پیر بداق و ذکر کشته شدن پدر و پسر بتدبیر ملک علی الاطلاق

از مطالع آثار سلاطین آذربیجان و عراق چنین اخبار و صفحه آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا محمد بایسنغر
از اوج کمال بحضیض وبال انتقال کرده بتدبیر و اهمال و رجوع کالی آن ممالک بی کمترین ارتباطی در آورد و مملکت
والی جهانشاه میرزا منتظم و ما بین جهانشاه و تمام ممالک آذربیجان و عراق و فارس و سواحل دریای عمان
و ارمن و کردستان آن پادشاه نامدار را مسلم گردید و هم سپهسالاران اطراف و اکناف اطاعت حکم و فرمان او نمودند
و حضرت فرمان بردار و لوازم خراج گذاری بجای آورده و بانتهای عنایت متوجه میساختند و از ایران
ترکمانان که بعضی از ایشان مطیع ساخته و نسبت بمیرزا جهانشاه طریق اطاعت و سلوک نمیداشتند و مواره
نقش استقلال و صورت استبداد و رسم حکومت و عزیمت بیجا خیال میکردند و این معنی بر خاطر میرزا جهانشاه گران آمده
در نظر داشت که آن مهم را بدو استیصال این فتنه را تمام نماید و از آن جمله امیر حسن بیک که تا جهان پر حرمی
کشوده و در جبال آن احوال از پس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه گر شده و دست تقدیر رایت شاهی را به
جهانشاهی در نوشت تفصیل این اجمال آنکه ... میرزا پیر بداق که از او در دولت
والده میرزا جهانشاه بود و به پای تخت فارس و ولایت شیراز حکومت میکرد و هر وقت با جهانشاه بسلطان عصیان
میرزا جهانشاه ... در خراسان عصیان انجامیده از راه طیش بسر حد شیراز بازگشته و کمالات با طلب و صورت مخالفت اظهار
اخلاص و متابعت پدر در کرده و همیشه میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل روانه ساخته و در حالیکه رسول بسوی مشغول ملوک

طریق رشد و رشاد را ماموریکرد و اینده از رفعت طاقت مخالفت بکنند نمود اما میرزا پیر بداق آن سخنان را بسمع رضا جای داد
و مطلق پای از طریق عناد بکناره مصلحت وسپرد و بسیار ما نهاد آخر الامر مرحوم مغفور میرزا جهانشاه که والد میرزا پیر بداق بود بشیراز رفت و پسر
عاصی را نصیحت کرد تا فارس بآنکه رسیده روی بمملکت بغداد آورد و ایر جهانشاه بعد از آن فتح منصوبه بحاصل نموده ولایت
ولایت شیراز را به پسر دیگر خود میرزاده یوسف عنایت نموده و میرزا پیر بداق در دار السلام طرح اساس پس جهانبانی انداخته
بایک زمانی عراق عرب را معمور ساخت و خیال وصال و وصال او بس ملک شیراز را اصلا از خاطر بیرون نمیرفت و از غایت غصه
بنوبت متعرض حوالی ملک جهانشاه میکرد و بدو انواع تعدی و تعرض بتقدیم میرسانید و هر چند میرزا جهانشاه تغافل
مینمود بی فایده بود و میرزا پیر بداق مسل و وسایل بنصیحت فرزند ناخلف را مینمود و بیشتر از آن شداید بجای نمی پرسید و آتش شهوت نفسانی
خود را از مقام خلاف و شقاق بیگانه گردانید تا آنکه میرزا جهانشاه خاطر را بیستقلال پسر ناخلف ... بر سرش سبب
و شاه نامه بیرون کشید و از دار السلام بغداد بر آمد بجهت میرزا پیر بداق بیمن مروت بر شهر نکر ساخته و در مقام تمکین ... مرتبه
حیات بتمام بود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده در بار ساخت و دار السلام و جماعت ایتابان او ... اسباب و استظهار تمام
صورت فتح چهره گشوده و در آن اوقات مملکت عراق و آذربیجان مشتمل بر روی اوان از صحیح کشتن حرب میکردند و میرزا پیر بداق
و ایتابان او بطریق امکان در مدافعت و ممانعت کوشیده بغایت مردانگی و جلادت بجای آوردند و حکایت صورت ... از
ابدا ایشان روی نیافت و خطیر خطر عظیم روی نموده بجای چرخ کشیده بیرون یافت بکو گذشت و فرونشسته بمرور ... و به جلت
بجارس برون و منازعه کارزار که غلبه دست بکارهای ایشان و برو کاز بیکدیگر و جهت تقدیر الکشتند نیک و بی رسیدند
مرا بودند و بدوام کار بنجاد ... در ایشان بجای رسیده که بهار رو و نعمان از اوج آسمان رسید بیند و بر کسان که میرزا جهانشاه پیش
امان طلبیده میرزا جهانشاه از سطوت قهر امان داده از دار السلام در دروازه بایک و سنگ
محصوره شوق جنگ و سپهر را معمور روی بار دوی میرزا جهانشاه نهادند میرزا پیر بداق با بیرون آمده و لشکر و کوچه
و مانند فوت شکسته بوده بود که گمان می بردند و در زمان او قصد پسر این کشتند و در آن ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی
به عزم امر کشتن میرزا پیر بداق ماموریکرد و آنچه در بودند که آن پادشاه برادر ولی رسیده بر شاه بزرگ رسیده دست برافتن
تیغ کشتن و بجرد و محمدی بقتل محمد ... جهان ممهد فرمودند و آن حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد
و طبایع خلایق از مقامی جنبش متنفر شده و چون آن پادشاه را بهنگام اهتمام خاطر از پیر ... ساخت نیکی بجهت متوجه دیار
امیر حسن بیک کشته رایات عزیمت صوب دیار بکر بر افراخت و امیر حسن بیک از تو جهه ملک آگاه شده بنیاد عدم استعطاف
مقاتله رعایا کرد و بغایت مستحکم و بود مخصوص بود و میرزا جهانشاه بصحرای موش رسیده از روم رسد ... ترک دیکر منزل امیر
حسن بیک خبر و افعی رسیده خود و امیر حسن بیک ارکان ایلچیان شکت ... روانی بسوی حوری ... تندی بارفت ... آورد
فرستاده بخان بارزه از ... ماه این معنی را بعجز و ضعف آنجانب حمل کرده تابستان در تیرا
ماه در جهان موضع اوقات گذرانید تا بعد از هجوم جنود زمستان و وقوع شدت سرما لشکریان از توقف آن صحرا
و جهانیان ابا نمودند رخصت انصراف طلبیدند و خبر و ترکمان آن طایفه از برف زمستان ... ارزانی داشت تا جوانمردی
و سرداران روزی چند در آن مکان جنبش و نعمت رستنی و امیر حسن بیک از غفلت دشمن و پایمالی سپاه دشمن
شکن الاکه شش هزار سوار رسیده از بقیه میرزا جهانشاه در حرکت آمد و صباح که گاه در حوالی اردو رسید و هلا
از مردم شهر را بلشکر کوی الجمله وقوف به خبر از میرزا آگاه رسیده بر وصول ایلغار اطلاع یافته تا بلند ماهی در شیکه آغاز اضطراب گردند و میرزا
جهانشاه بی پروا باره بیرون رفته تا آنجا که بود سواری چند بیفزودند و بیگر بازگشته بسر را را ... و انفرح ... و اثر شناخته
و میرزا جهانشاه جبه پوشیده بود و دیگر از آن نبیسته چون ... بود که آن جبه شنود ... سپاه بیاوردند
و دیگر خوش شند و غفلت بصوب فرار گرایند و امیر حسن بیک جهان خط بارود و آمده بخاری و یوسف را اسیر ساخت و بیشوا
و جهانشاه در بارگاه چند نوبت مربع برای را از سرداران آوردند بایشان را بیانداخت ورزیده که میرزا جهانشاه بحرکت مجهول الحال است امیر حسن بیک سپاه
نام ... اورا بکشتند و امیر حسن بیک بتفحص حال حضور

پرداخته دران اثنا سر قورمشی را که با میرزا جهانشاه شباهتی داشت نزد آنحضرت بردند که سر آن پادشاه است امیر حسن بیگ
آن سر را نزد میرزا محمدی و یوسف فرستاده پرسید که این سر کیست جواب دادند که سر قورمشی که شبیه پدر ما بود امیر حسن بیگ
باز آغاز جستجو نموده شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامهای پادشاهانه در بر دارد و یقین که از میرزا جهانشاه
خبری داشته باشد امیر حسن بیگ اسکندر الظهور طلبیده پرسید که این اثواب از کجا بدست تو افتاده جواب داد که
شخصی را که متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامهای او است امیر حسن بیگ قاصدی طلبیده و
بدانجا فرستاده تا سر مقتول را از تن جدا ساخته بنظر آورند و بوضوح پیوست که میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیر حسن بیگ خوارزم
شکر و ثنای الهی پرداخت و محمدی را نیز گشته میرزا یوسف را میل آتشین با چشم جهان بین کشید
یکی گشته شد و دیگری کور گشت گفتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابو سعید گورکان و ذکر توجه
آن پادشاه عالیجاه بصوب ممالک دار السلطنه آذربیجان چون آفتاب اقبال ابو المظفر حسن بیگ از مطلع فتح و ظفر طالع گشت
و مهم میرزا جهانشاه بر نهجی که مسطور شد از هم گذشت امرا و لشکریان عراق و آذربیجان روی بدرگاه امیرزاده حسین علی
که اکبر اولاد جهانشاه بود آوردند و ابواب خزاین و دفاین گشاده صد و هشتاد هزار سوار را مواجب داده و
خاطر از کینه پدر و برادر زاده و این معنی پیوسته و بزبان قلم هیچ مورخی این قضیه نگذشته و امیرزاده حسین علی آن سپاه
آراسته اسباب مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال را بدرگاه عالمپناه سلطان سعید پیغام فرموده التماس نمود که
رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربیجان نهضت نماید تا کلید منکحات ممالک را بحیات جان بسته مفاتیح ممالک و
مناهج قلاع و بلاد بخدام آستان خلافت آشیان تسلیم نماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بر وجنات حال
سلطان اشتهر و ظهور یافت و بحکم همایون باجتماع لشکرهای ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه
پیوسته کلمات امور دین و دولت را بمشورت خواجه ناصر الدین عبید الله فیصل میداد جهت طلب ملاقات آنجناب میرک
جمال الدین عبد الرحیم صدر را بسمرقند فرستاد و خواجه شمس حضرت سلطانی را متبدل داشته بر و خواجه میرزا سلطان
ابو سعید در باب یورش عراق و آذربیجان آنجناب بشرط مشورت تقدیم رسانید چندان که بیشتر گفت و شنید بسیار خواطر اعیان
آن عزیمت قرار یافته خواجه عبید الله بما وراء النهر عود نمود و میرزا سلطان ابو سعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال
کثرت و تراکم در اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه بجانب آذربایجان و عراق نهضت فرموده بهر شهر
و ولایت که میرسید بطواف مزارات اولیا و مشایخ شرایط ارادت تقدیم میرسانید و فقرا و مستحقان را بصلات
و صدقات محظوظ و بهره ور میگردانید و در وقتی که خورشید برتو التفات بر ذروه شرف انداخت و تقشبنه ناصیه
فضای صحرا و دشت را از شکفتن گلها و ریاحین نضرت افزای نگارخانه چین ساخت با مجموع نظم نگار و ابکار ... را دیار
نزول اجلال فرموده چند روز در آن مرغزار دلفروز درنگ نمود از هر ولایت کار یسی ببحث نموده در خلال این احوال بتوجه
از اطراف ممالک فارس و عراق عمادید عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه جهانپناه آوردند و در هر منزلی فوجی از
حکام و اعاظم بشرف ملازمت رسیده نیاز و نثار عرض میکردند کالبوس پادشاه بافر هنگ و هوش رونده از
امرا و معتمدان بضبط آن ولایات نامزد نمود بلکه هر از امیر معتمدی ارزانی داشته روان فرموده از جمله صاحب
السیف و القلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی برلاس فارسی را بشیراز پیش
گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد برادر امیر سید مراد ایالت قزوین
و سلطانیه را پیش نهاد همت ساخت همدان و درگزین با امیر علی قوچین تعلق گرفت و یزد با میر فرمان نخشی حضرت اختصاص
پذیرفت و هر کس از تمام بردگان بهر ولایت که رفتند عظمت انعطاف داد و عنایت خلایق بلاد و عباد گشته آن مقصود
دوام حیات متین نهاد و تا اکثر ممالک عراق در قبضه اقتدار ملازمان آستان ملک آشیان سلطان کامکار قرار
یافت و انوار آفتاب معدلت و آثار سحاب رحمت آن حضرت بر اقطار آن امصار تافت و از آن وقت که امیر
حسن بیگ خاطر از مهم میرزا جهانشاه فارغ کردانید تا زمانی که موکب سلطانی در ییلاق کالبوش قبه خیمه و خرگاه
با وج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیر حسن بیگ بدرگاه عالمپناه رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کرده
بوسیله امرا بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد میرزا ابو یوسف هرگز نسبت بدودمان عالیشان حضرت صاحب
قران امیر تیمور گورکان علیه الرحمه و الغفران در مقام هوا داری ثابت قدم نخواهند بود بخلاف این بنده که ابا عن جد طریق
خالصیت مسلوک میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیه خاطر نمیگذارد و سلطان سعید در کالبوش ایلچیان را طوی داده
رعایت و عنایت فرموده جهت امیر حسن بیگ خلعت زردوزی و کلاه نوروزی و کمر مرصع ارسال نموده فرموده که بایستی
که امیر حسن بیگ با سپاه خود از آن طرف عزیمت نماید که عساکر منصوره از این جانب متوجه اند تا چگونه موافق ...
دعاء و اخلاص نماید و همچنین ایلچیان امیرزاده حسین علی با تحف و تبرکات بسیار و نقود و جواهر بیشمار با ستان آسمان
مقدار آمده اظهار بندگی و سر افکندگی نمودند و از زبان آن شاهزاده معروض داشتند که ممالک آذربیجان و عراق
و فارس و توابع آن با کنوز فراوان در تحت تصرف بنده است و بنده الحمد در تحت تصرف دارد ملک پیش آن پادشاه
قرین ... زمان تو ایم و هر چه داریم امید آنکه نظر عنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارند و همت عالی نهمت بر دفع
مخالفانی که بشمشیر غدر پدر مرا شهید کرده اند بگمارند و سلطان سعید ایلچی او را نیز مشمول شفقت و احسان گردانیده جهت
فرموده فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربیجان است بعد از وصول ایلچی مصلحت دولت بهر شیوه که تقدیم خواهد رسید
و هم دران ایام موکب همایون از کالپوش در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل مملکت ری بعسکر نصرت اثر
گشت و از آنجا امیر مزید با طایفه از امرا و بزرگان مغول روان شدند و خبر نصرت اثر بتبریز در آمدند و مقارن آن حال
میرزا حسین علی ویران گردید و الحکم لله العلی المجید ذکر ویران شدن میرزا حسین علی در موضع مرند و رسیدن
او بملازمت سلطان عالیمکان سلطان سعید در ان اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده
حسین علی ولد میرزا جهانشاه در منزل مرند اقامت داشت و خیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیگ بر لوح خاطر
می نگاشت و چون خبر قرب وصول دشمن بوی رسید امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امرا و درگاه
برسم قراولی ارسال فرموده آن جماعت سوابق حقوق جهانشاهی را نابود انگاشته بتصور بملازمت امیر حسن
رفته و خبر مخالفت امرا و رسیدن سپاه سلطان سعید بتبریز در اردوی امیرزاده حسین علی شیوع یافته مردم
بیوفایی هم بر آمدند که ضبط ایشان میسر نشد بعضی از لشکریان باردوی حسن بیگ پیوستند و بسیاری از ایشان
پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم داعیه تسخیر آذربیجان بر شته از دست رفت و در حضیره آنحضرت تمکن گرفت و
از ری سلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون بان بلده عرضه داشت امیر مزید و سپاهی امراء که بتبریز
رفته بودند رسید مضمون آنکه امیر حسن بیگ رقبه از ربقه اطاعت پیچیده و بنام این بندگان نشانی نوشته
که امرای جغتای باید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را به پسر خود اغورلو محمد داده ام لاجرم انسب آنست
که رایات نصرت آیات علی اسرع الحال پرتو التفات بر آن دیار اندازد تا صورت بهبود در آینه مقصود چهره گشاید
اما امیر حسن بیگ چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانیده از هشت نفر بتبریز کوچ
کرده بتواریخ ذکر رفت و سلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را با هدایا و تحف به تبریز ارسال داشت از سلطانیه
بمیانه شتافت و دران موضع امیرزاده حسین علی ولد سلطان خلیل و برادرش امیرزاده یوسف تحول و جمعی دیگر
از امرا و امرای که با قرب پنجاه هزار نفر لشکر باردوی همایون رسیدند و سلطان سعید اولاد میرزا جهانشاه را
بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بوعده دلپسند مستظهر و امیدوار گردانید و درینجا
امیر حسن بیگ برادرزاده خود یوسف بیگ را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلس آراسته
عظمت و مهابت بر آراسته امرا و عظام باین تمام یوسف بیگ را پیش برده او بموجب فرموده پیشکش و هدایا
نثار کرده تا بشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیگ بوسیله امرا از زبان عم خود معروض داشت
که قرب صد سال است که آبا و اجداد ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان طریق دولتخواهی مسلوک داشته اند

وحالا این مخلص نیز همان طریقه را رعایت نموده و ولایات فارس موافق را از مخالفان انتزاع کردم و بکارکنان
آن آستان گذاشتم امید آنکه مرا درین زمستان چندان مهلت دهید که زمستان به پایان رسیده و برف از راه
برخاسته مراجعت بجای دیگر میسر گردد و ایضا امیر حسن بیگ مصحوب یوسف بیگ [illegible] داشتی مبنی بر همین سخن
ارسال داشته بود و دران عریضه این بیت را مندرج گردانیده که [illegible]
الغرض سلطان سعید چون پیغام حسن بیگ را شنید جواب داد که موکب همایون عازم آن دیار است بعد از وصول اگر
مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عم خود میرزا محمود خواهرزاده را مصحوب یوسف بیگ نزد امیر حسن بیگ
فرستاد و چون میرزا محمود باردوی امیر حسن بیگ رسید آنحضرت بر بارگاه پادشاهانه بار نشست و تختی ازین طرف
کرده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بر آنجا نشاند و خود بعظمتی هرچه تمامتر بر جانب
یسار قرار گرفت و امرا و سران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده هر یک بجای خویش ایستادند آنگاه میرزا محمود را
بار دادند و در غایت دهشت آن مجلس درآمده چند نوبت زانو زده و باشارت امیر حسن بیگ تخت میرزا یادگار محمد را
دریافت و بعد ازان بیرون رفت پس امیر حسن بیگ فارغ شد و سخنی که داشت بعرض رسانیده و جواب شنیده بعد از دو سه
روز عنان مراجعت منعطف گردانید

گفتار در بیان فرار [illegible] بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرو نشستن چراغ فروغ خراسانیان در حدود قراباغ اران

اقبال و اجلال مانند کمال آفتاب بی زوال است و آفتاب جاه و جلال نشان سپاهیه را تمام بر شرف اشتمال [illegible]
تعلق گیرد و شان آن [illegible] سپاه [illegible] چون مشیت پادشاه متعال بتغییر دولت سلطان
تعلق گیرد جمعیت او با جماعت [illegible] آثار [illegible] اذا اراد الله [illegible] فان قضاء الحق لابد واقع
[illegible] ولا ینفع الحذر من القدر [illegible] ذا الحکم قاطع [illegible]
سلطان سعید میرزا ابوسعید متعلق بود با وجود وفور ابطال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال [illegible]
صورت نصرت روی ننمود [illegible]
ودیعه دست عنایت [illegible] لوای جهانگشای ابوالنصر حسن بیگ
[illegible] سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامکاری [illegible]
دولت [illegible] ظاهر میشود [illegible] سلطان زمانه بود [illegible]
[illegible] جنود سرما و برد در عرصه عالم دست تاراج و یغما برآورد [illegible]
امرا و نوئینان را طلبیده در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رای همگنان بران قرار گرفت
که امیر حسن بیگ را از قراباغ اخراج نماید و دران زمستان بجای آن پادشاه عالمیان قشلاق فرماید
ولایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون حضرت قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت
ماکولات ارباب [illegible] مصلحت دران دیدند که بطرف محمودآباد [illegible] شروانشاه که دم از هواخواهی میزد
باردوی اعلی ملحق شود و بدین عزیمت کوچ کرده بصحرایی رسیدند که علف آن زهردار بود و هر چهارپایی که خورد
از چنگ گرگ اجل جان نبرد و بعد ازان که حوالی محمودآباد معسکر خسرو عالی نژاد گشت قحط و غلا بمرتبه انجامید
که بهای یکمن غله بده دینار کپکی رسید و امیر حسن بیگ [illegible] را مضبوط ساخته نمیگذاشت که از طرف خراسانیان
و عراق و فارس کسی باردوی همایون برود اما روزی چند از جانب شروان کشتی اطعمه فراوان بارده می‌آوردند
و دران اوقات اسپان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بود و ترکمان که الاغ آسوده فربه داشتند
پیوسته نواحی اردو را می‌تاختند و هرکس که می‌یافتند بعالم آخرت روان می‌ساختند و چون روزی چند حال برین منوال
بگذشت شروانشاه بواسطه تهدید و وعید امیر حسن بیگ یاغی گشت و این معنی موجب آن شد که موکب همایون
از محمودآباد بجانب اردبیل حرکت کند و دران اثنا ترکمانان از راه بر [illegible] رسیدند و چهارپای بسیار [illegible]

فرو رفته شاه و سپاه بطایف الحیل از آنجا گذشته و منزل [illegible] گزیده در روز پنجشنبه دوازدهم رجب
سنه ثلاث و سبعین و ثمانمایه امیر سید مراد [illegible] آنجانب معسکر امیر حسن بیگ روان شد و در اثنای راه
چهار صد سوار آراسته [illegible] دو چار خوردند و مقدم ایشان امیر بیگ ترکمان بود پیش رانده و سید مراد را گفته
که میرزا سلطان ابوسعید [illegible] دشمنان [illegible] و در زمستان [illegible] اکنون باید که جنگ یا
صلح کنند [illegible] که فردا امرا و بزرگان ازین جانب بیایند که امیر حسن بیگ نیز جهت [illegible] مهم مصالحه خواهد
و معتبران خود را خواهد فرستاد و سید مراد بازگشته روز دیگر سید مزید [illegible] از امرا و [illegible] بیرون رفتند
و در همان موضع روز گذشته ترکمانان پیش آمده امیر سید مزید چون عدد مردم خود را از ترکمانان زیاده دید [illegible]
[illegible] بر ایشان تاخت و اساس جمعیت آن طایفه را پریشان ساخت هرچند امیر سلطان [illegible] گفت که این جماعت
کومک دارند توقف می باید نمود امیر مزید سخن او را قبول ننمود و چند فرسخ در تعاقب ترکمانان راند و دران اثنا
امیر حسن بیگ با دو سه هزار سوار آراسته از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان حسین
دیوانه و حسین علی ارلات و شیر محمد بغداد و پیر محمد قورچی با قرب پانصد نفر از منتخبان بقتل آورده و امیر
سید مزید گرفتار گشته بقیة السیف روی باردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی ولد حسین علی میرزا
بطرف همدان گریخته آنجا گشته شد [illegible] دران زمان در تبریز بود و القصه چون این خبر محنت اثر [illegible]
قرین [illegible] یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبدالوهاب بن امیر
غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که [illegible] انتظام داشت
جهت تمهید بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیگ فرستاد و از عقب [illegible] خود را مصحوب سید
صدرالدین ابراهیم قمی بهمان مهم ارسال داشت امیر حسن بیگ نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و
احترام بجای آورده و با خود قرار داد که [illegible] اساس موافقت و مصالحت گوید [illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود بازآمده و معروض
داشت که خراسانیان بغایت [illegible] و پریشان روزگارند [illegible] صلح و صفا [illegible] که ایشان [illegible]
[illegible] بنابران امیر حسن بیگ مهد علیا و سید صدرالدین ابراهیم را بازگردانیده و امیر
غیاث الدین محمد را مشمول نظر مرحمت ساخته نشان ایالت سادات ارزانی فرمود

ذکر شهادت یافتن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید

چون سید صدرالدین ابراهیم قمی و مهد علیا [illegible] میرزا [illegible] معاودت نمودند [illegible]
سخن تمام نکرده بودند که طلیعه سپاه ظفر پناه امیر حسن بیگ سیاهی نمود و بعضی از امرا و خراسانیان [illegible]
خود گذاشته [illegible] اقدام [illegible] سلطان سعید [illegible] رجب [illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] آن پادشاه عالیجاه را طلبیده و چون نزدیک بارگاه رسید شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و
[illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] امیر حسن بیگ [illegible]
[illegible] بطرف خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سعید را [illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]
[illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]
[illegible] سلطان سعید را [illegible] شهادت [illegible]

دریغا که آن شاه عالی‌نژاد * که در عدل مثلش بگیتی نزاد * بتیغ ستم شد جهان برفشاند * ازو غیر افسانه چیزی نماند * بجز خاک خوبان درین [illegible]
بجز خون شاهان درین طشت نیست * جهان با همه نیت ورزی او * نیرزد بآن رنج و آسیب او * بیان حادثهٔ [illegible] بعد از فرار پادشاه
صعبه شنیعه نسبت با امرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید در آن زمان که میرزا سلطان ابوسعید عنان
عزیمت بصوب هزیمت تافت علامات روز رستخیز در معسکر نکبت اثر باکمل وجهی ظهور یافت صورت یوم
یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه جلوه‌گر گشت و افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر و برنا و پیر از
ایوان کیوان درگذشت فرو ماند کانرا در آن رستخیز نه روی اقامت نه پای گریز چنان ساعت دیوان لشکر امیر
حسن بیگ هر یک سنان جان‌ستان در دست و خنجر خون‌افشان در مشت بمعسکرگاه تاختند و آغاز غارت
و تاراج کرده بنیاد جمعیت ترک و تاجیک را از بنیاد برانداختند اما هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه
پادشاه برجای بود که ابوالنصر امیر مظفرالدین حسن بیگ تشریف حضور ارزانی فرموده سواره بر در
سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امور ناشایست منع نمود و خواجه سرایان و مستحفظان
حرمها را بدستور معهود بمحافظت اهل حرم نصب کرده و خزاین و نفایس را مضبوط ساخت بعد از آن روی
بسرانجام سایر مهمات آورده و بنفس مبارک بجمع طایفهٔ از سپاهیان که در نهب و اسیر خراسانیان افراط
مینمودند مشغول گردید و چندی را از آن مردم بزخم تیغ بقتل رسانید و حکم فرمود که تراکمه [illegible]
و باقی خراسان از معسکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه شهید در ظل رایت میرزا یادگار محمد مجتمع
گردند و اکثر متعینان را در پایهٔ عنایت بی‌غایت خویش جا داد و ابواب مرحمت و عاطفت بر
روی روزگار آن بیچارگان گشاد از امرای عظام و صدور عالیمقام امیر پیشینه مزید ارغون و امیر محمود [illegible]
و امیر احمد یارو و میرک عبدالکریم و میرک عبدالرحیم صدر و امیر عبدالوهاب و مولانا قطب الدین طبیب چندگاه
بسلاسل و اغلال مقید بودند عاقبت میرک عبدالرحیم بواسطهٔ بعضی از ممتحنان فتنه‌انگیز کشته شد
و سایر مغلوبان نجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار کرده عنان عزیمت بخراسان تافتند
و بیشتر سپاهیان براه شروان و گیلان عازم اوطان خود گشتند و از وزرای سلطان سعید خواجه برهان الدین
عبدالحمید که در اردو بود بملازمت امیر حسن بیگ رفته منصب اشراف دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد
که در اصفهان بحکومت استقلال داشت بعد از استماع آن خبر بدرگاه پادشاه ظفر اثر شتافته رایت
وزارت برافراشت و خواجه قطب الدین طاوسی کرد و بعضی از عمدهٔ عراق بضبط اموال مشغولی مینمود تا
حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود ذکر احوال اولاد امجاد آن سلطان ستوده خصال بر سبیل
ایجاز و اجمال چون سلطان سعید علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت یازده پسر نیک اختر
یادگار گذاشت بدین ترتیب میرزا سلطان احمد * میرزا سلطان محمود * میرزا سلطان محمد * میرزا
شاهرخ * میرزا الغ بیگ * میرزا عمر شیخ * میرزا ابابکر * میرزا سلطان مراد * میرزا سلطان خلیل
میرزا سلطان ولد * میرزا سلطان عمر * و ازین یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبهٔ سلطنت
و فرمانفرمایی رسیدند و اسامی ایشان اینست میرزا سلطان احمد * میرزا سلطان محمود * میرزا
الغ بیگ * میرزا عمر شیخ * و چون تفصیل وقایع آن چهار خسرو ستوده خصال و سایر اولاد سلطان
سعید راقم حروف را معلوم نبود خامهٔ دو زبان بر تحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید و هر یک را
که بسلطنت رسیده‌اند در ذکر تقدیم میدهد میرزا سلطان احمد مهین اولاد امجاد سلطان سعید بود
و در زمان حیات آنحضرت بحکومت سمرقند قیام می‌نمود بصفت رافت اتصاف داشت و در زمان
حکومت رایت نیکنامی برافراشت چون خبر واقعهٔ سلطان سعید را شنید بعزم تسخیر هراة از آب آمویه
عبور فرمود اما در حدود اندخود خبر استیلای میرزا سلطان حسین استماع کرده بمقتضای العود احمد

معاودت

معاودت نموده تا آخر ایام حیات سلطنت سمرقند و بخارا تعلق بآن پادشاه سعادت انتما داشت و در غرهٔ
ذی قعدهٔ سنه تسع و تسعین و ثمانمائه باجل طبیعی درگذشته ملک موروث به برادر خود بازگذاشت میرزا سلطان
محمود ارشد اولاد امجاد سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب
تشیید اساس عدل و انصاف و انتزاع قواعد ظلم و اعتساف سرآمد اساطین سلاطین می‌نمود تیغ برنده‌اش
در وقت ستیز قاطع نهال اعدای دین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای اولیای ملک و
ملت بفر رای عالم‌آرایش خورشیدصفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر صواب‌نمایش چون ماه
شب چهارده در شب دیجور ظلمت لامع طبع نکته‌سنجش * دراک حقایق معانی * و ذهن دراکش جامع دقایق نکته‌
دانی لطف * ذاتش کافل مصالح افاضل و انعام انعامش شامل شرایف اماثل * ملک از عدالتش معمور
ظلم شد از سیاستش مستور * دست او بود ابر گوهربار * جوهر طبع او گهرآثار * ذات او بود زیب تاج و سریر * بود رایش چو مهر گیتی‌گیر
و آن شاهزادهٔ صافی ضمیر در روزگار [illegible] پدر در رمضان حضرت داور بجانب خراسان نهضت فرموده و
قرین صحت و عافیت روز پنجشنبه دوم ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه بدار السلطنهٔ هراة
رسیده با امرای سپاه در مقام استقلال نمود و روز جمعه سیم در مسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام
حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود
خواندند و چون واقعهٔ جانسوز سلطان سعید بتحقیق پیوست طوایف انام از خواص و عوام
صدای نوحه و زاری باوج فلک زنگاری رسانیدند * بگریه عالم از آیین خویش که آمد عجب شکل صبحش به پیش * و صباح پنجشنبه
چهارم کوتوال قلعه اختیارالدین یاغی گشت و مردم جوق جوق مشغله و هواداری سلطان حسین میرزا اظهار
کرده کار از حد بیرون گذشت بنابر آن در وقت [illegible] سلطان محمود میرزا باتفاق امیر یار علی مغول و امیر
قنبر علی و جمعی دیگر از [illegible] طریق [illegible] از راه دره [illegible] روی توجه بصوب سمرقند نهاد و بعد از
وصول بآن بلدهٔ فردوس‌مانند میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چندگاه
میان برادران طریق موافقت مسلوک بوده آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی به بهانهٔ شکار از
شهر بیرون رفت و باتفاق جمعی از امرا و خواص راه حصار شادمان پیش گرفت و در آن ولایت بر تخت
سلطنت متمکن شده [illegible] زمانی ولایات ختلان و بدخشان و قندز و بغلان و ترمذ و چغانیان را
با توابع و لواحق در حیز تسخیر کشیده و آن ممالک را از میامن عدالت و رعیت‌پروری معمور و آبادان
گردانید و چندین نوبت سپاه بطرف کتور و جبال سیاه‌پوشان برده با کفار آن دیار لوازم غزا
و جهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت و طغرای فرامین خود را سلطان محمود غازی نوشت
و میرزا سلطان محمود را در ایام فرمانفرمایی با حضرت کشورگشایی سلطان حسین میرزا چند
نوبت جنگ و صلح اتفاق افتاد چنانچه در اثنای [illegible] وقایع آنحضرت قلم دو زبان بتحریر آن حالات
زبان خواهد گشاد و چون در ذی قعدهٔ سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میرزا سلطان احمد در سمرقند
وفات یافت کوکب اقبال میرزا سلطان محمود بدرجهٔ کمال رسیده بدان مملکت شتافت
بعد از وصول بنواحی آن بلده اکابر و اعیان شرایط استقبال بتقدیم رسانیدند و مفاتیح بلده و قلعه
در حوالی تسلیم خدام آستان سلطنت آشیان کردند و میرزا سلطان محمود در دار الملک حضرت
صاحبقران بر مسند کامرانی نشسته ابواب نصفت و رافت بگشاد و متوطنان آن مکان فردوس‌
نشان را بعدل و احسان و لطف و امتنان نوید داد اما چون دو ماه برین قضیه بگذشت در
شهر محرم الحرام سنه تسعمایه آن پادشاه عالیجاه نیز عازم ریاض جنت گشت وزارت میرزا سلطان
محمود در اکثر اوقات برای صواب‌نمای [illegible] اوراق خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال

الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و امر صدارت آنحضرت عالیجناب افادت
پناهی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام مینمود و از میرزا سلطان محمود چهار پسر اندرین
ترتیب میرزا سلطان مسعود میرزا بایسنغر میرزا سلطان علی میرزا سلطان ویس که مشهور
بود بخان میرزا و ذکر سلطنت این شاهزادکان عالیمکان و شمه از احوال ایشان در ضمن حکایات
آینده بسمت تسطیر خواهد پیوست و اگر توفیق رفیق گردد فروغ اهتمام بر تبیین وقایع ایام اقبال
ایشان خواهد تافت میرزا الغ بیک در زمان حیات والد خویش بسلطنت مملکت کابل و غزنین
و لواحق و توابع آن منتخب و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کمال عدالت
و رعیت پروری در آن ولایت بایالت مشغول بود و چون سنین تاریخ هجری از تسعمائه درگذشت
آن خسرو نصفت آیین نیز متوجه ریاض جنت گشت و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر
نشست اما بسبب صغر سن و اختلاف آرای امرا و ارکان دولت از عهدهٔ ضبط آن ولایت بیرون
نتوانست آمد و میرزا مقیم ولد امیر شجاع الدین ذو النون ارغون از قندهار لشکر بکابل کشید و
شاهزاده را گذرانیده روزی چند آن بلده را جولانگاه خویش گردانید بالآخره ظهیر السلطنة
والخلافه محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادر بن سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید عنان اقبال
و رایات بجانب کابل شتافت و آن خطه را بعد از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش باطراف ولایات
سلطان محمود غزنوی تافت بیت ملک محمود غزنوی نبوی شد ز عدلش چو بزم نوروز و تا غایت که تاریخ هجری به
اواخر ماه مبارک رمضان سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن خسرو معدلت آیین در آن مملکت به
مسند دولت و استقلال تمکن دارد و از غایت خیراندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی
لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای می آرد و چنانچه شرح این وقایع بعد ازین در سلک بیان منتظم خواهد
گشت ان شاء الله تعالی و تقدس میرزا عمر شیخ بهادر بوفور شجاعت و لطف و [illegible] اتصاف داشت
و در زمان حیات و بعد از وفات پدر در اندجان رایت سلطنت می افراشت و بیمن معدلت و حسن
تدبیر آن خسرو مشتری ضمیر حدود آن ولایت محفوظ و مضبوط بود که یونس خان و خواقین
مغولستان را خیال تسخیر آن بر خاطر خطور نمی نمود و میرزا عمر شیخ در شهور سنهٔ تسع و تسعین و
ثمانمایه از بام کبوترخانه در افتاد و طایر روح شریفش از قفس قالب پرواز نموده روی بحظایر قدس
نهاد و از آنحضرت سه پسر ماند میرزا ظهیر الدین محمد بابر که سابقا ذکر استقلال لوای دولتش در کابل بتقریب
گذشت و میرزا معز الدین جهانگیر و میرزا سلطان ناصر که پیوسته تابع برادر کلان بود میرزا سلطان
محمود و میرزا شاهرخ در روز ویرانی(?) حضرت سلطانی بدست ملازمان امیر حسن بیک گرفتار شده
مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربیجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند اما بدحال و پریشان روزگار
اوقات میگذرانیدند و در شهور سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمایه میرزا شاهرخ عازم دار السلطنه هرات گشته
چون بولایت سپاری(?) رسید بجوار مغفرت حضرت باری منتقل گردید و نعش او را بهرات آورده با جمیع
سلاطین بمدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و بطریق سنت بخاک سپردند و میرزا محمد بعد از فوت
برادر هم در آن مملکت می بود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود میرزا ابابکر اشجع اولاد سلطان سعید
بود و در زمان حیات پدر در مملکت بدخشان بامر فرمانفرمایی قیام می نمود بعد از شهادت آنحضرت
نسبت بمیرزا سلطان حسین طریق مخالفت مسلوک داشت و بالاخره لوای مخالفت برافراشت
جنگگاه لوازم ستیز و کر بتقدیم رسانید و در اواخر رجب سنهٔ اربع و ثمانین و ثمانمایه در حدود
استراباد گرفتار گشته دست سیاست پادشاهانه طومار حیاتش در نوردید تفصیل این حکایات اگر بتحقیق

پیوندد

پیوندد در ضمن وقایع سلطان حسین میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما خواهد گشت میرزا سلطان مراد
در زمان ایام دولت پدر در ولایت گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین
احمد برلاس که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت شاهزاده کمر بسته ابواب اخلاص و عبودیت
برگشاد و در آن اوان که سلطان سعید بولایت آذربیجان در آمد حکم همایون نفاذ یافت که میرزا
مراد متوجه کرمان گردد و شاهزاده بدان جانب نهضت فرموده در اثنای راه خبر واقعهٔ پدر شنیده و آه
سرد کشیده عنان بصوب گرمسیر باز گردانید و در کنار راه امیر [illegible] یوسف ترخانی یاغی شده بعضی از اجمال
و اثقال میرزا سلطان مراد را بجهات غارت و تاراج برد و لاجرم شاهزاده بهراة رفته روزی چند
بملازمت معز السلطنه والخلافه سلطان حسین میرزا قیام نمود بعد از آن سلطان عالیشان او را
بماوراء النهر نزد برادران فرستاد و میرزا سلطان مراد از آنجا بی شفقتی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان
آورد و میرزا سلطان حسین شاهزاده را در صفر سنهٔ ثمانین و ثمانمایه بقلعهٔ نیره تو فرستاد و
دیگر خبری از او بمردم نرسید میرزا سلطان خلیل در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربیجان فرمود در
بلدهٔ هراة قایم مقام پدر شد و چون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین در
آمد او را بسمرقند فرستاد و شاهزاده در آن ولایت خروج کرده بدست یکی از امرای سلطان احمد میرزا
بقتل رسید میرزا سلطان ولد بموجب فرمان پدر در میان امرا و اولاد [illegible] اوقات میگذرانید و
بعد از واقعهٔ سلطان سعید باندک زمانی شربت ناخوشگوار هلاکت چشید میرزا سلطان عمر
در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چندگاه از آن قضیه درگذشت میرزا سلطان
احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نمود باخراجش حکم فرمود و شاهزاده
بمیرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر در نواحی مرو از دست سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین
میرزا شکست یافت میرزا عمر بحدود [illegible] افتاد و در آن ولایت یکی از امرا او را گرفته بهراة
فرستاد و سلطان حسین میرزا شاهزاده را نخست در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرده و در رجب
سنهٔ ۸۸۲ بقلعهٔ نیره تو ارسال داشت و دیگر خبری از او نیامد ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ
و علما که معاصر بوده اند با سلطان سعید مغفرت انتما در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابو
سعید گورکان بسیاری از این طایفهٔ عالیشان در ولایات ماوراء النهر و خراسان توطن داشته
و اعلام دینداری و درایات پرهیزکاری می افراشته اند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است لاجرم
بر بیان شمه از حال زمره ازیشان اختصار کرده خواهد شد و من الله الاعانة والتوفیق مولانا فتح الله
تبریزی از صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بلوازم منصب
صدارت قیام مینمود با وجود اشتغال بآن شغل گاهی بمراسم درس و افاده می پرداخت و طالب
علمان از نتایج طبع نقادش محظوظ و بهره ور می ساخت و در سنهٔ سبع و ستین و ثمانمایه که سلطان
سعید همت بر فتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدان صوب برافراشت مولانا فتح الله را به بستن
بند ولایت هراة رود باز داشت و مولانا کار تنسیق آن مهم را بفیصل داده بدار السلطنه هراة شتافت
و در سیم ماه ربیع الاخر سنهٔ مذکوره وفات یافت مولانا محمد جامی برادر افضل الانامی مولانا نور الدین
عبد الرحمن الجامی بود و نزد بعضی از علمای آن زمان در مطالعهٔ علوم بر اکثر اصحاب فایق میشود و مع ذلک
در غایت تواضع و کسر نفس اوقات میگذرانید و گاهی بنظم اشعار ابدار مشغول میگردید و وفاتش در
سنه [illegible] اتفاق افتاد و جناب افضل الانامی مرثیه در غایت لطافت در سلک نظم انتظام داده و بیت
از آن اینست بیت من بودم از جهان دل آزاد بودی [illegible] در سلک اهل نظم گرانمایه گوهری [illegible] زان پس بماندیی که در اطوار علم و فضل

چون او نزاده در ایام دیگری مولانا شریف الدین عبد القهار حاوی علوم معقول و مشروع و جامع اصول و
فروع بود و در نظم اشعار از شعرای بلیغ زمان گوی در میدان تفوق قصب السبق می‌ربود و آنجناب در فن
انشا و علم سیاق نیز مهارت داشت و گاهی همت بر تربیت اکسیر و تحقیق اسباب کیمیا می‌گماشت بعد از
گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه السلام مشرف و معزز گشته بود و در سنه ۹۰۲
در بلدهٔ فاخرهٔ هراة از عالم رحلت نمود و جناب ... مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین
نوشته که کلام افسوس از شریف دین از تاریخ وفاتش خبر داد و مدفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق
افتاد مولانا معین الدین تونی از اکابر علمای زمان سلطان سعید بود و در علم و دانش امتیاز تمام داشت
و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می‌افراشت جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس آنجناب می‌نمودند
و از آثار طبع شریفش محظوظ و بهره ور بوده‌اند در شهور سنه … واقع گشت و مدفنش در مزار چهل گزی به
وقوع پیوست شیخ صدر الدین رواسی حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در اوایل حال چند
سال در مدینهٔ طیبه اوقات گذرانید و در ولایات مصر و شام اربعینات بر آورد و چون از عربستان مراجعت
نمود در ولایت اسفراین که منشا و مولدش بود ساکن گشت و بارشاد مشغول شد و در زمان سلطان
سعید از اسفراین بدار السلطنهٔ هراة خرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب تمکین آنجناب را
منظور نظر عاطفت و احسان ساخت و وفاتش در عاشر ماه رمضان سنه احدی و سبعین و ثمانمایه اتفاق
افتاد و سلطان سعید بنفسه جنازه فرموده بر وی نماز گذارد و پسرش شیخ قطب الدین محمد رضا را از ارباب
و شیخ قطب الدین والد مرحوم خود را بجوین برده در خانقاهی که ساخته بود مدفون گردانید مولانا
جلال الدین لطف الله از اصناف علوم بهره ور بود و در سبیل العاده در مملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام
می‌نمود و وفاتش در پنجم شهر ذی الحجهٔ سنه احدی و سبعین و ثمانمایه در دار السلطنهٔ هراة اتفاق افتاد و اولاد
عظامش شرف جهان مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین عبد الوهاب
بمراسم تعزیت داری اقدام فرمودند و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده و ایشان را پرسش نموده خلع فاخره
پوشانید نعش مولانا لطف الله را از هراة ببخارا نقل کردند و در موضعی مناسب بخاک سپردند شیخ کمال تربتی
سرامد ظرفا و خوش طبعان ولایات خراسان بود از فن شعر و معما وقوفی تمام داشت و در اواخر
اوقات حیات سفر حجاز اختیار نموده بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ رسول علیه الصلوة
والسلام فایز شد و چون از آن سفر مراجعت نموده بقصبهٔ تربت که مولد و منشاش بود رسید وفات یافت
سید کمال بلکویه در شعر مرتبهٔ مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفهٔ روزگار نگاشت
و او را قصیده ایست که دوازده هزار بیت مصنوع از ابیات آن استخراج میتوان نمود مقرب حضرت
سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار
سید کمال آنچه بنظر من رسیده آنست که در مرثیهٔ خواجه ابو النصر پارسا قصیده در سلک نظم کشیده که
چند بیت آن قصیده از آن قبیل بود که از هر مصرع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد می‌شد و چند بیت تمام
از آن تاریخ خبر میداد و چند بیتی دیگر آن صنعت داشت که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می‌آمد و اصلا
در معانی ابیات آن قصیده واقع نبود این مطلع از جملهٔ منظومات سید کمال است بیت ای روشنی از نور رخت دیدهٔ جان را
بر خاک نشانده قدت سرو روان را و سید کمال در بلخ ساکن می‌بوده و هم در آن ولایت از عالم انتقال نمود
مولانا فاضل در سلک افاضل علمای سمرقند منتظم بود و بر شرح تجرید حاشیه تصنیف فرمود خواجه مؤید
دیوانه در سلک اولاد عظام شیخ واجب الاحترام افتخار سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابو الخیر انتظام داشت
بواسطهٔ نشاء جنون پیوسته نقش سلطنت بقلم خیال بر صحیفهٔ ضمیر می‌نگاشت و نزد خویشان و مریدان ایکن

معنی الطاف ساخته و لایات خراسان را بر ایشان بخش میکرد و در آن اوقات که میان خیره و منصور ابو الغازی
سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابو سعید مخالفت بوقوع انجامید این مطلع بنظم آورد بیت
چشم امید از آن شمع سعادت پرتو که جهان را بجهان روشن از نیرو داد این معانی بعرض سلطان ابو سعید رسید و فرمود تا بطریق
نقالی خواجه را تشبیه کردند خواجه مؤید مهنه بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود و از بسیار اولاد و سلطان
ابو سعید ابو الخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی میبود و همواره بوعظ و ارشاد وفق عباد مشغول
میبود و سلطان سعید نسبت بآنجناب شرایط تعظیم و احترام بجای می‌آورد و اشتغال خواجه مؤید
بجنت موبد در شهور سنه … اتفاق افتاد و از منظومات اوست این مطلع بخاطر بود خامه بتقریر آن زبان بگشاد
از بدر روی تو آیینهٔ جان ساخته‌ایم دلبدان آینه جان زانگران ساخته‌ایم خواجه یوسف برهان در سلک اولاد شیخ الاسلام
احمد جام منتظم بود و در طریق فقر و تجرد و سلوک میبود و از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی نقش
تالیف و نظم اشعار بر لوح خاطری نگاشت از مصنفاتش رساله‌ای مشتمل بر منشآت اکابر سلف در
میان مردم مشهور است و از اشعار آبدارش این بیت در مجالس النفایس مسطور بیت
رسید موسم شادی و ذوق عیش و طرب اگر که امداد دل رسد چه عجب خواجه مولانا سمرقندی ولد ارشد
خواجه عصام الدین بود و مانند پدر خویش سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغول میبود
از کسب علوم بهرهٔ تمام داشت و در فیصل مهمات نقش امانت و دیانت بر تختهٔ خواطر می‌نگاشت
چون آنجناب در هواداری سالک طریق سرافرازی میرزا عبد الله شیرازی مبالغه تمام
مینمود در وقتی که سلطان سعید بر مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب
خراسان تافت و میرزا ابو القاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه نموده ابواب لطف و انعام بر روی روزگار
برگشاد و بعد از چند سال که آنجناب در بلدهٔ هراة معزز و محترم اوقات گذرانید بنابر استمالت
سلطان سعید عنان مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد و در اواخر اوقات حیات کرت
دیگر بدار السلطنهٔ هراة آمده روز پنجشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین و ثمانمایه در مدرسهٔ امیر
چقماق شامی وفات یافت سید برهان الدین خاوند شاه نسب شریف آنحضرت بچهار واسطه
بخاوند سید اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال می‌یابد و
سلسلهٔ آبا و اجداد سید اجل بزید بن الامام زین العابدین علیهما السلام منتهی میگردد و پدر عالی
گهر امیر خاوند شاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود بریاض رضوان انتقال نمود سید
خاوند شاه در صغر سن بود و بواسطهٔ نوایب روزگار از وطن مألوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ
روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورد و باندک زمانی در سلک اعاظم دانشمندان
زمان انتظام یافت بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ
عظام رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت بآنحضرت محبت بی نهایت داشت چنانچه در حین مرض
وصیت فرمود که امیر خاوند شاه بر من نماز گذارد و هم در آن ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته
گفت در تربت میخواستیم که با هم باشیم اما سلطان احمد خضرویه گریبان ما را گرفت بجانب خود کشید و آن
جناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هراة ببلخ مراجعت فرموده در سنه … وفات یافت
و در پیش روی سلطان احمد خضرویه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر ماند امیر خاوند محمد که
والد بزرگوار والدهٔ مسود این اوراق است و سید نظام الدین احمد که سالها در ملازمت سلطان
بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمت الله که مجذوب متولد شده بود و خوارق
عادات از وی ظهور میبود شیخ نور الدین محمد ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید

در تعظیم آنجناب مبالغه بسیار می‌نمود و وفاتش در صبح جمعه بیست و سیم ماه رمضان سنه ثمان و سبعین
و ثمانمایه روی نمود و وفات شیخ جلال الدین محمود شاه روی نماز گذارد و در حظیره والد خویش مدفون
شد **قاضی قطب الدین احمد بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الامامی** مرجع اکابر
خراسان و ملاذ علمای جهان بود از اواخر زمان دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت
خسرو منصور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هراة بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در فیصل قضایا
برایا بدستور آبا و اجداد بزرگوار خویش از طریق امانت و دیانت سلوک مینمود مع ذلک بامر تدریس
و فتوی و نشر علوم دینیه می‌پرداخت و همواره از فواید ذهن وقاد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره ور
می‌ساخت و وفاتش در غره شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه بحظیره والده سلطان حسین میرزا در محل
طعام خوردن بعلت فجاء اتفاق افتاد و در مزار علامه رازی مدفون گشت **مولانا قطب الدین یحیی** ولد
مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی بود و از اواخر زمان اقبال خاقان
ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال خسرو حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب
شیخ الاسلامی مشغول می‌بود از علوم دینیه بهره تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خواطر طلبه
می‌نگاشت قضا را رشته حیاتش در کمال دیانت و امانت بمقص مرگ بریده شد و هرگز خیال مداهنه و ملاحظه
بر ضمیر منیرش نگذرانید و وفاتش در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه
اتفاق افتاد و در مزار فایض الانوار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری مدفون شد
سید صدر الدین ابراهیم قمی از جمله اعاظم سادات صاحب سعادات بوده و همواره با سلطان سعید
میرزا سلطان ابو سعید مصاحبت مینمود گویند در روزی که سلطان سعید بقتل میرزا سنجر فرمان داد
سید ابراهیم در پایه سریر سلطنت مصیر سر برهنه کرده خون آن پادشاه زاده را طلبید و سلطان
سعید بانگ بران جناب زده آن التماس را بسمع قبول نشنید و روز دیگر در خلوتی سید را طلب
نموده زبان عذر خواهی برگشاد و گفت میرزا سنجر لشکر جمع کرده باتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه
استیصال نهال اقبال ما بود و چون ایزد تعالی او را در قبضه اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاقش سبب
فتنه و فساد میشد بنا بران دیروز درخواست شما را بسمع رضا نشنودم سید ابراهیم بنابر آزادی که در
خاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزا سنجر بوضوح پیوست اما نمیدانم که آن پیره زال فقیر
یعنی گوهرشاد آغا چه گناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانید سلطان سعید
از شنیدن این سخن کنایت آمیز متغیر و متاثر گشته از مجلس برخاست اشتغال سید ابراهیم
بجانب التفهیم در اوایل ایام دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود **مولانا شمس الدین**
علی الفارسی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بود و سلطان سعید نسبت بآنجناب التفات و
عنایت بسیار مبذول میفرمود و چون نسخه مؤلفش کشف کشاف مرتبه بمصاحب کشف مشهور گردید سالها در بلده
هراة در مدرسه شریفه غیاثیه بدرس افاده اشتغال داشت و نقوش دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد را
بر صحایف ضمایر طلبه علوم می‌نگاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا
جناب مولوی چندگاهی بنوشتن تاریخ وقایع آن حضرت مشغول گردید بالاخره از خدام بارگاه سلطنت رنجیده
بحصار شادمان شتافت و پرتو انوار عواطف میرزا سلطان محمود بر وجنات احوالش تافت و هم در آن
ولایت ساکن می‌بود تا آن زمان که از جهان گذران رحلت نمود **مولانا عصام الدین داود خوافی** در علم و کمال
یگانه زمان بود و مدتی در دار السلطنه هراة بلوازم افاده قیام مینمود بنابر آنکه بفصاحت بیان و طلاقت
لسان اتصاف داشت و مسایل دقیقه را بعبارتی قریب الفهم بر صفحه ضمیر طلبه می‌نگاشت در مجلس درس

آنجناب ازدحام عام تام بوقوع انجامید و همین معنی موجب رشک و حسد سایر علمای خراسان گردید و در آن اثنا سلطان سعید
از مولانا کمال الدین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب
مولوی جواب داد که مولانا داود میرزا سلطان ابو سعید مولانا داود را باستادی قرة العین سلطنت
نامزد کرده هرچند جناب افادت مآب از تحمل آن امر ابا نمود بجای نرسید بالاخره سلوک طریق ملازمت اختیار
فرموده بجای منصب صدارت منصوب شد و تا آخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا می‌بود و وفاتش در
ولایت حصار شادمان روی نمود و مولفاتش حاشیه شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است **مولانا**
قطب الدین نفیسی در علم طبابت از اکثر اطبای زمان مهارت بیشتر داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان
سعید منتظم بوده علم نوبت می‌افراشت مدتی بلوازم شغل مهرداری قیام مینمود و جهت مهر کردن فرامین و
مصالح اکثر ارکان دولت آنحضرت بعز الخط ملاقات مینمود بعد از شهادت آن خسرو صاحب
سعادت چندگاهی در حبس حسن بیگ اوقات گذرانید و چون از آن قید نجات یافت بروم رفته محظوظ
عین عنایت سلطان محمد رومی گردید مدتی در آن ... قیصر دره دولت و اقبال بسر برد و چون
متقاضی اجل رسید نقد حیات بقابض ارواح سپرد **مولانا لطفی** بلطف طبع و حسن خلق از سایر شعرای سخن
آرا ممتاز و مستثنی بود و بزبان فارسی و ترکی اشعار غریبه نظم مینمود و در مجالس النفایس مذکور است که مولانا
لطفی در بیست و نه سالگی قصیده ردیف آفتاب در سلک نظم کشید و شعرا از زمان تتبع آن قصیده نمودند
از عهده جواب مطلعش نتوانستند آمد و آن مطلع اینست **بیت** ای زلف عنبر ... سایه پرور آفتاب ...
مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع **بیت** ... بدخولی ...
منظوم ساخت نزد جناب افضل الانام مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی برد و التماس نمود که از آن غزل ساخته
در دیوان خود درج نماید و این جناب این ملتمس را مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی بتحصیل
علوم قیام نمود بعد از آن بروی سلوک طریق درویشان آورده در آن روش ثابت قدم می‌بود تا
وقتی که از عالم رحلت کرد **مولانا شمس الدین محمد بخاری** مولانا محمد متقی ... مشهور بود و سالها در غایت
اختیار صدارت منیره را با بری نمود و در ملازمت میرزا سلطان ابو سعید نیز اعتبار تمام داشت
و پیوسته الفاظ ظرافت آمیز و سخنان فرح انگیز بر لوح خاطر می‌نگاشت در وقتی که میرزا ابو القاسم بابر بشیراز بود
بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفا این شعر را بر دیوار آن خانه نوشت که **بیت**
اگرچه جمله اوقاف شهر غارت کرد خدایش خیر دهاد که این عمارت کرد و در روزی که صدارت ... میرزا بابر به آن
منزل برده ضیافت ... پادشاه بران نوشته افتاد مولانا مطایبه بسیار نمود و در آن اوان
سلطان سعید بولایت عراق و آذربیجان درآمد مولانا محمد را جهت تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که در
مخالفت میرزا ارسال داشت و در اثنای راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفته نزد میر حسن بیگ بردند و
پادشاه تبار ... مولانا صدر الدین محمد طبیب خون مولوی را بخشید ...
تا زمانی که خاطر از مهم میرزا سلطان ابو سعید فارغ گردانید آنگاه شرف اجازت ارزانی فرموده مولانا محمد به
هراة آمد و با موکب حضرت سلطانی امیر علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا
آغاز مصاحبت کرده در اواخر اوقات حیات مصحوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده خسرو منصور
بود و بکیچک میرزا اشتهار داشت بحجاز رفت و بشرف گذاردن حج اسلام فایز شده در وقت
مراجعت برحمت ایزدی پیوست **مولانا عبد الرحمن** در خط تعلیق سرآمد خوشنویسان متقدمین و
متاخرین بود در زمان سلطان سعید مدتی بمدد صاحب دیوان انشا بوده بنوشتن مناشیر مطالعه
قیام مینمود و بعد از واقعه قراباغ منظور نظر تربیت امیر حسن بیگ شده تا آخر حیات در ملازمت

سلاطین اوق توقتوق بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت نیابت و توبیخی افراشت مولانا کمال الدین شیخ
حسین اشتهار آن افتخار علمای عظیم المقدار بکمال علم و دانش در اقطار امصار بمرتبه ایست که احتیاج بشرح
و بیان ندارد و اعتبار آن استظهار فضلای بلاغت دثار در زمان سلطان سعید بمثابه بود که قلم و زبان چنین
آن را کماهی محال میشمارد و دران خجسته آغاز فرخنده انجام منصب احتساب و زجر اصحاب فسق
و فجور من حیث الاستقلال تعلق بان جناب داشت و در تمشیت آن امر بروجهی آثار اقتدار ظاهر
ساخت بود که هیچ کس از اعیان روزگار خیال ارتکاب شراب در حواشی ضمیر نمیگذاشت و
سلطان سعید در سایر امور شرعی پیوسته با مولانا کمال الدین شیخ حسین مشورت می نمود
و در اکثر احوال از سخن صواب دید آن قدوه اهل کمال تجاوز نمی نمود و جناب مولوی بر حسب
فرمان واجب الاذعان دایم الاوقات همت بر استکشاف حالات صنایع و محترفات میگماشت
و امیر تومان دار السلطنه هراة را در استخلاص مقرریات تمغات و حوالات اخراجات مطلق
العنان می گذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که بروات به ثبت آنجناب نرسد هیچکس از
بازاریان فلسی بکسی ندهد و این قاعده تا آخر ایام حیات سلطان سعید استمرار یافت و ایضا
مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابو الغازی سلطان حسین میرزا چند گاهی محتسب بوده میرزا
کوچک جهت تقید بدرس آنجناب می شتافت اما بدستور پیشتر اختیار را اعتبار نداشت و در
شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه رایت عزیمت بصوب آخرت برافراشت خواجه
ناصر الدین عبید الله از تمام مشایخ ترکستان و ماوراء النهر بمزید جاه و جلال و افزونی
اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود و در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین
خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغولی نمود و سلاطین زمان و خواقین نافذ فرمان از بدایت
بلاد ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربیجان نسبت بان جناب ارادت و اخلاص
داشتند و هر سخنی که از وی می شنودند مانند در مکنون زیب گوش هوش ساخته خلاف
رای صواب نمایش را مجال نمی دادند بتخصیص سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید
که در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته با خواجه مشورت میکرد و از غایت نیاز مندی گاهی
پیاده بر سر اسپش رفته لوازم ارادت بجای آورد و اولاد امجاد آنحضرت نیز اقتدا
بسنت پدر بزرگوار خود نموده از جاده متابعت خواجه تجاوز نمی نمودند و پیوسته همم
عالیه بر تعظیم شان و تکریم مکان آنجناب می گماشتند حکایت مشهورست و بر السنه و افواه
مذکور که نوبتی سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بسمرقند
کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله ایشان را پیش نهاد همت
ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قتال بیاراستند ناگاه خبر رسید
که خواجه ناصر الدین عبید الله بدان سوی تشریف می آورند آن سه پادشاه جهت حرمت
آنجناب عنان کشیده دست از استعمال آلات قتال بازداشتند تا معلوم شود که سبب
آمدن خواجه چیست و همان لحظه خواجه عبید الله بدانجا رسیده بزلال موعظت و نصیحت
نایره قتال و جدال را انطفا داد و هر سه پادشاه را بصلح و صفا راضی ساخته فرمود
تا در میان میدان شامیانه برافراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا
عمر شیخ از صفوف خویش جدا شده بدانجا رفتند و بر یک زیلوچه نشسته در حضور خواجه عهد
و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر

یک

یک با سپاه خود پیوسته بولایات خویش رفتند و تا آخر ایام حیات بر جاده موافقت ثابت بودند
وفات خواجه عبید الله در سمرقند فی شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمایه دست داد و بعد از فوتش
باندک زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر به پریشانی تبدیل یافته صنوف محنت و بی سامانی
روی بدیشان نهاد مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبید الله گوید بیت
خواجه خواجگان عبید الله * مرشد سالکان راه یقین * شد بخلد برین که در فوتش * سال تاریخ گشت خلد برین نظم
چون قلم شکسته رقم بامداد رشحات مداد احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد امجاد
آن خسرو شهید را بذکر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا تذییل کرد اینک
وقت آن در رسید که از شمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار و سلطان مؤید ذو اقتدار
جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر رفعت کسری عطا معز السلطنه ابی الغازی سلطان حسین میرزا
مشام مستفیدان ریاض فضل و کمال را معطر گرداند و از نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه
معدلت دثار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را در طراوت و صفا بساحت
فردوس نضارت سپهر اعلی رساند بیت کند گیتی از کان ادراک پر * چو فیروزه فیروز و دری چو در
و چون بر اندک تحریر نام آن خاقان گرامی در اثنای تقریر حکایات بی تقیید باوصاف و القاب
از رعایت حسن ادب دور بود و در هر موضعی که آن اسم شریف مذکور گردد و منضم باوصاف
و القاب مقتضی تطویل و اطناب میشود بخاطر خطا رسید که در اکثر محال از آن فرخنده
خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا بجهت تکرار ایراد مدح و ثنا مطالعه کنندگان را کلال و ملال
نیفزاید و سبب اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبه آنکه بر رقم نگین آن
پادشاه عالیجاه موسوم بمنصور بود و ایضا در جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت بنصرت
اختصاص یافت و دست عنایت میمنت مقرون ابواب ظفر و فیروزی بر روی روزگار همایون
آثارش برگشود چنانچه از ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت
فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح معروض خواهد گردید والتوفیق من الله تعالی و هو
القادر علی ما یشاء ذکر مجملی از اوصاف و احوال خاقان منصور مظفر لوا معز
السلطنه و الخلافه ابی الغازی سلطان حسین میرزا شاطر رخش راهوار سخن و چابک
بند فقرات حکایات نو و کهن جواهر آثار خاقان منصور را بر منوال بر منصه ظهور می آورد که آن
سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا
چو خورشید تابنده و در افق عطا * و در آسمان مهر و وفا * چو بدر درخشنده و روشن لقا * بهار ایام دولتش
چون ایام بهار خرم و خرمی هنگام سلطنتش مانند هنگام خرمی دور از غم از رشحات غمام
عدل و احسانش گلشن مملکت چون بهشت از فیض سلسبیل ناضر و باره و از نسمات گلزار فضل
و امتنانش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات آب کوثر سرسبز و سایه گستر از شمایم مکارم
اخلاقش دماغ امانی عطر سای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکه
شجاعت و دلاوری از کمال جلادت و میدان داری روح رستم را خجل ساختی و در میدان محاربت
و تیغ گذاری از صولت ستیز و خون ریز بنیاد شجعان اسفندیار توان بر انداختی و از سهم
گرز گران سنگش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر خدنگش چشم
مریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا هنگام کمین خصم
میر سپید و شعله سنان خونبارش در صحرای وغا مدام خرمن حیات اعدا محترق میگردانید

بزم عیش و نشاطش بهشت وشش بجوانان حورا عذار آراسته مجلس عشرت و انبساطش همچون
گلستان ارم از نگار خار آزار پیراسته طبع نقادش در صفا و حدت غیرت افزای آب و آتش
و نتایج ذهن وقادش از حسن بلاغت بسان سخنان سحبان مطبوع و دلکش پیش طبع پاکش آب افسرده
پیش قسم تیزش آتش مرده و در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی مقتضای عدالت بجا آورده
نقش وجود اهل تکبر و تعدی را به تیغ سیاست از لوح هستی ستردی و بهنگام تواضع و فروتنی
اقتدا بسنت سنیه خیر البریه نموده بر طبق انما انا بشر مثلکم خود را با ملازمان آستان خلافت
آشیان یکسان شمردی و در مهم تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان
لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال
اهل ظلم و ضلالت گماشتی در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای
بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات و وصول سیورغالات و انعامات
این زمره کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی و در هفته دو نوبت روز دوشنبه و پنجشنبه قضاة
و علما را بمجلس اشرف اعلی طلبیدی و مهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمه دین بتفصیل
رسانیدی بصحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و تنظیم و احترام
مشایخ اسلام و وعاظ شیرین کلام را بر ذمه همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی و به بنای
بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و رباط بغایت مایل و راغب بودی و مقصبات
معموره و مستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی و در تعمیر قصور دل
کشای و عمارات فرح افزای بسیار سعی و اهتمام کردی و در طرح باغات و بساتین و نضارت
اشجار و ریاحین منتزهات نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی از اوایل تنسیم نسیم صباصبی
و مبادی احوال نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت
علو همت و رصف چون سلاطین ذوی الشوکت و خواقین صاحب حشمت را معدوم و نابود انگاشتی
بناء علی هذا در سنه احدی و ستین و ثمانمایه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان
نافذ فرمان بودند در بلده مرو بر زین ملک سیستانی خروج کرد و روزی چند آن بلده فاخره را ضبط نموده
بواسطه بیوفائی بعضی از امرا روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجه سنه اثنی و ستین و ثمانمایه
دار الفتح استراباد را از حسین سعدلو که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید
متوجه آنجانب گشت مصلحت در مقابله ندیده بصوب اوق? توجه فرمود و در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمایه
که واقعه سلطان سعید بوقوع انجامید عنان ظفر توامان بدار السلطنه هراة شتافته تسخیر آن بلده
فاخره ملازمانش را بسهل وجهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و
سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و به رشحات سحاب معدلت
آنحضرت نایره فتنه و فساد که در اطراف و دیار خراسان اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت و در
سنه اربع و سبعین و ثمانمایه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله
بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار محمد از
صدمه حمله بهادران موکب همایون در هم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد
امیر حسن بیک مستظهر شده روی بدار السلطنه هراة نهاد و در محرم سنه خمس و سبعین و ثمانمایه
بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضای
چهل روز بار دیگر بر موافقت فتح و ظفر بمستقر دولت و اقبال ایلغار نموده در شب بیست و سیم صفر

نزدیک

نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان در آمده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرموده و در اواخر
سال در موضع چکمن? میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داده و آفتاب فتح و نصرت از مطلع
اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و پس از آن از کنار آب آمویه تا ولایت
سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار گرفته تا شهور سنه اثنین و تسعمایه در رفاهیت دولت و اقبال و نهایت
جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال این اوقات بحکم عارضه مفاصل
عام پایهای پادشاه گردون غلام از رفتار باز مانده و هریک از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال بر لوح
خاطر نگاشت و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن چشم و چراغ دودمان صاحب قرانی و
پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافت و سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت
نیاورده بجانب قندهار شتافت و بعد از آن چند کرت دیگر میان پدر و پسر گرد نفاق ارتفاع یافته بالاخره
صورت [illegible] روی نمود و بدیع الزمان میرزا بر حکومت مملکت بلخ و توابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته
بعد از آن طریق مخالفت پیموده و در سنه احدی عشر و تسعمایه خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان
شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هراة نهضت فرموده و بعد از وصول
بمنزل بابا الهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر پادشاهی گشته در آدینه روز یازدهم ذی حجه
سنه مذکوره بریاض جنان انتقال نموده آنحضرت قریب هفتاد و یک سال در دار ملال اقامت داشت و مدت سی و
استقلال در خراسان و طبرستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و هشت سال رایت دولت و اقبال بر
افراشت خواجه عبد الله خطیب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین عصامی و خواجه
مظفر الدین شبانکاره و برادرانش خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین
نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه
علاء الدین علی سکال? و خواجه کمال الدین عطاء الله و خواجه نعمت الله شیخ و سید زین العابدین و خواجه جلال الدین
قاسم فرخودی? در سلک وزرای خاقان منصور مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی? و مولانا
قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین کرمی? و سید شمس الدین محمد اندجانی و خواجه غیاث الدین عادلشاه?
گیلانی و خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید و قاضی برهان الدین محمد هروی و میرک جلال الدین قاسم و ولد مولانا
شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلال و خواجه شهاب الدین
اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بنوبت بدرجه منصب صدارت
آنحضرت مخصوص بوده اند و چون مجملی از سرگذشت خاقان منصور بحد تحریر پیوست خامه سخن گذار عنان بیان
بصوب تفصیل کلیات وقایع و امور تافت و منه الاعانة و التوفیق **گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان**
منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا از کرایم نعم و جسام
الاکرام ایزد عز و علا که بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت علو انسابست که مستلزم مکارم اخلاق
و مستوجب محاسن اوصافست بنا بر علو همت و ارتقای مراتب اعیان عالم وجوب محافظت صحت نسب مینموده اند و معظم
مساعی آبا و اجداد و مفاخر و مباهات میبوده اند و بدین شیوه استسعاد خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف
ملاحظه دودمان سلاطین صاحب قران بوده و خاندان خواقین کشورستان نژاد و والد خجسته آثار پسندیده اطوار آن
خسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکانی است و والده
غیاث الدین منصور فیروزه سلطان بیگم بود و پدر فیروزه سلطان بیگم امیرزاده علی بن امیرزاده اسکندر بود از قوم چنگیزی
که نسبش بواسطه بچنگیز خان میرسید و مادر فیروزه سلطان بیگم بیبی فاطمه بود دختر امیر حسن بن [illegible]
بنت توقتمش خان و والده بیبی فاطمه [illegible] خان که از اولاد چنگیز خان است و مادر [illegible] خاتون بود که

و او را چهل تو حتی پیر میکنشند و چهل و تو حتی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آنجناب ولد شیخ الوحد
و شیخ عبد الواحد پسر خواجه عبد الهادی است و آنجناب خلف صدق رب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری است و مادر
نیک اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیگ بن امیر موسی که از قوم تایجوت
بود و امیرزاده سلطان حسین پسر مهد علیا بیگم است بنت امیر تیمور گورکان و مادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود
بنت میرزا میرانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم اوروت سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن دانشمندجه خان بن قیدو
خان بن توزخان بن اوکدای قاآن ع کس را نبود چنین نسب در عالم ولادت باسعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه
اثنین و اربعین و ثمانمایه در میان شرق و شمال دار السلطنه هرات نزدیک بسر پل توبکی که به دولتخانه اشتهار دارد اتفاق
افتاد و شعشعه آفتاب طلعت همایون را انوار کوکب روز از ... تمامی ربع مسکون را صفت انارت و نضارت داد و ماه منیر چون
پرتو جمال جهان آرایش دید دیگر از خورشید اقتباس نور نکرد و مشتری صافی ضمیر ناز از فرخ ناصیه بهجت افزایش بهره ور گرفته
سرمایه سعادت جاودان بدست آورد و مستوره آن غنچه گلزار کامکاری از تنسم صباحی تمام نشکفته بود که شمایم فرمان فرمایی
از احوال و اقوالش بمشام جان میرسید و هنوز آن نهال جهانداری از لوامع انوار نشو و نما سر نکشیده بود که دلایل
آثار حلاوت بخشش کشورگشایی از حرکات و سکناتش ظاهر میگردید بیت شود بوی عطر بخش دماغ هان دم که گل بر فروزد ز باغ
هان دم که نماید از شرق مهر کند خوب آرایش از نور چهر و خاقان منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد رفاهیت مجره ترتیب
والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هر چند بزرگ میشد امارات جاه و جلال و علامات سعادت و اقبال از
صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهر تر میگردید و هر کس از اهل کیاست و فراست بدید و درچهره آن آفتاب طلعت
می نگریست میدانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب دراتب بنور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش
مشاهده میفرمود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال مفاتیح ابواب امانی و آمال بر روی روزگارش خواهد گشود بیت
آن را که نشان مضرب علامت بر چهره او وجود پیداست
گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان جوانی و مشرف شدن آنحضرت بمصاحبت میرزا بایسنغر در عین نشاط و کامرانی
چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور ستوده
خصال در گذشت فی سنه تسع و اربعین و ثمانمایه سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار مرحمت ملک غفور گشت و آن
دریتیم صدف شرف هفت سال دیگر مصاحب و ملازمت خویش بوده در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی
طی نموده از زبان هاتف اقبال مضمون این کلام استماع فرمود بیت ای چارده ساله قرة العین بالغ نظر علوم کونین
تا ربع منشین نه وقت بازیست وقت هنرست و کارسازیست با والده ماجده خویش طریق مشورت مسلوک داشت و بخدمت میرزا
ابوالقاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب بر لوح ضمیر نگاشت میرزا ابوالقاسم بابر آنحضرت را منظور نظر اشفاق و مرحمت
گردانیده مواجب مناسب تعیین فرمود هر روز لطفی مجدد و تفقدی ممهد بظهور میرسانید و در وقتی که میرزا ابوالقاسم بابر در نظام
سمرقند با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه فرمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات سلطان سعید میل فرموده از
میرزا ابوالقاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت و روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بر وجنات احوالش تافت
مقارن آن حال میرزا سلطان اویس بن میرزا محمد بن میرزا بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید
بر سایر شاهزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با چند کس از قرابتان در قلعه سمرقند مقید و محبوس ساخت و نهایت
که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت میبایست از کید اخوان در قید زندان مضرت و زبان رنجه و سلیمان حشمتی را که بخت
رتبت حباب ملکا فرمان فرمایی بایستی بود از غدر دیو سیرتان مکر ساختند بیت نتوان مشکین اگر بند ش کنی در صد حصار
سوی جان پروا زجو بد هیچ جان افزای او القصه چون این خبر محنت اثر از دار السلطنه هرات بعرض مهد علیا فیروزه بیگم رسید مصحوب
قافله غم و اندوه و همراه حریف ناز و آه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول مقصد از سلطان سعید التماس تخلص ولد ارجمند کرده ملتمس مقبول
افتاد و آن آفتاب عالمتاب از عقده کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد بیت منت خدا را که همایون و کامیاب
از عقده کسوف برون آمد آفتاب و خاقان منصور ذو الاحتجاب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر شتافت

یافت و تا آخر ایام حیات آن فارس مضمار تمام را از خدمتش بسر برد و انگاه که پادشاهان مشاف میرزا معز الدین بایسنغر بعد از بصیرت فرخ و ملتمس
و اقبال و نامیه حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده نموده مقدم شریفش را مغتنم شمرد و نهایت اشفاق و عطوفت ظاهر ساخت حبیبه علیه
که بیرون نشین حجله عفت بود و بیگه سلطان بیگم نام داشت بحباله نکاحش در آورده چند روز لوازم جشن و سور و مراسم لهو و سرور برپای
سلطان شاه و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق با روبهای چون آفتاب جامهای شراب ناب در گردش
آورده و صحبت آن و صلت همایون از منزل ناهید و مشتری نگاه بخورشید در گذشت از فروغ چهره ساقی بزم طرب گلزاری بود در آب و تاب از تاب
شراب به رخسار خوبان لاله زاری نمود نهایت سیراب مغنیان زهره وش بنغمات انگشت نواهای روح افزا بر آن چنگ بست از نغمه
جوانان چنگ زلف برقص در آورده و سازندگان الحان و نوازندگان پرده ساز بمضراب نشاط در راه انبساط مردم
آهنگی دیگر و نوای تازه تکرار داد مجلسیان را با تار عشق و محبت متنبه کردند بیت خوش ساز و خوبی آواز می برد هر یکی تنها دل
چون شنوده و جمع دیگران کار صاحب دلان پریشان و روزی که طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا سلطان بایسنغر قضاة و اعیان
و امرا و وزرا بخلع فاخره نوازش نمود و میان خاقان منصور و آن عفیفه افزای پیمان عهد و عقد الفت و مودت استحکام یافت بیگه
زمانی از نفحات سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود حقیقتی بی بدل آبستن گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم
قدم بعالم ظهور نهاد بسلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح و نشاط از ایوان کیوان در گذشت و چند
گاهی میرزا معز الدین بایسنغر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدر و فرزندی بسر بردند تا آخر بین الجانبین صورت
مخالفت روی نمود چنانچه خامه مشکین شمامه بشرح آن زبان خواهد گشود ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار
مخالفت با میرزا معز الدین بایسنغر چون عنایت ذو الجلال صفت عز شانه مقتضی آن بود که خاقان منصور را با منت بیکران
از روی استقلال بر تخت سلطنت و اقبال بنشاند تاج و تاج خلافت را بفرق فرقد سای او سرافراز گرداند در اوان اوان که در
مرو شاهجهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت میرزا بایسنغر ظاهر شد و بر جبین ملک پیشانی نشست صورت
حال آنکه در شعبان سنه ۸۶۱ که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست و سپاه میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله انهزام
یافت میرزا معز الدین بایسنغر خاقان منصور را در مرو بنیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد مقدس انعطاف
داد و در غیبت میرزا بایسنغر میان خاقان فریدون فر و حسن ارلات که از بزرگان دولت بایسنغری بود غبار نقار ارتفاع
یافته حسن فتنه جنس آنحضرت نموده منبع خیال باطل آن جاهل را بعرض رسانیده خاقان پر دل با پنج سوار جلادت آثار از
شهر بیرون خرامیده متعاقب نهضت موکب کردون مراتب جان علی بیگ را با شصت سوار مردان چرار به آن حضرت ملحق
شده و خاقان عالی گهر بر بدن پیکر تیغ ظفر امید وار گشته عنان تکران بجانب شهر انعطاف داد و پل و خندق برو دروازه
و امیر حسین را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد بیت زمین مقدم شاه جوان بخت به تخت بگذشت از آسمان
در روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا بایسنغر مثل محمدی بیگ شیرازی و شیخ ذو النون و امرا و ایل اعنی باهم اتفاق
نموده در وقتی که خاقان منصور رجعت جانور پرانیدن از شهر بیرون رفته یکبار شمشیر کشیده از میان انتقام کشیده
دیولدی شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خواص خاقان عالمیان را در سیاه دیوان شربت شهادت چشانیدند و
علم بغی و طغیان افراخته بهواداری میرزا بایسنغر دروازه مضبوط ساخته و در مقام استحکام برج و باره شده صدای
عصیان در خم طاق فیروزه فام آسمان انداختند علی برادر جان علی بیگ که در آن شب از شهر بیرون رفته خود را بملازمت خاقان
منصور رسانیده آنچه دیده بود معروض داشت خاقان مظفر آن زمینده برج و سریر مانند خورشید جهان گیر
کو از برای دفع خشم ظلام بر معارج برج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته با شصت نفر از بهادران بر برجی که بطرف
کاهکالت برآمده مردمی که بر آن طرف فصیل بودند بزخم پیکان دیده دوز منهزم ساخت تا بر آن در شهر غبار
فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام که مخالفت خاقان آفتاب احتشام بر میان بسته جمعی از ملازمان رکاب ظفر انتساب
که در پای آن برج ایستاده بودند چون هجوم مردم بیازرد ران خاک بیوفایی بر فرق دولت خود ریخته روی بصوب فرار
آوردند لاجرم در وقتی که حوزه ثابت بسپاه از اعالی برج نصف النهار میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج پایان آمد

بطرف سند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان منزل حسن جوکی و مردم ابراهیم ارتاق بملازمت مبادرت نموده قرب دویست سوار
در ظل رایت نصرت شعار مجتمع گشتند و مقارن آن حال میرزا سنجر بمستقر عز خویش رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکر را از
عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان مرو و تخستان نیران قتال اشتعال یافته بحکم تقدیر خاقان منصور بضرب تیغ و سنان بر ایشان
غالب گشت اتفاقاً الامرا بعد ابیات اجتماع بر تعقیب سپاه حمله کرده جان علی ساول را بدرجه شهادت رسانیدند و سایر ملازمان
رکاب نصرت انتساب دل شکسته گشته میدان کارزار را بمخالفان گذاشته بازگشتند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از
بیست و پنج کس نماند مع ذلک آن شیر بیشه مردانگی به پیشنور آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر میساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام
آخته هر لحظه بر صف مخالفان می تاخت و چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان و قتل محمد از اصحاب علیین الکمال البغتة
بدست اخلاص عنان توسن همایون را گرفته و مبالغهٔ تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسخ
موکب عالی را تعاقب نموده خایب و خاسر بازگشتند و خاقان با اسحاق بجانب مرجاق شتافته مدت یازده روز در میان
ریگ ده ویرکناش رحل اقامت انداخته آنگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع آخته اخور را از غبار سم سمند جهان پیمای
پر ساخت و چون در ان وقت میرزا سلطان ابو سعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت از آخته اخور امیر
سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان التماس ساس بدان جانب گریخت توقف مناسب نمود و خاقان منصور از آخته آخور
پای مبارک بر رکاب سعادت انتساب در آورده بمنزل بابا قیه شتافت و از آنجا بجانب ماخان توجه فرموده چند ماه هر چند روز
در چاپانی بسر میبرد و بر شدت ایام نا ملایم مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می سترد و
دران اوقات چند نوبت میرزا معز الدین سنجر بر سبیل ایلغار لشکر بر سر آنحضرت فرستاد و اما کاری از پیش نتوانست برد
و مطلقا او را صورت استیلا بر خاقان ظفر لوا دست نداد و آن حضرت در فصل شتا در چاپانی که در میان جنوق و مروست
اوقات گذرانیده پای در دامان شکیبایی پیچیده انتظار لطیفهٔ غیبی می کشید گفتار در بیان توجه خاقان دشمن شکن بجانب
طبرستان و ظفر یافتن بامیر بابا حسن چون سلطان ربیع آیین ربیع که بواسطه هجوم سپاه شتا در زاویهٔ اختفا
ناپدید بود دستگاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیارات از منزل کربت عزیمت در حرکت آمده بر فراز گنبد خضرا برج شرف
خویش را محل نزول همایون گردانید خاقان منصور با صد و پنجاه نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب
کوک گنبد مرو نهضت نموده از آنجا خواجه بروی دل را با چهار نفر دیگر بجهت طلب اسب به پاباب روان فرمود
و ایشان از ان حدود چند سر اسب آورده بنظر آن شهسوار میدان کامکاری آوردند و آنحضرت آنرا بر خدام قسمت
کرده بصوب طبرستان روان شدند و بعد از وصول بدان موضع او و پس خواجه علیشی با فوجی از لشکریان
از سلطان سنجر گریخته بود بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آنجماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده
لوای جهانگشا بصوب ... بر افراخت و در اثنای راه میر شاه و ترکمان که از نوکران میرزا علاء الدوله بودند
در سلک سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده التفات و عنایت یافتند و چون منزل بمحل نزول آن شیر بیشه مردی
گشت خبر رسید که امیر بابا حسن بواسطه هجوم سپاه میرزا جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته از طرف ابیورد در عقب موکب
همایون می آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان
عزیمت بجانب جرجان انعطاف داد و صباحی که پادشاه روز بر سپاه شب شبیخون آورد و لشکر انجم را مغلوب
منهزم گردانید در منزل ابیورد بامیر بابا حسن رسید و آن پهلوان صف شکن بزور بازوی خود مغرور شده مرکب شتاب
در میدان ضلالت راند و صف قتال آراسته آغاز کارزار نمود خاقان منصور و ابطال رجال را بعنایت ایزد متعال امیدوار
وار ساخته و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعادی تاخت و بنوک شمشیر خونریز و زخم سنان فتنه انگیز جمعی از
لشکر بابا حسن را مجروح و بی روح گردانیده بر خاک ادبار انداخت بباد حملهٔ دلیران نیران حرب افروخته گشت و میرزا بابا حسن
باصره سلامت بر دوخته شد و کوه و هامون از ... ارغوانی از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان تیر آتشبار از سوز دل کشتگان گونهٔ
لعل بدخشانی پذیرفت نظم تن مرد خنجر خنان بر فرخت کار جنگ بهر جانبی برخت عاقبت از تاب حملهٔ خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقهٔ ستیزه

روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان بابا حسن را گرفته چنانچه شد بآب تیغ آتش فشان اطفای نایرهٔ
و طایفهٔ از بهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم پناه آوردند و لطف پادشاهانه در ایشان چنین جرایم خود کرده را عفو و از دست
عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمهٔ فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب
سنه اثنی و ستین و ثمانمایه روی نمود و آنحضرت از ابیورد بنسا رفته و حال بارس حل آن ولایت را گرفته بر امرا و سپاه بهیان قسمت
فرمود ذکر توجه خاقان منصور بجانب دار الفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایت آفریننده بلاد و عباد دران
ایام که ولایت نسا و ابیورد مضرب خیام حشم نصرت انجام بود شاه بر پهلوان و عبد الصمد و قمر الدین و عبد الرحمن ارغون از سلطان سنجر
روی گردان گشته بموکب همایون پیوسته خاقان منصور ملاحظهٔ حقوق پدر فرزندی کرده محمود ترکستانی را که باطلی فرزند مشهور بجهت
تاکید قواعد موافقت واتحاد و طرد ... میرزا سنجر ... تا مال محمود در حبس فرمود و چون شیخ تیمور و شیخ ذو النون را با لشکری بجانب
نسا و ابیورد روان فرمود و از استماع این خبر آتش غضب خاقانی مشتعل شده خواست که جهت تفریق آن جمع برخیزد فتنه انگیز انعطاف
عنان دهد دران اثنا قریب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان باستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت
استراباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص دولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعد لو که با اکثر عظما و امرا
ترکمان سمت نفوذ در جرجان دارد و حالا در خطهٔ جرجان لوای حکومت افراشته غیری را بچشم الغی آرد بیمامن توجه خاطر
همایون مغلوب گردد و سایر ترکمانان در خراسان مجال اقامت نماند گلزار ممالک موروث از خار طغیان مخالفان پیراسته گردد کس
از امرا الوس جغتای در هر جا باشد درگاه عالم پناه ملاذ خویش دانند این سخن بر محک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار
نموده از پی بجانب استراباد نهضت نمود مقارن وصول بفیروز عند محمد خدا یداد که ... در سلک امراء میرزا بابر انتظام
داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و بنوید عنایت پادشاهانه سرافراز شده رایات افتخار
از فرق فرقدین درگذرانید و روز بروز از مردم الوس ... سیاه پوش سپاهیان پر جوش و خروش بملازمت می پیوستند
بجاز و نثار بعد ام رسانیده غبار موکب ظفر شعار سرمه دیده بخت بیدار می کردند ازانجانب چون حسین سعد لو چون از
توجه خاقان منصور خبر یافته از استراباد بیرون آمده سلطان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه
اول ذی الحجه سنه اثنین و ستین و ثمانمایه خاقان منصور مانند سلطان انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان
علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین بتعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و تمهید مقدمات مقابله
و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه سعد لو حسین با تمکن غبار
جنگ و ستیز پرداخته از ... گذشته و ... تعقیب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آتش پیکار گشته
خاقان منصور بنفس نفیس پیش راند و بزخم تیغ آبدار یکی از شجاعان ایشان را شربت هلاکت چشانید و دیگری خود را
پیش انداخته او نیز از همان قدح جرعهٔ ناخوشگوار در کشید بعد از ان بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت
بیرون آورده بر یکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند بیت
بر آمد خروشیدن گیرودار ز ابر بهاران بدو روزگار ز خون یلان خاک آغشته شد ز کشته زمین ارغوان گشته شد سعد لو حسین و سپاه
ترکمان چون دست برد خاقان منصور و دلیران موکب ظفر نشان مشاهده کردند عنان ... بمعرکه گردانیده روی
بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری را طعمهٔ نهنگ تیغ بیدریغ گردانیدند و سعد لو حسین
و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور ... این فتح نامه از لوازم محامد حضرت
پروردگار و عظم سلطنت بجای آورده جمعی را که دران معرکه ... جلادت ... مسابقت نموده بودند باصناف الطاف و نوازش
نموده دعوات مستورات ترکمانان را از پس ... لشکریان ایمن گردانیده بوطن خود ... اجازت فرمود نظم
ذو الفقار لطف پرور ... ظفر ...
ز مخفی عدالت ...
فرستاد شان زود سوی وطن گفتار در جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن

چون کوکب عنایت بی غایت الهی از مطلع آمال آن زبده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان با جهد رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان
به اوج فتح و ظفر جلوه گشود و کفار مملکت جرجان از خار وجود طغیان سپاه ترکمان ... گشت ... آن دیار ...
خاقان منصور همعنان دولت و اقبال ... گلستان ارم ساخت و قدوم ... سلطنت و جهانبانی شاه
سادات و قضاة و اشراف و اعیان ... انعام و اکرام ...
آن ولایت از ظلمات ظلم ... ترکمان ...
... آفتاب ... رحمت ... **چت** ...
[illegible]

منصور علی شاه [illegible]

[illegible]

نصرت نشان ... ملک جهان [illegible]

[illegible]

منعطف کردانید سعادت همرکاب بخت همراه طاز ابتش نصر من الله **ذکر محاصره بلده فاخره هراة و پاره‌ای بعضی دیگر از حوادث آن اوقات** صاحب همتی که وسعت هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقه میم نماید مجرد تسخیر یک مملکت چگونه قناعت نماید
و صاحب همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیده بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید هر بار انتخاب عظایم امور ابواب دولت بر روی روزگار خود چسان بگشاید بنابر علی هذا چون خاقان مظفر لوا خاطر آفتاب ضیا از ضبط خطه جرجان فارغ ساخت کار
خراسان نهضت فرمود و همت بر آنکه تسخیر آن ولایت انداخت و این خبر مسامع امرا سلطان سعید رسیده امیر سید احمد اصیل الدین
و امیر سید مراد که در عهد دولت بکوی پیوسته عنان ریز حوادث دارالسلطنه هراة رسانیده و در شوال سنه خمس و ستین و ثمانمایه مردم
بلوکات را بشهر در آورده و اسباب حصارداری بالکل و جمیع مرتب گردانیده امیر مسلط که دار[وغه] قلعه بهشت نظیر بود محافظت دروازه ملک
متعهد بود و امیر عبدالله دروازه عراق را تحفظ فرموده دروازه فیروز آباد بحکم آن جماعه امیر احمد حاجی تعلق گرفته و محافظت دروازه
قبچاق با امیر احمد یار سمت انتساب پذیرفت و دروازه خوش با امیر سلطان حسین ارهنگی مقرر گشت و بشمار برج و باره و غره و وقف
حاضر باشی از منزل کوتوال حصار نجم در گذشت سید اصیل الدین و امیر سید مراد بطریق کومک مقرر بودند و جمیع اطراف و جوانب شهر را
حراست بجای آورده و تمام محافظان در برج و باره را باستحکام اجتماع معاونت نموده و خاقان منصور نخست بجانب سرخس که سرحد آن
خطه او بود چتر تسخیر گشیده و رایات نصرت رای او در عهد کمال از اهل اتفاق در آمد عنان باره جهان نورد بهراة معطوف گردانید روز دوشنبه
هشت و چهارم ذی قعده از راه کوه مختار بکوه ختیابان در آمده بخیمه گاه نزول فرموده بجای اوج سلطنت ساخت و مقصود انگشت
مردم هراة بی در انقلاب جنگ و پیکار دروازه را بگشایند چند روز اشتعال آتش قتال داد و چیزها چیز انداخت و عمال کم کم دولت خواهی
بمواداری سلطان سعید از ین اندیشه بغایت دور بوده و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب جنگ تعهد داری متعاقب می فرموده
و در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص خدم بی از دو جام چیل دختم بعزم حمام بار پرسش کردن خوام سوار شده از دیخ باز
بیرون قراسیده و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق باد بشهر شتافته این خبر را بامرا رسانید ایشان این معنی را فوزی عظیم دانسته
و همت بر رسیدن آن شاه بچه از قلعه دولت و اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاخته
در صدد آن شدند که چون حریف بجانب سپاه تنها بسر حمله فلک سوار شده تیغ زر نگار درکشید از دار و جمام لشکر ظلام نشید بود و شیر زیان هر خود
شیاطانه تخجیر و آهو در آشکار به سر سود از **ست** اگر چند بسیار باشد گوزن **ندارد به سر پنجه** شیرزن **همان به که با موج** حرمت بود **نهنگ** نگنجد بسیار که بهر مرد
و چون خاقان منصور بر هجوم سربازان اطلاع یافت دست اعتصام در عروه وثقی توکل زده و ما نشمر مبج رزن و شیر صف شکن خود را
به حرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام گشیده و منقبض عنان حشر پیکران تاخت و در حمله اول جمعی کثیر را
بچنگال از ذلال گرده و با خاک راه یکسان ساخته بقیة السیف پشت هزیمت داده روی بشهر آورده و هم اور اجبله خود را
ببرج و باره رسانیدند و دست بجیب و کمان بردند بعد از آنکه یازده روز حال برین منوال بگذشت و سپاهیان هراة ابواب
قیال اطاعت و انقیاد در دولت بگشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در الانگ کهدستان قبه بارگاه با اوج مهر و ماه
برافراخت و چهار بند با نهاپ کرنوات آهن در زه بعده و دروازه خوش را انده و حملات در انداخت اما بنابر کمال استحکام شهر و قوت
محافظان بر امام رسد صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر پناه از کهدستان در حرکت آمده در قنطره ماه نزول اجلال فرموده اکثر اوقات
موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زر نگار خورشید خیز گاه بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتغال شامل
ثوابت و سیاره بر سر برج سپهر دوار از جانب دروازه فیروز آباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداخته و بزخم تیر
داد و در پهلوان عدو کینه منشود هر دیار نزد مجروح و بی روح گردانیده آثار کمال دلاوری ظاهر ساخته مردم هراة تیر و اکثر ایشان
ایام در دروازه ها بر گرده جنگ سپر بی بردند و امیر حسن شیخ تیمور و امیر سید مراد مانند شیر ژیان و بهرام آن بمیدان آن دو اوان
تا حد لوازم غایت شجاعت بجای آورده از ملازمان موکب همایون هر کس بدست صرمایان گرفتار گردیدش و میتی بریده
از شهر بیرون میفرستادند و از شهر بان نیز هر کس از یقه تقریر اسیر لشکر بیکشت بان خسرو جهانگیر در آید از همان شربت جرعه میداد و در اثنا
این ایام خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح کرده از استر آباد متوجه عبور شده بنا بران عازم رزم آن بلند پایه
عالیجاه گشت در سلخ ذی الحجه از خیمه بابیصوب گنار راتب مرغاب نهضت فرمود چون در ولایت وقفه نبودن از نزول خاقان
دشمن شکن نصرت افزا این خبر گلشن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر بر لاس که در ایام محاصره هراة حسب الحکم جهت تحقیق اخبار بکنار
آب مرغاب فرو رسیده بعرض اقدس رسانید که امیر سید مزید و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشه تهور و دلیران ماورالنهر
همه نزد خوی و همه جنگ جو پیش‌بندی جنگ اقدام کرده تو بعزم نا قبل تمور جوب بمنزل مورچی آمدند و میرزا سلطان ابوسعید نیز
متعاقب میرسید خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سپاهیان لشکر سنت مشورت بجای آورده خاطر
اکابر و اصاغر بران قرار یافت که بیاد حمله ابطال رجال نیران جنگ و جدال برافروزند و خرمن حیات دشمنان را شعله سنان
جان سوز چهان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و برین عزیمت از منزل قیدون کوچ واقع شد و در منزل ترنابا امیر مظفر بر لاس
بموکب سپهر اساس پیوست و خاقان ظفر مآب از ترنابا شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند نکهت و اد باد از موکب
نصرت آثار بگریخت و بعد عقاب شتافته در دامن دولت سلطان سعید آویخت و چون منزل اسپید بنور نزول خاقان فرخنده
پی مشرف گشت آنقدار اختلاف در آرای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد و تعاقب و مقاتله در گذشت
لاجرم در پنجم محرم سنه ست و سبعین و ثمانمایه علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمد و بعد از وصول خاقان منصور آن
قلعه را با میر سید آقا سپرده موکب گیتی نورد براه اسپورد عازم استرآباد گشت و با جمعی از ملازمان یکدل ظفر منازل
و مراحل فرموده قرین سعادت و عافیت بدارالملک جرجان رسید و عبدالرحمن ارغون که باتفاقات خاطر همایون دار آن
مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت مینمود طریق نیاز و نثار بجای آورده و جشنی پادشاهانه و طویی خسروانه ترتیب
داده و خاقان منصور با فوجی از خواص و زمره از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط برگشاده و باده گلرنگ
از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمد و نغمه عود و چنگ از ضرب از مطربان خوش آهنگ بلند شد **بیت**
بگردش در آمد می لاله گون · با آهنگ چنگ و نی و ارغنون · گرفته بکف ساقی گلعذار · شرابی بیاد لعل نوشین یار · مغنی با لحان مردم فریب · ببرد از دل اهل مجلس شکیب · ز بس خوردن رطلهای گران · بشد هوش و دور از سر سروران · سر حضرت ارفیش صاحبکرم · گرام سپاه و سران حشم
تقاضون جشیده آسوده‌گی نبوده نکهت غافل ز می · در خلال این احوال خبر شنوا از آنجا میه که سلطان سعید چون از توجه موکب
همایون بجانب جرجان خبر یافته نهضت نموده بسرخس شتافته امیر سید آقا را شهید کرده و عنان عزیمت به جانب تعقیب لاجرم
خاقان منصور بر پای طرب عیش و لا و بند طرب دست عزم و احتیاط در نوردیده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک
داشته تمام آن جماعت متفق اللفظ و المعنی معروض گردانیدند که اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت پناه در
نهایت قلت مناسب آنست می نماید که مملکت استرآباد را بازگذاریم و دست در حبل متین شکیبایی زده و مهم جنگ و حرب
چند گاهی در توقف داریم و ضو لطف کار و اصاغر بر توجه جانب او تای قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحه زنگار
ایام را احاطه کرد رخش رخوش با کل انداد رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت و در آن شب
دیجور که عوز باصره از رؤیت اشیا عاطل بود راه غلط شده بر مجرای افتاد که بواسطه گما و رحت دریا و خور گل و لای
انواع تعب و محن بخاقان عالیجاه و ملازمان موکب نصرت ایاب رسید در وقتی که ملاحان قضا و قدر کشتی
زرنگار آفتاب در بحر اخضر فلک انداختند آن مهر سپهر سلطنت از آب گذشته و ساعتی در منزل توقف
کرده چون جمعی کثیر از امرای سلطان سعید با جنود نامحدود از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و بعد
طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در اراق نزول اجلال نمود و ظل عاطفت بر مفارق سپاهیان آن
حدود مبسوط داشته نیکخواهان را بمزید انعام و احسان نوازش فرمود **ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از سوانح جهانی**
چون خاقان کشورگیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع اراق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آن دیار
در سایه علم عدالت پناهش مجتمع گردیده مشمول عواطف و مکارم ساخت و دو لخواهی او ازینکه را که از زمره اهل اخلاص بمزید اختصاص
امتیاز داشت باطایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاده و پیغام داد که بنابر ارتباط علاقه ابوت و بنوت و اتصال سلسله
محبت و مودت بخاطر خاطر میگذرد که بدین جانب توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک دارند هر مآثر جهان گشود
گشت بموجب مقتضای رای صواب نمای عمل نموده و دولتخواه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب

حدیث ملاقات بر زبان که زاینده جان اسپنجی افتاده که آن فرزند ارجمند در پی پدر بدرجات بلند ترقی نموده و بر ولایت از
ولایت خراسان رسیده خطه بامیم و لقب شرنیش مزین گردیده ذخب تقدیر در بین اوقات قتوری بقواعد سلطنت راه یافته
راه و دفع میشود که چون آنحضرت بدین ولایت تشریف آورد چنانچه باید و شاید از عهده خدمت و ضیافت بیرون نتوانیم
آمد و این معنی موجب طعن و عیب جویان گردد انگاه عثمان ولد محمد صوفی قونوات و یعقوب اغلان را باستقبال موکب همایون
متوجه ساخته وصیت نمود که لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانند و دو خواجه اوزبک را اجازت داده بنفس خود پیش اردوی قشلاق
نهاده دو خواجه به پایه سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده بوده و شنیده معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از اداق
در حرکت آمده کنار جیحون محل نزول موکب همایون گشت و دوران منزل بتحقیق پیوست که عثمان قونوات بخلاف مصطفی خان
داعیه خدمتگاری حضرت شهریاری ندارد بلکه کمر عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر نگاشته بنابران خاقان منصور
از جیحون عبور فرموده کنار آصف اوکوزی مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور
منصوره اهالی شهر وزیر شد جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده در میان بناهای فضای شهر متحصن بودند و آن
شب بتقدیم محاربت پیش نیامدند روز دیگر که شهسوار رخش سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاعی افراخته
حصار نیلگون گردون مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قونوات که میرزا اباق مشهور بود از در و دیوار بسبب ظاهر شده و
بفضای صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از جانبین آواز نفیر و کوس
برخاست از صرصر کین مردان جلادت آئین آتش محاربت افروختن گرفت و از نیران قتال ابطال رجال عرصه
حیات دلیران صف برد صفت احتراق پذیرفت در ان اثنا محمد علی از عقب جوانی که سرکرده آن دو خواجه اوزبک
در آمده و او را دستگیر کرده تقلیوه آورده بند بسایر مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده
بقلعه گریختند و دروازه ها را استحکام داده و بر برج و باره برآمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان
موکب همایون سپرها و توره ها در سر کشیده و بپای مردانگی از خندق گذشته مانند کبک دری بجانب برج صعود
نمودند و همان نصرت نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب وما النصر الا من عند الله وزیدن آغاز نهاد و در رواح منتکبین قوایح
ظفر و بهروزی از مکلاد فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قونوات
با تمامی اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را بازگذاشتند و بندگان موکب
همایون بنابر مفتح الابواب بدان بلده در آمده رایت تسلط و اقتدار بر افراشتند اشراف و اعیان و رعایا
و مزارعان را در ظلال عدل و احسان جای دادند و بر شجرات عام بر داستان ریاض مملکت را ناضر و ریان گردانیده
رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و هم در ان ایام عثمان قونوات نیز لطف چهره از تشفیع جرایم و
آثام خود آب ساخته بتقبیل آستان احتشام آمده معفو و بخشایش شامل حالش گشت و خلال این احوال اهالی شهر وزیر چون
آن زیبنده تاج و سپر رسانیدند که وطن مالوف خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی جابرانه
داشته ما را بدین دیار آورده بود امید آنکه این بیچارگان بخان و مان بیمن عنایت خاقان عالی
مکان ممکن معهود معاودت نمایند و این ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب
خوارزم برافراخت و بعد که زمانی معمار عدالت آنحضرت جرحا بنیه را معمور و آبادان ساخت
و بعد از چند گاه زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اقتدار سید زین العابدین حنوقی نهاده جهت
مصلحت یورش خراسان عازم و نیکه باداق خرامید و معاودت آن
حال متوطنان خیوق هواداری خدام آستان خاقانی با قلق در ویشان الهی
که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود مخالفت نموده بپرسش داشتند و
کیفیت حال عرضه داشت استادگان پایه سریر دولت
و اقبال گردید و موکب همایون

[illegible]

گفتار در بیان توجه موکب همایون بخوارزم کرت سیم

[illegible]

[illegible]

گفتار در بیان رفتن خاقان عالمیان [illegible]

[illegible]

گفتار در بیان [illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر دخول [illegible] بسعادت ملازمت خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]

[illegible]

یافت این خبر به عرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر مبارزالدین ولی بیگ [illegible]

[illegible]

از لشکریان

[illegible]

به پیشگاه سریر خاقان عالیجاه [illegible] همایون [illegible] روز افزون [illegible]

مبارک [illegible] فرمان [illegible] میرزا یادگار

[illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] نصرت شعار [illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاقانی [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible] هرات [illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible] خاقانی [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

ذکر [illegible] میرزا یادگار محمد [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] میرزا یادگار محمد [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible]

مقدم موکب سلطنت ... سلطان حسین میرزا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر آمدن والیجه میرزا ابابکر میرزا ... سلطان محمود ... حضرت خاقانی در صورت تشلاق روی نمود

[illegible]

گفتار در بیان رایات بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع ...

[illegible]

و مردانگی ... [illegible] ... سلطان محمد میرزا ... [illegible] ... دست تیمور ... [illegible]
جنگی ... [illegible] ... آن مقدار کرده
... [illegible] ... آفتاب جهان تاب ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... شد ... [illegible]
... [illegible]

مثنوی

جهان ... [illegible] ... زمین ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان محمد میرزا ... [illegible] ... خاقانی ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان محمد میرزا
... [illegible] ... میرزا ... [illegible] ... ایشان مشغول گشته
... [illegible] ... سلطان محمود میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا بایقرا ... [illegible]
... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]
... [illegible] ... شجاعت
... [illegible]
... [illegible] ... در میدان ... [illegible]
... [illegible] ... اقامت ...
... [illegible]

ذکر وصول میرزا بایقرا و ... سلطان ... خاقان صاحبقران ...

... [illegible] ... میرزا بایقرا ... ابوسعید ... [illegible]
دولت ... [illegible] ... امیر جلال الدین ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا بایقرا ... [illegible]
بادشاه ... خاقان ... [illegible] ... میرزا بایقرا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]
... [illegible] ... امیر نظام الدین علیشیر ... [illegible]
... [illegible] ... امیر علیشیر ... [illegible]
... [illegible] ... امیر جلال الدین ... [illegible]
... [illegible] ... خاقان منصور ... میرزا بایقرا ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... امارت ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان محمود ... [illegible]
... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]
... [illegible]

ذکر وفات میرزا ... با خاقان منصور ... میرزا ... [illegible]

... [illegible] ... خاقان ... [illegible] ... نموده ...
... [illegible] ... سلطان ... میرزا ... [illegible] ... یوسف ... [illegible]
... [illegible] ... امیر نظام الدین ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... خاقان منصور ... [illegible]
... [illegible] ... خاقان ... [illegible]
... [illegible] ... میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... خاقان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خاقان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خاقانی ... [illegible]
... [illegible]

ذکر ... [illegible]

... [illegible] ... امیر علیشیر ... [illegible]
... [illegible] ... امیر نظام الدین ... [illegible]
... [illegible] ... علیشیر ... [illegible]
... [illegible] ... امیر نظام الدین شیخ ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... امارت ... [illegible]
... [illegible] ... خاقان منصور ... [illegible]
... [illegible] ... امیر علیشیر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... امیر ... [illegible]

کو شرف المکان بالمکین نزد محکمان بوضوح انجامید جناب فضایل مآب مولانا برهان الدین عطاء الله الرامی در تاریخ امارت جناب نظام الدین

علیشیر گوید شعر میر فلک جناب علیشیر [illegible]

چون مرزا [illegible] دولت سلطان [illegible] تاریخ شد [illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible] امارت دیوان [illegible]

[illegible] منصب [illegible] خواجه قوام الدین [illegible] در منصب وزارت [illegible] خواجه نظام الملک [illegible] مولانا شاه [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]

[illegible] قوت و شجاعت [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible]

و چون امیر عبد الخالق [illegible]

[illegible]

و امیر جهان گیر برلاس در کمین نشسته و میان آب رفتن [illegible] که کشتند و قاعده و اساس [illegible] موجب تقدیم رسانیده [illegible]
قتل و قتال [illegible] امیر مظفر برلاس [illegible] لشکر خاقان [illegible] در کشتی [illegible]
[illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] امیر مظفر [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] جناب امارت [illegible]
[illegible] *چون* [illegible]
[illegible] و امیر مظفر [illegible] دولت خاقانی [illegible]
[illegible] سلطان محمود میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علی شیر [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر علی شیر [illegible] میرزا ابو [illegible]
[illegible]

ذکر نهضت خاقان کامیاب از مرغاب به کنار آب مرغاب و گریختن میرزا بابر از منزل [illegible] و تعاقب نمودن خاقان [illegible]

بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب [illegible] سلطان احمد میرزا [illegible]
[illegible] خاقان کشورگشا [illegible]
[illegible]

[illegible]

خلاصه [illegible] مثنوی [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] *ذکر بعضی از احوال [illegible]* [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] امیر جهان گیر برلاس [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible]

[illegible]

ذکر ... میرزا ابابکر و کشته شدن او ...

[illegible]

ذکر شمه‌ای از حال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت او و بعضی حکایات قندهار

[illegible]

بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این حکایت در محل خود مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی ذکر جهره زای [illegible] جنت نشان که منسوب بحضرت

شاه مردان است در قریه خواجه خیران در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمایه که سلطان [illegible] میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و حکومت

[illegible]

[illegible]

مع ما به **بیت** از آن طرف دیدی کمال او نقصان * وزین طرف شرف روزگار را باشد * سلطان یعقوب میرزا ابو سعد رعایت بایشان

این التماس را منتقی مبذول گشت و میرزا بیگ بای مست در آن استغفار چه و چند روز در گفت و گذشت آ [illegible] قرار یافت

که میرزا بیگ روزی به زیارت یکی از مزارات تبریز رود و سلطان یعقوب میرزا نیز به آنجا تشریف ارزانی دارد و در روز موعود

تمام معهود میان ایشان ملاقات دست داد و هر دو طرف لوازم تکریم و تعظیم تقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا بیگ را به کنار

لطف و مرحمت کشید و اصناف اشفاق و اعطاف کامل رسانید و آن شاهزاده صاحب توفیق زینتی حرمت و احترام از تبریز بیلاق شام

رفته از آنجا به بوستانات و میان آن جناب و سلطان معز ملک قاچار یای به دستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات واقع یافت و میرزا بیگ از شام

متوجه [illegible] و از آنجا گذشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف تربت رسول علیه السلام خان بازه [illegible] قوام [illegible]

انعطاف داد و چون در زمان امان حضرت واهب العطایات از نزدیک به دار الملک هرات رسید والد و والده میرزا و سلطان

احمد و بدیع الجمال بیگم به جهت وصول مقدم فرزند ارجمند بشارت شنیده و دعا ایشان از اجابت رشحات سحاب عنایات حضرت باری به ثمره سعادت جاوید

باور گشت و در ریاض تمنای آن دو مشتاق ذاوی فراق نسیم مژده وصال امانی و آمال شکفت مضمون این مقال پیر زبان حال و قال

ایشان گذشت **نظم** باز آن مطلعت خورشید بجا میرسد * نجم روشن شد که نور دیده ما میرسد * [illegible]

روحی که حضرت ایزد تعالی میرسد * و سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را با قدام اشتیاق استقبال نموده

عیدی را که در بیت الحزان هجران و اسفت عیناه من الحزن گرفته از نسیم مواصلت آن یوسف مصری روشن گردانیدند و سلاحی

ذات خجسته صفات شاهزاده عالی قدر و توفیق گزاردن حج اسلام و لوازم محامد الهی بجای آورده و همه [illegible]

به بندگی [illegible] سادات و ثقات و علما و موالی و امرا و وزرا و صدور و اعیان هم رسم استقبال بجا آورده [illegible] تمام نموده

کمال اخلاص و اختصاص را به ظهور رسانیدند و خاقان منصور نیز میرزا بیگ را بعد از استقبال و وفور اشفاق و ملاطفت مهربانی [illegible]

منظور نمود و میرزا بیگ در غایت فرح و سرور [illegible] و مکنت معهود [illegible] و در منتزهات هرات باوقاتی از اعلا [illegible] صفات

صحبت میداشت و اکثر اوقات فرخنده ساعات را به تحصیل فضایل و تحقیق مسائل گوناگون و مطالعه کتب سعادت [illegible]

گذاشت **نظم** نشستی با ارباب دانش مدام * ز کسب کمالات جستی مرام * نمودی خط و آموز کار * [illegible] بیاد [illegible]

و چون [illegible] از این مرحله ناپایدار و رباط و فادار آسوده و قرار [illegible] تسع ثمانین و ثمانمایه [illegible]

آن شاهزاده [illegible] و معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده [illegible] رخت از این جهان بگذاشت و [illegible]

الی دار السلام نمود [illegible] و شاهزاده [illegible] خاطر از تعلقات و علایق فارغ [illegible]

[illegible] و [illegible] اقبال [illegible] آفتاب [illegible] استقلال

[illegible] **مثنوی** خورشید [illegible] عدل و انصاف * [illegible] فضل و افضال * [illegible]

کال [illegible] نقصان * [illegible] آن شاهزاده عالیقدر [illegible] اضطراب [illegible]

[illegible] **مثنوی** [illegible] چاک کرده * [illegible]

[illegible] تیره گردان * و خاقان منصور نیز [illegible] شاهزاده مرحوم تشریف برده و سلطان احمد میرزا

[illegible] بشارت فرموده و اعاظم امرا [illegible] ارکان دولت [illegible]

آیین سلاطین [illegible] وجه [illegible] حقوق [illegible]

[illegible] سادات و ثقات و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام [illegible]

[illegible] تابوت [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] حضرت امیر [illegible] علیه السلام [illegible] **رباعی** ای جوخ

جهان [illegible] عادت [illegible] که [illegible] آن مصیبت عظمی

و تعزیت کبری [illegible] فقرا و مساکین و ضعفا و محتاجان [illegible] قیام نموده [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] صدقات [illegible] زیب و زینت [illegible]

مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در آن ایام برای کتابت کتابه [illegible] قطعه [illegible] **بیت** [illegible]

[illegible] کوبین [illegible] * [illegible] **رباعی**

[illegible] * [illegible] * [illegible] جهان فانی [illegible] *

[illegible] سلطنت [illegible]

ذکر وصول بدیع الجمال بیگم والده سلطان احمد میرزا به هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات جانب از [illegible]

[illegible] بدیع الجمال بیگم [illegible] و خاقان منصور [illegible] آنحضرت [illegible] جانب السلطان سعید [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] انتقام یافت [illegible] سلطان احمد خان

[illegible] شوکت و حشمت [illegible] بدیع الجمال

بیگم [illegible] احمد خان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان محمود خان [illegible] سلطنت [illegible] سلطان [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] خاقان منصور [illegible] حق [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] استقبال [illegible] بدیع الجمال بیگم [illegible]

[illegible] خاقانی [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] جهان [illegible] سلطان

بایقرا میرزا [illegible] نظام الدین علی [illegible] بایقرا

میرزا [illegible] شاهزاده [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] چهار طاق [illegible]

[illegible] چهار طاق [illegible]

[illegible] **مثنوی** [illegible]

[illegible]

[illegible] چهار طاق [illegible]

[illegible] **نظم** [illegible] خاقان منصور [illegible] جهان [illegible]

[illegible] چهار طاق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] **مثنوی** [illegible]

[illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible] خاقانی [illegible]

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] خاقان منصور [illegible] بدیع الجمال بیگم [illegible]

[illegible]

مورد به ... در وقوع پیوست و دران اوان [illegible] تحسین و ثنا [illegible] افاضات و تحقیقات و علما [illegible]
[illegible] مولانا سیف الدین احمد تفتازانی [illegible] کامرانی [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو المظفر سلطان حسین [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] زبان [illegible]
[illegible]

ذکر تفویض ایالت استراباد ... بحضرت سلطانی و تربیت یافتن خواجه مجد الدین محمد [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] استراباد [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر [illegible] استراباد [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] **قطعه** [illegible]
[illegible]

از [illegible] سلطان [illegible] خاقانی [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] **قطعه** [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] افضل الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] **قطعه** [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible]

ذکر فوت یکی از سلاطین [illegible]
[illegible]

[illegible]

ذکر فرستادن خواجه افضل الدین محمد را جانب عراق و ادرجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت خاقان [illegible]

[illegible]

گفتار در بیان تزویج پادشاه زاده محمد معصوم با دختر الغ بیگ میرزا و آیین بستن کابل [illegible]

[illegible]

نظم

[illegible]

نظم

[illegible]

بیت

[illegible]

نظم

[illegible]

رسالت بجامی برکشید و ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق گشتن او و بشارت صوفی خلیل [illegible] سابق نامه داعی

نگارد [illegible] زبان کشاده که چون امیر علیشیر از ایالت استراباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت را با میر مغول

رجوع فرمود و در آن زمان که امیر مغول [illegible] بامر فرمان فرمایی اشتغال داشت [illegible]

[illegible]

وزارت آورده و هم در آن ایام [illegible] نظام الدین درویش علی کوکلتاش [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]

و امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف [illegible] سلوک می‌نمود [illegible] مجلس اشرف اعلی همایون [illegible]

[illegible]

[illegible] در بیان [illegible] آثار خلاف از صفحهٔ احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب [illegible]

[illegible]

درخواست التماس کرد که خاقان منصور منزل او را به قدوم مسعود علاوه منور گرداند التماس [illegible] خواص و [illegible]
بیسات و پایشات و منصور [illegible] امیر نظام الدین علی شیر [illegible]
[illegible] آن از سفرات [illegible] نیام [illegible] رنگین و [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] حصول [illegible]
[illegible] امیر [illegible] علی [illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و ذکر کارهای که از امیر ذوالنون ... [illegible]

[illegible]

در میان کرده مسموع [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
سلطان محمود میرزا [illegible]
[illegible]

ذکر معاودت خاقان منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت آیت در زمان [illegible]

[illegible]

زاده [illegible] محمد میرزا کشیده و در اوایل سلطنت [illegible] گشته و [illegible] اوقات او انعام [illegible] که دست ایشان [illegible] بچیل بیگی [illegible] سال [illegible]
شجاع الدین ذوالنون ارغون [illegible] نجات داده و جمیل و کرم [illegible] عالم [illegible] مواکب کرده مراتب روی [illegible] جاه و جلال اسعد
آورده [illegible] سلطنت مملکت [illegible] شادمان [illegible] و ختلان [illegible] سلطان محمد [illegible] و چون این خبر بهجت اثر
برادران امیر [illegible] کوس بشارت [illegible] امیر شجاع الدین ذوالنون را از مجلس بیرون آورده [illegible]
دوام [illegible] قیام نموده [illegible] مرتب ساختند و منصب جناب امارت مآب امیر محمد باقر [illegible] امیر خسروشاه [illegible]
خاقان [illegible] جناب [illegible] آنحضرت امیر ذوالنون را [illegible] فرموده [illegible] خلافت [illegible]
نموده [illegible] امیر محمد باقر [illegible] افعال [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible] عنایت [illegible]
امیر محمد باقر [illegible] امیر محمد باقر [illegible] خاص و [illegible] اختصاص [illegible]
داشت و هم در آن ایام امیر [illegible] با انعام [illegible] مقضی المرام [illegible] میرزا
سلطان محمود آورده [illegible] پادشاه عالیجاه [illegible]
انعام و احسان [illegible] خاقان مغفور [illegible] وقایع و امور [illegible]
[illegible] امرا و لشکریان تمام [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] انتقام [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] و خاقان مغفور [illegible] اسلام
[illegible] میرزا [illegible] امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] جهان آرای [illegible]
[illegible] اقبال خاقان [illegible] سلطان اویس میرزا [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] سلطان اویس میرزا [illegible]
محمد سلطان [illegible] سلطان [illegible] خاقان مغفور [illegible] در قید حیات
و در محل عنایت حضرت [illegible] امیر ظهیر الدین محمد [illegible] میرزا [illegible]
ذکر منصوب نمودن خواجه قوام الدین نظام الملک به مهمات [illegible]
نیابت خاقانی و موافقت امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بجهت مهمات چون بسبب اتفاق امرا [illegible] سلطان [illegible]
خواجه مجد الدین محمد را از دخل امور ملک و مال معاف داشت و تمام امور دیوانی [illegible] انجام مهام سلطانی [illegible] کفایت
خواجه قوام الدین نظام الملک گذاشت خواجه نظام الملک با علی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت
برتر نهاد و روز بروز [illegible] دیوان اعلی [illegible] امرا [illegible] دست [illegible]
[illegible] ممالک [illegible] امرا و صدور [illegible] مقربان [illegible]
[illegible] امرا و وزرا [illegible] الدولة القاهره [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible] تمام [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible] خواجه رشید الدین [illegible] الملک [illegible]
[illegible] خواجه کمال الدین حسین [illegible] فصاحت [illegible]
[illegible] خواجه رشید الدین [illegible] الملک [illegible] از امثال و اقران

می‌بود و این دو بزرگوار در زمان امارت و اختیار [illegible] خاقان عالیشان [illegible]
[illegible] مهمات خاص و عوام [illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
کمال [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] افعال [illegible]
[illegible] خاقان عالیشان [illegible] سلطانی [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
خواجه مجد الدین محمد [illegible] شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible]
[illegible] امیر محمد برندق و امیر جهانگیر [illegible] سلطان اویس میرزا [illegible] خاقانی [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible] امیر محمد برندق
[illegible]
[illegible] امیر محمد و امیر جهانگیر [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] امیر محمد و امیر جهانگیر [illegible]
[illegible] عبد الرحمن الجامی [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] جهان آرای [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible]
[illegible] جهان آرای [illegible] امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین
[illegible] امیر محمد علی [illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] امیر محمد برندق و امیر جهانگیر [illegible]
[illegible] امیر جهانگیر [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible] امیر محمد [illegible]
خاقان عالیشان [illegible]
[illegible] امرا [illegible] امیر علی [illegible]
[illegible] خواجه مجد الدین محمد [illegible] خاقان
[illegible] سلطان [illegible] امیر نظام الدین عبد الحق [illegible] امیر [illegible]
[illegible] امیر مبارز الدین ولی بیگ و خواجه قوام الدین نظام الملک [illegible] امرا و وزرا [illegible]
[illegible] جهان آرای [illegible] امیر محمد علی خواجه مجد الدین محمد [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک [illegible] خواجه مجد الدین
[illegible] کرده

دیگر بار بر دعوی ثابت نتوانست ساخت و خواجه نظام الملک خایف گشته آخر الامر محمد قروابادی را که ملازم حافظ
بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه مجد الدین نشست و آن جناب را بر روی باز آورده گفت کسی را معارض می سازند
که من گواه من باشد تا کی درشتی که بدو نمی توانم کرد محمد قروابادی زبان آورد که من از تو کمتر نیستم بلکه حالت
من زیاده است زیرا که من مولانا صلاح و مادر تو مملوک خواجه پیر احمد بوده خواجه مجد الدین محمد از استماع این تشنیع شنیع
برنجید و روی با امرا و ارکان دولت کرده با وجود در مقام عداوت بوده آورده گفت باید مدعای تمامت اقرار
می نمایم مرا از معارضه محمد قروابادی معاف دارید آنگاه بنابر اشارت امرا سطری چند نوشت مضمون آنکه در ایام استیلا
از من صد و یافت تنگه در تصرف و دیگر اوقات دارم و امیر محمد علی توشکچی او را بیش باز بر ده خواجه نظام
الملک باتفاق امرا او را پایه سریر اعلی شتافت و کیفیت نقل را که از خواجه مجد الدین محمد استماع نموده بود عرض داشته
حکم حاصل کرد که حصص حیات و متملکات آن خواجه تیره روز را مصادره نموده اسب و خواص او را در شکرف
آنقدر از زر و نقره و ظروف مرصع و اجناس شریفه و پارچه ها و اوانی و ظروف چینی و کلیهای ابریشمین و
نیالی منقش رنگین تمام صرف که هرگز مثل آن در خزانه خیال هیچکس نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور
رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بخواجه مجد الدین محمد چنان بود که هرگاه تحف نفیس بدست او افتد فی الحال پیشکش ما کند
و اکنون چنان معلوم می شود که با ما بر راستی نبوده است خواجه نظام الملک چون این سخن شنود بعرض رسانید که باوجود
آنکه تا غایت خواجه مجد الدین محمد پیشکش کرده و ایام این مقدار تنسوقات و تبرکات مجهول بود غالب ظن آنست
که اکثر او را تقریب نماید دیگر اشیا نادره ظاهر شود و خاقان منصور را این معنی راضی نشد و آخر الامر برطبق خواجه نظام
الملک حکم فرمود اما فرمود که باید که محافظت نماید که آسیبی بوی نرسد و پایه آنچه که هرکس در قطع گذشته حیات خواجه مجد الدین
محمد سعی کرده بود خواست خواجه نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجد الدین محمد این سخن فهم کرده رای همایون متوجه
آنست که باره دیگر خواجه مجد الدین محمد را تربیت نماید لاجرم حیله اندیشیده که او را در قوشخانه جلال توطن داده کیفیت و خانه
اکمه چون مدعیان خواجه مجد الدین محمد را فی الجمله شکنجه کرده و نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی از وی حاصل نشود پیش آن
او پیشتاده گفته که اگر تو متقبل شوی در عرض چند ماه مبلغ کلی بدیوان اعلی رد کرده شد و ما ترا مطلق العنان میسازیم آنگاه در باب انتقام
آن دو جهول طریق امداد و معاونت مرعی میداریم و چون خواجه مجد الدین مخلص خود در صدد قبول این سخن دید برطبق مدعای اعدا بتقدیم
رسانید و از بند نجات یافت اما هم در آن ایام نظام الملک و جمعی را تقبل تحصیلات گذشته در روی بعضی از ظالمان و اتراک شاگرد
پیشگان تحویل نمودند و بنا بر آنکه سرانجام آن وجه مقدور خواجه نبود هم در آن ایام روی بسپاه است میکرد و دیگر باره گوشه نشینی گزید
و عراق رفتن اجازت گرفت و مصحوب طایفه از مردم ترک براه بیابان کرمان بجانب عراق روان شد و هم در آن سال نظام الملک
درویش علی رفعت حج یافته کتابت اجازت توجه فرموده اما خواجه مجد الدین محمد چون بمنزل توک رسید فی الفور جان بقابض ارواح تسلیم
نمود و در حق او ایجاب کرده متوجه ریاض جنت گردید امیر درویش علی کتابدار و شیخ الاسلام قاضی... تحفه ... رحمت الله
بر او رسید و نوبت دیگر رسید امارت هیچ ذو جانا خود تم قوم تحریر خواهد گشت ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استراباد
و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات اتفاق افتاد چون زمام ایالت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق
گرفت شاهزاده بلند اقبال بر جناح استعجال بدان صوب شتافت و رایت و حشمت ارتفاع پذیرفت تمام ممالک مازندران و رستمدار و
مملکت استراباد و شکار لاکی (؟) ... در دست سلطنت آن شاهزاده نامدار ... ... و در طریق اطاعت و انقیاد و متابعت ... بدیع
الزمان ... مخالفت امیر مغول (؟) ... قیام نمود ... معدلت ابواب انعام و احسان
بر روی رعایا ... امیر شمس الدین محمد امین جامی را ... به منصب امیر الامرائی و ... ملکی و مالی و ... وکیل ابوی
امور امارت و صاحب دیوانی ... کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین ... و صدارت ... سلطان
امیر ... شاه ... در ... امیر ...
کیوان ... سلطان بدیع الزمان میرزا ... در شهور سنه ... قصد تسخیر آن ولایت کرده ... استراباد ... شتافت ...

و بجهة اجرای ... متوجه جانب دار الملک جرجان مراجعت فرمود و از جمله عظایم امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استراباد
دست داد یکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخر الدین احمد سبکی که بحبس قلعه اختیار الدین نجات یافته بود بوجهی نالایق کشته شد بود و برادر وی
خواجه شمس الدین محمد بحکم شاهزاده و کجا بر اغوای امیر محمد امین جامی و خواجه شمس الدین محمد معز الدین صدر یافت و موافق گشته شربت شهادت
چشیدند و چون خلق کثیر از مردم جرجان آن دو خواجه عالیشان بازبسته بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت
و ولدار شد خواجه فخر الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی سعادت دستگاهی خواجه یوسف الدین مظفر بخراسان رفته مفتوح گشته ... میرزا
گشت و در سلک امرا و عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین محمد جامی شده بعرض خاقان منصور رسید
که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان را بد آموزی کرده بیلدک طریق مخالفت دلالت مینماید و بترتیب آلات رزم و پیکار ...
داعیه دارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان بگشاید بنابر آن فرمان واجب الاذعان باسم میرزا بدیع الزمان صادر گشت
که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه عالمپناه فرستند و شاهزاده در امتثال آن مثال یکچند روز اهمال و امهال نمود و آخر الامر بموجب
استصواب زمره از امرا و خواص که اعتبار و اختیار امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود بگرفتن جناب امارت مآبی فرمان فرمود و امیر
حسین قلی جانکش بموجب فرموده عمل نمود و بندی گران بر پای امیر محمد امین نهاده و او را مصحوب خود کرده اند متوجه دار السلطنه هرات
و چون خاقان منصور خبر آوردن محمد امین را بشنود نشانی بنام امیر حسین قلی نوشته داد که سر او را از تن جدا کرده بپایه سریر اعلی فرستد
و این نشان در راه کار امیر حسین قلی رسید حسب الحکم بتقدیم رسانید و امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین
بهراة این بیت در سلک نظم کشید بیت ظالمی را کشته سوی شهر آورده سر آنچه آورده فلکش باعلان تاریخ بود و چون خبر قتل امیر محمد امین
باستراباد رسید خواجه شمس الدین محمد معز الدین بنابر وفور اتحاد که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده عزم فرار نموده
بصوب قندهار ... و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بجناب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی
مفوض گشت و مقارن آن احوال رایات همایون خاقان بی همال بجانب حصار شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا باستمداد
امداد متوجه آن جانب گشت گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند و حصار و نهضت رایات نصرت شعار بعزم تسخیر آن امصار در این ایام که سفیر
زد هوس نوبت کوس ... زمستان از زمین رخت ادبار بر بندد ... تا تیر باران کل تخته ... کرد ... جمعی را از آنکه ... هنگام بهار ...
مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بود در بلده فاخره سمرقند سلطنت مینمود در غره
ذی قعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه از دار غرور بسرای راحت و سرور انتقال کرد و میرزا سلطان محمود از حصار علم نهضت افراشته سمرقند را بحیطه
تسخیر درآورده در ماه محرم الحرام سنه تسعمائه آن پادشاه عالیجاه نیز در گذشت و پسر ارشدش بایسنقر میرزا در سمرقند پادشاه شد و خسرو شاه نوکر
و برادر خورد ترش میرزا سلطان علی را که داعیه مخالفت داشت گرفته میل کشید لیکن بسبب مداهنه شخصی که بدان کار مامور بود آسیبی
بچشم وی نرسید و شاهزاده رسیده و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود سلطان مسعود میرزا که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت آگاهی
یافت در آن ولایت خطبه و سکه بنام خود کرد و بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسرو شاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران
ابو سعید میرزا انتظام داشت ... اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت ولی نعمت داعیه استقلال پیدا کرده و اگر چه روزی چند نسبت بسلطان مسعود
میرزا مراسم اطاعت بجای آورده اما آخر الامر بسیاری از ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت باستقلال مغرور گشته و از حکم فرمان سلطان
مسعود میرزا گردن پیچید و کثرت و جبروت و عظمت و بابروت او از حد در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور
عازم تسخیر آن ولایات گردیده و از اجتماع سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بوده و در صولت با شیر ژیان و ببر دمان دعوی مقاومت
مینمودند بتاریخ اوایل سنه احدی و تسعمائه عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داده و در سرعت چون برق و باد بصوب استراباد شاهزاده
بسلطان بدیع الزمان میرزا پیغام فرمود که با سپاه جرجان عازم کارزار گشته بموکب همایون پیوندد و باتفاق سایر شاهزادگان در دفع
اعدای دولت قاهره کمر سعی و اهتمام بر میان جان بندند چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسید و نشان گیرا بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان
میرزا بحکم اطاعت فرمان واجب الاذعان تغافل ورزید و آخر الامر بالمحافظت رعایت حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید و تمام
امور ولایت جرجان را در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار محمد مومن میرزا نهاده و بسیاق مسعود از استراباد بیرون آمده عنان یکران بطرف
آب امویه انعطاف داد اما خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل فرموده بقبة الاسلام بلخ رسید شاهزاده سعادتمند حیدر محمد میرزا

انتظام ... پیش سلطان محمود میرزا
... بدیع الزمان ... شاه ... و ...
آنحضرت در مملکت قندهار ... سلطان ...

وامیر جبار زاده این محمد ولی بیگ بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف
گشته مشمول عنایت پادشاهانه و منظور انظار عاطفت خسروانه گردیدند و چند روز النگ اسفار بیگ که در یک فرسخی قرشی است معسکر
نصرت اثر گشته اردوی کیهان پوی از آنجا بعزیمت عبور از آب و عبور بر ولایت حصار پسنک عبور برده رفت و دران منزل بعرض خسرو
عادل رسید که خسروشاه لشکری بجلادت اثر بکار حشری بعزیمت مقابله فراهم آورده و داعیه کرده که بعد از گذشتن لشکر دشمن شکن از آب
گذر را مضبوط سازد و بقصد نهب و تاراج ممالک محروسه اعلام اقتدار برافرازد و بنابران خاقان عالمیان با امرای عالیشان مشورت فرموده
صلاح دولت دران دانست که بعضی از شاهزادگان رستم توان را با فوجی از جنود مظفر لوا بجهت دفع شر خسروشاه بجانب قندز ارسال
دارد و انگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را بحیز تسخیر درآورد و درین اندیشه بود که آن خدمت را بکدام یک از اولاد امجاد مرجوع
نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسید و بشرف دستبوس والد بزرگوار استسعاد یافته موجب مزید انبساط شاه سپاه
گردید خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهانبانی را سپهدار فوجی از امرای ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت اثر ساخته روانه جانب
مقابله و مقاتله خسروشاه بجانب قندز روانه ساخت و بنفس همایون از رود جیحون عبور فرموده در حدود قریه [illegible] اعلام اقتدار
برافراخت و مردم آنجا بی هوا داری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسرانجام پیشکش و ساوری قیام ننمودند
لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه دران قریه یافتند بباد غارت و تاراج بر دادند و از انجانب سلطان
مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعه حصار را بامیر محمد باقر و بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش علی
ساربان سپرده خود در نفس شهر توقف کرد بنابر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت اوقات میگذرانید و خسروشاه ولی شاهزاده بعزم
حضرت خاقانی رسیده از بیم [illegible] بجانب حصار ایلغار فرمود و پس از قطع منازل و مراحل که لوای پیشانی آفتاب در فضای
سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچه رایات ظفر مآب بر النگ موزی که از انجا تا حصار یکده فرسخ مسافت است پرتو وصول انداخت و سلطان
مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان بطرف دره وزرآب گریخت و خاقان منصور [illegible] از شاهزاده اطلاع یافته ابوالحسن
میرزا و محمد حسین میرزا با جمعی از امرا و [illegible] فوجی از سپاه نصرت نشان بتکامشی ایشان روان کرده شاهزادگان ایلغار نموده سلطان [illegible]
[illegible] اول ایشان بوده در دره وزرآب [illegible] اول جنود میرزا سلطان مسعود رسیده [illegible] غبار جنگ و شیون ارتفاع یافت سلطان محمد
بی تحاشی [illegible] حصاریان تاخت و نهایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت اما بسبب تقدیر بزخم شمشیر یکی از اعدا از پای درآمده [illegible]
دستگیر شد و متعاقب آن واقعه شاهزادگان بآن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان
مسعود میرزا با خواص [illegible] در بلندی [illegible] بمنزل [illegible] صعود نموده و چون دران کوه برف بسیار بوده از
[illegible] مراد [illegible] زیر برف گذرد و از جانب آن کوه پایان [illegible] بطرف شهر [illegible]
الحسن میرزا و محمد حسین میرزا [illegible] روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الآخر باردوی اعلی [illegible] خاقان منصور از [illegible]
سلطان محمد میرزا [illegible]
[illegible] متوطنان آن حدود [illegible]
عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانید [illegible] حصار شادمان [illegible] باردوی [illegible]
[illegible] حوادث نجات یافته واحکام لازم الاتباع نفاذ انجامید [illegible]
اعالی و ادانی سپاه انجم [illegible] مزاحم [illegible] خلاف حکم [illegible] بظهور پیوندد [illegible]
[illegible] و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت [illegible] از [illegible] کوچ فرموده [illegible]
[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] شاهزاده [illegible] امیر جبار زاده این
محمد ولی بیگ و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سید ارغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان ملحق گردند و آنحضرت از انجانب آب مظفر حسین میرزا
[illegible] توجه قندز [illegible] مخالفت [illegible] خسروشاه [illegible] مظفر
حسین [illegible] شاهزاده [illegible] سلطان بدیع الزمان [illegible]
شاه قدم جرأت و جسارت از قندز بیرون نهاده [illegible] قرار داده [illegible]

مملو

بابد در انتقاص رایت شوکت او طریق استمام سلوک دارد چون پرتو شعور خاقان منصور بران صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین
میرزا از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان میرزا پیوندد و هردو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر خسروشاه روند و صورت جمعیت او را به پریشانی
مبدل گردانند و در روز یکشنبه بیست و هفتم [illegible] سلطان [illegible] که از اعاظم خواقین دشت قبچاق و اکابر سلاطین [illegible]
آفاق بود اقبال ادراک بارگاه خاقان جم اقتدار رسیده و بتقبیل انامل فیاض سپهر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردیده و در بیست
[illegible] امیر شیخ عبدالله که در دیوان امارت میرزا سلطان مسعود میرزا [illegible] سلطنت آشیان [illegible]
[illegible] کرده در سلک اقران خویش انتظام یافت و در روز پنجشنبه بیست و نهم موکب همایون از [illegible] نهضت نمود [illegible]
محل نصب خیام سالکان طریق [illegible] گشت و دران منزل تحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان پیوسته خسرو
شاه از مقاومت عاجز شده روی هزیمت بجانب حصار قندز آورده و شاهزادگان و [illegible] او را تعاقب نموده آن قلعه را مرکز
وار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند اما در میان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین [illegible] نقاری واقع
زیرا که چون خسروشاه بعد از [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] از معرکه قتال بوادی فرار تافت مظفر حسین میرزا
به سلطان بدیع الزمان میرزا مخالفت نمایید و میخواهد که درحین سواری نقاره زده با برادر کلانتر ابواب مساوات بگشاید چون پرتو
شعور خاقان منصور برین صورت افتاد مهم حصار را بصلح فیصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه مرقوم کلک بیان گردد ذکر محاصره قلعه
حصار و بعضی دیگر از وقایع روزگار و درین اوقات و اوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن [illegible]
میشود که امیر محمد باقر و محمود برلاس و درویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه مطاوعت در گوش کشیده و غاشیه
متابعت بر دوش گرفته [illegible] بلوازم نیاز و نثار پرداخته در سلک سایر بندگان [illegible] انتظام
یابند اما آن جماعت رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او ازین امر مانع آمده پای در دامان استغنا کشیده [illegible]
بحصانت حصار باز نهاده متوجه درگاه عالمپناه گردیدند بنابر آن [illegible] صباح پنجشنبه غره ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ
کشورگیر [illegible] متحصنان قلعه [illegible] شعشعه برق جهنده خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون افتاد
فرمان آفتاب شعاع واجب الاتباع نفاذ یافت که از امرای نصرت سپاه ناصرالدین عمر بیگ و محمد سلطان الکه و شاه حسین جان سپار و عبد
اللطیف جان نثار و حسن علی قزاق و ابویوسف ایوب و امیر بیگ ترکمان [illegible] و سلیمان ترکمان و دوست محمد [illegible]
و فوجی با غلبه بسیار از پیاده و سوار گرد قلعه حصار را محل نصب خیام ظفر انجام سازند و مورچلها بخش کرده از روی اهتمام بامر محاصره
و محاربه پردازند [illegible] آن حصاریست که از رفعت و حصانت [illegible] قلعه خیبر [illegible] سکندر و خندق [illegible] ارباب کرم
وسیع [illegible] از برج زحل • به بالا بر آورده [illegible] از زمین در مغاک • و چندانکه از برج تا روی خاک
القصه سپاه نصرت پناه آن قلعه رفیع [illegible] در میان گرفته و اسباب حصارگیری ترتیب داده [illegible]
و از جانبین دست باند اختن تیر و سنگ گشادند و لوازم محاصره و محاربه بجای آوردند [illegible]
[illegible] عقاب تیر از آشیانه کمان پرواز نموده [illegible] چون چند روز [illegible] بگذشت و اهم
[illegible] خواجه حسن عطار که از اولاد [illegible] مشایخ بزرگوار
خواجه علاء الدین عطار بود و در جهانیان [illegible] هدایت و ارشاد [illegible] خلافت [illegible]
زمان الهام بیان [illegible] ایشان [illegible] و خواجه حسن [illegible] باردوی همایون [illegible]
بمجلس همایون خاقان [illegible] بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید [illegible] خاقان منصور [illegible]
خواجه حسن [illegible] قبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته [illegible] متوطنان حصار [illegible]
و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه [illegible] پیشکش و نثار مصحوب امیر محمد [illegible] از قلعه بیرون فرستادند
[illegible] سرافراز شده دست مرام [illegible] حصار [illegible]
[illegible] خواجه حسن
باصناف الطاف [illegible] اختصاص یافت و امیر محمد [illegible] مقتضی المرام بقلعه شتافت

پت

منهی اقبال درین لحظه دیر • فلنعم ما قال الصبح خیر • و امرای حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار رمضان ره سپار گردند و عصمت
راکه سلطان محمود میرزا نامزد حیدر محمد میرزا کرده بود یراق نموده بدار السلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان مسعود را بر سلوک طریق اطاعت
و انقیاد باعث و محرض باشند و از وقایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ایوب که
از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود اتفاقا بعد از سپاه التماس کرده شرایط نیازمندی جهت جنگش بجای آورده و خاقان منصور او را منظور
نظر لطف و التفات ساخته در دیوان امارت مرادات و مواجب مناسب تعیین فرموده بود دیگر آنکه قدوة القضاة و الاعاظم میرک جلال الدین عم
الدو مولانا شمس الدین محمد امین که از [illegible] مقتدی منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک
اجابت گفته بر ایمن جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آنجناب بر نعش شریفش تاسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که
جسد شریفش را بر نهج سنت سید المرسلین و آل الطاهرین تجهیز و تکفین کرده وی سوار شد [illegible] مکمل نظر محمد [illegible] تشییع نعش او را
بلخ بردند در مزار خواجه ابونصر پارسا بخاک سپردند مدت حیات میرک [illegible] پنجاه و نه بود یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این چند نظم نمود
نظم بود وقت روز براة از جهان [illegible] • بماند سال [illegible] روز برات ذکر نهضت موکب نصرت نشان از دوست حصار شادمان
بجانب قندز و بقلان چنانچه سابقا بخامه سخن آرا در سلک تحریر کشیده چون خسروشاه قوت مقاومت پادشاهزادگان در خود ندید
و جدار دیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصاری مرتب گردانید شاهزادگان و نوئینان بلشکر نصرت نشان اطراف قلعه قندز
را احاطه نموده از جانبین [illegible] آتش حرب و قتال در اشتعال آمد و دود [illegible] سپهر دوار رسانید [illegible] دست باندوختن [illegible]
و بنابر کمال متانت آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی شاهزادگان و امرا
عنان عزیمت بدان صوب تافت و هوای قبادیان از غبار موکب نصرت نشان عطر افشان گشته فرمان اعلی الاعلی صادر شد که ترتیب
جسر صادر شد و امرا نواحی کشتیهای که در آب [illegible] جمع کرده اند • نجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیده در معبری
که بالای آب [illegible] بود آغاز بستن جسر کردند و در آن [illegible] کشتی بوضع بستن پل رسیده و بشدت هرچه تمامتر کشتیهای جسر
فرو برد اکثر آنها را در هم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از هجده عدد سالم نماند بنابران فرمان همایون نفاذ یافت که معبری
پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بعد از کشتیهای که درست بود از این کنار آب با جزیره جسر بسته گذرند و کرتی دیگر از جزیره
تا آن لب آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از آن جهت وجوی و تکاپوی مثل این جای یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با
تمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافتند بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسر را بآن طرف کشند و از آب بگذرند اتفاقا در
آخر همان روز شتری در آب افتاده بآنجانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که پایاب است جمعی از آب بیتوان گذشت و خاقان
عالیمکان همان زمان از آنجا حرکت فرموده شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز مانند باد از آن آب عبور نمودند و در وقت نماز خفتن
بمجلس جسر جزیره نماند و نزدیک بنشیب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن آن شتر در آب محض
عنایت ملک وهاب و کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده و الا اگر در آن شب در جزیره مذکوره توقف واقع میگشت همه سپاه را
طوفان بلا و امواج دریا از پیش بر میگذشت و لاعجب • بیت • بود هرکرا لطف حق رهبر • ز طوفان دوران نیاید ضرر • القصه چون رایات لشکر
قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز بتلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس اساس ثبات امیر خسروشاه را از بن برکند و از مقام غرور و پندار
تجاوز نموده علی التعاقب و التوالی قاصدان سخندان بآستان خلافت آشیان ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که قدر
بنده از آن نازل ترست که با خدام خاقان منصور در مقام جنگ و مقاتله در توانم آمد و جرأت و جسارتی که تا غایت بوقوع انجامیده از
خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه و غبار زلات این بیچاره را بآب عفو و اغماض فرو شوید هر آینه جاکری و انقیاد
در گوش کشیده مادام الحیات قدم از جاده خدمتکاری فراتر ننهم و چون موکب همایون از آنجا مراجعت فرموده در قبة الاسلام بلخ نزول
اجلال واقع شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیده رمد دیده را از خاک بارگاه سپهر اشتباه جلا دهم خاقان منصور از غایت مرحمت
جبلی و نهایت عاطفت اصلی بجهت و چپاری خسروشاه ترحم نموده و شاهزادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده بخان عنایت آمیز
پیغام فرمود آنگاه خسروشاه خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را از خواص مخصوص خویش بود با پیشکشهای لایق بدرگاه
فرستاده و او بوسیله امرای عظام شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار و استغفار بر گشاده و بانعام خلع طلادوزی

منظور و مباهی گشته خاقان منصور جهت امیر خسروشاه و برادران او نیز اثواب خاصه ارسال فرموده و از کمال کرم و اخلاق منصب امارت
دیوان اعلی بخسروشاه عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل القدر را علاوه بخشایش جرایم و ایثام او گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه
فلک احتشام معلی المرام بقلعه قندز بازگشت فرق تفاخر و مباهات خسروشاه از ایوان کیوان درگذشت و هم در آن ولا امیر قطب الدین
محمد بکاول سپرده بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده تا از امین مطالعه را بآن موشح سازد بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة
الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن بلده معطر گشت خاقان گیتی ستان ایالت بلخ را با
توابع و مضایم از آب امویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هراة شده برجناح استعجال رایت
نهضت برافراشت پس از وصول بمستقر سریر سلطنت و نصفت و تمهید بساط عدالت و مکرمت سلطان محمود میرزا صاحب المعز عصمت
خود راکه نامزد حیدر محمد میرزا بود یراق نموده بدار السلطنه هراة گسیل فرموده خاقان منصور امرای عظام و وزرای کرام را بترتیب اسباب
سور و تهیه موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بمستور معهود در باغ زاغان جهار طاقها ساخته شده و اتفاقا بعد از نهم آمده و در سلخ
روز کار نشار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهره برج سلطنت با بهرام سپهر خلافت بمقتضای شریعت غرا منعقد کرده چون الجانبین
طریقه محبت مرعی گشت و چون بحسب تقدیر ایزد و دوران ناپایدار ناقه هر سوری را ماتمی در عقب است و هر سروری را الم متعاقب هر بهاری
را بلبلی در پی و هر بهاری را آبستن بفصل دی هم در آن سال که تاریخ هجری بنهصد و دو رسیده بود شاهزاده جلالت انتما ابوالمحسن
شاه غریب میرزا که بلطف طبع و صفات حمیده و وفور ذکا و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم
فضلا مصاحبت نمودی مدت بر زحمت این علت بیماری گذاشت بعلت فجاة درگذشت و بموجب کلا یحبه والدا لا یتابا و رحلت شاهزاده
موجب ملال خاقان سپهر شده انتقال شده چنانچه مسعود سوم لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت گفتار در بیان طغیان بدیع
الزمان میرزا و برادران در عصیان و طغیان و ظهور آثار افواج نشاط در اطراف بلاد خراسان چنانچه سابقا مذکور شد
در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب کنار آب امویه انعطاف
داد زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار ولد ارشد خود محمد مومن میرزا نهاده جنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور
آن مملکت را بدان نبیره سعادتمند مسلم دارد و اندیشه عزل و را پیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف مقصود آنحضرت در روزی که میرزا بدیع
الزمان را سلطنت عنایت کرده حکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانید در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهت تفویض ایالت دار الفتح
استراباد جایزه شایسته و بنابر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود عزل ولد ارشد واضع رفیع واقف
معنی بغایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشورت مسلوک داشته از مقام اطاعت بیرون رفت و در گذشت و بعد از آنکه خاقان منصور
از بلخ بدار السلطنه هراة شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان بجانب جرجان برق سان بدار الفتح استراباد فرستاده و محمد مومن میرزا پیغام داد
که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده بترتیب اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدانجانب شتابد امر حکومت را باز
نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیش نهاد همت سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسروشاه و امیر ذوالنون
الدین ذوالنون ارغون که از خاقان منصور توقعی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از ناملایم تغییر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صاحب
تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک بنا بر اطاعت و خدمتکاری ندا فرمود و حقیقت این خبار در دار السلطنه هراة اشتهار
یافت خاقان منصور را بحر اضطراب افتاد و چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانید و سخنان نصیحت آمیز بجای آورده لیکن
فایده نداد لاجرم بی تحمل شد قصد فرمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری بدان صوب شتابد لشکر نصرت نشان بعده رسانند
بدیع الزمان میرزا را تادیب بلیغ نموده از سلوک طریق عقوق منزجر گرداند اما بموجب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر
فرمان همایون نفاذ یابد بنده ببلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال مواعظ پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از جاده عبودیت تجاوز نکند و از دولت
بشایع خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بدان جهت نهاد و چون نزدیک آن بلده رسید شاهزاده بنوعی استقبال
مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را مغتنم شمرده در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده با حسن وجهی مراسم ضیافت بجای آورده
امیر صاحب تدبیر پس از تقریر میرزا بدیع الزمان را پند داده از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود و برعایت حقوق والد بزرگوار امر استرضا خاطر خاقان
کامکار تحریص فرمود و آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان موثر افتاده مقرر است که هرگاه بلخ را بمظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت

سلطانی را با حصول آمال و امانی رخصت انصراف داد کرناگاه بسبب تقدیر امری ظاهر گشت که اینچه مصالحه یکبارگی در گذشت صورت
حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ غبار از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا میزدود و در خاقان منصور
بکرار ماده خواجه نظام الدین الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که کار مصالحه بسعی امیر علیشیر تمیز پذیرد بنام امیر اسلام برلاس کوتوال
بلخ بود نشانی ارسال فرموده مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا بسبب شکار از شهر بیرون رود باید که دروازه ها را بر کشیده نگذارد که دیگر آن بلده در
آید تا بمزید عنایت و التفات و اختصاص یابی و این نشان بنابر اقتضاء قضا بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت
و امیر علیشیر را بی حصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت درگذشت و مقرب حضرت سلطانی در سفر بهانه بسیر خاقانی رسیده آنچه
دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا ثمره بران
ترتب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با امیر محمد برندق برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استرآباد فرستاد و بنفس نفیس عنان
عزیمت بطرف بلخ انعطاف داد در اوائل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین و ازهار از تخت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته تو بدیع
الزمان میرزا این خبر شنوده ابواب انعام و احسان بر روی آمال لشکریان باز کرده امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را بحکومت و محافظت شهر قبه
بلخ مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسعمائه باستقبال والد ماجد از آن بلده بیرون خرامید رایت قتال و جدال برافراشت و از راه جوزجانان
بالنگ نکی شتافته در دره پل چراغ قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانید و از جانب مواکب گردون مراتب خاقانی نیز از سیمه گذشته آن طرف
دره مذکور را معسکر همایون گردانید و در آن شب جانب پدر و پسر هر یک یکدیگر را بسته تا روز در اندیشه کارزار بودند و دلیران جنگجوی تهیه اسباب
مصاف پرداخته بتمکین و اطمینان خواطر اطراف میکوشیدند ذکر واقعه پل چراغ و در گذشتن چراغ امنیت شهزاده صباحی که از اهتزاز صرصر قضا
و قدر چراغ نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضاء مشیت مالک الملک بی همتا لوای کشورگشای جنیبه خورشید تیغ
فتح و فیروزی برسید خاقان منصور قلب و میمنه و میسره و جناح لشکر ظفر پناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فرزندان نونهال بهرام انتقام زینت
و استحکام داده بمیدان جنگ و معرکه نام و ننگ قدم نهاد و بنفس همایون متعاقب ایشان بر سبیل تأنی در حرکت آمد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان
نیز تهیه لشکر فتنه انگیز تمام نموده بشیوه رزم و ستیز تیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراشت در میان دره پل چراغ
تقارب فریقین بتلاقی انجامیده و نوبه کوس و صور ان زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید باد حمله یلان چراغ
زندگانی پروانه فروزان شد و شعله سنان پهلوان از خرمن حیات جهانیان بسر حد احتراق ساخت که هر جا چهره فام از خون کشتگان رنگ
یاقوت رمانی گرفت و مضمون [illegible] پس از تعلق افتادگان کوه لعل بدخشان پذیرفت * ز خون یلان پیکر تیغ لعل گون * روان شد بهر سوی چون سیل خون
بهر سو سر [illegible] * بمیدان در افتاده مانند گوی * در اثنای آن احوال ظلال آن اموال همای چتر همایون تمثال خاقان [illegible] بظلال بال
اقبال سایه بر آن معرکه انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر علم همایون که افتاد عنان تمالک و تماسک از دست داده توقف در برابر آنحضرت
دوری از مقتضای رعایت ادب بتقدیم رسانید و از راه اختیار یا اضطرار پشت بر میدان کارزار گردانیده روی بوادی فرار آورد و لاجرم در اندک
موکب نصرت نشان از عقب اقدام آغاز سرافشانی کرده [illegible] شاهزاده تیغ [illegible] هزیمت گرفته
حسب الحکم اکثر [illegible] هلاکت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان گریز بصوب فرار آورد بواسطه تنگی آن راه و ازدحام خیل و
سپاه نتوانست که بر سبیل سرعت از [illegible] بساحل نجات رساند و با طایفه از خواص و ملازم موکب سعادت اختصاص بود
صعود نموده از طریق غیر معهود آغاز طی مسافت فرموده ناگاه بر فراز کوهی [illegible] آن جا [illegible] ممکن نبود تا بسواد
برسد و حال آنکه ابوالحسن میرزا بحکم خاقان ظفر لوا بقصد گرفتن برادر از عقب در غایت سرعت می آمد لاجرم میرزا بدیع الزمان [illegible]
پیاده شد و ملازمان رکاب عالی چند فوطه و دستار بر سر هم بستند تا شاهزاده دست در آن زده پایان رفت [illegible]
از حدوث این امر [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا بآن موضع رسیده [illegible] نزول آنحضرت را بواسطه [illegible] شنیده
القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بدامنه در پل چراغ پایان آمد [illegible]
و از راه راست [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] عنان عزیمت بطرف
قندز انعطاف داده [illegible] در خدمت شاهزاده بودند بسلامت پایان آمد [illegible]
پایان انداخته [illegible] خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت [illegible] باطراف بلاد خراسان [illegible] رایات همایون بکابل

بکابل

بجانب قبة الاسلام بلخ برافراشت از نوادر وقایع آنکه شکست بدیع الزمان میرزا در پل چراغ روز پنجشنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنی
و تسعمائه دست داد و روز دیگر که چهارشنبه غره ماه رمضان بود پسرش محمد مؤمن میرزا در میان آتشکده [illegible] مغلوب شده بدست مظفر
حسین میرزا افتاد چنانکه عنقریب [illegible] تفصیل آن واقعه خواهد تافت ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم
محاصره و پیکار و رفتن بدیع الزمان میرزا بولایت کهمرد و قندهار چون امیر نظام الدین شیخ علی طغایی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از واقعه پل
چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانید و خاطر بتحصن نهاده دست از افروختن آتش
جنگ و پیکار کوتاه نکرد و رایات ظفر آیات خاقان منصور از پل چراغ نهضت فرموده چون سایه وصول بظاهر آن بلده انداخت
هر یک منصور آغاز محاصره و محاربه کرده و مردم شهر باندختن تیر و تفنگ و افروختن نیران حرب و جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند
بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر شیخ علی محافظت برج جبل [illegible] بعهده او کرده بود [illegible] میرزا بدیع الزمان [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی [illegible]
[illegible] از جمیع اطراف [illegible] خدمتکاری حضرت
شهریاری بجای آورد امیر عبد اللطیف کیفیت حال بعرض خاقان منصور رسانید و آنحضرت [illegible]
سلطانی امر فرموده [illegible] امیر عبد اللطیف [illegible]
مواضعه [illegible] امیر شیخ علی رسید فی الحال [illegible]
[illegible] در خندق [illegible]
[illegible] امیر شیخ علی بر حقیقت حال اطلاع یافته [illegible] گشته بقیة السیف
خود را از باره در خندق انداختند و [illegible] شاهزاده صورت حادثه معروض داشتند لاجرم آن شب جنگ در حیز تاخیر
افتاد و چون مدت محاصره بلخ از چهل روز در گذشت [illegible] امیر شیخ علی از محافظت آن بلده عاجز گشت و [illegible]
افتاد که آیا [illegible] خاقان منصور [illegible]
محصوران بلخ [illegible] رباعی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

برافراشت و پس از وصول بآن مملکت امیر شجاع الدین ذوالنون و اولاد او شجاع بیگ و محمد مقیم بر سبیل استقبال شتافتند و بلوازم
نیاز و نثار پرداختند و بقدر الامکان در استرضای خاطر همایون کوشیده بهمگی همت انتظام آن دیار پرداختند و مهام ملک را بپیش نهاد بنیاد اقبال
ماثر ساخته و هم در آن ایام بدیع الزمان میرزا مخدره امیر ذوالنون را که بانواع عفت و طهارت بود بخواستگاری نموده بآیین شریعت مطهره در
سلک ازدواج کشید و چند روز بساط سور و سرور مبسوط داشته بجشن و نشاط گذرانید و بدین وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون و اولاد او نسبت بآنحضرت
سمت استحکام گرفت و قواعد قصر اقبال شاهزاده صفت رفعت و متانت پذیرفت اما در آن اوان جهت دفع اسباب عین الکمال امری در غایت
غرابت دست داد و بآن واسطه امیر شیخ علی طغائی در بند گرفتار افتاد صورت حال آنکه در روزی که امیر ذوالنون بطواف یکی از مزارات زمین داور
اشتغال داشت فدایی بطریق دادخواهان پیش آمد و کاردی بجانب آنجناب رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده آن حرکت
را از انگیز امیر شیخ علی دانستند و امیر ذوالنون و اولاد قصد قتل آن بیگناه نمودند امیر شیخ علی بسپاه برده سلطان بدیع الزمان در ابراز هم
امیر شیخ علی مختار پیغام فرمود سمع قبول نشنودند اما مهد جان را بایمان موکد گردانیدند که امیر شیخ علی را الحکم بعد از آن بدیع الزمان میرزا
جانب امارت مآب امیر ذوالنون تسلیم نمود و او بار دیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت بمیان بست و امیر شیخ علی را چند گاهی در یکی
از قلاع گرمسیر محبوس گردانید آخر الامر اجازت داد که بهر طرف خواهد رود و آنجناب بدرگاه عالمپناه خاقان منصور شتافته در سلک امراء
عظام منتظم شد و هم در آن ایام که میرزا بدیع الزمان در زمین داور بسر میبرد حادثه محنت اثر محمد مؤمن میرزا استماع یافت و شرار آتش
غم و اندوه در کانون درون همگنان در افروخت چنانچه شروع میکرد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد گفتار در بیان کیفیت شهید گشتن محمد مؤمن میرزا
بدست ابو النصر مظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن تازه نهال باغ اقبال بصرصر تقدیر ایزد سبحانه و تعالی سلطان محمد مؤمن میرزا
شاهزاده بود آفتاب طلعت همایون منش بنیادبخش ریاض پادشاهی ظلال معدلت روز افزونش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقد
سایش ثابت از هوشنگ و ذات نجیبه صفاتش زینت دیهیم و اورنگ در میدان رزم چون شیر ژیان بسر پنجهٔ بهادری لباس حیات دشمنان
از هم بر دریدی و در ایوان بزم بهار آن پنجهٔ خرمن از سخاوت دست گوهر بارش گلشن امال دوستان از حضرت بخشیدی مرات طبع لطیفش عکس
پذیر صور خیرخواهی و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی نظم گل باغ دولت از برج شاهی • فروزنده شمع بتو راه آگهی • ز اضعاف بیش
رعیت فرو • بجود و عطایش سپاهی بجاهی • بجه آینهٔ مرآت طبعش منور • مصور در و صورت خیرخواهی • و چون زمانه ستمکار سپهر مردم آزار
نیز آن است که از عطایای ایام در ظلال معدلت آن در آسمان جلالت پایا سایه و در پناه مرحمت آن گوهر کان عدالت آسایش نیابند در عنفوان
اوان جوانی نهال زندگانی او بتیغ بیداد اجل از پای در افتاد و در مبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عزو جل از اوج کمال روی به
زوال نهاد و صورت حال برسبیل اجمال آنکه چون آن شاهزادهٔ سعادت انجام از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست
که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید و ملک و مال بوی گذاشته بجانب قبة الاسلام بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین
بدیع الزمان میرزا بوی رسید مبنی از آنکه بهیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه بهر جانب را فراهم آورده قدم در میدان محاربهٔ مظفر حسین
میرزا نهد بنابر آن محمد مؤمن میرزا با لشکری جرار از استراباد بیرون خرامید و عنان گریبان بصوب معرکه پیکار منعطف گردانید از آن طرف
مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس را یاسامیشی کرده در روز چهارشنبه غره ماه مبارک رمضان
در میان تاشکو ابروک و مرا انجمن تلاقی فریقین روی نمود و آواز شیون و نفیر و صور در بلند گشته سرپنجه دلاوران ابواب طعن و ضرب برگشود
مثنوی دو لشکر نمودند آهنگ جنگ • کشیدند شمشیر الماس رنگ • ز ابر سنان ریخت باران خون • ز خون یلان شد زمین لاله گون • و در خلال
آن احوال امیر عمر بیگ وفادار از جوانغار مظفر حسین میرزا بر انغار محمد مؤمن میرزا حمله کرد و دست راست شاهزاده را از پیش برداشته
از پس پشت آنحضرت در آمد محمد مؤمن میرزا چون حال بران منوال دید با مبارزان قول مانند سیلی که از فراز رو بنشیب آرد بجانب قلب
سپاه مخالف تاخت و علامت روز قیامت ظاهر ساخت و فوجی از شجعان را بر خاک هلاک انداخت اما در اثناء گیر و دار اسب کج روی توسن
سپهر بد مهر تنگ بارگیر آن زمینه تیغ سپر از هم گسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاد و یکی از لشکریان خراسان در رسید و گرفت میرزا
مظفر حسین شاه پیکر فتح و ظفر سپر انداز گشته محمد مؤمن میرزا اسیر سرپنجه تقدیر بپایهٔ سریر مشار رسید و شاهزاده برادر زاده را به بلی ... در آغوش
عطوفت کشید آنگاه باستراباد در آمد و او را به بندی ... مقید ساخت و بعد از چند روز بصحوب امیر محمد برندق بجانب هرات کسیل نمود و امیر
محمد میرزا محمد مؤمن را در ماه صفر سنهٔ ثلث و تسعمائه بقصد ... در قلعهٔ اختیار الدین محبوس نمود و روی بملازمت خاقان منصور آورد و در کنار آب

مرغاب بشرف بساط بوسی مشرف گشت و کیفیت حال عرض کرد و مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا بقاء شاهزاده را سد راه فنا پسر
خود تصور کرده بهمگی همت متوجه آن شد که تا نونهال ریاض دولت و اقبال او را بصرصر قهر از پای در اندازد و سرچشمهٔ عدالت و احسان
را بخاک بی مروتی انباشته نابود سازد و خواجه نظام الملک و اولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار ملک و مال بودند با خود متفق گردانیده
در شبی که خاقان منصور از شرب شراب انگوری بی‌شعور بود حکم قتل آن شاهزادهٔ حمیده صفات حاصل کردند و یار علی بخشی و جمعی الواحد
بیاول و دو متعهد دیگر را بجهت آن مهم نامزد فرمودند و صباح روز دیگر خاقان منصور از علم شب گذشته وقوف یافت مسرعی از عقب
مشارالیهم ارسال داشت و نشان همایون فرستاد که بجان قرة الفؤاد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن جماعت
ناهنجار بنابر تأکید خدیجه بیگی آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده در شبی روبهای بسته در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد تعالی
اشتغال داشت پیش او در آمدند و شاهزاده کیفیت حال دانسته برخاست و با ایشان آغاز مقاتله کرد و آن بدبختان بی عاقبت
آنجوان جوانی را که دودمان امیر تیمور گورکان نظیر نداشت بعنف هلاک ساختند و جهت مغالطهٔ مردم از برج قلعه بخاک تیره انداختند
گل رخسار آن سروریاض پادشاهی که بنسیم عنایت الهی شکفته بود بخاک افتاد و نخل قامت اعتدال سلطانی که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال
رسیده بود اوراق بقایش بباد فنا داد بیت هزار حیف که بعد از اعتدال سال آید • تطاولش ز پی که هزار سال آید • و آن جوان مردانی که مرتکب
آن امر شنیع بودند همان شب بجانب اردو توجه نمودند و در سر خیابان ایلچی که نشان بخشش می‌آورد با ایشان دوچار خورد و چون
کار خود کرده بودند غیر تأسف و خجالت فایده روی ننمود و علی الصباح که خسرو خاوری جیب نیلوفری چاک زده قطرات کواکب را بجای اشک از
دیده فرو ریخت و انعکاس آن حادثه در خیال اهل عصر صفت صفوت گرفت با کمال اضطراب عقدهٔ پروین از هم گسیخت متوطنان هرات از
کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و افغان بأوج آسمان رسانیدند و سیلاب خونابه از فوارهٔ عیون روان ساختند از غایت بیطاقتی
در خاک و خون غلطیدند و والدهٔ مغفور شاهزادهٔ شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید و همشیرهٔ جهانبخش نعره‌های بسیار در کره زخم خورده
دیگهای گریبان جامه چاک کرده افغان و شیون علامت قیامت ظاهر ساختند بیت در ماتم تو هر یکی شیون کرد • الاحمد خون دیده در
دامن کرد • گل جیب قبای ارغوانی بدرید • قمری نفس سیاه بگردن کرد • و بی شائبه تکلف و سخن وری اگر از حیرت آن واقعهٔ هائله سپهر تیز
گرد از رفتار باز می‌ایستاد جای آن بود و اگر از صعوبت آن حادثه شاغله عالم ذره بر خاک می‌افتاد لایق می‌نمود و آفتاب عالمتاب ...
بعد از طلوع گشت و بهرام را شدید الاشتمام نمایه گفت که از پنجهٔ خون ریز قاتلانش دیگر گشت نظم این چنین واقعه حادث و اکنون منور
چرخ گردان و فلک روشن و خورشید انور • امیر حاربان بنید کرد و بتربیت و تجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغول گرد و در مدرسه شریفه بدیعیه مدفون
ساخت و چند روز باطعام طعام و ختمات کلام مجید نظام ذوالجلال والاکرام پرداخت و پس از این سه روز از بن مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر
که بطواف روضهٔ مقدسهٔ مشهد رفته بود خبر رسید و از استماع آن خبر محنت اثر در بحر اضطراب افتاد و سیلاب خون از دو چار دیده روان
گردانید و در آن ایام چند نوبت از زبان الهام بیان آن امیر عالیشان استماع شد که گفت واقعهٔ محمد مؤمن میرزا حکم قتل شیخ مجد الدین
بغدادی دارد زیرا که جهان چو در آن زمان تمامی ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب لشکرکشیدن چنگیز خان از توران با ایران قتل
عام یافته و ویران گشت در اوقات بواسطهٔ شئامت این حادثهٔ فتنهٔ عظیم مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد باعث بوقوع خواهد پیوست القصه
بس از آن باندک زمانی سپاه اوزبک برخراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان برایا بتواتر انجامید چنانچه ...
کلام آینده ظاهر و هویدا خواهد گردید و چون خبر شهادت ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب ... تحمل آغاز نهاد و
عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکرها فرمان داد ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن
بجانب سپاه چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزاده سعید مؤمن میرزا بشرح
مسطور از هم گذشت بیان جمشید خورشید که در اول برج بیت الشرف خویش خرامد در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت
کرامت انعطاف داده و موکب حضرت سلطانی بحسان سادات و قضاة و اشراف و اعیان هرات تا رباط درهٔ زنگی باستقبال
رفته همگنان به پرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند و خاقان منصور مانند روح که بجسد درآید بجلوس جهان آرای خود ...
و قریب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید و در آن اثنا بمسامع جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرا ...
لشکری زیاده از چند و چون فراهم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مؤمن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد بنا بر علم

در اوایل جمادی الاول لوای کشورگشا بجانب کرسپیر و قندهار در حرکت آمد میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون چون بر نهضت آنحضرت
اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را مأمور نمودند تا از جنس خوردنی آنچه در صحرا بود بقلاع در آورده
و مجموع حصون آن ولایات را بر دوان کاری استوار گردانیدند و امیر ذوالنون در قلعه باشلنگ که اکثر مورخان ... پیشکش
شدی متحصن گردید و بدیع الزمان میرزا در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط کرد و امیر شجاع بیک در حصار قندهار مسکن کرد
و محمد مقیم در ضبط قلعه زمین داور شرایط اهتمام بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب باشلنگ رود بدیع الزمان
میرزا با آهنگ جنگ از عقب معسکر ظفر اثر درآید و اگر علم نصرت شیم نهضت بدفع میرزا بدیع الزمان پردازد امیر ذوالنون موکب جهانبانی
را تعاقب نموده رایت محاربت برافرازد • القصه چون خاقان منصور بولایت فراه ... فرود آمد بزمین داور در آید ...
عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلی دست داد و از صعوبت آن حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق
و پریشان گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند و در آن اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعه بست که ضبط آن در عهده عبد الرحمن
ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت میسر میشود بنا بران موکب نصرت شعار بظاهر آن حصار شتافت و بنا
بر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوفی بر ضمیر عبد الرحمن استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد بپای
اطاعت بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود و فی الواقع اگر شاه را یک دو سه روز قدم در میدان مخالفت
نهاده بر اسم قلعه داری می پرداخت مهم اشکالی تمام پیدا میکرد اما بعد از اطاعت او عساکر نصرت مآثر بقدر احتیاج از بست غله بر
گرفته از نقمت نجات رسیدند و خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب دار السلطنه هراة بازگشت
و در اثنای راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده در دست و پا ... نمود و در یکی از منازل امیر نظام
الدین احمد ولد امیر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب آخرت برافراشت و
موکب همایون خاقانی در اواسط رجب بباغ جهان آرای رسیده عارضه مذکور اشتداد یافت اطبای مسیحا نفس آغاز معالجه و
مداوا کردند و در ترتیب مرکبات ... صحت کامل وجود خسرو عادل گشت و سقم بشفا تبدیل یافت روزگار ناسازگار را ز سر
اضرار بر اضرار صغار و کبار درگذشت **نظم** باز اعتدال یافت مزاج شهنشهی • روز نشاط آمد و بگذشت شام غم **ذکر فرار محمد حسین
میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بجهة ...** محمد حسین میرزا که
از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور بوفور تهور و جرأت ممتاز بود قبل ازین تاریخ بچند سال در وقتی که خاقان بی همال پهلو بر بستر ناتوانی
داشت از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت و مدت مدید در آن
ولایات شکسته بال و پریشان روزگار اوقات گذرانیده در وقتی که اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویونلو راه یافت و در ممالک
عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید و ... از اجلال بجلال اعلام
همایون فال التجا کرد آنحضرت با نجات ... گشت و روی بوطن مألوف آورده بعد از وصول بحدود ولایات خراسان قاصدان
بآستان سلطنت آشیان خاقان جهانبان فرستاده و شمه از اشتیاق خویش بسعادت بساط بوسی عرضه داشت نمود و آنحضرت از نوید
ولد رشید بغایت مبتهج و مسرور گشته استمالت نامها ارسال فرمود و در آن اثنا بعضی از منهیان پایه سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند
که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه بخیال فاسد و جاه اندیشی بدینجانب توجه نموده بنا بران خاقان منصور امیر
مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده روان گردانیده و با ایشان گفت که اگر فرصت
یابند او را ... ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانند و چون امرا با شهر ... رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرک نزول اجلال فرمود
و از بعضی مردم شنود که امرا قصد او دارند ... خنجر اشتغال یافته ... پای در رکاب آورد و امیر محمد ولی بیک در قفا
در چهار باغ مشهد ... امیر سپیدی خود را مضبوط ساخته شاهزاده را استیلا بر ایشان میسر نشد و از سپیدان دو هزار ...
اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والاگهر شد حکم همایون نفاذ یافت که امرا با آن دو هزار سوار عازم
استراباد گشته با ... مظفر حسین گورکان پیوندند و در ملازمت شاهزاده بر سر محمد حسین میرزا روند و ایشان برحسب فرمان بتقدیم رسانیده
میرزا مظفر حسین باستظهار آن لشکر جرار مقابله و مقاتله برادر را که در حدود آن ولایت ... میکرد پیش نهاد همت ساخت و از استراباد

بیرون رفته

بیرون رفته بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایره جنگ و ستیز محمد حسین میرزا ویران شد و ببیابان ترکمانان کنار آب اترک
رفت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باستراباد مراجعت فرمود و امیر محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را مشمول انعام و احسان
اجازت انصراف داد و بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف برگشاد • **ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایه سریر
حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد و بعضی از اتباع آن بانی مبانی جهانبانی** در ضمن احوال سابق سمت اندراج یافته
و بدان اشارت رفته بر قبیل این حکایت آنکه خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه از قشلاق مرو باستراباد شتافت
و از آنجا با آذربایجان رفته بزیارت ... قافله حجاز سرافراز شده و چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بفراغ بال در ولایت عراق
و آذربایجان اقامت فرمود و شنود که خاقان منصور گاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم میرساند و امیر نظام الدین علیشیر از
اشتیاق ملاقات آنجناب در غایت حزن اوقات میگذراند و خاطر آنجناب مایل بعود ... گشته بمصحف مجید تفأل نموده در سطر اول
از صفحه یمنی این آیت برآمد که واذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورده و حال آنکه
در آن زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه در به کمال
داشت نخستین مهم که پیش نهاد همت ساخت جلیل توفیق بر لوح مراد می نگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلای اعادی اعتماد
بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت قطع مسافت میکرد و در اواسط ماه رمضان سنه ... و شمانمایه بکنار ... باغ
جهان آرای در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند و خاقان جهانبان ضمیر از وصول آن وزیر صائب
تدبیر بپایه سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطه سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مؤمن میرزا از وی کدورت تمام در
خاطر داشت و هم در آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق بابا خاکی شده سایه اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل الدین
ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان ... باحضار و قید خواجه عماد الاسلام که
کلانتر اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام مینمود حکم نفاذ پذیرفت و این اول فتوری بود که
در سر کار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون الکه بابا خاکی از نزول آن سپهر شرف ناکی غیرت گلزار گردون شده در اوایل شوال
خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال در امور ملکی و مالی دخل فرمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان
و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در مخالفتش با خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه در مقام تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و
اتباعش درآمده هر روز امری که متضمن تصرف یا تقصیر ایشان بود از پس پرده اختفا بظهور میرسید و کیفیت آن بصریح و کنایت بعرض میرسید
موجب مزید سوء مزاج پادشاهانه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل بابا خاکی بسر برده روی توجه بالنگ نشین آورده و در آن
موضع بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک ولد امیر ذوالنون ارغون سپاهی افزون از حد و حصر جمع ساخته
و رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنا بران حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و خواجه مجد الملک و جمعی از سپاه
نصرت آثار روی بقصبه اسفزار آوردند و مقارن آن حال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر مصادر و مواقف
انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب مهم ایشان با امیر علیشیر طریق مشورت مسلوک داشت و خواطر ... مصادر و مواقف ...
انجامات قرار یافت ... باد ... نزد امیر عبد اللطیف شتافت و نشان رسانید که در فلان روز خواجه مجد الملک را مقید ساخته متوجه
... بارودی همایون ارسال نماید و مقرب حضرت سلطان اجازت یافته بهراة رفت و در صباح روز معهود ... میرزا ابو السلطان
احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز و قطب الدین یونس را که خواهرزاده خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین کرمانی را که ایضا در سلک
اقربای خواجه انتظام داشتند و در هراة بودند گرفته بند کنند و در اواسط شوال در یک روز ... در هراة و خواجه مجد الملک در اسفزار و خواجه نظام
الملک و نظام الدین که در الکه ... مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام تحقیق جهات و متملکات آن طبقه شد و چندان زر و جواهر و کتب
نفیسه و اقمشه فریده و اسپان راهوار و شتران باربردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمهای ابریشمین و زیلوچهای ابریشمین و اجناس
مصر و روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بجز در بیان تقریر خامه دو زبان میسر نیست و تمامی آن جهات در قلعه اختیار الدین مقید
... شد بعد از چند روز خواجه کمال الدین حسین و خواجه مجد الملک ... از حصار فرار نموده و در روز دیگر سپاهیان ... ایشان ... نوبت
دیگر آن دو وزیر اوج وزارت را در یک برج ماندند ... و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان رسید آتش

غضب قیامت لهب سر بفلک اثیر کشید و حکم لازم الامتثال زمره عنف جلال در باب سیاست ایشان با پسر سلطان محمد میرزا و امیر عبد الخالق
که او نیز در شهر بود صدور یافت و جناب سلطنت پناهی و حضرت امارت دستگاهی در روز وصول ایشان که داخل ایام اواسط ذی قعده
سنه مذکور بود سوار بر در قلعه اختیار الدین رفته جلادی بابا لا فرستاده تا تخت خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک را در نظر در گردن زده آنگاه خواجه
نظام الملک را بدر قلعه آورده پوست کندند و هم در آن روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و نظام الدین کره خواجه محمود شاه فراهی که نسبت
بسلطان بدیع الزمان میرزا طریقه دولتخواهی بظهور رسانیده بود بغضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند بود ایوان قرب شاه والا بران
ایوان مرو بسیار پایه کز ترسم چون از آن ایوان افتی نه ز افتادن بترسم بلکه ز افتی اما خواجه افضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک
زمانی اموال بسیار کفایت کرد و از زیاده معموری خزانه عامره کوشید و عنایت خاقانی شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف وزرا
تعلق بوی گرفت و چون روزی چند چون لایق الامرا و الوزرا مهر زده بیشتر از پیشتر شرایط نیکو خدمتی بجای آورد بر طبق کلام کریمه لئن شکرتم لازیدنکم
یکم تبار دیگر ترقی نمود منصب امارت و دیوان اعلی بدانجناب تفویض یافت و در سلک امرای عظام و نوئینان لازم الاحترام منتظم شد من حیث
الاستقلال متصدی سرانجام امور ملک و مال گشت و پای بر چند رفعت و حشمت نهاد و رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت
منشیان درگاه عالمپناه و لطف اندیشان بارگاه فلک اشتباه در مناشیر مطاعه آنجناب را باین عبارات سرافرازی ساختند که نظام اعاظم دولة
السلطنة و الخلافة معتمد الملک صلاح اندیش خواجه افضل الدین محمد وفاکیش و خواجه افضل الدین محمد در اوایل ایام اقبال و اقتدار روزی
چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ که در آن ایام از اکثر امرا تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و آخر الامر بسبب اقتضای
اهل جنایت میان ایشان مخالفت و منازعت دست داد و خواجه افضل جناب امارت مآب رای اختیار ساخت و سایر امرا و ارکان
دولت در متابعت آن خواجه وافر شوکت راسخ دم و ثابت قدم بوده رای اسپهسالار را صوب نمایش و هیچ مهمی از جزوی و کلی بی رجوع
نمی نمودند وزرای عظام جهت ملازمتش را مرجع و ملاذ خود میدانستند و مردم بحکم ملازمتش بمیان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند
و خواجه افضل از صبح تا شام در دیوان جهان آرای مهام فرموده بنظام و انتظام مهام پرداختی و امور قضایا و مهمات خواص و عوام را بضابطه
نصفت و عدالت بکفایت مقرون ساختی در هفته دو شب در باغ توقف کرده در آن لیالی با فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده
تمهید صحبت و رضای دل یکتایان کوشیدی باشاعت خیرات و ساختن عمارات بغایت مایل و راغب بود و در ایام اختیار رقاع خیر مانند مسجد
جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرموده و آن جمله بغایت بیمانی اشتهار یافته قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانید و اوج آن بخش
در نیکویی بر کنایه مباهی روزگار بسته و پایدار مانا بیت در فیر کوشش نا که بر اوراق روزگار باقی ذکر خیر بود نام آدمی ذکر جنگ الکانشین
مظفر یافتن خاقان او بجنگ نشین بر ضمایر دانش آثار اذکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقه عنایت ازلی رایت اقبال و اقتدار
را از مطلع فتح و فیروزی طالع گردانید تراکم تمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب او نشود و مرکب رابطه اقامت عز و زلال دایما رایت صاحب
سعادت را باوج نصرت و بهروزی ساند تراکم غبار نوایب غالب آشوب و صورت مقصود رهش نگردد و بحکم هجوم هموم بطبق مفهوم واللّٰه یتم نوره
نم ذره باز سپر کرده آثار عالم غیب هویدا بود در ایام از دوام اعادی بموافق منطوق و اللّٰه یؤید بنصره من یشاء آفتاب عاطفت ایزدی
از افق تأیید ابدی بر وجنات روزگارش تابید مثنوی ز لطف ازل هر که یابد نظر ز هر حوادث نه بیند ضرر بباید بتفضیل الهی مدد
ینندیشد از لشکری عدد بوقت ضرورت ز اوج سپهر رسد بهر امداد او ماه و مهر چو بی بهره ماند ز فیض سپهر و مار ببند و بخت
کرینده وار حکایتی که غارت شکن شامه بر تعیین آن زبان بیکشاید نظر این تقدیر است و مظفر یافتن خاقان و جنگ شکن در الکانشین
بدیع الزمان میرزا شیراین تحریر کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه مظفر قرین در الکانشین
بدولت و اقبال نشسته بود و بسعادت خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع و مشغولی میفرمود خبر تفرق و پریشانی همه سرا لشکر نصرت آثار
بمسامع سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ و امیر ذو النون که در ولایت گرمسیر اقامت داشتند رسید و فرصت غنیمت شمرده عالم
بران قرار دادند که با سپاه چهار هزار سوار تیغ زن خونریز گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیگانگاه خود را بمعسکر نصرت اثر رسانیده
بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت بر راه پایان قرینشت و مانند فلک از افلاک ساقی از نیم یا سوده در ظرف
نه هشت روز بنواحی بیزوار رسیدند و فریدون حسین میرزا و امرا ایلغار خود را در قلعه مضبوط کرده بجهت مصرعی بر درگاه عالمپناه روان ساختند کیفیت
حادثه عرضه داشت نمودند و پایتختگاه بجمعیت وجاهم شوال این خبر بالکانشین رسیده بنا بر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه و دیگر

اندیشه و اضطراب افتادند اما آن حضرت بکمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده و سرعاقل عنان برق و باد
بدار السلطنة هراة ارسال نمود که جناب مقرب حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده و گرد محلات درون و بیرون شهر برآمده از عساکر
نصرت آثار هر کس آنجا باشد باردو فرستند و امیر علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده و آخر همان روز بحسب اتفاق امیر مبارز
الدین محمد ولی بیگ و امیر مرید بیگ و امیر بابا علی شیراز جانب استرآباد رسیدند و بموجب اشارت آنجناب متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول
ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بجانب قلعه اسفراین التفات نکرده و از یاطلامیسکن و امیرزاده
گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید و هجوم اضطراب خواب کامیاب روی در زاویه نهاده و بسبب الواقع اکر میرزا بدیع الزمان بجانب الق
مانده آن شب بمعسکر پدر بزرگوار میرسید هم آنحضرت را بی ارتکاب تعب بفیض مبارک میرسانید اما تایید نیافت و در سپهر کبود اسفندیار مانند بخت نکو پیش
در خواب رفت علی الصباح که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ انجم
لواء خفا از آفتاب پی تاب شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ با سپاهی بکدل و مبارزان پیوسته بکل
مثنوی سپاهی همه یکدل و جنگجوی چو دیوان بوقت غضب تندخوی تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت کیج بیستاقی افراخته متوجه
معسکر خاقانی گشته و آنحضرت بتایید ربانی و امداد سعود آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت روان برآمد بیت سلیمان صفت بر جهاز نجاح
برآمد بتخت سلیمان بر باد و خاقان گیران حمت بصوب تیر سپاه انعطاف داده مانند کوه راسخ در میدان مقابله و مقاتله ثبات قدم با سپهسالار
جنگاوران و دلیران و معسکر آن بارگاه فلک اشتباه و درین تامل و تفکر که آیا قرت طالع همایون چه شعبده انگیزد که غبار آن اندیشه از رخسار
اقبال برخیزد ولی بسبب عنایت ملک معبود کدام کوکب مسعود از اوج مقصود طالع گردانید که تیرگی غبار ان دفع نموده بروشنی فرازقت
رساند درین حین تیر سعادت آثار اعادی از مطلع مرحمت الهی طلوع نمود و معسکر ظفر اثر منور گشت و ماه رایت کوکب سلطنت
بر مفارق مفتخران موکب سپهر مراتب پرتو انداخته طنطنه کوس بشارت از ایوان کیوان در گذشت مبین این مقال آنکه سلطان مسعود
میرزا که بواسطه عصیان ابن خسرو شاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان
منصور بآراستن لشکر دشمن شکن مشغول میشود بآن فوج نوازان دلیران پیش مصاف ع هر یک نفس بهای و آهن شکاف منکاه بار دوی همایون
رسیده و چون مقدم آن شاهزاده مظفر لوا شاه سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته ضلال مکان مطلبین گردیده همان لحظه امیر
مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر مرید بیگ و امیر بابا علی از استرآباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف نجفی و سایر امرا ایلغار از
طرف بیزوار بمعسکر فیروزی اثر رسیدند و خبر جنگ و پیکار گشته صف کارزار مرتب گردانیدند مثنوی جوانان جنگجوی دهیم و اورنگ
بمیدان دلیران کرده آهنگ ز هر جانب سپاهی در رسیدند بقصد دشمنان صف بر کشیدند بلی هر که جنود بخت سپهر مند
کند امداد سلطنت فی موعد هزاران مقدم کرانند بکارش بآسانی کشاید کره کارش و از آن جانب چون سلطان بدیع الزمان
میرزا و شجاع بیگ بنواحی الکانشین رسیدند بخلاف متصور اردوی همایون را بیاد و سواد سپاه مشحون دیدند و بغایت دهشت و
حیرت دست اضطرار باستعمال آلات کارزار برده و صدای نفیر و سور در فرق طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت شعار
باقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی بر افروختند که دل بهرام خونخوار از دلیران بر نشستگان معرکه بسوخت جمرات نور بخشش آفتاب از
غبار سم باد پایان تیره شده و چشمهای کواکب ثواقب از شعله تیغ دو سنان پهلوانان خیره گشت مثنوی ز بس نفس سواران دمان ز دریست
کرانه گاه شد تنگ بر مانیت ز خون دلیران کلگون عذار الکانشین گشت چون لاله زار بگوشش جهان بود و ترک ز بانگ سنان گشته نیلگون
و هنوز شفق از روز نگذشته بود و بدیع الزمان میرزا که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین آور
و قتله با ظهور نمود و بدیع الزمان میرزا از معارکه و مقاتله عاجز گشته از راه چپین بطرف جبال غور توجه فرمود و جمعی از امرا و لشکریان خاقان
مظفر لوا بتعاقب شاهزاده فرار نموده عنان عزیمت انعطاف داده تیغ خون ریز بدست گرفته در پی موکب او افتادند و از جمله امیر مرید بیگ بآنحضرت
نزدیک رسیده و هر چند ملازمان رکاب سعادت ایاب بازگشته بر وی حمله میکردند باز دیگرباره عاقبت شمشیر چپ بجانب امیر یوسف اسفندیار نیز و دا
که دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بود رسانید بی آنکه روی بطرف خصم آورده چنان پرواز کرد عمر بیگ زند که چند زخم منکر برسته از پشت زین
سرنگون شده و شاهزاده از استرآباد ابن کشت در آن جا شاهزاده سلامت بیرون رفت و همچنین کلاه علی میرآخور از مردم مقبول نایاجی خود را بشجاع بیگ رسانید
و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان کلاه و شکوه مختلف ساخت و شمشیری بر دو بیش زد که دیگر مجال جدال نیافت

و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود و خاقان منصور لوازم حمد پادشاه عطابخش بجای آورده و نذور و صدقات بمستحقان
رسانیده جلدوی فتح بنام نامی سلطان مسعود میرزا رقم کرد **ذکر رفتن شاهزادهای اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان آنکه سبب آمدن
سلطان مسعود میرزا بخراسان چه بود** چون فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر چندگاه در سمرقند سلطنت نموده
زمانه ابواب تفرقه بر روی روزگار آن شاهزاده معدلت شعار برگشاده و میرزا سلطان علی بحکم دوران سال که خاقان عالیشان اراده معاودت
شادمان مراجعت فرموده از سمرقند بجانب بخارا گریخته لشکری فراهم آورده و بجانب ترکستان آبا و اجداد خود توجه کرده میرزا بایسنغر بواسطه عدم استطاعت
مقاومت روزی چند هم دران خطه پنهان شده و بهنگام فرصت بقندز رفته پناه بامیر خسروشاه برده و میرزا سلطان علی مجدداً بمسند سلطنة
سمرقند متمکن گشته خواجه یحیی ولد خواجه عبید الله در غایت اختیار و اقتدار در تمشیت امور ملک و مال دخل کرده و دران اوان که میرزا بایسنغر
بقندز رسید امیر خسروشاه از سلطان مسعود میرزا متوهم شده آنحضرت را به پادشاهی برداشت و با لشکر بسیار و عدت و آلت بیشمار
علم نهضت بصوب حصار برافراشت و میرزا سلطان مسعود از مقابله و مقاتله آن جنود نامعدود عاجز گشته عنان عزیمت بلکه هزیمت بطرف
خراسان منعطف گردانید و بر وجهی که مذکور شد صباح روز شنبه بیست و پنجم شعبان سنه ثلث و تسعمایه در النگ نشین بملازمت
خاقان ظفرقرین رسید و آنحضرت او را پرسش و نوازش کرده در قرب خویش جای داد و بعد از اختصاص بفتح و نصرت ابواب عاطفت
بر روی روزگارش برگشاده در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه مذکور مجلسی در غایت عظمت و حشمت آراسته شاهزاده را بپایه جهان پناه
طلبید و باستخلاص ممالک موروثی خاطر حزینش را تسلی داد و بازدواج کریمه از دودمان شاهی امیدوار گردانید قامت قابلیتش را
بخلعت طلادوز زیب و زینت داد و با انعام اسب و زین و سایر امتعه دیگر نقد مراد در آستین آمالش نهاد و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور
بموجب فرمان لازم الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر محل نشینان تتق عصمت جهت یراق ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیه علیه
حضرت خاقانی بود از ستر عالیه با آنچه در وجه آمده بود از اردوی همایون بدار السلطنه هراة رفتند و در روز جمعه غره ذوالقعده شاهزاده نیز
آن بلده فاخره رسید بمسند آرای ارباب دولت خواسته مجلس عقد نکاح آراستند و در روز یکشنبه سیم رجب سادات و قضات و اکابر و اشراف
در باغ زاغان مجتمع گشته بجناب شیخ الاسلام مولانا سیف الملة والدین احمد التفتازانی که در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اختر سعادت از
اوج سلطنت را با ناهید برج خلافت مقدسیت و بعد روز بساط سور و سرور و عیش و حضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی
با آن مخدره سراپرده خاقانی زفاف فرموده و از دست ساقیان گلعذار جامهای باده خوشگوار تجرع کرده در مشربات مرات عشرت نموده
شراب ناب گلزار طرب را آب داده و غنچه دل شاهزاده بلایغ می شکفت و مغنی خوش الحان صوت و الحان بگوش ناهید نغمه ساز رسانیده زبان
حال بمکیف **نظم** ساقی بنور باده برافروز جام ما ✽ مطرب بزن که کار جهان شد بکام ما ✽ ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ✽ ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما ✽
و سلطان مسعود میرزا چند ماه در ظلال دولت و اقبال خاقان سپهر مثال در غایت جاه و جلال بگذرانید بعد از آن یاد وطن مألوف کرده با قوت
انجم سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ماوراء النهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید امیر خسروشاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب
و متواتر نزد شاهزاده فرستاده و لوای اطاعت و انقیاد برافراخته آنحضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داده و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار
فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوک داشته جهان بین قرة العین سلطنت را نشتر زده و با معدودی از ملازمان بجانب سمرقند بمیل
فرموده تا در پناه دولت میرزا سلطان علی بسر برد اما سلطان مسعود میرزا بنابر استظهاری که برکرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده و
در بلده فاخره هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرده و چون آن خان گیتی ستان غیر از استیصال اولاد
امیر تیمور گورکان مدعایی نداشت سلطان مسعود میرزا را با [illegible] میرزا که [illegible] بود شهید ساخته بیگم سلطان را بعقد نکاح خویش
در آورد اما امیر خسروشاه هم در این حال که دیده میرزا سلطان مسعود را نشتر جفا [illegible] حاصل ساخت از غایت قساوت قلب قتل میرزا بایسنغر را که
از وقت توجه میرزا مسعود بهراة تا آن غایت در حصار حکومت میفرمود پیشنهاد همت گردانید و بطلیعه اجل آن شاهزاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه
محرم سنه خمس و تسعمایه بشهادت رسانید آنگاه از روی استقلال در ولایات قندز و ختلان و بدخشان و ترمذ و حصار شادمان بحکومت مشغول گشت
احوالش در ضمن حکایات آینده بر زبان قلم خواهد گذشت انشاء الله تعالی **ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا** دران اوان که بدیع
الزمان میرزا باتفاق [illegible] از قندهار بجانب النگ نشین ایلغار نمود امیر ذوالنون در ییلاق ولایت غور بود بنابران بدیع الزمان میرزا از [illegible]
بطرف [illegible] شتافت و از آنجا عنان عزیمت بصوب امیر ذوالنون تافت و آنجناب شاهزاده را استقبال نموده و بجهت ذات خجسته صفات لوازم

حمد پادشا

حمد پادشاه متعال بتقدیم رسانید و بجهت تدارک آن انفعال اجتماع جنود سپاه قندهار و زمین داور و غور و [illegible] بسرعان باطراف و
جوانب روان گردانید و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل ارغون و قبایل هزاره و نکودری و تجاق و غیر ذلک [illegible] میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون
مجتمع گشته مستعد رزم و پیکار شدند و کمر ستمکاری و جانب داری بر میان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بخیال آنکه کرت
دیگر آن اراده با او نمائی دهد عازم هراة شد و دران ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون باردوی
همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخته و خاقان منصور بصلح مایل شده خاطرجوئی شاهزاده را پیش نهاد همت ساخت چنین [illegible] قبل از
وقوع جنگ النگ نشین بروزی چند خاقان سعادت مند بجناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید [illegible]
و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده از بادیه مخالفت بجاده موافقت آورند و ایشان
چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] لشکر [illegible] بنابران شیخ الاسلام عنان عزیمت
بدار السلطنه هراة انعطاف داد اما شیخ جلال الدین ابوسعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون بقندهار رفتند و هنوز آنجا تشریف داشتند
که سلطان بدیع الزمان میرزا در النگ نشین شکست یافته با امیر ذوالنون پیوست و شیخ ابوسعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنید
نموده آنجناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عاطفت و مهربانی آمده از ممالک موروث آنقدر عنایت فرماید که معیشت [illegible] ملازم رکاب
سعادت انتساب [illegible] طریق اطاعت و فرمان برداری مسلوک داشته [illegible] بپابوس
خواهم گرفت و [illegible] شیخ اجازت یافته در روز چهارشنبه بیست و دوم ذی قعده که هنوز خاقان ظفرقرین در النگ نشین بود بپایه گاه حشمت آیین رسید
و مختار میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض رسانید و جهت تأکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغایی که دران وقت در ملازمت
سده سدره مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان توجه نموده و در اوایل ذوالحجه بجناب هدایت پناهی و خدمت امارت دستگاهی باز آمده عرضه
داشتند که میرزا [illegible] طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر بر امر مخالفت نگرود آنحضرت این ملتمس را
بسمع قبول نشنود و از النگ نشین کوچ فرموده بجانب هراة روی نهضت نمود و چون خبر بدار السلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم
بدیع الزمان میرزا [illegible] و از اینجا عنان یکران بطرف ولایت غور خواهد رفت مقرب حضرت سلطانی [illegible]
اثر کرده و در روز سه شنبه دهم محرم الحرام سنه اربع و تسعمایه نیت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و در روز چهارشنبه در نواحی چهرخ
کرمان بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شد آنحضرت را براستمالت بدیع الزمان میرزا ترغیب فرموده و چون آن سخن منبعث از کمال اخلاص و
دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت و حکم همایون صادر شد منشیان [illegible] خلافت آشیان ایالت ولایت سیستان و فراه را
بنام سلطان بدیع الزمان میرزا در قلم آوردند و چون آن حکم همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخ علی را اجازت داد که متوجه ملازمت
شاهزاده بدیع الزمان میرزا بوده بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از اراده
مقام مخالفت و منازعت درگذرد آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه بیستم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و در روز دوشنبه بیست و سیم
پرتو وصول بر باغ جهان آرای انداخته انوار معدلت روزافزون باطراف دار السلطنه هراة درخشان ساخت و در خلال احوال گذشته امیر نظام
الدین درویش علی که بعد از مواخذه و مصادره بکابل فرار کرده [illegible] بازگشته بود متصدی امور
بازآمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقانی والا گشته بمنصب امارت دیوان اعلی راه یافت و پهلوی امیر ناصر الدین عبد الخالق مهر زده و اما بدیع الزمان
میرزا بعد از وصول ایلچیان همایون بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود عنان عزیمت بدار السلطنه هراة تافت ✽
ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین گورکان بتقدیر آفریننده جان و خرد در اواخر سنه ثلث و تسعمایه محمد حسین
میرزا کرت دیگر لشکری [illegible] فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت و ابوالنصر مظفر حسین میرزا گورکان از توجه برادر واقف گشته
با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید و در روز جمعه بیست و دوم ذی قعده سنه مذکور در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران نیک ناموس
[illegible] بظهور رسانیدند و در اثنای اشتعال آتش قتال بواسطه ضعفی که دران روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آنجناب را [illegible] عظیم
روی داشت آن حالت بنابر آنجا رسید که لشکر [illegible] از کار باز مانده از معرکه بکنار روی بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدار الفتح
استراباد آمده ابوالنصر مظفر حسین گورکان بولایت سبزوار عنان یکران باز کشید و چون این خبر در بلده فاخره هراة بعرض خاقان منصور رسید
در اواخر صفر سنه اربع امیر محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر و [illegible] روی توجه بسبزوار آوردند تا بکوکب عالی مظفر [illegible] پیوسته [illegible]

تا رکن انتقال آن حال سامی میلو میشدند ول دارند و مکنون ضمیر همایون چنان بود که بنفس نفیس نیز متوجه آن صوب صواب کردد اما بسبب مخالفت
ابوالمحسن میرزا آن عزیمت در تاخیر افتاد و خاقان منصور روی توجه بمرو شاهجهان نهاد **گفتار در بیان سلوک ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق
عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقانی منصور بجانب مرو شاهجهان** در اوان که خبر شهادت محمد مومن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت
و از شرر شناعت آن امر آتش اندوه و الم بر کانون درون دور و نزدیک و ترک و تاجیک تافت هر یک از شاهزادگان که در ناحیه از نواحی
خراسان حکومت مینمودند از مکر و خدیعت خدیجه بیگم آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم
مرو ابوالمحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد و یکانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین متردد
آمدند و مراسم عهد و پیمان در میان آورده خواطر بر مخالفت پدر بزرگوار قرار دادند و این اخبار در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنه هراة
رسیده خاقان کامکار جناب نقابت قباب سلطنت شعار امیر قوام الدین حسن ساری را در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو ارسال داشت
تا زلال موعظه و نصیحت نایره عدوان میرزا ابوالمحسن را فرو نشاند و شاهزاده را بمراعات وداد که پس زده برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان
در گذارند و امیر قوام الدین حسب الفرموده بتقدیم رسانید فایده بر رسالت او مرتب نگشت و ابوالمحسن میرزا بعاذیر نالپذیر تمسک جسته از
سر عصیان و خلاف در نگذشت بنابران خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شد بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی
الاولی از باغ جهان آرای نهضت نمود و در تحت سفر نزول اجلال فرموده و از آن منزل بقشلاق قرمان واجب الاذعان ابن حسین میرزا
و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال از ذاه [؟] مرو گشتند و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر
ناصر الدین عبد الخالق و حاجی بیک اول در شهر توقف کرد و رایات ظفر پیکر روز جمعه هفتم از تخت سفر بصوب کوهسار قلقان رفت و سه چهار روز در آن
مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم بر باط پریان از این مقام خاقان عالمیان غیرت افزای روضه رضوان گشت و آنحضرت از پریان تا حاط(؟)
بشدی متعاقب نزد حیدر محمد میرزا فرستاده و پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آن حدود را در اجتماع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا
که بکمک میرزا اشتهار داده متوجه ابیورد کردد آنگاه لوای ظفر پناه از رباط پریان کوچ کرده بصوب مرو در حرکت آمد چون ابوالمحسن میرزا از توجه
مواکب گردون مراتب خبر یافت بیم و باره مرو را مرمت فرموده خاطر بر تحصن قرار داد و ما حیه علم انجم حشم بعد از طی منازل بمرو وصول یافته در آن
بلده انداخته چپ کرد حضرت آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکریان ابوالمحسن میرزا بر حمایت بر روی کشیده و در محافظت شهر غایت جد و اهتمام
بجای آوردند از طرفین شیر تیر آغاز آمد شد نمود و نیشتر پیکان خون از شریان پرونیان و دیرینیان بکشود بکمای صدور سنگ رعد بر برج و بیع(؟)
قلعه از زحم ساخته صفت جبال منشور ابی کشید و احیانا بوصول قاروره نفط آتش در معسکر ظفر اثر انداخته جان پروانه را محترق میکردانید مدت سه چهار
ماه حال برین منوال جاری بود بعد از آن چون از طول ایام جنگ و جدال ملول گشته بین الجانبین صلح که ز روی نمود چنانچه در سیاق کلام آید
بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و حده **ذکر نهضت مقرب حضرت سلطانی بنیت گزاردن حج الاسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث
که روی نمود در آن ایام** امیر صافی ضمیر نظام الدین علیشیر بمقالات بادی بن قدیم و مداومت دلیل حالش نیقنی من نشخ ازانی هیرا انام مستقیم مدت مدید
داعیه داشت که قدم از سر ساخته و آن را سرمایه مراد سعادت شناخته بطرف حجاز شتابد و شرف گزاردن حج الاسلام و سعادت طواف دریابد مقدمه
رسول صلی الله علیه و آله وسلم در یابد اما هرگاه که این مرام آن نصب صواب پیشه در پایه سریر سلطنت آب لب طلب رخصت میکشاد خاقان منصور بجانب
کال امیلان خاطر بصحبت شریف آنجناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تا درین ایام که آن پادشاه سپاه احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام سپاه نصرت
انجام گردانیده بود و بمحاصره ابوالمحسن میرزا اقدام مینمود آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت آب و ملازمان خود
سوره افتاب بجانب مشهد مقدس رضویه علی ساکنها التحیة و السلام و الثنا روان گشت و مولانا عبد العلی طبیب ز یادگاری راکه در بارگاه حضرت
پادشاهی راه سخن داشت جهت استجازه سایه سریر خلافت مصیر فرستاده و چون امیر صافی ضمیر بمشهد رسید جهت وصول مولانا عبد الحی روزی
چند در آن مقام متبرک ساکن گردید و در ان ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهت نزد بکمک میرزا با بیورد رفته بودند منهزم باز
بازآمدند و جناب مقرب حضرت سلطانی بپرسش حالات شاهزاده و امیر شیخم پرداخته ایشانرا با مواد و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و آداب
الطاف و مهربانی برروی ایشان عزیزان آن معرکه بجای آورده مقارن آن حال مولانا عبد الحی از اردوی همایون باز آمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد
مضمون آنکه از وفات دولتی که مولانا عبد الحی بنظر خواب کامیاب رسانید خیال توجه آن عالیجناب هدایت مآب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید
اکر چه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون داریم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت طریق شرط است

و چنانچه برای حقایق نمای واضح خواهد بود در ین اوقات بواسطه تواتر قرانات غبار فتنه و آشوب در ولایت عراقین و آذربیجان برخیزد
در چنین حالت که مزید بیان منصور نیست اگر مکتوب دیگر بملاحظه رضای خاطر اشرف اعلی این عزیمت را موقوف داشته بدینجانب تشریف
آورند تا عهد ملاقات بخجسته صفات تازه گردد و هر گاه خبر امنیت طریق تحقیق پیوندد و دولت فرمایند اکمال مکارم اخلاق مرجح و بعید
نخواهد بود و چون آن مکتوب غایت اسلوب بمطالعه امیر علیشیر رسید بانتباه مشهد انقیاد آل عبا و انقیاد اصحاب سعادت انتما طریق مشورت
مسلوک داشته مجموع آن جماعت متفق اللفظ و المعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آنجناب بصوب اردوی ظفر ایاب توجه فرمایند
و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابوالمحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بناء علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد
امام عالی مقدار بجانب مرو شاهجهان روانه شد بعد از وصول بمعسکر چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده
متوجه آن قصبات صورت قضیه آنکه چون مدت محاصره بلده مرو به چهار ماه امتداد یافت و چکر تیغ و شمشیر و فیروزی در آینه مراد جلوه کر
نیامد حضرت خاقانی ازین بیمار گشته ابوالمحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاده امیر نظام
الدین درویش علی التماس نمود و جناب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده بادی گفت که اگر خاقان منصور را پیشتر هم حسین
در گذشته فنا رد ابت بصوب هراة انعطاف دهد من ترتیب پیشکش نموده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویش
علی بدرگاه عالمپناه بازگشته سخن میرزا ابوالمحسن را بعرض رسانیده و ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب چپ
در حرکت آمد و در منزل بازرگان توجه مقرب حضرت سلطان بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز شد باصناف الطاف اختصاص یافت
و بعد از دو سه روز توقع منصب جاروب کشی مزار فایض الانوار خواجه عبد الله انصاری کرده رخصت انصراف بطرف هراة طلبید خاقان
منصور فرمود که مادام که شما در مملکت من توطن داشته باشید هر التماس که فرمایند بعز اجابت مقرون است آنگاه قامت قابلیت آنجناب
را بخلع فاخره آراسته بشرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر بیکمعهود شتافته اعاظم سادات و مشایخ و قضاة و علما
و فضلا و اشراف و اعیان هراة را از سپهر مزار فیض آثار کازرگاه جمع ساخته و آشی عظیم ترتیب نمود و نیت استقامت بر جاده درویشی و
کوشه نشینی از زبان استقامت حدت و عقلی همت بزرع و تقیر تقید معتبر که اضافه معروف داشته ارباب وظایف و خدام آن
مقام فرح انجام را باضافه احسان انعام نوازش نمود و در ساخته دره بیشان و مجاوران آن روضه بهشت نشان را فرحت فزود و در خلال احوال
گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه ملطف بود در هراة حکومت و داره نکلی مینمود و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه علم عزیمت
بسفر آخرت افراخته و اصحاب آن صاحب جاه چنانچه رسم است بمراسم تعزیت و سوکواری اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری پرداختند
ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت دیگر و بیان کشته شدن نظر بهادر و دیگر وقایع در ان حین که حسبیان که خاقان عالمیان در ظاهر مرو نشسته
بمحاصره ابوالمحسن میرزا اقدام مینمود امیر خسرو شاه فرصت غنیمت دانسته با سپاهی بی نهایت بعد و تبعة الاسلام فیح توجه فرموده و ابراهیم حسین
میرزا با رفقت نظر طریقه حزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و امیر صوفی موجب مزید جسارت خسرو شاه شده جنود قندز در ولایت انتشار یافتند و قرب آن
دست بغارت و تاراج برآوردند و در کرد چخیره اقامت افراشته از روی اهتمام بامر محاصره پرداختند چند روز از نتیج قاسم از درون و بیرون
شهر جانبازان بجام قرابوات جنگ و جدال بر روی یکدیگر میکشادند و با نداختن تیر ترک تا شیر و تنگ رعد پرداخته در اقاق و اعلام یکدیگر سعی مینمودند
و احیانا بهادران لشکر میرزا ابراهیم حسین بپای جلادت از قلعه بیرون میخرامیدند و بضرب تیغ و سنان روز عمر قندزیان را بشام اجل میرسانیدند
از آنجمله روزی از جانب امیر خسرو شاه نظر بهادر که بوفور شهور از سپاه قندزیان قندز و جلدان ممتاز و بپیشتی جنگ پیش آمده نزدیک بکنار
خندق رسیده و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر بیکری بروی جانبی از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمن گردید و چون بکبانه مشتمی پیش در کنار
صعوبت دست داده امیر بیکری بروی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شد حاملان خسرو شاه تاخت و امیر بیکری بروی او را تعاقب نموده
تا نظر بهادر رسیده او را بازگشت و شمشیر کین از نیام انتقام برکشیده بران پهلوان رستم توان حمله کرد و امیر بیکری بروی بیانید از دوی تیغ خصم
بسپر رد فرموده چنگ حضرت حسام نظر بهادر را از پشت زین بروی زمین انداخت و بزخمی دیگر جرم او را با تمام رسانید و دو بیکان و حاملان خسرو شاه
گرد و خسروشاه بجانب قلعه معطوف ساخت از وقوع این حادثه شکر خسرو شاه شکسته شد و فرو پرواز مستفید و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین
میرزا را انبساط امیر بیکری بروی باصناف الطاف تعظیم رسانیده و بانعام اسب و زر و قطع قیمتی آن ذبیحه بجهان روان ادواد و شکر رانش
مسرور گردانید القصه در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در حدود سرخس بود خبر طغیان خسرو شاه و محاصره بلخ را استماع

نموده‌اند جسم میرزا محمد معصوم را با امیر مرید بیک و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گذار به سبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید و موکب نصرت نشان
متعاقب ایشان در حرکت آمد چون خسرو شاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته بطرف
قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را از حیطه عرضه داشت کرده فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که حضرت امارت پناه امیر
ناصر الدین مرید بیک بلخ را به کپک میرزا ابن حسین باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات ییلاق بادغیس
خایسه و منزل بابا خاکی معسکر ظفر اثر گشته از یمن مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید و درین اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسرو شاه بدرگاه
عالم پناه رسیده دولت بساط خاقانی بساط را ادعا نموده محلی از حال امیر حیدر آنکه او پسر امیر سید آغا بود که سلطان سعید در خراسان
او را مقتل نموده و امیر سید آغا خال امیر علیشیر است و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و وفور نجابت از سایر امیرزادگان
خراسان امتیاز داشت لاجرم خاقان منصور در اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانیده در سلک ایلچیان آستان خلافت آشیان
انتظام داده و در آن اوقات که امیر علیشیر با رایات استراباد سرافراز شد او را همراه برده میخواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی دهد
و گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقا مسطور گشت در وقتی که به سپاه از جرجان بهراة رفته بود بواسطه نشاء جنون سخنی غیر واقع بعرض حضرت
خاقانی رسانیده مواخذ و مقید و چون از آن قید نجات یافت او امر ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری درآمد و جمعی کثیر از آن طایفه
سر و پا او نهاده امیر حیدر در عمارت مرغزار ماهیان که نزدیک عیدگاه هراة واقع است منزل گزید و گیده نوبت باز از آن جمله فاخره را
دوران زده اجناس سپاه از کبار و صغار روزگار را افکنده و همه را صرف قلندران و صاحبان خود فرموده آنگاه بیت الله الحرام رفته ابراهیم
حسین میرزا بنظر اشفاق در وی نگریست و امیر حیدر در آستانه علیه متوطن شد و جمیع مهمات آن جمع را از پیش خود گرفت و در این اثنا روزی
درویش ولی که در سلک اهل سلوک منتظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت با او ارادتی تمام داشت جهت طواف آن روضه بهشت آثار قدم رنجه فرمود
پی از آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بزیارت فایض الانوار شتافت و اینمعنی بر خاطر حیدر قلندر گران آمد خدام آستانه علیه را فرموده تا درویش
ولی را گرفته و دست و پای زده و بخدمت مطبخ باز داشتند بنا بر علی قول ابراهیم حسین میرزا قصد ایذاء امیر حیدر کرده و او از بلخ گریخته روی
بقندز آورده امیر خسرو شاه نسبت با او لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و در وقتی که از ظاهر بلخ برخاسته بقندز رفت او را به رسم رسالت
بدرگاه آستان خلافت آشیان گردانید و چنانچه بعرض خاقان منصور رسانیده بود که حیدر قلندر در مجلس خسرو شاه پیوسته مذمت
ملازمان درگاه عالم پناه مینموده و او را بسلوک طریق مخالفت ترغیب میفرموده در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و چند روز مقید بوده
بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هراة این خبر شنیده بغایت متغیر و متاثر گردیده کس فرستاده جسد او را از منزل بابا خاکی بمشهدی
جنب ماهیان نقل نموده و اولاد و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرموده

گفتار در بیان پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا به کپک میرزا جهت مخالفت خاقان و اظهار المخالفة و انهزام یافتن ایشان از دست بعضی ملازمان موکب ظفرنشان در موضع ملاچشمه

در آن اوان که خاقان منصور از
ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از سرخس عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابوالمحسن میرزا که از مدت ایام قلعه داری نیک تنگ
آمده بود آن بلده را بیکی از امرا معتمد سپرده و بنفس نفیس با فوجی از ابطال رجال و مرزبان پیشه رزم و قتال روی توجه بملاقات کپک میرزا آورده بعد از وصول
بمحمد والیه کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را با قدام اعزاز و اکرام استقبال کرده مراسم نیاز و پیشکش با حسن وجهی بجای آورده و آن دو دری سپهر
سلطنت و جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده در تمشیت امور جهانگیری قرعه مشورت درمیان انداختند و خاطر بر محاربه پدر بزرگوار قرار داده
پنج شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند و این خبر در منزل بابا خاکی بسمع اشرف آن آفتاب اوج شرف خاقانی رسیده امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را
با علی مرتبه رعایت و ترتیب رسانیده و بمنصب حکومت دارالسلطنه هراة سرافراز ساخته بدانجانب روان گردانید بعد از آن موکب ظفرنشان جهت
اطفای نیران طغیان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود و خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام
طی مسافت مینمود ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول رایات جهانگشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته عنان بازگشتی
بصوب ولایت نسا تافتند و خاقان منصور در اثنای راه خبر توجه فرزندان استماع نموده تصور فرمود که داعیه مقابله و مقاتله ندارند بلکه گریز پیش
اختیار کرده نقش کلک الفرار مما لا یطاق بر صحیفه خاطر می نگارند بنابر آن ابوالمنصور مظفر حسین گورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین
محمد برندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر اقتباس بتعاقب ایشان روان ساخت و بنفس نفیس در حرکت آنی فرموده باهستگی رایات نصرت آیات
و چون شاهزادگان نزدیک بملاچشمه رسیدند بخلاف تصور شنیدند که ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا ابیورد رسیده مستعد رزم و پیکار ایستاده‌اند

و عقب میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتغال نایره قتال نهاده ماندند لاجرم ایشان ترتیب سپاه بر دافته ماجه علم نصرت نشان مظفر
حسین گورکان از اتفاق قول طلوع نموده و در برانغار حیدر محمد میرزا توقف کرده جوانغار را با وجود ابن حسین میرزا استحکام در افزوده و ان جانب
ابوالمحسن میرزا در قلب لشکر جای داشت و کپک میرزا در برانغار رایت شوکت برافراشت ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد و باین ترتیب
هر دو سپاه روی بمعرکه نهاده در دشت ملاچشمه تقارب فریقین و تلاقی جانبین دست داده دلیران روزگار پیکار در هم آویخته کام جان بعضی از جوانان را تلخ
تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان تیز دیده دوز چون چشمه خون از خانه دلها روان ساخته و شعله شمشیر سینه سوز جانهای بهستان
را در مضیق احتراق انداخته شمشیر آبدار از خون خوان شیرین گفتار جوی جاری گردانیده و نیزه جانستان گرد از نخل قامت دلیران گلگون نهاده
را از پای درآورده بر خاک آبدار هلاک خوابانیده مثنوی ز تیغ خون فشان و نیزه تیز * به پیکان خدنگ تیز گشته * جهان خون ریخته از تیغ
که طوفان شه جوی ز خون پر * و در آن وقت بسیاری از انفاد شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا
آب آن صدمه نیاورده عنان بگریز براوادی فرار تافت و کپک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز انهزام
مظفر حسین میرزا که در قول بود چون حال بر منوال مذکور دید خواست که او نیز پشت بجمعی که از امرا مانده بود نماید امیر سلطان علی
تراسقل عنان بازگیر شاهزاده را گرفته از آن حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد خاقان دیر رسد حکایت این
هزیمت بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزید خاقان منصور در مرتبه که منتهی بصحرای ملاچشمه
میشود بوقتی که در ملازمت موکب همایون غیر از شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میر اخوران
و اشتلیان و شکره و بیکان کسی نبود از گریختن برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت و از کمال تهور جبلی و غایت وثوق بعنایات
ازلی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جامه جنگ پوشیده و مغفر بر سر نهاده بر اسب الدل نسب آتش آهنگ سوار گردیده عنان گران
بسرعت باد وزان بجانب معرکه پیکار انعطاف داده فرمود تا نقاره و کورکه همایون را بلند آوازه ساختند و سموم ظفر اقتدار رایات نصرت آیات
برافراختند و باین طریقه از آن دره بیرون آمده چون چشم ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بر ماجه علم ظفر شیم افتاد و یقین دانستند که خاقان
بنفس همایون بر آن معرکه پیکر نشسته و میان حب عزم رزم و پیکار جنبه تزلزل با رکان اقتدار افتاده را یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیدن گرفت
هرکه از آن دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافت و کپک میرزا راه استراباد پیش گرفت و چون گریختگان سپاه خاقان بهم جمع گشت واقعه را
شنیده تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را تعاقب نمودند بسیاری را تا حوالی مراجعت کرده خاقان منصور لوازم حمد
پادشاه علی الاطلاق بجای آورده صدقات و نذور بمستحقان رسانیده و در باره جماعتی که در آن محاربه آثار مردانگی ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها
باطراف بلاد خراسان روان گردانید

ذکر نهضت همایون خاقان عالیمکان بجانب جرجان و مسارعت در مراجعت بواسطه طغیان بدیع الزمان میرزا

از آن زمان که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین گورکان انتزاع نموده پیوسته خیال توجه بدانصوب صواب مکنون ضمیر منیر
همایون بود اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن اراده از قوت بفعل نمی آمد و بعد از محاربه ملاچشمه که کپک میرزا
باستراباد شتافت و میان برادران بساط محبت و اتحاد تمهید یافت خاقان منصور بلطف الله آن عزیمت را تصمیم داده روی توجه باستراباد
نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا رسیده شاهزاده را سیلاب اضطراب از سر در گذشت و با کپک میرزا و فوجی از خواص طریق شاهرود مسلوک داشته
متوجه کنار آب ارک و میان که آن جا برگشت و در اثنای راه کپک میرزا از وی باز مانده در اندخود بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند شمیم
خشکی بیک بوده آن ولایات در آمده کیفیت حال را با بوالمحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت
شد مقرب را بنام محمد محسن میرزا نوشته شاهزاده نوشته و بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که هرچند تو مستوجب عقوبت
مخالفت سابق باطلاع از ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله و مقاتله آمدی با مقتضی شفقت اصلی و عاطفت جبلی رقم عفو بر جریده آن جمیعه
کشیدیم و ولایات مشهد مقدسه و توابع و لواحق را بدان فرزند تفویض گردانیدیم می باید که از ارتکاب افعال سابقه پشیمان بوده
لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانند و آن مملکت را بحسن معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان گردانند و بعد از آنکه پیغام خاقان منصور مذکور به
محسن میرزا رسید بتعجیل هر چه تمامتر روی بمشهد مقدسه شتافت و قدم در وادی فرمانبرداری نهاد و دیگر از وادی کما یجب انتقام خاطر خاقان
آنچنان بانتقام باشد و خاقان منصور بجانب استراباد منازل و مراحل از یمن مقدم همایون غیرت افزای گلستان ارم و بهشت
الملاد ساخت و پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق منتظران آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت و در آن اثنا قاصدی از دار السلطنه

هراة از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده و بعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بجوانب هراة تشریف
آورده و غبار طغیان مرتفع گردانیده و اکنون در ظاهر آن بلده قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و باتفاق امیر ذوالنون ارغون همت بتسخیر
مملکت خراسان گماشته خاقان منصور این خبر شنوده نشان حکومت استراباد را مصحوب مولانا شمس الدین علی شاه پسندی منشی نزد محمد حسین
میرزا ارسال داشت و مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بنام شاهزاده روانه ساخته بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراخت بعد از وصول منشور
نامدار آن ولایت ما بقیهٔ اقتدار امیر بدر الدین شاه و کوچ بیک بیرون شتافته حکومت آن بلده را با توابع و مضافات بمظفر حسین میرزا داده
و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید و فرامین مطاعه را باو تسلیم نموده لوازم تبلیغ رسالت بتقدیم رسانید آنحضرت بار
دیگر استراباد را مقر سلطنت ساخت و لشکر بجانب رابع گردانید رایت نصرت و ظفر برافراخت **ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه
هراة و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات ظفر آیات** در آن اوقات که خاقان والا قدر ابو الغازی سلطان حسین بهادر بجهت دفع محمد حسین
میرزا عنان یکران بصوب استراباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور و سیلاق غور حرکت نمودند
و خیال تسخیر خراسان کرده سپاه هزاره و نکودر و قبچاق را مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت افراخته بافواج معدوده بجانب
هراة روی توجه نهادند و از مراتع و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کرده از آنجا عنان عزیمت بصوب لنگر … غیاثیه
تافتند و در آن سرکار نیز کوششها بسیار … کرده متوجه دار السلطنه هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک و سایر امرا که در آن بلده … بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را در آورده خواطر
متحصنان قرار دادند و چون بدیع الزمان میرزا بقصبهٔ اوبه رسید امیر ذوالنون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید و بعضی از مردم بلوکات که در باغات
خود مانده بودند امیر ذوالنون را استمالت داده تقریر کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت فرموده و امیر ذوالنون بی مدد آنحضرت خیال محاصرهٔ هراة نموده
لاجرم بشهر آمده گفتند که امیر ذوالنون با لشکر اندک و عدد بسیار نزدیک رسیده است و اگر امرا بجنگ او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام
یابد و مقارن آن حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب بلخ بهراة آمده و امیر محمد ولی بیک بپشت ظهر گشته دو سه هزار سوار از جبه کمال ساخته در رکاب
محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا بعزم رزم از دروازهٔ عراق شهر بیرون رفت و در قلب سپاه میرزا محمد معصوم را باز داشت و خود در میمنه ایستاد
ضبط میسره را بعهدهٔ سید عبدالله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آنجا سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی لنگر … با امیر ذوالنون پیوست و در محلی که آتش
جنگ … قراولان خبر رسانیدند که سپاهی سپاه یاغی نمودار شد و هم در آن ساعت امیر ذوالنون با لشکر ارغون پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه
جنگ گشت و در نواحی … تقارب فریقین بجلاقی انجامید آواز نفیر و سورن از ایوان کیوان در گذشت از هر دو طرف شیران بیشهٔ
تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه … فلک تیز گرد رسانید غبار آفتاب را در زیر نقاب … ساخته زبان سنان
بپیام اجل در گوش جوانان … و تیر … تیغ … یک ضربت ازرق سر تا بناف …
و جانهای بد دلان از تن … جانب آخرت می شتافت **مثنوی** ز گرد سواران از زمین و زمان * در آمد تزلزل بکون و مکان * ز تیغ سر
انداز و تیر خدنگ * هوا گون شد و زمین لاله رنگ * در آن اثنا ماهچهٔ لوای کشور گشای سلطان بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بمعرکه انداخت و
مردیان از مشاهدهٔ آن حالت دست از کار … سید عبدالله میرزا و امیر بابا علی فرار نموده بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر
مبارز الدین محمد ولی بیک نیز گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا مصلحت در آمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند
اما امیر محمد با سایر گریختگان بشهر در آمد و … سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در لنگر … نزول
اجلال فرموده پس از چند روز از آنجا بپل مالان نقل کرده و طمع میداشت که پیش از آنکه مباشر جنگ و پیکار گردد شهر را بدست آورد بنابر آن …
سپاه را اجازت حرب نداد چون مدت چهل روز حال بدین منوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بنواحی پیوست امیر نظام الدین علیشیر رسل و
رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از محاربه و مقاتله با پدر ترسانید و التماس فرمود که از ظاهر هرات کوچ فرماید … خاقان منصور
ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه و آشوب اشتعال و التهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته از پل مالان بجانب …
شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب … و بعد از سه چهار روز اعلام ظفر اعلام خاقانی پرتو وصول بسواد هراة انداخته امرا و علما و
اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام و اقدام نموده و خاقان منصور هر کدام را بپرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جماعتی را که در ایام محاصره شرایط
جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت و التفات ممتاز گردانیده و بدولت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرموده …

رجوع نماید

رجوع سابقه **ذکر توجه سلطنت پناه سلطان بدیع الزمان میرزا ببلخ و آمدن ابراهیم حسین میرزا بپای بوس پدر خاقان مظفر لوا** چون سلطان
بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلدهٔ هرات کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکریان … فتح آن … بلخ گشتند و شجاع
بیک نیز از قبة الاتحاد بملازمت رسیده و در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داده و بدیع بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعهٔ مرو چاق حکومت مینمود از تسلیم
حصار ابا کرده شجاع بیک بجهت تسخیر آن قلعه آمده سپاه هزاره و نکودر و سایر افواج لشکر ظفر اثر … بر سر کشیده دست تیر و کمان برده بمقام
جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر بدیع از صباح تا بشام روز بمحافظه مشغول بوده بالاخره از مقاومت عاجز گشت و شجاع بیک
قراتپه حصار مرو چاق را مسخر گردانیده امیر بدیع را دست بسته و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آنحضرت جریمهٔ او را عفو
… بالطاف … نوازش داد و خاقان منصور در بلدهٔ هراة از … سپاه و کثرت استعداد فرزند والا نژاد واقف یافته بغایت
مضطرب شد زیرا که در آن وقت سپاه نصرت انتما از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسپان ایشان لاغر و ناتوان بوده و نیز …
… چند گاهی آسایش نمایند … سفر دیگر گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله نگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان
حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح بنای مصالحه پرداخت و مولانا فصیح الدین صاحب دارا را … رعایت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب
روان ساخت و جناب صاحبی در آن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بعبارتی مبارک ادای رسالت فرموده و
شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نمود و آنحضرت بملاحظهٔ حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعد از آمد شد سفرا مهم بر آن قرار یافت
که سلطنت مملکت بلخ و توابع از کنار آب آموی تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق به بدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایات نام نامی آن
شاهزادهٔ گرامی را در خطبه … حضرت خاقانی گردانیده و دیگر هیچ یک از پدر و پسر طریقهٔ ناپسندیدهٔ مخالفت و عناد بظهور نرسانند و چنا…
بر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند گاه … مقاومت کرده آن ولایت را از تصرف اعدا … خاقان منصور را …
شد که مبادا شاهزاده آن خطه را ببرادر بزرگتر تسلیم نماید و از این جهت فتنهٔ دیگر حادث گردد بنابر آن خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که بجانب
… بلخ شتافته و بتمهید مقدمات مناسبه چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده … نکرده و بجانب هراة
نهضت نموده به پدر بزرگوار پیوندد و خواجه عبدالله بر حسب … کار بند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا بدان حدود شرف ملازمت ابراهیم
حسین میرزا حاصل کرده شاهزاده را بملازمت و ملاقات پدر بزرگوار مایل گردانید و از بلخ بیرون آورده در اثنای راه آن دو … بدیع الزمان
با یکدیگر ملاقات فرمودند ابراهیم حسین میرزا بلوازم … پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان شفقت
و دلجوئی نواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بخطهٔ قبة الاسلام بلخ خرامید و امیر … در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین
میرزا ملازمت خاقان منصور را پیش نهاد همت گردانید و چون ماهچهٔ رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرد و
… بر مفارق ساکنان طخارستان سایه گستر … امیر خسرو شاه رسل و رسایل با تحف شاهانه و تنسوقات پادشاهانه بنظر انور
شاهزاده فرستاده اظهار مطاوعت و متابعت نموده در ممالک قندوز و بغلان و … و حصار شادمان … خطبه و سکه بنام
آنحضرت تزیین داد و بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسرو شاه را باصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسب
و زر … سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون و ولد او شجاع بیک را معزز و محترم رخصت انصراف ارزانی داشت و
حکومت سیستان را ببرادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی … عنایت کرده در غایت عظمت علم فرمانروایی برافراشت **گفتار در بیان سلوک
محمد حسین میرزا که مرت دیگر در دایرهٔ طغیان و نافرمانی و توجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی** چون محمد
حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد و اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بحیز ضبط در آورده خیال تسخیر دیگر ولایات
خراسان در خاطرش افتاد و در اوایل … بسپاهی شجاعت نشان روی توجه بطرف اسفراین نهاد و … کرد و
منزل امیر بدر الدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشهٔ هیجا فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدر الدین رعایت حقوق
تربیت خاقان منصور کرده سر از جادهٔ مطاوعت شاهزاده در کشید و با … مردی که در ملازمتش بودند دست … سپاه …
و سپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین مانند شیر غرین بر ایشان حمله مینمود و بزخم ناوک دلدوز دمار از سپاهیان …
بیشهٔ جلادت … اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بود … در میان گرفته از اطراف و جوانب … سهام خون آشام و
… او را بعواطف شاهزاده امیدوار میگردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و مجال
حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند و در آن اثنا …

فرزند خود را بعنف در معرض هلاک نیارد امیر عبد الدین اصلا آن سخنان بسمع قبول نشنید و حرب میکرد تا وقتی که از ضرب تیغ آبدار شربت شهادت در کشید و چون مظفر حسین میرزا در سبزوار از طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر عبد الدین خبر یافت عزم حرب برادر جزم کرده از سبزوار بیرون خرامید و محمد قاسم برلاس و ولد امیر شجاع الدین محمد برندق را با فوجی کثیر از سپاه جلادت انتما برسم منقلای پیشتر روان گردانید و میان امیر محمد قاسم و مقدمه لشکر استراباد که سردار ایشان درویش محمد کوکلتاش بود محاربه روی نمود و آن امیرزاده پسندیده اخلاق که خلاصه اولاد امیر جاکو بود در اثنای اشتعال نایره قتال بزخم تیری از پای افتاد و درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود میرزا مظفر حسین را بتیغ بیدریغ بگذرانید و زمره را اسیر گردانید چون گریختگان بعسکر شاهزاده رسیده و کیفیت حال بعرض رسانیدند مردم بیکباره بهم برآمدند که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده روی بطرف ولایت نسا آورده تا قصبه [illegible] عنان یکران بازکشید و کپک میرزا بعد از استماع این خبر مشهد مقدسه را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد برافراشت و از آنجانب محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استراباد تا نیشابور و سبزوار جلوه گاه سپاه ظفر پناه ساخته بطریقه عدالت مرعی داشته بقتل و غارت و تخریب شهر و ولایت نپرداخت و چون این اخبار در دار السلطنه هراة شیوع یافت و پرتو شعور خاقان منصور بر کیفیت آن وقایع تافت با وجود ضعف تن و استیلاء لوازم پیری بر شهرستان بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفه محفوف بانوار فتح و فیروزی در آمد و امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را در هراة گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه ست و تسعمائه روی براه آورده علم نهضت بجانب استراباد برافراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگو و ثناخوان کمر خدمت بستند و چون رایت نصرت آیت بمحمد حسین میرزا رسید صلاح توقف ندید و کرت دیگر عنان بوادی فرار گردانید و رخصت خاقانی بعد از طی منازل و قطع مراحل ارض استراباد بفر نزول همایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت [illegible] ساخت و بتمهید مبانی معدلت و انصاف و افتتاح رسوم مودت و الطاف پرداخته بدستور معهود اساس سپه افرازی و رعیت نوازی برافراخت و در آن اثنا محمد حسین میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان بحضرت آن پادشاه سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر خویش عرضه داشت نمود و خاقان منصور از این معنی بغایت مبتهج و مسرور شده فرستادگان شاهزاده را بانعام الطاف مخصوص و مباهی گردانیده استمالت نامها ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرمود و محمد حسین میرزا بعد از مطالعه مکاتبه سلطانی بجانب اردوی همایون در حرکت آمد و خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده بر زبان الهام بیان گذرانید که باید که در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که محمد حسین میرزا بغایت تنک حوصله است مبادا که ناگاه [illegible] میرزا رساند و دست بروی نماید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده و پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و شاهزاده نسبت بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشت [illegible] رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت در غایت [illegible] و غفلت قطع منازل مینمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریقه حزم رعایت نمینمود و محمد حسین میرزا از این معنی وقوف یافته بدانجانب ایلغار کرده و در یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا بعلف کاه [illegible] پریشان شده بود ناگاه باردوی برادر رسیده و محمد محسن میرزا با سپاهی سپاه میرزا محمد حسین [illegible] دانست که مجال توقف محالست و باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی اسبان و شتران و خیمه و خرگاه و اموال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب اترک باز گشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر انور همایون گذشته فرزند ارجمند را بوقوع انجامید فرمان فرمود که امرا عظام و وزراء [illegible] اهتمام یراق میرزا کپک را از خاصه همایون سرانجام نموده باستقبال او فرستند و هر یک از ارکان دولت جهت یکی از امرا و خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند و فرمان [illegible] حسب الحکم بتقدیم رسانیده باصناف آنچه محمد حسین میرزا گرفته بود مکافات در اردوی همایون سامان یافت و امرا عظام آن اشیا را نزد شاهزاده فرستادند و بعد از آن مراسم استقبال بجای آورده کپک میرزا [illegible] بسعادت دستبوس خاقان ظفر قرین فایز شد و از افعال سابقه اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رأفت محظوظ و مباهی گشته پایه قدر و منزلتش در افزود و بفرمان خاقان [illegible] منصب امارت دیوان اعلی بشاهزاده سعادتمند تعلق گرفت و فرامین [illegible] مالی آن دودمان کامکاری [illegible] زیب و زینت پذیرفت و در این اثنا [illegible] ملقن عالم غیب و ارشاد هاتف فضای [illegible] میرزا محمد حسین را

ازسلوک

از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داده و جهت عذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان بحضرت آن پادشاه [illegible] پیشکش فراوان بدرگاه عالمپناه فرستاده خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند دلپذیر را بسمع قبول تلقی نمود و عرق شفقت ابوت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت جرجان را بوی تفویض فرموده و بعد از آنکه [illegible] رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالمیان [illegible] ایالت آن مملکت را نزد شاهزاده فرستاده عزم مراجعت بمستقر جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داده و در اثنای راه [illegible] میرزا محمد حسین را بخلع [illegible] و کمر خنجر مرصع زیب و زینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طبس مشهد مقدسه و ابیورد و نسا [illegible] را برای معدلت انتمایش متعلق گردانید و [illegible] ارزانی داشته [illegible] سعادت بتقدیم رسانید

ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول ایات حضرت آیات خاقانی در مستقر سریر جهانبانی کامرانی

از شمار فضایل [illegible] معانی نیز عالم افروز از این معانی طالع است که جناب جلال [illegible] اشراف طبقات انسانی را بشرف وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ مشرف گردانیده و بتشریف خطاب یا ابن آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی فرق مباهات ایشان را باوج سماوات رسانیده پس بتواند بود که وارث قدر و قضای اقتدار آن نوع گرامی بغیر از این مرحله پای اعتبار در سرای ناپایدار جایی نباشد

نظم

دنیا بجز [illegible] هست [illegible] • با آفتاب قدر او ذره کمترست •

بلکه مناسب طور شان رفعت مکان چنانچه [illegible] شان بطراز وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا مطرز باشد آنست که پیش از چند سال در این منزل پر ملال نپایند و چون ندای یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ بشنوند بی شائبه اهمال [illegible] بر انتقال نهاده بقدم همت از مضیق [illegible] و تنگنای [illegible] نمایند و بدیده بصیرت نظاره عالم ملکوت نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

بیت

[illegible] که جای دگر • برای مسکن تو [illegible] قصور •

هرچند عارف خبیر داند که غرض از ترتیب این [illegible] مقصود از تمهید این تقریر و اقتضاء [illegible] پوشیده کیفیت آن مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر کشید که در روز دوشنبه پنجم جمادی الآخره قاصدی [illegible] از اردوی اعلی بدار السلطنه هراة رسیده و این بشارت رسانید که مواکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال است و اهتزاز نسایم این خبر بهجت اثر در طی زمستان ریاض امانی و آمال متوطنان آن دیار حضرت و نضارت پذیرفت خواص و عوام [illegible] انبساط تمام دست داد و روز سه‌شنبه [illegible] مقرب خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب بعزم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزیده و روز دیگر از آنجا برباط [illegible] تشریف برده و در آن مقام قرب وصول موکب همایون استماع نمود و در اکثر آن شب از غایت شغف بادراک شرف ملازمت خاقان کامکار بیدار بوده و در وقتی که [illegible] و کواکب سیار [illegible] سوار شده بجانب رباط امیر محمد ولی بیک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی [illegible] فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب [illegible] رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافراز [illegible] و نوازش می یافته و در موضعی که مشهورست بخواجه عباس [illegible] و اقبال خاقان [illegible] بنظر درآمده عالیجناب [illegible] شتاب [illegible] الدین عبد الله بیشتر رانده و مقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی کشیده [illegible] بتقدیم رسانیده [illegible] فارغ گشته بود که تغیر تمام بحال آن امیر عالیمقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبد الله [illegible] خاقانی نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمده [illegible] معانقه بادشاه [illegible] آنجناب [illegible] نمانده بود که دست بدوش خواجه عبد الله و دستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم [illegible] بتقبیل انامل [illegible] نمود و بواسطه استیلاء ضعف [illegible] خاقان [illegible] بزبان تلطف [illegible] آن امیر صافی ضمیر [illegible] احوال [illegible] پرسیده [illegible] خاقان [illegible] فرمود که آنجناب را در محفه خاصه که کوتل بود خوابانیده [illegible] بشهر رسانند و خواجه عبد الله [illegible] بکمال [illegible] داشته [illegible] علامات مرض [illegible] که صورت صحت روی نماید [illegible] طریق [illegible] گفت که بعد از وصول بهراة و اجتماع اطبا در علاج [illegible] خواجه شهاب الدین عبد الله [illegible] مقرب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آورد [illegible] مضطرب گشته [illegible] رسانید که شدت مرض بمثابه [illegible] علاج نخواهد پذیرفت آنجناب [illegible] خاقان منصور [illegible] کیفیت حال [illegible] داد آنحضرت فرمود که بموجب اقتضای [illegible]

عمل نمود و رگ گشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد و پیدا شدن فصاد سه فرسخ مسافت مطوی گشته بود و فرصت فوت شده و بعد از فصد
زیاده بر پنج شش خون جریان نیافت و مرض اشتداد پذیرفته در نیمشب چون آنجناب را بمنزل رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته
نوبت دیگر قصد فصد کردند اما چون کار از دست رفته فایده نداد و در همان لحظه خاقان منصور بر بالین امیر هدایت قرین تشریف آورده اورا
بحالت بی شعوری دیده و دل بر واقعهٔ ناگزیر نهاد و قطرات اشک از فوارهٔ دیده فرو بارید و در روز شنبه صعوبت آن عارضه از پیشتر
بیشتر شد و صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش قفس قالب شکست و از تنگنای هیکل جسمانی بمتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود بیت دردا که یگانهٔ
جهان از جهان برفت • پاک آنچنانکه آمده بود آنچنان برفت • رخش کرشمه باز معارف سوار بود • آواز طبل شاه شنید و روان برفت
علی الصباح که خورشید خاوری از باطن نیلوفری مانند شعلهٔ اندوه از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت اثر در دار السلطنه هراة اشتهار
یافت و نایرهٔ حزن و اندوه کانون خواص و عوام را فرو تافت آواز ناله و نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد سپهر دوار انداخت و سپهر
خضرا بموافقت اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت علماء اعلام را عمامهٔ عزت
از سر افتاده متحیر شدند و دیگر ترتیب اذکیا بند و فضلای لازم الاحترام را طلعت شکیبایی چاک گشته ندانستند که من بعد مجلس که آرا بند
زهی سپهر سنگدل که از صدمت آن حالت متزلزل نگردید و زهی بی رحمی سپهر که از الم آن حادثه خیل نجوم را باران اشک فرو کان فرو نبارید
مثنوی چرا خون نبارید چشم سپهر • چرا گشت روشن دگر ماه و مهر • چرا سنگ ایام در هم نشد • چرا ماه و سال جهان کم نشد • خاقان منصور و مهد علیا
خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل مقرب حضرت سلطانی تشریف آوردند و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن بدیعش را
بطریقهٔ شریعت غرا غسل کردند و جنازهٔ رحمت اندازه را بعیدگاه هراة بردند بعد از اداء نماز بگنبدی که در مسجد جامع آن جامع اصناف خیرات
بهمین مصلحت ساخته شده رسانیدند و بمقتضای سنت خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون گردانیدند فرد اینک جوانی کجا رود ادی • و حضرت
خاقانی سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک بوده صباح و مسا در لوازم تعزیت آن
امیر صاحب تدبیر صاحب حشمت فلک ... بوده و مشایخ آنجا بتربیت آنحضرت ختم اشاره فرموده امرای توابع و خواب الارکان آنقدر اطعام مرتب ساختند
که در شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش کشیدن آن اطعمه داشته باشد نیافتند لاجرم بحکم همایون نفاذ یافت و سادات و مشایخ و علما و فضلا
و شعرا و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی فرق برایا در روز ختم ازان مصیبت عظمی در صحرای چون ماهیان که در شمال عیدگاه دار السلطنه هراتست جمع آمده
و خاقان منصور در خیمهٔ دوازده پایهٔ همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی بست و رسم نهاد که در ازمنهٔ سابقه و قرون ماضیه
هرگز چشم هیچ دیده وری بر جهان بدین جمعیتی نیفتاده بود و امرا و توابع سوار شده و بلوازم جاوشی پرداخته تواجیان و خواب الارکان آغاز آش کشیدن
کردند و بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان بقراءت آیات کلام مجید نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب
سوگواری را بلباس کسوت تعزیت مامور گردانیده لباسهای فاخر پوشانیدند و آنحضرت اکثر آنجماعت را نزدیک بپایهٔ سریر خلافت مصیر طلبیده
بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بصبر و ثبات وصیت فرمود شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت شعار را بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیده
و در مرثیهٔ آن ذات خجسته صفات قصاید و قطعات منظوم گردانیدند از جمله امیر صدر الدین ابراهیم امینی این قطعه بر نوع بیان نگاشت که قطعه
میر دین پرور علیشیر آنکه بود • مقتدای دانش ملک و ملت را پناه • در هدایت هادی راه هدی • در ولایت والی دین آله • عاقبت از تنگنا
آمد بتنگ • شد سوی فردوس با صد عز و جاه • در جهان چون پرسید تاریخ گفت رضوانش ولایت انتبا • و راقم حروف از تاریخ آن مصیبت
شاید این قطعه بخاطر رسیده بود قطعه جناب امیر هدایت پناهی • که ظاهر از وگشت آثار رحمت • شد از خارزار جهان سوی جنت • که گفتند
گلزار رحمت • چو نازل شد انوار رحمت بروحش • بجو سال فوتش ز انوار رحمت • و چون برآنکه قلم و زبان بیان مکارم اخلاق و محاسن آداب و
تفصیل اشعار و مؤلفات و تعداد آثار و عمارات آن امیر فرخنده صفات رسالهٔ علیحده مکارم الاخلاق نام در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان
فرق انام اشتهار تمام دارد درین مقام در ذکر آن امور شروع ننموده و ابواب جنین سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور گشوده گفتار در بیان آمدن
ابوالمحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم غفور شاهزادهٔ والا نژاد معین الدین
ابوالمحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت ببرادر عالیقدرش محسن میرزا کمال عاطفت و مهربانی بتقدیم رسانیده و ایالت ولایت طوس
و مشهد مقدس و نسا و ابیورد و باورد و درون را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانیده احرام طواف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال بسته و هنگامی
که امیر علیشیر وفات یافت بازبانی عذرخواه و دلی مشحون باخلاص بپایه شاه بدار السلطنه هراة شتافت و خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را

بالطاف

در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد و شاهزاده دو سه ماه در ظل عنایت و پناه عاطفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت اوقات
گذرانیده رخصت انصراف حاصل نمود و راضی و شاکر بجانب مرو توجه فرمود و در ماه ربیع الاول سنهٔ سبع و تسعمایه شاهزادهٔ سعادت اثر محمد معصوم میرزا
در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی منتقل گشت و چون آن خبر محنت اثر بعرض خاقان عالی گهر رسید بغایت ملول شده با تحرقه زبان همایون بکلمهٔ
انا لله وانا الیه راجعون گشاد و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که پیوسته تعلق بشاهزادهٔ مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابن حسین میرزا
داد و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست ستم سپهر آبنوس نیل مثال دیگر بر چهرهٔ احوال خاقان پسندیده خصال کشیده
و شاهزادهٔ عالیشان میرزا احمد ... در سنهٔ ثمان و تسعمایه وقت طلوع اجل طبیعی در رسید و فرقدان سلطنت و جهانداری از اوج کمال
روی بحضیض وبال نهاد و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بعلت خسوف مبتلا گشته در محاق احتراق افتاد رباعی ای آنکه بجهان ثبات طلبیدست
کمال • پیوسته مرو در است مقرون ملال • هر کوکب سعود که بنمود جمال • بس زود کمال او پذیرفت زوال • خاقان منصور از صعوبت
مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبایی از دست داده لباس سوگواری پوشید و والدهٔ فرید ایش مهد علیا پاینده سلطان بیگم
از دیدهٔ خونبار جویهای ... بر روی میدان ساخت فریاد و زاری باوج فلک زنگاری رسانید بیت ز مژگان هم هم خوناب میریخت
تکرر نالهٔ خوناب میریخت • ز دست جور دوران شکایتی • گهی بر سینه میزد گاه بر روی • آخر الامر عنان دست در حبل متین شکیبایی و
اصطبار زده نعش شاهزادهٔ مرحوم را بآیین شریعت سید المرسلین در مدرسهٔ سلطانیه دفن کردند و جهت ترویح روح مطهرش چند روز لوازم
اطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال والاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا که برادرزاده و داماد خاقان منصور بود در
... اقالیم بعید محمد میرزا نمود و بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت داری باقامت رسید و روح شریفش بختمات کلام الملک العلام
علام شاد کردند و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا عثمان بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبتش از جانب
والده بسلاطین آق قویونلو می پیوست و مرادبیک حاکم یزد که در ولایات عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب
کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور مقدم شریف ایشانرا عزیز داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات
منظور و مباهی گردانید و مهد علیا سلطانم بیگم را که بعد از وفات سلطان ویس میرزا بمیرزا بابر ... در سلک ازدواج کشید بیت
درین منزل سپنجی آن نبوی • که ماتم بود گاهی جشن سوری ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که
روی نمود در آن اوان در سنهٔ ثمان و تسعمایه حاجم حاجی ... که کوتوال قلعهٔ لاش بود بهواخواهی خاقان منصور با حاکم سیستان امیر سلطان علی
ارغون یاغی شده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه اگر رایت نصرت نشان یکی از شاهزادگان سایهٔ وصول بدین
حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنابران خاقان عالیشان میرزا ابن حسین را با ده هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد
فرمود و آنحضرت بآن ولایت شتافته حدود سیستان را ... در اوق رایت اقامت برافراخت و چون این خبر بسمع امیر ذو النون
رسید باتفاق ولد ارشد خویش شجاع بیگ روی بطرف سیستان نهاده و در طی مسافت مسارعت کرده صباحی که هنوز ابن حسین
میرزا در خواب خمار بود و لشکریانش متفرق بودند ناگاه علم امیر ذو النون بر توده وصول بنواحی اوق افراخت و شاهزاده متنبه شده باقرب پنجصد
سوار که در آن زمان در سیستان سعادت آشیانش حاضر بودند متوجه اعدا گشت و از آنجانب فاضل کوکلتاش که منصب ... ارغونیان
بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان بردند مقارن آن حال از
یکطرف امیر ذو النون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیگ با جمعی کثیر از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاهزاده را
شکاری وار در میان گرفتند و آنحضرت ساقی بکارزار اقدام نموده در اثنای گیرودار فرسش بزخم نیزه مجروح گشت لاجرم عنان فرار بصوب
هراة تافت و امیر ذو النون رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت و در شهور سنهٔ تسع و تسعمایه فریدون حسین میرزا
بی جهتی ظاهر خیال گریز کرده ببهانهٔ شکار از دار السلطنه هراة بیرون رفت و راه استراباد پیش گرفت بعد از وصول بحدود آن ولایت
محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده در بارهٔ برادر انواع اشفاق و الطاف ظاهر کرد و بموجب تقدیر ملک قدیر هم در آن ایام محمد حسین میرزا
بمرض حصبه مبتلا شده درگذشت و فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت
چو مرغی کشته افسر از سری • نهد آسمان بر سر دیگری گفتار در ذکر مبادی احوال ابو الفتح محمد خان شیبانی و بیان مجملی از وقایع که
در زمان دولت و اوان کشورستانی سالک مسالک جهانبانی محمد خان شیبانی ولد بداغ سلطان بن ابو الخیر خانست و ابو الخیر خان از سپاه

خواقین اوپس مونی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و ماه ام البیوة در کمال دولت و اقبال رایات سلطنت و استقلال
می افراشت و چنانچه سابقا مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید را بامداد آن خان عالیشان فتح سمرقند دست داد و در محلی که خاقان
منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا از وی استمداد نموده مخالفتش اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی قوزی بیگم بوده و قدوه شاهی مشهور
پسندیده روی بود و چون آن ولد امجد بسن رشد و تمیز رسید و جدش ابو الخیر خان و پدرش بداغ سلطان را اجل موعود بعالم آخرت
رسانید نقش جهانگیری و کشورستانی بر لوح خاطر مرتسم ساخت و امرا و اورنگ ابا سلطنت خود دعوت کرده چند گاهی در دشت
قبچاق و حدود خوارزم بلوازم ستیز و گریز پرداخت و بواسطه وفور شوکت و ابهت اعدا دولت از مقاومت عاجز شده بخارا را
خوا امید و حاکم آن دیار عبد العلی ترخان مقدم او را با عزاز و اکرام تمام تلقی نموده تحف لایقه پیشکش کرده و چون محمد خان از
رنج راه براسود عبد العلی ترخان او را بابرق برده ملازم سلطان احمد میرزا ساخت و سلطان احمد میرزا با وی در غایت تعظیم و
حرمت زندگانی نمود و پس چند ماه که محمد خان فی الجمله یراق فراهم کشید از میرزا سلطان احمد گریخته بار دیگر سر در صحرا و بیابان
نهاد و بعد از وفات سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا که هرج و مرج باحوال دیار ماوراء النهر راه یافت لشکری
فراهم آورده بعهده ترکستان شتافت و آن بلاد را مسخر گردانید و در سنه ست و تسعمایه عزم تسخیر ماوراء النهر جزم کرده نهضت
کند همت بر لگام تسخیر بلده سمرقند انداخت و سپاهی خنجر گذار ظاهر آن شهر فرود و پس مانند را محل نصب سرادقات پادشاهی
ساخت و حال آنکه در آن زمان خواجه یحیی ولد خواجه عبید الله بر آن خطه استیلاء تمام یافته بود و جمیع مهمات ملکی و مالی باقتضای
رای مو... انجام مینمود و سلطان علی میرزا از سلطنت جز نامی نداشت و هر روز بملازمت خواجه رفته خلاف فرموده او را احتمال
می نداشت و چون محمد خان شیبانی چند روز بلوازم محاصره و محاربه سمرقندیان پرداخت و دانست که سلطان علی میرزا و ارکان
دولت او از تغلب و نخوت خواجه تنگ آمده اند استمالت نامها نزد شاهزاده فرستاده و پیغام داد که درین ایام که رایت اعلام
ظفر اعلام پرتو وصول بر حوالی این دیار انداخت کیفیت استیلاء خواجه یحیی و عدم اختیار تو در امر شهریاری بوضوح انجامید
و همت عالی نهمت متوجه فراغ بال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان می نماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاهراه
موافقت بارگاه عالیجاه آیی و در سلک اولاد صلبی انتظام یافته در ظل مرحمت و عاطفت ... فراغت ... تحفه
محبت آمیز مودت انگیز نزد والده سلطان علی میرزا فرستاده و او را بمناکحت خویش نوید داده و شاهزاده باتفاق آن ضعیفه ساده دل این
فسانه و افسون فریفته گشته عزم ملازمت محمد شیبانی جزم کرده و در روز جمعه که خواجه یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع بادای نماز اشتغال داشتند
با سپید معدودی از نامرادان و لشکریان روی باردوی خان آورده ع مرغ را چون اجل آید سوی صیاد رود • و محمد خان در کمال آن شاهزاده
ساده دل ملاقات فرموده دو سه روز ... عطوفت و عنایت کرده و آخر الامر در طریق نقض عهد سلوک نموده نهال حیاتش ...
از پای در آورده و خواجه یحیی و اکابر سمرقند چون حال بر این منوال دیدند بغیر اطاعت و انقیاد چاره ندانسته بجانب خواجه ... یحیی
بدرگاه سلطنت پناه آمده با اکثر اخوان و اولاد و اقربا از عقب سلطان علی میرزا روان گشت و ممالک سمرقند و بخارا و ترکستان
و توابع آن در تحت تصرف محمد شیبانی خان قرار گرفت و آن پادشاه عالیشان در کمال ... بعضی از امرا و لشکریان بشهر در آمده
و دست تعدی باموال رعایا دراز کرده بلوازم جور و بیداد مشغول شدند و چون سه چهار ماه برین منوال گذشت بعضی از ارکان از حد اعتدال
تجاوز گشت خواجه ابو المکارم که از اولاد ... و صاحب ... بود و در آن زمان بمزید اعتبار و اختیار از سایر اکابر سمرقند ممتاز ... فاطمه
فرستاده دهقان برق باد بدرگاه ... ظهیر الدین محمد بابر بهادر که از جان قایم مقام پدر ... میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان
ابو سعید گشته داعیه تسخیر ممالک موروث داشت ارسال نموده و پیغام کرده که مناسب دولت آنست که شاهزاده بر جناح استعجال متوجه
تختگاه آبا و اجداد خود گردد و بر وجهی طی مسافت نماید که در فلان شب بظاهر بلده سمرقند رسد تا بنده دروازه شهر را ... ابواب دولت
و اقبال بر روی ملازمان ... جاه و جلال ... صبح ... و دخول ... که درین بلده ... اشتغال دارند مسدود
گردانم چون این پیغام بعرض میرزا رسید بفتح سمرقند امیدوار گشته قاصد را مشمول انعام و احسان باز گردانید و متعاقب ... کرده و
مراتب بجانب دار الملک ماوراء النهر متوجه گردید و حال آنکه در آن زمان محمد شیبانی خان بعظمتی هر چه تمامتر در کمال ... بوده و خیال آنکه
سمرقندیان طریق سلوک داشته میرزا محمد بابر را بشهر در آورند بر خاطرش خطور نمیکرد و میرزا محمد بابر از غایت تهور با اندک زمانی آن

مسافت

مسافت داخل فرموده و در شب موعود بدروازه سمرقند رسیده و خواجه ابو المکارم باتفاق تمامی اعیان و اعاظم بر حسب وعده بتقدیم رسانیده
آنحضرت را بشهر در آورده و دروازه ها را مضبوط ساخته بگرفتن و کشتن امرا و لشکریان محمد خان امر کرده و در آن شب ... روز
رستخیز ظاهر گشته لشکر اندجان و اوباش سمرقند در منازل اوزبکان ریختند و دست بقتل و غارت بر آوردند بعضی از خواص خان
بحکایت طایفه از مردم دور اندیش گریختند و سایر لشکریان گرفتار شده روز دیگر ... حضرت پادشاه ... و قرب
سیصد اوزبک ... بر خاک هلاک افتاده و ... بسوی عالم آخرت تاختند علی الصباح که خسرو خاوری تختگاه سپهر نیلوفری
را بنور حضور منور ساخت و خبر کمال اعتدال و اقتدارش در میان ثوابت و سیاره اشتهار یافته هر کس علم عزیمت بطرفی برافراخت
ظهیر الدین محمد بابر میرزا قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاد و رعایا و بیچارگان سمرقند را در ظلال عدل و احسان جای داده ابواب
رعیت پروری برگشاده و محمد شیبانی خان در کمال ... از کیفیت حادثه وقوف یافت مصلحت محاصره سمرقند ندیده و عنان ... کوچ کرده متوجه
ترکستان گردید و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا چند ماه در آن مملکت در نهایت رأفت و نصفت اقامت نموده ... مهمات و ...
... سپاهی و رعیت مشغول بود اما چون غلات آن ولایات ... اوزبک ضایع کرده بود و در سمرقند قحط و غلای عظیم
... پیوست و محمد بابر میرزا بملاحظه آسایش رعایا سپاه اندجان را متفرق ساخته محمد خان شیبانی از آن صورت وقوف یافت و بار دیگر
کند همت بر لگام تسخیر سمرقند انگند و با سپاهی افزون ... عنان گیران بطرف آن بلده آمد حضرت پادشاهی بنا بر شجاعت ...
... و بسبب پریشانی سپاه ... اقدام میدان قتال نتوانست لاجرم سمرقند را باز گذاشته علم توجه بجانب
اندجان بر افراشت و نوبت دیگر آن بلده در حیز تصرف خان در آمد همت ... قتل اکابر آن مکان گماشت از آن
طایفه جمعی که مجال یافتند باطراف ممالک ایران و توران گریختند و ... پای بسته دام تقدیر شده چاه اوزبک خون ایشان را بر خاک ...
بر آمیخت و خواجه ابو المکارم بعلت آنکه ... محاسن شریف ... روی بترکستان نهاد اما چون اجلش رسیده بود آن
حرکت نافع نیفتاد و جمعی از لشکریان محمد شیبانی خان او را دیده و شناخته نزد خان بردند و چون چشم آن پادشاه ... بر خواجه ابو
المکارم افتاد و پرسیده که ریش را چرا کردی آنجناب در جواب این بیت خواند که بیت چه سازم ... بر فروزد • هر آنگه ... ریشش بسوزد
این لطیفه مسموع نماید ... همان لحظه فرمان ... خواجه را بعالم آخرت فرستاد و رایت استقلال و استبداد آن خان والا
نژاد در اکثر بلاد ماوراء النهر صفت ارتفاع ... سمرقند را دار الملک ساخت و ولایت بخارا و توابع ... را بفرزند ...
خویش ... سلطان عنایت فرموده و حکومت مملکت ترکستان را باعمام خود کوچکونجی خان و سونچک سلطان که ... دختری میرزا الغ بیگ کورکان
تفویض نموده آنگاه خیال استیصال امیر خسرو شاه ... و تسخیر بلاد حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نگاشته و ...
و اقوال سپاه بی باک اوزبک را ... آن حدود مامور گردانید رایت تسلط و استقلال افراشت گفتار در بیان بعضی از سوانح
سپهر بو قلمون و در آمدن کابل بحیطه تسخیر امیر محمد مقیم ارغون چون بمقتضای کلام کریمه کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ثبات و
دوام خاصه ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیا و دون ... لازم وجود محدث ... جمیع متوطنان ربع مسکون
در شهور سنه سبع و تسعمایه میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابو سعید در ولایت کابل بجوار مغفرت ... و پسرش میرزا عبد
الرزاق حاکم آن دیار گشته بجای پدر بر مسند فرمانروائی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد
شیرم ذکر سرانجام تمامی مهمات جزئی و کلی را پیش خود گرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیگر از امرا از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند
و صباح عید اضحی که شیرم ذکر در دیوان خانه سلطانی نشسته ... با ... کابل در آمده بر سرش ... و تیغ انتقام
... فی الحال بنیاد حیاتش را بر انداختند و ازین جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافت این خبر در گرمسیر بسمع ... امیر ذو النون
محمد مقیم ارغون رسیده در اواخر سنه ثمان و تسعمایه لشکر فراهم آورده ... تسخیر کابل را پیش نهاد همت گردانیده بدان جانب
نهضت نمود و میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرده محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیگ را بحباله نکاح
در آورد و این اخبار در وقتی که بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون در کنار آب آمویه بوده ... رسید ...
ذکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان ... و باز گشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر ...
چون ... گیتی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردیده و صولت سپاه اوزبک ... و اشراف سمرقند را ...

مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدی نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را بر مقابله و مقاتله خان ترغیب فرمود و امیر خسروشاه
ایلچیان ارسال داشته از سپاه اوزبکان استمداد نمود و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان
و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان با روی کیهان پوی خواهم پیوست و درین یورش اقبال و ارسال ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود بنابران
میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل بقندز و زمین داور روانه ساخته [illegible] جانم امیر ذوالنون و اولاد و اتباع [illegible] و مسعود [illegible] علی بدیع
الملک سپاه آن حدود را مجتمع ساخته بقبة الاسلام بلخ آیند و در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح ما وراء النهر قیام نمایند و امیر ذوالنون
لوازم اطاعت فرمان بجای آورده با ده سه هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه را بعواطف خسروانه و
عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مرام و اشتیاق بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسروشاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته
بنظر امیر ذوالنون فرستاده در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و ریاحین در کنار
جویبار و اطراف دشت و کوهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده و [illegible] تسعمایه با دوازده هزار
پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب ترمذ روان شد و امیر [illegible] بیک را بدار السلطنه هراة فرستاده از پدر
بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسید در برابر مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود [illegible] کوس سپاهی [illegible] فلک پیمای رسانید
حاکم ترمذ امیر محمد باقر که میر باقی [illegible] در [illegible] جانب آب آمده [illegible] بساط سلطنت آب برداشت و پیشکش کشید
عنایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذوالنون عبدالله قراقولاغ [illegible] امیر خسروشاه بحصار
شادمان فرستاده [illegible] وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داده فرمود که بزودی [illegible]
جمع نموده [illegible] دفع اعدا [illegible] و امیر سلطان حسین و عبدالله قراقولاغ با امیر خسروشاه و برادران او امیر
ولی و پیر ولی ملاقات کرده فرامین بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذوالنون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه بجانب اردوی عالی ترغیب
و تحریص نمودند امیر خسروشاه بنابر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان گردن پیچید [illegible] که هرگاه بدیع الزمان میرزا از [illegible]
محمد خان شیبانی فارغ گردد [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] ایلچیان را اجازت مراجعت
داده چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا بازگشته [illegible] امیر خسروشاه [illegible] شاهزاده در باب عبور از آب آمویه
متردد شده [illegible] امیر [illegible] خلاف مقصود
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون طریق مشورت مسلوک داشته [illegible] و بعد از وصول بظاهر
قبة الاسلام بلخ در چهارباغ ابراهیم میرزا منزل گزید امیر شجاع الدین ذوالنون را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون آنجناب [illegible]
بجانب مستقر عزت خود [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] انواع [illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
گذشته از آب آمویه عبور نمود **ذکر [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بیان سبب [illegible] محمد خان شیبانی از آب آمویه عبور**
نموده متوجه بلخ گردید در خلال احوال گذشته سید جعفر خواجه که در سلک سادات دشت قبچاق منتظم بود و نسبت [illegible] محبت
و اخلاص [illegible] ماوراءالنهر [illegible] قبة الاسلام بلخ شتافته شرف [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] سبب ظلم
و تعدی محمد شیبانی [illegible] پادشاهی [illegible] سلطان بدیع
الزمان میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خواص بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] سید جعفر خواجه [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] محمد باقر ترخان [illegible] محمود سلطان [illegible] بدیع الزمان
میرزا [illegible] امیر محمد باقر [illegible] محمد خان
[illegible] از آب آمویه [illegible]
خوام [illegible] سید جعفر خواجه

خواطربران

خواطر بران قرار داده اند که هرگاه بدیع الزمان میرزا جهت دفع محمد باقر [illegible] خلاف [illegible] نموده سازد که آنحضرت
گرفتار گردد و دوران [illegible] امیر محمد باقر ارغون از بدیع الزمان رنجیده و چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنابران
آفتاب ترخان و بعضی دیگر از خاصیان در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند و با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را در میان نهادند
امیر محمد باقر [illegible] ایشان [illegible] قبول تلقی فرمود و گفت مناسب آنست که [illegible] خواجه ابو نصر پارسا [illegible]
و همان در میان آریم [illegible] خلاف [illegible] سخن [illegible] امیر محمد باقر [illegible]
حقوق تربیت بدیع الزمان میرزا [illegible] میرزا ابرهیم [illegible] شتافت و کیفیت خیالات [illegible]
داشت سلطان بدیع الزمان میرزا چون [illegible] انواع شفقت و عنایت بتقدیم رسانید [illegible]
[illegible] امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که [illegible] خواجه ابو نصیر
پارسا رسید [illegible] این سخن [illegible] آنحضرت [illegible] مقرر شد که پهلوان حسن
علی سلطان مصحوب امیر محمد باقر [illegible] آنجناب [illegible] پهلوان حسن [illegible] آن عمارت [illegible]
و خود [illegible] اصحاب [illegible] آن جماعت [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] سید جعفر خواجه [illegible] پهلوان حسن [illegible] سلطان بدیع الزمان
میرزا [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]
محمد باقر [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] شیخ علی [illegible]
ارغون [illegible] محمد باقر ارغون [illegible]
[illegible] شاه محمد [illegible]
ترخان [illegible] سلطان ابرهیم [illegible] سید جعفر خواجه [illegible]
عالی [illegible] سید جعفر خواجه [illegible]
سلطنت [illegible] بدیع الزمان [illegible] از معبر کرکی عبور نمود و بدیع الزمان میرزا
از چهارباغ میرزا ابرهیم سلطان [illegible] **ذکر طلوع رایت حضرت [illegible] از افق ملکت بلخ**
و گرفتار شدن [illegible] [illegible] محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] امیر محمد باقر ترخان [illegible] معبر کرکی [illegible] سلطنت [illegible] محمد باقر [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] آب [illegible] چهارباغ میرزا ابرهیم سلطان [illegible] میرزا
بدیع الزمان رسید [illegible] سلطنت [illegible] میرزا محمد زمان
در بلخ گذاشته امیر سلطان قلی قبچاق [illegible] شاهزاده [illegible] خواجه جلال الدین میرکی [illegible] شیخ
ابو سعید عراقی [illegible] امیر [illegible] شیر خان [illegible]
آن [illegible] رایات [illegible]
قراضیع خان [illegible] محمد خان شیبانی [illegible] بلخ آورده [illegible]
اوزبک [illegible] شیر خان [illegible] امیر [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
لشکر اوزبک [illegible] رایات ظفر آیات خانی [illegible]
ظاهر بلخ [illegible] امیر سلطان قلی قبچاق [illegible] سلطان [illegible]
سلطان [illegible] امیر سلطان [illegible] امیر [illegible] قبچاق [illegible]
استحکام [illegible] خواجه جلال الدین میرکی [illegible] محمد زمان میرزا [illegible] شیخ ابو سعید عراقی [illegible]
در ارک [illegible] امیر سلطان قلی قبچاق [illegible]

والده اینجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار کس از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازهٔ اشترخوار منزل گزید و جای برادر خود محمود سلطان را
در دروازهٔ عراق معین گردانید و دیگر جمعی از سلاطین جوجی نژاد را بدروازهٔ ملک جای داد و در برابر تمامی بروج و باره امرا و نوئینان فرود آمدند
ایلچی بشهر ارسال داشته امیر سلطان و سایر امرا و میرزا بدیع الزمان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و چون آن سخن در سمع قبول ایشان جای نیافت
بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکان چپرها و توره ها بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرفی دیگر انداخت
راه کوچه باغ را نیز مرتب گردانیدند حکم جنگ سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آوازهٔ سورن و کرنای و صدای کورکه و کوس
در رفع طاق حصار سپهر انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق آورده آغاز ستیز ظاهر ساختند و محمد خان دران هنگام جوشن شب رنگ
پوشیده و بر اسب کوه پیکر سوار گردیده قرب ده هزار اوزبک چهره پوش پیاده پیش پیش او روان گشتند و چپرها و توره ها در کنار خندق
دروازهٔ اشترخواره در آمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی اضطراب کرده دست بتیر و سنگ بردند و آن جناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان
بخاکریز بالا رفته نزدیک بخندق جایی رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع نمود آنگاه تیر و سنگ بطرف دشمنان افگندند و آن
جماعه جمعی مجروح شده برآمدند آن را بخندق غلطانیدند بعد از آن سپاه ولایت که بران برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دوز و خدنگ سنگ
آهنگ بگشودند و سپاه خان چاره منحصر در فرار دانسته بسیاری از ایشان دران خندق جریح و قتیل بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر
بهرام فر عقاب تیر مرگ تا پر از آشیانهٔ کمان پرواز داده و کمانهای رعد آواز غرش در آورده ابواب محاربت و مقاتلت برگشادند بیت
جهان ژاله از ابر باران · ببرق او زبکان شد تیرباران · سهام بخشش از دل گشته پر خون · ز بانگ رعد شد گوش گردون · و اگرچه
دران روز اوزبکان نیز نهایت جلادت و مردانگی بجای آوردند جمعی از شیر دلان را بزخم ناوک مرد افگن مجروح ساختند اما چون کرفش آن شیر
به سهیل قرار و بیل مجالات مانند انهزام یافتند و دران جنگ قریب پنجاه نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ بعد از عالم فانی
بجهان جاودانی آوردند و بعد ازین تا پس ده نوبت دیگر چریک اوزبک دریغ جنگ سلطانی در انداختند و مانند روز اول بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت
نمودند بعد از آن خان از ضایع شدن لشکریان اندیشیده امرا و بهادران را بشستن ترکان و بیل مامور گردانید اما چندان امکان در تضییق محصوران
نمیکوشید و دران اثنا شبی امیر علیجان جندی برپا کرده در کنار خندق دروازهٔ اشترخوار شتافته فریاد برکشیده و نام خویش ظاهر گردانید و جمعی
از نوکران خواجه میرکی پایان دویده او را بالا بردند و بر مخلص او لوازم مکارم آگهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ
نشست و دانست که تسخیر آن بلده بجنگ میسر نیست خواست که ابواب صلح و صفا باز گشاید و آن وسیله خط را بحیطهٔ تصرف در آورد بنا
بران امیر درویش علی را که بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریهٔ فیض آباد بسر میبرد و دران اوان که مهجه رایات خانی
پرتو وصول بحدود بلخ انداخت بحسب اختیار یا اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار نموده بشهر فرستاده و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری
بسر حد زوال رسیده و سلطنت از آن خاندان نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را چیزی نمانده مناسب آنکه بالتفات خانی و
عنایات خاقانی اعتماد نموده بعد ابواب لجاج و عناد قیام نمایند و دست ممانعت دروازهای شهر بگشایند و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و
سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرده و لوازم ادای رسالت بجای آورد خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قرب یکصد و پنجاه
سال است که ما آبا عن جد در ظلال رعایت و حمایت اولاد و احفاد امیر تیمور گورکان بفراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده ایم حالا بجود آنکه میرزا بدیع الزمان را
شکستی واقع شده نتوانست که بجهالت الوقت با حضرت خان در مقام مقابله دست قدرت در آید چگونه جایز باشد که ما حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاه
عظیم الشان را نابود انگاریم و شهری را که بدست امانت با سپرده باشند مانند اهل خیانت بجنت تصرف خصم گذاریم و حالا که منتسب حیدر همایون فال
خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان سایهٔ اقبال برین حدود خواهد انداخت و بامداد و تاییدات الهی رونق بنات شاهنشاهی بهمه شستان را
بطبق ملوا و دبستان خواهد ساخت اما آنچه خان کلان برده اند که ذخیره ما با تمام رسیده غیر واقع است زیراکه اگر با غیر منقصه ...ی بنامی منوز
یکساله ذخیره داریم و مخفی این واقعه آن بود که دران ایام مواد اوکهش در کوه و با تاریخ افتاده روی مجب انگار نمود آورده القصه امیر درویش علی
چون این سخنان استماع نموده دانست که بواسطهٔ او کسی ابواب مخاصمه بر روی محمد خان نخواهد گشاد بازگشته آنچه دیده بود و شنوده بعرض خان رسانید
و خان در واسطهٔ ماه جدی ...ستان جبل مراجعت کرده و از آب آموی گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر انوار فراغت و رفاهیت بر جناب احوال
ساکنان قبة الاسلام تجلی یافت اما در مدت محاصرهٔ آن مقدار اجرای از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و توابع ...ی شد که مزیدی بران تصور نتوان کرد
بنا بران در باب تاریخ آن حادثه خامهٔ سخن گذاران عقدهٔ در سلک تحریر آورد قطعه محمد خان چو از آمویه بگذشت · خراب میش اهل بلخ شد تخ ·
تمام شهر
تمام شهر ویران گشت از جنگ · از آن تاریخ شد ویرانی بلخ ·
ذکر رسیدن ارسال میرزا بدیع الزمان دران اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک
دران ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران نیسانی بمحاصرهٔ قبة الاسلام بلخ قیام سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت
جزروان بوده جون تحصن فرمود و چند نوبت رسل و رسایل بپایهٔ سریر اعلی فرستاده و کیفیت پیر او لشکر قیامت از اوزبک را شرح داده
استمداد یاکرده خاقان منصور چون آثار بسیار از آن حضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورده اما امیر محب
جان نثار و امیر ابو القاسم بخشی را مقرر فرموده که با لشکر باد غیس و مرو الرود و بسرپل تا پایان قرب رسل اقامت انداختند و کنار آب مرغاب را
مضبوط و مستحکم سازند و میرزا بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جزروان بجگلهٔ پشتا رفته بقیه ایام زمستان بجا پایان برسانیده
و چون سلطان بهیج آیین فروز زین سپاه بهزه و ریاحین بفضای دشت و بساطین کشیده از آنجا کوچ فرموده صحرای جوز جانان را محل نصب
لوای ظفر انتما گردانید و ایلچیان نزد امیر شاه فرستاده کرت دیگر او را بسلک طریقت دعوت نمود و در باب استمداد جهت دفع سپاه اوزبک
مبالغه فرموده امیر خسرو شاه باز دیگر اظهار انقیاد کرده و برادر خود امیر ولی را بملازمت شاهزاده فرستاده مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان هم
حضور مراسم عهد و پیمان بجای آورده که نسبت بدیشان قصدی نیندیشد خود نیز با لشکرها حصار و ختلان و قندز و بقلان بخدمت شتابد
و در مقابله و مقاتلهٔ محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در تیم قرچی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بمزود پیش بدیع الزمان میرزا
معزز گرده و امیر عمر بیک خیال باطل کرده در نیم شبی بادی ملاقات نمود و او را از سیاست بترسانید تا فی الحال قبل کوچ فرموده کوفه صحان او شیرغان
شتافت و عمر بیک دران بلده که در تصرف خواهر زاده اش قاپلنگ توقف نمود امیر ولی بیک خان یکران بقندز تافت و سبب مخالفت
امیر عمر بیک آن بود که دران اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت دولت و اقبال مرتفع گردانید خواجه
نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین شیخ محمود را که خواهر زادهٔ خواجه شمس الدین بن خواجه سید احمد شیرازی بود از مرتبهٔ وزارت بدرجهٔ
امارت رسانیده زمام اختیار امور ملکی و مالی را بکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیک را مقدم بر اکثر امرا و نوئینان مجرد داد و آن امیر و وزیر
با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای خود سر انجام میکردند و از سایر امرا و وزرا چندان حسابی برنمیگرفتند و بنابر آنکه دران اوقات
از افعال و اقوال امیر عمر بیک آثار اخلاص و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور میرسید مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته دران
بهار که در نواحی جوزجانان خیمه اقامت برافراشته بود امیر سلطان علی بیک و امیر جان گیر برلاس را بمرتبت سپه سالاری ساخته و در
دیوان تواجی بر تمامی امرا مصدر عنایت کرد و میر بزرگ را تربیت و سپهر دوم داران ایام خواجه نظام الدین محمود محمدی نیز منظور نظر عنایت شد
بمنصب اشراف دیوان عالی مشرف گشت و بعد از عزل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار و اختیار امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد
روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا بخلاف بیشتر بعضی مهمات رای مشورت ایشان فیصل میداد بنا بران امیر عمر بیک شعار
هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخته و دران شب که بباطن باطل اهل نفاق تا بیک بود امیر ولی را نیز استقلال کرده عزم
نهضت بجانب شبرغان باز انداخت و خان ... حالت که این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب
حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا تعاقب عمر بیک در شب و بهر کس نگرده بشرط دادند و روز دیگر خواجه ناصر الدین ابو نصر بن خواجه عبد الملک بن
خواجه ابو النصر بن خواجه محمد پارسا را که در اردو بود جهت نصیحت امیر عمر بیک بشبرغان روان کردند اما فایده بران رسالت مترتب نگشت و امیر عمر
در مقام خلاف ثابت قدم ورزیده و از سر عناد در گذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین داور نزد امیر ذو النون و پیغام داد
که علی الصباح الکمال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مال گردد تا دفع امیر عمر بیک و فتح شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن
منزل کوچ کرده عنان بطرف جگلتو تافت زیراکه بسبب مخالفت عمر بیک دران ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته احتمال قرب داشت
که چون محمد خان ازین کیفیت حال اطلاع یابد از آب گذشته بمعرکه قتال شتابد ذکر نهضت خاقان منصور بجانب کرزفین شاهزادهٔ عالیجناب
مراجعت فرمودن بسبب عرض موضع منزل تراب چون خبر تحصن امیر عمر بیک در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب جگلتو در
هراة اشتهار یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آنکه شاید آن جمیده وحشی را بدام اطاعت در قید آورد
و آن پسر سرکش یا بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد و بعد از قطع منازل و مراحل تراب سمت ظفر مآب ساخته دران موضع بسبب تقدیر مزاج همایون نجات
مستقیم گشت و صحت بدن روی در نقصان نهاد و کار از امضای آن عزیمت در گذشت حکیمان مسیحا انفاس و اطبای حکمت اقتباس آنچه
ترتیب ادویه و اشربه مناسبه کردند بحکم حمیت در ابرار آن عارضهٔ طریقهٔ استسقاء مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند تو اثیر تخفیف آن پیدا

پوشاهزادگان با تمکین و امرا و نوئینان و خواص و مقربان صلات و صدقات بمستحقان دادند و درویشان گوشه‌نشین بصحت ذات ملکی
ملکات را از حضرت واهب العطیات مسئلت نمودند و زبان حاجت بتضرع برگشودند پس از روزی چند مسالت اصحاب عبادت باجابت پیوسته
و آوازه ارشاد و منزل بر بقعه آن پادشاه شفا و رحمت للمؤمنین شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید و دعای اهل عبادت بلا بگردانید از آنجانب
چون میرزا بدیع الزمان بدامان کوه ... رسیده و خدمت و عرض پدر بزرگوار از نزد او بموضع ... رفته بود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت
آستان سلطنت آشیان شتابد و بتقبیل انامل فیاض قیام نمود بار دیگر شرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابران امیر سلطان بایزید برلاس
را بدرگاه گردون اساس فرستاده و جواب باز کمال سپهر التماس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی دفتر جرایم و آثام این فلک سپهر گردانی
را بآب عفو و مرحمت فروشویند و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنه هراة لوازم عهد و پیمان در میان آرند که ... یقین شنده و حلقه اطاعت
در گوش کشیده بپای سریر اعلی می‌آیم و غاشیه متابعت بردوش گرفته در ظلال عاطفت لا یزال می‌آرمیم و چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان
عالیجاه رسیده سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت بتحیه و سرور گشته مسرعی بهراة فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را
باردوی همایون رسانند تا التماس شاهزاده را بشرف اجابت مقرون گردانند اما در اثنا خدیجه بیگی آغا و بعضی از امرا و نواب را
چنان بخاطر رسید که اگر درین محل که هنوز شمه از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست و مظفر حسین میرزا در اردو نیست بدیع الزمان میرزا باهلیه
سریر خلافت مصیر آید محتمل است که اکثر لشکر بجانب لوای کشورگشایش التجا برند و کمر خدمتکاری بر میان بسته موافقت و متابعتش را از لوازم
شمرند و این معنی را بشرف عرض رسانیدند آن سخنان سمع قبول یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته
اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تأخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف بلده هراة کوچ کرد و خاقان بجانب حشمت قرین صحت و سلامت مستقر
سریر سلطنت رسیده لوازم تعظیم و مرحمت بجای آورد **ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از آن نواحی بجانب شبرغان و باز آمدن امیر خسرو بیک بآستان**
اقبال آشیان در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده و سبب عدم اجابت ملتمس
ملاقات عرض فرموده شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا کدام از ممالک را از غبار طغیان معاندان بپیستاری کدام یک از معاهدان پاک
گرداند و امیر ... بیک را که اظهار شعار خلاف کرده در قلعه شبرغان متحصن گشته بود بچه طریقه از طریق مدارا ... بجاده اتحاد درساند تا
آن حال مبشری خجسته مقال از نزد امیر ذو النون رسیده و از زبان آن جناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص را بر مخالفت ... بیک
اطلاع افتاد سپاه زمین داور ... و سایر و تولک را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان انعطاف داد لایق
دولت روزافزون آنکه موکب همایون بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان فیصل یافته بعنایت الهی ابواب فتوحات
نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی بگشاید سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدین خبر فتح و نصرت
واثق گردیده و از آن ... در حرکت آمده عنان بکران بصوب شبرغان گردانید و چون ماهچه علم ... قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول ...
بود از شنیده ... شبرغان ... و صدای نقاره و نفیر ... باوج فلک اثیر پیوست و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدگاه
آن بلده نزول اجلال فرمود امیر ذو النون بدو رسیده ... آمده سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفت ... بطرفی
دیگر افکنده جهت پرساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذو النون مایل آن بود که ... مصالحه و اتحاد
امیر ... بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا سپاه را اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن تیر و تفنگ نداده
و پیوسته جهت تمهید بساط صلح و صفا قاصدان سخندان نزد امیر ... بیک میفرستاد بعد از تکرار آمد شد امیر خسرو بیک با امیر ذو النون پیغام نمود که اگر
آن جناب رنجه فرموده باعث ... ملازمان معتبر بدرب قلعه تشریف آورده خاطر مرا بتأکید قواعد عهد و پیمان اطمینان بخشد ... شبرغان
را بسان ابواب دولت و اقبال بر روی میرزا بدیع الزمان بگشایم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جانسپاری سلوک نمایم امیر
ذو النون این التماس را بعز اجابت مقرون گردانیده ... عازم درون شهر شبرغان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آرد میرزا بدیع الزمان
بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برده در آن زمان آنجناب را چنان بخاطر رسید که اگر آن حضرت بقدم عنایت و بنده‌نوازی بقلعه خرامد
و بی‌واسطه امیر ... بیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند هر آینه در حصول مقصود ... و این معنی را بعرض رسانید و بدیع الزمان از صواب
دید آن امیر صاحب تدبیر در گذشت و همراه امیر ذو النون و ... خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت امیر ... بیک چون این خبر شنید ... نقاره بشارت
باوج حصار سپهر دوار رسانید و ... حضرت پادشاهی بجناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر ... بیک ...

سلطانیه

سعادت بساط‌بوسی دریافت و زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا ... زلات و جرائم آتش را بآب عفو و اغماض فرونشاند
و او را بمزید تربیت و احسان مستحضر و مباهی گردانید سایر مردمی را که در آن بلده بودند بعنایت و رعایت مستظهر و مطمئن خاطر ساخت باردوی
عالی معاودت نمود هم از روز از ظاهر شبرغان کوچ فرموده و نواحی ... بازار معسکر همایون ... گشت و صباح روز دیگر امیر ... بیک
بملازمت شتافته از مقام مخالفت و عناد ... در گذشت **ذکر توجه امرای عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسروشاه و ... افتادن**
امیر مشارالیه از سپهر دولت و کامرانی بوادی نکبت و ادبار گردانی چون مهم شبرغان بر نهج مسطور فیصل یافت سلطان بدیع الزمان
میرزا با عامه نوئینان و امرا در باب محافظت ممالک خراسان از دخل ابو الفتح محمد شیبانی خان شرایط مشورت بتقدیم رسانید و بر
بنای استصواب اصحاب رای و تدبیر خاطر مهر تاثیر بر آن قرار داد که امرای عظام شجاع الدین ذو النون ارغون و ناصر الدین ... بیک و سلطان
واسفندیار ترکمان و شاه منصور نژاد امیر خسروشاه رفته بهر نوع که توانند او را باستمالت مطمئن گردانیده باردوی عالی رسانند تا باستظهار
ممالکی که در تصرف او است دفع لشکر اوزبک ... با ... سوار عازم قندز گشته ... در مرافقت ایشان روان شد
و هم در آن ایام خسروشاه ... که در سلک صدور منتظم بود ... اعلی روان فرموده ... احوال ... خاقان
پیوسته ... رسانیده طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت و تربیت و رعایت
... آنگاه موکب عالی از ... بازار بجانب دره ... در حرکت آمد و امرای عظام که متوجه قندز بودند چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه
منصور را پیشتر فرستادند که با امیر خسروشاه ملاقات کرده استعلام نماید که موعد ملاقات کجا خواهد بود و پیش از آنکه امیر شاه منصور
بقندز رسیده خسروشاه را بر توجه امرای عظام مطلع گرداند خسروشاه بحسب تقدیر ... متوجه کوهستان شد ...
این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم ...
... کرده روی بقندز آورد و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبد الرحمن بیک را که در سلک قرابتش انتظام داشت با
فوجی از سپاه بر سر زبانگیری ... فرستاد و عبد الرحمن بیک در حدود حصار ... از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال
اشتعال یافته تیری برکتف عبد الرحمن بیک خورده روی بجانب انهزام آورد و گریختگان آن معرکه در ... که امیر خسروشاه منصور در
قندز بود بشهر در آمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسروشاه را چون آفتاب دولت و اقبال ... حرکت و زوال
انتقال کرده بود با وجود ذخیره بسیار ... وصول ... عنان تمالک و تماسک از دست داده و قندز را باز گذاشته با طایفه از
خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد و امیر شاه منصور مراجعت ... بامرای عظام رسیده صورت واقعه را معروض گردانید
امیر ذو النون از کمال غیرت و شجاعت فرمود که ... چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و از ... رایت سعادت
افراشتن ... مردان مردانه پیشه ... بلکه ... آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم ساخته بتصرف محمود
سلطان باز نگذاریم و امرای ... در استحسان آن عزیمت با امیر ذو النون اتفاق نمودند آن ... عالی حرکت کرد
و ... خود را بطرف اردوی عالی باز گردانیده ... فرمود که ... بملازمت حضرت سلطانی رسانده خبر ...
شدن خسروشاه و رفتن آنجناب را بقندز عرض کرده التماس کند که موکب عالی نیز بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت
برگشاید و این ضعیف در ... جز بملازمت ... کیفیت ویرانی امیر خسروشاه و عزیمت امیر ذو النون را عرضه داشت نمود
سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر در آمدن امرا بقندز مسموع شود ... و چون امیر ذو النون در ظاهر قندز نزول نمود
تحقیق پیوست که مولانا محمد کهستانی که در قندز بغایت معتبر بود ... و کبار را بمتابعت محمد شیبانی مایل گردانیده انتظار وصول محمود
سلطان میکشد تا شهر را بسپارد و امیر ذو النون قاصدان سخندان نزد مولانا محمد فرستاده قندزیان ... ایشان را از صولت سپاه
اوزبک تخویف نمود و پیغام فرمود که مناسب چنانست که دروازه را بگشایند تا من با سایر امرای عظام بشهر در آمده اطراف و جوانب آن
مضبوط گردانم و بیمن عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان کمال شهامت و جرأت بتقدیم رسانم مولانا محمد این سخن
را بسمع قبول جای نداده و در مقام ... محمد خان راسخ دم بوده دروازه‌های قندز نگشاد و بنابران امیر ذو النون با سایر امرا بجانب
اردوی عالی مراجعت نمود و در ... بملازمت بدیع الزمان میرزا فایز شد و حال قندزیان عرض نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا ...
... خاطر ... بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب ... جم حشم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی ... بیرون آورده ...

محافظت آن بلده را به نیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطان قلیچاق بازگذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت بعد از وصول بحدود بامیان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیر علیجان ولد امیر عمر بیک داده و او را [illegible] اینجا بالنک تنکی شتافت و در آن منزل حسین بارودی از پیش بدیع الزمان باز آمده الطاف و اعطاف آن خاقان منصور نسبت بحضرت معلوم نموده معروض گردانید و این معنی موجب ازدیاد و تصمیم عزیمت آن حضرت شده فضای سینه را از [illegible] مقدم همایون بنضارت ریاض رضوان رسانید و در آن منزل امیر خسروشاه بجهت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال او [illegible] تافت

ذکر بعد وصول امیر خسروشاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر و آمدن بکابل جنت مغفرت حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر

و در کرت ثانی محمد خان شیبانی بر بلده فاخره سمرقند استیلا یافت و ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا بطرف اندجان شتافت مکرر با محمد خان بر روی شوکت آنحضرت مقصور گشت و چند سال بین الجانبین مواد خلاف در میان بود التهاب نایره نزاع از حد اعتدال درگذشت آخر الامر تمامی ممالک ترکستان و اندجان در حیز تصرف خان قرار یافت و محمد بابر میرزا عنان توجه بصوب مدینة الرجال ترمذ تافت امیر محمد باقر که در آن زمان حاکم آن ولایت بود و از صولت سپاه اوزبک [illegible] بر بستر استراحت نمی غنود وصول موکب همایون بابری را فوز عظیم دانست و با [illegible] بخدمت شتافته آن حضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صاحب تدبیر عرض آن نمود که چون [illegible] که محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شرار تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی تافته مناسب آنست که چند روزی با روزگار ستیزه کار در سازیم و بطرف کابل رفته خود را از عهده مملکت اوزبک دور اندازیم بیت

مداری اگر با عدو زور و رنگ ✿ طریق مدارا گزین بی درنگ ✿ ز ملکش بجایی نما انتقال ✿ که یکچند ایمن شوی از قتال ✿

میرزا محمد بابر این رای را مستصوب شمرده در شهور سنه عشر و تسعمایه روی توجه بطرف کابل آورد و بحسب اتفاق عبور موکب واقع شد که امیر خسروشاه در حدود آن بود لاجرم جناب امارت پناه با تحف لایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمتکاری نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت و محمد بابر میرزا التفات [illegible] خسروشاه حکم [illegible] داد امرا و عظام موجب فرموده پادشاه گردن غلام او را ماخوذ ساخته و مصادره نمودند و تمامی [illegible] طالب مخفیات اشیا بودند امیر محمد باقر چون حال جناب امارت ماب برین منوال دید ملاحظه حقوق سابق نموده او را بگریزانید و امیر خسروشاه فرصت فرار غنیمت دانسته به استظهار [illegible] رفتار بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا انعطاف داد زیرا که او را در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود بیت

آری برهم آنم که شوی از همه فارغ ✿ آن لطف کریمی [illegible] بچه کس ✿

و در قصبه میمنه و مرغاب وصول امیر خسروشاه بعرض آن خسرو عالیجاه رسیده بنا بر کمال مکارم اخلاق بمراسم سابقه او را [illegible] نمود و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سپاه و امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرمود و خود نیز از اردوی همایون [illegible] رفت و بر سر پشته فرود آمده و شاهزاده و امیر ذوالنون امیر خسروشاه را در آن موضع بسعادت دستبوس رسانیدند و همان روز سلطان بدیع الزمان میرزا حسب الامر اسباب [illegible] امیر خسروشاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسپان راهوار و شتران کوه پیکر و استران رکابی و قطار و فرش و اوانی و نقد و ناطق [illegible] و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه و پیشکش مناسب نزد امیر خسروشاه ارسال نمود امیر ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا بعد از فراغ از مهم خسروشاه راه کابل پیش گرفت و بسرعت طی مسافت کرده فضای ظاهر آن شهر را از پرتو مقدم همایون نضارت [illegible] گلستان ارم [illegible] امیر محمد مقیم چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که چرکه منصور کابل را محاصره نمودند متوطنان آنجا بملازمت حضرت کشورکشایی مایل شده کار محمد مقیم از صبر و شکیبایی درگذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان [illegible] عهد و پیمان نمود تا بجهت [illegible] شتابد و کلید شهر و قلعه سپرده بجانب [illegible] قندهار آید و محمد بابر میرزا ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگند [illegible] یاد نمود که چون محمد مقیم ابواب عناد مسدود گردانیده دروازهای شهر بگشاید [illegible] رعایت فرماید و محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و شرف بساطبوسی دریافت [illegible] محمد بابر میرزا [illegible] او را بعواطف خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استعداد فراوان رخصت رفتن بوطن مالوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تاییدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی خطه کابل و توابع و مضافات و ملحقات را بحیطه تصرف درآورده معمور و آبادان گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و عدوان [illegible] ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید بیت [illegible] عدل داد و ساخت بلند

پرتو لطف بر جهان افکنده ✿ بس که در ملک تو ز [illegible] گشت ✿ گشت خرم چو مرغزار بهشت ✿ باغ امید اهل فضل و هنر ✿ شد ز فیض عطای او بارآور

گفتار در بیان فرستادن خاقان منصور [illegible] را باستقبال آن امیر سلطنت اختر و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در باغ شاه کامرانی

چون امیر خسروشاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شاهزاده [illegible] ملاقات حضرت خاقانی را با وی ظاهر گردانید خسروشاه امضاء آن عزیمت را متضمن صلاح دین و دولت شمرده بزبان حال و قال مضمون این مقال بیان کرد بیت

چو عاشقان بر جانان [illegible] ✿ امید هست که ما نیز [illegible] پیشیم ✿

لاجرم بدیع الزمان میرزا از میمنه پای مبارک در رکاب عزیمت انتساب آورده از راه پل چراغان بجانب لشکرگاه [illegible] در حرکت آمد و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه بجهت بلده هراة [illegible] خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید بیت

ز شادی برافروخت رویش چنان ✿ چو گل در بهاران بخندید از آن ✿

وجهت مزید اطمینان میرزا بدیع الزمان و امرا عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید نظام الدین سلطانعلی مشهدی که مشهور بود [illegible] و سید غیاث الدین محمد بن میر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی که خلاصه مشایخ و سادات و قضاة ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرموده در حضور ایشان دست بکلام معجز نظام سبحانی نهاد و قواعد عهد و پیمان را بحلف ایمان موکد گردانید که نسبت بمیرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه قصدی بخاطر عاطر راه ندهد و درباره ایشان نهایت شفقت و عنایت بتقدیم رساند آنگاه آن پنج بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرنشان ایشان نمایند آن [illegible] عزیمت ملازمت را با [illegible] رسانیده و اکابر عظام [illegible] باحترام ملاقات شاهزاده کرده [illegible] سعادت [illegible] گشتند [illegible] گفت سوگند و میثاق خاقانی را مشروح و معروض گردانیدند و بدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانید و بوثاق ایشان تشریف برده هر یک را بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرد و چون منزل بادام [illegible] جلال [illegible] ابوالمنصور مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال توجه کرده بودند با حضرت [illegible] ملاقات نمودند و غبار نقار که [illegible] بود بآب الفت و موافقت فرو نشاندند و در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی [illegible] روز دیگر [illegible] خاقان منصور از پای باغ جهان آرای متوجه ملاقات فرزند [illegible] گشت بدیع الزمان میرزا از بادام [illegible] در حرکت آمد و بوقت نماز پیشین نواحی [illegible] نیم فرسخ از [illegible] سلطنت [illegible] افزای فضای [illegible] میرزا بدیع الزمان چون چشم برخت روان والد عالیشان افتاد [illegible] ارباب [illegible] نوبت زانو زده شرف پای بوس دریافت خاقان منصور [illegible] میرزا بدیع الزمان [illegible] خاقان منصور او را در آغوش عطوفت کشیده [illegible] روان گردانیده [illegible] پدر و پسر در آغوش یکدیگر [illegible] و حضرت خاقانی [illegible] مهربانی و بدیع الزمان [illegible] قطعه گاهی پدر از کمال اشفاق [illegible] سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام و علما و فضلا مشرف بودند امرا کبار امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسروشاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آنگاه امیر [illegible] غایت انفعال و خجالت [illegible] اخلاص [illegible] لاتثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان [illegible] خاطر ایشان پرداخت و آن شب خاقانی و جناب سلطانی [illegible] بزم عیش [illegible] ابواب فرح و سرور مفتوح داشتند و [illegible] رایت شادمانی افراشته روز دیگر [illegible] خورشید خاور [illegible] مفارقت [illegible] رسانیدند خاقان منصور برخت روان نشسته [illegible] شاهزادگان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان [illegible] روان شد امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسروشاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز [illegible] از شهر بیرون شتافته [illegible] خلایق از مرد و زن در مضایق طرق [illegible] بود که [illegible] مانند آن کسی مشاهده ننموده بیت

در آن روز از کثرت خاص و عام ✿ ز بس پیاده از خاص و عام ✿ [illegible] ✿ ز نعل خلایق زمین [illegible]

و خاقان منصور [illegible] بدین ترتیب [illegible] مفارقت آنحضرت رسیده شاهزادگان عظام

ونوئینان دو بالا احترام بجای گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان دو پایه پیش تخت حضرت را بوسه پیشکش گرفتند و امیر ذوالنون
و امیر خسروشاه دو پایه پس آن تخت بزرگ بجهت را بوسه داشتند و بمدرسه شریفه درآوردند **نظم** سران سپاه گرد پادشاهان * چو انجم پس آسمان
ماه تابان * خلایق که دران مقام حاضر بودند و در حال خجسته مآل خاقان منصور از مشاهده آن صورت فریاد برآوردند و لوازم دعا و ثنا بادا رسانیده
و جهت دفع اصابت عین الکمال آیت وان یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرای شتافت و منزل امیر علیشیر از یمن مقدم
سلطان بدیع الزمان میرزا نضارت سپهر خضرا یافت و هر یکی از امرا در منزلی بهجت افزا که جهت ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و
روزی چند در غایت فراغت بسر برده از رنج راه برآسودند **ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتی که بدیع الزمان میرزا در هراة می بود**
دران ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چندکرت ولد ارشد را طوی داد و در مجلسی انواع انعام و
احسان دربارهٔ شاهزادهٔ عالیشان بجای آورده و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد و ایضا ابوالمنصور
مظفر حسین گورکان جهت برادر بزرگتر و امرا خجسته سیر جشنی خسروانه ترتیب نمود و لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته
در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر جلال الدین محمد جشنی بزمی در غایت عظمت مرتب ساخته میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برده و
اسپان تازی و راهوار و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورده و برین قیاس سایر امرا و ارکان دولت
مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جواهر دولتخواهی و هواداری برطبق عرض نهاده ظاهر گردانیدند و شرایط نیازمندی بجای آوردند و چون
امیر شجاع الدین ذوالنون وغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا با پسرش محمد مقیم غدری ورزد و را رخصت نمود و بعد از ضبط
کابلستان روی بطرف قندهار و زمین داور نهد پس از پانزده روز که در هراة بود اجازت طلبید مشمول انعام و احسان بجانب ولایت
خویش نهضت نمود سلطان بدیع الزمان میرزا دران ایام که در هراة تشریف داشت صبیه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید را که در
حجر تربیت جد خویش بالیده سلطان بیگم [illegible] بحباله نکاح درآورده و در روز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیار الدین
حسن بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرموده و باین بهانه چند روز مجلس سور و سرور تمهید یافت و شروع جام و پیاله
بران جناب حال شاهزادگان عظام و امرا عالیمقام تافت هم دران اوقات خواجه خجسته صفات افضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار
و اختیار او در پایه سریر حضرت خاقانی سابقا رقم کلک بیان گشت روزی چند مریض بوده در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازهٔ آن خواجه عالی نژاد را مشایعت کرده بگازرگاه برده در بقعه که جهت
همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنابر التماس امیر علیشیر ولی بیگ بتحقیق مهمات خواجه
مرحوم فرمان فرموده و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منسوبان آنجناب مواخذ گشته از ایشان مبلغ وافر و نفایس غیر محصور بتحصیل
موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه افضل نسبت قرابت پیوستگی داشت و مدتی باهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین
محمد سمنانی که ایضا بسبب تربیت آنجناب بر [illegible] وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط مینمود در بند بلا افتادند **ذکر نهضت**
بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان جم جاه و بیان مآل حال امیر نظام الدین خسروشاه چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت
خاقان علیجاه بسر برده و حقوق ثوابت بسیار از منزل بهجت سعادت جلیس رحلت کرده روی بسوی خانه [illegible] شدید الاعظم آورده
رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرا کنار آب
مرغاب را معسکر ظفر مآب گردانند و اگر محمد خان شیبانی نیت کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام نمایند بنابر آن
سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل [illegible] حضرت سلطانی سفر کرده در خطه [illegible] و امان
کوه مختارات اختیار نزول فرموده و مقارن آن حال از نزد والا ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر میرزا ایلچیان بپایه سریر اعلی رسیده مکاتیب
آنحضرت را که مشتمل بود بر اظهار موافقت عرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا
بعد از چند روز از خطه [illegible] کوچ نموده بچهل دختران شتافت و از آنجا بصوب کنار آب مرغاب روان شد و چون منزل [illegible] از فر
قدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران
کامران عنان کامگیر از راه [illegible] بمرغاب رفتند و از آن مرحله [illegible] که از پایه سریر اعلی بوصول انجامید میرزا مظفر حسین [illegible]
باز گردید و امیر خسروشاه [illegible] استقبال نمود و چون [illegible] آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع خسروشاه بزخم تیغ و تیر اوزبکان کشته

خان صوب قندهار [illegible] و جناب امارت [illegible] [illegible]

کشته

کشتند و بقیة السیف روی بانهزام آورده آنجناب با میر سپه چون تقدیر شد و سردار سپاه اوزبک او را بر دراز گوشی نشانده بقندز برده و
که بکوه شهر گردانیده آنگاه در همان بلده که علم کامرانی می افراخت بقتل رسانیدند **بیت** مپسند در سپهر و مهر گردش * که هیچ از کسی نگذرد جز نقش
بیوش الکی جون صبح کم است * که در خون جون شفق سر تا قدم رفت * و امیر خسروشاه امیر عادل رعیت پرور بود و مدت دوازده
سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز حکومت مینمود و پس از فوت آن حضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان
و ترمذ و بدخشان و قندز و بقلان را در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال رایت فرمان دهی استقلال
میافراشت و اجتناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز بود و همواره باداء وظایف طاعات و رواتب عبادات و
قرات کلام ربانی و تلاوت آیات سبع مثانی قیام و اقدام می نمود اما با وجود این صفات حمیده چون بصفت قلت رحم
اتصاف داشت بمرور ایام [illegible] ملک و دولت نقش [illegible] بلوح خاطر نگاشت و چنانچه مذکور شد [illegible] یکی از
مخدوم زادگان خود را [illegible] ساخت و [illegible] دیگری را [illegible] از [illegible] بانگ
زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت و بسرپنجه انتقام ذوالجلال والاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت **مثنوی** بهرا ز صبح ال [illegible]
بعد محنت [illegible] * که در [illegible] * [illegible] * و در همین سال [illegible] شاهزاده
مظفر ابراهیم حسین بسبب شرب مدام [illegible] صعبی گرفتار گردید و معالجه اطبا فایده نداد و در اواخر شوال الکرم
جان بقابض ارواح سپرد و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شد [illegible] جراحت [illegible] دست
[illegible] ناله سوز [illegible] شاهزاده مرحوم بود برادر
اعیانی ابوالمحسن میرزا امارت و آنحضرت [illegible] تجدید بساط صحت آورد **ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب**
مرغاب بجانب بلخ [illegible] آب [illegible] مرغاب [illegible] بمقابله [illegible] سخت [illegible] در
مرحوم آنجا [illegible] و در مقام [illegible] اوقات گذرانید [illegible] بدیع الزمان
میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر [illegible] سپاه جلادت [illegible] سلطان
بلخ و استخلاص اموال [illegible] زرستاد و میان امیر محمد باقر و [illegible] استقبال [illegible] جناب امارت [illegible] بازآمد
و چون دران وقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود نتوانست که از [illegible] لاجرم [illegible] مرغاب
معسکر ظفر مآب بود اندیشه آمدن [illegible] در خاطر خطور نمود و رایت ظفر آیت از [illegible] فرموده [illegible] اطراف
و جوانب آن کوهستان فرود آمد [illegible] طغیان [illegible] بقدم اطاعت [illegible] اسپان [illegible]
[illegible] در مقام عناد [illegible] ثبات قدم ورزیدند [illegible] تاراج [illegible] بجانب معسکر ظفر آیت [illegible] امیر ذوالنون
مناقب [illegible] ایلچیان [illegible] حضرت پادشاهی ظهیر السلطنه و الاقبال بابر میرزا [illegible]
جانب صوب قندهار و زمین داور [illegible] ولایات [illegible] اصول آن [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] دفع اعداء دولت [illegible] غال [illegible]
این مملکت از [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible] **[illegible] سلطان بدیع الزمان**
امیر ذوالنون [illegible] بازگردانید [illegible] بجانب قندهار [illegible] بدیع الزمان میرزا
میرزا بمملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار چون رایت نصرت شعار شاهزاده [illegible]
بولایت قندهار [illegible] امیر شجاع الدین ذوالنون و اولادش شجاع بیگ و محمد مقیم [illegible] پادشاهانه [illegible]
باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش یافتند و چون دران ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا [illegible]
[illegible] بدیع الزمان فرمان داد که [illegible] سیستان [illegible]
داور [illegible] جمع کرده و امرای عظام جهت رسانیدن [illegible] ولایات مذکور روان ساخته امیر سلطان علی [illegible]
[illegible] سیستان و سایر سرداران آن ولایات با جنود نامعدود متوجه قندهار گشته و چون محمد بابر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار
[illegible] اجتماع سپاه نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان بار دوی نصرت نشان فرستاده و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا

در برابر مخالفان صورت آمیز بجای نفرمود، قواعد مصالحه سمت تمهید پذیرفت و موکب عالی از قندهار براه زمین داور پیش گرفت در خلال
این احوال حسب حکم امیر ذوالنون که در سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که صورتی خیر عادله
بود از عالم رحلت نمود، و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون از این وقوع دو مصیبت که در عرض چند روز اتفاق افتاد ملول و
محزون گشته جهت ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و مستحقان دادند و ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت
قشلاق بشرط مشورت مرعی داشته خواطر بران قرار یافت که زمستان در قصبه فراه گذرانند و بعد از اشتغال آفتاب از بروج ستوی
بنقطه اعتدال ربیعی بطرف صلاح وانند و جنبش همت رسانند، این عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بهراة رسید شاه قلیچ
چون از بنج راه بر آسوده رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر سلطانعلی ارغون را آبایکی قرة العین سلطنت و خلافت
محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده را بسیستان برده حکومت بر تمهید حال نجیبه مالش مصروف دارد و امیر سلطانعلی باین التفات
مفتخر و مبتهج شده طویهای پادشاهانه ترتیب کرد و در روزی که شاهزاده را بسوی سیستان روانه ساخت جهات کشیده لوازم نیاز و نثار بجای آورد

ذکر عصیان لشکر ولایات ازخانی و توجه میرزا بدیع الزمان بهراة جهت طلب حضرت خاقانی در اوایل سنه احدی عشر و تسعمایه که سلطان
بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت و در ممالک بلخ و توابع حاکی صاحب وجود که بدارای سپاهی و رعیت قیام تواند نمود جز
محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بر سرانجام امور کشورستانی مقصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بدین جانب جیحون
میفرستاد و تا توانستند قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت ظاهر میکردانیدند و در آن میدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد و کام مقصود میربودند
و در پائیز سنه مذکوره جمعی کثیر از آن لشکر برق اثر بولایت میمنه و فاریاب تاخته بنهب و تاراج فرق عباد پرداختند و اموال بسیار غنیمت
بسیار گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و ولد میر ابوالقاسم ارلات محمد قاسم میرزا که نبیره شاهزاده بابر مادر میرزا بایسنقر میرزا
و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق امیر شیرم چهره و امیر بابا جان ولد خواجه جلال میرکی که در آن حدود اقامت داشتند
متوجه دفع آنجماعت گشتند و چون بکیانچین غبار جنگ و شیون ارتفاع یافت او دیگران را صورت ظفر و نصرت روی ننمود و این سپهدار نیز
شهادت فایز شد لشکر ایشان روی بصوب فرار آوردند بنا علی ذلک امور متوطنان آن ولایات یکبارگی مختل گشت و تمامی ساکنان از جلا
وطن اختیار کرده و آه بستم رسیدگان از ایوان کیوان درگذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور جلیع
قشلاق مرغاب جهان آرای تمید و بلوغ شهر رمادی رحل اقامت انداخت بعد از اندیشه و تأمل از آن اهمال و تغافل که در باب اعدا سلطان بدیع
الزمان میرزا کرده بود پشیمان شد، و با امرا و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بران قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان
را بدار السلطنه هراة طلبد و مراسم دلجوئی بجای آورده آنحضرت را برسم منقلای بکنار آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت
آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن جناب معالی مآب خواجه شمس الدین محمد منشی را که از سایر نواب درگاه عالیجاه بمزید
عقل و فراست و وفور فضل و کیاست امتیاز تمام داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاد و فرامین عنایت آمیز ارسال فرمود، سخنان
عطوفت انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در قلب شتا بقندهار انتها رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانید و عبارات
دلفریب ادای رسالت نمود، ضمیر آن زیبنده تاج و سریر را بملاقات پدر بزرگوار مایل گردانید بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع قبول جای داده عازم
پایه سریر اعلی شد، خواجه شمس الدین محمد را بجهت رسانیدن آن خبر پیشتر بهراة فرستاد و امیر ذوالنون را شرف رخصت ارزانی داشت که
بزمین داور شتابد و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساغر و تولک را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان یکران بکنار آب مرغاب شتابد و موکب
عالی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون برباط دریکن رسید امرای عظام و اکابر انام که برسم
استقبال از هراة بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر بشرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای می آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعنان
دولت و اقبال طی مسافت کرده رسیدن در قرایلاقات حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده کامکار
روشن ساخته غایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا پیشکش کشیده بدستور نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود

گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا پیشتر از حضرت آنحضرت بکنار آب مرغاب همت عالی
نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه سپاه و تعمیر بلاد مصروف بوده عنان عزیمت آن پادشاه ستارگان افق پیوسته بر دفع فساد و رفع
غبار اهل ظلم و بیداد معطوف **مثنوی** شه کامران عدالت شعار • مدد بوجه جهانگیر و الاقتدار • چو اعلام کیخسروی برفراشت • بجز دفع بیداد کاری نداشت

بناء علی هذا در آن ولا که غیر از سپره قتل و نهب و تاراج کار دیگر نداشتند و اخبار شبرغان و میمنه و فاریاب از صدمات جلادت آثار اوزبک وقوع
می یافت بدار السلطنه هراة رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان آن ولایات کرت بعد اخری بموقف عرض
خاقان مظفر لوا باعث وهن و ضعف مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت حرکه در دست و پا از کمال غیرت خسروانه و وفور همت پادشاهانه عزم
سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی جزم فرمود و امرا عظام [illegible] بیساق سپاه و استعداد مردان شجاعت
بناء امر نمود و میرزا بدیع الزمان را از یاوه [illegible] بدار السلطنه هراة [illegible] شاهزاده را بکنار آب مرغاب
انگیز رایات نهضت برافراشت و در اواسط ماه رمضان [illegible] بروت هوا [illegible]
آن ماه متبرک در آن مقام گذرانید، چون هلال شوال روی نمود و آفتاب روز عید تقدیم رسانید آنگاه از آنجا نیز نهضت فرموده در قصبه چاق
علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علی جان را اعتبار [illegible] از مخالفت [illegible] در هراة توقف کرده بود از ایالت
شبرغان معزول گردانید، آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطان از مرو چاق [illegible]
انتظار وصول چتر همایون حضرت خاقان روزی چند در آن مرحله [illegible] ساکن گردید آنگاه خاقان منصور در وقت [illegible] و اجتماع جنود
ریاحین سنبل ترکول برعایت [illegible] دوازده هزار سوار [illegible] با اصناف حشمت و تجمل روی براه
آورده **مثنوی** [illegible] • افراخت رایات [illegible] • [illegible] رایات نصرت آیات
خاقانی معطوف بنابرات جناب [illegible] از بلغ شهر عزم [illegible] ماوراء النهر نهضت فرموده سپاه ظفر پناه [illegible]
و الا اطراف دشت [illegible] **نظم** [illegible] • سپاه [illegible] • [illegible]
[illegible] • و در اثنای منازل [illegible] نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از
وصول [illegible] بابا الهی ضعف بر تن [illegible] آن عزیمت [illegible] **شعر** [illegible]
و نهایة کل کاین ان لا یکون • کل شیء هالک الا وجهه • و الحکم [illegible] **ذکر انتقال خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور** قاطبه
علما عالم را معلوم است و طوایف فضلا [illegible] که بحکمت شامله قدیم و قدرت کامله پادشاه واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه
پیوسته مقتضی آن بوده که [illegible] تؤتی الملک من تشاء و تنزع [illegible]
از [illegible] امور ملکی و دنیوی باز داشته [illegible] انجام [illegible]
[illegible] که اقدام همت انجام [illegible] ربع مسکون [illegible] بحت [illegible]
[illegible] آثار [illegible]
و [illegible] خلایف فی الارض مشرف شوند [illegible] و خلاف [illegible]
من [illegible] **مثنوی** بجای دنیوی [illegible]
[illegible] • سکندر سوی آن عالم [illegible] • کجا شد [illegible] • کجا [illegible]
[illegible] • آن عالم [illegible] • [illegible]
فریدون [illegible] • [illegible]
هر چند [illegible] ظاهر است که [illegible] جهت [illegible]
حال [illegible] سبب آمیزش [illegible]
و الم [illegible] بیماری [illegible] مزاج
همایون روی در تضاعف [illegible] شاهزادگان عظام و امرا [illegible] حاذق [illegible] که آن
عارضه [illegible] آن واقعه [illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible]
همایون نباشد [illegible] صورت مخالفت میان برادران روی ناید و از خاقان
همایون [illegible] بعد از آن [illegible] و در اوایل
[illegible] سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] با جمیع [illegible] امرا و خواص
ذو القعده [illegible] بدیع الزمان میرزا [illegible]
[illegible] بابا الهی [illegible] عبدالباقی میرزا و امرا [illegible] شجاع الدین محمد
همایون [illegible] شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا [illegible]

برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیگ و ناصر الدین حسن بیگ وفادار و نظام الدین عبد الملک جان نثار و غیرهم بمراسم استقبال
استعجال نمودند و بلوازم دعا و ثنا و نثار و نیاز اقدام فرمودند و بدیع الزمان میرزا آنروز هم در آن موضع توقف فرموده و از صعوبت
مرض خاقانی وقوف یافته روز دیگر بمبادرت رفت و آنحضرت را سخت سست دیده و قوی ضعیف دید بغایت حزین و غمگین گردید
جهت رعایت حزم در اردو توقف نکرده بالفعل منزل شریف بازگردید و پس ببرلی تا باز نزد پسر ... آمده اردوی را ایلغار عالی عزم کردند
بعد از آن امرا و ارکان دولت و خواتین عظمت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت ملک و آسایش سپاهی و رعیت منحصر
در آن دانستند که قبل از حدوث واقعهٔ ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا مبانی
مواثیق عهد و پیمان بغلاظ ایمان ارتباط و استحکام یابد تا برادران دیگر بقیه از ربقه اطاعت و انقیاد نپیچند و بشارع مستقیم وفاق آمده پا از
شجرهٔ خلاف اقدام ننمایند و در روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمود برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر ناصر الدین
عمر بیگ و امیر نظام الدین عبد اللطیف از اردوی همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی
میرزا به لشکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند و بمجلس عالی درآمدند از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان بایزید و الدامیر جهانگیر برلاس
و امیر شیخ علی طغائی و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا علی بیگ و امیر محمد جعفر ابجا و امیر محمد برندق را بآن محفل طلبیدند آنگاه شاهزادگان
دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده در امر عهد و پیمان در میان آوردند که تا روز قیامت بر جادهٔ مشیّد اتفاق و اتحاد راسخ دم و ثابت قدم
بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرای صمیم القلب قسم بر زبان آوردند که در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی
و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع این بیعت خواطر صغار و کبار اطمینان یافت و انواع امنیت و عافیت بر وجنات روزگار امرا و لشکریان ظاهر گشت
بیت ارکان قصر ملک چو اساس مدار یافت
زان چهار اتفاق خواطر قرار یافت ∴ و در آن روز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور
بغایت صعوبت انجامیده بود و ساعت بساعت شدت آن حالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف
آورده سایر شاهزادگان و امرا و وزرا در خرگاهی که پیوسته جهت نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر
زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشک از دیده سکان عالم
بالا و ساکنان ملأ اعلی بگشاد و روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائه بود نزدیک بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت
و کامکاری بمغرب فنا انتقال یافت و شهباز روح مقدس آن پادشاه عالیجاه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده
بگلزار انس پرواز نمود و انوار طلعت خورشید حشمتش که عالمی از فروغ عطفتش بهره یافته بودند در مغرب انا لله و انا الیه راجعون معدوم شد
و منشور حیات جمشید طلعتی که جهانی از نور معدلتش بر خوان آمال زندگانی مینمودند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت و آوازهٔ کوس
شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و فیروزی در هر شهر و کشور میرسانید یکبارگی فرونشست و آواز فغان و نفیر که درین مدت گوش کسی نشنوده
بود از صعوبت این مصیبت بلند گشته با یوان کیوان پیوست رباعی آن سایهٔ لطف حضرت سبحانی ∴ کز تیغ زرنش بود فلک نورانی ∴ افسوس که
نور دولتش یافت زوال ∴ فریاد که رفت از جهان فانی ∴ و در آن شب بترتیب خواص شبستان سلطنت بر نعش سید المرسلین طوائف غسل
و تجهیز و تکفین حسب ملازمت قیام نمودند و از کمال حزن و غم و نهایت غصه و الم دیدهای اشک سیلاب خون از دیده برفرق گشودند بیت زهر کنار شده روان
جوی بی حد خون ∴ علم زد آتش آههای محزون ∴ ذکر نقل نعش مغفرت مآل بسعادت جوار سریر جاه و جلال صباح روز دیگر که کار
پردازان قدر و قضا لمعهٔ جمشید خورشید در شال زنگاری پیچیده گردانیدند و بر بارگیر تند رو گردون بار کرده از افق مشرق بسوی
نهانخانهٔ مغرب روانه ساختند امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در محفهٔ محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را در لباس مشکین
گرفته عنان عزیمت بصوب بلدهٔ هراة انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا متعاقب از اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر در مرج قلعهٔ نیره تو نزول
نصب سرادقات دولت گشت و کوتوال آن حصار استوار سالک طریق یکدلی امیر زین الدین علی باستقبال آمده مقالید قلعه با منصل ... بعرض رسانید
منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردید و آن شب در آن منزل توقف اتفاق افتاد و علی الصباح کوخرو توابت سپار حصار شادمان
آکرده و در اول الکار نوبش ساخت و نقل نجوم را بجهت تصرف درآورد و رایت حشمت برافراخت و زیب سریر سلطنت و جهانبانی
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکانی با قومی از خواص و خواص حلقهٔ نیره تو صعود نموده و آن حصن آسمان اساس را بنظر احتیاط ملاحظه کرده
خزاین و دفاین را تصرف فرمودند و امیر زین الدین علی سابق و پیشکش کشیده لوازم تکلم و خدمتی بجای آورده و عنایات خسروانه

مستظهر

مستظهر گشته بدستور معهود منصب کوتوالی آن قلعه بانجناب تعلق گرفت و همان زمان شاهزادگان باردوی همایون مراجعت
نمودند روز دیگر بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال شدند و بعد از وصول بالنگ کهدستان خواجه شهاب الدین عبد الله
که در اوان جهانبانی خاقان فرخنده نشان حاکم شهر بود با اهالی سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران
لباس مصیبت پوشیده و افغان و زاری باوج فلک زنگاری رسانیده شرف ملازمت شاهزادگان جمشید حشمت دریافته و لوازم
پرسش بجای آوردند و بامداد روز دیگر که آفتاب ... از ساحت ... تافت نعش خاقان بی بدیل را که از تغیر
و تعفن مصون و محفوظ بود کرت دیگر تفحیل داده بجوار عیدگاه دار السلطنه هراة بردند و در آن فضا مقام بر جنازه رحمت اندازه
نماز گذارده تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بگنبد مدرسهٔ شریفه که بجهت مدفن سلطنت بنا کرده بود بطریقهٔ تربیت سلطنت دفن
نمودند و اولاد و امجاد و امرا و ارکان دولت پادشاه عادل کمینه متصل بانعام طعام و خیرات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام فرمودند
روز دفن چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین تواند بود بکشیدن آش بزرگ پرداختند و خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده لوازم
معظمات مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند تعداد اولاد و امجاد خاقان منصور و الامجاد بخشندهٔ بی منت و
واهب المواهب بی محنت خاقان منصور مغفور آشیانه السلطنه و الخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر
کرامت فرموده بود بدین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم که در اوایل
حال بنکاح سلطان اویس میرزا بود و در آن اوقات عبد الباقی میرزا زندگانی مینمود از جویی بیگم که قبل از جلوس همایون بحبالهٔ نکاح آن
حضرت درآمده بود و حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا و ابو القاسم میرزا اختصاص انتظام داشت بیکه بیگم که در حبالهٔ
سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کچک بیگم که زوجهٔ میرزا بابر ولد محمد قاسم میرزا
بود از ستر عظمی پاینده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابو سعید شاه غریب میرزا مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابو المحسن
میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکبک میرزا از لطیف سلطان آغاچه که پیش از آن چهار شنبی بود فرخ حسین میرزا محمد
معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک زوجیت
سلطان مسعود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که زوجهٔ سلطان اسکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان یکی از نبیرهٔ میرزا الغ
بیگ را بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور داشت از مستر حاجیه پاپا آغاچه ابو تراب میرزا محمد حسین میرزا فریدون حسین میرزا
مریم سلطان بیگم که صاحبه سید عبد الله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجهٔ میرزا یادگار فرخ میرزا شاهی بود از مهد علیا منگلی بی آغاچه
که ترکیه بود و ملوک شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا شهربانو بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را آن
حضرت بخشیده بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید از زبیده آغا جلایر که از اولاد ذکور خاقان منصور
هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند و اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا محمد معصوم
میرزا حیدر محمد میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابو تراب میرزا و از اولاد اناث نیز پنج مستوره در زمان حیات آنحضرت جهانی
خجسته صفات نقاب تراب بر روی کشیدند و اسامی آنها اینست آق بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کچک بیگم فاطمه سلطان بیگم و از ازواج
طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم و جولی بیگم و زبیده آغاچه جلایر و لطیف سلطان بیگم آغاچه در زمان زندگانی آنحضرت جهان فانی
عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعهٔ آنحضرت باندک زمانی مرکب ... اکثر عزیمت روی بملک آخرت آوردند
مگر آغاق بیگم که تا غایت در قید حیات است ذکر بعضی از احوال امرا و وزرای ابی الغازی سلطان حسین میرزا از جملهٔ عادات خاقان
صاحب سعادات یکی آن بود که زود زود بعزل و نصب وزرا و دیوانیان می پرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن مهم شریک یکدیگر
میساخت بنابر آن کل فوادر ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت مشرف گشتند و ذکر بعضی ازان طایفه در تاریخ
آن حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمه از حال زمرهٔ دیگر اینست که مسطور میگردد خواجه قطب الدین طاوس سمنانی بمنصب و علو
نسب و مفخرشان و تقدم دودمان موصوف و معروف بود و چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد در زمان سلطنت میرزا ابو القاسم
بابر و میرزا سلطان ابو سعید مدتی مدید بامر وزارت قیام مینمود و پس از واقعهٔ قراباغ بدار السلطنه هراة شتافت تا بر التفات خاقان
منصور در منصب اشراف دیوان و نظام دخل نمود و اعتبار و اختیار بسیار داشت و در وقت استیلای یادگار محمد میرزا در هرگاه امرا و دیوانی

مال مهر زده افتقاد ارشش ابه شرح پیشتر شده و بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بی ازانکه در منصبی مدخل نماید چند سال
در ظلال معدلت خاقانی در نهایت فراغت زندگانی مینمود و در کشمیر زراعت و عمارت سعی میفرمود و دران اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی
قدم بر مسند جاه و جلال نهاده بنا بر طلب اموال نسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاده خواجه طاوس از اندازه فرمن و ناموس اندیشیده
عنان عزیمت بصوب عراق و آذربیجان منعطف کرد و دران مملکت نیز معزز و محترم بوده تتمه اوقات بپایان آورده و در سنه [illegible]
شریفش بهفتاد و دو سال رسیده گوش هوشش صفیر خطاب ارجعی شنیده مرغ روح شریفش قفس قالب بشکسته بیت طاعجا بر طاوسی چند است
جهان از زرگاوی بپرداخت خواجه شمس الدین مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه
ترکمان بهراة آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و دران حال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق و آذربیجان
نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاطاعه بجانب سمرقند توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هراة بر مسند سلطنت نشست از ماوراء النهر
بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست و اندک زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرده و در استمالت خواطر اکابر
و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورد و عاقبت ملالت فرار شده ازان کار استعفا نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال
فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری را مفوض برای صواب
نمایش گردانید و آنجناب چندگاه در روضه و تعمیر آن بقعه متبرکه کوشیده و در ضیافت آینده و رونده اهتمام تمام بتقدیم رسانید و فاتش
در دوم شهر ربیع الاول در سالی که حروف همین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی نمود و در مزار فیض آثار عارف
ربانی مولانا شمس الدین محمد تبادکانی مدفون شد و خاقان منصور بتجلیل خاطر اولاد امجادش پرداخت و ولد ارشد خواجه عالیجاه خواجه
شهاب الدین عبد الله را برسش و انعام مبلغ فاخره بنواخت خواجه علاء الدین علی الفنائی در سلک اشراف ولایت باخرزست انتظام
داشت و بواسطه انتساب آل برمک همواره رایت مفاخرت می افراشت بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و ایثار
درم و دینار موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات حضرت اعلی گشته در امر وزارت شروع
نمود و بنابر آنکه در صفت کفایت ظاهر شده بعجزه و رعایا حیف و تعدی جایز میداشت و به پیشه نسبت بیاره وزرا رقم تعزیر و تزویر بر
اوراق ضمیر می نگاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر با وی متغیر گردید و دران اوقات از وی حید یا غزلی روزی
خواجه صافی این بیت در سلک نظم کشیده بیت فردا که شود معرکه ضربت شمشیر * معلوم شود قوت بازوی علیشیر * و این معنی سبب
ازدیاد کدورت شده و دیگر اسباب مدد علت گشت و خواجه صافی صباحی که در پای سریر اعلی در حجره دیوان الیه بود یکی از
پیادگان بموجب فرمان واجب الاذعان دستار شریف که بغایت بزرگ بود از سرش برداشت در گردنش افکند و امیر علیشیر
روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند مصراع جوابا سر بیک کردی بیک کن باد کردن هم * القصه دران روز خواجه صافی مواخذه و معاتب
گشته بعد از آنکه هرچه داشت فرود آورده در بالاخانه زندان محبوس شد و زمان حبس او قریب شش سال امتداد یافته و دران ایام
غزلی فرا منظوم گردانید و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاده مطلع آن غزل اینست نظم آنکه هرگز نشنود گوش تو فریاد منست * وانکه هرگز
نگذرد بر خاطرت یاد منست * اما هیچ فایده بران مراسله مترتب نگشت و امیر علیشیر از سر ایذاء او در نگذشت و خواجه صافی در مدت
حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخته و حفظ کلام الله کرده کتب متداوله را تا مختصر تلخیص بخط مطالعه در آورده قصیده
مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود و اکثر صنایع شعری را نظر بی برده در ان قصیده درج فرموده تا حالیش بمقرب مسطور خواهد
گشت ان شاء الله تعالی خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از بزرگزادگان مملکت فارس بوده در اوایل جلوس خاقان منصور از فراه باغ ازان
بهراة آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چندگاه جمعی از مردم شریر او را بصنف تصرف و تقصیر متهم گردانیده و بنابران مقهور خاقان
منصور گشته در زندان قلعه هراة محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برد ناگاه حکم قتل او صادر فرمود و چنان استماع افتاده و العهدة علی
الراوی که دران وقت که نایره غضب خاقانی مشتعل بود و بکشتن خواجه مظفر حکم نمود یکی از نواب بایقرا عرض کرده داشت که خواجه صافی
نیز در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت او را نیز بورطه سیاست کنند و دران روز که اوایل ایام محرم الحرام سنه ۸۹۱ بود خواجه صافی بالاز
طاق چهار سوق هراة و خواجه مظفر را بر در دروازه ملک بحلق کشیدند یکی از فضلا دران باب گوید رباعی ای دیده بحال شبانکاره نگر * در خواجه کل
جهان خونخوار نگر * از حالت صافی بر آن تجربه بکن * در حال مظفر شبانکاره نگر * خواجه امین الدین محمود برادر خواجه افضل الدین محمد بوده و قریب

شراب روح افزا و مصاحبت ماه رویان امید بیا شنف تام ظاهر میشود بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت
و همواره خیال همنشینی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطری نگاشت در سنه ... بمنصب وزارت خاقان منصور رسیده
قریب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و دران اوقات که برادرش خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید
و بعد از چندگاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانیه در امر وزارت دخل نمود و خواجه قوام الدین نظام الملک
در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مواخذه و مقید گردانید و خواجه امین الدین محمود بعد از یکی دو سال فرصت یافته در زی نوات
از بالاخانه زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهراة در گوشه مختفی بود و چون آنجناب بمناصب علیه و مراتب سنیه
سرافراز گشت خواجه امین الدین محمود از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطه خدمت بانجاح وسایل
لاحقه مرتبه بلند و درجه ارجمند یافت و چون متقاضی اجل در رسید در اوایل سنه عشر و تسعمایه بجهان جاودانی شتافت خواجه علاء الدین
علی بن جمال بصفت امانت موصوف بود و بحسن خط مشهور و معروف بالفعل در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر
ازان مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت مدتی دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و پستی
کوتاه دستی هرگز بعیب مواخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود در رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته در گذشت خواجه نعمت الله
سیرجی در علم استیفا یکتا و بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی بسرانجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشتغال مینمود
و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله را مواخذه کرده آنچه داشت ازوی گرفت
آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چند ماه که بلوازم آن مهم پرداخت معزول گشته در بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه
مجد الدین محمد بگشاد و خواجه مجد الدین با غضب تمام خواجه نعمت را فرمان داد محمود قتال که یکی از اشرار عمال بود بر وی تعزیری نمود و جناب
وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانیده در شکنجه و تادیب کشیده گویند که دران وقت که خواجه نعمت را شکنجه میکرد اقرار
نمود که چند صندوق از خاصه پیش ابناء جنس در فلان موضع نهاده ام محمود قتال او را گفت کسی چه داند که صندوق را بحضور آورده خواجه نعمت الله
دران حال آغاز گفتن لطیفه کرده فرمود که مردک قتال توئی مرا چه ضرورت است که چه جای صندوق کیسه ای هم نیست القصه چون خواجه مجد الدین
محمد بلکه اکثر وزرا و ارکان دولت از شرارت نفس خواجه نعمت الله بغایت ترسان بودند او را چندان شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست
رباعی در سلطه جهان نکیسه هر کس * دان تا نتنی از نیانتی غافل * بی زلف چو شنک از دهشت دندان خشک * بی روی چو گل کوهت از یوده گل
سید زین العابدین پدرش سید زین الدین محمود مدتی مدید در مهمات دیوانی مدخل داشت و مادرش از دودمان
سادات ارجمند بود می افراشت و آنجناب بمحامد سیر و محاسن شیم موصوف و مشهور بود و در اوایل حال بوزارت میرزا محمد بن مزدق برلاس
قیام مینمود و پس از آنکه انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش بر پیشگاه ضمیر انور حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت عظمی
همایون بوی مفوض ساخت و دران اوان که خواجه نظام الملک پای بر مسند اختیار و اقتدار نهاد سید ابتدا ازان شغل معزول گردانید و در
سنه ثلث و تسعمایه که خواجه نظام الملک با اولاد و اتباع بشهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور گردید و بعد از چندگاه خواجه
افضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب استشمام رایحه مخالفت نموده او را معزول ساخت و بعد از وفات خواجه
افضل خاقان بلند محل کرت بعد اخری سید زین العابدین را بمنصب وزارت امر کرده آنجناب استعفا نموده مهم جهان قرار یافت
که وزرای عظام بی استصواب جناب سیادت مآب بفیصل مهمات دیوانی نپردازند و قوانین سابقه را مادام که توقیع او زینت پذیر نگردد بجای
نرسانند آنگاه سید زین العابدین بیشتر از پیشتر اعتبار یافته بر جمیع وزرا مقدم می نشست و برقم الاطلاع علیه بر پشت نشان توقیع میکشید و
بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع الزمان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر التفات ساخته منصب صدارت تکلیف نمود اما سید دران
زمان که مانند ایام گل اندک بقا بود در مسیح ملکی دخل نفرموده و چون رایت نصرت آیت محمد خان شیبانی از افق ماوراء النهر طالع
گشت سید زین العابدین راه فرار اختیار کرده در شادمانی گریز بانوی ازاو و زیکان بستیزه و چار خورده مهم یک جمله برایت او
مثنوی وزیری جهان گرا بر مثل سید زین العابدین رسید بمانند اجداد بزرگوار خویش در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید
چنین است کردار گردان سپهر * گهش زهر قهرست گه نوش مهر * نیازارد کسی پرور روزگار * بخاک افکند آخرش خاکسار * خواجه معز الدین
حسین برادر خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره بوده مدتی مدید بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و تولیت موقوفات همایون

تمام مینمود و آنجناب بصفت وقوف و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و در اوقات شروع در امر مهمات دیوانی رایت کفایت و دیانت پروری برافراشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت کمر ملازمت در خدمت بدیع الزمان میرزا بر میان بسته در امر اشراف دیوان شروع فرمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت و کما ینبغی بتربیت و رعایتش پرداخت و در روزی که محمد خان بضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاهی کشته گشت هم در آن معرکه دست قضا بساط حیات خواجه معز الدین را در نوشت ع بنای جاه و دولت نیست محکم خواجه جلال الدین عطاء الله در زهد و تقوی درجه علیا داشت همواره همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت در اوایل ایام جوانی که در اوان نشاط و کامرانی است از ارتکاب مناهی و ملاهی یکبارگی در گذشت و روی بجانب دین داری و پرهیزکاری آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود بتقصیر راضی نگشت و در علم سیاق و فیصل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود بواسطه وفور فراست و کمال کیاست روز بروز مهماتش ترقی میکرد تا قدم از مسند وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف را بدست آورد و دخل در میان امرا و وزرا بر رقم الاطلاع علیه توقیع میکشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کاردانی بسر انجام مقرون میگردانید با وجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل در مهام ملکی و مالی از اوراد و ادعیه و نوافل سیاحی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان تسبیح بدست گرفته در اثنای قیل و قال با اصحاب جاه و جلال بورد مشغول میبود و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب رسالت و پروانه علاوه سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و بعد از فوت خاقان و افراد انتقیش را در فرامین مطاع عبیة العلیا نوشت بعد از فوت آنحضرت آن خواجه صاحب سعادت از اولاد امجاد پادشاه ملائکت ومحمد خان شیبانی اصلا منصب قبول نکرد و ایضا در ایام استعلاء لوا ظفر انتما شاهی در بلاد خراسان روی بکنج حجره نهاده اما در این ازمنه مختلفه و انقلابات متنوعه امراء و وزرا و دار السلطنه هراة هرگز هیچ مهمی را بی وقوف استصواب آنجناب فیصل نمیدادند و در توجهات و در تحصیلات و قرار مهمات مزارعان و محترفات رای صواب نمایش را بجد و در نسبت ابواب مشورت میگشادند و در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمائه که حکومت بلاد خراسان بحکم نواب آسمان جناب ملایک آشیان پادشاه عالمیان تعلق بامیر خان موصلی گرفت خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفته خواجه دانست که کار از مداوا درگذشت خاطر بر حلول واقعه ناگزیر نهاده بنابر آنکه و فور طمع امیر خان و ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات و متملکات خود را مفصل کرده مقرر ساخت که از آنجمله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیر خان نمایند و هر یک از امرا و خوانین او چه چیز دهند و فرمود تا بطریقه سنت اسباب تجهیز و تکفین او را ترتیب نموده نظر آوردند و کفن را بر روی و شستند آنگاه نوبت بنده پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرد که از روز اول فاتحش تا روز هفتم چند گوسفند و چند من ماش و حلوا و سپاری با یتاج شرعیت را ترتیب کنند و قرار داد که هر یک از فضلا و حفاظ و مؤذن و معرف را چه چیز دهند بعد از آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربا خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان را بر سر خود طلبیده ذکر میگفت تا روز یکشنبه دوم ربیع الاول سنه مذکوره وفات یافت و تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازه آنجناب را مشایعت کرده در پیشگاه مدرسه شریفه خاقان منصور بر نعش آن خواجه مغفور نماز گذاردند و جسد مبارکش را در مزار شیخ صوفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بود دفن کردند و این قطعه که نوشته میشود از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد قطعه خواجه سالکان عطاء الله ۰ که دلش داشت میل سوی جنان ۰ جانب خلد برفت و شد تاریخ ۰ بباغ خواجه عطا گوی چنان ذکر صدور خاقان منصور چون در زمان خجسته نشان خاقان جایگاه موقوفات بلاد خراسان قرینه سپید بود که یک پس از عهده ضبط آن بیرون نتوانست آمد چهره آن پادشاه عالیجاه در بسی از اعاظم سادات و فضلا را بتقلد منصب صدارت سرافرازی ساخت بنابر آن در اوان سلطنت آن حضرت جمعی کثیر از ارباب عالم بسر انجام مهام آن منصب مشغول بودند و این حقیر در پس که اسامی ایشان مذکور میشود از آنجمله بوده سید جلال الدین عبد الله مروارید کرمانی در سلک افراف سادات حسینی منتظم بود و بانید آل عبا سید برکه نسبت خویشی داشت و آنجناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت سید مستم بتمام صدور مقام توقیع کشیده انا بسبب عدم وقوف و کثرت شغف بارتکاب شراب آن مهم را از پیش نتوانست برد و در کمال بی اختیاری سلوک میکرد تا زمانی که معزول شده روی بکوشه انزوا آورد خواجه قطب الدین محمد الخوافی بصفت نقاوت و فضیلت موصوف بود و بوفور فراست و کیاست معروف در انشاء مکاتبات و فرامین و پروانچه صدارت

تمام داشت

تمام داشت و در فیصل مهمات و معاملات موقوفات بر امثال اقران رایت تفوق می افراشت و آنجناب در زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید نایب حسان مولانا عبد الرحیم صدر بود و بعد از واقعه قرا باغ بدار السلطنه هراة شتافته خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض نمود و چون جناب مولوی چند ماه بلوازم آن مهم پرداخت در سپیم محرم الحرام ... بسبب افساد اهل فساد مواخذ و معاقب گشت و در عرض بیست روز مبلغ یکصد و پنجاه دینار کبکی فرود آورد در ماشره صفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید و پنج سال کمال استقلال مهمات موقوفات و حاجات ارباب عمایم را بکفایت مقرون میگردانید و فاتش در زمان اقتدار معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد فی شهور سنه ... روی نمود و چون مولانا قطب الدین خویش نسبی معتمد السلطنه بود آن جناب بلوازم امر تعزیت اقدام فرموده سه چار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزراء و سادات و نقبا و فضلا و قضات و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هراة در آن تعزیت مراسم می شدند و حفاظ ختمات قرآن بجای آوردند و خوان الوان خواجه مجد الدین محمد علاوه اطعمه فراوان میکشیدند و چون ایام سوکواری بنهایت انجامید خاقان منصور و شاهزادگان و خواتین مخدرات تکان خلع فاخره و اسباب واقر بمعتمد السلطنه و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خواطر ایشان را باصناف پرسش و نوازش تسلی دادند مولانا معین الدین علیه ... منصب صدارت خاقان منصور معزز بود و بسبب آنکه امور آن منصب بوافقه شنید در شهور سنه سبع و تسعین و ثمانمائه در سبب خیابان گشته شد خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین کرزنگی جد او که از قدوه اعاظم ولایت ... بود و بمزید حکمت و حرمت و افضل فی جاه و علو همت از سایر اعیان خراسان ممتاز به مستثنی میبود چند گاه در غایت اقتدار و اوقات بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکبار بکلی بار از رسم المعتاد طمع نکرده و رایت نیکنامی برافراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آن خواجه امجد را بتعلب و تصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان غمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج همایون اثر کرده خواجه حسین از آن منصب معزول گشت و بسبب کلی بدیوان فرود آورده بقیه اوقات حیات را بفراغت گذرانید و در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیک اجابت گفته در کنبدی که در جانب قبله مسجد جامع هراة ساخته و پرداخته است مدفون گردید سید شمس الدین محمد اندجانی ملقب بمیر سر برهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی جانکاه که در وادی سلطان محبت کمکر نهری را در شهرستان دلجای داده و بطور قلندران که تابع آن مذهب بوده برآمده مدت ها با ایشان همراه و کلاهی بر سر برهنه با آن طایفه کوچه و بازار دوران میکرد و پیش صلوات شده رباعی چند نظم می آورد و این رباعی از منتخبات رباعی آنکه ز پستی ... ای خورشید روی ۰ از چشم درآرزوی یکی بنگیند ۰ گفتم آکر این گفت کمر من می چشم ۰ خوبان دیگر بنگیبنگ هم کند و میر سر برهنه بحسن گفتار و لطف گفتار در صحبت فهم و ذکاء جمع از فضلاء زمان و ظرفاء دوران امتیاز فراوان داشت و همواره نکات شیرین و حکایات نمکین و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاح انگیز بر لوح بیان می نگاشت و چون از جانب ترکستان بدار السلطنه هراة تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شد و منصب شیخی و تولیت مزار چند کوار شیخ لقمان پرنده منسوب گشته مدت بیست سال در آن مقام بعضی انجام بتمامات صادره او پرداخت و هر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کبکی که از موقوفات و نذورات آن مزار حاصل میشد بمصرف میرسانید بعد از آن بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان غیبتش گشادند و بعضی سبب آن سیادت آبی شد میر سر برهنه قصد کرد که تقرب حضرت سلطانی را در سعایت او دخل بوده بنابر آن در هوا ابیات این قطعه آنجناب که نظم الهی که خاک بستر بخشش بند آرا کلهم ۰ شاه ندیم و اکی عشق بجاک بسیم ۰ این قطعه در سلک نظم کشید چه آن سهی که در سایه خود و او رسم کرد غازی و بنشاند بخاک بسیم ۰ و امیر علیشیر از این کنایات رنجیده چند گاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت و آخر الامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان منصور بوی تفویض یافت و میان آن جناب و خواجه کمال الدین حسین کرزنگی در تقدم و تأخر صورت نزاع روی نمود و میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که با وجود شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خدام این آستان عالیمقام که بنده را حاصل است خواجه حسین را چه تقدم وارد است آنحضرت این التماس را بر وی تفوق بسیار کرده و در این حال امیر سید و ضال را الهام کرامی و سوال جناب سیادت مآب یاد آمده بر زبان راند که نظم در مقامی که صدارت بگدایان بخشند ۰ چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی ۰ و کوکب آمال میر سر برهنه بدرجه اقبال رسیده حکم بر خواجه حسین توقیع کشیده و بعد از چند گاه که بلوازم آن امر پرداخت استقلال نموده کاشانه عزلت را منزل ساخت بقیه ایام حیات

بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر بگذرانید و در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه مریض گشته در عالم آخرت
منزل گزید خواجه غیاث الدین عادلشاه در سلک اشراف و اعیان ولایت جیلانی منتظم بود و چند سال بامر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد
از عزل از آن منصب در ولایت ... بود رحل اقامت انداخت و تتمه ایام حیات را بزراعت مصروف ساخت امیر عالم میرک جلال الدین قاسم
در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه قایم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کمال اختیار و استقلال بمراسم منصب صدارت
قیام نمود و چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد در منتصف شعبان سنه احدی و تسعمایه در حصار شادمان از عالم رحلت نمود قاضی برهان الدین
محمد مولد در اوایل حال منصب قضاء ولایت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا متعلق بوی بود بعد از آن بواسطه سوء مزاج که شاهزاده را نسبت
بآنجناب پیدا شد از مرو بهراة شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بدرجه بلند صدارت صعود نمود و در اواخر سنه تسع و
تسعمایه میل وطن اصلی کرده و مرخص شده بمرو شتافت و ابوالمحسن میرزا بار دیگر که از جناب صدارت آب در خاطر داشت او را مواخذه
و مصادره کرد و جسم او را عارض نفسانی ... استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمایه درگذشت سید غیاث الدین محمد از فضایل
نفسانی و کمالات انسانی بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک ... بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع نمود
تا وقتی که خواجه نظام الملک بر درگاه خاقان منصور لوای اختیار و اقتدار می افراشت سید در آن منصب دخلی تمام داشت و در سنه تسع و
تسعمایه که آفتاب اقبال خواجه نظام الدین بسمت زوال رسید در خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون ارغون رفت
و هنوز از آن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مواخذ شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده و از غضب خاقانی
ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود و جناب امارت مآب او را بسلطان بدیع الزمان میرزا سپرده سید چندگاه در ملازمت آنحضرت
بسر برد اما بواسطه قربت صورت و ... سیرت منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت مقرر شد که برسالت مرو رود و چون آن
بلده را سید بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا ... مضمون آنکه جناب سیادت مآب را رخصت معاودت بجانب بلخ
نمود انتهی اولاد او میرک ... و سید قاسم را که مشهور است بمیر مخدوم از آن بلده عذر خواسته و ایشان به ... پیوسته در گوشه انزوا منزل
گزیدند و در سنه ثمان عشر و تسعمایه که بواسطه شهادت امیر نجم الدین ثانی سلاطین ماوراء النهر بجهت مشهد مقدس متوجه ... آمدند امیر مخدوم از دار
السلطنه هراة باردوی تیمور سلطان و عبدالله خان شتافت و ایشان را بر توجه بجانب دار الملک خراسان ترغیب و تحریص نموده ... چون
امید لوای جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لازال ظل معدلته ممدود من وجوه الساعی پرتو وصول بر بلده فاخره هراة انداخت
سید با اولاد مواخذ شده مبلغ کلی فرود آورده و بعد از آنکه از جنگ محصل خلاص گشت فرار بر قرار اختیار کرده بماوراءالنهر شتافت و در آن
ولایات فی شهور سنه ... وفات یافت مولانا غیاث الدین جمشید قاینی پدرش مولانا سلطان بخت کاتب دار القضاء جناب شریعت پناهی قطب الدین
احمد الامامی بود و نسبت مادرش بجمشید قارن که در زمان امیر تیمور گورکان در بعضی از بلدان مازندران حکومت مینمود می پیوست و مولانا غیاث
الدین از مبادی رشد و کتابت مسکوک و سجلات وقوفی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چندگاه ملازمت خاصه آنحضرت را
بجلد شریفه ... و حرمت ... برسانید ... بکلالی ملقب شد و آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و
در زمان اختیار خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر نظام الدین علیشیر زبان بغیبت آنجناب گشاده مواخذ و معاتب گشت
و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر اعتبار گردانیده
بار دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید و وفاتش در ولایت قاین در هشتم ربیع سنه ... و عشر
و تسعمایه اتفاق افتاد و در مقبره آبا و اجداد خویش مدفون گشت خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد برادرزاده و داماد مولانا قطب الدین خوافی است
و بعضی از اقسام فضایل محظوظ و بهره ور مینمود و در زمان وزارت و امارت خواجه افضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سال
قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشار الیه مواخذ گشته مبلغ کلی فرود آورده و بعد از آنکه از جنگ
محصل نجات یافت در زاویه عزلت ... را بپایان رسانید امیر کمال الدین حسین پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل بود و دایم
در سلک سادات عظام منتظم بود ... انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره مند بود و در علم جفر و تصوف و معما مهارت
مینمود و بنظم اشعار مشغولی میکرد و در ابداع مولفات لوازم فصاحت بجای می آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا ولایت طبس
باذربیجان شتافته چندگاه در ظل تربیت آن پادشاه عالیجاه ... و بعد از آن بمملکت هراة آمد خاقان منصور امر شیخی و تولیت

موقوفات مزار متبرک حضرت باری خواجه عبدالله انصاری را بآنجناب مفوض گردانید و در سنه اربع و تسعمایه منصب صدارت ...
... را برای صواب نمایش تفویض فرموده و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آن صدر عالیقدر این رباعی نظم نموده رباعی
ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش • بر اوج صدارتی مه بدر قریش • ای صدر قریشی لقب عالیقدر • تاریخ صدارت تو شد صدر قریش • شرح
منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مولفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار آنجناب خامه سخن گزار یک بیت بر لوح بیان
می نگارد نظم از این طاق جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون • که باشد رخنه ها بر من ... • خواجه شهاب الدین عبدالله البیانی
ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم اخلاق و محاسن اوراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابناء روزگار مینمود و طبع
بلندش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور و ذهن دراکش نقاد فنون علوم و هنر بود و منشآتش ... سحبان بزیور جواهر بلاغت آراسته
و منظومات متانت آثارش مانند لآلی بحر عمان از شوایب عیب و منقصت پیراسته رشحات خامه بدایع نگارش ... کلمه دار
... و اثر آب کلک بدایع لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب ... و ادراک
... مثنوی فضل او ...
... دولت بدامن دین زد • جمع بنا فنون علم بگشاد • پای از راه دین برون ننهاد • و آن ... بیار فضل افضال و حسن دولت
و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافت و در عنفوان اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و مقدم با کثر صدور توقیع کشید و چند سال
در نهایت انبساط بلوازم آن امر پرداخت که در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین
عبدالله از روی سوء مزاجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا فرموده دو سه سال بی آنکه مقید بمنصبی باشد ملازمت سده
سنیه سلطنت مینمود و بعد از مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب آمال و امانی آن حاوی فضایل نفسانی باوج شرف رسید
و بمرجع منصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب سرکار سلطنت بود سرافراز گردید پس از روزی چند از آن مرتبه نیز
قدم برتر نهاده درجه که امراء عظام بهره ور ... جای بر علیشیر را بنقش خاتم ... آیین تزیین داد و تا آخر ایام حیات خاقانی خجسته صفات
روز بروز تقرب و نیابت آن خواجه فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشه انزوا منزل گزید و اکثر اوقات خجسته
ساعات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و وفاتش در رجب سنه اثنی و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی
مرثیه در غایت جودت در سلک نظم انتظام داده مطلع آن قصیده اینست بیت گردون که مرکز ستم و نقطه بلاست • یکدل که مبتلا نکشد از
حرکات است • و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفات در مرثیه مذکوره سمت اندراج دارد نیز قطعه مخدوم اهل علم بیانی جهان فضل
مه آنکه کوکب شرفش در وبال رفت • آمد ز اوج عز قدم ... • در علم ... رفت • بر لوح دل نوشت امینی ...
تاریخ آنکه قدوه اهل کمال رفت • از نتایج طبع نقاد خواجه عبدالله دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات ... جناب
و رسایل که مشتمل است بر مکاتیب و مناشیر در میان فرق انام مشهور است و کمال بلاغت و فصاحت آن منشآت و منظومات ...
افواه و اصحاب یقظه و انتباه مذکور ... امیر صدر الدین سلطان ابراهیم الامینی والد عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم میرک محمد امین
بن مولانا صدر الدین ... رسالت و انتساب مولانا ابراهیم ... صاحب هدایه شیخ ظهیر الدین ابوالعلا که علو
شانش در میان علما کالشمس فی وسط السماء هویداست بثبوت پیوسته و یک شعبه از نسب صاحب هدایه بشیخ ابوالعلا محدث اتصال
... امیر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبدالرحیم بن مولانا عبدالله لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا
علاء الدوله قیام مینمود و نسب مادر آن ... از یک جانب بمقتدای اهل سلوک ... سلطان ابو سعید ابو الخیر می پیوندد و از یک طرف
با میر عبدالحی ... بزرگ که از نقبای مشهد مقدس رضویه بوده و سید کمال الدین مرتضی سبزواری نیز در سلک اجداد مادری آن ...
انتظام داشته و جمال احوال امیر سلطان ابراهیم همچنانکه بزیور شرف نسب آراسته است بوفور فضل و ادب و کمالات و ... پیراسته است
و بحسن سیرت و صفاء سریرت ... صفت قریحت جامع انواع فضایل نفسانی
ذهن ... ادراک اقسام علوم بدرجه کمال ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان ... قصب السبق از امثال و اقران
ربوده و در شیوه نظم و نثر بصنعت مهارت موصوف و در شیوه ... غزل بغایت بلاغت معروف جواهر زواهر منشآت ... کامثال اللؤلؤ
المکنون زیور گوش هوش سخن وران فصاحت شعار و ... عقود منظوماتش ... والمرجان ...

نظم ای طبع تو مشاطه ابکار سخن ۰ از رشحه کلک تو جهانی گلشن ۰ از نظم تو آثار فضایل ظاهر ۰ وز نثر تو انوار بلاغت روشن ۰ و آنجناب
در اوایل جوانی چند سال بملازمت شاهزاده پسندیده خصال ابو المحسن میرزا قیام مینمود و در سنه عشر و تسعمایه کمال قابلیت
و صلاحیتش بر ضمیر پر نور خاقان منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصه همایون را برای صواب نمایش تفویض فرمود و امیر سلطان ابراهیم تا
آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات در غایت اختیار بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر
حسین میرزا بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابو
الفتح محمد خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور روزی چند بخانه مولانا عبد الرحیم صدر گرفتار بود و بعد از نجات از آن
قید در گوشه انزوا و عزلت منزل گزید و در سنه ست عشر و تسعمایه که ماهچه لوای کشورگشای شاهی پرتو سعادت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب
منظور انظار عنایات نواب کامیاب گشته بسیورغالات و انعامات مفتخر و مباهی شد و در سنه ست و عشرین و تسعمایه از دار السلطنه هراة
باردوی همایون رفته مجددا باصناف الطاف اختصاص یافت و تالیف تاریخ فتوحات شاهی برای صواب نمایش تعلق گرفت و حالا بجهت تمام وجه
الکلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشاء آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت دقیقه نامرعی
نگذارده و از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل والا نژاد رباعیات است که ترتیب دیوان معجز نشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای مشارق و
مغارب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه سلام الله الواهب در سلک نظم کشیده و معانی و ابیات آن اشعار کرامت آثار را کمانه
آب حیوان در سواد حروف نهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده و از جمله مولفات خجسته صفات آنجناب دیگری رساله ایست که در ذکر
معارضه مهر و مکتوب بعبارت خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و سخن وری و لوای
براعت و فضل گستری برافراخته ع طبع لطیف تو مرصع گو کند ۰ ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم امیدواری
بکمال کرمت کردگاری آنکه ع تا جهان زابتدا بوده و هست ۰ آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع امانی و اوانی در غایت عافیت و کامرانی
روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از رشحات سحاب کلک گوهر بار و فقرات خامه خاطر گوهر نثار ریاض فضل و کمال و گلزار جاه و جلال
را ناضر و ریان گرداند بمنه و فضله و جوده و طوله ذکر بعضی از سادات و نقبا و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بودند با معز السلطنه و الخلافه
سلطان حسین میرزا مقدم این طبقه عالیشان و اشرف این طایفه متعالی مکان سادات عظام و نقبای کرام روضه منوره رضویه اند و در
اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات امیر نظام الدین عبد الحی و امیر غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک
در آن مقام جنت انجام بمنصب جلیله المراتب نقابت منصوب بوده و چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو مرتبت ایشان بود بمراسم آن امر قیام
و اقدام مینمودند و این سه نقیب واجب الترحیب از سایر نقبا و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت صوری و معنوی امتیاز
تمام داشتند و همواره همت عالیه بر ترویج و تعمیر آن مزار فایض الانوار و ضیافت صادر و وارد میگماشتند تفوق و تقدم ایشان بر سایر نقبای
جهان بمثابه و تقدم دودمان و رفعت خاندان ایشان از آفتاب در وسط السما ظاهرتر و حالا نیز امر نقابت آن عتبه سپهر مرتبه علیه
تعلق باولاد و امجاد آن سه بزرگوار میدارد و هیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان نقش مساهمت در آن امر بر لوح خاطر نمی نگارد
سید غیاث الدین افضل بن سید عضد بمزید علم و نقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بوده سالها فرمان روای ولایت
بلوازم منصب شیخ الاسلامی و فیصل قضایای شرعیه اقدام مینمود سید کاظمی بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهی
گری سلوک نموده رایت جلادت می افراشت در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالمپناه بسر میبرد و بموجب فرمان واجب
الاذعان جهت رسالت خواجه عماد الدین محمود گاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب گلبرگه آورده و در وقت مراجعت از راه
دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت انداخت و هم در آن ولایت عازم سفر آخرت گشته خاطر از نعمات ... بازپرداخت قصیده
شهر آشوب که در مذمت اعیان و اشراف دار السلطنه هراة منظوم شده در نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست که ع شکر خدا که قاضی شهر
هری تویم ۰ در سلک آدمی صفتان هنری تویم میر سید اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت اصالت و وفور جلالت و نجابت شان و قدم دودمان موصوف
و معروف بود و در زمان سلطان سعید ابو سعید از دار الملک شیراز که وطن اصلی آنجناب بود بهراة تشریف آورده اقامت فرمود و در علم حدیث و تفسیر بی
و نظیر داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تصنیف کتب مفیده و تالیف رسایل شریفه میگماشت هفته یک نوبت در مدرسه عالیه مهد علیا
گوهرشاد آغا بوعظ و نصیحت خلایق می پرداخت و در ماه ربیع الاول ببیان میلاد با سعادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مواظبت

نموده طوایف

نموده طوایف انام را محظوظ و بهره ور میساخت از مولفات آن سید ستوده صفات کتاب اخلاق است اثر و درج الدرر که مشحون بسیر حضرت
خیر البشر و رساله مزارات هراة در میان افاضل اقطار جهان بشهرت و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخ باسره و انوار خلایق مذکور
انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آیین بریاض بهشت برین در مقدم ربیع الآخر سنه ثلث و ثمانین و ثمانمایه روی نموده و خاقان
منصور بجهت تسلی خواطر اولاد و امجاد آنجناب توجه کرده سیورغالات سید مرحوم را بایشان عنایت فرمود مولانا شمس الدین محمد اسد الله کهنوی
در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت علیه بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق
زهد و تقوی و طالبان طریقه رشاد و هدی بنسبت آنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک مینمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش
اقتباس انوار سعادت کرده باوامر و نواهی خدام عالی مقامش متشرف و مباهی بودند از آثار اقلام فایض جناب مولوی قصیده بردة
و شرح منازل السایرین مشهور است و از ابیات هدایت آیات اوست این مطلع در مجالس النفایس مسطور نظم آنها که بحر فضل و مروت کرانه
کرامات بگوی همه کرده قطرانند ۰ و مولانا شمس الدین محمد در سنه ... وفات یافته در خیابان هراة مدفون گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب
جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته و ... مولانا حمید الدین که رشید ... مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه
قایم مقام والد معارف پناه بود و در غایت تقوی و طهارت سلوک مینمود و در سنه سبع عشر و تسعمایه از عالم انتقال فرمود مولانا کمال الدین حسین ارزنجی
ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود و ولادتش در دهم شعبان سنه ثمان عشر و ثمانمایه در هراة روی نمود و مولانا اسحق در اردوی
همایون خاقان سعید بمنصب قضاء امر شیخ غازی اوقات شریف مصروف میساخت و گاهی در مجلس آنحضرت اعلی بتوضیح مسایل و تراوات
مسایل می پرداخت و مولانا کمال الدین حسین عبد الرزاق بعد از فوت پدر در سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه رساله را که قاضی عضد الدین ایجی در معنی عرف
و اصطلاح تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچه آنرا بنام نامی همایون خاقان سعید موشح گردانیده و آن سید شرف بسعی بود
حضرت خاقانی دریافت و در اواخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه ... بجانب ... شتافت و در آن سفر جناب
مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نمود آخر الامر قرین صحت و سلامت بخراسان بازآمد و بعد از فوت خاقان سعید بسبیل نوبت
بملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بابر و میرزا ابراهیم مقرر شد و در زمان سلطان سعید در جمادی الاول سنه سبع و ستین و
ثمانمایه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا آخر حیات بدان امر اشتغال داشت و وفاتش در ماه جمادی الآخر سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه
روی نمود و از آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب ... در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف منظوم و وقایع
معموره ربع مسکون از زمان سلطان ابو سعید بهادر خان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابو سعید گورکان مسطور والله اعلم بحقایق الاحوال امیر محمد
بن امیر هشام بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور مدتی مدید بمنصب نقابت
منصوب بوده بلوازم آن قیام مینمود و نسب شریفش ... و در سلک اشراف سادات و نقبای خراسان انتظام داشت ...
آبا سید اشرف امام عالی مقام ابی عبد الله الحسین بن امیر المومنین علی علیه السلام میرسد مولانا محمد حسام الدین در میان جمع شعرای زمان
حسام شهرت داشت و در فن نظم اشعار قوت بسیار بود و ... منقبت ... و ولایت و معجزات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید فرا نظم
مینمود و آن ابیات بلاغت آیات ... بحالت ... و دلپسند و افواه ... از جمله مثنویات او ... کتاب خاوران نامه است که
که بر وزن شاهنامه در سلک نظم کشیده و در آن ... کمال شجاعت و کرامات امیر المومنین را شرح کرده و وفات ابن حسام ... شهور سنه
و ثلثین و ثمانمایه در قصبه خوسف که از قصبات قهستان است بوقوع پیوست خواجه مسعود قمی از جمله اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از
وطن مالوف بهراة آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی نظم احوال خجسته مآل خود را بوی
رجوع کرد و خواجه در آن باب نزدیک به ده هزار بیت در سلک بیان آورده و قصه یوسف زلیخا و مناظره شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جمله منظومات اوست
و این مطلع در دیوان غزلیاتش انتظام دارد نظم به تو چون در گریه خواهم میرسد ۰ خواب میمرم کز آتم میرسد ۰ وفات خواجه مسعود در بلده فاخره هراة
روی نموده و در مزار سید عبد الله مدفون گشت قاضی نظام الدین محمد الاوبهی ولد ... قاضی عماد الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله بوده و بعد از فوت قاضی
قطب الدین محمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی قیام نمود و در فیصل قضایای شرعیه بغایت امانت و دیانت
نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر ساخت و در کمال جاه و جلال و وفور اقتدار ... باستقلال بجمع و فصل مهمات دینیه پرداخت و مضمون حکم همایون قاضی ...
کمال الدین ... حسین ... مطلع نظر عالی ... بوده و در هیچ قضیه از قضایا از فرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام تجاوز نمی نمود و بعد از فوت

هژده سال که آن شغل اشتغال داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در بیستم جمادی الاولی سنه احدی وتسعین وثمانمائه دست قضا حبل حیاتش را گسسته
ودر کازرگاه بحظیره که جهت همین مصلحت ساخته بود مدفون گشت و از قاضی نورالدین دو پسر ماند عالیجناب معالی ایاب شیخ الاسلامی ملاذ
الانامی صدر الشریعة والدین محمد وجناب فضایل پناه نقابت دستگاه جلال الدین محمود مد ظلهما الی یوم الموعود و این دو پسر عالی گهر بعد از فوت
بزرگوار خویش منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته بسیورغالات و مسامحات حضرت اعلی بدیشان تعلق گرفت و پسر کلانتر که چون الانام
خواجگی [illegible] استحقاق یافته بمنصب قضا منسوب شد و بفصل قضایا اقتدا بسنت سنیه آبا عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از
دودمان امیر تیمور گورکان بمحمد خان شیبانی خان انتقال یافت بدستور معهود آن امیر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه عرصه ممالک
خراسان از فروغ ماهچه لوای جهانگشای شاهی صفت اضائت پذیرفت و قدم خاندان معظم دودمان وکمال اسلام و دینداری و وفور دیانت
و پرهیزکاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دار السلطنه هراة و مضافات منوط برای صواب
نمایش شد و چون آن عالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر بسر انجام اشغال دنیوی از شیخ
الاسلامی استعفا نموده دست از آن کار باز داشت و مضمون این بیت را که نظم ز منصب بودی در پی منصبی * که از هر منصبی بی منصبی به
مطمح نظر همت اثر گردانید همت عالی نهمت بر اذکار مثوبات انصرام داشت و حالا آن عالیجناب و برادر خجسته سیرش در غایت اعزاز
و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هراة حیث عن الآفات تشریف دارند و طوایف انام از خواص و
عوام بوجود فایض الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطرند و لوازم حسن اعتقاد و ارادت بجای می آرند قاضی شمس الدین عبد الله خلف صدق مولانا
ابو سعید بن مولانا شمس الدین عبد الله بن قاضی جلال الدین محمود الامامی بود و در زمان خاقان منصور چند گاه در بلده هراة بلوازم منصب قضا
قیام مینمود و مدتی دیگر در مدرسه شریفه سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید فی شهور سنه [illegible] علم عزیمت بعالم آخرت
برافراشت مولانا یوسف بدیعی از ولایت اندجان بود و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان
خاقان منصور از ماوراء النهر بهراة تشریف آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن
معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد متقارب رساله مفیده تألیف فرمود و این مطلع از جمله منظومات اوست بیت کر [illegible] آب سوا کویت بود منزلگهم
نی زلال خضر باید نی می روح القدس و فاتش در شهور سنه سبع وتسعین وثمانمائه در خیابان اتفاق افتاد و مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون
مولانا غیاث قدوه ارباب علم و عرفان و عمده محدثان زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالها [illegible] در بلده هراة بافادت قیام مینمود
وفاتش در سنه سبع وتسعین وثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی لمعات فضایل
کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصه کون و مکان است و نفحات اقلام فیض انجام آن زبده مشایخ و [illegible] فقرات
مغفرت بخش فضای جهان [illegible] از جواهر نظمش صدف افلاک پر در شب افروز و از لآلی نثرش جیب عالم خاک جواهر اندوز تصانیف اقسام
علوم [illegible] و در هر تصنیف خزاین معانی بی حد و اندازه [illegible] حاجت بآن نیست که خامه دو زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع
نماید و با نامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب بینش و ایقان برگشاید مثنوی چه حاجت که کلک بلاغت مآب
نویسد که [illegible] فیض سحاب * چه حاجت که گویند انجم * منور بود [illegible] سپهر * ولادت با سعادت آنجناب در شب بیست و سیم شعبان سنه
سبع عشر وثمانمائه بقصبه خرجرد جام اتفاق افتاد و پس از وصول بسن تمیز [illegible] آغاز تحصیل علوم نمود قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد و بواسطه [illegible]
[illegible] و ملازمت [illegible] از نفحات انفاس [illegible] فضایل اقتباس [illegible]
[illegible] دیوان اشعار [illegible] در زمان میرزا ابو القاسم بابر [illegible]
فن معما [illegible] و در زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بترتیب دیوان اول [illegible] پرداخت سایر
مؤلفات و منظومات [illegible] در زمان خاقان منصور صفت تحریر یافت و لوایح آن کتب افادت آثار [illegible] صحایف
روزگار و اوراق لیل و نهار [illegible] میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعده مودت و ارادت ارتباط [illegible] استحکام [illegible] داشت
و آنجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکوکیش [illegible] مصنفات مقرب حضرت سلطانی نیز بتعریف
و توصیف آن حاوی کمالات انسانی اشتمال دارد [illegible] راقم حروف را درین دعوی [illegible]
مولانا نور الدین عبد الرحمن در روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنه ثمان وتسعین وثمانمائه روی نمود مدت حیات آن جناب هشتاد و یکسال بود و صباح روز

شنبه خاقان

شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان ملک و ملت بمنزل شریف آنجناب تشریف آورده و در [illegible]
لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیه سید المرسلین سعی نمودند و نعش او را بعیدگاه برده و نماز گزارده و بتخت مولانا سعد الدین کاشغری باز آورده
و در پیش روی او دفن کردند و حضرت خاقانی و جناب مقرب حضرت سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علما اطراف را
در عیدگاه هراة جمع ساخته جهت ترویح روح حضرت مولوی باطعام طعام و تعزیت کلام قیام و اقدام نمودند و امیر علیشیر در مرثیه مولانا عبد
الرحمن ترکیب بندی [illegible] در سلک انشا کشید که مطلعش بر خاطر بود و ثبت کرده آید نظم [illegible] جای کرامت [illegible]
و تاریخ مولانا عبد الرحمن را فاضل آن زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام داده اند از آنجمله مولانا انوری که شاعری [illegible] بود
و نظم [illegible] این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه جامی که بود مایل جنت مقیم گشت * فی رجب [illegible] کلک قضا نوشت روان
بر در بهشت * تاریخه و من دخله کان آمنا خواجه قطب الدین احمد جامی مقتدای اولاد و احفاد شیخ الاسلامی احمد الجامی النامقی بود و از
سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر و نباهت شان ممتاز و مستثنی مینمود سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی
میداشت و همواره خوان احسان گسترده همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت و چون آنجناب از جهان گذران بفضای جنان
انتقال نمود فرزند ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم مقام گشت و اقتدار و اختیار او در آن ولایت از امثال و اقران
درگذشت اما بواسطه سعت مشرب گاهی با شاهزادگان عالیمکان مصاحبت مینمود و بخلاف طریقه آبا و اجداد [illegible] مشرب ناب قیام
مینمود در صفت جود و سخاوت و سلوک طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت و مادام الحیات آنچه از هر جهت حاصل میکرد صرف آینده و رونده مینمود
تخم محبت و اخلاص در زمین الکان میکاشت خواجه عبد العزیز جامی بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات خجسته ساعات بادای وظایف
طاعات و عبادات صرف مینمود و در سلوک ریاضت و تقوی و ارشاد سالکان سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد و همواره بر
سجاده پرهیزکاری و دینداری نشسته شرایط افاده علوم ظاهری و باطنی بجای می آورد مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی ولد مولانا جلال الدین [illegible]
باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف مینمود و در فن انشا و تحریر [illegible]
و در اواخر [illegible] خاقان منصور چند گاه همت بر تألیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون در اثنای آن [illegible]
و استعارات مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نپسندید و آن امر را بجای صواب نمای دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه [illegible]
[illegible] بصحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون جناب مولوی [illegible] مزاح آمیز بود [illegible]
میشد و آنجناب با خواجه نظام الملک [illegible] نیز طریق مصاحبت سلوک میداشت و بنام ایشان ترسلات تألیف کرده یادگار گذاشت و [illegible]
[illegible] این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم
کشیده و الحق در این ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده قطعه دو برادر [illegible] آمدند * آن وزارت را [illegible]
[illegible] * آن کمال دولت و دین [illegible] رشید * [illegible] در نهایات کمال * [illegible] سعادت را فروغ
[illegible] * [illegible] * از جناب آن [illegible]
[illegible] * [illegible] اقبال اشتغال * [illegible]
[illegible] قاضی نظام الدین محمد [illegible] مولانا شرف الدین [illegible]
[illegible] قاضی نظام الدین [illegible] زهد و تقوی و [illegible]
[illegible] زمان میرزا ابو القاسم بابر [illegible]
[illegible] خاقان منصور [illegible] منصب [illegible] قیام مینمود
و چون از آن منصب استعفا نمود خاقان منصور [illegible] قاضی [illegible] هراة [illegible] قاضی نظام الدین [illegible]
[illegible] قاضی نظام الدین [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] الدین [illegible] برادر قاضی نظام الدین [illegible] فضایل
[illegible] توضیح [illegible]
و کمالات [illegible] و زهد و تقوی [illegible]
[illegible] مسجد جامع هراة [illegible] آیات و احادیث [illegible]

امرا و اعیان که در مجلس وعظ او می‌نشستند ملتفت نمی‌گشت و در وقت نصیحت آن طایفه سخنان درشت بر زبانش میگذشت و آن
جناب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا گهر مدت یکسال صاحب منصب قضا بود و آنگاه ترک آن امر داده هرچند دیگر مبالغه نمودند
قبول نفرمود و از آثار قلم لطایف نگار مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مردم مشهورست اکثر وقایع و حالات پسندیده کاینات علیه
افضل الصلوات بروایات محکمه در آن نسخه مسطور و مولانا معین الدین در شهور سنه سبع و تسعمایه مریض شده درگذشت و در مزار متبرک باری خواجه
عبدالله انصاری پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت مولانا شمس الدین محمد بدخشی در ایام جوانی بتحصیل علوم و تکمیل فنون منطوق و مفهوم
قیام نمود و در میدان [illegible] از امثال و اقران قصب السبق درربوده و آنجناب بحسن محاورت و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدتی
در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دارالسلطنه هرات همت بر نشر فواید علمی میگماشت در ماه جمادی الآخره سنه تسعمایه پهلو بر بستر
ناتوانی نهاده و بمرض صعب اوراق حیاتش بباد فنا داد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان در جمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون منطوق و مفهوم و
منقول سرآمد علماء ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای دهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام شده بدارالسلطنه
هرات رسیده و منظور رعایت خاقانی و محفوظ عین رعایت جناب مقرب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک با تمام ساخته
بعد از مراجعت در دارالسلطنه هرات توطن نمود و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغول
میبود و آنجناب که بمولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن و وفور تقوی بصفت تواضع و کسر نفس
اتصاف داشت و در ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعمایه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی بوفور
علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلاء [illegible] ممتاز و مستثنی بود و بصفت مشرب و میل بصحبت اهل طرب عدم تعین بر تمامی [illegible]
در حقایق میشود [illegible] بتدریس مدرسه خاقان سعید مغفور و خانقاه خلاصیه مقرب الحضرة السلطانیه تعلق بآنجناب میداشت و بقلم فضل و کمال
نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبه علوم می‌نگاشت ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آیین بجهان برین در ماه رمضان سنه
اثنی و تسعمایه بوقوع انجامید و از نتایج طبع او رساله‌ایست که در فن معما در زمان ابوالقاسم بابر میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما گردانیده حضرت مخدوم
امجد امیر خواند محمد از سایر اولاد عظام امیر خاوندشاه بلکه از اکثر علمای فضایل پناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشته
و در ایام جوانی بتحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشته و وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ
و صنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر
روایات در مرتبه داشت که در میان بلغا و فصحا تبیین آن کما ینبغی از جمله محالات میشمارد و تألیف کتاب افادت ایاب روضة الصفا بر ثبوت
این دعوی برهانیست مبین و تلطیف عبارات آن نسخه فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلیست مبرهن و راقم حروف نسبت بآنحضرت علاقه
فرزندی ثابت دارد و بزبان شکسته خود را در سلک شاگردان [illegible] فقط گفتن انتساب قطره بدریا و تعین [illegible] آفتاب
ذره از خورشید و الا غایت [illegible] مثنوی نسبت ذره را با مهر انور • نمی‌شاید طرف [illegible] • اگر خواهم که باشد آبرویم • همی گویم که
من شاگرد اویم • نه شاگردم غلام کمترینم • بگردن [illegible] چشمم • غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گذار درین مقام بشرح
اندکی از مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جوی بنابر نسبت مذکوره بر شکسته نفسی حمل نمایند و گفتار این حقیر را
با اهل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم شکسته رقم میگرداند که حضرت ابوی [illegible] در
اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا داشته و از اختلاط خلایق دامن جمعیت درچیده مدت یکسال در گازرگاه [illegible] و اکثر اوقات را بکسب
سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانید و در ماه رمضان سنه اثنی و تسعمایه بواسطه عروض مرض سوء القنیه از آن مقام متوجه [illegible] شده
بر بستر ناتوانی افتاد و [illegible] در دوم ذی قعده سنه ثلث و تسعمایه از محنت آباد جهان بریاض سعادت فزای جنان انتقال
فرموده مدت حیات آنحضرت در سن شصت سالگی رسیده بود و نعشش را در جوار شیخ بهاء الدین عمر باتفاق [illegible] مولانا قطب الدین آدم عالم الطباء زمان
و افضل حکماء دوران بود و در معالجه مرضی و ازاله علل برایا بیمن انفاس [illegible] میکرد اما بصفت حسن خلق اتصاف نداشت و در اوایل
سنه اربع و تسعمایه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت مولانا [illegible] مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب [illegible]
بود و قریب هفتاد سال در سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیه حضرت رسالت علیه السلام والتحیه سعی نمود [illegible] شیراز [illegible] طالبان
طریقه ایشان هر روز بآستان کرامت آشیانش میرسیدند و از باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادات کرده [illegible] فایز

بیکره بوده

بیکره بوده و آنجناب در اوایل ماه رمضان سنه اربع و تسعمایه مریض گشت و در ایام ناتوانی بنابر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب
حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آورند و در هر موضع صلاح دانند جسد مرا
مدفون گردانند و در روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را بلبیک اجابت گفته امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق
اشراف و اعیان هرات نعش مغفرت منقاش را بعیدگاه هرات بردند و نماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری دفن
کردند اما پس از روزی چند بعضی از مریدانش [illegible] آن متبرک رفته آن پیر عزیز را از قبر بیرون کشیده بکارزرگاه نقل نمودند
و نزدیک بمزار متبرک حضرت باری خواجه عبدالله انصاری تحتی ساخته دفن فرمودند این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم
امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده و روز و ماه و سال آن حادثه را در یک مصراع بسر حد ظهور رسانیده قطعه آن پیر که
عشق او را [illegible] شهود و مشهود • منسوب بزوج و در حقیقت • ز نسبت بوده کو ان مقصود • شد سوی جنان گشت تاریخ •
شنبه که ز صوم شانزده بود مولانا میر حسین معمایی در تهذیب نفس نفیس و تصفیه باطن شریف میکوشید و بشیم مرضیه عدیم النظیر بود
و بسبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه
ساکن بوده بطلب علم مشغول میبود و اکثر اوقات فنون معقول و منقول را مطالعه فرموده مهارتش در فن معما بجایی رسیده که رقم
نسخ بر گفتار مهره آن صنعت کشیده در سنه اربع و تسعمایه بمرض اسهال درگذشت و در گنبد مدرسه مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع
نقاد آن پسندیده پاک اعتقاد رساله‌ایست که در فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر
گردانیده مسوده اوراق [illegible] در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود ثبت آن درین مقام مناسب نمود قطعه
مظهر خلق حسن میر حسین • پسته فاضل فرخنده صفات • کرد رحلت بسوی خلد برین • یافت از حادثه دهر نجات • نور رحمت چو بروی
نازل شد • نور رحمت شد ازین سال وفات مولانا کمال الدین مسعود شروانی در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علماء زمان خود بود و در
سایر علوم معقول و منقول کمال دقت و لطف طبع ظاهر میساخت و سالها در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا و مدرسه اخلاصیه مقرب الحضرت
السلطانیه بدرس و افادت اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسه گوهرشاد بیگم داده در مدرسه خانیه
علم افادت برافراشت و در روزی که آنجناب را در آن مدرسه اجلاس میکردند امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علماء دارالسلطنه
هرات مجتمع گشته بودند و چون یکی از شروط وقف آن مدرسه آنست که اعلم علماء خراسان در آنجا مدرس باشد در آن روز مولانا کمال الدین
بعد سمع و قصد تعریض دانشمندان خراسان کرده آیت انی اعلم ما لا تعلمون را درس گفت و آنقدر نکات جدیده و معانی شریفه ادا
فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت و از آثار قلم افادت رقمش حاشیه شرح [illegible] و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهورست
و از اشعار بلاغت آثارش این مطلع در مجالس و محافل مسطورست بیت بسوی دیده بستان برقت می‌تابد • که رفت [illegible]
انتقال مولانا مسعود شروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نمود و در مزار [illegible] مدفون شد مولانا محیی الدین
والد مولانا فاضل سمرقندی بود و در اوایل حال بملازمت میرزا بابر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از وفات شاهزاده بدارالسلطنه
هرات شتافت و آغاز تدریس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرسه شریفه گوهرشاد آغا
و خانقاه خلاصیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و الحق در آن اوقات طلبه علوم را از نتایج طبع نقاد خویش بهره‌مند ساخته بر بعضی از
امائل و اقران رایت تفوق می‌افراشت اما چون بشرب مدام مشغولی مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شد بموجب حکم فرموده آنجناب
از هرات ببلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برد و در آن ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته
روی بقندز آورد و در ظل رعایت امیر خسروشاه می‌بود تا آن زمان که از عالم انتقال نمود مولانا مسیح الدین حبیب الله برادرزاده مولانا قوام الدین
حسین طبیب بوده که در زمان میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید از سایر اطباء زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت میربود
و مولانا حبیب الله نیز در معالجه مرضی و ازاله علل برایا [illegible] ظاهر میگردانید و از مبادی ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات
در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول تقرب بدرگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بطیب نفس و
بشره شگفته ببالین فقرا و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع و رغبت بی کلفت در معالجه درویشان و محتاجان شرایط اهتمام
بجای می‌آورد و در شهور سنه [illegible] مزاجش از قانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلا شده بجوار مغفرت الهی پیوست •

طلبی میگاشت وفاتش در سنه احدی و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاد و جهة ضبط تاریخ مذکور کلک سخن گذار امیر سلطان ابو سعید [illegible] بر این قطعه زبان گشاد
نظم ای [illegible] ازان پیر دانشش • گل بود و برابر شیوه اتفاق • زان عیب جمیل گشت نامش • کار است پسندیده بحسن الخلاق • تاریخ وفات او خزکشت
علامه بی مثال آفاق • مولانا نظام الدین عبد الحی از اکثر مفتیان دار السلطنه هراة بمزید فقاهت ممتاز بود و چندگاه بمنصب قضا سر افراز شده بفیصل قضایا و
شرعیه قیام مینمود • مولانا پیغمی در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مألوف و مسکن معهودش بود بهراة آمد آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و
رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافت ابتدا بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام نمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن من الا
یمان بماوراء النهر آورده و بشرف ملازمت شاهزاده سعید بایسنغر میرزا مشرف گشته دو سال در خدمت آنحضرت بسر برد و چون میرزا بایسنغر از عالم
انتقال نمود و شاهزاده شربت شهادت چشید مولانا پیغمی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا جل حیاتش فرو نوشت و آنجناب را
اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از آنجمله این بیت بخاطر بود ثبت افتاد بیت ای تا بجان آل عشاق بدست ابرو کمل • قامت فتنه و سر
فتنه دوران کاکل • حلقه حلقه سر آن زلف کمل • و ابیات [illegible] ارباب مناعات دیوانی تحفه
[illegible] • و در آن منظومات امثال و معانی بدیعه اختراع فرموده از جملهٔ آن ابیات این مطلع بجایت مشهور است مطلع تا بنقد جان بت بناز
اختراع نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیعه [illegible]
من جان میدهم • عاشق بیچاره آن بیکو وجان میدهم • مولانا ریاضی از مشاهیر شعرای خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان
منصور اشتغال مینمود و چندگاه قضاء ولایت زاوه و محولات که منشاء و مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطه شکایت کلانتران آن
ولایت از آن امر معارف شد همگی همت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که نظم ملک پیشه آب بخضر کرد امان من بود
شیخ صوفی علی در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و از اوایل ایام صبی
عمر و همت دو در آن [illegible] بودی
تا نهایت اوقات شب همواره همت بر اعمال نعت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت مجلس شیر از درویشان در خانقاه آنجناب
ساکن می بودند و اوقات شریف را مستغرق ذکر الهی گردانیده از باطنش اقتباس انوار سعادت مینمودند و شیخ صوفی علی را دولت
زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته در گذشت و در حظیره که خواجه جلال الدین عطار آنجا در سر خیابان ساخته است مدفون گشت
خواجه منصور بیکی مدتی مدید در ملازمت آنحضرت سلطنت آشیان خاقان منصور بسر میبرد و حسب الحکم پیوسته بمهم داد خواهان
مشغول میگردید از نظم اشعار و قوافی تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان می نگاشت این مطلع از جملهٔ ابیات اوست که نظم
تیر بیدم و آشفته گشتم • یاد آمد که مرا رفته دل از سینه بیرون • مولانا نظام الدین استرابادی سراید قصیده که این زمان خود بود و
بطلب علم نیز مشغولی مینمود و این مطلع از منظومات اوست که بیت بلبل دل در بیابان سرای عالم فانی • تا آن در تو منزل ... گرانمایه
مولانا محمد بدخشی بطلاوت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تألیف قواعد آن فن میگماشت و
سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات میگذرانید و چند رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت انتما گردانید از جملهٔ معمیات آنجناب
این معما باسم حبیب بر خاطر بوده ثبت گشت نظم تا بتماشا بر بجانی خندان • جا بی شد بطرف آب حیوان • مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی
از جانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد قاینی بود و از طرف مادر دختر زادهٔ مولانا شرف الدین عبد القهار و او در ایام جوانی در مدرسه
خلاصیه تحصیل نموده بتکمیل علوم موفق گشت و در مدرسه فرزند سلطانیه بمنصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر
بعد از چندگاه از آن امر معزول گردید تا بار آن فی سنه خمس و تسعمائه از بلده فاخره هراة بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان
بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جمعه آن بلده آغاز درس و افاده فرموده و میرزا بدیع الزمان مقدار و نوبت آن درس تشریف می برد و نسبت
بجناب مولوی غایت تعظیم و تکریم بجای می آورد و در آن اثنا مولانا نور الدین محمد بواسطه تب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع
الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بوی مفوض گرده میرزا بدیع الزمان این ملتمس را بعز اجابت اقتران داد و بعد از
و در آن مهم جناب مولوی را عزل ایام دست داده کار بجایی رسید که از بیم سوگرده و چندگاه برفت و تتمه اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر
مولانا معین الدین اسفزاری جمعه ... زمان خود
با پایان رسانیده وفاتش در شهور سنه خمس عشرة و تسعمائه در قندهار وقوع یافت و در آنجا مدفون شد
بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود از حسن خط تعلیق بهرهٔ تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم آن فن میگماشت از جملهٔ مولفاتش تاریخ بلده
هراة و ترسل مشتمل بر منشآت منشئیه و مکتوبات در میان مردم مشهور است و از اشعار رش این مطلع بر السنه و افواه مذکور بیت از شهود
مولانا حاجی محمد خالدی خوشش میکند خاک پیه و بسر از فنون زمان خود بوده و پیوسته بعلم اندیشه
اگر می بینی بچشم مردم یکبار • گراز نو قافی [illegible]

مولانا چنستانی شاعری بود بلیغ و شیرین کلام و از حیثیت قوت بدیهه بر جمیع افاضل شعرا اتمام همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز
بر لوح بیان می نگاشت و در هیچ مجلس دقیقه از دقایق ظریفی و نکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و بی شائبه تکلف در آن شیوه بی مثل زمان
خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم نموده بیت در شعر و در ظریفی و در فضل و در ادب • فی العجم کی بود مثل و نه در عرب • و مولانا چنستانی در
اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بسر میبرد و بجبلت لطف طبع و حسن تقریر زنگ ملال از مرآت ضمیر آن شهریار
کشورگیری می سترد و در آن اثنا روزی سخن بذکر معایب ملوک رسید و مولانا چنستانی هر یک از سلاطین ماضیه را بعیبی منسوب گردانید میرزا
محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر کاهلی هیچ منقصتی در ذات شما نمی بینم پادشاه گفت که کاهلی
ما را از کجا دانستی گفت از آنجا که میتوانی گفت که ده هزار دینار به مولانا چنستانی دهید و نمیگوئی میرزا محمد از شنیدن این سخن بخندید و افتاد
به هزار دینار به مولانا چنستانی عنایت کرد و مولانا گفت از غایت کاهلی در میان راه ماندی و مولانا چنستانی بعد از شهادت میرزا محمد در دار
السلطنه هراة متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بظرافت اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان
بخاقان منصور انتقال یافت پرتو انوار عاطفت امیر نظام الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی پیوسته مقرب
حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بمطایبات و جهة تشحید خاطر عاطرش ابیات بسلک نظم در می آورد از جمله آنکه نوبتی دار وقف هراة بموجب
فرمان خاقان خجسته صفات دو سه کبوتر را که ضعیفه بدکردار بود از شهر اخراج کرد و خواجه مطهر مودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل
او را که دیوانی شده بود طلب نمود و ملتمس مبذول افتاد همان زمان مولانا چنستانی بمجلس در آمده همان التماس کرد مقرب حضرت سلطانی
جواب داد که آن خانه تعلق بخواجه مطهر گرفت مولانا چنستانی فی الحال این رباعی بر زبان آورد رباعی در شهر اگر مطهر مودی هست •
بر خود در فسق کس نیارد بربست • هر قحبه که از شهر برونش کردند • این قحبه زن آمده بجایش بنشست • و دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان
حسین ارغون که مقرب حضرت سلطانی جهة ترویح روح او بترتیب آش منطیر اشارت فرموده و فرمان بر آن آغاز سرانجام اسباب و مصالح
طعام کرده هر روز مولانا چنستانی بدر خانهٔ آنجناب می آمد و خبر میگرفت که آش بکجا رسید قضا را در روزی که آش میکشیدند او را مهمی
روی نموده دیر رسید و در وقتی که بملازمت امیر علیشیر آمد که طعام با تمام پیوسته بود لاجرم متاسف گشته این رباعی بر زبانش گذشت رباعی دیر آمدم و
غصه و غم خوردن • دانم بیقین که جان نخواهم بردن • یک آش که بر جای من نگذارند • کز غصهٔ این آش نخواهم مردن • وفات مولانا چنستانی
در شهور سنه خمس و ثمانمائه روی نمود مدت عمرش زیاده بر صد سال بود • میر علیم بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف داشت
و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیه قصاید غرا بر لوح بیان می نگاشت تخلص او در قصاید و غزلیاتش الهی بود و قصه لیلی مجنون را
بنظم آورده باین بیت افتتاح نموده نظم ای عشق ترا بجان طفیلی • مجنون تو صد هزار لیلی • مولانا کمال الدین حسین واعظ در علم نجوم و انشا بی مثل
زمان بود و در بسیار علوم نیز با امثال و اقران دعوی برابری مینمود آواز خوشش و صوت دلکشش با وعظ و نصیحت مناسبت داشت بعبارات لایقه
و اشارات رایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را بیان میساخت صباح روز جمعه در دار السیاده سلطانی
که در چهار سوق بلدهٔ هراة واقع است بوعظ مشغولی میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر بلوازم آن کار شرایط اهتمام بجای می آورد
و روز سه شنبه در مدرسه سلطانی وعظ میگفت و چهار شنبه در سر مزار پر انوار خواجه ابو الولید احمد و ایضا در اواخر اوقات حیات چندگاه روز تا پنج
پنجشنبه در حظیره سلطان احمد میرزا بآن امر میپرداخت و چون متقاضی اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسعمائه روی بکوی عالم آخرت را منزل
ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و آثار خامه بلاغت و نثارش بیشمار از آنجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهداء
و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنی و اختیارات در میان مردم مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس
مسطور نظم بهر خطا ز مشک تر غالیه بر سمن مزن • سنبل تاب داده را بر گل یاسمن مزن • و در تاریخ سنه شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه که این اجزا
سمت ترتیب می یابد فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرگوار خویش بود صباح جمعه در مسجد جامع هراة که
جامع اصناف فیوضات است بنصیحت و ارشاد فرق عباد می پرداخت و الحق در آن شیوه بحسن تقریر و البلغ صورتی رایت تفوق بر امثال و افاضل می افراخت
از سایر اقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام داشت و همواره نقش تتبع سخن [illegible] بر لوح خاطر عاطر می نگاشت از منظومات مولانا فخر الدین
علی محمود و ایاز که بوزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده اند در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن سواد مندرج
و مشهود مولانا عبد الجلیل در سلک دانشمندان متعین انتظام داشت چندگاه در دار السیاده سلطانی بتعلیم دانشمندان اشتغال داشت بصیغهٔ خاطر

علم کبر

امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود و در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چندگاه همت بر نقش چینی
فغفوری میگماشت بعد از تجربه بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار حجم ظروف و اوانی که میساخت با چینی خطایی شبیه گشته اما رنگ
و صفایش چنانچه میبایست نبود و از جمله مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده و در آن
صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یک ساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را مکتوبه بر نقاره که در پیش او
بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت آن حرکت میکرد و علی هذا القیاس و حضرت مولوی … بدار امیر علیشیر بوده و آخر الامر از آن جناب
رنجیده در شهور سنهٔ اربع و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا بمحاصرهٔ بلدهٔ هراة اشتغال داشت بگریخت و بشاهزاده پیوست و بهمان منصب
کتب … و در اوایل زمان استیلاء ابوالفتح محمد خان شیبانی در گذشت خواجه میرک نقاش در علوم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن
کتابه نویسی رایت بی مثلی بر می افراخت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست و فاتش در زمان تسلط محمد خان شیبانی بر
ولایت خراسان بوقوع پیوست مولانا بنایی ولد استاد محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود و از علم تصوف و
موسیقی وقوفی تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدتی بملازمت سلطان
یعقوب میرزا پرداخت آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چندگاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود و کینهٔ … بعد از آن
امیر صافی ضمیر غبار نقار از خاطرش نشسته بسمرقند شتافت و در آن ولایت پرتو انوار التفات سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافت
و چون آن ملک بتسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم گشته در سلک خواص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه
باولادش پیوسته در سالی که مرتب امور جهانبانی امیر نجم ثانی بفرمان واجب الاذعان حضرت شاهی دین پناهی لشکر بماوراء النهر کشید
و قرشی را گرفته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید بنا بر آن حیات مولانا بنایی بزخم تیغ غازیان نظام صفت انصرام یافت دیوان اشعارش در
بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهور است و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنایی در اواخر اوقات
دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده و در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرموده شیخ الاسلام امجد مولانا سیف الدین احمد
علامهٔ عرصهٔ عالم و ملاذ علماء بنی آدم بود بحلیت امانت و دینداری موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف در علم تفسیر
و حدیث و فقه بی شبهه و بدل و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علماء زمان افضل و آن جناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین
یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الملة والدین مسعود التفتازانی در امر شیخ الاسلامی دخل کرده و قریب سی سال در خطهٔ خراسان لوازم تقویت
شریعت مطهره بجای آورد و در ماه رمضان سنهٔ ست عشر و تسعمائه بواسطهٔ سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی
بنفاذ و مضا در آن جناب صدور یافت و هم در آن ایام بتازیانهٔ تقدیر پادشاه قدر کشته بعالم آخرت شتافت مدرسه که نزدیک مسجد جامع بلدهٔ
هراة بنوای درب خلیفستان واقع است از آثار جناب شیخ الاسلامی است و بعضی از رسایل و حواشی آن جناب که در اصناف علوم تالیف
یافته در میان طلبه مشهور است و مضمون آن رسایل بانواع خاطر مسطور امیر مرتاض در علم حکمت و ریاضی بی شبهه و نظیر بود و در سایر علوم بر بسیاری
از دانشمندان زمان دعوی تفوق مینمود بعیام دهر روزگار میگذرانید و همواره وظایف طاعات و عبادات مرعی میداشت در زمان خاقان
منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسهٔ سلطانی نیز رایت افادت
برافراشت و در کرت ثانی که ماه علم ظفر نگار نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایت خراسان انداخت میر مرتاض بسبب تعصب در مذهب
تسنن از هراة بجانب قندهار شتافت و هم در آن ولایت وفات یافت خواجه عماد الدین عبد العزیز المشتهر بمولانا زاده ابهری عالمی متبحر بود
و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی الفاظ مهارت مینمود در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکوة را شرح نوشته آن شرح
از کمال آن کتاب شهرت یافته دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت سالها در مدرسهٔ خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسهٔ سلطانی و خانقاه
خلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و در همان سال که امیر مرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانا زاده نیز راه بلاد هند پیش گرفت
و دیگر از وی خبری نیامد مولانا فصیح الدین صاحب دارا بحدت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلای استرآباد بود و در
فن شطرنج خواه کبیر و خواه صغیر بر حاضران … مهارت تمام ظاهر مینمود و در نظم قصاید و معمیات نهایت بلاغت بجای می آورد و اکثر اوقات
شریف را بخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد بعد از فوت آن جناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور پرداخت و در آن
کتابخانهٔ همایون شده در سلک یکتایان رایت تقرب برافراخت از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده‌ایست که در مرثیهٔ مقرب الحضرت السلطانی

در سلک

در سلک نظم کشیده و حروف مصاریع اول تمامی ابیات آن قصیده بحساب جمل از سال ولادت امیر علیشیر خبر میدهد و حروف مصاریع آخر
از تاریخ وفات آن جناب چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع نیست فوت مولانا صاحب در سنهٔ سبع و عشر و تسعمائه بولایت
استراباد دست داد و از معمیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود ثبت افتاد رباعی آن ترک پری پیکر خورشید لقا باشد پی
آرایش دلم عشوه نما بنگر دل ویران مرا کان عیار … در دزدانه ز غفلت … آورد بجا مولانا محمد طالب طالب علمی خوش طبع بود و در
فن معما از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت
و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالم پناه حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب
برافراشت در شهور سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالیشان در ماوراء النهر محاربه بوقوع انجامید مولانا
محمد در معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آن جناب رساله‌ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت و از منظومات مولانا محمد
این معماست باسم یحیی در آن رساله مندرج است که نظم بر روی خوب تو دیدم برفت از دل من … مولانا کمال الدین
حسین ابیوردی در سلک فضلای سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان اوان جوانی از ابیورد بهراة آمده بتحصیل علوم مشغولی نمود
در آن اثنا بمجلس شریف کیچک میرزا اتفاق … او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش گشاد اما در وقتی
که میرزا کیچک عزیمت حج فرمود امیر حسین باوردی مرافقت ننموده و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقبش بشتافت
لیکن بحسب تقدیر ملک تقدیر در آن سفر بکه دیگر بخدمتش نتوانست رسید و چون حج اسلام گزارده مراجعت کرده در تبریز بسعادت ملازمت
سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند سال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مألوف باز آمده و بخدمت امیر علیشیر پیوسته
ملحوظ عین التفات شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه در آن اوان که ملازمت امیر علیشیر مینمود آن جناب
او را برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی با دیگر کتب نفیسه از کتابخانهٔ خاصه پیشکش جهة
قاضی عیسی متواب آن درگاه برد و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتابدار میستاند خدمت مولوی
سهو کرده فتوحات مکی را که در حجم و جلد بکلیات مولانا عبد الرحمن جامی مشابهت داشت بوی داده و امیر حسین آن کتاب احتیاط
ننموده با دیگر تحف و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از
کمال مکارم اخلاق او را پرسیده بر زبان مبارک گذرانید که در این سفر بواسطهٔ بعد مسافت ملول شده باشید امیر حسین جواب داد که بنده
را مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطر نمیگذاشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نموده جناب سیادت مآبی فرمود
که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندک ملالتی دست میداد نظر
بر آن کتاب افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نماییم و امیر حسین کسی فرستاده تا آن مجلد بمجلس
آورده چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات جامی لاجرم جناب سیادت مآبی از جهة خجالت منفعل گشت
و از این جهت دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا
او را بشیخی آستانهٔ علیه شاهیه نصب کرد و در سنهٔ ثمان و تسعمائه آن منصب … صدارت مبدل یافت و در سنهٔ عشر و تسعمائه که
بدیع الزمان میرزا در هراة بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت و یکدو سال بفراغت گذرانیده در سنهٔ اربع و عشر
… محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه درگاه عالم پناه نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان
ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود و در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت
و در سنهٔ عشرین و تسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت از جملهٔ معمیات آن جناب این معما باسم شاه زمان بر خاطر بود ثبت افتاد بیت
شاهبازی که طبع … نام خود در نگین دولت کند خواجه ناصر الدین ابو النصر … باصناف … و لطف طبع و صفای
ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان
ممتاز و مستثنی مینمود و آن جناب در سلک اولاد عظام خواجه مومنه … که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب او رطب
اللسان گشت انتظام داشت و نسبت بسیار مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابو سعید ابی الخیر قدس سره بواسطهٔ نور علم و فضیلت
رایت تفوق می افراشت و چون آن جناب از زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید اراده … جهات و تملکات خواجه …

معتقد کردانیده ودران اثنا اعراض نفسانی بران جاری کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم بقا گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع
بر خاطر بوده نوشته شد بیت تا نه صبر و طاقت آتش غم جون شود تیز م از آن جون شعله سرتر می جهد باره بر خیزم مولانا سلطانعلی مشهدی
بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نستعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متاخرین
منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریف می پرداخت
گاهی بنظم اشعار رنگین زبان میگشاد از آن جمله این مطلع ثبت افتاد نظم گل رخسار از آن رنگ گلگون نمود نیست • جون لنگر من کرد از دل جون …
و آنجناب فی سنه تسع و عشر و تسعمایه در مشهد مقدسه در گذشت و هم در آن بقعه متبرکه مدفون گشت امیر صدر الدین یونس الحسینی
ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که شمه از علو شان او در اخبار …
در اثنا ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت شود و امیر صدر الدین یونس با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت
و سالها در مدرسه شریفه مبرز برامان و مدرسه جدیده و مدرسه غیاثیه بعلم دانش نقش افادت بر صحایف خواطر طلبه می نگاشت در
زمان استیلاء محمدخان شیبانی بر دیار خراسان منصب احتساب متعلق بان سیادت مآب گشت و یکدو سال در غایت امانت و دیانت
بلوازم آن امر پرداخته بالآخره بطیب نفس از سر آن منصب درگذشت بعد از آن بموجب استدعا قنبر میرزا که حاکم بلخ بود بدان جانب
توجه نمود و قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام
بلخ بحضرت ایالت منقبت … سلطان انتقال کرد در کمال اختیار و اقتدار در آن دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد
آنحضرت زبان بغیبتش گشادند و حضرت … آن سید عزیز را با یک پسرش ابوالوفا نام به باد فنا بر دادند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب
امیر ابو الصفا و سید ابو البقا در بلده فاخره هراة تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون منقول و مفهوم
می گمارند امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی از عمده علماء زمان و قدوه سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالها متوقر در مدرسه
شریفه سلطانی و مدرسه جدیده و خانقاه خلاصیه بامر درس و افاده قیام مینمود و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت
بر افراشت و دو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی اتصاف دارند
و همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند و امیر محمد امین در مدرسه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال مینماید و امیر محمد حسین در
مدرسه جلالیه به افاده قیام مینماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمدخان شیبانی چند سال
بامر احتساب اشتغال مینمود مولانا فصیح الدین محمد نظامی بجمال حالش جلوه نسب و تجرد در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن …
سرآمد فضلاء دوران مینمود طبع علیش مدرک خفیات مؤلفات علماء متقدمین و ذهن مستقیمش مطلع رموزات مصنفات فضلاء متاخرین
و مقرب حضرت سلطانی اکثر مستعدان روزگار شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرده و از آنجناب آن مقدار تتبع نمود … شرایط تعظیم و تکریمش بجای می
آورد و تدریس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه جدیده گاهی بهنا و احیانا بانفرادی تعلق بآنجناب میداشت و آنجناب در شهور سنه سبع عشر
و تسعمایه بواسطه بعضی از اسباب که تحریر آن لایق سیاق کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هراة رایت عزیمت بلخ برافراشت
چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که داماد او بود بسر برده و در اواخر سنه تسع و عشر و تسعمایه روی بعالم آخرت آورد
از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایه حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین نووی و شرح ما لا بد منه … و حواشی مختصر و
مطول و غیر ذلک با بقا در میان فضلا مشهور بود و طلبه را از مطالعه آن رسایل فایده تمام روی مینمود امیر برهان الدین عطاء الله در عنفوان اوان
جوانی از بلده مشهد که منشاء و مولدش بود بدار السلطنه هراة آمده تحصیل علوم نمود و باندک زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و
اقران در ربوده در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه غیاثیه اخلاصیه همت بر تدریس می
گماشت از تصانیف شریفش رساله قافیه و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در صنایع و بدایع
در صفت تنسیق مذکور نظم بحمد الله که شد حاصل بها زار رونق کامل • ز فر رایات شاه عادل جنید و عادل • شه غازی که در هیجا چو شد پیدا هزبر آسا •
شود از بیم او اعدا چو روبه خایف و چول • سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان • که نام شهنشه پیشان ز دستانش شده باطل • و امیر عطاء الله در اواخر
اوقات حیات دیده ظاهری از رویت اشیا عاطل گشت و از بلده فاخره هراة بمشهد مقدسه رضویه علی مقدسها التحیة والسلام … در اواسط شوال سنه
تسع عشر و تسعمایه در گذشت شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی پسر مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بجمعیت خاطر و طهارت ذیل نفس از سایر مشایخ زمان

ممتاز مستثنی

ممتاز و مستثنی مینمود و جود و سخاوت آنجناب بنهایت نزاشت و همواره در غایت خوش خویی همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت خاقان
منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک میکرد و هر سال یکدو نوبت بدیدن او رفته درباره وی شرایط انعام و احسان بجای
می آورد اما محمدخان شیبانی خدمت شیخ را مصادره و مواخذه نمود چنانچه دیگر در دار السلطنه هراة نتوانست بود و بولایت قندهار شتافته
در آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشر و تسعمایه شبی از بام افتاده در گذشت سید نظام الدین سلطان علی الموسوی باظهار زهد و تقوی و
ارشاد فرق برایا بغایت مشعوف بود و پیوسته جهت سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر مینمود بنابران بخواب بین مشهور
گشت و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال اقران درگذشت و پسرش سید افضل
بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چندگاه همت بر …
… میگماشت وفات سید سلطان علی در شهور سنه … و اشتغال سید افضل بعد از چند ماه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین ابراهیم
امینی در تاریخ فوت سید سلطان علی فرماید قطعه سید عالی نسب سلطان علی • آنکه بود کنیتش عزه اهل یقین • میر امیری … خواب بینی شیوه او
سال فوت او شد میر خواب بین خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چندگاه بوزارت سلطان سعید قیام مینمود و آنجناب بصفا ذهن
سلیم و ذکاء طبع مستقیم از سایر شعراء روزگار و فضلاء رفیع مقدار امتیاز تمام داشت و گاهی در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر
بسر برده احیانا همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت دیوان غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور
که نظم بس خودرا در آب دیده جون ماهی مطیع دیدم • که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم • وفات خواجه آصفی در شانزدهم شعبان
سنه … اتفاق افتاد و جهت ضبط ماه و سال مذکور بلبل طبع امیر سلطان ابراهیم این ترنم آغاز نهاد قطعه جون آصفی آن جشم فرو …
در ابر اجل گشت نهان جون انجم • پرسید دل از من که چه آید تاریخ • گفتم شنبه است آمده روز دوم شیخ صفی الدین محمد ارشد اولاد شیخ
زین الدین خوافی بود و مدتی مدید در پیر مزار جد خویش بسجاده تقوی نشسته بضیافت صادر و وارد قیام مینمود و در سنه ثلث و عشرین
و تسعمایه که سن شریفش قریب بنود بود در گذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین هم در آن مزار مدفون گشت امیر نظام الدین عبد القادر
در سلک اجله سادات و علما و اعاظم افاضل و نقبا انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه نقش افادت بر
حاشیه ضمیر طلبه می نگاشت منصب جلیل القدر نقابت و قضاء ممالک خراسان مدتی مدید متعلق بآنجناب بود و در تکفل این مهام بطریق
امانت و دیانت سلوک مینمود و وفاتش در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و نظم خجسته رقم در بیان تاریخ آن واقعه این
رباعی بزبان گذشت رباعی در علم یگانه در فضیلت نادر • عالی نسبی که بود در دهر فاخر • شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ • از سید پس جناب میر عبد القادر
مولانا عبد الله هاتفی خواهرزاده مولانا جامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعراء آن زمان گوی تفوق می ربود و اکثر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی
و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرده و در برابر سکندرنامه ظفرنامه تیموری بنظم آورده افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز
نمود اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمایه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله معروف که بفصاحت بیان و طلاقت
لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید قطعه از تلخ دهر هاتفی خوش کلام رفت • سوی ریاض خلد بعیش و بصد طرب • جان او
دو بروضه پاک رسول گفت • روحی فداک ای صنم ابطحی لقب • رفت از جهان کسی که بود لطف شعر او • آشوب ترک و شور عجم فخر عرب • تاریخ فوت
او طلبیدم ز عقل گفت • از شاعر شاعر شتاو ان طلب امیر رضی الدین عبد الاول پدر بزرگوار امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین
عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والده ماجده ایشان در سلک بنات مکرمات مولانا کمال الدین
عبد الرزاق سمرقندی انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم
و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان اوان شباب از تحصیل فارغ گشت و در مدرسه شریفه غیاثیه و مدرسه جدیده مدرس
شده پایه قدر و منزلتش از امثال اقران درگذشت جون جهل … مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب یکشنبه سابع عشرین و تسعمایه از عالم
فنا بدار بقا رحلت فرمود پدر عالیقدرش امیر نور الدین محمد که سن شریفش از هفتاد متجاوز بود از مشاهده این واقعه جانسوز و حادثه محنت اندوز
گریه و زاری و ناله و اشکباری باوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در مفارقت آن جگر گوشه بیت الاحزان حرمان و ملال
نشسته زبان حال … مضمون مقال واسفا علی یوسف گویا کردانیده بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مفارقت فرزند ارجمند در غایت …
اوقات شریفش مصروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الاخر … رایت عزیمت بجوار مغفرت حضرت عزت بر افراشت این قطعه در گذشته

مبتهج و بجناب جلال شرافت بتاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول قطعه سپهر فضل رضی الدین که بود • زبده اولاد امجاد بتول • رفت از
دار فنا سوی بهشت • شد مقیم کوی اعلی پایه وصول • بهر سال انتقالش عقل گفت • انتقال زبده آل رسول • و این ابیات بجز [illegible] سال
ارتحال امیر نور الدین محمد امین بابای از کلام قضاة حضرت سپهسالار • چون میر محمد امین شد فانی • از سال وفات او چو پرسید کسی گفتم که اول
ربیع الثانی قاضی اختیار الدین حسن ولد قاضی غیاث الدین تربتی بوده و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی میبود و در اوقات
جوانی از ولایت تربت بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده بنوشتن فتوی
و تحریر صکوک و سجلات راه پیش نهاد و حسن ساخت و در فن انشا و شعر و معما نیز صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور
بمنصب قضا سرافراز شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت بواسطه کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت
از تمامی قضاة دار السلطنه هراة اختیار و اعتبار بیشتر یافت و پرتو التفات و عنایت حضرت خاقانی کما ینبغی بر وجنات احوالش
تافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلای ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز بآن امر منصوب بود و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه
بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان عشرین و تسعمایه [illegible] درگذشت و در قبه تربت بمقبره
آبا و اجداد مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اختیار الدین انشا ساخت و تحفة الاختیار در میان فضلاء روزگار مشهور است و
در تاریخ منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور قطعه از حضرت بزرگی شد منبر مکمل
که غایت ترفع بر عرش سر کشیده • هرگز کسی ندیده منبر بسنگ مرمر • تاریخ شد [illegible] گر کسی ندیده • شیخ نور الدین محمد در سلک اعقاب شیخ
زین الدین خوافی منتظم بوده و بمزید فضل و کمال از علماء [illegible] خصال حمیده مستثنی بود و از غایت حدت طبع و جودت فهم در اوایل ایام شباب از
تحصیل علوم فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار حقایق دانشش فروغ بر صفحات احوال طلبه علوم انداخت و در اوایل سنه ست و
عشرین و تسعمایه از وطن مألوف و مسکن معهود یعنی بلده فاخره هراة سلوک طریق مسافرت اختیار نمود و بصوب ولایت گرمسیر و قندهار
شتافته شرف ملازمت حضرت ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا دریافت چندگاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه
اوقات گذرانید و فی جمادی الاخری سنه ثمان و عشرین و تسعمایه بعالم آخرت خرامید و حالا برادر ارشدش شیخ زین که از اقسام فضایل
بهره مندست در آن آستان معدلت آشیان ببر مهر منظور نظر الطاف خسروانه بوده شرایط ملازمت بجای می آورد مولانا شمس الدین [illegible]
در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بدرجه کمال ترقی فرمود و در [illegible] مقرب
حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد و در شهور سنه [illegible] از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان مسموع میشود که
حالا در شروان بافاده اشتغال می نماید مولانا عصام الدین ابراهیم [illegible] ولد مولانا ابراهیم [illegible] استرابادیست و [illegible] دختری مولانا عصام الدین
[illegible] که صدر [illegible] سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بلطف طبع و حدت ذهن بتکمیل علوم [illegible] معقول
و مهارت در فنون مفهوم و منقول سرآمد علماء عالیشانست و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده باین مرتبه ترقی
فرموده و در مدرسه شریفه شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار طلبه گشود و در ماه رجب سنه ست و عشرین و تسعمایه بواسطه
حدوث بعضی امور که تحریر آن مناسب سیاق تاریخ نیست از دار السلطنه هراة بکرمان شتافت و حالا در آن ولایت متوطن است
و از موفور انعام و احسان حبیب الله خان محظوظ و بهره ور میگردد امیر جمال الدین عطاء الله [illegible] سید سپهر [illegible] ملاذ طوایف اکابر و اشراف
[illegible] بجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر منیر [illegible] مطلع اشعه انوار کتب الهی و صحیفه خاطر عاطر عالی [illegible]
مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینه سینه آگاهش بجواهر زواهر علوم مشحون [illegible] و درر کلمات در مخزن [illegible]
بیانش مخزون نیر شمایل نبوی از مشارق جمال خجسته آثارش طالع و شعشعه آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش لامع [illegible]
عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تأویل شعر زبانش مظهر اسرار تحقیق • ضمیرش مطلع
انوار توفیق • جمال [illegible] مزین ز احتشامش • علوم شرع واضح از کلامش • ز توضیح بیانش گشته روشن • بر اهل علم مشکل های [illegible]
و آنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته اند و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون یقینیه
از محدثان [illegible] درگذشته اند چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه و در گنبدی که حالا مقبره حضرت خاقان منصور است [illegible]
بدرس و افاده اشتغال داشتند و در هفته یک نوبت در مسجد جامع دار السلطنه هراة [illegible] نقش ارشاد و نصیحت بانواع

فضلا

خوانند اعاظم اشراف و اکابر می نگاشتند اما حالا بنا بر حب عزلت و گوشه نشینی بامثال این امور التفات نمی نماید و تمامی اوقات خجسته
ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته باذخار مثوبات اخروی مشغول میباشد و سلاطین انام و حکام اسلام با قدام ارادت و اعتقاد
ملازمت آنحضرت بر ذمت همت واجب میدانند و ترفیه حال و فراغ بال خدام عالیمقامش طریقه اشفاق مبذول میدارند و باینجهت [illegible]
از مؤلفات فضایل صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام
دارد و بی شایبه شبهه عقل دراک نظیر آن کتاب را [illegible] در آینه خیال امر محال میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد
که بمیرک شاه مشهور شده از ابتدای تکمیل علوم و فنون بسیما علم حدیث یگانه زمانه اند و درین اوقات در مقبره منوره مذکوره قایم مقام پدر
بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده قیام می نمایند و زمره از طلبه ملازمت آنحضرت مستفید و از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفیض
و بهره ور میگردند خواجه عبد الرحمن والد ماجدش قاضی خواجه کلان سالها فراوان در بلده فاخره هراة بنا بر فرمان خاقان منصور بشغل
قضا و شرعیات می پرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده مهمات خلق انام را حسب فتوی علماء اسلام بسر انجام مقرون میساخت و جناب
خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بمنصب قضا منصوب شده قایم مقام پدر بزرگوار خود بود و در مدرسه
گوهرشاد آغا بدرس و افاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره تمام دارد اما بواسطه کمال
علو و تواضع و عدم مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و پریشانی اوقات میگذراند مولانا صدر الدین محمد در سلک
اعاظم علماء زمان انتظام دارد و حالا در مدرسه شیخ الاسلام و در مدرسه غیاثیه همت بر افاده علوم می گمارد مولانا شمس الدین محمد دمشقی بمتانت طبع
و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم و تدقیق مباحث [illegible] و مفهوم بی مثل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار میگذراند
از شرایط امانت و دین [illegible] دقیقه نامرعی نمی گذارد مدتی تدریس یکی مدرسه شریفه سلطانیه متعلق بآنجناب است و اکثر طلبه دار السلطنه
هراة بآن درس تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند خواجه ضیاء الدین میرم پدر عالی گهرش خواجه
علاء الدین برادر بزرگتر خواجه افضل الدین محمد کرمانی بوده و سالها بوزارت بعضی از حکام و سلاطین قیام مینموده و آنجناب از جانب
[illegible] برادر امیر سلطان ابراهیم امینی است و بلطف طبع و حدت ذهن [illegible] فضیلت و هنر [illegible] در علم سیاق مهارت تام دارد و همواره
همت بر سر انجام عظام مهام دیوانی میگمارد و [illegible] بغایت مشعوف است و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف اشعار آبدار
خواجه میرم ببلاغت الفاظ و دقت معانی مشهور است و این نعتش که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته شده بر السنه و افواه
مذکور نظم [illegible] مولانا کمال الدین شاه حسین کامی در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل فضایل [illegible]
موفق گشت و پایه قدر و منزلتش در علم شعر و معما از فضلاء عصر درگذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود
و همواره ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبه اوبه توطن نموده [illegible]
کسب وجه معاشش بکار [illegible] و این مطلع از جمله منظومات اوست که نظم [illegible]
و ایضا این معما باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت سمات آنجناب است که بیت [illegible] عاقبت از شیوه ها بر جای هم
حافظ علی ولد مولانا نور الدین محمد [illegible] است که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابو تراب
میرزا منصوب بود و حافظ علی نیز بجودت ذهن [illegible] و اکثر خطوط را خوب مینویسد در علم عروض و صنایع اشعار مهارت
بسیار دارد و چنانچه قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع نموده و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده و مطلع یکی از آن قصاید
اینست که نظم [illegible] و در صنعت مقلوب مستوی که مشکلترین صنایع است این مطلع [illegible]
[illegible] و در صنعت مقطع و موصول [illegible] دو حرف و سه حرف و چهار حرف این ابیات [illegible]
[illegible] که رباعی [illegible]
مولانا [illegible] در سلک فضلاء فصیح زبان [illegible] و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار [illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
[illegible] مولانا شهاب الدین عبد الله [illegible] بلطف طبع و صفاء ذهن موصوفست و بمهارت در فن شعر و معما [illegible]
مقدمات را باستحقاق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح قواعد معما رساله در نهایت بلاغت نظم فرموده و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل

و درین اوقات همواره در مدح و ثنای حضرت مملکت پناهی حسب الحکم اشعار غرا بر لوح بیان می نگارد و این غزل از انجملات که غزل
مارا نه تو همدم جان حزین بس است • ور در تو مونس الم دیگری بس است • گر با توام نه با دگران دولتی چه باک • شد قتل من به تیغ جفایت یقین بس است
گر بر فلک شود سرم از جاه و حشمتم • روی نیاز پیش توام بر زمین بس است • کو در رقم سیاست آزادگی نشان • داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است
در سلک بندگان کمین سگان خویش • ره داده ای مرا شرف من همین بس است • مارا چه حاجت که نشینیم پیش • هستیم با سگان درت همنشین بس است
از آشوب روزگار هلالی پناه تو • ظل ظلیل خواجه دنیا و دین بس است • و ایضا این معما باسم ملک از جمله معمیات آنجناب است بیت
در هجر تو هست ای بدیع مطلع نور • صد داغ بجان عاشقان رنجور • بنمای رخ ماه خویش تا کی باشند • زان لف الف و لام داغ داران مهجور
مولانا بدر الدین هلالی زبده شعرای زمان و عمده بلغای دوران است و قصاید و غزلیات و مثنویاتش در اکثر اوقات در کمال سلاست
و بلاغت بصفحه ظهور می آید پرتو استحکام آنجناب بر مطالعه بعضی از منشآت و لات تیز تافته و بدولت طبع و حدت ذهن در میان فحول اهل
اشعار تمام یافته از نتایج افکار او شاه و درویش و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات بغایت مشهور است و این مطلعش که نوشته
میشود بر اسپند و افواه مذکور بیت ای که میپرسی ز من کان ماه را منزل کجاست • منزل او در دل است اما ندانم دل کجاست • و این رباعی
نیز از جمله منظومات آنجناب است رباعی آنها که ز قامت زنگ بیخته اند • ذرات وجود تو ز تنگ بیخته اند • با شیره جان خاک آمیخته اند
تا همچو تو صورتی بر انگیخته اند • مولانا آصفی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف است و در میان شعرای زمانه
بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف چون پیوسته از سرچشمه ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار بر ترشح میسازد و بنظم قصیده و غزل بیشتر از
سایر اقسام شعر می پردازد بخلاف سایر شعرا مضمون الفضل مع الطبع را منظور داشته از شیوه طبع پیوسته اجتناب مینماید و طبعش از نظم
شعری که مشعر باینمعنی باشد متنفر بوده هر گز بطلب نمی گشاید قصیده بال مرضع را تبع بنمود و الحق در ان قصیده معانی دقیقه درج
فرموده و سه بیت اول قصیده مذکوره اینست بیت خورد بس پیچ و تاب و لعل پیرهن • تا بدر آمد ز چاه یوسف گل پیرهن • کرد زلیخای
صبح پیرهن صبر چاک • داد دلش غارت گشت بر سپهر انجمن • داد بزوال سپهر طرفه ترنجی ز مهر • طرفه که شد هم ترنج بر کف او تیغ زن
و این مطلع نیز از جمله منظومات اوست که نظم تو ناوک کره بادم خار خار سینه ها چاکم • مگر روزی که گیرد دامنت خار سر خاکم مولانا محمد زرین
و الد مولانا محمد زرین قلم ست که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش وش و خاکی مشرب است و اشعارش
سلس و هموار اتفاق می افتد این مطلع غزل از انجملات که مطلع پری خوبان دمادم من ز الفت نشانم • بیت از اذوقانی کرد نهال تو ضایع ساختم
و این مطلع قصیده نیز از جمله منظومات اوست نظم فیروزه سپهر در انگشتری تست • روی زمین تمام زیر نگین تست استاد کمال الدین بهزاد
مظهر بدایع صورت و مظهر نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز نمایش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم مو قلمش
ز اوستادی جان داده بصورت جمادی و جناب استاد مذکور بحسن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نموده حضرت
خاقان منصور رانیز بآنجناب التفات و عنایت بسیار بوده و حالا نیز آن نادر العصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین است و مشمول عاطفت بی
نهایت حکام اسلام بی شبهه همیشه اینچنین خواهد بود مولانا سلطان محمد نور مولانا نور اله حمد الله نستعلیق نویسان زمان است و بحسن کردار و لطف
گفتار زبده اعیان و دوران مولانا سلطان محمد خندان با وجود حسن خط بلطف طبع موصوف است و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلده
فاخره هراة توطن دارد و گاهی همت بر کتابت نسخ شریفه میگمارد و توفیق نصرت حال و باد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقه
فضلا و اهل هنر و طایفه شعرا و مردم دانشور در دار السلطنه هراة و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند و در سایه تربیت و رعایت آنحضرت
بفراغت می غنودند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است و اطناب و اجتناب از این معنی شیوه پسندیده اولوا الالباب لاجرم خامه سخن
گذار عنان بیان را بصوب ذکر شمه از حالات اولاد و احفاد آن پادشاه عدالت شعار انعطاف میدهد و کیفیت استیلاء لوای دولت محمد خان
شیبانی در ولایت خراسان بر طبق عرض میرساند مثنوی کار بسیار است در پیش قلم • گشته لیکن قوت تحریر کم • باد الطاف الهی رهبرم
خامه توفیق باد یاورم • تا ز هم این داستان را افتتاح • رو نهم سوی کتاب اختتام گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا
و ابو المنصور مظفر حسین میرزا در منصب سلطنت و جهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی بر مرآت ضمیر انور عقلا و دانشوران
حقیقت این سخن مصور خواهد بود که بسبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هر چه در کارخانه الوهیت صنعت وقوع می پذیرد نمونه از آن
در سرکار سلطنت صورت وجود میگیرد پس همچنانکه ذات پاک حضرت خداوند جل جنابه جلاله از وصمت مشارکت منزه و مبراست

می باید که ظل حضرت پادشاه نیز از عیب مساهمت پاک و منزه باشد تا سایه وجود خلایق از مهم پیچ تهانی تواند بود و کار جهانبانی بصلاح و انتظام
بجا نیارد و تاند بود • سلطان یکی بسند چو خدای جهان یکیست • و اگر بخلاف این معنی دو کس یا بیشتر در یک شهر و کشور در دارایی و سروری
دعوی شرکت بخواهند که شریک باشند هر آینه بطبق آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا عاقبت الحال آن مهام ملک و مال اختلال یابد و
شیرازه نظم و نسق آن بر وجهات احوال فرق عباد و اطراف بلاد ناتمام می نماید و پادشاه اند و ولایتی نمی گنجد تجربه کلی تصدیق پسندیده ان فی تعدد
الواحد موید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور مغفرت انتما شاهد این
دعوی است شرح این واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی حضرت و امرا و ارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان منصور باز پرداختند بمشورت
آنکه سلطان بدیع الزمان میرزا را پیشتر مستعدی منصب سلطنت سازند یا آنکه میرزا مظفر حسین را باین امر آنحضرت شریک گردانند انجمنها
ساختند بعضی از عقلا که بمزید فراست و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بحکم لطف تقریر این خاطر همگنان نگاشتند که انسب
آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که مهین و ارشد اولاد و امجاد خاقان منصور است و حیثیت پادشاهیش بمزید استحقاق و کرامت و
احسان مخصوص بانسب استقلال پادشاه باشد و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اشفاق مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را باو
مسلم دارد تا سایر شاهزادگان که در اطراف ولایت بحکومت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال را از خاطر گذارند
و زمره از مردم کوته نظر این رای را نپسندیده و جانب تفتیق گرفته گفتند صاحب بیان شناسانید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متصدی امر
سلطنت گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد آنچنانکه اینمعنی برعایت اصل نزدیکتر است صورت مخالفت روی نماید و بیگانگان
در مملکت مجال مداخلت نیابند نظم آری باتفاق جهان میتوان گرفت • و درین باب قتال و قیل بسیار بعد تعلیل انجامید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا که
والده مظفر حسین میرزا بود و اعتبار و اقتدار تمام داشت و والده امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و ضعفای میرزا علی بیک اطلاقا این حسنی
راضی شدند که بدیع الزمان میرزا مستقلا متصدی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر ارکان تابع مهد علیا شدند الیها و امرا
برلاس بوده جانب شرکت ترجیح یافته و روز جمعه دوازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمایه در مسجد جامع دار السلطنه هراة
خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و ایشان در یک سکه اسامی ایشانرا نقش کرده و وجوه تمغات آن حضرت کشت و بیوتات و محترفات
آن بلده فاخره را بالمناصفه تقسیم نموده نصفی تعلق به سرکار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و نصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت
خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات که در تحت تصرف داشتند برین منوال قسمت یافت و ضبط نصفی از موقوفات ممالک محروسه و انتظام
بدیع الزمان میرزا شد و نصفی دیگر در حیطه تصرف صدور مظفر حسین میرزا در آمد منصب حکومت دواره و تمکین دار السلطنه هراة از قبل
سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر نظام الدین علی طغایی تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی شریک
گشت و محمد کوکه بنیابت امیر شیخ علی و محمد برندق باشارت امیر یوسف علی بار تمغای منسوب گشتند امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان
کوه در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیار الدین شد و زمام اختیار حصار نیز تو بر فرمان مظفر حسین کوکلتاش ادر قبضه اقتدار
امیر زین الدین ... قرار یافت و برین قیاس جمعی از امرا و وزرای خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی
بخدمت ابو المنصور مظفر حسین کورکان شتافتند و طایفه هر دو پادشاه را ملازمت نمودند خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک نصیر الدین لوی
در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین و خواجه کمال الدین حسین مستعدی مفوض شد و صدارت بدیع الزمان
میرزا بقاعده پیشتر بمولانا اوراق و مولانا غیاث الدین جمشید طلائی تعلق گرفت و در امور وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی
و درویش احمد قابض دخل کردند و بخدمت اشراف ایشان خواجه تمام الدین جعفر متوجه گشت و منصب صدارت آن سرکار با امیر صدر الدین سلطان
ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چند ماه باین ترتیب و آیین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنه هراة بلوازم جهت
و جهانبانی قیام نمودند و بموافقت و مرافقت یکدیگر ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر بمسامع شاهزادگان دیگر
رسید بر زبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات بر ما رتبه تقدم دارد باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت ما را
بجز از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا در این امر با آنحضرت شریک و سهیم شد متابعتش ما را ضرورت نیست
و هر یک دم از استقلال زده در مملکتی که بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم باندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت
و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضه اقتدار چنگیز خان در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی ذکر گرفتاری و پای اختیار امیر

امیر نظام الدین محمد ولی بیگ در قلعه اختیار الدین قرار نمودن آن جناب بعنایت حضرت ملک المتعال الخبیر خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین
محمد ولی بیگ را بوفور لطف و عنایت نواخته و بکمال حرمت و تربیت سرافراز ساخته هم در دیوان مال و هم در دیوان تواجی مهر داده
بود و مهم حکومت و داروغگی هراة را علاوه آن دو منصب ارجمند گردانیده و منشیان آن گلستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان
در احکام همایون او را روز افزون می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث
الاستقلال در قبضه اقتدار آن جناب بود ○ بدرگاه خاقان عالی تبار ○ بجز وی کسی نبود اختیار ○ بنا علیها آتش رشک و حسد در کانون ذات
اکثر ارباب جاه و جلالت در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امرا بر آتش اشتعال داشت و بهمگی همت متوجه آن بودند که بعبور
عرو سعایت نهال کامرانی بلکه شجره زندگانی او را پژمرده و بی طراوت گردانند و بوجه یار اعتبار و اختیار را او را بخاک مذلت و ادبار بنشانند
نظام سرانجام مهام ملک و مال بقبضه اقتدار در آورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان به هدف مراد
نرسیده و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از غایت صحبت زبان غیبت گشاده و درین نوبت
سخن ایشان مؤثر افتاده سبب اقرب در تاثیر آن تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور و امرا و شاهزادگان در باب
قرار امر پادشاهی مشورت میکردند امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ در نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا باستقلال
قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان تقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف
ننمایند و بواسطه این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بوی متغیر گشته بود و سعایت امرا بر آن مزید علت شده شاهزاده باتفاق امرا
ستار العیوب و سایر مردمی که کینه امیر محمد در سینه داشتند بعرض سلطان بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیگ از روی اخلاص خدمت نمیکند
و خاطر بدان قرار داده که [illegible] میرزا را [illegible] بدیع الزمان میرزا هر چند حقیقة معلوم است که کسی متعرض امیر محمد نشود اما بلا فخر [illegible]
براه و بر [illegible] آن امر محال [illegible] شده در آن وقت که در تخت پادشاهی نشسته بود بگرفتن او فرمان فرموده در باغ جهان آرای در مجلس
کنکاش [illegible] حاضر گشته آمده بود یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون همه سازان بعقد مشتری را از قصر [illegible]
مغرب رسانیدند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیگ را از کوشک باغ جهان آرای بقلعه اختیار الدین برده و با [illegible]
بیک سپرده و هم در آن روز امرا و دیوان چنان مرا به سرکار نواب جناب امارت مآب را مواخذه و مصادره کرده بتحقیق براق و جهات
او مشغول شده و آنچه بحصول پیوست چون اجابتی تسلیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیگ اول خلافی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاهزادگان
را روی نمود زیرا که آنجناب از حیثیت براق استعداد و توافر فوکران شجاعت نهاد از اکثر امرا و ارکان دولت امتیاز تمام داشت
و چون گرفتار شد جمیع جهات او صفت بنا و منثورا گردید و ملازمانش که عدد ایشان بپانصد میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه چون میرمحمد
روزی چند در حصار اختیار الدین نشست عکس همت بر مخلص خود بست و در آن باب فکری بصواب اندیشیده یکی از دو پسران حکام
کرد که طبقی حلوای قند پخته محذرات حرم را تهیه کند و بجلوه [illegible] و آن شخص بموجب فرموده عمل نموده ایشان حلوا را [illegible]
موکل او بودند فرستاده و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از شب دختی جهان [illegible] بیهوش گشته و [illegible]
و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در نیم شب با یکی از بادیه گشائی خود را برزبر آن دیوار قلعه کشیده از چهار سوی شهر متصل بپل ابدال رسانید
رسانیده و بطلب پایان [illegible] را اسپی آورده بعضی از ملازمان او طیار کرده بودند سوار شد و از برق سرعت استفاده نموده روی توجه
بجانب [illegible] آورده جمیع روز دیگر که محافظان قلعه اختیار الدین چشم از خواب ناز باز کرده از امیر محمد اثری نیافتند و خبر شنیدند
در بحر حیرت افتادند و امیر درویش بیک بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض
داشت و بعد از روزی چند کوتوال معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قایم مقام شد اما میرمحمد ولی بیک در عرض دو روز آن مسافت
بعیده را از راه خیسار پیموده بعد از وصول بقلعه کوک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت و اقبال تصور کرده و او را باجناس تحف
فاخره و نقود وافره و اسپان کوه رو و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور حضرت آن نیک نهاد
مطلوب او بود مقرر و مسرور گردانید و پسر خواهرزاده و از دیوان مقرب گردانید و در ولایت خود بر دیوان هر قضیه حکم فرمود که امرا و دیوان
نواحی و ولایت او و قف و بیست منصب جناب امارت مآب هیچ هیچ را فیصل نمیدهند و امیر محمد [illegible] بال دولت دیگر باره سند امارت متمکن گردید
و ذا باقی حال و مآل بشکره در زور و اجلال گذرانید ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمد خان شیبانی از جیحون سلطنت الدین را مغرب

تنبیه امیر شجاع الدین ذوالنون در رمضان سنه ... در اوان که بر اشتغال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه حضرت عفو و بخشش
نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالها در قصه اوان انتظار آنچنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان
بتاخت ولایت ایران مامور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بیکبار به نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی از جنود را
اسیر و گرفتار گردانید و در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم الحرام سنه ... کیفیت این حال بسامع بدیع الزمان میرزا و
مظفر حسین میرزا رسید گمان بردند که محمد خان شیبانی بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه تسخیر هراة است بنابر آن
خوفی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بدان گماشتند که بعضی از امراء عظام را با فوجی از لشکر ظفر
بدفع شر ایل امان نامزد فرمایند و قبل از آنکه یکی از ارکان دولت متکفل آن خدمت گردد شیر بیشه هیجا امیر شجاع الدین ذوالنون
ارغون با ده دوازده نفر از سپاه خود و ما فوق قندهار و زمین داور در او اسطار [illegible] از طریق مرا [illegible] به هراة رسید زیرا که بدیع الزمان
میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت ایما قاصدی بقندهار نزد امیر ذوالنون فرستاده بود و او را بر توجه بجانب مستقر سلطنت
جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذوالنون شرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین کورکان دریافت و کیفیت آمدن
ایل امان و اوزبکان را بکنار آب مرغاب معلوم نمود پیش از آنکه چند روزی از رنج راه برآساید امیر سلطان بایزید [illegible] پس از آنجا
ملحق گردانیده بجانب مرجاق ایلغار فرموده سپاه ماورالنهر از قرب وصول آن امیر بهرام [illegible] وقوف یافته بر جاده نیل [illegible] ترک
هزیمت برافراشتند و امیر ذوالنون متعاقب بدان جانب در آمد و چون تندباد خود را باوزبکان رسانید تیغ کین از نیام انتقام کشیده قرب
صد نفر از آن جماعت بر خاک هلاک انداخت و تمت [illegible] دیگر اسیر گردانید و رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایه سریر
سلاطین مظاهر رسید باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرموده مقارن آن حال او لاء اجاد
آنجناب شجاع بیک بعزم مراسم قندهار و زمین داور بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش
و اصطناع مختص و مباهی گردید و در این اثنا شخصی مولانا خیالی نام از نزد محمد خان شیبانی برسم رسالت بدرگاه سلاطین پناه رسید و در الکه
باغ جهان آرای بتقبیل بساط جلالت سرافراز گردیده چنانچه در ... معروض گردانید خلاصه رسالت آنکه محمد خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد تو با ما در
حدوث وقایع و وقوع حوادث بر منهج یگانگی و داد ... سلوک مراعات ... شرایط مصادقت بجای می آوردند و حال که ... میل ... بجانب آن تو
و ... از هرات ... ابواب مخالفت ... ساخته و از تشابه ... مستقیم موافقت عدول و انحراف نموده ... حمله ممالکت معمور ... و ان ما ...
در ... و ... کلی ... ایلیه ... حاکم حضرت ... سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا چون ... نمی ... شنیدند که ... اصلی
عرض ... محمد خان ... از ... مولانا خیالی آنست که ... حالات خراسان و ... سپاه ... خاقان فردوس مکان اطلاع ... محمد
جواب آن خان ... ایلچی ... موقوف داشتند قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ...
[illegible] و گفتار در بیان وصول پادشاه خجسته صفات ظهیر الدین محمد بابر میرزا بهراة و ذکر نهضت سالکان مسالک جهانبانی بنیت مقابله
مقاتله محمد خان شیبانی چنین مذکور شده که در اوایل سنه اثنی عشر و تسعمایه که خبر وفات خاقان فردوس مکان بمسمع شریف پادشاه والا
احسان ظهیر الدین محمد بابر رسیده و بوضوح انجامید که محمد خان شیبانی خلو از ضبط ممالک ترکستان و ماوراء النهر فارغ ساخته و رایات شوکت
آیات بعزم تسخیر ولایات خراسان افراخته و ضمیر منیر ... صورت ... ... معنی ... که اگر دین دولت ... و
اعلاء حضرت صاحبقران ... بمعاونت سپاه او زبک معروف ... بزبان ... محافظت مملکت
خراسان ... که ... محمد خان ... خراسان ... و حیات ... صاحبقران ...
دار ... واقعه پیش از وقوع باید کرد و بعد از تقدیم لوازم استخاره و استشاره خاطر انور بر آن قرار داد که بدار السلطنه
هراة ... و با اولاد و احفاد خاقان فردوس مکان ملاقات نموده در باب دفع اعدا فکری صواب اندیشند بنا بر این عزیمت
بر بارگیر ... بهمراهی توفیق الهی از کابل بجانب خراسان نهضت فرمود بیت باقبال شاه فریدون صفات ○ ز کابل بدان
شد بسوی هراة ○ ظفر بر یمین نصرت از ... ○ رفیق سفر لطف پروردگار ○ سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا چون این خبر بهجت
اثر استماع نمودند بطلوع آفتاب دولت و اقبال از مطلع حصول امانی و آمال امیدوار گشته تمت امرای کبار ... عالیمقدار را باستقبال
پادشاه عدیم المثال فرستادند و بعد از قرب وصول حضرت پادشاهی خود نیز استقبال فرموده ... مراسم تعظیم و اجلال

ونیاز و نثار بوقوع پیوست و منزل امیر نظام الدین علیشیر از یمن نزول خدام حضرت پادشاهی غیرت افزای ریاض رضوان گشت
و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا هر یک علی حده پادشاه عالیجاه را ضیافتی داده پیشکشها تومان تکلفی نقد و انواع تبرکات
و تنسوقات بنظر انور رسانیدند و در خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر سلطان قلیچاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض
داشتند که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی ظاهر بلده مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد
و حال آنکه رعایا و شهر را ذخیره نمانده و فقدان قوت سپاهیان را بسر حد عدم رسانیده امید آنکه حضرات باتفاق متوجه این حدود گردند تا لشکر
اوزبک اندفاع یابد و پرتو انوار رأفت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالنصر مظفر حسین گورکان بعد
از استماع این خبر با حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر و امرا و نوئینان و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر مقابله و مقاتله
محمد خان قرار دادند و محمد و اقاصدان جهت اجتماع شاهزادگان باطراف و دیار خراسان فرستادند و میرزا بدیع الزمان و ظهیر الدین
محمد بابر میرزا و مظفر حسین گورکان و جهانگیر میرزا که برادر حضرت پادشاهی بود و محمد قاسم میرزا با اعاظم امرا و ارکان دولت لشکر
ستاره عدد بهرام صولت در اوایل پاییز سنه مذکوره از دار السلطنه هراة رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند
و حرب و رزم سپاه اوزبک را پیش نهاد همت عالیه ساختند نظم سپاهی بی‌نهایت از پیش و پس • روان گشته شاهان نیکو منش
جناب الهی گشته [illegible] • ظفر و نصرت و اقبال همدم • چون نواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب مراتب ایشان مشک افشان گشت ابو
المحسن میرزا با لشکر نصرت سپاهی بکثرت جواعد و اقتدار از بلده فاخره مرو تشریف آورده و دیدار برادران کامکار را دریافت کرده
سلطان بدیع الزمان میرزا را گر از همه حیثیتی از وی بزرگتر بود زانو زده و پیشکش کشیده مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت دار الملک
با سلطان بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون بحسب سن از میرزا ابوالمحسن خردتر بود او را تعظیم نموده بمراسم تقدیم فرموده و از جانبین
لوازم نیاز و نثار بتقدیم رسید و از آن مرحله نیز کوچ واقع شد بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی
ارغون از سیستان و سایر امرا و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند مثنوی رسیدند از هر طرف سروران
بهر یک ملازم شده لشکری • بکین عدو تنگ بسته میان • کشاده بطعن سلاطین زبان • و فی الواقع هم جمعیتی در این مدت مدید بوقوع نپیوسته
بود و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آیین آن عزیمت را بامضا میرسانیدند ولایات خراسان از تعرض اوزبکان
مصون میماند اما چون مقدر چنان بود که ابوالفتح محمد خان شیبانی بر اولاد حضرت صاحب قرانی ظفر یافته چند گاهی فرمان فرمای
خراسان گردد میرزایان را توفیق موافقت با برادران کامران رفیق نگشت و خیال محال استقلال در دماغ هر یک جای گرفت و مشهد مقدسه
رضویه ساکن بود هیچکس از امرا و ارکان دولت را بعیده نفرستاد و از این جهت فتوری تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر
حسین گورکان راه یافت و بار دیگر آغاز مشورت نموده امیر شجاع الدین ذوالنون افتاد و مشکل کرده دیگر ترتیب کرده فرصت غنیمت
دانسته بدل قوی و امل فسیح بمیدان حرب معرکه طعن و ضرب می باید شتافت و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت
می باید کرد تا بکر مطلوب از پس پرده غیب جلوه گر شود امیر محمد برندق برلاس فرمودند هرگاه ما بجانب بلخ رویم الغ بیگ میرزا که حاکم تسخیر ملک
خراسان با برادران طریقه اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلده فاخره هراة خواهد کشید و بنابر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر
محمد ولی بیک اند امیر شیخ علی طغایی و امیر یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد حسین میرزا دار الملک خراسان را
بحیطه تصرف در خواهد آورد و بعد از وقوع آن صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند از ما روی گردان شده بهراة
خواهند رفت آفت و اولی آنکه در این زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که [illegible] و پایان میش بهار با این سپاه
خواهد بود از روی جمعیت خاطر باستقبال سپاه اوزبک اقبال نماییم و در اثنای این گفت و گوی خبر رسید که امیر سلطان قلیچاق ولایت
بلخ را بسبب فقدان قوت [illegible] محافظت مشرف فوت شده از محمد خان بعجان امان طلبیده اند و خان ایشان را بمواعید دلپسند فریب
داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخ را گشاده است و بیک کرده مراتب خان پیوسته و سپاه اوزبک بجاروب غارت و تاراج
بلده فاخره بلخ را پاک ساختند و پس از آنکه بمسامع محمد خان رسید که اکثر حکام و سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب مجتمع گشته
خیال قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخت چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار یافت و فی الواقع در آن زمستان
عبور از آب آمویه و مقاتله محمد شیبانی مافوق طاقت انسانی بود و رای امیر محمد برندق ترجیح یافت و در ماه رجب سال مذکور سپاه تفرقه

درشیشه

درشیشهٔ خاطر جمعیت خراسانیان افتاده ظهیر السلطنه والخلافه بابر میرزا علم عزیمت بجانب کابل برافراشت و ابن حسین میرزا بطرف تون و
قاین و فتح ابوالمحسن میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر ذوالنون و امیر سلطان علی ارغون روی بییلاق گرمسیر آوردند سلطان بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین گورکان بقبضه کوسویه تشریف برده در آن مکان طرح قشلاق انداختند و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از امرا
نظر اقتباس که ملازمت بهمان پیوستند و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون و سایر نوئینان آن زمستان در دار السلطنه هراة
ساکن بوده در ماه مبارک رمضان باوقات صیام و ادای فرایض و نوافل قیام و اقدام نموده و قرب عید جهت تزویج دوم [illegible] حضرت
خاقان منصور ترتیب آیین عظیم فرموده چون هلال فرخنده فال شوال برج جلال برافراشت آن کوکب اوج عزت و جلال فرموده
عیدگاه تشریف برده از روی نیاز بادای نماز پرداخت و در وقت رابعت دار السلطنه هراة از سادات و علما و قضات بمجلس
اشرف عالی حاضر گشته و از الوان اطعمه لذیذه زیاده از چند وجوه و علما را از هر در صلا خیال کنجه افزون حاضر آورده و اصناف
خلایق را بعد از اطعام طعام قسم کلام ذوالجلال والاکرام ببارش تر [illegible] سوار شده بباغ جهان آرای تشریف برده و عید با دولت
و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغول گردید بیت هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار • کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

گفتار در بیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بییلاق [illegible] و ارتفاع رایات دولت محمد خان شیبانی بتقدیم دفع ذوالنون [illegible]

که چون دوران اسفندیاره فصل زمستان بنهایت رسید و سلطان ربیع آثار بهار سپاه ریاحین و ازهار بر بستان انبساط سلاطین و صحرا کشید
جنود برودت و سرما از هجوم لشکر نوروزی منهزم گشت و خاقان مشرقی آفتاب خانه بهرام را مخیم ساخته رایت نور بخش
از برج [illegible] بیت سلطان جهان نورد ایام • زد خیمه بجانب بهرام • افراخت علم ز لاله در دشت • عالم ز سپاه سبزه پر گشت
سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را در هراة گذاشته رایات عالیات
بجانب ییلاق بادغیس برافراخت و روزی چند در منزل مرغ که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت و در آن اوان مظفر حسین
میرزا ایل ملاقات برادر بزرگوار نموده از یورت قشلاق در حرکت آمد و اواخر ذیحجه سنه اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین
و مقارنه نیرین دست داده برادران دیدار یکدیگر را پیشکش کردند و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته
و آینده سخنان در میان آوردند بنابر آنکه مشهور چنان بود که در آن بهار محمد خان شیبانی بقصد مملکت سیستانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان
از نزد شاهزادگان و امرا عالیشان نزد سپاه جمع آمده ایشان فرمان دادند که از آنجمله جهت طلب شجاع بیک این ذی [illegible]
با تمام سفر قندهار نموده و در اوایل روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از منزل بجانب هراة شتافت تا یراق کرده متوجه مقصد
گردد و در این اثنا که هر روز عفت و عصمت بجوی که حرم حضرت سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنه هراة از جهان پر آفات جنت
سفر آخرت برست و امیر ذوالنون و امیر شیخ علی آیین سلاطین عظام بتجهیز و تکفین مهد عالیه نموده جسد مطهرش را در مدرسه شریفه
بدیعیه مدفون ساختند و ترویح روح پرفتوحش را باطعام مساکین و فقرا و قضات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام
سنه ثلث عشر و تسعمائه از مشرق دولت و اقبال طالع شد خبر بحضرت پادشاه عبور فرموده خبر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه بطرف
خراسان متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را با ارودی همایون طلبیده
ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلده هراة بدرگاه خلایق پناه شتافتند و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشتند باتفاق سایر
امرا و عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و بنیاد اشتند که تیر تقدیر را بسپر تدبیر دفع نمی توانند ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را
بخس و خاشاک بازنمی توانند ساخت هیهات هیهات ع دافع تیر قضا نتوان بسپیر • چون اراده مالک الملک علی الاطلاق متعلق آن بود
که ولایت خراسان بحوزه تصرف محمد خان در آید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر امرای صایب رای هیچ
فایده مترتب نگشت و هم در ایام اوان سپاه بیجام قهرمان را الفرمان ساحل آب از راه زمین بلیغ آمده از آب آمویه عبور نمود و خراسانیان را
طوفان بلا از فرق بسر گذشت بیت چو فقرتی بالای بود زنیان • که گرد و مستقل ملک خراسان • نیاید کار از مرد ابحاض فردا • ناز نه پسر
واتابان کشور • شنیدم این سخن از کودکی پیر • که تقدیر الهی را نه تدبیر • کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذیحجه
سنه اثنی عشر و تسعمائه از دار الملک سمرقند بر زین ملک سیستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده بجمعی از خواص شتافت ایمن منصور که
در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از دو فور شوکت و قوت دولت خانی واقف شد اقبال امثال بپایه کار سلطنت و

استقلال خواهید، و خاتمه متابعت بر روش گذشته منظور نظر التفات گشت آنگاه خان گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بگذشت
کنار آب مرغاب ایلغار نمود بعد از وصول بر وچاق کوتوال قلعه را امان داد آن قصبه در اطاعت و زمان بیداری اقبالش منصور کرده
غایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورگان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه صحت پیوسته بود و پس از وصول
محمد خان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب بنای ثبات سلاطین و امرای خراسان را منهدم ساخته غریق بحر حیرت و اندیشه گشتند و کرت
دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ مصاف دید و امیر محمد برندق التحصن در بلده فاخره هراة
مصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر بر یکی از این دو صورت قرار دهند صباح روز پنجشنبه مفتتح محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائة آثار قرب وصول
محمد خان شیبانی با سپاهی از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه مظفر لوا که سرکرده ایشان ولد محمد خان محمد تیمور سلطان و عبید الله
خان بن محمود سلطان بودند با برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بترتیب سپاه
پرداختند مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک انباشته گرداند و سیلاب بلا را بخشت خاره و خاشاک از رفتار باز دارد و در مقام
مدافعه و مقاتله آمدند بیت دو لشکر رو برو صف بر کشیدند • بقصد یکدگر خنجر کشیدند • خروشیدن بهادران تهمتن تن و آواز نقاره و نفیر و
سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر و لمعان برگستوان و جوشن تفسیر آیت یکاد سنا برقه یذهب بالابصار
ظاهر میساخت بیت در گرد سپاه شعله تیغ • بنمود چنان برق در میغ • عقاب تیر جهت طعمه حیات بر بام پر و دمان باز کرده و اژدهای
پیکان بطعن نیزه و سنان بسیر زبان دراز گردانید بیت در ان میدان سنان آتش انگیز • ز بهر طعن گردان شد زبان تیز •
عقاب تیر آمد سرخ منقار • ز خون پردلان در روز پیکار • از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر
نظام الدین خطایی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمایی در ان روز در معرکه ستیز آثار رستم ستیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر
نهنگ آهنگ و زخم تیر مرگ تاثیر جمعی کثیر از ساکنان مسالک پهلوانی را در غرقاب فنا انداختند آخر بواسطه آنکه سپاه اوزبک
اضعاف مضاعف خراسانیان بودند و نیز بسیاران دریای پر موج فوج فوج از عقب بکومک میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت
عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند و پریشان و بی سامان هر طایفه باطراف ولایات خراسان شتافتند اما امیر
ذوالنون که زبان حال قالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که بیت نه هرگز زمن دید دشمن عیان • بجز روی شمشیر و پشت کمان
مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت جلادت
بجای می آورد آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده گردانیدند و خواستند
که دست و گردن بسته نزد خاقان برند امیر ذوالنون تن بعجز در نداده و همچنان جنگ میکرد تا شهید شد امیر شیخ علی طغایی
با جمعی دیگر از منتسبان خراسان سپر سر پنجه تقدیر گشت و سپاه قضا قدرت اوزبک تا حدود قندوز و رباط گریختگان را تعاقب نموده آن
مقدار قتیل کردند که زبان بیان از احاطه کمیت آن عاجز است و قلم دو زبان از تعداد اندکی از آن قاصر بیت ما عزت از شرح آن اشیا علم
والله تعالی بحقایق الامور اعلم گفتار در بیان کیفیت تفرق و پریشانی حکام و سپاه خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان
بالنگ کهستان چون مهب عنایت قوی دست و جل بر میان رایات طلیعه شیبانی و منزل بمنزل نسیم فتح و ظفر بر شقه علم محمد خان شیبانی وزید
سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورگان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر یک بطرفی منهزم گردید
سید عبد الله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس از عقب و میرزا
بابر حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بقلعه دار السلطنه هراة شتافته آن شب در باغ نو منزل گزید و ملتفت نشده
سحر چون خسرو خاور علم بر کوهسار زد متوجه حدود قندهار شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة در آمد و باغ جهان آرا
خوابیده و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد و امیر جلال الدین یوسف الازی و قاضی اختیار الدین حسن
را طلبیده در باب محافظت هراة از ایشان التماسات جهت جواب دادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود و بمجرد استحکام قلعه
مرتب نمیگردد مظفر حسین فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر باین بلده در نیامده اند اکابر عرض کردند که باین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک
مقاومت توان نمود بنابر آن آن شاهزاده عالیشان بعد هزار درد و دریغ وداع ملک و مال و مادر و عیال کرده بعد از دو میدان روز با
جمعی از خواص ملازمان از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باسترآباد آورد و صباح روز پنجشنبه هشتم

محرم الحرام سادات و قضاة و اکابر و اعیان هراة در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده بود قرار مشورت در میان
انداختند و خاطر اکابر بر واعیان قرار بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را فرمودند تا عرضه داشتی
مشعر باین معنی در قلم آورده و آن نوشته را مصحوب برادرزاده مولانا زاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند و
مولانا زاده متوجه گشته در سر خیابان غارت یافت و پیاده و عریان نزدیک بقتوز رباط خورد بمحمد تیمور سلطان رسانید و کیفیت حال عرض کرد
محمد تیمور او را نزدیک پدر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه هرویان در آخر همان روز النگ کهستان را
مضرب خیام دولت و اقبال ساخت و خاطر بسلطنت ممالک خراسان قرار داده رایات ابهت و کامرانی بر افراخت سبحان من لا یزول
فی الکلام الامین بیت و هو تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء ذکر وصول اکابر و اشراف هراة بملازمت محمد خان شیبانی
بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی در روز مذکور که بعهود متوطنان هراة از نهم محمد خان در دروازهای شهر هراة را مانند ابواب
فرح و سرور بر روی خود بسته در کمال حزن و اندوه بودند و لشکر قیامت اثر اوزبک در محلات بیرون آن بلده فاخره علم اقتدار افراخته
غارت و تاراج مینمودند امری در غایت غرابت روی داده و قتل طایفه از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد و کیفیت حادثه آنکه خواجه
معز الدین حسین شباکلاه و خواجه شمس الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان خاقان منصور که از معرکه گریخته
شب در باغات بیرون هراة مختفی بوده بودند در چاشتگاه آن روز خیال فرار نموده جهت تخلص خود حیله اندیشیدند و مسلح و مکمل با سپاهیان
بادرفتار سوار گشته آواز بر آوردند که دولت کپک میرزا و ابو محسن میرزا در عقب خورده اند کپک محمد حسین میرزا با سپاه بسیار رسید
اوباش هراة که این خبر شنودند مانند تیر از خانه کمان از دروازهای
رزم و پیکار متوجه بادشاه اوزبکان گردیده، شهر هراة که این خبر شنودند و بعد از ساعتی
شهر بیرون جستند و از لشکریان که در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قرب پنجاه کس بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی
کذب آن خبر تحقیق پیوسته جهت کشته شدن آن جماعت دهشت خوف خاطر اکابر و اعیان فرو گرفت و در ازدیاد بنیاد و خلایق دهر بهر جهت
افتاده قوافل حسرت و اندوه در فضای ضمیر برنا و پیر بار گشاد سادات و قضاة و علما و عامه رعایا و کافه برایا آن شب در کمال الم و
ملال بسر بردند و در بحر حیرت و تفکر سرگردان بودند برای تخلص خویش هر دم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا جامی از راه روی
آن ممالک طریق جهانگشایی بهراة رسیده و نشانی که مشتمل بر آن بود بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن
قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بمدد عنایت خداوندی که شیخ علی طغایی با سپهر سرپنجه تقدیر شده و الانگ
کهستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند بر ترفیه حال سپاه بلاد خراسان کاشته ایم باید که چون نشان برسد بمقتضای
وطمئنین خاطر بوده بدرگاه عالم پناه بشتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هراة بعد از وقوف بر مضمون آن
فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل و شادمان گردانیده علی الصباح شیخ الاسلام و صدر اولاد امجاد خیر الانام امیر جمال الدین عطاء
الله الحسینی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید
رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب دیوان متوجه الانگ کهستان شدند و چون نزدیک
بمعسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بی نهایت
داشت و خواجه کمال الدین محمود سپاهرزی که با امرا و اشراف دیوان مشرف بود آن فرقه را بر سبیل التعظیم باستقبال نمودند و در یکی از خیام
فرود آوردند و بعد از ساعتی محمد خان حکم فرمود که تخت بیگ مال امان هیشکش و ساوری هرویان واقف اراده و ملازمت اکابر
و اشراف را با چاپلوسی اشرف اعلی رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود دران باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامه رعایا
و محترفات مبلغ صد هزار تنگه کپکی از وجه امان در ان اوان بخش و یار بکلی جاری بود بسرانجام نمایند و اکابر عظام و سپهسالاران
بمبلغ بیست هزار تنگه جهت پیشکش ناصیه خان فرود آیند و پانزده هزار تنگه مولانا عبد الرحیم را خدمت کنند بعد از آن محمد خان شیبانی
بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرا کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه سلطان و مهدی سلطان و جانوفا میرزا
وقنبر(?) آراسته اکابر و اشراف را بار داده و اکثر جماعت مذکوره میان خوف و رجا بودن فرمان که بهمراه آمده سلاطین و امرا بتعظیم ایشان
قیام ننمودند و خان در حفظ جلوس ارزانی داشته جانشان مجاورت اشارت فرموده و جانوفا میرزا بمنصب حکومت و داروغگی هراة
مفتخر و سرافراز گشته هراة اکابر متوجه شد و جهت سرانجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم توجیه داروغگی هراة مفتخر و سرافراز گشته هراة اکابر

سلطان بدیع الزمان میرزا از جهت سپاه کشورکشا منهزم گردیده و ذوالنون ارغون کشته

و میرزا ایشان نوقا و منزل اولاد و میر غیاث فرود آمده مولانا عبدالرحیم در خانهای بالای دروازه خوش نزول نمود گفتار در بیان در آمدن …
معظم بلده فاخره هراة و ذکر شمه از شناعت مطالبات و موجب وقایع و حالات چون بنا بر مشیت مسبب الاسباب آفتاب
دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک بلاد خراسان را که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بود
دست تسخیر فرمود کلام حکمت انجام الملک … بالرجال و الرجال لا بالمال را مطمح نظر داشته همگی همت بر تحصیل مال و جهات خانی و آنچه
اکابر قبول نموده بود مقصور گذاشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابوالوفا که بخواجه خود مشهور است با طایفه از تحصیلداران و لشکریان تاریخ
یازدهم محرم بدار السلطنه هراة در آمده و تحصیلات نوشته … تمام وجوه مذکور را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض … بحصول موصول
گردانیدند و جهات و ممالکات ظاهری از ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات منقلبان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین
گورکانی را بانجام گرفته آنجماعت را با زوجهای همایون … فرستادند و ایشان بزلات خانی فایز شده مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که
خواهرزاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نمود و چون ایام مهلت گذشته خانزاده را
که مظفر حسین میرزا قبل از این تاریخ بدو سال طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا آیین
شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت و مهرانگیز بیگم که صبیه مظفر حسین میرزا بود و از … علی شاه را … بوجود آمده بود عبیدالله
سلطان بحباله نکاح در آورد و محمد خان نقد مجلس نشینان … بشهر فرستاده و جهت مطالبه ذخایر و نفایس اجناس ایشان
محصلان تعیین کرده و آنمقدار لآلی آبدار و دررشاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر و زر و طلا آلات بحصول پیوست که
عشر عشیر آن در خزانه خیال هیچ پادشاهی باستقلال نگنجد و از جهات امرا و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز نقود و اقمشه فراوان
بدست آمده لشکر قیامت اثر اوزبک هر یک از متمولان خراسان را بهانه گرفته در تعذیب و شکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول
موصول گردانیدند مضمون آیت اذا دخلوا الملوک قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بابلغ وجهی ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه
و جلال پایمال حقارت و اذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر درگذشت تا زنیان … دست ازبکان بی رحم …
در تعذیب بوده و شهر چنان … از عقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار … گردان شده بیاحتی … آسوده نشد بیت
علم زد آتش ظلم اندران بوم ■ چنان کز رنگ شد از آه مظلوم ■ برآمد آه و شیون ز مردم ■ بجو آن قوم بد اصل ترحم ■ بالآخره بسعی خواجه
کمال الدین محمود آن شدت تسکین یافت و انوار امن و امان بر جهات روزگار طوایف انسان تافت و در روز جمعه پانزدهم محرم
در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام ابوالخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و بوجهی که محمد خان حکم نموده بود … الامام الزمان خلیفة
الرحمن بر زبان راندند و آن حال … بمقتضای طبیعت … بر تکلیفات سابقه اضافه نماینده و چون بیگ همایون
… با مرکب … جاری … و تکلیفات … سابقه را … نشد در خلال این احوال بعضی از وزرا و مردم دیگر
که لازم سلاطین و حکام خراسان بوده و از بیم حیف و تعدی اوزبکان بجبال صدور هراة تحصن جسته از غایت خیبت …
نشنودند عرضه داشت بدرگاه والا ارسال داشته بکمال امان طلبیدند و فرامین مطاعه در باب استمالت آنجماعت صادر شده همگنان بشرف
بساطبوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت و عنایت گشته مناصب مناسب یافتند از آنجمله خواجه معز الدین حسین … و مولانا …
محمد قهستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا قاسم … امیر دیوان املاک و اسباب خانی شدند
و اولاد و عظام سید غیاث الدین محمد … امیر جلال الدین محمود ملازمت سده سلطنت اختیار کردند و امیر سلطان محمود روی … بجهات
… میرزا آورد ذکر تسخیر قلعه اختیار الدین و حصار … چنانچه از ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد سلطان بدیع الزمان
میرزا کوتوالی حصار اختیار الدین را بامیر عاشق کوکلتاش و امیر ساربان … مفوض گردانیده بود و در وقت توجه …
حرم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید را با رقیه آغا که … داشت در آن قلعه گذاشت و از معرکه …
عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول و بعضی از … بودند محصلات آن قلعه التجا نموده و ایضا صاحب السیف و
القلم خواجه جلال الدین میرکی بآن حصار رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز … گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون این جماعت
از سطوات اوزبکان بهرام صولت بغایت هراسان بودند بوجود آنکه … آن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود و در
محافظت آن قلعه از خود تقصیر راضی نشدند و محمد خان همگی همت متوجه آن حصار گشته ایلچیان … پیش امیر عاشق محمد

کوکلتاش

کوکلتاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده و از عقوبت خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده بپایان
آورد فرمود چون … برآمد شد مسئول ترتیب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و نقبچیان آهنین چنگ آغاز کندن
نقب کردند و چون سه چهار روز بآن کار پرداختند قواعد برجی که بجانب باغ شهرت موصوف گشته میل بانهدام نمود و از مشاهده
آن اکثر ارکان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی به بارگاه خلافت شعار فرستادند و بجان امان طلبیدند
و حسب الحکم مولانا عبدالرحیم بدر قلعه رفته و مردم عاشق محمد و شیخ عبدالله و خواجه میرکی پایان آمده مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان
را بایمان موکد گردانید و از … خان سوگندان بر زبان آورد که چون قلعه تسلیم نمایند هیچ کس بجان و مال ایشان نقصان نرساند
لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و جمعی باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیدند مردم عاشق محمد و شیخ عبدالله
موافقت گشته و اموال و جهات خود را فرود آوردند و بجان امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرده و عاشق
محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میرکی بوسیله خواجه کمال الدین محمود
… بوجهی شایسته … نجات یافت و … کابلی بیگم را قنبر میرزا کوکلتاش بحباله نکاح در
آورد و … را تیمور سلطان بحرم سرای خویش فرستاد و کوتوالی قلعه اختیار الدین به پهلوان درویش محمد تعلق گرفت
و بانو خانم میرزا نیز … با خویش بآنجا نقل کرده متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین
فارغ گشت تسخیر قلعه … که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا و ارکان دولت قرار مشورت
در میان انداخت و بنا بر آنکه آن حصار از بدایع صنایع آراسته است و گرفتن آن بجنگ بیرون از حیز امکان ملوک ذوی الاقتدار …
… بر آن قرار یافت که بارسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورند و خواجه شمس الدین محمد منشی که با آنجناب رابطه
محبت و اتحاد و … داشت متکفل آن خدمت شده … بجانب حصار … شتافت و … گردانید و بعد از وصول … امیر زین الدین
علی را … ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داد و به درگاه عالیجاه رسانید و جناب امارت مآبی مقالید قلعه و خزاین بتسلیم خدام بارگاه
سلطنت سپرده اموال خاصه خود را نیز … پیشکش فرود آورده و از سایر … ایمن گشت ذکر بعضی از احوال مولانا عبدالرحیم ترکستانی
و بیان آنچه در اوان … بعد و مباشرت آن اوقات مولد و منشأ مولانا
عبدالرحیم … است که از اعمال قصبات ولایت ترکستان است و در اوقات شباب و اوان جوانی چندگاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغول
گردید و مدتی بهراة آمده … بعضی از اکابر علما درس کتب … آورده اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود
… علم … ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشود بیت … بیرون کوچا
… چشم … توان پاک کرد … آینه ولیکن نشاید ز سنگ آینه … عبدالرحیم را معلوم شد
خود را فاضل کامل تصور کرده چون … بترکستان بازگشت … و بلده فاخره هراة …
… بعضی از ترکستانیان این سخن را مقرون بصدق پنداشتند و … آن دعوی … کردند بعضی که
… داشتند … و در وقتی که محمد خان شیبانی … بجانب ترکستان رسید مولانا عبدالرحیم بخدمت آنحضرت
سلطنت آشیان رفته منظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گشته پایه قدر و منزلتش صفت ارتفاع پذیرفت
و روز بروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود بغایت منقلب الاحوال
و مختلف الاقوال علامات … دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات
و سکنات هویدا بیت دماغی داشت از افیون مشوش ■ ازان بود قول … ناخوش ■ ز طور عقل … بودی ■ ز قولش
راستی مهجور بودی ■ راقم این حروف بکرات از وی استماع نموده که میگفت که اگر عقل مرا با معقول تمامی عقلا بسنجند … آیم
و دانش من … که اگر شیخ ابوعلی بن سینا زنده شود و در حین مباحثه او را الزام دهم … گاهی …
… سوار شده تنها در بازارها سیر فرمودی و در مجالس
اصحاب علم و فضیلت را تعلیم نمودی و احیانا جهت … سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان
… اکابر و اشراف بی وجه … پوشیده …
گذرانیدی … نهایت … آوردی …

محمد خان امیر گشت سادات و مشایخ و قضات و علما و سایر ارباب عمایم را طلبیده اکثر را در سر انجام مهام خود رجوع بمولانا عبدالرحیم
می بایست نمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه مذکور شد پانزده هزار تنگه بیک مثقال از انجامات طلب کرده آن وجه را
بحصول موصول گردانید بعد از آن هر کس از وی التماس مهمی مینمود مبلغی دیگر طلب میفرمود و مشکلترین امور که در آن اوان جمهور طوایف
انام را پیش آمد آن بود که [illegible] مولانا عبدالرحیم بنابر علتی داشت اگر [illegible] دو روز متعاقب او را
ملازمت کردی و هر روز تحفه لایق و تبرکی مناسب بنظرش آوردی در روز سیوم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه
کرامات و مولانا عبدالرحیم در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام نمی نمود اما چون آن زمره در
مجلس خانی آغاز آمد شد فرمود راه سخن یافته نسبت به ایشان [illegible] و منزلی که داشتند شرایط تعظیم بجای آورد و
مناصب مناسب جهت هر یک تعیین کرد و بمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ الاسلامی التماس نمود که بدستور ایام سابقه منصب
موروثی خود را قبول نماید و امر جلیل القدر نقابت را بامیر نظام الدین عبدالقادر تفویض فرمود و امر قضای ممالک
خراسان را علاوه آن منصب گردانید و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدرالدین محمد امامی را بقاعده [illegible] منصب قضا
ترجیه ساخت و امر احتساب را [illegible] بسید صدرالدین یونس مفوض داشت و تدریس مدرسه خاقان منصور را بامیر
برهان الدین عطاء الله و سید صدرالدین ابراهیم و سید زین العابدین مرتاض و خواجه عماد الدین عبدالعزیز ابهری متعلق گردانید
و رقم عزل بر صحیفه احوال دیگر مدرسان آن بقاع که در زمان واقف منصوب گشته بودند کشید نسبت بارباب مناصب سایر بقاع
نیز همین عمل بجای آورده و صدر بدیع الزمان میرزا مظفر حسین گورکان را در ملازمت [illegible] باز داشته فرمان داد که بدستور سابق
ایام مهام اوقاف بکفایت اقتران [illegible] این جماعت را تکلیف ناملایم کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه می نمود
و با وجود آنکه بواسطه گفت و شنود بعضی از [illegible] امیر سلطان ابراهیم امینی و [illegible] از سایر اماثل و اقران امتیاز
تمام دارند دران اوقات چندان محنت و مشقت متوجه گشت که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که
مولانا عبدالرحیم از پشت دروازه خوش پایان آمده در منازل [illegible] میر آخور که نزدیک بدروازه ملک است منزل گزید روزی امیر
سلطان ابراهیم و مؤلف حروف و مولانا غیاث الدین جمشید طلالی را [illegible] در
[illegible] مبلغ بیست تنگه خانی که [illegible] دینار [illegible] باشد جواب [illegible] قبول [illegible] چون روز بیگاه
بود و از جنس [illegible] همراه نداشتیم التماس نمودیم که امشب [illegible] باشد تا صباح [illegible]
فرو بریم و قیمت کرده جواب گوییم این جنس در وجه قبول نیافت و ما با کام عوض عصاها بتکلف که در ایام صدارت بدست می
گرفتیم [illegible] برداشته [illegible] و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار [illegible] که قبل از آن به چند
روز ما در کسوت تجمل و اقتدار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند با آن حال مشاهده نمودند تعجب کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم
و این ضعیف را خنده گرفت مولانا غیاث الدین جمشید گریان شد و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جواب داد که ما خاطر
بران قرار داده بودیم که در زمان او [illegible] داشتیم که در میان بازار خوش باین امر [illegible] گشت قطعه
ز روزگار همین حال [illegible] آمد • که خوب [illegible] • بدین [illegible] بجانه خورشید • نگاشته [illegible] آب نه دیدیم
گدای [illegible] • [illegible] • و بعد از آنکه هر یک از صدور و باشران اوقاف مولانا عبدالرحیم را
بدانچه توانستند [illegible] امیر صدرالدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را خواندند و مبلغ بیست هزار تنگه شرعی
دیناری طلب فرموده و [illegible] بسیار و تضرع و زاری [illegible] قرار یافت که [illegible] هزار تنگه [illegible]
وجهات سایر صدور و باشران امور اوقاف گرفته زیاده [illegible] و حال آنکه در ان زمان بواسطه غارت و تاراج هیچ یک از ما مالک
وجه تنگه نقد نبودیم مع ذلک بعنایت الهی در عرض پنج شش ماه آن مهم تحصیل پیوسته و جناب مولوی دران اوقات موقوفات
ممالک خراسان را در میان اولاد خود منصور [illegible] تقسیم نموده و فرمود که از حاصل آن ده وجهت رسم الصدارت گیرند
و ده یک رسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز [illegible] اوقاف حوالات مینمود و از [illegible] مطالبات میفرمود [illegible]
سابقه و معادره از خوانق و رباطات و مزارات متبرکه برافتاد و چون بخلاف قاعده زمان تیموریان در آن اوان مال وجهات و اخراجات

موقوفات

موقوفات [illegible] بحاصل وقف را [illegible] بقاع خیر روی بویرانی نهاد و بنابر اقتضای حکمت الهی تا غایت که تاریخ
هجری بنهصد [illegible] رسیده هیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع و معموری و آبادانی اوقاف سعی نماید
انشاء الله تعالی [illegible] کمال معدلت [illegible] سعادتمندی که باعث بر تالیف این اجزا توجه خاطر [illegible] ماثر دولت ایجاب
این مراد [illegible] بکشاید والتوفیق من الله تعالی وهو القادر علی ما یشاء • ذکر پرسش ابوالمحسن میرزا
[illegible] فریدون فر اسکندر [illegible] معین الدین
ابوالمحسن بهادر پادشاهی بود بصفت نصفت موصوف و مشهور و بلوازم جود و انصاف بغایت [illegible] انوار عنایت ازلی
از لقای مشتری سیمایش ظاهر و پیدا و آثار سعادت لم یزلی از ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل گشایش در امور
سر انجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صواب نمایش در تمهید قواعد سلطنت دستورالعمل سلاطین کامیاب نظم
ز رای روشنش گیتی پر از نور • ز تدبیرش تمام ملک معمور • و چون آن پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت
مرو شاهجهان پرداخت بواسطه معدلت و احسان باندک زمانی آن مملکت را معمور و آباد ساخت و در ان اوان که ابوالفتح محمدخان
شیبانی ولایات ماوراءالنهر را مسخر گردانید ابوالمحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعه مرو را بکمال عمارت باز آورده و بعضی از
ذخایر و نفایس اموال بدانجانب رسانیده و در اوایل سنه [illegible] چون سپاه ازبک ببلاد خراسان در آمد آنحضرت [illegible] وقت
خود را در ان حصار استوار منضبط ساخته لوای توجه بصوب مشهد مقدس رضویه برافراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر
بزرگتر خود را باقدام تعظیم و اجلال استقبال فرموده و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته بساط عیش و انبساط اشارت نمود اقداح
ارغوانی از دست ساقیان گلعذار در گشت و نوای [illegible] طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز از [illegible]
مثنوی شکر لب مطربان نغمه پرداز • گهی [illegible] کرده آواز • بهر مجلس نوایی [illegible] • نشاطی [illegible] می فزوده
دران اثنا که [illegible] ملازمت رسیدند و کیفیت واقعه را [illegible] معروض گردانیدند ابو
المحسن و کپک میرزا بعد از شنیدن این خبر [illegible] جمع آوردن لشکر و [illegible] برادران [illegible] مشغول گردیدند و ایلچیان [illegible]
جهت آنکه [illegible] باطراف بلاد خراسان آوردند و باندک زمانی جمعیت تمام در سایه علم آن دو برادر [illegible] انجامید
و سپاهی [illegible] درشت [illegible] با یراق سپاه و سلاح [illegible] آماده جنگ و پیکار گردید چون محمدخان شیبانی ازین [illegible] خبر یافت
[illegible] بصوب [illegible] ایشان [illegible] محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان را بدین خدمت مامور گشته با جنود نامحدود و سپاه
نصرت آثار بیت سپاهی همه پر دل و کینه جوی • بمیدان مردانگی رزمجوی • اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة
والسلام برافراخته و بر سبیل ایلغار [illegible] استعجال طی مسافت کرده [illegible] ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون
خبر توجه [illegible] امراء عظام را طلبیده در باب مدافعه آن حادثه مشورت نمودند امیر مبارز الدین محمد ولی بیک باتفاق [illegible] از اهل
رای [illegible] معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمدخان شیبانی اکثر سالکان مسالک [illegible] را در ظلال رایات محمد تیمور
سلطان و عبیدالله سلطان بدینجانب فرستاده [illegible]
مینماید که ما با جمعی از [illegible] جلادت [illegible]
برافروزیم و [illegible] آب روی خویش [illegible]
آنست که ابوالمحسن میرزا [illegible] لشکر
دامن بعضی از جبال [illegible]
کرده جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در انست که توکل بر کرم خداوند [illegible] استقبال
او [illegible] ابواب جنگ و جدال بگشاییم ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا [illegible] رای ثانی را اختیار نموده متوجه محمد تیمور
سلطان و عبیدالله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دو [illegible] بعد زوال رسیده بود از [illegible]
مراجعت فرموده و خاطر بران قرار دادند که در نفس مشهد مقدس توقف کرده [illegible] در نواحی آن منزل [illegible] بجانب سپاه ازبک [illegible]
از انجانب تیمور سلطان و عبیدالله سلطان چون [illegible] شاهزادگان عظام را شنیدند و از [illegible]

میشوند باز ایستادند باقی آغاز طی مسافت کردند و ناگاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده بار دیگر بر جناح استعجال
روان شدند و در صباحی که ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند
و از غایت غلبه خمار خیال مجلس دیگر بر لوح ضمیر می‌نگاشتند مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراءالنهر با لشکری
بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرموده و ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت
فرمودند و بعد از اجتماع سپاه و تکمیل شدن برادران سر بخواه دل بر محاربه نهاده عنان کمران بطرف طرق انعطاف دادند و در آن
زمان محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از آب طرق گذشته بر افغان و غول لشکر نصرت شعار بر دوان روزگار و شیران بیشه
پیکار آراسته بودند و معتز جنگ و حرب و آماده طعن و ضرب گشته انتظار می‌کشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو
طرف صور رویین انداخته نفیر و نقاره در نوا آمد و یلان دیوخوی و پردلان رزم‌جوی اسب جلادت برانگیخته در میدان کین تاختند و از
دود صعود کرد و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش چهره حایل گردانید و از شعاع تیغهای سپرهای زنگار
لمعان سرنیزه‌های شمع کردار ساحت میدان منور شد و دیده مردان خیره گردید **مثنوی** بهشت بیچ کرد لشکر . بربست نقاب مهر انور
از هر سپهری و لیک آرزو . شد قبه چو مهر عالم افروز . تیغ یمانی آغاز سپرفشانی کرده مرغ روح انسانی از تنگنای قفس بدن
بپرانید و عقاب تیر جسته بهاز آشیان کمان پرواز نموده مغز سرکردان و سروران را طعمه گردانید نیزه خطی خط کلک منشیان قضا
برنامه احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زهره پیکر از خون پردلان برنگ یاقوت احمر برآمده رنگ بها بازا گونه لعل و مرجان گران فرمود
مثنوی از خط تیغ هر سپاهی . شد سوخته جان پهلوانی . از لکه پس زمین که غرق خون بود . فیروزه چرخ لعلگون بود
محمد محسن میرزا که از وفور شجاعت و دلاوری در سپهسالاری مشهور بود و در وقت پیکار و تیغ گزاری با رستم
دستان و سام نریمان دعوی مقاومت توانستی در آن روز با طایفه از خواص خود که هر یک بشمشیر بیچا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف
اعادی تاخت و بهر حمله مبارزی بر خاک هلاک انداخت هر پهلوانی که چه و چلتن در آورد و اگر خود کوه آهن بود از هم فرو ریخت و هر آن
که آن پادشاه دشمن شکن متوجه آن گشت اگر همه سد سکندر بود از جا برکنده میگسیخت **مثنوی** چو آن شیر دل سوی میدان رسید
بهر حمله یلی بهم برد رید . بهر صف که آن چلتن رو نهاد . ز خون یلان خاک را رنگ داد اما چون وقت و تقدیر برآمده بود و حیات
مقدر بنهایت انجامید . فایده بران کشش و کوشش مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده محمد از خیزه تیر بزانوی
در گذشت امیر بابا محمود و امیر بابا حسن که سالها در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بوده و منصب مهرداری تیام میفرمود با جمعی کثیر از نوکران
لشکر شاهزاده کامکار از زخم تیر و نیزه اوزبکان بر خاک هلاک افتادند و بقیه السیف روی هرزه وادی فرار آوردند و محمد تیمور سلطان و عبیدالله
سلطان را صورت فتح و نصرت دست داده و سپاه ظفر پناه ماوراءالنهر از روی سپهر و قهر شاهزاده کامکار را در میان گرفته هر دو را اسیر کرده
تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین نو بردند بفرمان شمشیر خونریز آن هر دو خسرو مشتری طلعت را از پای درانداختند **مثنوی**
فلک را سرافرازی شد سرشت . ناید کشیدن سراز سرنوشت . دو پروردۀ پس آنگاه آخر گشت . که در هر زمین و در کین در رشت
ذکر توجه اسپهبد و آیزید میرزا از ابن حسین میرزا بجانب هرات و بدیگر فرمان فرمایی شیخ مرتیق
شاهزادۀ سعادتمند ابن حسین میرزا
اگرچه بحسب سن از اکثر اولاد خاقان منصور خرد تر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران می‌ربود
و آنحضرت بعد از استماع خبر واقعه مزبل بخیال بخت آزمایی و ثبت کشورگشایی بر زین ملک سپاهی نشسته از ولایت قاین
کسیه و خالی از بود بجانب بنیاد هرات و سبزوار توجه فرموده و امیر محمد برندق برلاس و عبدالباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده
پیوسته جمعیتی تمام در ظل رایات نصرت آیتش بوقوع انجامید پس از شهادت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا سپید عبدالله میرزا
و جمعی کثیر از لشکریان و امرا بدانجانب شتافته شوکت و عظمت ابن حسین میرزا مضاعف گردید محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان
چون از جمعیت ابن حسین میرزا و داعیه جهانبانی آن شاهزاده مظفر لوا وقوف یافتند با ابن حسین میرزا بر توجه اعدا مطلع شده
موضع یکه رامعسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تلاقی صفین صدای
کوس حربی بفلک رسید و صوت گرنای بلند گشته بسامع ساکنان حصار افلاک رسید افواج لشکر
دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده فرزش برآوردند سهام چهارپر

کیفیت حال ابا بابا میرزا طرف داشت کرد . حسب الحکم بطرف سبزوار شتافته کیع

گمان کردان صفدر جان و جنداان در پرواز آمد که عقاب گلگی بر رخ آفتاب بست و پیکانهای آبدار از شست دلاوران خنجر
گذار و دوی چپه مانند پشه بلند بر دل جوانان نشست شعله سنان بسان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ
خنجر چون صاعقه ساطع آتش بیداد می افروخت ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر
ژیان می غرید و بزخم شمشیر خون افغان از سینه و پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت اثر اوزبک مثال پلنگ زود آهنگ
بهر سر جلادت آتش جنگ می افروختند و بجنگ خار اگذار عقد ثریا بر کرند جوزا میدوختند و در آن روز در مبادی احوال ابن
حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را از پیش برداشت و عبیدالله سلطان را زخم زده رایت انقلاب برافراشت
اما چون قلب منقلب شده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایات محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان جمع آمدند و
یکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان بنهب و یغما مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه مدتی بکر و فر تیغ
ظفر امید وار شده بود شکست یافت و دل از ملک و مال برکنده عنان بوادی فرار تافت عبدالباقی میرزا و سپید عبدالله
میرزا با بسیاری از اعیان امرا و خراسان و در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی دیگر از رو سپاه سپاه
اسیر سپهر غدار گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خونخوار بتلقین ملهم غیب و الهام ملهم لاریب بخاطر گذرانید
که مضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح علیه السلام عمل نموده بکشتی عاطفت که مرجع خبت التجا باید کرد و تا از طوفان نوایب روزگار
نجات یافته بمودی فراغت و اصل شویم و بمقتضای فحوای آیه بارکه فیلم الثقلین بپای قنایت حریم حرمت بناه می باید
جست تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بغایت عاقبت فایز گردیم و این سخن را با بعضی از خواص که همعنان آن شاهزاده
فریدون فر از معرکه کین بیرون آمده بودند ظاهر ساخته همگنان بجواب او گفتند که چاره کار منحصر در امضای این عزیمت است که استقلال
بظلال رایات همایون فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت است لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان
پوی در حرکت آمده و بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه شرف پای بوس همایون که نهایت تمنای پادشاهان گیتی کشا جهانگیر است
بود دریافته بعنایت نهایت نواب کامیاب شاهی مخصوص و مباهی شده باختلام تاج زر دوزی و خلعت خاص اسپهان نازی نژاد
و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیه ایام زندگانی در دولت کامرانی بسپهری برده والا جنب **مثنوی** بدین آستان هر که سایه جبین
باقبال و دولت شود همنشین . که آمد برین در زند و نیاز . که در مرده عالم شد سرفراز
ذکر بعضی از حوادث خراسان که در زمان ایالت نواب محمد خان چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق فرمان خلعت با بهجت و آلله یؤتی ملکه
من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و بصرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد و الاتبار خاقان منصور را پریشان
گردانید و هر یک از ایشان فاتحه کشوری از انداخت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملک و ملکت خویش پرداخته هر یک از امرا و سران سپاه
با منصبی لایق نوازش نموده و در باره محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان که در معرکه شاهزادگان مالیکان نهایت شجاعت و جلادت
بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرموده چنانچه سابقا مسطور گشت منصب حکومت و داروغگی هرات بجانو قا میرزا تعلق گرفت
و امر وزارت آن خطه بخواجه ابوالوفا که او را خواجه خرد کوچک گویند سمت تفویض پذیرفت ایلچه بهادر روی بداروغگی ولایت مشهد آورد
و سید بادی خواجه که برادر محمد خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع کرده ولایت سبزوار متعلق بقزمش بهادر گشت و علم ایالت
تبریزی مرو شاهجهان که از ایوان کیوان درگذشت بدان پی درباز بزمان ... بی قیام نموده و امیر شیرزاد وارابی بر روی خود
گشود و زمام حکومت در قبضه اقتدار فرزند سلطان کوچ سلطان زاده ظهیرالدین محمد بابر میرزا بود در آمده مقرر شد که قنبر میرزا وکالتش دران
ولایت در خدمت شاهزاده بود بسرانجام مهام ملک اهل قیام نماید و سلطنت سمرقند بامروه محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان به بخارا
والد ماجد خود در آنجا حاکم گشت و چون خاطر خطیر خاقانی از اشتغال این امور فراغت یافت خیال تسخیر قندهار نموده عنان کمران بدان طرف
انعطاف داد بعد از وصول به آن ولایت اولاد امیر ذوالنون شجاع بیگ و محمد مقیم الجهان رعایت آن پیشکش فراوان به آستان
سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه بنام و القاب حضرت کامیاب مزین ساخته با دراک شرف ملازمت
وعده فرمودند و محمد خان از ایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد و در خلال این احوال امیر مبارزالدین محمد ولی بیک
نوتی بدرگاه خان عالیجاه آورد و شرح این سخن آنکه قلعه طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیک می بود

و چون در نواحی مشهد مقدس ابوالحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت درکشیدند و از دست برد سپاه ماوراءالنهر جنود خراسان
منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیک عنان عزیمت بصوب حصار چیچکتو انعطاف داده اما بعد از وصول بخلاف منصور امیر تردی بابا اظهار
عبودیت نواب کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری بر روی خویش بگشاد و لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بصوب خراسان
آورده و بخدمت محمد خان رسید و حسب الحکم بطرف ماوراءالنهر کوچ کرده و هم در ان ایام امیر ناصرالدین عمر بیک و امیر زین الدین علی
و بعضی دیگر از بقایای امرای خراسان بسفر ماوراءالنهر مامور گردیدند و تمامی ایشان در رمضان بصحت و سلامت بآن ولایت
رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و هم در ان اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه کهدستان اسیر گشته بود باجل
طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از سیستان پیشکشهای لایق بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته اظهار
اطاعت و انقیاد فرمود و چون آفتاب عالمتاب از طول مکث در منازل شتوی ملول گشته رایت عزیمت بصوب میزان
برافراخت و ریف خریف ساحت بلخ و بدخشان از برگ و بر عریان کرده مقدمه سپاه دی دم سردی ظاهر ساخت محمد خان شیبانی
روی توجه بماوراءالنهر آورده از اشراف و اعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی صدرالدین محمد الامامی و
سید صدرالدین یونس و قاضی اختیارالدین حسن را همراه خویش برد اما در ان سفر نسبت بآن جماعت طریق انعام و احسان
مسلوک داشته در استرضاء خواطر ایشان سعی و اهتمام کرد و در ان زمستان محمد قاسم میرزا که خورد ترین اولاد خاقان منصور
بود و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود و از معرکه کهدستان بطرف ولایت درون و [...] گریخته بود لشکری فراهم کشیده بجانب مشهد مقدسه
خرامید و سپاهیان اوزبک بنابر عدم قوت مقاومت مرکز دولت عالی گذاشته علم عزیمت بطرف مرو برافراشت و کیفیت
حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کرد محمد خان چون بر بدایت شاهزاده واقف شد عبیدالله سلطان را بدفع آن حادثه نامزد کرد و آن
حضرت با سپاه بخارا از گذر چهارجوی عبور نموده به مرو شتافت و قنبربی و سپاهیان که درین خوابیده بخود ملحق ساخته بر
جناح استعجال روی بمشهد مقدس آورد و بعد از وصول بدان منزل مبارک محمد قاسم میرزا در برابر شهر آغاز جنگ و حرب
نموده مغلوب شد و بعضی از اوزبکان شاهزاده را رسیده او را گرفته بعالم دیگر فرستادند و در مشهد رضویه دست تعدی بر
آورده حرمت بقعه مجاوران روضه امام عالیمقام را بباد غارت و تاراج بردادند و هم درین سال ظهیرالسلطنة والخلافة بابر میرزا
از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین رایت نصرت آیین بعزم تسخیر قندهار و زمین داور برافراخت و شجاع بیک و محمد مقیم
حضرت پادشاهی را استقبال نموده با حمله شجاعان بارزه معرکه جنگ مشتعل ساخت پس از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت
و ظفر بر پرچم علم بابری وزیده و شجاع بیک شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردید و تمامی مملکت قندهار و زمین داور بحیطه تصرف
پادشاهی در آمده و خزاین امیر ذوالنون ارغون را که مدتی مدید اندوخته بود بر امرا و سران سپاه قسمت نموده و زمام حکومت
قندهار را در قبضه اختیار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان مراجعت انعطاف داد اما بعد از چندی شجاع بیک و محمد مقیم
با لشکر جلادت اثر بقندهار بازگشته آن مملکت از سلطان ناصر میرزا انتزاع کردند و شاهزاده بکابل شتافت و شجاع بیک از اولاد امیر
ذوالنون روی بانجام مهام ولایت خود آوردند مقارن آن حال محمد مقیم را تقاضای اجل طبیعی در رسید و مریض شده از عالم
فانی بجهان جاودانی منتقل گردید آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری از سپنج سرای بسرای جاودانی و از حضرت شیبانی خان

در سحر روز جمعه هشتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه بود که میرزا بدیع
الزمان و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دارالسلطنه هراة را وداع کردند آن یک از باغ نو و این یکی از باغ شهر [...]
باد رفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا بامید امداد شجاع بیک که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمان نافذ بود
بدان جانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیک طریقه [...] مشاهده فرموده رایت عزیمت بصوب ملک
نیمروز برافراشت و کس نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده استدعای [...] میرزا محمد زمان طلب نمود امیر سلطان علی امتثال فرمان
واجب الاذعان بجای آورده شاهزاده را با یراق مناسب باردوی عالی روان گردانید بدیع الزمان میرزا کوچ بکوچ متوجه جرجان شد
و مظفر حسین میرزا نیز از راه ترشیز بهمان جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دارالفتح استرآباد نوبت دیگر سعادت [...] دست داد
و آن دو برادر نیکو اختر یکدیگر را در آغوش کشیده میرزا فریدون حسین را که پیش از فوت برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استرآباد علم

حکومت بر

حکومت برافراشته بود بایالت ولایت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو سپهر اقتدار [...] بدار
السلطنه هراة رسید جمله نشینان تتق سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیکی آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان
منصور را از جانب [...] میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از سپاهیان الوس تیموری هر کس در هر بلده از بلاد
خراسان مانده بود بدان جانب توجه نمود بنابران کثرت و بکثرت لشکر جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان
جمع آمدند اما بعد از انقضاء چندگاه مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشت چنانچه اطبای حاذق و حکمای مدقق هر چند در ازاله آن
مرض [...] سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات شاهزاده را صورت صحت دست نداد و ضعف صورت قوت پذیرفته
عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب بجانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد نهال ثمر بخش گلزار اقبال از اهتزاز صرصر بیداد
عالم پر ملال از پای درافتاد و کوکب آفتاب درخش فلک استقلال از اوج برج شرف و کمال روی بحضیض فنا نهاد

مثنوی

[...] سپهر جور ایام • بر آن خسرو نیکو سرانجام • هنوز از عمر آن جور دیده • بسی پوشیده اجل پیشتر [...]

سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت سوگواری پوشید و مهد علیا خدیجه بیکی آغا
از مصیبت مهاجرت آن نورچشم بر جیب شکیبایی چاک زده فریاد و زاری بسپهر زنگاری رسانید

مثنوی

بناخن روی خراشید و موی بر کند • ز افغان غلغله در سپهر افکند • ز سیلاب سحاب چشم خونبار • زمین را ساخت چون دریای زخار •

عاقبت [...] در عمل
[...] و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بختمات آیات بینات و اطعام طعام و تصدقات روح پر فتوحش
شاد فرمودند و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل
سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده نوای نی و صدای ارغنون از فلک
بوقلمون درگذشت و هنوز یکسال تمام از وصول او باسترآباد منقضی نشده بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را [...]
استماع نمود

گفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران بآهنگ ایران کرت ثانی

مثنوی

سلطان ربیع چون درگذار • زد خیمه بطرف دشت و کهسار • از سبزه و گل سپه جهان کرد • آهنگ حریم بوستان کرد
از سرو سهی علم برافراخت • از فرش [...] سوسن انداخت • از خنجر آبدار سوسن • بگرفت تمام صحن گلشن

سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بیرون از حد و حصر بسان آفتاب تیغ زن و مانند ماهی جوشن
پوش از آب آمویه عبور نموده و از غایت نخوت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود سلطان بدیع
الزمان میرزا چون از قرب وصول اعادی خبر یافت و دانست که با سپاه [...] کشورستان در میدان مقابله و مقاتله
برنمی آید [...] نواب کامیاب شاهی [...] عنان [...] بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان را
در قلعه دامغان نزد [...] فریدون حسین میرزا گذاشته در طی مسافت مسارعت نمود و این خبر بعرض ملازمان پایه سریر سلطنت مصیر
رسید بموجب فرمان واجب الاذعان بیرام بیک قرامانی میرزا بدیع الزمان را استقبال نمود و در روزی که حضرت شاه عالیجاه بر تخت
نخوت و استقلال نشسته اطراف بارگاه جهان پناه را با وجود امرای عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود بیرام بیک آنجناب را
بمجلس اشرف اعلی آورد و بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش
و التفات اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالیجاه بیرون رفت و در منزلی که جهت اقامتش تعیین یافته بود نزول
فرمود اما محمد خان شیبانی چون از توجه میرزا بدیع الزمان بصوب آذربایجان [...] خبر یافت ایالت آن ولایت را
بامیر خواجه احمد قنقرات که سالها در ملازمت خاقان منصور و مظفر حسین گورکان بسر برده بود [...]
[...] بلده دامغان افکنده پس از وصول بظاهر آن حصار [...] ماوراءالنهر آغاز محاربه و محاصره کردند و
ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی بمقابله و مقاتله دشمنان آوردند بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار
بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان نزد [...] اقبال آشیان محمد خان فرستاده و [...] کرده امان
طلبیدند خان گیتی ستان ملتمس ایشان را بانواع انعام و احسان نوازش فرموده و عهد و پیمان در میان آورد که چون از قلعه دامغان بیرون
آمده ترک حرب و جدال نمایند اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرساند لکن آن دو شاهزاده صاحب سعادت را مشمول الطاف بی پایان

کرد و از آنجا فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازهای شهر برگشاده بپایگاه محمد خان شتافتند و ملحوظ نظر شفقت شده بعنایات
و رعایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن بجانب آذربیجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا بی استجازه از
اردو جدا شده بطرف کنار آب اترک و منازل ترکمانان توجه فرمود و چون فتح مملکت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان
شیبانی را تیسیر پذیرفت و لوای کشورگشایش ارتفاع یافته از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد رستمدار درخت غضنفرش
قرار گرفت تابستان در الکه رادکان تیر خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق میکرد و زمستان بماوراءالنهر شتافته
کاهی بدفع لشکر قزاق و تاخت احشام دشت قبچاق روی می‌آورد و در اواخر سنه خمس عشر و تسعمایه از قاسم سلطان که دران
اوان از جمیع حکام دشت بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز داشت شکست یافت و در حین انهزام
قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان بخراسان معاودت نمود و باقوام
هزاره و نکودر که در کوهستان گرمسیر و زمین داور می‌بودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بحد زوال رسیده بود در آن
یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اواسط شعبان سنه ست عشر و تسعمایه در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک
اسب و یراق بباد فنا داده پیاده سیر می‌نمودند بدارالسلطنه هراة آمد و چون روزی چند در باغ جهان آرای از رنج راه برآسود
خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون از عراق و آذربیجان بطرف خراسان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر
بر جناح استعجال بمرو شاهجهان گریخت و در حدود آن ولایت بسرپنجه قوت دولت شاهی لازال مصونة من وصمة التناهی
مقید حبائل اسر گشت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح صفحه تحریر خواهد یافت و پرتو استمام کلک
عنبرین قلم بر تفصیل این اجمال خواهد تافت. بیت. بتوفیق الهی اکرم باز شود. الطاف شهنشهی مددکار شود. شرح سخنی که گشت
مجمل مذکور. از رشحه کلک من نمودار شود. اکنون وقت آنست که قلم شکسته رقم آل جلیل اولاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین
را در میدان بیان آرد و بعد از ان عنان همت و جملگی نهمت بتحریر جزو چهارم از این مجلد مصروف دارد و منه الاعانة والتأیید انه
حمید کریم مجید. **ذکر آل جلیل اولاد امجاد خاقان منصور مغفرت انتما مغترف لجة رحمة الله ذوالمنن ابوالغازی سلطان حسین میرزا**
از رشحات سحاب قلم و برکات بیان سمت وضوح پیوسته که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر
افراشت چهارده پسر نیکو اختر یادگار گذاشت از آنجمله ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدس شربت
شهادت چشیدند و از ابوالحسین میرزا یک پسر ماند سلطان محمد باقرا نام و در حین [illegible] سالگی آن شاهزاده را در روز واقعه پدرش
بعضی از ملازمان بطرف [illegible] گریزانیدند و ظاهرا بعد از چند سال که دران حدود بود باجل طبیعی از جهان انتقال نمود و ابوالمنصور
مظفر حسین کورکان چنانچه گذشت در استراباد فوت گشت و یک دختر داشت مسماة [illegible] در ان ایام که محمد خان هراة
را فتح کرد بحباله نکاح عبیدالله سلطان درآمد و چون یک دو سال با وی بسر برد میان ایشان مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان
آورد و حالا که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده آن مستوره بی آنکه در تحت امر و نهی شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق
روز میگذراند. **اما فریدون حسین میرزا** بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد میان ترکمانان رفت و در شهور سنه [illegible] که محمد خان شیبانی
لشکر بر احشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان درآمد و بر قلعه کلات استیلا
یافت حاکم مرو شاهجهان قنبربی چون این خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبکیه متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان
و انصار از محافظت آن حصار عاجز شد قنبربی را فتح میسر شد و فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاده رخت بجهان بقا داد
اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاهی برفاهیت و فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه در
کاشان بعلت [illegible] روی بجانب آخرت آورد **اما بدیع الزمان میرزا** چون چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات
گذرانید حسب الحکم بمملکت ری رفته ساکن گردید و بنابر آنکه از تحکمات سلطان ابوسعید بیرلاس و شیخ عبدالله بکاول [illegible] تنگ
آمده بود داروغه آن ولایت میر احمد و ساق را بقتل آورده بمغرز اشارت نمود آنگاه با فی الجمله سپاهی که در ظل رایتش [illegible]
بودند متوجه استراباد شد و حاکم جرجان خواجه احمد [illegible] در برابر آمده جنگ کنان چنانچه [illegible] در نهایت صعوبت دست داده و [illegible]
نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت ذوق از امثال و اقران امتیاز داشت

دران جنگ

دران جنگ شربت شهادت چشید شکست بلشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته
راه ولایت هند و سند پیش گرفت و بآن دیار شتافته حاکم آن مملکت آنحضرت را استقبال نموده مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته
فراخور همت خویش پیشکش و ساوری ترتیب داد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده یک سال در میان هندوان بسر برده نوبت دیگر
احرام خدمت خدام بارگاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه در خراسان بآستان ملایک آشیان رسیده ملحوظ
عین التفات گردید و مصحوب اردوی کیهان پوی باذربیجان رفته دران مملکت از ملازمت استعفا نمود و نواب کامیاب شاهی
ملتمس آنحضرت را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روزه
مبلغ [illegible] در وجه مدد معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمایه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضاء الملک
الملک و امر القضاء بتبریز رسید میرزا بدیع الزمان را بحبل تکریم نموده همراه خود با استنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا
بعد از سه چهار ماه که دران مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید مضمون آیه کریمه وما تدری نفس بای ارض تموت
وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات منقرض آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة را لبیک اجابت گفته
بجوار رحمت درگذشت. بیت. ای دل بتو دولت دنیا جاوید. زنهار وفا مدار از وی امید. انوار کمالات [illegible]
هرچند بر اوج فلک [illegible]. خورشید حیات کی بود پاینده. دایم نبود نور بقا تابنده. چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده
باشد همه را بمرگ [illegible]. کل شی هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون. و چون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت بر عالم
افشاند ازوی یک پسر یادگار ماند و هو السلطان العظیم الشأن **میرزا محمد زمان** و میرزا محمد زمان از ان زمان که از قلعه [illegible]
بیرون [illegible] بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت [illegible] در ملازمت [illegible] مرتبت [illegible] و روز
بروز التفات و عنایت بیشتری یافت و در سنه مذکوره بوقتی که رایات همایون فال پادشاه باستقلال از تبریز باستقبال
سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم [illegible] از ان یورش تخلف کرده روی باستراباد آورد و بعد از وصول
[illegible] حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین [illegible] اورا باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین
بملاحظه رعایت حقوق سلاطین [illegible] تیموری که در باره آبا و اجداد [illegible] ثابت [illegible] با هزار سوار
بخدمت شتافت و پیشکش گذرانید و در ملازمت موکب عالی [illegible] بطرف جرجان [illegible] چون این خبر [illegible] بیگ [illegible]
که از قبل [illegible] حاکم استراباد بود رسید [illegible] منهزم گردید [illegible] اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را استقبال
کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باستراباد در آمده کلانتران آن ولایت را باصناف
لطف و احسان نوازش نمود از آنجمله خواجه غیاث الدین علی [illegible] که برادر بزرگتر جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بود
منصب امارت دیوان عنایت فرموده [illegible] ساخت [illegible] مهام داده [illegible] ولایت [illegible]
داد و جهت طلب اطاعت و انقیاد رسولان نزد کلانتران [illegible] فرستاد و آن مردم [illegible] طریق [illegible]
[illegible] سلوک [illegible] جمعی کثیر از امرا [illegible] بملازمت شتافتند [illegible] عنایت و التفات [illegible]
تمامی اعیان و سپاه [illegible] جرجان [illegible] آن [illegible] جناب سلطانی
سیف الاسلامی خواجه نظام الدین محمود [illegible] امیر محمد مظفر که در [illegible] طریقه [illegible] بجای نیاورد
و محمد زمان میرزا بمجرد این فتح خود را پادشاه [illegible] باستقلال [illegible]
در بارگاه [illegible] جام شراب [illegible] آفتاب [illegible] شام آن شاهزاده [illegible] ساقیان
کل [illegible] در خلال این احوال جناب سیف الاسلامی [illegible] خراسان متوجه آذربیجان شده [illegible]
میرزا محمد زمان را [illegible] استراباد [illegible] نمود از انجا [illegible] شتافت [illegible] سلطان را که حاکم آن ولایت بود [illegible]
[illegible] بسبب وصول سلطان سلیم بتبریز [illegible] در میان خلایق [illegible] آمده بود [illegible] جناب
سلطانی سیف الاسلامی و سایر امرا [illegible] طی مسافت می‌نمودند و چون بقریه [illegible] رسیدند قرا اویس قوربی [illegible]
[illegible] ذات اشرف اعلی [illegible] سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون که بنام نامی جناب سیف الاسلامی در باب انتزاع ملک

جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود و ظاهر نمود یاران امراء عالیشان مبتهج و مسرور گشته باداء صدقات و نذور
پرداختند و عزیمت استراباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراشتند و در اثناء راه قاصد داروغه بسطام رسیده [illegible]
میرکشکر را رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر فرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بجانب بسطام رفته بود و محمد آقا که
داروغه بعضی از قری آنجا [illegible] بود باتفاق جمعی از مردم جلد سر راه بروی گرفته بیک حمله آتش جدال اشتعال داده و چون قوت دولت
شاهی خواجه میر دران معرکه کشته شد محمد آقا سر او را پیش جناب سلطانی و امرا ارسال داشت و ایشان این معنی را تفأل نموده
بدولت استراباد درآمدند و چون خبر قتل خواجه میر بسمع برادرش آقا میر رسید مضطرب و متألم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال
بعرض رسانید و شاهزاده را برانگیخت و خواجه غیاث الدین علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریض نمود و امیر حسین هزار جریبی نیز در دولت
شده آن دو خواجه عالیشان را [illegible] و شهید گردانیدند و در روز محاربت بشرف شهادت رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب
وصول امراء خراسان باتفاق امیر حسین هزار جریبی و سرداران او سپس سلطان خان و کراایلی از استراباد بیرون خرامید
و مقاربان آنحال خواجه نظام الدین محمود و امیر مجید مظفر با تواجی و الواقی و میرزا علی قندهاری [illegible] فخر الدین [illegible]
و سلطان قبول ایلچی از مردم سلطان خانی بجناب سلطانی پیوستند و در نماز دیگر جمعه پانزدهم ماه رمضان سنه [illegible]
در حدود آق مشهد که از آنجا تا استراباد بحسب تخمین مقدار [illegible] فرسخ مسافت است تلاقی فریقین روی نمود و مقاتلای مردانه [illegible]
بریکدیگر تاخته از هر طرف دو سه کس کشته شد و چون بواسطه غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش [illegible]
انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آن شب را بروز داشتند و صباح روز شنبه باز [illegible]
همت بر اتفاق و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ یمانی در کف جانگذاران ممالک جلوه آغاز [illegible] کرد [illegible]
پرده برکشید [illegible] اجل [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] دولت شاهی بمحض لطف و عنایت حضرت الهی [illegible] فتح
و ظفر در نظر جناب سیف الاسلامی جلوه گر گشت و کار محمد زمان میرزا با اضطرار انجامید [illegible] تقدیر ملک قدیر [illegible]
و امیر حسین هزار جریبی بوطن مألوف خویش گریخته محمد زمان میرزا [illegible] و جناب سیف الاسلامی [illegible]
خود مظفر و منصور با استراباد شتافته روزی چند از رنج راه برآسوده و چون حوض سلطان که حکومت استراباد بموجب فرمان شاه
دین پناه والا نژاد [illegible] شده بود [illegible] بجرجان رسید باتفاق جناب سیف الاسلامی قاصد استیصال محمد زمان میرزا گشت
شاهزاده از قرب وصول امرا خبر یافته از آنجا بمنازل کرالایلی شتافت و یکچند [illegible] در میان آن مردم اوقات گذرانید [illegible]
که امیر اردوشاه بن امیر سلطان محمد بن اردوشاه که در سلک امراء سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان [illegible]
غرجستان را تسخیر نموده و ایشان این خبر متواتر شد که امراء خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آنجانب شده [illegible]
بان میرزا محمد زمان از راه [illegible] متوجه غرجستان گشت و آن مسافت [illegible] طی نمود و چون بجانب [illegible]
ولایت مذکور رسید امیر اردوشاه که در آن وقت [illegible] موکب مخدوم زاده را [illegible] استقبال فرموده [illegible]
سلطنت [illegible]
[illegible] و چون [illegible] وصول میرزا محمد زمان [illegible] رعایت حقوق [illegible]
و عنایت خاقان منصور سلطان بدیع الزمان میرزا [illegible] آن گشت که [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] مشرف شده دعای دوام [illegible] دولت [illegible]
ملازمت [illegible]
از ادراک [illegible] ملازمت [illegible]
امیر اردوشاه را بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام [illegible]
نموده بعضی از عقبات هراة [illegible]
[illegible] امیر [illegible] الدین [illegible]

و شوکت [illegible] مخدوم زاده [illegible] روزی چند در جغتران محل اقامت انداخت و در آن اثنا
این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی بو سلطان که در بلخ حکومت [illegible] آن بلده را بامیر محمد بهادر سپرده و [illegible] عزم درگاه عالمپناه
کرد بنابران محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاد و در ماه رمضان سنه احدی و عشرین و تسعمایه از جغتران
با سپاه [illegible] عازم [illegible] شدند و در اواخر ماه مذکور [illegible] رسیده در آن موضع آداب [illegible] عید فطر پرداختند
و از آنجا بولایت مذکوره درآمده طرح قشلاق انداختند و در آن [illegible] ملوک [illegible] و برادران [illegible] بجناب [illegible]
بدرگاه سلطنت [illegible] آمده [illegible] ولایات [illegible] تمام [illegible]
[illegible] گرفته [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه [illegible]
[illegible] آن ولایت [illegible]
[illegible] خواجه جلال الدین میرکی [illegible]
[illegible] امیر محمد بهادر [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه [illegible]
[illegible] امیر محمد بهادر [illegible]
و قصد خواجه میرکی [illegible] القصه [illegible]
بلخ [illegible] محمد زمان میرزا آغاز محاصره [illegible] کرده [illegible]
بلخ [illegible] امیر محمد بهادر [illegible] خواجه ناصر الدین [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه [illegible]
[illegible] امیر اردوشاه [illegible] امیر محمد
بهادر [illegible]
بلخ امیر جان محمد قپچاق [illegible] شبرغان بود [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه [illegible]
[illegible] امیر اردوشاه [illegible]
حکومت [illegible] بلخ [illegible]
کرده [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] القصه چون خاطر امیر اردوشاه از [illegible] بلخ و شبرغان
فارغ شد میرزا محمد زمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
بعضی از [illegible] مخدوم زاده [illegible]
اتفاق [illegible] امیر اردوشاه [illegible] استراباد [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] متوجه
[illegible] میرزا محمد زمان [illegible]
[illegible] مخدوم زاده [illegible]
[illegible]

جوق جوق از اردوی امیرزاده شاه فرار نموده التجا بدرگاه محمد زمان میرزا میکردند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت اعلامش جمع
پیوست و قاصد استیصال امیرزاده شاه گشته از عزم و سار باغ عمان عزیمت بطرف سان و چاریک انعطاف داد و چون خبر رسیدن
امیرزاده شاه که در قرا ایلجاج بود به توجه آنحضرت مطلع گردیده مضطرب شده در روز عید اضحی اردوی خود را بجانب غرجستان فرستاده
و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه آن ولایت گردد و در آن شب امرا مشغول [illegible] و مردم علی الخصوص فرار نموده باستقبال
محمد زمان میرزا روان گشتند و امیرزاده شاه سحر روز عید اضحی که آفتاب در اواخر حوت بود چون چشم سحاب مانند قطره کنان اشک
فراوان می بارید از قرا ایلجاج کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی جلایر و دوست گلکه از وی جدا شده روی بپایه دولت مخدوم
زاده نهادند و چون امیرزاده شاه از آق مسجد گذشته بعقبه که در میان آن منزل و چزدوان واقعست در آمد بیکبارگی امرا از
ایلغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی قزاق و [illegible] قلی و شاه حسین یارکی میرزاده شاه [illegible] کوکلتاش محمود ایشیک آقاسی
از عقب در رسیدند و انبار کان دولت امیرزاده شاه هرکه با ایشان متفق شده و شمشیر کشیده روی باردوی شاه آورده [illegible]
پس از قرابتان خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آنجمله بودند بطرف بحرخان گریخته سایر لشکریان و ایماقاتی که همراه داشت با اموال
جهات بحیطه تصرف افراد محمد زمان میرزا در آمد و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعقبه مذکوره رسیده شب توقف کرده روز دیگر از آق
مسجد بازگشته افراد حشم و احشام را بلطف و عنایت خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیرزاده شاه و اتباع او بدست افتاده بود
بر امرا و لشکریان تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب سان و چاریک برافراخت و در منزل قرا ایلجاج بوضوح پیوست که امیرزاده شاه از بحرخان
بجانب بلخ رفته و مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار داده مسعود اوراق را فرمود که بقبة الاسلام بلخ شتافته بنوعی سازد که امیرزاده شاه
آن مملکت را که ابا عن جد تعلق بآنحضرت میداشته بتصرف خدام عالیمقام بازگذارد و خود بغرجستان که ولایت اصلی او بود رود و [illegible]
که چون الکای مذکور [illegible] آب صلح و صفا تسکین یابد و درین باب نشانها بنام امیرزاده شاه و برادرش قوام بیگ و اکابر و اشراف
بلخ در قلم آمده این شکسته بحسب الفرموده آن [illegible] شتافت و هرچند سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیرزاده شاه رسانید
[illegible] که از مقام مناقشه در گذرد و بلخ را بازگذاشته بغرجستان رود بجایی نرسید و در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد گفت
اگر مخدوم زاده با عهد و [illegible] بظاهر بلخ تشریف آورده و عهد و پیمان نماید که قصد خون و عرض من و برادرانم [illegible]
مصالحه تاکید می یابد والا فلا و بنده از آنجا [illegible] بازگشته در قریه سان [illegible] آستان اقبال آشیان رسیده و آنچه شنیده بود معروض گردانید
محمد زمان میرزا [illegible] چون ظاهر بلخ را مضرب خیام [illegible] حضرت انجام سازد مردم [illegible]
کرده ابواب شهر را [illegible] آن طرف گردیده و قریب یکماه [illegible] قیام نمود و [illegible]
[illegible]
داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیرالدین محمد بابر میرزا فرستاد و [illegible] حضور آنحضرت نمود [illegible] قلعه و شهر تسلیم نماید و چون [illegible]
بود که [illegible] آنحضرت [illegible] وصول [illegible] محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده [illegible] منزل [illegible] میرزا
علی بیگ و امیر محمد باقر ولد امیر محمد بندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده [illegible]
و میرزا علی بیگ [illegible] و از محمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده بجریده ببلخ رفت و با امیرزاده شاه ملاقات نمود [illegible]
خاطر نشان کرد که [illegible] دفع اسباب مخالفت [illegible] قرار یافت که محمد زمان میرزا و امیرزاده شاه
باکسی [illegible] ملاقات نمایند [illegible] اگر خاطر
مخدوم زاده خواهد امیرزاده شاه را [illegible] بطرف غرجستان [illegible] و چون میرزا علی بیگ باز آمد [illegible]
شاهزاده [illegible] امیرزاده شاه [illegible] عبدالله [illegible] ترخان بخدمت مخدوم زاده آمدند آنحضرت و امرا [illegible]
[illegible] امیرزاده شاه [illegible] محمد زمان میرزا [illegible]
و خاطر امیرزاده شاه را مطمئن گردانیده [illegible] روز چهارشنبه [illegible] ربیع الاول سنه [illegible] و عشرین و تسعمائه [illegible]
[illegible]
بود [illegible] محمد زمان میرزا [illegible] هزار [illegible]

آن منزل

از آن منزل و قریه توقف نموده شتافته آنجا [illegible] امر کرد و با شصت هفتاد کس از مردم جلد بر [illegible] اردوی شاه روان شد و با امرا و مخدوم
نمود که آنکه اردو همان موضع توقف نمایند که اردوی شاه بخدمت رسد انگاه [illegible] استعجال [illegible] و در حرکت آیند و چون مخدوم زاده [illegible]
رسید امیرزاده شاه از مرکب [illegible] فرود آمده سه نوبت زانو زده شرف تقبیل انامل [illegible] حاصل کرده [illegible] و گفت من از جمله نوکران فرمان
بردارم و وقتی که مرا از درگاه رانده [illegible] رفتم و چون طلب فرمودید بملازمت آمدم و مخدوم زاده جوابی مناسب گفته همان [illegible] سوار شده
و روی بشهر آوردند و همان لحظه تمامی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شد امیرزاده شاه از آن کثرت بغایت هراسان گشت و
خیال نمود که فرار کرده خود را پیش از مخدوم زاده بشهر رساند و [illegible] طریق خلاف سلوک [illegible] امرای آنحضرت [illegible]
در وقتی که نزدیک [illegible] رسیدند امیرزاده شاه را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و از آن جمله سوار که همراه بودند بعضی گرفتار شده و بعضی
بقلعه گریختند و کیفیت حال را با قوام بیگ باز گفتند و او برج و باروی شهر را مضبوط ساخته [illegible] متعاقب بکابل فرستاده
[illegible] تا محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] حضرت پادشاهی [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible] ابا میرزا [illegible]
محمد زمان میرزا [illegible] و مقارن آن حال خبر رسید که [illegible] علی بیگ [illegible]
حکومت بلخ [illegible] قوام بیگ [illegible]
ولایت [illegible] محمد زمان میرزا امیر محمد باقر [illegible]
سلطنت آشیان ظهیرالسلطنه والدین [illegible] میرزا [illegible] متوجه قرا ایلجاج گشت بعد از وصول [illegible]
شاه میر حسین [illegible] حضرت پادشاهی [illegible] امیر محمد باقر
[illegible] آنحضرت معروض گردانید مضمون آنکه [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] قوام بیگ [illegible]
[illegible] آن عزیز [illegible]
[illegible] اکنون [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] حضرت پادشاهی [illegible]
[illegible] شاه میر حسین [illegible]
[illegible] محمد زمان
[illegible] حضرت پادشاهی [illegible] ابن [illegible]
میرزا [illegible] محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] شاه میر حسین [illegible] سلطنت آشیان [illegible]
[illegible] بکابل [illegible]
[illegible] شاه میر حسین [illegible] محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] آنحضرت را
[illegible]
[illegible] حضرت پادشاهی [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] قرا ایلجاج
[illegible] قرا ایلجاج [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible] قرا ایلجاج [illegible]
[illegible] حضرت پادشاهی [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible]

عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داده و در اثنای راه امیر حسین علی جلایر و امیر یونس علی و لد امیر بابا علی و خواجه حیدر علی تورچی و جمعی
و دیگر از سرداران و سپاهیان از آنحضرت گریخته بتقریب عراق رفته و مخدوم زاده بر جناح استعجال بجانب غرجستان حرکت نموده در الغ
سید مهدی خواجه میرزا از آنحضرت رخصت طلبیده راه ما وراء النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید امیر شاه محمد
سیف الملوک و خواجه کمال الدین حسین و خواجه غیاث الدین علی علمدار و سایر ارباب و کلانتران آن ولایت شرط استقبال بجای
آورده و آنچه دست مکنت ایشان بود بر سبیل پیشکش کرده و مخدوم زاده در قریه اسعو رحل اقامت انداخته در آن دو
سه روز رایات بابری بر منزل آق کنبذ که میان آن ولایت و حقران واسطه است سایه افکند اما چون تمامی غرجستان در رو و نواحی
محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی از آن کوهستان ره نتوانست آمد و بطرف فیروزکوه توجه نموده از آنجا براه
یکه النک متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا نوبت دیگر فی الجمله یراق و استعدادی بهم رسانیده از غرجستان بچقچران نقل کرده و در منزل
چراغدان چراغ اقامت برافروخته مترصد بود که از آنجا بجانب قندهار نهضت نماید یا بار دیگر بهره و بلخ شتابد که ناگاه طلیعه لشکر خراسان
که سرداران ایشان ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار بودند و بموجب فرمان والی هراة امیر خان کله بدانجانب شتافته بودند پیدا
شد و مخدوم زاده و امیر شاه محمد سیف الملوک و بیرم آمیرازاده شاه میرزا بیک و امیر هراة قلی و اسلام علی و لد یار علی بخشی و امیر شاه حسین
یارکی میر آخور را با اکثر مردم مغول غائبی و لشکریان در برابر امرای خراسان گذاشته بنفس نفیس علم عزیمت از راه شتر بصوب بند رکه
یکی از سرحدات غرجستانست برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان بسپاه میرزا محمد زمان را تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیک
را با ده دوازده نفر از کلانتران مغول غائبی و بسیاری از آحاد و افراد بر خاک هلاک انداختند و بقیة السیف بمحمد زمان میرزا پیوسته
آنحضرت از بند رعزم قندهار کرد و راقم حروف بسبب الکاف یراق اجازت یافته در غرجستان توقف نمود و چون مخدوم زاده به بند رسید
شاه محمد برکه که از معرکه چراغدان بدان طرف گریخته بود با شصت هفتاد کس از توابع و لواحق بموکب عالی پیوست و بنابر آن سپاه آنحضرت
را ایمان داشت که نهضت عزیمت قندهار کرده عنان بطرف ولایت ساغر و حاریک انعطاف داد و لشکریان در نواحی جزروان او رتق میرزا
بیک را که عازم شبرغان بود غارت کرده فی الجمله یراقی بدست آوردند و بجاریک رفته رحل اقامت انداخته منتظر آنکه اسلام علی یار علی بخشی
و مردم مغول غائبی که جهت تجهیز و تکفین کشتگان خود در بند مانده بودند بملازمت رسیدند آنگاه متوجه شبرغان گردند و چون امین بیک
این خبر شنید کسی نزد امیر ابراهیم جایوق که در آن وقت بحکم حضرت پادشاهی بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرموده که مناسب آنست
که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا مجتمع گردند بتعجیل هم آنحضرت پردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین بیک بوی پیوست و آن دو امیر
باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته چون آنجا چندان مهمی صعب دست داده و در اثنای گیرودار اسب محمد زمان میرزا بسر در آمده در آن
حین ابراهیم جایوق بسر وقتش رسیده آنحضرت را دستگیر گردانید اما مراسم تعظیم و احترام بجای آورده مخدوم زاده را مصحوب خویش به
بلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد حضرت پادشاهی بابر میرزا را از غایت مکارم اخلاق و محاسن اشفاق و کرم جبلی و عاطفت ذاتی در
غایت شفقت و مرحمت با محمد زمان میرزا ملاقات فرموده و ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش گشوده اسباب سلطنت عنایت
نموده بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان زمام ایالت بلخ و توابع را در قبضه اقتدارش نهاده و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت بانعام
و شاکر و مباهی و مفتخر ببلخ فرستاده و الحال که تاریخ هجری ماه ذی قعده سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسید محمد زمان میرزا در آن
ملک بامر حکومت اشتغال داده و گاهی ایلچیان نزد حکام خراسان فرستاده نسبت بپادشاه کامکار پایه سریر خلافت مصیر حضرت شاه
معدلت پناه لوازم اخلاص و نیاز بجای می آرد و رجا واثق و وثوق صادق که آن مخدوم زاده صاحب سعادت در سایه دولت و معدلت
آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی سبحانه ملکه و سلطانه بأعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب
شهنشاهی بر وجنات احوالش تابد بیت آن اختر نور گستر اوج امید * تابنده اختر و بر سر خورشید * خواهم که بظل دولت شاه جهان
بر مسند اقبال بماند جاوید * و چون میرزا از نمیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور
گورکان را تا این غایت در سلک عبارت کشید از رشحات جزئیات بحث و حالات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر
بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهی معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل
مصون مانده کیفیت فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در لباس عبارات و این استعارات بسامع دور و نزدیک و ترک و تاژیک رساند

چون بعنایت

نظم
چون بعنایات خداوندگار * بخت موافق شده و توفیق یار * کلک سخن پرور معجزه بیان * کرد بیان ذکر تو در خافقان
یاد دگر ابر کرم بار شد * سحر فن معجزه آثار شد * تا که از آن ذکر شه کامکار * جیب فلک پر ز در شاهوار
گر چه مرا قوت این کار نیست * خامه این کار سزاوار نیست * هست امیدم که بفضل خدای * کلک چو بر تاج شود مشک سای
لیک بهادی روشش یاوری * کوکب طالع کندش یاوری * تا ز حدیث شه کشور گشا * قبه افلاک شود پر صدا
صیرفی طبع جواهر شناس * خاطر نقاد هنر اقتباس * از درر این نخبه هنر اثر * تا صدف چرخ کند پر گهر
کی شنود گوش هنر این نوید * نسخه این نخبه بلیغ امید * گر نوزده بر چمن این قسم * تازه نسیمی ز رهت کرم
کی شود این صفحه گهر با نظام * گر نکند معدن جود اهتمام * چیست سحاب کرم و کان جود * دست و دل آصف ملک وجود
اختر برج شرف و سروری * دوحه گلزار نکو اختری * ملک مداری که بتیغ و قلم * کرد خراسان چو بهشت ارم
شعله تیغش بظفر همره است * ملک ز رنگ قلمش خرم است * هست درر دار کفش ابر وار * زینت دل او چو کفش ابر بهار
زانکه بود بخشش و بینش تمام * کی همه کس لطف برد زان نظام * ذات وی از عدل بود محترم * دست و دلش مظهر لطف و کرم
بهره ور از فضل و کمالش * مرجع اصحاب شرف درگهش * تربیت اهل هنر کار اوست * زیور عنوان سخن نام اوست
جوهر ذاتش ز شرف با نسب * نزد خداوند بود اش حسب * ملک ز عدلش شده پر زیب و زین * هست دعایش همه را فرض عین
هر که بود از کرمش بهره ور * فیض دعایش چو نوید دگر * تاکه ز رنگ قلم مشک فام * جوهر الفاظ پذیرد نظام
باد همیشه قلمش در فشان * هر چه انجام امور جهان
جود عطایش همه کس مرجع زمان * بر طرف رنج دل اهل زمن
پیر فلک یاد کنانش مدام
تا ز امید بنامش تمام

تمّ الکتاب بعون الله
باحسن توفیقه
م

جزو چهارم از مجلد سیم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آنحضرت باصناف الطاف و عنایات الهی

ای یافته از منزله تا ماهی * ذرات جهان از کرمت آگاهی * هر شاه که امر کرد او را خواهی * بر فرق نهد افسر شاهنشاهی * افتتاح [illegible] آثار پادشاهی
بحمد و ثنای جناب الهی انسب است و اولی فله الحمد فی الآخرة والاولی لمالک السموات والارض وما بینهما رباعی ای کشور دل ز نور حمدت روشن *
معمورۀ جان ز فیض شکرت گلشن * از حمد تو شد مزین آغاز کلام * یابد شرف از شکر تو انجام سخن * و افتتاح ابواب بدایع وقایع شاهنشاهی بایراد نعت معراج
و ورود حضرت رسالت پناهی الیق است و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما رباعی ای بر سر جمله سروران چون تاج * یک پایه آستانت قدرت
شد اکرم عام تو عالم [illegible] * شاهان جهان بلطف خاصت محتاج * اللهم صل علی سیدنا محمد المصطفی اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا وصل علی آله البررة النجباء نجوم
فلک العزة العلی مثنوی شهریاران ملک فضل و کمال * تاجداران شهر جاه و جلال * خسروان ممالک دینی * پادشاهان کشور عقبی *
سیمای آن دوازده معصوم * انجم نوربخش اوج علوم * مقتدایان ملت و دین * پیشوایان پاک آل یقین * اولین آفتاب برج نجف * [illegible]
بر حسین آن امام پاک سرشت * [illegible] * نیست او را نظیر چو حسین * قرة العین سید ثقلین * بعد از ایشان امام سجادست
کز بنا اتمام عبادات * پس محمد که باقرش لقبست * میوه باغ سید عربست * باز صادق که بود در همه کار * چون زر جعفری تمام عیار
مقتدا لطف ایزدی کاظم * در ره علم شرع را ناظم * فخر آل عبا امام رضا * هادی سالکان راه هدی * پس تقی آن نبی امام تقی
قدوۀ خاندان علی نقی * حسن عسکری ملاذ کبار * حسن الخلق احسن الآثار * پس امام زمان که هست مدام * ماحی کفر و حامی اسلام
یا الهی بحق آل رسول * بجلو مکان زوج بتول * بکمال زهادت زهرا * [illegible] * بمحبان اهل بیت نبی * بهداة شریعت عربی
کرد اسباب عدم توفیق * تا نویسم بجاده تحقیق * حال این سپهر عز و شرف * سرور دودمان شاه نجف * صاحب تخت سلیمانی * وارث حشمت سلیمانی
پادشاه ممالک عالم * در تمام جهان عدیل علم * تاج بخش شهان تخت نشین * مشرق و مغرب بزیر نگین * پادشاهی که [illegible] خورشید سپهرآرایش
طالع گشته وجه ممالک عالم را منور گردانید ظلام ظلم و عدوان از اطراف امصار و بلاد روی بعدم آباد آورد و سرکشان [illegible]
رسیده و اثر ایام سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و گیتی ستانی از ریاض احوال و گلزار اقوالش وزیده و دود میده اقطار آفاق را معطر ساخت ملوک
و [illegible] و سلاطین کامل کیاست سعادت دو جهانی در متابعتش دانسته حلقه مطاوعت در گوش جان کشیده بیت که دولت چو بنام تو شد
پادشاه مصر غلام تو شد * یافت ز اقبال تو قیصر خبر * کرد برون شوکت افسر ز سر * خسرو چین بنده فرمان تست * خان خطا ریزه خور خوان تست
شاه قوی حال طفیل تواند * اندلس و جان تابع خیل تواند * گیتی پناهی که بموافقت توفیق ایزدی و مرافقت تایید سرمدی رسوم مذموم بدع و جهالت که بعادت
ایام در میان فرق انام رسوخ تمام گرفته بود و هیچ یک از اساطین سلاطین را رفع آن میسر نپذیرفت در صفحات اقلیم منسوخ ساخت و [illegible]
[illegible] در باب تشیید مبانی دین و دولت و تمهید قواعد ملک و ملت کرده [illegible] آیات ملوک کامکار و ماحی آثار خواقین رفیع
مقدار تواند بود طرح انداخت مثنوی در ایوان سیادت هیچ کلاهی * نبوده همچو او گیتی پناهی * رسوم بدعت از عالم برانداخت * [illegible]
تعالی الله زهی شاه نکو نام * [illegible] آل حاتم * ظلال دولتش از بخت بیدار * بنا پادشاهان جهاندار * [illegible]
[illegible] سپهر و غبار مواکب کواکب آثارش [illegible] آیینه فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطعه [illegible]
[illegible]
[illegible]

ابواب [illegible] و اقبال اصحاب [illegible] وسعت ساحت فلک [illegible] در
برابر عظمت شانش [illegible] رباعی [illegible] لطف تو [illegible] * [illegible] خاک کف پایش اورنگ *
[illegible] تخت قدرت [illegible] * تاج بخش خسروان روی زمین * باج [illegible] سلطان روم و خاقان چین * بیت [illegible] سپاه ستاره حشم
سلیمان [illegible] خورشید طلعت [illegible]
پرویز [illegible] مثنوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطعه [illegible]
[illegible] لطف [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حبیب السیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفتار در بیان شمه از علو نسب همایون پادشاه ربع مسکون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حبیب السیر [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ صفی الحق والحقیقة والدین ابو اسحق الاردبیلی قدس سره العزیز [illegible] بامام همام [illegible] موسی الکاظم
[illegible] ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی
بن [illegible] شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ الکلام الله

ابن عوض بن فیروزشاه بن محمد شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد اعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم
حمزة بن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام و چون شمایم امامت و سروری و نسایم کرامت و دین پروری امام موسی کاظم ع در اوایل مجلد ثانی مشام ناظران این اوراق را
معطر گردانیده و ساحت ضمیر واقفان این اخبار را صفت نضارت بخشیده درین مقام بیان جان بخش آن مبادرت می نماید و رخسار این صحایف را
بزیور آثار بعضی دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه دین پناه الارشادی آرایش میدهد ومن الله الاعانة والتوفیق **آرایش یافتن صحایف این اوراق بذکر بعضی**
از احوال آبای شیخ صفی الدین اسحق عامهٔ علمای عالم و کافهٔ فضلای بنی آدم بر علو شأن و سمو مکان سادات صاحب سعادات موسوی اتفاق دارند و آن
زمرهٔ گزیده را بکمالات صوری و معنوی و جامع فضایل دینوی و اخروی می شمارند لوایح باطن هدایت میامن ایشان مانند صبح صادق ظلام لیالی ضلالت را
مفقود گردانیده و لوامع خاطر صفوت مآثر ایشان آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردیده **مثنوی** ازیشان بوده هر یک دین پناهی
سریر مکرمت را پادشاهی * چراغ روشن از نور امامت * مه تابنده در برج کرامت **شعر** فهم من بنی اصناف الانام * کرام من کرام من کرام
لاجرم حاجت بآن نیست که عندلیب قلم در گلزار مفاخر هر یک ازین فرقهٔ واجب التعظیم که سلسلهٔ نسب همایون پادشاهی بایشان منتهی میشود نغمه سرایی
نماید اما بنابر تیمن و تبرک بذکر مجملی از احوال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروزشاه و اولاد عالیجاه آن قدوهٔ آل رسول لسان مقال
میگشاید **فیروزشاه** بزرگی بود بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیهٔ
مبارکش طالع و آثار جلالت و سروری از بشرهٔ همایونش ساطع بود و بقبول و ثروت مشهور و بصفت بلاغت و سخاوت بر السنه و افواه مذکور مواشی و اغنامش
بعدد ثوابت و سیار و غلمان و خدامش زیاده از مرتبهٔ حساب و شمار **مثنوی** فلک احتشام معالی پناه * جهان کرم میر فیروزشاه * همی بود از نسل خیر شرف
گل دولتستان شاه نجف * قوم و یک گروه از خوان او * جهانی مرفه باحسان او * و چنانچه در کتاب صفوة الصفا رقم قلم مشکین ... این بزرگ شده
فیروزشاه در کنار شهر جیلان در موضعی که موسوم است برنگین منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام مینمود و چون
آن جناب از هاتف غیب ندای والله یدعوا الی دار السلام شنود و از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود فرزند سعادتمندش
عوض از منزل رنگین کوچ کرده در قریهٔ اسفرنجان که از جملهٔ مضافات خطهٔ اردبیل است ساکن گشت و دران مقام بجهت انجام فارغ البال و شادکام
اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز درگذشت و عوض را پسری بود خورشید منظر محمد نام و آن دری درج ولایت در سن هفت سالگی از نظر خلایق غایب
شد و هر چند خدام امیر عوض در طلبش بهر طرف شتافتند از شعشعهٔ جمال آفتاب سیمایش اثر نیافتند لاجرم دران دودمان عظیم الشان مصیبتی در
نهایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت آن مصابرت خون دل از دیدهٔ منتسبان خاندان سیادت بگشاد اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ایشان
بود و امیدها از زبان حال در گوش هوش هر یک بمضمون این مقال ترنم مینمود **بیت** یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور * کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور
وبعد از انقضای هفت سال ازین احوال ناگاه آن فرزند ارجمند در خانهٔ پدر بزرگوار پیدا شد جامهٔ صفا پوشیده و دستاری سفید بر سر مصحفی حمایل فرموده
و زبان بجهت بیان بزمزمهٔ تلاوت قرآن گشوده لاجرم ملازمان آستان کرامت مبتهج و شادمان ازان جناب کیفیت حال پرسیدند جواب داد که طایفهٔ
از جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام دارند مرا بمیان خود برده بودند و درین مدت بحفظ کلام اعجاز انتظام ملک علام و تعلیم سنن و فرایض اسلام
ترغیب و تحریص مینمودند و آن جماعت متعجب و متحیر گشته غاشیهٔ خدمت و ملازمت محمد و مراد و ما حقیقی بر دوش گرفته و از روی ارادت و اعتقاد
کمر عبودیت بر میان بستند طریقهٔ فرمان برداری و اطاعتش پیش گرفتند و سید محمد الحافظ در مصاحبت اقربا و خویشان با جماعت ... آبا و اجداد
می پرداخت تا آن وقتی که مدت حیات طبیعی بسر آمده علم عزیمت بصوب ریاض جنت برافراخت **بیت** روانش جنت پر از نور باد * دران نزهت آباد
مسرور باد **صلاح الدین رشید** ولد ارشد امیر محمد الحافظ بود و بعد از فوت پدر در قریهٔ کلخوران اقامت فرموده آن جناب از جمال صوری نیز بهره تمام
داشت و همواره بزراعت مشغولی کرده تخم انعام و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت و چون زمان زندگانی صلاح الدین رشید نیز بسر
رسید پسر رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی گوهر گردید **قطب الدین** قطب فلک جلالت و دین داری و خورشید سپهر سعادت
و بزرگواری بود و هم در قریهٔ کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجستان باردبیل نقل نمود و تبیین این مقال و تفصیل این
اجمال آنکه در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از رؤسای کفار گرجستان با لشکری از دو صد هزار بی ایمان بخیال نهب و غارت دیار
اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت خیر الانام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون این خبر بکلخوران رسید امیر قطب الدین برطبق کلکم بالسواد الاعظم
عمل نموده با عیال و اطفال بشهر اردبیل خرامید و خانهٔ در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را دران نهانخانه از چشم مخالفان مستور گردانید و بنفس
نفیس در گوشهٔ نشسته بتضرع و زاری از بارگاه کردگاری ازان بلیه نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آن جناب نزدیک بمدخل آن سرداب

ایستاده بود گرجیان در اردبیل دست بقتل و غارت برآورده یکی متوجه آن خانه شد و آن جوان در روی آن آمده برطبق مروی الحق یعلو ولا یعلی غالب آمد و شمشیر
آن کافر مشهور را بقبضهٔ اقتدار در آورده و برحلق شومش کشید دران محل کرجی فریاد زد که بعضی از ابناش کیفیت حادثه پی بردند و روی بجانب آورده و آن
جوان از آنکه کافران بر حال نهانخانه نشینان سراپردهٔ عصمت که در زیر زمین بودند اطلاع یابند اندیشید و بکندهٔ که دران موضع بود در نهانخانه را مسدود گردانید
و کلمهٔ توحید بر زبان رانده مستعد تجرع شربت شهادت بایستاد و همان لحظه گرجیان باو رسیده و صاحب خود را کشته دیده و شمشیر انتقام از نیام
برکشیدند و رشتهٔ حیات آن جوان پسندیده صفات را بانقطاع رسانیدند و بعد از آن امیر قطب الدین از زاویهٔ اختفا اختیار کرده بیرون آمد تا خبری ازان
بهتر چه آنکه قضا را جمعی از گرجیان بآن جناب رسیدند و شمشیری بر گردنش زدند چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطلب دیگر
رفتند و امیر قطب الدین آن روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر حالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب مختفی شد
جمعی از اوباش اردبیل که جهت تفحص حال شهیدان رسیده بودند بر وقت امیر قطب الدین رسیدند و آواز نالهٔ آن جناب را شنیدند لاجرم
نزدیکتر رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر جواب داد که کفار او را بریده ... اشارت فرمود تا آن جماعت
زخم او را بسته او را بجانب خانهٔ زیر زمین رسانیدند و امیر قطب الدین عیال و اطفال را سلامت یافت از جای بنیاد حمد الهی بتقدیم رسانید و امیر قطب الدین
در همان زاویه مقیم بود تا وقتی که لشکر گرجستان از اردبیل مراجعت نمود آنگاه قرین صحت و عافیت مانند خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون خرامید
و بمکرمت عالی همت بر تربیت فرزند سعادتمند خود شیخ صالح مقصور گردانید و در وقت حلول اجل بعد از آن ولد صالح را ولی عهد ساخت
رخت بریاض رضوان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی سنن سنیهٔ آبای کرام را احیا نموده چون آن حضرت نیز عازم بهشت عنبرسرشت
گشت پسر فرخنده اخترش امین الدین جبرئیل قایم مقام شد و آن سید زاده امین الدین جبرئیل در آن وقت ترقی بسن شباب مخدره را که صبیهٔ صلیهٔ عم
ارجمند بود و از بارقهٔ قام عنایت ازلی فروغ عفت و طهارت از جمال حالش میدرخشید بعقد نکاح خویش در آورد و واهب المواهب والعطیات
امین الدین جبرئیل را ازان مخدرهٔ مستوره گوهری که ابد سجادهٔ ولایت و حرم سراپردهٔ سعادت بود در وقتی نام داشت پسری عالی گهر کرامت فرمود **بیت**
برآمد آفتاب از برج امید * وجودش مظهر اقبال جاوید * آثار رشد و نجابت از ناصیهٔ همایونش ظاهر و انوار تزکیهٔ نفس نفیس از مطلع جبین
مبینش باهر امارات هدایت و ارشاد در بشرهٔ میمونش پیدا و علامات ولایت و اجتهاد از اسرهٔ همایونش هویدا **مثنوی**
گل بستان اوراق هدایت * مهی افروزنده در برج ولایت * جهانی گشت از بویش معطر * ز نورش چشم اختر شد منور * و امین الدین جبرئیل دیدهٔ امید
از فروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن ساخته علم بهجت و شادمانی برافراخت و بایفای نذور و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشندهٔ
نعمت را ورد زبان ساخت بالهام هاتف غیب آن فرزند سعادتمند را ابو الفتح کنیت نهاد و نام نامی و لقب گرامیش را ابو صفی الدین اسحق
قرار داد والحمد لواهب المواهب والعطیات والصلوة علی محمد خیر البرایا و آله النجبا الاتقیا **ترصیع این صحیفه بلطافت آیین از تبیین خلق و مفاخر
شیخ صفی الدین** باتفاق اکابر آفاق ذات میمنت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پروری درخشیده و شعشعهٔ
فیض تأثیرش جهان را بانوار عنایات الهی عرصهٔ کون و مکان را نضارت بخشیده گنجینهٔ سینهٔ انورش از جواهر علم لدنی پر و طویلهٔ قدرش بیرون از حلقهٔ
دایرهٔ تصور والی کلام هدایت نظامش زیور گوش هوش اعاظم سلاطین و ملوک و اخبار مقامات ... کحل الجواهر بصر بصیرت اهل ریاضت و سلوک
قباب ... فرسای صومعه اش مهبط انوار رحمت ایزد تعالی و فرق کعبه آسای زاویه اش مطاف طواف معتکفان عالم بالا ... اوج
در هوای انقطای سیمایش هموار در طیران و مشاعل کواکب در تمنای ... مجالس ... استقامتش
در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیدهٔ دل ریاضت کشیده اش در مرآت رخسارهٔ رویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده از
صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام برکوع و سجود و قیام و قعود اقدام فرموده **مثنوی** همه ذکر او در رکوع و سجود
همه فکر او در قیام و قعود * شده چشم ابروی محراب را * چو چشمی که نشناخته خواب را * شبش چشم پر آب در بندگی * بظلمت نهان چشمهٔ زندگی
لب وی در آن سالک کامیاب * به پیش بخوردن گشاده زخواب * بشب زنده داری همه عمر بود * همه شب نفس در شب قدر بود * ... وقت سحرگاه
دلش ... سیاره ... * گذشته ز رفعت آسمان منبرش * ... معراج پیغمبرش * گشادی چو گاه نصیحت لسان * فشاندی در لعل بر مستمعان
فلک گفته آمین چو کرده دعا * شده حاصلش از دعا مدعا * و آن منور محراب امامت و کرامت هنوز در سن صبی بود که بر طبق کلام ... و آتیناه الحکم
صبیا دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش برگشوده و اوقات خجسته ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات
ساخته دران اثنا خوابهای غریب میدید و بازدیاد الطاف الهی و تضاعف اعطاف شاهنشاهی امیدوار میگردید از جملهٔ شبی در عالم رؤیا

مشاهده فرمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم از نور روی او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد
دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آن که بحالت خلط و انتباه باز آمد کیفیت واقعه را با والده ماجده خویش
تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن مخدره پس از تأمل در خواب جواب داد که ای قرة العین این رؤیا دلالت بران دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه
در لمعان آید که شرق و غرب را روشن سازد لاجرم آن جناب خرم و فرحناک شد و در وقت تقریر این خواب و تعبیر آن مسود اوراق را چنان بخاطر
رسید که ظاهرا مراد ازان زمان در عالم خواب بآن شیخ ولایت مآب نموده بود و اندک از مطلع صلب تو عنقریب آفتابی طالع خواهد گشت که اعلام رایات
سلطنت او بسان خورشید تابان پرتو بر وسعت کون و مکان اندازد و فی الواقع حالا حقیقت این معنی مشاهده و محسوس میگردد و حقیقت این دعوی
نزد ارباب صورت و معنی بثبوت می پیوندد و همچنین منقولست که در اوان صبی شبی بخواب دید که بر کوهی بلند نشسته است و شمشیری طویل عریض
بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت که پسر شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت قصد کرد که
شمشیر را از میان بگشاید نتوانست پس تاج از سر برداشت و آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز افسر را بر سر نهاده
آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر برگرفت کرة بعد اخری آن آفتاب در لمعان آمد و چون این معنی سه نوبت بوقوع پیوست از خواب در آمد و راقم
حروف گوید که صاحب دلی روشن ضمیر در تعبیر این خواب تامل نماید یقین داند که آن شمشیر کنایت از ظهور تیغ جهانگشای پادشاه مظفر لوا بوده
و آن افسر و آفتاب بتاج وهاج و فرق همایون آنحضرت اشارت مینموده و ما احسن ما قیل بیت زهی خوابی که تعبیرش تو باشی * خوش آن آیت که تفسیرش
تو باشی * القصه چون آتش محبت الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت و پای در طریق جست و جوی نهاده و بهانه
ملاقات برادر خجسته صفات خویش صلاح الدین رشید که در بلده شیراز در کمال اعتبار و جلالت بسر می برد از دار الارشاد اردبیل رخت سفر فارس حاصل کرد
و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ ابو عبد الله خفیف نزول فرموده و برادر فرخنده نسبش صلاح الدین رشید هر چند خواست که آن حضرت را
بخانه خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشاید التماسش بعز اجابت اقتران نیافت و شیخ هم در آن بقعه با وراد و وظایف طاعات
و عبادات مشغول شده و در آن بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از مقربان بارگاه ایزدی رسیده آثار ارادت به هیچیک از آن
جماعت نداد زیرا که مرتبه خود را از ایشان برتر میدید آخر الامر از امیر عبد الله فارسی که فارس میدان هدایت بود شناخت و شمه از حال خویش
عرض کرد امیر عبد الله رحمه الله آن جناب را گفت ای عزیز حالا در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد گیلانی کسی نیست که ترا بمطلوب تواند رسانید
بنا علیه شیخ اولیای شیراز را وداع فرموده بجانب اردبیل بازگشت و نوبت دیگر شرف خدمت والده دریافته بتفحص حال شیخ زاهد اشتغال
نمود و شیخ زاهد ولد شیخ امین بابل بن شیخ بندار الکردی سنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارشاد از سید جمال الدین گیلانی
رحمه الله یافته بود و نسبت خرقه سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است بسید الطایفه ابو القاسم جنید بغدادی می پیوندد
و سلسله مشایخ شیخ جنید قدس سره بامیر المومنین علی بن ابی طالب علیه التحیة و الدعا می رسد القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت
چهار سال دیگر در راه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانید از شخصی که او را محمد ابراهیمان می گفتند و از اردبیل جهت آوردن برنج بگیلان
رفته بود شنید که شیخ زاهد قدس سره در قریه هلیه کران از توابع گیلان بر سجاده ارشاد و تمکین داده و شیخ صفی الدین علیه الرحمه از عشق ملاقات شیخ
زاهد بی تحمل شده در فصل شتا که شدت سرما درجه کمال داشت پیاده و تنها متوجه قریه هلیه کران شد و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمقصد
رسیده در زاویه شیخ زاهد فرود آمد و باداء نماز و عرض نیاز مشغول گردید و حال آنکه در آن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته
بود که تا عید با هیچکس از مریدان و طالبان ملاقات نفرماید و پیوسته در ماه رمضان حال آنحضرت بر این منوال جاری بود اما چون در آن روز بنور کرامت
از وصول آن قدوة خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد خلیلان بود طلب داشته گفت آن جوان کبنک پوش را که در گوشه زاویه
نماز میگزارد بخلوتخانه خاص من در آور تا آنجا بسر برد و محمد خلیلان بموجب فرموده عمل نموده هم در آن ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی
در خلوتی که نشسته بود طلبید و بارشاد و تلقین پرداخته بدیده بصیرت انوار ولایت در بشره مبارکش مشاهده فرموده و همگی همت در تربیتش
سعی و اهتمام نمود و شیخ صفی الدین قدس سره قدم در میدان مجاهده و ریاضت نهاده کار بجایی رسانید که در هر هفت روز یک نوبت افطار میکرد
و بتدریج مهم به آنجا انجامید که در هر ماهی زیاده از یک کرت از جنس ماکول و مشروب چیزی نچشید و در آن اصلا پهلوی همایون بر زمین نمی
نهاد و در روز بکوه و صحرا رفته جهت شیخ زاهد بر پشت هیمه میکشید چند سال از اکل دسوم و لحوم مجتنب و محترز می بود و در وقت افطار
اندک برنجی یا گیاهی تناول میفرمود لاجرم باندک زمانی بمرتبه کمال ترقی کرد و شیخ زاهد آن جناب را بتدریج از آن مجاهدت و ریاضت باز آورد

و بجواب آن گوشت اشارت فرمود و بر این قیاس حضرت ولایت پناه در سایه تربیت شیخ زاهد قدس سرهما از درجه بدرجه تصاعد مینمود تا صاحب
مقامات علیه و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی و ارشاد خلایق را بآنحضرت
رجوع نمود و یکی از بنات کرامت خود را که حمام زهرا بود بحباله نکاحش در آورد و حسب این حکایات از مولف صفوة الصفا بگوش هوش
رسیده که چون شیخ زاهد پایه قدر و منزلت شیخ صفی را بلند گردانید و همگی همت در علو شان و رفعت مکان آن حضرت گماشت تیره رنگی در
باطن بعضی از خلفا و مریدان استیلا یافته نزد شیخ زاهد رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را رجوع بشیخ صفی نماید و او
در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند هرآینه رواج و رونق در خانقاه شما نماند بر این اسف آن که ولد رشید خود شیخ جمال الدین علی را
که بصنوف کمالات صوری و معنوی متصف است قایم مقام خود ساخته آید دست ارادت در دامان متابعت مخدوم زاده خود زنیم و این سلسله از هم
گسیخته نگردد شیخ زاهد فرمود که مرا از این مقصود همین بود تا دست عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاده و زمام مهام ارباب
ارادت را بقبضه ارادت او داد و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد * پس فرمود که من همین زمان چنان سازم
که بر شما حقیقت این حالت ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت جمال الدین علی که دست کشته متصل بخلوت حضرت شیخ است باز پرسید که خلوت صفی
در مقام است جواب دادند که بر کنار دریاست در موضعی که از اینجا تا آنجا نیم فرسخ مسافت است شیخ گفت که هر دو را آواز میدهم مشاهده نمایید که کدام یک
جواب خواهد داد پس دو مرتبه شیخ جمال الدین علی را آواز کرد و هیچ جواب نشنید بعد از آن شیخ صفی را آواز فرمود و همگنان آواز آن جناب
شنیدند که گفت لبیک و همان لحظه شیخ صفی الدین قدس سره بدان خانه در آمد و شیخ زاهد پرسید که کجا بودی جواب داد که در خلوت گفت سبب
آمدنت چه بود گفت ندای شما را استماع نمودم رباعی هر کس می عشق خورد در بزم شهود * یکدم ز خیال یار غافل نبود * چون پسته بگوش هوش از هر طرفی *
آواز فرح فزای دلدار شنود * آنگاه شیخ زاهد روی بمریدان آورده بر زبان الهام بیان راند که شما را معلوم شد که جمال الدین علی آن مقدار غافل است
که با وجود قرب جوار ندای مرا استماع ننمود و صفی آن مقدار حاضر که از نیم فرسخ مسافت آواز مرا شنوده بحضور آمد و صورت این سعادت بواسطه
مناسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بوده او را روی نموده مصرع با خود آورده از آنجا نه بخود بربسته * لاجرم آن جماعت خجل گشته بوفور
فضل و کمال شیخ صفی الدین معترف گشتند و غبار شبهه ارادتش بر دامن روشن گرفته از سر عناد در گذشتند و شیخ صفی الدین هم در زمان حیات
شیخ زاهد روح الله روحه رخصت یافته باردبیل شتافت و بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد سرگشتگان سبیل غوایت اشتغال
نمود اما هر گاه که ذوق ملاقات و شوق دیدار شیخ زاهد بر وی غلبه کردی بگیلان خرامیده و شرایط کمال ارادت و اخلاص بتقدیم میرسانید
و این معنی موجب مزید عظم شان و علو مکان آن جناب میگردید و احیانا که شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف میبرد و نسبت بآن جناب لوازم
محبت و اتحاد بجای می آورد و در صفوة الصفا از شیخ صدر الملة و الدین مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف آورده
در زاویه که مسکن من بود نزول فرموده و وقتی که پدرم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم اردبیل در ملازمتش نشسته بود ناگه سر از جیب مراقبت
بر آورده گفت مرغ دل امشب هر چند بال همت در هوای فضای عالم طیران نمود جهت توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی می باید که
درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاویه عمارت نمایی که آستانه سپهر آسایش آشیانه طایران بالا باشد و ساحت بارگاهش مطاف طوایف
سالکان بساط بسیط غبرا گردد و بر تو لازمست که فرق انام را بشارع دین قویم و صراط مستقیم دلالت کنی و ندای اجیبوا داعی الله بچهار
طرف جهت اقلیم رسانی زیرا که جناب جلال سبحانی ترا بخلق و خلق را بتو حواله کرده است بیت روی اهل البوی روی تست * مهبط فیض
الهی کوی تست * و اینک امثال اشارت اشفاق استغفار نموده مردم اقطار آفاق را بخلعت معرفت در آری و خلفا باطراف امصار فرستاده خود در این
کار معاف و معذور شماری و اکنون التماس ما که از آن استاد در ارشاد و داشتم در قبضه ارادت تو نهادم و سر رشته هدایت امت حضرت رسالت را
بدست ارادت تو دادم نظم بود الطاف الهی شامل تست * ظهور نور عرفان از دل تست * کشادم چشمت تا اسرار دین را * نمودم معه کنج یقین را *
و شیخ زاهد در سن سی و پنجاه بوضع سو مرده که از توابع شروانست مریض شده عازم ریاض رضوان گشت و یکی از اهل ارادت که موسوم بجعفر بود
والیه ای لقب داشت پیش خود طلبیده گفت میخواهم که یک روز از اینجا باردبیل روی و روز دیگر صفی را باز رسانی و الیوانی این معنی را قبول نموده
شیخ دست مبارک بر پشت وی در والش فرود آورده و والی صبحی از سو مرده متوجه اردبیل شد و برکت دست حق پرست شیخ که باعضایش رسیده
بود هشت روزه راه در یک روز طی فرمود و نماز دیگر در قریه کلخوران بعز ملاقات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را باز گفت و آن جناب
تهیه اسباب ملازمت شیخ کرده علی الصباح بر اسب بر آمده که داشت سوار شده و خضر در رکاب و دولت استقبالش روان گشته نماز خفتن بود که وارد رسیدند

وشیخ صفی الدین شرف دستبوس دریافت شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح متوجه آشیانه عالم قدس است وهریک از اصحاب درباب مدفن من موضعی
اختیار مینمایند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین فرمود که چون گیلان مسکن مالوف حضرت شیخ است جهت مقبره منوره از تمامی مواضع مناسب تر
مینماید واین سخن موافق مزاج شیخ زاهد افتاد وشیخ صفی الدین آنحضرت را باده وگیلان برد وبعد از وصول بگیلان ده روز آن سرحلقه ارباب یقین
ودیعت حیات بمتقاضی اجل موعود سپرد وشیخ صفی الدین بلوازم تجهیز وتکفین پرداخته مراسم تعزیت بتقدیم رسانید وحظیره متبرکه اش را تعمیر
فرموده عنان انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید وجناب شیخ زاهد قدس سره ارشاد فرموده بود بر سجاده هدایت نشسته جهت دعوت طوایف
امم خلفا باطراف واکناف عالم فرستاده وهمگی همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخته باندک زمانی صیت کرامات وخوارق عادات
آن سلطان نقبا وسادات در شرق وغرب جهان صیت اشتهار گرفت واز اقطار امصار وبلدان مرتقیان مدارج سعادات روی بدرگاه کعبه
اشتباهش آورده از ازدحام خاص وعام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت ودر صفوة الصفا از خواجه محی الدین که در سلک اولاد عظام آن
مقتدای طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت روزی از ولایت واقین وآذربایجان وروم ودیار بکر وشروان از ارباب ارادت آن مقدار
کس بجهت ادامت وکرامت آمده که تمامی مساجد ومعابد اردبیل وتوابع از ایشان پر گشته وآن جماعت بارشاد حضرت شیخ در خلوت نشسته چنان مقرر
شده که من در هر شام جهت افطار هر یک از خلوت نشینان یکتای نان سرانجام نمایم ودران ایام مرا هر روز چهار هزار کرده میتایی بایست کرد تا بدیشان وفا
کند ع وین هنوز از آفتاب قدرا اوکی ذره بود ودر کتاب مذکور مزبور است که نوبتی در قریه داورد برادیه پیر محمد داوری در یک روز قریب بیست هزار
کس بدولت شیخ قدس سره توبه کرده در سلک سایر مریدان انتظام یافته واز مولانا عبد اللطیف که پیشنماز آن مقتدای اهل راز بود روایت کرد که گفت شیخ
ازان حضرت شنوده که گفت مرا اکنون دو هزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام خوف وخطر کرده اند وبمنزل خیر انجام الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون رسیده اند واز مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین برسیقی مرویست که گفت من نوبتی مردم را که از اورسیق بجای ارادت
متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم در عرض سه ماه سیزده هزار نفر بشمار درآمده وعدد مردمی که از سایر طرق دران شهور بخدمت می شتافتند
غیر علام الغیوب کس نمیداند وبرین قیاس زیاده بر سی سال عتبه علیه آن قدوه اولاد خیر البریه مطاف طوایف اصحاب مجد وجلال ومرجع وملاذ
ارباب فضل وکمال بود وهر سال چندین هزار از آن طایفه ببرکت انفاس متبرکه اش بمطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار ایشان میگشود وچنانچه
ثبوت پیوسته انوار ولایت ازلی وآگاه هدایت لم یزلی از ناصیه همایون آن مهر سپهر دین پروری بمرتبه لامع ولایح بود که هر کرا چشم بر آن جمال خورشید
مثال می افتاد چراغ معرفت در کاشانه دل او روشن شده پای اختیار بر راه ارادت بر پایش می نهاد ولوامع حقایق معرفت الهی ولوایح دقایق موهبت نامتناهی
انطباع پذیرفته کرامات بیانتهایش پیوسته باشارات طلوع وظهور میرسید که از فروغ آن زوایای ظلمت آباد جهان صفت اضاءت پذیرفته طالبان را راه وصول
بکوی مطلوب نشان میداد وسلاطین عالم هر گاه بصحبت جنت بهجتش رسیده منی از شکوه ذات امامت صفاتش بجمال بحکم کمال انشراح وخواقین ابطال
وعلم چون در زاویه سدره پیرایه اش راه یافتندی بدرپیش خدام ذوی الاحترامش در غایت تواضع وفروتنی نشستندی نظم درشب تقدیر فراشان انوار وی •
شمع شاهی درسرای فقر او افروختند • حل ابقان قضا در کارگاه کاف ونون • رشته فرمان نهی بر قد او دوختند • وچون در اکثر بلاد واقالیم صیت حیثیت
ولایت آن سرور دوران امامت شایع گشت وخلق بی نهایت بواسطه ارشاد آن حضرت وخلفای عظامش بسلوک طریق هدایت موفق شدند بنا بر
اقتضای فحوای اذا تم امر دنا نقصه زمان اقتضای ایام زندگانی آن حاوی کمالات انسانی بتقارب انجامید وامراض متضاده که از علاج یکی دیگری صفت
ازدیاد می یافتی عارض ذات ملایک صفاتش گردید واز ان حضرت مرویست که در ایام ضعف روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که هاتف غیب در گوش هوش
من گفت که مرضی که در تمامی کتب اطبا مذکور است حکیم علی الاطلاق بر بدنت نهاده سرش آنکه جمیع اصحاب امراض را ده هند بتو داده آن شیخ والا نژاد
با وجود تراکم امراض وتراکم اعراض در اوقات ناتوانی از برای هر نمازی تجدید وضو میفرمود ودر وقت قوت ضعف اشارت میکرد تا بعضی از نزدیکان
او را در قیام وقعود امداد مینمودند ودر اوقات ارتحال منصب ولایت وعهده ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد خود شیخ صدر الملة والدین موسی
که نبیره دختر شیخ زاهد بود تفویض فرموده وفرمود که سید جمال الدین اصفهانی بوظایف آداب وسنن غسل قیام نماید آنگاه دو روز علی الدوام
بتلاوت کلام ملک علام مشغول بوده ودر روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه ۷۳۵ قریب بنصف النهار در غایب حیثیت کل اهل کشف طایر
روح مقدسش بجانب حظایر انس پرواز نمود شعر ولو کان فی الدنیا شیء مخلد • لکان رسول الله فیها مخلدا • وما احد یبقی من الموت سالما •
فان المنایا قد اصابت محمدا • اگر عمر بشر پاینده بودی • صفی حضرت حق زنده بودی • از وقوع این حادثه شامله نایره حزن والم بر کانون اندرون
اشراف بنی آدم تافت واز حدوث این واقعه کالطوفان اکبر در عالم اصغر با کل وجهی صفت ظهور یافت اقربا واولاد آن حضرت بجای اشک خون دل

از دیده گشودند وخلفا واصحاب ارادت از غایت اندوه وتحیر آن روز تاشب در خاک وخون غلطان بودند وصعوبت آن مصیبت بمثابه بود که
زبان قلم بکیفیت تحریر آن نتواند پرداخت وشدت اندوه آن تعزیت بدان مرتبه داشت که قوه زبان شرح آن ازین اوراق مبین تواند ساخت رباعی
یا سبحان دل بگو تا آدم بزبان • وز درد فراق چون نمایم افغان • افسوس که سایه برگرفت از سر خلق • خورشید سپهر سروری واحسان • وچون صفای فضای
زاویه سپهر بسبب غیبت نور وجود معدلت صورت تبدیل یافت وپرده ظلمانی شب کسوت سوگواری کواکب نورانی گشت سید جمال الدین اصفهانی جسد
مطهر آن مقرب بارگاه سبحانی را غسل داده در وقت اداء واجبات وسنن الکاه آنحضرت باندک اشارتی از پهلوی بپهلوی میگردید ودر وقتی که بنجوا پیوسته
کربنشیند بی آنکه کسی ذات مبارکش را نگاه دارد می نشست ودران اثنا زبان الهام بیانش گردان شد وچون اصحاب گوش فرا داشتند شکوه بست
گفت الله وبار دیگر فرمود که چون سیم بار بلفظ تکلم نمود کسی فهم نکرد وارباب ارادت از وقوع این حالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت لوازم
تجهیز وتکفین بر نهج سنت سنیه حضرت ختم المرسلین بر آن جنازه مغفرت اندازه نماز گزاردند ودر چاشتگاه روز پنجشنبه در روضه مقدسه که
حالا المطاف طواف اکابر آفاق است بخاکش سپردند واز غرایب وقایع آنکه در روز وفات آن زبده اولاد سید عالم جوهر مقدسش فاطمه بنت
شیخ زاهد که والده ماجده شیخ صدر الدین است از غایت اندوه واضطراب دست بدعا بر آورده وگفت الهی بسر سید شیخ زاهد وطلعت در
شیخ صفی که مرا پیش از آنکه یکماه ازین واقعه بگذرد بجوار مغفرت خود واصل گردان واین مسالت بعز اجابت رسید وبعد از آنکه چهارده روز
ازان مصیبت شامله آن مستوره مستجاب الدعوه وفات یافت ع دوست بر دوست رفت ویار بر یار • ومهم دران اوقات شیخ صدر الدین
حظیره منوره والد بزرگوار را تعمیر فرموده ودر زیب وزینت آن روضه قدس منزلت مساعی جمیله مبذول داشت ودر نضارت ولطافت ساحت
آن مهبط انوار رحمت وراحت رافت اعلام سعی واهتمام بر افراشت مثنوی برافراخت گردون از او چهره • بانگ زمان آسمانی دگر •
بپا کرد آن امان زمان • زمین جمع گردیده وشد آسمان • رسانید آن روضه سر تا بماه • دو شد کعبه وآسمان گشت راه • والی یومنا هذا روز بروز
جمعیت ومعموری آن حظیره بهشت آیین از پیشتر بیشتر بوقوع می پیوندد وهمواره انوار مرام ولطف سبحانی بر آن مرقد مطهر ساطع ومحیط
بوده آثار عنایات یزدانی ساعت بساعت ظاهر تر میگردد مثنوی زهی روضه آن روضه دلگشای • نموده دو صد جام گیتی نمای •
فرشتگان ارواح پاکان مقام • که مرغ حرم را کند احترام • آن بام مرقی که از رفعت است • یکی روح لقمان پر بدوات است •
بسقای آن مزار عبیر بیز • خضر منتظر بوده الیاس نیز • فلک کرده این آرزو در سپهر • که روید درش را بجاروب مهر •
والحمد لله المستحق للحمد والثنا والصلوة علی صفیه محمد المصطفی وآله العظام الانقیا وعترته البررة الازکیا وسلم علیه وعلیهم تسلیما کثیرا کثیرا

طراز افشانی خامه مشکین سواد در ذکر اخبار شیخ صدر الدین موسی واولاد شیخ صدر الملة والدین پس از انتقال شیخ صفی از دنیا
بهشت برین دران زاویه عرش پیرایه بتمهید بساط هدایت وارشاد پرداخت وبر سجاده تقوی وطهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیه
طلب را از چشمه باطن فیاض سیراب ساخت مثنوی نشسته بشیخ معارف پناه • بساط بزرگانه در خانقاه • نشسته در مجلس سالکان •
صد ملک توحید را مالکان • براه هدایت فرس رانده • بتکمیل ناقص نفس رانده • در صفوة الصفا مسطور است که دران روز که شیخ
زاهد صبیه صفیه خود بی بی فاطمه را بحباله نکاح شیخ صفی الدین در می آورد در اثنای مجلس عقد برخاست وباز نشست بعضی از مریدان سبب
قیام او را پرسیدند جواب داد که فرزندانی که صفی را از بی بی فاطمه تولد خواهند نمود برمن عرض کردند بتعظیم آن فرزند صاحب کمال که قایم مقام من
وصفی خواهد بود برخواستم وچون شیخ صدر الدین موسی عرصه عالم را بنور وجود همایون بیاراست وبلوغ رشد ورشاد از ناصیه حالش لایح
گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد بی بی فاطمه جهت اکرامش قیام نمود صدر الدین است ودر کتاب مذکور مزبور است
که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را نوول ودیگری را الارق گویند ودر قدیم الایام میان متوطنان آن دو قریه پیوسته مواد نزاع وهیجان داشت
الا در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس سره العزیز بشمول موعظت ونصیحت آن حضرت نایره خصومت ایشان تسکین یافت وبعد از انتقال
آن قدوه اهل کمال کرت دیگر مردم نوول بمقام جنگ وجدال آمده یعقوب نامی را سردار خود کرده بنهب وغارت الارق شتافته الارقیان بنا بر عدم
قوت مقاومت در حمام قریه متحصن گردیدند ودران اوقات پیره زکریا که در سلک خلفای شیخ قدس سره انتظام داشت شبی آنحضرت را
در عالم رؤیا مشاهده نمود که میفرمود صدر الدین را بگوی که دو مرد سفید ریش را که در نوول اند بفرست تا ایشان را پند داده از محاربه الارقیان
منع نمایند اگر آن سخن را بقبول تلقی نمایند فبها والا من دانم که با ایشان چه باید کرد پیره زکریا صباح بملازمت شیخ صدر الدین رفته پیش
از آنکه از واقعه خود چیزی ظاهر سازد آن افتخار سالکان مسالک زهد وکرامت روی به او آورده وگفت که پیره احمد بالاقی وحاجی بخیل

کرده سفید ریش بصحبت نزد قولیان رفته اگر ترک مقاتله دهند فهو المطلوب و الا حضرت شیخ داند آنگاه دو پیر عزیز نزد قولیان رفته اما سخن
ایشان در حیز قبول نیفتاده الارقیان از مصالحه ابا نموده بجد هرچه تمامتر آغاز جنگ کردند باد او روحانیت شیخ صفی الدین و یمن همت عالی نهمت
شیخ صدر الدین قدس سرهما غالب آمده بسیاری از قولیان از تیغ بیدریغ انهزام گذرانیدند و بقیة السیف منهزم گشته چون ازیشان سبب انهزام را
پرسیدند گفتند که درحین اشتعال آتش قتال سواری سبزپوش که بر اسبی ابلق سوار بود و نیزه در دست داشت از طرف الارقیان متوجه گشت
و از مهابت دست همگنان از کار رفته ترک ستیز کردیم و رو بوادی گریز آوردیم * بیت * با اهل حق هر که پس ستیزد * اگر کوهی بود از هم بریزد * ثبوت
پیوسته که ملک اشرف جوبانی در اوایل ایام جهانبانی نسبت بشیخ صدر الدین لوازم حسن ارادت و اعتقاد بتقدیم میرسانید چنانچه هرگاه بشرف
ملاقات آنحضرت مشرف میگشت پای مبارکش را بلب ادب می بوسید اما در اواخر بواسطه شرارت نفس عیاره وفاق را بغل و غش نفاق مغشوش
ساخت و آن مرشد اکابر آفاق را بتبریز طلبیده بظاهر مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده و باطنا در مقام اطفاء شمع شبستان ولایت شد و زهری جانستان
بیکی از محرمان داد تا در طعام آنحضرت تعبیه کند و اتفاقی برای حقایق نمای خدام عتبه علیه بوضوح انجامیده غبار نقار بین الجانبین در هیجان آمد و ملک اشرف
اولاد شاه نجف را در تبریز توقیف نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل نداد و در ان اثنا یکی از نزدیکان او شیخ صفی الدین را شبی در
واقعه دید که عصایی در دست مبارک گرفته در غایت غضب با اشرف میگوید که فرزند مرا چرا درین شهر باز داشته من مملکت آذربایجان بتو میتوانم داد
تو که پسر مرا نمیتوانی دید و اشرف جواب میداد که سبب نگاه داشتن فرزند تو آنست که میخواهم بصحبت شریفش تیمن و تبرک جویم و شیخ بار دیگر
میگفت که او را بگذار تا بمنزل خود رود و چون نوبت این سخن را اعاده نمود پس آن عصا را بر دیوار زد و جانبی از سقف تا قاعده شکافته گشت و ملک اشرف
در ان واقعه سر در قدم شیخ نهاده زبان اعتذار برگشاد و شیخ گفت راست میگویی و او میگفت بلی آنگاه شیخ بهمان عصا اشاره بدیوار کرد تا بدستور
اول درست شد و آغاز رفتن کرده میفرمود که اگر فرزند مرا بازگردانی فهو المراد و الا من دانم که چه باید کرد و صباح آن محرم کیفیت آن واقعه را بسبیل راستی بملک
اشرف گفته هراسی عظیم در دلش پیدا شد و در تعظیم شیخ صدر الدین مطلب معذرتخواهی نموده رخصت فرمود و آنحضرت قرین صحت و عافیت باردبیل تشریف
معاودت ارزانی داشته بدستور مستمر همت عالی نهمت بهدایت و ارشاد خلایق گماشت و چون چندی برین قضیه گذشت کرت دیگر خیال فاسد در خاطر
شوم اشرف گذشت و ارغونشاه نامی را بجهت طلب شیخ صدر الدین بجانب اردبیل فرستاد آن قبله اصحاب رشد و رشاد بعد از اطلاع بر مافی الضمیر اشرف پیش
از رسیدن ارغونشاه روضه مقدسه پدر را وداع نموده بطرف گیلان نهضت فرمود و ملک اشرف از شنیدن توجه آنحضرت بجانب گیلان مضطرب گشته
رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد خدام عالیمقامش فرستاده و بزبان نیاز و اعتذار پیغام داد که مناسب آنست که آن برگزیده پروردگار رب جلیل
بخطه اردبیل بازآمده در مسند کرامات و امامت نشسته بقاعده معهوده ابواب هدایت و ارشاد بر روی روزگار رفیق عباد و عباد بگشاید که این مخلص
صافی العقیده غیر از نیازمندی و ارادت امری که موجب تنزع خاطر فیض آثار باشد بتقدیم نخواهد رسانید اما چون خبث باطن و کذب اقوال آن سرحلقه
اهل ضلال برای حقایق نمای ظاهر بود بران سخنان اعتماد ننموده هم در ان دیار اوقات میمنت آثار را باصناف طاعات و عبادات میگذرانید تا زمانی که
ایزد تعالی آن شدت را بفرج تبدیل داد و دست کام بطرف مسکن مالوف مراجعت فرمود و در ان اوان که بواسطه غیبت شیخ صدر الدین از اردبیل
سلک جمعیت خلفا و درویشان پریشان گشته بود گاهی بعضی ازان طایفه رویای صالحه میدیدند و برفع اعدا از ان ولایت امیدوار میگردیدند از جمله که
شبی مولانا یوسف بربقی شیخ صفی الدین قدس سره بخواب دید که با لشکری عظیم که عدد ابرو دست و ارند ظاهر گشته و جمعی کثیر از ایشان سیاه میگریزند و ازان
حضرت پرسید که این مردم که میگریزند کدام طایفه اند جواب داد که جماعتی که با من و اولاد من مخالفت می ورزیدند ایشانند اینک بعنایت ایزد تعالی آواره کردم و در مقام
کل ممزق دهم و در ان اوقات بروجهی که در جزو اول ازین مجلد مذکور است جانی بیک خان لشکر ببلاد آذربایجان کشید و چون باردبیل رسید حکایات مخالفت
آیات نزد شیخ صدر الدین فرستاده و التماس ملاقات فرمود و شیخ از گیلان متوجه اردوی نصرت نشان گشته در وقتی که اشرف اسیر سرپنجه
تقدیر شده بود بمقصد رسید و جانی بیک خان آن زبده خاندان ارشاد را از تعظیم و احترام تمام کرده لوازم حسن ارادت و صفاء عقیدت بتقدیم
رسانید توکل بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة الصفا مولف اوست گوید که در ان ایام که شیخ صدر الدین موسی در اردوی جانی بیک خان تشریف
داشت روزی در ابرو در خیمه که محبس ملک اشرف بود گذار افتاد و او مرا بنفس خویش آواز داد و ابواب اعتذار و استعفا برگشاد و بزبان
تضرع و زاری از شیخ التماس شفاعت نموده و دم ندامت بر زمین انابت میسود الآن وقد عصیت من قبل وکنت من المفسدین و من از پیش
او بجنت علیه بازگشته آنچه دیده و شنیده بودم معروض داشتم شیخ صدر الدین از غایت صفای طینت و نهایت مروت و انسانیت قصد کرد
که ملتمس اشرف را بقبول مقرون فرماید و نزد جانی بیک خان رفته زبان بشفاعتش بگشاید اما جمعی از مشایخ اسلام و اکابر و ارباب الاحترام که در ملازمت

آنحضرت بودند تجویز این معنی ننمودند و مضمون این بیت را * بیت * ترحم بر پلنگ تیز دندان * ستمکاری بود بر گوسفندان * عرض فرمودند بنا بر آن شیخ
عالیشان برطبق کل الخیر فیما صنع الله زمام اختیار آن کار را بدست قابل بخت باز گذاشت و من بین الله قاتل کریم ان الله یفعل ما یشاء و هم در ان
ایام که اواخر رجب سنه ثمان و خمسین و سبعمایه بود بر وفق سیاست جانی بیک خان در قصبه ستی اشرف از پای در آمد و شیخ صدر الدین در غایت
عزت و حشمت بمستقر هدایت و کرامت مراجعت فرمود و لوامع انوار باطن خجسته میامنش بار دیگر خطه اردبیل را نضارت داد و آنحضرت بدستور پدر بزرگوار
خویش بلوازم امور دین پروری قیام مینمود تا وقتی که از دار ملال میل ارتحال فرمود در ایام مرض نهال گلزار امامت و شکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را
که دل ارشدش بود قایم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت و هدایت نثار روزگارش گردانید و قلاده ارشاد و خرقه سجاده در گردنش انداخت
* بیت * نمود آنکسی عزم دار السلام * پسر شد بجایش پناه کرام * شیخ خواجه علی قدس سره * چون بحکم وصیت قایم مقام والد بزرگوار گشت نهال قامت
استقامتش بر جویبار ارشاد و هدایت سر کشید و برتبت از سدرة المنتهی در گذشت * بیت * چو منزل بپرداخت سرو کهن * سرافراخت سرو [illegible]
کز بیخ و غنچه خورشید نهان * منور شد از آفتابش جهان * و شیخ خواجه علی در اوقات زندگانی برطبق آیت و لله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا عازم گزاردن حج اسلام و دریافت طواف عتبات اجداد عظام شد و پسر پاکیزه گوهر خویش شیخ ابراهیم را بر مسند
شیخی پروری مقیم گردانیده با طایفه از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده متوجه حرم محترم و من دخله کان آمنا گردید * مثنوی * کرا نیا شیخ توکل نهاد
قدم در طریق توکل نهاد * دل روشنش پر ز نور حضور * بپایان از ان دید دریای نور * و بعد از چند روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن ماه
بیتاب و آرام و بیطاقت شده از عقب روان گشت * بیت * فراق پدر در دلش کار کرد * قفای آن راه و شتو ار کرد * و در غایت استعجال طی مسافت
فرموده در مروه کعبه را بکیا دریافت و شیخ خواجه علی دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن گردانیده و پسر در مرافقت یکدیگر باداء مناسک حج پرداختند
و بشرف طواف روضه مقدسه نبویه علیه و آله تحف الصلوة و التحیه مشرف گشته عنان مراجعت معطوف صفاهان ساختند و در اثنای راه شیخ
خواجه علی مریض شده سفر آخرت اختیار فرمود و منصب ولایت و صدارت بشیخ ابراهیم تفویض کرده ازین مرحله پایه اوج بلند مرتبات جنات
تجری تحتها الانهار انتقال نمود و شیخ ابراهیم بعد از رحلت شیخ خواجه علی بجنات النعیم در کمال حزن و ملال طی منازل و قطع مراحل کرده بخطه اردبیل
شتافت و آیین آبا و اجداد را بهدایت قرین بر سجاده تقویت شریعت خاتم النبیین نشست و لوامع انوار باطنش بر صفحات احوال اهل سلوک تافت
معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت آنحضرت بر دوش کشیده و گوش هوش را بحلقه ارادتش زینت داده و بزبان حال بمضمون این
مقال گویا گردیدند * رباعی * ای بوده ز معرفت دل آگاه فهیم * از آمدنت فی بجان گشته مقیم * صد شکر که شد مشرف این طرفه مقام * چون کعبه بمقدم براهیم
و چون آن دوحه چمن امامت نیز علم رایت بصوب ریاض جنت برافراشت منصب خلافت و مسند ولایت به پسر ستوده سیر خویش سلطان جنید
مسلم داشت * سلطان جنید * همای بود همایون هوای در فضای ولایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب
آفتاب حوادث ایمن غنوده زبان الهام بیانش کاشف اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطلع انوار حقایق نامتناهی * مثنوی *
قوی باطنی از دانش معنوی * برون نیز از علم ظاهر قوی * پر از نور عرفان دل آگهش * سر عارفان گشته خاک رهش * شعاع انوار ارشادش
جسم طالبان مطالب عشق و محبت را از بوته ریاضت و مجاهدت بیکداخت و اکسیر محبت رشد و رشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را
بحکم طلاء مهری تمام عیاری ساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم باستان آن مظهر لطف و کرم شتافته روی نیاز بر خاک ارادت سودند و
دست اخلاص در دامن متابعتش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش افتخار و مباهات نمودند * مثنوی * بفیض ازل کرد سلطان جنید *
بسی کس ز اصحاب اقبال صید * چو آهن ربا هر کجا میرسید * دل خلق را سوی خود میکشید * حسینی نسب بود و حیدر سیر * قریشی شمایل [illegible] سرشت *
و ازدحام خاص و عام در سده سدره مقام آن ملاذ اهل اسلام بجایی رسید که میرزا جهانشاه که در ان زمان فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود از
زوال ملک خود متوهم گردید بنابران فرمان داد که آنحضرت در خطه اردبیل توطن ننماید و از مسکن مالوف عزم سفر کرده بهر طرف خواهد توجه فرماید
* مثنوی * جهانشاه را در دل آمد هراس * که بسیار شد زو ریشش اساس * بترسید از ان دولت [illegible] خواست * که با ماه و مهر تابنده راست *
و سلطان جنید از اردبیل با بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیار بکر نهضت فرمود و چون حسن کیفا که بحسن کیف
اشتهار یافته ازین مقدم همایونش بغیرت ازلی گنبد گردون شد ابوالنصر حسن بیک که در ان زمان فرمانفرمای دیار بکر بود و نسبت بامیرزا
جهانشاه در طریق خلاف و نزاع سلوک مینمود از وصول سرخیل ارباب قبول بغایت بهجت مسرور گردیده و بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار
شد و طریقه حسن ارادت بتقدیم رسانید خواهر پاکیزه گوهر خود را که درة التاج صدف شهریاری و زهره اوج شرف و نامداری بود و خدیجه نام داشت

در سلک ازدواج آنحضرت انتظام داده و ازین شه باطن خجسته مبانیش استفاضهٔ زلال دولت و اقبال نموده ابواب فتح و شادمانی برگشاد مثنوی
حسن بیک از کمال حسن اخلاص ٭ فرستادش بخلوتخانهٔ خاص ٭ سمن بر دختری صاحب جمالی ٭ زلیخا صورتی مریم خصالی ٭ باسم و رسم مانند خدیجه ٭
بعفت همچو فرزند خدیجه ٭ و سلطان جنید با آن صاحب بلقیس مرتبه چندگاه در حسن کیف قرین الفت و احترام اوقات میمنت انجام بگذرانید
بعد از آن بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه اردبیل گشته کرت دیگر ظلال افضال بر مفارق مهجوران شکسته بال مبسوط گردانید چون
جهانشاه میرزا از مراجعت خدام عالیمقام در غایت ابهت و احتشام خبر یافت بواسطهٔ وصلت آنحضرت با امیر حسن بیک توهمش از پیشتر شده
شرار شر کانون درونش ارتفاع یافت و بحکایت قاصد استیصال نهال جاه و جلال آن مرکز دایرهٔ هدایت و اقبال گشته گاهی در صدد اخراجش بود
و ایشان خیال لغو و قتال در خاطر شات آمیز خطور مینمود و این معنی نزد سلطان جنید ظاهر گشته انوار غیرت از ضمیر مهر تنویرش زبانه کشید و از غایت
حمیت نیت جهانبانی و کشورستانی بخاطر خطیر گذرانید خواص اصحاب و کرام احباب را طلب فرموده درین باب قرعهٔ مشورت در میان انداخت
و آن طایفهٔ ناجیه را در دفع فرقهٔ باغیه با خود متفق گردانید و جهت اجتماع ارباب ارادت قاصدان باطراف بلدان روان ساخت باندک زمانی ده هزار مرد
همراه همه جوشن پوش و نیزه گذار بموکب هدایت آثار پیوسته سلطان جنید شاهباز همت در هوای صید مملکت پرواز داده باستظهار آن سپاه
ظفر قرین بجانب شروان انعطاف داد و امیر خلیل الله که در آن وقت شروانشاه بود در مقام مدافعت و ممانعت آمده با لشکری بحر جوش رعد
خروش روی بطرف آنحضرت نهاد مثنوی چو دانست شروانشه کینه کوش ٭ که دریای فتنه درآمد بجوش ٭ روان گشت با لشکری پر شکوه ٭
که گیرد سر راه دریا چو کوه ٭ در منزل [illegible] آن دو سپاه جنگ جوی بهم رسیده در برابر یکدیگر دست بنیزه و خنجر برده صف برکشیدند مثنوی
بیکسو کشیده ز صوفی صف ٭ دلیران شروان ز دیگر طرف ٭ برآمد فغان نفیر و خروش ٭ درآمد دو دریای آهن بجوش ٭ از جولان ستوران
فضای میدان در هیجان آمده از اوج آسمان درگذشت و از غریو جنگ آوران زلزله در زمین و زمان افتاده کوشش کردن گرفت نیزه خطی خط فنا بر
صحیفهٔ حال پر دلان کشیده و شمشیر مصری مصر بن مردان صف شکن را غرقه بخون گردانید شعلهٔ پیکان آبدار خرمن پندار محاربان میسوخت و
زبان سنان ثعبان کردار در سرزنش تیز شده اسباب کین می اندوخت مثنوی دو لشکر بهم در خروش آمدند ٭ دو دریای خونین بجوش آمدند ٭
یکی را در افتاد از سر کلاه ٭ دگر را سر افتاد بر خاک راه ٭ چنان شعله افتاد بالا گرفت ٭ که آتش بدین چرخ والا گرفت ٭ و چون وعدهٔ صبح سلطنت
صفوی و شکفتن غنچهٔ مراد دودمان مصطفوی را هنوز مهلتی مقدر بود در آن معرکه صورت فتح و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه ننمود و صوفیان
شکست یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردید و بحکم شروانشاه شربت شهادت چشید مثنوی ز بیداد گردون ناسازگار ٭ گرفتار شد آن حسینی تبار ٭
بشمشیر خونریز اهل بیتین ٭ شهادت نصیب آمدش چون حسین ٭ روان گشت سوی بهشت برین ٭ نشستش حیدر پسر جانشین سلطان حیدر
نیر سپهر سعادت و سروری و شجرهٔ گلشن امامت و دین پروری بود شعشعهٔ خاطر خورشید مثالش نضارت بخش ریاض اهل عالم و ظل ظلیل
عاطفت و احسانش آرامگاه اعاظم و اشراف بنی آدم جبلت پاکیزه‌اش بر احیای سنت سنیه و متابعت شیمهٔ رضیهٔ آبا و اجداد بزرگوار منظور
و انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت وری از ناصیهٔ همایونش بکمال بروز و ظهور مثنوی مغز ملک و ملت شاه حیدر ٭
ولایت آفتاب شرع پرور ٭ سپهر معرفت را بود ماهی ٭ بمحراب امامت دین پناهی ٭ دلش روشن ز انوار حقیقت ٭ ز رویش ظاهر آثار طریقت
و آنحضرت ارشد اولاد سلطان جنید و فرامرز او از امیر حسن بیک بود لاجرم سجادهٔ امامت و دین داری و سریر سلطنت و شهریاری را لایق و سزاوار میبود
بار فرخنده از ولایت چراغ ٭ در اندیشهٔ پادشاهی دماغ ٭ بهم جمع درویشی و شاهیش ٭ ز شاهی و درویشی آگاهیش ٭ و سلطان حیدر تاجی از
سقرلاط قرمزی که مشتمل بر دوازده ترک بر تارک مبارک مینهاد و هر کس دست ارادت در دامن دولتش میآویخت از مخلصان جنس
افسری بوی میداد و آنحضرت پیوسته وفور مثوبت ارباب عزو جاه در اصطلاح طریقت داشته با طایفه از مجاهدان دین و زمرهٔ از اصحاب معرفت
و یقین که بواسطهٔ تاج قرمزی بقزلباش اشتهار داشتند و تا غایت این نام بر خدام آن خاندان باقی مانده رایت مقاتلهٔ کفار میافراخت و بقوت
بازوی حیدری وحدت شمشیر دین پروری قلع و استیصال نهال ظلم و ضلال را پیشنهاد همت گردانیده روی زمین را از خون مشرکان گلگون
میساخت و چون امیر حسن بیک بر میرزا جهانشاه ترکمان و میرزا سلطان ابوسعید گورکان ظفر یافته تمامی ممالک عراقین و آذربایجان در تحت
تصرفش قرار گرفت بوسیلهٔ حسن عقیدت و اخلاصی که نسبت بآن دودمان عظیم الشان داشت صبیهٔ صلبیهٔ خود عالمشاه بیگم آغا که
رابعهٔ سجادهٔ عفت و بلقیس سراپردهٔ خلافت بود در سلک ازدواج سلطان حیدر انتظام داد و بسبب آن وصلت مواد جاه و جلال و اسباب
عزت و اقبال آنحضرت در ازدیاد شد و سلطان حیدر را از آن مشتری ماهیت ناهید پیکر سه پسر عالی گوهر که هر یک درج ولایت را

درج نور بخش و برج خلافت را اختر آفتاب درخشش بود تولد نموده همه آن اولاد کرامت نژاد پادشاهی که دست عنایت واهب العطایا ابواب
سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار همایون آثارش برگشود ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق امید منتجبان دودمان مصطفوی
و روشن شدن شبستان مراد سلطان حیدر از شعشعهٔ انوار ذات خانواده صفوی قدس الله تعالی سره بمرآت ضمایر مهر تنویر صورت
این معنی عکس پذیر خواهد بود که مشیت واهب العطایا الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا هرگاه بانجاز [illegible] جمیل جلیل خلق تعلق گیرد افق
امید او را مطلع خورشید طلعت اسمعیل [illegible] ساکنان سپهر خضرا از پرتو رای عالم آرایش اقتباس انوار جاوید نمایند و قاطنان بساط
بسیط غبرا در ظلال عدالت و رایت دانش از تاب آفتاب ظلم و ضلال پناه یابند چنانچه اعلی حضرت نشینان بارگاه اصطفی بزبان مناجات از درگاه
ایزد تعالی مسألت فرزندی رود و لتحقیق میشود اند و دعای ایشان بشرف اجابت اقتران یافته بشارت حصول مقصود میشنوند انکما قال عز من قائل
حکایت عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم و بآنکه جامع اسباب سیادت صوری و معنوی سلطان حیدر الصفوی جنید و له
رشید صاحب تأیید داشت الا چون بدیدهٔ بصیرت انوار ارتقا بر جبههٔ طایق او از ناصیهٔ حال صبح یک از انوار اوج نامداری مشاهده میفرمود
خاطر فیض اثرش متوجه آن بود که بخشندهٔ بی منت روضهٔ امید او را بدین بر میسر گرداند تا افضال الهی ثناش سایهٔ لطف و احسان بر مفارق عالمیان
تواند گسترد و چاره ای تا آنکه بتاریخ بیست و پنجم رجب سنه ۸۹۲ از مهد علیا و پیشتر ظلی حلیمه بیگی آغا که بمقتضای شریعت غرا در عقد ازدواج
آن قدوهٔ اولاد خیر البرایا انتظام داشت پسری تولد کرد که مضمون همایون فتمثل لها بشرا سویا وصف الحالش بود و فحوای بهجت افزای آیهٔ ما هذا بشرا
ان هذا الا ملک کریم جمال یوسف مثالش را تعریفی لایق مینمود مثنوی درخشید اختری از اوج شاهی ٭ ز رویش لامع انوار الهی ٭ گلی بشکفت در باغ امامت
که فایح شد از او عطر کرامت ٭ برآمد آفتابی فایض النور ٭ که شد در پرتوش خورشید مستور ٭ بکام از غایت موهبت الهی که در حال شمایل فرخ حضرت
رسالت پناهی است بر سپهر دولت لایزال نیر سلطان آمد که فضای عالم خاک را رشک افزای طارم افلاک گردانید و بشارت نضارت گلزار خلافت
بگلشن همایون مجلس دودمان پادشاه تحت نزول رسانید مثنوی تعالی الله زهی خورشید انور ٭ بتر رویش آفتاب از ذره کمتر ٭ چو از اوج
ولایت گشت طالع ٭ چنان نوری ز رویش بود لامع ٭ که شرق و غرب عالم گشت روشن ٭ چو در فصل بهاران صحن گلشن ٭ و مشام جان سلطان حیدر
از شمایم اقبال آن شکوفهٔ بوستان کامرانی معطر گشته اسم همایونش را اسمعیل قرار داده و بلوازم ستایش و ماسپاس حضرت قیام نموده بزبان حال و قال بکلام
الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل گشاده و هم در ان اوان که هنوز نهال آن سرو ریاض جهانبانی از مشرق آمال و امانی دمیدن آغاز ننهاده لمعان
جهانشاهی احوال مشیر شود یا انکه عنقریب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسیده و جهت هفت اقلیم ادر حیز تسخیر او آید و غنچهٔ آن تازه نهال گلشن
خلافت و استقلال در مبادی نشو و نما بوده که حضرت اورنگ اخلاقش دولت بر آن میکرد که علی اسمع الحال سایهٔ سعادت و اقبال بر مفارق طوایف خلایق
مبسوط خواهد گردانید نظم هادیم که بخورشید گردد جهان ٭ بگیرد جهان از کران تا کران ٭ هادیم که گل برفروزد بباغ ٭ شود گلستانش معطر بخش دماغ ٭
و چون سلطان حیدر بنور ولایت دانست که آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود همگی همت عالی نهمت
بر تربیت مقصور ساخت و منصب ولایت عهد ایام خجسته فرجامش رقم زده از روی جمعیت خاطر باحیای سنن سنیهٔ آبا و اجداد می پرداخت
اما پیش از آنکه ثمرهٔ شجرهٔ امنیتش از عهد طفولیت قدم بر ساحت سن صبی نهد بنیت جهاد لشکر بشروان کشیده و بحسب تقدیر در معرکه قتال از
کف ساقی اجل جام خیر انجام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی اکنون بر وجه مناسب چنان مینماید که قلم ستوده
ارقام بذکر مجملی از احوال سلاطین آق قویونلو زبان بگشاید بعد از آن صحایف روزگار را بشرح کیفیت ظهور جهانگیری شاه عالم پناه میاراید جهت اول
آنکه چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آن سالکان طرق کامرانی بوقوع پیوسته است
سیاق تاریخ چنان اقتضا میکند که بحث کیفیت وقایع و حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسلهٔ سخن بیکدیگر ارتباط یافته از اخباری که موقوف علیه
ظهور دولت شاهی است قضیه‌ای مبهم نماند دیگر آنکه نزد مستخبران عالم تا پایه‌ای از صورت این معنی بر منصهٔ اظهار جلوه‌گر شود که تا زمانی که آن پادشاهان
گیتی ستان نسبت باین دودمان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بوده روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان صفت ارتفاع میگرفت
و چون غبار جنس محبت و اعتقاد را بغل و غش عداوت و نفاق تبدیل دادند باندک زمانی بنای سلطنتی بدان متانت بصرصر بی نیازی انهدام
یافته سمت هبا منثورا پذیرفت قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء ذکر سلطنت مظهر آثار امن و امان ابو النصر
حسن بیگ بن علی بیک بن قرا عثمان از ارقام عنبرین قام جزو ثالث از این مجلد مشام اهل فهم و دانش را باین حکایت معطر میکرد و ذکر امیر قرا عثمان
در ایام جهانبانی حضرت صاحب قرانی امیر تیمور گورکان و دولت ارشد آنحضرت شاهرخ سلطان بآیات معینی از ولایات دیار بکر سرافراز بوده اوقات

خجسته ساعات بکام دل بگذرانید و چون آن امیر دوست نواز دشمن گداز عازم ریاض جنتی گردید پسر فرخنده اخترش علی بیگ قایم مقام پدر گشته
بند کاه و جناح عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط گردانید و بعد از فوت علی بیگ قره عثمان زده کامکارش معز السلطنة و الخلافة ابو النصر حسن بیگ
بر مسند دولت و کامرانی تکیه زده نسبت با میر جهانشاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین و فارس و کرمان فرمان فرما بود در طریق خلاف سلوک
نموده متعاقب الجانبین مواد نزاع هیجان داشت تا بوجهی که سابقا مسطور گشت [illegible] حسن بیگ بساط حیات جهانشاه را در نوشت
و هم در آن سال پادشاه خراسان میرزا سلطان ابو سعید گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه [illegible] و آذربایجان شده بر وجهی که پرتو اهتمام تبیین
آن آفت مهم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیگ فیصل یافت آنگاه تمامی ولایت اران و آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس و کرمان و عراق
عرب و عجم تا سرحد خراسان در حیز تسخیر آن زبده تاج و سریر قرار گرفت و در چمن معدلت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادانی
آورده مهمات طبقات انام در سلک نظام سمت انتظام پذیرفت مثنوی حسن بیگ چون عدل بنیاد کرد ** بخلق حسن خلق را شاد کرد **
بفضل ازل بود آن سرفراز ** موافق نواز و مخالف گداز ** کرم بود رسم دل روشنش ** بغیر عدالت نبودی فنش ** ممالک بدوران او آباد بود
رعیت ز بیداد آزاد بود ** مزارع ز فیض محصل بخواب ** نبودی ز توجیه اندر عذاب ** باقبال او مردم آزار نیست ** ندیدی ز عمال بازار نیست **
و حسن بیگ را نسبت به دودمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمة و الرضوان ارادت و اخلاص فراوان بود بنا بر آن چنانچه مذکور شد خواهر پاکیزه گوهر
خویش خدیجه بیگم را با سلطان جنید و دختر مریم سیرت خود حلیمه بیگی آغا را با سلطان حیدر عقد فرمود و بواسطه این مواصلت میمنت نشان و یمن همت
آن دو مقتدای بلند مکان روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دولت و اقبال بصفت تزاید و تضاعف میگرفت
تا وقتیکه زمان حلول اجل طبیعی در رسید و ایام حیات مقدر سمت اختتام پذیرفت و آن حادثه هایله در شهور سنه ۸۸۲ واقع بود و نعشش بعد از تقدیم
لوازم تجهیز و تکفین در دار السلطنه تبریز روی نمود و خواجه شمس الدین محمد بن سید احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی و خواجه مجد الدین اسمعیل شیرازی
در سلک وزراء امیر حسن بیگ انتظام داشته و بنابر اشارت آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشته و امیر
حسن بیگ را هفت پسر بود بر این موجب اغرلو محمد . مقصود بیگ . زینل بیگ . خلیل سلطان . یعقوب میرزا . یوسف میرزا . مسیح میرزا . اما
جمله زینل بیگ و اغرلو محمد و مقصود بیگ در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و مآل حال چهار پسر دیگر در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست
انشاء الله تعالی و از اهل تصنیف و تالیف مولانا ابو بکر طهرانی معاصر امیر حسن بیگ بود و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشا نمود و چون آن
کتاب بنظر مولف نرسید تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه در سلک تحریر نتوانست کشید ذکر حکومت سلطان خلیل که احسن اولاد
امیر حسن بیگ بود و بیان محاربتی که میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت
فارس بفرمان فرمایی اشتغال داشت و در اوان اواخر اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی بر طلب امرا و ارکان دولت رایت عزیمت بصوب
تبریز برافراشت بعد از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاد و ببساط بسط نشاط پرداخته ایالت ولایت
دیاربکر را ببرادر اعیانی خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطه تجمل وقت و سوء تدبیر و عدم رویت کاسبق از عهده ارای رعیت
و سپاهی بیرون نتوانست آمد لاجرم باندک زمانی امراء لشکریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشته بملازمت یعقوب میرزا مایل شدند و یعقوب
میرزا اشعار مخالفت برادر اظهار کرده با سپاه بسیار سراسر جوشن پوش و خنجر گذار از دیاربکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان خلیل نیز
باجنود تبریز قاصد معرکه ستیز و خونریز شده علم نهضت مرتفع گردانید در حدود مرند و خوی آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدند و دلیران جانبین
دست باستعمال آلات قتال کرده گرد نبرد باوج فلک تیزگرد رسانیدند پس از کشش و کوشش فراوان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم سلطان یعقوب
وزید و سلطان خلیل بزخم تیغ یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاده نهال اقبال شش ماهه او مستاصل گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ذکر ارتفاع
اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنا بر مشیت حضرت علام الغیوب چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه مقتول گشت تمامی امرا
و قوچیان آذربایجان بر سلطنت یعقوب سلطان اتفاق کرده و رایت عظمتش از فرق فرقدین در گذشت یوسف میرزا و مسیح میرزا متابعت برادر
بزرگتر اختیار کردند و دست بیعت بوی داده شرط ملازمت بجای آوردند یعقوب میرزا بر تخت دولت و حشمت نشسته از معرکه جنگ عنان عزیمت
بجانب تبریز منعطف ساخت و در آن بلده فاخره بر اورنگ فرمانفرمایی تکیه زده چنانچه باید و شاید بسیاست خلایق پرداخت و پیوسته بر معقوله
خویش در تشیید قواعد دینیه بر وفق سعی موفور نمود و در تقویت شریعت غرا کوشیده جهت سادات و قضات و علما سیورغالات مقرر فرمود
قاضی مسیح الدین عیسی ساوه ولد خواجه شکر الله وزیر را که استادش بود بعالی منصب صدارت و حکومت امور شرعیه منصوب گردانید بلکه آن جناب را

در قضیت امور ملک و مال فیما بین او [illegible] و وسعت رایت جاه و جلالش را باوج کمال اعتبار رسانید و نیابت و سرانجام تمامی مهام سرکار سلطنت را بشیخ نجم الدین
مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امرا و وزرا و ارکان دولت را باحتیاجش ماسور ساخت ابواب قول استطاع بر روی روزگارش
بگشود از غایت علو او اجازت داد که بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون برقم خط توقیع فرماید و فرمود که او را امکان آن باشد که توقیع موقع
نشود مگر معقول [illegible] القیاد و تمامیه منصب امارت و کاربسازی سپاه بر صوفی خلیل موصلو و سلیمان بیگ قرار یافت و انوار کرامت و مروتش از
مطلع گستر نوازی طالع شد و بر وجنات احوال مقربان و المکان کافة القاضی عیسی فضایل و کمالات بسیار داشت و جمال حالش بحلیه دیانت متحلی
بود و پیوسته نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر می نگاشت پادشاه و امرا و سپاه را بالمعروف امر کرده از منکر نهی بلیغ مینمود و در گفتن کلمه الحق از ملامت
هیچکس نمی اندیشید و همواره زبان نصیحت حکمتان میگشود و از جناب شریعت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله استماع افتاده که نوبتی از سلاطین
مصر و روم ایلچیان بتبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا اراده نمود که در ملاقات ایشان در غایت ابهت و حشمت آراسته کلاه زر دوزی پوشیده
و بر سریر سلطنت نشسته آن طایفه را بار داد چون هر کس بمحل خویش قرار گرفت قاضی عیسی بمجلس در آمد و پادشاه را بدان لباس دیده پیش
رفت و انگشت بکوفت زر دوزی بر [illegible] آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن کلاه را از سر یعقوب میرزا برگرفته قوچی آب نفت خورنگ
در پوشانید و پادشاه طریق اطاعت مرعی داشته مطلقا التفات بمحل قاضی متغیر نگشت و برین قیاس آن صدر عالیقدر پیوسته شهریار
ذوالقدر را از ارتکاب اموری که مخالف شرع شریف بود منع مینمود و باقامت خیرات و اشاعه مبرات ترغیب و تحریص میفرمود الشیخ نجم الدین
مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و در سرانجام امور ملکی و مالی غایت معدلت بجای آورده در زمین دل
رعایا تخم عاطفت و احسان میکاشت و همچنین سایر امرا و ارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در مهامی که متعلق بدیشان بود شرایط وقوف و کاردانی
بتقدیم میرسانیدند و هم کنان در استمالت خواطر اکابر و اصاغر کوشیده اعلام انصاف مرتفع میگردانیدند و چون زیاده بر ده سال حال بر این منوال گذشت
تمامی بلاد و امصار اران و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان معمور و آبادان داشت یعقوب میرزا الحال حسنه خود را [illegible] نسبت
بحضرت سلطان حیدر تغییر عقیده نمود و بدان واسطه اساس دولت آق قوینلو روی بانهدام آورد و دست مشیت مسبب الاسباب ابواب تفرقه
بگشود چنانچه از حکایات آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر شهید گشتن سلطان حیدر الصفوی بجانب
شروان و توجه آن حضرت [illegible] بسعادت در ریاض روضه رضوان سلطان حیدر در اواخر اوقات حیات بنابر وفور میلان خاطر باجراء
فضیلت غزا و جهاد با لشکری از اهل ارادت و اعتقاد رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت تا با کافرانی که در آن طرف دربند توطن داشتند در
مقام مقاتله آید و مقتضای کریمه اقتلوا المشرکین را کار فرماید و چون شروانشاه فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آن زمان شروانشاه بود بر عزیمت
آنحضرت اطلاع یافت ترسید که غازیان عظام در وقت عبور بمملکت متعرض رعیتش گردند و بمقتضای حدیث الحب یتوارث و البغض یتوارث
سالک طریق عناد و خلاف گشته ایلچی صاحبان برق و باد بنزد یعقوب میرزا فرستاده و پیغام داد که سلطان حیدر با سپاهی عظیم از مردم قزلباش
بعزم رزم و قصد خانمانش متوجه شروان شده و هیچ شک نیست که هرگاه او را تسخیر این ولایت تیسر پذیرد روی بفتح دیگر ممالک فرماید و بدین واسطه
اختلال بارکان مبانی جاه و جلال آن مرکز دایره استقلال راه یابد بیت هرچه آید ازان خلل بر کار ** هست اول علاج آن ناچار ** بر [illegible]
کر خدام بارگاه سلطنت لشکر ظفر اثر بکمک [illegible] پیش از آنکه طایفه قزلباش [illegible] و بقدم مقاتله پیش رفته
استیصال آن [illegible] از ضرب شمشیر آبدار تسکین دهم و یعقوب میرزا بنابر استماع امثال این سخنان از جاده صواب منحرف گشته
سلیمان بیگ [illegible] را با چهار هزار سوار بمدد شروانشاه ارسال نمود و استمالت نامه در قلم آورده [illegible] اجازت مقاتله سلطان حیدر فرمود و قبل از
آنکه سلیمان بیگ بشروانشاه ملحق گردد سلطان حیدر از راه تنگی که در جانب شمال شروانست بآن مملکت در آمد و بطرف دیار کفار لوازم شبگیر
و ایلغار بجای می آورد و از مردم آن بلاد و امصار طایفه که بقدم اخلاص و اطاعت پیش می آمدند از مواید انعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور
میکرد و چون نواحی تیمور قپی معسکر حضرت سیادت مآبی ولایت قبابی گشت اهل آن بلده بمتانت حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور شده
شیوه ناپسندیده تمرد و عناد اظهار نمودند و دروازه های آن حصن حصین را بر روی خود بسته دست بانداختن تیر و تفنگ برگشودند سلطان
حیدر از مخالفت آن زمره بدمهر متغیر گشته غازیان منصور را بفتح آن قلعه خیبر صفت مامور گردانید و ایشان آغاز محاصره و محاربه کرده نقبچیان
پولاد چنگ پیل پیکر [illegible] دست بکار برده [illegible] و باندک فرصتی بنیان یک برج از بروج تیمور قپی را بصحت انهدام داده با خاک راه یکسان
ساختند مقارن آن حال خبر [illegible] قجار از عقب رسید که بموقف عرض رسانید که سلیمان ترکمان بنابر فرموده یعقوب سلطان با جمعی

کثیر از لشکر آذربایجان بشروانشاه پیوست و اکنون آن دو سردار بخیال اشتعال آتش جنگ و جدال متوجه لشکر نصرت مآل سلطان حیدر
بعد از استماع این خبر مضمون کریمه و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله را بخاطر گذرانیده و از کثرت اعدا نیندیشیده رایت مراجعت باستقبال
اصحاب مخالفت مرتفع گردانیده در نواحی منزل تبرسران شروانشاه و سلیمان ترکمان با سپاه فراوان بیت همه را تیغ کین برون ز نیام ٭
همه خنجرگذار و خون آشام ٭ نزدیک بآنحضرت رسیدند و از جانبین تسویه صفوف پرداخته مستعد [illegible] گردیدند
سلطان حیدر بقوت باطن متمکن عنان بمیدان مصاف انعطاف داده زبان مناجات بکلام اعجاز نظام ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا
گردان ساخت و صوفیان صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریص فرموده صدای گیر و دار در عالم انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت در میدان
ضلالت رانده تیغ کین از نیام وقاحت برکشیدند و در مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و بطالت بتقدیم رسانیدند مثنوی
دلیران سپه نا برافراختند ٭ زهر سو بمیدان کین تاختند ٭ کشیدند بر یکدگر تیغ تیز ٭ گشادند در های جنگ و ستیز ٭ فلک گشت دریای قیر از غبار ٭
زمین شد ز خون یلان لاله زار ٭ و در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته بارها از ابطال رجال بر صف اعدا تاخت و بحدت
شمشیر نیلوفری و قوت سرپنجه حیدری پیاپی از سپاه شروان و ترکمان آذربایجان بر خاک هلاک انداخت مثنوی بشمشیر کین شاه حیدر مصاف
در افگند در جیش اعدا شکاف ٭ بپیکان خونریز و رمح ستیز ٭ بر آورد از جانشان رستخیز ٭ در فتوحات شاهی که مسیط فتوحات نامتناهی است
ضبط تقریر یافته که در آن معرکه چون که هنگام جولان شجعان بیباک سلیمان ترکمان با آن شاه حیدر توان در مقام مبارزت آمده بضرب سنان
جان ستان از پشت زین بر روی زمین افتاد و آنحضرت از کمال لطف و مرحمت دست از قتل آن سرگشته بادیه ضلالت کشیده او را بجان امان داد
بعضی از غازیان که ملازم رکاب هدایت نشان بودند افغان باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفو و اغماض پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز روزنامه اجل
باتمام نرسیده و امامنشور حیات من برقم ختم مرقوم گردیده مرا درین معرکه شهد شهادت می باید چشید و او را چندگاهی دیگر مقاسات دنیای بیوفا می باید کشید
حکایت کرده اند که بعد از آن سلطان کرامت آثار بر صف اعدا حمله نموده نهایت کشش و کوشش ظاهر ساخته بسرپنجه قدر اقتدار زهر مذاق مرگ بر شروانیان چشانید
و چون نزدیک آن رسید که شروانشاه و سلیمان ترکمان از معرکه ستیز عنان گریز بوادی گریز منعطف گردانند از شست تقدیر تیری طرف سپاهی گشاد یافته
بسبب انقطاع رشته [illegible] آن مرتضوی صفات گردیده و مانند پدر عالی گهر و اجداد امامت نژاد بدرجه بلند شهادت فایز شد طایر روح مطهرش بجانب
ریاض قدس پرید مثنوی فغان از جور گردون ستمکار ٭ که جز آزار مردم نیستش کار ٭ بجز رسم جفا او را هنر نیست ٭ ز آیین وفا او را خبر نیست ٭
پی خونریز دلیران [illegible] است ٭ نظر بر سروران گلگون جبین است ٭ کمان کینه را هر گه کند زه ٭ [illegible] قلب گردد به ٭ [illegible] ٭
نجات از تیر قصدش نیست ممکن ٭ القصه بعد از وقوع آن حادثه عظمی و داهیه کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار دست از پیکار باز داشته
قدم در وادی فرار نهادند و شروانشاه و سلیمان بیگ [illegible] نصرت و ظفر [illegible] مسرور گشته مسرعی جهت ایصال بشارت بتبریز فرستادند جسد مطهر سلطان
حیدر را بی تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در موضع تبرسران بخاک سپردند و جهات و یراق که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نمودند و هر یک روی بمقر خویش آوردند

ذکر [illegible] نهضت [illegible] ولایت و سروری از قلعه اصطخر شیراز و بیان انتهای دولت یعقوب بیگ بتقدیر پادشاه بی نیاز

از مطلع کلام اعجاز نظام واهب المواهب والعطیات حیث قال سبحانه و تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات نیّر این معانی بر فضای خاطر انسانی تابان گردد چون
ابواب عنایات ربانی بر روی روزگار [illegible] مفتوح شود نخست ابتلا را در کسوت بلا رو نماید و چندگاه چشم تمنایش را از دیدن چهره عرایس آمال مهجور
داشته بظهور رسد و بر کمال و اهوال او را ابتلا نمایند پس اگر در مبادی طلب دست امید بخار ناکامی رسد نباید رنجید چه عاقبت غنچه مطلوب از آنجا شکفتن گیرد
و اگر در اوایل حال پای بر سنگ حادثه آید آزرده نباید شد زیرا که آخر الامر طریق بهبود بسمت سهولت پذیرد ابراهیم خلیل تا القا آتش نمرود را باقدام رضا
و تسلیم پیش نیامد خطاب مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم از مصدر عنایات سبحانی صدور نیافت و حضرت اسمعیل تا فرمان قربان را
بر طبق آیه کریمه یا ابت افعل ما تؤمر گردن انقیاد ننهاد پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق و فدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش نتافت یوسف صدیق
تا کید اخوان از حجر عطوفت یعقوب دور نیفتاد بدولت مملکت مصر نرسید و [illegible] تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم انا فتحنا لک
فتحا مبینا بر پرچم رایت فتح آیت رسالتش نوزید شعر براه عاشقی هر کس نهد گام ٭ نه بیند بی تعب روی دلارام ٭ چو اسمعیل از فرمان [illegible]
نپیچد هر که سر گردد مکرم ٭ ز بعد ابتلای چاه یوسف ٭ بر آمد بر سریر جاه یوسف ٭ بگلزار امید [illegible] ٭ [illegible] ٭ بین انجام شام ظلمت اندود ٭
شود صبح سعادت عالم افروز ٭ نظیر این نسبت حال فرخنده مال نقطه دایره دولت و اقبال و مرکز سپهر عظمت و استقلال ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل
بهادر الصفوی است زیرا که هنوز آن آفتاب گیتی افروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی نرسیده بود که واقعه هایله پدر بزرگوارش سلطان حیدر روی نمود

و مقارن ابتلا بدان مصیبت چندگاه در تحت قید و حبس افتاد و بعد از نجات از آن بلیه برادر عالی گهرش شهید شد و [illegible] از محبوب غربت انعطاف
وادی جانگزا هر یک ازین وقایع و اهوال او وصول اختر جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی خصال باوج امانی و آمال عنقریب بمحل خود مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی
الملک مجملی آن حضرت آنکه بعد از شهادت سلطان حیدر طبقه صوفیه در خطه اردبیل مجتمع گشته بنابر صغر سن شاه عالی گهر برادر کلانترش سلطان علی
پادشاه را قائم مقام گردانیدند و دست بیعت در دامن متابعتش زدند و غلغله بشارت بگوش ارباب ارادت و اعتقاد رسانیدند و باندک زمانی جمعی کثیر
از صوفیان صافی ضمیر زمره محبت او را تهنیت منصب ولایت جد و پدری وظایف برای تحریص بطلب خون آن مهر سپهر سروری در اردبیل جمع آمدند چون
این خبر بسمع یعقوب میرزا رسید [illegible] ارباب هدایت بترسید و یکی از امرای عظام را با فوجی از سپاه آذربایجان باردبیل فرستاد تا سلطان علی
پادشاه و برادرانش سید ابراهیم و شاه واجب التعظیم و والده ماجده ایشان حلیمه بیگی آغا گرفته بشیراز برده بحاکم آن مملکت منصور بیگ پرناک سپارد و
و آن امیر حسب الفرموده باردبیل شتافت سلطان علی پادشاه مقر رضا و تسلیم جا نهاده با والده و برادران مصحوب [illegible] بشیراز رفته
منصور بیگ پرناک ایشان را در قلعه اصطخر مقید ساخت و حضرت شاه دین پناه در خرد سالی بآن نایره شامله گرفتار شد و فغان از معتکفان ملاء اعلی برآمد
که آیا آفتابی که در سپهر [illegible] حقیقتش خواهد بود در مجلس تنگ [illegible] چگونه تحمل نماید و کامیابی که ماهچه رایتش سایه
رحمت بر مفارق ستمکشان ربع مسکون خواهد گسترد مانند خورشید در عقده کسوف بچه طریقه پاید مثنوی نشاید در صدف در شب افروز ٭
زبید نور خورشید در روز ٭ کسی کو را شهنشاهی نصیب است ٭ بکام دشمنانش قید غریب است ٭ هر چند از سالکان مسالک هدایت
میرزا یعقوب را از آزار آن دراری برج امامت منع کردند بجایی نرسید و ایشان را [illegible] محبوس میداشت تا وقتی که بیاد منتقم اساس دولتش را
زیر و زبر گردانید و در زمستان سنه ۸۹۶ که یعقوب میرزا در قراباغ اران در منزل سلطان بود طرح قشلاق انداخته بود تزلزل بلایا و طول
قضایا در آن اردو متواتر گشت و نخست یوسف میرزا که [illegible] معدن مکارم اخلاق بود مریض شد و در گذشت و مادرش هنوز از سوگواری پسر باز
نپرداخته بود که مدت عمرش نیز بسر آمد و [illegible] هم در آن هفته یعقوب میرزا نیز [illegible] مهر طبیعتش از حفظ مملکت
بر دست باز داشته رخت بقا بباد فنا داد و یکی از شعرا درین باب گوید بیت دلا ز یوسف نشان ندیدیم نه از یعقوب آثاری ٭ عزیزان یوسف ار گم شد
پس یعقوب را باری ٭ ذکر سلطنت میرزا بایسنغر و کشته شدن اکثر امرای بایندریه چون سلطان یعقوب میرزا ملک بدرک اختیار نمود
صوفی خلیل و امرای موصلو و پرناک پسرش میرزا بایسنغر را بپادشاهی برداشتند و توپینان بایندری بر سلطنت مسیح میرزا اتفاق
کرده رایت خلاف برافراشتند و در منزل سلطانی [illegible] ایشان مقاتله بوقوع پیوسته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنغر وزید و مخالفان
عنان ادبار بوادی فرار تافته مسیح میرزا با اکثر بایندریه بقتل رسید آنگاه میرزا بایسنغر در غایت تجمل بتبریز شتافته بر تخت سلطنت
متمکن گشت و صوفی خلیل زمام سرانجام مهام ملک و مال را بقبضه اختیار در آورده پایه اقتدارش از اوج سپهر دوار در گذشت بنابر [illegible]
که از نواب سلطان یعقوب داشت قصد اعدا و قتل ایشان نموده هر یک را بهانه گرفته ابواب جور و تعدی بر روی روزگار آن طایفه بر گشود و
از آن جمله قاضی عیسی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین مسعود اگر چه از چنگ اجل جان برد اما [illegible] در خلال این احوال محمود بیگ
ولد [illegible] محمد بن امیر حسن بیگ که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا از معرکه گریخته بود با شاه علی پرناک که در بعضی از ولایات عراق حکومت مینمود
ملحق شده و داعیه استقلال پیدا کرده شاه علی با سپاهی از امرا و لشکریان دست بیعت بوی داده و اکثر بلاد عراق را بتحت تصرف آورده
با سپاهی بطالت آیین روی توجه بمرکز سلطنت نهادند و چون این خبر بتبریز رسید بایسنغر میرزا باستصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردید
و در صحرای [illegible] آن دو پادشاه پرخشم و کین با یکدیگر محاربه نموده نصرت و ظفر در نظر بایسنغر میرزا جلوه گر گشت و محمود بیگ از غایت سرگردانی
پناه با سپاهی [illegible] که در آن نواحی بود از صورت حال وقوف یافت و متوجه [illegible] شد و [illegible]
[illegible] گرفت و محمود بیگ را بدست آورده [illegible] نزد بایسنغر میرزا روانه ساخت و بایسنغر بنابر صوابدید امرا پسر عم را خفه کرده
در گرداب هلاک انداخت و بعد ازین فتح بیمروت و غفلت بادبروت و نخوت صوفی خلیل از حد در گذشت و دست اختیار سایر امرا از دخل امور
ملک و مال کوتاه شده این معنی سبب مخالفت سلیمان بیگ گشت بیان این سخن آنکه سلیمان بیگ که در آن زمان والی دیار بکر بود چون کمال اقتدار
صوفی خلیل و آزار خاطر امرای آذربایجان استماع نمود خاطر بر مخالفت قرار داده باتفاق سایر حکام دیار بکر لشکری فراهم آورده روی بجانب تبریز نهاد
پس از آنکه این خبر بسمع صوفی خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنغر عنان توجه باستقبال اعدا منعطف گردانید از غرایب وقایع آنکه در وقت تقارب
فریقین امرای آذربایجان که نسبت بصوفی خلیل در طریق نفاق سلوک مینمودند یکباره شعار خلاف اظهار کرده زمام اختیار بایسنغر میرزا بدست

آوردند و او را طوعاً و کرهاً نزد سلیمان بردند لاجرم صوفی خلیل مغلوب گشت و در جنگ سلیمان بیک گرفتار شده بحکم او بقتل رسید و سلیمان بیک
بدستور معهود اسم سلطنت بر میرزا بایسنغر اطلاق نموده در ملازمتش بتبریز خرامید و سرانجام مهام ملک و مال را از پیش خود گرفته رایت استقلال
مرتفع گردانید ع هر روز یکی زور آرد که منم

ذکر ارتفاع لوای دولت رستم بیک بامداد اپه سلطان و انخفاض رایت شوکت میرزا بایسنغر و سلیمان ترکمان

رستم بیک ولد مقصود بیک بن امیر حسن بیک که آثار اقبال از ناصیه حالش ظاهر بود بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا متابعت
مسیح میرزا اختیار نموده و چون مسیح میرزا در معرکه سلطان بود مغلوب شده تخت سلطنت را وداع فرمود رستم بیک در قید اسر بدست صوفی
خلیل افتاده در قلعه النجق که کوتوالش قرق سیدی علی بود محبوس گشت و اپه سلطان که در سلک اعاظم نوئینان انتظام داشت و همواره بقلم
اندیشه نقش وصول امیر الامرایی بر لوح خاطر می‌نگاشت پس از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیک از قراباغ اران عازم النجق شده معتمدان نزد
قرق سیدی علی بایمعنی همداستان شده میان او و رستم بیک قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافت آنگاه رستم بیک از قلعه النجق
بیرون آمده با اپه سلطان پیوست و آن پادشاه رستم روش و سردار لشکرکش عنان یکجهتی متوجه تبریز گشته سپاهی پرستیز در ظل رایت
ایشان جمع آمده این خبر بعرض میرزا بایسنغر و سلیمان بیک رسیده مخالفان استقبال نمودند اما هر فوجی را که بقراولی فرستادند طریق
بیوفایی مسلوک داشته نزد رستم بیک رفتند لاجرم بایسنغر میرزا و سلیمان بیک ویران شدند و میرزا بایسنغر بنابر آنکه داماد شروانشاه
بود باتفاق حسین علی بیک و شیخ نجم الدین مسعود عازم شروان گشته سلیمان بیک روی بطرف دیار بکر آورد و رستم بیک عنان عزیمت بتبریز
خرامیده عروس مملکت آذربایجان را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفت و همت بر ترک انتقامی که در فقرات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته بود
گماشته سلک امور جمهور رتق داده و دور از زمین معدلتش بحسب انتظام پذیرفت حکام ولایات عراق و فارس و کرمان و کردستان و لرستان
قاصدان نکته دان با تحف فراوان بآستان سلطنت آشیانش فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده سخنان اخلاص آمیز پیغام دادند اما
بایسنغر میرزا چون بشروان رسید شروانشاه امداد و اعانت او پیش نهاد همت گردانید و ابواب انعام و اکرام مفتوح داشته اسباب
سلطنتش بهم رسانید و در آن ایام که بایسنغر میرزا در شروان بود شیخ نجم الدین مسعود بنابر قصد بعضی امرا منکوب طعام مسموم خورده عزم
سفر آخرت نمود اما سلیمان بیک چون بدیار بکر رسید روزی چند بلعب و لهو اوقات گذرانید ناگاه تیر بلا از شست قضا گشاد و رشته حیاتش منقطع
گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل از این سلیمان بیک برادرزاده خلیل بیک را بسببی از اسباب گرفته کشته بود و در وقتی که پریشان حال بدیار بکر
مراجعت نمود علی بیک بن خلیل که در آن ولایت در سلک اهل اعتبار انتظام داشت بانتقام خون عم قاصد قتل او گشت و منتظر فرصت بود و سحری در حمام
حسن بیک بر سر وقتش رسیده بزخم تیغ تیز روز حیاتش را بشام ممات متصل گردانید رستم بیک بعد از استماع این خبر بجهت [illegible] خود [illegible]
والی دیار بکر ساخته و در آن جانب شتافته رایت عدالت برافراخت

ذکر نجات یافتن بدر اختر سپهر امامت و نامداری و کشته شدن میرزا بایسنغر بتقدیر حضرت باری

چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت در اراضی صحیح ولایت چند گاه در محنت حبس اوقات گذرانیدند زمان ابتلا انتها یافته نسیم
راحت شمیم [illegible] روح افزا [illegible] ایام دهر بکم نجات در وزیدن آمد و بر طبق مرویه صحیفه اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه چنین
صورت روی نمود که هر یک سبب نجات آن حضرات بود اول آنکه بنابر مذکور شد کوتوال قلعه یعقوب میرزا [illegible] کوتاه کرد تا یافی مرض در آنجا
در آمد و اوراق اعلام آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیک که برادرزاده [illegible] و خروج کرده بایسنغر میرزا و سلیمان بیک را بگذرانید دیگر آنکه شروانشاه
که قاتل سلطان حیدر بود و جهت امداد اولاد یا رستم بیک ابواب خلاف باز گشود و لشکر بمیرزا بایسنغر داده او را باستخلاص مملکت موروث ترغیب نمود
و چون این خبر برستم بیک رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه و سلطان علی پادشاه و سید ابراهیم را از قید قلعه اصطخر مطلق العنان گرداند
مصحوب اپه سلطان بجانب شروان فرستد تا طبقه صوفیه و غازیان عظام حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنغر و شروانیان
برآورند مقصود او بحصول پیوسته مملکت و اقلیم آذربایجان در تحت تصرف او باشد بنابراین [illegible] میرزا بایسنغر استماع نمود آن سه کوکب
برج امامت را از اصطخر بتبریز طلبیده خلع فاخره و نقود وافره نثار ایشان فرستاده والتماس سفر شروان کرده باظهار اخلاص و اعتقاد زبان گشاد و چون این خبر
باطراف بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از مریدان خاندان صفوی و طالبان سعادت دینوی در ظل رایت سلطان علی پادشاه جمع آمده آنحضرت عنان
با اپه سلطان متوجه مقاتله میرزا بایسنغر گشته چون بنهر آب کر رسیدند در آن طرف رود سپاه مخالف دیده از نهر و جانب گذار آب [illegible]
مضبوط ساخته چند گاه صف [illegible] آمده شد [illegible] آتش [illegible] اشتعال یافته [illegible] فتح و ظفر از نظر [illegible] یک از ایشان [illegible]
آخر الامر بی آنکه غالب از مغلوب ممتاز شود میرزا بایسنغر بشروان معاودت کرد و اپه سلطان همراه سلطان علی پادشاه روی توجه بتبریز آورده و هم در آن اوقات

کوپک حاجی که حاکم بالاستقلال اصفهان بود با رستم بیک اظهار خلاف نموده خطبه بنام بایسنغر میرزا خواند و میرزا بایسنغر از شروان در حرکت آمده اپه
[illegible] رستم بیک چون [illegible] اطراف خود را بصف سهام طغیان مخالفان [illegible] و دیگر اپه سلطان را در مصاحبت سلطان علی
پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنغر گردانید و قراپری تواچی را با جمعی کثیر از جوانان پرتهور بجنگ کوپک حاجی بایندری فرستاد و اپه سلطان در آن نوبت
بر میرزا بایسنغر و لشکر شروان ظفر یافته بایسنغر بقتل رسانید و قراپری تواچی در نواحی درگزین با کوپک حاجی مقابله نموده بقوت دولت رستمی
بروی غالب شد و کوپک حاجی نیز مقتول گردید و این دو خبر بهجت اثر در یک مجلس بتبریز رسید و رستم بیک فرحناک و مسرور گشت و تمامی الکا از ممالک عراقین
و فارس و کرمان و آذربایجان در آن اوان از تعرض معاندان مصون ماند و دولت اقبالش از ذروه آسمان در گذشت

ذکر شهید شدن سلطان علی پادشاه و مشرف گشتن اردبیل از یمن مقدم شاه ولایت پناه

چون رستم بیک بمساعدت طالع نیک از جانب یاغیان بد کردار و مخالفان مردم آزار خاطر
فارغ گردانید سلطان علی پادشاه و شاه دین پناه و سید ابراهیم را از روی تجلیل و تعظیم شرف رخصت ارزانی داشت باردبیل شتافته بدستور
آبا کرام و اجداد عظام بر سجاده امامت و دین پروری تمکن ورزند و در بقعه زاویه شیخ صفی الدین گوشه نشین ارشاد طایفه صوفیه پردازند و ایشان
بار دیگر بوطن مألوف و مسکن معهود شتافته معتکفان زوایای هجران و منتظران خبایای حرمان از غبار مواکب ولایت مراتب روشنی دیده امید حاصل
گردانیدند و زبان حال و قال بسپاس و ستایش کریم ذو الجلال گویا ساخته غلغله نشاط و انبساط بایوان کیوان رسانیدند مسند اقتدا و تلقین که چند سال
از وجود فایض الجود اولاد امجاد شیخ صفی الدین عاری و عاطل بود بار دیگر از جلوس همایون سلطان علی پادشاه رتبت سپهر برین یافت و صیت
این مژده باطراف بلاد و اکناف آفاق رسیده امواج نیر حصول آمال بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت غنچه امید اصحاب رشد و رشاد از نسیم
جهان بخش این بشارت بر گلبن تمنا شکفتن آغاز نهاده و دوحه آمال ارباب صلاح و سداد از پرتو انوار این سعادت در گلشن مطلوب میوه مقصود بار
داد و هجوم جمعیت آنک بسیاری از سالکان طریق ارادت در خطه اردبیل جمع آمدند و رسوم اخلاص در متابعت مجدد [illegible] ملازم عتبات
ولایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام بدرگاه کرامت پناه سلطان علی پادشاه بگوش هوش رستم بیک رسید از مخالفت آنحضرت
اندیشید و بجانب تبریز کس باردبیل فرستاده بار دیگر آن سه برادر عالی گهر را باردو برد و جمعی از معتمدان خود را تلقین کرد که ایشان را بچشم
نگاه دارند و هیچکس را از طایفه صوفیه و قزلباش بملازمت سلطان علی پادشاه نگذارند و در آن اوان که آن سه عالیمکان در اردوی رستم بیک
تشریف داشتند هر روز جمعی کثیر از مریدان صافی عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده از نقود و جنس و امتعه و اجناس تحف و دیگر
نذورات میگذرانیدند و چون [illegible] پسندید که بخلاف حکم او در اردو باشند عنان مراجعت بجانب اردبیل منعطف میگردانیدند الامر رستم بیک
از هجوم آن زمره [illegible] بخاطر راه داده و در سنه [illegible] که از قشلاق خوی روی توجه به ییلاق نهاد قصد نمود که قطع صلاح رحم کرده
سلطان علی پادشاه را از شربت شهادت چشاند و سرچشمه ولایت و عرفان را [illegible] فایق گرداند و منهی کیفیت
این اندیشه را معروض داشته آن سرور را فاحق بمقتضای کلام [illegible] عمل نموده شبی شاه عالم پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود
گردانیده تا خطه اردبیل عنان یکران باز کشید و از صوفیان صافی عقیده و غازیان با تیغ و تیر هر کس [illegible] بود در موکب آنحضرت پیوستند و پسته
جنگ و جدال شده دل بر مقاتله و مقابله اعدا بستند و رستم بیک بعد از وقوف بر فرار سلطان علی پادشاه اپه سلطان را با فوجی از سپاه بتعاقب
آنحضرت مأمور گردانید و اپه سلطان حسب الفرموده متوجه اردبیل گشته در روزی که نزدیک آن بلده رسید سلطان علی پادشاه بنور باطن دریافت
نمود و دانست که تقدیر ملک قدیر مقتضی آنست که در آن روز اتباع رستم بیک آنحضرت را از سرچشمه تیغ آبدار شربت شهادت چشانند و بعد از آن
باندک زمانی کار پرداز قضا و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاه عالم پناه را برافرازد بنابر آن زمره صوفیه را بجهت اطاعت او از ارتحال خود
خبر داده بارتفاع رایت دولت شاه امیدوار ساخته تاج وهاج خویش را بر فرق مبارک آنحضرت نهاده همان لحظه طلیعه لشکر اپه سلطان نمودار
شده آن مقتدای اهل ایمان عالی مقام جامه جنگ پوشیده بدستور جد بزرگوار خود امام حسین علیه السلام با اهل ظلام قتال میفرمود تا وقتیکه از دست
ساقی اجل راحت انجام جام شهادت نوشید

شعر

دریغا که سرو دلیل کرم ٭ در افتاد از پا بتیغ ستم
دریغا که خورشید اوج کمال ٭ پذیرفت از اوج گردون زوال
دریغا که سیه کوکب مدام ٭ بود بر خلاف رضای کرام
دریغا که یک لحظه چرخ نگون ٭ ز خون بخت می نجوید سکون
بود داشتن سرخ از خون ما ٭ زند دم بجان محزون ما
درین باب هر چند گویم سخن ٭ بگردد زبان [illegible] زنگ حزن
همان به که سازم سخن مختصر ٭ کنم عرض حال شه دادگر

شاه والا گهر بعد از وقوع آن مصیبت و مراجعت اعدای دولت در مملکت رستم بیک مصلحت اقامت ندانست
و با حسین بیک لله و خادم بیک و دده بیک و غیرهم از امرای صوفی طریق مشورت مسلوک داشته عنان عزیمت بصوب گیلان معطوف گردانید

وآن حضرت باقرب دو دستگی از مریدان مخلص و مخلصان متخصص بدار کلانتری سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف آن ولایت عزیمت فرمود و چون
بلاهیجان رسید فرمان فرمای آن دیار میرزا علی که از سایر سلاطین گیلان بعظم شان و قدم دودمان ممتاز و مستثنی بود موکب فرخنده فال آن نقطه دایره
شرف و اقبال را باقدام تعظیم و تبجیل استقبال نمود و جهت مسکن آنحضرت و متعلقان و منتسبان منازل بهشت نشان تعیین کرده با چنین
وجهی شرایط اخلاص و خدمتکاری بجای آورد و پس از چند ماه سید ابراهیم خیال مراجعت فرمود و تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان امامت و
سروریست از سر برداشت و بدستور ترکان آق قوینلو طاقیه بر تارک مبارک نهاده علم توجه بصوب اردبیل برافراشت اما حضرت شاه کامکار فلک
ضمیر منیر ش باین معنی الهام پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدنست و نسیم سلطنت و جهانبانی را هنگام وزیدن در خطه لاهیجان مقیم بود
آنگاه دفع اعدا دولت را پیش نهاد همت ساخته رایت نهضت بجانب آذربایجان برافراخته ابواب کشورستانی برگشود چنانچه بعد از تقریر تتمه ذکر
ملوک آق قوینلو این حکایت مذکور خواهد گشت و کیفیت آن داستان غرابت نشان بر زبان خامه بلاغت بیان خواهد گشت **ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه
از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیک از ستم زمانه فتنه انگیز** احمد پادشاه ولد اغرلو محمد بن امیر حسن بیک بعد از قتل عم خویش
یعقوب میرزا از ترس گریخته بروم رفت و پادشاه آن مملکت ایلدرم بایزید آثار شجاعت و شهریاری در ناصیه حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را
بادو در سلک ازدواج کشید و چون احمد پادشاه چند سال بفراغ بال در ظلال عنایت قیصر بدولت و اقبال اوقات گذرانید هوس تسخیر ممالک موروثی
کرده با جنود نامعدود از مردم روم و ترک بصوب آذربایجان در حرکت آمد رستم بیک بعد از استماع این خبر عزم مقابله و مقاتله برافراخته موکب عمزاده را
استقبال نمود و آن دو پادشاه اگر حقیقت حال کما هی معلوم داشته باشند بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور کرده مقداری
مسافت طی فرموده کیفیت واقعه انتشار یافته لاجرم بار دیگر عنان عزیمت بطرف کنار آب انعطاف دادند و پس از وقوع تقارب فریقین و پیش
از اشتعال نایره جنگ وشین امرا عراق و آذربایجان طریق بیوفائی مسلوک داشته ناگاه بر گرد سراپرده رستم بیک محیط شدند و او را
دستگیر کرده نزد احمد بیک بردند احمد بیک بنابر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیک را مستلزم استقامت مبانی دولت خود می پنداشت
هم در کنار آب ارس او را از میان برداشت و این صورت در سنه اثنی و تسعمائه روی نمود مدت سلطنت رستم بیک شش سال بود **ذکر
جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بپایان شهید شدن او بنابر مخالفت ایبه سلطان** چون بی شایبه کلفتی و غایله
مشقتی عروس مملکت آذربایجان در نظر احمد پادشاه نقاب از چهره برگشاد و در کمال حشمت و اقبال رایت جاه و جلال ارتفاع داده روی توجه
بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلده فاخره اورنگ خلافت و جهانبانی را بوجود خود مزین ساخته رعایا و مزارعان را بتمهید قواعد عدالت
نوید داده رایت شریعت پروری برافراخت و فرمان فرمود که زیاده از آنچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب دهقنت باشد از او دیوانیان
یکدینار و یکمن بار بر هیچ آفریده حواله ننمایند و تمامی طوایف انسانی را از تکالیف دیوانی معاف داشته باخراجات و شلتاقات کسی را
نیازارند و قلم اطلاق بر مقرریات ارباب سیورغال کشیده و نشان معافی که هیچکس از اصحاب عمایم بامضا نرسانید و اینمعنی بروی مبارک
نیامد زیرا که امرا و اهل سلطنتش ایبه سلطان و قاسم پرناک باهم متفق گردیده لوای مخالفت و محاربت برافراخته او را هلاک گردانیدند
مفصل این مجمل آنکه احمد پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد حسین بن علیخان که بمزید تقرب و شوکت از سایر امرا و ارکان دولت ممتاز و مستثنی
بود بنابر کینه دیرینه که از مظفر پرناک در سینه داشت او را در مواخذه کشیده نقد عرق حیاتش را بتیغ تیز منقطع گردانید و این خبر بقاسم پرناک
که برادر مظفر بود در شیراز حکومت میکرد رسیده خاطر بر آن قرار داد که بهنگام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند و درین اثنا احمد پادشاه منشور
ایالت ولایت کرمان بنام ایبه سلطان رقم زد و ایبه سلطان از آذربایجان بصوب کرمان روان شد بعد از قطع چند منزل رسل و رسایل نزد قاسم پرناک
فرستاده او را بطلب خون برادر تحریص نمود مابین الجانبین قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید یافت آنگاه قاسم پرناک با سپاهی لایق بایبه سلطان
پیوست و احمد پادشاه کیفیت این حادثه را استماع نموده با لشکر آذربایجان عنان عزیمت بدفع ایشان منعطف گردانید و در گیز النگ اصفهان تلاقی
فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکه جنگ در هیجان آمده زمانه فتنه انگیز ابواب ستیزه و خونریزی برگشاد و سبزه زار گیز النگ را از خون کشتگان
رنگ لاله نعمانی گرفت و فضای میدان آرام و تنگ از کثرت جیف از پای فتادگان تا کوه دامن صحرا سماوات پر رفت بر اقتضای نسیم نصرت
و برتری بر پرچم علم ایبه سلطان و قاسم پرناک وزیده احمد پادشاه شش ماه سلطنت نموده بود در اثناء گریز بقتل رسید و ایبه سلطان چون چنین
مهمی بزرگ از پیش برده روی توجه بجانب قشلاق قم آورد و خطبه و سکه را بنام سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که بعد از قتل برادر خود بایسنقر در پناه
شروانشاه اوقات میگذرانید مزین ساخته قاصدی جهت طلب او بشروان فرستاد و در قم بارگاهی بتکلیف در موضعی مناسب نصب کرده

مسندی در پیشگاه بارگاه نهاده و دستاری بر زبر مسند وضع نموده و هر صباح بدستوری که امرا سلاطین را ملازمت نمایند به آنجا میرفت و بسرانجام
مهام پرداخته تسلیمات میکشید و حال بر ینمنوال جاری بود تا وقتی که سلطان مراد بوی ملحق گردید **ذکر وقوع میرزا محمدی و الوند و کشته شدن ایبه سلطان
بتقدیر ملک پاینده** اولاد یوسف بیک بن حسن بیک محمدی و الوند در روز جنگ گیز النگ در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن احمد
پادشاه و تفرق سپاه ترک ستیز کرده هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباد یزد رفت و حاکم آن دیار مراد بیک بایندر باتفاق اشرف بیک
او را پادشاهی برداشت و الوند میرزا بدیار بکر شتافته بمعاونت قاسم بیک پرناک که پس از واقعه سلیمان بیک بحکم خواهرزاده خود رستم بیک
حاکم آن مملکت گشته بود خیال استقلال بر لوح ضمیر نگاشت و چون ایبه سلطان زمستان در بلده قم بپایان رسانید و نسیم نوبهاری به اهتزاز
آمده خلایق را از ظهور سلطان گل آگاه گردانید ایبه سلطان عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف گردانید و محمدی میرزا تمامی ولایات عراق را
تحت تصرف آورده در ملک ری رحل اقامت انداخت و ایبه سلطان سپاه آذربایجان را فراهم کشیده بجانب او نهضت نمود و محمدی قبل از استعمال
آلت قتال آیت فرار خوانده نزد حسین کیا جلاوی بقلعه استا رفت و ایبه سلطان برادر خود گزل احمد را با لشکری در ری امین میگذاشت و بقم
مراجعت فرموده بدستور سال گذشته در آن بلده طرح قشلاق انداخت اما محمدی میرزا چون روزی چند در قلعه استا بسر برد باتفاق امیر حسین
کیا و اشرف بیک روی توجه بری آورده و شبیخون بر گزل احمد زده تمامی رفقش بگرفت و گزل احمد مسلوک و پریشان حال ببرادر پیوست ایبه سلطان
در قم مصلحت اقامت ندیده در میان زمستان بر اسب فرار سوار شده عنان تا رباط النگ باز نکشید و درین اثنا سلطان مراد از شروان بجانب
آن بوم مستظهر گشته اول در مقابله و مقاتله مخالفان بیت و محمدی را در ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امرا عراق بقدم اخلاص پیش او رفته و
غاشیه خدمت بر دوش گرفته سلطنتش را پذیرفتند و محمدی میرزا همگنان را بمزید تربیت و رعایت امیدوار گردانیده و با عددی بسیار و سپاهی بیشمار متوجه
ایبه سلطان گردید و ایبه سلطان نیز مصحوب سلطان مراد روی بدو آورده و در فرزکنی آن دو لشکر بیکدیگر رسیده و هم از گرد راه میدان آتش
بعد معرکه قیامت اثر آتش ستیز تیز گردانیدند و محمدی بتایید سرمدی اختصاص یافته ایبه سلطان بر خاک هلاک افتاد و مراد سلطان در مرافقت گزل احمد پشت
به معرکه کرده روی توجه بجانب شیراز نهاد آنگاه محمدی میرزا مظفر و منصور بتبریز خرامید و بر تخت سلطنت نشسته لوای مکنت بایوان کیوان رسانید **ذکر انتهاء
سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت میرزا محمدی بانتها** چنانچه سابقا در حیز بیان آمد چون امیرزاده الوند از معرکه گیز النگ بدیار بکر رسید
قاسم بیک اسم سلطنت بر وی اطلاق کرده لوا استظهار مرتفع گردانید و من حیث الاستقلال متصدی امور ملک و مال شده سایر امرا و ارکان دولت را
در بسیج کار و عمل نزد او بادشاه را بی هیچ اختیار نگاهداشته ابواب نخوت و تکبر برگشاد و بنابر علیه الوند میرزا از صحبتش متنفر گشته اکثر امرا و
لشکریان را با خود اتفاق گردانیده و شبی از دو قاسم بیک جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان آورد و محمدی میرزا چون از توجه برادر با آن لشکر طاقت
اثر خبر یافت تاب مقاومت در خود ندید و از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا بی دردسر بتبریز درآمده چگان بجلال الملک
آذربایجان درآمد لوا سلطنت بلند گردانید و منصب وزارت را بخواجه سابق الدین قبایش کرده لطیف بیک را بمرتبه وکالت رسانید اما محمدی میرزا
باتفاق جمعی از امرا عراق که بوی پیوسته بودند از سلطانیه بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطان مراد در شیراز از شنیدن خبر یافته ابواب خلاف و نزاع
برگشود و در آن ایام سپاهی نصرت انجام از شیراز بعزم اصفهان گردید و محمدی میرزا باستقبال بیرون خرامید و از شهر بیرون رفته در منزل خواجه
حسن ماضی تقارب فریقین بتلاقی انجامید و بعد از تسویه صفوف و ترکیب دراع و سیوف محمدی میرزا کمند گرفته گشت و سپاه او منهزم شده
اقتضا بساط جمعیت ایشان از هم پاشید و از جمله اعاظم امرا امیر علی و پیر محمد و قتاق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قم و کاشان رفته پیر علی بیک ساوه را
مضبوط گردانید و پیر محمد در قم اقامت نمود و قتاق بیک در کاشان رایت نخوت باوج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از این پیکر نصرت و ظفر محمدی را بقید
ساخته هم او خود بسلطانیه برد و بیرام بیک را باستمالت امرا ارسال الیهم نامزد کرد و بیرام بیک بساوه رفته با پیر علی بیک ملاقات نموده بتاکید قواعد عهد و پیمان او را
استحکام داده قاصدی بطلب پیر محمد و قتاق بقم و کاشان فرستاد و ایشان نیز بساوه رفته بعد از تقدیم مراسم میثاق مصحوب بیرام بیک بجانب سلطانیه
در حرکت آمدند اما چون پیر و برادران در کرزین رسیدند از بی قیاسی بخاطر راه داده شبی بیرام بیک را که در خواب غفلت بود کشته عزیمت بصوب
منزل خود برافراشتند سلطان مراد بعد از اطلاع بر این کیفیت با پنجاه هزار پیاده و سوار متوجه ساوه شد و پیر علی بیک اسباب قلعه داری مرتب ساخته
کما ینبغی بمراسم برج و بارو بپرداخت و سلطان مراد مدت پنجاه روز بجهد چه تمامتر بامر محاصره و محاربه اقدام نمود و مطلقا بدین چهره مراد فایز نگشت و
قاصدان سخندان در میان آمده مهم بمصالحه قرار یافت بر موجب که از اولاد پیر علی بیک ابدال بیک از ساوه بیرون آمده غاشیه ملازمت سلطان مراد
بر دوش گیرد و او ترک محاصره داده پیر علی بیک بدستور سابق حاکم ساوه باشد و عنان سوز که ابدال بیک بخدمت سلطان مراد رسید او از ظاهر ساوه

کوچ کرده فغان کیران بجانب آذربایجان منعطف گردانید

گفتار در بیان مصالحهٔ سلطان مراد و الوند بیگ با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور

چون سلطان مراد از ظاهر ساوه کوچ فرموده پس تسخیر ممالک موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز متوجه آن صوب گشته نواحی میان قلعه را معسکر ساخت و سلطان مراد در یک فرسخی اردوی پسرعم رسیده و بخیال قتال علم اقامت برافراخت درین اثنا درویشی نیکونام که موسوم بود بباباخیر اسد بآن دو پادشاه ملاقات کرده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانیده از مخاصمت عاقبت مخافت تحذیر فرموده هر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه قزل اوزن میان مملکت آن دو برادر واسطه بود تمامی ولایات دیاربکر و اران و آذربایجان از الوند باشد و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بسلطان مراد گردد و بموجب عهد و پیمان در میان آمده الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطان مراد بقزوین رفته قشلاق گرفت و بعد از این مصالحه سرعلی بیگ و پیر محمد و قاق بیگ بملازمت سلطان مراد شتافته میر علی بیگ باتفاق قتلاق معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده تربیت یافت و درین اثنا بعرض سلطان مراد رسید که حاکم شیراز قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین لشکر کشیده بانتقام و کین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت در خود ندیده بقدم اطاعت لوازم استقبال مرعی داشته در قصر زرد بار دو رسیده سلطان مراد و امرا الطاف او را شامل حالش ساختند پس از آنجا جمیع امرا پرناک را گرفته ابواب ملامت بر روی ایشان گشاده و سلطان مراد از قصر زرد بکازرون رفته زمستان آنجا بپایان رسانید و درین سال شاه مرتضی خصال ظهور نموده شروان را مفتوح گردانید و سال دیگر که سلطان مراد و الوند در قشلاق بودند پادشاه آفاق لشکر بآذربایجان کشیده روی باستیصال نهال اقبال الوند آورد چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

گفتار در بیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع تباشیر صبح امید از افق عنایت بی غایت الهی

بلند شاه عالیجاه و حضرت ابد السلطان ظل الله از مبادی تبسم صباح صبی و اوایل تبسم گلزار نشو و نما همواره متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض این دولت را از خار طغیان ارباب عناد پاک گرداند و بلبل ابدای شمشیر زمرد فام گلزار ملک و ملت را صفت نضارت بخشیده اساس کشورکشایی برافرازد

مثنوی

برافرازد لوای پادشاهی ٭ کند تسخیر از مه تا بماهی
برافرازد بنیروی ولایت ٭ اساس دولت اهل غوایت
زند بر فرق اعدا بداختر ٭ بسان حیدر کرار خنجر
بامداد امامان کرامی ٭ بگیرد روضهٔ عالم تمامی
کند زو شیوهٔ دشمن گدازی ٭ بخشد دوستدارانرا فرازی
شود بر طالع افلاک پیوند ٭ بنا شرع را سازد مشید
ز نور خاطر اقبال پرتو ٭ دهد این انضارت از سرنو
بلطف اهل یقین را چاره سازد ٭ ز قهر اعدا دین آواره سازد
و دیوار عدل معموری جهان را ٭ مجلل سازد از نقش نگار را

بنا بر علی بعد از آنکه چندگاه در مملکت گیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهیجان میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت بالهام هاتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر عالی آثر بر آن قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطهٔ جنت رتبت اردبیل گردد و از ارواح مقدسه آباء کرام و اجداد عظام خویش استمداد نموده همت بر انتزاع ملک از تصرف اصحاب بدعت مصروف گرداند و این معنی را بلطایف از اعیان غازیان که اقبال شامل ملازم آستان جاه و جلال بودند ظاهر ساخته آن جماعت بنور فراست دانستند که تباشیر صبح دولتش را وقت دمیدن است و نسایم ریاض شوکتش را هنگام وزیدن لاجرم کمر اطاعت فرمان بر میان جان بستند و زبان نیاز باداء مضمون این مقال گشادند

مثنوی

که ای سپهر آل خیر الانام ٭ که اکسیر ما زلف احتشام
وجود همایون تو زیب تخت ٭ ملازم بود برکات اقبال و بخت
بهر سو که نواهی توجه نمای ٭ که گردی چو خورشید کشورگشای

و بعد از تصمیم عزیمت آن قدوهٔ خاندان امامت و کرامت یکی از اهل اختصاص را جهت طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناهی میرزا علی فرستاده و قاصد کیفیت نهضت همایون را با والی لاهیجان در میان نهاده آنجناب از صغر سن و قلت سپاه آنحضرت و عظم شان اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشیده فرمود که چندگاهی دیگر با روزگار در ساختن انسب است و این عزیمت را در حیز تأخیر انداختن بصواب اقرب

مثنوی

تحمل بود شیوهٔ دلپذیر ٭ خصوصا بکاری که باشد خطیر
درین امر نیکو بیاندیش تمام ٭ زره تا توانی قدم بر متاب

این جواب بعرض نواب کامیاب رسیده شاه عالیجناب جهت خاطر میرزا علی در آن دیار فی الجمله توقفی نمود پس از روزی چند بنفس همایون با سلطان جیلان ملاقات نموده بزبان الهام بیان با استمداد کشود آنجناب کرت دیگر آن مه سپهر کشورکشایی را بصبر و شکیبایی امر کرده در باب فسخ نیت نهضت شرایط الحاح و مبالغه بجای آورد اما التماس او در حیز قبول نیافت و پرتو اجابت بر ساحت عرضش نتافت لاجرم شرف رخصت از آن والی استدعا نمود

مثنوی

پس از عرض خدمت زروی نیاز ٭ زبان کرد در عذرخواهی دراز
که شاها زتقصیر بازمانده ام ٭ زخدام درگاه شرمنده ام
چه حد توان بست در کار تو ٭ بود همت تو سزاوار تو
برو ای پسندیدهٔ کهان و مهان ٭ مراد دل بجو گرد کار جهان

بعد از آن پادشاه سلیمان نشان بمنزل همایون مراجعت فرموده در ساعتی که

مثنوی

ظفر همدم و اقترش یار بود ٭ سعادت چو دولت مددکار بود
بآهنگ رفتن میان بست چست ٭ برای صواب و بعزم درست
گرانکرد از پای دولت رکاب ٭ برآمد گردون بلند آفتاب
به تدبیر پیر و ببخت جوان ٭ ز گیلان شد آن کامران شد روان

و میرزا علی باجمعی از سالکان طریق یکدلی موکب عالی را مشایعت نموده پس از طی مقداری مسافت اجازت یافته مراجعت فرمود و چون موضع ارجوان از بلوک استاره که از اعمال گیلان است محل نزول پادشاه اسپاه سپاه گشت لشکر شتا دست یغما برآورده تاثیر سرما بجایی رسید که از ارتکاب ایوار و شبگیر درگذشت بنابران خسرو باستحقاق هم در آن منزل یراق قشلاق کرده رحل اقامت انداخت و بعد از آنکه سلطان ثوابت و سیاره منازل شتوی را طی نموده در اوایل بهار ربیع منزل ساخت اعلام همایون بصوب اردبیل در حرکت آمده با ملازمان یکدل طی مراحل نموده قرین الطاف کریم عطوف بوطن معهود و مسکن مألوف رسیده و چنانچه لازمهٔ اطوار برگزیدگان پاک اعتقاد است لوازم طواف مشهد جنت منزلت حضرت شیخ صفی الدین و سایر آبای بزرگوار بتقدیم رسانیده در آن مقام واجب الاحترام دست مناجات برآورده زبان بسؤال حاجات بگشود و روی نیاز بر زمین سوده از بخشندهٔ بی منت و واهب بی ضنت مرادی که داشت طلب نمود

مثنوی

خدیو جهانگیر عالی حسب ٭ امامت نژاد حسینی نسب
در آن مشهد واجب الاحترام ٭ مطاف الاکابر پناه کرام
در افشاند از لب روی نیاز ٭ بپروردگار جهان گفت راز
که ای برتر از عقل و فهم و قیاس ٭ سزاوار حمد و ثنا و سپاس
تویی تاج بخش ملوک عظام ٭ برآرندهٔ حاجت خاص و عام
کرم دستگیری شوم سرفراز ٭ بامداد خیل و حشم بی نیاز
اگر تاج شاهی بخشی بمن ٭ بکار آیدم مرد شمشیر زن
الهی بالطاف خیر البشر ٭ بحق الامان و الاکبر
بسر دل شیخ صافی ضمیر ٭ بمرغ غیرت آفتاب منیر
صفی نام صوفی صفت کز شرف ٭ همی بود تابان ز برج نجف
خدایا بعرفان اهل یقین ٭ بحق تمام بزرگان دین
که بخشی مرا منصب سروری ٭ بر اعدا دولت دهی برتری
بملک جهان سرفرازم کنی ٭ ز محتاج اهل نیازم کنی
که سازم اساس شریعت قوی ٭ دهم ملت احمدی را نوی
بشمشیر فرخ حسام جلا ٭ کنم دفع اصحاب شر و فساد

و چون از ادای مناجات و عار ضمیر فیض آثار بپرداخت روی نیاز از زمین برداشته بصوب منزل همایون رایت نهضت برافراخت و در آن زمان علی بیگ جاکرلو بر اردبیل مستولی بود و میرزا محمد تالش باوی در طریق هواخواهی سلوک مینمود بنابر شکر بسیار آن دو سردار اقامت خدام بارگاه فلک احتشام در آن دیار مناسب نمینمود لاجرم آنحضرت عزم سفر جزم کرده در خلوتی خاص از اهل اختصاص مانند مبارز الدوله و الاقبال عبدی بیک تواجی و حسین بیک لله و خلیفة الخلفا و غیر ایشان از اعیان امرا قرعهٔ مشورت در میان انداخت و فرمود که چون بسبب وفور سپاه و استیلای اهل خلاف و عناد توقف درین ولایت از رعایت طریق حزم دور است آیا روی توجه بکدام جانب آوریم که نتیج حصول مقصود باشد امرا جواب دادند که بهر طرف رای عالم آرای شاهی که مهبط تاییدات الهی است قرار یابد بلا شک دولت ابدپیوند خواهد بود و بکلید عنایت مفتح الابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشود آنحضرت بعد از تأمل و اندیشه بزبان الهام بیان گذرانید که ما را کرده فضل الله المجاهدین علی القاعدین در دل افتاده که مطمح نظر وجهت همت بجانب کوهستان شتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده عنان اقبال بجهت قتال اهل کفر و ضلال تابیم تا باقتضای بعد و من کان لله کان الله له بحصول مقصود و مراد چهرهٔ بهبود و فلاح بگرویم امرا و غلام بنابر آنکه در آن هنگام از غازیان جلادت اثر زیاده از هفت صد نفر در موکب همایون حاضر بودند علی الفور استصواب آن عزیمت مصلحت ندیده بعرض رسانیدند که مناسب چنان مینماید که نسبت بشیخ حضرت سلطان حیدر قدس سره عمل نموده نخست سرعان باطراف ولایات عراق و آذربایجان فرستیم تا جار بارباب ارادت رسانند که یراق جهاد نموده بمیعاد مقرر در اردوی ظفر اثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بغزای اصحاب ظلم و ظلام آوریم و این سخن مقبول افتاده امرا بموجب فرمان اشرف اعلی جارچیان جهت احضار غازیان باطراف و اکناف ممالک فرستادند و پادشاه جهانمطاع ابد رایات آفتاب شعاع بصوب قراباغ و کوکچه دنگیز برافراخته در اثنای راه معلوم شد که یکی از بنایر میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم فتنه انگیز در حدود کوکچه دنگیز اقامت دارد و بکار خورده چند از بکاغ و مایع راه داده و دیگر بر اه پیش چشم در می آید و شاه ممالک پناه با امرا عالیجاه در باب تدارک مهم او آغاز مشورت فرموده در آن حین یکی از نجباء سرا پرده سپهر آیین خبر رسانید که از نزد سلطان حسین بارانی ایلچی رسیده حکم همایون باحضار قاصد شرف نفاذ یافته چون آن شخص بسعادت بساط بوسی سر ظلال دولت و اقبال برفرق مخلصان انجالی انداز بنده غاشیهٔ خدمتکاری بر دوش گرفته حلقهٔ جان سپاری در گوش کشیده و کمال اخلاص بظهور خواهم رسانید و در باب لوازم عبودیت و چاکری از خود تقصیر راضی نخواهم گشت

مثنوی

بهی خواه شاهم تا بدار شهریار ٭ بخدمت ببندم کمر بنده وار
ز ملک فراقت شوم گوشه گیر ٭ در آیم بچشم مخالف چو تیر
کنم دل ز اخلاص فیروزیش بری ٭ نپیچم سر از طوق فرمان بری

و این مسئول از شرف قبول محجور مانده چنان مقرر شد که در آن منزل

چند روزی محل توقف پادشاه عادل باشد و سلطان حسین از شمعی خبر یافته بافوجی از مردم یکدم بدرگاه عالم پناه شتافت و بعد از تقبیل بساط
جلالت مناط سلطنت و اداء مراسم دولت و کثرت زبان بنیاز عرضه داشت که اگر مسکن این ممتنع و التماس چمن مقدم پادشاه ممالک پناه مشرف گرداند هیچ
شک نیست که بخت دیگر قوم قراقویونلو را اختر اقبال و کامرانی از مطلع آمال و امانی طالع نتواند گشت و بخت بخشش بقفه صبح گشتان بار آید سپهر مهر از سر افراز [illegible]
ایشان از خواب گذشت آنحضرت بسبب اقتضاء وقت مصلحت را اجابت آن ملتمس داشت و در زمان امان سبحانی بجانب سلطان حسین بارانی توجه
نمود در خلال این احوال غازیان عظام و لشکریان بهرام انتقام که جاسوسیان جهت احضار ایشان باطراف امصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی
ایشان میرسیدند و روی عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبه علیه شاهی سوده باصناف عنایات سرافراز میگردیدند چنانچه در وقت رایت نصرت آیت
بصوب منزل سلطان حسین بارانی از نوادر طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اعتبارات [illegible] اقتضای رای عالم آرای عساکر گیتی گشای
از امتزاج بان زمره [illegible] خیام نصرت انجام در طرف دیگر افراخته نزول اجلال فرموده پادشاه سعادتمند روزی چند در آن موضع اوقات
گذرانید و سلطان حسین بارانی شرایط میزبانی بتقدیم رسانید اما [illegible] چون که از سحاب موافقتش غیر باران غدر متقاطر نگردید و از اقامت
در مجاورتش نضارت ریاض دولت بظهور نمی پیوندد لاجرم خسرو فرخنده شیم عزم رحلت از آن منزل جزم کرد و این داعیه مسموع سلطان حسین گشته
امرا را با پایه سریر اعلی را طلب داشت و بزبان مکر و فریب اظهار اخلاص نموده گفت مناسب آنست که خدام بارگاه فلک احتشام [illegible] بنده
بسر برده سلوک طریق مفارقت جایز نشمرند تا من طریقه اتفاق بجای آورده در قلع استیصال نهال اقبال اهل بغی و نفاق مساعی جمیله مبذول دارم و راه وفا
و وفاق پیموده چمن دولت روزافزون هیچ یک از اصحاب عناد و شقاق را آسوده و برقرار نگذارم **شعر** بمیدان کین برکشم تیغ تیز *
سر دشمنان افکنم در ستیز * اگر شیر پیش آید و گر هژبر * بروبسیل پرم چو غرنده ابر * امرا چون میدانستند که سخن سلطان حسین بارانی اعتماد را
نمی شاید بر وجهی جواب گفتند که او را معلوم شد که بعد ازین پادشاه ظفرقرین در آن دیار توقف نخواهد نمود و سلطان حسین [illegible] خاطر
غدر ماثر بران قرار داد که آفتاب جهانتاب اوج سلطنت را [illegible] در سحاب حبس توقیف نماید و کوکب [illegible] از برج خلافت را بدست
آورده در صدف احتمال از ظهور مانع آید و ندانست که طلوع تباشیر صبح صادق از انام ظلام در حیز تاخیر نتوان انداخت و مشمول شمایم مشک از [illegible]
[illegible] **شعر** گر کند ابر ظلمت افزایی * طلوع صبح را مانع نیاید * اگر صد حیله سازد اهل دستان *
[illegible] شمیم مشک پنهان * القصه سلطان حسین این خیال محال [illegible] طرح انداخت از حضرت شاه دین پناه و مقربان بارگاه فلک اشتباه
استدعا نمود که منزل [illegible] او را بیمن قدوم شریف غیرت افزای سپهر نورانی گردانند و این التماس [illegible] بفرقدین
رسانند امرا اعظام چون مکنون ضمیر [illegible] را معلوم داشتند آن سرو پادشاهی را به بهانه عارضه که فی الواقع عارض ذات [illegible]
صفاتش نبود در دولتخانه همایون [illegible] و حسین بیک لله [illegible] عبدی بیک و خلفا بیک نزد سلطان حسین
رفته معذرت خواهی نموده گفتند مزاج همایون شاهی از نهج اعتدال بصوب انحلال انحراف یافته بنابران میسر نشد که امروز بعزیمت شریف تشریف
آورند سلطان حسین این سخن مقرون بصدق پنداشته با امرا [illegible] عشرت آغاز نهاد و در آخر مجلس ایشان را اجازت انصراف داده عبدی بیک
و خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده [illegible] سلطان حسین از انجا نهضت نموده [illegible] طلعت کوکب
سعد سلطنت [illegible] از فضای جهان [illegible] مغرب نقل نموده در حجاب تواری مستور گردید [illegible]
نیلگون سپهر [illegible] پادشاه گردون غلام بر حسب استصواب
امرا عظام [illegible] از کثرت شموع و مشاعل [illegible]
[illegible] برافراخته **شعر** ببنگاه خاقان والاجناب * برامد بشب زیر گردون شتاب *
روان شد از آن منزل پرخطر * روان در رکابش سپاه ظفر * و چون سلطان حسین بارانی [illegible] شمع و مشعل بسیار در اردوی نصرت آثار شاهی
[illegible] از کیفیت نهضت همایون غافل و ذاهل بود [illegible] از توجه پادشاه عالی گهر خبر یافته [illegible] مراتب
[illegible] بنابران پای شکیبایی در دامن اصطبار پیچیده [illegible] روزی چند [illegible]
بگذرانید آنگاه از آن منزل [illegible] حال آن مرجع ملوک
ربع مسکون و رعایت صانع کن فیکون در نزول و ارتحال [illegible] موکب همایون **بیت** بخت و دولت همنشینش بر دوام * فتح و نصرت
در نظر چون صبح و شام * والحمد لله الملک العلام والصلوة علی خیر الانام و آله الکرام ذکر وصول قراجه الیاس ببارگاه سپهر اشتباه و تادیب یافتن

سکنان قلعه منتش از ضرب تیغ دستان غازیان سپهر وش از عبارات دلگشای ثقات و مسودات نور افزای رواة بصحت رسیده
بتحقیق انجامیده که چون صیت ظهور دولت شاهی و آوازه طلوع نیر عنایت الهی در اطراف آفاق اشتهار یافت هر کس نسبت بخاندان امامت دم
از اخلاص و ارادت میزد قدم از سر ساخته بجانب معسکر [illegible] اثر می شتافت **بیت** رسیدند از هر طرف سروران * بدرگاه شاه بلند اختران *
از انجمله قراجه الیاس [illegible] خدام آستان سپهر اساس مفتخر بود با فوجی از مردم روم احرام عتبه کعبه احترام بسته از مقام
مالوف و مسکن معهود قدم در راه نهاده و بعد از طی بوادی و منازل [illegible] فرود آمده [illegible] و دران نواحی حصار [illegible]
سپهر وش چون [illegible] قراجه و فرقه [illegible] مطلع گشت بقدم استعجال او را استقبال نمود و مراسم [illegible] اعتقاد و اخلاص ظاهر کرده طرح ضیافت
افگنده [illegible] ایشان مامور گردانید [illegible] مشتغل گردید غازیان
بقدر دفع آن جماعت کوشیده [illegible] عنان بطرف اردوی نصرت نشان گردانیدند و قراجه الیاس
در موضع [illegible] بارگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل زمین عبودیت و تقدیم [illegible] لوازم خدمت [illegible] معروض گردانید و شاه
کامکار با عساکر نصرت شعار بجانب قلعه منتش [illegible] از کیفیت حادثه خبر یافته [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] **شعر** چو گنجشک با باز بازی کند * بجز ریز خود ترک تازی کند *
و میدان داری [illegible] طریق سلامت [illegible]
[illegible] بقصد سر خویش [illegible] لاجرم قلعه [illegible]
[illegible] از جای خود [illegible] از مطلع امید مبارز [illegible] نصرت نشان [illegible]
[illegible] آن قلعه رسیده عساکر
[illegible] رکاب سعادت انتساب [illegible] رایت جسارت برافراشتند و
بهرام [illegible] از غایت خسارت [illegible] مخالفت پیش آمده [illegible]
[illegible] غازیان آغاز [illegible] حسرت و ندامت جان دادند
آورد لاجرم [illegible] بر خاک هلاک افتادند [illegible] مصلحت [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] بهشت * شه کامران کرامت سرشت * باقبال [illegible]
[illegible] دلش گشت فارغ ز بیم خطر *
[illegible] ز سر بر فلک [illegible] سپهر بلند *
[illegible] و در آن منزل [illegible] پادشاه
[illegible] آن جانور [illegible] از تعظیم [illegible]
[illegible] متوجه [illegible] از اطراف و جوانب [illegible]
یافته [illegible] مقتول [illegible] از اطراف و جوانب بلند گشت [illegible]
[illegible] **شعر** تعالی الله زهی شاه فلک قدر * چو خورشید [illegible] شجاعت مشرح صدر *
[illegible] بهرام * [illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible] شاه نوشیروان حشمت بصوب شروان و ذکر فتح قلعه [illegible] در [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] از آن منزل
[illegible] فرمان واجب الاذعان [illegible] عالیشان [illegible]
[illegible] مناصب دولت و [illegible]
[illegible] نزول جمشید خورشید [illegible]
[illegible] بجانب [illegible]
بهرام [illegible] وظایف [illegible]
[illegible] که هیچ یک
[illegible] المعصومین
[illegible] اصحاب عقول [illegible]

سلام الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل نمائیم کرد صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعهٔ انوار هدایت آثار خورشید ضیا کرد و لوامع ضمیر العلم
آفتاب منیر عرصهٔ آفاق صفت انارت پذیرفت آن موید بتاییدات الهی سالکان طریق و تحوای را بپایهٔ سریر شاهی طلبیده فرمود که دوش از ائمهٔ اطهار و ارواح طیبهٔ
دوازده امام علیهم التحیة والسلام نزد ما تحقیق پیوست که صلاح دولت ابد پیوند منحصر در آنست که نخست رایت عزیمت بصوب شروان برافرازیم و حسام
خون آشام از نیام انتقام برآورده مهم شروانشاه برحسب دلخواه اهل ایمان بسازیم **مثنوی** بامداد توفیق پروردگار ** برآریم از شاه شروان دمار ** حسام یلی بر سر افشان کنیم **
یک لشکر فیلش پریشان کنیم ** امراء این ارادهٔ فیض ... روسای سپاه رسانید همگی ایشان متفق اللفظ والمعنی بر زبان آوردند که **مثنوی**
زنشا رایت جنگ افراختن ** ز ابر صف دشمنان تاختن ** و عزم یورش شروان جزم شده **مثنوی** دم صبح کین مهر کین تو زرد ** یکی دون برآمد بعزم نبرد **
بر افروخت از نور اقبال مهر ** بر افراخت رایت بصوب سپهر ** شه کامران فلک احتشام ** برآمد بشبدیز گردون خرام ** سوی ملک اعدا عنان تاب شد **
زمین از تزلزل چو سیماب شد ** در اطراف مهر سپهر اقتدار ** روان شد سپاه ستاره شمار ** و بعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل یاسین رای اصابت
آیین چنان اقتضا نمود که خلفا بیک با فوجی از عساکر کوه تمکین عنان یکران بصوب گرجستان منعطف گرداند و کفار آن دیار را از سرچشمهٔ شمشیر جوهردار هلاک
و بوار چشاند و خلفا بیک برحسب فرمان واجب الاذعان بدان دیار ایلغار کرده مراسم جهاد بجای آورده جمعی کثیر از اهل ضلال را در میدان قتال طعمهٔ تیغ و تیر کرده غنایم
وفیرت بی نهایت گرفته بر طبق خلوا بپایهٔ سریر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت او را نوازش نموده و کرایم غنایم که آورده بود بر غازیان قسمت فرموده
هم در آن ایام الیاس بیک ایغوراغلی را بفتح قلعهٔ منقش ارسال داشت و امیر الیاس با زمرۀ از سپاه بی هراس متوجه آن حصار سپهر اساس
گشته منقش ... دیگر رایت عزیمت بر افراشت و بعد از وصول جنود ظفر قرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف و رعب بنای ثبات
دوارنوشان و متعلقان منقش را منهدم ساخته فریاد الامان بکیوان رسانیدند و با تیغ و کفن باردوی الیاس بیک شتافته لطف او را شفیع جرایم خویش
گردانیدند و آنجناب قلعه را متصرف گشته ابواب عفو بر روی متوطنان آن مکان کشاد و کلانتران ایشان را بآستان اقبال آشیان پادشاه
عالمیان فرستاد و آن حضرت بنظر عاطفت در ایشان نگریسته تمامت قابلیت ایشان را بخلع فاخره و پارات و ضبط قلعهٔ منقش را بدستور سابق بدیشان
رجوع نموده اجازت انصراف ارزانی داشت و رایت نصرت نشان شاه والا احسان از آن منزل روان گشته چون پرتو وصول بمنزل العنابا (?)
انداخت منقش که از کمال الطاف خسرو سلیمان وش خبر یافته بود قدم از سر ساخته بدرگاه عالم پناه شتافت و بعد از ادراک شرف زمین بوس
پیشکش کشیده زبان اعتذار و استغفار بگشاد و پادشاه پوزش پذیر بمجرد جرایم منقش را باب عفو و اغماض نگریسته او را بانعام تاج زرنگار
و خلعت خاص و کمر مرصع و اسبان راهوار مفتخر و مباهی گردانید و منقش بدست اخلاص میان خدمت چست بسته حسب الفرموده متوجه قلعهٔ خود
گردید **گفتار در بیان عبور فرمودن آن فارس مضمار تاجداران از آب ارس و کر و در آمدن بولایت شروان از کمال شجاعت
و تهور** فیاض علی الاطلاق هر زمره و اقتداری را که مستغرق بحر عاطفت بیمنتهای (?) زد در وقت عبور بر دریای مشکلات امور ملاح عنایت بی تغییر
وسیلهٔ زورق تدبیر او را بساحل نجات رساند و خلاق انفس و آفاق هر صاحب اعتباری را که پایهٔ قدر و منزلت باوج سپهر دوار بر افرازد
و هنگام طوفان حوادث ایام و شهور هادی توفیق رفیق کشتهٔ او را در سفینهٔ امن و سلامت نشاند ع هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش
نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون سریر است بر آب ارس و کر وقتی که بسبب طغیان آب آن بحر بیکران سیاحان دریای
تدبیر در مقام تحیر بودند و تفکر صورت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاطر دریا مقاطر پادشاه بی همال از جانب گوشمال گرجستان
و فتح قلعهٔ منقش فراغت یافت جنابچه در ارزنجان مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان همایون بنفاذ پیوست که بیرام بیک قرامانی با فوجی
از مردم تکلو و زمرۀ از مردم ذو القدر لو پیشتر از موکب ظفر اثر بکنار آب کر شتافته از معبر قومین اولین عبور نمایند و گذر ... و قلاع را
ملاحظه کرده هر یک را قابل گذشتن لشکر صف شکن باید بعضی از جنود را بمحافظت آن معبر مامور گردانند تا شروانیان نتوانند که لشکر دریا اثر را
از عبور مانع آیند و بیرام بیک برحسب فرمان واجب الاذعان بدان جانب روان شده بعد از وصول بکنار آب و مشاهدهٔ آن دو معبر هیچ یک را
قابل عبور لشکر ندانست و هر چند در بحر تدبیر شناوری نمود ابواب رکوب بر سفینهٔ مقصود بر روی نگشود آنگاه سپاه را دو بخش کرده
فرمود که هر قسمی در یکی از دو جانب آب ارس و کر در آن موضع بیکدیگر اتصال می یابد خیمهٔ اقامت بر افرازند و دست بسرانجام اسباب عبور
از آن دریای بیکران معروف سازند و لشکریان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده بعضی خیال ترتیب کشتی و سفینه میپختند و بعضی در
اندیشهٔ ترکیب سل و کلک میبودند تا ناگاه آن قدوهٔ خاندان کرامت و امامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر کرمت بکنار آب رسید و بتحیر
و تفکر سیاحان دریای هیجا اطلاع یافته بی شایبهٔ تدبر سمند خوش خرام ماهی اندام را قدمی چند بجانب ما الآب راند آنگاه عنان یکران بطرف

دریا انعطاف داده از آن بحر عمیق گذرانید ارباب فهم و خرد بی وهم و دشتی عبور بر آن محال میسر و بعنایت بخت سرمد ع که گشت جنابچه گرده یاد (?) ...
عساکر گردون شکوه هم فرودش نیز متعاقب موکب گردون مراتب از آب در گذشتند و مجموع در ظل امان صحت و عافیت عبور کردند و مضمون حدیث ... همایون
مثل اهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح بابلغ وجهی ظهور نمود و بواسطهٔ وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود نسبت بزبدهٔ اولاد اصحاب مقام محمود بیفزود
مثنوی چو دیدند آن کرامت اهل ادراک ** ز دریای کرم شاه شهر فاک (?) ** در اخلاص و هوا خواهی فزودند ** زبان بهر دعا گویی گشودند ** که تا با حشمت
بهرام فریدون یاد ** رفت از نور دولت الاکون یاد ** چو کشتی از آن دریای ذخار ** شدی مانند عیسی معجز آثار ** نادر ... کاسبی بشود (?)
ملکت روان او مهر دیاری ** تو گر کن بهر جانب که خواهی ** که همراهت بود لطف الهی ** و آن مهر سپهر پادشاهی آن شب در همان منزل توقف نموده
روز دیگر که خسرو سیارۀ سپاه از کنار دریای سپهر خضرا رایات نهضت بر افراخت و از انوار تیغ زر اندود جنود ظلم را از فضای عالم انهزام داده صدای
جهانگیری بلند ساخت شاه دین پناه بعزم رزم دشمن کینه خواه از آن مرحله کوچ فرمود و از دو آب دیگر که هر یک در عرض و عمق قرینهٔ بحر اخضر بود بی دغدغهٔ
خوف و خطر عبور نمود آنگاه عنان بطرف شماخی انعطاف داده و بعد از وصول بمنزل گل ... شخصی از ساکنان آن مکان بعرض خدام ملایک آشیان
رسانید که شروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت پادشاه نصرت دستگاه با خیل و سپاه بپای قلعهٔ قبله که قلاع آن شهر قامت از اوج سپهر گذرانیده
کنگرش سر تیغ رفعت بسپهر زرنگار آفتاب رسانیده شتافته است و تنمیم استعمال آلات رزم و پیکار نشسته بنابر آن پادشاه عالمیان عازم
قصبهٔ شروان گشت و در وقتی که بریهٔ سریع السیر فلک بشهرستان آسمان درآمد یکی از خدام سعد فرستاده مقام را که موسوم بحیلی بیک و ملقب بحجش میرزا
بود فرمود که شیروان ... و امن و امان بمتوطنان آن مکان رساند و حجش میرزا هم در آن شب بمقصد رسیده طوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام انتقام ایمن
و مطمئن گردانید و روز دیگر پادشاه هفت کشور از آن منزل روان شده در اثنای طی مسافت جاده گشتی میشد شماخی پیش آمده اهل اسلام نمای رفتن آن طریق
جناب دولت ... اولیا شروان ... عنان یکران بدان صوب گردانید و چون اهالی علم ... بنواحی شماخی انداخت بوضوح پیوست که ساکنان آن
دیار اکثر را ... اختیار کرده در قلل جبال تحصن جسته اند و شماخی که در روز محل نصب خیام عساکر دشمن سوز بود در آن ملک خبر رسید که شروانشاه
... انکه میان قلعهٔ گلستان و حصار بیغرد واقع است معسکر گشت اثر گردانیده و گرد آوردی ... شهر استحکام تمام داده ... پادشاه عالیمقام بعد
از استماع این خبر پیکار دشمن را با خود مقرر ساخت از شماخی بدان جانب نهضت فرموده و بجهت توجه آنحضرت اقدام و ثبات و قرار شیر انشاه متزلزل شده
از منزل مذکور بطرف قلعهٔ گلستان کوچ نمود **ذکر محاربهٔ پادشاه مملکت پناه با شروانشاه و اهتزاز از نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم پادشاه
عالمگیر** سبحان قادری که بر کمال لوامع انوار مهابتش از مطالع افق شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نمود و در صحایف احوال فرخنده آل سعادت
تابش هر وقت خیر خورشید تاثیرش بروجهی صفت انارت پذیرد که جز صورت صدق و صواب در وی چهره نگشاید و بر عکس این قضیه هر وقت صرصر غضب
حضرت الوهیت از مهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آمده بر ناصیهٔ اقبال صاحب شقاوتی وزد دیدهٔ بصیرتش بابتلا ... گردانند که حقیقت آیت
ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة از گفتار و کردارش ظهور نماید **مثنوی** چو از انوار لطف حق اکبر ** ضمیر سروری گردد منور **
بهر کاری صواب اندیش باشد ** ز هر فرزانه در پیش باشد ** بعقل کامل و تدبیر صایب ** شود فتح و ظفر او را مصاحب ** عدو پیش گردد از فهم و خرد دور **
بجنبش چیره ناید و مستور ** فتد در وقت رزم و کار جولان ** ز اوج جاه اندر چاه خذلان ** مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر ملک قدیر بر ...
جریان پذیرفته بود که آفتاب اقبال شاه ... زوال ... بلاد شروان طالع گشته پرتو ... کوکب جاه و جلال شروانشاه در حضیض
وبال افتاده ... انهدام یابد آن پادشاه عالیجاه جنابچه مذکور شد در ارزنجان از قبول آرای مختلف امراء و سرداران گردن پیچیده و با الهام ...
... یورش شروان اختیار فرموده عنان یکران بدان صوب منعطف گردانید و شروانشاه در دفع آن حادثه هر چند تامل ... ابواب سلوک
طریق صواب بر روی روزگارش نگشود و از استماع خبر توجه لوای کشورگشای شاهی از شماخی برتبهٔ سراسیمه گشت که از پیش کار میان قلعهٔ
بیغرد و گلستان استحکام تمام داشت بی جهتی کوچ کرده رایت نهضت بجانب حصار گلستان بر افراشت پیش از آنکه بمقصد رسد بمنزل ... عساکر
نصرت آثار رسیده در معرکهٔ رزم مرکب ... ببرد آمده مقتول گردید کیفیت حال آنچنان بود که چون امواج رایت منصوره پرتو وصول بر موضع مذکور
انداخت و ... عنان مرکب شروانشاه از کف اختیار بدر افتاد ... شاه صاحب تایید بطلوع نیر فتح و فیروزی امیدوار گشته فی الحال بتعبیهٔ سپاه
نصرت ... که عدد ایشان بهفت هزار میرسید اقدام فرمود و شروانشاه با بیست هزار سوار و شش هفت هزار پیاده که همراه داشت ...
صفوف نمود دست بر ترتیب قلب میمنه و میسرهٔ لشکر گماشت و بعد از تسویهٔ صفوف از هر دو جانب آواز نفیر و صور و نفیر کوس و خروش بلند
گشت و اسپان تازی در زیر ران سالکان طریق سرافرازی در جولان آمده صدای گیرودار از اوج سپهر دوار در گذشت غازیان موکب همایون

مثنوی
شاهی در پناه آیه آلهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده و مبارزان لشکر والی شروان از جهت کل عریان دست بتیره دکان یازیدند
دلیران جنگی در آن رستخیز ❁ سنان بهر خونریز کرده تیز ❁ گرفته بکف تیغ الماسگون ❁ سترده ز دل نقش صبر و سکون ❁ فرقه تا بجیره اکل خسار و لب امل
بهیم و جوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة شکفته و خندان و طایفه یافته را صلی جهره و جبهه در غبار ادبار و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة
محتجب و پنهان پیادگان شروان به پیش صف آمده از فولاد آن پشته عقابان تیز پر گشته تا بقصد صید طایر روح مجاهدان کشورگیر در پرواز آورند
و بهادران سپاه شاه جهانبان با تیغ بران و سنان جانستان سر بالا روان شده حمله کردند تمام کمان جان اندیشان آن با بیدن حسام تاخیری در انتقام
جلادت کوکبها از آن اشتغال صعود بر آن بلندی تا بیری بیت و از نشیب در ازو روان گرم چو پیس ❁ که پیش بر خ جو اکوه و دشت یکسانست ❁
پیکان دل نشان شیر دلیران مانند کار ایشان روی بنشیب آورده و ترک بر تارک میدوخت و سپهسالار آتش فشان غازیان بسوی بالا زبانه کشیده
خرمن زندگانی میسوخت در آن اثنا بواسطه وفور تشنه میمنه و میسره و جنود ظفر ورود بهم بر آمده شروانشاه جبر شده با سواران سپاه یکبار حمله کرد
و پیادگان شروان جست و پای سپهبدان در آمده دیگر مجال تیر باران نیافتند و غازیان رستم شیم از سهم خدنگ تیز آهنگ ایمن گشته عنان
جلادت بجانب دشمنان تافتند مثنوی گران شد رکاب و سبک شد عنان ❁ فرس خورد مهمیز و دشمن سنان ❁ بر انگیخته اسب و بر انگیخت گرد ❁
بگردون بر آمد غبار نبرد ❁ بدشمن کشی تیز شد تیغها ❁ بر آمد ز دریای خون میغها ❁ و شروانیان نیز در مقام مدافعت ثبات قدم نموده دست باستعمال
شمشیر و مجنر و شکافتن فرق سر و مغفر بر آوردند و هر دو لشکر در یکدیگر آویخته فضای میدان رزم را از سیلاب خون نمونه آمویه و جیحون گردانیدند مثنوی
شد از بارگین آتش فتنه تیز ❁ زمین فتنه خیز آسمان فتنه ریز ❁ برون بر د رفت از جهان ❁ پری وار شد تن در پستی نهان ❁ در خلال این احوال پادشاه
ربع مسکون بقوت باطن همایون شمشیر ذوالفقار آثار از نیام انتقام بر کشیده و بکلاه صف شکاف و صدمه صرامت اتصاف زلزله در صوامع کون
و مکان انداخته غایت قدرت دست و لایت عام گردانید نهال حسام خون آشامش از کاسه سر دشمن آب خورده رنگ شاخ ارغوان گرفت و شعله
سنان شعبان نشانش در خرمن عمر مخالفان افتاده کسوت وجود شان صفت احتراق پذیرفت قطعه زبس که روز وغا او بهم تو جولان کرد ❁
هوای گنبد فیروزه گون غبار گرفت ❁ نهال تیغ تو از بس که لاله بار آورد ❁ بنفشه زار فلک عکس لاله زار گرفت ❁ و چون شروانیان آن تهور و میدان داری
و آن تجلد و مجنر گذاری مشاهده نمودند دست شان از کار و کارشان از دست رفته پشت بر معرکه ستیز کردند کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة
پای در بادیه فرار نهاده روی بجنوب ادبار آوردند بشیر عنایت معین چون صدای نکتهای و ان جندنا لهم الغالبون در طاق گردون انداخت
و نسیم روح پرور فتح و ظفر بر پرچم علم پادشاه والا کرم وزیده مشام مستنشقان الا ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات را چون اطراف گلزار در فصل
بهار عطر پرور ساخت مثنوی چو گشت از خون زمین مانند گلشن ❁ جدا شد تن ز مرکب سر هم از تن ❁ نسیم فتح آمد روح پرور ❁ مشام غازیان شد عطر پرور
شکفت از تیغ شاهی قلب اعدا ❁ کلید فتح بود آن تیغ گویا ❁ و شروانشاه با بسیاری از امرا و سران سپاه در معرکه کشته بر خاک مذلت
و هوان افتادند مثنوی فرو ریخت آن کوه از آن زلزله ❁ گسسته شد آن آهنین سلسله ❁ همه خیل شروان در آن رستخیز ❁ فتادند در زیر شمشیر تیز ❁
بقیة السیف که از آن معرکه جسته جهت راه گریز پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و بیابان پهلو بر خاک و خاشاک نهاده از
جنگ عزرائیل بیاسودند مثنوی از آن صید که هیچ صید نرست ❁ بود در بی تکاپو کسی پنهان نخست ❁ شدند آن همه کشته یا دستگیر ❁
چو پر دل چه بد دل چو برنا چو پیر ❁ و چون خاطر خطیر شاه کشور گیر از مهم اعدا فارغ گردید در همان منزل نزول اجلال فرموده قبه بارگاه با اوج مهر و ماه
رسانید تخت دولت و کامرانی را بقدم همایون مشرف ساخت و امرا و شجاعان را بار داده به تفقد حال ایشان پرداخت آن جماعت روی نیاز بر زمین
نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آورده و زبان بادای تهنیت گردان ساخته جواهر زواهر دعا و ثنا نثار مجلس بهشت آثار کردند پادشاه
مخلص نواز هر یک از ایشان را بالتفاتی خاص اختصاص داده باصناف انعام و اعزاز معتبر و سرافراز گردانید و پایه قدر و منزلت جمعی را که در آن
معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بودند بمزید اکرام و احسان از فرق فرقدین بگذرانید لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای
قتیلان را جمع آورده منارها بر افراختند و اجساد ایشان را طعمه کلاب و ذئاب ساختند مثنوی شاه چون تیغ بر کشید ز نیام ❁
بهر خونریزی اهل ظلم و ظلام ❁ آنقدر کشته کرد از اعدا ❁ که مناری ز سر شود پیدا ❁ گرد از کشتگان افتاده ❁ سوری وحش و طیر آماده ❁
یا رب این پادشاه کشورگیر ❁ خسرو تاج بخش چرخ سریر ❁ تا ابد باد در جهان منصور ❁ چشم بد ز جمال جاهش دور ❁ ذکر توجه خلفا بیک جهت دفع
شیخ شاه بجانب شهر نو و مسخر شدن آن دیار از مشعله ماهچه اعلام سعادت پرتو شاه عالیجاه بعد از فراغ خاطر از جانب شروانشاه
سه روز در همان منزل بجمعیت خاطر و فراغ دل اوقات خجسته ساعات گذرانید آنگاه رایت ظفر پناه بر افراخته لمعه شاهی را از ظلمت حادثه

نصرت افزای گنبد گردون گردانید و در آن خطه بسامع جاه و جلال رسید که ولد رشید شیروانشاه که موسوم بشیخ ابراهیم و ملقب بشیخ شاه است
در روز محاربه جان جنگ پا بیرون برده و حالا در شهر نو که بر کنار دریاست لشکر اقامت انداخته و خیال مخالفت پیشتری از پیاده و سوار مجتمع ساخته
بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و خلفا بیک با بعضی از سپاه نصرت نشان جهت دفع شیخ شاه عنان بطرف شهر نو تافت و موکب همایون
نیز متعاقب بدان صوب نهضت فرموده چون این خبر مسموع شیخ شاه گشت جلا و کار فرو متصور در فرار دانسته و با اتفاق اتباع و اشیاع در کشتی
نشسته و بدریا در آمده و بجانب بطرف گیلان بر افراشت و خلفا بیک این حال خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو را مضرب رایت نصرت پرتو
گردانید و همان روز اهالی شهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان با تحفه و پیشکش فراوان بآستان امارت آشیان آمدند و خلفا بیک ایشان را
منظور نظر مرحمت گردانیده باصناف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و آن شب در کمال عیش و طرب بسر برد و صباح روز دیگر علم انجم حشم پادشاه
دین پناه سایه وصول بر آن دیار انداخت و منزل شیخ شاه مضرب سرادقات دولت و اقبال گشته خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر شتافت
و بتقبیل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد از ادای دعا و ثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نو را معروض گردانید و ایضمن موافق مزاج اشرف اعلی
افتاده کلانتران آن بلده با انعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی گشتند و حکومت شهر نو بخلفا بیک قرار گرفته پس از چند روز پادشاه دولت نوازش جهت
قشلامیشی عنان عزیمت بصوب محمود آباد انعطاف داد و چون بدان منزل رسیده و یراق قشلاق فرموده بعضی از منهیان بعرض خدام آسمان احتشام ملک
آشیان رسانیدند که متوطنان قلعه باکو بحصانت حصار و وفور اسباب پیکار مغرور شده طریق خلاف مسلوک میدارند و شرایط خدمتکاری
و لوازم خراج گزاری بجای نمی آورند از استماع این خبر آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که از امرای عظام استاجلو محمد و الیاس پس
یعقوب افشار قرچی ایشان با لشکر مسالک یکدل بجانب باکو نهضت نمایند و در فتح آن حصار و دفع مخالفان بکار برند مقدور سعی و اهتمام فرمایند
ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان بدان صوب روان شده بعد از وصول بمقصد قلعه دیدند مانند برج آسمانی مشید جدار بلند مقدار برش
از سنگهای آسیا ارتفاع پذیرفته و فصیل سپهر عدیلش چون سد سکندر رصانت و استحکام گرفته سه طرفش را دریای محیط آسا
از حوادث دوران صیانت نموده و یک جانبش را که متصل بجوانب خندق عریض عمیق متانت افزوده متوطنانش بوفور جلادت و پهلوانان مغرور
و مستظهر و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ بال و مطمئن خاطر القصه امرا با عساکر ظفر لوا آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته آغاز
محاربه و محاصره کردند و محصوران در مقام مدافعت و مخالفت پای ثبات فشرده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و چون تسخیر آن حصار
بجنگ الفیر امکان پذیر نبود و از قوت طاقت بشری افزون مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع ماهچه رایت شاهی از افق آن دیار
پرتو فتح و فیروزی بر صفحات احوال غازیان تافت چنانچه مشروع میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد گفتار در بیان فتح قلعه باکو بقوت
دولت پادشاه ماه جم چون شاه مظفر لوا فصل شتا در منزل محمود آباد با خاطر خرم و دل شاد اوقات خجسته ساعات گذرانید و نسیم روح
افزای فروردین بر اطراف دشت و بساتین وزیده قلعه غنچه را مفتوح گردانید پیکان خار بقصد دیده اعدا ادوات پایدار سر تیز شده شاخ شکوفه
و نسرین جهت نثار خدام بارگاه سپهر آیین درم ریز گشت مثنوی شد عازم باغ خسرو گل ❁ در غایت حشمت و تجمل ❁ افراخت علم ز سرو آزاده ❁
عالم ز ظلم رده نقش شاد ❁ پادشاه والا نژاد اولی به برسر اهتمام بر فتح حصن حصین باکو انداخت و با کوکبه سپاه کواکب مرتبه رایت نهضت بدان جانب
بر افراخت بعد از وصول بنواحی آن دیار و ملاحظه خندق و فصیل حصار مثال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی از ابطال رجال بشعله پیکان دیده دوز
آتش قتال بر افروزند و دل مخالفان دل بد پیوندد آنکه بر بالای آن قلعه بلند پای فصار استوار دارند بسوزند و جمعی دیگر بیشتر تیشه اندیشه
نقب زدن نمایند و جهت توجه غازیان بجانب دشمنان راه نمایی بگشایند و آن دو طایفه بموجب تمامه آغاز کار نموده بنیاد پیکار کرده و خروش تکبیر
و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و نای رویین گوش ساکنان قلعه سپهر برین کر ساخت خدنگ بلند آهنگ بهادران
فیروز جنگ مانند کار دولت ایشان آغاز ترقی کرده و جان بی تاب و توان مخالفان بی نام و ننگ از تنگی که پیکان در جسم ایشان میدوید روی بجهت
الفرار آوردند مثنوی ز شست غازیان قادر انداز ❁ عقاب چار پر آمد بپرواز ❁ ز مغز فرق اعدا طعمه جسته ❁ ز خون چشمشان منقار شسته ❁
چو پیکان رخنه در تن میکشودی ❁ بجان را برون شد مینمودی ❁ در آن اثنا رای اشرف اعلی چنان اقتضا کرد که خندق را از سنگ پر
سازند تا سپاه ملک صولت بسهولت از آنجا توانند گذشت و بنفس نفیس از باره کوه پیکر فرود آمده قورچیان عظام و خدام موکب
فلک احتشام را بدان مهم مامور گردانید و آن زمره باندک زمانی آن مقدار سنگ در خندق ریختند که کوهی بلند نمودار گشت و هر کس
بران صعود نموده بر ساکنان حصار مشرف شد لاجرم کار محصوران بجان رسیده دست اضطرار در دامان الطاف شهریاری

زن و مرد بزبان تضرع امان طلبیده گفتند مثنوی کشا باز بخشای بر جان ما ** نظر کن بجمع پریشان ما ** بلطفت چو هستیم امیدوار ** امان بخش ما را بجان زینهار **
و عفو پادشاهانه شامل حال موفور الاختلال ایشان گشته در حال ابواب قلعه باکو را بروی غازیان عظام گشادند و کلانتران حصار شمشیر بسته و کفن اندر گردن
بدرگاه سپهر مقدار شتافتند و کمر فرمان برداری بر میان جان بستند و خسرو پوزش پذیر اکثر آن جماعت را تاج و خلعت عنایت کرده حکم شد که خلفا بیک جهت
حکومت و ضبط خزاین و ذخایر شروانشاه بقلعه شتافته و آنچه از جنس زر و گوهر و نفایس اجناس و دیگر تحف فرش در آنجا باشد بدرگاه همایون فرستد تا بر جنود
ظفر ورود قسمت نماید و خلفا بیک اشراف و اعیان باکو را همراه برداشته عزیمت بجانب قلعه بر فرانت(?) و بعد از وصول خزاین و دفاین
سلاطین شروان از ابتدا آورده پیشکش و ساوری(?) باقی از متوطنان آن مکان بستانده و مجموع آن نقود و اجناس را بدرگاه کیوان اساس ارسال فرمود
آنگاه قبور بعضی از ملوک آن دیار را که نسبت بحضرت ولایت منقبت شیخ جنید قدس سره عداوت ورزیده بودند شکافته استخوان پوسیده ایشان را
باتش انتقام سوخته و عمارت عالیه آن طایفه را انهدام داده با خاک راه یکسان ساخت پس مقتضی المرام ببارگاه سپهر احتشام بازگشت و بمزید لطف و عنایت
خسروانه سرافراز شده پایه قدر و منزلتش از سایر امرا درگذشت **گفتار در بیان توجه آن ثمره شجره بوستان امامت بجانب قلعه گلستان و ذکر اسباب**
نهضت آنحضرت از ظاهر آن حصار بصوب مملکت آذربایجان چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از جانب باکو فراغت یافت عنان عزیمت جهان نورد بطرف
حصار گلستان تافت زیرا که بسیاری از جنود شروان در آن مکان توطن داشتند و بحصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بوده نقش اطاعت و فرمانبری
بر صفحه ضمیر نمی نگاشتند و بعد از آنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت غازیان عظام از صدای کوس و کرنای زلزله در ارکان عالم و
ولوله در جان طوایف بنی آدم انداختند و امرا عظام اطراف آن حصن حصین را بیکدیگر تقسیم نموده بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شدند و در اثنا
صورتی چند بوقوع پیوست که شاه دین پناه قلم عفو بر خسارت و جسارت مردم گلستان کشیده کمر محاربت امیرزاده الوند بر میان بست از آنجمله یکی آنکه روزی
آنحضرت تماشاکنان بر کوهی که نزدیک آن قلعه واقع است نشسته در باب کیفیت تسخیر آن تأمل میفرمود که ناگاه شخصی سر از حصار بیرون آورده دست بگلو
نهاده آثار عجز و نیاز ظاهر ساخته بزبان احتمال التماس نمود که رایات همایون فال از آنجا کوچ فرموده بجانب دیگر نهضت فرماید و رشحات سحاب لطف و عنایت
پادشاه کشورستان بر امید اهالی گلستان از مغفرت و غفران(?) بخشد و این معنی بر ضمیر منیر مهر تنویر که جام جهان نمای اقبال است ظاهر شده قبولی تمام با استماع کرده
محاصره آن حصار میفرمود و نظیر این حکایت دیگر آنکه عزیزی از اهل عبادات که بصدق سخن اتصاف داشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان
گریه کنان باوی میگوید که ملتمس آنست که از زبان من این حدیث بعرض شاه عالم پناه رسانی مثنوی که ای شه کامران عدل پیشه ** قد و آل پاک پیغمبر **
حامی دین حضرت نبوی ** جانشین جناب مرتضوی ** در مرآت ضمیر منیرت صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که در زمانی که از نجا بجانب شروان
قدم رنجه فرمودی آب کرم بر آتش ما زدی و مقرر نمودی که چون بلاد شروان مسخر کرده متوطنان گلستان را مشمول انعام و احسان گردانیده خلعت امن
و امان پوشانی و آن عزیز علی الصباح بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته کیفیت خواب را بعرض شاه عالیجناب رسانید آنحضرت فرمود که این واقعه
داخل رؤیای صادقات است زیرا که من بعد از عبور از آب رعایت حال گلستانیان را با خود مقرر کرده بودم تا غایت آن راز در سینه بود بهیچکس نگفته بودم اکنون
آن نذر را بوفا رسانیده از اینجا کوچ مینمایم و ابواب تفرقه و تشویش بر روی روزگار ساکنان این حصار نمیگشایم دیگر آنکه در اثنای این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه
که جهت تحقیق حال ارباب ظلم و ضلال بجانب قراباغ رفته بود رسیده بشرف عرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی افزون از حد و حصر فراهم آورده و نخجوان را
معسکر گردانیده محمد قرا ... را با فوجی از جنود آذربایجان بطرف گنجه فرستاده تا از قومی(?) اول گذشته ببلاد شروان درآید و پس بیک لشکر و قلی آقا را در
ارسال داشته که از آن طرف بسوی آن ولایت توجه فرماید شاه دین پناه چون بر خیال محال مخالفان و خیال ... واقف گشت یکبارگی از سر جرایم مردم گلستان درگذشت
و بعد از تقدیم مشورت با اعاظم امرا و ارکان دولت عزم رزم الوند جزم کرده ... جمع آورده ... فرمود ... میرزا ... و ... حبیب(؟) فرمان
اعلی بترتیب پل مأمور گشته بدان جانب شتافت و هم در آن ایام پادشاه گردون غلام عنان ابرش فلک خرام بکنار آب کر معطوف گردانیده بمراتب شاهی
در همان تاریخ ... که پل ... تکمیل یافته بود عبور نمود آنگاه بمراد دفع اعدای دین و دولت را ... اهل یقین فرمود **ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه دولت**
پناه سعادتمند امیرزاده الوند در آن زمان بر بعضی از بلاد آذربایجان استیلا داشت و از فتوحاتی که پادشاه جهان در ممالک شروان روی نمود اندیشه مند گشته
یافته که چون خدام آستان امامت آشیان از فتح شروان فراغت یابند احتمال قریب است که قصد تسخیر آذربایجان فرموده بجانب ما شتابند پس مصلحت
چنانست که پیش از آنکه این معنی از قوت بفعل آید با سپاه این حدود دفع آورده و دفع غازیان اهتمام نمایم و عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داده
طریق کشورگشایی مسلوک فرمایم و بدین خیال محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم کشیده در نخجوان اعلام نکبت اعلام برافراخت و حسین بیک لشکر اوغلی را
برسم منقلای روان ساخت و چون شاه عالیجاه از آب عبور کرده بر حقیقت احوال ساکنان طریق ضلال اطلاع یافت پیری بیک قرم را که پهلوانی بود

صف در با فوجی از جوانان پرجوش و بر وفق شرح حسین بیک لشکر اوغلی روان فرموده پیری بیک بجانب گرامی رود ایلغار کرده حسین بیک تاب مقابله و مقاتله نیاورده
و سلوک طریق فرار بر قرار در میدان پیکار اختیار نموده در نخجوان بالوند پیوست و پیری بیک بعضی از بازماندگان او را تیغ بیدریغ گذرانید و یراق ایشان را
غنیمت گرفت و بپایه سریر سلطنت مصیر بازگشته شاه خجسته صفات این فتح را مقدمه فتوحات دانست و خوشدل و مسرور عازم قراباغ شد و قرچقای بیک
و بعضی دیگر از ملازمان الوند که در آن حدود بودند از توجه پادشاه سعادتمند خبر یافته قدم ادبار در وادی فرار نهادند و رایت نصرت نشان بعد از شیوع
فرار ایشان بصوب نخجوان حرکت فرموده بار دیگر پیری بیک قرم برسم منقلای بر سایر غازیان کشورگشای سبقت گرفت و از آن جانب عثمان نامی بفرمان
الوند برابر آمده پس از استعمال آلات پیکار در جنگ اسیر گرفتار گشت و پیری بیک او را دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه فرستاد و قهرمان
قهر بقتلش فرمان داد و این خبر بالوند رسیده از سطوت لشکر قیامت اثر بر خود لرزید و اقدام ثباتش متزلزل شده متوجه چخور سعد گردید و در موضع شرور
قرار گرفته سی هزار از لشکر اراذل فراهم کشید و دل بر محاربه پادشاه ظفر شعار نهاده اسباب کارزار مهیا و مهیا گردانید غافل از آنکه کوه الوند در پیش سپهر
بلند پست نماید و کرم شب تاب در نور آفتاب فروغ ندهد بیت کوه الوند ار چه گردد رفعت ** هست در پیش فلک بس پایه پست ** نور اختر گرچه باشد
بحساب ** کی نماید پیش نور آفتاب ** القصه چون شاه گیتی پناه هوای فضای نخجوان را از غبار موکب نصرت نشان عبیر بیز و عنبر افشان ساخت و کیفیت
فرار و منزل قرار الوند بموضع شرور پیوست متعاقب بدان صوب نهضت فرموده آخر روزی نزدیک بمعسکر دشمن نزول اجلال نمود وقت شام که بارگاه باوج مهر و ماه
برافراشته غازیان عظام را بحراست عساکر فیروزی انجام امر کرد و از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تا وقتی که نظارگیان آسمان بسبب ارتفاع
علم نور افشان آفتاب آیات دیده بر هم نهادند از جانبین لوازم پاسبانی مرعی داشتند و بیدار بودند و در خیال جنگ و کارزار بسر برده در عاقبت آن کار
تأمل و اندیشه مینمودند **گفتار در بیان محاربه فرقه اخیار با زمره اشرار در مقام شرور و تسلط نسیم فتح و اقبال از مهب عنایات لایزال بر پرچم علم پادشاه**
منصور علی الصباح که خسرو زرین علم یعنی آفتاب زرین حشم چشم از خواب ناز باز کرده و بر نقره خنگ گردون رانده وجود همایون زیب و زینت بخشید
و تیغ قهر و خشم جهت دفع شب ظلمت سلب النزام داده اطراف آفاق با نوار فتح و فیروزی روشن گردید مثنوی صبح کشید خنجر و بنمود علم **
عالم از رخ شب ظلمت حشم ** تو سن تند فلکش گشت رام ** گرد سوی خیل مخالف خرام ** بهر نکوسازی اهل خلاف ** تیغ زر اندود کشید از غلاف **
پادشاه کشورگشای پای همایون در رکاب نهاده بر پشت ابرش جهان پیمای گردانیده از سر اعتماد بر قوت دولت روز افزون و وثوق بعنایت بی‌غایت
قادر بیچون بر فراز سعادت نشان بتقویه دین توکل علی الله فوج فوج سپاه و غازیان نصرت قرین و مجاهدان میدان دین را برکوب امر کرده و ترتیب
لشکر آورد مثنوی چو بسپاه آراسته کامران ** چو خورشید بر باره آسمان ** زهر سو هزبران میدان کین ** یلان جهانگیر نصرت قرین ** فکنده ببر جوشن زرنگار **
گرفته بکف تیغ مردم شکار ** نشسته بر اسبان صرصر اثر ** جهنده باسبیده همچون شرر ** و زبان ... دعا و ثنای شاه مظفر لوا گشاده صدای اخلاص
و تکبیر در میمنه و میسره در کار انداخته و از صدمه قوایم مراکب تازی و ولوله صهیل اسبان شامی و حجازی کره زمین را متحرک و متزلزل ساخته و آنحضرت
لشکر را بترتیب و رعایت و وعده رحمت و عنایت بیستگان امیدوار گردانید و ... لشکر فیروزی آثار را ... اثر شکوه و طلعت جمشید
مشت استحکام داده ... رایت نصرت آیت از مطلع قلب طالع گشته روی بطرف دشمن نهاد مثنوی صف جنگ آراست صاحبقران **
روان گشت با لشکری بیکران ** ظفر همعنان نصرت اندر رکاب ** ز بخت خوشدل و کامیاب ** و از آن جانب امیرزاده الوند نیز بتعبیه جنود و
شقاوت ورود پرداخته اشارت نمود تا شتران اردوی او را در انجام جمع کرده و بزنجیر بیکدیگر بسته در پیش صفوف لشکر باز داشتند بعلت
آنکه هر کس از میدان ستیز عنان بوادی گریز تابد راه بیرون شد مسدود یابد باز چون گشتند و چون مصاف هر دو لشکر در آن صحرا که نمونه دشت محشر
بود مرتب گشت و فوج گرد کوس و فغان نفیر و سورن از اوج فلک ... در گذشت پلنگان پولادپوش و نهنگان ... از هر دو جانب مراکب
بمهمیز ستیز تیز کرده دست بخونریزی گشودند و غبار فتنه انگیز سم باد پایان سبک خیز از فضای معرکه ارتفاع داده آثار روز رستخیز بعالمیان نمودند
پیکان جان ستان حروف امن و امان از صحیفه زندگانی محو ساخت و سنان برق افروز شعله افنا در خرمن فراغت و سلامت انداخت تیر ترک تأثیر
از شست درست دلیران گشاد یافته مانند پیک ... در ... جا گرفت و نیزه ثعبان تمثال از کف ابطال رجال زبان طعن دراز ساخته لوازم
سرزنش بجای آورد مثنوی بجایی که آن تیر کردی جهت ** ز پیکان او مهره پشت سفت ** شده جان ستان نیزه هر کسی ** چو طوطی ... در سر بسی **
و چون مجموع آمد شد سهام دلدوز و استعمال سنان جان‌سوز بهم دشمنان در روز فیصل نیافت غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده روی
بدشمنان آوردند و بضرب حسام خارا شکاف کسوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاک زده نهایت جلادت ظاهر کردند و آن جماعت نیز پای
ثبات فشرده بقدر مقدور در مدافعه لشکر منصور میکوشیدند و در کشش و کوشش و خونریزش غایت سعی و اهتمام بظهور میرسانیدند مثنوی

زمره دو طرف بهم تیز جنگ ٭ بخون ریختن تیز کرده چنگ ٭ ز بس ناکها فتاد بر خاک راه ٭ سر از خاک بر کرد یک خرگاه ٭ بخون بس که جان رفت بیرون ز تن ٭
زمین داد آورد جان بر بدن ٭ ز هر دو طرف ماجرا شد دراز ٭ نیشه کردهای آن رشته باز ٭ دران اثنا پادشاه سرافراز دشمن که از مانند سحاب قطره بار
که نجابلی اعتبار را در ساحت روزگار فرو نشاند یا آفتاب تیغ از کرجوه طلوع سپاه ظلمت شب را نابود کرده از صمصام ذوالفقار آثار آفت بر صفوف
دشمنان تاخت و چند کس را بقوت بازوی شجاعت از پشت زین بر روی زمین انداخته علم فتح و فیروزی برافراخت مثنوی بشمشیر کین شاه بید مصاف
در افکند در جان دشمن شکاف ٭ ز جولان شبدیز عالم نورد ٭ برآورد گرد از زمین نبرد ٭ ولی از تیغش چو شد خون فشان ٭ ز دشت آن گرد از زمان ٭
بپوشید اقبال چون بوده بود ٭ اگر خصم او کوه الوند بود ٭ بگریز از آن سنگش از پا فتاد ٭ قدم جانب ملک مستی نهاد ٭ و متعاقب پادشاه ظفر مواکب غازیان
جلادت نشان بهیأت اجتماعی بر مخالفان حمله نموده بیکبار دست تیغ زدن و سر افشاندن بر آوردند و از اعاظم امرا الوند تکلیف بیک و سیدی غازی و
موسی بیک و رعنای را بنوک حسام خون آشام از صحیفه هستی محو کردند لاجرم سلک جمعیت سپاه دشمنان نکبت قرین مانند زلف خوبرویان خطا و چین پریشان
گشت و الوند از معرکه جنگ روی گریز بصوب آذربایجان آورده از سر نام و ننگ در گذشت نسیم عنایت الهی گل لازمان موکب شاهی را در چمن دولت ناشتائی
شکفته گردانیده و نکهت روح پرور فتح و ظفر از گلزار و لا تیاسوا من روح الله وزیده بمشام مستمعان وما النصر الا من عند الله رسید مثنوی وزید از عنایت
فضل الهی ٭ نسیم فتح بر اعلام شاهی ٭ مشام غازیان عدل پرور ٭ شد از عطر ظفر چون نکل معطر ٭ و چون آفتاب فیروزمندی قوم آق قوینلو به حد زوال
رسیده بود کیخکان آن معرکه پس از وصول بصف شتران راه نجات مسدود دیدند و سپاه پادشاه صاحب تایید از عقب در آمده آن زمره سراسیمه را
تیغ بیدریغ گذرانیدند و اندکی که خود را بآبی سیاهی رسانیدند که هر کس اسب دران رود و سفینه راند حیاتش در گرداب فنا افتاد و دست از جان شیرین افشاند مثنوی
شاه صاحب قران کشورگیر ٭ خسرو ملک گیر چرخ سریر ٭ روز هیجا چو قصد دشمن کرد ٭ معنی انما مبین کرد ٭ در برابر که گرد ستیز ٭ ریخت خونش
بخنجر سر تیز ٭ واگر گریخت سرگذار کریت ٭ شیر او جان او بر آمیخت ٭ هستیش را قضا عدم انگاشت ٭ تیغ تقدیرش از میان برداشت ٭
و از یراق و جهات الوند و لشکریان او چندان اسب و استر و شتر و اجناس نفایس اثره و اوانی نقره و زر غنیمت غازیان و اقرحشت گشت که تفصیل آن
موجب تطویل میگردد و حضرت شاه ستوده آثر بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان خاسر هم دران منزل نزول اجلال فرموده بلوازم شکر پادشاه ملک بخش جهان
آورده و دلاورانی که در دفع اعدا اسم شجاعت و لوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند بانعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور کرده و آن شب در غایت
عیش و طرب گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بطرف دار السلطنت تبریز برافراخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل بوسع که بخجسته قدم در دار الملک آذربایجان
نهاد و تخت سلطنت را بفر وجود همایون مزین ساخت والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی افضل خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین ذکر جلوس همایون
پادشاه ربع مسکون و انقطاع دولت روز افزون چون تقدیر بی تغییر پروردگار خبیر تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شی قدیر متعلق بان بود که
بر طبق حدیث صحیح ان الله یبعث علی راس کل مایة سنة من یجدد لها دینها اساس دین نبوی از مساعی معمار دولت پایدار پادشاه صفوی صفت متانت
و استحکام گیرد و ریاض شرع مبین مصطفوی تازه از رشحات سحاب همت عالی آن وارث خلافت مرتضوی سمت خضرت و نضارت پذیرد
در اوایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال هرگز پیکر نصرت و ظفر از ظلال رایات همایون فالش تخلف ننموده و فیمابین از مبادی ظهور اسباب شوکت
و استقلال بچهره صورت فتح و فیروزی بر آیینه ضمیر مهر تنویرش با حسن وجهی چهره گشوده و میگشاید مثنوی جهانگیری که همت از بخت سرمد
بتایید خداوند موید ٭ ظفر بوسه باشد در رکابش ٭ شرف در موکب نصرت ایابش ٭ بهر کشور خرامد شاد و خرم ٭ شود بخت از قدوم او مکرم ٭
عیار زر ز نامش در فزاید ٭ بچشم از مهر چو گوی بنماید ٭ عطارد بر فلک گوید ثنایش ٭ خطیب منبر گردون دعایش ٭ و چون سپهر مستور معمود دایم پادشاه
مظفر و منصور و موید در موضع شرور لوای فتح و فیروزی برافراخت و قایه عنایت ملک ملک بخش خلعت با بهجت والله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت
قابلیتش مرتب ساخت از ان مقام منتهج و وجه بسحکام متوجه دار السلطنه تبریز گشته در روزی که در افق ... تسعمایه بود بسان عید دلگشای
و مانند نور روح افزای مینو دیدهای چتر همایون فال ظلال دولت و اقبال بر مفارق متوطنان آن دیار بسوط گردانیده و بنور طلعت عالم آرای و صیقل
معدلت ظلم زدای ظلام ظلم و ترکمانی را از ساحت ملک آذربایجان چون آیینه ضمیر اهل ایمان برتبه انکشاف و انجلا رسانیده در ساعتی سعادت بخش
و زمانی میمنت نشان اورنگ سلطنت و جهانبانی از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین بر تر آمده و افسر خلافت و کشورستانی
به برکت وصول بر فرق آن زبده سریر کیانی از جمیع اسباب سرافرازی بر بهره آمد رباعی افسر ز سر تو گشت نامی شاها ٭ تخت از قدم تو شد گرامی شاها ٭
انصاف تو ملک راست حامی شاها ٭ زان ملک تو شد جهان نامی شاها ٭ و چون همگی همت عالی نهمت شاهی بر تقویت امور مملکت و رعیت پروری
و تمشیت مهام عدل گستری و نفاذ شریعت مطهره مقدسه مصطفویه علیه صلوات الله الملک الازلیة الابدیة مصروف و مقرر بود هم در اول

جلوس همایون قران واجب اللازمان نفاذ پیوست که خطبا ممالک آذربایجان خطبه را بنام نامی حضرت ایشان مزین ساخته غازیان عابد و لشکریان مجاهد از
هر کس که امری خلاف شرع شریف مشاهده نمایند سرش از تن جدا سازند لاجرم صیت معدلت و دعای دوام دولت پادشاه معدلت آیین بر سر منبر دیگ گشت
و سکه زر بنقش اسم سامی و القاب همایون آن خسرو جمشید قرین مزین شد و مرتبت از خورشید اوج درگذشت رباعی افسر ز سر تو بر سر آمد شاها ٭
تخت از قدم تو برتر آمد شاها ٭ بر زر ز نامت چو زیور آمد شاها ٭ هر ذره چیز زر آمد شاها ٭ از فیض تمام انعام شاهی غنچه تمنای مخلصان امیدوار
بگلبن مراد با حسن وجهی شکفته گردید و از پرتو عنایت آفتاب پادشاهی دست بخت بندگان خدمتگار در گلشن مقصود برنج سیبه و صر طلک گیرد
کشید مثنوی شاه کیوان سریر ماه سپهر ٭ مشتری طالع آفتاب ضمیر ٭ چون بدولت نشست بر اورنگ ٭ جانب عدل و داد کرد آهنگ ٭
نغمه کرد از نهایت احسان ٭ بر سر بندگان نوای امان ٭ دوستان از دست گوهربار ٭ ساخت چون بوستان فصل بهار ٭ لیک چون بر کشید تیغ جهاد ٭
رخنه در جان دشمنان بگشاد ٭ از مخالف نماند هیچ اثر ٭ گر نمانده بیان ناز پسر ٭ منصب وکالت نفس نفیس همایون بر حسین بیگ لله قرار
گرفت و مهم وزارت و صاحب دیوانی بجناب امیر زکریا التوطی پذیرفت قاضی شمس الدین جیلانی پای بر مسند صدارت نهاد و موقوفات ممالک را
بحیطه ضبط در آورده و ابواب این پروری بر گشاد و سایر امرا و ارکان دولت بمناصب مناسب سرافراز گردیدند و بر مسند اقتدار و اعتبار تکیه زده بر تبه
سروری رسیدند مثنوی بتوفیق الهی کردگاری ٭ بر آمد بر تخت شهریاری ٭ امیر از لطف خویش بنواخت ٭ بانعام و داد معمور ساخت ٭
هر کشوری که اختری داو ٭ سر بر پا جا و تاج سر و پای او ٭ براهش هر که از اخلاص دم زد ٭ بفرق خسرو خاور قدم زد ٭ و آن زمستان پادشاه عالیشان در دار
السلطنه تبریز قشلاق فرموده متوطنان آن مکان را بآفتاب عدل و احسان از برودت جور و بید اصحاب طغیان محافظت فرموده مثنوی
خلایق ابتهجت اوباری ٭ ولایت را از فتنه رستگاری ٭ زبس کافتاد و کاز او و امید او ٭ بجا از اصل نوشروان شد ازیاد ٭ گفتار در بیان لشکر
کشیدن آن سر سپه کشورستانی بعزم انهدام مبانی شوکت امیرزاده الوند و ذکر آن پادشاه انجم سپاه چرخ سریر مرکب قدر و کشور گیر
سوی پایتخت الشرف چو گرد خرام ٭ خیمه زد در منازل بهرام ٭ سر و افراخت رایت منصور ٭ گل پر افروخت عارض پرنور ٭ بر قتل عدو شاه زمین ٭
تیز شد با تیغ سوسن ٭ جسته عکس الفلکان گشت ٭ لشکرش برکت عازم دشت ٭ بعرض پادشاه گیتی ستان رسید که امیرزاده الوند کرت
دیگر سپاهی فراهم کشیده و بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانیده و دفع شر آن بد اختر بر ذمت شاه و الاکبر واجب بوده
از دار الملک تبریز با لشکر ستیز عازم خونریز مخالفان گشت و بطالع مسعود و اهتمام رایت نصرت آیت بصوب ارزنجان در حرکت آمده آواز نقاره و
صدای طبل کوچ از ایوان درگذشت مثنوی بر آمد کوس را او غریو ٭ غریو فکنان شده اسپ و دیو ٭ ز بانگ دیلی گوش گرفت ماه ٭
ز گرد سپه مهر گم کرده راه ٭ موکب همایون پادشاه آفاق از راه الناق بیرجان شتافته چون این خبر بمسمع الوند رسید عنان تمکن و ثبات از
دست داده متوجه کیفی که دید و از کیفی بیتر راه گریز پیش گرفت بتبریز رفت و شاه عالیشان در ییلاق قیاسی تر جان و ارزنجان چند گاه بار شکار پرداخته
در ایام عیش و نشاط افراخت در ان اثنا تحقیق پیوست که الوند با جمعی گریخته از سپاه شکوه بعد باز عزم رزم نموده و از تبریز باوجان نقل فرموده اند و در بین
صحرا این خبر آتش غضب پادشاه صفدر را اشتعال یافت و دریای سپاه ظفر دستگاه در تلاطم آورده عنان کیران بطرف آذربایجان تافت
و چون بمحروسه قلعه بالو منصوب خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بران قرار گرفت که با فوجی از ابطال رجال رسپیل استعجال ایلغار کرده
تکمیلات خود را بر سر ارباب ظلم و ضلال رساند و صید مقصود در کمند آرد که ذکر رفتار ساخت ضمیر مهر تنویر ازان مر فارغ کرده اند و باین عزیمت پای مبارک در
رکاب اشهب کرده بشتاب آورده عنان بزیجد و در تبریز شتافت و الوند از قرب وصول پادشاه عالیجاه خبر یافته بار دیگر گریز بر ستیز اختیار
کرد و از اوجان بهمدان رفت از آنجا روی توجه بغداد آورد و پادشاه گیتی ستان چون باوجان رسید و بر کیفیت فرار خصم مطلع گردید آن مقدار آنجا
توقف فرمود که غازیان عظام اتمال و اثقال خالفان که از غایت استعجال در اوجان گذاشته بودند تصرف نموده تا گاه رکاب دیگر هوای تبریز را
انقیاد موکب کواکب مراتب منیر پر ساخت و دران زمستان نیز دران بلده قشلاق کرده معظم دین پروری و رایات عدل گستری برافراخت اما امیرزاده
الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیک کردا مارابینه دری چون جانب دیار بکر توجه نموده دران دیار بمرض صعب
گرفتار گشته رخت قضا بجمل حیاتش در نوردید و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید گفتار در بیان نهضت علم انجم حشم بعزم تسخیر ممالک عراق عجم
دران ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که مملکت آذربایجان بحیز تسخیر پادشاه کشورستان در آمده مراد بن یعقوب بیگ از کامیابی جام زندگانی او از شراب مراد
و دوام تهی بود و باین سبب زبان الهام بیان شاهی از وی بنام او تعبیر مینمود و ولایات عراق عجم و فارس و کرمان را با توابع و مضافات در تحت
تصرف داشت و دران زمستان که شاه عالیشان در تبریز قشلاق کرده بود و نام او در همدان اوقات گذرانید و در اواخر فصل شتا بالقرب همدان

هزار سوار جوشن پوش خنجرگذار بصوب همدان لواء عزیمت برافراشت بنا بر علی ... و در وقتی که خسرو ... رنگ مینا رنگ سپهر برکب مزید شرف
رایت نهضت بجانب برج حمل برافراخت و نسیم اعتدال آثار بهار جهت نضارت ریاحین و ازهار و ابتهاج آمده فضای باغ و گلزار را از غبار آزاد
جلوه و ستوی پاک ساخت **مثنوی** شد از فیضان ابر نیسان ٭ اطراف چمن چو باغ رضوان ٭ افروخت چو شمع عارض گل ٭ پروانه صفت بسوخت بلبل ٭
شاه دین پناه با سپاه نهنگ آهنگ کشیده خوی و لشکری پلنگ خشم جنگجوی کرچکار پیکان چشم موران دوخته و بشعله سنان آتش فشان دل
کیوان می سوخته لوای کشور گشای بصوب همدان ارتفاع داده و مانند قمر طی منازل و قطع مراحل بسرعت فرموده تا در فرسخی معسکر نامدار و ... موضع
بار اقامت گشاد و روز یکشنبه از آن مرحله بعزم مقابله و مقاتله بر مرکب ... دیر آمده و راه ... بواسطه ... ملاحظه شرف
اعلی جهان ... آرزوی اشتعال آتش قتال را در توقف انداخته چند ساعت دیگر خصم را فرصت مهلت داده چون ... میدان لوای اصفا جمیع رایت
محاربت برافراخته و این عزیمت در موضعی که بحسب ظاهر آب در وی نایاب بود و ترول اجلال فرموده و اب کامیاب مانند ماهی در خشکی آغاز اضطراب
کرده یکی بعرض رسانید که این صحرا چون تیه موسی از آب بغایت دور است و همچون سراب از شراب کامرانی مهجور غیر چشمه آفتاب غدیری و چشم
قطره فشان سحاب در وی بجز آب حسرت نمی بارد و لایق دولت و مصلحت سپاه گردون صولت آنست که اردوی کیهان پوی از اینجا کوچ کرده مرحله که
نزدیک آب باشد معسکر ظفر مآب کرده شاه صافی ضمیر بزبان الهام بیان جاری کردانید که آب علی الاطلاق قادر است که درین بیابان از فیضان
بحر عطای بی انتهای خویش همگنان را سیراب سازد و تشنه لبان میدان جهاد و سیاحان بحار اجتهاد را بسبب فقدان آب در ورطه عقاب
بند از آنگاه لشکر باز ابجز آن سرزمین اشارت فرموده هرکس مقداری که حفر نمود از زیر تیشه او چشمه مانند آب حیوان روح پرور و بسان باطن ارباب
عرفان فیض کستر بر جوشید و حقیقت آیت فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و فجرنا الارض عیونا از هر یک از آن عیون عیان کردید لاجرم بطبق کریمه قد علم کل
اناس مشربهم هر یک از غازیان بشرب بی حسرت بخش لب بر دم لوازم شکر فیاض حقیقی بجای آورده و زبان بدعای دولت قدوه خاندان کرامت
کردن ساخته تا آن آب عذوبت مآب نقش اغبرا از لوح خاطر پاک کرد **مثنوی** شاه عالم پناه شیر شکار ٭ با نهنگان لجه پیکار ٭
خوق بحر عطای ربانی ٭ غرق از فیض فضل سبحانی ٭ هم در آن یورت شب بیاسودند ٭ شاکر از لطف ایزدی بودند ٭ **گفتار در ایراد محاربه پادشاه**
عالیجاه با امیر الوند میرزا و طلوع کوکب فتح و فیروزی از افق مقصود و مطلوب صبح روز دوشنبه که لوای اصفا آفتاب کشور گشای
از مطلع مراد طالع گشته انوار ظفر آثار منتشر گردانید و شعاع تیغ عالم التقاع جنود نجوم را انهزام داده مژده فتح فزای کریمه و ینصرک الله نصرا
عزیزا بگوش هوش غلام موکب اعلی رسانید **مثنوی** صبح که خورشید علم برکشید ٭ تیغ زر اندود سر شب برید ٭ نور ظفر کرد ز هر سو هجوم ٭
کشت گریزان ز دو غش نجوم ٭ شاه خورشید احتشام برابرش کردون خرام نشسته رای کشور گشای بر تعبیه سپاه انجم جاه انداخت و اعلام
نصرت اعلام برافراخته میمنه و میسره و قلب و مقدمه لشکر را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت زره وران کینه کوش و بهادران جوشن پوش
بنوعی صف کشیده که کرهٔ ارض را با وجود طول و عرض منطقه از فولاد پدید آمد و الویه گوناگون و سپرهای زنگارنگ چنان و چندان بظهور آمد
که فضای معرکه جنگ در تلون و نضارت از ساحت گلزار ارم در گذشت **مثنوی** جهان از دین پرور نامدار ٭ بیاراست صفی بنعره آن کارزار ٭
نصف ملک سدی سکندر اساس ٭ فلک دید لهای اعد البراس ٭ علمها چو سرو از زمین خاسته ٭ تبه راچو گل عالم آراسته ٭ دلیران روان گشت شاه جهان
بجنبش در آمد زمین و زمان ٭ و از آن جانب نیز نام اور ابغار و جوانغار سپاه کینه گذار ابر دلیران کاری و شیران بیشه ناداری استحکام
داده و در دامن کوهی پر شکوه صف کشیده و چون بموجب کلام و قذف فی قلوبهم الرعب با وجود و فور عدد و کثرت عدد از مهابت غازیان ...
نجات خایف بودند در پیش معسکر خود عرابه تعبیه نموده که اطراف آن را بزنجیر و تخته و مسنات در ابرو **مثنوی** وزان سو مخالف ز خوف تلف ٭
پی کینه کوشی بیاراست صف ٭ به پیش صف از تخته و از چپر ٭ حصاری برافراخت آن بی هنر ٭ نه آن قلعه را از پی جنگ ساخت ٭ که بر خود فضای جهان تنگ ساخت ٭
پس از ان دو طرف مردان میدان شجاعت و شیران بیشه صرامت از صرصر خشم و کین نایره حرب و آتش طعن و ضرب برافروختند و بنوک
پیکان دو لهلو و شعله سنان جانسوز بنگاه قتال را گرم ساختند خرمن حیات یکدیگر سوختند تیر خار آلود در چشم هر یک از دلیران معرکه
پیکار چندین چشم خونبار موجود گردانید و سنان ثعبان کردار بجز ان پیشه کارزار را چشم چشمه ساخته از فواره هر چشمه جوی
بظهور رسانید **قطعه** ز تیر و کمان تا تیره دلیران ٭ جهان تاریک شد در چشم روشن ٭ ولیکن در شمار عمر هر کس ٭ پدید آمد ز نیزه چند روزن ٭
و چون کار دشمنان بجز استعمال تیر و سنان بقطع نرسید غازیان جلادت نشان دست بشمشیر و خنجر و گرز و تبرزین برده و سپاه
نامدار نیز سپر تحمل بر سر کشیده پای ثبات فشرده روی بمیدان آوردند و هر دو طایفه در هم آمیخته و گرد بلا بر فرق یکدیگر بیخته صعوبت آن

کار بجایی رسید که تا بهرام شدید الانتقام در میدان سپهر فولاد فام مقام دارد دیده هیچ آفریده از خونریزی چنان ندیده و گوش
هیچ جماعه دیده کوششی چو آن نشنیده **مثنوی** یلان از دو جانب در آن رستخیز ٭ کشیدند بر یکدگر تیغ تیز ٭ زشمشیر شد سینها چاک چاک ٭
ز خون گشت رخسارها سرخ ناک ٭ کثرت چندین کشتگان فضای معرکه را بر طالبان نام و ننگ تنگ گردانیده و فور سیلان خون روز برکشتگان
نمونه آمویه و جیحون در صحرای جنگ بظهور رسانید **مثنوی** در آن دشت از دست بردلیران ٭ ز شمشیر مردافکن پردلان ٭ بهر سو روان گشت جویی ز خون ٭
به پهنا دریایی جیحون فزون ٭ آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح مشکین
فوایح نصرت از گلزار فرح آثار انا فتحنا لک فتحا مبینا بمشام خدام موکب ظل الهی رسیدن آغاز نهاد و غازیان عظام بقوت دولت پادشاه
جمشید احتشام اصحاب ظلم و ظلام را از پیش برداشته و زبان حال و قال بمضمون فهزموهم باذن الله گویان ساخته کمین را از سپاه دشمن
در معرکه باقی نگذاشته نام او با معدودی که در اجل ایشان اندک تاخیری ... ظرف شده از آن ... سپاه ... نامداران او و اعیان و ... میدان
خون با خاک ره ... بعضی دیگر که بهر طرف فرار کردند غازیان از عقب شتافته گروه انبوه را محنت فرسود شان بر آورده و غنائم خزائن نفایس و
اجناس که در آن مصاف بتحت تصرف غازیان در آمد بسیار بود و کثرت اسب و شتر که اهل شهود از نام او و اتباعش گرفته بشایه که محاسب و هم تعداد
نتوانست نمود و پادشاه ذو الاقتدار بعد ازین فتح نامدار مردان و نکاران را بانعام و احسان فراوان نوازش کرده و فتح نامها باطراف امصار و بلدان فرستاد
و خان سمند قومند بر آن کوه الوند منعطف ساخته در آن ییلاق دلپسند داد عیش و کامرانی داده و الحمد لله علی ... **گفتار در بیان**
نهضت رایت ظفر طراز بصوب دار الملک شیراز و رفتن پادشاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بجانب کاشان چون پادشاه سعادتمند روزی چند
در دامان کوه الوند بعیش ... بگذرانید چنان معلوم شد که نام او در شیراز رحل اقامت انداخته و همت بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته و
رای صواب نمای جهان اقتضا نمود که قبل از آنکه خصم ضعیف قوی گردد و از هر طرف لشکری بدو پیوندد عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازد و بصرصر غضب
نهال اقبال او را از بنیاد بر اندازد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب دار الملک سلیمان علیه التحیة والغفران روان شده در آن اثنا بر وصول
نیر علیشان حسین کیا قران اشرف اعلی ... که الیاس بیک ایغوت اوغلی با جمعی کثیر از سالکان طریق ... و دفع شر او شده و در فتح بلاد رستمدار
اثار اقتدار اظهار کرده اند و الیاس بیک حسب الفرموده عنان عزیمت بجانب حسین کیا انعطاف داده موکب ظفر انتما کوچ بر کوچ باصفهان شتافت
و از اصفهان بر سبیل ایلغار عازم شیراز گشته نام او بشنیدن اسم گریخت و از شیراز بمحال سکون محال انجامید بعد از رفت در ایات ظفر طراز
پادشاه و جمعی که از قرین احترام و اعزاز بدار الملک شیراز در آمده سایه عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت و تختگاه سلیمانی از نور طلعت
آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضائت گرفته ظلام ظلم و اعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از وصول موکب همایون
خبر یافتند پیشکشهای شایسته و تبرکات بایسته ترتیب نموده با مقالید حصون و امصار بدرگاه فلک اقتدار شتافتند و ابواب کامیاب ابواب
ابواب الطاف بر روی آنجماعت گشاده زمام ایالت هر ولایتی را بدست درایت حاکمی عادل نهاده پادشاه عالیجاه چند گاه در آن بلده بعیش و نشاط
گذرانیده بعد از آن متوجه خطه کاشان گردیده در اثنای راه بنشاط شکار پرداخته فضای کوه و دشت را از نخجیر و آهو خالی گردانید و چون کاشانیان استماع
نمودند که مشرق آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال طلوع کرده فضای آن مملکت را مانند فردوس اعلی نضارت خواهد داد و رایات ظفر آیات
ظلال عنایات بر مفارق ایشان گسترده و ابواب عدل و انصاف بر خواهد گشاد و کل تمنای ایشان در چمن امید شکفته و غنچه آن خواهد گشت و شجره مقصود ایشان
بثمره بهبود بار خواهد آورد شره قوای فرح و سرور از طرفها نامید ... گشت اشراف و اعیان مانند فضایل پناه امجد قاضی محمد و عمدة الفضلا مولانا جلال الدین مسعود
و غیر ایشان بلوازم استقبال استعجال نموده رعایا و بازاریان بهشت آیین آن خطه جنت قرین قیام و اقدام نموده تمامی اسواق و
دکاکین را بدیبای هفت رنگ و اجناس روم و مصر و فرنگ آرایش داده و زینت غیرت افزای کارخانه چین ساخته جواهر کان اخلاص و دو لتخواهی بر طبق
عرض نهادند و مواکب که اگر مراتب شاهی محفوف بعواطف نامتناهی آلهی بآن بلده در آمد آیین ابتهاج در مزاج همایون در افزوده و بزم نشاط
و کامرانی نشسته بسر انجام اسباب طوی بزرگ اشارت فرموده و کلا و عظام با امرا جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و عنایت علو همت پادشاه بحر
مکرمت را لایق باید در تمهید مقدمات جشن جهان اهتمام بتقدیم رسانیدند و فضای بهشت آسا را مهر فزای روح افزا ساختند آن کار را اختیار کرده و قبه خیمه
و خرگاه و سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه مرتفع گردانیدند و شاه عالیجاه با سپهر اصحاب بندگان دولتخواه آن مقام فرخ انجام با انوار طلعت خورشید
سیما زینت سپهر غیرت افزای جمشید و مجلس عیش و کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر باده ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر گردید
از تاب شراب ناب در باغ عارض خوبان لالهای سیراب عیان بوده از فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب گلزاری ... و مغنیان خوش آواز

با الحان بهجت افزای نقش غم از لوح خواطر بسترده و سازندگان نغمه پرداز بنوای چنگ و قانون علت سودا از دماغ اهل جنون بیرون برده مثنوی
فروغ باده مجلس را بیاراست * ز مستان بانگ نوشانوش برخاست * مغنی در مقام دلنوازی * بآهنگ دعای شاه غازی * کشیده از دل نوای موج پرور *
برقص آمد ز صوتش چرخ اخضر * ز لحن دلگشای عود و قانون * نشاط می پرستان گشت افزون * بزم عیش شاه هفت اورنگ * بخدمت منحنی شد قامت چنگ *
و در روزی که طوی بزرگ بوقوع می انجامید پادشاه صاحب تایید بر تخت بخت و سرفرازی برآمده امرای نواحی هر یک از حکام بلدان و امرا و نوئینان و اشراف و
اعیان در موضع مناسب جای داده و خواص و مقربان و نواب و ایلچیان در پایه سریر سپهر نظیر ایستاده چشم و گوش باشارات و فرمان واجب الاذعان
نهاده حجاب و یساولان بر در بارگاه جهان پناه کمر خدمتکاری بر میان بستند و سایر خدام و لشکریان در مقام فرمان بری و طاعت گذاری ایستاده و نشسته و
مجلس آراسته شد که خورشید گیتی نورد اگر در جهان گردیده نظیر آن ندیده و گردون عالم گرد در چند ساعت مرکز خاک پیموده شبیه آن مشاهده ننموده مثنوی
مجلسی چون بهشت جان پرور * اهل آن جمله صاحب افسر * هر یکی پشت لشکر دارا * چاکر پادشاه عدل شعار * از دل و جان مطیع فرمانش * مفتخر از وفور احسانش *
و بعد از انعقاد آن محفل جنت نشان بکاولان و خانسالاران آغاز کشیدن اطعمه کرده از خوانهای رنگارنگ که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون و فاکهة
مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون آن مقدار بمجلس همایون کشیدند که از شرح کیفیت آن قلم دو زبان عاجز است و از وصف کیفیت آن بنان فصاحت
بیان قاصر مثنوی مینا گشت خوانهای مرصع * بنعمتهای گوناگون ملمع * ز ظرف سیم و زر گردیده هر خوان * سپهری پر ز ماه و مهر تابان * بهر طرفی طعام
از رنگ دیگر * ز لیمو ترشی و حلوا ز شکر * ز طبقها برنج آمده در سور * که آب حیات مغز اران قبه نور * ز بریان و کباب بره و قاز * نرم گشته پنهان صورت ناز
خارم بکم و صف مزعفر * طبقها پر از بیضه زر * جبین قلیه زنگی بود پر نور * ز روغن چون سواد دیده حور * و چون طوایف انام از اکل طعام فارغ
گشتند و خدام بارگاه سپهر احتشام سفره و دستارخوان در نوشتند امرا انواع خلع فاخره و اقمشه و افواج از پوستینهای کیش و سنجاب
و الطاقی و جامهای مخمل و اطلس و دارایی و تکمهای سقرلاط قرمزی و کلهای زربفت و زردوزی حاضر آورده هر یک از اهل مجلس را بخلعتی لایق سرافراز
گردانید و این انعام عموم تمام یافت در آن روز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران کاشان بپوشیدن
جامهای شاهی مفتخر و مباهی گردیدند و در آن ایام فرح انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاه گردون غلام بر وجنات احوال خجسته مآل قاضی محمد کاشانی
تافت و آن حاوی فضایل و کمالات مشمول الطاف پادشاه گشته منصب صدارت یافت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف بود و از
غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور جهانبانی ید بیضا مینمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شد در اندک زمانی ترقی بسیار کرده صاحب
اختیار ملک و مال گشت و بدرجات تقرب و نیابت صعود نموده پایه قدر و منزلتش از اکثر ارکان دولت و اعیان حضرت درگذشت القصه
پس از وقوع امر مذکور و نوازش یافتن جمهور مردم نزدیک و دور رای عالم آرای پادشاه مؤید منصور چنان اقتضا نمود که لوای کشورگشای
بصوب بلده قم برافراخت و همعنان دولت و اقبال طی منازل و مراحل نموده در آن خطه شریف قشلاق انداخت ذکر شهادت الیاس بیگ
ایغوداوغلی بشمشیر غدر والی رستمدار و توجه رایات ظفر شعار بعزم تسخیر آن بلاد و امصار چنانچه خامه سخن گذار سابقا در سلک تحریر کشیده که
الیاس بیگ ایغوداوغلی در وقتی که موکب نصرت نشان از همدان متوجه شیراز بود با طایفه از غازیان متوجه ولایت رستمدار گشت
و چون بحدود آن دیار رسید امیر حسین کیا با جمعی کثیر از دیوساران رستمدار و کوهستان مازندران بر سر امیر الیاس ایلغار کرده و آن
جناب بر توجه خصم اطلاع یافته در رعایت طریقه حزم نموده از میدان مقاتله عنان بطرف قلعه [illegible] منعطف ساخت و اهل استعاقب
بنظام آن حصار شتافته و چند گاه بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و چون دیدند که ایشان را فتح آن قلعه بجنگ میسر نمیشود آغاز مکر و تزویر
کرده رسولان چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند از صلح و صلاح سخن راندند و الیاس بیگ بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد نموده از در امین
بیرون آمده با رستمداریان برآمیخت حسین کیا طریق مکر و غدر مسلوک داشت و آن امیر ساده دل را بشرف شهادت رسانید و آن خبر
در قشلاق بلده قم معروض شاه سپهر احتشام گردید لاجرم آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافت و در اول فصل بهار که از نوای فرح افزای
هزار دستان سلطان گل خندان که محل توطن جمعی کثیر از رستمداریان بود نهضت فرموده و آن حصاریست مانند برج سپهر دوار از
سنگ حوادث مصون و بنیان قلعه گردون فیروزه کار از کمند نوایب مامون خندق عمیقش چون میدان امل در غایت وسعت و خاک ریز
بلندش مثال همت خردمند در کمال رفعت مثنوی قلعه همچو قلعه الوند * کنگرش ایمن از کمند گزند * ساخته او سپهر بنام * گل خندان کلبه بهرام *
و چون ماه رایات فیروزی فرجام پرتو وصول بر نواحی آن حصار انداخت کوتوال بدخیالش ابواب مخالفت و عصیان بر گشاده و در قلعه
بر روی موکب بسته انداختن تیر و سنگ آغاز نهاد و غازیان عظام و مجاهدان موکب فلک احتشام آن قلعه را چون نگین در انگشتر احاطه

نموده روز اول بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و صباح روز دوم از چهار طرف جنگ در انداختند و فتح آن حصن حصین را پیش نهاد
همت ساختند از بالای قلعه تیر آتش بار همچون کوکب اقبال محصوران روی بحضیض وبال آورده و از پایان پیکان آتش فشان بسان دولت سپاه
روی بسوی بالا کرده و از هیبت صدای سنگ رعد ارکان آن کوه محکم تزلزل گرفت و از شعله قاروره نفط بنای زندگانی آن گروه صفت احتراق
پذیرفت و غازیان عظام سپرها و چترها بر سر کشیده چون مور و ملخ از خندق گذشته و بخاکریز آمده جان بکف گرفته عازم فصیل شده و
در وقتی که کمان ساکنان قلعه زاغ بزن همچون دیده عاشقان گریان گشته باران تیر فرو میبارید و مهر تیر جانسوز بی مجروح میکردید آن پهلوانان چمن
دولت پادشاه جهان پای بر زبر کشیکان نهاده صعود مینمودند تا دست بکنگره قلعه رسانیده بر زبر بام برآمدند و حصار را با استحکام
قهرا قسرا مفتوح گشته قهرمان غضب پادشاه حکم بقتل عام فرموده تمامی صغیر و کبیر و برنا و پیر عرضه تیغ تیز شده در آن دیار دیار نماند و
زبان تقدیر ملک قدیر آیه کل من علیها فان بگوش هوش ساکنان آن مکان رسانیده والحمد لله الواحد القهار والعزة لنبی الامی المختار و آله الاخیار
و عترته الاخیار ذکر فتح فیروزکوه و حصار قلعه استا و وصول جمعی از حکام ولایات بپایه سریر اعلی چون پادشاه سکندر نشان از مهم حصار کلف ان
باز پرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب قلعه فیروزکوه برافراخت و آن حصن حصین در بساط بسیط زمین بکمال استحکام و متانت در تبه
استشهار داده و در عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن از سبیل غلبه و قهر از جمله محالات می شمارد و در آن زمان بر در آن حلاوت آثار دو فوج آب
حصار داری و وفور ذخیره بسیار مشحون بود و فتح بدون امتداد ایام محاصره معقول نمینمود القصه بعد از وصول سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان
آن کوه و ولوله در دل و جان آن گروه افتاده رستمداریان دست بتیر و کمان گشادند و غازیان آغاز محاربه نموده بنوک پیکان دیده دوز نقش وجود جمعی
کثیر از الواح هستی سترده مدت ده روز حال برین منوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم فتح و نصرت از مهب انا فتحنا لک وزید الناس من
رحمة الله علامة لشاه پادشاه یامدعا رسید بر پرچم علم شاه کشورگشا وزید و سپاه بهرام انتقام قلعه فیروزکوه را بطریق حصار کلف ان مفتوح ساختند
بموجب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام بر آوردند و تمامی متوطنان آنجا را طعمه تیغ بیدریغ گردانیده بر هیچکس ابقا نکردند و روز
دیگر پادشاه والا گهر عزیمت برفع شر حسین کیا که در قلعه استا متحصن شده بود گماشته بدان جانب کوچ فرمود و حسین کیا بصفت شجاعت
و پهلوانی اتصاف داشت و در میدان جنگ و هنگام کارزار نام و ننگ رستم دستان و سام نریمان را از غاشیه کشان خویش می پنداشت و
قریب دوازده هزار سوار و پیاده جرار در ظل رایتش بسر می بردند و یراق و استعداد بسیار و اسباب و آلات پیکار جمع آورده
هیچکس را در میدان خویش تصور نمیکرد بنابر آنچه چون حسین کیا از توجه موکب همایون خبر یافت با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریقه
جرأت نهاده از حصار بیرون خرامید و بقصد دست برد در کمین گاهی منزل گزید و از سپاه دوران لشکر نصرت اثر ذکر حالات روز مصاف را
بر لذت شب زفاف رایح میدانستند بسر وقت حسین کیا رسیده و غبار میدان هیجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفه بزخم تیغ و سنان
مجروح و بی روح شده التهاب آتش قتال کانون درون هنگام از درگذشت بالاخره غبار نکبت گرد ادبار بر مفارق سپاه رستمدار ریخت
و حسین کیا با اتباع بجانب حصار استا گریخت و فی الواقع آن قلعه ایست در غایت رفعت و استحکام و بنیان حصار فیروزه فام
سپهر ستوده و محروس از نوایب ایام بهرام خون آشام چون شحنه بر گرد برجش دایر و کمند اوهام از وصول بشرفات بلندش قاصر مثنوی
قلعه استوار چون خیبر * گشته بادور فلک همبر * نسر طایر نشسته بر بامش * جرم بهرام مشعل شامش * و رودی عظیم در دامن آن
حصار جاری بود و اهل آن در کمال متانت و حصانتش می افزود و چون شاه عالیجاه بنظام قلعه استا منزل گزید و سپاه مظفر لوا چند
روز بامر محاصره و محاربه پرداختند بر ضمیر منیر همایون واضح گردید که بوجود اهتمام لشکر جرار و استعمال آلت رزم و پیکار فتح آن حصار
تیسر نمی پذیرد بیت ز بس سنگ حادثه برج سپهر راچه خلل * لاجرم رای عقده گشای بر حل آن واقعه معضل گماشت و خاطر دریا
مقاطر بر این قرار گرفت که آب آن رود را که مادة انتعاش محصوران بود بجانب دیگر اندازد تا ایشان بسان ماهی بر ساحل مضطر
شده بدانند که بجنگ و حرب پرداختند و حسین بیک با جمعی کثیر از مردم میدان مجادله تمشیت آن مهم امور گشته باندک زمانی
نهری عریض عمیق در بالای آن حفر نمودند و راه جریان رود را بدان جانب گشودند و اکثر آن آب در جوی افتاده بعضی از آن هیجان
بسوی قلعه روان بود و بنابر آن پادشاه گیتی ستان سپاهیان را فرمود که سنگ و خاک و چوب و خاشاک از پیش آن جوی
سعی نمایند و بدان جهت آتش محنت در جان محصوران زده آن جماعت را خشک لب و سوخته دل پسندند لشکریان قیامت اثر
حسب الحکم بتقدیم رسانیده حسین کیا و اتباع او بجهد از تشنگی و آن حال کشتی امید خود را غرق لجه فنا دیدند و آتش عطش خرمن

شکیبایی ایشان محترق ساخته متحیر و مضطرب گردیدند و غازیان عظام کمر اهتمام بر میان بسته بیشتر از پیشتر دست بانداختن
تیر و سنگ گشودند و در روز سیم از پستی آب که محصوران را آب شده بود آن حصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان آنجا را اسیر ساخته مقید
گردانیده رو بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا بود آوردند و پس روز دیگر بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته و در روز چهارم آن
موضع نیز در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آمد و تمام اهالی آن استاد ارک آن موضع معروض تیغ بیباک شدند مگر بعضی از اهالی قلم که بنجات
زمره از ارکان دولت نجات یافتند و حسین کیا بوم آسا در قفس آهنین محبوس گشت و بعد از چند روز بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب
ناتوانی مرغ روحش قفس قالب را شکسته بعالم آخرت پیوست و در روزی که نایره غضب شاهی اشتعال یافته بود در میدان اصفهان جسدش
با محمد کره و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان محترق شد القصه بعد ازین فتوحات مبین پادشاه ظفر قرین تمهید بساط جشن و سور اشارت فرموده
و روزی چند در آن حدود بلوازم عیش و نشاط اشتغال نمود و در ان اثنا محمد حسین میرزا ولد خاقان منصور سلطان حسین بایقرا از جرجان
و کارکیا سلطان حسن از گیلان با تحف و برکات فراوان باستان سلطنت آشیان آمده سعادت پای بوس همایون دریافتند و باصناف
انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده مقضی المرام بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفر لوا از آنجا بصوب عراق مراجعت فرموده
ملک ری از یمن مقدم شریف غیرت افزای فردوس اعلی ساخت و از آنجا بخرقان آمده از خرقان رایات نصرت نشان بجانب ییلاق سرلوغ
برافراخت و در ان منزل خبر طغیان محمد کره و گشتن او از سلطان احمد ساروی باسماع جاه و جلال رسید و موکب همایون در ضمان عنایت
چون متوجه دار السلطنت اصفهان گردید **گفتار در بیان کشته شدن سلطان احمد ساروی بتیغ طغیان حاکم ابرقوه و سوختن جثهٔ محمد کره
بنایره غضب پادشاه سکندر شکوه** پیش از آنکه ولایات عراق عجم در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آید بسبب فتور امور دولت سلاطین آق قویونلو
شخصی که مشهور بود بسلطان احمد ساروی جمعی از مردم هر جایی با خود متفق کرده دار العباده یزد را بحیطه تصرف در آورد و چون اشعه آفتاب اشراق
بساحت بلاد و اقالیم افتاد ایالت یزد بحسین بیک لله مقرر شده و آن جناب از قبل خویش شیب آقا را که در سلک نوکرانش انتظام داشت بداروغگی تعیین
نمود و حکم همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب شیب بیزد رود و سلطان احمد ساروی را از مقام خلاف و عناد بگذراند و بمساعی
جمیله شاه تقی الدین بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید یافته عهد و پیمان در میان آورد که مدت العمر از جاده عبودیت خدام سده سدره مقام در نگذرد و
نسبت بشیب در مقام متابعت و انقیاد باشد آنگاه شیب بیزد در آمده روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد اغلب شرارت بر آن داشت که نقض عهد
نموده آنگاه او را در حمام بسعادت شهادت رسانید و از روی استقلال بفرمانروایی مشغول گردید و در ان ایام از دست محمد کره که در ملک ابرقوه مستقل
بود و بقتل رسید چنان این سخن ایست که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین آق قویونلو در ابرقوه و ملک یزد و در ان اوان که رایات نصرت نشان
شاه جهانبان آن حدود مضروب گشت از در اطاعت در آمده بحضرت آمد و هدایا و تحف لایقه بخدمت کعبه مرتبه فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و نواب کامیاب قاصد
آن خذلان مآب را از روی عین اشفاق نمود و فرمان در باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کرامت نفاذ یافت و بانواع مشمول انعام و احسان
فرموده رخصت مراجعت داد و آن خود پسند بر طریق سلوک داشت و آخر الامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی کبر و نخوت
از وی راجعت نموده روزی چند طریق جاکری دوران پادشاه سپرده و آنگاه از ابرقوه ایلغار کرده در شبی بیزد رسیده و به حیله که توانست خود را
بسوال و از روی جهل مغرور گشته رایت شقاوت بجانب یزد برافراخت و از ابرقوه ایلغار کرده در شبی بیزد رسیده
در شهر انداخت سلطان احمد ساروی را بقتل رسانید و آن بلده را مضبوط ساخته در مقام خلاف و نزاع استوار و اوصاف ثبات قدم نمود و چون این حالات
پادشاه فلک اقتدار شنود از سمو لوع باصفهان شتافته از انجا عنان یکران بصوب یزد تافت و بعد از وصول غازیان عظام و عساکر بهرام انتقام
آن بلده را بر گرد او احاطه کردند و اسباب قلعه گیری ترتیب نموده دست باندختن تیر و سنگ بر آوردند و مدت یکماه هر روز از وقتی که خورشید روشن
چهره بعزم تسخیر شهرستان سپهر لوا بر حصار فلک سر بر میکشید تا زمانی که مشاعل نجوم بر بروج قلعه نیلگون گردون را بر میکرد دلیران موکب همایون پادشاه
بر بروج مسکون عقاب سهام خون آشام بقصد صید روح مخالفان دور پرواز میدادند و اتباع محمد کره نیز آتش سپاه تیز از توپ و تفنگ بر انداختن خدنگ
مرگ آهنگ میگشادند و آخر الامر بضرب سنگ و توپ و تفنگ بهادران فیروز جنگ رخنه در باره یزد پدید آمد و سپاه نصرت شعار یکبار در شهر ریختند
رایت فتح و ظفر برافراختند و بضرب تیغ و سنان بسیاری از نوکران کرا را بر خاک هلاک انداختند و محمد کره با جمعی که اجل ایشان اندک تا خیری بود بقلعه
گریخته بار دیگر آغاز جنگ و جدل نمود و چون ظفر دوره در تسخیر آن حصار آورده بعد از اندک مدتی یکماه دیگر بامر محاصره و محاربه پرداختند تا آنکه چون دولت روز
افزون آن قلعه را بقهر و قسر مفتوح ساختند و محمد کره بر برجی بلند که تا آن وقت بسبب کمال رفعت و متانت از کمند کمندافکنان بر دور بود پناه برد تا از افتاده خانه
بیکسی پناه برد و از مضمون آیه اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده غافل ماند و غازیان قلعه گشای آن برج را احاطه نموده فرمان لازم الاتباع
آفتاب شعاع شرف نفاذ یافت که در پایان برجی که مفر کره بود هیمه بسیار جمع سازند و آتش در زنند چون آتش انتقام برافروزند تا خرمن صبر و شکیبایی کره
سوخته بقدم اضطرار بیرون آید و فرمان بر آن موجب در معرض تقدیم رسانیده و شعله آن آتش سر بر فلک اثیر کشید کره از تاب حرارت در اضطراب افتاده
بر روی منزل گزیده و غازیان عظام زود بالای بر آن نردبانها و پادا و دیگر مقاولی که آنجا بودند پایان آوردند و دست و گردن بسته بپایه سریر
اعلی بردند شاه دین پناه فرمود تا کره را مانند حسین کیا در قفس آهنین محبوس ساخته و اساس جمعیت اتباعش را بشعله تیغ بیدریغ سوخته بنیاد حیات
تمامی آن قوم ناپاک را بر باد فنا دادند و کره در ان قفس بد ترین حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالیجاه از یورش طبس معاودت فرموده آنگاه نیران غضب
قیامت لهب اشتعال یافته در میدان بلده اصفهان غازیان عالیشان هیمه فراوان جمع گردانیدند و آتش در ان زدند کره را با جمعی از نوکرانش که بعضی پیک
از ابرقوه آورده بود در دنیا بعقاب الیم و عذاب از جحیم رسانید **گفتار در بیان نهضت رایت کیتی فروز بولایت طبس و معاودت نمودن بعد از رفع
سپه جهار هزار کس** در ان اوان که پادشاه عالیشان بمحاصره یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین صدر از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا
بسده سدره انتما رسیده و بوسیله امرا و ملک آن اشرف بساط بوسی دریافته مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانید و چون در ان کتابت
تعظیم پادشاه مشرق و مغرب بجا آورده مناسب تحریر نیافته بود و ایضا تحف و برکات قابل خدام پایه سریر خلافت مصیر نبود امیر کمال الدین حسین
منظور نظر پادشاه نگشت و خیال یورش خراسان بخاطر انور شاه عالیشان گذشت بنا بر ان بعد از آنکه فتح یزد قصر میسر گشت کره در محبس قفس قرار گرفت
جهانشاه الدین عبدی بیک تواجی با فوجی از جنود قیامت شکوه متوجه تسخیر ابرقوه شد و پادشاه کشورگیر بنفس نفیس همایون در اوایل شعبان سنه عشر و تسعمائه
از دار العباده یزد بجانب طبس ایلغار فرمود و در ان اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا بود و بسپه سالار امیر محمد ولی بیک مقرر بود
و از غلامان آن جناب امیر نزدی بابا محافظت آن سرحد مینمود و نزدی بابا ناگهان از وصول موکب ظفر نشان خبر یافته خود را بقلعه انداخت و غازیان عظام از
گرد راه در شهر طبس تاخته هر کس را در ان بلده یافتند تیغ بیدریغ گذرانیدند و قتل و غارت بنهایت رسانیدند آنگاه کمال اقتدار اظهار کردند آنگاه صورت غضب پادشاه
مجموع به سمت تسکین پیوسته تیغ قهر التفات نمود و عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود و در یزد اندک توقفی کرده از آنجا باصفهان
شتافت و در آن اوان سعد لشکر بروجات روزگار متوطنان دار الملک عراق تافت و در ان اثنا امیر ابراز الدین عبدی بیک ابرقوه را تسخیر نموده بود و جمعی کثیر از
اتباع کره را اسیر گرفته بدرگاه عالمپناه رسید شرف بساط بوسی دریافت بواسطه آن نیکو خدمتی بمزید الطاف پادشاهانه گردید و هم در ان ایام
از نزد قیصر روم ایلچی بدرگاه عالمپناه آمده و باستان سلطنت آشیان آمده تحف لایقه و برکات رایقه آورده بسعادت تقبیل قوایم سریر سپهر سلطنت
مستسعد گشته از زبان قیصر اظهار اخلاص و اعتقاد کرد و شاه عالمپناه او را بانعام تاج و خلعت و اسب و زر سرافراز گردانید و امراق حسین کیا
و محمد کره و سایر جانیان در حضور آن ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف و اندیشه راه دیار خویش پیش گرفت و بعد از وصول بروم شمه از اشتعال
آتش خشم پادشاهی بعرض قیصر رسانید و شاه عالیشان آن زمستان در بلده فاخره اصفهان قشلاق فرمود و تمهید بساط عدل و انصاف پرداخت
و از غایت اقبال و کامرانی بسر برده بعضی اوقات خجسته ساعات به تجرع راح ریحانی و استماع الحان و اغانی مصروف داشت **رسیدن موکب
پادشاه سکندر اورنگ در فضای نشاط افزای کرج التک** فصل بهاران که ز فیض تمام ✿ گشت چمن غیرت دار السلام ✿ روی زمین خرمی از سر گرفت ✿
صحن چمن زینت دیگر گرفت سلطان گل بقصد شکار بیل پیکان خار را چون مژگان خوبان بالا افراز سر تیز گردانید و نسیم فروردین روایح مشکین فوایح ریاحین در
اطراف دشت و کوه و صحرا منتشر ساخته روی تازه و جالب نبات رسانید آهوان سپیاه چشم از مشاطگی نسیم بهار آرایش نبات سبزه زار در فضای روح افزای
مرغزار خرامیدند و پلنگان بسیار خشم در آرزوی وصال وحشیان و جمال ایشان مضطرب شده همه تن چشم گردیدند **مثنوی** باز پی صید شکار شهریاران ✿
کان قوسی قزح شد تیر باران ✿ ز پیکان نشاط آنکه در زار ✿ چو صیدی غرقه در خون گشته زار ✿ نشاط شکار از خاطر عاطر شاه فلک اقتدار سر بر زده ولایت
سیدیاف نقیم از غیرت خسروانه شد و حکم همایون شرف نفاذ یافت که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان بیرون آمده و بر گرد
گروه جانوران شکاری را بجانب کرج التک که ساحت و الکاش چون سپهر مینا رنگ وسیع است برانند و از جنس آهو و نخچیر و دد و وحش و طیور در آن
صحاری جانداری بر آن کنار نه گذارند و جهت تمشیت این مهم قراجیان بصوب بلدان رفته موکب نصرت نشان نیز از اصفهان بحرکت در آمدند و بجهت بیابان
که عبور فرمود و سراب خاصیت آب زلال گرفت و قطرات ابر نیسان انتظام عقود لآلی پذیرفت خار دل آزار در رنگ لاله شکوفه گلفشانی کرد و خس و خاشاک
مانند اوراق گل و ریحان بساط کامرانی بر او گسترد و امرا و کلانتران ولایات نیز از تمامی کوه و دشت را احاطه نموده جانوران شکاری را نیز در رنگ
مذکور بجمیع رسیده و از آهو و نخچیر و خرگوش و گرگ و شیر و پلنگ آنقدر جمع آمده بود که حساب و وهم از تعداد آن عجز و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه
کامکار بر باره فلک اقتدار نشسته تنها بمیان جرگه در آمد که بزخم تیغ خدنگ از خون آهو و پلنگ دست کم از رنگ یاقوت رمانی داده و اعیان را امر بضرب

بستان جان بستان نایره خون افشان در جیحون شیر و پلنگ کشاد و زبانی گرز گران سر و گردن گوزن را از هم گردانید و ساعتی بشمشیر نهنگ آهنگ شکاف در پشت و پهلوی

نخجیر و خرگوش افکنده بعد از آنکه عدم رسانید **مثنوی** شه پر دل چو کین تیز و تیز ٭ گهی آهو فکندی گاه نخجیر ٭ گهی شیر و هیژبر و ببر دی ٭ گهی گور افکندش گور بودی ٭

بعد از آن حسب فرمان واجب الاذعان امرا و نوئینان نیز در جرگه افشده و هر یک بزخم تیر و ضرب شمشیر آنقدر که خواستند صید بر خاک هلاک انداختند و

اکثر الامر اذن عام از کمال عنایت پادشاه گردون احتشام صدور یافته تمامی غازیان و لشکریان آغاز تیغ را ندن و شکاری افکندن کردند و در طرفة العینی تمامی آن

جانوران را طعمه تیغ سرافکن ساخته شرایط جلادت و خونریزی بجای آوردند و در آن روز شهزاده و هر مقصد جانور کشته تا اعیان امرا و اعیان و

اشراف خدام ملایک آشیان تقسیم نمودند و استادان بنابر حسب فرمان واجب الاذعان ازو رؤس وحشیان منار با ترتیب نمودند انگاه شاه

دین پناه بعضی از ییلاقهای طیبهٔ اصفهان را معسکر نصرت ساخته تمهید بساط عیش و کامرانی پرداخت و از کف ساقیان زهره جبین نازنین جامهای

شراب ارغوانی گرفته و رایت عیش و عشرت و کامرانی بلند و مرتفع ساخت والحمد لله رب العالمین **ذکر نهضت رایات ظفر پناه از بر تو ایالت کشور کشا**

و انتقال منازل روح افزا بجهت توجه معاودت پادشاه سعادت انتما شاه عالیشان چون روزی چند در ییلاق اصفهان بدولت و اقبال بگذرانید بر

حسب اقتضای رای صواب نمای متوجه ولایت همدان گردید و بعد از وصول بدان مملکت در مرغزاری جنت آثار نزول اجلال فرمود و در تشیید

اساس عدل و انصاف کوشیده در باب انهدام بنای جور و اعتساف اهتمام نمود و در آن اثنا خاطر اشرف اعلی بال بطواف فایض الانوار امام

سهل علی علیه التحیة والثنا شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برده مجاوران آن آستان کرامت آشیان از اعتبارات و صدقات

نوازش کرده مراسم اخلاص و نیاز بجای آورده بنابر آنکه عمارت آن مزار فیض آثار روی بویرانی داشت فرمان همایون نفاذ یافت که معماران هنرور

و مهندسان دانش اثر بر سر آن مرقد معطر عمارتی عالی طرح انداختند و اساس آنرا بسان گنبد زمان مشید و مستحکم سازند و بآنگ زمانی آن بنا روح افزا

بر وجهی ساخته و پرداخته آمد که شرفات بلندش سر رفعت بذروهٔ قصر فیروزه کار سپهر رسانید و غرفات پای مانندش فرق رفعت از کنگرهٔ منازل

ماه و مهر در گذرانید **قطعه** بر پیشانیت که طاوس ملایک هر دم ٭ از سر سدره رفاید بهوایش پرواز ٭ خم طاق قبش همه با سقف فلک شد هم طاق ٭

لب بامش همه در گوش زحل گوید راز ٭ و هم در ان ایام از آثار مقدم پادشاه بی عدیل مانند زمزم از یمن قدوم حضرت اسمعیل علی نبینا و علیه السلام

چشمهٔ آب عذوبت مآب در ان عتبه کعبه مرتبه ظاهر گشت و بر بالای آن چشمه خانه تعمیر یافت که قبا آن در بلندی از شرفه خورنق و سدیر در گذشت و

نزدیک بآن چشمه حوضی کوثر مثال احداث یافته از آن آب زلال مالامال گشت آنگاه استادان بنا و باغبانان اتا جهار باغی دلکشا و بوستانی

روح افزا در ان فضای بهشت آسا طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند معقود ابر افراخته ساحت بار اغش را از نشاندن نهالهای ترنجش و گلبنهای عطر پرور

مزین و معطر ساختند و حالا آن گلشن فردوس روش بکمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده و شکوفه

بساطین افلاک از انفعال گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد برآید و عندلیب خوش نوای طبع را رنگ در وصف گلهای بدایع آثارش نغز و رضوان ریاض

الجنة سرای بنفشه مشکبوی از خوالی البساتینش چون زلف دلفریب خوبان سبز دیده و سنبل سلسله موی با گلهای عرایش همچون خط غالیه بوی بالعل لبان

خوش برآمده اثمار حلاوت آثار اشجارش قوت روح و قوت دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل **مثنوی** چو خط بتان سبزه اش دلگشا ٭

نمو کشتگاش نسیم صبا ٭ مرغان سرایش همه دلپسند ٭ چو سبزان رعنای بالابلند ٭ هوایش همه نرم و خوشبو ٭ زروی گلش تازه گردد ٭ القصه چون

خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تعمیر آن مزار فیض آثار فراغت یافت عنان بارهٔ خوش خرام بصوب ییلاق سورلوغ تافت و در ان تابستان گاهی بصید و شکار

گور و آهو میل نمود و احیانا جام مدام از دست آهو چشمان سیم اندام تجرع فرمود و بعد از آنکه موسم حرارت هوا بر نهج اعتدال گردید رایات ظفر آیات سار و قورغان

گشت **گفتار در بیان دفع شر صارم کرد و مطیع شدن حاکم گیلان بعد از شاه پادشاه در فصل** خزان که خسرو خاور از بیت الشرف میزان تحویل کرده بتبدیل الوان

لیل و نهار فرمان داده حریف خریف آغاز دم سردی نمود و گرمی تابستان روی در نقصان نهاد و بلبل از صحبت هجران لاله و گل اللی گشته ترک نغمه سرایی کرد

و لشکر دی بنیاد دست برد نمود و دست یغمای بنات نبات برآورد **مثنوی** ریخت بر اطراف بساتین شجر ٭ از نفس برد خزان برگ و بر ٭ گل هم چو نسیم بهار ٭

بزنگ بشکفته زار ٭ مسامع اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق کردستان در ساوه و قورغان دست تطاول گشاده و قطع طریق و غضب

اموال هر فریق را سرمایه وجه معاش ساخته و دفع شر آن جماعت بر ذمهٔ همت پادشاه هفت کشور واجب بود بدان جانب نهضت فرمود و صارم چون از توجه

لوای کشورگشای وقوف یافت چاره کار در فرار دانسته اهمال و اثقال بر جای گذاشت و بمضمون من نجا برأسه فقد ربح عمل کرده علم هزیمت

بجانب عقبات سخت و بیشهای پر درخت برافراشت و غازیان عظام گاهی بجهات صارم و اتباعش را غنیمت گرفته جمعی کثیر از کردان بی ایمان گردن را پایمال

دیده تیغ بیدریغ گذرانیدند و مواکب گردون مراتب از آنجا بقزل اوزن رفته در آن مقام این خبر شیوع یافت که حاکم فومن در شت امیره حسام الدین

از متابعت خدام پادشاه ظفر قرین سر پیچیده و گردن بجنبر فرمان برداری و خراج گذاری در نمی آورد بنابر آن تسخیر گیلان پیش نهاد همت عالی نهمت گشته رایات

نصرت نشان بدان جانب روان شد و بعد از وصول بسرحد آن ولایت عساکر بحر امواج مانند شیر ژیان بجنگل و بیشه گیلان در آمده آغاز نهب و غارت

و تاراج نمودند و در تضییق مخالفان کوشیده ابواب قتل بر روی روزگار ایشان گشادند و حاکم رشت دیگر اضطراب افتاد از آن خوف رشت توجه کرده در سفینهٔ اقتدار

و استغفار نشسته التجا بحضرت آن پادشاه عالیجاه آورد و بدان گاه سلاطین پناه ارسال داشت و قبول نمود که بعد الیوم حسام مخالفت از نیام عصیان بیرون نیاورد

و سال بسال خراج و مال ادا کرده خود را یکی از بندگان خدمتگار شمرد و عفو کامل و لطف شامل پادشاه پوزش پذیر ملتمس کلا رخصت **اذن الملک فاتح** از جرایم

عظیمهٔ امیره حسام الدین تجاوز فرموده قاصد او را مشمول انعام و احسان گردانیده منشور حکومت مملکت گیلان عنایت نموده و الحق نتایج التفات شاهی مباهی

گشته منشور موفور السرور بعث کرده سعادت یافت و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از حدود ولایت گیلان مراجعت نموده بعزم مشتات

در آن زمستان خطهٔ طارم از یمن مقدم مکرم غیرت افزای گلستان ارم بود و بساط عیش و نشاط انبساط یافته ساحت بساحت هوا کامرانی و عشرت

می افزود و چون فصل زمستان طی شد و عالی خدام سدره مقام بپایان رسید و پادشاه سپهر پناه از یورت قشلاق متوجه یورت الشرف

خوش گشت و فراش فروردین بسیط زمین را بسیط بساط زمردین آرایش داده سلطان گل با کمال شوکت و تجمل پرده از نگاری از چهرهٔ گلزار گشوده و

بالحن چمن بنیاد **مثنوی** گر دوست سبب فیضانی ٭ در چمن باز کرد مرا اقشانی مع ٭ ژاله باریده بچهرهٔ خوشاب ٭ الالله ساغری پر از می ناب ٭ برگ برادوخته فیروز سرو ٭

چشم کشاده نرگس مخمور ٭ پادشاه مؤید منصور از قشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه در حرکت آمد و بعد از وصول بمقصود چمنی را که از غایت نزاهت رشک

سراپستان ارم است بمیمنت قدم همایون مشرف ساخت و روزی چند در ان منزل دلپسند باسباب آمادهٔ تیر و تفنگ افراختن قیام نمود و انگاه رایات نصرت

بصوب سورلوغ بر افراخت و در سورلوغ مسامع نواب کامیاب شاهی رسید که صارم کرد فوجی دیگر جمعی از اکراد بهم کشیده و بموضع اورمی آمده و باز دست

بغارت و فساد و استقلال اردو بهرام بیک قرامانی و جناب خلیفه الخلفانی با فوجی از مردان میدان رزم آزمای بدفع شر آن جماعت مامور گشته اورمی

بطرف اورمی آوردند و صارم کرد از آنجا گریزان پاگرد کردستان گذاشته بجانب جلقه کوهی برده و در آن موضع حصین مستعد جنگ و پیکار گشته با اهل صبر و شکیبایی پیشه و مآل

ظلم و ستم سپاه بهرام انتقام او را تعاقب نموده بعد از وصول بدامن آن کوه غازیان دست تیغ و حسام کین از نیام کشیده مانند پلنگ خشمناک

بر فراز آن کوه دویدند و صارم با فوجی از اشقیا که با او همدم بودند بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و ناوک بلا از

شست اجل کشاد یافت از دو طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتادند و از خون کشتگان بسان کان بدخشان قطرات اشک لعل گون بر جبین آورده و هیج

اثری از گرد و سوگ ارد و بگیر و تیره گشته نور آفتاب را در حجاب توان پنهان کرد و برق سنان عالم سوز شعله افتاده در خرمن استقامت از افت و ناوک پیکان

آتش افروز حروف امن و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت **مثنوی** ز دریای خون موج در آمد بجوش ٭ چه در ره مغز سران زان خروش ٭

سر نیزه و تیغه کاوش گرفت ٭ ز چشم زره خون تراوش گرفت ٭ ز نوک سنان لخت لخت جگر ٭ فرو ریخت چون انارها تر ٭ آخر الامر شمایم فتح و ظفر

مشام امرا عنبر افشان ساخته صارم کرد روی ادبار بوادی فرار آورد و غازیان عظام بسیره بر او و بعضی از سرداران لشکرش را که اسیر و مقید ساخته

فوجی کثیر از متابعانش را بقتل رسانیدند و تمامی ایل و الوس او را غارت کرده سالما غانما مراجعت بصوب اردوی اعلی معطوف گردانیدند و در خوی پیوستند و

سرپر سلطنت مصیر رسیده بهرام بیک و خلیفه الخلفانی بعد از تقبیل زمین عبودیت کیفیت آن محاربه و شکست ادبار دولت را مشروح معروض داشتند

و بموجب فرمان واجب الاذعان که از مصدر قهر و غضب قیامت لعب صادر گشت غازیان عظام جماعتی را که مامور بودند بار و بانزاری بر دوم مرکبی را

مقولی گرداندن بجرم تمرد بود و قتل نمودند و پادشاه دولت نواز دشمن که از آن زمستان در خوی قشلاق کرده مقرون بحصول آمال و امانی از ساغر

اقبال و کامرانی شراب عیش و عشرت می نوشید و همواره مجلس همایون از فروغ شراب گلگون طراوت ایام بهار داده در تمهید بساط انصاف

و معدلت میکوشید نسیم عنایت ربانی از مهب سعادت جاودانی متنسم و غنچه عاطفت یزدانی در چمن سلطنت و جهانبانی متبسم والحمد لله المنعم الکریم

گفتار در بیان جشن فرمودن شاه گیتی فروز در روز نوروز و توجه نمودن بجهت دفع شر علاء الدوله ذو القدر بسعادت بخت فیروز چون بحکم

بهار شد گلزار ٭ پر گشت زر در گنار گلزار ٭ بشکفت ز باد صبح لاله ٭ آورد ببزم گل پیاله ٭ از دوست ز آب می یخ گل ٭ بر خاست فغان ز جان بلبل ٭

شد شاخ شکوفه پر ستاره ٭ صد چشم کشاد در نظاره ٭ پادشاه آفاق از یورت قشلاق بیرون خرامیده در مرغزاری که عذوبت آبش خاصیت

چشمهٔ تسنیم ظاهر میکرد و لطافت هوایش چون نسیم خلد روح تازه بقالب بخشید و میرسانید منزل گزید و بترتیب جشن نوروزی اشارت

فرموده در آن روز جهان افروز از سر نو بنوازش امرا و حکام پرداخت و در بزم کامرانی ساغرهای دوستکامی در کشید و طبقات انام را

بانواع احسان و انعام مبتهج و مسرور ساخت **مثنوی** در آن روز شاه سلیمان سریر ٭ خدیو جهانگیر روشن ضمیر ٭ بیارات بزمی گران چشتر ٭

سپهدار ایران حشمت پناه ٭ بزرگان ملک و سران سپاه ٭ ولاتی که بودند دولت قرین ٭ دران جشن حکام روی زمین ٭ نظیرش بناه و دو کس در نظر ٭
با انعام اسپان با زین زر ٭ بران سروران از نوازش نمود ٭ شهنشه زبان تلطف گشود ٭ بپیش شهنشاه خورشیدوش ٭ کشیدند هر یک بسی پیشکش ٭
بجام در خرمی باز کرد ٭ میان وکمها سر افراز کرد ٭ ز نقد و جنس از حساب و شمار ٭ قبای خز و اطلس زرنگار ٭ کمرهای مرصع بدر و گهر ٭
بدیع ساقیان از فروغ شراب ٭ ز دست جوانان نسرین عذار ٭ بگردش در آمد می خوشگوار ٭ بپای سریر سپهر احتشام ٭ نشستند اشراف عالیمقام ٭
بعد توجه روز نوروز باد ٭ گشا با لوای توفیق روز باد ٭ وحالت بر شاه فرخنده پی ٭ مغنی بصوت دف و چنگ و نی ٭ برافروخت چون عارض آفتاب ٭
بنور دولت و جشن سرور بجامع پادشاه مؤید و منصور که نامزاد از بعد اکرچه و جلالت القدر
بنور دولت از بخت فرخ اثر ٭ بنوروزیت باد فتح و ظفر ٭ و بعد از انقضای ایام جشن و سرور بجامع پادشاه بارکاه شاهی لوای طغیان مرتفع کردانیده
ذوالقدر پیوسته و علاء الدوله دختر خود را بامیر سلک ازدواج کشیده و بموافقت داماد در مخالفت خدام بارکاه شاهی لوای طغیان مرتفع کردانیده
و اکنون باسپاهی از اعاظم و ایرانیان خیال افزون جمیار کرشتافته و بسبب اهتزاز صرصر عداوتش دران دیار آتش اشتعال یافته سران لشکر
پردلان سپس مردم می برند و لشکر پی پرسش هر جا چیزی می یابند می برند مثنوی لشکر ظالم ضلالت کیش ٭ مردم جوینده شرانگیش ٭ جمله از شیوه مروت دور ٭
یافته التزویب نقش غرور ٭ کرده پیوسته عزم جور و فساد ٭ مال ناموس خلق داده بباد ٭ از استماع این خبر نایره غیرت پادشاه هفت کشور زبانه بفلک
اخضر کشیده و دفع شر آن کروه بد اختر بر ذمت غیرت واجب نموده حکم همایون باجتماع لشکریات اثر نافذ شد تواجیان قریب جهت رسانیدن
جار بسوی اطراف بلاد و امصار آورده با ندک زمانی لشکر بسیار از ولایت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و لرستان در اردوی
کیهان پوی جمع آورده همه جوشن پوش و خنجرکذار و همه اسمه کینه کوش مثنوی ظفر آثار جهانی بلطف الهی همه ٭ سرافراز از تاج شاهی همه ٭ کمر بسته هر یک بفرمان
کشادن ابن فاکستری ٭ پس انکه پادشاه ربع مسکون بروز فرخ و بخت همایون اعلام ظفر نکار برافراخته و دفع شر اشرار ذوالقدر را پیش نهاد همت ساخته عنان
صبا نکیتی نورد بجانب ارزنجان انعطاف داد و افغان کوس و نفیر باوج فلک اثیر رسید و هر کس در اردوی همایون بود روی براه نهاد مثنوی روان شد
باقبال شاه جهان ٭ سعادت مساعد ظفر همعنان ٭ نشان از غبار مواکب سپهر ٭ در آکنش ثالث ماه و مهر ٭ جنیبت کشانش ملوک عظام ٭
بغز ما بزی مظفر هر کدام ٭ و پس از آنکه ماهچه چتر خورشید اثر ساحت ارزنجان از نور وصول غیرت افزای فضای آسمان کردانیده و علاء الدوله بر بعضی
سلع کردیده بعضی از قلاع دیار بکر را که تسخیر کرده بود جمعی از معتمدان خود سپرده روی بهزیمت بصوب البستان آورد و دو کیفیت فرار او بعرض شاه
رسید اقتدار پیسده و بها از نهضت همایون از عقب مخالفان دون اتفاق افتاد و علاء الدوله نیز در البستان مجال توقف محال انستر نموده از متعلقان
بجانب روم کسیل کرد و خود قرار بصوب شام فرستاده خود با معدودی چند بکوه و درها که از غایت رفعت قله آن باوج فلک آسمان می ساید و کمره
زمین از فراز آن کمتر از ذره می نماید پناه برده متحصن شد و پادشاه مجاهد غازی در حین دولت و سرفرازی قطع منازل نموده بر بعضی از ولایات که داخل مملکت
روم بود عبور فرمود و بر شهر و قصبه که رسید ابواب عدل و احسان بر روی روزکار رعیت ستمکشان برکشود و چون کنار رود البستان مضرب خیام سپاه بحر جوش
مع خروش کشت جمعی کثیر از لشکر ذوالقدر بل عشری از دستان عزت منظر جامه جنگ پوشیده و دست بخنجر یازیده در برابر موکب ظفر اثر صف
قتال بیار استند مثنوی صف آراست اکنون سپاهی کران ٭ کرفته جهان از کران تا کران ٭ همه آهنین درع و خفتان شکاف ٭ همه همچو ابرو دشمن کینه جو
و غازیان عظام نیز بتسویه صفوف پرداخته فوج فوج کرده و سورتی زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و کوس کوش ساکنان کنبد کردون را کر ساخت
مثنوی برآمد بهم دو سپه با نک کوس ٭ هوا نیلگون شد سپهر آبنوس ٭ چو برق درخشنده از تیر و تیغ ٭ همی آتش افروخت از کرز و تیغ ٭
آنکاه دلیران جنگجوی و جباران تند خوی دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان برده روی با نهدام بنیان حیات یکدیگر آوردند و کمال
جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بزخم نیزه خطی قامت تیرمثال جوانان نوخاسته را مانند کمان خم کردند کاه از ترکیب شمشیر خونبار سر سروران مردافکن
و دلیران جنگجوی و جیحون ساحت پکان خارا کذار و سهام صف شکن مینمودند لاجرم سر بسر سرزمین از خون مخنفی رد خاک ریخت و در
هر حقی می خاک وجود اعدای باغی را بر باد داد ٭ ز بس کشته آمد زهر دو کروه ٭ ز خون خاست دریا از کشته کوه ٭ و با انکه دران روز سپاه
پادشاه کیتی فروز بضرب تیغ مسلول بسیاری از ان خیل مخذول را به بیابان عدم بلکه بقعر جهنم فرستادند بقیة السیف پای قرار استوار
داشته تا شب در موقف کارزار بایستادند و چون جمشید خورشید از توقف در میدان سپهر ملول شده راه دیار مغرب پیش کرفت و
شعشعه تیغ آفتاب بنیام غروب در آمده از عکس خون کشتکان ساحت افق کون لعل بد خشان پذیرفت پادشاه عالیجناب در معسکر همایون
نزول اجلال فرموده سپاه ظفر اقتباس را باقامت لوازم پاس امر فرموده و لشکر ذوالقدر نیز مراسم طلایه پرداخته آن شب تا صباح از جانبین طریقه تیقظ
و احتیاط مرعی بود روز دیگر سپهداران قضا قدرت و دلیران زرنکار برفراز جوشن پیچاکون کردون پوشیده و بلمعات تیغ برق کردار فضای دشت

و همایون را نور و ضیا بخشیده در اقدام سپاه ظلام کوشید پادشاه بهرام انتقام بدین جمیل را ابدیع زانه نمود و آن اسپه رزبان و تیزر رفتار
دلدل آثار بولاد سم قطاس دم برآمده تسویه صفوف لشکر فیروزی اثر پرداخته میدان قتال را بفر طلعت همایون غیرت افزای فضای سپهر بوقلمون
کردانید و از ان جانب اشرار دیو سار ذوالقدر در برابر آمده و درین روز نیز حربی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و مخالفان خیره سر بدستور روز
نخست قدم ثبات استوار داشته بهنکام هجوم سپاه ظلام هر یک از فرق نابیره وزمره یاغیه بمعسکر خویش متوجه کردید و صباح روز سیم که خسرو
انجم علم پرنور رخ و ظفر برافراخت و از استعمال شعله سنان تیغ بدریغ خیل ظلام شب محنت انجام را منقلب ساخت بار دیگر غازیان ستم
از شمشیر و خنجر کشیده دران قوم بر شر ذوالقدر آوردند و درین روز نسایم نصرت و بر تری بر شقه رایات سالکان مسالک طریقت و شریعت پرور
وزید و ماهرای آبدارون اختر آغاز انتشار اموکرده امضمون کلام قل لن تنفعکم الفرار ان فررتم شامل حال آن مردم کشت و سر پنجه قدرت سپاه بهرام
صولت بساط حیات اکثر آن قوم پلید را درنوشت جهات و یراق و متملکات ایشان بتمام در تحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار کرفت و از
صرصر غضب پادشاهی نایره غضب در بیوتات و انبار غلات آن جمع خاکسار رخت اشتعال پذیرفت بیت باد غضب آتشی بر فروخت ٭
کشوره خاکساران بسوخت ٭ و پادشاه سپهر اقتدار بعد از فراغ خاطر از مهم آن قوم مدبر عازم دیار بکر کشته بر صوب شام عبور نموده
انکام و سرداران ولایات جمعی را که بقدم اطاعت بدرکاه عالمپناه آمده بودند لوازم نیازمندی و نثار بجای آوردند نوازش فرموده و چون هوای دیار بکر از
غبار موکب ظفر آثار رشک عبیر پرور و مشکبار کشت بسامع جاه و جلال پیوست که طایفه از توابع علاء الدوله در قلعه خرپوت تواطی ارند و حصانت آن
حصار موجب اقرار ایشان کشته شرایط فرمان برداری بجا نمی آرند و موکب همایون بدان جانب شتافته سپاه بستاره عدد و جنود مانند سرحد
محیط اساس آن قلعه بثبات اشتغال آمده و بازوخش شعله حرب و جنگ افراختن تفنگ و سنگ پرداخته در روز دوم چند رخنه در دیوار
آن قلعه که چون دل یجوز از خرابی احتمال حصون بود افکندند و صورت فتح و ظفر در نظر پادشاه دین دار جلوه کر شد حکم همایون شرف نفاذ
یافت که غازیان عظام رعایا و مزارعان را اصلا تعرض نرسانند و از اتباع علاء الدوله ذوالقدر هر کس را بیابند بسر پنجه اقتدار از خون بدان
بموجب فرمان عمل نموده چون کیفیت فتح قلعه خرپوت بمسامع کوتوالان سایر قلاع دیار بکر رسید جمیع از مقام سرکشی و عناد در کذشته مفاتیح حصون
و بلاد را باتحف شایسته و تبرکات بایسته بدرکاه عالمپناه فرستادند و اظهار عجز و عبودیت و اخلاص نموده ابواب اطاعت و خدمتکاری بر
کشادند و پادشاه مخلص نواز ده باره انعامات انعام و احسان فرموده زمام ایالت ولایت دیار بکر را در قبضه درایت محمد بیک استاجلو
نهاد و طبل مراجعت کوفته عنان عزیمت بطرف اخلاط انعطاف داد و در اثنای راه شرف الدین بیک که حاکم تبلیس بود با پیشکش فراوان آستان
سلطنت آشیان شتافته شرف بساط بوسی حاصل نمود و تبلیس بسایر خدام عالیمقام کشته دست عنایت پادشاه بر جبین او ابواب لطف
و مرحمت بر روی روزکارش برکشود و پس از آنکه ولایت اخلاط محل بسط بساط سلطنت مناکست مشابه کلهای حمرا بر اغصان درختان
و تلون اوراق باغ و بستان آرایش بر شاط شده هوای تابستان ز ایوان کیوان در کذشت و پادشاه کیتی فروز چند روز دران مقام فرح
انجام بشرب مدام پرداخته از آنجا بخوی شتافت و فصل دی در خوی بوده پرتو انوار معدلت بر وجنات احوال متوطنان آذربایجان تافت ذکر
طغیان علاء الدوله ذوالقدر کرت دیگر و کشته شدن اولاد او بضرب تیغ ظفر پیکر دران زمستان که موضع خوی مضرب خیام پادشاه
نیکو خوی بود علاء الدوله ذوالقدر لشکر جنگجوی فراهم کشیده مصحوب پسر خویش که قاسم بیک نام داشت و او را بجهت اتصاف بشجاعت ساروقپلان
میکفتند بجانب دیار بکر ارسال نمود و محمد بیک استاجلو با وجود قلت سپاه بمضمون کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله واثق بوده
برابر اهل صف آرای کشته مرد و فرق نهایت کوشش و کوشش بتقدیم رسانید و محمد بیک را صورت نصرت دست داد و ساروقپلان و جمعی
از خویشان او از غازیان شیر شکار اسیر کرده در قتل قوم ذوالقدر بنوبت دیگر غایت قدرت ظاهر ساختند و محمد بیک از وقوع این فتح مبین
مبتهج و مسرور کشته بلوازم محامد الهی قیام نموده ساروقپلان را با سایر اسیران کردن زده رؤس نامبارک ایشان را بدرکاه معلی روان فرموده
قاصدان و قشلاق خوی بدرکاه سلطنت پناه رسیده کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانیدند و فرق احسان و انعام بجانب دیار بکر مراجعت
کرده عنایت شاهی را که مشاهده نموده بود و معروض محمد بیک کردانیدند علاء الدوله بعد از شنیدن این خبر مانند پلنک تیز خورده و از خشم
شده و در ماتم پسر سیلاب خون بجکر انجمن تر دامن ساخت و بار دیگر باجتماع یراق خیل و حشم پرداخت و پانزده هزار سوار عفریت منظر مریخ آثار
فراهم کشید و دو پسر دیگر خود را که کلانتر ایشان شیخ و خرد ترا احمد بیک میکفتند سردار آن سپاه کردانیده و ایشان را بجهت طلب خون ساروقپلان
بحرب محمد بیک استاجلو روان ساخت و محمد بیک از هجوم اعدا شوم خبر یافته بار استعداد قتل کشته و در ظاهر قلعه آمد تلاقی فریقین دست

جنگی در پیوست که از نهیب آن عنان صبر و شکیب از قبضهٔ اقتدار کوتوال حصار جسم بیرون رفت و سیلاب خون چون رود جیحون در فضای معرکه روان
شده قافلهٔ امن و سلامت رخت از مرحلهٔ جان بربست آخر الامر محمد بیک جلادت شعار صرصر اثر خیل … خواه ذو القدر را چون غبار بی اعتبار از عرصهٔ
روزگار برداشت و کوشروع و احمد بیک با بسیاری از اتباع در معرکه کشته زمانهٔ پربهانه وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و محمد بیک
گره چه اخری دست نشان در گردن عروس پس فتح و فیروزی حمایل نموده سرهای مقتولان را از پس پشت … بار کرده مصحوب قاصدی قرمبیه
بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاد و چون در آن زمان پادشاه … شیم از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته بود ایلچی استاجلو محمد در ییلاق
همدان سرهای دشمنان را با آستان ملک آشیان رسانید و کیفیت احوال فتح را کما ینبغی چون دولت ابدی پیوند روی نموده بود معروض گردانید
و باصناف انعام و اکرام اختصاص یافته مفتخر و مباهی بجانب دیار بکر بازگردید و چون خبر شکست علاء الدوله مرة بعد اخری بروم رسید پادشاه آن
دیار که از وی کینهٔ دیرینه در سینه داشت لشکر بسر وی کشید و علاء الدوله در میان قتال بزخم تیغ رومیان کشته گشته رشتهٔ بسیاری از قوم
ذو القدر در آن معرکه منقطع گردید و بقیة السیف در اطراف آفاق پریشان شده تمام او در خدمت قیصر راه دیار روم پیش گرفت و این شایسته کلفتی و قایلی
مشتغی گلشن ممالک شاهی از خار آزار آن سالک طریق تباهی سمت انتیت پذیرفت و شاه صاحب تایید آن بهار را با آستان رستمدار و ولایت همدان
و کمال دولت و اقبال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر نجم زرگر منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عالی گهر شده رایت
اعتبار و اختیار برافراشت **ذکر شمه از احوال امیر نجم الدین مسعود جیلانی و رسیدن کوکب طالع او بدرجهٔ شرف و کامرانی** بر ضمیر کیمیا تاثیر مهبران معیار اعتبار
و بیارشناسان کارخانهٔ روزگار در حجاب ستار مخفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک اشراف و اعیان رشت که اعظم ممالک جیلانات
منتظم بود و بواسطهٔ کمال مهارت در صناعت … از امثال و اقران ممتاز و مستثنی میبود و در آن ایام که آن … حضرت شاهی ممالک پناهی در ولایت
لاهجان بسر میبرد امیر نجم الدین مسعود بنابر ارادتی که نسبت بدودمان … منتسبان خاندان حیدری ثابت داشت نقش محبت آن قرة العین ولایت را
بخاتم اخلاص بر خاتم دل نگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معتمدی ارسال نمود و بزبان نیاز مضمون این مقال پیغام نمود **قطعه**
سمعت من الحاکین وصف جماله ❊ عشقت و ما صورة فراقی ❊ ز بس وصف حسن تو بشنیده ام ❊
سلام علی من شاق … وان لم ارق الا اللطیف خیال ❊ و چون آن تحفه و پیغام بعرض خدام آستان سپهر احتشام رسید
بجان مهر روی تو ورزیده ام ❊ چنان در دل و دیده جا کرده ای ❊ که گویی ترا سالها دیده ام ❊
بعد اخلاص آن سالک طریق رشد و رشاد در معیار ضمیر پادشاه کامکار تمام عیار نموده بسلک قبول مقرون شده قاصد مشمول انعام و اکرام رخصت
انصراف یافت و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آن مملکت بخطهٔ اردبیل مراجعت کرد صیت ظهور دولت و اقبال ابدی الاتصال
در اطراف عالم سمت شیوع پذیرفت کوپه جاپس کپه سالار حاکم رشت امیر اسحق بود در مذهب تسنن غلو مینمود و دانست که امیر نجم الدین
مسعود بملت علیهٔ امامیه عمل مینماید و نسبت بآن قدوهٔ اولاد خیر البریه در طریق اخلاص و نیازمندی سلوک میفرماید بنابر آن امیر اسحق را بر قتل
آن جناب اغوا کرد امیر نجم الدین از جمعی خبر یافته بپای فرار روی بدرگاه پادشاه جم اقتدار آورد و در آن ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان
بود بموکب همایون پیوسته در سلک سپاه خدام پایهٔ سریر اعلی انتظام یافت و پرتو آفتاب عنایت از مطلع رحمت نامتناهی طالع شده بر وجنات
احوالش تافت و چون آن جناب بصفت فراست و کاردانی و سمت کیاست و فضایل نفسانی اتصاف داشت و مجاورات گفتارش و محاسن
کردارش از امثال و اقران ممتاز بوده همواره جود و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت باندک زمانی اعتبار و اختیار بسیار پیدا کرد و در خلال احوال
مذکوره بمنصب وکالت نفس نفیس همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال مهمات ملک و مال بدست آورد و پایهٔ قدر و منزلتش از تمامی امرای
عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام درگذشت و درگاه خلایق ملاذش چون تربت پادشاه … آرامگاه اشراف و اعیان عراق و فارس
و آذربایجان گشت **مثنوی** بلطف پادشاه بنده پرور ❊ خدیو دین پناه عدل گستر ❊ پناه سروران درگاه او گشت ❊ فلک میران عز و جاه او گشت ❊
و آن امیر صافی ضمیر نیکدار که اختلالی که در اوایل ایام جهانگیری در بعضی از ولایات وقوع یافته بود بقدر امکان سعی نموده در ترفیه حال اصحاب فضل و کمال
کوشیده با … معدلت ابواب مکرمت برگشود **مثنوی** در جود و سخا بر خلق بگشاد ❊ بنوعش کام خیر … ❊ چمن التفات شهریاری ❊
بنای عدل را داد استواری ❊ ز ابر لطف او اطراف عالم ❊ چو گلزار ارم گردید خرم ❊ **فتح بغداد و بعضی از وقایع بغداد و در آمدن آن مملکت بتحت تصرف
پادشاه والا نژاد** چمن آرای ساحت این سخن و نضارت بخش فضای این گلشن از رشحات سحاب قلم این حکایت را بدینسان رقم میزند که بعد از
رفتن یادگار … الدوله ذو القدر یکی از امرای شجاعت اثر باریک نام بدار السلام بغداد استیلا یافت و خیال محال طرح سلطنت و استقلال
انداخته با آستان ملک آشیان شاه جهانیان نشتافت بنابر آن در پاییز سنهٔ اربع عشر و تسعمائه که ولایت همدان از فروغ ماهچهٔ رایت نصرت

نشان طراوت بوستان جنان داشت از باریک چون … و وحشت آیین متوجه انقیاد باریک شد … برفع بغداد گماشت و خلیل بیساول را که
از جملهٔ بندگان خاص بمزید عقل و کیاست و وقوف بر دقایق مهم سفارت امتیاز داشت فرمود که ببغداد رفته باریک را باطاعت خدام سدره منزلت
ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان بترساند و مصحوب او تاج و خلعت جهت باریک فرستاد خلیل بیک متوجه دار السلام شده چون باریک
بقرب وصول اطلاع یافت جمعی از مردم بیک خود را باستقبال … گردانید و ایشان خلیل بیک را باعزاز و احترام بدار السلام
در آورده باریک در باغ میرزا پیر بداغ با وی ملاقات نمود و بلوازم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل اقدام فرموده نسبت بنواب درگاه سپهر احتشام
اظهار اطاعت و انقیاد کرده بپوشیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز و مباهی گشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پوشانید و درباره خلیل بیک طریق انعام
و احسان بجای آورده جهت … پایهٔ سریر اعلی پیشکشهای پادشاهانه مرتب گردانید و آن اجناس نفیسه و امتعهٔ شریفه را با ابو اسحق شیرجی
که از جملهٔ اعاظم امرایش بود تسلیم نموده او را مصحوب خلیل بیساول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیازمندی او را بعرض نواب
کامیاب رساند و نشان حکومت بغداد بنامش حاصل گرداند و خلیل بیساول و اسحق شیرجی روی باردوی کیهان پوی آورده در همدان سعادت
زمین بوس شاه همدان دریافتند و انقیاد و اطاعت باریک را بوسیلهٔ امرای ملک آرا عرض کردند و تحف و پیشکشی که همراه داشتند بنظر انور
در آوردند بنابر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل آن بود که باریک غاشیهٔ خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقهٔ اطاعت گذاری در گوش کشیده خود بدرگاه
عالم پناه شتابد شاه عالیجاه بچشم التفات در پیشکشهای … ننگریست اما نسبت با ابو اسحق شیرجی اصناف الطاف مبذول داشته او را فرمود
که باریک را بگوی که اگر صحیفهٔ ضمیر خود را بنقوش دولتخواهی ملازمان بارگاه پادشاهی آراسته با آستان اقبال آشیان شتابد باین
بلطف بدیع الاختصاص یابد و اگر نقد اعتقاد را بغل و غش نفاق مغشوش سازد بی شایبهٔ شبهه در دار الضرب سیاست بسکهٔ عقوبت
بگدازیم چون ابو اسحق شیرجی رخصت انصراف یافته بمجلس باریک رسید آنچه شنیده بود یکیک معروض گردانید و باریک تاریک دل
بجنب ظاهر روزی چند بحسب ظاهر در شعار متابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانید و بالاخره خیال قلعه داری که در روزی جمع ساختن
ذخیره آورده و بر توابع و مضافات دار السلام غلات بسیار … داشت و آن مقدار جو و گندم از مردم بستاند که اگر تا پنج سال در آن بلده متحصن
می بود آن ذخیره با ذوق او و لشکریان … کافی میبود و در آن اثنا از قدوهٔ اولاد خیر البرایا سید محمد کمونه که با عجز در سلک اعاظم نقبای نجف منتظم
بود و نسبت بنواب کامیاب شاهی در طریقهٔ اخلاص و دولتخواهی سلوک میفرمود متوهم شده آنجناب را موافقه و مقید ساخت و بجای که
بسان … و مانند فکر عقلا عمیق بود حبس نمود آنگاه تاج از سر نهاده باعلان لوای عصیان پرداخت و از این جانب فرمان فرمای مشارق
و مغارب بعد از اجازت ابو اسحق شیرجی عزم تسخیر عراق عرب جزم فرموده حسین بیک لله ایلاغوجی از شیران بیشهٔ رزم متعلای
سپاه گردانید و موکب کواکب مراتب نیز متعاقب لله بیک باهستگی در حرکت آمد و باریک این خبر شنیده … از پشته پشته
گردید و پس از وصول حسین بیک لله بحوالی بغداد باریک مصلحت صلح و جنگ ندیده در شبی که ابر چون دل دیدهٔ عاشقان شعلهٔ برق می افروخت
و باران اشک میریخت و مانند حال زار مهجوران نالهٔ رعد با نوای گریه می آمیخت تنگ بر اسب فرار کشید و از دجله گذشت و مقرون بانواع تعب
بطرف حلب گریخت روز دیگر که یوسف زرین نقاب خورشید از چاه دیجور شب بیرون خرامید و باوج جاه رسید و انوار طلعت ابهجش از مشرق
مراد طلوع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت انجلا بخشید بغدادیان بسر چاهی که محبس سید محمد کمونه بود شتافته و کس پایان رفته آن یوسف
مصر سیادت را بقبضهٔ اقتدار آن زبدهٔ اولاد سید ابرار داده شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر گردانید و لله بیک در روز جمعه بچهار باغ
… بغداد و سید … محمد در آن روز تخت بمسجد جامع تشریف برده خطبه را بنام و القاب پادشاه عالیجاه مزین ساخته کمال اخلاص
و اطاعت بجای آورده بعد از ادای نماز خرم و سرافراز بیرون شهر شتافته با لله بیک ملاقات فرموده لله بیک نسبت با آنجناب غایت تعظیم و احترام
مرعی داشته ابواب الطاف بر روی روزگارش برگشود و چون خبر فتح بغداد از عرضداشت سید محمد کمونه و حسین بیک لله بعرض نواب کامیاب
شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی قیام نموده ایالت آن ولایت را بخادم بیک مفوض گردانید و آن امیر عدالت نهاد پیشتر از موکب ظفر
اثر متوجه بغداد گشته در ساعتی سعادت اقتباس بجای خلفای بنی عباس بر مسند حکومت نشست و تمهید اساس مرحمت و انصاف پرداخته
ابواب ظلم و اعتساف بربست **گفتار در بیان وصول پادشاه فلک احتشام بدار السلام و مشرف گشتن بطواف مراقد ائمه کرام رضوان الله
علیهم الی یوم القیام** در آن ایام که دست عنایت مفتح الابواب در … سلطنه مقالید فتح دار السلام بغداد در کف کفایت خدام پادشاه
والانژاد نهاد آنحضرت در بعضی از توابع آن مملکت بنشاط شکار اشتغال مینمود و هر روز بمساعدت بخت فیروز شهباز بلند همت در هوای صید

ملک پرواز داده و بتانی طی مسافت میفرمود مقارن آن فتح دار السلام از پرتو اشعه الویه ظفر علیه مانند فضای سپهر از فروغ چهره ماه و مهر
صفت انضارت پذیرفت و خبر قرب وصول موکب گردون اساس بدار الملک خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا و اشراف در مضافات
سید محمد کمونه بلوازم استقبال استعجال نمودند و سوقیه و عوام الناس بر غایت انبساط و سرور بنظاره موکب پادشاه منصور از شهر بیرون
شتافته ابواب فرح و حضور بر روی خود گشوده و جانب جهت یار معهود است گاوهای قربانی جهت تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی
همراه بردند و چون چشم ایشان بر طلعت پادشاه عالیشان افتاد سر آن گاوها را جدا کرده در پای بارگیر فلک سیر صاحب تاج و سریر افکندند و مراسم دعا
و ثنا بجای آوردند مثنوی که ای شاه فلک قدر جوان بخت * زیبنده سربلندی یافت تخت * جهان بگیر چو دار الملک بغداد * ز انصافت همیشه باد آباد *
بر اعدایت که خصم مخذولند * بسان گاو قربان باد مقتول * و وفور اخلاص و حسن اعتقاد اهالی بغداد در نظر کیمیا اثر پادشاه والا نژاد مستحسن نموده
بانامل جود و لطف رتق ابواب اشفاق بر روی امید ایشان گشاده و بتاریخ بیستم جمادی الاخر سنه اربع و عشر و تسعمایه در چهار باغ میر زنبور جای نزول
اجلال فرموده تمامی بغداد را باز از ظلال عدل و احسان ما داده و پایه قدر و منزلت سید محمد را بمزید لطف و کرمت بلند ساخته و او را باعلی مراتب جاه و جلال
رسانیده و بزبان عنایت و مرحمت بنوازش آن پادشاه عجم و عرب مقرون باصناف عیش و طرب در آن مقام راحت انجام بسر برده و روز دیگر عزم طواف
عتبه علیه اعلی بر کرده روی جهت کربلا آورده و بعد از وصول بدان مشهد عطر بار مرقد جنت آسا شرایط زیارت بجا آورده و شاید مراتب داشته روی نیاز
بران خاک پاک سوده و بزبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهدا علیه التحیه و الثنا استمداد فرموده مجاوران آن روضه بهشت نشان را
بانعام نذور و صلات موفور خوشدل و مسرور گردانیده و از نفایس اجناس زربفت قبر پوشی ترتیب داده در صندوق تربت جنت رتبت پوشانیده ارکان و
اطراف آن مطاف معتکفان حظایر قدس را بپرده های زرنگار که منقش بود بنقوش بدایع آثار زیب و زینت در افزوده و دوازده قندیل طلا هر یک چو مشعل آفتاب
نور افزا بر قبه عرش فرسا وقف فرموده معجر آن حیثیه فیض آمین را از گلیمهای ابریشمین چون سپهر برین مزین ساخته و ساحت آن منزل فردوس
قرین را بفرشکان اخلاص رفته فرشهای بدیع انداخت و در وقت شیلان خوانسالاران آن آستان سلطنت آشیان انواع حلاوه و اطعمه فراوان آن
مقدار حاضر بوده که تمامی زوار و مجاوران آن روضه بهشت آثار از آن محظوظ و بهره ور شدند و از آنجا بنجف بر عزیمت پادشاه حسینی نسب در مرقد حیدر
بزرگوار رضوان الله علیه بالعشی و الابکار معتکف بوده روز دیگر عنان مراجعت منعطف ساخته و بکلاشتافته از آنجا او عزیمت صوب خطه نجف بر
افراخت و بالتجا باستانه مقدس منزلت و عتبه کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر الغرایب منظر العجایب امیر المومنین علی
بن ابی طالب علیه التحیه و الرضوان فرموده بالقدام نیاز طواف آن روضه عرش مطاف بجای آورده و در آن حریم واجب الاعزاز کعبه آمال و قبله ارباب
نیازات روی اخلاص بر زمین سوده و مرادی که داشت از واهب العطیات مسئلت کرد مثنوی بگفتا ای تاج بخش پادشاهان * بسر افسر بزرگی پناهان *
برافرازنده رایات شاهی * بار و حتی تو شاهان مباهی * ز لطف تست مارا سرفرازی * رعیت پروری مسکین نوازی * امیدت دل غمناک … ترسند * … جان فروشند
ز فضل تست چون اقبال جاوید * ز نیش نیست کوته دست امید * خداوند ابن شاه شیر خانک * وصی پادشاه تخت لولاک * همایون و صیافع الامت *
قضا رتبت بخشی کار امامت * علی مرتضی سلطان کونین * بچشم مردمی چون مردم عین * که از علم جهان از خوی او * اساس دین ز تیغش محکم او * بر اربابت صغیر و نیم جشنا
بلک سروری بهره و نیم بخشش * جنانم سرفرازی ده بعالم * که تشنیند بپای کرده عالم * و از امداد روحانیت حضرت شاه ولایت انوار اجابت این دعوت
بر باطن خجسته میامن آن قدوه دودمان امامت پرتو انداخته سر از سجده بر داشت و سکه آن سده سدره مرتبت را باصناف تحف و هدایا نوازش
فرموده همگی همت فیض انتما بر ترفیه حال ایشان گماشت انگاه بهمراهی بخت آگاه بحله بازگشته از آن مرحله عنان عزم و جاه بصوب منازل اولیا عزیمه
کردر بریه جبالت سرگردان بودند آفت و بعد از وصول بسبب وقت انقطاعت بپسیاری از ایشان زاکسته و اموال و جهات را غنیمت گرفته شکار کنان بدار
السلام بغداد باز گشت و صیت فتح عراق عرب در اطراف آفاق انتشار یافت خطبه معمول امال و امانی آن مهر سپهر کشورستانی از مشرقات
فوقات آسمانی در گذشت و شاه ممالک پناه بعد از وصول بدار السلام بشرف طواف روضه عطر بار مرقد خلد آثار امام همام هادی اعالی و اعاظم
ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد و مرجع ارباب رشد و ارشاد محمد التقی الجواد رضوان الله علیهما مشرف گشته جناب سنیه او را بکمال اخلاص
آن پادشاه ولایت شعار بلوازم نیاز بجای آورده و مجاوران آن خجسته مکان را باصناف احسان خوشدل و شادمان گردانید انگاه بسامره خرامید و
بسعادت زیارت عتبه کعبه مرتبه قدوه اولاد الرسول ابی هاشمی امام علی النقی و امام حسن العسکری الزکی علیهما التحیه و الثنا استسعاد یافته و بدستور
و امام حسن اعتقاد مراسم خدمتی بر انعام و اکرامش بر وجوهات حال سکنه آن مقام لازم الاحترام تافته موکب پادشاه عدالت پناه از سامره ببغداد
بازگشته و در شکار و نشاط شکار پرداخته و بعد از وصول بدار السلام عمارتی که در آن ایام بموجب فرموده آنحضرت در فضای گذرگاه یک دروازه وقاابوت

بنا کرده بودند چون مقدم شریف مشرف ساخت و از آنجا بعزم تماشای طاق کسری که صفت آن چند کرت درین اوراق مرقوم کلک بیان گشته فرموده و
بعد از فراغ از آن امر قصد شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران پیل تن و هژبران مردافکن بود روان گشت و در نواحی آن بیشه شیری که ثور
گردون از صحابت آن در بیشه گاه فلک روز مختفی می بود از دور نمودار شد و پادشاه شیر شکار کرم کمان ابروش هلال شمال چوبه بکشاکی چهره
اقبال بشارت میکند و صدای خدنگ دلستانش هواره نوای بوصول بنشانه مقصود در خم طاق گردون می افکند تنها نزدیک آن در رفت و از بجت
سرمه دریافته بیک چوبه تیر ترک تاز آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت الی بربرج قوس انداشتند و آن جلادت انگشت تعجب بدندان گرفت و
بشیر برج از سهم آن رمی خایف گشته درپیش اقتفا گرفت و شاه ظفر پیشه از آن بیشه ببغداد مراجعت فرموده کرت دیگر بروایح روح
عتبات ائمه معصومین رضوان الله علیهم اجمعین پرداخت و جهت هر یک از آن شش عتبه کعبه مرتبه نقاره و رایت مقرر ساخت و فرمود که نجاران هنرمند
و صنعت پیشان تمام بغداد از اطراف ممالک محروسه در بغداد جمع آمده شش صندوق منقش بنقوش اسلیمی و ختایی در غایت تکلف و زیبایی ترتیب دهند
و صنادیق قدیم را از آن مراقد مطهر باهتمام برداشته صندوقهای مجدد را بجایش نهند انگاه خلیفه الخلفا که در آن ولایت خادم بیک لقب داشت
کنیه ابو المنصور ملقب بخلیفة الخلفا گردانید و تجدید حکومت عراق عرب و تمشیت مهام مزارات ائمه کرام را بوی تفویض نمود و آن جناب را با انعام
تاج زر دوزی و خلعت خاص و اسب تازی با زین زرین و کمر شمشیر بند با بار طلا و صراحی و طشت و چاک که آنها نیز همه از طلا بود مفتخر و سرافراز ساخت و ماهچه
اعلام ظفر پیشه سپهر فرود فام سایه و صدای یورش خوزستان در خم طاق آسمان انداخت ذکر انضارت ولایت حویزه و کشته شدن … مشعشعه ماجه
ولایت پادشاه عدل پرور و جهان و وصول حاکم لرستان ملک رستم باستان خلافت آشیان پادشاه عدالت شیم بطلوع آفتاب شعاع
سحاب فضل اصبر قبیح امر یعنی خواب گستر تفرقه بود که جماعتی از اعراب حویزه که ایشان را مشعشع گویند بالوهیت حضرت شاه ولایت پناه علی مرتضی
قائلند و چنان استماع افتاده که بعد از مبادرت عبادتی که معهود آن قوم است ایشان را کیفیتی طاری میشود که در آن حالت مطلقا تیغ و تیر بر ایشان
اثر نمیکند چنانچه قبضه شمشیر را بر زمین فرو برده شکم بر نوکش نهاده و قوت میکنند و لفظ علی الله بر زبان میرانند تا آن شمشیر از الطرف خم میشود و یا میشکند و در آن
اوقات حاکم آن طایفه یکی از سادات می بود و در اوایل طلوع آفتاب شاهی از مطلع تأییدات الهی سلطان محسن بر ایشان حاکم بود و در این ایام که فتح بغداد
روی نمود بمسامع جاه و جلال پیوست که سلطان محسن انتقال موجود و ممکن بجانب عالم آخرت نموده و مشعشع الیالت بر وجهات احوال پریشان سلطان
فیاض نام که در قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاضی که از فیض فیاض حضرت عزت پای بر مرادات اعتراف بمانند و قدم بر احکام شریعت غرا کشیده و بادیه
ضلالت و غوایت می پیمایند بنا بر آن دفع شر آن جماعت بی این بر ذمت پادشاه ظفر قرین واجب بوده و از دار السلام بغداد اعلام هدایت اعلام
افراخت بجانب حویزه گردانید زمانی از دار الملک حکام مشعشع بوده جو نزع به واوان گشت شاه فلک … کیان و سهان
جنبیت که از آن ملوک جهان * و در اثنا راه بمسامع نواب والا جناب رسید که حاکم لرستان ملک رستم طریق ظلم و ستم اقدام نموده و از توجه پادشاه علم
ظفر شیم استنکاف نموده ابواب فرمانبری بر روی روزگار خود بسته و از مراسم واجب الاذعان تقاعد یافته امیر نجم الدین مسعود و بیرام بیک قرامانی
و حسین بیک لله با قرب ده هزار نفر از سپاه رستم ازجهت دفع ملک رستم عازم لرستان گشته و موکب منصور به پستو دستوجه دار الملک
مشعشع بوده و چون این خبر بحویزه رسید سلطان فیاض با لشکری که بنوک سنان ستخوان گرد از مغز مهر از فرق سپهر بر آوردی و خنکان خدنگ
غار انتکاف خون از شریان شیران بیشه مصاف کشودی از شهر بیرون آمده مستعد قتال و جدال با سپاه پادشاه والا نژاد گشت و بعد از وصول
جوانب لشکر دشمنان بدان قرب میمنه و میسره را بعزم جوانان صف آرای کشورگشای و دلیران جلادت غازیان رستم توان رزم آزمای آراسته و مستحکم
گردانیده و انوار بوارق خورشید منیر از مطلع قلب طالع گشته در اطراف و جوانب موکب ظفر مناقب از صفوف شجعان فیروزی مواکب حقیقه
آیه کانهم بنیان مرصوص ظهور بجا میرسید انگاه از هر دو طرف اصحاب جرات مرکب در دو کین نمیز بیشتر از جای بر انگیختند و دریکدیگر آویختند و با بیماری
تیغ آتش بار نقش ترحم از لوح خاطر شسته خاک معرکه را با خون بر آمیختند لب شمشیر مانند عشاق مشتاق بتقبیل سر و روی همانان مشکین موی
کام دل حاصل میکرد و پیکان آتش فشان در سینه و پهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجای می آورد مثنوی خدنگ بلا فتنه انگیز شد *
سنان بستیزه خونریز شد * زخون یلان کشت میدان جنگ * چو روی گرا بش چو لاله رنگ * در آن شرف دریای پر خون نهنگ * سر سرکشان گشت چون رحباب *
در آن روز از وقت که فضای معرکه سپهر بانوار تیغ زرنگار نسر و ثوابت و سیارات سمت لعادت گرفت تا زمانی که اطراف افق از عکس خون
کشتگان گونه لعل و مرجان پذیرفت در آن میدان هولناک از جانبین لوازم خونریزش و شرایط کشش و کوشش بجای می آوردند و در
آخر روز که هنگام غروب شعشعه اقبال قوم مشعشع بود غازیان عظام و حامیان حوزه اسلام بهیأت اجتماعی حسام خون آشام از نیام انتقام

کشیده بر ارباب ظلم و ظلام تا انشد و چمن دولت پادشاه اسلام کمال سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیده و ریاض ارباب بسیاری از امرا بر خاک هلاک انداخته
و دشمن که که بلشکر شاهی جنگ نمی شد ز خون او بایا برنگ و هم بود و حریف سر پنجه شیر تیغ مرجان زمین میدان بلنگ
دوران روز نمازه دیگر بیک فتح و ظفر در نظر انوار پادشاه و چون پرده جلوه گرگشته نوای فرح افزای فقطع دابر القوم الذین ظلموا اعلی عدوهم فاصبحوا ظاهرین بسامع
جاه و جلال سپه بقیت السیف لشکر مشعشع کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پشت ادبار بر معرکه فرار کرده و اموال و یراق ایشان غنیمت غازیان
گردید و شاه عالم پناه بر تیسیر این فتح مبین لوازم کار حضرت رب العالمین بجای آورده ولایات حویزه بیکی از امرا معدلت آیین مفوض ساخت و عزم دست
نزول فرموده و رضمان عنایت کریم خطابخش علم آفتاب درفش بر انجانب افراخت بعد از وصول بنواحی آن حصار حاکم آنجا باقدام الطاعت و انقیاد پیش آمده
فی شلیه اجمال اعمال مقالید شهر و قلعه تسلیم نواب بارگاه فلک اشتباه نمود و پادشاه دین پناه آن بلده را نیز بیکی از اهل اعتماد سپرده و بطرف
ششتر نهضت فرمود حاکم ششتر که در آن زمان در قلعه سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون فرمان فرمای ربع مسکون خبر یافت
وداعت کرد و راه حیله سازی را متفاوت باشیر زیان از جمله محالات و پیشه حقارت پیشه را توقف در برابر باد صرصر از قبیل ممتنعات
از جنس زر و جواهر و اجناس نفیسه و دیگر اسب و شتر و اسپه انچه میتوانست جهت پیشکش سرانجام کرده و پادشاه ملهم عقل از ضیق حصار
بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین پناه شتافته شرایط اعتیاد و بندگی بجای آورده و ششتر نیز مانند حویزه بجوزه تسخیر پادشاه کشورگیر درآمده
یکی از امرا بضبط آن مملکت تعیین یافت و انوار معدلت و رعیت پروری بر وجنات روزگار رعایا آنجا تافت اما قضیه امرا ظفر عطیه که متوجه
لرستان بودند بر چه منوال فیصل یافت که چون ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانست از سر ملک و مال در
گذشت و با معدودی از ملازمان بناه بعضی از جبال حصین برد و امرا از حضرت قرین نصرت بهمد و آن کوه رفته در ان اثنا امیر نجم الدین سعود بموجب حکمی که از پایه
سریر اعلی بر رسیده مراجعت کرد و در ظاهر قلعه سلاسل شرف ملازمت پادشاه عادل حاصل کرده لب باد ادا و شکر گشود و پیرام بیک و الوند بیک
بعد از معاودت نجم بیک بیشتر از بیشتر در حسم ماده فساد ملک رستم مساعی جمیله مبذول داشته و هم در ان ایام مهم او باضطرار انجامید
اعتماد بر کمال کرم پادشاه فلک اقتدار نمود و قاصدی نزد امرا فرستاده امان طلبید و ایشان ایلچی او را نوازش فرموده و عهد و پیمان درمیان آورده
نهضت انصراف داده انگاه ملک رستم میان خوف و رجا بخدمت امرا شتافت و پیرام بیک و الوند بیک متقضی المرام طبل مراجعت کوفته چون نزد
اردوی همایون در حدود ششتر بود که بدرگاه سلاطین پناه رسیدند پادشاه فرشته شیم چون نهایت عجز و نیاز رستم را مشاهده فرمود
از غایت مرحمت جبلی بر حال موفور الاختلال او بخشود و او را بانعام تاج عالم فراج و خلعت خاص اختصاص داده محاسنش را بلالی آبدار و درست ها و از
ترصیع نمود و ملک رستم در آن هنگام ملازمت سده سدره مرتبت میکرد پس از آن بتفویض ایالت ولایت موروث سرافراز گشته روی بلرستان آورد
ذکر نهضت رایت نصرت طراز کرت ثانی بمملکت شیراز و وقوع بعضی از امور بتقضای موهبت پادشاه والا نژاد علاکه بعد از آنکه از مهم
لرستان و ششتر فراغت یافت بنابر بعضی از مصالح ملکی عنان سمند خوش خرام بصوب ملک فارس تافت و چون حدود قصبه ابرقوه مضرب خیام
عساکر بهرام انتقام گشت و از زبده گردون غلام بوضوح پیوست که در جبال آن ولایت ز کوهی کفا و ز هر جبلی از و حاصل میشود و بسیار است عزم
صید و شکار از ضمیر فیض آثار سر بر زده جنود ظفر شعار بر اطراف آن جبل و تلال محیط گشته چندین شباروز جانوران شکاری را راندند و در قوقان
مقدار وحوش و سباع جمع آمد که نطاق خلق از احاطه کیفیت آن عاجز شد انگاه پادشاه عالیجاه و در میان جرگه تاخته تیغ آبدار و تیر جان دوز بر کوهی و نخچیر بر خاک
هلاک فکنده که شرح آن بتقریر و تحریر تیسیر پذیرنیست و چون طبع اشرف اعلی از تیر انداختن و تیغ راندن ملال دوری نمود امرا و اعیان و خواص و مقربان آن
امر پرداخته و در آخر کار رقابی افراد ابناء و لشکریان در قوق تاخته سایر آن جانوران از فرقه بجوش رسانیدند و ماهچه رایت اعلام انداز ابرقوه بصوب مقصد
حرکت فرموده مقارن آن حال الوند بیک که در خلال احوال مذکور به رسم رسالت نزد والی هرموز و امیر علاء الملک حاکم لار رفته بود باز آمده خبر اطاعت
ایشان را بسامع ایستادگان پایه سریر اعلی رسانیده نفایس اجناس و تبرکات بقیاس را که پیشکش فرستاده بودند بر طبق عرض نهاد و بشرف
قبول اقتران یافت و پادشاه دوست نواز خرم و سرافراز شیراز دار امید و آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات
گذرانید و در فصل بهار نیز در متنزهات آن ولایت بجمیع اقداح راح ریحانی پرداخت انگاه عنان بازگیر عالم نورد بجانب تبریز منعطف
گردانید و از جمله وقایع لیل و نهار که در آن زمستان و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشراف طبقات انسانی انتظام داشت
و در شیراز چون اهتمام امیر نجم الدین مسعود منظور نظر تربیت پادشاهی گشته بتفویض منصب وزارت سرافراز شد و از روی دوقوف دکاردانی در انجام
امور صاحب دیوانی شروع نمود و دیگر آنکه قاضی محمد کاشانی که بجای منصب صدارت مفوض بود و از غایت تقرب و نیابت در اکثر مهمات سرکار سلطنت

دخل میفرمود کوکب طالعش از اوج اقبال روی بحضیض و بال نهاده و غبار فتور و تنزل بر چکاخ دماغ راه داده و نسبت با امیر نجم ابواب مخالفت باز گشاده
و در غیبت آنجناب هر روزی که پادشاه گیتی فروز در بزم نشاط و کامرانی نشسته بود و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب ارغوانی
تجرع میفرمود معروض داشت که امیر نجم مبلغ بیست هزار تومان از اموال شاهی تصرف نمود گر او ایند وسپاه خرابانگ زمانی را ایلچیان را باز خوانده
عامه و بسیار از وقایت کفایت و کاردانی در انجام مهام سلطانی تظاهر میکرد پادشاه معدلت پناه از نهایت علو همت بآن سخن التفات نکرد و هم در ان ایام
کیفیت حال با امیر نجم در میان نهاد و قاضی محمد را به سپرده و امیر نجم او را مصادره نمود و در آن اثنا آن مقدار تقایح افعال و فضایح اعمال از وی بظهور پیوست
که حکم همایون بسیاستش صادر شده کار از شفاعت امرا و ارکان دولت درگذشت و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت بامیر شریف الدین علی که از اجلا احفاد
امجاد اعلم افراد انسانی سید شریف الدین علی الجرجانی بود و در اکتساب فضایل نفسانی تتبع جد امجد خود مینمود تفویض یافت و آن سید فاضل حسب سیرت
جمیل سیرت از روی استحقاق بدان منصب بلند مرتبه دخل کرده پرتو انوار عاطفت پادشاه کامگار بر صفحات روزگار تافت ذکر نهضت
رایت نصرت آیات از ولایت فارس بجانب عراق و از آنجا بآذربایجان و انتقال امیر نجم الدین محمود بجوار مغفرت معبود سبحان چون پادشاه فلک اقتدار
چند روزی در نواحی قصر زرد بامر صید و شکار پرداخت و آن فضای بهجت افزای را از خون آهو و نخچیر سرخ ساخت عزیمت خطه اصفهان فرموده بعد از
وصول بقصبه میدان آن بلده جنت نشان در نظر همت آنحضرت تنگ نمود و بگشاده ساحت آن فرمان داد و فرمان بر ان حسب الحکم بتقدیم رسانیدند و آن سید از
نامتناهی امید مسجع گردانیدند و پادشاه عالیجاه آنجا که وصف باب آفتن و تیر انداختن پرداخت و از اصفهان بجانب قم شتافته موسم تابستان در بیده و
شکار گذرانید و در مرغزار بیابان رسانیده و در فصل پاییز دامن کوه الوند معسکر نصرت آثار گردید اردوی ظفر نشان از آنجا متوجه دار الملک تبریز گشته
سکنان آن بلده از غایت فرح و سرور آیین بستن شهر پرداخته و در کمال نشاط و انبساط لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و مراسم اخلاص ودولتخواهی بظهور رسانیدند و حضرت
شاهی مخصوص باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده بعیش و طرب اوقات گذرانید انگاه بجانب خوی توجه فرمود و در آن اثنا راه مزاج با ابتهاج امیر نجم
نیز از نهج اعتدال انتقال نمود و التهاب آتش تب اسباب حیات جناب وکالت مآب را در بوته مرض گداخت و استیلای حرارت سوء المزاج قوی محرکه را
ضعیف ساخت آنجناب را از پای درانداخت تلطیف غذا و استعمال دواء الصحه فایده نداد و آن امیر فاضل نصفت پس از وصول بلوغ خوب که کرکجان ششتاد
یافته و رحلت فرمود تبریز رسیده روی بجنت الماوی نهاد و پادشاه والاگهر از مفارقت آن خدمتکار اخلاص آثار رنجور و ملال بسیار روی نمود و مربع شریفش
بکلمات کلام و الطعام فقرا و ایتام شاد ساخت و جسد شش را بجانب نجف روان فرمود و بعد از انقضای ایام تعزیت آن امیر امیر یار احمد اصفهانی را
بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانید و بخطاب نجم ثانی ملقب داد و رایت اقتدار و اختیارش بفرق فرقدین رسانید تمامی وزرا و امرا و ارکان دولت را
تابع حکمش مامور ساخت و سرانجام امور ملکی و مالی را برای صواب نمایش بازگذاشت و از زبان لطف و عنایت بی غایت نوازشات و نجم بیک ثانی نیز امیر کامیاب
تدبیر بلند همت بود و در ایام اقتدار باصغار و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک نمود و بعد از آن پادشاه سلیمان مکان با جنود ظفر عطیه بجانب خوی هرات
نهضت یورش شروان در مواضع تر و آن ولایت اقامت داشت و در آن اوقات میرزا بیک علاقی که از سایر وزرا و نواب آستان کشورگشای جلوه
قدر و وفور اقتدار و استقلال ممتاز و مستثنی بود ببعضی از جرایم متهم گشته بسعایت امیر نجم ثانی معزول شد عالم بقاء انتقال نمود ذکر ارتحال در بیان توجه موکب ظفر نشان بولایت
شروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال و امانی در بهار فصل که وادی اهل زمستان و انگیمادی کفاک ...... ا کلدوی درخسار بنفشه
مویان فرشته خوی نیلوفری گردید و خورشید زمستان نماد جهان شتافته بسحاب سحاب بر دوش کشید شعر گلکرنه عارض تابان شده
از باد لطف بنفشه مانند خورشید نیم فلکی ز جوشن ز سحاب در بر کند پادشاه صاحب آیه شنید که شیخ شاه دارت دیگر در شروان رایت طغیان بر افراشته
و راه استظهار قلاع متین و اعتماد سپاه جلادت آیین نقش سلطنت و استقلال بر لوح خاطر نگاشته و از اداء باج و خراج تغافل و اهمال میفرماید و ابواب
تعظیم و احترام بر روی ایلچیان آستان سپهر احتشام میگشاید شعر بر افراخته رایت سروری نموده خیال جهانداوری بجز فرمان خاقان با تخت و تاج
نکرده ز نخوت ادای خراج بنا بر علیه پادشاه مظفر لوا عزم جزم فرمود که نوبت دیگر رایت هدایت آیت بجانب شروان بر افرازد و چنانچه پایه وشتابه آن ولایت را
در هم شکسته و بنیاد شیخ شاه را از بیخ و بن بر اندازد در سرانجام و اسطه شمس شرف و تسهیل لوای کشورگشایان بطرف در
حرکت آمده و فوجی از امرای جبار از شرف اعلی پیشتر بعبور جواد شتافته جهت عبور موکب منصور از کشتی جسر بسته و چون پادشاه عالیجاه قطع منازل
و مراحل نموده بکنار آب بپیمود و از آن پل گذشته آوازه وصول سپاه بحر جوش در بلاد شروان منتشر گردید شیخ شاه از ملاقات خسرو دین پناه
اجتناب واجب دانسته در قلعه بیغرد تحصن نمود و از آب کامیاب شاهی از تیمن و توقف یافته بعضی از ارکان دولت را بایلغار فرستاد که آن ولایت را
ضبط نمایند و آنحضرت بنفس همایون متوجه بازگشته تا آن حصار بقدم الطاعت و انقیاد موکب ظفر شعار را استقبال کرده باصناف الطاف

اقتضای بلند تعالیه شهر قلعه ... آبستان سده مقام سپهر ... پادشاه کامران ... حاکم آن ولایت ... طریق خدمتکاری ... الشیوه
... بنجاب ... شاهی سرفراز ... اکثر حکام ... شروان ... سپهر اساس ...
... خدام عالی‌مقام ... منظور انظار ... الطاف گشته ... پادشاه ... سموات ... قلعه ... آقا محمد بیگ
پشت ... آن قلعه ... پادشاه کامران ... فتح آن قلعه ... خان ...
انعطاف ... وصول بمقصد ... آن حصن حصین ... آثار ... قلعه ... تحت نمود ...
بود ... رسیده و خروش ... بنیان ... سپهر ... نزول ... مخالفان ...
[illegible]

[illegible]

خورشید از اقتشام روایح راح کلفام آن بزم فرخ انجام سرگردان گشته در شبانخانهٔ مغرب میل استتار نمود هر یک از مجلسیان از جام التفات شاهی سرمست و سافر
عنایات پادشاهی بدولت افسر نشاط و خرمی بر سر و خلعت افتخار و دوستکامی در بر نقد مرادات در آستین و مرکب سعادات در زیر زین بجانب منزل خود توجه نمود و
شاه عالم‌پناه نیز بخرگاه خاص تشریف برده رغبت خواب و استراحت فرمود و الحمد لله الملک المعبود و الصلوة و السلام علی صاحب لواء الحمد و صاحب مقام المحمود ذکر توجه
عساکر نصرت شعار بجانب مرو و جنگ ... (red heading) علی الصباح که خسرو جنود انجم بعزم تسخیر ممالک بروج چهارم اعلام زرنگار اشعارات آثار بر افراخت
و بر نقره خنگ تیز رفتار بر آمده ربع حشر ظلام شب را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت ... پادشاه دین پناه ... آواز طبل کوچ بلند شد
و صدای نای رویین زلزله در زمان و زمین انگند سپاه ظفر قرین ستوران کوه کوهان صحرا نورد ... اسپان ...
زرین و سیمین ... و شاه صاحب تایید پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده اسپی ... دولت ابد پیوند قوی ... بخت ...
جولان ساز گشت و موکب کواکب مراتب از اطراف و جوانب در حرکت آمده غبار سم ستوران ... از ایوان کیوان درگذشت **مثنوی**
شتابان بگردش سران سپاه ... روان شد سوی دشمن کینه خواه ... چو خورشید ... برافراشته رایات ... که ... رسول ... و پادشاه ظفر اعطیه
سعادت مساعد ظفر ... شد ... از ... فضای زمین تنگ بر لشکرش ... چو روح الامین در رکاب رسول
سلطان ... مسافت ... نموده ... آنجا توقف ... عنان ... از ... ولایت ... سلطان ... محمد خان شیبانی
بود چون از قرب وصول جنود نصرت ... اتفاق ... از ... در گذشت و بدین قیاس ... عراق که ... استرآباد
حاکم بود سلوک طریق گریز اختیار کرده ... از آنجا بجانب خوارزم توجه نموده ... ارباب ... ولایت جرجان
مثل ... رفیع ... پاستقبال رایت ظفر ... و ... خسرو گردون احتشام سرافراز
گشته و شمول عنایت و احسان شده بمنازل خویش بازگشته و در ان وقت جناب مقرب سلطانی خواجه سیف الدین مظفر بتکچی ... بود و چون
خبر وصول ... ملازمت خدام ... حشمت دریافت و آن
قدوهٔ خاندان امامت و کرامت ... از الطاف ... اوصاف تافت ... اسفراین
قامت ... بخلع فاخره ... منصب عالی مراتب وزارت خاصهٔ همایون تعلق ... اجازت
منزل ... از ... عنایات شاهی ... ساینده وان جناب را
من حیث الاستقلال و الانفراد متعهد منصب صاحب دیوانی ... جناب مقرب سلطانی بفیض فضل یزدانی
بر مسند اختیار و اعتبار ... شرایط سعی و اهتمام
بجای آورده ... محمد خان شیبانی ... جهان آرای ... سلطان احمد ... حضرت ... از
شتوه ... خراسان ... عراق و آذربایجان ... ممالک ... عزیمت ... جنوب
معطوف ... خراسان ...
... دولت ... خراسان ... ابواب ... شاه ...
طلب ... سلاطین ماوراء النهر ... محمد خان ... حاکم دار السلطنه ... خراسان ... پادشاه ...
... ماوراء النهر ... دیوان ... سلطان ... امیر سلطان محمود
... سید محمد ... خراسان ... شاهی ...
آنحضرت ... سلطنت ... خراسان ... نموده بنفس
نفیس همایون متوجه مشهد مقدس گشت و بعد از وصول بدان مقام از سر اخلاص و نیاز تمام احرام طواف روضهٔ عرش مطاف امام الجن
و الانس خلاصهٔ موجود و ممکن ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بسته ... زیارت ... آن عتبه
که ... رسالت ... **مثنوی** شه روشن ضمیر پاک ... امامی
بس از طوف امام الجن و الانس ... زبان بگشاد از بهر مناجات ... بگفت ای کام بخش اهل حاجات ... بسر افسر ... شاهان عالم
... ... خداوندا ... مرا ... ... امام شرع ...
بود شاهنشی ... مسلم ... ببخشی سرفرازی ... بلطف خویش ... ... پرور
جهانست بخش ... جرایم ... که ... ... فیروز ... ... از هر بلا ...

جهان عالم ... دارد ... پادشاه کشورکشا بعد از فراغت از مراسم مناجات و زیارت ... سادات و نقبا و سدنهٔ آن سدهٔ سده مرتبه را بصنوف
صلات و انعامات مفتخر و مباهی ساخت و نذور و صدقات بمستحقان رسانید و رایت نصرت آیت بصوب سرخس بر افراخت و چون
هوای آن ولایت از غبار موکب سالکان طریق بدایت ... بنابر آنکه ... بود ... و زمان ... بجای آوردند
و از تعرض سپاه ظفر پناه امان یافته ... پادشاه ... محمد بیک ... از لشکر
کشورکشا برسم منقلی بجانب مرو فرستاد ... اجازت ... ارباب الدول ... فیض تاثیر ...
... شیبانی خان ... وصول مقدمهٔ جنود ظفر ... جمعی کثیر از لشکریان اوزبک باستقبال
ارسال داشت ... مقاتله ... پادشاه عالی
... شهادت ... غازیان عظام ... دولت پادشاه اسلام
رایت ... اوزبک ... اعلام همایون شاه ...
خصال ... مقارن آن حال ... محاصره و محاربه نمودند
بترتیب اسباب قلعه‌گیری پرداختند و محمد خان ابواب شهر ضبط کرده ... قرار داده ارباب
محافظت آن حصن حصین ... اگرچه تسخیر آن ... سلطانی ... ملاحظه
... همایون ... از غازیان عظام ... گشته ...
... از شهر ... بیرون آمده ... جنود ظفر ...
... معرکه ... اوزبک ... جیات ... عادت
... غازیان ... جام شهادت ... محمد خان ...
... **گفتار در بیان وقوع جنگ**
سلطانی و طلوع نیر ظفر از مطلع امانی ... صورت ... شجاع ...
... اقبال ... بمقتضای ... صورت حال ...
... آیینه ... عالم ... ساخته ... تخت ...
... مستقیم ... بر طبق گفتار الجنة تحت
ظلال السیوف ... اولیا ... دولت ... موافق نص و ارسلنا علیهم
... **مثنوی**
بود ظاهر فروغ این معانی ... که باشد پایهٔ کشورستانی ... گهی شمشیر ارباب جلادت ... گهی تدبیر اصحاب سعادت
توان ملک جهان ... بتسخیر ... کجا تیغ ... فروغ تیغ اگرچه خصم سوز است ... شعاع رای هم عالم فروز است
جراغ بخت را ... رای ... ثبات ملک از رای ... چه خوش گفت آن سخندان ... که ...
بشمشیر ... ... براین لشکر ... و الحمد لله و المنة که حقیقت این معنی از لمعات رای ... شاه دین پناه
... نقش ... سرانجام ... ملک و ملت ...
... دولت ... خیال ... مطابق اقتضا
... **مثنوی** هر چه رایش نقش ... ضمیر ... بجز آن صورت پذیر ... راست آید نقش تقدیر حق
... حکایت اقبال ... آنکه چون روزی چند ... عساکر
نصرت ... محاصره ... مقصود ... آفتاب تاثیر شاهی که مطلع انوار عنایات
الهیست صورت این تدبیر ... محمد خان شیبانی بمقتضای کلام الانصراف قبل التمکن هزیمت

مقاومت موکب نصرت آیت را محمل بر فرار نماید و عزم تکاپوی کرده بقدم جرأت از مرو بیرون آید آنگاه عنان فتح و ظفر بجانب خصم حاسد و
دشمن معاند انعطاف داده بضرب تیغ و سنان سزای کردارش در کنارش نهند و این رای صایب که از جلایل الهامات غیبی و تلقینات لاریبی بود
[illegible] اگر مکنون ضمیر همایون را بر نواب [illegible] اظهار سازد در آخر روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ست عشر و تسعمائه رایات
نصرت نشان از ظاهر مرو شاهجان در حرکت آمده از نهر قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ است گذشته نزول اجلال فرمود و یک روز
و دو شب در آن منزل توقف فرمود و بعضی از مؤمنان و ارکان دولت که بر حقیقت آن رای اطلاع نداشتند بغایت متحیر بوده
در بحر اندیشه افتاده از غایت غیرت اضطراب مینمودند الا زمره از خواص که متانت رای رزین پادشاه ظفر آیین نزد ایشان ظاهر بود
میدانستند که آن قضیه بی شایبه اشتباه مفتاح مقدمه فتح و ظفرات و بر طبق آیه کریمه عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متضمن ظهور غایات [illegible]
خیر و شر عجب بوده مثنوی [illegible] ز شیخ فیضی بود از جام غیب
از نواب حضرت سلطان سیف الانامی کاسر مظفر علی الاعدا استماع افتاده که در منزل مذکور پادشاه مؤید منصور یکی از منشیان آستان
خلافت آشیان را فرمود که مکتوبی بمحمد خان در قلم آورد که سابقا تو نوشته بودی که عزم گزاردن حج اسلام در خاطر صورت تمام یافته و عنقریب از جهت
امضای آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت و ما در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق بشر
علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا داریم و علی احسن الحال جهت بر توجه آن صوب صواب می گماریم و چون وعده تو بوفا نرسید ما بمقتضای حدیث
[illegible] العده دین عمل نموده لوای جهانگشای بجانب مشهد مقدس برافراختیم و بحمد الله و المنه که بشرف طواف آن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال مشرف
گشته از غبار آن آستان امامت آشیان آن حضرت روشنائی دیده امید حاصل ساختیم بیت غبار کوی او [illegible] کحل بینایی بحمد الله [illegible]
و حال تقریر این مقدمه آنکه تصور آن بود که اتفاق و مناسبت چنان مینمود که آن جناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابد تقدیم مراسم استقبال پیش آید
و شرایط مهمانداری و ضیافت بتقدیم رساند و چون این معنی از حیز قوت بفعل نیامد جهت مراعات ملاقات تا ظاهر مرو که مسکن ایشانست تشریف حضور
ارزانی داشتیم و درین مقام نیز از آن جناب لوازم انسانیت ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده و در بعضی از ولایات خراسان قشلاق
خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار و مبادی موسم [illegible] از میدان کارزار توجه خواهیم نمود [illegible] بظهور آید و
این مکتوب محبت اسلوب را بموجب فرمان اشرف اعلی یکی از قورچیان عظام گرفت و روانه گردید و روز پنجشنبه بجانب مرو رفت و صباح روز جمعه که خسرو [illegible]
بعزم تسخیر عرصه عالم تیغ زر اندود از نیام افق بیرون کشید و متحصنان قلعه افلاک را [illegible] در فضای معرکه سپهر [illegible] مغلوب گردانید
[illegible] امیر بیگ موصلو مهردار را با [illegible] سوار جرار بر سر پل نهر محمودی بازداشت و بنفس نفیس همایون [illegible] رایت
[illegible] امیر بیگ [illegible] محمد خان [illegible] طریق فرار [illegible] موکب [illegible]
[illegible] استعجال [illegible] از آن جانب
چون محمد خان معلوم فرمود که پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده بطرف مغرب [illegible] پنداشت که غازیان نصرت نشان [illegible] آذربایجان
[illegible] رعایت حزم [illegible] از شهر بیرون نیامد اما روز جمعه با فوجی کثیر از [illegible] جوشن پوش خنجر گذار که هر یک [illegible]
[illegible] رستم و اسفندیار [illegible] قدم از
دروازه مرو بیرون نهاده [illegible] استحکام داده [illegible] از عقب پادشاه
مؤید منصور نهضت نموده [illegible] از مکتوب همایون پادشاه ربع مسکون [illegible] معلوم کرده تصور فرمود که سبب آن [illegible] کمال جرأت
[illegible] خواجه کمال الدین محمود [illegible]
[illegible] تعاقب موکب کواکب [illegible] قریه محمودی رسید [illegible] امیر بیگ
[illegible] عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم غافل [illegible]
[illegible] برق و باد [illegible]
[illegible] الیوم [illegible] بیت [illegible] اما پادشاه مظفر لوا [illegible]
امیر بیگ [illegible] قورچیان [illegible] بهرام انتقام [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]

بطرف اشتغال نهاد مثنوی چو شاه جهانگیر عالی مکان / خبر یافت از جرأت ازبکان // بیفشرد پای ظفر در رکاب / روان گشت سوی عدو کامیاب //
لوای همایون فلک سای شد / فروغ مهش عالم آرای شد // یمین و یسار سپه رزم خواه / شد آراسته از سر سپاه // ز سیمای شوکت غازیان //
قوی گشته بازوی شیر ژیان // یلان زره پوش آهن قبا / [illegible] // [illegible] صف شهریار / نهادند رو جانب کارزار //
سنان یلان فتنه انگیز شد / [illegible] زبان تیز شد // بر آمد [illegible] از نیام / چو خورشید از ظلمت تیره فام // و در نواحی محمودی تقارب
فریقین و تلاقی انجامید و از هر دو طرف آوای [illegible] نای زرین بلند گشت و صدای کوس [illegible] بر سپهر برین در گذشت مثنوی [illegible]
[illegible] شد آن صور [illegible] // سرافیل [illegible] // [illegible] فلک تیز گرد [illegible] و غبار [illegible] گیتی
[illegible] رخسار آفتاب گردید مثنوی غبار سپه بر فلک بر [illegible] / [illegible] چهره مهر و ماه // جهان تیره شد [illegible] عالم فروز / گرفت آبنوسی چو
شب عاج روز // غازیان عظام [illegible] بر دست گرفته روی بدیشان آوردند و از پیکان بهرام انتقام سهام خون آشام [illegible] نهاده عزم رزم
کردند از این جانب [illegible] غازیان موکب همایون [illegible] خون از شریان دلیران [illegible] و از آن طرف پیکان [illegible] سپاه محمد خان
بر [illegible] سینه شجعان آمده نقد جان بباد فنا میداد مثنوی ز زخم غازیان موکب شاه / روان شد خون [illegible] // ز پیکان خدنگ [illegible] //
بر آمد بر جوانان زندگانی // و در آن اثنا که [illegible] دلیران بیشه پیکار و [illegible] نهنگان دریای کارزار آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات
ابطال رجال [illegible] و قطرات خون [illegible] در فضای معرکه عقود لعل و یاقوت [illegible] شاه کیان [illegible] مصاف
حیدر انتصاف شمشیر ذوالفقار اوصاف [illegible] انتقام آخته [illegible] شجاعت کامل [illegible] از جای برانگیخت
و بر قلب لشکر خصم حمله آورد [illegible] خون [illegible] آمیخته نهنگ سنان [illegible] آهنگ [illegible] کشتی حیاتش را
در گرداب فنا انداخت و سحاب شمشیر صاعقه بارش بفرق هر کس [illegible] وجودش را سوخته خاکستر ساخت مثنوی
چو شاه جهانگیر [illegible] مصاف / بر آورد شمشیر کین از غلاف // بهر کس ز خیل عدو رو نهاد / زمین را از خون سرش رنگ داد // ز تیغ یمانی [illegible]
[illegible] جام // [illegible] // بهر سو که ساقی گری ساز کرد // [illegible] // و محمد خان شیبانی از روی اختیار
یا اضطرار ساقی پای ثبات و قرار استوار داشته جنگی در پیوست که از شدت ضرب حسام مغفر شکاف بهرام شدید الانتقام خایف شده سپهر
[illegible] آفتاب بر سر کشید و از کثرت آمد شد سهام خون آشام سیمرغ توهم نموده روی در کوه قاف پنهان گردید مثنوی ز آمد شد ناوک جان شکار
فلک خواست [illegible] // ز الماس [illegible] // [illegible] // [illegible] // ز چشم زمانه ببارید خون
آخر الامر [illegible] جهان آرای کشورگشای را [illegible] سعادت اثر فتح و فیروزی مقارن دولت داده [illegible] گوش هوش
پادشاه دین پناه رسید [illegible] عالم افتاده جنود شقاوت [illegible]
[illegible] از خاک هلاک [illegible] و از جمله مردم خراسان امیر جلال الدین محمود [illegible] سید غیاث الدین محمد
[illegible] و خواجه معز الدین حسین دیوان و خواجه [illegible] با جمعی کثیر [illegible] بودند که در آن روز [illegible] غازیان از عالم انتقال
نمودند [illegible] محمد خان در حین فرار از غایت سراسیمگی و اضطرار در
[illegible] با فوجی از غازیان آن محوطه را احاطه نموده
دست بر انداختن تیر بر آوردند [illegible] حیات باقی داشتند [illegible]
[illegible] آن محوطه بیرون آمدند و ایشان نیز بضرب تیغ تیز غازیان از پای در می افتادند و چون تمامی آن قوم [illegible] کشته بعضی از ملازمان
موکب همایون در میان کشتگان محمد خان [illegible] منقطع شده
[illegible] تسلیم کرده [illegible] غازیان عظام [illegible] نزد پادشاه
ظفر پناه بردند [illegible] آنحضرت [illegible] جناب جلال [illegible]
[illegible] ارباب استحقاق رسانیده [illegible] معرکه آثار جلادت [illegible] بجای آورده بودند بانواع
الطاف [illegible] محمد خان شیبانی و امرا و ارکان دولت او [illegible]
[illegible] غازیان عظام [illegible] رعایا [illegible] مرو شاهجان [illegible] خواجه کمال الدین محمود [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] اشرف [illegible] حسام [illegible] مساعدت بخت

وطلایع دراز و دزدی و توقف داشت چون خبر قتل خان شنود و استماع نمود که اعلام مرتب امور کشور بستانی امیر نجم الدین مسعود ثانی توسل جسته نقش اخلاص نواب کامیاب
بر لوح خاطر نگاشته و امیر نجم ثانی از وفور محاسن اخلاق و مکارم اطوار او عرض نموده و زبان شفاعت گشوده خواجه محمود بجان امان یافت بلکه هم در آن ایام
آفتاب عاطفت پادشاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طلوع نموده بر وجنات احوالش تافته و در منصب وزارت و صاحب دیوانی دخل کرده پایه قدر و منزلتش
بلند گشت و در مجالس خاص و محافل اختصاص راه یافته مرتبه اش از سایر مراتب وزرا گذشت والحمد لله الملک المحمود فی کل نعمائه والصلوة علی صاحب لواء الحمد
و آله ذکر رسیدن بشارت فتح و ظفر بدار السلطنه هرات و منور شدن آن بلده از فروغ ماهچه رایات نصرت آیات چون ماهچه لوای فیروزی ساحت پادشاه
سلیمان مراتب در عرصه مرو باوج سپهر فتح و نصرت رسید و صرصر نکبت و ادبار بر علم دولت و اقبال محمد خان شیبانی وزیده سلک جمعیت فرق
اوزبکیه متفرق گردید منشیان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان فتحنامها باقلام بلاغت انتما بر صحایف الواح انشا نگاشته
و مصحوب ایلچیان قریب باطراف ولایات عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و اران و آذربایجان و شروان و مازندران و خراسان ارسال داشتند از آن جمله قلیجان
که از جمله ملازمان لالا طوایف امیر نجم ثانی بود بجانب دار السلطنه هراة توجه نمود و در شب معظم ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن نسیم آن مژده کامرانی بر چمن آمال
و امانی مهروران وزیده و غنچه مراد هواخواهان پادشاه صفوی بر گلشن امید شکفتن آغاز نهاد و دوحه اقبال محبان خاندان مصطفوی بر جویبار مقصود میوه
شادمانی بار آورد بیت ازین بشارت خرم گرد گلستان آمد ٭ هزار جان غمین گشته شادمان آمد ٭ و صباح روز دیگر سادات و موالی و اعیان و اهالی مانند جناب
شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد القاهر المشهدی و سید غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف
الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی و قاضی اختیار الدین حسن تربتی ... در دار السلطنه سلطانیه جهت یراق پیشکش و ساوری جمع گشته جمعی از ایشان
متوجه استقبال قلیجان بیک شدند در آن اثنا زمره از اوباش و طالبان فتنه و پرخاش هجوم کرده ... و آن بقعه در آمده [illegible]
کرخون شهر بود و محمد علی ... را بکرم روم برده و چون معاش نمی نمودند در حضور او کار بر قتل رسانیدند و مواد آشوب و شور و غوغا هیجان آمده قرب
هشتکس از جماعتی که از کپکی بقوم اوزبک داشتند کشته شدند و بعد از دیگر جماعت قلیجان بیک بشهر رسید خلایق را بر ... رعایات
شاهی مستمال و امیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داده فتحنامه همایون آنکه باسم مردمان صدر و ریافته بود باشراف و اعیان رسانید و روز دیگر
خواص و عوام بمسجد جامع شتافته حافظ زین الدین زیارتگاهی جهت فتحنامه شاهی بر سر منبر بر آمده و آن منشور سرور السرور با وا از خوش و لحن دلکش
قرائت کرد اما با بودا با ما بوده تلقین که زبانی که در پای منبر بود و زبان بلعن مخالفان شاه مردان علیه التحیة والغفران گشود و بتباران مواخذه شد هم در آن
مسجد بزخم تیغ قلیجان نقد جان بقابض ارواح تسلیم نمود و از نهیب رعب تمام بر خواطر فرق انام استیلا یافته از مسجد متفرق شدند و هم در آن ایام ایالت
مرو شاهجان به دده بیک تعلق گرفته اعلام هدایت اعلام از ظاهر آن بلده بدار الملک خراسان در حرکت آمد و هم در آن حین جناب سلطانی سیف
الامامی خواجه مظفر بتکچی از آن بلده فاخره رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف و تقویت ملت شرف و دوام عهد شاف ... که از صدر
غایت والطاف صدور یافته بود رسانیده روز جمعه بمسجد جامع تشریف برده بعد از اوقات امیر صدر الدین ابراهیم امینی بر منبر آمده آن فرمان لازم الاذعان را
خواند مضمون صدق مقرون آن موجب اطمینان خواطر اکابر و اصاغر گردید آنگاه بر حسب اشارت جناب سلطانی و التفات سالکان مسالک مسلمانی علیه
نقابت پناه حقایق دستگاه امیر عطاء الله علی اسعد و ابقاه بر منبر صعود نموده خطبه نماز جمعه اثنا کرد شاه و مفاخر آن پادشاه و سرور و اسامی و القاب
آن قدوه اولاد خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم بالطلعت الشمس و القمر بیارایید و تهنیت و مبارکباد از نهیب در است جهان و میان جان جهانبانی برخاست
و در منقضف ماه مذکور مراسم رحمانی امیر نجم ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرجی بسواد هرات رسیده سادات و قضات و علما و فضلا رسم استقبال بجای
آورده و لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده آنچه توانستند و دانستند پیشکش کردند امیر نجم در باغ سفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود و جمعیت نامه از خواجه خرد
که آن جناب در قلعه اختیار الدین متحصن بود ارسال نمود و او را بترک عناد و لجاج امر فرمود و خواجه خرد آن سخنان بسمع قبول جای داد و از قلعه بیرون خرامیده دولت
عز مبارز و رد امن و امان امیر نجم آویخته در سلک سایر ملازمان آن آستان منتظم گردید و قلعه اختیار الدین در عهده اولی بیک تکلو شد و مقارن آن حال خبر
قرب وصول پادشاه ربع مسکون شیوع یافت و صناع و محترفات آیین بستن شهر اشتغال نمودند و فروغ بهجت و شادمانی بر وجنات احوال متکلمان تافت
و در صباح روز بیستم اکابر و اعالی و اصحاب مجد و معالی بلکه اکثر خواص و عوام باستقبال تمام موکب گردون احتشام راه استقبال نموده و در حدود
جشن اخور ... لوک دار الانام سحر کیمی نور دیده دولت برد و پرتو روشنی یافته جبهه اخلاص و اطاعت بر خاک راه سوده و پادشاه عالیجاه بتجمل و حشمتی
که مرکز نظر آن بنظر سپهر دیده دوری در دنیا ندیده بود از راه کوچه خیابان بباغ جهان آرای خرامیده نزول جلال فرمود و هنگام قاقان منصور را بنور قدم مقدم
همایون غیرت فزای سپهر برقلمون گردانید بتمهید بساط عدل و انصاف و دفع رسوم ظلم و اعتساف حکم نموده قوایم سریر خلافت مصیر در مستقر

دار السلطنه هرات شرف قرار پذیرفت و از انوار شعشعه الوان معدلت نامتناهی و فضای سالکان طرق و الطاف حسینی بمشاهدات گرفت تشنه لبان بوادی
ناامیدی از رشحات سحاب کرمت آفتاب خسرو ممالک رقاب سیراب گردیده و منتسبان خلق ببودیای انقضای قلم عدالت و احسان فرمان فرمای کامیاب
شراب کامرانی و اقبال نوشیدند سادات عظام و علمای کرام و فضلای انام الاحترام بعد بدایع مراتب از سیور غالات و مناصب شرعی تمام بهره مندگام یافتند
و اکابر قبایل و امرا و اعاظم اقوام و ذوی الاقتدار که از اطراف بلاد و دیار بدرگاه فلک اقتدار آمده بودند از ارادات و انعامات سرافراز گشته راضی و شاکر و مباهی و
مفتخر باوطان خود شتافتند عامه رعایا از التهاب آتش جور و طغیان نجات یافته در ظلال امن و امان غنودند و کافه برایا از استعمال نایره ظلم و ظلال خلاص شده
در سایه اقبال لایزال آسایش نمودند و شعار مذهب هدایت آثار ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد خراسان سمت شیوع گرفت و رسوم بدعت
ضلالت طوایف جهلان بیکبار منسوخ شد و ارکان شریعت غراست رسوخ پذیرفت مثنوی شاه الغ رقاب فیروز اندیش ٭ خسرو دین پناه حیدر کیش ٭
چون برافراخت رایت اقبال ٭ زد قدم بر سریر جاه و جلال ٭ از سحاب عطاء ابر کرم ٭ شست از لوح دهر گرد ستم ٭ کرد بنیاد عدل را بلند ٭ دود ظلم از جهان برکند ٭
ذات بخشید فر و تیغ جهاد ٭ گلشن شرع را نضارت داد ٭ کرد ازاو روت بحر اثر ٭ جیب امید را از گوهر ٭ منصب داروغگی هرات بلله بیک متعلق
گشته و فیصل قضای برایا و امر قضا بامیر غیاث الدین محمد بن یوسف تفویض یافت و چون هلال فرخ فال شوال منظور نظر تشنگان رمضان شد پادشاه
عالیجاه بعیدگاه تشریف برده آداب و سنن آن روز سعید قیام نموده و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانید و بسط بساط عیش و نشاط اشارت
فرمود و در آن زمستان پادشاه عالیشان در آن بلده فرود و مس نشان طرح قشلاق انداخت و در باب امر معروف و نهی منکر بنوعی مبالغه کرد که جمعی از اعیان طامانیا
که بشرب شراب شهره بودند سرنگون آویخته بسر و ضرب تیغ سیاست ساخت و چون صیت فتح خراسان باقطار امصار و بلدان ممالک رسید ولات حکام
و طوایف امم جهت اقامت مراسم تهنیت اجرام ملازمت خدام بچه کعبه اقدام بسته بدار السلطنه هرات خرامیدند و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت
مصیر حاصل کردانیده باصناف الطاف سرافراز و مباهی گردیدند از آن جمله میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمود بن میرزا سلطان ابو سعید که مشهور بود
از بدخشان باستان ملک آشیان شتافته در باغ جهان آرای بجز بساطبوسی فایز گشت و انیس بزم خاص و مجلس اختصاص شده از وفور عنایات
شاهی سر افتخار و مباهات بالفرقدین بر گذشت و بعد از چند روز رخصت انصراف طلبیده پادشاه ملک سلطنت ممالک حصار و ختلان و بدخشان
بوی تفویض نمود و انعام تاج زر دوزی و کمر مرصع و خلع طمع و اسبان راهوار و نقود تمام عیار پایه قدر و منزلتش را افزود و هم در آن اوقات اکابر و اشراف
و آق آذربایجان باستان خلافت آشیان آمده مراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت پناه نقابت دستگاه امیر نظام الدین
عبد الباقی که در سلک اعضاد حضرت ولایت مرتبت ولایت پناه سید محمد بن سید اسد الله ولی انتظام داشت و عالیجاه معالی دستگاه قدوة اولاد امجاد دین هاشم
امیر جلال الدین محمد الحسینی که حاکم مسند صدارت شاهی بتمکین داده بودند و جناب شریعت مآب فضیلت ایاب قاضی عبد الرحمن ساوه از آن جمله بودند و جمیع
آن زمره والیت التعظیم باصناف الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و زمره در ملازمت موکب همایون توقف
کرده فرقه باستان رایت باوطان خود منعطف گردانیدند ذکر کمثول پادشاه گیتی فروز در نهضت رایت آفتاب بجانب میمنه و فاریاب در اوایل فصل بهار
که نسیم اعتدال آثار از شکفتن ریاحین و ازهار ساحت عالم خاک را رشک مرغزار افلاک ساخت و زهره و ثوابت و سیاره بیت الشرف خویش بر سریر سرافرازی
نشسته رایت عشرت و کامرانی بر افراخت سحاب دریا دل نیسانی از خاصیت فضل ربانی در آب داره گوهر شاهوار در دامن انجمن چمن و جیب دل پاک گلشن ریخته و
مشاطه قلم نوبهاری بیاس فیض انعام حضرت باری عقود لالی خوشاب از گوش دکر ان اعیان کلزار و عروسان ریاحین و ازهار در آویخت سلطان گل
بتخت حشمت و تجمل پرده نگاری انجمن گلزاری گشوده و بلبل بی تحمل آغاز نغمه سرایی کرده بهزار زبان دعا بخلافی دوام دولت حضرت کشورگشای ادا نمود مثنوی
چون گشت بهار عالم افروز ٭ بشکفت چمن ز باد نوروز ٭ سلطان گل از کلال طراز ٭ بنشست فراز مسند ناز ٭ انهمر نثار ناکل بریز ٭ از شاخ شکوفه شکر ریز ٭
نرگس بنوای بلبل زار ٭ از خواب خمار گشت بیدار ٭ از کوه آب ارغوان ٭ پر شد قدح عقیق لالا ٭ پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز و تزیین بزم
عالم افروز اشارت علیه صدور یافت و مجلس آرایان سرکار پادشاهی در فضای جان فزای حوض ماهیان که در بالای خیابان هرات واقع است بلوازم
اسباب طوی قیام نمودند بارگاه فلک احتشام باوج گنبد فیروزه فام برافراختند و از کثرت خیام گوناگون و سراپردهای اطلس و اکسون آن مقام فرح انجام را
غیرت نگارخانه بوقلمون ساختند مثنوی شد از افراختن خرگه و سایبان ٭ گلستانی از گلشن پذیر و عیان ٭ درخشنده شد قبه بارگاه ٭ چو بر چرخ فیروزه خورشید و ماه ٭
و خوانسالاران درگاه عالم پناه از انواع اطعمه لذیذ آن مقدار ترتیب نمود و بر خوان اظهار نهاد که مرکز عرصه کیک و هم و خیال عشر عشیر آن هیچ
نیافته بود و شیره جهان بارگاه فلک اشتباه از عمامهای زرین و سیمین که از رحیق الاهل بودند حاضر آورده که تمامی فضای آن صحرا
در نظر هند مکذار از نضارت آثار مینمود و در صباح نوروز سلطانی آن خسرو سپهر کشورستانی بر بارگاه فلک اقبال کام رانی بر آمده از باغ جهان آرای

بطرف خانه تشریف برده و بتختی که در منزل مذکور با بشارات همایون ساخته شده نشستند و کلانتران علیه و حکام و ولایات ممالک محروسه و امرا و وزیران و
خواص و مقربان و وزرا و صدر و جمهور بزرگان و زبدگی و دورنگی در مقام خویش ایستاده و علی اختلاف مراتبهم و سامان درجاتهم جنابانه معهودات
آغاز کشیدن پیشکش کرده و جواهر و نباتات و جواهرات بر طبق عرض نهاده و تحف امیر بحکم تم اخلاص مندرمین اختصاص افشانده پیشانی خدمت بر پایه سر منزلت سود
و لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده و لب با دا مضمون این مقال برگشوده رباعی کار رقیه و دودمان سلطان نجف ۲ استاده بخدمت سلاطین صف صف
باد اهد سال کوکب اقبالت ۲ مانند آفتاب در زمین شرف ۲ آنگاه از صرهای زر سرخ و سفید و عقدهای لعل و فیروزه و مروارید و اوانی و ظروف چینی
و زرین و سیمین و نفایس اقمشه مصر و شام و فرنگ و چین و اسبان مرصع لجام و شمشیرهای مذهب بیام آنقدر پیشکش نمود که حمل آن اشیاء ار
کس ضرورت بوده و پادشاه دریا دل تمامی آن نقود و اجناس را بقیاس پس داده همان منزل بقورچیان عظام و دیگر از خدام بارگاه فلک احتشام بخشیده و همچنین
سایر ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره در آن روز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش کرده و مناسب مناصب اسپتند او خویش را سم
مخالصت و نیاز مندی بجای آورده آنگاه دست بحر عطای پادشاه کشور گشای تمامی حاضران از سادات و قضات و علما و حکام و وزیران و امرا و
سایر ملازمان سده سدره انتها پوشانیدن تاجهای زرد و زی و چکمهای سقرلاط قرمزی و جبهای کیش [illegible] و اثنای قباهای دیبا و قطنی و
و ابالی مفتخر و سرافراز ساخت بعد از آن بکشیدن طعام و آشامیدن شراب کالغام اشارت فرموده مجلس عیش و نشاط طرح انداخت ساقیان
زهره جبین در لباسهای گوناگون و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون کاه اقداح راح ریحانی در گردش آورده و مغنیان طرب ساز و ساقیان نغمه پرداز آغاز
نواختن چنگ و عود و نی و ارغنون کردند مثنوی ز دست ساقیان ماه رخسار ۲ شرابی چون گلاب نوشین و گلدار ۲ بزم پادشاهی گشت دایر ۲
فروغش روشنی بخش شب تار ۲ ز ساز مطربان زهره آهنگ ۲ بر آمد صوت عود و نغمه چنگ ۲ مغنی در مقام نغمه سازی ۲ همی گفتی دعای شاه غازی ۲
که شاها طالعت فیروز بادا ۲ همیشه روز تو نوروز بادا ۲ بهر روز رونقت از فضل الهی ۲ بنوروزت باد اوج پادشاهی ۲ بیزمت جام عشرت باده جاوید ۲
چو در بزم کواکب جام خورشید ۲ و در آخر روز که ساغر آفتاب از دیده جهانیان غیبت نمود و هر یک از اهل مجلس شاهی از شراب عنایات نامتناهی
سرگران گشته میل استراحت نمودند بیت چو غایب شد از دیده شیخ و شاب ۲ بیزم فلک ساغر آفتاب ۲ پادشاه عالیجناب
کامران و کامیاب بباغ جهان آرای خرامیده و پهلوی آرامش بر بستر آسایش نهاده مشغول گردیده و بعد از روزی چند ازین بزم باز دیگر خیال رزم
در خاطر انور همایون سر بر زده عازم فتح ممالک ماوراءالنهر گشته بموکب همایون از بلده فاخره هرات متوجه میمنه و فاریاب شد سلاطین اوزبک
چون از توجه سپاه نصرت پناه خبر یافتند محمد تیمور سلطان که پس از قتل پدر در سمرقند در حکومت افراشته بود و عبیدالله خان که در بخارا حکومت
مینمود و جانی بیک سلطان که ایالت قصبات ارنت و توابع تعلق بدیشان داشت بیکدیگر پیوسته و تدارک آن مهم قرعه مشورت در میان انداختند
و چون عبید اندیشه کرد که اگر موکب پادشاه ربع مسکون از آب آمویه عبور فرماید یک اوزبک در دیار ماوراءالنهر و ترکستان مجال اقامت نیابد خواطر
حکمان بران قرار یافت که رسوم و آداب متابعت و فرمان برداری بجا آورده از در عجز و نیازمندی در آیند و بوسیله فرستادن پیشکش و پیغام و [illegible]
سخنان دلکش ابواب عواطف پادشاهی بر روی روزگار خویش گشایند و بر موجب عمل نموده قاصدان ایشان بتوسط امرای عالیشان شرف
بساط بوسی حاصل کردانیده و پیشکش کشیدند و شمه از عجز و اضطرار سلاطین خود بعرض رسانیدند و نیز مرحمت خسروانه از مطلع وا حسین
کالاحسن الله الیک طلوع نموده بر وجنات احوال اهالی ماوراءالنهر تافت و از جهت تاکید قواعد عهد و پیمان خواجه کمال الدین محمود اجازت یافته
همراه ایلچیان بدان طرف آب شتافت و محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان مقدم شریف خواجه کمال الدین محمود را معزز و مکرم داشته مبانی
میثاق را بقسم مستحکم ساخته که چون پادشاه ربع مسکون این طرف را با اسلام داده هر گز قدم از جاده خدمتکاری و فرمان برداری بیرون ننهیم و
مطیع و منقاد او امر و نواهی درگاه شاهی باشیم و خواجه محمود ایشان را با صناف الطاف پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار کردانیده و مقتضی المرام
بمعاودت مبادرت نموده و کیفیت مهمی را که ساخته و پرداخته بود عرض فرمود و حضرت پادشاه تاج بخش باج
ستان بموجب التماس محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان ممالک ماوراءالنهر را بر ایشان مسلم داشته ایالات ولایت مملکت بلخ و
شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و مرغاب و غرجستان را به بیرام بیک قرامانی عنایت کرده خاطر همایون میل معاودت نموده روی
توجه بمملکت قم آورده و جلوه علم ظفر پیکر شش قیرت افزای زلف معنبر حور و صدای کوس رعد آوازه اش چون نفخ صور موجب اندیاد فرح و
سرور و الحمدلله العفو الغفور والصلوة علی سیدنا محمد و آله الی یوم البعث والنشور ذکر وقوف آقا رستم روزافزون در رسیدن امیر
عبدالکریم و آقا محمد باردوی همایون چون بارشیت حضرت واهب النعم تبارک و تعالی و تعظم قبل از ارتفاع علم سلطنت پادشاه سکندر حشم

آقا رستم بر ولایت ساری و بعضی دیگر از ولایات مازندران مستولی شده بود و بواسطه عدم مساعدت بخت و طالع کما ینبغی اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی‌نمود
و پیش از وقوع فتح خراسان نوبتی بر زبانش گذشت که است نمت و در ازین شیک خلل ازین سخن مسموع نواب کامیاب شد کامیاب شد و علی الخصوص در اوان ولایتی محمد خان شیبانی
در نواحی مرو از پای در آمد حکم همایون شرف نفاذ یافت که درویش محمد بیاول که ملک مازندران جناب سیف الاسلامی انتظام داشت که رسا و ر ا بابی ... آقا
رستم انگه درویش محمد از مسافت بعیده خود را بعد از وصول سادکه آقا رستم حسب الحکم عمل نموده حاکم ساری را از ساری و آن ... انتقام پادشاه گردون غلام
اندیشیده و بتصور استقلال نیران غضب قیامت لهب پیشکرم گردانیده و او مانع تسلی و سایر اسباب ... سعادت او بعد از جهت روز جهار روز
روی بعالم جاودانی نهاده و این خبر ملالت بعرض نواب آسمان جناب آستان ملک آشیان رسیده اشارت علیه صادر گشت که جناب سلطنت سیف الاسلامی باز دفع
و امرای خونین ساله آن ولایت استخلاص کرده از آن جناب یعفو فرمان لازم الاذعان جهان مطاع اعلام نمود که رفع مسافت بعد از وصول بدان حدود امیر نظام الدین
عبدالکریم ایالت آمل و بار فروش شده را ... و استقلال متعلق بوی داشت و سرداری آقا رستم آقا محمد بجهت معاونت نمودند و با یکدیگر در مقام نزاع آمده طریق مخالفت پیمودند
و علی عبدالکریم انگه حکومت تمامت مملکت مازندران جنابانه مفوض آبا و اجداد او بوده متعلق بوی شود و مطلوب آقا محمد آنکه ایالت ساری و توابع قایم مقام بوی رجوع کرده
و جناب سلطنت ایشان از اهم امرا سافته بجانب اردوی کیهان پوی آمده بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر کیفیت حال معروض ایستادگان پایه او رنگ کردانند و آن مهم
بمقتضای رای اشرف اعلی بفیصل رسانده و در نواحی سمنان عسکر نصرت نشان رسیده امیر عبدالکریم و آقا محمد ابا شاره و پیشکش ببارگاه سلاطین پناه آورده و حکم
و مستحقینه مناقشه ایشان از عرض کرده شد عالی مکان منظر عاطفت و احسان در حکام مازندران نگریست و فوق افتخار و مباهات بهره و سر در باقتام افراز نکا ر
و تابع شاه و او ایالی بسبب برده و را رسانیده و حکم همایون از مکمن عدالت روز افزون نفاذ یافت که اهلی که آن تصرف آقا رستم بوده متعلق با آقا محمد باشد
و امیر عبدالکریم بسیاری از مازندران و توابع اختصاص یکدیگر شروط لکن اول و جهات جنین سال آن مملکت را که او انگه بوده بجز از عامره رسانند و دین باب کلیت و شیعه
واقع شد و آنگاه امیر عبدالکریم و آقا محمد بلیغ سعی در آن قبول نمودند و جناب سلطنت سیف الاسلامی نوبت دیگر بجهت تحصیل آن ناحیه بمازندران تشریف برده در باب
حصول وصول آن لوازم سعی و اهتمام بجای آورده و بعد از فراغ از مهم مازندران بنواحی کردون سای بصوب عراق حرکت آمد و چون بنواحی بلده قم از غبار موکب کشور کشای
عطر پرگشت پادشاه عالم پناه در آن زمستان هم آنجا طرح اقامت انداخت و اکابر و اشراف ممالک محروسه در آن جهت اقامت مراسم تهنیت آمده و سعادت منزلت
آمده و مشمول عواطف بدیع ساخت و هم در آن اوان ایلچیان سلطان مصر و قیصر روم الهدایم ... با تحف پادشاهانه جهت مبارکباد فتح خراسان باستان
ملک آشیان رسیده منظور نظر انعام شده و عاطفه گرانان باز کردیدند ذکر شکار زمستان پادشاه آفاق در بیان شمه از وقایع متفرقه آن ایام چون حکمت کامله
ایزد تعالی در طبیعت نوع بنی انسان ... اخلاق متنوعه ایجاد فرموده و قدرت شامله فاعل مختار بر علما دیگر ... معشر بشر را از اشیاء مختلفه ترکیب فرموده است بر یک صفت
مواظبت از مواد ... دیگر و از آنجا که کمال بدوام ... بین ... کرمی لذات ... سرعت ... بر روزی چند طالب مطلق ...
کرده ابواب انتقال بر روی روزگار بگشاید لاجرم بر طبق آیه وافی هدایت واذا حللتم فاصطادوا از زمان آدم تا حال گذشته که چون سالکان طریق اسلام از احرام
کعبه مقصود ... رسیده است لذات نفسانی و شهرت آن تقدیر و آیه مطلق العنان شده بامر صید و شکار اشتغال ... طبیعت ... تمام نمایند بنا علیه در اواخر
زمستان که پادشاه ظفر لوا در بلده قم مستغرق بحر غم صباح انگه ... خراسان فارغ شده و ... سرکش ایام بر
طبق مرام ضام آفتاب احتشام سبزه و خیزه متواتر شکار آهو و نخجیر ... صباح که ... بال خورشید بهوای صید و وحش بر فراز فلک
مشرق در پرواز آمد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که ملازمان آستان آسمان مقدار بصحرای ... و قطار ... محیط شده جانوران
شکار را جانب ... آن بلده ... بر ... و سوار از شهر بیرون شتافته پادشاه ... شکار ... معطوف ساخت
و در ... بشین ... رسیده بعون تایید ایزدی آنقدر نخجیر و آهو مجتمع گشت که ... شمار و حساب مستوفیان فطنت آثار در گذشت و شاه
فلک اقتدار ... کامکار ... معمول است بنوبت ... و گوزن و نخجیر رسانیده ... و شهزادگان ... بقتل رسیده از
... دسیان زمستان ... الهان آستان ... جانوران شکاری ...
... بعد از ... پادشاه ... عازم شکار صحرای ... اراکین ... شعار ...
جلادت ... آن ... جانوران ... پادشاه
... جمع آمد ... جانوران شکاری ... آهو
... شیر ... بتیغ ...
... بجای آورد ... وحوش ... آهو ... پلنگ

پیغمبروار از سهم تیغ شاه عالیجاه نمیتوانست زیست مثنوی تیز و تیز از شیر و نخجیر بهم آمیخت همچون شکر و شیر ولی شیر اضطرابی کرد آغاز که از تیرش تن مرغ کرد پرواز
دوران روز چهل و نخجیر از آهو و دو هزار گور از ضرب حسام خون آشام و سهام اجل انجام شاه عالیمقام و عساکر گردون احتشام قتیل سپه [illegible] اهتمام توجیان
نظام منتقم گردید پس از آن دو نوبت پادشاه سکندر منقبت در حدود [illegible] و ساوه بآن امر مشغول گردید در کرت اول شصت و دو هزار نخجیر و آهو و کرت ثانی یازده هزار قتیل سپه
مثنوی چو رای خسرو بهرام تدبیر غایه عزم صید گور و نخجیر ملک کو بیا نخجیر راند بسوی صیدگاه او رساند که [illegible] صید از [illegible]
و در اثنای امور مذکوره جناب سلطان سیف الله [illegible] از ولایات مازندران باز آمده امیر عبد الکریم و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان کرانه وجوه قتیل ایشان [illegible]
بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و مناقشه را که در باب او و آن دیگر در میان شاه عالیجاه واقع بود معروض نواب بلند جناب گردانید و شاه مخلص نواز جناب سلطانی را
باصناف الطاف و امتیاز سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نافذ شد که حکام مازندران چندگاهی در اردوی همایون توقف نمایند و ایشان آن زمستان در
ملازمت آستان آسمان مکان بپایان رسانیدند و از جمله وقایعی که در روش قشلاق بوقوع انجامید دیگر آنکه محمد جان ایشک آقاسی نجم بیگ که در خلال احوال گذشته
برسم رسالت نزد ظهیر السلطنه بابر میرزا رفته بود باز آمده عرض کرد که آن جناب تمامی بلاد ماوراء النهر را بامداد امرای عظام احمد بیگ صوفی اغلی و شاهرخ بیگ افشار
فتح نموده و بخارا [illegible] راه او و سر خلاف دارد و بنابر آن حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیگ با فوجی از دریای ذخار یعنی فوجی از سپاه
قیامت آثار عازم ماوراء النهر گشته و [illegible] سلطان [illegible] بجرجان قشلاق کرده بخود ملحق گرداند و از آب آمویه عبور نموده محمد بابر پادشاه را [illegible]
مخالفت شارع مستقیم موافقت رساند مقارن این حال خبر فوت پادشاه مرحوم [illegible] شایع گردید [illegible] سلطان مراد نام [illegible] سلطان سلیم
نام که جانشین پدر بوده [illegible] بدرگاه عالم پناه [illegible] فرمان اشرف اعلی صادر گشت که دیو سلطان با اردوی همایون [illegible] نجم بیگ با بعضی دیگر
از امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد شد متوجه [illegible] نزد محمد بابر میرزا گردد و هم در آن ایام نوبت دیگر پادشاه گردون غلام حکام مازندران را مشمول عنایت بی دریغ
ساخت و رخصت انصراف ارزانی داشت مقرر آنکه تتمه وجه قتیل که مبلغ بیست هزار تومان بود عاید گردانند [illegible] آورده بودند صاحب
آن جناب و سرانجام آن وجه مشغول گردند **ذکر وقایعی که میان ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و سلاطین اوزبک دست داد و بیان توجه امیر نجم ثانی بجانب**
ماوراء النهر باقتضای قضای سابق [illegible] در ایامی که دار السلطنه هرات مضرب رایات ظفر آیات شاهی بود ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ایلچیان سخندان
با پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده و اظهار اخلاص و دولتخواهی فرموده و بنابر آنکه اعتقاد آن حضرت عالی تبار بر مسلک [illegible]
پادشاه کشورگیر تمام عیار نیز قاصدان او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانیده حکم همایون نفاذ پیوست که آن حضرت از مملکت ماوراء النهر بتسخیر
[illegible] باشد محمد بابر پادشاه [illegible] با لشکر [illegible] متوجه ولایت [illegible] شده و بعد از وصول [illegible] بدخشان سلطان اویس
[illegible] گردانید و تحت علم نصرت بطرف حصار شادمان برافراخت حکام آن مملکت [illegible] سلطان و مهدی سلطان چون از توجه [illegible] لشکر
فراهم آورده [illegible] میدان کارزار [illegible] آفتاب [illegible] مخالفان [illegible] محاربه در غایت صعوبت دست
داده [illegible] پادشاهی ظهیر السلطنه [illegible] شکست بر سپاه اوزبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی سلطان [illegible]
[illegible] ولایت حصار شادمان و ختلان [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] اعلام عدل و
رعیت پروری مرتفع ساخت کیفیت آن فتح مبین را [illegible] پادشاه حشمت پناه عرضه داشت نموده [illegible] از غازیان
عالیمقام [illegible] سایر ممالک ماوراء النهر مفتوح گردید در آن ولایات خطبه و سکه بنام و القاب نواب کامیاب
[illegible] سلاطین اوزبک [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شرف [illegible] احمد بیگ صوفی اغلی و شاهرخ بیگ افشار [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] اوزبک [illegible]
[illegible] محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبید الله خان [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible] آن مملکت
[illegible] خطبه و سکه [illegible] رضوان الله علیهم اجمعین
[illegible] پادشاه سیادت پناه [illegible] محمد بابر [illegible]
[illegible] ولایات حصار شادمان و بدخشان [illegible] بخارا و سایر اطراف آنجا
[illegible] احمد بیگ صوفی اغلی و شاهرخ بیگ را با انعام و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه و اسباب

گردون توان و صرهای زر و عقود جواهر خوشدل و مسرور گردانیده و اجازت معاودت داده جهت نواب کامیاب آستان خلافت آیات
اصناف پیشکشهای خسروانه و انواع تحف پادشاهانه فرستاده اما در باب رعایت محمد جان ایشک آقاسی نجم بیگ که از درگاه عالم پناه
برسم رسالت نزد او رفته بود طریق اهمال و تغافل مسلوک داشت بنابر علیه چون محمد جان در قشلاق قم بپایه سریر اعلی رسید عرض داشت نمود که
حضرت بابری خیال خلاف و سرکشی دارد و جناب نجم زرگر نجم بیگ با جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت مثل زین العابدین بیگ و بداغ بیگ
و خواجه کمال الدین محمود ساوجی متوجه ماوراء النهر شد ما قبل از آنکه بآن حدود رسد این خبر شیوع یافت که سلاطین اوزبک بار
دیگر لشکر بماوراء النهر کشیده اند و میرزا محمد بابر را منهزم گردانیده اند شرح این سخن آنکه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بعد از استماع
خبر احمد بیگ و شاهرخ بیگ و دیگر خیال تسخیر ماوراء النهر نمودند و با جانی بیگ سلطان و سایر قرانیان اتفاق کرده ابواب انعام و احسان
بروی سرداران الوس اوزبک گشودند و سپاهی جرار جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنه ثمان عشر و تسعمائه علم نهضت بجانب
بخارا برافراختند و [illegible] جنود ایشان بجناح استعجال طی مسافت کرده یک منزلی آن بلده در آمدند چون این خبر بسمع میرزا محمد بابر رسید
از غایت جرات با اندک لشکری که در ملازمتش بودند از سمرقند متوجه مخالفان گشت و هرچند محمد مزید ترخان و جمعی از اهل رای و تدبیر عرض
کردند که چنین یراق بر سر دشمن رفتن مناسب دولت نیست و طریقه حزم مقتضی آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم آمدن دلیران
رزمخواه این عزیمت امضا یابد بسمع رضا نشنوده در حوالی بخارا [illegible] استماع نمود که سلاطین چند کوچ باز پس نشسته اند لاجرم دلیرتر شده
عنان یکتازی ایشان انعطاف داد و چون دو سه مرحله مطوی گشت بیک ناگاه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیک سلطان با
سپاهی بیکران صف قتال آراسته و در اطراف میمنه و میسره جیوش ایشان چون ابر سیاه صحرا را پر ساختند و میرزا محمد بابر بر سر ایشان تاخته و با این جلادت
و تهور جبیبه لشکر پرداخت و تیغ کین از نیام انتقام آخته جمعی کثیر از مرد اوزبک را قتیل و مجروح ساخت اوزبکان پای در میدان مردانگی نهاده بیاستعمال
حلقه قتال پرداختند و گرد تیره از اوج سپهر تیز گرد رسانیده بضرب پیکان آبدار و زخم شمشیر آتشبار نام بسیاری از ملازمان موکب بابری را
از لوح بقا ستردند و آن حضرت بقدر امکان در معرکه ثبات قدم ورزیده و بعد از تفرق سپاه و هزیمت لشکر از اوزبکان کنده عنان
عنان بجانب بخارا گردانیده و در آن بلده نیز اقامت مصلحت دولت ندیده از آنجا بسمرقند رفتند و روز دیگر کوچ کرده متوجه حصار شادمان
پیش گرفتند و محمد تیمور سلطان و جانی بیک سلطان و عبید الله خان بار دیگر بعد از تسخیر ممالک سمرقند و بخارا و توابع و مضافات
و ضمایم و ملحقات بیرون شتافته هر یک بمقر عز خود خرامیدند و رعایت رعیت کرده بهیچکس از متوطنان آن ولایات تعرض نرسانیدند و در
جمادی الاولی سنه مذکوره باز بهم پیوسته رایات عزیمت بصوب حصار شادمان برافراشتند محمد بابر میرزا چون از توجه اعدا
خبر یافت باتفاق خان میرزا از گرد حصار را مضبوط کرده فرمود تا گرد شهر خندق کنند و محلات و کوچه بند نمودند و کسان جهت استمداد
نزد والی بلخ بیرام بیگ قرامانی فرستادند و بیرام بیگ امیر سلطان محمد شیرازی را با سیصد کس از دلیران مجاهد غازیان بامداد او
ارسال داشت و سلاطین اوزبک تا حصار آمده پس از آنکه بر استحکام حصار و وصول غازیان شجاعت آثار مطلع گردیدند مصلحت
استعمال نایره نار اشتعال عنان مراجعت منعطف گردانیدند و چون آن اخبار بحکام خراسان و بسمع نجم بیگ رسانیدند دفع اوزبکان را پیش
نهاد همت ساخته با دوازده هزار نفر از غازیان که همراه داشت بجد و جهد از خراسان آمد و چون بیگ الله [illegible] و حکام و داروغگان سایر
ولایات بوی پیوسته نثار و پیشکش گذرانیدند و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته بجانب ماوراء النهر روان شدند و جمعی از سادات و
قضات و اشراف و اعیان از اطراف امصار خراسان بملازمت امیر نجم رفته شرایط دعاگویی و رضاجویی بجای آوردند و آن جناب
همه آن جماعت را باصناف انعام و اکرام نوازش کرده مستمال گردانیده بکفایت امور ایشان [illegible] و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف را
نگاه داشته سایر اکابر را رخصت معاودت فرمود آنگاه از راه جام بکنار آب مرغاب رفته از آنجا به [illegible] شتافت و بیرام بیگ قرامانی
موکب او را استقبال نموده شرایط ضیافت و مهمانداری بجای آورده شاید بتقدیم رسانید و امیر نجم قریب بیست روز در ظاهر بلخ نشسته فوجی
از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاده کشتیها از کنار ترمذ جمع آورده و امیر غیاث الدین محمد را مقرر کرد که بحصار رفته میرزا محمد
بابر را بالطاف و عنایات نامتناهی شاهی امیدوار گرداند تا با جنود آن حدود بدو ملحق گردد و بعد از آن بعبور ترمذ شتافت در ماه رجب سنه مذکوره
از آب عبور نموده هنوز در نواحی ترمذ بود که امیر غیاث الدین محمد از جانب حصار باز آمد و خبر قرب وصول موکب بابری رسانید و امیر نجم با بعضی
از امرا و اندکی از ملازمان خاصه آنحضرت را بجهت فرخ استقبال نموده در تنگ چکچک که آنرا دربند آهنین میگویند بین الجانبین ملاقات دست داد

وانمود طرف شرایط نثار و پیشکش بتقدیم رسید و از آن جانب چون سلاطین اوزبک از عبور نجم بیک خبر یافتند غلات و حبوبات بدرون قلاع کشیده
وضبط هر بلده از بلاد ماوراء النهر را یکی از سلاطین بامر استعداد شده خود را مضبوط کردانیدند ذکر شمه از عظمت و کامرانی امیر نجم ثانی و شهید شدن
بنابر تقدیر ذو الجلال سبحانی ای معانی سخن ساز و ای ناظم مناظم قصه پرداز که ملقب بود به نجم ثانی بوفور فراست و کاردانی وصف و توقف در سرانجام
امور جهانبانی اتصاف داشت و در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط مهمات کشورستانی رایت بی مثلی می افراشت چنانچه سابقا مسطور شد
شاه دین پناه بعد از فوت امیر نجم زرکر زمام وکالت نفس همایون را در قبضه اقتدار آنجناب نهاد و او را صاحب اختیار مطلق کردانید بر جمیع امرا و وزرا
والجیان و مقربان تسلط و تفوق داد و امیر نجم چهار سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت شاه سکندر جاه سلیمان خصال پرداخت امور ملکی
و مالی و جزوی و کلی و معظم مهمات ربع مسکون را بر نهج عدالت بسرانجام مقرون ساخت و بنابر آنکه در آن سنوات ملاذ حکام بنی آدم و مرجع اشراف
و اعیان و همه عالم درگاه خلایق پناهش بود از اسباب جاه و حشمت و مرجحات مکنت و عظمت آنقدر در سرکار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش
از جمیع امرا عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان درگذشت عدد ملازمان خاصه او نزدیک به پنجهزار سوار یراق دار رسیده و فور تجمل و اموالش از
استیفاء محاسبان ادا متجاوز کرده هر روز قریب صد سر گوسفند شیلان او بود مرغ و قاز و حوایج آش را برین قیاس باید نمود در سفر مذکور با کمال تمامی
اسباب تجمل از آب کذرانیده و بود هر روز سیزده دیک نقره خام جهت پختن طعام در مطبخ او بر بار می نهادند و آن اطعمه کوناکون در اطباق زرین
سیمین و چینی فغفوری در نظر خلایق جلوه میداد و در آن زمان از صادق القول استماع شد که در آن طرف آب شخصی که در وقت کشیدن شیلان
در آن خانه آن امیر پادشاه نشان حاضر بود بزبان تعجب از وکیل او پرسید که هر روز این قدر مصالح را در آن ولایت یاغی چکونه بهم میرسانی جواب داد
که بجایت آنکه کوسفند و مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر حوایج آش در سرکار او بسیار است اطعام امر و روز و مرغ و ادویه و زعفران و زنجبیل و زیره و
و بعضی از آن ادویه بضرورت میشود جهت پیدا کردن آن تفحص میباید غرض از عرض این مقدمه آنکه چون کوکب جاه و جلال آن امیر پادشاه نظیر این درجه ترقی
نمود بکثرت حشمت شوکت مغرور کشته بی آنکه از پادشاه ملایک منصور رخصت یابد بتکفل فتح ماوراء النهر کرده و مقاتله سپاه اوزبک را متعهد شده
آن امر خطیر و خطب کبیر را سهل و آسان شمرده و پس از عبور از آب آمویه و ملاقات با ظهیر السلطنه رایت عزیمت بجانب خزار بر افراشت آق قولاد سلطان
که حاکم آن موضع بود و چون دانست که غازیان عظام قدرت و قوت مقاتله و جدال ندارند باتفاق ارباب و کلانتران انجا مصالحه نموده آمده و بعد از طلب
عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خزار باز کشاده امیر نجم او را مقید ساخت و باتفاق تو یوز بیکی را با جماعتی از اوزبکان که در آن مکان بودند کشته متعرض
رعایا نشد و از آنجا بجانب قرشی نهضت نمود حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام موافقت و ممانعت ثبات قدم ورزیده نجم بیک اطراف شهر را بر امرا التقسیم نمود
و هرکس بوجهی خود را در آورده جنود ظفر ورود آغاز انداختن تیر و تفنگ کرده و بضرب سنگ منجنیق برج و باره را متزلزل ساخته و در عرض دو سه روز بر آن
بلده استیلا یافتند و شیخم میرزا با تابعان اسیر سرپنجه تقدیر شده حکم عالی بقتل عام صادر شده و هر چند امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و جمعی
دیگر از اعیان خون بعضی بیکناهان که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند در سمع رضا نشنود و قریب پانزده هزار کس را از سپاهی و رعایا از تیغ دریغ
کذرانیده عازم بخارا شد زیرا که جانی بیک سلطان و عبید الله خان با معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام داشتند و نقش محاربه و صورت مقاتله و مجادله
بر لوح ضمیر و صحیفه خاطر می نگاشتند و چون امیر نجم چهار فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان ولد کوچکنجی خان با فوجی از
سپاه سمرقند بخیال امداد متوجه شده اند و خود در غجدوان منزل کرده توقف کرد و بیرام بیک قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بدفع ایشان فرستاد
و آن دو سلطان از توجه بیرام بیک و غازیان خبر یافته در قلعه غجدوان متحصن شدند و بیرام بیک کیفیت حال را اعلام نمود نجم بیک با تمامی عساکر ظفر
مآثر بدان جانب شتافت و محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف آن حصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی از اوزبکان خونخوار را بجنگ بیرون میفرستادند
و از این جانب نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب و احیانا مغلوب میشدند و چون چند روز حال بر همین منوال گذشت آذوقه در میان سپاهیان مفقود
گشت خواجه کمال الدین محمود که بر اطوار سلاطین اوزبک صاحب وقوف بود و میدانست که تسخیر آن قلعه بجای میسر نمی پذیرد بعرض امیر نجم رسانید
که درین زمستان فایده بر محاصره غجدوان مترتب نمی شود زیرا که این قلعه پر ذخیره و سپاه و کثرت آلات رزم و پیکار مشحون است و دو سلطان
با سپاه آن شجعان در انجا توطن دارند و اگر چند روزی دیگر درین منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان جهت فقدان حبوبات تنقیص خواهند یافت
مناسب آنکه ازینجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایات سرکار اردو بازاریان و سرکاران و سوداگران غله و
اجناس باردوی ظفر اقتباس آورند و چون زمستان بپایان رسد ذخیره اوزبکان رو در نقصان نهاده علیق چهارپایان در صحرا پیدا شود متوجه
فتح بلاد و قلاع شویم امیر نجم جواب داد که مارا از خاطر محو باید کرد که بطرف کنار آب رویم اوزبکان تصور خواهند کرد که این حرکت بنابر خوف و هراس

از او وقوع می یابد و این معنی موجب جسارت ایشان میشود و هنوز این سخن باتمام نرسیده بود که ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر میرزا بدانجا آمده و حقیقت
... اوزبکیان آورده در باب ترک محاصره و توجه بجانب خزار و قرشی مبالغت کرد امیر نجم سخن آنحضرت را بحسب ظاهر قبول نموده فرمود که از کوچ
کرده بدان طرف رویم و روز دیگر پنجشنبه سیم ماه رمضان سنه ثمان عشر و تسعمایه بود علی الصباح طلیعه سپاه سلاطین ماوراء النهر از میان
درختان ظاهر و نمایان طالع گشت و چون از خیمه ها امیر و وزیر در کذشت صورت حال آنکه چون در بلده بخارا باسماع جانی بیک سلطان و عبید الله خان رسید که
کار امیر نجم ثانی در نظام حصار غجدوان از پیش نمی رود و هر روز لشکریان بواسطه دست آوردن آذوقه و علیق چهارپایان متفرق و پریشان میشوند عزم رزم
جزم کرده با حشر فراوان سپاه از پیاده و سوار همه جوشن پوش و خنجر گذار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان گشتند و بعد از وصول بدو ... محمد تیمور
سلطان و ابو سعید سلطان با اوزبکان که در آن حصار بودند بدیشان پیوسته عنان بیکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند امیر نجم ثانی بعد از مشاهده این
حال آلات قتال و جدال را آماده ساخته میمنه و میسره لشکر را بوجود امرا نظام استحکام داد و خود در قلب ایستاده مقرر کرد که ظهیر الدین محمد بابر میرزا با جنود خاص
طرح باشند و از هر طرف که کومک احتیاج شود توجه فرمایند بعد از تسویه صفوف قریب دویست سوار جلادت آثار از برانغار سپاه اوزبک در میدان آمده
بر جوانغار لشکر نجم بیک حمله کردند و بیرام بیک که در آن جانب بود متوجه آن جماعت گشته بزخم تیر ... را از پای در انداخت و این معنی موجب ازدیاد جسارت اوزبکان
شده بیکبار سپاه آن دیار از جوانب و اطراف تاختند و امرا و ابطال بعد از آنکه با نجم بیک ... داشتند با استعمال آلت پیکار پرداخته پای در وادی فرار نهادند لاجرم
جنود نجم بیک شکست یافته ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر میرزا با سپاه خاصه روی توجه بحصار آورده امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین
محمود متعاقب موکب آنحضرت در حرکت آمده حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اغلی متوجه ... گشتند و اقبال سلاطین اوزبک از افق فتح و ظفر طالع شده
سپاه ماوراء النهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از لشکریان عبید الله خان در معرکه با امیر نجم رسیده آنجناب را اسیر سرپنجه تقدیر ساختند و
نزد پادشاه خود برده حسب الحکم اساس حیاتش را منهدم ساختند و زین العابدین بیک نیز با بسیاری از غازیان و جمعی از خراسانیان هم در آن روز شربت شهادت
چشیدند و طایفه دیگر که بچاه و مغاک گریخته بودند مانند خواجه یحیی ولد خواجه شمس الدین محمد ... و خواجه میرجان بن خواجه قوام الدین محمد بن استاد ...
معمار نیز بدست سمرقندیان افتاده جام هلاکت در کشیدند و در مقدم ماه رمضان خبر بدار السلطنه هرات رسید و امیر عماد الدین محمد تفتازانی که بحسب حکم
جهانمطاع وزیر و صاحب اختیار امور ملکی و مالی خراسان بود بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداخت و پس از چهار روز حسین بیک
لله و احمد بیک صوفی اغلی در کمال صحت و سلامت تشریف آورده و چون بموجب فرمان عالم مطیع منصب حکومت آن بلده فاخره با احمد بیک انتقال یافته بود
... نزول نموده بدار الایالت رفت و بتمهید بساط معدلت و نصفت پرداخته خلایق را وعده فرمود امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف
و خواجه کمال الدین محمود که متعاقب ظهیر الدین محمد بابر میرزا بصوب حصار شادمان رفته بودند از آنحضرت عنایت و رعایت یافته راه بلخ پیش گرفتند و در یازدهم
ماه رمضان بان بلده رسیدند خواجه کمال الدین محمود هم آنجا توقف کرده امیر محمد بهراه شتافت و باتفاق امیر عماد الدین محمود و سایر امرا و حکام و ارباب
استحکام آن خطه جهت نظام مهام جد تمام مبذول داشت و این اخبار در قشلاق اصفهان بعرض نواب آستان آسمان نشان رسید و بار دیگر
یورش خراسان و دفع اوزبکان پیش نهاد همت عالی نهمت کردانید ذکر نهضت پادشاه با استحقاق از قم بصوب استقبال و یورش یاراق
و توجه رایات آفتاب اشراق از آن مرحله بجانب دار الملک عراق چون فرمان فرمای طوایف انام زمستان سنه تسع عشر و تسعمایه در بلده فاخره قم
بپایان رسانید و خسرو فیل افکن از برج شتوی عنان کران بمنازل بهمنی معطوف کردانید فضای صحرا از ظهور سبزه و لاله بر مرغزار سپهر دوار تفاخر نمود
و شاهد ... رنگین کل و لاله خط طره مشکین سنبل بر اطراف چمن و سرو و برکشود مثنوی سرو از علم بلند پایه * بر فرق چمن فکنده سایه * پیدا از سر خنجر کهر دار
شد بر سر یاسمن ... * بار دیگر هوای عید و شکار و کشت دشت و مرغزار در خاطر دریا مقاطر پدید آمده پادشاه فلک اقتدار عازم ... گشت
و چنانچه جنجبار دین اوراق بزبان قلم لطایف نگار کذشته در آن نواحی ... شکار بتقدیم رسیده و بیشتر از جانور بزخم تیر و خنجر ...
فرق ... اعلام ... از شکارگاه مراجعت فرموده متوجه ییلاق پیش یاراق و سولوق شد و در آن بهار و تابستان در مرغزار های فضا ...
آثار کاهی بتفرج اشتغال می فرمود و احیانا بصید کوزن و آهو ... که در آن حدود بسیار بود اقدام مینمود و در فصل بهار نیز که منزل ناهید از فروغ طلعت خورشید
صفت اشراقات پذیرفت و از تاثیر هوای خریفی لباس خضرت آثار اشجار سرخ و زرد و کشته ساحت باغ و بستان صورت کارگاه صباغان کرفت
پادشاه جهانیان عازم خطه اصفهان گشت و بعد از وصول بدان بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش و نشاط انبساط داد و ... بتفقد حال ساکنان
دار الملک عراق پرداخته ... ابواب لطف و احسان بروی روزکار ایشان بر کشاده کاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ عارض چون آفتاب
مشعل ... شراب ناب مجلس بزم را ناضر و سیراب میکردانید و احیانا برغبت سلطنت و استقلال برآمده سرکشان بوادی ... اعتساف

بخشیدار بعدل و انصاف میرسانید **مثنوی** کشیدی پادشاه جهت اورنگ ٭ کهی در بزم عشرت جام گلرنگ ٭ نشستی گاه در تخت عدالت ٭
پی تادیب ارباب ضلالت ٭ بنای عدل را آباد کردی ٭ دل غمدیدگان را شاد کردی ٭ و در تضاعیف آن حالات خاطر انور همایون متوجه رعایت
سلطان مراد نبیرهٔ الیدرم بایزید گشته ایالت بعضی از ولایات فارس بمشار الیه مرجوع شد و سلطان مراد بر حسب فرمان فرمای بلاد و عباد بجانب مقصد
در حرکت آمده در اثنای راه زمان حیاتش بنهایت انجامید و قبل از آنکه بمقصود رسد متوجه ریاض عالم عقبی گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **گفتار**
در بیان ولادت با سعادت شاهزادهٔ عالمیان ابوالفتح طهماسب میرزا و رسیدن اخبار ماوراء النهر و حالات خراسان بپایهٔ سریر اعلی در اوان
زمستانی که بلدهٔ محروسهٔ اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای ریاض جنان بود و وهاب بی منت ابواب مرادی دیگر
بر روی روزگار همایون آثار آن مهر سپهر سلطنت برگشاده و نقشبندی پی منت گوهری از نهاد ارکان امکان بیرون آورده در کنار عطوفت شاه والا تبار
نهاد و نسیم عنایت ازلی در چمن امید پادشاهی گلی عطر پرور کشت که شمیم آن مشام عالمیان را معطر گردانیده و از فروغ انوار عاطفت لم یزلی در گلشن تمنای
حضرت دین پناهی نهالی سر کشید که در ظلال اقبالش جهانی را ابساط امن و امان رسانید **مثنوی** گلی بشکفت در گلزار شاهی ٭ وجودش مظهر نور الهی ٭
نهالی رست از باغ امامت ٭ ظلالش مرجع اهل کرامت ٭ برآمد اختری از برج اقبال ٭ فروغش نور بخش چشم آمال ٭ یعنی حضرت شاه دین پناه را
در آخر چهارشنبه ثمان عشر و تسعمایه بساعتی سعادت اثر بسر خورشید منظر متولد گشت و اینمعنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شده طنطنهٔ بشارت
و غلغلهٔ تهنیت از ایوان کیوان درگذشت بساط جشن و سور و مجلس عیش و سرور تمهید یافت و جامهای راح ریحانی در گردش آمده انوار عاطفت
حضرت کشورستانی بر صفحات حال همگنان تافت امرا و ارکان دولت عقود جواهر و نقود وابیض و احمر نثار مهد همایون آن شاهزادهٔ صاحب سعادت
کردند خدام سدرهٔ منزلت صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامد واهب العطایا بجای آوردند و آن مولود
عاقبت محمود موسوم بطهماسب و مکنی بابوالفتح گشته چند قابله ور سر بجهت ارضاع آنحضرت تعیین شد و بواسطهٔ تولد آن شاهزاده دولتمند چند روز
طوبهای دلپسند وقوع یافته سواد اعتضاد و فرق عبادت از دیاد گرفت و هم در آن ایام برای دفع اصابت عین الکمال دست سپهر مه مثال نیل ملال
بر چهرهٔ احوال خواجه ... و جلال کشیده خبر شهادت امیر نجم و بیرام بیک قرامانی و زین العابدین بیک و کشته شدن سلاطین اوزبک از آب آمویه
بتواتر انجامید بنابر آن یورش خراسان کرت دیگر پیش نهاد همت عالی افتاده و رایات ظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه نهضت نموده غبار موکب
ظفر آثار از اوج فلک دوار درگذشت **ذکر تسلط محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر بعضی از بلاد خراسان** چون امیر نجم ثانی از تقاضای سپهر جانی شربت شهادت
چشیده هوای تسخیر بلاد خراسان در ضمیر حکام ماوراء النهر پیدا شد و محمد تیمور سلطان از آب آمویه گذشته متوجه دار السلطنه هرات گشت امرا و اشراف
آن بلده چون برین حادثه وقوف یافتند بیشتر از پیشتر در استحکام برج و باره کوشیده احمد بیک صوفی اوغلی قلعهٔ اختیار الدین را مضبوط ساخت
و حسین بیک لله در برج میرزا سلطان احمد که در میان شرق و شمال شهرست رایت اقتدار برافراخت امیر علاء الدین محمود دروازهٔ فیروزآباد را ضبط نمود
و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بر برج دروازهٔ ملک منزل فرمود هرات دروازهٔ خوش با امیر سلطان محمود و لد سید غیاث الدین محمد با خان تعلق
گرفت و محافظت دروازهٔ عراق بدیگری از اعیان خراسان تحت انتساب پذیرفت و جانی بیک سلطان در اوایل ذو القعده بظاهر هرات رسیده بحبت
دالنگ کهدستان فرود آمده دیگر نوبت زمرهٔ از لشکریان او بقدم محاربت از طرف باغ سفید خود را تا نزدیک بخندق رسانیدند و از اصابت پیکان
دل اشان هر دو یان مجروح شده واپس باز گردیدند پس جماعت دیگر از جانب دروازهٔ فیروزآباد جنگ پیش آوردند و از دست بر ملازمان امیر علاء الدین
محمود مغلوب شده زخمهای کاری خوردند و بعضی از آن معارک با باشلق تبرایی که مقرب لله بیک بود بدست اوزبکان گرفتار گشته شربت شهادت
چشید و مقارن این حال عبید الله خان نیز بنواحی شهر رسیده در نواحی قریهٔ آزادان و ساقلمان منزل گزید و چند بار با سپاهیان بخارا تا کنار خندق
دروازهٔ ملک و دروازهٔ عراق آمده باکمند و تیر و سنگ پرداختند و بعد هر چند تا مدتی بار محاصره قیام نمود علم جنگ و پیکار برافراختند و چون در سال
گذشته محصول هرات نیک نیامده بود در آن ایام نرخ حبوبات ترقی تمام نمود مع ذلک امراء عظام جهت آذوقه غازیان بر محلات شهر غله حواله کردند
و بدین جهت تنقیص بسیار بصغار و کبار رسیده در کمال اضطرار بسر بردند القصه ایام محاصره نزدیک بشصت روز امتداد یافته بعد از آن پرتو
انوار عنایات الهی بر وجنات روزگار محصوران تافت و میان جانی بیک سلطان و عبید الله خان مخالفتی روی نمود و در صباح سیم محرم سنه تسع
و تسعمایه که موافق اول نوروز بود و وزیر فیروزی از انسیم عنایت ایزد تعالی گل امانی در چمن مراد شکفته از محنت حصار و داوری نجات یافته و از محافظت
برج و باره فارغ گشته بسر بساتین و باغات و منازل و مزروعات خود شتافتند و جانی بیک سلطان پی توقف در دیار خراسان از آب آمویه گذشته
بکرمینه رفت اما هم در آن ایام محمد تیمور سلطان میر بجانب آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبید الله خان پیوست و آن دو پادشاه باتفاق یکدیگر عنان گران

بطرف طوس و مشهد مقدس انعطاف دادند و از مرو تا نواحی اسفراین در تحت تصرف در آورده دول بر سلطنت خراسان نهادند چون این خبر بدار
السلطنه هرات رسید امرا عظام مصلحت توقف ندیده در ماه مذکور راه ادبار بجانب طبس و سیستان در پیش گرفتند و از عراق و آذربایجان آوردند و خواجه
ابوالوفاء بعضی از هواخواهان اوزبکان آن بلده را ضبط نموده جهت ایصال بشارت سمرقان بمشهد فرستادند لاجرم تیمور سلطان متوجه شهر شده
اکابر و اعیان طوعا او کرها لوازم استقبال بجای آوردند و کلید قلعه و شهر پیش برده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و تیمور سلطان در باغ جهان آرای
فرود آمده خطبه بنام خود خواند چون پیدا است که در آن ایام دربند آن تفرقه بسیار بهرویان رسید بلا در وبا هر بر و بای حیس معاش کرد اما طایفه از متعصبان
اهل سنت و جماعت آغاز غمز و سعایت نموده جمعی از موالی و مردم تبرایی را در وادام ملاهی و ... طالع در خانه ها افشاندند و مولانا شمس الدین محمد نهمی و
مولانا حبیب الله واعظ و مؤذن مسجد جمعه را بزخم کارد و شمشیر شهید ساختند و ساحت حیات آتش این فتنه اشتعال بیشتر یافت
تا اکثر مولانا خواجه علی صدر که خوارزمی الاصل بود بنابر التماس امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی
که بنابر اغراض فاسدهٔ خویش در مقام ایذای مردم پناه زندگانی مردم شیعه مذهب شده اند موجب تخریب مملکت میشود و در این باب زجر و منع
آن طبقه حکم حاصل کرده و پسر مولانا خلیل صحاف را که یک دو شمشیر بزخم کارد او شهید شده بود سیاست نمود لاجرم آن فتنه تسکین یافت
و چون دو سه ماه محمد تیمور سلطان در دار السلطنه هرات و عبید الله خان در مشهد مقدس و بعضی دیگر از ولایات حکومت کرده خبر قرب وصول
سلطان سپاه کشورگشای شایع شد هر کس از اوزبکان در هر جا بود عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر تافت **ذکر تشریف یافتن امیر نظام الدین
عبد الباقی و سید شریف الدین علی بمناصب نیابت و صدارت و متوجه گشتن موکب همایون بعد از فتح خراسان بصوب عراق** امیر سید شریف الدین علی
که جامع انواع فضایل و آداب و حاوی علوم موروث و مکتسب بود و بشرف نسب و علو حسب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی بود بعد از
انتقال قاضی محمد کاشانی منظور نظر حضرت کشورستانی گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شد و چون چندگاه بلوازم آن امر پرداخت
از امیر نجم الدین مسعود ثانی نسبت بخود سوء مزاجی فهم کرده از آن امر استعفا جست و در وقتی که برق ظفر پیکر از خراسان مراجعت نموده بر تو
وصول بولایات عراق انداخت رخصت طواف عتبات عالیات ائمهٔ معصومین رضوان الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورد
و امیر نظام الدین عبد الباقی بمنصب صدارت شاهی مفتخر و سرافراز شده بواسطهٔ وفور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلالش باوج سعادت
و اقبال رسید و در آن اوان که امیر نجم عازم ماوراء النهر گردید آنجناب را بنیابت خویش تعیین فرموده مقرر فرمود که من حیث الاستقلال
بسرانجام مهام سرکار سلطنت قیام نماید و در این ایام که خبر شهادت امیر نجم تحقیق انجامید و ماه چهره آفتاب عطیه از اصفهان متوجه ساوه
گردید و در ...خانهٔ ولایت مذکوره پادشاه صاحب تایید تجدید امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده و وکالت نفس نفیس
همایون را بعهدهٔ آنجناب کرده پایهٔ قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و ایضا سید شریف را که از بغداد بازآمده در اردوی همایون بود
بارد دیگر بشمول عواطف خسروانه ساخت و بتکفل امور صدارت نصب فرمود و چون اعلام ظفر نگار پادشاه صاحب اقتدار سایهٔ وصول بر حدود ساوه
انداخت فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که غازیان عالیشان جهت مصلحت یورش خراسان آذوقه چهار ماهه بردارند با آنکه در آن سال
در ساوه و حوالی آن در غایت قلت بود و لیکن قحط و غلا شیوع تمام داشت بیمن توجه خاطر عالی آن آذوقه را ملوک در سپاه انجم جاه بود بتمت تصرف ایشان
در آمد موکب پادشاه فیروزمند مدت دو روز در ساوه توقف نموده از آنجا بمشتاتات ... در اکوگنبد متوجه فیروزکوه گشته ییلاق آن ولایت دو روز دیگر
محل اقامت لوای فیروزی اثر بوده و از کثرت خیمه و خرگاه و شعشعهٔ قبه سراپرده و بارگاه غیرت مرغزار فیروزه فام سپهر دوار میشود و پادشاه جهانیان بعد از اجتماع
عساکر نصرت نشان از آن منزل بسلطان میدان خرامیده در نیل بیک را با جمعی از امرا و فوجی از سپاه لشکرگشای به بسطام فرستاده و خود نیز متعاقب
ایشان در حرکت آمده در اثنای راه بنواحی دامغان جناب سلطان سیف الملک که جهت تحصیل وجه قبل امیر عبد الکریم و آقا محمد باز ندران رفته بود و مقضی
المرام بازآمده شرف بساط بوسی دریافت و بنابر آنکه در باب سرانجام وجه مذکور شرایط نیکو خدمتی بظهور رسانیده بود مجدد اثر عنایات پادشاه مظفر لوا بر
صفحات احوالش تافت و چون الکه بسطام از نزول موکب کوکب احتشام غیرت افزای گلستان ارم گشت حکم همایون بعرض لشکر منصور
بر اق بهادران نفاذ یافت و صباحی که سپهداران قدر و قضا دیبای بیضای آفتاب بر نیزه پوشش مصقول نیلگون ثوابت و سیار پوشیده
و از امواج تیغ برق کردار و اشعهٔ اسنهٔ شعله آثار فضای بساط زمین را مانند نگارخانهٔ چین روشن و مزین گردانید امرا عظام و حکام انام و قورچیان
بهرام صولت و غازیان اوزبک شوکت و سایر بهادران کینه کوش و نهنگان پر جوش و فروش وحشیان رنگارنگ پوشیده و در اسپان صبا رفتار سوار
گردیده در آن صحرای دلگشای صف صف بایستادند و سیوف جانگذار ... و رماح اجل چون افراخته زبان سخن ساز ... جلادت و سر ...

یکی از ایشان از جام راحت انجام و انتهای سرعت شده بمضمون این مقال مترنم بود مثنوی برانم که چون دشمن بدگهر ٭ کند عزم رزم شه دادگر ٭
بگرز گران سنگ و شمشیر تیز ٭ سر دوست او را کنم ریز ریز ٭ بهرزم عدو [illegible] کنم ٭ قدح ارغوانی ز خونش کنم ٭ و دیگری بر جاده اخلاص حضرت
پادشاهی استقامت ورزیده بفحوای این کلام تکلم مینمود که مثنوی درآید اگر دشمن تیز چنگ ٭ بدریا [illegible] بسان نهنگ ٭ ز اقبال شاه امامت نژاد
خدیو جهانگیر پاک اعتقاد ٭ [illegible] ٭ ز ضرب سنان غرق خونش کنم ٭ و در آن صباح پادشاه صاحب تایید مانند جبهه
خورشید بر اشهب گردون گرد گیتی نورد بر آمد و بر سیاق [illegible] ابطال رجال آغاز جنود مسعوده میمنه و میسره و قلب و مقدمه جنود ظفر عطیه را بنظر
فرخنده اثر در آورده و بعد طایفه از عساکر بهرام [illegible] که میر سپید سرداران ایشان پیاده شده و تیغ بر خاک راه شاه عالم پناه می سوده اسپی پیل شکوه
پیشکش کرده زبان بنیاز بادای ثنا و دعا کشوده مثنوی که شاها فلک پیشگاه تو باد ٭ جنود ملایک سپاه تو باد ٭ ظفر در رکاب تو باد مدام ٭
سعادت رفیق تو هر صبح و شام ٭ لوای تو پیوسته فیروز باد ٭ همیشه عدوی تو بد روز باد ٭ کران تا کران جهان زان تست ٭ سر چرخ در طوق فرمان تست ٭
همه تاجداران ترا چاکرند ٭ بجز در اقبال تو نپرند ٭ [illegible] شاهی دگر ٭ خداوند جز تو پناهی دگر ٭ بهر جایگه رزم آزمایی کنی ٭
چو خورشید کشور گشایی کنی ٭ خداوند جان [illegible] ٭ چو از جسم و جان عدو تیره تیغ ٭ و نقد اخلاص آن سالکان طریق اختصاص در معیار ضمیر کیمیا
تاثیر [illegible] تمام عیار جلوه [illegible] قبول اقتران یافت و باضعاف اسباب تربیت و کامرانی بهجت و شادمانی افزوده [illegible]
دولتخانه همایون شتافت ذکر رسیدن سلطان سپاه ظفر لوا بنواحی مشهد و گریختن سلاطین اوزبک بعد از استماع قرب وصول پادشاه
منصور و موید چون [illegible] تحقیق [illegible] شاه سعادت [illegible] بسطام [illegible] کالپوش [illegible] و حاکم
[illegible] خلیل سلطان [illegible] مشهد مقدس [illegible] و خلیل سلطان بقوت دولت شاهی مستظهر بوده [illegible]
مسافت مسارعت نموده [illegible] مشهد مقدس [illegible] عبید احمد خان [illegible] ولایت اقامت داشت چون [illegible] اقدام ثبات و
قرار [illegible] خلیل سلطان بیک [illegible] آن خط رسید [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
پیش گرفت و [illegible] قرب وصول سپاه ظفر [illegible] بخاطر تیمور سلطان [illegible] هرات [illegible]
[illegible] خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث الدین و خواجه جلال الدین قاسم [illegible]
[illegible] خواجه شاه حسین [illegible] حضرت [illegible] پادشاه [illegible]
کالپوش [illegible] سعادت [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] تیمور سلطان چون [illegible] سمرقند رسید [illegible]
استیصال [illegible] امیر محمد [illegible] بمقتضای [illegible]
نظام [illegible] صدارت داشت از سمرقند [illegible] محمد بابر میرزا [illegible]
اسباب [illegible] آنحضرت در زمان زنبیل خان دار السلطنه هرات [illegible]
که ابو القاسم بخشی [illegible] ابو القاسم [illegible] خاقان منصور سلطان حسین میرزا [illegible]
بخشی منتظم بوده محمد خان شیبانی نیز [illegible] خراسان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible] تیمور سلطان [illegible] خواجه [illegible] خواجه محمد و میرزا قاسم [illegible]
الاعظم خواجه جلال الدین [illegible] و مولانا امیر [illegible] هرات [illegible]
صورت خلاف [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
قرار داده [illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible] خواجه شهاب الدین [illegible] امیر محمد [illegible] تیمور سلطان تحقیق [illegible]
مذهب [illegible] امیر نظام الدین عبد القادر [illegible] دولت خاقان

[illegible] در شهر [illegible] از مردم رفته [illegible] ساخت و سرای خود را [illegible] آورده و صدای [illegible]
ابو القاسم [illegible] بیشتر [illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible]
[illegible] آمد و خواجه محمد [illegible] و میرزا قاسم [illegible]
[illegible] خواجه محمد [illegible]
خواجه مولانا امیر [illegible] ساخت [illegible]
ابو القاسم [illegible] عبد القادر [illegible]
بیرون رفت و با ابو القاسم [illegible] کشته [illegible]
وصول [illegible] پادشاه [illegible] سلطان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه محمد [illegible] و میرزا قاسم
و خواجه مولانا امیر [illegible] سلطان [illegible] خواجه محمد [illegible] میرزا قاسم [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] داشت [illegible]
[illegible]
ابو القاسم [illegible] عبد القادر
[illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible] شهاب الدین [illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible]
از [illegible] سلطان خواجه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر وصول پادشاه عالمیان [illegible] ارکان و متعلقان دولت
دار الملک خراسان بجناب [illegible] خان [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible]
و حضرت شاه [illegible] ارکان [illegible]
[illegible]
حاکم ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible] دار السلطنه [illegible]
مضافات [illegible] پادشاه [illegible]
علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا [illegible]
[illegible] زیارت [illegible]

و از آنجا بصوب ولایت باخرز نهضت نمود و پس از وصول بدان حدود چنان معلوم شد که ایماقان و صحرانشینان نسبت
بجانب [illegible] که از هجوم [illegible] مراجعت نموده بود و متعرض بسیاری گردیده و [illegible] ساخته یراق آن زمره را بغارت
برده اند و ایلغار [illegible] او از [illegible] از آب مرغاب [illegible] اطاعت ایشان [illegible] گرفته اند و [illegible]
متابعت و موافقت [illegible] اند بنابر آن علاء الدین [illegible] پادشاه نصرت پناه بقتل عام فرمان داده و دلیران بجمعی [illegible]
از جماعت بدنام صورت آن کار [illegible] نموده ساحت آن ولایت را از خون آن قوم [illegible] ساختند و اموال ایشان را بباد
نهب و تاراج بر داده [illegible] در [illegible] طاق کردن انداختند و موکب پادشاه همایون [illegible] بابا خاکی
که [illegible] غارت نضارت [illegible] اقامت نمود از [illegible] و [illegible]
بادیه نامراد [illegible] والی السلطنه هرات و توابع و مضافات [illegible] انتظار [illegible] و صول همایون فال
بمنزل بابا خاکی وقوف یافته قدم [illegible] ساخت و [illegible] جانب [illegible] شتافتند و بقوم
قوام [illegible] خلافت [illegible] گشته زبان حال و قال [illegible] دولت و اقبال [illegible] آستان جاه و جلال
[illegible] انواع التفات و اصطناع [illegible] حصول مراد و مرام [illegible] احوال [illegible]
نظام الدین عبد الباقی [illegible] مهام معظم امور سلطنت و کامرانی باتفاق جناب ایالت پناه [illegible] آن بلده
[illegible] استمام [illegible] امور ملک و ملت [illegible] نظام انتظام یافت
ذکر آمدن خواجه کمال الدین محمود که در بلخ توقف کرده بود و بیان بعضی دیگر از وقایع که در آن ولا روی نمود
[illegible] حکایت
سابقه [illegible] رقم زده بود که خواجه کمال الدین محمود [illegible] از آب آمویه عبور کرده در بلخ توقف نمود
و اطراف آن بلده را مضبوط ساخت [illegible] با سلاطین اوزبک [illegible] حصول [illegible]
و در شهور [illegible] سلطان [illegible] برادر [illegible] سلطان عازم تسخیر آن بلده [illegible] از [illegible]
[illegible] اطاعت اوزبکان [illegible] خواجه محمود [illegible] آن [illegible]
پادشاه [illegible] صفات [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلطان باتفاق سایر سلاطین ماوراء النهر [illegible] بلخ را باز گذاشت [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] آن بلده [illegible] خواجه محمود [illegible] اطاعت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] متوجه خراسان شده پس از وصول بمنزل [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] قطع طریق [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] دستگیر کرده در اوایل [illegible]
شربت شهادت چشانیدند و چون این خبر [illegible] پادشاه [illegible] متوجه [illegible]
گشته در [illegible] بابا خاکی فرمان [illegible] سلطان و امیر [illegible] سلطان بجانب بلخ [illegible]
[illegible] خان [illegible] آن ولایت [illegible] سلطان [illegible] بلخ توقف نماید و توابع و مضافات آن بلده را از
تعرض مخالفان صیانت نماید و [illegible] سلطان [illegible] خان [illegible] ولایت [illegible]
و امرا با فوجی از سپاه ظفر [illegible] پس از وصول [illegible] خان ارباب و کلانتران آن بلده [illegible] استقبال
استقبال نموده و مراسم اطاعت و انقیاد [illegible] ابواب شهر [illegible] سادات و قضاة
و اشراف و اعیان [illegible] سلطان [illegible]
اخلاص [illegible] از [illegible]
[illegible] سلطان و [illegible] سلطان از [illegible] خان
[illegible] اقبال [illegible] مقام [illegible] قدم
ثبات [illegible] جنگ و جدال [illegible]

قرار آن بلده مفتوح گشت و دیو سلطان بقتل عام فرمان داد و [illegible] که از [illegible]
برنا و پیر آن بلده بضرب تیغ [illegible] رسیده [illegible] که [illegible] روان گردیده بود و چون
خاطر دیو سلطان از مهم [illegible] فراغت یافت [illegible] الاسلام [illegible] اختلال که در آن ملک
روی نموده بود مشغول گردید [illegible] بروجات [illegible] امیر سلطان [illegible] شده بود
فرمان بجانب خراسان معطوف گردانید [illegible] مراجعت [illegible] شاهرخ [illegible]
ذکر توجه شاهرخ بیگ افشار بصوب ولایت گرمسیر و قندهار در آن ایام [illegible] آغاز [illegible] انجام که پادشاه [illegible] اهتمام
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible] فارغ ساخت [illegible] هرات [illegible] ذوالنون
ارغون [illegible] شجاع بیگ [illegible] ولایت گرمسیر و قندهار [illegible] اظهار عبودیت و اخلاص
نموده [illegible] پادشاه [illegible] مراجعت از خراسان
[illegible] شجاع بیگ [illegible]
[illegible] شجاع بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible] شجاع بیگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین بیگ [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible] شجاع بیگ [illegible]
[illegible] شاهرخ بیگ [illegible] آن ولایت [illegible]
[illegible] شاهرخ بیگ [illegible] شجاع بیگ [illegible]
[illegible] شاهرخ بیگ [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شاهرخ بیگ [illegible]
[illegible] آن ولایت [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] اطاعت و انقیاد
شجاع بیگ [illegible] گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب اشراق از خراسان بجانب عراق
چون امور مهمات ممالک خراسان [illegible] آستان [illegible] پرداخته شده و [illegible]
آن مملکت [illegible] عالم آرای پادشاه [illegible] مراجعت [illegible] در اوایل [illegible]
[illegible] بجانب بلخ [illegible] اعتدال [illegible]
بابا خاکی [illegible] همایون [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] هرات [illegible]
[illegible] معدلت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] جاه و جلال [illegible]

جمعی از مردم هستند الکمره و قوجی ازاد و باشش پرستیز سلطان محمد با بیعت او وله میرزا ابوالحسن را با پادشاه برداشته در شاریانه
نایره ظفر و فن و اشتعال در التهاب دادند و بعضی از قلاع را مضبوط ساخته ابواب مخالفت و بیداد بر روی اصحاب بینش
و دانش بگشودند بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیک استاجلو که
بچاپان میرزا ملقب بود با فوجی از سپاه ظفر سلب جهت دفع ایشان آنجانب متوجه گشته و بسرپنجه شجاعت و مردانگی سنگ
جمعیت آن طایفه باغیه را از هم گسسته خون جمعی از ایشان بر خاک هلاک ریختند و سلطان محمد با میرزا گریخته جمعی کثیر که
آنجا میرزا از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر عبد الباقی و چاپان سلطان جهار فراغ از مهم معاندان قلعه ان گران
بعیوب اسپان حلقه آستیان یافتند در اصفهان مظفر و منصور بپایه سریر اعلی رسیدند و معاندان که بکفایت مهمات دیگران
ساخته بودند بعرض رسانیدند و پادشاه طایب و دوران در ستان در زمستان امان ملک خان در اصفهان قشلاق نمودند
جناح عدالت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخته و بساط عشرت و نشاط گستردند و در غایت دولت
و کامرانی بجرعه اقداح راح ریحانی پرداختند و در موسم سرمای دی از شعله آتش قرمز برم طرب را بر افروختند و از شعاع جهره
ساقیان گلعذار مجلس عیش را طراوت ایام بهار دادند و چون در کمال بهجت و سرور و نهایت مسرت و حضور فصل شتا بپایان رسید
و سلطان ربیع با عساکر اعتدال هوا فرمان داده سبزه و گل لاله و سنبل در فضای دشت و صحرا برسید چشمه خورشید از زمستان
عوالم هشت و بحمل برافراخته متوجه منزل حمل گشت و از اثر انفاس ایام نوروزی ساحت گلزار و بساتین در لطافت
بهشت برین در گذشت **شعر** برافروخت لاله چراغ * چو بشکفت باد گل بباغ * بیرون گلستان ز نقش ان
برافراخت چشمه کردون مکان * وزید باد ابر ارادی بهشت * نظاره چرخ گشت چون بهشت * پادشاه بسیر بهشت مایل
گشت هوای دشت سلطان اعلام ظفر نیروز را از اصفهان بصوب میدان نهضت نموده بعد از قطع منازل و طی مراحل قلعه جان
زار آن ولایت را مضرب سرادقات عزت گردانیدند و بسیط بساط عیش و عشرت اشارت نمودند آن جا در سایه ثابت
آن و یارگاه از غایت نزاهت و رشک طرب سرا ارم و بهترین منزلهات عالمست در کمال نشاط و بهجت کامرانی گذرانید
و در صباح و رواح در بزم انبساط نشسته جام عیش از راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی در کشیدند و از آنجا خبر توجه
سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و خاطر انور همایون جازم بر عزم رزم شد و مجلس بزم را در نوشت **دارای نظم**

گفتار در بیان شمه از احوال ملوک روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر ایشان او در بادیه مخالفت فرمان قضا جریان حضرت الشیم

از راویان روایات گذشته و گذاران حکایات مذکور گشته منشیم این خبر بشام جان مستنشقان نسیم میرسد که حضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت روم و توابع و اواحق را بسر پسرش موسی چلبی مفوض گردانید و چون موسی چلبی
جنت کام چون از امر پادشاهی پرداخت برادرش سلطان محمد بعد از آن فوت راه منازل ساخته و سلطان مراد را قائم بر
سریر سلطنت نهاده و جمیع مهمات و قضایا سرشته بر اداره کامرانی گذرانیدند و بعد از انکه او هنوز بمیان بآن مشغول گردید و کذار شده
سلطان محمد صاحب تاج و افسر گشت و ممالک سپاهیگری خود مجاهدات شده و بعد آن از نزاع آبا و اجداد و دو کشت **نظم**
بجای پدر شاه جمشید نشست * بنامیکه نام آوران برد دست * جهان را بسرپنجه جهانداری شد * تجیت حکومت سپه آرای
و سلطان محمد پادشاه بود بصفت عدل و نصفت موصوف و بوفور علم و فضیلت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلالت
مصروف داشتی و پیوسته نقش مکاره و جنگ نسبت بملوک نصاری و کفار فرنگ بر لوح ضمیر نگاشته تا آنکه قسطنطنیه را که بیستول
مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک ساخته مدتی مدید علم استقلال برافراخت و چون سلطان محمد نیز بجهت
بموجب جاء اجلهم انتقال کرد پسرش ایلدرم بایزید در روی تمشیت مهمات سلطنت آورده و آوازه جهانداری و عدل و عدالت او
بتمام بلاد اسلام رسید و این بنا و در تمام اخلاص محبت ساعدیک میبود و انقلاب شما پنجه در شبیه عشر و تسعمائه اتفاق افتاده و دو پسرش
سلطان سلیم با پدر برسر جهانبانی منازعه نموده و بخلاف رضای آبا و اجداد از جاده مستقیمه سلامت بقیس نفس تجاوز نموده بالیت ایشان
بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و معاندت گشاده در شهور سنه عشرین و تسعمائه از طرف ولایت روم لشکر
فراهم آورده که هر یک در هوای جلب ملوک پیشان شتابان شده کوه البرز و ارپیش بر اهتشند و در دفع که نام و ننگ

و بیگان

و بیگان سنه سنگ نحوز اصل از زمین دل کاشتند و عدد آن سپاه از حوز و تخمین پیشوایان آگاه افزون بود و آن خیل گراه از انتهاب
دایره خیال محاسبان مهارت نیاوه بیرون **شعر** سپاهی بود بیا بکوشش و جوشش * سراسر پلنگان تو ما و پرشش
سرکشیده کرش و صهر نرم جو * همای جمیع سرپرست دار و بود * و آنگاه متوجه آذربایجان گشته بدرگاه عالم پناه و جستار و کیفیت توجه
خود را بعضی مقرم اعلام داده و قاصد او در بیدان آنجا آستان آسمان نشان رسیده بوسیله نواب حد ونتیجه و حجاب حتی حجت
سعادت زمین بوسی در یافت و خبر نهضت سلطان بر نیت قتال و جدال عرضداشت نمود آنحضرت فرموده که ما سینه باد و نمو تایید الهی
جنود توفیق نامتناهی در رایت توجه افراشته ایم و مقابله و محاربه تذییل شقاوت جوم پیش نهاده همت بلند نهمت ساخته ایم
و در هر منزل که ملاقات واقع شود آنکه حق در بارش بظهور خواهد آمد **امرح الیهم فلنا تینهم بجنود لا قبل لهم بها لنخرجنهم منها اذله** **نظم**
بر چشم عدو با زرد و بگیر * که ما گشته با سپه دران دوم جو * بیرون از شیر و بجنبش جنگ * هر آینگه رسیم بمیدان جنگ
کشم بر سر دشمنان تیغ تیز * بر ایشان نمایم طرح رستخیز * ز خون دلیران بروم رنگها * حمایت و هامون کنم لاله زار
بوک سنان سعادت جوم * جهان از کنم پاک از خیل روم * آنحضرت بایلچی بیوش بیدل خلعت شاهی مختص گردانید
رخصت انصراف داده و او را جانب سر پیچ سلطان سلیم شتافته بوعض جوابی که شنیده بود زبان گشاد **ذکر توجه رایات نصرت جوم**
باستقبال خصم و قتال شاه و مرتضی خصال **بر** حضر فیض بخش بر بوفاق بزم جاه و جلال و غاطر مهر آثر خسروشان باده دولت و اقبال
ایمنی ظاهر خواهد بود که سپاه سلطنت و جهانبانی ناده شراب خلافت و کامرانی کیفیتی دارد که چون مذاق ناصیه و مزاج مستقیم سعادت تنهشته
رسید هیجان نشان انگیزه گشوده ابواب فتح و مرده مروت و کار زار و رزم کار آن بزم سپهر جاه کار بکشاید و اگر شراب نخوت سبب انجام اهل
نخوت و سپه ارادت ازرا بجز آن جام جهت انجام اهنگ برده بابد چنان و ربیه سپه زده وطرح درستی در اندازد که عیش عالم را منقص گرداند
نقش مسرت و سپهر و ارانرا از لوح زندگانی نزداید **ع** به بزم فیض باده بسی محتاج نرا * نظیر این عبارات مشکین ریاست که شمایم صحبات هم
بمشام جان فضلار سیده و بشیم رسانیده صورت حال سلطان سلیم نیز نموده که بعد از استشمام شراب ایالت و کامکاری بر نور
خیل سپاه مغرور گشته عزم تسخیر آذربایجان و جمعی کثیر از اتباع خود را در مضمار تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهان مطاع
ساخته بهادر با زمام اجت نمود و کیفیت واقعه آنکه چون شاه سکندر نشان مستعد عزیمت ایلچی سلطان سلیم باد سپاه اجازت
داده عازم قتال شده پادشاه در بار و ایالت جهان پیشکار گردانیده و خان ظفر نشان بر همت قاعده **مرتبه کل حوالت نوجیه**
سپهر او گرفته **نفعل الله المجاهدین علی القاعدین** بر زبان الهام بیان گذرانید **بیت** بیا آمد جهان جوی بخت * بر خورشید بر اوج بر شب
و آتش براوراخت تیر با سپهر * و آتش گشت جوق جو بهم * جیب کشتی نیش از سپهر دران * تعاقب کنان در رکابش یلان
ز بهر کشان خاک راهش شده * ظفر صف از سپاهش شده * و چون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطر بیز گشت بوضوح
پیوست که سلطان سلیم کوچ بکوچ متوجه است لاجرم پادشاه ظفر پناه ولی انجمو با جاهل سپاه سیرا دو ازده باده و ده هزار
سوار تیغ گذار که دران زمان ملازم اردوی فیروز اثر آن بود قدغن کیران بطرف دشمنان معطوف ساخته و در اوایل رجب سنه
عشرین و تسعمائه در منزل ابجالوان که در بیست فرسخی تبریز واقعست تقارب فریقین دست داد و پادشاه و الاژاد و بنیاد شکر
شجاعت بنیاد را بعلاوه فرخان محمد و بعضی دیگرا ازامرای منصور و موید مشید گردانید و در میسره دور مش خان با جمعی کثیر از شجاعان
کینه کوش منزل گزیده و مقدم علی مختص جبرئیل از افق طالع گشته مقرر شد که امیر نظام الدین عبد الباقی و سید محمد کمونه و سید
شرف الدین علی با اتفاق فوجی از شیران ثبت بیگانه در سپاه ناآن رایت ظفر آیه توقف نمایند و آنحضرت بنفس اشرف اقدس
با زمره از سیبکان بلدو فاد ولیکان قصد همایون دیگر جانب قول حصن گشته تا در هر طرف که کمک احتیاج شود ابواب اعانت
بر گشایند **بیت** برآراست شاه ظفر اقتباس * صفی از سپاه قیامت هراس * نه صف بلکه سد سکندر بنا * نه در هیبتش حرف فسخ و فنا
و چون مقابلی افضال لشکر ابطال و جال صفت نیامت پذیرفت سنان غازیان فتنه ستان از جانبین بر جانب در داد امیر نیرو زهیب
نام بر اوج نصرت و اقبال بر کشیده و فروع ماه جهانسوز تفارح که فال ایام ناست **بیت** همایا آید بر اوج سپهر * شد و سپهر
بیکر ماه و مهر * سنان گشت جون شعله از وفت * شعاعش ال آتش ایمن سوخت * و از انجانب سلطان جنگ که معهود
ملوک روم است برنف از تشته نزد و آنده ببرادر ملک خود اثار را به انجمن دیوار تربیت گردانیده و آنجا را از زنجیر بر یکدیگر بسته دران حصار

اسپ وار منزل گزیده و دو از ده هزار تفنگ انداز را که پیوسته در خدمتش می بودند مقرر کرد که در پیش صف ایستاده بکار خود پردازند
و زیاده بر دویست هزار سوار گزیده که از ابطال میدان مجاهدت بودند رایت قتال و جدال را برافرازند آنگاه از مردان طرف [illegible]
[illegible] آغاز ستیز کرده در میدان تاختند و در یکدیگر آویختند دست [illegible]
آلات قتال بردند **نظم** زهر سو برافروختند شمشیر · بمیدان رسیدند مردان دلیر · بکف [illegible] تیغ خارا گداز
[illegible] · [illegible] · هم [illegible] لشکر [illegible] · نشستند بر اسپان [illegible]
[illegible] · [illegible] آیه **اذا زلزلت الارض زلزالها** [illegible] ساخت **مثنوی**
[illegible] · [illegible] · [illegible]
[illegible] عالم سوز چون برق لامع [illegible] صاحب صاعقه [illegible]
[illegible] غازیان [illegible] شهاب ثاقب [illegible]
[illegible] غازیان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] خون [illegible] باران [illegible]
[illegible] زمین [illegible] · [illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible] شمشیر [illegible] تیغ [illegible]
دلیران سپاه پادشاه [illegible] بر خاک هلاک افتادند اما چون لشکر سلطان سلیم [illegible] بی نهایت بودند
[illegible] میدان [illegible] آتش [illegible] تفنگ [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] تفنگ [illegible] عالم [illegible]
[illegible] امرا و اعیان سپاه [illegible]
[illegible] سید شریف الدین علی [illegible] سلطان
[illegible] شهادت [illegible] کریم البیان [illegible]
[illegible] **و مقاتل [illegible]** [illegible] پادشاه
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] اعانت [illegible] معاونت [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible]
[illegible] افلاک [illegible]
[illegible] آتش [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] · [illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] پادشاه [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] سلطان سلیم [illegible] پادشاه [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] سلطان سلیم
آن [illegible] تیغ [illegible] میدان [illegible] ایشان
[illegible] موکب نصرت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] هلاک [illegible] اطراف آن [illegible] محفوظ
[illegible] بیکار [illegible] جنگ [illegible] پادشاه
[illegible] موکب [illegible] نصرت [illegible]

بالی

بران قرار داد که بموجب کلام [illegible] چند کوچ باز نشیند که در میان مانند محمد خان شیبانی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آن قوم [illegible]
[illegible] مالک [illegible]
[illegible] سلطان سلیم [illegible] آنحضرت [illegible] دار الملک آذربایجان [illegible]
[illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] · [illegible] **شعر** [illegible] · [illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible] پادشاه [illegible]
آن [illegible] **رباعی** [illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible] · [illegible]
[illegible] سادات و قضاة و اکابر و اعیان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] دار الملک آذربایجان [illegible] آن زمستان [illegible] قشلاق [illegible]
[illegible] خدام [illegible] ابواب [illegible] **نظم**
جهان [illegible] · [illegible] · [illegible]
ذکر وصول [illegible] بدرگاه [illegible] و [illegible] بعضی دیگر از وقایع [illegible] و حوادث لیل و نهار
[illegible] دار الملک آذربایجان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر**
[illegible] · [illegible] · [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین اصفهانی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین [illegible] امرا [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] **بیت**
[illegible] · [illegible] پادشاه [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سادات و قضاة [illegible] صدارت [illegible]
[illegible] نظام الدین [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] صدارت [illegible]

که انوار جمال فرخنده فال نور از مطالع جمال خجسته آمالش طالع است و آثار کمال لایزال مرتضوی از صادرات افعال ستوده اخلاقش
لایح و توضیح کلام الهی را عبارات فصاحت آیاتش واضح و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناه را اشارات حقیقت مناقبش
کافل کشف مشکلات رسایل سلف را منطق بلیغش ضامن و رفع شبهات مسایل خلف را بیان بدیعش متکفل [illegible]
در قرآن طبع نقاد وحش صور و معانی و آثار رحمت قرین بصحیفه ضمیر فیض پذیرش مور • هست کلک او مفتاح
باب مشکلات • هست نور رای او مصباح راه اهتدا • پیر و طفل کلامش تاب از آب حیات • هیزم نخل کمالش
موج بر اوج سما • یعنی [illegible] صدور اکابر زندگی و در خلاصه دودمان آل عبا زبده برگزیدگان قل لا اسألکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی مقوم [illegible] اعاظم [illegible] اولاد امجاد و [illegible] اخلاص
دیگر که اسم جمال الحق والحقیقة والدین محمد الحسینی الشرکی لازال [illegible] الصدارة مشرفا بوجوده و ریاض [illegible] باقامت
جناب [illegible] و قطع نظر از تکلفات [illegible] و تصلفات [illegible] ساحت [illegible] بشمات [illegible] اهتمام و اجتهاد
آن کمیل منشرح الصدر و این صدر [illegible] و ریاض دین و دولت از قطرات اقلام احسان و
التفات این دو بزرگ فرخنده صفات در حضرت و نضارت از مراتب [illegible] گذشت [illegible] اجداد
ایشان علیهم السلام [illegible] انجام [illegible] رواج [illegible] و علو [illegible] احوال فرق
برایا تافت **مشعر** بر [illegible] • یکی از ممالک زمان [illegible]
یکی [illegible] این [illegible] • یکی [illegible] اسلام • [illegible] اسلام • [illegible]
تفصیل این [illegible] شروع شده است • [illegible] پادشاه عالی [illegible] دین پناه [illegible]
[illegible] مطلع [illegible] آبا [illegible] و اجداد کرام [illegible]
[illegible] بآن [illegible] اقبال [illegible] آمال [illegible]
زیارت بجای آورده و مجاوران آن [illegible] را باصناف عواطف و الطاف نوازش نموده [illegible]
[illegible] ساعات [illegible] و در زمان [illegible] دیگر به تبریز
[illegible] و طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان از [illegible] و انعام عام [illegible] آلی
[illegible] آفتاب [illegible] خلافت [illegible] طلوع نمود **نظم** [illegible] سعادت • زروی
[illegible] • [illegible] روشن [illegible] • [illegible] امامت • [illegible]
[illegible] کرامت • [illegible] ابوالقاسم میرزا [illegible]
[illegible] نشاط [illegible] حضور [illegible]
از ایوان کیوان درگذشت **بیت** [illegible] • [illegible] عالم [illegible]
[illegible] **بیان کشته شدن خلیل سلطان** خلیل سلطان ذوالقدر [illegible]
پادشاه [illegible] عنایت [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] روز [illegible] عالم سوز [illegible] سلطان سلیم
[illegible]
[illegible] اقدام [illegible]
[illegible] این صورت موجب تعجب
[illegible] خلیل سلطان [illegible]
[illegible] خلیل سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] گذشته [illegible]

کیفیت [illegible] خلیل سلطان [illegible] نصب [illegible] اشرف [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] الملک شیراز [illegible]
[illegible] خلیل سلطان [illegible] دولت [illegible] شراب [illegible]
[illegible] در غایت مسرت [illegible] فرح و شادمانی [illegible] غفلت [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] خلیل سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] خلیل سلطان
[illegible] سلیمان [illegible] خلیل سلطان
گفت **مع** [illegible] • [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible] خلیل سلطان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ایالت آن مملکت [illegible]
[illegible] **مشعر** [illegible] • [illegible]
[illegible] • ثبات [illegible] • دوام [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] **ذکر وقوع [illegible] و غلا**
در مملکت [illegible] امیر سلطان [illegible] پادشاه [illegible] [illegible]
وقت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] غایت شدت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مشعر** [illegible]
[illegible] آب حیات • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت**
[illegible] • [illegible]

پکون

و تراجع و مضافات آن ز بیت انجامید که در اکثر اسواق و محلات اجساد و اموات متعفن شده اشاره به وقف او
صب کین [illegible] از فسق چنگیز و تکلیس [illegible] و در وقت با ساعات [illegible] ذلک تاخت و تاز یافته از نکبت بعضی از [illegible]
قزلباش میرسید و زینل خان و دیو سلطان زاد و فتح آن طایفه کاجنبی میرسید و به تنها بران [illegible] فرستاده [illegible]
و معشر ان و شکاف امیر سلطان که ولایت قاین [illegible] و الارض [illegible] در قشلاق تبریز
بسعادت بساط بوسی استسعاد یافت و تنها از کیفیت قزلباشان و حوادث معاندان معروض داشت مقارن
آن حال دیو سلطان نیز از جانب بلخ با آستان جاه و جلال همت به دولت و اقبال رسید و قضیه طغیان محمد زمان میرزا
و امیران و دشمنان در اطراف خراسان و هجران بعرض نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه سپهر [illegible] انجام مهام
ان ولایت [illegible] آن مملکت را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در باب استعداد جانب شوکت اعداء دولت رایت اجتهاد
و اهتمام برافراخت ذکر تفویض ایالت ولایات خراسان بشاهزاده سعادت انتما ابوالفتح طهماسب میرزا و بعد آمدن رفاهیت و
سعت معیشت در میان خلق برایا چون بر رای منیر پادشاه مؤید منصور بکمال اختلال احوال بعد قزلباشان تمامت و [illegible]
نار فتنه و فساد از کمان محمد زمان خبر یافت بکامرانی این چنان خطر نمود که منصب سلطنت آن مملکت را
از مرحمت شاهزاده ابوالفتح زینت تاج و تخت طهماسب میرزا ادام الله سلطانه
آنحضرت ساخته زمام رتق و فتق و قطع و فصل آن ولایات را در قبضه اختیار او نهند و فرمان واجب الاذعان
بر نهج نفاذ یافت حکم شد که امر صدارت آن شاهزاده [illegible] دولت و سعادت و پیشوای ارباب عمائم
و اشراف و ضبط و ربط اوقاف [illegible] متعلق بامیر غیاث الدین محمد امیر یوسف باشد و امیر سلطان [illegible]
بهمراهی شاهزاده [illegible] دولت و اقبال [illegible] در رکاب شاهزاده کامیاب [illegible]
آورده و جهت [illegible] رعایا برادر [illegible] ابراهیم میرزا [illegible]
اوایل سنه [illegible] و عشرین و تسعمائه بدار الملک خراسان رسیده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طبقات انسان بسط
کرده [illegible] از کمال [illegible] بتفقد حال [illegible] آن ولایت پرداخته ترکمانان را از
بادیه ویرانه و پریشانی [illegible] جمعیت و آبادانی رسانید و زینل خان متوجه درگاه عالم پناه گشته در ماه
ربیع الاول [illegible] خبر قرب و صول موکب شاهزاده طهماسب و امیر سلطان شاملو [illegible] امیر غیاث الدین محمد
بن امیر یوسف [illegible] سادات و قضاة و اکابر و اهالی و افاضل و موالی بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم نثار
و ایثار بجای آوردند و بسعادت تقبیل انامل شریف مشرف گشته زبان حال و مقال بادای دعای دولت کرامت گردانید
و در وقتی که از اعتدال هوا روی اطراف باغ [illegible] ریاحین آرایش یافته بود سلطان [illegible]
بر تخت بخت برآمده [illegible] بهشتی زمان نضارت [illegible] طهماسب میرزا باغ [illegible]
از نور طلعت خورشید [illegible] دولت و اقبال [illegible] ابواب عدالت و رعیت پروری
برکشود و قدوم نواب شاهزاده [illegible] از [illegible] کتاب [illegible]
ریاض [illegible] سیراب گشته صیت حضرت [illegible] شاهزاده صاحب سعادت [illegible]
مصروف [illegible] از کثرت حصول [illegible] عزت [illegible] حال از افق
غایت [illegible] طالع گشته [illegible] امیر سلطان [illegible] فرمان واجب الاذعان [illegible]
صدارت [illegible] امیر سادات و قضاة و علما [illegible] غیاث الدین محمد [illegible] باستقلال [illegible]
متکفل امور [illegible] و وظایف [illegible] آن [illegible] بموجب احکام همایون [illegible]
مهر داشت منصب وزارت امیر سلطان [illegible] خراسان بشیخ محمد الدین محمد [illegible] فضایل
[illegible] و تعلق گرفت و [illegible] آنجناب [illegible] رعایا و [illegible] سرانجام [illegible]
اما حضرت اعلی در بهار و تابستان آن سال در کمال دولت و استقلال در ییلاقات تبریز اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط

صرف نمود و هنگام موسم سرما در ایام زمستان [illegible] دیگر بار دارالملک آذربایجان [illegible] قشلاق نمود و در
اوایل سنه [illegible] هنگام بهار [illegible] از تبریز به ییلاق [illegible]
[illegible] آن [illegible] زینت [illegible]
و شاه [illegible] ییلاق [illegible]
[illegible] سعادت جاوید روشن شده
[illegible] ذکر ولادت شاهزاده کامکار [illegible] مراتب ابا [illegible] الکرام
[illegible] افضل [illegible] التفضیل [illegible]
اولاد [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible]
[illegible] درجات [illegible] الدعا و
[illegible] ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] شعبان سنه ٩٢٢ **نظم** گل گلشن شاه و ملک و دین • ابوالنصر سام
حسینی نسب • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]

و بعد از چند روز از توجه آن شاهزاده گیتی فروز عقد سلطنت جهانداری که بجواهر دیگر آرایش یافت و از آن [illegible] جمال اختر
برج [illegible] حیات اهل [illegible] توجه همایون شاهزاده [illegible] مقام معز الدوله و الدین بهرام میرزا [illegible]
و درین ایام [illegible] خدام بارگاه [illegible] گشته [illegible]
[illegible] **بالکواب و اباریق و کاس من معین** [illegible]
[illegible] **و فاکهة مما یتخیرون** [illegible] **مثنوی** بکف جام [illegible]
[illegible] **و لحم طیر مما یشتهون** [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] بیان لطافت و انقیاد

[illegible] میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جلال الدین محمد [illegible]

شیخ شاه [illegible] میرزا شاه حسین و امیر جلال الدین [illegible]

[illegible]

ذکر توجه موکب نصرت آثار از تبریز بجانب ییلاق

[illegible]

۳۲۰

بیالی وهم وخیال پرواز بعید از آن است ... و مسافت ... بشا ... که جا چو پس اتصال را ... و ... آن اتفاق

نیافت و **شعر** قلعه چون حصار چرخ بلند • که کنگرش ... • خاک ریزش ... • ... اندیشه از

صعودش کند • خندق آن عمیق و پهناور • ... • و ... حصار ... سپید

سپاه ... آتش جنگ ... و تفنگ ... و ...

[illegible]

گفتار در بیان توجه موکب نصرت نشان ... بجانب اصفهان ... و انتقال مولانا علاء الدین طبیب بجوار رحمت حضرت معین الغفار در ان ایام که ...

[illegible]

وبواسطه آن ... از شرف ... و اشفاق ... غایت ... و ... مراتب ... سایر

امرا ... **اگر طلوع ... رایت فیروزی آیت از افق ... سوار** ... پادشاه ...

بعد از فراغ بال از ... سپاه ... و ... عازم ... بجهت ... پادشاه ...

[illegible]

شعر هر کار ...

گفتار در بیان ... و ذکر بعضی از ... موکب همایون پادشاه ... در ان اوان که پادشاه ...

[illegible]

مطلع لطف ایزدی ... والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس مضمون کلام همایون ... [illegible]

... نظم ... [illegible]

... آنگاه حکم همایون نفاذ یافت که سلطنت ... [illegible]

... ایام ... [illegible]

ذکر توجه برادر ... میرزا کمال الدین شاه حسین ... بیان بعضی دیگر از وقایع احوال ...

... میرزا شاه حسین ... [illegible]

... رباعی ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا شاه حسین ... [illegible]

نایب ... [illegible]

... [illegible] ... میرزا شاه حسین ... [illegible]

ذکر شکار کردن پادشاه ... در حدود ساوه و همدان ... ایشان

... [illegible]

... نظم ... [illegible]

بلج و قواج بر گردن گرفت بوده بدرگاه سلاطین پناه رسیده در صباحی که شاه صاحب تایید مانند جمشید خورشید بر تخت کامرانی قرار
داشت بسعادت پای بوس همایون که نهایت آرزوی هر کوک ربع مسکون همان تواند بود سرافراز شده پیشکش بسیار کشیده دو جهاز
بر ساحت بارگاه جهان پناه سوده زبان بادای دعا و ثنا گویا کرده است **نظم** که شاها بقای تو جاوید باد ° تو ایی تراهبه
خورشید باد ° مزد تخت گاهت فضای سپهر ° منور بانوار رخسار مهر ° جهان بکه سیر و دور عالم ° موافق بحکمت بود صبح و شام
مزار که زملک چین تا بچین ° سلاطین ایران و توران زمین ° بخدمت ببسته نشسته کمر ° زهیب از اطواق فرمانت سر ° بود خاک
راحت سر سپه روان ° بحکام گیلان و مازندران ° و از جمله پیشکشهای امیره دباج هزار تومان نقد نقشی زر اصفر که مراسله بر آن
جهان ورت مقرون آفتاب درفشان بود و بجهت رویت آن سپهر را خاطر جمعی روی گف و دو در چو داد **ع** تسرانست طریان اشان ایشان
و نقشی سیم ابیض که شاه هر شکل آن آتش غیرت در قرص ماه شب چهارده زده و صیرفی فلک هرچند در کره نقره ثوابت و سیار
کشتی نظیر آن گوهری بصفت ظهور نه دیده **ع** ای اهل جهان جهان نوالات ایشان ° و چون نقد اخلاص امیره دباج از غلاس انقضاص تمام
عیار بیرون آمده بود مانند طلای هجری رواج یافت و بانواع الطاف و اصناف اعطاف شاه و مخصوص و صفات مخصوص شده و انوار مرحمت
بی دریغ بر وجنات احوالش تافت دره دانه که در صدف فرو شده بود پرورش یافته بود تا مزد و ازده و اجش گشت و تاج امید او بان که همه
تبنی تو سیع پذیرفت روزی چند با دحش از منزل ماهی ماه در گذشت و موکب نصرت نشان از الکای سمان روی خانه نهاد و دشتانه جهت همشکا و
چند روز آنجا اتفاق توقف افتاد و دران منزل کارکیا سلطان احمد که صاحب اختیار بیه پیاده بود آمده بود و مشمول انعام و اکرام عنایت
یافته رخصت معاودت حاصل کرد و دران منزل باده وعب دارزو و خانه قلوا امتوجه مراجعت گشت و دراستراباد بهت وه هسترا تو ازم
صید و شکار بجهت هم رسیده و بعد از وصول نوامر آب قزل اوزن امیره دباج مجددا پیشکشهای آن نیز به نگارخانه نهاده پیشکش و منتقه و بیایی
شده بوطن گیلان مرخص گردید و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که داخل شهور سنه... هشتر بلج ابن ستمات بود و سپاه پیروزی آب
بمنزل امرا افرازانت و در روز پنجشنبه سیوم ماه مذکور دورمش خان از یپلاق و دونه شد مذکور باز آمده بجهت تسل قوایم سپهر ... رسلطنت مصیر بود
زیرا که درانش وقایع مذکوره و حالات مذبوره در ملک آذر نوابکامیاب توجه تنقیح حالات حکام و امرا دارالملک گشته بود و حکم
همایون بانه سپم ملازم دورمش خان صادر شده بود که اگر از جانب قوابیان دغدغه نباشد باید سر را ملازم راجعت نزده حاجات ذکور درابکاه
عالم پناه آورده و القصه صباح روز جمعه ... شوال که در پیشگاه فضای رفیق الفنای سپهر مصلاو نزد نکار جمعیه گسترده گشت و طوایف نجوم سعادت
هجوم پیشتر ق انوار بولطف و لمع ازیده شده خلعت تهنیت و مبارکباد از رخزده سعادات درگذشت بادشاه پاک اعتقاد بر جواد تا زی نژاد نشسته متوجه
اقامت نماز عید بر عرضه از ترامت آثار گردانشان چابک دست اطراف و جوانب آن را بجمیع ام زرین طناب و سرایپای اداری سپهر ضاب
آراسته بودند تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از ادای نماز و عرض عید زده زدن بجلس بزم نشسته و رایت عیش و عشرت برافراشت
و امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره و انعامات وافره خوشدل و مسرور گردانید و هم دران هفته امیر المفرحت رخصت یافت بجانب
ذکر آنکه باوعلا زمانش بود مرتب گردید و سلطان محمد عزت والمراد و سلطان سلیم دارا و در پادشاه مغرب الیسلم شایع گشت و درین عام
مجلس بپاس نوابکامیاب رسیده و انهدام هبط ... و ندکانه آن و شکن ... موجب از دهیاد انقطاع قصر جاه و جلال خدام بارگاه °
سلطنت و اسپه جلال شده زبان زمان مضمون این مقال گویا گردید که **ع** بر تخت ... مرگ ... ایدبر مکافات ° ما آل ... دراقاع ... رفت و
هم دران منزل نبات نباث دولت و دیگر زر بای اتب اسلام بر سید و بجوانب مظفر سلطان بسیار بسر راهت آمده بقدر
امتیاز ... روی و مباهات آن شوم ... آنچه بلاجب ... سادات ... شبه جنا که مر توم کلک ... اگاه رکسید و کیفیت این احوال ... **ذکر رسیدن
سلطان مظفر بدرگاه پادشاه والاگهر** ... در خلال احوال گذشته ... بدرگاه ... جهانیابی
کرده بود ... ترتیب ... سلطان مظفر ... آنچه ... تسلک ... ایشان کرده ... دجواب
بعد جناب ... داشت ... سلطان مظفر ... بادشاه ... از دواج
جلال شان ... امانت و کرامات ... بدرگاه ... عظمت ... اقبال ... صفات ... از ... بخت
علاء سرمع اقبال در بارگاه جاه و جلال ... بلطاف شاهنشاه ... **مثنوی** ° میسر گردم ... ° علوکردار آیم سوی درگاه °
زدوق ... قدم ... ° کم تمنای دل ... ° تا ... ایش ° و دران ایام که ... بجانب ... خیام

زمین غاب علب گرفتار بود سلطان مظفر بادوی همایون رسیده و حاجب درگاه و الا و نواب بارگاه بهمراه کار و اشرف بساط بوسی
رسانیده و پیشکشهای که آورده بود کشید درخلوت و رعایت مشفقانه معروض کرده نه شاه دین پناه آن التماس را بمراحمت
التماس ... شفقت ... سلطان مظفر ... کرمات را نامزد ... انعام و احسان ... کاویش
برکنار ... سلطان مظفر چند روز در خدمت ... رسالات ... لطف ...
وقوع ... زمان ... الطاف بادشاهانه ... اشفاق ... مکر ... نموده ... وجنات ... انفش
می ... وقت طلب رخصت بانعام ... و تاج مرصع ... و کمر شمشیر ... وا اسب تازی نژاد و جهان پیما
سرافراز ... گشته روی ... آورد و بعد از ... الطاف ... که از پادشاه ... رهت
نوازش ... بود ... بمراحم ... لازمت ... سپهر ... خدام درگاه ... بیرق
آنچه ... پیشکش ... **شعر** چنین ... کوت ° ... و ... ده
دشمن ... ° بر ... ° که ... جان ... **ذکر توجه موکب همایون
بقشلاق نخجوان ... سلطان ... بجانب ... از ... خراسان ... عالم مدار**
بادشاه ... از منزل ... **ع** ... ° بدار ... وزیاده ... در آن بلده
... نخجوان ... جعبه ... سلطان ...
... کرجیان ... ولایت ... دولت بادشاه
... آن ملک ... و بیک و ... بیک
... سلطان ... اطاعت ... ایشان ... امان داده ... همراه ... خود
... نخجوان ... سلطان ... سرافرازی
گشته ... عنایت ... بی نهایت یافت ... پادشاه ... مشمول الطاف پادشاهانه
ساخت ... عاطفت ... وجنات احوال ... بلج و قواج ... انعام تاج و خلعت ... سرافراز
شده ... در باب ... مازندران ... امان ... رعایت
ولات مازندران ... نواب ... الکای ... سلطنت ... سلاطین
سیف الامرا ... مظفر ... عبد الکریم داشته باشد ... انکه
... هزار تومان تبریزی ... جواب ... امیر حسین ساداتی
هزار ... بر هزار تومان ... عبد الملک ... متوجه
... مبلغ ... هزار تومان ... امیر عبد الکریم ... جناب
سلطنت سیف الاعظم ... مازندران ... رسانیده ... متوقف بوده
... مبلغ ... تومان ... همراه بود
و چون ... رسیده ... سلطان کل ... امام
افرخت ... بتبریز ... آتش ... آغاز ... بادشاه °
عالیشان از قشلاق نخجوان ... آذربایجان گردیده ... از ... آثار ... خوتگاه
... ایلچی رسیده ... نواب کامیاب
رسانید که ... آب ... آمویه ... و دران ... خان ... گرفت ... است
تقدیر ... واب ... نخجوان ... عالیشان ... یافت ... العزت الهیه
دورمش خان ... زینل خان ... آن خان عالیشان ... حضرت ... الهی ... که شه
خان ... بجانب ... سلطانیه ... آسایش ... روز ... آفتاب

و در اواسط شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمائه از زبده الامراء امیر سلطان قورچی باشی و تمام تکلوان سپاه احتشام رسیده اخبار
قریب بورش نواب کامیاب رسانید اول آنکه با تمهید سپاهیان بظاهر هرات آمده چند روز بامر محاصره پرداخت و چون دید که کاری
از پیش نمی‌تواند برد عنان مراجعت بصوب ماوراءالنهر معطوف ساخت و دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بهواخواهی
ظهیر السلطنه والخلافت بابر میرزا متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز دوشنبه [illegible] رجب در قلعه اختیارالدین محبوس شد
و روز دیگر متهم او از [illegible] گذشت و پادشاه عدالت نهاد در تفتیش و تفحص این مهام شرایط مبالغه و اهتمام بکار آورده بتجسس آنجناب که
در وقتی که عبیدالله خان متعاقب هرات نشسته بود بامر محاصره قیام می‌نمود از امیر سلطان [illegible] وقوع نیافته بنابر آن [illegible]
در [illegible] هرات [illegible] کرده اند مانند [illegible] یوسف بیگناه بوده و امیر سلطان بنابر غرضی که داشت تیغ [illegible] آن [illegible]
نیکو اعتقاد را شربت شهادت چشانید و [illegible] نایره غضب پادشاه اشتعال یافت و حکم شد که شاهزاده [illegible]
طهماسب میرزا و امیر سلطان متوجه پایه سریر اعلی گردند و ایالت خراسان مفوض بنواب نامدار شاهزاده عالیمکان سام میرزا
باشد جا بجا [illegible] تفصیل این حکایت مرقوم قلم [illegible] اتمام [illegible] گشت انشاءالله تعالی و تقدس ذکر تتمه احوال حکام مازندران و رسیدن
والی شروان باستان پادشاه کامران چون جناب [illegible] سیف الله [illegible] امیر عبدالکریم مبلغ هزار و پانصد
تومان بجهت [illegible] بحکم همایون [illegible] رسید [illegible] آنجناب [illegible] در ملازمت شاهزاده [illegible] ابوالمظفر سام میرزا
بسر برد [illegible] آن [illegible] بوده [illegible] بیک باشد [illegible] بیک [illegible] هزار تومان [illegible] آقا محمد بود
پیش [illegible] آقا محمد از پایه سریر اعلی [illegible] بمازندران [illegible] و میان او و امیر عبدالکریم
نایره نزاع التهاب یافت امیر عبدالکریم [illegible] غالب گشت و آقا محمد [illegible] اولاد [illegible] و در بعضی از
[illegible] چون [illegible] بحکم همایون [illegible] سلطان با بعضی
سپاه [illegible] بمازندران [illegible] آقا محمد را [illegible] سلطان [illegible] لشکر [illegible]
کشید [illegible] آن حصار [illegible] آقا محمد [illegible]
معتقد [illegible] آقا محمد [illegible] سلطنت
[illegible] پادشاه عالیجاه [illegible] امیر [illegible]
[illegible] آقا محمد شد و حکم همایون باطلاق [illegible] انصراف
بجانب مازندران [illegible] ایالت آن مملکت [illegible] امیر عبدالکریم [illegible] آنجناب [illegible] مبلغ
هفت هزار تومان را [illegible] بتاریخ [illegible] ربیع الاول سنه [illegible] آقا محمد [illegible] اصفهان
[illegible] امیر عبدالکریم [illegible] مازندران [illegible] بوده [illegible]
احوال [illegible] از شروان متوجه آذربایجان شد و شاه
عالیمکان جمعی کثیر از امرا و [illegible] را باستقبال آنجناب مامور کرده [illegible] ماه رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه
در [illegible] پادشاه شروان [illegible] حضرت [illegible] امرا [illegible] یافت بار
[illegible] همایون [illegible] از اصفهان [illegible]
[illegible] اسب و [illegible] پیشکش کرده از جوایز [illegible]
[illegible] و در [illegible] پادشاه [illegible]

گفت که ای آفتاب اوج شرف • سرور خاندان شاه نجف • جمله عالم ترا مسخر باد • بر تو فرخنده روزگار باد
جوخ را باد روی بر راهت • سجده گاه ملوک درگاهت • هر که در ملک خویشتن شاهم • بنده بنده گان درگاهم
گرچه زین پیش از کمال غرور • بودم از خیل خادمانت دور • داشت بخت بدم بپرهیز • و ز غلامی ترا گریزنده
تکیه گاه و پشت و دم از اقبال • رخ برین بارگاه جاه و جلال • چاکران ترا شدم چاکر • سودم از فخر بر فلک افسر
جرم این بنده گر چه بسیار است • لیک عفو ترا چه ادرار است • هست از لطف عام تو مامول • که شود اعتذار من مقبول

چون [illegible] اخلاص [illegible] پادشاه عالیجاه [illegible] یافت [illegible]
[illegible] آمد [illegible] عنایت خاص بدست
استطاع و اختصاص [illegible] آنچه [illegible] رباعی
[illegible] اخلاص [illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] پادشاه عالیجاه [illegible]
آنجناب را [illegible] انعام و اکرام [illegible] شاهزاده [illegible] پادشاه
[illegible] التفات [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] انصراف یافت
[illegible] آذربایجان [illegible]

[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]

اکنون وقت آنست که [illegible] آذربایجان بجانب [illegible] خراسان [illegible] آن [illegible]
[illegible] الاعانه و التایید گفتار در بیان [illegible] از احوال امیر سلطان که مدبر
امور ممالک خراسان بود و ذکر بعضی وقایع که در ایام دولت او روی نمود [illegible] امیر سلطان [illegible] امرا [illegible] سلطان [illegible] میرزا
[illegible] امیر [illegible] بیک [illegible]
[illegible] امیر سلطان چون [illegible] طهماسب میرزا و حکومت خراسان
[illegible] وزارت [illegible] شیخ [illegible] الدین محمد [illegible]
[illegible] خراسان که
[illegible] سال
[illegible] امیر سلطان [illegible] شیخ [illegible] الدین
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] الدین [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] امیر سلطان [illegible]
[illegible] امیر سلطان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] امیر سلطان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] امیر سلطان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] امیر سلطان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف [illegible] طهماسب میرزا [illegible]

التماس کرد که بپایه سریر اعلی [illegible] توقف [illegible] اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را [illegible] حالات خراسان
مطلع گردانند [illegible] جناب سیف الانام [illegible] حضرت صدارت الاسلام [illegible] ربیع الاول سنه اربع و عشرین و تسعمائه [illegible] درگاه پادشاه
سکندر جاه گشته [illegible] بعضی از [illegible] تعلق امیر سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان معروض داشته
و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطه کمال [illegible] نواب کامیاب [illegible] نوبت [illegible] متفرق گشته بود [illegible]
[illegible] صورت و لطف سیرت [illegible] آداب و مکارم اخلاق [illegible] حضرت اعلی
[illegible] رعایت [illegible] ساخت و با انعام [illegible]
فرمان همایون نفاذ [illegible] منصب صدارت شاهزاده [illegible] ضبط و ربط [illegible] ولایات خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] غیاث الدین محمد [illegible] منصب صدارت و امارت [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] امیر محمد [illegible] امیر سلطان [illegible] رعایت آنحضرت [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] شعبان [illegible]

[illegible]

ذکر رسیدن عبید الله خان بدار السلطنه هرات و محفوظ ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات

در بهار سنه [illegible] و عشرین و تسعمائه [illegible] عبید الله خان [illegible]
[illegible]

و چون ملک سلطان [illegible] آتش دشمنی [illegible] بر افروخت [illegible] و آقا [illegible] خان [illegible]

[illegible]

مذکور خواهد گشت و تفصیل این اجمال بر زبان خامه [illegible] گفتار در بیان مجملی از احوال امیر غیاث الدین محمد بن یوسف و رسیدن آن حضرت مقرون باصناف مرحمت و رأفت [illegible]

[illegible]

نسب شریف آن سید [illegible] کتاب عمدة الطالب [illegible] محمد بن یوسف بن شمس الدین بن پادشاه [illegible]

جعفر بن محمد السلیق بن عبد الله بن محمد بن حسین بن حسین الاصغر بن [illegible] آدم آل عبا علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم التحیة والرضوان و امیر غیاث الدین محمد [illegible]

[illegible]

اقتضا امیر غیاث الدین محمد [illegible]

کرمافت چلکت باقوت ناق هز • و در بعث نوشته نزد اسبه خان روان کرد و امید آن هیچ فایده بران مترتب نگشت و امیرخان از

غایت تپ و تب اسپه چون آنحضرت در گذشت صباح روز دیگر

دریغ آن سعادت پناهی که هر • بجا کی

دریغ اکه از فیض اعیان عام • دل

ذلت آن موهب سپهر کامرا فی ... ش خان غیرت افسر اقبال ... گشت و زان شاه ... که امیر خان ... وجب
بطرف دار السلطنه هرات ... ذو العقل اندیشه عصیان نقش مخالفت و طغیان برلوح ضمیر ... کار رو نهاد بر آن خاطر مبارک ... که
مطلع انوار الہامات ربانیست چنان ظاهر نمود که بنفس نفیس ... نواب ... مشرف ملازمت ... شاهزاده ... طالب
ادراک ... کلمات ... نشان ابواب ... امیر خان ... روز ... چهارشنبه ... از ... خان
به ... آن ... نواب ... میرزا ... امیر خان ... ملازمت شاهزاده عالیان ... و مراسیم
استقبال بجای آورده ... لوازم ... تحفه ... تقدیم ... مجلس ... نواب ...
ساقیان خورشید ... مجلس ... الحضرت ... خان
... عالم ... هرات
... امیر خان ... شاهزاده ... میرزا ...
...

واقعات و نشستن میان نموده واهتمت و تکامل بستاقبه و آن جناب روز دوشنبه دوم جمادی الاول سنه ثمان عشرین و تسعمائه از هراة
روی بمقصد آورده و قبل از مراجعتش بتاریخ یکشنبه بیست و هفتم جمادی الآخر قوام بیان خلیفة السلطنه بابر میرزا در کاه عالم رسیده و خبر
استیلای آنحضرت بر ولایت قندهار رسانیده و پیشکش گذرانیده و بنیان موافقت را موکد گردانیده و کیفیت فتح قندهار
چنان بود که چون بابر میرزا بموجب التماس خان عالیشان از قلعه مرآن بجد و بجانب کابل توجه فرمود شجاع بیک که از جهت محاصره
و جای خان تنگ آمده بود یکی از نوکران خود را که مولانا باقی نام داشت در قندهار حاکم ساخت و با حکام خراسان کرده بود
وفا ننموده رایت توجه بکنار آب سند برافراخت و مولانا باقی در رسم ابطال حقوق تربیت شجاع بیک کوشیده قاصدی بسلطان برق
و باد و مطلب خلیفة السلطنه بابر میرزا فرستاده و آنحضرت بعد از رسیدن ... چون بحوالی کابل رسیده ... باز گشته آن قلعه را
بجنگ تفرقه در آورد و آن جناب را باصناف انعام و اکرام نوازش فرموده که از مخصوصان خود ... گردانید و در خدمت سعادت
اندوزی داشت آنگاه زمام ایالت قندهار در قبضه اقتدار ولد خود کامران میرزا نهاده بجانب کابل بازگشت و چون علاوه میرزا ...
در روز پنجشنبه بیست و سیوم شعبان بدار السلطنه هراة رسیده کیفیت حالات ذاتیه را بعرض رسانیده و پیشکش گذرانیده
و ... لطف و احسان گردیده ... بعد از آنکه چند روز در ملازمت ... بوده با نعام خلع و ... و نقود
... مراجعت نموده در آن اثنا ایلچی الحضرت ... بر انجام مهام و لایات ... خان را
بتفویض حکومت ... ساخت و درایت ایالت زین الدین سلطان ... ولایت اسفراین ... و
... فرمان ... امیر خان ... امیر آن ... سلطان ... و ...
کفایت ... سلطان ... امیر خان ... امیر آن ... سلطان ...
خاطرش ... اجازت توجه بجانب ... خان ... ولایت ...
... حکم همایون نفاذ یافت ... از آنجا بازگشته در ولایت ...
ایلچی الحضرت ... خان ... دار السلطنه ...
خان ... ساخت حکومت و لایت هراة ...
... مهام جمهور حکام ... انجام
... از ارباب علوم از اصاغر و اکابر ... و الحمد لله العلی العظیم و الصلوة علی حبیبه النبی الکریم
گفتار در بیان طلوع توقیع معدلت شاهزاده ... ابوالنصر سام میرزا از افق دار الملک خراسان ...
باز از العدل و الاحسان چون ... امیر خان ... رسیده و کیفیت انتظام مهام دار السلطنه هراة
و ولایات را معروض گردانید ... سام میرزا ... خاطر همایون ... آسایش
خلق ... شرف ... که آن ... و ... نظام
خلیفه محمد سلطان و سراج الدین بیک ... ملازمت ... شاهزاده
سام میرزا ... بصوب خراسان آورده * روان گشت شهزاده ...
... ستاره بیرون گشت * ...
...
... * جهان ... کذشت
... * ...
... سلام * شد از ...
شاهزاده کامران ... رمضان ... دار السلطنه هراة
رسانید * ... رسید * نوید ... رسید * جمال ...
... رسید * ... رسید
... ایلچی ... اشراف هراة ... استقبال ...

ولایت زاده ... مراعات ... کشته ... ولایت ... ملقب ... وصول
شاهزاده ... شاهرخ شد ... بابر ... انجام ... آن ...
پرنیان ... ابواب ... کشوده * ... خان ...
... خان ...
... شاهزاده ...
اقبال نزول اجلال ... ملازمت ...
... شاهزاده ...
...
...
...
...
...
...
که ... ولایت ... * ... * ...

... * ...
... * ...
... * ...
... * ...
... * ...
... * ...
... * ...
... * ...
... * ...

ذکر وصول ... طهماسب میرزا و امیر خان ... آمدن ... عدالت پادشاه عدالت پناه * چنین ...
امیر خان ... شاهزاده عالیشان طهماسب میرزا بتاریخ ... ثمان عشرین ...
... امیر ...
...
...
...
... شاهزاده عالیشان طهماسب میرزا
... طهماسب میرزا
...
...
... زین الدین ... امیر خان ...
... دار السلطنه هراة ...
... عدالت نشسته ...
... امیر خان ...
... امیر خان

تعلق بایشان میداشت به یزد [illegible] امیر زین الدین علی کیفیت [illegible] سبب شب و روز

یافت به وضع معروض داشته پادشاه عطوفت پناه [illegible] یوماً یجعل الولدان شیبا

شامل حال [illegible] امیر خان گشته [illegible] آنجا [illegible]

صاحب سعادت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

قد خاب من حمل ظلما [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر خان [illegible]

[illegible] فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

شعر

[illegible]

[illegible]

آن نواب چگونه صورت بندد ناگاه آن جاه شاه از ... بفضل ... یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ذکر خواجه جلال الدین
محمد ... انجام امور ملک و مال گشته شدن شاه ... خدام بارگاه جاه و جلال چون نواب پادشاه ...
از ... میرزا شاه حسین ... که کدام یک از ارکان ملک و دولت را ... مقام
آن ... دولت ... مشورت در میان انداخته که چون نواب میرزا ... سرانجام امور ملک ...
... خواجه جلال الدین محمد ...
... میرزا شاه حسین ...
... خواجه جلال الدین محمد که جمال حالش ...

[illegible]

بعد از ذکر آمال و امانی برکشد دست • پس از آنکه پادشاه مملکت اندیش گشت • آن سیستان را جانب خویش • رسانده گشت به کام امید خویش

از آن شد لعل گون درج سفید ش • ... • کز آن در حقه یاقوت باشد • ...

[illegible]

که درین تألیف کرده شد و قدم در ساحت ذکر شد از احوال بعضی از سادات عظام و فضلای کرام این دوران ...

آنکه این شاه فیروز بخت • مراتب فزاینده تاج و تخت • ...

[illegible]

شارح رسید و از روی انصاف زبان بتعریف و توصیفش گشوده آنگاه امیر صدر الدین محمد بر کتاب مذکور حاشیه نوشته و بر حاشیه
جناب مولوی اعتراضات کرده و آنجناب حاشیه بر حاشیه در آن سخنان در سلک تحریر آورده و بدین تقریب پس پوشیده میان آن دو عالم
مشهور مباحثات بوقوع انجامید و در کتب اهل شیراز بوجه تحقیق ما بین ایشان مجالس ساخت [illegible]
و از جمله تصانیف جناب مولوی دیگر رساله [illegible] است که در علم حکمت نگاشته خامه بلاغت نظام گردانیده و آنرا [illegible]
شیخ محیی الدین [illegible] مولانا جلال الدین [illegible] رفت [illegible] قدسی
منزلت حضرت شاه ولایت علی المرتضی علیه التحیة والثنا [illegible] آن رساله را تصنیف نموده [illegible] آن
رساله را [illegible] موسوم گردانید و چون [illegible] مختصر [illegible] آن [illegible]
کشید و دیگر از مؤلفات آن عالم [illegible] صفات شرح هیاکل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول [illegible]
و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته شده و از اجل مصنفات مولویست و از جمله حواشی [illegible]
متداوله مرقوم قلم [illegible] حاشیه شرح تجرید و حاشیه مطالع و حاشیه [illegible] و نکات آن کتب
بالوان [illegible] افاضل طلبه مسطور و وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل رستم پادشاه [illegible] بود [illegible] مدت
حیاتش [illegible] سال بود و آنجناب را پسری داشت **امیر سعد الدین احمد** که [illegible] دانشمندان [illegible]
که در زمان پدر وفات یافت **مولانا امام الدین ابو زید** [illegible] دانشمند [illegible] مولانا جلال الدین محمد [illegible] در شیراز
فضایل [illegible] تمام نمود و در زمان یعقوب میرزا [illegible] **مولانا شرف الدین علی شیخ** [illegible]
در سلک اشرف علما و کرام و اعیان فضلای [illegible] انتظام داشت [illegible] مولانا محیی الدین و مولانا قوام الدین [illegible]
مسایل [illegible] مفهوم [illegible] [illegible] کمال [illegible]
ظاهری ساخت تفسیر آیات [illegible] و شرح [illegible] و حاشیه [illegible] از جمله تصنیفات مولاناست و آنجناب
در [illegible] نیک اختر یادگار گذاشت مولانا عبد الله و مولانا صدر الدین محمد **مولانا مرشد الدین**
[illegible] خاقان منصور سلطان حسین میرزا از شیراز [illegible] اخلاصیه [illegible]
عبد الله [illegible] دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا از شیراز ببلده هرات آمده [illegible]
اوقات [illegible] امیر نظام الدین علیشیر شده بکلی ایام [illegible] معروف ساخت [illegible] زمانی
در سلک علما انتظام یافت [illegible] خاقان مرحوم [illegible] تدریس [illegible] تا غایت [illegible]
بلوازم [illegible] مولانا صدر الدین محمد [illegible] امیر [illegible] ماوراء النهر [illegible] انجام
بعضی از مهام [illegible] **مولانا احمد شیرازی** از اکثر [illegible]
[illegible] خواجه سلمان ساوجی [illegible] ابیات [illegible]
امیر نظام الدین علیشیر [illegible] از شیراز بهرات [illegible] بر زبان
خامه [illegible] **امیر حبیب الله** از [illegible] امیر شریف الدین علی الجرجانی [illegible] سید شریف [illegible]
صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادرزاده آنجناب بود و حالا امیر حبیب الله [illegible]
دودمان و شرف خاندان [illegible] سادات [illegible] قضاء شیراز منصوب [illegible]
فیصل قضایا [illegible] **سید غیاث الدین نور الله** [illegible] مرجع اشراف طبقات [illegible]
[illegible] آثار هدایت و اجتهاد [illegible] فایض [illegible]
[illegible] کرامت [illegible]
سلاطین [illegible] بر صفحات [illegible] آفتاب • بر [illegible] روضه جان [illegible]
[illegible] • و آنحضرت در سلک اولاد عظام سید [illegible]
[illegible] شاهرخ میرزا [illegible] انتظام داشت [illegible]
و در دار الامان کرمان [illegible] مغفرت [illegible] **امیر تاج الدین کرمانی** سید رفیع الشأن [illegible]

همواره خوان کرم او [illegible] **امیر کمال الدین**
میر حسین یزدی در سلک افاضل علما [illegible] دانشمندان آفاق انتظام داشت و در حکمت [illegible] منصوب بود
و امانت و دیانت [illegible] از جمله مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت امیر المؤمنین علی علیه التحیة
و حاشیه تحقیقات [illegible] و [illegible] آنجناب [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] انتظام [illegible] مؤلفات [illegible] قاضی میر حسین را در
[illegible] رساله [illegible] در اوایل ایام دولت شاهی [illegible] قاضی میر حسین
[illegible] گشت [illegible] **امیر غیاث الدین محمد** [illegible] میر میران
که از جمله سادات اصفهان [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] و دانشمندان [illegible]
و امیر غیاث الدین محمد در اوایل ایام [illegible] شاه [illegible] متمکن شده [illegible]
[illegible] **خواجه مولانا اصفهانی** جامع [illegible] از فضایل [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] تاریخ وقایع و احوال یعقوب میرزا [illegible] باب [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] خواجه مولانا [illegible] هرات آمده [illegible]
[illegible] خاقان منصور سلطان حسین میرزا [illegible] محمد خان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] محمد خان شیبانی [illegible] ماوراء النهر [illegible]
[illegible] **سید قوام الدین حسین** از عظمای نقبای اصفهان بود [illegible]
[illegible] **کاشانی اللهم [illegible]**
[illegible] **رباعی** [illegible] •
[illegible] • و آن سید [illegible]
[illegible] الاسلام
[illegible] شرعیه [illegible]
سید معز الدین [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] طاعات و
[illegible] **شعر**
[illegible] ارکان اسلام • [illegible] • [illegible] قوام الدین [illegible]
[illegible] سید قوام الدین [illegible] سید معز الدین
[illegible] شیخ الاسلام [illegible]
[illegible] **مولانا فخر الدین محمد** [illegible] سلطنت
[illegible]
[illegible] **امیر اسمعیل شهرستانی** [illegible] فضایل و کمالات [illegible]
[illegible] **امیر عبد الوهاب** [illegible] سادات
صاحب سعادات [illegible] یعقوب میرزا [illegible] شیخ الاسلام [illegible] فضایل [illegible]

کمالات بهره تمام داشت و العلم دیانت و پرهیزکاری همواره نقش شریعت و دین داری بر لوح خاطر می‌نگاشت و در اوایل ایام
کشورستانی شاه دین پناه همراه میر سید شریف بجانب خراسان رفته از جنب بجوار آستانه [illegible] و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان مغفور
[illegible] احوال آن سید [illegible] خصال تافت و چون بجمع [illegible] مجالس بر اکثر سادات خراسان آن سید عالیشان را تقدیم
داده [illegible] مناصب تعیین داده ابواب انعام و احسان بر روی روزگار [illegible] آثار [illegible] و چون خاقان منصور بجوار مغفرت
ملک غفور انتقال نمود امیر عبدالوهاب از بدیع الزمان میرزا رخصت حاصل کرده بآذربایجان مراجعت نمود و بعد از وصول بتقبیل
شمول الطاف [illegible] نواب کامیاب شهریار [illegible] اقبال لایزال از آن جناب حوادث ایمن گشت و در سنه احدی و عشرین
[illegible] از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و آن پادشاه [illegible] اکرام مخصوص گشته رخصت
معاودت نیافت [illegible] ولایت رحل اقامت انداخت و [illegible] تا غایت که تاریخ هجرت به تسع و عشرین و تسعمائه
رسیده آنجناب در قید حیات است و بطاعات اوقات میگذراند **شیخ منصور الله** از اوایل زمان یعقوب میرزا الی یومنا هذا
در بلده فاخره تبریز بسجاده تقوی و پرهیزکاری متمکن است و [illegible] اکثر مردم آن دیار بتربیت [illegible] تصنیف خاطر [illegible]
دارد و جمعی کثیر از درویشان و گوشه نشینان طریق ارادتش می‌پویند و از وی طلب ارشاد و تلقین نموده بصحبت شریفش [illegible]
تبرک میجویند **قاضی [illegible]** عالیست بجودت و طلاقت لسان و فصاحت بیان [illegible] و آنجناب در ایام دولت ابو
الاتصال شاه [illegible] بمنصب [illegible] قضا [illegible] و تا غایت [illegible] آن امر اشتغال [illegible]
کاهی ابواب افادت [illegible] بروی طلبه علوم می‌گشاید **قاضی شیخم** فاضلیست عالم و حسیب [illegible] اشراف [illegible]
و حالا منصب تدریس و تولیت مدرسه شریفه [illegible] تعلق بآنجناب میدارد و [illegible] قیام و اقدام
مینماید **قاضی نصرالله بغدادی** در دارالسلطنه تبریز [illegible] قضا متمکن است و از علوم [illegible] تمام داده [illegible]
[illegible] امانت و دیانت [illegible] **مولانا عبدالصمد** بجودت ذهن و حدت طبع [illegible] و [illegible]
[illegible] اشتغال مینماید و تدریس [illegible] تعلق بآنجناب میدارد و در [illegible]
[illegible] شرایط افاده بجای می‌آورد **مولانا میرک کیابید** در سلک علمای [illegible] منتظم است و در علم تفسیر و معانی بیان
مهارت کامل حاصل دارد **مولانا [illegible]** معاصر یعقوب میرزا بود و در زمان [illegible] دارالسلطنه هرات توجه نموده
و بعد از چندگاه [illegible] در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر [illegible] آورده
و او [illegible] لطف طبع اتصاف داشت و اشعار [illegible] بر صحیفه [illegible] از آن جمله است **شعر**
[illegible] که [illegible] باد **شیخ علاء الدین علی بن عبدالعالی** علو مرتبه
آن [illegible] در تحصیل علم و فضیلت [illegible] مذهب [illegible] اجتهاد [illegible]
و از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی مقتدای حکام اسلام و مرجع علماء واجب الاحترام گردید و فصاحت بیان و طلاقت لسان
آنحضرت از [illegible] توصیف [illegible] و نهایت دین داری و پرهیزکاریش نزد اکابر و اعاظم [illegible] از جمله [illegible]
[illegible] در تاریخ مذکور [illegible] از [illegible]
[illegible] **شیخ ابراهیم** بصفت علم و عمل موصوف و بغایت تقوی و دیانت معروف [illegible] از هیچ پادشاه
انعام و [illegible] قبول ننموده [illegible] حاصل [illegible] قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبه علوم در [illegible] در
صحبت شریفش [illegible] بجای می‌آورده‌اند **شیخ زین الدین علی**
[illegible] اصحاب فضل [illegible] ذات حمیده صفاتش بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف موصوف است و اوقات
[illegible] اصناف طاعات و عبادات مصروف [illegible] اشراف علماء [illegible] و جامع اصناف فضل [illegible] بکمال امانت و
دیانت موصوف و بغایت تقوی و پرهیزکاری معروف و آنجناب در شهور سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بدارالسلطنه هرات تشریف
آورده منظور نظر عاطفت نواب نامدار [illegible] منصب شیخ الاسلامی [illegible] منصوب شده [illegible]
[illegible] تا [illegible] گذشت [illegible] قریب [illegible] آن منصب [illegible] و علم قربت بعرب

دیار عرب برافراخت **سید نعمت الله** در سلک اجله سادات و علماء [illegible] و [illegible]
[illegible] بلده فاخره هرات [illegible] شریف مشرف ساخت چندگاهی در مصاحبت شیخ زین الدین علی [illegible]
آنجناب [illegible] آورده **قاضی ضیاء الدین نورالله** ولد قاضی درویش محمد بن خواجه شکرالله وزیر و برادرزاده قاضی [illegible]
بود و در ایام حکومت امیرخان در بلده فاخره هرات بتکفل منصب قضا [illegible] چند سال از غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر
قیام نموده و آنجناب از اقسام فضایل و کمال بهره تمام داشت و بجودت طبع و لطافت ذهن موصوف بود [illegible]
[illegible] و [illegible] و مکاتبات [illegible] بجای آورده [illegible]
وفاتش در اوایل شعبان سنه خمس و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و در [illegible] مدت [illegible]
سال بود و از قاضی نورالله [illegible] بغایت [illegible] **امیر محمد** [illegible] حالا در سلک خواص
حضرت [illegible] پناهی حبیب اللهی انتظام داده و [illegible] مکارم اخلاق و محاسن آداب [illegible] تمام
[illegible] **قاضی عبدالرحمن** برادر قاضی نورالله بود و در ایام دولت [illegible] قریب بیست سال در دارالسلطنه تبریز بلوازم
منصب اقضی القضاتی [illegible] و در سنه [illegible] و عشرین و تسعمائه [illegible]
[illegible] **درویش دهکی** از ولایت قزوین بود و در
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] اشعار [illegible] درویش [illegible] این مطلع از
نتایج [illegible] است **نظم**
[illegible] **مولانا شهیدی** در سلک شعرای بلده قم انتظام داشت و [illegible] مزاح [illegible] و در [illegible] ابیات نیکو
[illegible] این مطلع از نتایج طبع اوست **شعر**
[illegible] **مولانا شریفی** در سلک [illegible] و در اوقات در بلده [illegible]
[illegible] در اوایل این [illegible] شیخ الاسلام [illegible] کتاب و دیگر
[illegible] دارالسلطنه هرات [illegible]
آن [illegible] **سید جعفر** ولد بزرگتر امیر [illegible] سید محمد
نوربخش بود [illegible] در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بدارالسلطنه هرات تشریف آورده
[illegible] امرا و علما و صدور [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] مبلغ [illegible]
[illegible] و این مطلع از منظومات اوست **شعر** [illegible]
شاه قاسم نوربخش [illegible] حضرت ولایت [illegible] سید محمد نوربخش [illegible] سید جعفر [illegible]
[illegible] آثار [illegible] بصورت ولایت [illegible]
خاطر [illegible] و [illegible] و آنجناب در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق
بخراسان تشریف آورده [illegible] پادشاه [illegible] تعظیم و تکریم [illegible]
ارادت [illegible] سیادت [illegible] از آن که میرزا کوچک
[illegible] وفات یافت شاه قاسم [illegible] عراق [illegible] و در
ولایت [illegible] و چون شاه دین پناه لوای کشورگشایی برافراخت آنجناب را
[illegible] از سادات عالم [illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
اکرام [illegible] ساخت و شاه قاسم در ظل دولت ابد الاتصال [illegible] فارغ البال اوقات [illegible] ساعات [illegible]

تا در شهور سنه [illegible] طایر روح پر فتوحش بالنیابة النفس المطمئنه ارجعی را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالا نبیره آن جناب شاه قوام الدین
بن شاه شمس الدین قایم مقام جد بزرگوار گشته باحیای مراسم منصب آبا عظام قیام مینماید و بصفت علو همت و سمو رتبت
موصوف بوده ابواب لطف و کرم بر روی روزگار [illegible] میگشاید ع [illegible] بیادگار [illegible] شاه بهاء الدوله
فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بوده و بمزید علم و [illegible] صاحب سعادات [illegible] مینموده و
اوقات خجسته ساعات را باوراد و وظایف طاعات مصروف میداشت و در [illegible] آبا عظام خویش [illegible]
افاده و ارشاد [illegible] خاطر [illegible] آن جناب [illegible] خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق
بدار السلطنه هراة تشریف آورده در [illegible] خواجه افضل الدین محمد [illegible] عراق بوده [illegible] جلال [illegible] منظور نظر
عنایت آن پادشاه عالیجاه گشته [illegible] چون خاقان منصور وفات یافت [illegible] متوطنان
بلاد [illegible] شاه بهاء الدوله بصوب عراق [illegible] بایجان [illegible] ملازمان بارگاه [illegible] منتظم گشت
و بعد از دو سه سال که در کمال اقبال ملازمت نمود بحسب اقتضا [illegible] درگذشت مولانا امیدی بجودت طبع سلیم و حدت
ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل نفسانی [illegible] کمالات [illegible] شعرای زمان و مرجع فضلای دوران بوده و آن جناب [illegible]
[illegible] ساحت آن [illegible]
[illegible] مشرف داشت و [illegible] اوقات با اصحاب علم و کمال [illegible] انجام مهام
ایشان می گماشت [illegible] مراجعت [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] جمعی از اهل [illegible]
[illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] کام [illegible]
امیر رکن الدین محمد [illegible] سیادت [illegible] آن جناب [illegible]
نقابت منقبت [illegible] صدارت [illegible] جاه و جلال [illegible]
[illegible] امیر رکن الدین محمد [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ابواب لطف و احسان [illegible] متوطنان جرجان [illegible]
[illegible] خیرات و مبرات [illegible]
امیر قاسم [illegible] اشرف سادات جرجان [illegible] منصب نقابت آن ولایت بحکم پادشاه [illegible]
[illegible] سادات [illegible]
[illegible] اهتمامش [illegible]
مولانا سلطان حسین [illegible] امیر شمس الدین علی
سبزواری [illegible] نسب [illegible] نقبای [illegible] بصفت تقوی و طهارت
موصوف بوده [illegible] عوام [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] امیر جلال الدین قاسم نقیب [illegible] امیر شمس الدین علی النقیب [illegible] میرزا
[illegible] سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید [illegible] نقابت [illegible] امیر نظام الدین عبد الباقی [illegible]
انساب [illegible] امیر سید شمس الدین علی النقیب [illegible] نقبا [illegible]
[illegible] سلطنت سلطان ابو سعید [illegible]
آن [illegible] سادات

قلندر

مختار ریاست و علو حسب و سمو نسب بی مختار روزگار [illegible] صغار و کبار آن دیار [illegible]
[illegible] سادات [illegible] باب امام چهارم
زین العابدین علی بن الحسین رضی الله عنهما اتصال [illegible] امیر شمس الدین علی [illegible]
این نسب [illegible] نقابت [illegible]
[illegible] امیر ابو القاسم [illegible] سادات [illegible]
[illegible] امیر سراج الدین [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
امیر قطب الدین جعفر [illegible] امیر رفیع الدین بن ناصر الدین [illegible] خاقان منصور [illegible]
سادات [illegible] قوام الدین نظام الملک [illegible] وزارت آن پادشاه
عالیجاه [illegible] امیر قطب الدین جعفر [illegible]
[illegible] سیادت [illegible] آبا و اجداد
بزرگوار [illegible] ابواب [illegible] التوفیق [illegible]
[illegible] امیر احمد [illegible] امیر غیاث الدین [illegible] خاقان منصور [illegible]
[illegible] میرزا احمد [illegible] نقابت
[illegible] امیر علاء الدین [illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible]
آفتاب [illegible] سادات [illegible] ع
[illegible] امیر محمد موسوی [illegible] تاج الدین [illegible]
داشت و امیر محمد [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین عبد الحی استرآبادی [illegible]
[illegible] سادات [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible] ارکان دولت خاقان منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر غیاث الدین محمد
بن امیر یوسف [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] دار السلطنه هراة [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible] زبان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر علاء الدین [illegible] امیر نظام الدین عبد الواحد [illegible]
[illegible] سادات [illegible] آن ولایت
[illegible]
[illegible] ابواب [illegible]

[illegible] محمد [illegible] ابن مصطفی [illegible]

وابیان برگشوده و همت والا نهمتش خورشیدصفت رفعت یافت و انوار ضمیرش از مطلع سیادت بر وجنات
احوال فقرا و شکسته بالان تافت بیت طالعش مسعود بادا فلک دولتش مدد بادا امیر نظام الدین عبد الحی از نسب
در میان قوم بزرگ با میر و قوم مشورت و آن جناب در سلک ابنا اعاظم حضرت نقابت منقبت شهید اعظام بود و در صغر سن از ری
بلده فاخره هراة آمده در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بتحصیل علوم اشتغال نمود و بواسطه وفور قابلیت باندک زمانی
ترقی تمام فرمود و بعد از وقوع شهادت امیر غیاث الدین محمد بدرگاه عالم پناه شتافته بانصاف الطاف ذات کامیاب
شاهی اختصاص یافت و رخصت مراجعت حاصل کرده عنان عزیمت بدار السلطنه هراة تافت و حالا در آن بلده توطن دارد و در پناه
دولت در کنج خانه در مهاد آسایش و فراغت بسر میبرد امیر کمال الدین حسین الطبسی بحسن خلق و لطف طبع و علو همت و
وفور سخاوت موصوفست و معروف و از جمله اشراف سادات جرجان بمزید فضل و احسان معروف و آنجناب نیز از زمان
سلطنت روز افزون شاه اسمعیل در منصب قضا بلده هراة با امیر نظام الدین عبد الحی شریک بوده چندگاه بتفصیل امور شرعیه
می پرداختند و مهمات فرق انام را بمقتضای مذهب علیه امامیه بکفایت مقرون می ساختند و اکنون منصب تدریس یکی از مدارس
مدرسه سلطانیه بدان جناب تعلق میدارد و کما هو حقه بنقش افاده و استفاده بر لوح خاطر می نگارد مولانا نظام الدین عبد العلی بیرجندی
جامع اصناف علوم منقول و معقولست و حاوی انواع مسایل فروع و اصول و در علم نجوم و حکمیات بلا شک بی بدلست و در شیوه
زهد و تقوی ضرب المثل علم حدیث را از خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده و فنون حکمی را در پیش مولانا منصور و مولانا معین الدین
کاشی تحصیل نموده و سایر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین القوی کسب کرده و در خدمت شیخ الاسلام مولانا
سیف الدین احمد التفتازانی و مولانا کمال الدین مسعود شروانی شرح ... بجای آورده و آنجناب بصفت تواضع و پرهیزکاری
و علم و دین داری اتصاف دارد و همواره بنقش افاده و تالیف و تصنیف خاطر شریف می نگارد و ...
و حساب و زیج جدید گورکانی شرح مفید در سلک تحریر کشیده و بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی رساله شریفه
در باب ابعاد و اجرام در عقد انتظام تنظیم کرده اند امیر نظام الدین سید احمد سید میرک او جوان پسندیده
خصال حمیده افعالست بکمال صلاح و تقوی موصوف و بصفت علم و فطانت معروف پدر بزرگوار ایشان امیر جمال الدین محمد است
برادر اعیان حضرت نقابت پناه هدایت دستگاه امیر جمال الحق و الدین عطاء الله سید اصیل الدین عبد الله و امیر جمال الدین
در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا ایام در پس افاده می پرداخت و کما هو حقه بوظیفه نیز اشتغال نموده
فرق انام را بمنافع سودمند مستفید و بهره مند میساخت اکنون بر کبر سن و ضعف مزاج در زاویه عزلت منزل
گزیده همگی اوقات شریف را باوراد و وظایف طاعات و عبادات مصروف داشته و ... فضیلت ...
امیر نظام الدین سید احمد که یکی از ... افاده اشتغال مینماید و سید میرک ... مزار مقرب
حضرت باری خواجه عبد الله انصاری در ایام پنجشنبه بنصیحت فرق انام پرداخته ابواب تذکیر و معارف حدیث و تفسیر میگشاید
از افاده طبع دراک آن یگانه طالب علوم ... مفهوم ... کامیاب و از افاضه ضمیر فیض پذیر آن ... هدایت و
ارشاد ناظره سیراب مصرع ... ظل ایشان پاینده باد خواجه عبد المومن و خواجه محمد مومن جوانان حمیده اخلاق
مجمله اطوار ... موصوف و باستقامت طبع معروف و پدر بزرگوار ایشان خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید
که شمه از فضایل و کمالات او در ذکر صدور خاقان منصور سبق ذکر یافت و جد مادری ایشان خواجه سیف الدین مظفر
شبانکاره است که مدت مدید بتوام اهتمامش سرانجام امور وزارت پادشاه مرحوم مشار الیه ... و صدارت
خواجه محمد مومن در تحریر خطوط اصول ... که حالا در عراق ... آنجناب در سلک
... خواجه محمد مومن درین زمان خجسته نشان عنایت و التفات
حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی گشته بمنصب جلیله ... شاهزاده ... ابو النصر سام میرزا سرافراز شده
و اکنون بلوازم آن امر اشتغال دارد و کما هو خاطر بر کتابت کلام ... می نگارد میرزا سام ...
و سالک مسالک شجاعت و پهلوانیست ... خواجه جلال الدین میرک در علم نجوم و سپاهیگری ... زمان خود بوده ...

بوزارت پادشاه صاحب سلطان بدیع الزمان میرزا قیام مینمود و بعد از آن ترقی کرده بمنصب امارت رسیده و امور ملکی و مالی
بکفایت و اهتمامش منتظم گردید و در زمان میرزا سام در ایام جوانی بتحصیل علوم و کسب لطایف رسایل پرداخته و
در خط تعلیق و نسخ تعلیق رایت خوشنویسی برافراخت و ایضا آنجناب در فن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر مهارت تمام دارد و بواسطه
اتصاف بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره بنقش فیروزمندی بر صحایف ... زینت و نشاط ... در نظم ...
... میرزا سام ... حالا ... حضرت ... در سلک ...
... انواع فضایل ... ایشان ...
از منظومات میرزا سام این بیت بخاطر بود که بر زبان عبارت نوشته شد شعر ...
... مولانا نور الدین محمد ولد مولانا نظام الدین عبد القادر ... در علم شریعت و
... در زمان خاقان منصور بمنصب قضا ... منسوب بود و در ایام دولت ابد پیوند
شاه ... از پیشتر ترتیب یافته ... دار السلطنه هراة ... شیخ الاسلام ... رزق انام ...
... مولانا صاحب واعظ از جمله ...
... مولانا محمد بن ... الدین ... و فصاحت بیان
موصوفست ... حکایات ... عبارت ...
... در مسجد جامع دار السلطنه هراة ... خواجه ابو الولید
... امیر نظام الدین المنشی در سلک سادات ... بود
... امیر نظام الدین بواسطه ... اعلام ...
... تحصیل علوم صرف نموده ... آنجناب بحسن خط تعلیق و
جودت عبارت موصوفست و در زمان سلطنت محمد خان شیبانی ... منصب انشا بود ...
می پرداخت ... امیر نظام الدین ... آن امر را ...
... بسبب بعضی امور ... عالم ... حاصل
حاصل کرده بدان جناب توجه بوده مولانا ... بسیاری از شهور است ... خط نسخ تعلیق ... بیان ...
... اشعار ... ابیات ... کار ... از منظومات اوست
... آشنا ... بیگانه ... ...
واقعه این مطلع در ... است ... بیت
الا ... ای ذات تو ... اهل طلب
... از مین ...
شرف ... مولانا نظام الدین احمد چلانه از نسل امیر ... و از علم ...
و دقت تمام دارد و آنجناب در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از ولایت چلان بطالع ... بدار الملک
خراسان آمده ... ساعات را بکسب فضایل مصروف داشت ...
دران ... مشغول بمطالعه ... الحمد لله الملک العلیم والصلوة والسلام على رسوله الكريم و آله و اولاده العظيم
... این زمان ... کرمان و خراسان
... مسند خلافت ...
... خلافت ...
... کتاب حبیب السیر ... مجلد اول ...
شد از ... ربع مسکون ... امید که توفیق ... گردد

القسم دوم در ذکر مواضع غرایب ربع مسکون و عجایب جهان و شهرها

بعد از حمد و ثنای صانع جهان و غرایب آن [illegible]

[illegible]

الاقلیم الاول [illegible]

بلاد نوبه [illegible]

بلاد الزنج [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرموت [illegible]

مرباط [illegible]

سبا [illegible]

صنعا [illegible]

مهره [illegible]

چین [illegible]

الاقلیم الثانی [illegible]

[illegible]

و بعضی از عجایب مواضع اقلیم دوم اینست که مسطور میگردد **مکه مکرمه** مکه عبارت از آن بلده مشرفه است و کعبه [illegible]
[illegible] موضع خانه کعبه [illegible] آورده است که بطن مکه را مکه خوانند لازدحام الناس فیه [illegible]
مکه را ام القری [illegible] زمین را از تحت [illegible] آن [illegible] اصل ارض باشد [illegible] آن بلده را
ام الارضین نیز نامند [illegible] طوایف خلایق مختلف المذاهب [illegible] از خصایص آن
بلده [illegible] آیه کریمه **ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا** طواف آن بر جمیع خلق
با یاد واجبست و حجر الاسود که استلام آن [illegible] یکی از ارکان آن خانه است [illegible] مقام ابراهیم
که کلام مجید نظام **فیه آیات بینات مقام ابراهیم** یعنی [illegible] موضع مبارک است در
عجایب البلدان از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود و مقام که
دو جوهره بوده اند از جواهر بهشت [illegible] شفا یافتی و دیگر از مختصات
آن مقام لازم الاحترام چاه زمزم است که از زمین [illegible] اسمعیل علیه السلام پیدا شده و از خواص آب آن چاه متبرک آنکه
تشنه [illegible] که بروایت عبد الله بن عباس
رضی الله عنهما آن جبل اول کوهیست که [illegible]
[illegible] **ان الصفا والمروة من شعائر الله** [illegible]
جبال مکه است [illegible] حضرت مصطفی علیه افضل الصلوة [illegible]
[illegible] **مدینه معظمه** [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم
آن بلده را مدینه طیبه خوانند [illegible] عجایب البلدان مسطور است [illegible]
[illegible] **هندوستان** مملکتی است در
[illegible] اقلیم سیم و چهارم
[illegible]

[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]

[illegible] **کالیکوت** [illegible]
[illegible]
[illegible] **کنبایت** [illegible]

دو فرسخ آن بلده چنانست که هفت حصار ساخته و شهربند در اندرون یکدیگر کشیده اند و در گرداگرد حصار اول در عرض چند گز سنگها بطول قامتی
نیمی در زمین نشانده و نیمی بیرون بعضی مقارب یکدیگر محکم کرده اند تا سوار و پیاده بسهولت نزدیک حصار نتواند رفت و اگر کسی
خواهد که صورت آن هفت حصار و شهربند را دریابد بلده هرات را فرض نماید و تصور کند چنان که بر لوح ضمیر نگارد که حصار اول از قلعه [illegible]
تا پل مالان باشد و عرض از پل [illegible] تا قریب پشتبان و حصار دوم و طول از پل [illegible] تا پل [illegible] و عرض از پل [illegible] یکه بیگان تا
باغ زبیده و [illegible] حصار سیم از [illegible] تا [illegible] سلطان شاه و حصار چهارم از [illegible] سلطان [illegible] تا پل کار [illegible] و حصار پنجم از
در باغ زاغان تا [illegible] و حصار ششم از [illegible] ملک [illegible] و [illegible] حصار هفتم [illegible] در آمده و [illegible]
آستانه [illegible] و استحکام [illegible] حصار هفتم [illegible] تخمینا ده چندان چار سوق هرات [illegible] پادشاه [illegible]
در حصار هفتم باشد و در میان حصار اول و دوم تا سیم مزارع و باغات و عمارات بسیار است و از سیم تا هفتم اسواق
و دکاکین بیش از حد [illegible] باشد و چهار بازار است و بر سر هر بازاری طاقی رفیع و رواقی مربع ساخته اند و [illegible] آن بلده
غایت [illegible] و پرداخته و در [illegible] گل [illegible] باشد و [illegible] گل [illegible] زیرا که [illegible]
خلایق خوردن طعام را ضروری دانند [illegible] استشمام گل [illegible] و همچنین در آن بلده صرافان [illegible]
مروارید و یاقوت و الماس و زمرد در بازار آشکارا [illegible] بر جانب راست [illegible]
پادشاه دیوانخانه ساخته اند [illegible] در غایت وسعت [illegible] چهل ستون [illegible]
مقدار قامتی [illegible] باشد [illegible] و آن [illegible] خانه باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و از آن [illegible] و در میان چهل ستون
[illegible]
در پایان آن صفه [illegible] بیان ایشان [illegible]
و حاجات خود را [illegible] رسانند [illegible] باشد [illegible]
و از دیوان [illegible] و چند [illegible]
دیوانخانه [illegible] حاجب [illegible]
بازار [illegible]
[illegible] و در آن [illegible]
فرخ [illegible] آنست [illegible]
[illegible] و آن نیز جایست [illegible]
آن ملکت چنانست که از تمام جهان [illegible]
[illegible] چهار [illegible]
[illegible]
[illegible] خواص و عوام آن دیار [illegible]
[illegible] در آن شهر باشد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آنست که از قضایا و معاملات [illegible]
[illegible] شرح [illegible] از احوال غرایبات آنست که در
[illegible] بازاریست [illegible]

ساخته اند و در پیش [illegible] از [illegible] تا [illegible] تا آب [illegible]
[illegible] صاحب جمال [illegible] و در پیش هر یک [illegible]
[illegible]
محافظت نماید و اگر [illegible] مولانا عبدالرزاق در مطلع السعدین مرقوم کلک لطایف نگار کرده
که چون حضرت خاقان سعید [illegible] رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان سعید را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خاقان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا کمال الدین عبدالرزاق [illegible]
[illegible]
شنکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الاقلیم الثالث [illegible]
[illegible]

و در وسط بلاد ان مکران و سجستان و وسط کرمان و بلاد فارس و عراق و جنوب دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط ولایات شام گذرد و بر
بلاد مصر و اسکندریه و وسط قیروان و بلاد مغرب بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و بعضی از بلاد معتبره این اقلیم بر ترتیب
که مسطور میشود **قیروان** داخل مملکت افریقیه است و در آن [illegible] چشمه ایست که چشمه آن با مجاوره [illegible] مشهور است
[illegible] و در ایام جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن چشمه ها آب ترشح کند و در سایر روزها اصلا آن آب موجود نباشد
اسکندریه از بناهای اسکندر بن فیلقوس است [illegible] از سنگ چهار دروازه دارد یکی از آن ابواب را
باب الرشید خوانند و دیگری را باب البحر و سیم را باب [illegible] و چهارم را [illegible] و در روز جمعه [illegible]
[illegible] اسکندریه غالب باشد [illegible] و [illegible] بوده از [illegible] اسکندریه آب را ذخیره کنند و [illegible] سال
[illegible] و ترتیب با اسکندریه [illegible] و در آن [illegible] حکیم [illegible] ذو القرنین
ساخته بود [illegible] و آئینه [illegible] از آن [illegible] نشانید [illegible] که [illegible]
که در [illegible] بود [illegible] فرنگ که میان اسکندریه و آن بود [illegible] و آن آئینه [illegible] آئینه تا زمانی که عمرو
بن عاص حاکم اسکندریه شد باقی بود و مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل [illegible] بر احوال ایشان [illegible] بوده [illegible]
[illegible] اندیشیده جمعی با اسکندریه [illegible] چون مردم [illegible] ایشان اعتقاد
[illegible] آواز [illegible] که [illegible] گنج عظیم نهاده است عمرو بن عاص [illegible]
[illegible] آن آئینه را از آنجا برگرفت [illegible] آئینه را [illegible]
که آن خاصیت را باطل [illegible] و در عجایب البلدان مسطور است که [illegible] اسکندریه [illegible] بود و صورت [illegible]
در غایت [illegible] آن [illegible] و در [illegible] آن [illegible] چهار صد [illegible]
[illegible] **مصر** از جمله [illegible] عمارت [illegible] در میان [illegible]
[illegible] و معمور آن [illegible] زمین و کثرت باغات و [illegible] سابقه [illegible]
[illegible] گفت **الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی** و [illegible] که آن مملکت [illegible]
ساخت [illegible] آن شهر [illegible] در غایت تکلف [illegible] و آنرا [illegible]
[illegible] در زمان سلطنت [illegible] قاهره [illegible] و آباد [illegible]
عمارات عالیه [illegible] و عمارات آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
از جمله آن ولایت [illegible] بوده اگر
[illegible] و آب [illegible]
[illegible] و در تاریخ [illegible] مسطور است [illegible] از سنگ رخام ساخته
در غایت [illegible] تا بعضی [illegible]
[illegible] است که [illegible] و دیگر از جمله عجایب ابنیه آن مملکت اهرام مصر است و آن
عمارات [illegible] بزرگ است [illegible] ساخته اند و بروایت بعضی از مورخان [illegible] آن عمارات ادریس پیغمبرست علیه
و آن گنبدها [illegible] از [illegible] آن ابنیه از [illegible] عمارات اهل عالم [illegible] و در زمان
[illegible] یوسف علیه السلام [illegible] و آن [illegible] گنبد [illegible]
و آن دو گنبد بزرگتر [illegible] چهار صد گز [illegible] و آن گنبد
[illegible] عجایب البلدان مسطور است [illegible] پادشاهان مصر [illegible]
اهرام ترتیب نمود و سلطان [illegible] آن گنبد کوچک

مشغول گردند [illegible] ویران شد [illegible] و در [illegible] آن [illegible]
صعید ناحیتی است بمصر [illegible] و در [illegible] صعید مغاره ها است که مردگان را در آنجا [illegible] آن
[illegible] اموات [illegible] در آن [illegible]
[illegible] از آن مردگان [illegible]
باقی مانده [illegible] و در عجایب البلدان مسطور است که بعضی گفته اند [illegible] از آن مردگان حاصل میشود و آن [illegible]
[illegible] باشد **عین الشمس** شهریست در حدود مصر [illegible]
از آن حاصل میشود و در عین الشمس [illegible] و در عجایب البلدان مسطور است که در عین الشمس [illegible] در زمان [illegible]
ساخته اند [illegible] از سنگ رخام [illegible] آن [illegible]
و بر سر آن صورت [illegible] و صورت دیگر [illegible] ساخته اند و از آن صورت [illegible] آب
ترشح کند و آن آب [illegible] **حلب** از شهرهای [illegible] است [illegible] بعضی از [illegible]
ابراهیم خلیل [illegible] که [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن آب آن چاه [illegible] **حمص** و در آن بلده
[illegible] و آب [illegible]
[illegible] حمص [illegible]
[illegible] صورت [illegible] از آن آب [illegible]
[illegible] **دمشق** دار الملک بلاد شام است [illegible] ارم بن سام بن نوح علیه السلام [illegible] و باغ ارم
که در میان طوایف ام [illegible] عاد [illegible]
[illegible] بعضی از اهل تفسیر آیه **ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد** [illegible]
از آن [illegible] و روایت اهل [illegible] ابراهیم خلیل است [illegible] دمشق را احداث نموده و
اسکندر [illegible] عمارت [illegible] و آبش [illegible]
[illegible] دمشق [illegible] عمارت [illegible]
[illegible]
[illegible] عمارات عالیه ساخته اند و ولید بن عبد الملک بن مروان [illegible] مسجد جامع آن بلده که
جامع [illegible] در عالم [illegible] و زینت [illegible]
مملکت شام را [illegible] عمارت صرف [illegible]
[illegible] **انطاکیه** شهریست [illegible] روم [illegible] و عمارت [illegible]
آن بلده [illegible] بن سام بن نوح علیه السلام بوده [illegible] انطاکیه [illegible]
[illegible] عجایب البلدان مسطور است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت المقدس** مهبط وحی [illegible]
[illegible] آن بلده بنا کرده [illegible] صلوات الله علیه و سلیمان علیه السلام مسجد اقصی [illegible]
ارباب [illegible] بیت المقدس و مسجد [illegible]
[illegible] این کتاب [illegible] مسجد اقصی [illegible] که بمقتضی آیه کریمه **سبحان الذی اسری بعبده
لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی** حضرت مصطفی علیه [illegible] از آن [illegible] بعالم بالا عروج کرد

در عجایب البلدان مسطور است که در زاویه‌ای از زوایای مسجد [illegible] عصایی منصوب بود از آبنوس و هر کس دعوی کردی که از اولاد [illegible] است
او را گفتندی که آن عصا را [illegible] اگر [illegible] بصدق [illegible] اصلا [illegible] آن مدعی کذاب
بودی **شیراز** [illegible] دار الملک [illegible] از [illegible] بوده و آن بلده [illegible]
[illegible] اربع و سبعین [illegible] محمد بن یوسف [illegible] بن ابو عقیل ثقفی بنا نهاده و شیراز بوسعت ساحت و تکلف
ابنیه و عمارت [illegible] و در بازار آن [illegible] و آتش [illegible] و در زمان عضد الدوله
[illegible] خلایق [illegible] عضد الدوله نزدیک بشیراز قصبه ساخت و
[illegible] بسوق الامیر [illegible] و آب و بادیست و هوای شیراز در غایت
اعتدال است و آبش از قنوات [illegible] رکن الدوله حسن ابن بویه احداث
نموده و خواجه شمس الدین محمد حافظ [illegible] در دیوان خود [illegible] ازان جمله است
شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم • عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است • و در شهر شیراز [illegible] مثل مساجد
و خوانق و مدارس و معابد بسیار است و [illegible] که بانی آن عمرو بن لیث صفار است [illegible] که آن
[illegible] الله اکبر [illegible] شیراز واقعست مشهور است و [illegible]
[illegible] از غرایب [illegible] در عجایب البلدان مسطور است که در طرف ولایت [illegible] فارس [illegible]
[illegible]
[illegible] در زمان سلطان محمود غازان [illegible] حاکم فارس [illegible]
[illegible]
[illegible] **اصطخر** [illegible]
[illegible] مشهور است که دار الملک سلیمان علیه السلام بوده است [illegible] **شهری** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان علیه السلام [illegible]
والعلم عند الله تعالی **ابرقوه** از شهرهای فارس است در عجایب البلدان [illegible]
از عجایب [illegible] ابرقوه [illegible]
بواسطه [illegible] صلوات الله علیه و علی سایر الانبیاء والمرسلین الی یوم الدین **الاقلیم الرابع** این اقلیم
[illegible] وسط معموره عالم [illegible] این اقلیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مواضع این اقلیم [illegible] **خان بالیق** دار الملک [illegible]
[illegible] خان بالیق [illegible]
در میان شهر [illegible]
[illegible]
[illegible]

و در [illegible] مشتمل بر عجایب [illegible] و بعضی از غرایب احوال [illegible] خان بالیق [illegible]
[illegible] **حکایت** در مطلع السعدین مسطور است که در شهور سنه اثنین
و عشرین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا [illegible] بر سالت ختای
نامزد [illegible] میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش [illegible] آن
جماعت [illegible] که از ان زمان که از دار السلطنه هرات سفر کنند تا بروزی که باز آیند آنچه
مشاهده نمایند [illegible] و نقصان بقلم آورد [illegible] خواجه غیاث الدین [illegible] نگاه داشته بود و شرح
[illegible] ایلچیان [illegible] عازم ختا گشته [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] **قامل** [illegible]
[illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible]

موضع بوده و در چپ و راست کرک‌ها بان و اهل سپاه ایستاده بودند با توق و کاهب و دنبک و سنقار و سنج و چهار پاره
و اهل نوازش آورده و پسران صاحب جمال مانند دختران که پستی سفیده بر روی مالیده و مروارید‌ها در گوش کشیده با ذکر تیب
کرده و ازین نظاره گشت و تا سر چهار ده و از دو سپاه ایشان جبه پوش چنان بگیج و قطار ایستاده بودند که از اهل فرنگ ایشان بگفتم
پیشا پیش ایشان می رفتند و نیزه‌ها در دست داشتند و بعد از خوردن طعام آغاز شراب کرده و امیر بسون که حاکم دیوان بود
کاسه داشت و میفرمود که نقل سید آوردند و پس از آن کاسه در دو شاه نجف و از آن بسیار تحف و تحفه‌ها و مجلس
نیست انواع مجمعها ساخته و بازیگران از کاغذ منقوش صور جانوران ترتیب کرده بودند و بر روی خود بسته چنان بیچ و جوده و روایش
کرده ایشان نمی نمود و باصول خفت بیان بعمل اشتغال داشته اند و بعضی پسران کمف از طبقها بر رفته و جوده و نقاب
و شاه بود معقد شده و بیره و پاره که پرده و مروارید و مخمل و از ابریشم و بر کمف نهاده بودند و چون اسب کجی الکاب آتشی
یکی از ایشان جنبش خورده و پیش آورده تا آنکس نقل کرد باطل بود و در تحت نمود و یکی آن باز دیگران صورتی داشت به بکلک در غایت بزرگی ساخت
بوده و چنان بجهت پیر راه نمود آن رستم آن کلک باصول بار گوشتی التقه آورده از صباح تا رواح جنبش و نشاط و فرح و انبساط
کرده اند و مقدم شعبان بوقت ایلچیان در آمدند و قطع منزل کرده تا بجهت اول سپید رفته قراولیت در
غایت متانت در میان جبال واقع شده و یک راه پیش نهاده و ایلچیان بدان حصار در آمدند و متوطنان آنجا بیکمپ اشترانی
و نام نوشته نقل ایلچیان اول ایشان رفته اند و در یک ماه با راه بزرگ که بدر شهر رسیدند و در آمدند و تمشیان آنجا بیرالامان و
رعوت آنجا خلعت را انجام سپاه اند و بر نشستند به برده و سپرده و اسلحه و لوازم ایشان را از ماکول و مشروب و مرکوب و مفروش و مخوب
و مرغوب مرتب ساخته اند و جای نرمی کجی و کمیت جامه خواب ایشانرا و یکی ضد تکارسند ماه برده و بهت رفته بودند
و از آنجا تا دار الملک ختای در جمیع یامها و جمیع منزلها ایلچیان را بدین نسخ خدمت میکردند و **سکجو** شهریست در غایت عظمت سور آن
محکم بر دور آن کشیده و در میانه آن مشتمل بر جبت متنا و در آن اسلوب مشتق بر بازار و در هر یک بجهت مرتب بازار در تپه بر
شرح باشد که آب زده و جاروب کشیده و دوار اکثر خانهای آن بلده خوک اطلاع دوار دادکنی تمام بکوشت نکفتند و
خوک و پیلو گوسفند و بحت میفروختند و در آن شهر بازار و چهار سوی بسیار است و بر سر هر چهار سوی طاقی از چوب بسته اند در کمال
زیب و زینت و کنکرها بران حصیده کرده تمام از چوب و منقش و تختائی و در آن بکار برده و درون فصیل سکجو در هر پیشه قدم بر هر بی برجی
ساخته اند و چهار دروازه و بر چهار رکن شهر در برابر هم کشاده و با نکره از خیابان شهر تا هر دروازه مسافت بسیار است اما از غایت
راستی بازارها و کثرت مردم راه اندکی مینماید و در پشت هر دروازه کوشکی دو طبقه ساخته اند و درین شهر بیت الصنم بغایت
مرتفع نادر و رغبت و ترتیب و چوب است و تمام صحن آن از خشت پخته ترا شیده و فرش انداخته اند و بر دو طرف آن رفیع بجا
پسران صاحب جمال ایستاده اند و صدای فرشت ودود ایلچی و و ارسکجو تا خان بالیق که تختگاه پادشاه ختای است و فرخ
یام بوده معموره آبادان مریام در برابر که شهر در دور سیان برده و یام چند قرعوه کی فروده و جای رفت از خانهایکه اد تفاع آن
شصت گز باشد و بر بیت اندرین خانه و یکی پیش شنیده که آتش را چنان ساخته اند که قرعوه گرد بنمائید و چون حادثه دست دهد
قصد از اشکر بیگانه اثر بیند فی الحال از قرعو آتش کنند و اهل قرعوی دیگر این حال مشاهده کرده هم باین فعل قیام نمایند
و علی هذا القیاس تا اشتعال آتش مرحل ایستاده کان با سر یا اعلام کرده بعد از یکشبانه روز از فرسنگ هزار خبر یا اعلامی باز کناره
تا آنجا ساده راه باشد بسیار عجایب معلوم کنند و متعاقب این صورت کی و مکتوب مشتمل بر شرح واقعه بدست کسی که مرد
بدو کاه در بساط خدای که در خانه دار رجیپه که دو بخشد معین ساکن کرده اند که ایشان بصورت زان باکمال یامکتوب کنیخر بشارت پن
سپید فی الحال یکی فرد دیگر برسانند تا آن قضیه باندک زمانه معدلا بعرض پادشاه و سپه داده کی فرتا کی فرد دیگر دهد مرت است
و در شانزده مدت یک شب از تحت شهر مهرود ز نوبت و کیسی و ساز لازم قرعو باشند از جمله که منسوب بکی فرد خانها اقامت دور ز علو
و نامها ساخت زراعت کنند و از سکجو تا فرکه بلده دیگر است و بزرگتر یام داگکی که کلالة و اعمال سر حدست درین شهر حکومت
نامه و از هر یام مسد و چهار اسب و در اواز گوشت و نان و شراب یا برشت ایلچیان می آوردند و پسران که اسپان را محافظت نمایند
روستند به بالو و متصدان در از گوش یالو و رکابدار رواب کش در آنجا جوه و این طبقه بسیار رفته بر ستند و در میانها سر آب برادر در کف

بجوب مقفل گشته و چو لاپه در دست و او از دو یکپرسات و هر پند در راه بار نکاه و سپه ما باشد ایشان از دوا به
کشیدن باز نمانند و پسران خوش کار و ایسیمین مروارید‌ها و مرصع ختایی زر در گوش کشیده و مو بیاب بر سر کرده و احپیلیه
کاه از برای ایلچیان آماده میداشتند با زین و لجام و تا زیانه باشد و با زبان تعجب که یکی پیش پیش اسپان پیسیدند
تا از یامی بیام دیگر رسیدند و هر یامی مرتب ایلچیان گرسفند و قاز و مرغ و برنج و آرد و عسل و ترو شیره با زه و سپه که
پروده و ... بعقول دیگر آماده و مهیا باشد و در هر شهر ایلچیان را طوی دادند و مرطی ارا و انفاس که آن را دو سپر نان گوشت
مرتب بوده و ... در اول پیش کرده روبجانب تختگاه پادشاه سر تعظیم بنهند و پرده آویزند و تعظیم سپیل بر تخت
ایستاده و بلیشه بزبان ختایی ندا می کنند که نوبت مهدان سپرنوبت و اچیان سر بر زمین نهند و ایلچیان را تکلیف کنند
که سه بار باین نفل و بیت بر زمین نهد و آنگاه هر کس بر سر سفره خود رود و در قومیقان نظر ایلچیان در آمد بقلفه کزر در میان
آن بتی تخت شیده بطول قامت چهار کز ... و ... رفتارش نگز ... و ... کلاه او بیت و دانگ برده و بچهار تنان بر بالا پیاه و بر پشت او نها ده
بودند بهر یک بطول گز تحت و دسته و صورت نخشان در نظر آمد که گشیده بوده و چنان خوک کرده بند ... کان می شد
که گوز بفه اند و بر دیوار‌ها صورت تخم بسیار خوب و بر یکار نظر در آورده و پیرامون آن عمارت تماشا نهاده و مانند چوب کاره فرا
بر بر دو هر زدیغت و تحت بسیار اعلا و ... انبیا و شعراء هند و مرداجیان بیچین از آن ... و در شهر قی ... دیگر ساخته بوده
کاهل اسپه داراوار نکه فلک بتوانند مانند کوشک و مشتق از زیر تا بالا ده طبقه و در هر طبقه منظرا مشتمل بر منقش ختائی
دو هفت و ... ساخته شده و بر بر گرد طبقها انواع صور غریب نقل آورده ... از نکه تختی ساخته بودند و پادشاه
بان تخت نشسته وازچپ و راست او خادمان و غلامان و دختران ایستاده و در زیر آن کوشک فروه دیوان بر بیدار بود که آن را
بود و مشق کنند و در آن کوشک بیت کز بود و از نقاشی دوازده گز بسیر از چوب تر اشیده اما آن زاپیان تعجب
کرده بودند که می چند اشتی مجمع از ظلمات و در تخت آن قصر سرداب بود و میله از آن سرداب تا بالا کوشک تعبیه کرده بودند
و یکی بسیل ابریزی کی آسین نهاده و سپه دیگر بسقف خانه که آن کوشک و در آنجاست محکم ساخته چنانکه باندک و کی
که آن میل را دادند تمام آن کوشک عظیم در گردش آمدی و آنچه ایلچیان برادر پادشاه ختای میرزا و درین شهر از ایشان استادند
کوشیرا که پیدران صلاح الدین شیبان آزا خود بود کا و رسانید القصه ایلچیان هر چند بخان بالیق نزدیکتر می رفتند
داروغگان و حکام و کلانتران یام در از زو یادها طوی مبالغه و اهتمام مینمودند ایشان هر روز چهار و هر هفته شهری میرسیدند
تا چهارم شوال از کنار آب **قراموران** اتفاق نزول افتاد و آن آب بفرازی رود جیحون است و بجهت عبور کشتی
جسر بان بسته اند و آن کشتیها را بزنجیر گرد سطبری برابر ران آدم باشد محکم بهم کرده و آن سلسله از هر طرف در آن بختگی
گذشته بوده و بر دو طرف آب و و میل آهنین بر یک سطبر بسیار کوفته در زمین محکم کرده اند و زنجیرها بران استوار ساخت
و کشتیها را بخانه بخانه بزرگ و زنجیرها منقش ... استحکام داده بودند بر بالا آن کشتیها تختها انداخته و قوم ایلچیان بدو بی
از قراموران بگذشته و از آن طرف آب شهری بود در غایت نفت مشتمل بر عمارات پر زیب و زینت و در آن بلده ایلچیان را
زیاده بر شهرهای دیگر طوی داده و در آنجا یک ... عظیم بوده چنانچه از سر عجب تا آنجا بش آن مرضی و نظر ایلچیان بدیانه
بود و آن شهر سپه فراهات و اشت و در هر یک دختران صاحب جمال نشسته بوده بفریبایی رخساره نسوان ایران بلده
بنا بایست که حسن آنجا اشتهار یافت القصه ایلچیان جون از آن شهر بیرون رفتند از چند روده دیگر عبور نموده
در بیست و هفتم ربیع ... بیست و هشتم شب عشرین و ثمانمایه به بلده **صدین فور** نزول نمودند و آن شهر بغایت معظم بود
و مکتری بر خلق بسیار و تمامه بزرگ داشت و بتی جهیه در آن موضع بود از برنج ریخته و مطلا کرده چهار گز در بلندی هرگز
بر جا عضاء او صورت وست چهار بود و بر کف سر و جنیس نهایت خوشی و آن بت را افراد دست که بینه او نشان هر
استاد و خایانست و آن بت در عمارت برنج لطیف برنج بر گرد در بتکه کج در کمال عذابت تراشیده از دو ضلع بحت و دروها
و منظرها برکرده این عجب بنا ساخته اند مشتمل بر چند طبقه طبقه تختتی از کعب بت گذشته و دو سر نیز برازوی او رسیده
و یکی برادر از زانو را و عجب ... کرده و بدین قیاس تا بر سر صنم و دختران عمارت دا منقوش در آورده اند و چنان پوشیده

کو دیده نظر بر کار در شده و آن حیران می ماندند در مجموع طبقات آن عمارت از درون و بیرون توان گردید و چنان که از بنیاد
تحتانی مفهوم میگردد این بت را ایستاده ساخته اند و دو عقد شش که طول هر یک به گز زده گز بوده [illegible] به تخت منصوبات
[illegible] که مقدار صد [illegible] فولاد [illegible] تخت [illegible] صرف شده است و دیگر بتان کوچک در آن تخت نهاده اند از گچ
که آثار [illegible] و صورت رهبانان و بخشیان و جوکیان تصویر نموده که در [illegible]
نشسته اند [illegible] و اژدها [illegible] آثار [illegible] آن تخت ها صورت کرده [illegible]
و عمارت بجای آورده و در این شهر [illegible] تکلف تر از شهر [illegible] ایلچیان آنجا [illegible] کرده صبح هشتم
ذی الحجه مذکوره بدروازه خان بالق رسیدند شهری در غایت عظمت و بزرگی دیدند چنانکه طول هر دیوار یک فرسخ بود و چون
سور آن شهر هنوز استادان بر کار [illegible] اند [illegible] بسیار بسته بوده [illegible] وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیده اند
هنوز دروازه خان بالق را نگشوده بودند ایلچیان را از [illegible] که عمارت آن اشتغال داشته اند بشهر در برده و بدر [illegible]
کردند اما پیش دای مینگ خان که پادشاه [illegible] آورده اند و بر در بارگاه [illegible] سنگ تراشیده و [illegible]
انداخته بودند [illegible] از [illegible] گذشته به هر طرف [illegible] ایستاده بوده [illegible]
ایلچیان [illegible] تمام از میان آن [illegible] گذشته اند تا بفضای [illegible] پادشاه رسیده و با آنکه هنوز تاریک بود قریب صد هزار
آدمی آنجا مجتمع بوده در پیش کوشک دای مینگ خان کرسی [illegible] ارتفاع آن [illegible] که بر بالای آن کرسی [illegible]
منصوب ساخته اند و بر بالای آن [illegible] ترتیب داده [illegible] دروازه ترتیب کرده
دروازه میان از چپ و راست [illegible] پادشاه [illegible]
پشت دروازه [illegible] پادشاه [illegible] سیصد هزار
آدمی [illegible] از لشکریان [illegible]
و دور باش [illegible] اطراف [illegible]
فضا [illegible] در غایت عظمت ساخته اند [illegible] مجموع از سنگ تراشیده بود [illegible] آفتاب
طلوع نمود [illegible] که بر بالای کوشک [illegible] پادشاه [illegible]
آن سه دروازه را گشاده [illegible] مردم [illegible] پادشاه [illegible] ختاییان [illegible]
و چون ایلچیان از آن دروازه [illegible] فضای [illegible] از فضای اول [illegible] در غایت عظمت [illegible]
[illegible] و در آن نقش سیمرغ [illegible]
آن تخت کرسی از زر [illegible] بوده و از چپ و راست تخت ختاییان صف کشیده ایستاده اند اول امرا تومانات و بعد از آن
هزاره و صده بترتیب و هر یک [illegible] در دست داشته اند [illegible]
دیگری [illegible] و در عقب امرا [illegible] شمشیرها برهنه در دست
داشته اند صف زده در غایت استوا ایستاده [illegible] پادشاه
از حرم [illegible] آمده [illegible] بر تخت نشسته [illegible]
بالای [illegible]
و از چپ و راست تخت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] دای مینگ خان [illegible]

و در جمیع ممالک ختای [illegible] کنند آن را بر تخت [illegible] نوشته
[illegible] خان بالق [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
ایلچیان [illegible] تخت [illegible]
[illegible] پیش میرزا شاهرخ [illegible] پادشاه
[illegible]
[illegible] امرا [illegible] دای مینگ خان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] حضرت شاهرخی و میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] دای مینگ خان ایلچیان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
ایشان [illegible] پادشاه [illegible]
پادشاه [illegible] دای مینگ خان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] شادی خواجه [illegible] میرزا [illegible]
و سلطان احمد و غیاث الدین نقاش [illegible] میرزا بایسنغر [illegible]
[illegible] دای مینگ خان احوال میرزا شاهرخ از ایشان پرسید [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب داده اند [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]
[illegible] طعام خوردن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
ایشان [illegible] ایلچیان [illegible]
از فضای اول [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن تخت [illegible]
[illegible] آن تخت [illegible]
[illegible] آن تخت [illegible] ایلچیان [illegible]

گفت مدت شصت سالست که این تخت را ساخته اند و ازان چیزی نبوده و از چپ و راست تخت دو جوان صاحب وجود ایستاده بوده
سلاح و کمال و ترکش پیچ و خمی کوبکه بزرگ نهاده بودند و قریب با آن شخصی بر بالا [illegible] آداب داشت و [illegible] اهل
ساز صف کشیده و در پیش تخت هفت چتر هفت رنگ منصوب بوده و در بیرون جنبی دویست هزار سپاهی و اسلحه ایستاده بوده
و در گروه در پیش مردم سپاه پادشاه پرده بزرگ بطناب ابریشمین ازان در آویخته بودند و چهار طناب دو خواجه
پوست داشته اند در میان آن طناب را بر پرده بر آن تعبیه کرده بودند که چون سر طناب را کشیدند آن پرده دوم [illegible]
هر بار کشیدی القصه بعد از آنکه مجلس ترتیب یافت پادشاه ازان در بیرون آمده با نزدگان بیکبار آغاز نواختن نمودند
کردند و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه دو عدد که از تقارع پرده بسته بودند شانبانه
از اطلس زرد و چهار اژدر که با جسم در هم بودند بر آن بسر زده و پس از نشستن ایلنک خان بر تخت امرا و ایلچیان از پیش بوند
تاج نوبت سر بر زمین نهادند آنگاه ایشان را بقضای اول برده در پیش شیره طعام که آماده بود نشاندند ختاییان هر پس را
تعظیم کنند و در پیش او مشبره نهند و ازان نفشه دو تره او دو شیره و ازان نازکتر را یک شیره و ازان دو هزار شیره بلکه بیشتر
پیش مردم بیند اده بودند و آتش پادشاه نزدیک با آن هفت چتر طلا در مرطف که از اطلس زرد بود و ترتیب کرده بودند و چون آن آتش
خاصه در پیش بیرون مطربان و مغنیان بیکبار آغاز نواختن ساز و مغنی سپرده کردند و آن هفت چتر خرج ترکمان سرا [illegible]
در حد بزرگ بوده خرج نشد تا نزدیک تخت و با آنکه آن نوروز در شیره از اصناف اطعمه و اشربه بسیار موجود بود و هر لطیفه
خوانپ لالا ران آشنا و گوشت با مرغ و قاز و مرغ می آوردند و در پیش مردم می نهادند و در آن نوروز پسران و دختران صاحب جمال
دران مجلس بسیار بودند بعضی بقصم و زمره و لعب و بازی اشتغال داشتند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرنده مشغول گشته و قرقرو
زاغ و زغن و غیر ذلک بوده اند که دایم طعام و میوه از حرم می ربودند و از هیچکس نمی ترسیدند و کسی نیز متعرض ایشان نمی شد و آن
صحبت از صباح تا نماز پیشین امتداد یافت بعد ازان خلایق باجازت متفرق گشتند و ایلچیان مدت پنج ماه در خان بالیغ
بودند و هر روز علوفه که در روز اول معین بود بی نقص بایشان میرسید و چند نوبت دران اوقات طویهای بزرگ بود و ح
اتفاق افتاد و در چهارشنبه هفتم محرم سنه اربع و عشرین و ثمانمایه مولانا یوسف قاضی قاصد نزد ایلچیان فرستاد و اعلام
کرد که فردا اسپان نوبت پادشاه بار دیگر خواهد مرد و کلیست که هیچکس جامه سفید نپوشد زیرا که درین دیار در ماتم سفید پوشند
و شب پنجشنبه هشتم شعبان المعظم ایلچیان را بار دیگر بردند و ان عمارت عالی بود که بعد از نوزده سال که دران کار کرده بودند با تمام
رسیده بود و دران شب خلایق در دکانها و بیوتات و اسواق چندان فانوس و شمع و مشعل افروخته بودند که عالم از ایشان روز
روشن مینمود و از ولایات خنا و ختن و ماچین و خطای و تبت و غیره ذلک صد هزار کس دران روز جمع آمده بودند و از بازار کاه تا
انتهای عمارت هزار و هفتصد و پنجاه و پنج قدم بود و مجموع آن ابنیه از سنگ تراشیده بود و خشت پخته تراشیده ترتیب
داده بودند و آن خشتها از خاک چینی پخته شده و دران روز ایلنک خان امرا و اطراف و اطراف داد و تا نصف النهار آن صحبت
امتداد داشت و دران سال جهان خنای حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسید بنابران ایلنک خان بسیار
معهود حکم شب چراغ نبود و در جشن چراغ دران دیار به نحویست که در درون کریاس پادشاهی کوه بسازند از چوب و در
آن چوب را با شاخ سرو بپوشند و صد هزار چراغ بر ریسمان تعبیه کنند و موشکها بر اطراف آن ببندند بر وجهی
که چون یک چراغ را بر افروزند موشک بران ریسمان دویده هر چراغ که رسد که روشن سازد و بیک لحظه از بالا تا به کوه تا
پایان بر افروزد و این شب چراغ هفت شبانروز باشد و دران مردم شهر نیز در دکانها و بیوتات چراغ
بسیار روشن کرده اند و پادشاه دران هفت روز کسی را بر کسی حکم نیست و بخشند که بسیار کنند و پادشاه دران
دوران و بند باز آزاد و فرمایند و در روز سیزدهم صفر صبح پادشاه ایلچیان را بردند و پس از نوزده از اول شانزده
و خلایق بسیار زیاده از حد بیرون ان فضا جمع آمدند و در کوشک اول تختی مرصع نهاده بودند و در ان کاخ ده و چند از
اجتماع مردم پادشاه بیرون خرامید و بر تخت نشست و خلایق زانو زده سر بر زمین نهادند آنگاه تختی دیگر آورده بودند و در
برابر تخت پادشاه منصب کرده اند و هیچ کس را به بالا این تخت بر آمدن حکمی نه که از دو ایلنک خان صد و پنجاه بود

و بجای هر شب گشته اند پس برداشته دیگری آورده بنشانند و نذر خواندنی که مجموع مردم بشنیدند و آن نوبت برای ختاییان بود
ایلچیان فهم کرده اند و مضمون نشان این بود که از مردم زبان ساکنان جهان معلوم فرموده اند که چون ایلخانی ما در شب چراغ پادشاه است و سال گذشته
در پیش شب چراغ دیگر رسید و بنده اینان و مکحله کاران و باقی داران دیوان را مطلق الفتان کرده اند که جوایم ایشان را بخشیدیم
گرگ و پلنگ که را گو خون کرده باشند و تا سه سال باید که ایلچی هیچ جا نرود و بعد از خواندن این نشان چیزی بر رسید بر یک داشته
به یوبند فرود گرفته و حصیر زبان معنیه گرده و طناب ابریشمین نزد بان حلقه بسته و آن حکم را از بالا فرستاد و گرداندند و هر پر
بالای آن فرستادی آمد و خلایق بمجموع سازندگان باب پادشاه بامرای آن از فضای آن در کوشک بیرون آمدند و حکم را آورده
تا بیای که ایلچیان آنجا بودند و ازان پاک نمود و نشان را به ولایت و نسبت دادند و در غره ربیع الاول ایلنک خان نیز تشنفار
حاضر ساخت ایلچیان را طلب داشت و گفت تشنفار بکس سپرده که بیار اسباب خوب آورده است پس تشنفار به ایلچی
میرزا الغ بیک که سلطان شاه نام داشت عنایت کرد و به سلطان احمد ایلچی میرزا بایسنغر و شادی خواجه ایلچی میرزا شاهرخ
داده بود و ایشان بنا وقت رفتن شما این جانوران را بتنشیان ما نگاه دارند و در سیزدهم ربیع الاول ایلنک خان به شکار رفت و در غره
ربیع الاخر باز گشت ایلچیان بموجب حکم جازم باستقبال گشته و بر دو بار بخانه از مولانا یوسف قاضی شنیدند که اسب حضرت خاقان
سعید پادشاه را انداخت و از چهت نقب در راه پیش پادشاه نعلم کرده است که ایلچیان را مقید بشیره مزربشته و خطا به
بقلا بجو و فرو اسب نیان به جاست مراهی گشته است و به اردوی پادشاه آورده چاپشکان منتبیه کرد که پادشاه شب انجا بود
آمده بودند به رسیده و دیواری او به نهر بزرگ بر محکم کشیده و با نقد قدم به با نقد قدم که چهار رفته دو حوض داشت و دو ارتفاع و در
گرد آن ختاییان آن را اسب بحت بافته بودند با ان محوطه و در و از در نشانده چون خاک دیوار را از جا بجا برگرفته بودند تنی
چین کرد آن چهار دیوار آمده بوده و در میان آن محوطه دو چتر پنج مریک پنج گز از چهت پنج گز بچهار پیشتر از بادم اشته
بود و بر کرد آن خیمه و پیها برپا شده از اطلس زر نصب کرده و چون میان ایلچیان و اردو و دو ارمغان با نقد قدم با چند مولانا
یوسف با ایشان گفت پیاده شوید و درین محل توقف نمایند تا پادشاه برسد و چون پیش رفت و چون مولانا یوسف نزد
پادشاه رسید ایلچیان به خان و ایلچی را در پایه به راست ایستاده و دیگر تختی گرفتن ایلچیان در میان نهشته مولانا یوسف
با فغان آن دو مقرب سر بر زمین نهادند و زبان شفاعت ایشان گشودند و سخنان معقول فاخر ایشان نمودند که عین عنایت
موجب بد نام پادشاه میشود و سلاطین ایشان را ازان مرغ فضا نیز رسیده ایلنک خان سخنان را شنوانیدند و بیم رضا شنیده
آتش خشم را آب حلم بنشاند مولانا یوسف بیچ و به نزد ایلچیان آمده گفت ایلچیان که جرمی بر شما نمی چان رحم کرده
و پادشاه گناه شما را بخشید آنگاه ایلنک خان بر اسب سیاه بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیگ
فرستاده بود سوار شد و زر بفت آن اسب انداخته و وغا خامی از چپ و راست و همراه نشسته پادشاه دران روز قبا زرکش
زر بفت پوشیده بود و کلاه چینی بر سر داشت و خاک اطلس سیاه منقوش ساخته و صفت مغز بزرگ را صفت داد کس بر روی کشته
می کشیدند و نیکوتر پیرآب و در ازین دیار سوار بسیار به سال الی آمدند و هیچ از دیه مکعب و جهات پس می مانند
و از هر صف سواران تا صف دیگر نواز سیصد قدم بوده و چون نزدیک با ایلچیان رسیدند سر بر زمین نهادند و ایلنک خان ایشان را
گفت سوار شوید و ایشان پادشاه را رکاب آورده و در کوچک با پادشاه و دیوان نشسته و با پادشاه شادی خواجه را نزدیک طلبیده
گفت تحفه و چاپک و اسب و جانور که سلاطین میبرند باید که خوب باشد تا سبب مزید محبت گردد و حال آنکه این اسپی
که آورده از غایت نزاری از وی عادمیده و دست مزده دو بسیار که شادی خواجه عرض داشت که این اسب یادگار
حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان است و جناب شاهرخی را طلب تعظیم بندگان این آورده اند گرده هزار سال و دو
واین عذر صحیح و جواب مقبول یافت پادشاه شادی خواجه را تحسین نمود و بعد ازان تشنفار طلب کرد و یک کلنگ به پای
تشنفار برو انداخت تشنفار را پیشکش کرد و کلنگ را بگرفت و صید او زیرپای پادشاه نهاده اند و آمده و بضبط دیگر
نشست هریک از سلطان احمد و سلطان شاه را یکی تشنفار داده اند و دو طرف دیوان عنایت کرده و باز سوار شدند و از جوار الملک
نهاده نزدیک بخان بالیق مردم بسیار باستقبال بیرون آمده بودند و بزبان ختای ادا کرده دعا میکرده و ایلنک خان عنان به جانبه

تا بقصر سلطنت رسیده و رابع ربیع الآخر باز سلطان آمده ایلچیان را پیش برد و گفت پادشاه امروز شکار اسپ کشی رسیده
یعنی باعث مضمون نمی گردانند و چون انجا عادت بپای تخت رسیده دیدند که پادشاه نشسته است و شیر را در پیش او
نهاده و چون دایکیک خان ایلچیان را دیدا شارت کرد تا شیر را بایک طرف بردند و امرا ایشان شیر را نزد پادشاه و ایشان
آن شیر را پیش ایلچیان نهاد و ندا ز احمد و شیره شاه پخواه و بالش نقره و دو بحی اطلس و صفا و پارچه ختی طرقه دو
وسا و کنگه و چهار جاوه جهت خاتون او قرش اتقه مذکوره نامزد کرد و سلطان احمد و کوکچه و ارغداق را هر یک هشت بالش
نقره و شش تا زده اطلس طرقه و لو و سا و کنگه و هر یک را از ین بپ کس باخواتین نوده چهار و صد بوده و هر کدام را ده هزار جاو و نوجب
غیاث الدین و ارد وان و تاج الدین و خشی را هر یک هفت بالش نقره و شش تا زده اطلس طرقه دلو و سا و کنگه و ده هزار جاو و جهت
هر یک از ایلچیان میرزا الغ بیک که سلطان بیت و بخشی ملک نام داشتند هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با اسپ
و بیست و چهار نقطه ختی طرقه دلو و سا و کنگه و دو اسب که یکی از انجمند زین داشت و صد چوب بیت و پنج کیرب سیو خاکستر
و چهار جاو داده و جهت خاتونان ایشان نیز قماشها نامزد کرده و ایلچیان اشیاء مذکوره را تصرف نموده بیابان باز کشته
تقاران آن حال یکی از خواتین محبوبه پادشاه فوت شد و جهت سرانجام مهمات فاتحه نساخته اند و در روزی که آن خبر شهرت یافته
بوده شب نوزده که روز دیگر است ما بعد از تن به ختن نیستان دانسته شد آنها از برق آتشی در قصر پادشاه که نوساخت بوده
و بارگاهی که در طول هشتاد گز بوده و در عرض سی گز ستون برستون تمام بسوخت و آتش از انجا بکوشک که شصت گز دور بوده پسته
دوم سرای پادشاه سرایت افتاد و قرب دویست دکان و خانه که متصل آن بوده خاکستر گردید و آتش تا نماز دیگر هر چند
جهد نمودند آتش فرونشست پادشاه و امرا ملتفت با آن نشدند آن روز از روزهای نیک دین ایشان بوده بیکار و مسلسل
نپرداختند بعد از ان پادشاه به بتخانه رفته تضرع بسیار کرد و گفت خدای آسمان بر من غضب کرده بتخانه مرا بسوخت
با آنکه من کاری نکرده ام و پدر و مادر را نرنجانیده ام و ظلمی از من در وجود نیامده است و از ین غصه بیمار گشته بدین سبب معلوم شد
که نقل آن پادشاه را که مرده بوده چه گونه دفن کرده اند و آورده اند که در تخت رسته مدفن خواتین معظمه کوهی متعین است چون یکی از ایشان
بمیرد آنجا برده در سرداب نهند و اسپان خاص او را در آن کوه رها کنند تا بر خود چرا کنند و کسی متعرض آن اسپان
نشود و در آن سرداب که بغایت وسیع می باشد بسیار از دختران و خواجه سرایان با علوفه پنج ساله بلکه زیاده و اده
ساکن گردانند و بعد از تمام شدن وقت ایشان نیز جان بجان آفرین تسلیم نمایند القصه چون پادشاه بیمار بود که ایلچیان اجازت
یافت در منتصف جمادی الاول از خان بالق بیرون آمدند و جمعی از ملازمان پادشاه ایشان را همراه نموده بهر منزلی که در وقت
رفتن بهر شهر وصل که رسیده بودند ایشان را بایام داده بودند با محافظت اولاغ و دواب تسلیم نموده تا ورق عنقریب بشهر
رسیده حکام و دیوانیان سکوبر چون در وقت رفتن از ایلچیان گرفته بودند بجنس آن ده هزار نقصان و بیشتر با ایشان رسانیدند
و در آن شهر ایلچیان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا بایسنقر که از شیراز و اصفهان متوجه خان بالق بودند بهشت ماه در خواجه توقف
با نمودند و آن جا بغایت تمام معرف شد و اینجا بران ایشان متوجه راه سکیر اندند منتصف محرم سنه خمس و عشرین
و ثمانمایه از سکیر روان شده و صحرا ات و بیابانها پنج و پنج روز گشته در تاسع جمادی الاول بقصبه ختن رسیدند و از آن جا
ایلچیان میرزا الغ بیک راه کاشغر گرفت سایر آن جماعت بطرف خراسان روان شدند و از آب آمویه گذشته دو شنبه
در مقام بلخ رسیدند و از انجا بصوب هراة خرامیده و پانزدهم رمضان مابین تقبیل قوایم سریر فیروز پادشاه مرخ استسعاد یافته
احوال با ربیع سطور بعرض رسانیدند طغماچ از جمله اتراک گویند که خاصیت آن است که زمین آنجا است که
هر چند با آن جهت دارند بکارت ایشان معاودت نماید و در بعضی از نسخ نظم در آمده که در آن جهت آب که
شیرین و کمی شور آب این دو چشمه در یک غدیر جمع میشود اما بالکیه بیرون نمی آمیزد و چنانچه دو جوی از آن غدیر جاری میرود یک جو
آب کمی شور است و دیگر شیرین کشمیر چنانچه اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه مرقوم خامه مشکین شمامه
گردانیده که کشمیر ولایتی است در وسط اقلیم چهارم و عرض آن ملک بلاد ذکر رفته و از جمیع جوانب محفوف به جبال است
کوه جنوبیش بجانب دهلی و بعضی دیگر از بلاد هند اتصال دارد و کوه شمالیش بطرف بدخشان و مواضع خراسان و جبل غور بشیش

پیوسته بنا زیبت که محل ترکان اوزام و اعجان می باشد و شرقیش منتهی میشود به بلاد و اراضی تبت و مسافت طول آن همه
آنچه معمورست از حد شرقی تا جانب غربی تخمینا بیک میل زرخت و عرض آن از جانب جنوب تا حد شمالش بیست فرسخ و در وسط
آن دشت معمور که در میان کوهپایه واقعست ده هزار قریه معمور هست مشحون بچشمه سارهای آب عذب که آب در آن فراوان
تفاوت در آب و زبان نزده جانب شمالی آن دیار اکثر و تمامی آن ولایت از کوهپایهای معمور همه صد من ارتفاع فرود است
و اوقات بودن آب و هوای کشمیر آنکه حسن رخساره و لطف شمایل خوبان آنجا بنزد اهالی آن نواحی و اطراف عالم مضافیم ولایت
مثل گشته و دران معنی زبان بلاغت بیان بعضی از شعرا سحر آرای این رباعی کمیت کشته شعر شاهد و دلبران کشمیر تویی
قوم دل آن سپاه بکشش میرتویی . آن حور که روح را بپیوند دکش آیین . کاندر کف بلا نیاز کشش میرتویی . و در کشمیر دشت
کشمیر انواع اشجار میوه دارست و انارش بغایت خوب و بسیار آن کار و آنکه بسبب سردی هوا در ان ولایت میوه ها که گرمسیر است مثل نارنج
و لیمو و خرما حاصل نمیشود و آن میوه از گرمسیرات نزدیک نقل میکنند و در وسط آن ولایت شهریست معمور نام که نگیکه حکام آن دیار
می باشند و ماننده دجله بغداد نهری عظیم در میان آن جاریست و بیان داده و عجب آنکه چنان آبی فراوان از یک چشمه
ترجیح سرچشمه و منبعش در آن ولایت است و اکثر میان نهر آنکه بیعی معتبر آنکه دو باره دیگر نیز دو ریا کشته و خفت جبر
از انجمند در نفس معمور است و این آب چون از آن کشمیر میگذرد از عجب مواضع در داخله مستقر داشته و آب آن در بالا
مولتان بآب چناو می پیوندد و از ملتان دامن کهنه در حدود تفت و در بار عمان میریزد و از غرایب حکمت الهی آنکه اطراف و جمیع
ولایت کشمیر از وادی سوی از اهمیات جبال برامون آن حصار و سیع المجال کشیده که دایما آنرا از سپاه زمین بسبب آن منبع بود
از تمام متعرض اعدا افتاد و از خبر غفلت مرحمت و اندیشه آنکه بمرور زمان و آسیب باد و باران اختلال یابد راه بدیا ندارد
معظم شوارع تمام آن ولایت سه طریقست یکی بطرف خراسان و آن راهیست بغایت صعب و دشوار چنانچه نقل احمال و اثقال
از آن راه بر پشت دواب میسر نیست و مردمی که خواهند که از آن راه چیزی بجایی برند آن را بر دوش گرفته طی عقبات نموده تا بیست
تا بجایی رسیند که آنجا دو دشته باشند و چهار پای بار تواند کرد و راهی که بطرف هند دیگر است بجان طریقه باشد و طرق سوم
که بطرف تبت افتاده و چند آن دو روزه از آنرا اسب نشیب است اما در چند منزل علفیست زهر دار و سبب هلاکت چهارپایان
از آن مرعا بایت دشوار و العلم عند الله والله اعلم بحقایق الامور و الاسرار هرات و اتفاقا مجاب اخبار اخبار در کیفیت بنای این بلده
بیست آثار و اسپار از بایاتان این خطه و پس مقدار اختلاف بسیار کرده اند و ایراد آن اقوال مختلفه لایق باین مقام نیست
و توم ملک بخواست را در بحث بر بعضی از روایات غریب که دران باب وارد شده انتقاد نموده و فیت الافاضة و الرحنیه
ابو الحسین صلواته باسناد خود روایت نموده که قایل گل انا مدینة العلم و علی بابها علیه من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها زمردی
این مبحث سبحانه و تعالی در خراسان شهریست که آنرا هرات خوانند و خضر و الیاس و ذو القرنین آن بلده را بنا کرده اند و از
جناب ... الی یوم ان شهر برکت خواسته اند و از شیخ ابو المظفر السمعانی منقولست که گفت روزی به بازار هرات نشسته بودم و در
احوال گذشته اندوه و اعتبار تامل میکردم ناگاه خضر علیه السلام بر من ظاهر گشت و پرسید که بچه کار اکشتم در اندیشه
روزگار ناپایدار آنجناب گفت ای محمد من این بلده را یاد دارم که بحر عظیم بوده و بار دیدم که خشک شده و غار بسیار از آن بر شته
بعد از آن بیشه ها و مزارع گشت که گشت زار و درخت و حالا می بینم که شهریست باین معموری که نه آن خضر علیه و علی السلام
در دنیا که زمین هراة دریا بوده و غار بوده و جایی که اکنون چهار سوق هراتست کوه بوده که زنگ بوده و حیث نخجیر خفیه که بیحاجا رسید
فرقت شد چون انگشت تا زمانیکه سبب بودنش زمان حکام هر سال کشتی هر بسیار از آراء باب و باران در آن موضع میرقاب غالب و مهرو
هر زمینی را بوده خاصیتی و در تاریخ هراة مذکورست که چون اسکندر بن فیلقوس با دارا اسپینه باخت او را دار را فرو گرفت
در حین مراجعت در بیع مسکونی بجایی که مراة رسید در آن زمان قرینه معمور دران حوالی عمارت و آبادانی نبوده خاطر عاطفه اسکندر
مایل بآن شد که در آن منزل شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم صحرا از دوم آنکه ایشان از تحقیق بکار ناید اظهار خلاف
نموده و رخصه داشتند که رضا رضا باین بشن که خاطر پادشاه بگزین کشته شود و آن نیست بنا بر آن اسکندر و عمیر هراة
متامل گشته قرآن انشا ارزه مادرش کوه برد باد و برسید حضرت آنکه چون از اصطخر افتاد دکه و دعوت نموده که در خراسان

بتغیر شهر [illegible] و مردم آنجا بی طمع اتفاق [illegible] بنیاد نهادند که قدری از خاک آن ناحیه پیش [illegible] تا با حوال
متوطنان آن سرزمین استدلال نمایم اسکندر [illegible] خاک نزد مادر فرستاد و آن ضعیفه حکم فرموده تا آن خاک را در خانه
تنگ ساختند [illegible] اعیان روم را طلب داشت [illegible] اسکندر [illegible]
[illegible]

[illegible]

که از شت [illegible] آهنگ ساخته شده است و هیچ یک از تواریخ مذکور نیست که بانی آن چه کس است و آنچه از [illegible]
[illegible] که ضعیف بوده آن را با بنا کرده است و در این که خانه [illegible]
[illegible] در ایام حکومت عبد الله بن طاهر [illegible] مسجد و آتشکده
[illegible]

[illegible]

کذب المنجمون برب الکعبه علی بوده و عجب اتفاق در آن شب زلزله واقع شده و بیش از چهل هزار کس زیر خاک ماند و اگر یک دو
روز دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته ابو طاهر سپاهی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بوده گفت که بعد از این
ساخت بنیاد کار کرده بعد از آن بواسطه زلزله انهدام بنیاد آن خطه راه نیافت و در زمان هلاکو خان و اولاد او تبریز دار السلطنه گشته
چندان عمارت عالیه ساخته شد که شرح آن تیسر پذیر نیست و درین تاریخ یعنی سنه ثمانین و تسعمائه [illegible]
کامیاب شادی [illegible] معمورترین بلاد ربع مسکون است و بواسطه وفور عمارت و نظافت غرفات [illegible] بر [illegible] گویا
کلمه او خلدها بسلام آمنین آیتی در شأن او و کریمه جنة عرضها السموات کنایتی از نعمت ساحت جنت نشان او
آب حیوانست آتش بازلال سلسبیل • و ضد چو جنتش یا بهشت جاودان • آب و باد او است چون باد مسیح و آب خضر
باد جانبخشش چو جان آب او بیش روان • و در تبریز باغستان فراوانست و اکثر اثمار و اشجارش بلطافت رنگ میوه و بستان جنان
اما هوای ایشان در زمستان بغایت سرد می‌شود چنانچه در بعضی از زمستانات برودت هوا و کثرت باران که برف به ... ماه
مردم بسهولت تردد نمی‌توانند کرد و جا برین تبریزیان در زمستان آذوقه و سایر ضروریات آن فصل را در خانهایی که در زیر زمین ساخته‌اند
ترتیب میدهند و در وقت ... در آن منازل نشسته بفراغت اوقات می‌گذرانند و چون اکثر مردم تبریز افیون می‌خورند
در ... ایشان ... می‌شوند و بعد از چنین کیفیت ایشان ... باشد ... صد ...
شنوند زبان ترا ... و حکایت و اب گویند مشهور است که تبریزیان صاحب نخوت و متکبر باشند و بسرعت ... محبت
وجهت ایشان را ... از شعرا این رباعی بنظم آورده که رباعی هرگز نشود ... دوست • هرگز ...
تبریزی ... آنرا که ... بنیاد صادق • گر تبریز ... • و منه ... تبریز ... باقی ...
تبریز ... تکلف است • ... • ... نشود ... • هرگز ... ویران ...
اردبیل از این حیثیت که مسکن زبدة الاصفیاء و قدوة الاولیاء شیخ صفی الحق و الملة و الدین و اولاد امجاد آنحضرت
بوده است بهترین بلاد عالم است و اقبال طوایف بنی آدم است و اردبیل بعذوبت ماء و لطافت هوا مشهور است و بکثرت اشجار
میوه دار و وفور اثمار ... معروف و در عجایب البلدان مذکور است که بیرون اردبیل سنگیست و ... ورت
جایی که آهن در آن ناحیه می‌کنند و هر گاه که اهل اردبیل بباران محتاج می‌شوند آن سنگ را بکار برده شهر ...
مادام که آن سنگ در آن بلده باشد قطرات مطر در نقصان بوده و چون آنرا باز بجای خود نقل کنند باران ... باشد ... اردبیل
دیگر معمور و آبادانیست و جای اکثر اشراف و طوایف ... در آن ... زبدة الاصفیاء ...
و زینت امانت ... آن بقعه ... و اکثر مردم ... خاص و عام
در ... قم ... اشعار ... ساوه از مشاهیر
... آبهای ... افزایش
... لطافت و ... آتش ... برودت ... هوا ... ایام
و آن بلده ... صاحب ... اطراف ممالک ... ساز
... بعد از ... نصیر ... ساخته و معمار
در عالم آرایش تقویم و ... تا ... ملک ...
شعر
در سلک نظام ... ساعدان ... هر یک ... مراد ... ترتیم
شهر ... در ... ترا • در ... پیشوا ... • ماه عالم ... در شب تار • ... رجاء ...
بیت
یعنی آصف ... پناه ... و ... اعتقاد ... الدین ... المتقین ...
حسب ... آن ... • که ... و عالم ... • ... و ... چون ...
و ... صاحب ... منقبت ... و ... است در مقام
زیاده از ... و ... است ... عجایب البلدان

سپاهان است که در نواحی آن بلده جبلی است که چون کسی تیر پرتاب بالا رود بالای آن بزرگ که گنجایش هزار کس داشته باشد و آبی
متصل بآن ایوان و دیگر است که از سقف آن چهار چشمه بیرون آمده است بیان زمستان و تابستان همیشه آب
ترشح میشده و در چهارم اصلاح ... شده و ... آن دیار گویند که در زمان سابق ... از آن تابستان نیز آب بیرون
می آمد و اما چون کافری ... آب آن خشک گشته و بر در این ایوان صورتیست که بعضی از مردم آن کف ...
و بعضی تنگ ... اهل سپاهان ... گفته‌اند که رستم ... باشد و ... رشیدی ...
در ... قزوین در سلک اعاظم بلاد ... در تألیف عجایب البلدان و صاحب تاریخ
گزیده در شان آن بلده احادیث روایت کرده ... آن ... نخست آثار ... و در آن بلده
باغات و بساتین ... و مردم آنجا ... مشهور گشته که ... در ...
... آن ... جانب ... راست ... چپ ...
نجات یابد قم شهری بزرگست در میان ساوه و اصفهان و در ایام سابق در آن بلده ... ساخته بوده‌اند که مردم آنجا ...
از ... فرموده و در آن ناحیه کوهیست ... و در عجایب البلدان مذکور است
که ... شهریست ... شهریست قدیم و در صاحب
عجایب البلدان ... نوح علیه السلام است ... نوح ... که بکثرت استعمال
... آن ... آنجا ...
... آن ... سرانجام ...
تکلف تحفه همدان شهریست عظیم الشان و بلده ... البنیان است و هوایی خوب و آبی مرغوب دارد و در عجایب
البلدان مسطور است که در ... آن ...
سلیمان علیه السلام ... و کثرت ... زمین ...
... و ... شهرزور ... نزدیک ... آن بلده ...
... نیشابور
... صاحب تحفة الغرایب ... نهایت ... آلات ...
... آسیابان ... آسیا ...
... آسیابان ... آسیا ...
بغداد ... عجایب البلدان داخل اقلیم ثالث ... و در مجلد ... خامه ...
گشت بغداد را ابو جعفر منصور دوانیقی بنا فرموده ... آن ... که
... بنا ... طالع ... منصور ... طالع ...
عمارت ... اجتماع خلایق ... آنجا ... از قوس ... بهترین ... این ساخت
... خلفا ... منصور ... المعتصم ...
... بر ... اسلام ... بغداد ... که
منصور ... وفات یافت ... منصور ...
... مقصود ... که ... بغداد ... نشیب ...
هر جا که آنجا ... با ... بلاد ... آن ... بطلافت و
... بنیاد ... و ... حالات بغداد ... که ... چند ... در این ... سلوک
طریق اختصار ... الاقلیم الخامس صاحب این اقلیم زهره است و ... طالع ... آن ...

سنه پوست باشند اقلیم پنجم از جانب مشرق ابتدا یافته بر وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر گذرد و از آنجا چون را
قطع کند بر شمال بلاد خراسان و قهستان و کرمان و فارس وسط بلاد بر شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمن
و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جزیره اندلس گذشته تا دریا تا پس منتهی شود و بعضی از نواحی
غربی این اقلیم بر بحر محیط منتهی میگردد سمرقند دار الملک ماوراء النهر است و در غایت نزهت آب روان
اشجار میوه ارزان و فراوان باشد و آن بلده در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بغایت معمور گردیده بود و چنانچه
از اکثر بلاد ربع مسکون بمزید عمارت و جمعیت ممتاز و مستثنی میبود و در بعضی از کتب مسطور است که از قدیم الایام
در حومه سمرقند قلعه بوده بسیار وسیع و در پیش دروازه آن قلعه منهدم گشت گشتاسف بدانجا رسیده مغارات موحش
زلزله واقع شد دیوار آن قلعه باز مانده بود و بیتی دو کلمه عظیم ظاهر شد گشتاسف از آن گنج بمرمت عمارت آن قلعه
کرده گشتاسب بن لهراسب نیز در ایام سلطنت خود در تعمیر آن سعی بلیغ بجای آورده و چون نوبت جهانبانی با اسکندر رسید
در آن حومه شهری بزرگ معمور کرده و در وقت تسلط ترک و الوس شهر نامی که از آفتاب تا سایه ماوراء النهر گشته
یافت آن شهر را ویران ساخت و مردم آن ویرانه را مستتر کرده و الواب این الفاظ را معرب ساخته نام آن خطه سمرقند
قرار یافت والله اعلم بحقیقة الحال روم مملکتی در غایت وسعت مشتمل بر صنوف نعمت در اطراف آن بلاد و معادن نقره
فراوان باشد و در یکی از کتب بنظر رسیده که در روم خانه است در آن حصار خانه که صورت زنی بر یک دیوار آن منقش
کرده اند که ساعت بساعت روح خود را حرکت میدهد و در کتاب ممالک الممالک مسطور است که ملوک روم را خانه بوده مقفل و هر یک
از ایشان مهره آن را کشوده در یکی قفلی دیگر اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل بر آن خانه جمع آمد و چون نوبت حکومت با ملوک
روم رسید اراده نمود که قفلها را بگشاید و حقیقت آن خانه معلوم نماید هر چند امرا منع کردند و علما نصایح کردند اورا فایده
نکرد چون در آن خانه را گشودند صورتی چند دیدند بر صفحات آن و بر بعضی نوشته سوار و عربی و بر بعضی
نوشته بعجب اتفاق در آن دوران سپاه ماناان لشکر بروم کشیده شهر آن بلاد را مفتوح کردانیدند کاخ عمارتیست
در حدود روم بر بلندی سنگی پاره بنا نهاده تعبیه رفت و در غایت استحکام و اشتهار در آن در اطراف آفاق صفت اشتهار
گرفته از غرایب آنکه در آن سر زمین در سال در فصل ربیع آثار هیجان سرمای غالب طوفان بحیث که گفت کلاه از جبال
بر زمین افتد و مردم آن نیفتد را بکیفیت نگاه کرده و در اواخر خزان ظروف و غیره بیازند و از آن علوفه جنس بر آن
گرفت ریشه و جامعش بزرگ شده و پیداوار فایده قیصریه شهریست بزرگ در بلاد روم بر ساحل دریا واقع و آن شهر را
علاء الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ تراشیده ترتیب داده و در عجایب البلدان مسطور است که بنا سلیم
در قیصریه حمامی ساخته بود که بر آن از وقف جراغ گرم میباشد یونان ولایتیست متصل بروم و مولد فلاسفه حکمای آن سرزمین
بوده است در عجایب البلدان مسطور است که هر کس از یونان چیزی حفظ کند هرگز از خاطرش فراموش نشود و هر کس چیزی فراموش
کرده باشد بآنجا رسد یاد آید ارمنیه ناحیتیست در میان آذربایجان و روم بسیار از غرایب و عجایب
اشتمال دارد در عجایب البلدان از تحفة الغرایب منقولست که در ارمنیه آتشکده ایست سطح آن از صاروج و خزف و سنگ
در زیر آن و در آن حوضیست بزرگ از سنگ رخام و در آن آتشکده خادمان باشند و هر گاه خشکسالی شود اکثر اعیان
خانه آتش فروزند و مطلقا آب بخس ممنوع بیارند چنانچه آب از میزاب در آن حوض ریزد پس آن آب را از حوض برگرفته
باطراف آتشکده پاشند و هنوز در سر مشغول باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح آتشکده و آن حوض از
آب بخس منشف شود و از آب پاک مالامال گردد اندلس مملکتی عظیم در جانب مغرب مشتمل بر عجایب و غرایب
در عجایب المخلوقات مسطور است که در آن ولایت برجی یافته که آنرا باب الشمال گویند و طلسم در آن سنگ بود ساخته اند
و در آن کوه است که آنرا باد الله گویند هر که خواهد که از آن فرو گذرد زهی است آن را شکست که مگر از روزنه کان بدان مشغول شود گذرند
در آن هوا مرغان باشند بزرگ که بر ایشان آشیانه کرده و ملوک سازند و در آن ولایت کلیسیا است و در پیش آن درخت زیتونی
و جشن دو در سال یک بار آب از آن جشمه پر آن روز آن درخت بر آید و در آن روز را بیکی بار و اعتقاد زیتون

حاصل شود که تا یکسال بوجه معاش اهل کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را بجهت مداوا در ظرف کشند
و نگاه دارند مشتره شهریست در اندلس بساحل بحر و در آن بلده چیزها حاصل میشود که در آن سرزمین باشد مشتره
را و بسیار اجناس خیرات متعارف است که متعرف گشته تفلیس شهریست در غایت حصانت در سرحد دیار
کفار و بانی آن انوشیروان است و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن باشند چنانچه از کتاب آثار از آن بساط
بسیار و دیوار از جانب دیگر صورت ناموس در عجایب البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بوده که بی آنکه آتش در آن
در غایت حرارت میبود زیرا که آن گرمابه را بر بالای چشمه گرم ساخته بودند و آن حمام با اهل اسلام اختصاص داشت و کفار
بدانجا رفته نتوانستندی الاقلیم السادس صاحب این اقلیم عطارد است و مردم آنجا اشقر اللون باشند ابتدای
اقلیم ششم از مشرق بوده و از شمال دیار یاجوج و ماجوج و بلاد ختا و ختن و ترکستان و ایغور گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و والی
چیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد فرنگ گذرد و بر جنوب بحر صقالبه و شمال اندلس از جزیره و از آنجا گذرد تا بحر اعظم
منتهی شود و یکی از بلاد معظمه غربی این اقلیم قسطنطنیه است و آن شهریست در غایت وسعت و متانت سه طرفش
دریا احاطه نموده و در کتاب نزهت مسطور است که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک ذرع است و آن شهر بر بساتین و مزارع
اشتمال دارد و در اوقات ساعت در آن بلده کنیسه بوده که جمیع عمارات آن بسنگ خارا و از مرمر برآن نصب کرده بودند بر
عمود خارایی از مس بر زمین با آن شکل مصور ساخته و در یکدست آن سوار گوی بوده است و دیگر دستش بوضع گشوده
اشارت بآن است و دیگری گوید ان الملک صورة قسطنطین بانی هذه البلدة در عجایب البلدان مذکور است که در قسطنطنیه
منارهایست که در سنگ است قاعده آن از مس و از آن نحو مس گاه باد در رود و دستی آید بجمیع اوان ظاهر شود و مردم وقت میلان آن مناره
بود و ایشان هیچ نترسند در زمان آن خشت و چون باد ساکن شود مناره بحالت خود آید آن اشیاء را از آنجا بیرون توان
آورد صاحب تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست و در آن قریه خانه ایست از سنگ و در آن خانه
تمثال رجال و نسوان و غیر آن بعمل مصور افتاده و هر کس را عضوی درد آید بیاید و همچو آن عضو در آن خانه عضو امثال او را بمرهم
کرده باشد مالیده الحاکم آن وجع بالکل و رفع بجمعت شفا یابد و اکنون در آن دیار مشهور و مجربست و در قسطنطنیه بیست و چهار
معرف اهل اسلام بود تا آنکه سلطان محمد روم فتح نموده کلیسیا را ویران ساخت و بجای آن مساجد و معابد بنا نمود
الاقلیم السابع این اقلیم قمر منسوبست لون عامه ساکنانش میان صفرت و سیاهی باشد و ابتدای اقلیم هفتم از
مشرق است و از آنجا به بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و از جمله امصار و عجایب آثار این اقلیم بلغار است که در نهایت عمارات
شمال واقع شده و بلغار شهریست طویل و عریض است نزدیک بوده آنجا برودت هوا در بلغار بمرتبه ایست که در هوای آن اهالی
درخت نیست در عجایب البلدان مسطور است که سور بلغار از چوب بلوط است و از آنجا تا قسطنطنیه دو ماهه راه است و شبها
اهل بلغار کوتاه ساعت و شب اقصر آن دیار چهار ساعت و چون آفتاب غروب کند زمان طلوع آن از افق بعضی بلاد
باز بر آمدن نزدیک باشد در آن فصل شبانه روز کمتر شب یک ساعت ذکر بعضی از بحار و
انهار که مظهر آیات از جمله قدرت حضرت پروردگار در خبر است از سیاحان بحار اخبار محفوظ خواهد بود که دریاها را احوال مختلف بسیار
و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات اتفاق افتد است که آب هیجان آب بشکلات مختلف واقع شده که آبست که
بر سطح آن می افتند و اتصالات که اکثر باشد و مجوس بامداد در این باب اثر عظیم دارد و هیجان آب دریا را
بپا هیجان اختلاط است در بدن آدمی ایشان علت مد و جزر آنست که در بیشتر تقرر دریاها سنگهای بزرگ باشد و چون ماه
در برابر سنگ دریا رسد و اشراق نور اوبران افکند شعاع اوبران سنگ رسد و از آنجا رجعت نموده آب را گرم سازد و جوش
بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متخلل شده مکانی وسیعتر طلبد بناباران در تموج آمده متلاطم شود و عاقبتش بر زمین باشد
تا وقتی که قمر از وسط السماء زایل گردد آنگاه آن غلیان و هیجان ساکن یابد و آب بقوام آید و جزر عبارت از آن حال باشد
باز چون قمر از افق غربی آید در جانب افق مشرق باشد بناء آن طریقی که گفته آمد تا وقتی که قمر در تحت الارض
بوسط السما رسد باز آغاز جزر باشد و در شبانه روزی دو نوبت مد و جزر واقع باشد و با تفاق اکثر اهل مسالک و ممالک

بحار محیط در ربع مسکون هفت بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر نیطس و بحر طبرستان اما بحر الهند که آنرا
بحر السند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و ششصد و شصت و شش
فرسنگ و از جهت شمال تا خط استوا و بیشتر در جنوب خط استوا است که داخل اقالیم سبعه نیست
و هفت خلیج شعبه ازین دریا بمیان عالم درآید و آنرا خلیج بربری و خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج هند و خلیج اخضر خوانند
و درین دریا هفت هزار جزیره است و بعضی ازان جزایر بتجار رسیده و از آن منافع میکنند و بعضی دیگر جهت آن
دور است نارسیده اما بحر الشام که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب تا
بمشرق هزار و ششصد فرسنگ و عرضش آنجا که بمحیط پیوندد پنج فرسنگ و ده شعبه ازین دریا بمیان اقالیم پیوسته درآید
و یکی را خلیج آدریاس و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمور است که تجار بتجارت آنجا رسیده اند و بعضی
جزایر دیگر دارد که کسی بدانجا نرسیده اند رفت اما بحر المغرب که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاخضر
نیز خوانند ابتدایش از ... و جنوب او برابر ارض السودان است و بحدود ... بلاد اندلس ... و بجانب مشرق
جاری بوده و برابر ... تا بحر اعظم منتهی شود و در نهایة الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این
دریا است و سفاین و مراکب تجارت بسبب ... امواج و کثرت ظلمت درین بحر جریان نیابد مگر آنکه ...
و ... صاحب عجایب المخلوقات گوید که درین بحر موضعیست که آنرا مجمع البحرین گویند و آن محل باشد که ...
باین دریا پیوندد و در آنجا ... ساخته اند از سنگ ... و بر بالای آن ... نوشته است غایت معموره
آب این دو دریا بشکلی غریب بهم متصل میشود و ... از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال ...
... و از زوال تا غروب حال برعکس باشد ... بحر مغرب ... که راه خلیج اندلس ...
... و جزایر خالدات درین بحر معمور است اما
بحر نیطس که آنرا بحر طرابزون و بحر الروس نیز گویند ... و طول این دریا بقول صاحب
... و در این بحر فواید بسیار است که در اکثر آن مواضع حیوانات غریب الاشکال
... و ازین بحر دو شعبه باقالیم پیوسته درآید یکی ...
... که آنرا خلیج ... گویند اما بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند
طول این دریا ... بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب و شروان و دریای ...
... گویند که ... این دریا ... عظیم دارد و ... امواجش ...
... و درین بحر هفت جزیره دارد که ... اما بحار صغار و خلیجات و بحیرات و خلیج
... بسیار است ... و اختصار میرود بحر بربر از جمله
خلیجات دریای هند ... که آنرا بحر الزنج نیز گویند طول آن صد و شصت فرسنگ و عرضش ...
... این دریا ...
... و در جزایر آن دریا ... بحر فارس این دریا را بحر بصره
و بحر عمان و بحر هند نیز گویند ...
... و بعضی
از جزایر ... بحر الشمال دریائیست در زیر قطب شمالی و ...
... و بعضی ...
... بحر المغرب دریائیست بولایت ... و ...
... بحیره ارژیه
... در حدود آذربایجانست ...

[illegible] نوشته اند که

[illegible] **نهر جیحان** بدایت آن از جبال چین باشد و آن [illegible] در غایت [illegible]

[illegible]

نهر طبریه [illegible] **نهر نیل** از [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible] والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

ذکر بعضی از غرایب عیون و آبار علی سبیل الایجاز و الاختصار [illegible]

[illegible] **عین اردبیل** [illegible]

[illegible] **عین الطف** [illegible]

[illegible] **عین باذخان** [illegible] **عین بطلبه** [illegible] **عین وادی** [illegible]

[illegible] **عین ورداق** [illegible]

[illegible] **عین البرادة** [illegible]

[illegible] **عین سپکوره** [illegible]

[illegible] **عین السن** [illegible]

عین القلعه [illegible]

[illegible] **عین سلیمان** [illegible]

[illegible] **عین سپراب** [illegible]

[illegible] **عین الغنم** [illegible]

[illegible] **عین الکرم** [illegible] **عین سنوند** [illegible]

[illegible] **عین الحمه** [illegible]

[illegible] **عین المغرب** [illegible]

[illegible] **عین الصلاح** [illegible]

[illegible] **عین الطبریه** [illegible]

[illegible] **عین الهم** [illegible]

[illegible] **عین الذهب** [illegible]

[illegible] **عین الشمس** [illegible]

[illegible] **عین المبارک** [illegible]

[illegible] **عین الفرس** [illegible]

[illegible] **عین الغزلان** [illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] **دیگر** [illegible]

اصفهان [illegible] که لا یزال حال بر منوال جاری بود و در حد [illegible] چنین چشمه ایست که چون بعضی آب آنرا پاشند [illegible] باشد
[illegible] بعض [illegible] بسیار [illegible] صحت یابد **دیگر** [illegible] چشمه ایست که در روزها گرم تا بستان [illegible]
[illegible] بشد [illegible] گشت [illegible] در آن ولایت چشمه دیگرست که مردم وقت [illegible] آنجا روند و از آب
آن چاشت [illegible] اسهال [illegible] دیگر [illegible] خاصیت [illegible] که در نواحی [illegible] چشمه
[illegible] و ساعت در وقت [illegible] که مردم [illegible] آنجا [illegible] و دفع فضلات [illegible] باز می آید **دیگر** در عجایب المخلوقات مسطورست
که در [illegible] چشمه ایست که از آنجا [illegible] آب [illegible] بیرون می آید و مدت سی سال آب آن بجریان است و سی سال دیگر انقطاع
می یابد چنانچه قطره آب در آن چشمه نتوان یافت و لا یزال حال بر منوال جاریست **دیگر** بولایت ارمن چشمه ایست که آب
آن چنان بقوتست چنانکه از سپاهی [illegible] آن شخص و هر جانور که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن آب اسهال
[illegible] **دیگر** در جامع الحکایات مسطورست که در [illegible] چشمه است [illegible] آب از غایت برودت [illegible]
و از دیگری [illegible] حرارت **اما** از چاهها [illegible] که **بئر قضاعه** است و آن چاه در مدینه طیبه واقعست و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان مبارک در آن انداخته [illegible] بر [illegible] از آن آب [illegible] شفا یابد
بئر الرستین در مغرب زمین است [illegible] از آن مرتفع شود [illegible] بزرگ [illegible] از آنجا [illegible]
بئر ارانق چاهیست بزمین [illegible] و چنان شهرت دارد که [illegible] آب آن چاه [illegible] **بئر ساسش**
[illegible] **بئر العواعق**
[illegible] باشد و چون آن [illegible] بر [illegible] شود [illegible]
[illegible] **بئر بابان** [illegible]
آب [illegible] آن چاه [illegible] آب از [illegible]
[illegible] آن معلوم نیست **بئر الاصوات** [illegible] واقعست هر که [illegible] آن چاه [illegible]
[illegible] بعینه بغت فارسی [illegible] باران آن آواز [illegible] انقطاع
یابد و هر گاه باران [illegible] **بئر سکلان** [illegible]
[illegible] **بئر العنع** [illegible] [illegible] تریاقی [illegible] **بئر جار حمی**
[illegible] علام الغیوب [illegible]
[illegible] از نواحی فارس است قریب [illegible] و آن چاهیست [illegible]
آب [illegible] بوقت [illegible] از قرآن [illegible] چاه [illegible]
[illegible] آب [illegible]
چاه [illegible] **بئر فور** در [illegible] از [illegible]
و از آن [illegible] آب بیرون می آید [illegible] بزرگ میشود و بعضی از اخبار اصحاب [illegible]
این صورت [illegible] آب [illegible] **بئر سامک** در نواحی فارس است [illegible]
از آنجا بخار گرم بیرون می آید و حرارت آن بخار [illegible] آن چاه [illegible] والعلم عند الله تعالی
ذکر بعضی از جزایر و غرایب آن [illegible] جزایر بسیارست که بار [illegible]
بعضی [illegible] از [illegible] و بعضی [illegible] از جزایر [illegible]
[illegible] جزیره [illegible]
و بعضی از جزایر [illegible] و بعضی معادن طلا و نقره [illegible] از جزیره [illegible]
[illegible] **جزیره واق** [illegible] در بحر محیط است و آن جزیره
[illegible] **جزیره مکوب** در بحر [illegible]

جزیره

واقعست و مساحت آن جزیره صد و پنجاه فرسنگ [illegible] از عجایب [illegible] جزیره [illegible] صورت [illegible] باشد
[illegible] آن درخت بزرگ شده [illegible] است [illegible] یکی [illegible]
[illegible] جزیره [illegible] یک [illegible]
[illegible] آب [illegible]
آن [illegible] **جزیرة الیاقوت** جزیره معظم است در میان بحر معظم [illegible] یاقوت [illegible]
[illegible] یاقوت [illegible] **جزیرة العقبه** [illegible]
[illegible] **جزیرة الزانج** [illegible]
[illegible] جزیره [illegible]
[illegible] طلا [illegible]
[illegible] آن جزیره [illegible] باشد [illegible]
[illegible] جزیره [illegible]
[illegible] جزیره [illegible]
جزیره واق واق متصل است بجزیرة الزانج و از آنجا طلا بسیار حاصل شود [illegible]
[illegible] این جزیره [illegible]
[illegible] در این جزیره [illegible] **جزیره [illegible]** در این جزیره [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] **جزیرة العست**
[illegible] آن جزیره [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] **جزیره جابه** [illegible] جزیره [illegible]
[illegible]
[illegible] جزیره [illegible] **جزیرة الشباع** جزیره [illegible]
[illegible]
[illegible] آن جزیره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جزیرة البرق** در این جزیره [illegible]
[illegible] **جزیره [illegible]**
[illegible] **جزیره [illegible]** [illegible]
[illegible] **جزیرة القرت** از جزایر [illegible]
[illegible] آن جزیره [illegible]
[illegible]
[illegible] **جزیرة [illegible]**
[illegible] جزایر [illegible]
[illegible] در این جزیره [illegible]
جزیرة [illegible] در [illegible]
آن [illegible] اشارت می کنند

جزیرة الکنیسه در عمان دریاست و دران جزیره کنیسه‌ایست از سنگ تراشیده و در برابر آن کنیسه مسجدیست و مرد حاجی که
دران مسجد کنند بیشتر آن باشد که مستجاب شود و بر سر قبهٔ کنیسه صورت اعرابی [illegible] ساخته اند که هر کس از زوار آن
بتفرج و زیارت آن مسجد و کنیسه رود آن صورت [illegible] آواز [illegible] آمده است پس [illegible] آن
گشاده شود و طعامی کافی جهة آن شخص بیرون آید و باز در بسته شود و پیوسته حال برین منوال باشد جزیرة غاطه
در دریای روم است و درین جزیره [illegible] سفینه [illegible] باشد و آن کشتی‌ها [illegible] بغایت بزرگ و تجار را چون [illegible]
توقف نمایند [illegible] هر چه که سفینه خواهند تصرف کنند جزیرة غازیبا در دریای [illegible] است با [illegible]
و آن جزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار دران توطن دارند و طول و عرض آن جزیره [illegible] فرسنگ است و در عجایب
البلدان مذکورست که دران جزیره درختیست بغایت بزرگ که هرگاه آفتاب به برج حمل تحویل نماید هر کس هر سوال که ازان
کند مطابق واقع جواب بشنود و در غرب جزیرهٔ غازیبا چهار جزیره است هر یک را [illegible] فرسنگ طول و پنجاه فرسنگ
عرض و در دو جزیره ازان جزایر مردان ساکن‌اند و در دو جزیرهٔ دیگر زنان و میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت دریاست
و آن مردان در وقتی معین بکشتی نشسته بجزیرهٔ زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد ازان که زنان آبستن
شوند باز گردند و چون زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزیرهٔ مردان فرستند و اگر دختر باشد نزد خود نگاه دارند
جزیرة کله و سوبره خط استوا در حدود مشرق از میان جزیره گذرد و معدن قلعی آنجا بسیار بود و دران جزیره ماران
باشند که گاو و میش را فرو برند جزیرة بکا مورس مردمان آنجا پوست پلنگ پوشند [illegible] باشند و اکثر [illegible] ایشان
[illegible] شکار [illegible] جزیرة الرامنی در بحر الصین است و دران جزیره نوعی از درخت بقم است که [illegible]
آن [illegible] و دران جزیره کاومیش باشد که او را دم نبود و درین جزیره جنسی از آدمی هست که [illegible]
از ایشان چهار شبر باشد و موی ایشان سرخ بود و مجموع برهنه باشند و [illegible] ایشان فهم نتوان
کرد و موی [illegible] ایشان [illegible] و بیشتر اوقات [illegible] ازان [illegible] برند و [illegible] جزیره [illegible]
که چون در آب [illegible] نتوانند زورق را در یابند جزیرة العقارب [illegible] از جزایر بحر اخضرست و دران جزیره کژدمان
بزرگ باشند صاحب جان [illegible] چشم آن کژدمان برابر چشم شترست جزیرة سراندیب
جزیره‌ایست [illegible] آن هفتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است و دران کوهیست که هبوط آدم علیه السلام بران واقع شده و مردمی
که در کشتی باشند آن کوه را از چند روزه راه ببینند و بر بالای آن کوه قدم آن حضرت هست و [illegible] آنجا افتاده
بار [illegible] و درین کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت بعضی از اعضای آن جزیره الماس باشد و درین جزیره [illegible]
پیدا شود و حیوان المسک نیز درین جزیره باشد و در جزیرهٔ سراندیب پادشاهی [illegible] بوده که [illegible]
[illegible] جزیرة [illegible] در آنجا درخت فلفل بسیار بود و چنین گویند که بر سر خوشهٔ فلفل برگ بزرگ باشد
که چون باران بارد [illegible] آن برگ خوشه را بپوشاند [illegible] و چون باز ایستد برگ از روی خوشه [illegible]
جزیرة زنجبار در دریای زنج است و دران جزیره زنجیان سیاه پوست باشند که دواب و جواب [illegible] ایشان نیز
سفید بود و [illegible] ایشان [illegible] سیاه نتوان یافت جزیرة وال در دریای فارس است و [illegible] گاهی که این بوم [illegible]
ماهی عظیم [illegible] انداز و آن [illegible] مردم آن نواحی [illegible] اوقات گذرانند زیرا که آن ماهی را [illegible]
روغن آن [illegible] که [illegible] روغن ازان ماهی بحصول آید که [illegible] جهت سوختن چراغ [illegible]
[illegible] کفایت کند و این روغن را [illegible] محافظت نمایند [illegible] جزیرة [illegible]
در دریا [illegible] است و در آن [illegible] باشد و در آنجا حیوانیست که [illegible] آدمست [illegible]
دیگر در شمال جزیرهٔ یاقوت جزیره‌ایست [illegible] در [illegible] و در آنجا [illegible] و در آن خانه [illegible]
[illegible] چنانست که این [illegible] حال
[illegible] نهاده [illegible] و اعتقاد [illegible] و اصنام
یکبار روشن کنند و هر گاه آن وقت در [illegible] و در بسته شود از خانه [illegible] صباح که در آن خانه را باز کنند

او را مرده یابند صاحب عجایب البلدان گوید که درین اوقات که تاریخ هجرت [illegible] بود [illegible] رسید [illegible]
بآن جزیره رفته بود و بت پرستان [illegible] را دید [illegible] شیء دران [illegible] اند و آن مسلمانان که حافظ کلام الله بود
در تمامی [illegible] بقرائت قرآن اشتغال [illegible] و دیگر که کفار [illegible] باز [illegible] یافتند [illegible] شده
گفتند که خدای [illegible] این شخص [illegible] است [illegible] بسیار با وی [illegible] آن مسلمان در میان ایشان چنان [illegible] صاحب [illegible]
که [illegible] ذکر بعضی از جبال غرایب احوال [illegible] جبال [illegible]
بسیار است از آنجمله [illegible] معادن زر و نقره و جواهرست که در جوف آنها پیدا شود و سبب تکون معدن آنست که
چون آب برف و باران در [illegible] جبال نفوذ کند بواسطهٔ حرارات جوف مغارات [illegible] مستحیل بخار لطیف گردد
و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شد نیابد [illegible] آن بخار [illegible] پیدا [illegible]
[illegible] و [illegible] اختلاط [illegible] امتزاج [illegible]
[illegible] الطبایع [illegible] حدوث [illegible] حقیقت تکون
آن درین اوراق [illegible] ذکر بعضی از جبال غریب [illegible] جبل [illegible] در حدود
[illegible] فرسنگ ارتفاع دارد و [illegible] آن جبل [illegible] فرسنگ مسافت [illegible]
[illegible] چون [illegible] آفتاب ظاهر شود [illegible]
[illegible] مشهور است که سلیمان علیه السلام [illegible] و در عجایب البلدان از علی بن [illegible]
منقولست [illegible] سیاحت [illegible] آن کوه [illegible] موضع [illegible]
[illegible] آن بغایت [illegible]
[illegible] آن کوه [illegible] جبل [illegible] نزدیک [illegible]
و درین کوه [illegible] ساخته اند [illegible] و از این کوه آب [illegible]
[illegible] جبل [illegible] نزدیک [illegible] و در آنجا غاریست که [illegible]
[illegible] جبل [illegible] در ولایت [illegible]
[illegible] و معادن [illegible] و طلا و روی و آهن دران کوه بسیار است و در آنجا [illegible]
آتش [illegible] که آن [illegible] بغایت پاک و لطیف [illegible] جبل [illegible] کوهیست [illegible]
نزدیک [illegible] و چشمهٔ آب گرم [illegible] مشهورست که [illegible] آن [illegible]
[illegible] جبل الصورة [illegible]
[illegible] صورت انسان [illegible] جبل [illegible] درین کوه [illegible] صورت آدمی [illegible]
[illegible] جبل [illegible] درین غاریست [illegible] که آب از سقف آن [illegible]
[illegible] جبل واسط [illegible]
در میان آن [illegible]
پیدا شود [illegible] حقیقت آن حال اطلاع نیست جبل [illegible] در میان دریا [illegible]
[illegible] جبل [illegible] کوهیست در دریا [illegible] آب [illegible]
آن [illegible]
جبل [illegible] در میان همدان و بغدادست [illegible] که صورت [illegible] جبل [illegible] جبل تبت
کوهیست که چون آتش [illegible] آب [illegible] آتش [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
آب ظاهر شده آتش [illegible] جبل [illegible] ایضا [illegible] تبت [illegible]

پادشاهش از خلق باز ماند **جبل لبنان** گویند که دران کوه اشجار میوه دار بسیارست ولی الکسی متعهد تربیت آن نشود
میوه وجه اطعام [illegible] آن آثار چندان لطافتی نداشته باشد و چون آن میوه ها را بجای رسانند خوش طعم و خوشبوی گردد
جبل الفرید در دیار سندست و ازان کوه آهنی سرخ بحصول پیوندد که چون زخمی بر کسی زنند از موضع جراحت خون ترشح نماید
اماکسی را امکان نشود که آن زخم [illegible] **جبل الماهشار** در اقصای [illegible] معدنیست وازین کوه [illegible] عظیم بیرون آید
[illegible] قطعه وبران [illegible] بسته اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود ازان کوه بحصول پیوندد **جبل الروضه** کوهیست مبارک نزدیک بمصر
و در اخبار آمده است که دران جبل روضه ایست از ریاض بهشت و در زمان خلافت عمر اهل کتاب [illegible]
[illegible] نشده و گفت روضه بهشت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسی از مسلمانان که دران کوه مدفون شد عامر [illegible]
بود گویند که در جبل الروضه گوسفندان وحشی بسیارست و کسی متعرض آنها نمی شود **جبل الکهکبان** نزدیک صنعا [illegible]
و بران کوه دو قصرست که [illegible] آنرا [illegible] اند و بعضی مردم آنست که آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب
بغایت درخشنده است **جبل النار** کوهیست در میان [illegible] و [illegible] آتش ازان جبل در اشتعال باشد و بعضی از
مورخان گویند که قومی از [illegible] از آن کوه [illegible] والعلم عند الله تعالی **جبل المعظم** کوهیست در اراضی حبش
و در آنجا [illegible] صوامع واقعست و گویند که دران کوه مقاری باشد که در آنجا اصلا [illegible] و چنان استماع
افتاده که در ولایت [illegible] مغارهاست که اموات در آنجا [illegible] و اصلا تغییر در ابدان ایشان [illegible]
نشده و در [illegible] عاریست [illegible] و دران موجودست [illegible] آن مردگان [illegible] و مردم آنجا [illegible]
[illegible] زیارت کنند **دیگر** در عجایب البلدان مسطورست که کوهیست در [illegible]
[illegible] مجموع از سنگ [illegible]
و همچنین [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] در آنجا یافته اند [illegible]
دران [illegible] یافته [illegible]
[illegible] **دیگر** در [illegible] کوهیست و دران کوه غاریست که دران غار [illegible]
[illegible] **دیگر** در مملکت چین کوهیست و دران کوه
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] آن جبل [illegible] و آب آن [illegible]
ازان حاصل میشود **دیگر** در یکی از بلاد [illegible] کوهیست و بران کوه [illegible]
[illegible] و دران جبل [illegible]
[illegible] ازان [illegible]
[illegible] و چنان مشهورست که این طلسم [illegible] حکیم ساخته است والعلم عند الله تعالی
ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال والافعال [illegible] در زمان هدایت نشان
پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام [illegible] بجهت تجارت در کشتی نشسته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چون ما این سخن شنیدیم [illegible] ساخته بودند مرکز

بعظمت خلقت از شخصی [illegible] [illegible] که [illegible] گفت [illegible]
گویند [illegible] جواب دادیم که ما از [illegible] که در کشتی نشسته [illegible] آمده بودیم و بواسطه حدوث تلاطم امواج
بکنار [illegible] کشیده باین جزیره افتاده ایم و با جانب [illegible] ملاقات نموده با [illegible] آمدیم پس آن شخص کتاب
اقبال کرده گفت خبر دهید مرا از نخل بیسان گفتیم از کدام صفت او می پرسی گفت سوال میکنم از نخل که آن نخل میوه میدهد
یا نه جواب دادیم که بلی گفت زود باشد که میوه ندهد باز گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه گفتیم از کدام حالت او خبر میپرسی
گفت آیا دران بحیره آب هست گفتیم دریاچه آب بسیارست گفت زود باشد که برود باز گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر
گفتیم از کدام حال او خبر میجوی گفت آیا دران چشمه آب هست و مردم آنجای بآن آب زراعت میکنند گفتیم بلی دران چشمه
آب هست و اهل آن [illegible] زمین بزراعت اشتغال دارند باز گفت خبر دهید مرا از پیغمبر امی که بکجا رسید گفتیم در [illegible]
آنحضرت از مکه بمدینه تشریف آورده گفت با عرب مقاتله کرد [illegible] گفت [illegible] ایشان چیست اورا خبر دادیم
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر معاندان غالب آمده [illegible] گفت [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] که من [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شرف ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم دریافت و [illegible] باز گفت وحال آنکه
آنحضرت قبل ازین احوال دجال را بهمین منوال با اصحاب گفته بود [illegible] استماع این حکایت تمیم [illegible]
جمع ساخت حدیث مذکور را [illegible] ایشان رسانید [illegible] حدیث تمیم وافق الذی کنت احدثکم عنه ومن
المدینة والمکة و در صحیح روایت انس بن مالک مثبت است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که [illegible] است
[illegible]
[illegible] **ق ف ر** [illegible] در صحیح مسلم از حذیفة بن الیمان مرویست که حضرت [illegible]
[illegible] دجال [illegible] بهشت و دوزخ [illegible]
آتش است [illegible]
[illegible] و در باب [illegible] دجال [illegible] و احادیث [illegible]
[illegible] **تعریف**
عوج بن عنق [illegible] که عنق مادر عوج [illegible] علیه السلام [illegible] توصیف
[illegible] که [illegible] عوج بن عنق [illegible]
[illegible] در زمان طوفان نوح علیه السلام که آب [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عوج [illegible]
[illegible]
[illegible] **صفت یاجوج و ماجوج** در روضة الصفا مذکورست که یاجوج و ماجوج پسران
[illegible] بن یافث بن نوح بوده اند و چون [illegible] یافث علیه السلام [illegible]
یاجوج و ماجوج [illegible] ذو القرنین است [illegible]

و در جواهر نیز عجب است که [illegible] آدم [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible] از اصل عالم و در بعضی اخبار
آمده است که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند و هر طایفه چهار صد قسم منقسم شده و هیچ یک از ایشان تا هزار نفر از نسل خود نبینند
نمیرند و تمامی طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیات منحصر در سه صنف باشند اول جماعتی باشند که هر یک را از ایشان صد و بیست گز
طول قامت بود و عرض بدن چندان نباشد و صنف دوم آنها اند که هم طول و هم عرض بدن ایشان صد و بیست گز باشد
و صنف سیوم آنها اند که طول و قد قامت ایشان از یک وجب تا چهل ذراع گشته و این صنف را [illegible] گوش بزرگ [illegible]
با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و [illegible] از وحوش و سباع [illegible] ایشان [illegible] و یکی از عادات
مذمومه آن قوم اینست که هر کس از ایشان بمیرد گوشتش را بخورند و یاجوج و ماجوج [illegible] خلق را
و مانند حیوانات معاش کنند **دیگر** از غرایب صور [illegible] آنکه در حدود چین قومی باشند بشکل آدمی اما موی ایشان
موی بز [illegible] است و آن قوم را قوت طیران باشد چنانچه از درختی بدرختی دیگر پرواز کنند قال فی عجایب المخلوقات
[illegible] **دیگر** آنکه در نواحی ترکستان
[illegible]
دیگر [illegible]
دیگر [illegible]
و همچنین در جامع الحکایات مسطور است [illegible]
[illegible]
دیگر در زمان سلطان ابوسعید [illegible]
دیگر [illegible]
دیگر در جامع الحکایات مذکور است [illegible]
دیگر [illegible]
دیگر [illegible]
دیگر در عجایب البلدان مسطور است [illegible]
دیگر [illegible]
دیگر [illegible]
دیگر [illegible]
[illegible]

و آن زنان [illegible] و جماعت [illegible] یکی از ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
حکایت در عجایب البلدان مسطور است
[illegible]
[illegible]
حکایت در تاریخ [illegible]
[illegible] الله اکبر الله اکبر [illegible] اشهد ان لا اله الا الله [illegible]
[illegible] اشهد ان محمدا رسول الله [illegible]
[illegible] حی علی الصلوة [illegible]
[illegible] حی علی الفلاح [illegible]
[illegible] قد قامت الصلوة [illegible]
[illegible] عیسی بن مریم علیهما السلام [illegible]
[illegible]

نوبت نوبت بانگ نماز گفت دیگر از زیب اثری ندید و خبر نشنید والعلم عند الله العلیم الحکیم **حکایت** معتمدی چنین نقل کرد
تاریخ گزیده آورده است که در زمان اتابک سلطان مولانا جمال الدین ترکستانی که عالمی صادق القول بود و جمعی از تجار گفتند که در بیست و ...
که نوبتی از کنار ری برکنار ترکستان گذشتیم و در نواحی شهر بیکی جماعتی از اهل اسلام را شنیدیم که دو آواز از جهت شخصی که او را در نظر ابدال
می گفتند بر مرتع کمال فرمان گشته شب از دست عیال و اطفال الست آبادی از گوشه خانه او آوازی شنیدند که همین نوشته ابدال در که
در فلان روز که را شنیده که دو اکنون در نهایت زحمت افتاده با جفت دخواره روح با استقبال او مرحوم رسیده آمده ام که سر در
دیگر روز تواد شده و چون خاطر متعلق شد بود به دیدن آمدم تا معلوم نمایم که به حال واردی می باید که اهل این شهر را بگوید که
آتش عظیم مرتو چنین جهانی است صفت و هیبت روح شود چون مردم از ابدال در این آواز شنیدند به مراتب مرتب تا قرآن را گوش
خانه را خراب کرده مهیجی با دلیان ندیده و از گوشه دیگر همان آواز شنیدند و این آواز زمانی آواز مردم دمی حیات
بود که سپس آواز بود که از جنس بیرون آید و در این نوبت از کرت دیگر مبالغه بیشتر نمود که مردم شهر را بگوید که صفت را همه
والا به بیت عظیم مبتلا خواهند شد اهل خانه جواب دادند که مردم این شهر سخن کردن ترا از ما باور نیستند گفت اهل شهر را بگو که
تا وقتی آن حاکم شوند و چوبه در زمین فرو برند تا ارزان چوب باایشان سخن کنم و شهریان بدان موجب عمل نمودند همان شخص آواز
استماع کردند و ایضا گفت که این دعا بخوانید **اللهم کفی ملکک من السؤال و کفی بک عن السؤال** و تا چند روز این آواز از
مردم بیکی از موضع مختلف می شنیدند بعد از آن چند روزی درگذشت و آن آواز منقطع گشت والله من عجایب الحالات
غرایب الاوقات **دیگر** در تفسیر کاشفی از شافعی روایت است که پیرمردی جنان مدت چهار سال در رحم مادر مانده چون
متولد گشت دندانهایش تمام بیرون آمده بود **دیگر** آنکه در اوایل حال ار غلاوه منصوب است عشرت نمایه در بعضی از محلات
دارالسلطنه هرات از ضعیفه پسری متولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و دو دستش و دو پا از یک تنه بود و بر پشت
دو پاره گوشت زیادتی بود مانند کوهان شتر و آن شخص که راقم حروف در مجلس شیخ الاسلام مرحوم مولانا سیف الدین احمد
التفتازانی بود و این شخص اعجوبه آنکه مرده بود بعد از آنجا آورده بودند آن عجایب مخلوقات گشته گفت وقوع امثال این صور از جمله علامات
انتقال ملک است ووالدم در رجب سنه مذکوره در سیمان بوده و محمد خواجه عزالدین ملک شیرازی به یک بطن چهار فرزند
آورد یک پسر و یک دختر پسر در ساعت فوت شد و دو دختران و مادر ایشان سه شنبه پنجم در چهار روز وفات یافته
و چون نخبه جناب شیخ الاسلام مرحوم گفته بود در شعبان همان سال ماهچه رایت دولت شاهی از افق بلاد خراسان طالع
گشت و آن مملکت به تحت تصرف بندگان فرمان فرمای جهانیان درآمد والحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه وآله المعصومین
ذکر بعضی از غرایب حالات که از جنیان منقولست در کتب علماء و اوصاف مناقب به روایت موثقین ثابت از ابوحامد
راهب منقول است که گفت نوبتی شنیدم که در ولایت بین کاهنی فاضل گشته که در آن فن شبیه و نظیر ندارد و آوازه کمالاتش
به ضمیر مرتسم شده در ماه رجب که شهر الله الحرام اراده رجوع در خیام بود متوجه بین گشتم و در شبی از شبها در صحرا که راه
راه دشتر بعد معقدی بیدا شده خواب رفتم از خواب به غلبه برخاسته که بعد از آنجا نیک پیدا شد آمدم و بیابان
غریب دیدم نظر به اطراف و جوانب آن صحرا انداختم آتشی چند مشاهده نمودم و در مانند ستاره می درخشید
نزدیک بدان شعلات شتافتم جمعی عجیب صورت غریب خلقت دیدم که در گرد آن آتشها نشسته بودند لاجرم بر ترسیدم
دهشتی عظیم مرا رسید ... به ایشان آمده و مرا از مرکب انداختند جمعی از ایشان قصد من برخاستند و من تفرع نموده زنهار
خواستم و از مردم از آن قوم جماعتی که متوجه اقرار من بودند منع کرده چهار شخص تنومند نشستند و یکی از ایشان مرا مخاطب ساخت
گفت این آدمی از کدام قومست گفتم از قبیله غسان از بطن قبیله ... از معتقد و معقوده من پرسیده و من صورت حال را
معروض داشتم بر زبان آورده که ما در احبار راغبیه اهتمام و در قول کاهنان از آن متیقنیم که ایشان حقایق اسرار را
از شماها می شنوند و من اکنون حق را ... پرسید ساخت بعضی از قضایا که آینده را از شما ... معلوم نمایم ... پرسیدند که ایشان
اشارت بجاه من گردند که از اهل این ولادت من متوجه او گشته آن جنی گفت یا ابا حامد اکبر علما را که از کتاب باشد
به بردار خدا دو نیش با سپاهان و خود آورده یاد آن ریزان که هر آینه زود باشد که بیاید شتران بار یک میان

که میروند بجا امر این ... کشته دو مردم ... و صحیح ترین صنف ما بیند و مکان از او طلب نزد شک وصیت آینه فرد آید
از آسمان صحنی پر سی که عمارت درین مرتبه و غیبی که جنس ما دیده باشند و خبر ما گشته شیده دو تنه نوم داشت که مردا
زوم و خاموش کرده بدریستی که تا کسی پیدا باک حق را خشمناک کرده ام دو شخصی که تخت هنده پادشاهان
فارس را دو بار شد خواهد ابو حامد گوید پرسیدم که این شخص پادشاه باشد یا باب در ان کی چه بیاید باشد از یکسان
با شرف و وفا و کرم حسب از ان شخص از اوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه وآله وسلم بر زبان آورده گفت که نشان من
این سخن را از کرشته شنیده استماع نموده بر وکه نقیبه کان اعمال بنده کانند ابو حامد گوید چون سخن به عجب رسید آن
جنی با رفیقان خود از نظر من غایب شد و من آن شب را در همان مکان گذرانیدم و صباح به طرف مدینه مراجعت کردم
از غرایب آنکه با وجود مشاهده این حال و شنیدن این مقال ابو حامد راهب که زمان بعثت نبی غالب را دریافت از کمال
حب ایمان نیاورد و در کفر و ضلالت بمرد **حکایت** در بسیاری از نسخ سیر مسطور آمده که سواد بن قارب که
در میان کاهنان از اجانب دا قارب بنهایت شان امتیازی و اختصاص داشت در ایام خلافت عمر ابن الخطاب
روزی مجلس را ملاقات آمده عمر با او گفت که یا سواد من شنیده ام که ترا از ظهور حضرت مصطفی علیه من الصلوات اشرفها
جنی که همراز تو بود آگاه کرده است و کیفیت آن حکایت را می خواهم که بی واسطه از تو استماع نمایم سواد گفت
یا امیر المؤمنین شبی در خوابگاه خویش باستراحت اشتغال داشتم که آن جنی آمده پای مرا بزد و گفت برخیز و بیدار شو
و اگر فهم داری دریاب که رسولی از بنی لوی بن غالب رسیده و پیغمبری و دولت او رونده و خلق را بجناب الله خوانده و طریق عبودیت
حضرت الوهیت روشن کرده و چند بیتی چند بر زبان راند همین مضمون من این سخن را در وقتی نهند دم و گفتم بگذار که خواب کنم
که دوش بیدار بوده ام و آن جنی آنشب غایب شد شب دیگر باز آمده و آن سخنان را اعاده نموده من به همچنین شب اول زبان
حدیث نکشادم شب سیم نوبت دیگر فاصله گشته همان سخنان را تکرار کرده همان ابیات را بر زبان آورده و چون شنیده
نا آن کلمات مذکوره را بعضی از علمای فن سیر بدین عبارت ترجمه کرده اند **شعر** شگفتی ندارم ز جنیان سفت
که در این کش شان از شوق یافت • چرا زین جنین نیکان نباشند • پی دیو مرکبان نباشند • جدا از او جدایت گشته طالب
که تا مر کمر کار کرده غالب • بر شیر از سوی جنیت شتابند • در آن کام مرکب چو بیابند • الغرض سواد گوید که دو شب پرسیدم
سخنان مستور ده علم آن جنی ... شنافت و روز دیگر روی به یثرب نهاده ام و ... شنیده ام که حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم
به یثرب هجرت نموده به برکت شنافته و شرف ملازمت آنحضرت در یافتم و به سعادت اسلام رسیدم اما دیگر
هرگز آن جنی را ندیدم **حکایت** از جناب مقرب حضرت سلطنت امیر علیشیر استماع افتاده که روزی ضعیفه بود
که او را خیال افتاده است الدین چنین گفت که از مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی شنیده ام که نوبتی شیخی گفت که در وقتی که مرتبت
کمال و رتبه اسلام بودیم و درویشی نسبت با طریق ارادت و سلوک بیابانی دست روز منزل مابیر رسیده و چون
عجب یافته در آمد و در آن شب روز آوراند دیدیم بعد از آن پیدا شد در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم از او پرسیدم
که در این بیابان روز کاری و چه حال از کرفت مرا در غایت غرایب اتفاقات افتاده و چون بعد شما از آن بیابان
نجات دست داده گفت چون از تفصیل این اجمال سؤال کردیم گفت که در فلان منزل به کنار برکه فرود آمدیم و در خیمه سنگ
او در انقلاب سایه نشستیم همان لطف کرده و خواب در خیمه عادت شده و چنان احساس کردم که جمعی از هوا در آمده مرا بر دوش
و بجایی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش او ایستاده جماعتی که مرا برده بودند عرض رسانیدند
که این آدمی از کسی از ما را کشته است پادشاه جواب این سخن را از من استفسار نمود یکی از آن طایفه گفت
مرا گفت بگو در مشرع فرمایید من این لفظ بر زبان آوردم و پادشاه گفت او را نزد قاضی برید تا این قضیه به مقتضای
شریعت مطهره فیصل یابد آنگاه مرا نزد شخصی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی کردند قاضی از من جواب
پرسید گفتم که من ماری کشته ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از جماعت سؤال کرد که مقتول شما به چه صورت بود گفتند
به شکل ماری بود گفت پس شما را دعوی نمی رسد زیرا که من در سید الانس از رسول ثقلین صلی الله علیه وسلم

شنیده ام که مردی من زنبا غریبه خان قشلاق بود اکنون این شخص را برداشته بجانب حمل کرده اند ایشان بموجب زنده
حل بوده مرا بجهان پسر رسانید نه من از عقب ایشان رفتم تا اکنون بجهت رسیدیم و هم و وقف کرد یکی امیر نظام الدین
عیشه بعد از نقل این اخبار تا سعت کرد و گفت کاشکی در زمان حیات جناب مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی این واقعه را
می شنید و تا بل و اسطه کیفیت حال را از ایشان معلوم میشد و هم از آن مقرب حضرت سلطان ذی استماع افتاده
کرده که یکی از قرابتان من گفت شبی در این حمام شده بجهت آنکه صبح برخواستیم و بحمام رسیدیم از شاخ رفته اتفاقا
حمام زمان تمامی چراغ روشن کرده بود و در خرابه بحمام و درین [illegible] بحمام رفتم و دو یکی از ملوک نیز داخل کرده
چون بمیان حمام آمدیم دیدم که شخصی بر در گشتی نشسته است از وی پرسیدیم که هیچ دیده است یا نه گفت صبر کن تا احتیاط
کرد آنگاه خود را بیرون ساخته و دست بشیشه روزن سقف حمام رسانید تا آب را برداشته ملاحظه [illegible] گفت
لا جرم و هم بر من غالب گشته از ساعت بیرون دویدم و جامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم و چون در باغ شهر رسیدیم شخصی
مرد و آشنا پیدا شد گفت درین حوالی کجا می آیی گفتم از حمام می آیم و او را واقعه خبر داده گفت بگو این کیفیت
شده آن شخص را واقعه ای که من از این واقعه نیز خبر داده گفت خود را برکشیده تا در پشت آن شهر رفته و بر زبان راند که آن شخص
که در حمام دیده بود ترا با من بر از شد و این صورت فرش کرده تا روز آنجا افتاده بود و آنجا که پیدا که مرا می شناخت
بر وقت رسیده مرا بخانه برده و شب حال عرض کرده تا بهتر شدم و هم از جناب شاه الیه استماع افتاده که فرموده که
یکی از خوران ایران چنین حکایت کرد که در نیشابور که متوجه یکی از مواضع بود پیش بودم و در روزی که تمام دشت و بیابان برف گرفته بود
بغارتی پیدا شد و بر آمد که در میان برف غلطیده بود و از هیچ طرف اثری در او نمی توانیم تمیز شد و اسب بیدا نمود
ماندم و آن بغار را برگرفته بجانش رسانیدم و در آن باشد دست بیابان برده و پای او در آمده دیدیم که خصیتین او در غایت
بزبان تعجب گشت که [illegible] ما بسیار بار بغاره رو برده بازیس کرده گفت چشم باز افتاد [illegible] بهم
بخاله را ده واره گشته و در غایت سرعت بطرف دیگر تاختند ذکر بعضی از عجایب و غرایب امور که تعلق بحیوانات
آبی و دود و وحش و طیور دارد در عجایب البلدان مسطور است که در نیل مصر حیوانیست که در پا یا چهار گاو رنگیست
وحشی و نهنگ و تمساح اند زرشس جانوریست بهیات بزغ که طول و عرض او یک گز باشد و نقطها کرده و طول او بیرون
داده و در اکثر اوقات کشتی و مسافران دریا از آن بغایت مراسان باشند و در او را طعمه در آب انداز تا بخورد دم او
شده از عقب کشتی تقاعد ورزند نهنگ جانوریست که در اغذاش بکیو داغ دهان پیش نیست خوردن و بچه آوردن
و فضل الحکمه ان اوان منفعت در رسالة الصید که از مصنفات جناب شیخ الاسلام مولانا سیف الدین
احمد التفتازانیست در سلک تحریر انتظام یافته که نهنگ بصورت سوسمار است و دهان گشاده دارد و دو زبان و دو
وشصت دندان و در پیش از نهنگ اعلا دارد و چهل دندان در فک اسفل و در میان هر دو دندان پیشین او دندان خود چهار کرده
و بعضی گفته اند که نهنگ را هشتاد دندان پیشین است چهل در بالا و چهل در پایان و چون نهنگ جانور را بدندان گیرد
دندانهایش از یکدیگر گذشته بهم شود و خلاص آن جانور را ممکن نباشد و پشت نهنگ سخت باشد شبیه پشت سنگ پشت
و آهن بر او کارگر نشود و نهنگ را چهار پایست و دم دراز دارد و کلاه باشد که طول آن صد گز رسد و نهایتش معلوم نیست
و نهنگ را شوان گشت مگر از زیر بغلش و او هرگاه که از جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خود نشاند
و تخم در خشکی کند از بچگانش آنچه با آب رود نهنگ شود و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و ایضا در رساله مذکوره
مذکورست که چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آمده دهن باز کند و مرغکی کوچک بدهان وی در آید
و آنچه از اندرون و در بیرون آید بخورد و آن مرغک را چیزیست بر سر مانند خار هرگاه نهنگ دهان خود برهم نهد
آن خار در کامش خلیده باز دهان بگشاید فرس البحر جانوریست مدور و نقش مشابه بگاو و دهانش مانند دهان
خوک از دهان بیرون آمده باشد و چهار دست و دندان دارد و هر دو دندان برابر تخم مرغی و دست و پای او در غایت
کوتاهی است و سطبری وش به دست و پا رسته و دمی کوتاه دارد و دایم قصد کشتی کند و کرجانوری که بیابد هلاک کند

قوت و صلابت چه حش بر تیا یست که زنجی در صد هزار مرد و سلاح خواسته که او را هلاک سازند ذات را بشکنند
و در عجایب البلدان مسطور است که زنجی در سواحل دریای هرمز حوت بدید افتاد که جانوری ماهی صید کرده مانند سپر
گرد و پهن و بر خلاف او باریک داشت و در میان پشتش دو چشم کشیده بود و دهان در میان شکم داشت و در رساله
الصید مذکورست که نوعیست از ماهی که آنرا حوت الملک گویند و آن بسیار بزرگ باشد چنانچه کشتی را از سر باز دارد
اما چون صیادان صنیعه فرود را بخون حیض آلوده بدریا اندازند آن ماهی بگریزد و از روزنها غیبه در کشتی باشد چنین خاصیت
خاصه کرده دیگر در بعضی از بحار ماهی می باشد که طول آن صد و بیست گز است و عرض دم او بیست ارش و عرض دهانش
دوازده و هم و در آن بحر ماهیست که چپیره و در وقت طیرانش ماهی از دریا بر جسته از دهقش به پرواز می آید و او را
گرفته میخورد دیگر در یکی از دریاها ماهیی می باشد که بدرون آب و طیران می آید تا وقتی آن حیوان بجستن که بر سطح آب
بازداشته باشد بر سر پنجه و بدنش ازمی آید و این حیوان آن ماهی را می خالص فرو میبرد دیگر در تحفة الغرایب
مسطورست که در سند و هندوستان دریاییست که در شرح طول آنست و در آن دریا حیوانات بهیات آدمیان چون شب
شود بسیار از آب بیرون آیند و بر ساحل بگردند با هم ملاعبه نمایند و رقص کنند و در میان ایشان زنان خوب
صورت باشند و دیگر حیوانات نیز باشند بغیر صورت آدم که از آن بحر بیرون آیند و مردم آن دیار در شبهای
مهتاب نزدیک بآن دریا روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان کنند و هم دقوف که مردم در شیبه آن دیار بدینسان که سلطان
صبیح الزمان میرزا بخیال قتال محمد خان شیبانی در کنار آب آمویه نشسته بود بعضی مردم از آن غوغاها گرفتند که او شش
یکی را تیم بود و سطبری نصف بالایش برابر عصایی و نصف پایانش بعدد انگشتی و رنگ اصل نداشت و غیره دهان صنعتدار
در اعضایش ظاهر نبود و از جمله حیوانات آبی سرطان است که او را خرچنگ گویند از غرایب حالاتش آنکه
چشم بر کتف دارد و دهان در سینه و سالی چنین نوبت پوست بیفکند و در سوراخ جانب آب را محکم کرده و در طرف
خشک را باز کند و در آن وقت نفس تنگ شود و دیگر آنکه خرچنگ بطریق آدمیان بدست خورد زیرا که دو دهان که دارد
در پشت سیاهی آنهاست و کرامات نه گویند که گر سر را بر پشت مرده بیند علامت امنیت باشد اما
حیوانات بری که بوجب الاشکال الاصناف بسیار است از جمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب
طالع کرده او را از تولد نماید و تا وقت غروب او زنده باشد بعد از آن بمیرد و روز دیگر صباح از آن مکان نوری پدید
و او متولد شده و او در هنگام غروب بمیرد و لایزال توالد و تناسل و فوت آن حیوان بر این موجب باشد و غرایب
حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و جنبنده بر منوالیست که از رسالة الصید و دیگر رسایل افاضل نقل کرده میشود
شیر در میان وحوش بمنزله پادشاهست در غایت شجاعتش در میان طوایف انسان مثل گشته مع ذلک
از آواز خروس بترسد و از چوب زدن بر سپر یا روشن و هم نماید و بچه شیر در وقت تولد قطعه گوشتی باشد بی
حس و حرکت و بعد از آنکه سه شبانه روز مادر او را محافظت نماید پدرش بیاید و باد در دهنش دمد تا صورت شیر پیدا کرده
در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانه روز چشم باز نکند و چون جثه اش به کوه و شکار رفته به شیر پیر ماند هیچ
جانوری را نخورد و بر سر بازمانده خود نرود و از ارسطاطالیس مرویست که گفت نوعی از شیر دیدم بنگل و از گوشت
گوشت خوار و ازو داشت جدا از رنگ و حیب پلنگ حکیمترین سباعست و چون سیر شود سه شبانه روز
خواب کند و از دهانش بوی خوش آید بخلاف شیر که دهانش بدبو بود و هرگاه پلنگ مریض شود وحوش خورد تا نیک
شود و پلنگ را آفت ارجمت با شرابست که اگر بخانه رسد چندان بیاشامد که او را شعور نماند و گرفتار گردد
یوز بشکل مانند پلنگست و عجب مزاج سخت باشد و یوز چون پیر شود ترک شکار کند و یوزبان صاحب او را
دانه صید خورده و یوز نیز مانند پلنگ خواب بسیار کند و اول کسی که آن جانور را بر پشت اسب سوار ساخت
یزید بن معاویه بود گرگ چون در خواب شود یک چشم او باز باشد و یکی پوشیده و در هوا انس با زیاد
کند و هرگاه او را بگیرند هر چند او را بچوب یا شمشیر بزنند آواز بر نیارد تا بمیرد و گرگ از یک فرسخ مسافت

بوی مردار شنود و هر گاه خورده شود نیز باید باستنشاق هوا التفات نماید گویند که چون بچه گرگ را در کوی تر خانه آورند
گریه باب از ... و پوستش چون پوست کوسفندان انداز ... **خفاش** از گفته بعضی علما آن آثار
چنان معلوم میشود که گفته حایض میشود و بچه را شیر میدهد و ساله ماده او مکافات اشتباه دارد و چنانکه از کیفیت
گوشتش مفرح می بوده **خرچس** از جنس ماکولات آنچه آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین علیق اسب و شتر
و در از گوشش طعم سباع را این بکار برد و در وقت وضع حمل ... بسیار کشد و بعضی گفته اند که خرچس از زمان
زاید و در زمستان کم تر بوده باشد و هر گاه کرسنه شود دست و پای خود را بخورد تا سیر شود **خوک** ... جا معتقد است
از جمیع حیوانات ... وحشت ماهکی ... بچه آدمیان ... از خون ... و اخبار پدر ...
حامله کرده ... بچه زاید و چون ... هر گاه خوک بچه ... او از خواب
چون خوک را ... از گوشش ... خوک ... و ایضا اگر چشم او را از ...
... دیگر آنکه اگر خوک را ... نر ... او ...
روباه ... طعمه ... آنچه ... تاب ... کناره ...
دانش ... آنگاه ... خود را ... بر پشت ... چهار پای ...
جنبند ... از ... باشد که از حیثی
بدرستی ... که در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
شخصی ... پرستیدن ... **شغال** جانوریست
... بعضی از مردم ... **خرگوش** ...
گویند زبانش ... از خواب حالات او بعضت پوسته آنست که
جانور ... باشد و ... از خرگوش ... در چشم خرگوش ...
حایض می شود و ... از کوش ... در چشم ... و ... جل ...
... اگر ... **سوسمار** هرگز آب ننوشد و باستنشاق هوا ... **بوزینه** از
... جانوران ... آدمیان ... شباهت ... شطرنج را
... شطرنج ...
... گویند که ...
... **بوتیمار** ...
... **پلنگ** ...
... داشت
... چندان
وفات یافت آن ... و آن جانور دم دراز دارد
... هلاک شد **گربه** چند نوع می باشد ...
...
...
... **موش** جانوریست ... که گویند که اگر
...
... امیر نظام الدین علیشیر ...

ورقتی که ... اشتغال داشتم در زمینی که آن از اصل عمارت می ساختند خانه موشی ظاهر شد و از
آنجا پس ... ازمرگ ... و ... آن سوراخ ریخته بود
... معلوم ...
... از ... در ... و ... این حال ...
... خشت در اطراف منزل ...
وچون روز دیگر ... معلوم شد ... از آنجا ...
... **خارپشت** ...
سلحفات ... سنگ‌پشت ...
...
... **مار** ...
...
...
...
...
...
... **کژدم** ...
...
...
... **کرگدن** ...
...
...
...
...
...
...
...
... **پیل** جانوریست ...
...
...
...
...
...
...
... **نقشت** ...
... آب ...

خود را میساخت و پیش پیش خود بر زمین می سنجید تا ... که چاه کنده است لاجرم فیل بانان از راه رفتن آن عاجز شدند پادشاه
بآن فیل شفقت بود با کاه و فیل بانی به بالای درختی که فیل از پایان او میگذشت چنان شده و در وقتی که فیل بانجا رسید
خود را از درخت در انداخت بر پشت او نشست و ریسمانها را که بر پشت و پهلوی آن فیل بسته بودند خود را از هم چسبیده بود
محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب کرد و برجست آن شخص از وی جدا نشد بعد از آن به پهلوی سلطان گشت و به ... پهلو
که خلیفه فیل بان به پهلو او بگریخت در آن اثنا ... محکم بر سرش بزد تا فیل عاجز گشته گردن بنهاد ... فیل بان
او را به فیلخانه آورده و پادشاه در باره او انعامات فرمود گویند احیانا ... فیل ... و در شب
چهل روز در جنگل بوده اگر فیل صید نمایند بآن مباهات کنند و تجار کار فیل از ولایتی بولایتی برند و گزی از گزهای اعتبار
کرده فروشند **زرافه** جانوریست و دستهایش از پایهایش درازتر و سرش شبیه بسر شتر و شاخهایش
مانند شاخ گاو و پوستش چون پوست یوز و دنبش شبیه دنب آهو و در وقت رفتار نخست پای چپ را بر دارد
بخلاف حیوانات دیگر در مؤلفات بعضی از فضلا مسطور است که کفتار با ناقه جمع شود و از دو حیوانی که بعضی از اعضایش
شبیه به پدر باشد و بعضی شبیه مادر او بوجود می آید و گاه آن حیوان با گاو وحشی جفت شود ... بحصول می پیوندد
شتر گویند که شتر را زهره نباشد و چون جنبش بسیار ... میل افتد بمیرد **اسب** بهترین مرکب
خوب صورت و ... و چنانچه در کتب ... تحریر یافته در باره او احادیث صحیحه مرویست ... از ...
نظر در آمده که پادشاه ... اسبی ... داشت و ...
و در سر ... او ... **حمار** دو نوع باشد اهلی و وحشی گویند که اگر حمار اهلی ... باشد
آواز شیر بشنود خود را از ... زیاده از چهل سال نبود اما حمار وحشی دویست سال
و بعضی مدت حیاتش ... سال گفته اند ... که ... از ... شیر ... و ...
بعد از ... و با بعضی ... حمار وحشی ... حاصل ... از آن ... اشد
والعلم عند الله تعالی **استر** از نتاج اسب و ... است ... آنکه ... باشد
استر را بوی ... گاو ... شود **گاو** چند نوع باشد
و از آنجمله گاو وحشی است که ... احتیاج بتعریف ندارد ... از ابو هریره مرویست که گفت روزی
مردی ... گاو ... و گفت که من ... ام بجهت ... آفریده
شده ام ... مردم ... **نغنت** که در زمان ابو سعید خان
خدا بنده ... که چهار چشم داشت و ... در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا نیز ... که
از شکم گاو ... که ... پادشاه ... آن ... را
بر ... **کرگدن**
گوشتش ... بمزاج آدمی ... و پیراسته ... چهار دست ... پشتش
کوتاه بوده ... **ایل** ... گوزن ... سال شاخ
... شاخهایش ... از اطراف شاخش ... ظاهر شود و زیاده گردد تا شش سالگی
بعد از آن ... شاخهایش ... آنکه گوزن ... و بعضی از صیادان
پوست گوزن پوشیده ... آب ... آید و ... تابستان
افعی خورد چون حرارت بروی غلبه کند بطلب آب رفته ... آب برود تا ... قانع شود و چندان
آب ننوشد که ... بیرون ... که بعد از خوردن افعی ... قطره آب در ...
چشم گوزن ظاهر شود ... منفعت ... زهر ... بسته ... پادزهر حیوانی
از درون ایل بیرون آید و پادزهر ... تریاق ... سموم باشد **آهو** هر چند نوع می باشد و از آنجمله مشکی است

که مشک از ناف او بحصول می پیوندد و در رنگ آهو ... است و عجب ... از ... انواع آهو بزرگتر بود
و دو دندان سفید ... و در رنگ ... آنچه ... مردم آنجا ... او ... و ...
که خون در نافش جمع شود ... خارش ... آید ... آن ... باشند ... و ... صحرا
... ناف خود را ... تا ناف از وی جدا شود و در باب حصول مشک از آن آهو اقوال بسیار ... و ...
که ... آن لایق بدین مقام نیست در عجایب البلدان مسطور است که در ولایت تبت ... که آنرا فارة
المسک خوانند ... ناف ... از ... که ... تا خونش ... گردد و
مشکی ... شود و چون ... از حال سباع و جانوران چرنده مذکور شد طایر خانه ... ذکر حیوانات ... پرواز
آمد **شترمرغ** ... طبیعتش ... دو ... و وقت طیران ندارد اما چون پر دارد ... می ... اورا
از طیور شمرده اند و شترمرغ ... و پایهای کوتاه ... و صورت ... پر ... آنها ...
... ماند ... عظیم ... باشد ... شترمرغ ... در ...
... آب ... پایش ... شترمرغ به
... در وقت ... زیر ... پای ... اعضا ...
... گویند که شترمرغ ... از ... بچه بیرون آرد ... دیگر را بخورد ... بچه
دیگر ... که ... آید ... آن جانور ... باشد ... گوشتش
... فروشند و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا شترمرغی بهرات آورده بودند ... و ...
... که ... آهن ... آتش ... شترمرغ ... پیش او می انداختند ... حال آنرا ...
... امیر نظام الدین علیشیر ... و گفت در وقتی که میرزا
... آمد ... شترمرغ ... خاقان منصور ... آن ...
... پادشاه ... بیرون ... ترتیب ... و چون ... پاره ... کرد ...
شترمرغ ... این واقعه ... غریب ... آنرا
تصدیق ... کذب ... امیر علیشیر ... بود **عنقا** ... ایشان
از شرح مقامات حریری که مصنف ابو البقاء عبد الله بن الحسین العکبری است نقل نموده که ... اصحاب ... که ...
کوه ... ارتفاع داشت ... بسیار ... و ... عنقا ...
... که ... آن ... چون ... از ... بود ... آن کوه ...
... گاهی ... اطفال آن دیار ...
... المغرب الذی یجی بالغرائب ... حنظلة بن صفوان
... ایشان ... عنقا ...
بود در تاریخ ... عنقا ...
... اعضایش ... عنقا ...
ربیع الابرار از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که ان الله تعالی ... زمن موسی علیه السلام طایرة اسمها
عنقا ... وصفها ...
... موسی علیه السلام ...
... که ... زمانی از آن ... ایشان
... از آنکه موسی علیه السلام ...
... ساختند لاجرم در وقت ...

اوداه صلی الله علیه وآله وسلم مردم از آن طیور شکایت کردند و بعد از آن حضرت نسل ایشان انقطاع یافت یا نسخ کرده
که آنچه در حرم بعضی از آشیان‌ها شده است و خبر از دور شنیده والعلم عند الله **عقاب** نزد ارباب بصیرت
مرغان مشهور است و او بغایت دوربین و تیز پرواز است چنانکه چاشت در عراق خورد و شام در یمن و عقاب سه بیضه
نهد و در سی روز بچه بیرون آرد و از بچگان خود یکی را بیرون اندازد زیرا که بر او مشقت می‌رسد که جهت هر سه بچه طعمه
هم رساند و بچه‌ای را که عقاب بیرون افکند مرغی که بشکننده استخوان موسوم است بالهام ایزد تعالی بر او مهربان گردد و
او را طعمه دهد تا کلان شود **از عجایب** آنکه بعضی از اهل دانش گفته‌اند که تمامی عقاب‌ها ماده می‌باشند و با غیر خود جفت می‌گیرند
دیگر آنکه چون عقاب پیر شود بچگانش او را برداشته جهت ... سپستان برند و در چشمه که به عین العقاب مشهور است غوطه دهند
آنگاه در آفتاب نگاه دارند تا پرهای کهنه او بریزد و پر نو بیرون آرد **دیگر** آنکه چون در جنگ عقاب قصور رسد اگر او
جگر خوش را بخورد صحت یابد **باز** بعضی از اهل دانش گفته‌اند که باز نمی‌باشد مگر ماده و جفتش از طیور دیگر باشد
چرغ چنان مشهور است که هیچ یک از طیور شکاری آهو صید نتوانند کرد مگر چرغ و چرغ بمرتبه‌ای است که هرگز بجهت
خوردن آب تکلف ننماید و از ... بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول کسی که بچرغ شکار کرد بهرام گور
بود و بعضی گفته‌اند که حارث بن معاویه بن ثور نخستین کسی است که بچرغ صید نمود **بوم** در شب اصلا خواب نکند
و در روز از آشیانه بیرون نیاید **نقشت** که بترکی ... را نامند و او که بدترین مرغان را شکار کند و بعضی که بدترین
چیزها باشد کباب سازد و بدترین مردمان دو هم آنکس بوی را کباب سازد و ... کباب کرده بجا آرد
گویند که چون بوم را بگیرند یک چشم او گشاده ماند و یکی پوشیده و هر کس که آن چشم را با خود دارد در خواب نشود
موش گیر او را فلیواز گویند و خاصیات ... در حیات الحیوان بدین عبارت مذکور است که موش گیر
زردترین مرغان است و ... شده و گاهی ... بچه بیرون آرد و این صورت در غایت غرابت گویند که موش گیر
بهترین جانوران است و ... زیرا که او ... بچه و ... مرغان ... بچگان ...
خفاش ... که این سخن راست است که فلیواز شش ماه ماده می‌باشد و شش ماه نر و جواب او که ...
کسی اند که ... **کرکس** ... کرکس را عرب ... یعنی ... از کار ...
وحدت ... که ... از چهار صد فرسنگ مسافت چیزی را ببیند و در دیگر ...
و همچنین آورده‌اند که ... بوی خوش ... و ... خوردن حرص بسیار داشته باشد
و گاهی آنقدر بخورد که حرکت نتواند کرد و گرفتار شود و ... آنقدر عجب باشد که هر که ...
لکلک گویند او جانوری است زیرک و بعضی از حکما گفته‌اند که نگاه داشتن استخوان لکلک ...
از ... **کبوتر** جانوریست ...
از اول ... و اگر کسی ... نگاه داشته باشد در آب غرق نشود ...
غایت مقبول و انواع او بسیار است چون ...
کبوتر ... از آشیانه ... سال ...
مثل آسیان تعشق می‌ورزند و در وقت ...
طوطی باضعاف اوصاف موصوف می‌باشد ...
که منقار و پای وی سیاه بوده و ... در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی ...
آورده بودند و در ... سلطان حسین میرزا طوطی ... که منقارش سیاه و پاهایش سرخ بوده
گویند که هر کس زبان طوطی خورد فصیح گردد و هر کس ... **طاوس** عجب
صورت بهترین طیور است و ...
یکسر و باز خوب ...
از آن ... زیاده از ... در حیات الحیوان مذکور است که از عجایب آنکه طاوس ...

بلکه چون طاوس زشت شود و در کرد چشم وی اشکی پدید آید و طاوس ماده آن را بخورد و آبستن شود ... بیضه
نهادن ... اثر ... از ... نظام الدین ... بسیار داشت ... استماع نموده
که ... جفت شدن طاوس ... ماکیان ... ایم از غرایب آنکه
چون چشم طاوس ... **خروس** ... نماز عام باشد
چنانچه بعضی از علما مجتهدین بر آن رفته‌اند که اعتماد بر بانگ خروس کرده نماز توان گزارد و در صحاح اخبار
آمده است که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که چون خروس بانگ کند از فضل خدای تعالی چیزی طلبید زیرا که
خروس ملکی می‌بیند و بانگ می‌کند و خروس ماده خود غیور است و صفت سخاوت و شجاعت مشهور **تذرو** خروس
دشتی است و او در هوای خوش و چمن و ... باد شمال ... و در هوای ... و هنگام وجوب باد جنوب لاغر
گردد **دراج** مرغی مشهور است و او در وقت ... نسیم شمال و هوای خوش ... و در زمان هبوب باد جنوب
بال پرواز نکشاید **کبک** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد و از غرایب آنکه کبک ماده بمجرد شنیدن
آواز کبک نر ... باشد که در خاک ...
که بچه نر شود ... کبک ماده ... و در غایت غیرت باشد
و ... **هدهد** رسول حضرت سلیمان علیه السلام است ... آب را در زیر زمین ...
که ...
... **فاخته** ...
... آشیانه ...
فاخته ... حیات الحیوان ...
قمری بعضی از ...
که ... سلطان ...
...
چون ... **گنجشک** ...
...
جانب ... **زغن** ...
...
دشمن بچگان ... آشیانه ...
...
...
...
...
...
... سلطان حسین میرزا ...
... سلطان احمد میرزا ...
...
...
...

خارپشتی را در آنجا انگنده بود و پرواز کرده است مراد شد فرح گردیده و هر چند وقوع این امر عجایب بس بعید است اما چون
از ثقات استماع افتاده بود خارج حجت بر آن زبان گشود عکه بنده مرغ و خیانت موصوفست و او بچه خود را
بزرگ در درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر کسی نزدیک به تخم او رود کشته شود و همچنین عکه قوت خود را
پنهان کند گویند که غیر از آدمی عکه و موش و مور هیچ جانور خورد و خواب را نگاه ندارد غراب چندین نوع
می باشد و طبیعت هیچ اصناف بدان میل است که از خلق گذر کرده و در جای بخت شود که کس نبیند و نخواند و
بعضی علما بیان رفته اند که کلاغ مجامعت نمی نماید بلکه آنکه ز منقار خود لقمه با ده و بحقاقت کنند و آنچه تحقق است
آنست که هیچ جانوری با یک ماده مگر مراصلت جایز نداده و از جهت اودرا تقیده و مضروب سازند از غرایب آنکه چون
بچه کلاغ از بیضه بیرون آید در نظر پدر و مادر آن قدر کریه منظر نماید که بچه را ترک رستن کرده در آن ایام رزاق مطلق
الاطلاق پشه را با آشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگان شش گردد و هر گاه غراب بچه پر برآورد پدر و مادر شش با آشیانه
آید و تعهد حالش نمایند دیگر آنکه کمال الدین حسین ابیورد گفت که در بازار مصر مردم گیر را دیدیم که کلاغی بدست خود
نشانده گفت یا غراب و حد الله کلاغ بزبانی که مفهوم میشد گفت لا اله الا الله کلنگ جانوریست ابلق و دو رنگ
زیرا که در دشتی که در هوا پرواز نماید چون کسی است راه می نماید و اشارت کند تو هم شد بطرف دیگر روده آه
یک صفت نیک دارد که چون مادرش پیر گردد او را ضایع نکند و او را در جای به صحرا برده و در طعمه دهد حبارا
جانوری او را تغدر گویند و او مرغیست تیز پرواز چنانچه نزدیکی در بصره تغدر را دیده که از چند دانش بپیاده انداخته
که در بلاد شام می باشد چون آمده و در طلب و از جهد بسیار نمی نماید و از الامراء او را پسنگ سیره و ضرب الشل شده
که تغدر را الخند و سیته چه هر گاه جانوری بر هوا از متخال برود و اگر پر از جناح تغدر کند شود و تیر پرزده این آید و
از نقصه بیرد و گوشت تغدر با تفاق صیادان لذیذترین لحوم طیورست بط در دشتی که بط ماده بر روی تخم
نشسته زیر کلف از و بر روی کرده و در نقصه ما بچه از بیضه بیرون آمده بط زجه ماده دوست دارد سمندر
مرغیست که در میان آتش پیدا شود و چون بالش نسوزد کالبا باشد که آتشی از وی شعله زند و در هیم افتد و سمندر
هم در میان آتش بچه کند و گویند که او را از پرتش چون سیرد و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اخلش بر پد
هیزم بسیار جمع کنند و آتش در آن زنند و خود را بسوزد و بعد از مدتی که بران خاکستر باران بارد همه دیگر از میان آن
ظاهر شود و الله اعلم بحقایق الامور خفاش که او را شب پرک گویند طایریست بسیار غریب و موصوف
باوصاف عجیب از جمله آنکه گوش و دندان و پستان و صفت رو حیضه دارد و ماده و در جائیکه حیض شود بخلاف طیور
دیگر بچه زاید و شیر دهد و بوال کند و بخنده و ماتند آدمیان عمرش دراز باشد دیگر آنکه محل پروازش در
شبانه روز دو ساعت است از زمان و شب تا صبح صادق تا هنگام طلوع آفتاب و از حین غروب خورشید تا وقت
غیبت شفق و در سایر اوقات جنبش از رویت اشیا عاطل است دیگر آنکه پیش در وقت طیران خفاش پرون کوه
در جانوران خورد و خفاش در اشتار پرواز او را صید کرده طعمه زده و بعضی از علماء تفسیر گفته اند که خفاش جانوریست
عیسی علیه السلام مخلوق گشته بنابران صفت مرغان دیگر ندارد انجمنه از غرایب امر طیور عنبر مشهوره
بر بومیست که ذکر یکرده نقلست که در پل در دیار نیل مرغیست که پرش سفیدست و بالا اطرافش سیاه
و آن طایر از آن مرغ بکار دیگر زند و پرچه های آن بچه خورده و هر گاه در طیران آید بلفظ فصیح گوید که الله فوق الفوق
چنان که هر کس این کلمه را شنود دیگر در حدود مغرب مرغیست که او را قارون گویند و قارون مدام با زمرد
کشتی طیران می نماید و هر گاه سفینه بجلی خوفناک میرسد یا بجای عاستی میشود که از جانوران ضرر متصورست هوبت
بانگ بکند و ملاحان کیفیت حال را از آن پیش تدارک اشتغال می نمایند دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان
مرغان گوراز کیک جنس پر نمای پر می باشند و مرغان دیگر بجهت آنکه هم از یک صنف می آیند و کسی پیش دیگر نرود
بان مرغان جمع شدند و چون روز با قوت پیچ آن طیور این مرغان ضعیف را می گیرند و میخورند دیگر در ولایت زنگ مرغیست

کبر درخت کا و زیچه شده هر گاه که مار قصد بیضه او را بکند آن مرغ چنان بیضه را بر چشم مار زند که دیده اش
از حدقه بیرون افتد و بیضه شکسته در آن کار بچه در از بیضه بیرون می کنند و مار و پوست آن از دیده خود می
و مار بواسطه دیدن پوست بیضه گرد بچه آن مرغ نمیگردد و آن مرغ بر هیچ درختی آشیانه نمی سازد
مگر بر درخت گاو زو دیگر در جزیره سقلاب طایریست که هر گاه ره اهل کشتی نشسته می شود آن مرغ
می آید و در پیش کشتی میپرد و ملاحان کشتی در عقبش میرانند تا بطرفی که نجات نمی پرسند دیگر در هند و چین مرغ
مرغیست که دهنی بزرگ دارد و این مرغ دهان خود پر آب می سازد و بر سر کوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی
پر سپانند و آب از دهانش میخورند و چون آب تمام میشود باز بر سر منقل خود می رود دیگر در ولایت
بنگاله مرغیست که مار میخورد و باین طریقه که دم مار را می گیرد و میپرد و اگر مار قصد او میکند و میکشد او دو باره در میان
زمین و آسمان او را می گیرد تا در برابر بند جبلی بر سانند انگاه در سیکند و ماهی برزمین خورد و چند قطعه میشود
بعد از آن نشسته او را میخورد و تا ماده مرغ و بچه او را نمیخورد زیرا که اگر آن دو عضو را بکار میبرد کور میشود دیگر
در حدود روم و حبشه مرغیست که اگر روز نو روز در میان قوم حرکت اتفاق افتد و اهیعنی تخلف تحفه
دیگر در عجایب المخلوقات مذکورست که مرغی هر سال در روز عاشورا از اول الصباح بمشهد امام حسین علیه السلام
آید و تا هنگام غروب توجه کند و بعد از آن طیران نماید و تا عاشورا دیگر هیچکس او را نبیند دیگر در دیار
بلغار مرغیست که منقار در از دارد و منقارش زیر شش ما بجانب راست دراز باشد و شش ما بطرف
چپ و گوشت آن مرغ نافعست معالجات را و حکماء که بیضه آن مرغ را برنج با برف نهند آن برنج و برف
از حرارتش بگدازد دیگر یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در دریای روم جزیره ایست بجزیرة الطیور موسوم
و در آن جزیره اجناس مرغان صد و سی صنف یافته اند که اکثر غریب الاشکال والافعال و برین قیاس عجایب
برّ و بحر بی سکون بسیار است و غرایب عالم کون بیرون از حد شمار و تحریر جمیع آن امور بعید و چنان بجنان نیست
و هیچ مخاطبی بگوید که چیست این هم و مثل کان فی الایام عجائب و از جمیع آنکه این ذره احقر را
با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و قلت با انواع شغلش در ایامی توفیق مساعدت نمود و
معاونت یاری ... بود و این جهت زمانه معظم وقایع انبیاء و ایمه و ملوک و سلاطین و مشایخ و حکما و
علما و فضلا را از اول آفرینش تا غایت در سلک تحریر کشیده و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات تعقد
امکان از لوازم اهتمام بجای آورده و این مجموعه را با تمام رسانید شکر که این نامه بعنوان رسید ختم از مرگ بپایان رسید
این نامه نامی که بر آثار انبیا و ملوک تحفه تیست اتمامش در سنه اتفاق افتاد و که آثار الملوک والانبیا
از تاریخ شهر فرزداد و ایضاً لفظ خیر از جهانیان از این سال هجرت و باین تاریخ مشهور تاریخ
چون خانه گردیده ... اهل جهان بپایان ... سال اختتام خیر از جهانیان ... اکنون بیچ چند که مضمونش از
نواقش واحد و ... شیانه برد است برادر ممالک آرا صاحب و دولتی که نظارت این کلزار را از
فروغ آفتاب عنایت بی غایت او دست عرض سیاید و بر دعایی که متضمن جمعه دعایی تواند بود و ختم کلام را
بی آرایه شعر

ممالک مدار هنر پرورا ❊ کرم گستر آسمان پرورا ❊ در این روز کار رهنماه آنکه
هر آنکس جوان تو قدرت هنر ❊ شنیده کمال سخن هوش تو ❊ نامه گفته لایق گوش تو ❊ از این پیش از دور چرخ کبود
ریاض سخن را نظارت بتو ❊ ز پستی بران تخت کال بیم ❊ بباغ سخن گل و کرم ❊ ز دور سوم غنیم روزگار
درخت سخن بود بی برگ و بار ❊ که تاکه نسیم عنایت وزید ❊ کو گوش جهد و این شاخ ... ❊ که از آب چشمان اکنون فراز
ریاض هنر گشت سر سبزا نو ❊ ز ایشان آن ابر گهر نثار ❊ نهال سخن میوه آورد و بار ❊ از آن روز و در اهل هنر شاد کام
گشید ملک باف نظام ❊ شرده صبح و شام نیت ❊ شرده از لوح دل نقش غم ❊ هر آنکه ز خاطر سخن باز شد
بدویم و در چمن بازشد ❊ ز فیض سماوی برد و خواستیم ❊ عجب بر بساط ما چابک آسیم ❊ بگنجینه طبع و بجمع ضمیر

بسی داستانم که بود دلپذیر ● کشیدم بگوش دل آن گفت ● باخلاص کردم نثار رهت ● بنام تو کردم کتابی تمام
که نامی بود تا بروز قیام ● زنام تو این نامه شد نامه ور ● از آن گشت نامش حبیب السیر ● رقم گشت این نامه هر کدام
بود در جهت شیون بدره و کلام ● بیانش سزد زر چو جیب نثار ● سوادش معطر چو مشک تتار ● حکایات آن بهجت افزا همه
زضعف روایت مبرا همه ● صحاح روایات آن بی سخن ● جز گفته ابرار ز نوبه دیگر ● عباراتش از عیب اغلاق دور
سلیس و بلیغ سخن بی قصور ● سطورش چو خط بتان دلفریب ● عذار سخن را از آن داده زیب ● چو دندانش ز نور شرف یک بیک
بخشم فزود ز جون در وجنگ ● معانیش در گوهرت شکر کام ● درخشنده چون زر ز افق شام ● چو آمد همه سیرت بو البشر
ز دولت گشت مهر ز آفتاب ● بود فی مراد از جهت تو فرخ اثر ● بمیان بصحبت جهان ظفر ● جو حالات که عز خود بسی کم
باوصاف او شکر ای کم ● کمزن ای عطا بخشش عالم شیم ● چنان می‌پسند از کارگرم ● مراد از اهل دنیا گی بی نیاز
نه کم گفته نامه وی است نیاز ● بسی تا از بخت بالاستاد ● نموده به پیشم فنان مراد ● جو یابم چنین تا اختصاص
ز الطاف از کرد و ماهان تقاص ● شوم بر سر سعادت سوار ● کشم بجهد چرخ وزیر بار ● بهر خبر با شد مراد دست رس
دگر احتیاجم بخانه ای بس ● نباشد ز آداب اهل کار ● ورین باب زین بیش قیل و قال ● از اندوه کی گفت و کوی مراد
بود روح پرور هوای بهار ● چو فیض سحابت بپیش ز سحاب ● شوم وارم از دوری چمن کامیاب ● برآید چو خورشید تا بان بب
ز نورش جهان شود بهره مند ● پسندیده با شد بزرگ کرام ● که یا بد سخن بر دعا اختتام ● الهی بحق رسول که بد
دلش کان احسان گنجش بجود ● باغوار شاه ولایت نژاد ● بنهرادی سطوح زین العباد ● باولاد و اصحاب آل عبا
نجوم درخشان اوج هدی ● که چون بسته این صحف را نیاز ● باقبال باد ار رعیت نواز ● بر نورش باد از تاج عزت بلند
ز نور شرف خاطرش بهره مند ● زمان آ زمان و دو دستش بشاد ● ز آصف با نشانه و پیش شاد ● باتباع و فتح و ظفر شاد کام
بیا کاد و داد و دنیا علام ● خدایا بجاه این نامه لطف بیت ● ز انجام این نامه ریاست ● باعدادا حسین مهر حسین
کرامت شده واقف ز آن کمهن ● پیش نقش ز منظور باد ● چو پیش بخشش کسان دو باد ● مراسم که چون جنس و تو دم
که این روضه را در بر آورده ام ● مکن ز لطف یار خود نا امید ● بعفو از خطا یا کرم کن نظر ● برآورد گل حسرت از کلیم
منور کن از زمره خاندانم ● بانجام اسلام ده اختتام ● کتاب بتقریر مراد السلام

قد فرغ من تحریر هذه التاریخ المسمی بحبیب السیر فی تاریخ
سلخ شهر ربیع الاول سنه الف الهجریه
النبویه صلی الله علیه
و آله و سلم
تم
تم